

هناوند در سراسر دایمی تاریخ



بررسی و پژوهش: شمس الدین میدان



In Millenniums of History Nahavand



**Study & Research of
Sh. Seyyedani**



هناوند در راه ملی تاریخ

مدرس عالی و محقق تاریخ
مدرس عالی و محقق تاریخ

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه ملی ایران

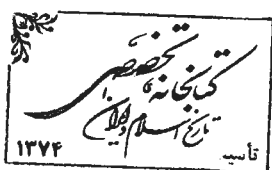
کتابخانه ملی ایران

۱

۲

۳





نهاد

در هزاره‌های تاریخ

اسکن شد

پژوهش و بررسی:
شمس‌الدین سیدان

تهران - ۱۳۷۹

سیدان، شمس‌الدین، ۱۳۱۲ -

نهادند در هزاره‌های تاریخ / شمس‌الدین سیدان. - تهران: مؤسسه آموزشی،
فرهنگی، هنری انتشاراتی آشتی. ۱۳۷۹.
۸۰۸ ص.: مصور، نقشه، جدول.

ISBN 964 - 5534 - 07 - 0

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۷۶۹] - ۷۸۳.

۱. نهادند - - تاریخ. ۲. نهادند - - سرگذشت‌نامه. الف. عنوان.

۹۵۵/۴۳۳۶

DSR ۲۱۲۳ / ه ۳ س ۹

۳۸۳۳ - ۷۹ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه انتشاراتی آشتی

نهادند در هزاره‌های تاریخ

شمس‌الدین سیدان

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۹

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه ۶۴۱۴۰۱۴

لیتوگرافی: ندا ۸۷۴۶۲۰۱

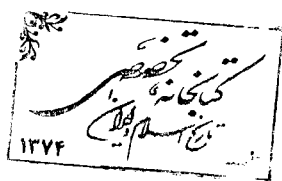
چاپ: میهن ۳۱۱۸۴۶۹

صحافی: دلشاد ۳۹۰۱۱۹۵

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

نشانی مؤلف: تهران - صندوق پستی ۳۵۳۸ - ۱۶۷۶۵

شابک ۰ - ۵۵۳۴ - ۹۶۴ - ۵۵۳۴ - ۰۷ - ۰ ISBN 964 - 5534 - 07 - 0



فهرست مطالب

بخش نخست - جغرافیای طبیعی شهرستان نهاوند	۱۵
بخش دوم - نام و تاریخ نهاوند	۸۹
بخش سوم - نهاوند در دوران هخامنشیان، سلوکی‌ها، اشکانی و ساسانیان	۱۲۱
بخش چهارم - شهربانان پیش از اسلام	۱۷۵
بخش پنجم - نهاوند دروازه ورود اسلام	۱۹۷
بخش ششم - حکومت فرمانروایان دوره اسلامی در جبال	۲۲۱
بخش هفتم - اسامی بعضی از حکام و امرای دوره قاجار	۲۸۱
بخش هشتم - مقدمه‌ای بر آثار باستانی	۳۰۹
بخش نهم - نهاوند از دیدگاه جغرافی نگاران و جهانگردان خودی و بیگانه	۴۶۱
بخش دهم - سوانح طبیعی و حوادث سیاسی	۵۲۱
بخش یازدهم - خصوصیات جمعیتی شهرستان نهاوند، طی چهار دوره سرشماری	۵۵۱
بخش دوازدهم - روستاهای شهرستان نهاوند	۵۶۹
بخش سیزدهم - شاخص‌ها و نمادهائی از زندگی اجتماعی مردم در نیم قرن پیش	۵۹۷
آلبوم عکس‌ها	۷۵۹
کتابشناسی	۷۶۹
راهنمای نام‌ها	۷۸۵
راهنمای جای‌ها	۷۹۷



گفتند: زندگی نامه‌ات را بنویس
گفتم:
تنها صدای سخن عشق است
که می‌ماند.....

پیشکش به همه پژوهشگران ژرفانگر این سرزمین
اهورایی که برای نخستین بار پرچم آزادی و آزاداندیشی
را بر بلندای چکاد اندیشه‌ها برافراشتند و به‌همه‌ی
پویندگان فرهیخته‌ای که می‌کوشند تا رخداد‌های این کهن
جایگاه را چنان که شایان و سزاوار است برپهنه سپید دفتر
زمان بنگارند و برای آیندگان به یادگار بگذارند.

پوزش

همی شرم دارم که پای ملخ را
سوی بارگاه سلیمان فرستم
همی ترسم از ریشخند ریاحین
که خار مغیلان به‌بستان فرستم
فرستاده شد گرچه نیکو نباشد
که زنگار آهن سوی کان فرستم
انوری

به نام خداوند فرهنگ و رای

چنان دیدم که هیچ کس کتابی نمی نویسد که چون روز
دیگر در آن بنگرد گوید:

اگر فلان سخن چنین بودی بهتر گشتی و اگر فلان کلمه
بر آن افزوده شدی نیک آمدی. عماد کاتب اصفهانی

خواننده ارجمند، مجموعه ای را که پیش روی دارید، برگه خُرد از کتاب عظیم و
بلند قدر ایران شناسی است، این دفتر شرح حال سرزمینی کهن است که پیشینه ای
به قدمت تاریخ نانوشته ایران زمین دارد.

عرصه تاریخ این مرز و بوم، آن چنان وسیع و پهناور است که من ادعا ندارم تمام
زوایای آن را کاویده ام، بلکه شرحی است که وصف یک از هزار و کم از بسیار را سزاوار
است. از سوی دیگر این تحقیق حاصل رنج های دلپذیر و زحمات لذت آوری است که
طی سالیان دراز عمر بر سر آن نهاده شده است، عمری که اگر صرف وصول به اهداف
مادی می شد، چه بسا دستاوردهای دنیوی در پی داشت، ولی خدای بزرگ را سپاس، که
مرا از آن بری و به این راهبری فرمود. کسانی که بر سر این امور وقت صرف کرده و
عاشقانه شکیب روان و توان تن ارزانی داشته اند، نیک می دانند که جز به یاری عشق و
علاقه مفرط نمی توان راه به جایی برد. تنها نیروی عشق است که دشواری های پژوهش را
از پیش پای برمی دارد و مشکلات را سهل می نماید.

به دریا رفته می داند مصیبت های توفان را

سبب نگارش این کتاب نه تنها علاقه فطری است که هر کس بالطبع به مولد و منشأ
خود دارد، بلکه افزون بر آن به علت رؤیاخیزی ایام صباوت است که چندگاهی در آن دیار

گذشته است و همچنین دوری مستمر چهل و اندی سال بیشتر به آن صبغه خیال‌انگیزی و وهم‌آفرینی داده است. همان‌گونه که در چکامه بلند (ای دیار من) به عنوان مقدمه دوم نمایانگر می‌باشد.

گرچه نهاوند با همه خردی گستره در این نیم قرن اخیر افراد تحصیل کرده و دانشگاه‌دیده بسیار در دامن خود پرورانده است ولی تاکنون کسی برای نوشتن تاریخ این بوم کهن قدمی پیش نهاده است، هرچند به قول مرحوم دهخدا سال‌ها (... این میدان گشاده و گوی و پهنه نهاده بود) ولی من به استعانت از خداوند بزرگ (با همه قَلت مایه این خطر خطیر کردم) و در این بحر غوطه خوردم، یا سرانجام (روی سرخ می‌کنم یا گردن). آغاز تألیف کتاب به سال ۱۳۴۷ خورشیدی برمی‌گردد که به طور پیگیر با علاقه زایدالوصفی تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت از آن پس به علت گرفتاری‌های بسیار هرچند مدتی به تأخیر افتاد ولی این بار سنگین هرگز بر زمین نهاده نشد و در هر فرصت مناسب برافزوده‌ها چیزی افزوده گردید تا امروز که آماه تقدیم شده است.

شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش گر براین فضل و هنر نام کرامات بریم
همشهری گرامی: مجموعه حاضر به ما امکان می‌دهد تا دلبستگی بیشتری نسبت به «بوم محلی» و «قومی» خود داشته باشیم.

و نیز ما را قادر می‌سازد براینکه با اندیشه ناصواب «خودناباوری» که بر بعضی از اذهان چیره شده و از آفات و آسیب‌های اجتماعی است، و «کیان محلی» ما را تهدید می‌کند مقابله کنیم.

اینک با روشنی اعلام می‌کنیم که سند سربلندی و «هویت محلی» خود را در دست داریم، نه به اعتبار اثر این نگارنده، بل به حکم حقایقی که در جای جای این کتاب مذکور است. حقایقی که با دست‌یابی به آنها «آزرم ولایتی بودن» را که براندیشه برخی از مردم شهرهای کوچک رسوخ دارد از صفحه اذهان و افهام برداییم و اعلام کنیم که از سلاله پاک آریایی‌هایی هستیم که اولین بار این محدوده را برای سکناي خود برگزیدند و تمدنی عظیم را بنیان نهادند. و از نظر فرهنگی به هنرمندان «گیان باستان» بیالیم که دست‌آوردهای هنری آنان با نقش و نگارهای بدیعی که در ظریف‌ترین سفالینه‌ها ترسیم کرده‌اند هنوز زینت‌بخش بزرگ‌ترین موزه‌های دنیا و تحسین برانگیز جهانیان است.

از بُعد تاریخی دریابیم که شهر ما یکی از استان‌های معتبر ایران‌شهر بوده که گستره‌اش علاوه بر اینکه بعضی از شهرهای مجاور را در برداشته به دیواره محدوده قم و اصفهان پهلو می‌ساییده است و خاندان اشرافی «کارن» «قارن جبلی نهاوندی» که از شاهک‌های متنفذ عهد اشکانی و ساسانی بوده و سی هزار سپاه را تحت فرمان داشته براین سامان فرمان می‌رانده است. پس نهاوند بزرگ را همچنان بزرگ بداریم و برای اعتلای آن و تجدید عظمت از دست رفته‌اش چه از بُعد فرهنگی و چه از حیث فیزیکی تلاش کنیم، تلاشی پی‌گیر و بی‌امان.

مطلب دیگر که ناگزیر به ذکر آن هستیم این است که چون در این گونه تبعات بخشی هم به فرهنگ مردم محل مانند آداب، رسوم، سنن و شیوه‌های زندگی آنان اختصاص داده می‌شود و همچنین بافت سنتی شهر، چه به صورت نوشته یا تصویر ثبت و ضبط می‌گردد، این است که این گونه تحقیقات همواره واجد اهمیت زیاد بوده و هست، انتظار دارد عده‌ای علاقمند به صورت گروهی دنباله کار را گرفته، به ویژه در زمینه فرهنگ آداب و سنن گذشته این شهر، کتاب جامعی تهیه نمایند. زیرا دنیای فردا هیچگونه شباهتی به جهان دیروز و امروز نخواهد داشت. نسل‌های آینده می‌توانند به مطالب تاریخی دسترسی پیدا کنند ولی کیفیات زندگی روزمره ما را از کجا بدانند؟ همانطور که ما اطلاعات ناچیزی از نیاکانمان در زمان هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان و دیگر ادوار داریم، نمی‌دانیم آنها به چه صورت زیسته‌اند، خانه و کاشانه، غذا، لباس و سایر آداب زندگی‌شان چگونه بوده است.

پس به جا خواهد بود تا فرصت از دست نرفته و هنوز هستند کسانی که خاطره زندگی شصت هفتاد سال قبل را در آینه سینه دارند، به جمع‌آوری و تدوین (فرهنگ مردم) اقدام شود.

توضیح دیگر. در این تحقیق کار کتابخانه‌ای حتی‌الامکان انجام شده، ولی کار میدانی به علت دوری از محل، کامل و همه جانبه نیست،

بنابراین نگارنده ادعا ندارد که کار تحقیق کامل و جامع صورت گرفته است، چه بسیار مطالب ناگفته و ناسنجیده که از نظر تیزبین خوانندگان صاحب خرد پنهان نخواهد ماند. با توجه به این که همه چیز را همگان دانند انتظار دارد که از ارشاد و راهنمایی‌های لازم

دریغ نمایند. زیرا تألیفاتی این گونه، تلاش گروهی را می‌طلبد. چرا که، دامنه آن وسیع و گسترده است. هرکس به تنهایی به چنین اموری دست یازد بدون تردید اشتباهات و کمبودهایی در کارش وجود خواهد داشت، همچنان که در این اثر وجود دارد. نگارنده به عنوان فروتنی در پیشگاه خوانندگان به خطاهای احتمالی و کاستی یافته‌ها اقرار دارد، بنا به یک مثل اسپانیایی: خطا کردن کار انسان است و در خطا ماندن کار حیوان. به گفته مولوی:

هرکسی کو عیب خود دیدی ز پیش کی بدی فارغ خود از اصلاح خویش
موضوع دیگری که یادآوری آن ضروری به نظر می‌رسد این است که جریان‌ها و حوادث تاریخی کتاب به اواخر عصر قاجار ختم می‌شود، لذا شرح وقایع بعد از آن نیاز به مجال و تلاش دیگری دارد. همچنین در تصحیح نام‌های جغرافیایی برخی مکان‌ها سعی کافی به عمل آمده است اگر نقایصی دیده می‌شود به این جهت است که تنظیم و تدوین کتاب به سال‌های قبل از انقلاب برمی‌گردد و نظر نویسنده بیشتر به مسایل و جریان‌ات نیم قرن پیش بوده است.

سخن آخر این که قدردان عزیزانی هستم که به نحوی مرا در این راه یاری کرده‌اند. بیش از همه منت دار دوست فاضل آقای دکتر حسین قرچانلو هستم که همواره از دریای دانش ایشان بهره برده‌ام. همچنین زحمات آقایان دکتر محمد رجبی، مهندس محمد علی هدایت، خلیل ذاکری، کرم خدا امینیان و حسن نیک‌بخت درخور ستایش و تقدیر است. شمس‌الدین سیّدان

بهار ۱۳۷۳

مقدمه ۲

ای دیار من

۱

ای خفته در غبار قرون ای دیار من
با دشت سبز و رود حیات آفرین خویش
با ما بگو که دانه و دام تو چون فریفت
این راهی همیشه غریب و غمین خاک
عشقای قاف قلّه تاریخ، بازگو
ای مادر سترون ایام کس ندید
از ژرفنای درّه اعصار با شکیب
ناباورانه چون صدف ساحل سکوت
کو آن شکوه و شوکت دیروزیت که بود
سر می کشید شعله تابان هورمزد
تا نقش شد به سکه ساسان طلسم^۱ تو
در سایه سار باره دژ بلند تو
بشکن سکوت و بار دگر نغمه ساز کن
ای سرزمین پهلّه چه شد تا افول کرد
آن دژ که سر به سینه افلاک سوده بود
دید که تن چگونه به سودش حسیض خاک

ای چینه نخست بنای زمانه تو
از بهر خوابگاه نخستین بهانه تو
سرگشتگان قوافل گم کرده راه را
در دامن تو یافت چگونه پناه را
راز هزار عقده در دل نهفته را
هرگز به کشتزار تو بذر شکفته را
چون جو به دشت حادثه ها تن کشیده ای
از موج موج تلخ حوادث رهیده ای
تا پهنه های خطه ری دشت و دامت
هرشام و هرپگاه ز هرکوی و برزنت
از دجله تا به ساحل نیل اعتبار یافت
فرّ و شکوه مام وطن روزگار یافت
با لحن آسمانی و گلبانگ پهلوی
از اوج چرخ، اختر اقبال خسروی
از عهد ماد دیده به عالم گشوده بود
اوجی که بانگ اختر چنگی شنوده بود

پامال وحشیانه شَمِ ستور شد^۱ مجد و بزرگواری چندین هزارهات
دارد به یاد، ذهن زمانه هنوز هم درهم شکستن کمر برج و بارهات

۲

ای شهر من که در تو طلوع و غروب کرد
دادی چو بال پر زدن و پای رفتنم
نااهل کودکم من و دانم که سالهاست
اما هنوز یاد تو در خاطر من است
طفلا نه سر به خاک تو گم کردم عاقبت
پیرانه سر به راه و نمی یابم ای دریغ
عمری اگر که بود دو روز شباب بود
بعد از تو ای طلیعه شیرین بامداد
ای شهر من که یاد من از خاطرت زدود
در خلوت خیال من و خاطرات تو
یاد آن که هرچه بود همه جلوه بود و رنگ
آن کوچه های خاکی پریچ و خم به یاد
در هرغروب بوی نم خاک و عطر یاس
خواب چنار پیر کلاغان دشت را^۲
آن عصرها که شامه دیوار کوچه باغ
معنای خستگی تن چوپان پیر بود
یاد آن سحر که در خُنکای نسیم باغ
گلچین به «شوگل»^۳ از پی یغمای غنچه ها
یاد آن که روح آینه صاف سینه ها
در زیر سقف طارمی خانه های شهر

خورشید روزهای خوش زندگانیم
زان پس کسی نیافت به کویت نشانیم
دور از تو تن به کوره غربت گداختم
من ناسپاس در تو خودم را شناختم
آن تابناک گوهر عهد شباب را
در شوره زار عمر به غیر سراب را
باقی میان کشمکش و جان و تن گذشت
در تلخی غروب سرانجام من گذشت
یاد تو نقش لوح نهان دل من است
چون پویه نسیم ملایم به گلشن است
رؤیای وهم زای خوش کودکان بود
چون قصرهای خاطره رنگ فسانه بود
جان را به آستانه پرواز می کشید
سوی نوازش پر شب باز می کشید
پر می شد از غبار ره کوچ بره ها
می رفت تا به خواب زند رنگ دره ها
سر می کشید از بن هرگل ترانه ای
خنیان گران شب به چگور و چفانه ای
روزی ز بذر عاطفه دشت جوانه بود
بهر کبوتران نجیب آشیانه بود

۱- نگاه کنید به صفحات ۲۵۳ تا ۲۶۰ و ۲۶۴ تا ۲۶۸.

۲- نگاه کنید به صفحه ۴۴۷.

۳- نگاه کنید به صفحه ۷۲۰.

در نیمه‌های یک شب مهتاب تیرماه
 آواز عاشقانه یک مرد گاه‌گاه
 کز زَر نَاب داده به‌هرشاخه سینه‌ریز
 خواب درخت بید به‌امید رستخیز
 تا بیشه‌زار پرت افق‌ها شراره‌ای
 خط می‌کشید گوشه شب را ستاره‌ای
 با روشنان دور شب‌آویز مجمرت
 همراز با نسیم دل‌انگیز پیکرت
 چون کورسوی دور چراغی ز خرمنی
 گویای این حدیث که در خاطر منی
 دارم به‌سر هوای در و دشت و دامن
 پاییز رنگ رنگ و بهاران روشنت؟
 از دشت‌های دور پیام بهار را؟
 آهنگ شادِ رقصِ خوشِ بال سار را؟
 در گوش کوچه، مژده^۱ (کلوای)^۲ عید را
 دودی دهد ز برق اجاقی نوید را
 دارد هنوز رونق باغ بهشت را
 مهری است بین آینه آب و کشت را

یاد آن که گاه از پس دروازه‌های شهر
 می‌بیخت عطر سُرْمه خواب و گل و گیاه
 یاد از شکوه فصل خزان، ماه برگ‌ریز
 سرپنجه چنار فرو برده در حنا
 بانگ اذان ز قُقنس خورشید می‌جهید
 روز از طپش فتاده و گاهی ز دوردست
 ای بس شبان که تا به‌سحر راز گفته‌ام
 در زیر کهکشان تو بریام خفته‌ام
 در برگ برگ دفتر ایام خاطرات
 برجای مانده نقش بدیعی هنوز هم
 ای شهر کوچه‌های خوش کودکی هنوز
 دارد هنوز جلوه عهد گذشته را
 آرد نسیم آخر اسفند باز هم
 «راجی»^۱ پیر می‌شوند از زبان برگ
 آیا هنوز قاصد نوروز می‌دمد
 آیا تنورها همه داغند و گرم‌نان
 آیا بهار خرم اردیبهشت تو
 آیا چو عهد کودکی ما هنوز هم

۳

در گوش سبزه زمزمه جویبار هست
 در دست پَرعطوفت باد بهار هست
 با ناز دلبران به‌هرشاخسار هست
 سُکر شمیم شبدر و هم یونجه‌زار هست

آری، هنوز جلوه به‌باغ و بهار هست
 عطر لطیف اطلسی و سنبل و شبو
 گل‌های خوشه‌ای گلابی و سیب و به
 در دشت‌های دامن «گرو»^۲ هنوز هم

۱- درخت تبریزی

۲- نوعی نان روغنی محلی

۳- نام کوهی در جنوب نهاوند

آن آسمان دلکش شب‌های روستا آن کاخ و چشمه و چمن و آن چنار هست

۴

اما دریغ، آن همه هست و به چشم من دیگر بلور رنگی پیرار و پار نیست
آن جلوه‌ها ز پرتو صبح شباب بود اینک به جز سیاهی شب‌های تار نیست

پاییز ۱۳۶۸

بخش نخست

جغرافیای طبیعی شهرستان نهاوند

فصل پنجم: منابع طبیعی

- باغ‌ها
- کاخ
- زندگی جانوری
- شکارگاه‌ها
- پرندگان
- پستانداران
- خزندگان

فصل نخست: جایگاه جغرافیایی

- نهاوند از باستان تا امروز
- شناسایی موقعیت جغرافیایی:
- حدود و وسعت
- فاصله نهاوند تا شهرهای مجاور
- راه‌های مواصلاتی قدیم
- فصل دوم: تشکیلات زمین‌شناسی

فصل ششم: عجایب نهاوند

- گاوماهی
- طلسم سنگی
- چشمه‌های جادویی
- شب نهاوند

فصل سوم: ناهمواری‌ها

- غارها
- فصل چهارم: آب و هوا
- بادها
- آب‌های سطحی
- آب‌های زیرزمینی
- قنات‌ها
- سراب‌ها و چشمه‌ها

فصل نخست

جایگاه جغرافیایی نهاوند از باستان تا امروز

در گزارش‌های بعد خواهیم گفت، نهاوند از روزگار باستان در قلمرو ایران بزرگ، یکی از شهرهای با اهمیت بوده و پیش از فرمانروایی مادها جزء حوزه‌کشور الی‌پی^۱ محسوب می‌شده است، سپس به‌خاطر مراتع سرسبز و چراگاه‌های غنی خیول به‌دشت نیشا نامبردار گردید. در دوران مادها و هخامنشیان جزء ماد بزرگ بود. در عصر جانشینان اسکندر به‌واسطه معبد لائودیسه اعتبار بسیار یافت. این اعتبار و عظمت تا به آن جا رسید که اردوان پنجم پادشاه اشکانی در یکی از قصرهای آن اقامت گزید.

لکن بیشتر شهرت و بزرگی نهاوند را می‌توان در دوران شاهان ساسانی مشاهده کرد. در تقسیمات کشوری آن زمان، این شهر یکی از استان‌های معتبر کوهستان بود که حوزه جغرافیایی آن تا نزدیکی‌های قم ادامه داشته است. کلمه «نیه» که علامت اختصاری نهاوند است و همچنین تصویر گاوماهی بالای قلعه‌ی «گرو» بر روی سکه‌هایی که در کارگاه‌های آن ضرب می‌شد به‌عنوان علامتی اختصاری حک می‌گردید. پس از سلطه تازیان، کوهستان به قهستان و جبال تغییر نام داد.

در عهد فرمانروایی عباسیان که امپراتوری اسلامی به ۲۰ اقلیم شرقی و ۱۷ اقلیم غربی تقسیم شد، نهاوند جزء اقلیم شرقی و استان جبال به ثبت رسید. این نام بیشتر از یکی دو قرن، به این نواحی اطلاق نگردید. سپس به عراق عجم شهرت یافت. پس از روی کار آمدن قراقویونلوها، شخصی از همین طایفه به نام علی شکر قسمت عمده‌ای از غرب کشور را به تصرف خود درآورد، از آن پس این نواحی به (قلمرو علی شکر) معروف گردید.

۱ و ۲. نگاه کنید به بخش تاریخی در همین کتاب.



عکس از آلبوم خانه کاخ گلستان - ۱۳۰۹ ق.

حوزه‌های تصرفی این قلمرو، عبارت بود از شهرهای کزاز، کرهه، فراهان، چوبین سیلاخور، تويسرکان، همدان، نهاوند، گلپایگان و خوانسار، که مرکز آن اصفهان بود. در اسناد و مدارک زمان صفویه تا اوایل قاجار نواحی مزبور به‌همین نام خوانده می‌شد، از آغاز حکومت قاجاریه تا اوایل دوره پهلوی برای تمایز از عراق عرب، به‌عراق عجم تغییر نام داد.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، تقسیم‌بندی‌های جدیدی از ایالات و ولایات به‌عمل آمد.

در این تقسیم‌بندی کشور به ۴ ایالت و ۲۳ ولایت منقسم شد که در رأس هریالت یک والی و در رأس هرولایت یک نفر حاکم قرار گرفت.

در این زمان شهرهای ملایر، نهاوند و تويسرکان به‌نام «ولایات ثلاث» نامیده شدند

که مرکز آن ملایر^۱ بود. این تقسیم‌بندی‌ها تا زمان استقرار مشروطیت پابرجا بود تا این که در سال ۱۳۲۵ قمری که قانون تشکیل ایالتی به تصویب رسید، آذربایجان، خراسان، کرمان و فارس به نام چهار ایالت تعیین شدند ولی نامی از ولایات برده نشد، در تقسیمات بعدی که براساس جهات جغرافیایی به عمل آمد عراق عجم در مرکز قرار گرفت که شامل ولایات تهران، همدان، اراک، قزوین، ولایات ثلاث (ملایر، نهاوند، تویسرکان) کمره (خمین)، سمنان، شاهرود و دامغان بود.

این تقسیم‌بندی تا سال ۱۳۱۶ شمسی ادامه داشت تا این که در این سال قانون جدیدی به تصویب مجلس شورای ملی رسید که براساس آن مملکت به ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان تقسیم گردید. از این استان‌ها یکی استان پنجم کرمانشاهان بود که شامل شهرهای نهاوند، ملایر، تویسرکان، همدان، سنندج، ایلام... بود.

در این تقسیم‌بندی باز مانند گذشته از ملایر، نهاوند و تویسرکان به نام شهرهای ثلاث نام برده می‌شد و شهرهای نهاوند و تویسرکان از جهت اداری تابع ملایر بودند. تا این که از سال ۱۳۲۰ به بعد به تدریج بیشتر ادارات این شهر از ملایر مجزا و نام ثلاث هم حذف گردید. در سال ۱۳۴۲ خورشیدی که همدان فرمانداری کل شد شهرهای ملایر و نهاوند و تویسرکان جزء حوزه فرمانداری کل گردید. همدان در سال ۱۳۵۲ به استان تبدیل گردید.

۱. موقعیت جغرافیایی

۱-۱. حدود و وسعت

نهاوند در موقعیت ۴۸ درجه و ۲۴ دقیقه طول شرقی و ۲۳ درجه و ۲۲ دقیقه عرض

۱- همانطوری که در بحث جغرافی‌نگاران از قول حمدالله مستوفی آورده‌ایم، روزگاری ملایر دهستانی در حوزه تاریخی نهاوند بوده است. از قراء این دهستان قریه‌ای است به نام چوبین، در قلعه این ده گروهی از لُرهای طایفه زند ساکن بودند. در بین آنان زن زیبایی بوده به نام مریم دختر شیخعلی خان که از دید دلایان فتحعلی‌شاه که آن زمان هنوز ولیعهد بود به دور نماند و چهارمین زن عقدی او شد از این زن فرزندی به دنیا آمد که به احترام جد مادریش نام او را شیخعلی گذاشتند. بعدها نام میرزا را همانند دیگران به دنبال خود کشید. شیخعلی میرزا هنگامی که به سن رشد رسید به ملایر و قلعه چوبین رفت و آن جا را مرکز حکمروایی خود قرار داد و آن را به نام دولت‌آباد نامید. دولت‌آباد به جهت این که دارای موقعیت جغرافیایی مناسبی بود و در مسیر جاده‌هایی که از قم و همدان و بروجرد و نهاوند قرار داشت کم‌کم رونق و اعتبار یافت.

شمالی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد، اختلاف ساعت آن با تهران ۱۳ دقیقه و ۲۸ ثانیه است.

نهاوند از شمال به شهرهای تویسرکان و همدان از خاور به ملایر از باختر به استان کرمانشاه و از سمت جنوب به استان لرستان محدود است.

۲-۱. وسعت

برآوردهای آماری وسعت شهر را در سال ۶۵-۶۴ حدود ۱۳/۰۲ کیلومتر مربع نشان می‌دهد، همچنین وسعت دهستان علیا ۳۷۷ و دهستان سفلی ۴۵۲، سلگی ۱۸۲ و خزل ۶۴۶ کیلومتر مربع بوده که مجموع وسعت شهرستان حدود ۱۶۷۰ کیلومتر مربع می‌باشد.^۲

بافت قدیمی شهر ابتدا در منطقه پاقلعه بوده، بعد به تدریج به دامنه‌های جنوبی و خاوری کشیده شده است. پس از احداث خیابان سراسری در سال ۱۳۱۵، به تدریج بافت کالبدی شهر از نظم و ترتیب بیشتری برخوردار گردید، و به آهستگی ترکیب عناصر و فضاهای زیستی آن به وضعیت متعارف شهری نزدیک‌تر شد، چه مغازه‌هایی که احتیاجات روزانه مردم را برآورده می‌کرد از پراکندگی در محدوده بافت قدیم به اطراف خیابان‌ها انتقال یافت، ادارات دولتی و بانک‌ها در محدوده جدید به شهر شکل متعارف‌تری داد، کوچه‌ها هم نظم و ترتیب بهتری پیدا کرد.

توسعه کالبدی شهر به واسطه مسیل سراسری در ناحیه خاوری و باغات و مزارع در جنوب تا سال ۱۳۴۰ تقریباً متوقف بود، گرچه بعد از پل اندک گسترشی در مسیر جاده ملایر دیده می‌شد ولی پس از سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ پیکره شهر، قبرستان قدیمی و قسمتی از باغ‌های جنوب و جنوب باختری را درنوردید. پس از انقلاب به واسطه مهاجرت روستائیان این محدوده گسترش زیادیتری یافته است.

در طرح هادی منطقه، توسعه فیزیکی شهر، عمدتاً به طرف شمال و شمال باختری پیش‌بینی شده است که تکافوی اسکان جمعیت پیش‌بینی شده ۳۹۸ هزار نفری سال

۱- ر.ک به مرکز آمار ایران - مساحت و مختصات جغرافیائی شهرهای کشور

۲- ر.ک به مساحت تقریبی شهرستان یا بخش و دهستان‌های کشور براساس قانون تقسیمات کشور در مهرماه ۱۳۶۵ مدیریت فنی

۱۴۰۰ خورشیدی را داشته باشد.

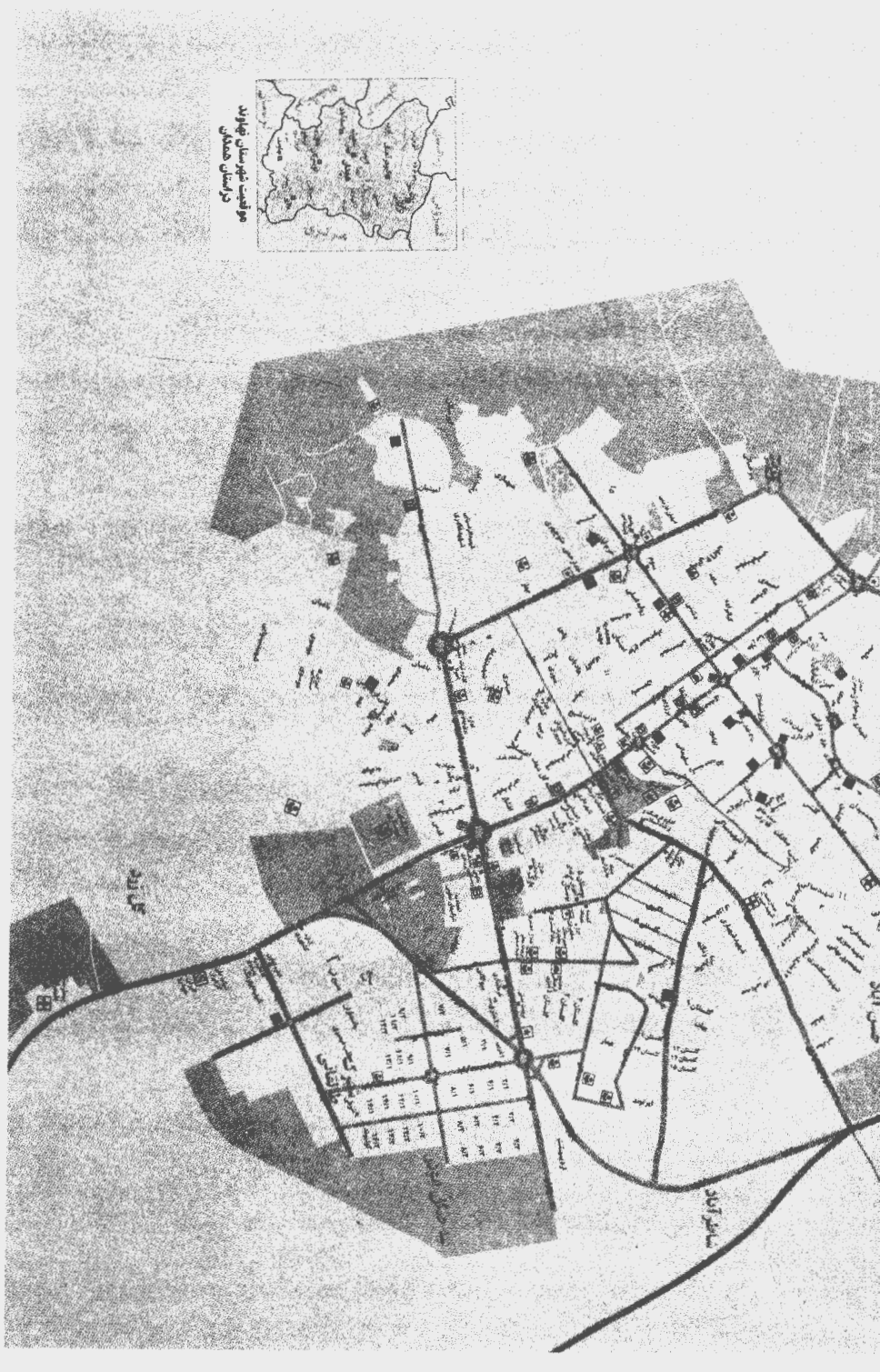
در حال حاضر ۱۲۷ هکتار از اراضی شمال و شمال خاوری بعد از جاده کمربندی جهت گسترش آتی شهر در نظر گرفته شده است، علاوه بر این زمین‌های مجاور جاده کرمانشاه هم جهت توسعه آینده شهر وضع مناسبی دارند.

گسترش کالبدی شهر در سال‌های بعد از انقلاب از سرعت بسیار برخوردار بوده و منجر به ایجاد مناطق و شهرک گونه‌ها در نقاط مستعد گردیده است از جمله: شهرک شهید دستغیب، شهرک فرمانداری، شهرک مهدیه، شهرک طالقانی و اطراف منبع آب.

از مجموعه سطح شهر، بیش از نیمی از آن به مسکن اختصاص یافته است، حدود ۳۰٪ به معابر و بقیه زیر پوشش خدمات شهری و فضاهای خالی است. تراکم متوسط شهر در حال حاضر ۱۱۲ نفر در هکتار است:

جدول زیر نحوه کاربری اراضی شهر را در وضع موجود نشان می‌دهد.

نوع کاربری	مساحت	درصد	سرانه
مسکونی و معابر	۴۲۹/۴۷	۸۸/۲	۷۸/۳۷
آموزشی	۱۲/۲۳	۲/۶	۲/۲۳
بهداشتی	۷/۶	۱/۵	۱/۴
تجاری	۳/۷	۰/۸	۰/۷
صنعتی	۸/۵	۱/۸	۱/۶
پارک	۲/۳	۰/۵	۰/۴
ورزشی	۱/۲	۰/۳	۰/۲
اداری	۱۲/۱	۲/۵	۲/۲
انتظامی	۸/۹	۱/۸	۱/۶
جمع کل	۴۸۶	۱۰۰	۸۸/۶



۲-۲-۱. موانع رشد و توسعه:

نهاوند در دامنه بخشی از کوه‌های زاگرس قرار گرفته است که سراسر منطقه جنوبی و جنوب باختری شهر را در بردارد، ناحیه خاوری و شمال شهر را رشته کوه‌هایی به ارتفاع ۲۰۰۰ متر احاطه کرده است، بین رشته شمالی و جنوبی دره آبرفتی بسیار حاصلخیز گاماسب قرار دارد که به‌طور کلی شیب آن از جانب شمال و شمال خاوری به طرف جنوب و جنوب باختری است.

علاوه بر این در جنوب جاده کمربندی و جنوب خاوری جاده ملایر، بروجرد تپه ماهورهای طبیعی دیده می‌شود همچنین باغات و زمین‌های مستعد سراسر جنوب شهر را در بردارد که خود از موانع رشد توسعه شهری است.

۲. فاصله نهاوند تا شهرهای مجاور به کیلومتر

فاصله این شهر تا تهران از مسیر ملایر، اراک ۴۵۲ کیلومتر و از مسیر همدان ۴۹۶ کیلومتر است. فاصله نهاوند تا همدان ۱۴۰ کیلومتر تا دوراهی کنگاور کرمانشاه ۵۳ و از دوراهی تا کرمانشاه، ۷۷ کیلومتر می‌باشد. نهاوند تا کرمانشاه ۱۳۰ کیلومتر است.

۲-۱. راه‌های جنوب و جنوب خاوری

از نهاوند تا دوراهی ملایر، بروجرد، ۳۲ کیلومتر و از دوراهی تا ملایر هم ۳۲ و تا بروجرد ۲۵ کیلومتر است. بنابراین نزدیک‌ترین شهرها به نهاوند، بروجرد می‌باشد. به نظر می‌رسد قبل از ایجاد راه‌های شوسه جاده‌ای که امروزه راه بروجرد نهاوند از آن می‌گذرد وجود نداشته، بلکه راه‌های مواصلاتی این دو شهر از سوی دیگر بوده است، مجله فلاح، ضمن شرح راه‌های غربی از سه راه بروجرد، نهاوند به شرح زیر نام می‌برد.

الف - گردنه کرک، خاوه کوچک، مُلک فلک‌الدین گردنه کچله.

ب - گیان، گردنه ورازان، مُلک کر معلی.

ج - تنگ سراب گاماساب، خاوه کوچک، خاک فلک اندین^۱.

۲-۲. جاده شمالی - راه همدان

دیگر راه‌های ارتباطی این شهر از قدیم راه مالرو شمالی بوده که نهاوند را به همدان متصل می‌کرده است. از سال ۱۳۵۱ آن را برای عبور اتومبیل‌ها آماده و بازسازی کرده‌اند.

مسیر این جاده از قلعه باروداب، دهکده سلیمان‌آباد، آورزمان، حسین‌آباد، توزِ غاز، دم سیاه، جوکار، پیرنشان، پری زنگنه، علی‌آباد، گنبد و از آنجا به همدان می‌باشد.

۲-۳. جاده باختری راه کرمانشاه

مسیری که امروزه نهاوند را به دوراهی کرمانشاه متصل می‌کند جاده‌ای است خاکی و بسیار نامناسب. به نظر می‌رسد این راه پس از ورود اتومبیل به این شهر برحسب ضرورت احداث شده باشد.^۲ زیرا به‌طوری که خواهیم گفت هیچ یک از جغرافی‌نویسان و جهانگردانی که از این شهر دیدن کرده‌اند نامی از آن نبرده‌اند بلکه راه عبور از طریق کنگاور به نهاوند بوده است. خارگات رستم^۳ جهانگرد هندی که در سال ۱۹۳۵ میلادی سفری به این دیار کرده می‌نویسد:

جاده نهاوند از طریق بیستون و کنگاور می‌گذرد. از کنگاور، جاده‌ای که به ملایر می‌رود به طرف جنوب شرقی منشعب می‌شود، و از دهکده کوچکی به نام گودی «Codi» عبور می‌کند.

جغرافی‌نگاران پیشین راه کرمانشاه نهاوند را از قریه‌ای به نام دکان و از آنجا به کنگاور و از کنگاور به کهراس و نهاوند نوشته‌اند که در صفحات بعد نظرات آنان به‌طور جامع نقل خواهد شد.

۱- اداره کل فلاح و تجارت. مجله فلاح و تجارت شماره ۲۴-۲۳ طهران ۱۲۹۸ هـ ش
۲- اکنون که این کتاب انتشار یافته جاده مزبور چند سالی است آسفالت شده و به‌جاده‌ای درجه یک تبدیل گردیده است.

3- Khureget, Rustam Atoutist, gwideto irun Bombuy G. Claridge, Coltd, 1935

۲-۴. راه نور آباد

این راه که از گاماسیاب و ارتفاعات «گرو» می‌گذرد، راهی است شوسه و درجه ۳ و تنها جاده ارتباطی لرستان است که در چند سال اخیر تسطیح شده و در فصل مساعد قابل عبور است.

۳. راه‌ها و جاده‌های مواصلاتی قدیم و فواصل بین آنها از نقشه جغرافی نگاران و جهانگردان

در عهد باستان برخلاف امروز کوره راه‌ها و جاده‌های مالرو تنها وسیله ارتباط میان مردم شهرهای مختلف کشور بوده که عبور از آنها همیشه خطراتی به همراه داشته است. لذا برای اینکه از مشکلات و ناامنی‌ها بکاهند بیشتر به صورت قافله و کاروان‌های مجهز حرکت می‌کرده‌اند.

یگانه وسیله انتقال هم حیوانات بارکش بوده است، در جاده‌های هموار از گاری‌های چرخدار که یادگار کوچ آریائی‌ها به این سرزمین است استفاده می‌کردند، در بیشتر راه‌ها در فاصله‌های معین مکان‌هایی به نام منزل و کاروانسرا وجود داشت که مسافرین در آنجا استراحت نموده، و حیوانات خود را تعلیف و تعویض می‌کردند. در این میان جاده‌های نهاوند که از شمال به همدان و بالعکس و از سوی باختر به کرمانشاه اتصال داشته شاهراه مهم بغداد همدان را از طریق جاده‌های فرعی این شهر، به اصفهان و خوزستان ربط می‌داده است. این جاده‌ها همواره مورد توجه جغرافی نگاران گذشته بوده به طوری که به تفصیل از آن یاد کرده‌اند در اینجا یادداشت‌های تنی چند از آنان را می‌آوریم:

این خرداد به می نویسد:

و من اراد الطريق من قرمیسین الی نهاوند، اخذ من قرمیسین الی الدکان سبعة فراسخ و من الدکان الی قصر اللصوص^۱ تسعة فراسخ و من قصر اللصوص الی کحراس خمسة فراسخ و من کحراس الی نهاوند اربعة فراسخ.

فذلک من قرمیسین الی نهاوند خمسة و عشرون فرسخاً. و من اراد من نهاوند الی همدان فمن نهاوند الی راکاه، ستة فراسخ و من راکاه الی الدیمین خمسة فراسخ و من

الدیمن الی همدان، سبعة فراسخ. فذالك من نهاوند الی همدان ثمانية عشر فرسخاً. و من اراد من نهاوند الی الكرج (كرج ابودلف و هی قصبه الايفارين) فمن نهاوند الی راکاه ستة فراسخ و من راکاه الی جوراب ثمانية فراسخ و من جوراب الی الكرج خمسة فراسخ فذالك من نهاوند الی الكرج تسعة عشر فرسخاً...^۱

کسی که بخواهد از نهاوند به کرمانشاه برود، از کرمانشاه به دکان ۷ فرسنگ است و از کنگاور به کحراس ۵ فرسنگ و از کحراس به نهاوند ۴ فرسنگ است. بنابراین از کرمانشاه به نهاوند ۲۵ فرسنگ می باشد، و کسی که فاصله نهاوند به همدان را بخواهد، از نهاوند به راکاه ۶ فرسنگ و از راکاه به دیمن ۵ فرسنگ و از دیمن به همدان ۷ فرسنگ است بنابراین از نهاوند به همدان ۱۸ فرسنگ می باشد.

و کسی که بخواهد از نهاوند به طرف کرج (کرج ابودلف که آن روستای ایغارین است) برود، از نهاوند به راکاه ۶ فرسنگ و از راکاه به جوراب ۸ فرسنگ و از جوراب به کرج ۵ فرسنگ است بنابراین از نهاوند تا کرج ۱۹ فرسخ است. یعقوبی فاصله نهاوند تا کرج را که همان کرج ابودلف و در نزدیکی های کوه راسبند قرار داشته دو منزل ذکر کرده است.^۲

ابوالفرج راه نهاوند کرمانشاه را این گونه توصیف می کند:

... و من اراد الطريق من قرميسين الی نهاوند، اخذ من قرميسين الی الدکان سبعة فراسخ و من الدکان الی قصر اللصوص تسعة فراسخ و من قصر اللصوص الی کحراس...^۳

هرکس بخواهد از طریق کرمانشاه به نهاوند برود از کرمانشاه گرفته تا دکان ۷ فرسخ است و از دکان به قصر اللصوص (کنگاور) ۹ فرسخ، از کنگاور تا کحراس... را باید طی کند.

به نظر می رسد که دکان نقطه ارتباطی مهمی بوده است چه هر مسافری که از راه همدان، اسدآباد و کنگاور و یا از کرمانشاه قصد ورود به نهاوند را داشته پس از گذشتن از دهکده دکان به این شهر وارد می شده است.

یا قوت حموی قریه ابویوب را بادکان یکی دانسته و آن را نزدیک نهاوند ذکر کرده است.

۱- ابن خردادبه، عبيدالله ابن عبدالله، المسالك و الممالك صفحات ۱۹۹-۱۹۸. چاپ بریل ۱۸۸۹م

۲- احمد بن ابی یعقوب - البلدان صفحه ۴۸ - ترجمه ابراهیم آیتی - تهران ۱۳۴۲ ر ش

۳- ابوالفرج - قدامة بن جعفر کاتب بغدادی - الخراج و صنعة الکتابه صفحه ۱۵

بارتولد از قول ابن رُسته می‌نویسد:

پس از حرکت از همدان و عبور از سلسله کوه الوند که عرب‌ها ارونند و قدما «اورنت» می‌گفتند وارد اسدآباد می‌شدند یا از راه‌های دیگر به قریه خنداد که اندکی جنوبی‌تر بود می‌رسیدند. بعد از دره‌های کوهستانی که ایمن از دزدان نبوده می‌گذشتند. قلعه قصراللموص (قصر دزدان) که اکنون کنگاور است و از آنجا به قریه دکان راهی که رو به جنوب شرق به نه‌اوند می‌رفت از همین دکان جدا می‌شد نه کنگاور چنان که در این زمان دیده می‌شود.^۱

محل دیگری که از آن به عنوان آخرین منزل یاد شده کحراس است. ابن خردادبه فاصله آن را تا نه‌اوند ۴ فرسنگ نوشته است امروز جای آن به درستی معلوم نیست یا شاید همین کهریز حالیه باشد.

ابن رُسته در اعلاق النفیسه تحریر سال ۲۹۰ ه‍.ق ارتباط این شهر را با شهرهای مجاور چنین می‌نویسد:

فمن اراد نه‌اوند و اصفهان اخذ من الدکان علی الیمین الی ماذران ثم الی نه‌اوند و هی احد کورة الجبل و کورة الجبل ما سبذان و مهرجا نقذق و ماء الکوفه و هی دینور و ماء البصره و هی نه‌اوند و همدان.^۲

یاقوت حموی هم از فاصله نه‌اوند تا شهرهای دیگر یاد کرده می‌نویسد: و شاپور خواست^۳ بین نه‌اوند اثنان عشرون فرسخاً لان من نه‌اوند الی الاشر فراسخ و من الاشر الی شاپور خواست اثنا عشر فرسخاً.^۴ فاصله بین شاپور خواست و نه‌اوند ۲۲ فرسنگ است زیرا که نه‌اوند تا الشتر ۲۲ فرسنگ است و از الشتر تا شاپور خواست ۲۲ فرسنگ می‌باشد.

همین مؤلف در جلد ۴ معجم البلدان باز از نه‌اوند ذکری به میان آورده و می‌نویسد: و بین همدان و نه‌اوند اربعة عشر فرسخاً من همدان الی رودراور سبعة فراسخ.^۵ فاصله

۱- بارتولد (واسیلی ولادیمیروویچ) تذکره جغرافیایی تاریخی ایران، صفحه ۱۹۵، ترجمه حمزه سردادور چاپ دوم انتشارات توس

۲- ابوالعلی احمدبن عمر - ابن رسته، اعلاق النفیسه، جلد ۸، صفحه ۱۹۹، چاپ لیدن - بریل ۱۸۹۱.
۳- شاپورخواست، شهری بوه نزدیک خرم‌آباد که به فرمان شاپور پسر اردشیر ساخته شده است. حمزه بن محمد اصفهانی - سنی الملوک و الارض و الانبیاء، صفحه ۴۹.

۴- یاقوت حموی - معجم البلدان، جلد ۳، صفحه ۵.

۵- یاقوت حموی - معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۸۲۹.

بین همدان و نهاوند ۱۴ فرسنگ و بین همدان و رودراور (تویسرکان) ۷ فرسنگ راه است.

استخری هم فاصله نهاوند تا الشتر را ۱۰ فرسنگ و نهاوند تا رودراور (تویسرکان) را ۷ فرسنگ نوشته است.^۱

حمدالله مستوفی مسافت نهاوند تا اصفهان را ۷۴ فرسنگ ذکر کرده است.^۲

صفی‌الدین عبدالمومن بغدادی هم می‌نویسد:

و بین النهاوند و همدان سبعة عشر فرسخاً و رودراور فی الوسط منها.^۳

فاصله بین همدان و نهاوند ۱۷ فرسنگ است و رودراور در میانه راه قرار گرفته است. این حوقل یادآور می‌شود راه ری به شاپور خواست از طریق نهاوند است: و یاخذ من الری طریق الی شاپور خواست علیه من المذن ساوه، بوسنه، روزه، همدان، الروذراور، نهاوند، لاشر.^۴

(هرکس بخواهد) راه ری به شاپور خواست را طی کند باید از شهرهای ساوه، بوسنه، روزه، همدان، رودراور، نهاوند و الشتر... بگذرد.

همچنین راه همدان به خوزستان را از نهاوند شرح داده می‌نویسد:

از همدان به رودراور (تویسرکان) ۷ فرسخ و از رودراور تا نهاوند ۷ فرسخ از نهاوند تا اشتر [الشتر] ۱۰ فرسخ و از اشتر [الشتر] تا شاپور خواست ۱۲ فرسخ و از آنجا تا لور ۳۰ فرسخ از لور تا شهر اندامش ۲۵ فرسخ و از این پل تا جندی شاپور ۲ فرسخ است.^۵

۳-۱. راه نهاوند شاخه‌ای فرعی از جاده ابریشم

۳-۱-۱. راه ابریشم - جاده شاهی:

راه‌های ارتباطی از روزگار باستان تا امروز، در زندگی بشر دارای اهمیت زیادی بوده است. از بزرگترین این راه‌ها جاده شاهی و جاده ابریشم بوده که دنیای باختر را به خاور

۱- ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی - المسالك و الممالک صفحه ۱۹۷، تهران ۱۳۴۷، رش

۲- حمدالله مستوفی - نزهت القلوب صفحه ۵۱، چاپ لیدن.

۳- صفی‌الدین عبدالمومن بغدادی - مراصد الاطلاع، صفحه ۳۹۸.

۴- ابن حوقل. سفرنامه صفحه ۳۵۸.

۵- شهر اندامش شاید اندیمشک باشد.

۶- ابن حوقل - سفرنامه - ترجمه دکتر جعفر شعار، صفحه ۱۰۴.

پیوند می‌داده است. این جاده از لیدی به اکباتان و از آن جا به‌ری، صد دروازه (دامغان)، مرو، بلخ، و از بلخ به‌جانب پامیر ممتد بوده است.

کلود پتلولمه^۱ (بطلمیوس) می‌گوید:

در یکی از دره‌های پامیر در پای کوه گومید^۲، برجی از سنگ به‌نام (لی تی‌نیوس پیرگوس) وجود داشت، که در نزدیک آن برج، بین کاروان‌های خاوری و چینی، مبادلات بازرگانی صورت می‌گرفت.^۳

هردوت شرح جامعی از جاده شاهی به‌دست می‌دهد و می‌نویسد:
در سراسر این راه، ساختمان‌های شاهی و کاروانسراهای زیبایی احداث شده است. در تمام این خط سیر از سرزمینی می‌گذریم که سراسر مسکون و کاملاً امن است.
این مورخ اضافه می‌کند:

اگر طول راه شاهی را به پارانژ^۴ برآور کنیم و اگر پارانژ برابر سی‌ستاد باشد در حقیقت همین مقدار هم هست از سارد تا مقر شاهی که به‌کاخ ممنون معروف است، جمعاً ۱۳۵۰۰ ستاد یعنی ۴۵۰ پارانژ فاصله است و اگر هر روز ۱۵۰ ستاد راهپیمائی کنیم، طی این مسافت به‌طور دقیق ۹۰ روز طول می‌کشد.^۵

فیثاغورث می‌گوید:

ایرانیان در جاده‌های بزرگ با سنگ علامت‌گذاری می‌کنند. اندازه‌های تعیین مسافت فرسنگ نامیده می‌شود.^۶

این جاده دارای شاخه‌های متعدد بوده است. از جمله جاده‌ای از جنوب به‌سوی نهاوند و از نهاوند از راه بروجرد به‌طرف اصفهان و همچنین فارس امتداد داشته و نیز تخت جمشید را به‌استخر، شوش و خلیج فارس پیوند می‌داده است.
حمدالله مستوفی به‌جاده‌ای اشاره می‌کند که بغداد را از طریق نهاوند، بروجرد

1- Cellod Pettolleme.

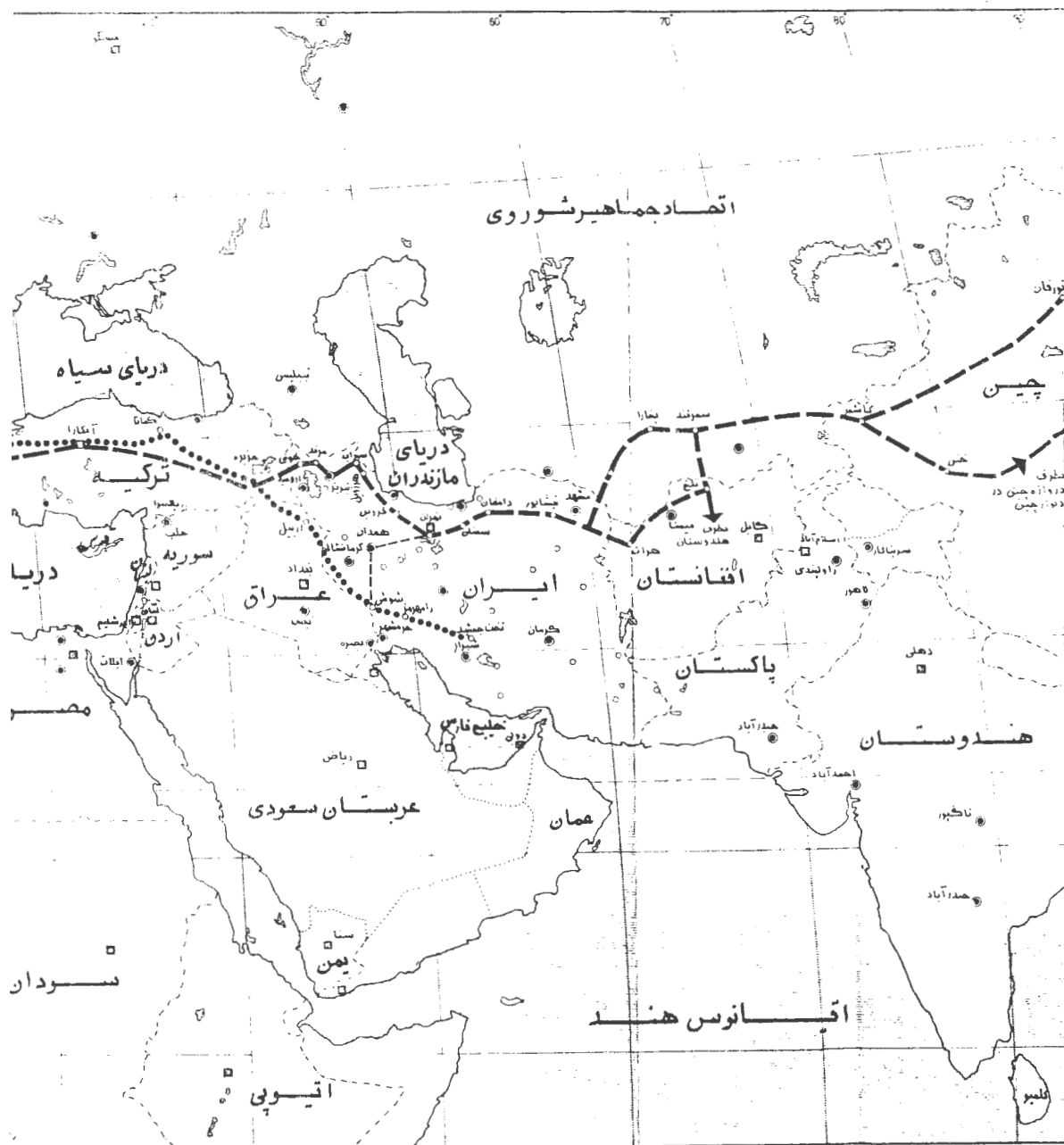
2- Komed.

۳- تمدن ایرانی ترجمه دکتر عیسی صدیق، صفحه ۴۵۴.

۴- پارانژ، واحد طول در ایران باستان برابر با ۳۰ ستاد یونانی (۵ کیلومتر و ۳۲ متر)

۵- تاریخ هردوت - جلد ۵، صفحات ۴۶-۴۵، ترجمه دکتر هدایتی

۶- فیثاغورث - سیاحت‌نامه - ترجمه یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، صفحه ۱۳۱۴/۵۱ رش



نقشه جاده ابریشم

به اصفهان متصل می‌کرده است.^۱ بارتولد هم از قول جغرافی‌نگاران پیشین می‌نویسد:
از همدان به اصفهان دو جاده دارد که هر دو از شهر بروجرد و در ۱۰ فرسنگی جنوب
شهر بروجرد در نزدیکی شهر کرج که در این زمان برقرار نیست منشعب می‌شدند راه
شرقی از شهر جربادقان (گلپایگان) می‌گذشته، علاوه بر آن از راهی اسم می‌برند که از
همدان و راه نهاوند به خوزستان می‌رفته و تا شهر جندی شاپور که امروز خرابه‌ای از آن
در جنوب شرقی دزفول واقع است امتداد داشته است.^۲

۳-۲. راه اصفهان بغداد از طریق نهاوند

جاده‌ای که اصفهان و شهرهای مجاور را به بغداد متصل می‌کرده به نام راه بغداد
معروف بوده است.

در سال ۱۳۴۴ کتیبه‌ای سنگی از قلعه علی خانی مشهور به زرین باغ در دهستان خزل
متعلق به دوران ایلخانان یافت شد.

خط کتیبه عربی و محتوای آن گویای این بود که این محل در آن عصر دارای بازار و
کاروانسرای معتبری بوده و مسیر جاده از آن می‌گذشته است، هم‌اکنون هم جاده مالروی از
گردنه پشت چقا، از کفراج بالا، دهپول، محمدآباد و گوشه سعد و قاص می‌گذرد و
به زرین باغ ختم می‌گردد.

۱- حمدالله مستوفی - نزهت‌القلوب، صفحه ۲۳۵

۲- بارتولد - (واسیلی ولادیمیرویچ) تذکره جغرافیایی تاریخی ایران، صفحه ۱۹۷، ترجمه حمزه
سردارور، چاپ دوم انتشارات توس

فصل دوم

تشکیلات زمین‌شناسی

۱. چکیده‌ای از ویژگی‌های زمین‌شناسی منطقه نهاوند

از دیدگاه زمین‌شناسی، چهارگوشه نهاوند گستره‌ای حدود ۲۵۰۰ کیلومتر مربع را در استان همدان می‌پوشاند و مابین طول خاوری $48^{\circ}E$ تا $48^{\circ}30'$ و عرض شمالی 34° تا $34^{\circ}30'$ درجه قرار می‌گیرد، سیمای فیزیوگرافی چهارگوشه نهاوند با مجموعه‌ای از کوهستان‌های بلند و زمین‌های پست جداکننده نشانگر الگوی ساختاری (Busin, Runge) است. رشته کوه‌های پرفرازی که حوزه پرنشیب نهاوند را فرا گرفته‌اند با روندی جنوب خاوری - شمال باختری مشخص‌اند که رشته کوه‌های آردوشان، سیاه دره، شادمانه چشمه دره، چله، کمرزرد و گودین، بخش شمال خاوری و رشته کوه‌های گروو، پاماس، سنگ سوراخ بخش جنوب خاوری را تشکیل می‌دهند.

مهمترین رودخانه این چهارگوشه، گاماسیاب است که از یال شمالی کوهستان گرو گذشته و با مشروب کردن نهاوند به سوی شمال باختری جریان می‌یابد. در ارتباط با چینه‌نگاری، گرچه عنوان شد در منطقه نهاوند هیچ‌گونه برونزد برجای وجود ندارد ولی حد تماس بیش از ۹۰ درصد از واحدهای چینه‌ای نتیجه تشکیل و یا روراندگی می‌باشد. ولی در عین حال واحدهای چینه‌ای موجود از قدیم به جدید شامل واحد، کربونیفر، پرمسین که کهن‌ترین واحد سنگ چینه‌ای منطقه بوده و از دیدگاه سنگ‌شناسی رویفی از سنگ آهک نازک لایه همراه با میان لایه‌هائی از ماسه سنگ قهوه‌ای است.

- واحد پرمسین (PLd) شامل آهک‌های باز بلورین شده از نوع بیواسپارایت به رنگ خاکستری تیره که دارای آثار فسیل کرینوتید فوزولین و مرجان هستند و سستبرای آن

به عنوان مائل در کوه آردوشان به ۲۰۰ متر می‌رسد.

واحد پرمسین - ترمایل (Pt): شامل سنگ‌های آهکی مرمری شده به رنگ خاکستری روشن تا سفید توده‌ای و بسیار ستبر لایه بوده و در بخش جنوب و جنوب خاوری آبادی بُرجک، کله خان، قشلاق، ده‌پول و نزدیکی آبادی بانسر بُرونزد پراکنده دارد.

- واحد تریاس - ژوراسیک (TRj^{vm}): این واحد شامل برونزد گسترده از سنگ‌های آذرین به فرم گدازه و توف دگرگون شده همراه میانلایه‌هایی به رنگ خاکستری تیره تا سیاه تشکیل شده و در بخش جنوب خاوری و شمال نهاوند این مجموعه (TRj^{vm}) به نام مجموعه نهاوند معروف گردیده است.

- رسوبات ژوراسیک - شامل واحدهای j_{sv}^h و j_{sv}^L است که واحد بیشتر از نوع اسلیت‌های سیاه رنگ همراه با فیلیت، سنگ‌های آذرین با رنگ دگرگون شده به رنگ سبز و لایه‌هایی از آهک‌های مرمری شده می‌باشد. بخشی از این واحد گویا تحت تأثیر شیارهای حرارتی ناشی از توده‌های نفوذی قرار گرفته به هورنفلس تبدیل شده‌اند که با نشانه j_s^h در نقشه نهاوند مشخص شده‌اند. تغییرات رخساره در واحدهای ژوراسیک نسبتاً شدید است که حاکی از تغییرات ژرفا و تحول در محیط رسوبگذاری است. از آن میان تبدیل جانبی واحدهای شیلی به آهک یا به آهک‌های مارنی نازک لایه ضخامت چند سانتی متر تا چند متر و تبدیل همین سنگ‌ها به افقی‌های ماسه سنگ است که واحد (j_v^L) را به وجود می‌آورد واحد (j_s^L) را رخنمون‌هایی از سنگ‌های کربناته بیومیکرتی با طبقه‌بندی ضخیم تا متوسط تشکیل می‌دهد که معمولاً در بخش جنوبی چهارگوشه نهاوند و در ارتباط با رشته کوه گرو پراکندگی دارد. نهشته‌های کرتاسه به دلیل تنوع رخساره از قدیم به جدید شامل واحدهای زیر است.

- واحد (K^{vL}_L) به نام آمیزه آذر آواری که به رنگ قرمز ارغوانی بوده و در آن سنگ‌های کربناته بیومیکرتی، شیل و برش‌های ولگانیکی به صورت مخلوط دیده می‌شوند، پراکندگی آشکار این واحد در جاده کمربندی شهر مشهود است.

واحد (K^{Lb}_L) سنگ‌های آهکی با لایه‌بندی ضخیم تا توده‌ای و یا رخساره (اوولیتی) را شامل می‌شود و در نزدیکی آبادی برجک و عشوند پراکندگی دارند. دیگر نهشته‌های کرتاسه را واحدهای:

K^{Ltb}_L (قطعات آهکی رورنده) K^{Ll}_L (سنگ‌های آهکی نازک لایه به‌رنگ قهوه‌ای تا نخودی) K^{LM}_L (میان لایه‌های آهکی - مارنی دارای فسیل اوریتولین) K^{iW}_L (آهک‌های بلورین شده توده‌ای تا سبتر لایه به‌رنگ سفید) K^L_L (سنگ‌های کربناته میکرواسپاریت و دولومیکریت با رنگ هوازگی وابسته) تشکیل داده است.

در بخشی از واحد K^L_L که دارای رخساره آوارای است K^{Le}_L فسیل‌هائی از نوع *Orbitolina*, *Milliolids*, *Corolina SA* و *Lenticulina SP* شناخته شده و سن آپلین آلبین (Aplian-Albian) از کرتاسه زرين را تأیید می‌کند. با مراجعه به نقشه زمین‌شناسی نهاوند می‌توان گستره پراکندگی واحدهای فوق را آشکارا مورد بررسی قرار داد. دیگر واحدی که وابسته به کرتاسه بالا است (K^L_p) نام دارد و از جنس آهک با رنگ سبز هوازگی است که در نزدیکی‌های آبادی بهرام شاه و حسین آباد رخنموده‌های کوچک دارد.

در ارتباط با پدیده‌های کافتی و راندگی‌های بعدی، بخش کوچکی از آمیزه (افیولیتی Ophiolitic-welonge) در کوه گرو به‌صورت باریکه‌ای به‌طول ۱۰ کیلومتر و پهنای ۲۰۰ متر تشکیل شده آهک‌های پلاژیک قرمز، چرت‌های رادیولردار همراه با سنگ‌های آتشفشانی بازیک به‌ویژه بازالت حفره‌دار است.

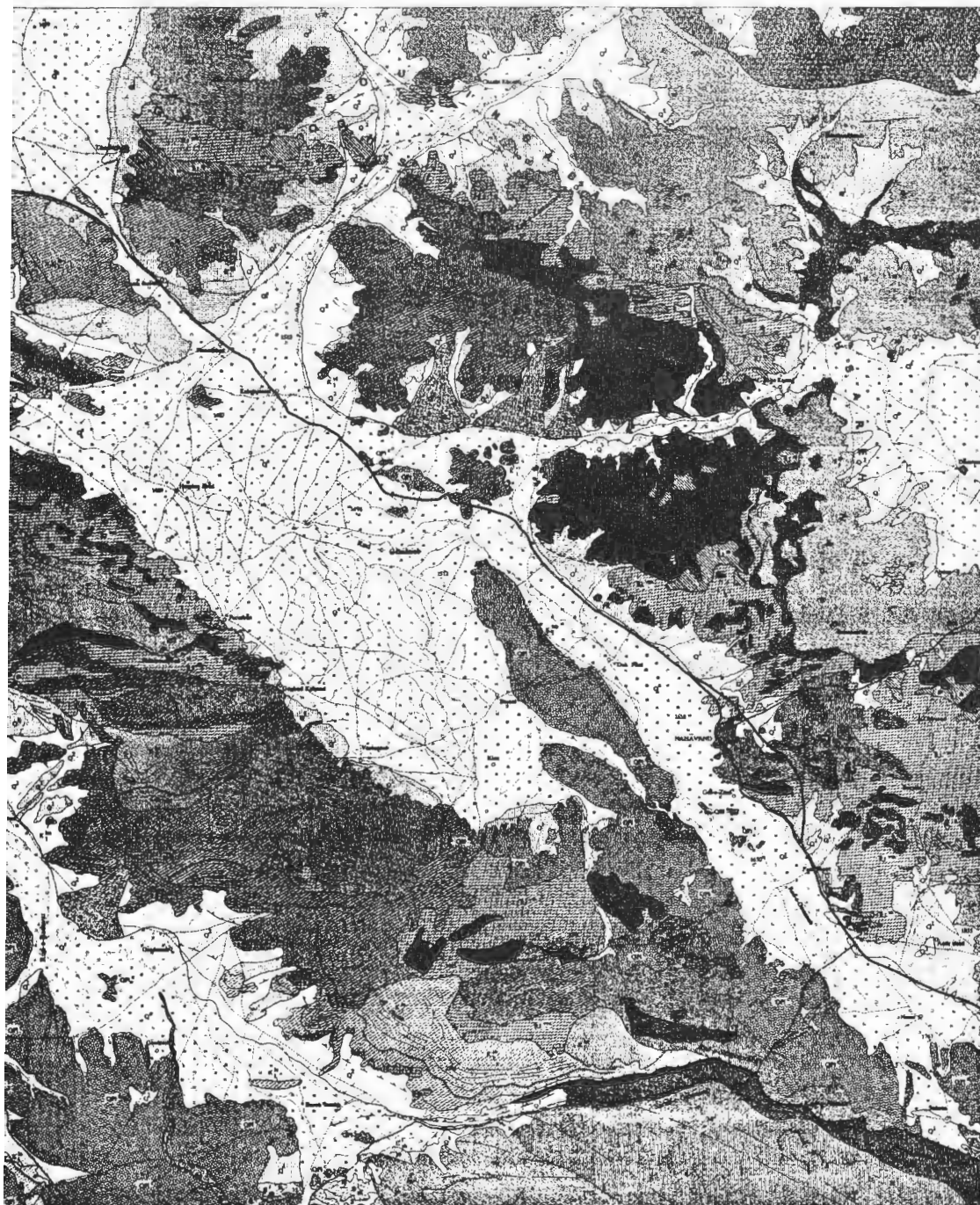
نهشته‌های مربوط به دوران سوم تنها مربوط به رخنموده‌های اندک در مرز جنوبی چهارگوشه نهاوند و شامل واحدهای E^C_K (کنگلومرای متراکم با لایه‌هائی از سنگ‌های رسوبی قدیم‌تر از جمله اسلیت، چرت و آهک و غیره...) است که تحت کنگلومرای چندآمیزه (Polymictic Conglomerate) مشخص بوده و نمایانگر تشکیل این واحد در محیطی پرتحرک و پویا بوده است واحد E^{Lsh} شامل آهک‌های خاکستری تیره رنگ همراه با آثاری از فسیل نومولیت و آلونین است و معمولاً در کنار کنگلومرای E^C_K می‌باشد.

واحد OM شامل ردیفی از سنگ ماسه، شیل، سیلیستون همراه با آهک‌های نازک لایه به‌رنگ خاکستری است که در جنوب آبادی پاماس رخ‌نمون دارد و سن آن با توجه به نوع فسیل‌های شناخته شده به‌الیگوسن پامانی میوسن آغازین مربوط می‌گردد. واحد (M^I) در مرز جنوبی ناحیه و در کوهستان گرو بیرون‌زدگی دارد و ضخامت آن

بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ متر بوده و از سنگ‌های کربناتی بیومیکرتی با آثار میکروفسیل‌های مختلف تشکیل شده است. به‌استناد فسیل‌های شاخص سن این واحد میوسن آغازین می‌باشد.

- نهشته‌های پلیوسن - کوارتز (QPL^C) بخش گسترده‌ای از چهارگوشه زمین‌شناسی نهاوند را می‌پوشاند و شامل تناوبی از نهشته‌های کنگلومرانی سخت شده همراه با میانلایه‌های مارنی هوازده و به‌رنگ صورتی است. شیب لایه‌ها کم بوده، حداکثر به ۲۵ درجه می‌رسد. ذرات و قلوه‌های سازنده بخش کنگلومرانی را آهک‌های کرتاسه و سنگ‌های آذرین تشکیل داده که در نزدیکی دهکده، زرامین بالا و پائین رخ‌نمون‌های آن قابل مشاهده است دیگر نهشته‌های کواترنری را پادگانه‌های آبرفتی، آبرفت‌های رودخانه‌ای کهن و آبرفت‌های عهد حاضر تشکیل می‌دهد که دشت حاصلخیز نهاوند از این نهشته‌ها است. وضعیت ساختاری تکتونیکی این منطقه با توجه به پیچیدگی‌های خاص خود به‌نظر می‌آید که در این جا، جایی برای بحث ندارد، لذا از بیان آن صرف‌نظر می‌شود.

سازمان زمین‌شناسی کشور - گزارش ورقه نهاوند از آقای مهندس
علی مهدوی - تلخیص از آقای دکتر محمدلطفی نهاوندی.



نقشه زمین‌شناسی

فصل سوم

ناهمواری‌ها

ارتفاع شهر از سطح دریا ۱۶۶۷ متر است. شیب عمومی آن از شمال به طرف جنوب است، اراضی نواحی خاور و جنوب خاوری از تپه ماهورهایی تشکیل یافته است که به تدریج به سمت شمال باختری از عوارض زمین کاسته می شود. قسمت های جلگه ای، بیشتر در جنوب و بخش باختری شهرستان گسترده است. این منطقه از شهرستان، به واسطه برخورداری از آب رودخانه گاماسب و رودهای دیگر که از اطراف به آن ملحق می گردد دارای زمین های حاصلخیز است. منطقه شمال و بخش خاوری، به واسطه بلندی و عوارض زمین، و عدم جریان رودهای پرآب دائمی، بازدهی زمین های آن نسبتاً کم است. آب این بخش از شهرستان، بیشتر از قنات و بعضی رودخانه های کوچک، تأمین می گردد.

نهند در دره ای به عرض تقریبی ۴ الی ۱۲ کیلومتر بین رشته کوه های شمالی و جنوبی واقع شده است. این محدوده دارای عوارض طبیعی متعدد از قبیل تپه ماهورهای کوچک و بزرگ است. موانع موجود، باعث محدودیت توسعه شهر از جهت خاور می باشد. در داخل محدوده فعلی شهر به عوارضی در پاقلعه، از جمله تپه سنگی مصلی، معروف به (سرچقا) برمی خوریم، بلندی های جنوبی و باختری ده شاطرآباد که به صورت مسکونی درآمده نیز از عوارض یاد شده است، در سمت خاوری شهر تپه بزرگ و کشیده (چمت) معروف به چمت داحسین وجود دارد، در جنوب خاوری، تپه

سنگی دیگری دیده می‌شود که مجموعاً ناهمواری‌های شهر را تشکیل داده است.

۱. کوه‌ها

۱-۱. رشته کوه‌های شمالی

این کوه‌ها سراسر شمال یعنی شمال خاوری تا شمال باختری شهرستان را در برمی‌گیرد، و در هر منطقه به نام‌های خاصی خوانده می‌شود، مانند کوه اسبی (سفیدکوه) کوه‌های ملوسان، برجک، آردیشو، قینل، باروداب، عشوند، کله‌خان (کله‌خو).

۱-۲. سفیدکوه

این کوه از باختر سامن کشیده شده مرز بین شهرهای ملایر و نهاوند را تشکیل داده و تا شمال باختر نهاوند ادامه یافته، به وسیله رودخانه ملایر قطع و گذرگاه سیاه دره را به وجود آورده است. قله آن ۲۴۷۵ متر ارتفاع دارد. گذرگاه سیاه دره منسوب به کوه سیاه دره است که بلندی قله آن را ۲۸۱۸ متر نوشته‌اند.

۱-۳. کوه کمرزرد

رشته شمالی بین دره کنگاور و دره رودخانه تویرکان به نام کوه کمرزرد خوانده می‌شود.

۱-۴. کوه آردشان

این کوه به گویش محلی آردیشو خوانده می‌شود. بعضی که می‌خواهند برای هرکلمه‌ای ریشه‌ای بیابند عقیده دارند که آردیشو، اردوشاهان و مرکز اردوی یکی از شاهان سلف بوده است. با توجه به موقعیت شهر در گذشته‌های دور، زیاد هم از واقعیت دور نیست و دلیل آن هم تداوم تلفظ این نام تاکنون است زیرا گذشت زمان کمتر توانسته است در نام مکان‌های جغرافیائی دگرگونی ایجاد کند.

در کتاب، کوه و کوهنامه‌های ایران در مورد این کوه چنین آمده است:

این کوه در دهستان سفلی شهرستان نهاوند، ۱۱ کیلومتری شمال غربی، ۳/۵

کیلومتری جنوب روستای ملوسان واقع است، ارتفاع ۲۵۳۳ متر، رودخانه ملایر این کوه را از سوی شمال از کوه شادمانه جدا می‌کند و راه اتومبیل‌رو نهاوند کنگاور از دامنه‌های جنوبی و جنوب غربی آن می‌گذرد. روستاهای فیروزآباد، دره امیدعلی، دهلق، حسن آباد، آورزمان، بنه‌سر، کله‌خان، قشلاق دهپول، باباپیره، محمدآباد، حسین آباد، و همان و گوشه در دامنه‌های آن واقعند.^۱

۵-۱. رشته کوه‌های جنوبی

روی هم رفته کوه‌های مناطق باختری کشور به نام رشته کوه‌های زاگرس خوانده می‌شود، آب و هوای نیمه خشک تا الپی و زمستان‌ها بسیار سرد و برفی دارد. آنچه از این رشته عظیم مناطق جنوبی شهرستان را در برمی‌گیرد به نام کوه (گرو)^۲ خوانده می‌شود. این رشته دنباله کوه‌های شاهور، پاوه، روانسر و بیستون است که از شمال باختری تا جنوب خاوری کشیده شده و به کوه‌های بروجرد منتهی می‌گردد و با فاصله چند رشته، به موازات کبیرکوه^۳ است که از شمال باختری ایران شروع شده و تا فارس ادامه دارد.

راولینسون در سفرنامه لرستان و خوزستان عرض این کوه را ۶ فرسخ و آن را محل

۱- گیتاشناسی ایران - کوه‌ها و کوهنامه‌های ایران جلد اول صفحه ۴۵، همچنین مراجعه کنید به فرهنگ کوه‌های ایران تألیف دکتر مفخم پایان - سازمان جغرافیائی کشور.

۲- در بیان وحدت قدیم قبایل هندوایرانی واژه‌های مشترک زیادی وجود دارد، از جمله نام «گرو» است که به معنی کوه می‌باشد. تلفظ اوستایی gari و سنسکریت ودایی آن giri است.

نگاه کنید به فقه اللغة ایرانی صفحه ۳۸

۳- خوارزمی در صورة الارض صفحه ۵۲ درباره این کوه چنین اظهار نظر می‌کند جبل کبیر متصل به جبل متصل به خلوان که به اصفهان می‌گذرد و متمایل به نهاوند می‌شود.

عرض	درجه	دقیقه	طول	لو	ه
ی	ل	۳۶	۵		
۷۲	۳				
عرض	طول	له	ل		
۷۲	۴۵	۳۵	۳۰		

بیلاق طوایف دالوند و قاید رحمت می‌داند.^۱

مسعود کیهان، پس از آن که شرحی از ولایات سه‌گانه ملایر، نهاوند و تویسرکان می‌دهد، درباره این کوه می‌نویسد:

این کوه [گرو] به‌شکل خطی مستقیم از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد یافته، دنباله کوه پرو و مرتفع‌ترین قله آن کوه چهل نابالغان [جنوب نهاوند] و کوه گرو و کوه سفید^۲ است که ارتفاع متجاوز ۴۵۰۰ متر و نشیب آنها به طرف عراق عجم، ۳۵ درجه می‌باشد. ارتفاع جلگه‌های واقع در شمال کوه‌ها در حدود ۱۶۰۰ الی ۱۷۰۰ متر است به قسمی که ارتفاع قله از دامنه، در حوالی نهاوند و بروجرد ۲۵۰۰ متر می‌شود...

در این کوه‌ها، سنگ‌های آهکی در سمت جنوب و سنگ‌های خارا در شمال و طبقات رسوبی (کاربنیفر) در بعضی نقاط دیده می‌شود و آثار طبقات قیری و نفتی در اغلب نقاط پیدا است.^۳

بلندترین قله کوه گرو در بالای سرچشمه رود گاماساب است که ارتفاع دقیق‌تر آن از سطح دریا ۳۳۹۶ متر می‌باشد. در مجاور و موازی گرو کوه دیگری به نام چهل نابالغان^۴ قرار دارد. بین این دو کوه گردنه‌هایی وجود دارد به ارتفاع ۳۰۰۰ متر که راه طبیعی نهاوند به‌خواه است.

گرو حد طبیعی نهاوند، لرستان می‌باشد.

مؤلف گمنام جغرافیای خطی لرستان می‌نویسد:

کوه گرو... در طرف شمال بین بروجرد و نهاوند و لرستان واقع است. ابتدای آن در کنار آب بختیاری است و انتهای آن مابین هرسین از توابع کرمانشاه است... چشمه‌سار و سراب زیاد از آن جاری می‌شود. از هر قبیله شکار و حیوانات درنده در آن به هم می‌رسد در بالای کوه مزبور چهل تن طفل بدون بقعه مدفون شده‌اند، مشهور

۱- هنری راولینسون، سفرنامه لرستان، خوزستان و بختیاری صفحه ۸ ترجمه دکتر اسکندر امان‌اللهی ۱۳۵۶ رش.

۲- منظور از این کوه همان سفیدکوه شهرستان خرم‌آباد است که در بخش‌های حومه چگنی، دلفان کشیده شده، رک به‌مأخذ پیشین

۳- مسعود کیهان - جغرافیای مفصل ایران صفحه ۱۴۵، چاپ مجلس ۱۳۱۱ رش

۴- از اینکه این کوه به چهل نابالغان معروف شده است، افسانه‌ای شایع است که از زمان حمله اعراب چهل تن از فرزندان خاندان ساسانی که در نهاوند بوده‌اند، برای اینکه به دست دشمن اسیر نگردند به این کوه پناه می‌برند ولی در همان جا گرفتار و کشته می‌شوند. در این مورد گمان صائبی وجود ندارد.

به چهل نابالغان... در قله آن کوه آسیابی از باد گردش می‌کرده که بعضی اشخاص که رفته دیده‌اند، می‌گویند آثار آسیابی بوده است. آن کوه محل نشیمن ندارد از بس مرتفع است و سخت و پر جنگل و بی‌آب. در دامنه کوه مزبور در بندی است تا قله کوه زیاده از نیم فرسخ، باد از پائین به در بند می‌پیچد و بالا می‌رود. در قله کوه باد چنان پیروز است که چوب و درخت در آن در بند بیندازند، به هیچ وجه به زیر نمی‌آید و باد، آن را بالا می‌برد و در همین کوه در فصل بازگیران در فصل پائیز دام می‌نهند و قوش می‌گیرند هر قوش به دست آید طرلان است...

امتداد گرو از نهاوند به جانب بروجرد، و در هر قسمت نام محلی خاصی دارد. از بروجرد به طرف نهاوند بخشی از آن به نام دِن (بلندی) بازگیر است. حد فاصل خاوه و تازناب به نام کله‌گاوه معروف است بعد از آن شنشانه، کوه چاله قوچ تا بلندی نقاره‌خانه، (هنوز آثار خرابه آجری وجود دارد که می‌گویند نقاره‌خانه نادری بوده است.) بعد از نقاره‌خانه بخش دیگری از این کوه که در پشت دهکده گیان واقع است به هفت رگ حسین طلائی شهرت دارد.

۲. غارها

۲-۱. غار گاماساب

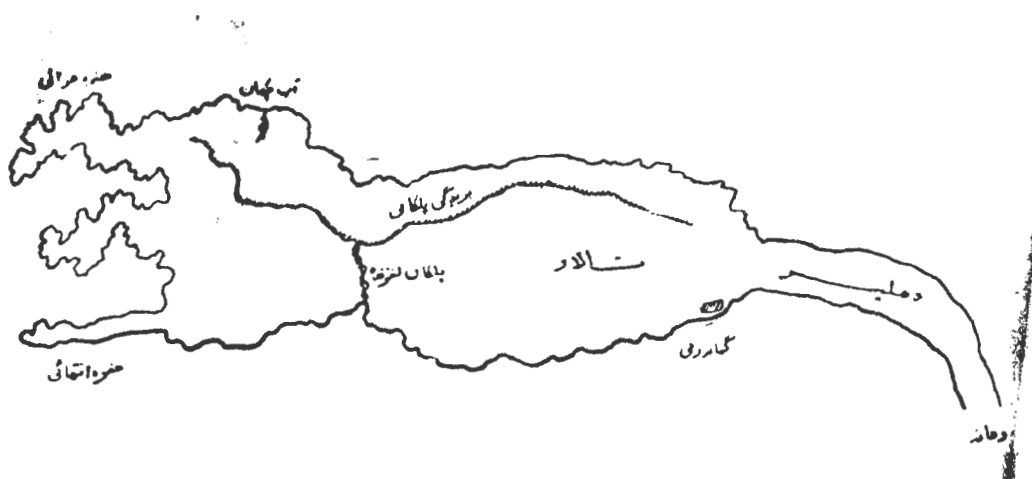
این غار دارای ۶۵ متر طول و بزرگ‌ترین غاری است که در این شهرستان وجود دارد. نوع سنگ آن از سنگ‌های آهکی مربوط به دوران کرتاسه^۱ (اواخر دوران دوم) می‌باشد، چشمه آن نیز از نوع چشمه‌های کارستیک^۲ (چشمه‌های داخل کانال‌های آهکی) است. تا قبل از بازدید هیأت غارشناسان، به سرپرستی آقای چنگیز شیخعلی مشخصات آن ناشناخته مانده بود. ولی با بازدید که هیأت مزبور از غار به عمل آورد ویژگی‌های آن تعیین گردید.

«عرض دهانه غار حدود ۱/۷۰ و ارتفاع آن ۸ متر است، راهرو آن نسبتاً باریک و طول آن ۱۰ متر می‌باشد. ابتدای تالار که محوطه وسیعی را تشکیل می‌دهد دارای شیب

1- Creteceous

2- Carectic

ملایمی به طرف بالا است. کف آن در فصول باران از گل و لای پوشیده است، تالار آن به ارتفاع ۵ متر و به عرض ۱۰ متر می باشد. پس از آن دالانی به عمق ۴۰ متر قرار دارد. در انتهای طول ۶۰ متری غار آب چکان زیبایی خودنمایی می کند. «ناصرالدین شاه هنگام بازدید از غار دستور می دهد در صخره سمت چپ غار در سمت ۳ متری کتیبه ای نقش کنند که ناتمام مانده است. درخت سیبی کهن سال هنوز در کنار آن دیده می شود، غارهای دیگر شهرستان عبارتند از غار ضحاک در سر خلیج، غار اسماعیل خانی در ملوسان و در روستای تایمه در کوه سه راهی نشان از دو غار دیگر هم می دهند.



کروکی غار گاماساب - ترسیم چنگیز شیخملی - برداشته شده از
مجله شکار و طبیعت شماره ۴۷ مهرماه ۱۳۴۲

فصل چهارم

آب و هوا

۱-۱. مشخصات کلی آب و هوا

دوری و نزدیکی منطقه‌ای از کره زمین نسبت به خط استوا از عوامل مهم تعیین کننده وضع هوای آن ناحیه است.

به طور کلی ایران در منطقه معتدله واقع است، و قاعداً باید دارای آب و هوای معتدلی باشد، ولی پستی و بلندی‌ها که از عوامل تعیین کننده محلی است در آن دخالت دارد. علت اینکه مناطق غرب کشور از جمله نهاوند دارای زمستان‌های سرد می باشد، به این جهت است که ارتفاع ناحیه از سطح دریا بسیار بالا است. ارتفاع این شهرستان به حدود ۱۷۰۰ متر از سطح دریا می رسد به همین جهت است که زمستان‌های آن سرد و طولانی است، نزدیک به نیم قرن پیش گاهی برودت هوا در زمستان‌ها به ۲۰ تا ۲۵ درجه زیر صفر می رسید. با توجه به وضع و شرایط آن زمان، زندگی مردم دچار رکود و زحمت بسیار می گردید. در این گونه مناطق تابستان‌ها معتدل و زمستان‌ها سرد است.

ارتفاعات زاگرس به واسطه این که از نم بادهای مرطوب مدیترانه برخوردار است در ماه‌های پاییز و زمستان از برف و باران کافی برخوردار می باشد. به همین جهت است که رودها و چشمه‌های دائمی مثل گاماسب، قرسو... در آن جاری است.

برابر ارقام و آمار ضبط شده، هوای این شهرستان معتدل کوهستانی است.

ایستگاه‌های هواشناسی موجود حداکثر مطلق درجه حرارت شهر نهاوند را در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۳ حدود ۳۶ و ۳۲ درجه سانتیگراد و حداقل مطلق را حدود ۱۹ درجه سانتیگراد نشان داده، ارقام یاد شده تقریباً می تواند نموداری برای سال‌های پس از

آن نیز باشد به جز سال‌های استثنائی که گاهی درجه سرما از حد یاد شده هم پائین‌تر بوده است. البته این ارقام نمی‌تواند نماینده تمام مناطق شهرستان باشد، چه هوای مناطق کوهستانی با دشت‌ها و جاهای پست‌تر چه در زمستان و چه در تابستان تفاوت دارد.

عموماً موقعیت هوا در این شهرستان متغیر است و اغلب قابل شناسائی کلی نیست که بتوان براساس آن برای کشاورزی برنامه‌های منظمی تدوین نمود. گاهی دیده شده است که سرما تا اواخر فروردین و نیمه اول اردیبهشت هم ادامه داشته بعضی سال‌ها سرمای زودرس در اوایل مهرماه مزارع جالیز و تاکستان‌ها را از میان برده است، به‌طوری که اولین برف زمستانه در اواخر مهرماه در بالای قله گرو می‌نشیند که اهالی می‌گویند «گرو خلعت پوشیده» دوماه آخر پائیز باران شروع می‌شود که در زمستان به‌خصوص دی و بهمن تبدیل به برف‌های سنگین می‌شود.

نیمه دوم اسفندماه هوا به‌تدریج معتدل‌تر می‌گردد. در فروردین و اردیبهشت باران‌های ممتد و پرثمری می‌بارد و موجب می‌شود که سراسر دشت‌ها و کوه‌ها پر از سبزه و علف و گل‌های رنگارنگ گردد. در برخی سال‌ها در مُرداد و شهریورماه رگبارهای تند باعث جاری شدن سیل گردیده است، سیل سال ۱۳۱۷ که موجب خرابی زیاد گردید از آن جمله بود، همچنین سیل سال ۱۳۵۰ که در مردادماه جاری شد. گفتیم ایران در منطقه معتدله واقع شده و باید دارای آب و هوای معتدلی باشد چون از این موقعیت برخوردار نیست لذا برای درک علل آن موقع ریاضی ایران را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

موقع ریاضی ایران: ایران در نیمکره شمالی از سطح کره زمین بین ۲۵ تا ۴۰ درجه عرض شمالی و از خط استوا (مدار و مبدأ) و بین ۲۴ و ۶۳/۵ درجه طول شرقی از نیمروز گرینویچ مبدأ انتخابی واقع شده است. چنانچه مناطق بین عرض‌های از صفر تا ۳۰ درجه و از ۳۰ تا ۶۰ درجه و از ۶۰ تا ۹۰ درجه شمالی را به‌ترتیب روی کره زمین عرض‌های پست، متوسط، بلند بدانیم در این صورت ایران در عرض متوسط قرار دارد و هرگاه فواصل بین طول‌ها از صفر تا ۶۰ درجه و از ۶۰ درجه تا ۱۲۰ و از ۱۲۰ تا ۱۸۰ درجه شرقی را نسبت به نصف‌النهار گرینویچ به‌ترتیب خاور نزدیک، خاورمیانه، خاور دور بخوانیم در این تقسیم‌بندی در خاور نزدیک قرار می‌گیرد.

موقع جغرافیائی ایران نشان می‌دهد که تمام خاک این کشور در منطقه معتدله کره ارض واقع شده و در حدود ۱/۵ درجه از مدار رأس السرطان ($۲۳\frac{۱}{۴}$ درجه) که در حد شمالی منطقه را معین می‌نماید بالاتر است. چون موقع ریاضی یک کشور به‌روی کره زمین یعنی دوری و نزدیکی آن از خط استوا یکی از عوامل تعیین کننده وضع آب و هوای آن کشور است از این‌رو ایران در این عرض جغرافیائی فاقد آب و هوای سرد که معمولاً در عرض‌های بلند وجود دارد می‌باشد و اگر در بعضی نقاط هوای زمستانی خیلی سرد دیده می‌شود بیشتر به علت ارتفاع زیاد از سطح دریا است.^۱

میزان بارندگی سالانه

نام ایستگاه	نوع ایستگاه	ارتفاع از سطح دریا (متر)		میزان بارندگی	
				۱۳۵۴	۱۳۵۳
نهاوند	کلیما تلوژی	۱۷۵۰		۲۷۸	۲۴۹/۵

وضع جوی و درجه رطوبت (حداقل) در سال ۱۳۵۴

شهر	حداقل درجه حرارت (سانتیگراد)	حداقل رطوبت نسبی (درصد)			
		بهار	تابستان	پائیز	زمستان
نهاوند	-۱۹	۲۴	۱۸	۱۵	۵۴

وضع جوی و درجه رطوبت (حداکثر) در سال ۱۳۵۴

شهر	حداقل درجه حرارت (سانتیگراد)	حداقل رطوبت نسبی (درصد)			
		بهار	تابستان	پائیز	زمستان
نهاوند	۲۳	۶۰	۴۵	۴۰	۸۰

سازمان هواشناسی کشور - سالنامه هواشناسی

۱- دکتر بدیمی - جغرافیای مفصل ایران ۲ جلدی، صفحات ۱۱-۱۲

وضع جوی نهاوند در سال ۱۳۵۳ خورشیدی

شهر و نوع دستگاه	ارتفاع از سطح دریا	درجه حرارت (سانتیگراد)			میزان بارندگی سالانه به میلیمتر	رطوبت نسبی درصد		تعداد روزهای یخبندان
		حداکثر	حداقل	متوسط		ساعت	ساعت	
		مطلق	درجه	درجه		$۱۲\frac{۱}{۲}$	$۶\frac{۱}{۲}$	
			حرارت در سال	(میلیمتر)				
نهاوند کلیماتولوژی	۱۷۴۰	۳۶/۰	۱۹/۵	۹/۹	۲۴۹/۵	۶۰	۴۰	۱۱۶

وضع جوی نهاوند در سال ۱۳۵۴ خورشیدی

شهر و نوع دستگاه	ارتفاع از سطح دریا	درجه حرارت (سانتیگراد)			میزان بارندگی سالانه به میلیمتر	رطوبت نسبی درصد		تعداد روزهای یخبندان
		حداکثر	حداقل	متوسط		ساعت	ساعت	
		مطلق	درجه	درجه		$۱۲\frac{۱}{۲}$	$۶\frac{۱}{۲}$	
			مطلق	حرارت در سال				
نهاوند کلیماتولوژی	۱۷۴۰	۳۲/۰	۱۹	۱۰/۲	۲۷۸	۹۲	۶۲	۷۵

وزارت آب و برق

Ministry of Water and Power

اداره کل آبهای سطحی

Surface Water Department

شرح خصوصیات ایستگاه نیدرولوژی

Station Description

Rivr...Nahavand...station...Goosheh...	رودخانه...نهاوند...ایستگاه...گوشه...
Basin number...H-214,11...	شماره حوضه...۱۱...و...H-۲۱۴...
Ostan...Kermanshahan...Shahrestan...Hamedan...	استان...کرمانشاهان...شهرستان...همدان...
Location:E...48-16...N...34-15...	موقعیت جغرافیائی (طول...۴۸-۱۶...عرض...۳۴-۱۵...)
Altitude...1520...m	ارتفاع از سطح دریا...۱۵۲۰...متر
Drainage area in Sq. Km...867...	مساحت حوضه آبریز به کیلومتر مربع...۸۷۶...
Station equipments: Gage...+...Recorder...+...Cable way...+...Normal	تجهیزات ایستگاه: اشل...+...لیمینگراف...+...پل اندازه گیری...+...بارانسنج
raingage...+...Bench mark...+...	معمولی...+...ریپر...+...
Available data...1333..(1954)...	تاریخچه...۱۳۳۳...
Remarks.....	ملاحظات.....

39-40	38-39	37-38	36-37	35-36	34-35	33-34	Year سال	ماه Month
0.38	0.96	0.97	2.59	0.63	0.75		Mehr	مهر
0.82	1.93	1.68	7.12	1.12	1.83	2.31	Aban	آبان
2.76	2.33	4.98	5.95	1.66	2.51	3.44	Azar	آذر
2.51	2.82	3.78	4.79	2.24	2.59	3.35	Dey	دی
5.33	2.60	3.44	4.66	2.79	3.87	3.11	Bahman	بهمن
3.67	1.98	4.39	6.95	6.85	4.78	3.83	Esfand	اسفند
5.82	5.19	17.84	10.13	10.40	10.31	6.44	Farvar	فروردین
12.66	2.45	8.80	2.14	23.70	4.92	6.73	Ordi	اردیبهشت
0.57	0.29	1.05	0.35	6.67	0.41	1.59	Khordad	خرداد
0.40	0.21	0.52	0.45	2.30	0.69	0.72	Tyr	تیر
0.31	0.18	0.43	0.37	1.96	0.57	0.62	Mordad	مرداد
0.67	0.32	0.74	0.54	0.78	0.58	0.50	Shahrivar	شهریور
94.624	55.754	126.76	10.912	161.15	88.844		Million m3	میلیون مترمکعب
2.99	1.77	3.99	3.83	5.06	2.81		Year Ave.	دبی متوسط سالانه
46.00	7.10	80.00	23.00	38.00	0.29		Max. in year	حداکثر سالیانه
0.28	0.15	0.32	0.26	0.51	0.27		Min. in year	حداقل سالیانه
							Peak Dis.	دبی لحظه‌ای

49-50	48-49	47-48	46-47	45-46	44-45	43-44	42-43	41-42	40-41	Year سال	ماه Month
0.47	2.97	0.35	0.25	0.87	1.26	0.35	0.75	0.47	0.59	Mehr	مهر
0.87	7.20	3.87	0.67	1.60	6.55	0.73	2.39	1.39	1.73	Aban	آبان
3.22	6.24	4.22	2.88	2.12	4.12	3.20	3.20	1.92	2.38	Azar	آذر
3.72	5.82	4.50	2.70	2.68	3.47	3.55	3.44	2.46	2.57	Dey	دی
3.37	5.39	7.20	2.50	2.72	7.17	3.95	3.75	4.01	4.23	Bahman	بهمن
6.90	4.95	27.20	4.21	2.85	6.43	4.77	4.24	3.52	3.93	Esfand	اسفند
11.22	4.32	28.00	5.60	3.25	6.09	5.83	5.63	5.81	2.52	Farvar	فروردین
8.52	4.39	18.19	6.16	1.10	2.43	2.79	0.79	11.38	2.82	Ordi	اردیبهشت
1.74	0.16	6.67	6.07	0.84	0.43	0.42	0.27	3.24	0.27	Khordad	خرداد
0.82	0.08	6.34	0.44	0.26	0.32	0.40	0.22	0.56	0.26	Tyr	تیر
2.94	0.09	3.66	0.27	0.25	0.26	0.39	0.19	0.46	0.29	Mordad	مرداد
0.87	0.39	2.67	0.39	0.31	0.44	0.38	0.26	0.69	0.40	Shahrivar	شهریور
117.45	109.39	297.55	84.97	49.113	101.37	69.432	65.791	94.72	57.228	میلیون متر مکعب	
3.72	3.46	9.41	2.67	1.57	3.25	2.21	2.09	2.99	1.83	دبی متوسط سالانه	
25.80	14.57	69.00	22.00	6.00	39.00	9.30	11.00	25.00	10.00	حداکثر سالیانه	
0.21	0.00	0.27	0.17	0.19	0.18	0.18	0.15	1.27	0.19	حداقل سالیانه	

[illegible]

۱-۲. بادها

۱-۲-۱. باد شمال

باد شمال جریان هوای مرطوب را به نواحی باختری ایران از جمله نهاوند می‌رساند و موجب اعتدال هوای تابستان‌ها می‌گردد.

۱-۲-۲. باد باختری

این باد بیشتر در زمستان و بهار می‌وزد و جریان هوای مرطوب مدیترانه‌ای را به خطه باختر می‌رساند.

۱-۲-۳. کله باد

بادی که در اوایل اسفند تا نزدیکی‌های عید می‌وزد، به آن کله باد می‌گویند. پس از زمستانی سرد و یخبندان، این باد بوی بهاران را از دشت‌های دور به مشام می‌رساند و برای صاحبان احساس عجیب شورانگیز است. کله باد برف‌های مانده را می‌روبد و آب می‌کند.

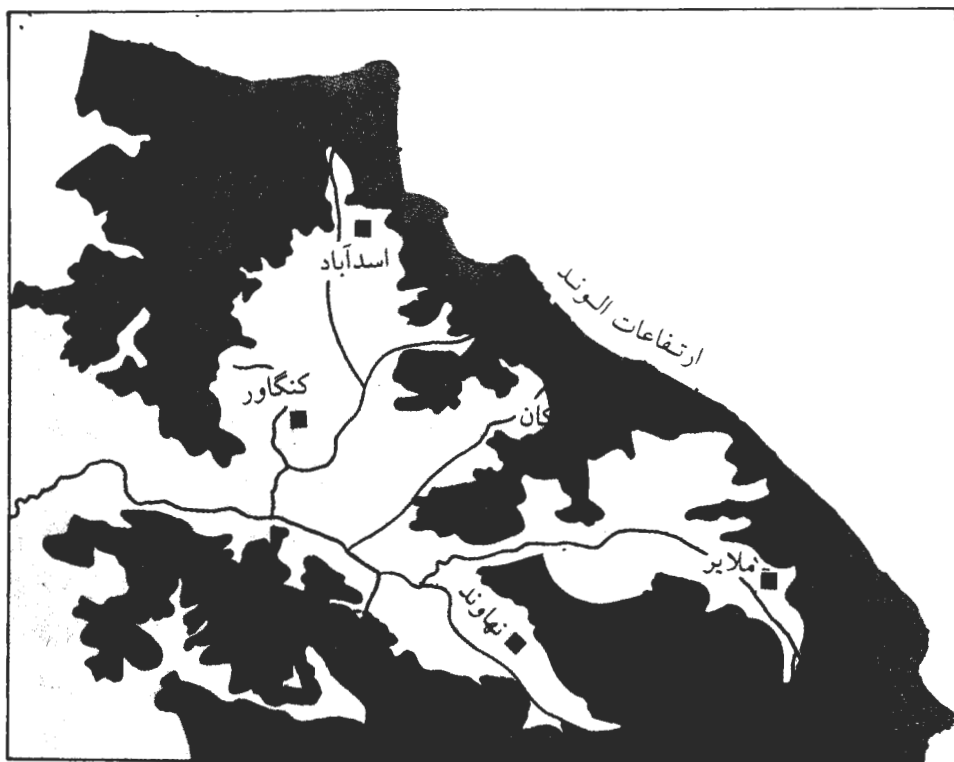
جهت بیشتر بادها در این شهر، از باختر به خاور با کمی زاویه انحراف به سمت شمال است. گاهی در ماه‌های مرداد و شهریور به علت جابه‌جائی شدید هوا و به جهت اختلاف فشاری که بین ارتفاعات و مناطق جلگه‌ای به وجود می‌آید، بادهای سختی می‌وزد، از جمله بادی که اصطلاح محل به آن بادگیجه می‌گویند که همان گردباد است. ارتفاع این گردباد گاهی به ده‌ها متر می‌رسد. چنانچه این باد در موقع برداشت گندم به خرمنی بوزد آن را یک جا به هوا برده و می‌پراکند، از این جهت موجب خسارات فراوان می‌گردد.

۱-۳. آب‌ها

۱-۳-۱. آب‌های سطحی

۱-۳-۲. رودخانه گاماسیاب

وسعت آبریز دشت نهاوند ۸۷۶ کیلومتر است. بزرگترین رودی که در این شهرستان جریان دارد گاماسیاب است. این رود از عهد باستان همواره سبب تمرکز جمعیت و



حوزه آبریز رودخانه گاماسیاب

موجب آبادی، صفا و سرچشمه نعمت و برکت بوده است. لذا همواره با دیده ستایش به آن نگریسته‌اند. گاماسیاب از یکی از دره‌های کوه گرو از زیر بلندترین قله آن به بلندی ۳۳۹۶ متر از پایه دیواره کوه (کلا سیاه) که بازویی از گرو است از زیر دهانه غاری به همین نام می‌جوشد، در تقسیم‌بندی حوضه‌ای، گاماسیاب جزء حوزه آبریز خلیج فارس است. سطح آبریز آن ۱۰۷۸۳۰ کیلومتر مربع و مقدار آبدهی سالیانه آن بالغ بر ۱۱۷۶ میلیون مترمکعب است. به واسطه همین رود است که در مسیر آن باغات زیادی احداث شده و زمین‌های بسیاری هر ساله زیر کشت می‌رود.

منشأ این رود از یخچال طبیعی عظیمی است که روی قله، بالای غار قرار دارد. همان یخچالی که قسمت فوقانی آن از دور به شکل گاو و ماهی خودنمایی می‌کند. جغرافی‌نگاران دوره اسلامی با شگفتی به آن نگریسته و تصورات خاصی نسبت به آن

داشته‌اند. ابن فقیه، آن را طلسمی جادویی^۱ دانسته که برای تنظیم آب به کار می‌رفته است. البته زیاد هم بیراهه نرفته زیرا در بالای قله مشرف به غار، حدود چهل گودال عمیق معروف به (چاه برف) وجود دارد، که بعضی از آنها بسیار عمیق و وسیع هستند و از ذوب برف آنها است که آب گاماساب تأمین می‌گردد. هر سال که برف کمتری بیارد، آب رود هم کم خواهد بود. به نظر می‌رسد رود ابتدا از دهانه غار به صورت آبشار جاری بوده لکن به واسطه آهکی بودن جنس آن، بعدها راهی از زیر باز کرده است.

در دهانه غار مقدار آب چندان زیاد نیست، اما هرچه پائین‌تر، می‌رود به مقدار آب آن به‌طور فاحشی افزوده می‌گردد. همین اندازه هم از آن طرف کوه در محلی به نام «کهمان» جریان دارد. ناصرالدین شاه در مسافرت به نهاوند، هنگامی که اردوی خود را در محل سراب مستقر می‌نماید، از زیادی آب در شگفت می‌شود، برای اینکه کسی آب را چشم نزنند که موجب نقصان آن گردد دستور می‌دهد دیواره کوه را از اطراف خراب نمایند تا آب کم شود و جلب توجه نکنند، از گاماساب رودهای فرعی کوچکتری جدا می‌گردد و آب مورد نیاز روستاها و باغ‌ها را تأمین می‌نماید. بعد از سراب، از محلی به نام سنگ سوراخ^۲ نهر کوچکی جدا می‌شود که به طرف ده گرگ حیدر و باباقاسم می‌رود. چند

۱- نگاه کنید به بحث عجایب نهاوند، در همین کتاب

۲- در کنار (کُلُم کبود Collom) که به معنی گودال آب است تخته سنگی است معروف به سنگ سوراخ که شاخه باریکی از رودخانه از زیر آن می‌گذرد افسانه‌ای دارد که چنین است:

در زمانی بس دراز پیش از ما دو برادر بودند به نام «گبر» و «ببر» از پیش آمد روزگار هردو برادر دلباخته دختر زیباروی یکی از خوانین محلی شدند که دل و دین از آنها برگرفت و آنها را مفتون و افسون خویش ساخت. چون هردو برادر خواستگار دختر بودند از این‌رو برای این که نفاق و دلتنگی بین آن دو نیفتد، دختر شرطی به آنها نمود براین که: هریک از دو برادر نهری از رودخانه جدا سازند و هرکدام که زودتر توانست مجرای رود را به اقامتگاه او برساند شرط را برده و وی از آن او خواهد بود. دو برادر در آرزوی رسیدن به دلدلدار دست به کار شدند، شب و روز کردند و کاویدند و کوشیدند اما از بخت بد، کار «ببر» به دگرگونی کشید، در میان راه به سنگ سختی برخورد که راه او را گرفته بود ولی نیروی شگرف عشق براین دشواری پیروز آمد و دل سنگ با پنجه‌های عاشق جانباز شکافته شد و راه باز گردید ولی افسوس که دیر شده بود زیرا در آن هنگام که او به کاویدن سنگ سرگرم بوده برادرش کار را پیش برده و نهر را به مقصد رسانده و از وصال معشوق کامیاب گردیده بود، «ببر» بیچاره از اندوه عشق و دلتنگی دق کرده، می‌میرد.

باری، سنگ سوراخ که امروزه چنین آرام و بی‌جان در کناری افتاده یادگار عشق شورانگیز و نافرجامی است که از روزگاری کهن به جای مانده است. انسان وقتی به این پاره سنگ می‌نگرد، آنگاه چنین افسانه‌ای شیرین و لطیفی را به یاد می‌آورد به این اندیشه فرو می‌رود که روح ساده و خیال پرداز کوه‌نشینان تا چه پایه در محیط کوچک زندگی آنان رسوخ کرده و درباره آنچه که به چشم آمده باریک گشته تا ماوراء خیال پیش

کیلومتر پائین تر از دهکده و راینه شعبه‌ای به جانب دره ابراهیم و تکه Tukā جریان پیدا می‌کند. از روستای سرخ‌کند دو شعبه از رود مادر جدا می‌شود که یک شعبه روستاهای بابا رستم، علمدار، سعدوقاص و کمی پائین تر، روستای مرادآباد، ده نو، ده بوره، و چولک را مشروب می‌سازد که به این شاخه (پولولاقه)^۱ می‌گویند. شعبه دیگر به سمت شمال رفته دهکده‌های قلعه قباد، شعبان، جهان‌آباد، کوهانی، رضی‌آباد، گل زرد و باغات شهر را سیراب می‌کند.

گاماساب از جمله طویل‌ترین رودهای ایران است که در مسیر حرکت خود به سوی خوزستان، از دره‌های جنوبی الوند، رودهانی را از خاک توپس‌رکان، ملایر و کنگاور دریافت می‌کند. این رودها عبارتند از:

۱-۳-۳. رودخانه حرم‌آباد^۲

این رود از دره‌های شرقی بخش سربند اراک سرچشمه می‌گیرد سپس با رودی که از جوزان می‌آید در خاک ملایر در شمال هزار جریب گیل‌آباد با رود دیگری که از سوی (ازندریا) و جوکار جریان می‌یابد یکی شده، در جنوب غربی بابا کمال وارد تنگه کوهستانی می‌گردد و در نزدیکی دهکده لیلی یادگار به گاماساب می‌پیوندد.

این رود، در قسمت علیاکلان نامیده می‌شود، چون از کنار روستای حَرَم‌آباد می‌گذرد به نام آن آبادی خوانده می‌شود. رود حرم‌آباد، پس از ورود به خاک نهاوند از دهکده‌های دره امیدعلی، باباکمال، ده سرخه، ملوسان، تایمه، وسیج، پل حاج علی مراد، گوشه سعدوقاص و دهکده لیلی یادگار گذشته به گاماساب می‌ریزد.

۱-۳-۴. رودخانه شهاب و خرم‌رود

رود شهاب از کوه‌های دهستان چهاردولی سرچشمه می‌گیرد، سپس در اراضی

رفته‌اند و افسانه‌ای چنین دلنشین پدید آورده‌اند.

هم‌اکنون بالادست رودخانه نهر آبی است که آن را (جوی گبر) می‌نامند شاید این همان مجرائی است که «گبر» کنده است.

1- Poulolaghe

2- Haram abad

سهم‌الدین به خرم‌رود که از دره‌های الوند جاری است پیوسته و در انتهای جنوبی بخش کنگاور با رود توپس‌رکان یکی شده، در نزدیکی چقا سرائیل به گاماساب ملحق می‌شوند، از این پس گاماساب از سمت غرب به راه خود ادامه داده در بخش بیستون رود دینور را دریافت می‌کند و در انتهای شرقی بخش مرکزی کرمانشاه به قره‌سو می‌ریزد، از آن پس وارد خاک لرستان می‌گردد، بیشتر رودهایی که از کبیرکوه و لرستان جاری می‌شود به آن می‌پیوندد و به نام سیمره^۱ خوانده می‌شود.

گاماساب پس از عبور از لرستان در حاشیه غربی خوزستان جریان می‌یابد و به کرخه می‌پیوندد. دمرگان می‌نویسد:

این رود تا آنجائی که به نام گاماساب خوانده می‌شود، آبش شیرین است. وقتی در لرستان جریان می‌یابد و به نام سیمره نامیده می‌شود به واسطه تماس با ارژیل‌های گچی هلیلان، شور می‌شود.^۲

۱- نام گاماساب

علت نام‌گذاری این رود به نام گاماساب به واسطه همان تصویر گاو ماهی است که در قله گرو بالای چشمه از دور نمایان است و نیازی به هیچ تعبیر و تفسیر دیگری غیر از آنچه که خواهد آمد ندارد.

گا، ماسی، آب یا آبِ گاو ماهی. آبی که منسوب به گاو ماهی است و از دهانه غاری به همین نام به بیرون جریان دارد.

گا - گاو، ماسی - ماهی، آو - آب. هر سه کلمه، تلفظ رایج در لهجه کُردی است که آن هم به واسطه مجاورت نهاوند با منطقه کردنشین متداول شده است. تلفظ محلی آن (گاماسو Cama-sev) است.

استاد باستانی پاریزی در اشاره به گاماساب در تعبیر کلمه (ماسی) می‌نویسد:

۱- محمود میرزا قاجار در کتاب خطی مقصود جهان صفحه ۱۴ در آنجائی که از رودهای لرستان نام می‌برد می‌نویسد: در طول این دشت رودخانه صدمره (سیمره) است. این رود از رودهای عظیم عراق است حداکثر آب‌های قلمرو به‌اضافات اغلب آب لرستان در این رود مجتمع، سرچشمه اصلی آن گاماساب نهاوند بهشت مانند است... از این رود عبور ممکن نیست مگر به هزار کلک. حاجی میرزا مهندس در جغرافیای خطی عراق عجم متعلق به کتابخانه ملک نیز اطلاعات سودمندی از این رود به دست می‌دهد.

۲- ژاک دمرگان - مطالعات جغرافیائی، جلد ۱، صفحه ۶۰

ماسا تلفظ سانسکریت ماهی خواهد بود، کلمه ماسا که به معنی ماهی است نشانه‌ای از یکی بودن زبان قوم آریائی هند و ایران است و می‌رساند که سابقاً با هم در یک جا زندگی می‌کرده‌اند. محققین این تاریخ را به ۴۴۰۰ سال پیش از این حدس می‌زنند.^۱ مردم جنوب بین‌النهرین سابقاً گاماساب را اوکنو^۲ می‌گفته‌اند. یونانیان نام خواسپس^۳ به آن داده بودند نام مادی کرخه هم حواسب بوده است.^۴

برای وجه تسمیه این رود دلایل غیرموجهی نیز بیان داشته‌اند، از جمله برخی آن را گاومیش آب گفته‌اند، که به معنی آب زیاد است، گروهی دیگر چنین استدلال کرده‌اند که اگراد ساکن صحنه و چم چمال چون از این رود ماهی بزرگ صید کرده‌اند نام گاوماهی آب را بر آن نهاده‌اند،^۵ که همگی برخلاف تحقیق است.

۱- رودهای دیگر نهاوند

۱-۱. رودخانه گوشه سعدوقاص

این رود در دهی به همین نام جاری است. سطح آبریز آن ۸۷۶ کیلومتر مربع است.^۶

۱-۲. رودخانه شعبان

نهر شعبان از شعبات گاماساب است که به مصرف مزارع و دهات مسیر و باغات اطراف شهر می‌رسد. «دبی» آن در ثانیه حدود ۴ متر مکعب است، حدود ۲۰۰۰ هکتار از اراضی ۱۷ قریه و باغات شهر را مشروب می‌کند، در صورت اصلاح شبکه آب‌رسانی می‌تواند تا ۵۰۰۰ هکتار را آبدهی نماید.

۱-۳. رودخانه باروداب

از رودهای دیگر این شهر یکی هم رود باروداب است که از محلی به همین نام سرچشمه می‌گیرد. در بازدیدی که از این رود به عمل آمد (۱۳۵۱) چندان پرآب نبود

۱- باستانی پاریزی - خاتون هفت قلعه، صفحه ۲۸۴

2- Ouknov

3- Choa-spes

۴- جواد مشکور - تاریخ ایران باستان، صفحه ۲۰

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۵، صفحه ۱۷۶

۶- مرکز آمار ایران - سالنامه آمار سال ۱۳۵۱-۵۰

به‌طوری که در حال حاضر تکافوی باغ‌ها و چند مزرعه اطراف آن را هم نمی‌کند. گویند در سراب باروداب سدی بوده که به‌وسیله سپاهیان امیر تیمور شکسته شده است.

۱-۴. خرچنگ رود

این رود بعد از گاماساب در درجه دوم اهمیت است. از کوه‌های بروجرد به‌طرف نهاوند جاری می‌شود تعدادی از دهات، از جمله ده بابا رستم را مشروب می‌سازد. در تابستان آب آن بسیار کم است.

۱-۱. آب‌های زیرزمینی

۱-۲. قنات‌ها

عمر قنات در ایران به‌ویژه در مناطق کویر به‌دوران ماقبل تاریخ می‌رسد، هنگامی که انسان در دشت‌ها ساکن گردید. به‌تجربه و به‌تدریج دریافت که می‌تواند آب‌های اعماق زمین را هم به‌سطح آورده و مورد استفاده قرار دهد. سیندلر، در قرن نوزدهم از قناتی چند هزارساله در نزدیکی دامغان صحبت می‌کند.^۱

قنات یا کاریز رشته چاه‌های متعددی است که به‌ردیف هم با فاصله‌های معین کنده شده و از زیر به‌هم متصلند، چاه اولی را مادرچاه گویند که با شیب ملایمی به‌آخرین چاه وصل است.

محلی را که آب در سطح ظاهر می‌شود، مظهر قنات می‌گویند. نهاوند را از نظر منابع آب می‌توان به‌دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد، بخش جنوبی به‌واسطه برخورداری از رود گاماساب و چشمه‌های متعدد دارای مزارع سرسبز و دهکده‌های آباد و باغات بسیار است. لکن بخش شمالی آن نسبتاً خشک و رود بزرگی در آن جاری نیست. دهکده‌ها با فاصله زیاد اغلب از قنات و چشمه مشروب می‌شوند. علاوه بر آن چند رشته قنات از قدیم در بخش خاوری شهر وجود داشته است از جمله در فاصله بین قبرآقا و بیمارستان، قناتی هست که باغچه‌ای را به‌نام باغچه معماریان مشروب می‌کند. چند

رشته دیگر در نواحی قصاب‌خانه^۱ و نزدیک «مرن حاج آقا تراب» جاری است که مورد استفاده زمین‌های کشاورزی حاشیه شهر است. دیگری قنات ده شاطرآباد، حدود ۳ کیلومتری شهر است که تاکستان‌ها و باغ‌های آنجا را آبرسانی می‌کند.

مجموع قنات شهر و دهات ۱۵ رشته است با ۱۶/۶ میلیون مترمکعب تخلیه سالانه که از این مقدار ۹/۷ میلیون مترمکعب آن در مدت ۷ ماه در سال به مصرف آبیاری می‌رسد.

۳-۱. سراب‌ها و چشمه‌ها

نواحی غربی کشور ما بعد از مناطق شمالی به واسطه برخورداری از رطوبت مناسب و وجود کوه‌های بلند دارای باران و برف نسبتاً کافی است. همین امر موجب پیدایش رودها، چشمه‌ها و سراب‌های متعدد در این نواحی شده است.

کوه مرتفع گرو که از متفرعات زاگروس است در جنوب این شهر قرار دارد و قله آن در تمام سال پوشیده از برف می‌باشد، به همین جهت است که علاوه بر گاماساب چشمه‌ها و سراب‌های پرآبی از دامنه جنوبی آن می‌جوشد و از دوران ماقبل تاریخ اجتماعات زیادی را به خود جذب کرده است. سراب‌های نهاوند به شرح زیر است:

- | | |
|-------------------|--|
| ۱- سراب گاماساب | ۱۶ کیلومتری جنوب نهاوند |
| ۲- سراب بنفشه | ۱۴ کیلومتری جنوب |
| ۳- سراب گیان | ۱۷ کیلومتری غرب نهاوند و جنوب غربی قریه گیان |
| ۴- سراب قاضی | ۱۸ کیلومتری جنوب غربی |
| ۵- سراب کاج کوژ | در شمال سراب قاضی حاجی آباد گیان |
| ۶- سراب گنبد کبود | ۲۳ کیلومتری غرب نهاوند و نزدیک قریه جعفرآباد |
| ۷- سراب فارسبان | ۲۶ کیلومتری غرب نهاوند |
| ۸- سراب ملوسان | ۱۵ کیلومتری شمال نهاوند |

۱- اگر قبرآقا را در نظر بگیریم سلاخ‌خانه حدود یک کیلومتری شمال آن قرار دارد و چشمه آبی خُرد در آن جاری است که در حال حاضر به صورت مخروبه است (۱۳۵۱) اکنون که این کتاب آماده چاپ و نشر است همه مناطق یاد شده در زیر ساختمان‌های روستائیان مهاجر مدفون شده است و اثری از قنات‌ها باقی نیست. از این جهت به درج آن پرداختیم که برای آیندگان بماند.

۹- سراب پی تیان نزدیک پل حاجی علیمراد

۱۰- سراب ماران نزدیک ده نو

۱۱- سراب باباعلی در خلجرو

۱۲- سراب فاماس

۱۳- سراب ورازانه

۱۴- سراب کنگاور کهنه

۱۵- سراب سرخلخ^۱

ضمناً این شهر و دهات اطراف آن دارای ۲۲ دهنه چشمه می‌باشد که مجموع آبدهی چشمه‌ها ۱۲/۶ مترمکعب است. چندین چشمه در نقاط مختلف شهر به چشم می‌خورد. مهمتر از همه چشمه ابدال^۲ است که از شمال شرقی به جنوب از ناحیه بالای محله سادات جاری و خانه به‌خانه را مشروب می‌نماید در محله‌های بالا که به سرچشمه نزدیک است آب آن را برای نوشیدن هم استفاده می‌کنند آب این چشمه حدود یک سنگ است که در محله‌های سادات و بخشی از راستای میرزاآقا مورد استفاده قرار می‌گیرد. چشمه قیصریه - این چشمه دارای ۴ سنگ آب است که محله چهارباغ را آب‌دهی می‌کند تا این اواخر که مختصری از خرابه‌های قلعه باقی بود چاه آن معروف به گاوچاه بود که با دلوهای بزرگ به وسیله گاو کشیده می‌شد. یک دانگ و نیم آن متعلق به حمام مولوی است. یک دانگ هم متعلق به امامزاده محمد است. خانه‌های زیر امامزاده و بازار «جوراب دوزها» از این آب مشروب می‌شود.

چشمه‌های دیگر عبارتند از:

چشمه محله، یهودی‌ها، چشمه قلعه حسن‌خانی که در ضلع جنوبی دیوار قلعه جاری بود و آب آن در استخری در همان محل جمع می‌شد و قطعه زمین کوچکی را که در زیر آن واقع بود مشروب می‌کرد. آب غسالخانه هم از این چشمه تأمین می‌گردید.^۳ چشمه دو خواران در محلی به همین نام در پاقلعه. چشمه کوچه علی‌آباد که مسجدی در بالای آن است و سال‌ها مکتب‌خانه مرحوم

۱- اقتباس از گزارش شناسائی مقدماتی نهاوند و لرستان از خرداد ۴۵ تا مهر ۴۶

۲- مُراد از ابدال مردمانی هستند سخت بزرگوار تا آنجا که گویند علت بقای عالم، وجود آنها است. فرهنگ نفیسی.

۳- این غسالخانه اینک مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

حاج ملاجواد بود.

چشمه سیدان نزدیک باروداب

چشمه زیر چقا

چشمه چاله اولاد

چشمه یا قنات پهلوان محمد صادق (پَلو ماصاق)^۱ که دارای یک سنگ آب است و در قسمت غربی میدان شاهپور ظاهر می شود.

چشمه یا قنات گلشن که در محله ای به همین نام جاری است که به آن چشمه دعوئی^۲ هم گفته می شود.

لازم به تذکر است که پس از لوله کشی شهر این چشمه ها دیگر مورد استفاده قرار نمی گیرد و بسیاری از آنها از میان رفته اند.

چشمه دیگری نزدیک کاروانسرا نو بود که هم اکنون در مسیر خیابان واقع شده چون چندی مکتب خانه مرحوم ملانقی در بالای آن بود به نام آن مرحوم معروف است.

چشمه بازار جوراب دوزها

چشمه شُرشره نزدیک حمام بازار در کوچه ای به همین نام.

بیشتر این چشمه ها در عمق چند ده متری قرار دارند برای استفاده از آن ها باید از تعدادی پله پائین رفت.

و بالاخره چشمه کاخ، که در سه کیلومتری شهر نزدیک روستای گل زرد واقع است و اخیراً از آب آن برای لوله کشی شهر استفاده می شود، قبل از اجرای طرح لوله کشی دارای منظره و صفایی بود و چنار کهنسالی نیز در پای چشمه بود که جمعه ها محل تفریح و مورد استفاده مردم قرار می گرفت.

نسخه ای خطی از دیوان امید نهاوندی در دست است که ناسخ آن در سال ۱۳۱۳ قمری اطلاعاتی از چشمه های شهر به دست داده است. او می نویسد:

«قنات و میاه شهری:

آب قیصریه، چشمه ابدال، چشمه علی آباد، چشمه قاضی، آب باروداب، آب گاماساب،

چشمه قلعه، چشمه دوخواهران.»

1- Pallo-masagh

2- Dave-ei

فصل پنجم

منابع طبیعی

۱-۱. خاک و پوشش گیاهی

در غرب ایران از جمله نهانند خاک حاوی مقدار معتدایی املاح معدنی می باشد کربن آلی آن نسبتاً زیاد است. به طور متوسط بیش از نیمی از خاک های این دو ناحیه (کرمانشاه - لرستان) ۱٪ تا ۲٪ کربن آلی دارند در غالب زمین های این نواحی (به استثناء حدود ۱۰٪ آن) مقدار فسفر خاک زیاد است.^۱

بنابراین با توجه به آب نسبتاً فراوان و رطوبت کافی نواحی جلگه ای شرایط مساعدی برای رشد و نمو انواع گیاهان دارد. در نهانند بیشترین مساحت از آن ناحیه جلگه ای است. شیب سراسر کوه گرو پوشیده از گیاهان خودرو و علفچر مناسبی برای ایلات لر آن سوی مرز شهرستان است.

همچنین حاشیه و اطراف رود گاماساب و شعبات آن، دهکده های واقع در بخش علیا، سفلی، خزل، و سلگی به ویژه منطقه خزل از نواحی بسیار آباد و سرسبز شهرستان است. به نظر می رسد در گذشته سراسر دامنه های گرو پوشیده از جنگل بوده است، زیرا بقایای آن حدود ۱۰ هکتار از نوع درخت بلوط هم اکنون در کوه های گیان باقی است که در سال های اخیر ۴۰ هکتار دیگر به صورت دست کاشت به آن اضافه کرده اند.

اطراف شهر را تا نیم قرن پیش نیم دایره ای از باغات شهر فراگرفته بود لکن در همین سال ها مقدار زیادی از آن در زیر ساختمان های شهر منهدم و از میان رفته است.

بخش شمال خاوری شهر به واسطه اینکه رود قابل ملاحظه ای در آن جاری نیست از

سبزی و خضارت چندانی برخوردار نمی‌باشد ولی هرکجا چشمه و سرابی هست سبزه و درختی و کشتی نیز وجود دارد. در بیابان‌های آن انواع گیاهان خودرو دیده می‌شود از جمله بوته گون که سابقاً کثیرای زیادی از آن به دست می‌آمد.

در سراسر مناطق جنوبی قلمستان‌های بزرگ که در محل به آن «بیشه» می‌گویند بسیار است صدور چوب آن از نظر اقتصادی اقلام بالائی را شامل می‌شود.

درختان آن بیشتر از نوع تبریزی و سپیدار است که مصارف صنعتی دارد. وسعت قلمستان‌ها تا سال ۱۳۵۷ نزدیک به ۵۰۰۰ هکتار بوده است.

مرن: (مَرَن یا دِق‌زار) در گویش محلی به جانی گفته می‌شود که سفره آب زیرزمینی نزدیک به سطح باشد. در زمین‌هایی که چنین شرایطی وجود دارد همواره پوشیده از سبزه است به ویژه یک نوع علف به نام مَرغ^۲ که فریز هم گفته می‌شود، در آن به خوبی رشد می‌کند.

تا این تاریخ (۱۳۵۱) دو مرن به نام مَرِن مولوی و مرن حاج آقا تُراب هنوز وجود دارند. مرن مولوی در اوایل باغ‌های شهر پشت رودخانه قیصار واقع است که هم‌اکنون قسمتی از آن زه‌کشی گردیده و تعدادی خانه‌های مسکونی در آن ساخته شده است.

مرن حاج آقا تُراب - این مرن که هنوز محل باصفائی است در ضلع شمالی دیوار قلعه حسن‌خانی و بیمارستان واقع است. چشمه‌ای خرد در گوشه‌ای از آن جاری است که تعدادی بید سالمند را سیراب می‌کند.

در سمت جنوبی آن کنار دیوار قلعه تاکستان کوچکی وجود دارد، جانب باختری آن به سیل‌گاه و سمت خاوری به جاده خاکی شاطرآباد محدود است. جانب شمال و شمال خاوری آن را تا نزدیکی‌های باروداب زمین‌های مزروعی فراگرفته است.

۲-۱. باغ‌ها

فکر ایجاد باغ و غرس نهال را باید به ادوار پیش از تاریخ مربوط دانست، زیرا از حدود ده هزار سال قبل که ایران دوره خشک را آغاز کرده است، آب، سبزه و درخت جزء

1- Maren

2- Margh

مقدسات مردم فلات به حساب می‌آمده است. طبیعی است که در چنین سرزمین خشکی هرکجا چشمه و رودی جاری بوده، گروهی گرد آن جمع آمده و برای گریز از تابش آفتاب و ایجاد سایه و همچنین پوشاندن منظره ناخوشایند بیابان و کوه‌های سخت، به کاشت درخت و ایجاد مزارع پرداخته‌اند. تصاویری که بر روی بسیاری سفال‌های گیان و سایر نقاط دیده می‌شود، تصاویری است از چشمه‌ها، برکه‌ها، نی‌زارها، بوته‌ها و همچنین پرندگان آبی که ملهم از طبیعت اطراف سفالگران هنرمند عصر باستان بوده است.

دلیل بر قدمت و زیبایی باغ‌های مناطق غرب همین بس که بخت‌نصر، باغ‌های معلق بابل را که یکی از عجایب هفتگانه جهان بوده است به تقلید از باغ‌های مادی برای زوجه خود «امتیس» دختر هوختره بنا نهاد. اگر به نقشه طبیعی ایران نظر کنیم، به استثنای سواحل دریای خزر تنها نواحی غربی و شمال غرب است که از رطوبت نسبی برخوردار است، در حالی که مناطق وسیعی از کشور از این موهبت بی‌بهره است، همین مزیت، یعنی بارش باران و برف کافی و وجود چشمه‌ها و رودهای متعدد، باعث ایجاد باغ‌های بسیار در این مناطق شده است.

در نیاوند باغ دارای ویژگی خاصی است. بدین معنی که قسمت وسیعی از محیط اطراف شهر را بدون فاصله زیاد احاطه کرده است. و با طی مسافت کوتاهی می‌توان به آستانه آن قدم نهاد.

باغات قدیمی نیاوند در بادی امر به نظر می‌رسد که فاقد نظم و ترتیب بوده و هیچگونه طرح و نقشه‌ای در آن به کار نرفته است به طوری که درختان کوتاه مانند آلو، آلبالو و به، در زیر درختانی مانند گردو و غرس شده‌اند. از این جهت بازدهی زیادی ندارد و محصول آن‌ها اغلب نامرغوبند.

برابر آمار اداره کشاورزی در سال ۱۳۵۷ وسعت باغ‌های میوه ۲۶۲۰ هکتار و وسعت بیشه‌زارها حدود ۵۰۰۰ هکتار بوده است.

سطح باغ‌های قدیمی به صورت کرت‌های مستطیل یا مربع شکل تقسیم‌بندی شده است به طوری که آب به آسانی بتواند در آن جاری گردد. باغ‌ها در صورت بودن آب هر ۱۵ روز یکبار سیراب می‌گردند. هرکرت یک راه ورود آب و یک راه خروج به کرت

بعدی دارد. در جایی که درختان به ردیف باشد سطح کرت‌ها خالی از درخت است و درختان، کنار کرت‌ها قرار دارند. مزیت این کار این است که درخت کاملاً سیراب شده و پای آن هم سلّه نمی‌بندد. البته این به عنوان یک قاعده کلی رعایت نمی‌شود.

متأسفانه در مورد باغ‌های ایران تحقیقات جامعی به عمل نیامده تنها کتابی که در این زمینه انتشار یافته کتابی است به نام باغ‌های ایران که نمی‌تواند اثری جامع و کامل باشد. باغ‌های این شهر از نزدیکی‌های روستای گل زرد به صورت نیم دایره‌ای تا زیر «چقا» امتداد داشته و به تدریج که به سمت غرب می‌رود.

از پهنای آن کاسته می‌شود و به ده کفراش منتهی می‌گردد. خیابان کمربندی که به تازگی کشیده شده بخش قابل توجهی از فضای سبز باغ‌ها را از میان برده است. اگر بتوان حدود تقریبی مرز بین باغات و شهر را معلوم کرد قسمت‌های تخریب شده آن به آسانی قابل شناسائی است. تا سال ۱۳۳۰ که نگارنده در محل بود، جنب پمپ بنزین کنونی باغی بود به نام باغ مرحوم آقامیرزا آقا که در آن زمان هم رو به انهدام بود، کمی پائین‌تر از آن به سمت جنوب ابتدای باغ‌ها نمایان می‌شد از جمله باغ اسفندیاری و باغ آقا بزرگه کمی به طرف غرب رودخانه قیصار، مرز مناسبی برای شهر و باغ‌ها بود. هرچه به سمت غرب می‌رفت باغ‌ها به صورت کمربندی درآمده و در انتهای خیابان زیرچقا خاتمه می‌یافت. ولی از سمت جنوب تا نزدیکی‌های رودخانه (پولولواغه) ادامه داشت. محله «درشیخ» به کوچه باغی به نام (کوچه باغ ده نو) منتهی می‌گردید که اگر کسی رو به جنوب می‌ایستاد سمت چپ، باغ آقا بزرگه بود و جانب راست، به زمین وسیع محصور به نام باغچه توکلی محدود می‌شد که بعضی سال‌ها در آن جو و گندم کشت می‌گردید. انتهای جنوبی باغچه به (سرتپه) معروف بود که چند خانوار روستائی در آن زندگی می‌کردند. کوره آجرپزی (عموسیاه) در ضلع جنوبی تپه کنار رود قیصار واقع بود و هرچند روز یک بار فضای شهر را با دود سیاه و بدبوی خود آلوده می‌کرد.

پائین تپه، رودخانه بزرگ قیصار، مَرَن مولوی را دور می‌زد و به سمت غرب شهر می‌رفت و باغ‌ها و مزارع مسیر، از جمله باغ‌های زیر چقا را که به باغ‌های «تکه» معروف بود سیراب می‌کرد. امروزه از این رودخانه اثری نیست و خانه‌های بسیاری در بستر آن

ساخته شده است.

انتهای بازار در سرداب، ابتدای کوچه «گیان راه» بود که بخشی از باغ‌ها از آن جا شروع و به گوشه هفت آسیابه ختم می‌گردید.

امروز مسأله‌ای که به صورت فاجعه اسفباری درآمده است تجاوز مردم به حریم باغ‌ها و انهدام این معادن طلای سبز طبیعی چندین هزار ساله و میراث گرانبهای پدران ما است که به دست این نسل رو به نابودی می‌رود. گوئی شهر اژدهائی شده است که بقای خود را در بلعیدن درخت‌ها، سبزه‌ها، گل‌ها و همه زیبایی‌های طبیعی می‌بیند. کمترین نتیجه زیانبار آن تغییر شرایط جوی و کم شدن رطوبت و نزولات آسمانی و از میان رفتن اعتدال هوا است.

تخریب باغاتی که در اردیبهشت، خود گوشه‌ای از بهشت خدا است با آن همه سبزه‌های خودرو و گل‌های سیب و هلو، به زردآلو و زمزمه جویبارها و آوای پرندگان و نسیمی که دامن‌کشان، عطر همه دشت‌ها و صحراها را سخاوتمندانه نثار می‌کند چه ظالمانه است. راستی چه پاسخی به انهدام آشیانه‌ها و محیط زیست آن همه پرندگان زیبا و خوشخوان داریم، غوغای هزارستان‌ها، نغمه سارها، سهره و قمری‌ها را دیگر کجا باید شنید. گوئی غرش موتورها و آلودگی هوا کیفر شایسته‌ای به تجاوزات نابخردانه انسان به محیط طبیعی است.

خوشبختانه در سال‌های اخیر بیشتر باغ‌های قدیمی اصلاح شده و باغات جدیدی با اصول و معیارهای باغداری علمی احداث گردیده که انواع میوه‌های مرغوب از قبیل سیب، گلابی، زردآلو، گیلان... در آنها تولید و به بازار عرضه می‌شود. علاوه بر مصارف داخلی مقدار زیادی نیز به سایر شهرها صادر می‌گردد.

از جمله باغ‌ها، باید از باغ‌های انگور (تاکستان‌ها) یاد شود که بیشتر در دهات دور و نزدیک واقع بودند و انگور آنها را برای فروش به شهر می‌آوردند. مشهورتر از همه، باغ‌های باروداب بود که در سمت شمال خاوری شهر قرار داشت در باغ‌های باروداب انواع انگورهای مرغوب مثل یاقوتی، صاحبی، عسکری و ریش بابا... به دست می‌آمد. در این باغ‌ها علاوه بر انگور سایر میوه‌ها به خصوص زردآلو برداشت می‌شد. آب

باروداب از محلی به نام سرداب باروداب تأمین می‌گردید، متأسفانه در سال‌های اخیر باغاب مزبور تبدیل به ساختمان شده است. علاوه بر باغ‌های یاد شده در اطراف شهر تعدادی باغچه هم به نام صاحبان آنها معروف بود.



تصویر یک خانه باغ قدیمی - به‌گوش محلی «برج»

۳-۱. باغچه‌های قدیمی

شرح باغچه‌های قدیمی را آقای کرم خداامینیان در اختیار نگارنده قرار داده است. از باغچه‌های قدیمی که به لهجه محلی بخچه Bakhcha خوانده می‌شود این‌ها قابل ذکر است:

- ۱- باغچه قجر که در مسیر مسیل قرار گرفت و بعد تبدیل به خیابان شد.
- ۲- باغچه خسروخان واقع در ابتدای کوچه امیرزاده که مرحوم یحیی خان ظفری آن را به صورت خانه مسکونی درآورد، بعدها این منزل به بانک ملی داده شد و پس از آن دبیرستان دخترانه ظفر شد و فعلاً هم مدرسه پسرانه است.
- ۳- باغچه احمدی، که کنار مسیل فعلی و سر راه دوآبه بود و تبدیل به ساختمان‌های خشتی و تیرچوبی شد.

- ۴- باغچه احمدی ایضاً مربوط به مرحوم حاج جواد احمدی که نخست به دبیرستان تبدیل شد و بعد به صورت منزل مسکونی درآمد.
- ۵- باغچه شیرمدخان (شیرمحمدخان) که در کنار مسیل قرار داشت و به سنگ سوراخ و به باغچه قجر منتهی می شد بعدها تبدیل به کارخانه خشکبار شد و اکنون به صورت منازل مسکونی درآمده است.
- ۶- باغچه میری در غرب شهر که اکنون محله‌ای به همین نام می باشد.
- ۷- باغچه شاکری یا باغ شاکری که سرراه نهایند و کرمانشاه بود و اکنون محل مسکونی است.
- ۸- باغچه آقا (أول Avoll) مرحوم حاج سید ابوالقاسم فتاحی که آن سوی مسیل در شمال شرقی شهر بود.

۴-۱. کاخ

محلی که امروز بین روستاهای گل زرد و مرادآباد به نام کاخ نامیده می شود، هیچ نشانه از کاخ و قصری ندارد، ولی نام کاخ یادآور این معنی است که روزی در این مکان ساختمان‌هایی به نام کاخ وجود داشته است که امروز جز حوضی بزرگ که از گِل و لای پر شده اثر دیگری از آن نیست.

احداث آن به فرمان محمود میرزا بوده ولی تاریخ ایجاد آن به درستی معلوم نیست. باید بین یکی از سال‌های (۱۲۳۰ تا ۱۲۴۱) که حاکم جوان برنهایند حکم می رانده باشد. او می نویسد:

... دیگر کاخ همیون که مسمی به اسم کهنتر برادرم [همایون میرزا] است، آراسته تر از پُر همایون و پیراسته تر از باغ انکلیون^۱ اگر گویم سلسبیلش مجاور صحن و ایوان است سزا خواهد بود و اگر گویم تسنیمش بنده سرا به جا باشد. عُرفات و تالارش کائنه عُرفات الجنان و شُرفات ایوانش کائنه الیاقوت و المرجان.

ز هر نقشش پذیرا طرف دامن نه در چین همچونی و در ارمن^۲

۱- انکلیون - دیبای هفت رنگ

۲- تذکرة السلاطین نسخه خطی شماره ۱۶۷۸ / ف

کاخ مکانی باصفا و نزهتگهی زیبا است که در بهاران چون نگینی در میان دشت‌های سرسبز می‌درخشد و برای هر صاحب احساسی وجدآور و خاطره‌انگیز است. چشمه‌ای با آب گوارا از دامن تپه‌ای که بر همه جانب مشرف است به آرامی با زمزمه‌ای خوش لالایی مادرانه‌ای را در گوش سبزه‌زاران می‌خواند و می‌تراود.

چند درخت بید و چنار قدخمیده‌ای که یادگار سالیان دراز است، سایه سارانی را به وجود آورده که دوست‌داران طبیعت را آرامش می‌بخشد که هنوز هم در عقب گرد زمان برای من رؤیاهای شیرین عهد صباوت را از گردشگاه‌های آن دیار تداعی می‌کند چنان که چکامه زیر بیان کم‌رنگ و عاجزانه‌ای است از آن همه خاطره‌ها.

به یاد دیار

تا چون منت از انجمن انس نرانند
شوق نگه از روزن دیوار ندانی

سرود خوش‌طنین آبشارش
دوباره چشمه و بید و چنارش
ز دورافتادگان بی‌قوارش
شمیمی از نسیم نوبهارش

خوشا کاخ و صفای جو کنارش
صبا یا گر گذر کردی و دیدی
پیامی بر به شوری عاشقانه
بیار از بهر آرام دل ما

شـبـاهـنـگـام و و هـم رازدارش
ز گـامـاسـاب و آب خوشگوارش
که چون شد تاک و باغ و برگ و بارش
پـنـاهـم صـخـره بود و کوه «سارش»
بـه تـک تـک اخـتران شام تارش
هـم از بـانگ اذان هـرمـنارش

غروب باغ و رود و ناله غوک
ز «گرو» یاد باد و «گاوماهی»
ز کوی شاطرآبادم خبر نیست
به شام غربت از خودگریزی
چه شبها قصه‌های غصه گفتیم
سحرخوان خروشش یاد بادا

ز هـر آفت مـصـون بـادا ديارش
که بـودم عاشق شب زنده‌دارش
سـیـه چـشـمان شوخ گل‌عذارش

دیار دلبران ماه‌وش بود
نمی‌دانم به یاد آرد زمانی
چه پیمان‌ها که بستند و شکستند

نپائیدند عهد خویش با ما سهی قدان مهر آیین شعارش
 نسیمش می‌وزید از کوی لیلی که مجنون بود از حد بی‌شمارش
 زدند از تربت فرهاد خشتش که شیرین لعبتان گشتند بارش
 بهشت می‌گساران بود و خوش بود شب مستی و هم صبح خمارش
 جوانی صبح عمر است و چه می‌شد
 اگر کوه نبود روزگارش

۱-۵. زندگی جانوری

از ادوار باستان منطقه غرب کشور با داشتن محیط مناسب طبیعی، از جمله دارا بودن آب و هوای معتدل، باغات وسیع سبز و خرم، دشت‌ها و مراتع گسترده محیط زیست مناسبی برای انواع جانوران بوده است قابل تصور است در گذشته‌ای نه چندان دور، قبل از اختراع سلاح‌های آتشین چه تعداد از انواع جانوران از پرند و چرنده در این محیط آزادانه به‌زیست طبیعی خود ادامه می‌دادند، که اکنون وجود ندارند. از تصاویری که از شکارچیان پیشین بر روی الواح و بعضی ظروف به‌جای مانده است، شکارچی سوار براسب را می‌بینیم که با تیر و کمان به‌شکار مشغول است و چه بسیار انواع جانوران از اطراف پراکنده می‌شوند و شکار چه ورزش مردانه و گستاخانه‌ای بود، نیزه به‌دهان شیر پرتاب نمودن کمان را به‌سوی ببر و پلنگ زه کردن و کشیدن، کار مرد شکارچی بود. اکنون چه نامردانه و نابخردانه است چند هزار نفر را در کوه و کمر به‌جرگه از پی حیوانات واداشتن و غلغله در دشت و دمن انداختن تا صاحب جاهی^۱ در گوشه‌ای

۱- از کتاب خاطرات ظلّ السلطان پسر دوم ناصرالدین شاه می‌خوانیم که نه تنها انسان‌ها از ستم او در امان نماندند بلکه وحوش کوه و صحرا هم از دست او جان سالم به‌در نبردند. در یادداشت‌های خود که خواندنی و در عین حال تأسف‌آور است از کشتار پرند و چرنده سخن می‌گوید در کشتن گله‌های بزرگ آهو، قوچ و بز و میش و خرس و ببر و پلنگ در جایی می‌نویسد:

... با ده هزار پیاده و جرگه‌چی بیشه را احاطه کردند، در کام فیروز که بلوکی از بلوک سرحد و دشت ارژن (فارس) با مخارج زیاد رفتم ولی به‌شکار نایل نشدم اما چهار پنج شیر در این جرگه‌ها تفنگ‌چی‌ها شکار کرده بودند از جمله یک نره شیر خیلی بزرگی بود که از دمش تا دو گوشش ده و جب حد وسط بود به‌آن بزرگی شیر دیده نشده یال‌هایش مثل دم یابوهای بال‌خانی زیاد خشن و تا زمین ریخته بود و سر بسیار بزرگی داشت شاید به‌قدر سر فیل ماده...

در جای دیگر می‌نویسد... وارد دهنه جزیره میان گاله شدیم این قدر گاو که از دهات گریخته بود و به‌آنجا

به کمین بنشینند و حیوانات بیچاره را به کام مرگ بفرستد به علت همین جهل و ناآگاهی است که اینک اثر کمتری از آن‌ها حتی در دورترین نقاط نمی‌بینیم.

روند نابودی نسل حیوانات وحشی همچنان از گذشته تا حال در کشور ما ادامه دارد به خصوص سال‌های بعد از انقلاب که تعداد زیادی تفنگ گلوله زنی به دست روستائیان افتاد به طوری که یکی از مجلات در یک مقاله‌ای علمی برآورد کرده بود که در ظرف ۵۰ سال، نسل ۴۰ نوع از پستانداران از میان رفته و در حال حاضر هم نسل ۶۰۰ نوع دیگر راه انقراض می‌پیماید. علت آن این است که این حیوانات یا مورد تعقیب افراد انسان قرار دارند یا نمی‌توانند خود را با محیطی که در آن زندگی می‌کنند هم‌آهنگ سازند و در زمین‌هایی که به دست افراد بشر با خونسردی زیر و رو می‌شوند و تغییر وضع می‌دهند به زندگی ادامه دهند. تفنگ از قلاب سنگ و زوبین مطمئن‌تر و تراکتور بهتر از آتشی که بشر اولیه می‌افروخت مراتع را از دست حیوانات می‌گیرد.

انسان در آغاز برای زیستن حیوان را می‌کشت تا با پشم و پوست و گوشت آن زندگی کند ولی امروز شکار صورت قصابی و حیوان‌کشی به خود گرفته است.

۶-۱. شکارگاه‌ها

با توجه به این که حیوانات حلال گوشت شکاری و غیر آن مرز جغرافیائی خاصی نمی‌شناسند و نیز با عنایت به محیط طبیعی منطقه، که از جنوب به کوه گرو و رشته‌های

رفته بود به‌مرور دهور وحشی شده بود و ببر و مرال و قرقاول و شوکا دیدیم و شکار کردیم. نمی‌دانم خواننده باور می‌کند یا نه واقعاً هزار هزار فرار کردند. این اردوی به‌این بزرگی و عظمت آنچه میرزا محمدخان منشی من یادداشت کرده بود به حکم من از این قرار است:

۶ هزار قرقاول به ساری به دوستان خودمان در شهر فرستاده شد. ۳۵ ببر ۱۸ پلنگ ۶۳ گاو و گاو میش اهلی که وحشی شده بودند. ۱۵۰ مرال که گاو کوهی می‌گویند در این چهل روز توقف ما در آنجا کشته شد. نقل از کتاب (تاریخ سرگذشت مسعودی) کشتارهایی را هم که پدر تاجدار ایشان کرده‌اند به طوری که نوشته‌اند از حد و اندازه بیرون است. شرح مختصری از آن در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه آمده است.

شکارچیان این شهر هم در نیم قرن پیش خوانین و مالکان بزرگ بودند زیرا مردم عادی قوه خرید تفنگ نداشتند و تدارک شکارهای بزرگ در توان آنها نبود. آنان بودند که به کمک روستائیان جرگه‌های بزرگ تشکیل داده و هربار تعداد زیادی انواع قوچ و میش و کل را شکار کرده و بر پشت قاطرهای راهوار با تبختر بسیار به شهر حمل کرده و به دوستان و آشنایان هدیه می‌دادند. نتیجه آنکه از آن همه حیوانات شکاری اکنون اثر چندانی نیست.



آقای عبدالله زمانیان در یکی از شکارگاههای نه‌اوند ۱۳۶۰

حجیم و طویل کبیرکوه و از شمال به متفرعات الوند تا کوه‌های شمالی این شهرستان که مجموعاً جایگاه مستعد و مناسبی برای زیست انواع حیوانات وحشی است. به‌خوبی قابل درک است، زمانی که هنوز سلاح‌های کشتار جمعی به‌دست انسان نیفتاده بود چه تعداد از این مواهب الهی به‌حیات طبیعی خود در این محدوده وسیع ادامه می‌دادند که امروزه اثر چندانی از آنها نیست. در زمانی نه‌چندان دور از ما، مؤلف جغرافیائی خطی لرستان می‌نویسد. در کبیرکوه و گرو شکارکوهی به‌قدری زیاد است که مثل گله‌گوسفند همه جاگردش می‌کنند و می‌چرند...

برخورداری از کیفیات مزبور از دیرباز موجب شده بود که شکارچیان قرون گذشته منطقه را به‌عنوان ییلاقات تابستانی و شکارگاه‌های مناسبی انتخاب کنند. گرچه تاریخ از بیان زندگی روزمره افراد کاملاً ساکت است ولی از راه اتفاق، گذری و نظری اجمالی به آن دارد در جایی طبری می‌نویسد:

بهرام گور و هرمز چهارم در تابستان‌ها برای تفریح و شکار به ماه (ماد) سفر می‌کرده‌اند.^۱ ملک‌شاه سلجوقی هر سال یکی دو ماه در قرق نهاوند به شکار می‌پرداخته است. در یکی از همین شکارگاه‌ها بود که خواجه نظام‌الملک به سال ۴۵۵ ه‍.ق. به قتل رسید.^۲ شاه عباس نیز در اوایل سلطنت خود هنگامی که برای تعمیر قلعه به نهاوند وارد شد، چند روزی را در شکارگاه‌های این ناحیه به شکار پرداخت.^۳

کوه‌های شمالی از جمله کوه‌های بانه‌سر، آردیشو، سفیدکوه، کوه‌های ملوسان، کوه‌های مرز بین نهاوند و تویسرکان و ارتفاعات گرو از شکارگاه‌های معروف شهرستان است که از طرف مقامات مسئول نیاز به محافظت و نگهداری دارد.

۱-۷. پرندگان

پرندگان را به دو دسته بومی و مهاجر تقسیم می‌کنیم. پرندگان بومی که در تمام طول سال در همه نقاط شهرستان دیده می‌شوند مانند گنجشک‌ها، کلاغ‌ها و کبوتران معروف به چاهی، گنجشک‌ها که تعدادشان بسیار زیاد است به طور دسته‌جمعی، در داخل شهرها و دهکده‌ها زندگی می‌کنند. این پرنده به واسطه این که بسیاری از حشرات مضر و شته درختان را می‌خورد پرنده مفیدی است.

کلاغ‌ها که به باهوشی معروفند در همه جا دیده می‌شوند با وجود این که نام پرنده، زیبایی را به ذهن تداعی می‌کند ولی بین پرندگان شاید تنها کلاغ و لاشخور را خداوند از این نعمت بی‌بهره کرده است. با این وجود کلاغ بین اهالی به خوش‌خبری معروف است چنانچه به بام خانه‌ای بنشیند بعد از غار اول اگر به خواهش صاحب‌خانه غار دومی را هم سر بدهد مسافر آنها از سفر خواهد آمد.

کبوترهای چاهی با سر و گردن زیبایی که دارند پرندگان نجیب و مفیدی هستند که در کنار آدمی در بام خانه‌های خشت و گلی به سر می‌برند علت این که به کبوتران چاهی نام‌بردار شده‌اند این است که بیشتر در چاه قنات‌های اطراف لانه دارند و در همان جا تخم‌گذاری می‌کنند.

۱- محمد بن جریر طبری - تاریخ طبری جلد ۲ صفحه ۶۲۲ ایضاً نگاه کنید به سفر سلاطین به نهاوند در

همین کتاب - اخبار الطول صفحه ۶۸

۲- پل‌آمیر - خداوند الموت - صفحات ۲۶۸-۳۰۴

۳- رضاقلی خان هدایت - روضه‌الصفاء - صفحه ۱۰۴

از پرندگان اهلی مرغ و خروس‌اند که سابقاً در اکثر خانواده‌های نه‌اوند نگهداری می‌شدند عده‌ای هر ساله تعدادی مرغ کرج را خوابانده و به‌طور سنتی جوجه‌کشی می‌کردند و به‌فروش می‌رساندند.

روستائیان که صبح‌ها برای فروش محصولات خود به‌شهر می‌آمدند اغلب تعدادی مرغ و خروس را در حالی که وارونه می‌گرفتند برای فروش به‌شهر می‌آوردند برخی دیگر دوی‌ای آنها را می‌بستند و چوب بلندی از میان دو پا رد می‌کردند به‌طوری‌که گوشت و پوست پای مرغ‌های بیچاره کنده می‌شد. از پرندگان اهلی دیگر نوعی اردک درشت جثه بود که نر آن دارای سر و گردن سبز بود و در بعضی خانه‌ها که دارای حوض آب روان بودند نگهداری می‌شد ولی غاز اهلی دیده نمی‌شد.

دسته دوم پرندگان مهاجرند که بیشتر در باغ‌ها زندگی می‌کنند و به‌پرندگان باغ‌زی معروفند. این پرنده‌ها در اوایل بهار به‌این منطقه مهاجرت می‌کنند و در آخرهای تابستان و بعضی‌ها در اواخر مهرماه به‌سوی نواحی گرمسیری کوچ می‌نمایند.

طلایه‌دار این مهاجران، سارها هستند که از اواسط اسفندماه هر سال به‌تدریج در شهر ظاهر می‌شوند. وجود این پرندگان آمدن عید و بهار را نوید می‌دهد. بیشتر صبح‌ها روی درختان بلند خانه‌ها به‌خصوص روی درخت تبریزی می‌نشینند و ضمن سردادن آوای دلپذیری بال‌های سیاه خود را که با خال‌های سفید مَژین است، به‌صورت هماهنگی حرکت داده و رقص زیبایی را آغاز می‌کنند.

سارها لانه‌های خود را در شکاف و سوراخ درختان باغ‌ها انتخاب می‌نمایند. معروف است، دارکوب نجار پرندگان و برای سارها لانه می‌سازد. سوراخ‌هایی که دارکوب در تنه درختان ایجاد می‌کند دارای در ورودی دایره‌واری است و داخل آن به‌اندازه‌ای جا دارد که یک جفت سار بتوانند چند جوجه خود را در آن بزرگ کنند. جوجه‌سارها وقتی به‌اصطلاح پرنده می‌شوند که توت‌ها رسیده باشد. تا قبل از آن به‌وسیله پدر و مادر خود از کرم‌ها و حشرات تغذیه می‌کنند. رنگ پر و بال بچه سارها کمرنگ‌تر از بزرگ‌ترها است. سارها به‌طور دسته‌جمعی در حالی که تعداد زیادی جوجه را همراه دارند روی درختان توت داخل شهر می‌نشینند و تغذیه می‌کنند. جوجه‌های این پرنده خیلی زود به‌انسان انس می‌گیرد. بیشتر در دکان‌های قصابی نگهداری می‌شدند.

از پرندگان مهاجر دیگر پرنده زیبائی است که در محل به آن «اُور ملیچ» می‌گویند این پرندگان دارای بال‌های سیاه و سفید و گلوبی زرد هستند چون گوشت آنها لذیذ است. بچه‌ها با تیر و کمان آنها را شکار می‌کنند. اُور ملیچ دشمن ملخ است. در سال‌هایی که این شهر مورد حمله ملخ قرار می‌گرفت چنانچه مواجه با کوچ این پرندگان می‌شد خیال کشاورزان آسوده می‌شد.

از پرندگان زیبای دیگر پرنده‌ای است که به اصطلاح محلی به آن (پری شه رخ) می‌گویند اندکی از سار درشت‌تر و دارای پر و بال‌های سیاه و زرد خوش‌رنگی است که آوازی دلپذیر دارد.

هزارستان‌ها که بهتر است آنها را خنیاگر پرندگان بنامیم در سراسر باغ‌های این شهر دیده می‌شوند از اوایل تا اواخر بهار طبیعت را با آوای سحرانگیز زیب و زینت می‌دهند و با الحان گوناگون نغمه‌سرایی می‌کنند.

از پرندگان باغ‌زی دیگر کبوتر درشتی است که در محل به آن (کفتر کاکا حسین) می‌گویند. شکار آن شگون ندارد.

قمری که لحن دلنوازی دارد صدایش در بهار همه جا به گوش می‌رسد. از پرندگان باغی دیگر یک نوع پرنده کوچک به نام (جِکِه) است که از حشرات تغذیه می‌کند و وجودش بسیار مفید است.

سبزه قبا که در محل به آن رنگرز می‌گویند و زاغچه که به (غلاغ کشگینه) معروف است در باغ‌ها بسیارند.

از جمله پرندگان دیگری که در بهار به این منطقه کوچ می‌کنند پرنده زیبائی است به اندازه گنجشک که اهالی تعبیر خاصی از صدای او دارند و معتقدند هربار که می‌خواند می‌گوید (دین، دین علی ولی الله) تقریباً چنین آهنگی را هم سر می‌دهد و به همین نام هم معروف است. این پرنده بیشتر در مزارع به سر می‌برد، زمانی که کشت خشخاش رواج داشت بیشتر روی گُرز بوته خشخاش دیده می‌شد.

از پرندگان دیگر می‌توان از کبک‌ها، مگس‌خوارها، دم‌جنبانک‌های زرد و خاکستری، مرغابی‌ها، ملیچ کاکلی‌ها، لک‌لک‌ها، عقاب‌ها، قوش‌ها و جغد‌ها نام برد. کبک‌ها در نواحی کوهستانی چه در کوه‌های شمالی و چه در کوه‌پایه‌ها و دامنه‌گرو سابقاً زیاد بود.

مگس‌خوارها، پرندگان زیبایی بودند که رنگ بدن آنها سبز و زرد بود و اغلب روی سیم تلگراف که در آن زمان به صورت هوایی از نواحی قبرستان قدیمی به طرف همدان و ملایر ادامه داشت می‌نشستند. دم‌جنبانک‌های زرد و خاکستری بیشتر در کنار جوی‌ها و آنجائی که انواع کرم‌ها وجود دارد زیست می‌کنند. این پرندگان بیشتر در کنار جوی‌های میان مسیل به دنبال غذا می‌گردند.

از اواسط پاییز تا اواخر زمستان تعداد زیادی از انواع مرغابی‌ها و غازها در کنار رودخانه گاماسب و شعبات آن در مُرداب‌ها به‌ویژه در تالاب‌های دهکده لیل‌اس به سر می‌برند.

از انواع پرندگان شکاری یک نوع عقاب بود که به اصطلاح به آن (دال) می‌گویند. این پرنده باشکوه روزها با بال‌های گسترده در اوج آسمان به‌طور انفرادی یا چندتائی در بالای شهر دایره‌وار گردش می‌کردند و با چشم تیزبین خود هر خرنده‌ای را زیر نظر داشتند.

نوع کوچکتری به نام قوش است که در محل به آن واشه می‌گویند و همان باشه است پرنده‌ای که بسیار تیزپرواز می‌باشد و پرندگان کوچک، مانند گنجشک‌ها و چنانچه گرسنه بماند کبوتران را شکار می‌کند.

از این گروه موش‌گیرها بودند که موش‌های صحرائی را شکار می‌کردند، موش‌گیرها عصرها از بیابان‌ها فوج فوج به سوی چنار قیصریه حرکت می‌کردند و منظره باشکوهی به غروب تابستان‌ها می‌دادند. جفدها هم با اینکه در خرابه‌های اطراف شهر لانه داشتند ولی گه‌گاه روی دیوار خانه یا بر آتن بلند و چوبی رادیوهای قدیمی می‌نشستند. این جفدها خیلی فرز و زرنگ به نظر می‌رسیدند اگر اکنون بتوان آنها را دید صورتی جالب داشتند با این وجود، خانم‌ها آن را شوم می‌دانستند برای اینکه شامت آن را از بین ببرند آئینه‌ای در جلوش می‌گرفتند و به آن خوش آمد می‌گفتند.

از این گونه، جغد بزرگ دیگری بود که دو پر به شکل شاخ در دو طرف سرش نمودار بود که در محل به آن (بو Bu یا بویی چین Bu-Bichin) یعنی بدون چنگ می‌گفتند در حالی که برای شکار پرندگان دارای چنگ‌های تیزی بود هر دوی این‌ها را به نام باقوش هم می‌نامیدند.

لک‌لک‌ها، از این پرنده شکوهمند باوقار، سال‌ها است که اثری نیست. پیدا است که نسل آن متقرض شده یا در حال نابودی است. سابقاً این پرنده در اواسط بهار به‌نهادند کوچ می‌نمود و پس از تخم‌گذاری و بزرگ کردن جوجه‌ها به نقاط گرمسیری مهاجرت می‌کرد.

چند چنار بلند کهن‌سال هنوز هم وجود دارد از جمله چنار معروف به (چنار آقا سلیمان، در کوچه‌ای به همین نام و چند چنار در محله سادات که لک‌لک‌ها لانه‌های خود را بر بالای آن ساخته بودند، لانه مانند سبد چوبی بزرگی بود که هر ساله پس از تعمیرات مختصری مورد استفاده مجدد قرار می‌گرفت.

پس از تخم‌گذاری به‌نوبت روی آن می‌خوابیدند. بعد از بیرون آمدن جوجه‌ها از تخم، یکی از آنان پاسداری می‌کرد و دیگری به‌دنبال غذا می‌رفت و در برگشتن دیده می‌شد در حالی که قورباغه یا ماری به‌منقار بلند خود دارد برکنار لانه فرود می‌آمد. گاهی سر و گردن بلند خود را به جلو و عقب حرکت می‌داد، منقارها را به هم می‌زد و صدای جالبی ایجاد می‌کرد که به آن قلیان کشیدن لک‌لک می‌گفتند بعضی‌ها لقب حاجی را هم به آن می‌دادند و می‌گفتند حاجی لک‌لک یا به اصطلاح محلی (حاجی الرگ).

هنگامی که این پرنده با پرهای سفید و سیاه و بال‌های گسترده چندتائی در اوج آسمان دایره‌وار گردش می‌کرد تماشائی و بسیار باشکوه بود متأسفانه در این سال‌ها کمتر اثری از این پرنده دیده نشده است.

از پرندگان مهاجر دیگر پرستوها هستند، این پرنده که پیام‌آور بهاران و الهام‌بخش شاعران است هنوز هم دیده می‌شود.

پرستوها بدون وقفه ساعت‌های متوالی اطراف خانه‌ها به‌طور دسته‌جمعی حرکت می‌کنند و سر و صدای زیادی راه می‌اندازند. این پرنده در اصطلاح محل به (بادکپو) معروف است.

از دیگر پرندگان مهاجر پرنده زیبایی به‌رنگ خاک با بال‌هائی که روی آن خطوط قهوه‌ای کم‌رنگی دیده می‌شود به‌نام (ملیج کاکلی) معروف است و صدایش همچون خودش زیبا است. این پرنده از اوایل پائیز تا اواخر اسفندماه در بیابان‌های این شهر به‌سر می‌برد چون تاجی از پر به‌سر دارد به کاکلی شهرت دارد.

از پرندگان دیگر چلچله‌ها بودند که در محلّ، به آنها (سید) می‌گفتند و در سقف ایوان‌ها لانه می‌کردند که از آنها هم چندان اثری نیست.

۸-۱. پستانداران

پستانداران را به دو دسته تقسیم می‌کنیم. اهلی و غیراهلی. در این شهرستان هم مانند سایر مناطق کشور حیوانات اهلی همانند اسب، الاغ، قاطر، گاو و گوسفند و بز مورد استفاده بوده و هست. در گذشته در اواخر اسفندماه قطارهایی از شتر در کوچه‌ها به گردش در می‌آمد که اکنون مشاهده نمی‌شود. حیوانات وحشی مانند گرگ، گراز (وُراز) خرس، روباه، شغال، پلنگ در کوه‌ها و باغات زندگی می‌کنند.

پلنگ، در پنجاه شصت سال پیش، در کوه‌پایه‌های زاگرس دیده شده بود ولی سال‌ها است که نسل آن در این منطقه از میان رفته است.

گراز، هنوز در باغ‌ها و بیشه‌زارهای این منطقه دیده می‌شود. این حیوان به محصولات کشاورزی ضرر زیادی می‌رساند گرچه شکارچیان محلی، در کشتن این حیوان موذی تلاش زیادی دارند، ولی به واسطه زاد و ولد بسیار هنوز به تعداد زیاد دیده می‌شود. گرگ و روباه و شغال هم در کوه‌ها و بیابان‌ها زندگی می‌کنند. در زمستان‌ها برای به دست آوردن طعمه به روستاها و حتی اطراف شهر نزدیک می‌شوند بسیار شنیده شده که گرگ‌ها در برف و بوران حتی به انسان‌ها حمله کرده و موجب تلفاتی شده‌اند. روباه و شغال هم آفت بزرگی برای مرغ و خروس روستائیان و باغ‌نشینان بوده و هستند.

خرس هم سابقاً در ارتفاعات گرو و کوه‌های شمالی دیده شده است. تعدادی بز، کل و قوچ هم در کوه‌پایه‌های جنوبی و ارتفاعات شمالی وجود دارند با این همه آنچه که قابل توجه است این است که از تعداد حیواناتی که نام بردیم هم‌اکنون به‌طور قابل ملاحظه‌ای کم شده تا جایی که نسل برخی از انواع آنها از میان رفته است. مانند پلنگ. چنانچه از حیوانات شکاری موجود حفاظت نشود چند سال دیگر از این تعداد اندک هم چیزی باقی نخواهد ماند.

۹-۱. خزندگان

تعداد و گونه‌های خزندگان سابقاً زیاد بود ولی با سم‌پاشی‌هایی که در سال‌های اخیر صورت گرفته از تعداد آنها هم بسیار کم شده است. می‌توان از انواع آنها، مارها، سوسمارها، و مارمولک‌ها را نام برد:

در گذشته مارهای سمی بسیاری در بیابان‌های خشک و گرم نواحی شمالی و خاوری دیده می‌شد که در فصل درو در میان گندم‌زارها صدماتی به روستائیان وارد می‌کردند. یک نوع مار به نام مار جعفری در این منطقه وجود دارد که بسیار سمی است. مارمولک‌ها علاوه بر بیابان‌ها حتی در خانه‌ها هم زندگی می‌کنند. یک نوع مارمولک درشت که به اصطلاح محل به آن «قمقمه» می‌گویند، در خرابه‌های بیرون شهر زندگی می‌کرد، گاهی طول بدنش به ۳۰ تا ۴۰ سانتیمتر می‌رسید. معروف بود، که هرگاه قمقمه دندان کسی را بشمارد دندان‌ش می‌ریزد. یک نوع از این سوسمارها در باغ‌ها وجود دارند که به رنگ محیط درآمده و سبز رنگ شده‌اند در حالی که سوسمارهای دیگر به رنگ خاکند.

۱۰-۱. آبزیان

آبزیان این ناحیه، ماهیان، قورباغه‌ها و خرچنگ و لاک‌پشت‌ها هستند که گونه‌های اخیر دوزیستی بوده، هم در آب و هم در خشکی زندگی می‌کنند. ماهیان رودخانه که بسیار خوشمزه‌تر از ماهیان پرورشی هستند در رودخانه گاماسب و شعبات آن بسیار وافرند، از زمانی که دینامیت برای صید آنها به کار رفت دچار نقصان زیادی شدند ولی اخیراً که این مواد کمتر در دسترس مردم قرار دارد به رشد طبیعی خود رسیده‌اند.

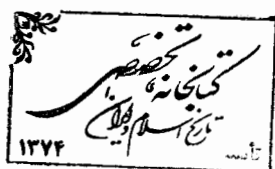
دیگر خرچنگ‌ها و لاک‌پشت‌ها هستند که در کنار رودها و باغات دیده می‌شوند. قورباغه‌ها که به وفور در رودها و جویبارها زندگی می‌کنند در نیم قرن گذشته که رود پرآب قیصار از کنار مرن مولوی به سوی باغ‌های جنوبی شهر روان بود قورباغه‌های زیادی در آن به سر می‌بردند و عصرها با صدای خود محیط طبیعی خاصی را به وجود می‌آوردند.

۱۱-۱. بندپایان

بندپایان در بیشتر نقاط، از جمله در نه‌اوند و اطراف بسیارند هیچ جایی را نمی‌توان یافت که از پشه‌ها و مگس‌ها در امان باشد. از انواع دیگر بندپایان عقرب، رتیل، سن و ملخ را می‌توان نام برد.

عقرب در تابستان‌ها بیشتر در ساختمان‌های قدیمی یافت می‌شود. نیش آن هرچند کشنده نیست ولی بسیار دردناک است.

ملخ به صورت پراکنده در بیابان‌های اطراف یافت می‌شود ملخ‌های این نواحی بومی هستند و دارای بال‌های رنگین و زیبایی می‌باشند. بزرگ‌ترها از هجوم ملخ‌هائی بسیار درشت یاد می‌کنند که هنگام پرواز جلو نور خورشید را سد می‌کرده‌اند. از هر نقطه‌ای که می‌گذشتند حتی یک برگ سبز هم به جای نمی‌ماند. سن هم به تعداد کم در مزارع دیده می‌شود. تعداد زیاد آن برای مزارع گندم بسیار مضر است.



فصل ششم

عجایب نهاوند

ضمن مطالعه کتب جغرافی نگاران گذشته، به عجایی برمی خوریم که بیشتر زائیده خیال مؤلفان کتب مزبور بوده است. آنچه از عجایب این شهر در کتاب‌ها آورده شده و در اینجا نقل می شود تنها «گاوماهی» است که هنوز هم باقی می باشد. بقیه یا وجود نداشته یا فعلاً اثری از آنها مشاهده نمی شود.

۱-۱. گاوماهی

در تابستان هنگامی که برف‌ها آب می شود، در بالای کوه گرو تصویری به شکل گاوماهی به دنبال هم از مسافتی دور پیدا است، این تصویر بازمانده یخچال‌های عظیم دوران چهارم^۱ می باشد. چنین تصویری در هیچ جای دیگر دنیا دیده نشده و از روزگار قدیم برای این شهر حالتی سمبلیک و وجه مشخصه‌ای به شمار می رفته است، تا جایی که شکل گاوماهی را در دوران رونق و عظمت این شهر به عنوان علامتی اختصاری در روی سکه‌هایی که در ضرابخانه‌های این محل ضرب می شده حک می کرده‌اند.^۲ گاوماهی در گذشته مورد توجه برخی جغرافی نویسان قرار گرفته از جمله، ابن فقیه، در مختصر البلدان می نویسد:

برروی کوه ایزای نهاوند دو طلسم است به صورت ماهی و گاو که از برف ساخته شده است و هیچگاه آن دو در زمستان و تابستان آب نشود و از خود شهر روشن و واضح

۱- برای اطلاع از دوران چهارم معرفت الارضی به سنگواره‌های انسان عصر حجر اثر دکتر روبس ژولین ترجمه دکتر نورالدین فرهیخته مراجعه شود.

۲- هنری راولینسون سفرنامه لرستان و خوزستان (۱۸۳۹-۱۸۳۳).

به نظر آید، که صورت گاوماهی است ایستاده، و ماهی که گاو را دنبال کند.
گویند این دو طلسم آب‌اند تا هیچگاه آب آنجا به کاستن ننشیند.^۱
ابن فقیه گاوماهی را یکی از عجایب و شگفتی‌های دنیا، همانند مناره اسکندریه،
ستون عین شمس، اهرام مصر و ایوان مداین می‌داند.
یاقوت هم از قول ابن فقیه می‌گوید:

و قال ابن فقیه و علی جبال نهاوند طلسمان و هما صورة سمكة و صورة ثور من تلج
لا یذوبان فی شتا و لاصیف و یقال انهما للماء لثلا یقل بها فعاؤها نصفان النصف الیها و
نصف الدینور... و قال فی موضع آخر و ماء ذلك الجبل ینقسم قسمین قسم یأخذ الی
نهاوند و قسم یأخذ فی المغرب حتی یقی رستاقاً یقال له الاشر.

ابن فقیه گفت در کوه نهاوند دو طلسم است از برف که به شکل ماهی و دیگری
به شکل گاو که در تابستان و زمستان آب نمی‌شود که این دو طلسم را به منظور تأمین آب
ساخته بودند، چون آب در آنجا کم می‌آید، آب آن دو طلسم دو بخش می‌گردد، بخشی
به طرف نهاوند و بخشی به طرف دینور^۲ جاری می‌گردد.

در جاهای دیگر گفته است: آب این کوه به دو بخش تقسیم می‌شود، شاخه‌ای
به طرف نهاوند می‌رود و شاخه دیگر به سمت مغرب جریان می‌یابد تا به روستائی به نام
اشتر [الشتر] رسیده و آن را مشروب می‌سازد.^۳

در آثار البلاد هم از گاوماهی یاد شده است:

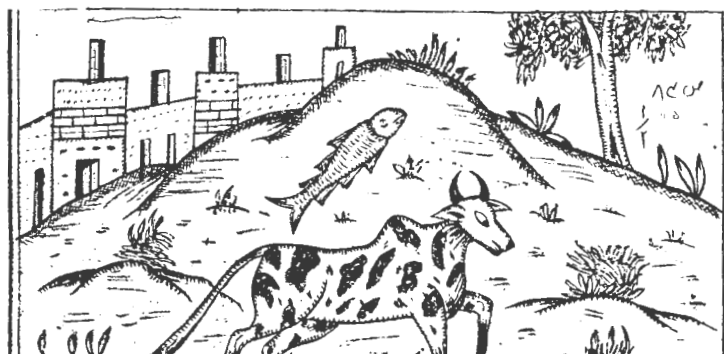
علی هذا الجبل طلسمات صورة سمک و ثوره.^۴
در عجایب المخلوقات هم آمده است:

جبل نهاوند براین دو طلسم است یکی صورت ماهی است و یکی صورت گاو است از
برف که به زمستان و تابستان گذارد. و چنین گویند که این دو طلسم از بهر آب کرده‌اند که
از بُن کوه بیرون می‌آید و به دو قسم به نهاوند می‌رود و یک قسم به دینور.^۵

ابودلف هم از گاوماهی یاد کرده می‌نویسد:

- ۱- ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد - ترجمه مختصر البلدان، بخش ایران، صفحه ۹۳
- ۲- بخش دیگر این آب در آن سوی کوه در محلی به نام (کهمان) ظاهر می‌شود.
- ۳- یاقوت حموی - معجم البلدان - جلد ۴ - صفحه ۳۳۰
- ۴- زکریای بن محمد بن محمود - آثار البلاد و اخبار العباد، صفحه ۳۴۶، بیروت ۱۹۶۰ م.
- ۵- محمد بن محمود بن احمد طوسی - عجایب المخلوقات خطی کتابخانه سپهسالار، شماره ۹۶۴۰

و تسیر من همدان الی نهاوند و بها ثور و سمكة من حجر حسنا الصنعة یقال انهما طلسم
لبعض آفات الی کانت بها...



در این شهر یک گاو و یک ماهی سنگی زیبا موجود است این دو مجسمه طلسمی
است که برای بعضی بیماری‌هایی که در آنجا شیوع داشته ساخته شده است.^۱

۱-۲. چوگان یا عصای نهاوندی

ابن فقیه در جائی که هر شهر و منطقه‌ای را به داشتن چیزی معروف، معرفی می‌کند،
معروفیت نهاوند را هم به داشتن چوب مخصوص عصا می‌داند (صوالجة النهاوندیه^۲).

۱-۳. طلسم سنگی

مؤلف روضة الصفا می‌نویسد:

در کوه نهاوند سنگی است عظیم. هرکس را غایتی یا مرضی باشد و خواهد که از صورت
احوالش وقوف یابد نزدیک آن استکشاف احوال آن کس کند و شب آنجا به خواب رود
البتة سرانجام مُهمش را به خواب بیند و این معنی تخلف نکند.^۳

در ترجمه مختصرالبلدان می‌خوانیم:

در نهاوند در روستای اسفیدهان جائی است به نام «وازاوالبلاغه» در آنجا سنگی است
که در هر روز یک بار یا دو بار از آن آب بجوشد و خروشان بیرون آید و آن زمین‌ها را

۱- ابودلف مُسعر بنُ مهلهل خزرچی - رسالة الاخری، صفحه ۲۹

۲- زکریای بن محمد بن محمود - آثارالبلاد و اخبارالعباد، صفحه ۳۴۶، بیروت ۱۹۶۰.

۳- روضة الصفا، جلد ۷، صفحه ۴۴۸

آب دهد. آنگاه پس زند. کلبی گوید آن سنگ طلسمی است کم و بیش نشدن آب را، و آن چنین است که برزیرگر هنگام نیازمندی به آب با بیل خویش بیاید و کنار آن سنگ ایستد و آنگاه از دل سنگ بانگی چون بانگ به هم خوردن در گرما به شنیده شود و آب بیرون آید و چون به اندازه کفاف رسید، کاستن گیرد و پس باز رود و نیز در آنجا سنگی هست که کیلاش خوانند و در آن محل صخره‌ای بزرگ است و در آن شگفت مایه‌ای است و آن چنین است که هرکس خواهد حال غائبی بداند یا گریخته، یا دزدیده‌ای تا کنار آن صخره آید و در این جای به خواب رود، در خواب بیند هرچه نیاز دارد و غایب و گریخته را چنان بیند که بر همان گونه‌اند.

در جای دیگر می‌نویسد:

در کنار رود نهاوند گل سیاهی است چون زفت که مهر کردن و بستن را خوب است و آن سنگ‌ترین گِل است. مردمان نهاوند گویند خرچنگ‌ها آن را بیاورند و هردو سوی رود ریزند و چنین پندارند که اگر برای به دست آوردن آن، درون شهر را ده گز بکنند نشانه از این نیابند مگر همان که خرچنگ‌ها آورند...

۱-۴. اسب علفی

«در روستای جوالق در خوره نهاوند در دهکده‌ای به نام کنخواست تصویر اسبی است از علف که مردم آن را در تابستان و زمستان سبز بینند.»
گویند آن طلسم سبزه و گیاه است و گیاه نهاوند از همه شهرهای خدا فزون‌تر است.^۱

۱-۵. چشمه‌های جادویی

عین نهاوند: صاحب تحفة القرائب گوید که نزدیک نهاوند چشمه‌ای است در شکاف کوهی که هرکه محتاج آب باشد بدان جایگاه رود و بگوید به آواز بلند که آب می‌خواهم از برای زمین و زرع، فی الحال آب روانه شود به سوی زرع و چون حاجت تمام شد آنجا رود به آواز بلند گوید که آب تمام است و پای بر زمین نهد فی الحال منقطع شود.^۲
در عجایب المخلوقات چابی نیز آمده است. نهر واز واز بلاغه است به نهاوند، صخره

۱- ابن فقیه - مختصر البلدان، صفحه ۹۵

۲- عجایب المخلوقات خطی مدرسه سپه سالار، شماره ۶۹۴۰

عظیم، در آن سوراخی، آب از آن برمی جوشد، برزیگر به در این سوراخ آید و بیل برزمین زند آب روان شود چون به کار بدارد آب با نقب رود.^۱

خواندمیر در حبیب السیر می نویسد:

در نهاوند چشمه‌ای است در شکاف کوه هرکس به آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب می باید فی الحال از آن جا آب در ترشح آید و چون مهم کفایت گردد پای برزمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد. همین مؤلف این مطلب را با کمی تغییر در کتاب عجایب المخلوقات خود آورده است.^۲ مؤلف روضة الصفا نیز عیناً همین را به نقل کرده است.^۳

۱-۶. چشمه ماهی

در زمانی نزدیک به ما در تذکره ممیز، از چشمه عجیب دیگری، چنین یاد شده است: چشمه‌ای در بلوک خزل متعلق به نهاوند ملاحظه شد آثار غریبه از آن چشمه این بود که نزدیک تحویل سال مردم پیرامون چشمه جمع می شدند، هنگامی که سال تحویل می گردید یک دفعه از آب چشمه ماهی هایی بیرون می آید که اندازه و شماره بی حد و بی حساب بود، قبل از تحویل و بعد از تحویل دیگر اثری از ماهی به ظهور نمی رسید و سالی را که بنده مأمور تعدیل مالیات نهاوند بودم نزدیک عید شد مرا دعوت کردند به چشمه مزبور رفتم، یک روز قبل از تحویل آثاری از ماهی در چشمه مزبور نبود و ندیدم علی الصباح که می گفتند امروز دو ساعت و چند ثانیه از دسته گذشته تحویل می شود، جمعیتی بسیار از طایفه خزل و اهالی اطراف جمع بودیم و به چشمه مزبور ملاحظه می نمودیم که یک مرتبه شروع کرد، ماهی بیرون آمدن الی غیرالنهایه، زیاده از نیم ساعت طول نکشید که موقوف شد. مؤلف در کوهستان های همین ناحیه از خارهایی یاد می کند که به اندازه درخت توت بوده است.^۴

۱- محمد بن محمود بن احمد طوسی - عجایب المخلوقات، صفحه ۱۱۲، به اهتمام دکتر ستوده، تهران، ۱۳۴۵ ش.

۲- خواندمیر - حبیب السیر - جلد ۴، صفحه ۲۵۲

۳- میرخواند - روضة الصفا، جلد ۷، صفحه ۳۷۸

۴- تذکره خطی ممیز صفحه ۲۰۹ - مؤلف این کتاب که ممیز نام داشته در دوره ناصری چندی مأمور

۱-۷. قصب الذریره یا زعفران عراقی

در بعضی کتب جغرافیائی قدیم، نهاوند شهری زعفران‌خیز معرفی شده است، از جمله در مسالک، اصطخری می‌گوید: (یرتفع بها زعفران). مؤلف گمنام حدود العالم هم از زعفران این شهر یاد می‌کند.

یاقوت می‌گوید ابن فقیه محصول گیاه (قصب الذریره) را زعفران عراقی می‌داند و آن را متکی به گفته محمد بن احمد سعید تمیمی، از دو کتاب پزشکی او به نام (حبیب العروس و ریحان النفوس) می‌داند که وی گفته است: «گیاه ذریره» همان زعفران عراقی است و در آن از یحیی ماسویه نقل می‌کند. این حنوط گیاهی است که از ناحیه نهاوند به دست می‌آید... همچنین از قول محمد عباس حشکی آورده است که این گیاه با خواص ویژه‌ای که دارد از شگفتی‌های منحصر به فرد است.^۱

۱-۸. سُم دُل دُل^۲

در نهاوند تپه‌ای سنگی، به نام تپه قلندران وجود دارد که دو سوراخ تقریباً مستوی شکل بر روی قطعه سنگ بزرگی دیده می‌شود. اهالی به آن سُم دُل دُل می‌گویند و عقیده دارند که جای پای اسب حضرت علی (ع) یا پیامبر (ص) بوده است.

ابن اثیر می‌گوید: دُل دُل نخستین ماده استری بود که در عالم اسلام دیده شد. «مقوقس» پادشاه حبشه دلدل را با یک الاغ به پیامبر اهدا نمود نام الاغ را عفیر گذاشته بودند.

۱-۹. شب نهاوند

یاقوت حموی از قول ابن فقیه نقل می‌کند که در نهاوند جوانی عاشق پیشه را دیده و از او پرسید، ای جوان چگونه‌ای؟ در پاسخ گفته است:

جمع‌آوری مالیات نهاوند بوده است. سال تحریر کتاب ۱۳۰۶ هجری قمری است.

۱- یاقوت حموی - معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۳۳۳

یا طول لیلی به نهاوند	مفکراً فی البث و الوجد
فمرّة أخذ من مُنیّة	لاتجلب الخیر و لاتجدی
و مرّة اشدو بصوت اذا	غنیّة صدّع لی کبدی
قد جالت الايام بی جوله	فصرت منها ببر و جرد
کأني فی خانها مصحف	مستوحش فی ید مرتد

احمدالله علی کل ما

قدّر من قبل و من بعد^۱

ترجمه:

چه شب طولانی در نهاوند دارم در اندیشه بازگفتن شکایت و درد دل و اندوه درون هستم.

زمانی به دنبال آرزویی می‌روم که برای من سودی ندارد و زمانی با آهنگ، فریاد برمی‌آورم هنگامی که این نوا را سر می‌دهم جگرم پاره می‌شود، روزگار مرا کوچ داد. (گرفتار درد و رنج کرد) تا آنکه گذرم به بروجرد افتاد در کاروانسرای بروجرد، غریبی دورافتاده را مانم. همانند قرآنی که در دست آدم از دین برگشته‌ای افتاده باشد. سپاس و ستایش خدای را بر هر آنچه از پیش و پس تقدیر کرده است.

۱- یاقوت الحموی الرومی بغدادی - شهاب الدین ابی عبدالله - معجم البلدان، ج ۴، چاپ وستنفلد، ص

بخش دوم

نام و تاریخ نهاوند

فصل نخست: نهاوند از باستان تا

امروز

○ الی‌پی

○ نیسا

○ نام نهاوند از قول فرهنگ‌نگاران

○ ماه بصره

○ ماه دینار

○ نهاوند - دماوند

○ نهاوند در عصر مادها

○ مهاجرین آریائی

○ نقش تاریخی مادها

○ جغرافیای سرزمین ماد

○ تهاجمات آشور و تشکیل دولت

ماد

فصل نخست

نام و تاریخ نهاوند

۱- نهاوند از باستان تا امروز

این شهر دیر سال که حتی تاریخ هم زمان پیدایش آن را به یاد ندارد و نمی داند از چه گاهی در پهنه خاک روئیده نهاوند است، شهری که رابطه اش در اعماق قرون و اعصار، با افسانه و اساطیر پیوند دارد. این به جا مانده از دورهای دور، دیرنده شهری باستانی است که حتی تایخ هم سرگذشت ظهور خود را در کتاب کهنه خاطرات او می خواند. این تیپاخورده روزگاران، این حجم عظیم همه حوادث بشری، که چهره پُرچین و شکنش از ورای تمامی سرگذشت اندوهبارش در هاله ای از غبار زمان چون تک ستاره ای سوسو می زند نهاوند است که هنوز هم طپش نبضش را به آرامی حس می کنیم، این پایمال حوادث بسیار، چه در اوج عظمت و چه در انکسار، همواره پشت بر بلندای ستبر «گرو»ی همیشه جاوید در پهنه روزگار ایستاده و خواهد ایستاد.

و باز نمی دانیم ابتدا در مسیر کوچ کدامین کاروان خسته راه هستی قرار گرفت، که آبش را هوایش را و دشت های سرسبز و خرمش را برای سکنای چندگاهی خود برگزید و نیز برما روشن نیست که این کاروانیان، آنگاه که کوله بارها را از دوش فرو نهادند و پهنه سرزمینش را با قدم های استوار خود کاویدند، چه نامش دادند که بعد نهاوندش نامیدند، به هر حال اسکان اولیه دشت را باید از زمان های دور یعنی دورانی که بشر تازه از غار سر به در آورده جستجو کرد، گاماسب، با پهنه ای بیش از امروز در مسیر خود جاری بود. بشر ماقبل تاریخ تازه تخم افشانی و کشاورزی را آموخته بود. گروه گروه در طول رود جاهائی را برگزیده شروع به زراعت و خانه سازی کردند. بی شک بنای بیشتر دهکده های

امروزی با همه تغییر و تحول و جابه‌جائی که در طول قرون صورت گرفته، بر روی مخروطه دهکده‌های عهد باستان است.

برای این عصر تاریخ درستی نمی‌توان تعیین کرد. زندگی در این عهد چنان در تاریکی قرون و اعصار فرو رفته، که هیچ بارقه‌ای روشنگر معنای آن نیست، تا این که قرن‌های متمادی گذشت و ما به هزاره‌های نزدیک‌تر رسیدیم. به هزاره‌هایی که ابزار و آلات ابتدایی و سفال‌ها با ما از سرگذشت انسان سخن گفتند. همچنان که در هزاره ششم کشفیات گیان اجازه داد که در این مسأله با صراحت بیشتر به اظهار نظر پردازیم. هر چند سراسر پهنه نهاوند، به‌ویژه کنار رودها و چشمه‌ها مشحون از این آگاهی‌ها است، اما هنوز به انتظار کلنگ باستان‌شناسان نشسته است. چه اگر روزی به این کار اقدام شود، احتمال تاریخ متقدم‌تری نیز می‌رود.

بعد از انسان گیان اثر پای آریاها و مادها را در جای جای این سرزمین می‌یابیم که نمونه بارز آثار آنان قلعه قدیمی شهر است. اگر به شرایط اجتماعی و سیاسی آن روزگاران برگردیم و ناامنی‌ها، قتل‌ها و غارت‌ها را به نظر آوریم در می‌یابیم که بهترین محل برای مصون ماندن از تهاجمات، نقاط مرتفع و قابل دفاع بوده که اقوام و ملل باستان به آن توجه داشته‌اند. به احتمال زیاد نطفه اولیه شهر با توجه به منبع دائمی آب آن در بالای قلعه بوده که به تدریج به پای قلعه گسترش یافته است، و مفهوم «پاقلاع» از همین جا نشأت گرفته است. کنت گوینو این احتمال را که آریائی‌ان سازندگان اولیه قلعه بوده‌اند به یقین نزدیک کرده، می‌گوید:

«از قرار معلوم محل شهرهای اولیه آریائی‌ها به نیت قلعه‌سازی انتخاب شده است.»^۱

و ما برآنیم تا جائی که مدارک موجود اجازه می‌دهد، در آن غور کنیم و به شما بگوئیم که سرگذشت این بخش از میهن ما چه بوده و در هر دوره‌ای چه نام داشته است. آنچه از دایره احتمالات بیرون است این است که این پهنه ابتدا قسمتی از کشور «الی‌پی» بوده و به همین نام خوانده می‌شده و وسعتی چندین برابر گستره امروزی را داشته است. پس به جا خواهد بود که ابتدا آگاهی مختصری در این زمینه حاصل نمائیم و بعد به تبیین چگونگی نام یا بیش در طول ادوار مختلف، و سیر تکوینی دیگر حوادث تاریخی آن پردازیم.

همانطوری که بیان شد آغاز زندگی را در این شهر نباید از قدمت انسان گیان یعنی حدود ۶ هزار سال قبل به حساب آورد، چه هنوز دست به کاوش‌های باستان‌شناسی در همه نقاط نزده‌ایم. آنچه از مدارک گیان دریافته‌ایم این است که ادعا کنیم منطقه موردنظر ما «از عصر حجر و مس (آئولیت) مسکون بوده است.»^۱ از طرفی دیگر می‌دانیم که در ربع سوم هزاره سوم پیش از میلاد در ماد غربی یعنی کوهپایه‌های زاگرس، قبایلی مانند هوریان، گوتیان، و لولویان که با عیلامی‌ها قرابت داشته‌اند زندگی می‌کرده‌اند و ما این مطلب را از آثاری که به زبان سومری و اکدی و هوریانی در دست داریم درمی‌یابیم. از اسنادی که از تپه سیلک به خط عیلامی (هیروگلیف - اندیشه‌نگاری) که قبل از خط میخی رایج بوده و مربوط به آغاز هزاره دوم قبل از میلاد است به دست آمده، در ماد خاوری و مرکزی، عیلامیان می‌زیستند. در مرز ماد و عیلام که نهاوند حد بین آن است مردمی آمیخته به نام کاسیان و دیگر اقوام کوهستانی سر می‌کردند. از کشفیات تپه گیان قشرهای ۴ تا ۲ روی هم رفته می‌توان نتیجه گرفت که در این عصر بیشتر کاسیان غلبه داشته‌اند، اما از جهت فرهنگی گرایش به سوی عیلام بوده است. در این دوره است که نمی‌دانیم منطقه مورد نظر ما به چه نام خوانده می‌شده، ولی می‌توانیم قدری خود را قانع کنیم و بگوئیم که همان «الی‌پی» دوران ظهور آشور در ماد بوده زیرا غیر قابل قبول است که تصوّر نمائیم آشوریان به محض ورود به این سرزمین از خود این نام را اختراع کرده و بر آن نهاده‌اند بلکه این امر مسبوق به سابقه‌ای قدیمی‌تر است.

ولی آن چه که از مدارک تاریخی برمی‌آید اطلاعاتی است که از منابع آشوری استنباط می‌شود. خواننده اگر تاریخ مختصر ماد را در این مجموعه مرور کند، درمی‌یابد که آشوریان از قرن نهم پیش از میلاد در منابع خود از ماد نام برده‌اند ما هم آن را از جهت تقسیمات جغرافیائی مورد بررسی قرار دادیم و گفتیم که یکی از ایالات مهم آن «الی‌پی» بود.

با توجه به آنچه گفته شد، در می‌یابیم که منطقه بزرگ الی‌پی که دشت نهاوند و حوزه تاریخی گیان هم جزئی از آن بوده، قسمت وسیعی از منطقه غرب را در برداشته است.

۱- دیاکونف - تاریخ ماد - صفحات ۹۶ و ۴۵۲، شماره ۷ اقتباس از:

C.Contonav, et.R.Ghirshman, Fouillesde Tepe Giyan pres, de nehevand 1931 et 1932, etc. Paris, 1935
(MaseedLouvr, seris archeologi que. Vol (III)

که آن را به خاطر وسعت و قدرت نظامی، کشور «الی‌پی» نامیده‌اند. اینک با توجه به مدارک موجود موقعیت آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱. الی‌پی^۱

به‌طوری که گفته شد پهنه امروزی نهاوند بخشی از کشور الی‌پی بوده که بعدها المائید و الیمائیش نامیده شد. دیاکونف درباره الی‌پی چنین می‌نویسد:

این ناحیه در خاور خطی که آب‌های دیاله و کرخه^۲ را تقسیم می‌کند قرار دارد. در بخش علیای مسیر کرخه دره‌های گاماساب و ماهیدشت از لحاظ جغرافیائی به‌عیلام می‌گراید ولی از نظر تاریخی به‌ماد مربوط بوده است. راه‌های تجارتی و مهم به‌سوی مشرق و اکباتان (همدان) از این ناحیه می‌گذشتند در این دره نسبتاً آب فراوان و بالنتیجه حاصلخیز است ظاهراً بخش علیای کرخه همان کشور الی‌پی باستانی است که بعدها الی‌مائیدا نامیده شد.^۳

استاد رشید یاسمی می‌نویسد:

در سرحدات شمالی عیلام ولایتی بوده به‌نام (الی‌پی) که شامل کوه‌ها و دره‌های شمال شرقی بدره^۴ فعلی که آن را (درم) می‌گفتند و تا شهر فعلی نهاوند می‌رسید حتی از طرف شمال حد آن شاهراه بین بابل و همدان بود. در شمال الی‌پی طوایف گوتی و کاسی مقام داشتند.^۵

پرفسور مینورسکی هم این عقیده را تأیید می‌کند با توجه به‌اینکه نامبرده الی‌پی را نام قومی می‌داند که ابتدا در جنوب دریاچه ارومیه ساکن بوده‌اند و سپس به‌مناطق جنوبی‌تر زاگرس کوچ کرده و قدرت مسلط یافته‌اند و مناطق وسیع... تا جنوب همدان را در اختیار داشته‌اند.^۶

1- Ellipi

۲- نام مادی کرخه خواسپ بوده است.

۳- دیاکونف - تاریخ ماد، صفحه ۸۸

۴- بادریا Baderiya

۵- Der، بدره یا آبهر فعلی که در جنوب باختری ایلام واقع است و یکی از معابر کبیرکوه می‌باشد. در آثاری که از سارکن پادشاه آکاد به‌جای مانده به‌نام Der خوانده شده است.

۶- رشید یاسمی - کرد و پیوستگی‌های نژادی او - صفحه ۴۶

۷- محمد عباسی - مقدمه شرفنامه بدلیسی مقتبس از:

با توجه به آنچه که گفته شد، بخش علیای کرخه یعنی دره‌های گاماساب و سیمره الی‌پی خوانده می‌شده بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که الی‌پی خاک نهاوند را نیز در برمی‌گرفته، زیرا قسمتی از دره‌های گاماساب در نهاوند قرار دارد که خود سرچشمه اصلی این رود طویل است و ما در بخش جغرافیائی بیان کردیم که رود گاماساب از جنوب نهاوند یعنی دامنه کوه گرو سرچشمه گرفته و تا نزدیک کوه بیستون در کرمانشاه حدود ۱۰۰ کیلومتر به نام گاماساب خوانده می‌شود و از آن پس قره‌سو و بعد از وارد شدن به استان لرستان، سیمره و در خوزستان کرخه نامیده می‌شود.

رشید یاسمی هم حدود ولایت الی‌پی را تا نهاوند دانسته و حتی از آن هم فراتر رفته حد آن را تا شمالی‌ترین قسمت منطقه یعنی شاهراه بین بابل و همدان می‌رساند.

منیورسکی هم بر جنوب همدان که شهرهای توپسکان و نهاوند را در برمی‌گیرد تأکید دارد. حال، وقایعی را که در کشور الی‌پی رخ داده و سالنامه‌های آشوری آن را گزارش کرده‌اند به اختصار شرح می‌دهیم:

پادشاه آشور شمش‌ی اداد (۸۲۴-۸۱۲ ق.م) از مادها نام می‌برد و اطاعت و خراجگزاری این طایفه را یادآور می‌شود از عبارات سالنامه‌های او پیدا است که ولایت ماد در قرن نهم قبل از میلاد بسیار آباد بوده و شهرهای پرجمعیت داشته است.

جانشین او اداد نیراری سوم (۸۱۲-۷۸۴ ق.م) چند لشکر به زاگرس اعزام داشته و مدعی شده است که ولایت الی‌پی، هارهار^۱، آزارباش، مادایی. گزیل بوندا مانائی، پارسوا و اراضی دیگر را فتح کرده است.^۲

در زمان سناخریت پسر سارگرن آشور سرگرم نزاع با عیلام بود. در این نبرد استان‌های ایران نقش خاصی نداشتند فقط در نبرد ۶۹۱ قبل از میلاد به طرفداری پادشاه عیلام خومبانومن آنچنان در الی‌پی و پارسواش شرکت جستند.^۳

سالنامه‌های ساموات (سمیرامیس - سمیرامید) زوجه شمش‌ی اداد پنجم و مادر «آداد نراری» در سال ۸۰۲ پیش از میلاد حکایت از این دارد که آشوریان در این سال برای الی‌پی، خارخار و آرازپاش در شمال همدان غلبه نموده‌اند.^۴

۱- اورامان

۲- رشید یاسمی، کرد و پیوستگی‌های نژادی او - صفحه ۵۲

۳- دیاکونف - ایران باستان - صفحه ۷۰

۴- دیاکونف - تاریخ ماد - صفحه ۱۶۱

تیکلات پیلسر سوم در لشکرکشی خود در سال ۷۳۷ پیش از میلاد به سرزمین ماد دژ سیلخازی را که همان دژ بابلیان باشد تصرف نمود. این دژ مرکز پرستش مردوک خدای بابلیان بود.

تیکلات پیلسر قربانیی نثار کرد. پس از این آشوریان از دره دیاله عازم خاک خود شدند. مدارک موجود به ما می‌گویند در بین راه پادشاه الی‌پی برای جلب توجه آشوریان هدایائی به آنها داده است.^۱

در دهه دوم قرن هشتم پیش از میلاد که لشکرکشی آشوریان موقتاً به سوی سرزمین ماد قطع شد، پادشاه الی‌پی به واسطه مجاورت کشورش با دولت عیلام و با استظهار به همان دولت، خود دولتی قوی به شمار می‌رفت. در این زمان بود که دولت ماننا در جنوب دریاچه ارومیه قوت گرفته بود که موجب اقدامات سارگن علیه آن دولت شد. در اثر این تهاجمات تحولاتی در آن سرزمین به وجود آمد، از جمله رابطه بعضی از قلاع واقع در دامنه‌های جنوبی قافلانکوه و دامنه‌های الوند با ماننا قطع شد، ساکنان قلعه خارخار رئیس خود را که (کیبایا) نام داشت اخراج کردند و از شاه الی‌پی خواستند که آنها را جزء تابعین خود بداند زیرا در این زمان شاه الی‌پی از قدرت زیادی برخوردار بود.^۲

در سال ۷۱۵ پیش از میلاد سارگن دوم دیوک را به هامات سوریه تبعید نمود و تهاجم خود را علیه قسمت‌های دیگر ماد شروع کرد و قلاع متعدد را متصرف شد. در همین وقت شورش عظیمی در ایالت (خارخار) و (بیت هامبان نامار)، به وقوع پیوست که پادشاه الی‌پی به آنها کمک کرد تا خود را از تهاجم آشور برهانند.^۳

سارگون در سال بعد به لشکرکشی خود در سرزمین ماد ادامه داد و هدایائی از طرف فرمانروایان این منطقه به او تقدیم گردید. منابع آشوری از ۲۶ فرمانروا نام برده که اولین آنها «تالتا» شاه الی‌پی بوده است.^۴

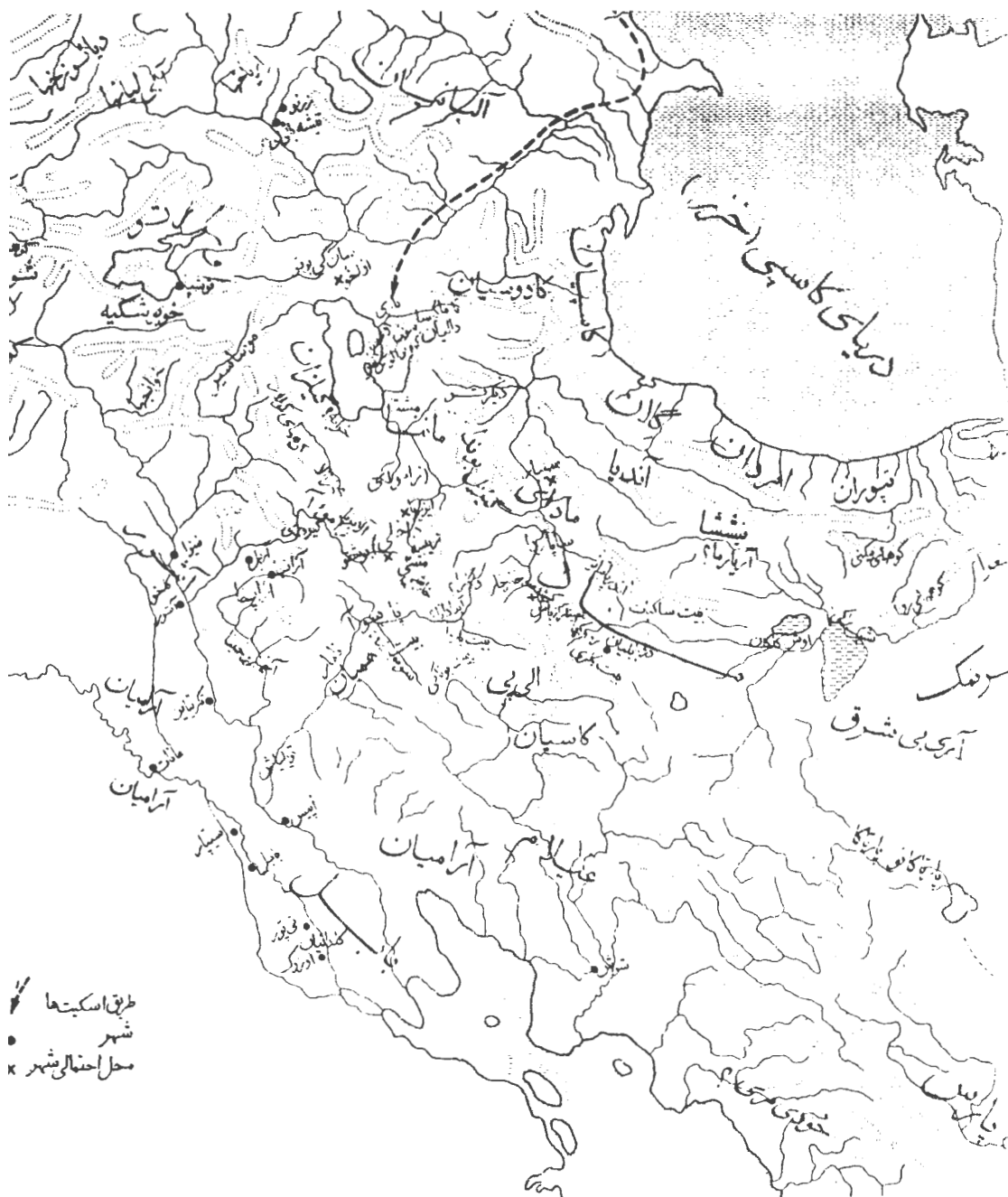
سارگن مجدداً در سال ۷۱۳ قبل از میلاد به لشکرکشی خود در خاک ماد ادامه داد.

۱- دیاکونف - تاریخ ماد - صفحه ۱۹۰

۲- همان، صفحه ۱۹۷

۳- همان، صفحه ۱۹۹

۴- همان، صفحه ۲۰۱



ماد در قرن‌های نهم تا هفتم قبل از میلاد مسیح - الی بی

مادها از سال ۷۱۴ پیش از میلاد منتظر این حمله بودند و از آن بیم داشتند. بهانه این تهاجم شورشی بود که در بخش «کارالا» یکی از دره‌های علیای زاب کوچک به‌وقوع پیوست، و ساکنان آن، حاکم دست‌نشانده آشور را طرد کرده بودند. سارگن آنها را قلع و قمع کرد و از آنجا عازم ماد و «الی‌پی» شد. پس از ورود به «الی‌پی» دالتو (تالتو) پادشاه آن جا را بر سریر سلطنت خود ابقاء کرد. این عمل بدان سبب صورت گرفت که پادشاه مزبور طرفدار آشور بود، و اتباع وی و حتی بزرگان و اعیان نیز از این رهگذر از او ناراضی بودند.^۱

در ۷۰۷ ق.م. سارگن از اختلافاتی که در «الی‌پی» (سلطنتی که در مرز عیلام و ماد تشکیل شده بود) بر سر احراز مقام سلطنت روی داده بود استفاده کرد تا در آن جا نیز نفوذ خود را تحکیم نماید.^۲

آخرین لشکرکشی آشور به خاک ماد در سال ۷۰۶ به وسیله سارگون دوم انجام یافت. در این سال «تالتا» پادشاه «الی‌پی» درگذشت و نابرداری او به نام نیبه^۳ به جای او نشست. «نیبه» از جانب «شوتروک ناخوتته دوم»^۴ پادشاه عیلام حمایت می‌شد. نیبه علیه شخصی به نام «اسپارا» که مورد حمایت آشوریان بود، اقدام کرد. سارگون هم ۷ تن از رؤسای ایلات خارخار، کیشه سو، بیت همبان، آرانچی، ساپاردا، بیت کاری و مادای را به «الی‌پی» برای جلوگیری از نیبه فرستاد. نیبه هم، ۴۵۰۰ کماندار عیلامی در دژ «مرعویستو»^۵ در حصار نشست ولی سرانجام شکست خورد و قلعه به دست دشمن افتاد و یک پادگان آشوری در آنجا مستقر شد.

۲-۱. سرزمین نسا، نیسا، نیشای^۶

بعد از «الی‌پی» نام دیگری که برای سرزمین تاریخی نهایند می‌شناسیم (نسا یا نیسا یا

۱- همان، صفحه ۲۰۵

۲- دیاکونف - ایران باستان - صفحه ۷۰

3- Nibe

4- Shututok, Nukhunte

5- Marubistu

6- Nesa, Nisa, Nishai

نیشای) است. این نام را ابتدا آشوری‌ها به‌این حوزه و به‌ویژه به‌منطقه گیان داده‌اند. اما بعد، نِسا تحول زیادی‌تری یافت و قسمت‌های وسیعی را از آنچه امروز به‌نام استان کرمانشاهان می‌نامیم شامل و همه مناطقی که دارای رودها، چشمه‌ها و مراتع سبز و خرم بود زیر پوشش این نام قرار گرفت.

گویینو در معنی نسا می‌نویسد:

لغت «نس یا نسه» به‌زبان فارسی قدیم مبهماً یورت و منزلگاه است. خصوصاً جایی که جلگه‌اش در خور زندگی ایل و حشم بوده باشد.^۱

استاد پوردادود در توضیح این نام نوشته است:

کلمه نسا از مصدر ساي say - سی، si به‌معنی فرود و زیر و پائین است، بنابراین نسا یعنی نشستگاه یا فرودگاه یا زیستگاه و آبادی از همین بنیاد است. ضمناً نسا نامی است که به‌چند آبادی و سرزمین داده شده است. از جمله نسا در خراسان، و در اوستا از یک نسا و در سنگ‌نبشته داریوش از نسای دیگری به‌نام نسیاسه نام برده شده است.^۲ سالنامه‌های آشوری از سرزمین نیشای یا دشت نسا در جنوب جاده بزرگ همدان نام می‌برند، که به‌جهت اسب‌های خود مشهور بوده و آن ناحیه گیان است.^۳

۱- کنت ژوزف آرتور دوگویینو - تاریخ ایران، صفحه ۸ - ترجمه ابوتراب خواجه نوریان ۱۳۲۶ ر.ش

۲- ابراهیم پوردادود - تمدن ایران باستان - صفحه ۲۷۷

۳- اسب‌های نسا:

ایرانیان از روزگار باستان به‌پرورش اسب و سوارکاری اهمیت زیادی می‌دادند. اولین باری که از این موجود نجیب و دوست داشتنی یاد می‌شود، در منابع بابلی و سومری است. (شومریان اسب را خرکوهی می‌نامیدند. عقیده براین است که در هزاره دوم قبل از میلاد اقوام هندوایرانی اسب را اهلی کرده و به‌ارابه‌ها می‌بسته‌اند. تاریخ ماد صفحه ۹۳)

نباید تصور کرد که اسب با همین توانایی و اهلی بودن در اختیار انسان قرار گرفت. به‌نظر (توین‌بی) اسب اهلی شده نخستین، جانور کوچک و کوتاه‌قدی بوده که حتی نمی‌توانسته یک نفر سوار را تحمل کند. هزاران سال پرورش لازم بود تا اسبی برای حمل یک سوارکار آماده شود. آرنولد، توین‌بی، تاریخ تمدن، صفحه ۱۱۱

واژه اسب به‌گوش ماد و اوستایی (aspa) است. در فارسی باستان آس asa بوده است و به‌هندی acva به‌لاتین Epaus به‌یونانی hippos به‌واژه فارسی باستان سوار، به‌صورت آسپاز به‌فارسی میانه آسوار و به‌فارسی نو سوار است. بابلیان که کشت یونجه را از مادی‌ها فرا گرفته بودند آن را به‌نام مادی آن اسپست یعنی خوراک اسب می‌خواندند. اسپان نسای در دنیای قدیم از شهرت خاصی برخوردار بودند. آشوریان از اقوام تحت تسلط خود به‌جای خراج اسب دریافت می‌کردند. تاریخ ماد - صفحه ۱۴۶

اسپان نسائی به‌زیبائی اندام و قدرت بدنی مشهور بودند. ولفگانگ کنارت می‌نویسد:

در زمان‌های بعد گریشمن از توجه سلوکیان به این ناحیه یاد کرده، و نوشته است نواحی حاصلخیز نیز دقت آنان (سلوکیان) را به خود جلب کرد مخصوصاً مثلی که بین کرمانشاه، همدان و بروجرد واقع است و از زمین‌های کاملاً مشروب به شمار می‌رفت. دشت کرمانشاه را سربازان اسکندر با، نیسا مسقط‌الرأس دیونیسوس^۱ یکی دانسته‌اند.^۲ و نیز نسا نامی یونانی است که بعد از تسلط اسکندر باز هم براین ناحیه اطلاق می‌شده و آن را یک نام جغرافیائی اساطیری می‌دانند که به آئین دیونیسوس انتقال یافته و به نواحی‌ای چند از یونان تا هند اطلاق می‌شده است. گویند دیونیسوس در نواحی مرطوب زائیده شده و یکی از مترادفات نام او به معنی (متولد در باتلاق) است وی را نیز خداوند باده می‌دانند و نیز اسب را از مظاهر این خدا پنداشته‌اند، چه این سرزمین وسیع (بروجرد، نهایند، کرمانشاهان) دارای چشمه‌ها و رودهای پرآب و در نتیجه دشت‌های سبز و خرم و تاکستان‌های زیاد و محل پرورش اسب‌های شاهی بوده است. لذا یونانیان این ناحیه را منطبق با محل تولد خدای خویش دانسته و به آن نام نسا داده‌اند. از جمله آنچه این گفتار را مستند می‌کند قطعاتی از یک لگن سنگی نیم‌تنه سیلنوس‌ها و ساتیرها، یاران دیونیسوس است که در دینور نزدیک کرمانشاه کشف شده است.

مردمی که اسب را برای مقاصد جنگی و فرهنگی پرورش می‌دهند ناچارند که دارای چراگاه‌های گسترده و غنی باشند معروف‌ترین این چراگاه‌ها که مرکز پرورش اسب بوده در زمان پادشاهان هخامنشی «نیسایون» نام داشته که از میان دریای مازندران تا همدان و جنوب آن گسترده بوده است. به روایت استرابون در این سرزمین ۵۰ هزار مادیان وجود داشته است... به گفته هردوت ده اسب مقدس که به نام اسب‌های نسائی خوانده می‌شد، زیورهای بسیار آراسته در پیشاپیش نیزه‌داران گارد شاهنشاهی هنگام حرکت خشایارشا از سارد، پشت سر آنان بودند. ولفگانگ کنارت - آرمان شهریاری ایران باستان - صفحه ۱۱۸ هردوت می‌نویسد تعداد اسب‌های هند از اسب‌های مادی که به اسب نیسایا معروفند کمتر است. همین مورخ و - امیانوس و - مارسلیئوس رنگ اسب‌های نسا را تیره و خاکستری و سفید و آنها را از حیث سرعت و تجمل و زیبایی بی‌نظیر توصیف کرده‌اند. اسپان سفید برای پادشاهان هخامنشی مقدس بود از این جهت آنها را قربانی می‌کردند. همین مورخ اضافه می‌کند داریوش فرمان داد پیکره‌ای بتراشند و برپا دارند که مردی را نشان دهد که نماینده اسب است. بنا به روایت هردوت، اسب‌هایی که گردونه خشایارشا را می‌کشیدند. از همین نژاد نسائی بوده‌اند این اسب در دشت وسیع سرزمین ماد که بین اصفهان و همدان قرار داشت و در کتیبه بیستون از آن به نام نی‌سازا Nisaja نام برده شده پرورش می‌دادند.

هردوت جلد ۷ بند ۴۰

هردوت جلد ۳ تالی Thale

ترجمه دکتر هادی هدایتی، صفحه ۲۰۳ - تهران ۱۳۳۹

1- Dionysos

۱-۳. نام نهاوند از قول فرهنگ نگاران:

در بیان نام‌یابی این شهر و شهرت آن به نهاوند در کتب تاریخی بحث‌هایی شده است که در پی می‌آید آنچه در ابتدای سخن باید گفت این است که قول فرهنگ نگاران بیشتر به صحت و درستی نزدیک است تا نوشته‌های برخی مورخین که مبتنی بر اسناد درستی نیست و اغلب بر پایه وهم و خیال نهاده شده است. مؤلف فرهنگ آندراج می‌نویسد:

نهاوند بالكسر و فتح (واو) و سکون (نون) از بلاد جبل از اقلیم چهارم در حدود همدان، و آنکه گویند از ابنیه نوح پیغمبر است خطا است چه این لغت فارسی و نوح عربی و این (نه) به کسر «نون» است. چنانکه در «نه» مرقوم شد و «نه» و «آوند» به معنی ظرف است و «نه» به معنی شهر و چون در آن ولایت آغاز ساختن ظرف واوانی شده به این اسم مرسوم گردیده و نام شعبه‌ای است از موسیقی.^۱

۱- نهاوند گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایرانی است و نیز یکی از ۵۲ مقام معمول در موسیقی مصر، سوریه و لبنان و از ۱۲ مقام معمول موسیقی مصر دو تایی آن سنبله نهاوند و نهاوند کبیر است. اعراب دوره جاهلیت با فن موسیقی آشنا نبودند و آن را از ایرانیان فراگرفتند. آنها موسیقی را از دستگاه‌های موسیقی عصر ساسانی اقتباس کرده‌اند.

ابن اصبیعه در کتاب «الاطبا» می‌نویسد: حارث بن کلدی ثقفی به ایران آمده و در گندی‌شاپور به تحصیل طب پرداخته و نیز نواختن بربط را فراگرفت، پس از مراجعت آن را در عربستان رواج داد، ابوالفرج اصفهانی در «الآغانی» ضمن تأیید آن می‌نویسد موسیقی از ایران به عربستان رفته است.

در واژه‌نامه موسیقی ایران زمین این موضوع به‌طور مشروح آمده است:

نهاوند کبیر از الحان موسیقی ساسانیان که بعد از آن به‌دوره موسیقی مقامی راه یافت.

نوزدهمین شعبه از شعب بیست و چهارگانه موسیقی مقامی گذشته مرکب از زنگوله و عشاق مشروط به مقدم داشتن نغمات زنگوله. (بنایی / ۹۸) نهاوند دارای هشت نغمه یح، یه، ید، یا، ح، و، د، ا، بوده که از آن پنج نغمه توسط عاملین به موسیقی استعمال می‌شده، به‌طریقی که «از نغمه (ا) آغاز کنند تا صدای یح (اکتار) و سپس بازگرداند و بر نغمه (ح) فرود آیند.» (جامع / ۱۴۵) درواقع نغمات اصلی آن پنج نغمه بوده است و علت ذکر و در عمل آوردن هشت نغمه آن، امکان تزئین بیشتر در آن بوده است. (شرح / ۳۰۹) اماکن نهاوند از دساتین اوتار عود، مطلق بم، سبابه بم د، زلزل بم و، مطلق مثلث ح، سبابه مثلث یا، بنصر مثلث ید، مطلق مثنی یه، سبابه مثنی یه با فواصل: ج-ط-ط-ط-ط-ط-ط

ریباب بارید شد سحر پرواز به‌زخمه خون چکانید از رگ ساز

فرو گفت این غزل را در نهاوند چنان کز سینه غم را بیخ برکند

(شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی)

(در شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی (متن انتقادی و مقدمه به قلم غضنفر علی‌یف - آکادمی علوم شوری ۱۹۶۱) ابیات دیده نشد.

مخالف را چو در ره راست افکند
به صنعت جادویی کرد از نهاوند
عطار، خسرونامه
عطار در وصف بعضی آلات موسیقی مثل چنگ، دف و نی که در بزم خسرو نواخته می‌شده است در صفحه ۲۴۹ چنین سروده است.

یکی طاووس فر بگرفته ماری	چه ماری همچو کاو افتاده زاری
.....	
.....	
زم‌مانی شور در آفاق افکند	زم‌مانی پرده برعشاق افکند
گهی راه عراق آهسته می‌زد	گهی راه سپاهان بسته می‌زد
مخالف را چو در ره راست افکند	به صنعت جادویی کرد از نهاوند
چه گویم چون همه کاری نکو کرد	نویسی داشت هرکاری که او کرد

خسرونامه عطار به تصحیح احمد سهیلی خوانساری چاپ تابان

غزلک‌های خویش می‌خواندم
در نهاوند و راهوی و عراق
(انوری)

انوری در وصف اوحدالدین اسحاق در ادامه گوید:	
دوش سرمست آمدم به‌وواق	با حریفی همه وفا و وفاق
.....	
.....	
شکر و نُقل ما ز شکر وصال	جرعه جام ما ز خون فراق
نه مرا مطربان چابک دست	نه مرا ساقیان سیمین ساق
غزلک‌های خود همی‌خواندم	در نهاوند و راهوی و عراق
ماه ناگه برآمد از مشرق	مشرقی کرد خانه از اشراق

دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، صفحه ۲۶۹

۱. نهاوند یا نهاوند کبیر که در موسیقی معاصر مشهود نمی‌باشد واژه و لحنی ایران‌الاصل بوده مأخوذ از نام بلاد نهاوند (مانند عراق و اصفهان و غیره...) که به‌همین نام در موسیقی عرب (یکی از ۳۰ مقام با نام‌های ایرانی از ۵۲ مقام معمول در مصر و سوریه و لبنان و یکی از ۱۲ مقام دیگر از مقام‌های معمول در مصر با نام فارسی است (شر.مو) دیگر واژگان فارسی در الحان عربی به‌عینه مشهود است و مختصر تغییری به‌چشم می‌خورد مانند نهاوند که موسیقی عثمانی و مصر از ایران اخذ نموده و آن را با تصرفی نهاوند رومی (در بعضی از نسخ نهاوندی رومی) می‌نامند. (در بعضی نسخ نهاوندی روی) نهاوند به‌صورت نهاوندک، نهاوندی و نهاوندی رومی نیز در موسیقی گذشته ثبت شده و در متون مختلف گذشته این گونه اشتقاق و گاهی تحریفات در اسامی واژه‌ها به‌چشم می‌خورد. گفته‌اند نهاوند را در نیم‌شب سرایند. (غیاث، ده) در تطبیق اسامی درجات گام هجده نغمه‌ای قدیم با نت‌های موسیقی امروز،

همین مؤلف برای لغت «نه» توضیح مجددی می‌دهد و می‌نویسد:
 (نه) به کسر «نون و ظهور» ها به معنی شهر و نیشابور در اصل «نه شاپور» یعنی شهر شاپور و همچنین نهاوند به معنی شهر و «آوند» به معنی ظرف زیرا که در آنجا ظروف می‌ساختند و نام ولایتی نیز بوده است در سیستان یکی از شعرا در فتح آنجا و ممدوح خود گفته:

فرخنده بود بر ملک عادل پیروز

فتح «نه» و تشریف شه و مقدم نوروز^۱

در برهان قاطع نیز چنین آمده است.

... نهاوند یعنی شهر آوند چه (نه) به معنی شهر باشد و آوند ظرف و اوانی را گویند و در آن شهر بسیار می‌ساخته‌اند و به معنی شهرستان هم آمده است و به فتح اول هم هست که بروزن دماوند باشد و آن از عراق عجم است و نوح علیه السلام بانی آن شهر بوده است و آن را نوحاوند می‌گفته‌اند. یعنی «نوح تخت» و «نوح مسند» چه پایتخت نوح علیه السلام

نهاوند مطابق با بُمل معرفی و کوک می‌شود. (نظ. مو ۹۳/۲)

نهاوند در ردیف موسیقی معاصر به صورت گوشه‌ای به چشم نمی‌خورد، اما به روایت وزیری، نهاوند در سه گاه متعهد نوعی مدرودی است برای تغییر گام و از ابتکارات خود ایشان محسوب می‌شود. (وزیری / ۲۰۰)

n-ak

نهاوندک

در موسیقی پیشین، گوشه‌ای از شعبه دوگاه، و دارای نیم‌بانگ محسوب می‌شده، (شعبه دیگر نیشابورک سه گاه است.)

«که مناسب اهل بزم و مردم درازبالای گندمگون و به هنگام ظهر می‌باشد.»

نهاوندک

دوگاه

نیشابورک سرکار

«چهاردهم، اگر از نغمه اول زنگوله آغاز کنند و در سلمک و رهاوی و نهاوندک و بوسلیک و نوروز عجم و

نوروز اصل خواند محط در عراق...» (بهجت / ۵۶)

از نهاوندک در موسیقی معاصر اثری برجای نیست.

n-ye-run-i

نهاوندی رومی

گوشه‌ای از شعبه نوروز عرب (گوشه دیگر این شعبه شاهنشاهی است).

در دنباله واژه نهاوندی واژه رومی قرار داشته که در بعضی نسخ نهاوندی رومی ثبت گردیده در بهجت الروح، هردو (نهاوندی رومی و نهاوندی روی) به کار رفته.

مهدی ستایشگر، واژه‌نامه موسیقی ایران زمین ج ۲، صفحه ۵۳۵، چاپ ۱۳۷۵

۱- محمدپادشاه - فرهنگ آندراج، جلد ۷، صفحه ۴۴۲۷

بوده و آوند به معنای تخت و مسند هم آمده است و به کثرت استعمال نهاوند شده^۱...
در فرهنگ رشیدی هم اظهار نظری مشابه شده است و بزرگی شهر را یادآوری
می‌کند و می‌نویسد:

«نه» یعنی شهر و نهاوند را در اصل (نه‌آوند) می‌دانند یعنی شهرستان چه آوند به معنی
ظرف است چون آن شهر عظیم بوده و بدین جهت آوند شهرها گفته‌اند...^۲
در نامه دانشوران ناصری هم قول جغرافی نویسان سلف ذکر شده است. در این نامه

۱- محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان - فرهنگ برهان قاطع، صفحه ۱۱۵۸

۲- فرهنگ رشیدی، صفحه ۱۱۵۸

پرده و داستان نهاوندی در اشعار برخی از شعرا به مناسبت به کار رفته است از جمله ناصر خسرو می‌گوید:
به گوش اندر همی گویدت به گیتی باربر خر نه تو گوش دل نهادستی به داستان نهاوندی
بیت دیگری که به عنوان شاهد از نزاری قهستانی نقل شده این است:

نماز شام رسید ای بت سمرقندی
که بقیه ابیات در دیوان خطی او چنین است:

نماز شام رسید ای بت سمرقندی	بسا ز چنگ و بز ن پرده نهاوندی
اگر چو جنگ به نوازیم روا نبود	که چون بریشم از پای و سر فروبندی
کرشمه‌ای کن و دستی بز ن چه باشد اگر	به گوش لب همچو شکر فروخندی
چو شاخ مهر تو در بوستان جان بگرفت	درخت طاقت ما را ز بیخ برکندی
چو آفتاب پرستم نمی توانم گفت	که سایه برمن و برکار من نیفکندی
به خدمتی که اشارت کنی و فرمایی	کمر به بسته‌ام، از روی لطف بپسندی
به دیده گر بپذیری غلامی تو کند	نزاری‌ای که پدر را نکرد فرزندی

سعدالدین نزاری قهستانی اسماعیلی قرن دهم
نسخه خطی دیوان شماره ۱۰۱۴

بزن مطرب نوائی از سپاهان	که دل بگرفت ما را از نهاوند
کند خواجه هوای خاک کرمان	ولی پایش به سنگ آمد ز الوند

خواجه کرمانی

در بین ۲۶ دستگاه موسیقی هند پرده نهاوندی نیز جایی داشته و به کار می‌رفته است.
مسعود صفی شاعر فارسی‌گوی هندی منظومه‌ای ۱۲ بیتی که در آن پرده‌های موسیقی هندی را به نظم
کشیده چنین سروده است:

چو آفتاب ز رخسار برگشاد نقاب	بگیر پرده مایه تو مطربا بشتاب
دو لحظه چون برود از نماز بازپسین	ز بهر ذوق صفاهان سبک مشو در خواب
به نیم شب تو نهاوند را بساز که هست	مئی چو چشم خروس و شبی چو پر عقاب

از لطایف سیف جام هروی

چنین آمده است:

نهاوند... شهر بزرگی است. از بلاد جبل در قبله همدان.
از همدان تا آنجا سه روز مسافت است. گویند از ابنیه نوح نبی (ع) بوده است. و آوند
نبات است از آن روی نوح آوند می‌گفته‌اند.^۱
در جلد پنجم فرهنگ نفیسی هم گفتار مشابهی نظیر سایر فرهنگ‌ها آمده است
به اضافه اینکه نهاوند را نام کوهی می‌دانند که در نزدیک آن شهری است به همین نام^۲
توضیحاً اینکه کوهی به این نام در نزدیکی این شهر نیست.
در دایرةالمعارف اسلامی هم تقریباً تمام مطالب کتب تاریخی را که ذکر کردیم آمده
است و احتیاجی به نقل مجدد آن نیست.^۳
آنچه تاکنون در مورد وجه تسمیه شهر بیان شد برمدارک علمی استوار بود. از جمله
اینکه «نه» به معنی شهر و آوند به مفهوم سفال یعنی شهری که در آن ظروف سفالی بسیار
می‌ساختند و نیز در بحث‌های پیشین گفتیم کلمه‌های «نه و نیه» در زمان ساسانیان
علامت اختصاری سکه‌های ضربخانه این شهر بوده است.

۱-۴. نهاوند از قول تاریخ‌نگاران

اینکه گروهی از مورخین سلف شهر را «نوح آوند» نامیده‌اند و بنای آن را به نوح
نبی (ع) نسبت داده‌اند هیچگونه مدرکی از جهت علمی در دست نیست. به نظر می‌رسد
این ادعا از اختراعات جغرافی‌نویسان اسلامی باشد و از یک تشابه اسمی و همصدائی
کلمه و هماهنگی تلفظ نهاوند و نوح آوند ریشه گرفته باشد. زیرا نوح نامی بیگانه و آوند
از پسوند‌های زبان فارسی است.
اما حضرت نوح^۴ واقعیتی است تاریخی، همین بس که در قرآن کریم سوره‌ای

۱- نامه دانشوران ناصری، جلد ۸، صفحه ۲۵۲

۲- نفیسی - فرهنگ نفیسی

3- Encyclopedia, of, ssleam, Thind Editie N.P. III, P.911

۴- نام نوح شکر بن لک بود و چون بر قوم خود بسیار نوحه می‌کرد او را نوح می‌گفتند. نوح در ۴۰ سالگی
در زمان پادشاهی بیوراسب از جانب خداوند به رسالت برگزیده شد. در تمام مدتی که مردم را به خداوند
دعوت کرد فقط ۴۰ مرد و زن به او ایمان آوردند.

هر روز مردم را به سوی خداوند می‌خواند و می‌گفت (لااله الا الله) ولی مردم به آزار و اذیت او می‌پرداختند.

در پی دعوت‌های مکرر روزی براو شوریدند و چنان او را زدند که سه روز بیهوش بود. نوح چون از ستم قوم به‌جان آمد به‌درگاه خداوند نالید و گفت بارخدا یا تو گواهی که من ستم دیده‌ام فریاد رس. در حال جبرئیل آمد و گفت حق دعای تو را اجابت کرد. درختی بنشان تا بزرگ شود و به‌قولی می‌گویند شاخی از «مورد» بهشت بیاورد و گفت بنشان این درخت چون بر زمین فرو شد در حال درختی گشت بالای آن ۶۰۰ گز و پهنای آن ۳۰۰ گز...

پس از آن به‌فرمان خداوند و به‌راهنمایی جبرئیل نوح کشتی ساخت، هنگامی که کشتی آماده شد، به‌فرمان خداوند، نوح از هرجاندار، یک جفت انتخاب کرد و در کشتی قرار داد چون روز موعود رسید، آب از زمین می‌جوشید، و از آسمان باران با شدت می‌بارید، ارتفاع آب به‌حدی رسید که به‌فرمان حق تعالی کشتی شروع به حرکت کرد.

گویند نوح مدت ۶ ماه گرد جهان می‌گردید، پس از آنکه آب فرونشست کشتی بر روی کوه جودی فرود آمد...

در عهد عتیق آمده است بعد از ۱۵۰ روز آب کم شدن گرفت و در روز هفدهم ماه هفتم سال (۶۰۱) برسر کوه‌های آزارات فرود آمد. عهد عتیق - باب هفتم، بندهای ۱۱-۱۲-۲۰-۴۰.

بنا به روایت بابلی‌ها کشتی نوح بعد از طوفان در کوه نیسیر Nisir نشست. در قرآن کریم آمده است (استوت علی الجودی). بعضی مورخین کوه جودی و نیسیر را یکی دانسته‌اند. حافظ ابرو از این کوه چنین یاد می‌کند.

... جودی کوهی است که امتداد آن از جنوب به‌شمال است و امتداد آن نیم روزه راه است... و بالای شهر موصل قرار دارد و... نورالدین لطف‌اله - جغرافیای حافظ ابرو - صفحه ۲۷ - خطی کتابخانه ملک شاردن از روایات ارامنه نقل می‌کند که معتقدند نوح در مرند مدفون است و اسم این شهر از یک لغت ارمنی به معنای محل تدفین اشتقاق یافته است. شاردن - سیاحتنامه جلد ۲ - صفحه ۴۰۰.

دلایل علمی طوفان عظیم نوح در بین‌النهرین در سال ۱۹۱۵ به‌وسیله لانگدون به‌دست آمد که قسمتی از مجموعه لوحه‌های «نی‌پور» متعلق به‌موزه دانشگاه پنسیلوانیا بود این متن به‌خط سومری نوشته شده و مربوط به حدود دو هزار سال پیش از میلاد است. به‌نظر لانگدون این قسمت مربوط به منظومه‌ای درباره بهشت و هبوط آدم و توفان بود. مورخین و ادیان رسمی هم این توفان را تأیید کرده‌اند. تاریخ بین‌النهرین را مورخین بنا به این توفان به دو قسمت کرده‌اند پیش از توفان و بعد از توفان که دوره اول با این توفان تمام می‌شود... به‌موجب روایات مذهبی و متون قدیم سلطنت مجدداً از آسمان بر زمین آمده و دوره بعد از طوفان شروع شده است. به‌استناد آن، توفان تمام سرزمین بین‌النهرین را می‌گیرد و همه آبادی‌ها زیر آب می‌رود فقط یک زن و مرد جان به‌در می‌کنند و دوباره زندگی شروع می‌شود. در سال ۱۹۲۲ به‌وسیله «هال» و «وولی» حفریاتی در «اور» نزدیک فرات شروع شد و به‌قشری ۲ متری از رسوبات نرم رسیدند که فکر می‌کنند مربوط به همان توفان باشد. نظر «لانگدون» و «واتلین» در حفریات کیش هم همین نتایج را داد ولی تاریخ این دو توفان با هم خیلی فاصله دارد. یعنی توفان «اور» در العبید (۳۳۰۰ تا ۲۸۰۰ پیش از میلاد) و توفان کیش مدتی پیش از وقوع دوره «جمدت نصر» دمرگان آن را مربوط به باران‌های سیل‌آسای اواخر عهد چهارم می‌داند.

در متن داستانی لوحه ۶ ستونی نی‌پور، زیودوسیدو Ziusdudu به‌جای نوح آمده است. داستان این لوحه تقریباً با تفاوت‌های مختصری همان داستان نوح است که در کتب دینی دیگر آمده است. (زیودوسیدو)

به حضرتش اختصاص یافته اما اگر روایات تاریخی را بپذیریم قول مؤلف مجمع التواریخ این است که نوح (ع) بعد از طوفان ۳۰۰ سال دیگر زندگی کرده است. بعد از نوح ضحاک به مدت هزار سال زیسته است و ما در بخش حکام آوردیم که بعد از ضحاک، فریدون به پادشاهی رسید و برادران او به نام‌های سُور و سام مدتی حاکم نهاوند بوده‌اند. و نیز اهالی تاریک دره که قریه‌ای است در غرب نهاوند از گذشتگان خود سینه به سینه شنیده‌اند که روستایشان مرکز فرمانروائی ضحاک بوده است، البته دلیل و شواهدی بر این ادعا نیست. اکنون نظریه برخی از مورخین را در زیر می‌آوریم:

ابن حوقل از قول ابوالمنذر بن هشام گفته است:

نهاوند را نهاوند گفته‌اند به علت اینکه نهاوند را خود نهاوندی‌ها، نهاوند گفته‌اند و گفته شده که نهاوند از بناهای نوح (ع) است و نوح این اسم را برای آن وضع کرده است و اصل آن (نوحاوند) بوده است مخفف شده به نهاوند.

همین مؤلف از قول حمزه نقل می‌کند که اصل نهاوند (بنوهاوند) بوده است. پس مختصر شده و نهاوند شده و معنای بنوهاوند یعنی خیر زیاد است و به معنی محل و جایی که از زاد و ولد پرجمعیت است. و این به خاطر حاصلخیزی ناحیه است که شهر در آن بنا گردیده است. کلبی گوید:

نهاوند را بدین نام خوانده‌اند که آنجا را از نخست با همین نام دیده‌اند. نیز می‌گویند نهاوند را نوح (ع) ساخته است و در اصل (نوح آوند) بوده است و آن کهن‌ترین شهر کوهستان (جبل) است.^۱

در منتهی‌الارب نیز چنین می‌خوانیم: نهاوند شهری است از بلاد جبل «جنوبی همدان» اصله نوح آوند لانه بناها اواصله بنهاوند.^۲

سمعانی هم نهاوند را از شهرهای قدیمی ناحیه جبال می‌داند که از ساخته‌های نوح

کاهن همان کسی است که مردم بابل او را «اوت نپشتیم» و عبریان نوح خوانده‌اند. نگاه کنید به تاریخ ایران از پرسی سایکس جلد ۱، صفحه ۸۳ - الواح سومری ارض ۱۷۵ تا ۱۸۳ و کلیات تاریخ عمومی جلد ۱ تاریخ ملل قدیم شرق و یونان و روم صفحه ۵۱ دکتر ممتحن.
۱- ابن حوقل ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی - متوفی ۳۶۷ (ه.ق) صورة الارض ترجمه جعفر شعاع، صفحه ۹۳.

۲- منتهی‌الارب - باب النون، صفحه ۱۲۹۲

علیه السلام است.^۱

یاقوت در وجه تسمیه این شهر و نسبت آن به نوح می‌نویسد:

نهاوند... مدينة عظيمة فی قبة همدان بينهما ثلاثة ايام قال ابوالمنذر هشام سمیت نهاوند لانهم وجدوه هاكما می و يقال أنها بناء نوح علیه السلام ائ نوح وضعها وانما اسمعها نوح اوند مخفف و قيل نهاوند و قال حمزه اصلها بنوحاوند فاختصروا منها و معناها الخير المضاعف. قال بطلميوس نهاوند فی الاقليم الرابع طولها اثنتان و سبعون درجة و عرضها ست و ثلاثون درجة و می اعتق مدینه فی الجبل.

نهاوند شهری است بزرگ در جنوب همدان فاصله بین این دو شهر سه روز است ابوالمنذر هشام گفته است به این دلیل نهاوند نامیده شد که مردم به همان صورتی که وجود دارد آن را یافته‌اند و می‌گویند که نوح علیه السلام آن را بنا نهاده است و اسم آن (نوح آوند) بوده است که در حالت مخفف نهاوند گفته‌اند حمزه اصفهانی می‌گوید اصل نهاوند «بنوهاوند» بوده است که خلاصه گردیده و معنای آن خیر دوچندان می‌باشد. بطلميوس گفت نهاوند از اقليم چهار است طول آن ۷۲ درجه و عرض ۲۶ درجه می‌باشد. نهاوند باستانی‌ترین شهر جهان است.^۲

در مرادالاطلاع که خلاصه شده اثر یعقوبی است مطالبی با مختصر تفاوت آورده شده است.^۳

عُوفی هم در این باره می‌نویسد:

... و چنین روایت کنند که نوح پیغامبر شهری را بنا نهاد به نام خویش، نوحاوند و آن نهاوند است.^۴

مؤلف روضة الصفا نوشته است:

نهاوند شهری است قدیم و زعم مؤلف عجایب المخلوقات آن است که آن بلده از بناهای نوح است و نامش «وراحل» که از کثرت استعمال نهاوند شد.^۵

۱- ابوسعید سمعانی - انساب - صفحه ۵۲۷

۲- یاقوت حموی - معجم البلدان - جلد ۴، صفحه ۸۲۷ چاپ وستنفلد

۳- صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی - مرادالاطلاع علی الاسماء و الامکنه و البقاع طبع اول ۱۹۵۹.

۴- محمد عُوفی - مجمل التواریخ و القصص، صفحه ۱۸۶

۵- میرخواند - روضة الصفا - جلد ۷ - صفحه ۴۴۸

بسیاری از تاریخ‌نگاران به تبعیت از هم اساس اولیه این شهر را به صورت تکراری به نوح (ع) نسبت می‌دهند لذا ذکر مطالب آنها ضروری به نظر نمی‌رسد از جمله:
ابن اثیر در اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۳، ۱ - انصار دمشقی نخبة الدهر^۲ - نایب الصدر در طرائق الحقایق، ج ۲.^۳

۵-۱. ماه بصره

نام دیگری که این شهر بعد از سال ۲۱ هجری به خود گرفت «ماه البصره» بود. گفتیم که «ماه» شکل دیگر کلمه ماد است و منطقه نهاوند یکی از مراکز اصلی قوم ماد بوده است. این واژه علاوه بر مفهوم قومیت معنی جغرافیائی نیز داشته است.
ماد در عصر هخامنشیان به همین نام «مادیک - ماد»^۴ گفته می‌شد ولی در دوره اشکانی و ساسانیان تغییر یافته به صورت ماه درآمد.
در نامه تنسر آمده است (... و پادشاه عراقین و ماهات، ماه نهاوند و ماه بسطام و ماه سَبَدان اردوان بود.^۵)

از منظومه ویس و رامین که داستانی مربوط به زمان اشکانیان است فهمیده می‌شود که ماه به عنوان (کشور ماه) هم مورد استعمال بوده است.^۶
همانطور که پیش از این از قول مارکوارت نقل کردیم ماه نهاوند یعنی ولایت یا استان نهاوند که قسمت وسیعی را تا نزدیکی‌های قم در برمی‌گرفته است مرحوم بهار هم در بحث شهرهای پهلویان گویا نظر به ایران‌شهر مارکوارت داشته که در سبک‌شناسی اشاره‌ای به وسعت نهاوند قدیم دارد.^۷

۱- صفحه ۳۳۳

۲- صفحه ۳۱۲

۳- صفحه ۳۸۷

۴- ابراهیم پورداود - ادبیات مزدیسنا، صفحه ۲۱۶

۵- ابن اسفندیار - ترجمه نامه تنسر - صفحه ۴

۶- چو رامین آمد اندر کشور ماه

ندانم کشوری چون کشور ماه

به‌رامش جفت و یرو بود شش ماه

که در وی رُست چون تو سرو یا ماه

فخرالدین اسعد گرگانی

۷- ملک الشعراء بهار - سبک‌شناسی، ج ۱، صفحه ۲۶

بالاخره پس از وقایع سال (۲۱ ه‍.ق) واژه (ماه) در منابع تاریخی اسلامی راه یافت و نهاوند به نام (ماه‌البصره) نامیده شد.

می‌گویند خذیفه سردار عرب پس از فتح همدان به نهاوند آمد و چون نهاوند گنجایش سپاه او را نداشت، فرمان داد لشکریان کوفه در دینور و سپاه بصره در نهاوند استقرار یابند، از آن پس تا مدت‌ها نهاوند را ماه بصره می‌نامیدند یعنی شهری که عوایدش از طریق مالیات از پیشه‌وران و کشاورزان گرفته می‌شد، مصروف سپاهیان بصره می‌شده است. به تعبیر ابوریحان ماه عبارت است از زمین و جبل...^۱.

در منابع تاریخی بسیاری به نام ماهات یا ماهین برمی‌خوریم در «جهان‌نامه» آمده است «دینور و نهاوند را ماهین خوانند»^۲.

مورخین اسلامی از ماه و ماهات تعبیراتی دارند از جمله ابن خردادبه می‌نویسد:
... و ماه البصره و قصبته‌ها نهاوند و بروجرد و ارتفاعها علی اوسط العبر اربعة آلاف الف و ثمانی مائة الف درهم...^۳

در معجم البلدان در تعبیر کلمه (ماه نهاوند) چنین آورده است:
و هی قصبه کما یذکر فی ماه البصره بعده و الماهان، الدینور و نهاوند.
قال قعقاع بن عمرو:

هم هدموا الماهات بعد اعتدالها
بصحن نهاوند التی قد اَمَرَتْ

ماه البصره الماه بالهاء خالصة البلد و منه قیل ماه البصره و ماه الکوفه و ماه فارس و یقال
لنهاوند و همدان و قم ماه البصره...^۴

گاهی همدان را هم به تنهایی ماه البصره می‌گفته‌اند یعقوبی می‌نویسد:
خراج نهاوند و ماه کوفه که دینور باشد و ماه بصره که همدان است و مضافات آن از
اراضی عراق عجم چهل میلیون درهم است.^۵

آ.ای. کولسینکف تعبیر وسیع‌تری از ماه دارد بدین شرح:

۱- ابوریحان بیرونی، الجماهیر، صفحه ۱۵۲

۲- احمد بن نجیب مکران - جهان‌نامه، صفحه ۳۷

۳- ابن خردادبه - المسالک و الممالک، صفحه ۲۴۴

۴- یاقوت - معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۴۰۵ چاپ وستنفلد.

۵- تاریخ یعقوبی، جلد ۱، صفحه ۱۶۶

شهرستان ماه (بت مادایه - الماهین) از گردنه حُلوان تا اطراف همدان کشیده شده و شامل بخش‌های دینور و نهاوند بود. تقسیم آنها به دو واحد جداگانه اداری احتمالاً در روزگار قباد اول بوده است. از همان روزگار است که بر سکه‌های اداری علامت:

D,N,NIH,NH,Dinav

آگاهی داریم و علامت NA آخرین بار در سکه‌های خسرو اول دیده شده است. شهرستان ماه دارای دو مرکز دینی شریانی شرقی بود در این شهرستان خاندان کارن^۱ که جایگاهشان در نهاوند بود وضع ممتازی داشتند در نتیجه کاوش‌های باستان‌شناسان فرانسوی مشخص گردیده که نهاوند شهری است بسیار باستانی و ساختمان شهر دینور از روزگار سلوکیه است.^۲

ماه دینار

علاوه بر ماه بصره نام دیگری که اعراب در ابتدای ورود به ایران به این شهر دادند «ماه دینار» بود و علت آن این بود که از این شهر درهم و دینار زیادی بهره آنان شد. گفته‌اند:

هنگامی که نهاوند تسلیم اعراب گردید بزرگان شهر راه گریز در پیش گرفتند، یکی از مسلمانان که نامش «سمک بن عبدالقیس» بود ۹ نفر را دنبال کرد ۸ نفر آنها را به هلاکت رسانید و نفر نه‌می را اسیر کرد، این شخص برای رهائی از مرگ حاضر شد مبلغ هنگفتی از درهم و دینار به حذیفه سردار عرب پردازد، بدین جهت نام دیگری که برای مدت کوتاهی بر این شهر نهاده شد «ماه دینار» بود.

گروهی دیگر داستان ساختگی سمک را غیر واقعی می‌دانند و بر این عقیده‌اند که چون در این شهر از پادشاهان و سرداران آنان گنجینه‌های گرانبهایی نصیب اعراب گردید، نهاوند را ماه دینار گفتند.

ابن فقیه نام شخص مذکور را سماک بن عبید نوشته است.^۳
دینوری می‌نویسد:

۱- ر.ک به بخش حکام

۲- کولسینکف - ایران در آستانه یورش تازیان، صفحه ۲۵۴

۳- ابن فقیه - مختصر البلدان، صفحه ۵۰

گویند روزی فارسیان بسیج جنگ داده بودند از قلعه بیرون شدند مسلمانان با آنها نبرد کردند و آنان را منهدم ساختند و یکی از بزرگان‌شان که «دینار» نام داشت از کسان خود باز ماند و مسلمانان مانع بازگشت او به قلعه شدند. مردی که «سماک بن عبید» نام داشت او را دنبال کرد و هرکه را همراه او بود بکشت، سوار نامبرده تسلیم شد آن مرد او را به اسارت گرفت دینار به سماک گفت مرا نزد سردار خود ببر من فرمانروای این شهرستانم و می‌توانم با او مصالحه کنم و درهای حصن را براو بگشایم. سماک او را نزد حذیفه برد و حذیفه با او مصالحه کرد و عهدهی برای او نوشت. پس دینار آمد تا دروازه قلعه نهاوند رسید و ندا درداد: فرود آئید و دروازه قلعه را بگشایید، امیر شما را امان داده است... همه فرود آمدند و از این‌رو آنجا را ماه دینار گویند.^۱

این مفهوم را یاقوت هم با مختصر تفاوتی نقل کرده است.^۲

خواننده خود در می‌یابد این‌ها بیشتر به افسانه می‌ماند تا حقیقت، مورخین عرب از این داستان‌ها بسیار نقل کرده‌اند. ولی آنچه معلوم است این است که پس از تسلیم نهاوند نجیب زاده‌ای ایرانی به نام (دینار - دین‌یار) با امیر عرب به نام (حذیفه بن الیمانی) قرارداد صلح امضا کرد و گنج‌هایی را که از خسروپرویز به جا مانده بود تسلیم او نمود. بنا به نوشته دینوری رئیس گنجهای خسروپرویز شخصی به نام نخارجان بود که در نبرد قادسیه کشته شد گویا سمت دیگر او مرزبانی ماه بوده است.

اما پس از شکست نهاوند هیریدی به نام (دینار - دین‌یار) در استان نهاوند که از خانواده «کارن» بوده گنج‌ها را به سردار عرب به نام (حذیفه بن یمانی) ضمن قراردادی تسلیم می‌کند، در مقابل ضمن پرداخت مالیات، از طرف او به عنوان امیر نهاوند شناخته می‌شود، از آن پس این شهر تا مدتی به نام (ماه دینار) نامیده می‌شد. «دینار» تا اواخر خلافت معاویه می‌زیسته است.^۳

۱-۶. نهاوند - دُماوند

احمد کسروی در مقاله مبسوطی در بحث کلمه نهاوند و دماوند خواسته است ثابت کند نهاوند، یعنی شهری که در جلوی کوهی نهاده شده و دماوند شهری که در عقب و

۱- دینوری - اخبار الطوال - صفحه ۱۵۰

۲- یاقوت حموی - معجم البلدان - جلد ۴، صفحه ۴۰۹

۳- نگاه کنید به ایرانشهر، صفحه ۲۶

دنبال کوهی قرار گرفته است. آوردن تمامی مطالب وی موجب اطاله کلام است ولی فشرده مطلب این است که نامبرده در ابتدای بحث خود «نها» و «دُما» را معنی کرده است. «نها» به معنی جلو و پیش رو و «دُما» به مفهوم عقب و دنبال. این دو کلمه امروز هم در لهجه نهاوندی به کار می‌رود با این تفاوت که در بعضی دهات لفظ «نها» به همین معنی و در شهر مترادف آن «نوا» رایج است.

«وند» را نیز در زبان‌های باستانی ایران به مفهوم نهادن آورده و معنی دیگر آن را واقع شدن و ایستادن برجائی می‌داند و چنین استدلال کرده است که نهاوند شهر یا آبادی یا قلعه‌ای ایستاده در پیش رو و دماوند شهر یا آبادی یا قلعه‌ای ایستاده در دنبال و پشت...^۱

۱-۱. نهاوند در عصر مادها

نهاوند در عصر باستان جزء حوزه جغرافیایی ماد بزرگ بوده است، از این رو اشاره‌ای هرچند مختصر به منشأ پیدایش و مأوای اولیه مادها ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۱-۱. مهاجرین آریایی

نهاوند یکی از اقامتگاه‌های اصلی و اولیه مادها بوده است لذا ما در این بحث مأوای اولیه مهاجران آریایی را که مادها یکی از اقوام آنان بوده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم. اوستا که قدیمی‌ترین اثر زبان‌های ایرانی در عین حال باستانی‌ترین تألیف مکتوب نیاکان ایرانیان و تاجیکان و دیگر اقوام ایرانی زبان است، تنها منبع مکتوبی است که درباره سرزمین و جایگاه اقوام ایرانی زبان در نیمه نخست دوره مزبور اطلاعاتی به دست می‌دهد.

فرگرت نخستین ویدوات، حاوی شرح آفرینش جهان مسکون توسط اهورامزدا، خدای بزرگ کیش زردشتی می‌باشد و مهمترین مطالبی که در بررسی سرزمین جایگاه قبایل و اقوام ایرانی زبان به کار آید از آن به دست می‌آید. اوستا مساکن اولیه آریاها را چنین بیان می‌کند:

۱- ر.ک به مقاله کسروی - مجله آینده سال نخست شماره ۷ بهمن ماه ۱۳۰۴ و کاروند کسروی، یحیی ذکاء، صفحه ۲۶۵.

- گاوا gava جایگاه سفدیان (سفدیانا - ی یونانی که ناحیه‌ای بوده در مسیر رود زرافشان)

- مرغوی Mary (مرغیانا - ی یونانی یا دره رود مرغاب، واحه مرو ناحیه کنونی ماری)
- بختی baxst (باکتریای یونانی، ناحیه مسیر علیا و وسطای رود آمودریا باختر یا بلخ)
- هریوه haraiva (areiu - ی منابع یونانی قدیم - هرات کنونی)
مواردی از متن اوستا:

۱- اهورامزدا به پستیامه زراتوشترا گفت... من جایی را که نیک بختی نمی بخشد به جایی که آسایش می بخشد بدل کردم...

۲- من که اهورامزدا باشم آریانا و جا* به وسیله دائی تیا [آمودریا] - ی نیک آفریدم
۳- آن جا ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است... آب در زمین سرد است و برای گیاهان سرد است...

۴- من - اهورامزدا گاوا که مسکن سفدیان است آفریدم...
سپس به همین ترتیب از مرو و بلخ زیبا با درفش بلندافراشته و هاراخ دایتی (قندهار) و کشورهای تومانت (دره رود هیلمند) و بادغیس و کشور هنی نت (شاید گرگان) نام می برد.^۱

مادها و پارس‌ها یکی از قبایل بزرگ آریایی بودند که از مساکن یاد شده، در هزاره دوم قبل از میلاد در دامنه‌های کوه‌های زاگرس در جنوب دریاچه ارومیه جای گرفتند. به تدریج جنگجویان آریایی در طول چین خوردگی‌های زاگروس مرکزی به حرکت درآمدند و در داخل ناحیه واقع در جنوب جاده بزرگ کاروانی محلی که بعد به عنوان مرکز پرورش اسب [مثلت بین همدان - کرمانشاه - نهاوند - بروجرد] شناخته شد نفوذ کردند.^۲

قبایل مزبور پس از آن که قرن‌ها با هم زیسته بودند از یکدیگر جدا شده، پارس‌ها به نواحی جنوبی‌تر کوچ کردند. منابع باستانی این دو قوم را یکی دانسته‌اند و برای آنها وجه افتراقی قائل نشده‌اند بلکه بر یکی بودن آنان تکیه دارند. قدیمی‌ترین منبع اطلاعاتی

* - ایران، سرزمین مقدس، مملکت آریایی‌ها

۱ - نگاه کنید به مقدمه فقه‌اللغه ایرانی - ای. م. اورانسکی، صفحه ۵۴ به بعد

۲ - ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۵۲

ما در این زمینه تورات شریف است.

و داریوش مادی در حالی که ۶۲ ساله بود سلطنت یافت^۱

و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر همه مملکت باشد.

در سال اول داریوش مادی من نیز ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قدرت دهم.^۲

هرودت هم در نقل روایاتی، آنان را یکی دانسته است. او در شرح نبرد داریوش با سکاها و عدم همراهی هلسپون که با مادها نبودند مطالبی بیان می‌دارد و این از موارد جالبی است که هرودت مادها را به جای پارس‌ها معرفی می‌کند و این دو قوم آریایی را یکی دانسته است و اسارت اهالی ساموس را به وسیله مادها بیان می‌دارد.^۳

در ستایش مگیستاس Magistas غیب‌گوی یونانی در نبرد ترمویله سیمونیس در شعری این‌گونه سروده است: این گور مگیستاس غیب‌گو است که مادها زمانی که این جا به کنار رود «سیروکوس» رسیدند [او را] کشتند.

بدیهی است که بپذیریم زبان آنها هم یکی بوده است یا لااقل زبان یکدیگر را به خوبی درک می‌کرده‌اند. به طوری که کورش و داریوش در کتیبه‌های خود نیازی به بیان مطالب به زبان^۴ مادی ندیده‌اند.

۱- کتاب مقدس (عهد عتیق) کتاب دانیال نبی، باب ششم، بند ۱ و ۲، صفحه ۱۲۹۶ / ۱۹۴۷

۲- همان، باب نهم، بند ۱۲، صفحه ۱۳۰۳

۳- هرودت ج ۱ - کلیو Clui ترجمه دکتر هدایتی، صفحه ۲۱۰، بند ۱۲۵، تهران ۱۳۳۶

هرودت ج ۴ - ملپومن melpomon ترجمه دکتر هدایتی، صفحه ۱۱۹-۱۱۸، تهران ۱۳۴۰

هرودت ج ۴ و ۵ - ترپسیکور - ارارتو Terpsichoor-Erarto

۴- برابر تحقیق زبان‌شناسان زبان کردی نزدیکی بسیار با زبان‌های باستانی ایران دارد هرودت در ترجمه لفظ سگ آورده:

اسپاکا spaka - ی مادی مقایسه شود با span سپان sran اوستایی و ساکا saka - ی باستانی و سگ فارسی کنونی.

هم‌اکنون در «سرشیو» سقز کردستان به سگ «سپال» گویند.

برای این مقوله بنگرید به:

و یکا جی دینشاه، وندیداد. باب اول حصه سوم، ترجمه محمدعلی حسینی داعی الاسلام، ۱۳۶۱ تهران

کنت گوینو، تاریخ ایرانیان، ترجمه خواجه نوریان، ۱۳۲۶ تهران

دکتر احمد بهمنش - تاریخ ملل آسیای غربی

رشید یاسمی، کرد و پیوستگی‌های نژادی او

۱-۲. نقش تاریخی مادها:

برای اولین بار در الواح (شولمانو آشاریدو) - ی سوم در سال ۸۲۵ ق.م به نام ماد Madai (مادی‌ها) برمی‌خوریم.

مادها نقش اساسی و عمده‌ای در تکوین تمدن عهد باستان ایفا کردند. دیاکونف در اجرای وظیفه تاریخی آنان می‌نویسد:

در دوران باستان دولت ماد یوغ آشور را که سراسر آسیای غربی را تحت تسلط خویش داشت برانداخت. هجوم اسکیت‌ها را دفع نمود، و اقوامی چند را که به حالت بدوئیت می‌زیستند وارد دایره مدنیّت ساخت، و مطیع نظامات دولتی کرد. ظاهراً تعالیمی که بعد مبنای دین زردشت قرار گرفت و در تکامل معتقدات افکار مردم جهان باستان نقش مهمی ایفا نمود، در خطه پادشاهی ماد تکوین یافت^۱...

۱-۳. جغرافیای سرزمین ماد

آنچه را به نام ماد می‌خوانیم در طول تاریخ هم به مفهوم نژادی قوم ماد و هم به معنی جغرافیای سرزمین ماد به کار رفته است. در ادوار مختلف تاریخی نیز نه تنها در یک حصار خاص جغرافیایی محدود نبوده بلکه گاهی به عنوان منطقه وسیع و گسترده و گاهی محدودتر به کار گرفته شده است. ماد بزرگ که نه‌آوند بخشی از آن محسوب می‌شد در عصر اشکانی و ساسانی به نام «ماه» و «مای» و سپس به کوهستان معروف گردید. در عصر اسلامی به جبل و بعد به عراق عجم شهرت یافت. دیاکونف در توضیح شرایط جغرافیایی ماد می‌نویسد:

(ماد همچون سرزمین تاریخی و به مفهوم وسیع کلمه در عهد باستان اراضی را که از

سمت شمال به رود و قله‌های البرز و از مشرق صحرای شورزار دشت کویر و از مغرب

و جنوب به سلسله جبال زاگرس محدود بوده شامل می‌گشته است.^۲)

استرابون ماد بزرگ را از خاور محدود به دولت پارت و کوهستان‌هایی که به وسیله

کوشن‌ها اشغال شده می‌داند.^۳

پیرنیا - دوره تاریخ ایران

۱- دیاکونف تاریخ ماد - صفحه ۲۱

۲- دیاکونف - تاریخ ما، صفحه ۷۹

دیاکونف ماد را به سه بخش: ماد آتروپاتن، ماد سفلی و ماد پارتاکنا تقسیم کرده است.
 ۱- ماد آتروپاتن: از شمال به رود ارس و از جنوب به الوند محدود بوده که در برگیرنده آذربایجان خاوری و باختری همچنین ناحیه جنوبی دریاچه ارومیه تا مهاباد و کردستان بوده است. بخش باختری آن را کوه‌های زاگرس به عرض ۲۰۰ کیلومتر فراگرفته و حصار طبیعی به شمار می‌آید.

۲- ماد پارتاکنا: که از زاینده‌رود در اصفهان سیراب می‌شده است. از شمال به (کوه رود) نزدیک کاشان و از جنوب به رشته کوه‌های جنوبی ایران محدود بوده است. این بخش، درواقع در پائین منطقه‌ای که بعدها به نام کوهستان، جبال و عراق عجم خوانده شد قرار داشته است.

پارتاکنیان یکی از ۶ قبیله ماد بودند که در این محل ساکن شدند و نام خود را به آن دادند.

۳- ماد سفلی از شمال محدود به قسمتی از کوه‌های البرز از خاور و جنوب خاوری به کویر و از سمت جنوب محدود به کوه‌های زاگرس بوده است که نهاوند در این بخش قرار دارد. مرکز آن گاهی ری (رگا) و بیشتر همدان بوده است.

اعتمادالسلطنه از قول استرابون ماد را به دو قسمت کوچک و بزرگ تقسیم می‌کند، مرکز ماد بزرگ را همدان می‌داند و ماد کوچک را آت روپاتین (آذربایجان) و آن از شمال به رود ارس و از جنوب به سرزمین ماتیانی^۱ محدود می‌کند که در آن دریاچه‌ای به نام اسپوتا^۲ وجود دارد.

ماد بزرگ، شامل قسمتی از کردستان، کرمانشاه، همدان به انضمام نواحی شمالی آن تا قزوین، ری، قم، اراک، نهاوند و بروجرد بوده در بعضی از منابع جغرافیائی بعد از اسلام اصفهان و کاشان را نیز جز ماد بزرگ محسوب داشته‌اند.

۱-۴. تهاجمات آشوری‌ها و تشکیل دولت ماد

تا آنجا که سرنوشت مردم ماد به پادشاهی آشور وابسته است، باید تاریخ زندگی آنها

۱- کردستان = Matiyani

۲- دریاچه ارومیه = Spotu

۳- اعتمادالسلطنه - مرات البلدان، جلد ۴، صفحه ۱۳۹

را از خلال مدارک آشوری سراغ گرفت. طبق همین مدارک، قوم آشور را از ابتدای تشکیل دولت خود همواره و به‌طور مداوم در جنگ و ستیز و غارت در سرزمین‌های مادی می‌بینیم. آنچه این پادشاهی مقتدر را در حمله به‌ماد تحریک می‌کرد عواملی چند بود. از جمله اینکه در گذشته‌ای که ما از آن صحبت می‌کنیم استعمال آهن چه در جنگ و چه در زراعت وضع را تغییر داد. تجارت قبلاً روی خرید و فروش مس و فلزاتی بود که با مس ترکیب می‌شد. دولت آشور پس از بسط قدرت جابرانه خود، مصرف‌کننده مهم آهن به‌شمار می‌آمد. چه این فلز در ایران به‌وفور یافت می‌شد و حتی از نقاط دیگر آن را وارد می‌کرد. غیر از آهن عوامل دیگری که اشتیاق آشور را تحریک می‌کرد وجود مس و به‌خصوص لاجورد بود. همچنین وجود اسب‌های راهوار دشت نسا (نهاوند تا کرمانشاه) را نباید نادیده گرفت. آشوری‌ها در سفرهای جنگی خود به شهرها و روستاهای ماد همواره عده زیادی اسیر، و مقدار قابل توجهی اشیاء قیمتی و فلزات و چهارپایان بسیار به‌غنیمت می‌بردند. در این یورش‌ها آنهایی که می‌توانستند فرار کنند با مختصر لوازم خود به کوه‌های مجاور پناه می‌بردند و پس از بازگشت مهاجمین به مکان‌های خود مراجعت می‌کردند.



کشتار مغلوبان به‌دست آشوریان از روی تصویر برجسته «دروازه بالوات» سلمانسر سوم قرن نهم ق.م

یورش آشور به‌ماد تقریباً به‌طور پی‌گیر و به‌شکل بی‌رحمانه‌ای ادامه داشت. این تهاجمات همواره جنبه غارت دام‌ها و محصولات کشاورزی و گرفتن اسیر و برده داشته است. هر بار که سپاه دشمن به‌قصد حمله و غارت حرکت می‌کرد مردم در قتل کوه‌ها آتش می‌افروختند و همدیگر را از رسیدن دشمن باخبر می‌نمودند، آنها به‌محض اطلاع به‌پناه‌گاه‌های کوهستانی و نقاط مرتفع فرار می‌کردند با این وجود آشوریان مهاجم موفق می‌شدند محصولات کشاورزی و دام‌ها را به‌یغما ببرند.

از پادشاهان آشور یکی تیکلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ ق.م) و بعد از او اداد نیراری (۹۱۱-۸۹۰ ق.م) هستند که برای اولین بار به نواحی ماد دست اندازی و تعرض کردند. تیکلات پیلسر سوم حتی از ماد گذشته تا بیگنی یا کوه لاجورد (دماوند) پیش راند و آنجا را آخر دنیا پنداشت.^۱

سالنامه های آشوری، از سرزمین نشای یا دشت نسا در جنوب جاده بزرگ همدان نام می برند که به جهت اسب های خود مشهور بود، و آن ناحیه گیان است. سرزمین های مفتوحه به صورت ایالاتی درآمد که توسط حکام اداره می شد و شهرهای خراب شده به هنگام محاصره، تعمیر گردید. این عمل ممکن است در گیان اتفاق افتاده باشد، چه آنجا در بالای تپه بقایای قصر آشوری موجود است.^۲

در گیان بالای سطح قبور مشابه ساختمانی باشکوه است. دارای حفره هایی «پایه در» به سبک خالص آشوری در قرن هشتم است، این امر می رساند که تخریب بخشی از این شهرهای مستحکم عمل سپاهیان آشوری بوده و این واقعه دیرتر از قرن نهم تا هشتم قبل از میلاد، عصری که شاهنشاهی آشور با همه قوا، ضد نیروی نوظهور ایران اقدام می کرد، صورت نگرفته است.^۳

بعد از تیکلات پیلسر نوبت به سارگن رسید. در سال ۷۲۲ پیش از میلاد سارگن عده زیادی از یهودیان را اسیر کرده به آشور آورد و از آن جا به شهرهای ماد کوچاند^۴ به احتمال یهودیان نهاوند هم از نسل همان اسرا باشند. دیاکونف می نویسد:

ظاهراً لشکرکشی آشوریان به خاک ماد در عهد سارگن در سال ۷۰۶ قبل از میلاد که وقوع یافت تالتا پادشاه الی پی که خدمتگزار وفادار آشوریان بود در آن زمان در گذشته بود و نابرداری او (نیبه)^۵ که به شوتروک ناخوتته دوم پادشاه عیلام استظهار داشت علیه آسپاراه^۶ نامی که مورد توجه آشوریان بود برخاست. سارگن لشکریان ۷ تن از رئیسان

۱- پیرنیا - تاریخ مشرق قدیم - صفحه ۱۶۹

۲- گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۹۳

۳- همان، صفحه ۸۵

۴- تورات - کتاب دوم پادشاهان باب ۱۸-۱۷، صفحه ۱۸۲

ایالت را به جنگ الی‌پی گسیل داشت. نیبه با ۴۵۰۰ کماندار عیلامی در دژ (مرعویشتو) در حصار نشست ولی قلعه به دست دشمن افتاد و بعد یک پادگان آشوری در آنجا مستقر گشت همین پادشاه بود که حدود ۳۰ هزار نفر بنی اسرائیلی را به اسارت درآورد و در شهرهای ماد پراکند و عنصر تازه‌ای به اقوام زاگرس اضافه کرد. پس از سارگن سناخریب (۶۷۱-۷۰۵) به سلطنت رسید. این پادشاه چون سرگرم نبرد با عیلام بود، نتوانست به مملکت ماد پردازد. این امر باعث اتحاد قبایل مختلف ماد شد و به سلطه ۵۲۰ ساله آشور، بر مادها، خاتمه بخشید. از آن پس مادها دیوک را که مردی عادل و باانصاف بود به ریاست خود برگزیدند. آغاز حکومت دیوک را ۷۲۷ پیش از میلاد نوشته‌اند. مورخین مدت زمامداری او را ۵۳ سال ذکر کرده‌اند، اگر چنین باشد، آغاز آن را باید سال ۷۶۷ دانست.

فیثاغورث دیوک را تربیت یافته مغان که بنا به قول هردوت یکی از قبایل اصلی مادی بود می‌داند و می‌نویسد:

یکی از اینان (مغان) گفت: مؤسس شهر مزبور (اکباتان)^۱ از اصحاب غیور و بااهمیت ما است. ملت ماد یک قرن پیش در توحش می‌زیست.

دیوکس^۲ پسر فراثوت تربیت یافته مدارس ما، آنها را به تمدن و ترقی آشنا کرد. قبایل پراکنده این ناحیت را سوی خود خواند، و اکباتان را به ترتیب مذهب ما بنا نهاد و برخی از مسائل را که با استعدادهای اهالی متناسب بود به آنان بیاموخت.^۳

تأسیس دولت ماد

دولت ماد که شالوده آن براساس قیام دیوک قرار داشت، با اقدامات فرورتیش (خشتریته Khshathrite) پسر او به استحکام و دوامی ۱۵۰ ساله انجامید.

۱- اکباتانا Exbatana به یونانی قدیم - Hugmatana جای اجتماع

2- Deioes

۳- فیثاغورث - سیاحتنامه در ایران - ترجمه یوسف اعتصامی تهران، ۱۳۱۴ / ش چاپ مجلس صفحه ۱۵۳

بخش سوم

نهایند در دوران هخامنشیان، سلوکی‌ها، اشکانی و ساسانیان

- | | |
|---|--|
| ○ فصل نخست: نهائند در عصر هخامنشی | ○ جبال و محدوده آن از نظر ابن حوقل |
| ○ فصل دوم: نهائند در دوران اسکندر و جانشینان او | ○ شهرهای مشهور جبال |
| ○ معبد لائودیسه | ○ نظرات بعضی مورخین در مورد جبال |
| ○ لائودیس نامی خاص | ○ یعقوبی، استخری، ثعالبی، حدود العالم، حافظ ابرو |
| ○ شرح کتیبه معبد هرمس | ○ حمداله مستوفی، گوینو |
| ○ آتناپارتنوس | ○ جبال یا ماد قدیم |
| ○ زئوس | ○ سواد |

فصل سوم: نهائند در دوران اشکانیان

- نهائند در عصر ساسانیان

فصل چهارم: نهائند در تقسیمات

کشوری دولت ساسانی

فصل پنجم: جبال و حدود آن

فصل نخست

نهادوند در عصر هخامنشیان

گفتیم مادها و پارس‌ها دو گروه بزرگ از قبایل متعدد آریائی بودند که به این سرزمین کوچیدند و نام ایران را که به معنی مملکت آریائی‌ها است بر آن نهادند. و باز اشاره شد به این که منابع باستانی برای این دو قوم وجه افتراقی قائل نبودند. داریوش هخامنشی را (داریوش مادی) هم گفته‌اند. یا این که به قول (هردوت، مادی‌ها در عهد قدیم موسوم به (آریان) بودند و بعد خود را مادی نامیدند).^۱

نتیجه این که انتقال سلطنت از مادها به هخامنشیان انتقال قدرت از خانواده‌ای به خانواده دیگر آریائی بوده است. به همین ترتیب سرزمین‌های تحت تسلط آنان از جمله پهنه وسیع جغرافیائی ماد به هخامنشیان انتقال یافت. به علت کمی مدارک برخی را گمان بر این است که نهادوند در زمان اشکانیان بنا شده است ولی با توجه به آنچه در بحث تهاجمات آشوری‌ها و مقدمات استقلال ماد گفته شد ملاحظه می‌شود که این پهنه جغرافیائی در آن زمان آباد و دارای دهکده‌ها و ساکنانی بوده است که همواره مورد هجوم قرار می‌گرفته‌اند. از جمله آنچه در مورد قصر آشوری گیان گفتیم.

گویاتر اشاره، نوشته دایرةالمعارف جودیکا است که نهادوند را از جمله شهرهایی می‌داند که در قرن‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد گروهی از یهودیان به فرمان پادشاهان آشوری در آن ساکن شدند. در کتاب مزبور چنین آمده است:

نهادوند یکی از شهرهای غربی ایران و در استان قدیمی ماد واقع است.

در تلمود رساله قیدوشین صفحه ۷۲ / الف نهاوند را با شهرهای حلوان^۱ و همدان به عنوان شهرهای مهم ماد ذکر کرده است که گروه زیادی از یهودیان به وسیله پادشاهان آشور به آنها کوچ داده شدند.^۲ تلمود کتاب دینی یهود است، که تدوین آن مربوط به قرن پنجم میلادی است اما روایات آن به قرن‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد ارتباط پیدا می‌کند.^۳

پس بنا به نظر تلمود، نهاوند پیش از اشکانیان برجای بوده است. دیگر این که اسکندر در عبور از استخر به اکباتان از الشتر^۴ گذشته است، با توجه به این که راه مواصلاتی بین الشتر و همدان، نهاوند بوده است. راولینسون با تکیه بر قول مورخین باستان از جمله استرابون می‌نویسد: اسکندر از اردوگاه خفه و نمدار خود در بیستون به الشتر با پیمودن ۷ منزل خود را به همدان رساند.^۵

1- Halvan-Holvan

2- Encyclopedia-Judica- P.936 جلد ۱۲

۳- ترجمه متن دایرةالمعارف جودیکا را مرهون لطف آقای داوید شوفت هستیم.

4- Aleshter

۵- هنری راولینسون - سفرنامه، صفحه ۱۴۴ ترجمه اسکندر امان‌اللهی انتشارات آگاه، ۱۳۶۲ / ش همچنین نگاه کنید به نشریه «راه و بار ۱: ۹۷۱» دفتر هفتم، راهی که اسکندر در ایران پیمود.

فصل دوم

نهاوند در دوران اسکندر و جانشینان او

اسکندر پسر فیلیپ ماگدونی در بهار سال ۳۳۴ پیش از میلاد از داردانل گذشت و در اولین نبرد خود با داریوش سوم در کنار رود گرانیگ که امروزه موسوم به کجاسو است بر سپاهیان ایران غلبه کرد، دومین برخورد او در سال بعد در ایسوس نزدیک خلیج اسکندرون روی داد که باز هم به پیروزی سپاهیان اسکندر منجر گردید.

سرانجام در سال ۳۳۱ در جنگ کوگامل^۱ نزدیک اربیل کنونی یا به قول پلوتارخ^۲ گایوگامل^۳ (خانه شتران) اسکندر موفق شد داریوش را شکست بدهد و به پیروزی نهائی برسد و از سال ۳۲۳ تا ۳۳۴ پیش از میلاد بر سراسر خاک ایران حکمروایی کند.

اسکندر در سال ۳۲۳ هنگامی که عزم لشکرکشی به هندوستان را داشت در سن ۳۲ سالگی از دنیا رفت.

چون بعد از خود جانشینی نداشت، ایران بزرگ با ممالک تابعه آن از سواحل غربی هند تا سواحل دریایی آدریاتیک و قرتاجنه و از ماوراء سیحون تا حبشه^۴ نصیب سلوکوس و فرزندان او که به نام سلوکی ها معروف شدند گردید. سلوکی ها مدت ۸۰ سال بر ایران هخامنشی پادشاهی کردند تا عاقبت به وسیله قوم ایرانی پارت از میان رفتند. اسکندر در زمان حیات خود گروه زیادی از یونانی ها را به ایران کوچ داد و برای اسکان آنها ۷۰ شهر در نقاط مختلف ایجاد کرد که بیشتر به نام اسکندریه معروف بودند.

1- Cougamel

۲- کتاب پلوتارخ - ترجمه احمد کسروی، صفحه ۳۵

3- Gaugamella

۴- حسن پیرنیا - دوره تاریخ ایران، صفحه ۱۱۷

جانشینان او هم همین سیاست را دنبال کردند، استرابون می‌نویسد:
از جمله شهرهایی که وسیله مقدونیان ایجاد شد لائودیسه^۱، آپامه^۲، هراکله^۳ و راگه^۴
(ری) بودند.^۵

گوتشمید می‌گوید سلوکوس تنها کسی بود که سخت کوشید تا کار کوچ دادن اهالی را که از طرف اسکندر آغاز شده بود ادامه دهد، به همین دلیل اقلأ ۷۵ شهر به همت او ایجاد گردید. بسیاری از این شهرها که ما از نام آنها اطلاع داریم به خصوص در ماد که اهالی مشرق زمین آن را قلب ایران می‌نامند واقع است... در جای دیگر یادآور می‌شود که از جمله شهرهای ساخته شده یکی لائودیسیا در نهاوند، آپامه در خوار ورامین و اروپوس (ری) می‌باشد.^۶

۲-۱. معبد لائودیسه (لائودیکه) نهاوند

معبد لائودیسه نهاوند به فرمان آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق.م) بنا گردید. این پادشاه برخلاف آنتیوخوس اول و دوم که موجبات ضعف و تجزیه دولت سلوکی را فراهم آوردند، به زودی توانست با شتم قوی سیاسی خود و شدت و خشمی که نشان داد تمام ضعف‌ها را جبران کند و حکام و والیان ایالات مختلف را زیر پوشش استبداد خود قرار داده و آرامشی نسبی ایجاد نماید. در سایه این تدابیر بود که مجال ایجاد معبد نهاوند به وجود آمد. سند گویای این معبد سنگ نبشته‌ای است که در سال ۱۳۲۲ خورشیدی به طور اتفاقی از منزل شخصی به نام رحیم آب سالار در محله دوخواهران پاقلعه پیدا شده است. به موجب آن آنتیوخوس، پرستش همسر خود ملکه لائودیس را اعمال

1- Lodies

2- Apumes

3- Heracles

4- Rhuges

5- Geographie, de, Strabon. Livre x I.P.452

استرابون (۶۳ ق.م تا ۲۰ م) جغرافی‌نگار دنیای قدیم، در سال ۶۳ قبل از میلاد تولد یافت و تا سال ۲۰ میلادی زنده بود، اثر او ۱۷ جلد کتاب است که مشحون از آگاهی‌های جغرافیائی عهد باستان می‌باشد.

۶- تاریخ ایران و ممالک همجوار آن در زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان تألیف آلفرد فن گوتشمید ترجمه کیکاوس جهاننداری، صفحات ۳۴ و ۳۷

می‌کند. این امر مبتنی است بر این که پادشاهان سلوکی خود را خدا، یا جانشین خدا می‌دانستند و بدین وسیله مردم عادی و رعایا را وادار به پرستش خود یا یکی از اعضاء خانواده خویش می‌نمودند. (آنتیوخوس اول پدر خود را به عنوان خدا معرفی کرد).^۱

همچنین آنتیوخوس دوم اهالی می‌لت (milet) را واداشت که به او لقب خدایی بدهند. برای اشاعه این فرهنگ معابدی ساخت و یکی از نزدیکان خویش را کاهن یا کاهنه معبد قرار داد. معبد نهایند نیز به همین منظور ایجاد شده بود. در هنر ایران باستان آمده است که آنتیوخوس سوم فرمان داد معبدی در نهایند بسازند و در آن لئودیکا همسر او را پرستش نمایند. در کتاب تمدن ایرانی آمده است که آنتیوخوس دختر خود لئودیس را به سمت کاهنه بزرگ مذهبی تعیین کرده است.^۲ معابدی که به وسیله سلوکیان در نقاط مختلف ساخته شد از جمله معبد نهایند دارای دهکده‌ها و مزارع وسیع موقوفه زیاد بود زیرا در این معابد خوانندگان، نوازندگان و خدمتکاران روحانی مشغول به کار بودند. تأمین مخارج آنها احتیاج به درآمد چنین زمین‌هایی داشت.

۲-۲. طرح معبد و شکل معماری آن

معبد نهایند طرحی یونانی و شبیه به معابد کنگاور و خورره نزدیک محلات داشت. این مسئله را می‌توان از تشابه ستون‌های یافت شده درک کرد. ما در آخر این بحث از ستون‌ها و محل آنها گفتگو خواهیم کرد.

۲-۳. لئودیس نامی خاص

نام زیبای لئودیس (لائودیسه) جنبه اشرافیت داشته و به عده‌ای از زنان و دختران پادشاهان سلوکی و همچنین به تعدادی از شهرها و معابدی که به وسیله آنها ساخته شده بود اطلاق می‌گردید و همین گونه است نام آپامه^۳ (Apamea) در مدارک دوره سلوکی و مقدونی بارها به نام لئودیس (لائودیسه) برمی‌خوریم. از جمله لئودیس زن آنتیوخوس دوم و سوم. به قول گوت اشمید ملکه‌ای به نام لئودیسه در گوماگنه در شمالی‌ترین نقطه

۱- تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۲۶۴

۲- تمدن ایرانی نوشته چند تن از خاورشناسان صفحه ۱۱۴

۳- آلفرد فن گوتشمید - تاریخ ایران و ممالک همجوار ترجمه کی‌کاووس جهاننداری صفحه ۴

سوریه حکمرانی داشته است.^۱

بنا به قول پیرنیا لائودیسه نیز نام مادر سلوکوس سردار اسکندر بوده است.^۲ دیاکونف می‌نویسد آنتیوخوس دوم دو زن داشت یکی به نام لائودیکا و دیگری برنیکا.^۳

نیلسون دوبواز می‌گوید

... در جنگی که ملکه‌ای به نام لائودیس با پارت‌ها در کنار فرات کرد از آنتیوخوس مدد خواست.^۴ همچنین گفتیم لائودیس نیز نام بعضی از شهرهای ساخته شده وسیله مقدونیان بوده است.

در دایرةالمعارف بریتانیکا آمده است. اصل کلمه لائودیسه از (لای سوم lycum) گرفته شده و امروزه این نام تغییر کرده و تحت عنوان لادیک (Ladik) و لادیکه (Ladikyeh) یا لاتاکیا (Latakia) به کار می‌رود. در دایرةالمعارف یاد شده لائودیسه نام ۸ شهر ساخته شده در اواخر دوران هلنیتیک می‌باشد که بیشتر به وسیله پادشاهان سلوکی بنا نهاده شده است. همچنین در قسمت شرقی پارسه شهر دیگری به نام لائودیسه به دست آنتیوخوس احداث شد.^۵ در دایرةالمعارف آمریکا تحت عنوان (Laodicea) می‌خوانیم که لائودیس نام شهرهای متعددی در جنوب غربی آسیا بوده است. مهمترین آنها (Luodicea, ud, Lycum) بود که نزدیک شهر امروزی (Denizli) در ترکیه و حدود ۱۱۲ مایلی (۱۸۰ km) جنوب شرقی از میر قرار داشت که در حدود ۲۵۰ قبل از میلاد به وسیله آنتوکوس دوم بنا نهاده شد. بعد همسرش آن جا را لائودیسه نامید.^۶ در جلد چهارم لاروس بزرگ قرن بیستم هم لائودیسه را یکی از دو شهر بزرگ، در تمامی فریژی دانسته و از لائودیسه دیگری که به وسیله مقدونی‌ها در ماد بزرگ ساخته شده نام می‌برد که اشاره به لائودیسه مورد بحث ما در نهاوند است.^۷

۱- همان مأخذ، صفحه ۱۲۵

۲- پیرنیا - تاریخ ایران کتاب هشتم صفحه ۲۰۷۲

۳- دیاکونف تاریخ ایران باستان، صفحه ۲۵۴

۴- تاریخ سیاسی پارت (اشکانیان) - نیلسون دوبواز ترجمه علی اصغر حکمت ۱۳۴۲ / ش

۵- آلفرد فن گوتشمید تاریخ ایران و ممالک همجوار از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان - ترجمه کیکاوس جهاننداری، صفحه ۳۹

6- Encyclopedia, American V. P.737

7- Great Larus of tueentieth entry P.313

نهایوند پیش از سلوکی‌ها وجود داشته است.

گریشمن با توجه به کشفیات معبد سلوکی ایجاد شهر را از آن زمان می‌داند در حالی که با توجه به دلایلی که در صفحات قبل بیان شد این شهر پیش از اسکندر وجود داشته است. گفتیم اسکندر هنگام حرکت از پارس به همدان از این شهر گذشته است. همچنین از قول تلمود - رساله قیدوشین بیان شد که در قرن‌های ۷ و ۸ پیش از میلاد آشوری‌ها گروهی از یهودیان را به این دیار کوچ داده‌اند. لذا پس از ظهور مقدونیان در صحنه فرمانروایی ایران در پی تعقیب سیاست خود مبنی بر کوچ یونانیان و ایجاد شهرهای جدید این محل را مورد توجه قرار داده و در توسعه آن کوشیده‌اند تا جایی که به فرمان آنتیوکوس سوم معبدی بر آن ساخته و نام مورد علاقه خود یعنی لائودیسه را بر آن نهادند. نتیجه آن که لائودیسه معبدی بوده که در این شهر ساخته شده است نه شهری جدید به نام لائودیسه. چنین به نظر می‌رسد که این شهر تا سال‌ها پس از انقراض سلوکیان نام لائودیسه را حفظ کرده باشد و از جمله شهرهای پراهمیتی بوده که ضرابخانه‌های معتبری در آن دایر بوده است. شهرهایی که دارای ضرابخانه بودند، عبارتند از نیسا (۱۸ کیلومتری عشق‌آباد) مهردات کرت (شهری که دارای کاخ‌ها و معابد و ساختمان‌های اداری در منطقه نیسا بود) ری (رگا) و لادیس (نهایوند).

سکه‌هایی که هم‌اکنون در دست است مبین این است که در زمان فرهاد چهارم اشکانی که تا ۲ سال قبل از میلاد حیات داشته این شهر دارای ضرابخانه‌ای بوده و این علامت (Ϸ) یعنی (لای یونانی) که اولین حرف از کلمه لائودیسه است بر روی سکه‌های آن دیده می‌شود. لکن این شهر نام عاریتی یونانی را بعد از چندی از خود زدوده است. زیرا بطلمیوس از آن به نام «نی فوندا» یاد می‌کند. در این مورد واندنبرگ می‌نویسد در سال ۱۹۴۶ یک تخته سنگ مرمر در روی تپه‌ای که مجاور شهر جدید نهایوند است و همان «نی فوندا»ی بطلمیوس جغرافی‌دان یونانی است یافت شده است.^۱ احتمالاً «نی فوندا»ی بطلمیوس همان است که در دوره ساسانیان بدل به نیواوند و نهایوند شده است. این نام به طوری که در نقشه صفحه ۱۴۳ دیده می‌شود Nifada است.

۱- لوئی واندنبرگ - باستان‌شناسی ایران باستان - ترجمه عیسی بهنام، صفحه ۹۰، چاپ دوم ۱۳۴۰

۲-۴. کتیبه معبد

کشف سنگ نبشته معبد لائودیسه می‌تواند بسیاری از نقاط تاریک تاریخ سیاسی و اجتماعی پادشاهان این سلسله را روشن سازد. متن کتیبه به‌وسیله آقای لوئی روبِر در سال ۱۹۴۹ خوانده شد و در مجله هفتگی هلنیکا به‌زبان فرانسه انتشار یافت، سپس به‌وسیله آقای مهندس علی حاکمی به فارسی ترجمه گردید.

ترجمه متن چنین است:

«کتیبه‌ای که اکنون زینت‌بخش تالار موزه ایران باستان است در سال ۱۳۲۲ شمسی هنگام خاکبرداری در تپه مرکزی شهر نهاوند کشف گردید. این کتیبه که مربوط به دوران آنتیوکوس سوم پادشاه سلوکی می‌باشد در ۳۲ سطر به‌خط یونانی قدیم در روی سنگی به ابعاد (۸۵×۴۶) سانتیمتر نقش شده است مطالب کتیبه مزبور عبارت از عنوان و اختیاراتی است که شاه نامبرده به ملکه و خواهر^۱ خود لائودیسه می‌دهد، بدین منظور نامه‌ای جهت یکی از عمال خود به نام مندموس که در نهاوند و حوالی آن ساتراپ یا نماینده شاه بوده، می‌نگارد. عامل مزبور هم ضمن اعلامیه‌ای مضمون نامه شاه را به اطلاع کلیه صاحب منصبان شهر می‌رساند و دستور می‌دهد که اعلامیه و نامه شاه را بر روی سنگ حک نمایند. به‌طور کلی کتیبه یونانی نهاوند از دو قسمت متمایز تشکیل گردیده است:

قسمت اول نامه‌ای است از مندموس که یکی از عمال دوران سلوکی در ناحیه مزبور بوده است ولی در کتیبه عنوانی برای خود در شهر لائودیسه تعیین نمی‌کند، ضمناً مندموس فرمان شاه را به اهالی شهر نامبرده ابلاغ و از آنان درخواست می‌کند که فرمان را روی سنگی نقش نموده در زیارتگاه یا مهمترین معبد شهر قرار دهند. قسمت دوم عین فرمان آنتیوکوس سوم به عنوان مندموس است که به‌خاطر ملکه لائودیسه نگاشته شده تا بنیانگذاری یکی از شعائر مذهبی را به سرپرستی ملکه با مزایای مخصوص در کلیه

۱- کلمه خواهر کاملاً معلوم نیست که واقعاً شاهان سلوکی ازدواج با اقربای نزدیک را جایز می‌دانستند یا این که این کلمه همانطوری که در مصر به‌زوجه اطلاق می‌شد در نزد سلوکی‌ها هم متداول بوده است. (م) گرچه آقای حاکمی در این مسئله تردید کرده‌اند ولی گوت‌اشمید آن را تأیید می‌کند و می‌نویسد سلوکوس فرزند خود را که از اوپامه بود به حکومت ساتراپ‌نشین علیا منصوب کرد و سلوکیه را مقرر حکومت او قرار داد و ستراتوس را که تا آن زمان نامادری او بود به‌زنی بوی داد. تاریخ ایران و ممالک همجوار صفحه ۳۷

حوزه حکمرانی خود معمول دارد یعنی ملکه لائودیسه به عنوان کاهنه بزرگ شهر لائودیسه انتخاب و مندوس ملزم بود که تصمیم شاه را به مرحله عمل درآورده و مطالب فرمان را روی سنگی حک نماید، اکنون برای این که مفاد کتیبه بدون کم و کاست آورده شود عین ترجمه آن را در زیر نقل می‌نمائیم:

فرمان یا نامه اول:

مندوس به اپولودروس و به کلیه صاحبان مناصب شهر لائودیسه درود می‌فرستد که پس از این اعلامیه می‌بایست سواد فرمانی که شاه به من نوشته است ضمیمه گردد و روی سنگی، از آن سواد بردارید، سپس با نوشته‌ای که مقرر داشته‌اند مطابقت نموده آن را محفوظ نگه دارید و سنگ را در معروف‌ترین زیارتگاه^۱ شهر نگهداری کنید. خوش باشید. سال ۱۱۹ دهم ماه پانه‌موس.

فرمان یا نامه دوم:

(شاه آنتیوکوس به مندوس سلام می‌رساند و دستور می‌دهد که به شئونات خواهر ما ملکه لائودیسه بیفزایید و از او قدردانی کنید چه این امر برای ما بسیار ضروری است نه تنها برای این که او در زندگانش با مهر و محبت، مراقبت شدید خود را نشان داد، بلکه او هنوز نسبت به خدایان (خداوندگار) دارای عشق و احترام بی‌پایان است. بنابراین ما با مهر و علاقه دستور می‌دهیم و موافقت خود را با این امر اعلام می‌داریم. به مورد است که او از جانب ما به این افتخار نائل گردد، خصوصاً مصمم هستیم همانطوری که در تمام قلمرو ما انتخاب کاهن بزرگ از طرف ما انجام می‌گیرد، بدین نحو در این محل کاهنه‌هایی از طرف ملکه لائودیسه تعیین گردد، در حالی که حامل تاج‌هایی طلا و تصویر او خواهند بود، سپس نام آنها در اسناد بعد از کاهن نیاکان ما و خود ما ثبت گردد و خلاصه بعد از آن که نام ملکه لائودیسه در تمام قلمرو به عنوان کاهنه بزرگ معروف و مشهور گردید و کلیه کارها بر طبق گفتار ما انجام گرفت، مفاد فرمان را بر روی سنگی ثبت نمائید تا وقف این مکان مقدس گردد و بالاخره این عمل بسیار پسندیده‌ای

۱- متن این اعلامیه و این که (سنگ را در معروف‌ترین زیارتگاه شهر نگهداری کنید) می‌رساند که زیارتگاه جدا و شهر جدا بوده است با توجه به محتوای سنگ نبشته و همچنین اسکان گیان و سایر دلایلی که عنوان گردید از جمله کوچ یهودیان در قرن ۷ و ۸ قبل از میلاد و بلندی منطقه قلمه و مساعد بودن آن برای زندگی انسان در آن عصر می‌توان ادعا کرد که این خطه در آن روزگار آباد و مسکون بوده است، با این همه نگارنده ادعا ندارد که می‌توان قدمت شهر را به زمانی خاص محدود کرد، بلکه هنوز هم باید منتظر مدارک و دلایل محکم‌تری بود.

که نسبت به خواهر، ما انجام دادیم نتایج آن در حال و آینده آشکار خواهد شد. سال ۱۱۹... از ماه کاندیکوس)

نظیر این کتیبه که در ایران کشف شده است، در حفریاتی در جنوب غربی فریژی در دودورگا (Do-durga) به دست آمده. بنابراین برای تکمیل کتیبه اخیر به طور قطع می‌توان از کتیبه مکشوفه در نهاوند استفاده نمود. یکی از مختصات نسخه نهاوند تاریخ فرمان است که سال ۱۱۹ (oip) تاریخ سلوکی بوده و با سال ۱۹۳ قبل از میلاد تطبیق می‌کند این تاریخ به طور خصوصی معلوم می‌دارد که ملکه لاودیسه در سال فوق‌الذکر در قید حیات بوده است. ضمناً کاهنه بزرگ لاودیسه در قلمرو حکومت مندوس به نام ساده لاودیسه شهرت داشته است. بنابراین شاه نمی‌توانست در این انتصاب تغییری قائل گردد، و شخص دیگری را به جای او برگزیند، جز دخترش را که او هم نام لاودیسه داشته است. این زن، شاهزاده خانمی بود که بعداً به جای مادرش کاهنه بزرگ گردید. مکتوب مندوس هم بسیار قابل توجه می‌باشد، زیرا او در نامه خود یک شهر یونانی را به نام لاودیسه عنوان می‌کند بنابراین معلوم می‌گردد که در محل نهاوند کنونی شهری بدین نام موجود بوده است. ضمناً مندوس در نامه خود قبل از اشاره به صاحبان مناصب از شخصی به نام اپلودروس^۱ نام می‌برد این شخص بدون شک حکمران یا ساتراپ لاودیسه و حوالی آن بوده است. خود مندوس هم نماینده شخص شاه در قلمرو حکمرانی او محسوب می‌شده است. این نمایندگان که با درجات کشوری از طرف شاه معین می‌شدند؛ اقتباس از رسوم زمان هخامنشی بوده که در زمان سلوکی‌ها این رسم به همان نحو سابق حفظ گردید. به طوری که ملاحظه شد با ترجمه کتیبه بزرگ نهاوند پرده ابهامی که سال‌ها بر روی آن کشیده شده بود، برطرف گردید علاوه بر کتیبه مزبور دو عدد کتیبه کوچک هم کشف گردید که مطالب یکی از کتیبه‌های کوچک که تقریباً سالم مانده است به قرار زیر می‌باشد:

«مندوس عامل مخصوص شاه به ساتراپی عالی منصور گردید و به سبب اطاعت محض خود نسبت به شاهان و کارهای برجسته‌ای که در قلمرو خود برای مردم انجام داده به این افتخار بزرگ نایل آمد. سال ۱۳۰ سلوکی»

1- Oppullo, dros.



کتیبه بزرگ نهایند محفوظ در موزه ایران باستان

سال ۱۳۰ سلوکی مطابق با (۱۸۲-۱۸۳) قبل از میلاد یعنی زمان سلطنت سلوکوس چهارم می‌باشد، چون کتیبه بزرگ نهاوند جدیدتر است می‌توان گفت بعد از آنتیوکوس سوم مندموس هنوز در محل حکمرانی آپلودروس به‌عنوان عامل شاه انجام وظیفه می‌نموده است. سپس در نتیجه فعالیت در زمان سلوکوس چهارم به‌مقام ساتراپ عالی که مافوق درجه ساتراپ بود نائل گردید و از طرفی کتیبه کوچک فقط معرف علاقه شدید شخص نامبرده به‌شناساندن خود می‌باشد چه این شخص در کتیبه بزرگ از مقام و منصب خود اسمی نمی‌برد، ولی در کتیبه کوچک که ۱۱ سال بعد از کتیبه اولی نوشته شده عنوان و کارهای خود را به‌طور اختصار شرح می‌دهد. گرچه کتیبه‌های یونانی مکشوفه در نهاوند مربوط به دوران استیلای اقوام بیگانه در ایران می‌باشد ولی از نظر تاریخی واجد اهمیت بسیار است. با کشف این کتیبه و اطلاع از مطالب آن قسمتی از تاریخ و عقاید مذهبی پادشاهان سلوکی که خود را جانشین خدایان یا در زمره خدایان می‌دانستند به‌خوبی معلوم می‌گردد. ضمناً با مقایسه طرز تفکر پادشاهان سلوکی با مبانی اخلاقی و تمدن درخشان دوران هخامنشیان که به‌لطف اهورامزدا، خدای یگانه و بزرگ در منطقه وسیعی از دنیای آن روز گسترده شده بود، انحطاطی از لحاظ اخلاقی و مذهبی در تمدن این دوره دیده می‌شود که با خودپرستی و غصب مقام الوهیت توأم بوده است. شاهان سلوکی برای این که مردم را وادار به پرستش خود نمایند کاهنین مخصوصی از طرف خویش برای این منظور انتخاب می‌نمودند تا به تبلیغ و تعریف از مقام خدایی شاهان وقت، آنان را برتر و بالاتر از مردم عادی جلوه دهند، مفاد کتیبه نهاوند خود یکی از همین سنن و رسوم اجتماعی پادشاهان سلوکی را معرفی می‌نماید و جمله عشق و احترام به خدایان که در فرمان آنتیوکوس سوم دیده می‌شود خود روحیه و طرز تفکر پادشاهان آن دوره را نشان می‌دهد و با کمی دقت به‌منظور اصلی آنان در انتخاب کاهنین و کاهنه‌های معابد شهرهای سلوکی می‌توان پی برد.^۱ در این کشف اتفاقی غیر از کتیبه یاد شده چند مجسمه مفرغی دیگر از همین معبد به‌فاصله‌ای نه چندان دور به‌دست آمده که آقای مهدی رهبر رئیس هیأت کاوش‌های باستان‌شناسی بیستون و خوره تصاویر آنها را با نهایت گشاده‌دستی در اختیار این جانب قرار دادند. مسلماً اگر عنایت ایشان نبود این

بخش از کار ما ناقص و نارسا می‌نمود. اینک با تشکر از ایشان به شرح مجسمه‌ها می‌پردازیم.



۲-۵. هرمس

مجسمه کوچکی
است که در سال
۱۳۲۷ از نِهاوند
به دست آمد و
به شماره ۲۴۴۲ در
دفتر موزه ایران
باستان به ثبت رسیده
است. هرمس
مجسمه کوچک
مفرغی انسانی
ایستاده با کنده کاری
خطوط لباس که روی
پایه‌ای به شکل گُل
قرار گرفته است. طول
این مجسمه ۹/۲
سانتیمتر است مردی
است آرام که موهای

بافته آن در جلو سر به هم گره خورده‌اند. لباس او عبارت از پارچه‌ای بدون دوخت است که روی شانه‌ها و سپس یک بار به دور گردن پیچیده و دو طرف آن در جلو به هم نزدیک شده است. دست چپ به طور آزاد به پهلوی افتاده و دست راست تا مقابل سینه بالا برده و بخشی از پارچه را گرفته است.

دست‌ها با این که در زیر پارچه قرار دارند اما هنرمند نازکی پارچه را با نشان دادن

حرکت دست‌ها در زیر آن نمایان ساخته است. چین‌های لباس افقی است و در حقیقت وضعیت قرار گرفتن این پارچه را به‌طور طبیعی نشان می‌دهد و این نوع پارچه‌های بدون دوخت را که معمولاً روی شانه، روی دست و روی کمر، در مجسمه‌های یونانی می‌بینیم ایماتیون^۱ خوانده می‌شود. ایماتیون مجسمه فقط تا حدود کمر او را می‌پوشاند، به‌طوری که آلت تناسلی آن پیداست پاها از هم جدا نیست، بلکه به‌صورت یکپارچه و شبیه ستونی چهارگوش می‌باشد که شبیه به گل لوتوس بوده و بدان ختم می‌گردد. این گل سه برگ دارد برگ وسط بزرگتر از برگ‌های طرفین بوده و از داخل به‌طرف خارج برگشته و حالت شکفتگی به آن داده است.

روی برگ‌ها به‌وسیله خطوطی منقور تزئین گردیده است، و انتهای این گل به‌دو نوار یا حاشیه باریک مکعب شکل ختم می‌شود. بخش پائین شکسته شده متأسفانه وضعیت آن کاملاً مشخص نیست. اما به‌طور کلی می‌توان حدس زد که این مجسمه که ضمناً توخالی هم می‌باشد می‌توانسته بخشی از پایه یا بخش تزئینی از مجموعه‌ای باشد که ممکن است روی چوب نصب بوده است. بُرشی که در پشت مجسمه با مقطعی صاف ایجاد شده این فرضیه را تأیید می‌کند. حالت سکون و آرامش همراه با آتمسفر مذهبی که در این مجسمه دیده می‌شود بیشتر حالت یک فرد مذهبی که با اخلاص نیت در برابر خدای خود ایستاده است نقش شده، اما یک فرد مذهبی با حالت روحانیت که فقط بخش بالای بدن را پوشانیده و آلت تناسلی او آشکار است، در داخل معبد سلوکی چه نقشی داشته است معلوم نیست. گرچه این مجسمه به‌عنوان هنرپارتی معروف شده است.

اما دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که نه تنها ساخت آن مربوط به هنر پارت نیست، بلکه اصلاً موضوع آن هم موضوعی است کاملاً یونانی. در مجسمه‌سازی یونان خدایان و یا نیمه خدایان و حتی قهرمانان را به‌صورت لخت و نیمه‌لخت تجسم بخشیده‌اند که البته این عمل نه تنها عجیب نیست بلکه اعتقاد براین بوده است که نشان دادن انسان به‌حال طبیعی زیباتر از انسان ملبس است هرمس یکی از خدایان ۱۲ گانه یونانی بود که خدای تجارت، راهنمایی و همچنین رسول خدایان المپ بود.

هرمس بین مردم عوام شهرت زیاد داشت، او را راهنمای مسافران و شکارچیانی می‌دانستند که راه را گم می‌کردند. مسافران برای این که راه را گم نکنند توده‌هایی از سنگ به‌عنوان هرمس می‌گذاشتند و به‌این ترتیب هر ره‌گذاری که از راه می‌گذشت سنگی بر توده سنگ‌های مخصوص هرمس می‌افزود و اگر همراه خود توشه‌ای به‌خصوص انجیر داشت مقداری از آن را به‌عنوان هدیه به‌هرمس، در پای آن سنگ می‌گذاشت به‌این ترتیب توده‌های سنگ نه تنها راهنمای مسافران و ره‌گم‌گشتگان بوده بلکه منجی گرسنگان نیز بود. در کتابخانه ملی پاریس مجسمه‌ای کوچک وجود دارد که به‌نام کاهن ایزیس نامگذاری شده است. فرم لباس و حالت نیایش آن عیناً در مجسمه هرمس موزه ایران باستان دیده می‌شود. این مجسمه در قرن سوم قبل از میلاد در اسکندریه ساخته شده. نظر براین است که مجسمه هرمس موزه ایران باستان به‌وسیله یکی از معتقدان به‌معبد نِهاوند هدیه شده است.

۲-۶. آتناپارتنوس

یکی دیگر از مجسمه‌هایی که از نِهاوند به‌دست آمده است و در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود مجسمه‌ای است کوچک که در معرفی آن آمده است:

مجسمه مفرغی انسان با کلاه تاجدار به‌سبک یونانی که در یک دست صفحه مدوری دارد دست دیگر آن شکسته است با نقش برجسته کوچک انسانی در



روی سینه، محل اکتشاف نهاوند در سال ۱۳۲۷ هنر سلوکی شماره ۲۴۴۳. این مجسمه مغربی به‌عنوان ساتیتر، لباس آن از سه قسمت تشکیل شده است اول زیرپوشی است که دارای آستین‌هایی تا آرنج بوده و کاملاً به‌بدن چسبیده‌اند در جلو سینه فقط یقه آن به‌وسیله نواری مشخص است، بخش دیگر، لباس بلندی است که پاها را می‌پوشاند و کمربندی محکم روی این لباس بلند و بدون آستین که روی شانه راست گره خورده بسته شده است در اصطلاح یونانی آن را خیتون (chiton) می‌نامند.

به‌طور کلی چین‌های لباس از بالا به‌پائین زیادتر و به‌خصوص در بخش پائین تأکید شده است. اما در بخش بالا کاملاً صاف و بدون چین می‌باشد پارچه‌ای دیگر (ایماتیون) روی شانه چپ به‌طور مورب افتاده است. به‌طوری که نصف بدن را می‌پوشاند، چین‌های منطقی آن بخشی عمودی و بخشی مورب است. ایماتیون طوری قرار گرفته است که اجازه می‌دهد چین‌های زیاد آن را ببینیم. چین‌هایی که از بالا به‌پائین زیاد می‌شوند و تأکید آنها در پائین زیبایی را دوچندان می‌کند، در دست راست مجسمه شیئی گرد است و دست چپ را بلند کرده است. به‌سر کلاه‌خودی دارد که بخشی از موهای مجعد آن پیداست، روی سینه تصویر زنی به‌صورت نیم برجسته مشاهده می‌شود گرچه دست چپ الهه در حال حاضر شکسته است اما تصویری که آقای گریشمن در کتاب خود ارائه داده است قبل از شکسته شدن بوده و به‌ما اجازه می‌دهد براساس قرار گرفتن فرم دست الهه اظهار نظر نمائیم که طبق معمول سنت مجسمه‌سازی یونان، در دست نیزه‌ای دارد. با توجه به مجسمه‌ای که فیدياس از این الهه ساخته است و هم اکنون در موزه درسد^۱ نگهداری می‌شود (براساس اساطیر یونان آتنا از سر زئوس متولد شده است) تصویری که بر روی سینه این الهه نقش شده یکی از علائم مشخصه آن است که این تصویر از «مدوز» یا «گورگون» می‌باشد که پرسه با کمک آتنا سرش را از بدن جدا کرده و به این الهه تقدیم کرده است. در چشمان مدوز خاصیت سحرآمیزی بوده است که هر کس نگاه می‌کرده مبدل به سنگ می‌شده است بعدها سر مدوز روی سینه یا سر این الهه جای گرفت و به این ترتیب نوعی زره که در اصطلاح یونانی به آن «آئی‌را» می‌گویند و آن پوست گورگون یا پوست سبزی است که در اطراف دارای مارهایی است و سر

گورگون در وسط قرار دارد نوعی طلسم بوده است و اسکندر نیز بر روی سینه خود گورگون را تصویر می‌کرد.



۷-۲. زئوس

مجسمه‌ای به شماره ۲۴۴۳ در موزه ایران باستان با این مختصات به ثبت رسیده است. مجسمه مفرغی انسان به سبک یونان که در دست راست گلی دارد و دست چپ به طرف گردن برگشته با نوارهای برجسته مربوط به لباس، طول ۲۵ سانتیمتر، نهایند، تاریخ کشف ۱۳۲۷، هنر سلوکی. با بررسی این مجسمه و با توجه به میتولوژی یونان هویت آن روشن می‌شود که کسی جز زئوس خدای

خدایان نیست. مردی است با ریش بلند که حالت وقار و سنگینی خاصی به آن داده است لباس او منحصر است به ایماتیون (پارچه بدون دوخت) در حالی که تا کمی بالاتر از قوزک پا را می‌پوشاند دور کمر پیچیده شده است و سر دیگر آن از پشت روی شانه چپ امتداد یافته و در جلو به طور کاملاً آزاد افتاده است.

چین‌های ایماتیون به طور عمودی و افقی است که وضعیت طبیعی پارچه را در این حالت به خصوص نشان می‌دهد. بازوی چپ به طور افقی تا مقابل شانه بالا رفته و سپس از آرنج به طرف بالا خم شده است. دست راست به طور مورب کنار بدن قرار دارد و

چیزی در دست حمل می‌کند در حالی که بدن روی پای چپ تکیه کرده است. پای راست روی پاشنه تکیه دارد و کمی جلوتر از پای چپ قرار گرفته است. سینه ستبر و عضلات قوی این مجسمه القاء‌کننده قدرت است، مطالعه نمونه‌هایی از این مجسمه در موزه‌های بزرگ دنیا با نقوش روی ظروف سفالین، ما را در خصوص شناخت مجسمه موزه تهران راهنمایی خواهد کرد. به‌طور کلی مجسمه‌های یونانی با شخصیتی الهی با این تیپ، (مردی با وقار با ریش و موهای بلند) ساخته شده‌اند که یکی پوزیدون خدای دریاها است که سه شاخه‌ای در دست دارد و دیگری زئوس خدای خدایان است. خدای خدایان در حالات مختلفی از جمله در حال پرتاب صاعقه تصویر گردیده است.

به‌جز مجسمه‌های مفرغی که درباره آنها بحث شد در سال‌های اخیر تعدادی ستون و سرستون در خانه‌های پاقلمه نهاوند شناسائی شده که نگارنده آنها را دیده است. مخصوصاً سه ستونی که در یکی از انشعابات رودخانه «جوراج» افتاده است. همچنین نیم ستون قطوری به نام سنگ میل در بازاری به همین نام (بازار سنگ میل) قابل توجه و درخور مطالعه است، علت پی‌گیری در امر شناسایی ستون‌های مزبور این بوده است که در سال ۱۳۳۷ شمسی شهرداری نهاوند در صدد ایجاد توسعه میدان (پای قلعه) برمی‌آید در ضمن عملیات به‌آثاری از ستون‌های شکسته برمی‌خورند، لذا ضروری می‌بینند که موضوع را به‌اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی گزارش، و درخواست کارشناس نمایند. اداره مزبور هم آقای غلامرضا معصومی کارشناس امور باستان‌شناسی را با چند نفر از کرمانشاه مأمور رسیدگی به این کار می‌کند. ایشان هم به محل عزیمت نموده و گزارش کار خود را در چهار صفحه تنظیم و به‌اداره متبوع خود ارسال می‌دارد، قسمت‌هایی از این گزارش را که به‌وسیله خود ایشان به نگارنده مرحمت شده است، ضمن سپاس فراوان مورد استفاده قرار می‌دهیم. آقای معصومی در قسمتی از گزارش خود می‌نویسد:

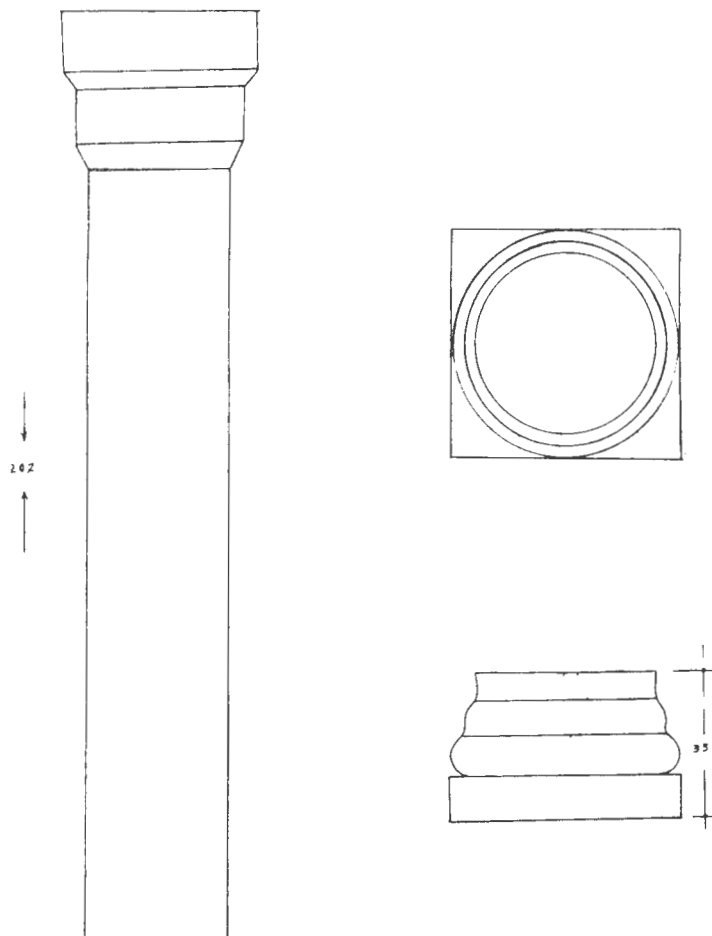
«ضمن گمانه زنی چند روزه قسمتی از یک ستون سنگی شکسته قدیمی از وسط خیابان احدائی شهرداری از زیر خاک بیرون آمد که اهمیت چندانی نداشت. در منزل مسکونی سه برادر به نام‌های حاج ساجعلی و عابدین زشتی و نورالدین فردپور واقع در محل چالکی دوخواهران (زیر قلعه) که نام دیگرش «چال اولاد» است،

آثاری از معماری قدیم ایران به شرح زیر به دست آمد:

۱- یک ستون سنگی که به جای ستون از آن استفاده می شود در میان حیاط گود وجود دارد.

۲- ستون با سر ستونش که در دیوار حیاط به کار گرفته شده است یافت شد.

۳- یک سر ستون سنگی نیز در میان حیاط است که تیرک چوبی روی آن قرار داده اند به طوری که آقای صفی خانی مالک اولیه این خانه تعریف می کرد.

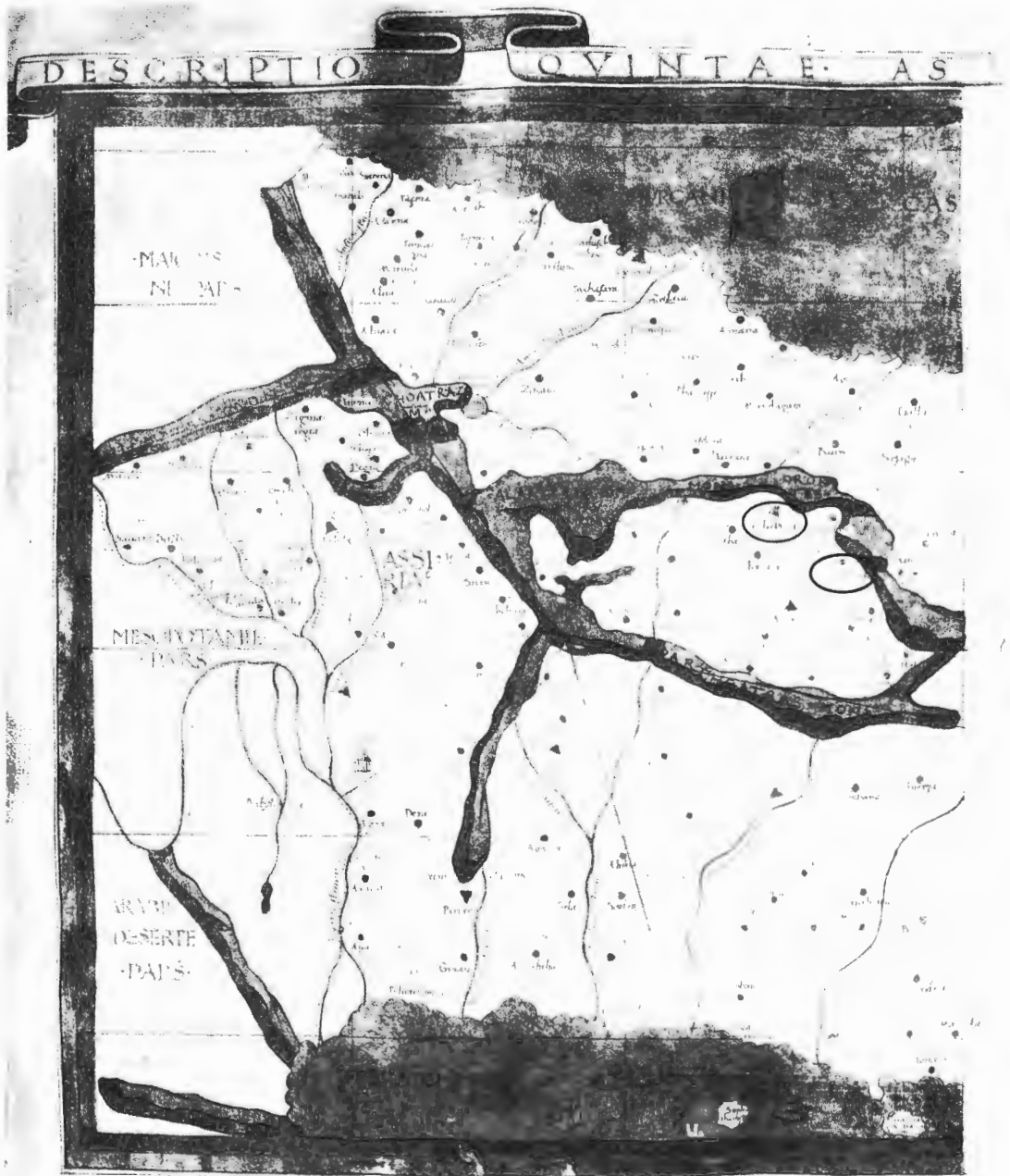


تصویر سر ستون

در این محل گرمابه‌ای وجود داشته و این ستون‌ها در میان گرمابه به کار رفته بود، پس از خرابی گرمابه ستون‌ها را در همین منزل به جای ستون چوبی مورد استفاده قرار داده‌اند گذشته از آثاری که ذکر شد چند ستون دیگر در محل‌های مختلف به طور پراکنده یافت شده است. چنان که می‌گویند در میان قلعه حمامی بوده است که پس از تخریب آن فقط چند ستون و سرستون از آن باقی مانده است که یک ستون در منزل فعلی آقای غلامرضا قلاوندی (رضائی) و یک ستون هم در پای حمام آقا شیخ محمدولی وجود دارد.

... در منزل آقای چراغعلی حیدری دو تکه سنگ که از یک ستون شکسته شده‌اند وجود داشت که برای حفظ آنها سفارش لازم به عمل آمد. در خانه مسکونی آقای عبدی کیانی و جهانبخش رفیقی دو تکه سنگ بزرگ مدور روغن کشی هست که هردو از وسط سوراخ مربع شکل دارند). آنچه در اینجا ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد این است که ستون‌هایی که در بعضی منازل پاقلعه پیدا شده و به شرح آنها پرداختیم از نظر فرم، ساخت و اندازه شبیه به ستون یافت شده در «جوراج» و سنگ میل نیست شاید مربوط به حمام قلعه باشد که در بخش روئین دژ به آن اشاره کرده‌ایم و اهالی هم برحمامی که در قلعه بوده تأکید دارند. یا این که ستون‌های به کار رفته در حمام قلعه از ستون‌های معبد مزبور باشد که تراش خورده باشد به هر جهت این امر باید به وسیله کارشناسان بررسی و مطالعه شود، همچنین آقای علی اکبر ظفیری که یکی از فرهنگیان محترم این شهر است می‌گوید در رودخانه (بیشه علی بابی) هنگام ماهیگیری به ستونی بزرگ برخورد کرده که شبیه به ستون جوراج است و هم اکنون در محل یاد شده موجود است.

ولی با توجه به این که مجسمه‌های مفرغی یاد شده و کتیبه‌های معبد در پاقله پیدا شده و از طرفی دیگر این گونه پرستشگاه‌ها را همواره در داخل شهر می‌ساخته‌اند این امر بعید به نظر می‌رسد مگر این که بگوئیم ستون‌های مزبور به وسیله سیل به این منطقه برده شده باشد زیرا این شهر در طول عمر دراز خود شاهد سیل‌های بزرگ بوده از جمله سیل ۱۳۱۷ شمسی که حتی سنگ‌های چندتنی عظیم را از کوه کنده و تا مسافت‌های دور برده است.



نقشه بطلمیوس

برخلاف اعراب که خلیج فارس را خلیج عربی می‌دانند بطلمیوس بر ایرانی بودن آن تأکید دارد

فصل سوم

نهایوند در عصر اشکانیان (آرشاکیان)

پارت‌ها گروهی از قبایل سکایی بودند که در آغاز بین دریاچه‌های آرال و خزر زندگی می‌کردند و به تدریج سراسر ایران را تصرف کرده زیر فرمان خود درآوردند. واژه پارت را به معنی پهلوان^۱ آورده‌اند.

اشک اول نخستین کسی بود که در سال ۲۵۶ ق - م برضد سلوکی‌ها قیام کرد ولی آغاز تشکیل سلسله اشکانی را سال ۲۴۷ - در زمان اشک دوم یا تیرداد می‌دانند که حدود ۴۵۰ سال ادامه یافت.

نام سرزمین پَرثَو (p r θ w) که تلفظ یونانی آن پارت است. در سنگ نبشته‌های پادشاهان هخامنشی به فارسی باستان چند بار آمده است.

در کتیبه بزرگ بیستون (۵۱۸/۵۱۹ ق.م) نام پَرثو در آغاز فهرست سرزمین‌هایی است که داریوش پادشاه آنها است.^۲

این پادشاهی که ابتدا در آسیای میانه شکل گرفت، ایفاگر نقش مهمی در تاریخ ایران گردید. دولتی را که آرشاک تشکیل داده بود مدت پنج قرن دوام یافت.

شاهان پارت در آغاز قرن اول بعد از میلاد به چنان قدرتی رسیدند که از جانب باختر از اکباتانه گذشته حتی بخش مهمی از بین‌النهرین را تحت تسلط خود درآوردند و پایتخت خود را در ساحل چپ دجله به نام تیسفون (کتسی‌فون) در ناحیه بغداد کنونی قرار دادند.

۱- دیاکونف، صفحه ۵۳۰

۲- مقدمه رساله زبان پارتی، صفحه ۷ - آنتوان گیلن، ترجمه مهدی باقی.

محدوده‌ای که به نام کوهستان و بعد به نام عربی الجبال و عراق عجم خوانده شد همان پارت باستانی است.

نهایند که تا این زمان به نام لاثودیس خوانده می‌شد و تحت نفوذ سلوکی‌ها بود نام عاریتی را رها کرده و مانند سایر نقاط، اداره امور آن به دست سلسله‌های ایرانی افتاد این شهر به واسطه آب و هوا و فضاهاى سبز و خرمی که داشت از جمله پایتخت‌های تابستانی شاهان اشکانی و ساسانی بود.

بنابراین نهایند از شهرهای بزرگ عصر اشکانی و ساسانی و مورد اقبال بعضی از شاهان این دو سلسله بوده است. از جمله اردوان پنجم که ابوحنیفه در اخبار الطوال او را به بزرگی و فراخی کشور ستوده، نشیمنگاه وی را شهر قدیمی نهایند دانسته است.^۱ این شهر به فراخور دارای دستگاه‌های دولتی و کاخ‌های شاهی بوده همان طوری که ابوحنیفه اشاره کرده است پس از غلبه اردشیر بر یکی از نوادگان اردوان به نام فرخان (پادشاه جبل)، اردشیر به نهایند آمده و یک ماه در کاخ او اقامت کرده است.

فصل چهارم

نهایوند در عصر ساسانیان

بنا به آنچه که گفته شد این شهر در عصر فرمانروایی پادشاهان اشکانی و ساسانی دارای اهمیت زیاد بوده و دوران شکوه و عظمت خود را گذرانده تا جایی که یکی از استان‌های مهم کشور محسوب می‌شده است.

وسعت آن از جانب خاور تا مرزهای لرستان، اصفهان و قم گسترده بوده است. یکی از جغرافی‌نگاران می‌نویسد:

هنگامی که رشید قم را از اصفهان جدا نمود اضافه کرد به آن [اصفهان] از رساتیق نهایوند.

در تاریخ قم چنین آمده است:

... و حمزه در کتاب اصفهان یاد کرده که تکویر قم بر چهار رستاق است از جمله رساتیق اصفهان و چند دیه دیگر... و بیشترین آن دیه‌ها از رستاق قاسان [کاشان] و تیمرّه‌اند و رستاق‌های دیگر از همدان و نهایوند بوده [است]...^۱

علاوه بر این نهایوند از سوی شمال هم قسمتی از دامنه‌های جنوبی الوند را که شامل تویسرکان امروزی باشد در بر می‌گرفته است. ابن فقیه می‌نویسد:

و چون قباد [قباد ساسانی] کشور خویش را بر رسید سیزده جای را پرنزّه‌ترین جای‌ها یافت: مداین... اصفهان... ری... ماسَبَذان و مهرجان قَذق و رودراورِ نهایوند که طول آن سه فرسنگ است و در آن نود و سه دهکده پیوسته به هم هست...^۲

۱- کتاب تاریخ قم صفحه ۵۷

۲- ترجمه مختصر البلدان - صفحه ۶۱

- رودراور یکی از دو شهرک نهایند است که در آن زعفران به دست می آید.^۱
نهایند دارای روستاهای متعدد است که بزرگترین و بااهمیت ترین آن ها رودراور است.^۲
مارکوارت در رساله جغرافیایی ایرانشهر صفحه ۶۸ پاراگراف ۲۷ حدود این شهر را به دریاچه «وهرام آوند» که گمان می کند همان دریاچه نمک^۳ در جاده بروجرد، سلطان آباد و قم باشد می رساند.

Tombes 1 à 3

Nihāvand : the region of Nihāvand is here distinguished from Māy, Nihāvand, Ge. Nihāvānda Etol. VI, 2 p. 394, 4 ed. Wilberg - var i Vahrāmāvand: unknown elsewhere. Should it be the salt-lake E. of Sullānābād, on the road from Buxījird to Qum?

همچنین در پاراگراف های ۲۷-۲۸-۲۹-۳۰ چنین آمده است:
۲۷- اندر مای «ای» ات کوست (کیوست) - نی نهایند، ات ورئی وهرام آوند شیرستان وهرام نی یزد کرتان کرت که شان وهرام نی گورخوانت
۲۸- XX شیرستان نی اندر پتیشخورگر کرت است ات چه آرمایل آدیانش هرچ فرامن نی ارمایل آوشن کوفی یاران کرت ک. شن هج ازی دهاک کوف پت شاپری یاریه وین دت، ات...
۲۹- کوفی یار هیت هند، دماوند، وسماکان، نهایند و ستون ات د ناهبران ات موسرکان، ات بلوچان، ات مرینجان.
۳۰- این هن بوت که شان هج ازی دهاک کوف پت شپ ریاریه ویندات ات.^۴
ترجمه:

۲۷- در مای (ماد غربی) و ناحیه نهایند و دریاچه وهرام آوند شهری به وسیله وهرام پسر یزدگرد که او را وهرام گور خوانند ساخته شد.

۱- مقدسی - احسن التقاسیم، ج ۳ - ص ۵۸۷

۲- انصاری دمشقی - نخبة الدهر - ص ۳۱۲

۳- منظور از دریاچه نمک سلطان آباد همان دریاچه تواله (مشهد میگان) یا کویر میقان امروزی در شمال شرقی اراک است. نظر براین است چون محل شهادت امام زاده محمد (ع) است کلمه مشهد را پیشوند قرار داده اند. حمداله مستوفی هم واژه مغولی (چغان ناوور) را در مورد آن به کار برده است.

4- A-catalogue, of the, Provincial. Capitals, of, Eranshahr. by j.Markwart P.15

۱۵

۲۷. ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱	27. <i>Andai Mācy ut kust i Mīlavand ut var i Vahrām-īvand šap̄rystān-ī Vahrām i Yazdkerētān kē-šān Vahrām i xwān q̄rīwōn</i>
۲۸. ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱	28. XX. <i>šap̄rystān i andar ālīsxwār-gar kērt q̄rīwōn est et Armāyēl... adāyān-āš hač framān i Armāyēl avē-šān kōfiyārān kert</i> <i>kē-šān hač āz-i dahāk kōf pat šap̄rīyārīh vindāt est-āt.</i>
۲۹. ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱	29. <i>šap̄rīyār III. III. kēn-d-šūmāwand vīš-nackā. Mīhānān, Vīšutūn ut šēnahārān</i>
۳۰. ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱	30. <i>en tī hān bū-t kē-šān hač āz-i dahāk kōf pat šap̄rīyārīh vindāt est-āt.</i>

۲۸- بیست شهر هستند که در پتیشخورگر^۱ ساخته شده است از دوران ارمایل^۲. سپس

۱- پدشخوارگر - فرشوادجر - این اسفندیار مازندران را قسمتی از ایالت قدیمی فرشوادگر (فرشوادجر - فرشوارگر - فتشوارجر برشوار) می‌داند که شامل آذربایجان، طبرستان، گیلان، دیلم، ری، قوس و دامغان می‌شده است. (تاریخ طبرستان وردیان و مازندران. ظهردالدین مرعشی صفحه ۱۱).

اصل کلمه فرشوادجر پدشخوارگر بوده است و آن نام سلسله جبال جنوبی طبرستان است. سلسله کوه‌های پتیشخوار یا پدشخوارگر در زمان ساسانیان نیز به همین اسم نامیده می‌شده است چنان که در کارنامه اردشیر بابکان این نام یاد گردیده است و این کوه شعبه‌ای است از جبال (اپارمسن) قدیم که در اوستا به نام (اوپری‌سنا) مذکور است و همان (پتیشوارش) است که در کتیبه داریوش دیده می‌شود و به معنی «پتیشخوارکوه» است یعنی کوهی که در پیش ولایت خوار واقع بوده است. حواشی نامه تنسر، مجتبی مینوی صفحات ۵۱-۱۱.

۲- فردوسی در وصف پادشاهی هزار ساله ضحاک و پیدا شدن نسل گُرد از ارمایل اشاره‌ای دارد. می‌فرماید: هنگامی که ضحاک بر تخت شهریاری نشست آئین فرزندگان از میان رفت و راه و رسم جادویی و بدکنشی رواج یافت، از جمله هرشب سر دو جوان را می‌بریدند و روانه مطبخ شاه می‌کردند. ارمایل پاکدین تدبیری می‌اندیشد و جان عده‌ای را از مرگ نجات می‌دهد.

چنان بُد که هرشب دو مرد جوان	چه کهر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببرد به دیوان شاه	وزو ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش به پرداختی	مرآن ازدها را خورش ساختی
دو پاکیزه از کشور پادشاه	دو مرد گرانمایه پارسا
یکی نامش ارمایل پاک دین	دگر نام گرمایل پیش‌بین

ارمایل به دستور فرتون فرمانروایان کوه را انتخاب کرد، کوهستان هائی که ضحاک (اژی دهاک) برای پادشاهی به دست آورد. فرمانروایان کوهستان هفت اند، دمیابوند، و سیماکان، نهایند و ستون، دناهربان، موسرکان، بلوکان (بلوکان) و مرینجان.^{۳۰} اینها آنها (شهرهایی) بودند که از اژدی هاک فرمانروای کوهستان به دست آورد.

زبان پهلوی و ارتباط تاریخی آن با نهایند

پهلوی زبان رسمی عهد ساسانیان بود که کتیبه ها و تفاسیر اوستا و بسیاری از کتب دیگر به آن نگاشته شده است. ابن مقفع نهایند را یکی از شهرهای پهلوی و زبان مردم آن را یکی از شاخه های زبان پهلوی می داند او می نویسد:

الفهلویة منسوب الی فله اسم یقع علی خمسة بلدان و هی اصفهان والری و همدان و ماه نهایند... پهلوی منسوب به پهل است که شامل شهرهای اصفهان و ری و همدان و نهایند است.

جغرافی دانان اسلامی با استفاده از گفته ابن مقفع و دفاتر دیوانی ساسانیان این ناحیه از ایران را سرزمین پهلویان دانسته اند.

ابن ندیم می نویسد: «عبدالله بن مقفع گفته است. زبان های ایرانی، پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سُرّیانی است و پهلوی منسوب است به پهل که نام ۵ شهر است. اصفهان، ری، همدان، ماه نهایند و آذربایجان»^۲.

حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه و ابن خردادبه و ابن فقیه هم در مختصر البلدان تقریباً با اضافه چند شهر دیگر مطالب را به همین گونه بیان کرده اند.^۳

سخن رفت هرگونه از بیش و کم
وز آن رسم های بد اندر خورش
بباید برشاه رفت آوری
ز هرگونه اندیشه انداختن
یکی را توان آوردن برون
جز این چاره ای نیز نشناختند
نگر تا بیاری سر اندر نهفت

چنان بُد که بودند روزی به هم
ز بیدادگر شاه و از لشکرش
یکی گفت ما را به خوالیگری
وزان پس یکی چاره ای ساختن
مگر زین دو تن را که ریزند خون
از آن دو یکی را به پرداختن
یکی را به جان داد زنهار و گفت

ر.ک. شاهنامه فردوسی

۱- هم اکنون در روستای مُشا نزدیک دماوند تپه ای است که به نام تخت ضحاک معروف است.

۲- محمد بن اسحق الندیم، الفهرست، صفحه ۲۴

۳- یکی از شهرهایی که در بعضی منابع در فهرست شهرهای پهلوی زبانان آمده قزوین است.

اما اورانسکی در مقدمه فقه‌اللغه ایرانی می‌نویسد:

مؤلفان شرقی و غربی خط و زبان پارسی میانه را علی‌الرسم «خط پهلوی» و (زبان پهلوی) می‌خوانند و این تسمیه نادرست است زیرا معنی صحیح کلمه پهلوی (پارتی) است. پارسی باستانی partava «پارت» و «پارتی» < پارسی میانه pahlav و از این کلمه صفت نسبی: پارسی میانه pahlav-ik < pahlaviy < pahlavi و فارسی کنونی pahlavi. محتملاً در آغاز از کلمه «پهلوی» pahlavi زبان و خط پارتی استنباط می‌شد.^۱

پاسخ به این سؤال که گویش زبان پهلوی چیست و چرا تنها این پنج شهر را شهر پهلویان گفته‌اند و زبان آنها را پهلوی نامیده‌اند نیاز به دانش خاص خود و مطالعه‌ای وسیع در شناخت زبان‌های باستانی و روش‌های تطبیقی السنه‌های قدیمی دارد که ضرورتاً باید به وسیله اهل فن و دانش آموختگان این رشته از علوم صورت پذیرد تا پاسخی درست و متقن به آن داده شود.

مطالبی که در این زمینه در این بحث آمده است صورت اجمالی و گذار و گذری است که شاید برای پویندگان این راه رهنمودی باشد.

اشاره به نفوذ زبان فارسی در منطقه وسیعی از دنیای قدیم موجب بالیدن و افتخار فارسی زبان این کشور باستانی است.

حوزه نفوذ زبان فارسی در عهد باستان بسیار گسترده بوده که نسب‌نامه آن به قبایل قوم آریایی که روزگاری با هم در یک جا می‌زیسته‌اند برمی‌گردد لذا زبان فارسی خویشاوندی نزدیکی با زبان‌های هند و اروپایی دارد.

باستانی‌ترین آثار مکتوب فارسی اوستا و کتیبه‌های به‌جا مانده از آن زمان است که برای تحقیق و پیشرفت زبان هند و اروپایی دارای ارزش و اهمیت بسیار می‌باشد.

«مسائل ویژه مربوط به مرابطه لسانی ایران و اسلاو، ایران و بالتیک، ایران و ارمنی و

→ آقای ورجاوند در سیمای تاریخ قزوین با استفاده از مقاله آقای دکتر تفضلی در تشریح زبان پهلوی می‌نویسد:

هنگامی که مسلمانان در صدد برآمدند که قزوین را بگیرند مردم بر بالای باروها رفته این بیت را با صدای بلند گفتند:

بشین او مکّه شی کا ما برهیم

نه مسلمان بیم، نه گزیت دهیم

۱- ای.م. اورانسکی، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی صفحه ۱۵۹

غیره نیز شایان توجه خاص زبان شناسان می باشد از بین زبان های شناخته شده یازده گانه یکی زبان سکایی یا به تعبیر یونانی ها اسکیتی است که از قرنهای ۷ و ۸ قبل از میلاد در کرانه های شمالی دریای سیاه و از سوی مغرب تا کرانه چپ دانوب و دُن گسترده بوده است. دیگر زبان آلانی که آن هم یکی از شعبات زبان فارسی باستانی است حتی به سرزمین های گُل و اسپانیا و افریقای جنوبی نفوذ داشته است.

روی هم رفته اقوام ایرانی زبان در سرزمین وسیعی از جانب مغرب به دانوب و نواحی شمالی مجاور دریای سیاه و از سمت شرق تا فرغانه و ترکستان شرقی (چین) و از شمال به سیر دریا و آمودریا و از جنوب تا کرانه های خلیج فارس پراکنده بوده است. اورانسکی می نویسد آثار ادبی اقوام ایرانی زبان که از اعماق هزارها ریشه می گیرد در جریان تاریخ آفرینش ادب جهانی وظیفه مهمی انجام داده و می دهد، مطالعه این آثار که هزاران سال سابقه دارند از لحاظ تاریخ فرهنگ جهانی شایان توجه فراوان است.

در این جا فهرست یازده گانه زبان فارسی و حوزه گسترش آن را به اجمال می آوریم:

- ۱- زبان اوستایی، ۲- پارسی باستان، ۳- زبان سکائی (اسکیت ها) در کرانه شمالی دریای سیاه
- ۴- زبان مادی، ۵- زبان پارسی میانه، ۶- زبان سغدی ساکنان باستانی رود زرافشان
- ۷- زبان خوارزمی ساکنان باستانی رود آمودریا و سیر دریا، ۸- زبان ختنی که مربوط به گروه اسناد مذهب بودائی درختن است.

- ۹- زبان باختری (باکتریایی) که ساکنان مسیر علیای آمودریا و نواحی هندوکش را در برمی گیرد. ۱۰- زبان آلانی زبان ساکنان دشت های جنوب روسیه. ۱۱- زبان پارتی (پهلوی اشکانی)

زبان و گویش نهایندی آمیزه ای است از لغات فارسی معیار و زبان های لُری و کردی، زمانی تحقیق و بررسی آن کامل خواهد بود که علاوه بر آن ها اطلاعاتی هم از زبان و لهجه های شهرهای دیگر از جمله سمنانی - سنکسری - گیلانی - یزدی و سایر شهرها داشته باشیم و آنها را به صورت تطبیقی و ریشه ای با هم بسنجیم و سرانجام با زبانهای باستانی مقایسه کنیم. به طور مثال در مازندران به صورت (چهره) دیم Dim می گویند این واژه تنها در لفظ نهایندی به نام دیمه شوره به کار می رود یا این که بسیاری از لغات نهایندی هم ریشه با زبان کردی است که آن هم ریشه «مادی» دارد و دارای گویش های مختلف است و منطقه وسیعی را از ایران، عراق، ترکیه، سوریه، روسیه و ارمنستان را در بر می گیرد و به نام های مختلف خوانده می شود مانند کردی سورانی - اورامانی - کرمانجی و...

به همین جهت برای اطلاع بیشتر نمونه واژه‌هایی را که با گویش نهاوندی هم‌آوایی و همسانی دارد می‌آوریم.

نه‌وسا awsa آن وقت - آنگاه = اوسو owso آنگاه

نشست nsht - نشست

چهنی Chanî چقدر

وه = وه‌سه‌ر تخت = wa به، بر، برسر تخت همان we لهجه نهاوندی

نه‌و - aw = او، ao = او

دواره dwâra دوباره

ویه‌رد - wiyard برگشت - وریه‌رد

ثافتاو âftâw آفتاب، افتو aftw واژه tu در زبان سومری و ایلامی به معنی

خورشید و گرما است

ثامان âman آمدند

تلیای tilyây غلطیدن، تلس Teles

رمان - rimân ویران شد - رومیس romes

روو - rû، رخ، رخسار

هه‌نی - hani اکنون - هنوز

امرو - âmero امروز

خوم - xom خودم

ثاوه - wo، او، آب

ثاما - âmâ آمد تلفظ پهلوی âmatan

ئیسه - isa اکنون، حال

مه‌ندو - Mandû، خسته مه‌نه mâna لفظ نهاوندی

دُما - dmâ پس از آن

بی - bî بود

گرد ثامان - grdâmân گرد آمدند

پالی - Pâli، کفشی که مردم شهرنشین به پا می‌کردند = pala

اقتباس از شاهنامه الماس خان کلهر (۱۱۶۵-۱۲۲۷ هـ) که ترجمه‌ای است

به شعر از شاهنامه فردوسی - تاریخ کرد و کردستان - صفی‌زاده

در سال‌های اخیر تلاش‌هایی در جهت جمع‌آوری و ثبت واژه‌های گویش نهاوندی توسط علاقمندان صورت گرفته که هریک در حدّ خود مهمّ و شایان تقدیر است. پس از انقلاب در اثر جابه‌جایی جمعیت و تغییراتی که در جامعه شهری به وجود آمده مشکلاتی بر سر راه این‌گونه پژوهش‌ها ایجاد شده است، و بیم آن می‌رود که به تدریج گویش و لهجه خاص نهاوندی به دست فراموشی سپرده شود. لذا بهتر است علاقمندان به جای آنکه به صورت انتزاعی به کار پردازند، به گونه تطبیقی به شناخت لهجه‌های هم‌ریشه و خویشاوند گویش نهاوندی همت گمارند و یا فرهنگ‌نامه‌ای پدید آورند که در برگیرنده همه واژه‌های گویش نهاوندی بوده و آنها را با واژه‌های هم‌ریشه سایر زبانها و گویش‌هایی چون کردی، لُری، بلوچی، سمنانی، یزدی... و زبان‌های باستانی مقایسه نمایند.

ضرابخانه‌های نهاوند

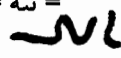
سکه‌ها آثار زنده و گویایی از تمدن و فرهنگ یک قوم است در میان ملل روزگار گذشته ایرانیان بودند که از اولین سال‌های تأسیس حکومت خود از نظر اداره مملکت و راه و رسم زندگی بر سایر ملل تفوق و برتری داشته‌اند. بخشی از آثار تمدن آن عصرها را می‌توان در ضرب مسکوکات رایج در سراسر امپراتوری ایران ملاحظه کرد.

بدون تردید شهرهایی که از هر نظر دارای اهمیت و واجد شرایط ویژه بوده‌اند در آنها ضراب‌خانه‌هایی تأسیس می‌شده است. در ضراب‌خانه‌های این شهر مسکوکات بسیاری از شاهان ساسانی در دست است که علامت (نیه - نه) و پس از آن ماه‌البصره (Mah-al-Basra) نهادند - در جبال در روی آنها حک است حتی پس از انقراض دولت ساسانی ضراب‌خانه‌های نهاوند فعال بوده است به طوری که در مرور نه‌اوند سکه‌هایی از خلفای اموی در دست است که تنها در پیرامون آن نام حاکم تازی نقش شده است.

رایینودی می‌نویسد:

در کرمانشاه مسلوکات طلائی بسیار دیدم که در موقع تعمیر حمامی در نهاوند کشف گردیده بود و تصویر (تی‌توس) و (هادریان) بر آنها نقش بود شاید این نقود قسمتی از خراجی بوده است که امپراتوران رومی به یکی از پادشاهان ساسانی پرداخته‌اند.

جدول اسامی شهرها و سنوات ضرب سکه

شماره	علامت ضرابخانه شهر	خسرو اول	هرمز چهارم	خسرو دوم
۲۳	= شی = شیرجان			۳۱-۲۴-۲۳-۱۵
۲۴	= ؟	۳۴	۶	۹۳۲
۲۵	= ابر = ابرشهر		۴ یا ۷	
۲۶	= نه = نهاوند			۳۳-۱۳-۸ (دوسکه)
۲۷	= نه = نهاوند 	۴۱-۳۴		۳۳-۳۲-۲۶-۲۸-۸-۴ (دو سکه)
۲۸	= در = درابجرد			۲۴
۲۹	= ایر = ایران			۹
۳۰	= رام = رامهرمز		۱۳	۹۳۶

جدول اسامی شهرها و سنوات ضرب سکه

شماره	علامت ضرابخانه شهر	خسرو اول	هرمز چهارم	خسرو دوم	هرمز پنجم	یزدگرد سوم
۱	= رد (۲)			۲۸-۲۷ (۳)		
۲	= رد	۴۷	۱۰-۴	۹۴۷-۳۵۳۰-۴		
۳	= بیش = بیشاپور	۲۷-۳۳ ۳۸	۱۰	۳۵۳۱-۳۷-۲۷-۸		
۴	= ست = استخر		۱۲-۱۰	۳۷-۱۱-۲		
۵	= نیه = نهاوند 	۴۲-۳۱		۳۸-۲۵-۱۹-۶ (مربوط به سال ۳۸ دو سکه)		

جدول اسامی شهرها و سنوات ضرب سکه

شماره	علامت ضربخانه شهر	خسرو اول	هرمز چهارم	خسرو دوم
۱۲	نه = نهاوند	۳۳-۸	۱۲-۹	۳۷-۳۲-۳۱
۱۳	= دا = دارابجرد			۳۷-۳۳-۲۸-۲۷-۲۵
۱۴	= مآم = آمل			۱۷
۱۵	= اب = ابرقو	۳۶	۷	۷-۶-۵-۴-۳ (دوسکه)
۱۶				۱۳-۲۳-۲۰-۱۹-۱۳
۱۷	بابا = بلخ؟	۴۸		۳۰

سکه‌های عرب ساسانی

عرب‌ها تا زمانی که به امپراتوری بزرگ و ثروتمند ساسانی غلبه نکرده بودند از خود سکه‌ای نداشتند و برای داد و ستد سکه‌های دراهم (درهم) ساسانی و سُلیدوس بیزانسی را مورد استفاده قرار می‌دادند ده سال پس از آنکه به ایران و بین‌النهرین (قلمرو شاهان ساسانی) دست یافتند، در سال ۲۰ یزدگردی برابر با سال سی و یکم هجرت ضرب سکه را آغاز کردند. فرمانروایان اسلامی پس از فتح ایران تا مدتی نیز همان سکه‌های به‌غنیمت گرفته شده ساسانی را برای هزینه‌های جاری و ادامه فتوحات خود صرف می‌کردند، و مقدار بسیار زیادی از آن را نیز به مرکز خلافت می‌فرستادند.

یکی از نخستین سکه‌های ضرب شده از سوی عرب‌ها درهم یزدگرد سوم است که در حاشیه روی آن به خط کوفی: «بسم الله» ضرب شده و همانند سکه‌های دیگر یزدگرد نام او و محل ضرب سکه «سیستان» و تاریخ ضرب (۲۰ یزدگردی) به خط پهلوی بر آن خوانده می‌شود، و نیز درهم دیگری از سکه‌های خسرو دوم ساسانی به تاریخ (۲۰) - محل ضرب (نهرتیرا^۱) دارای واژه (جَیْد) به معنی بسیار نیکو به خط کوفی در حاشیه روی سکه، اولین درهم عرب ساسانی شناخته شده است.

وقتی ضرب سکه‌های عرب ساسانی آغاز شد ابتدا تاریخ یزدگردی (برمبداء شروع سلطنت یزدگرد) بر آنها زده می‌شد و پس از مدتی تاریخ این سکه‌ها به هجری قمری

ضرب گردید و نام حکام نیز بر آن افزوده شد. ولی طرح (☒) تا مدتها در آن ضرب می‌گردید.

ضرب سکه‌های عرب ساسانی از سنه ۳۱ هـ در ایران آغاز شد و تا سنه ۷۷ هـ ادامه یافت. از سال ۷۷ هـ به دستور عبدالملک بن مروان طرح سکه‌های اسلامی دگرگون شد.

چگونگی درهم‌های عرب ساسان

روی سکه‌های عرب ساسانی معمولاً نیمرخ خسرو دوم (خسرو پرویز)، با تاج مخصوص درون یک دایره و یک نیم‌دایره نقش بسته و سمت راست و چپ بیرون دایره طرح ماه و ستاره و در زیر دایره نیز ماه و ستاره و چند نقطه دیده می‌شود و رو به روی تصویر خسرو نام حاکم به خط پهلوی و پشت تصویر نیز همیشه واژه پهلوی افزوت (*spah-pahlav*) به شیوه سکه‌های ساسانی ضرب شده است و نوشته‌های کوفی بر حاشیه روی سکه‌های عرب ساسانی - معمولاً «بسم الله» - تشخیص سکه‌های عرب ساسانی را از سکه‌های ساسانی آسان می‌کند. پشت این سکه‌ها نیز هیچ تفاوتی به جز چند نمونه ویژه با پشت سکه‌های ساسانی ندارد. درون ۳ دایره تو در تو آتشدان مقدس زرتشتی با نقش ۲ نفر در دوسوی آن قرار دارد و در سمت چپ، درون دایره‌ها تاریخ ضرب و سمت راست آن نام ضربخانه به خط پهلوی دیده می‌شود. در چهارسوی بیرون دایره‌ها نیز روی موقعیت ساعت ۳-۶-۹-۱۲ نقش ماه و ستاره ضرب شده است.

جزئیات سکه‌های عرب ساسانی (طرح سکه خسرو پرویز) با بهره‌گیری از سکه عبدالملک بن مروان که در اینجا مورد استفاده قرار گرفته چنین است:

روی سکه: (لوح ۳، د، ش ۶۳)

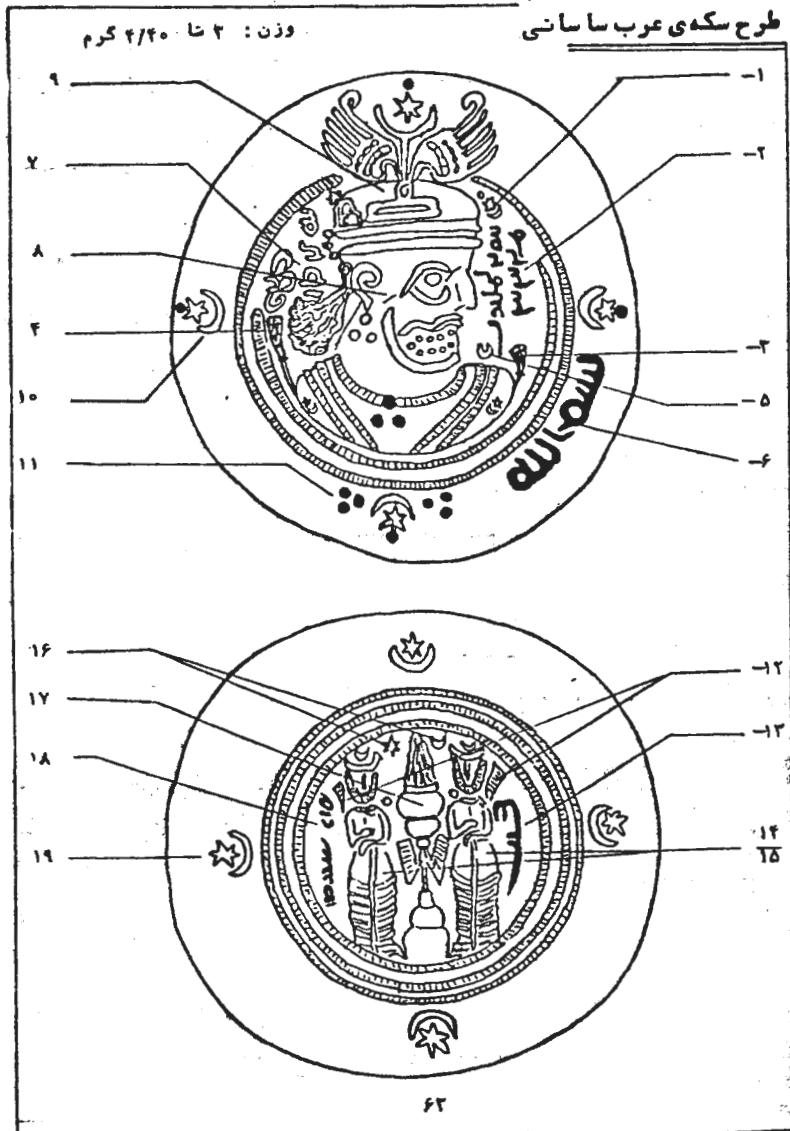
۱- نشانه ماه و ستاره درون دایره، رو به روی تاج خسرو پرویز.

۲- نام حاکم به خط پهلوی (در اینجا نام خلیفه) (*محمد بن عبدالمطلب*) = عبدالملیک مروانان: (عبدالملک بن مروان).

۳ و ۴- نشانه ویژه کنار شانه‌های خسرو.

۵- طرح ماه گونه روی شانه پادشاه

۶- نوشته کوفی «بسم الله» بر حاشیه سکه



- ۷- واژه پهلوی (𐭥𐭥𐭥𐭥) افزوت، به معنی برکت و افزون شدن - در کنار علامت ویژه (𐭥𐭥) یمن؟ = خیر و برکت و نیک بختی، در پشت تصویر خسرو.
- ۸- نیمرخ خسرو دوم ساسانی با ریش و گوشواره و لباس مخصوص.
- ۹- تاج مخصوص خسرو پرویز با طرح ماه گونه و ستاره روی آن.
- ۱۰- ماه و ستاره و نقطه برابر آن روی موقعیت ساعت ۳ و ۹.
- ۱۱- ماه و ستاره و نقطه های پیرامون آن روی موقعیت ساعت ۶.
- پشت سکه:
- ۱۲- نشان ویژه ای کنار شانه دو نفر ملازم که دو دو سوی آتشدان مقدس ایستاده اند.
- ۱۳- دو حرف پهلوی (𐭥𐭥)، دا = دارا بگرد «دارا بگرد»، نام مکان ضرب سکه.
- ۱۴ و ۱۵- دو نفر ملازم ایستاده در دو سوی آتشدان مقدس زرتشتی.
- ۱۶- نقش ماه و ستاره در دو طرف آتشدان مقدس.
- ۱۷- آتشدان مقدس.
- ۱۸- تاریخ ضرب سکه به خط پهلوی (𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥)، پنج شصت = ۶۵ یز (۷۷ هـ).
- ۱۹- طرح ماه و ستاره روی موقعیت ساعت ۳، ۶، ۹ و ۱۲.
- وزن سکه عرب ساسانی (دراخم) حدود ۳ تا ۴/۴۰ گرم است.



هرمز روی سکه



هرمز - پشت سکه



هرمز روی سکه



هرمز - پشت سکه



خسرو روی سکه



خسرو - پشت سکه

۴-۱. تقسیمات کشوری دولت ساسانی

خسرو انوشیروان موجد اصلاحاتی در اوضاع کشور از جمله در امور مالی، اداری، و نظامی شد. تا قبل از او یک نفر به نام سپهبد فرماندهی کل قشون را به عهده داشت خسرو قلمرو نظامی کشور را به چهار بخش کرد. و یک سپهبد بر آن چهار سپهبد گماشت که زیر نظر او انجام وظیفه نمایند، سپهبد خراسان، خوربران، سپهبد نیمروز و آذربایگان سپهبد (پاختران). این سپهبدان در مواقع ضروری علاوه بر امور جنگی و ترتیب لشکر در امور مالی هم دخالت می کردند آنان اجازه داشتند به هرگونه که صلاح می دانند مالیات ها را جمع آوری و به خزانه شاهی روانه دارند. یعقوبی می نویسد:

شهرهایی که دولت ایران آنها را مالک بود و بر آنها پادشاهی داشت بدین قرار است:
از استان قهستان، طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسَبَدان^۱، مهرجان قَدَق^۲ شهر زور، صامغان، آذربایجان و این استان را سپهبدی بود به نام سپهبد آذربایجان.^۳
دینوری در اخبار الطوال چنین آورده است:

انوشیروان ایران را به چهار بخش کرد و حکومت هربخشی را طبق معمول به یکی از نزدیکان خود واگذار نمود.
الف - سرزمین خراسان، سیستان و کرمان
ب - سرزمین قم، اصفهان و شهرهای کوهستان (همدان، نهاوند، دینور، کرمانشاهان) آذربایجان و ارمنستان
ج - سرزمین فارس، اهواز، بحرین
د - سرزمین های عراق، عرب تا مرزهای روم - فرماندهان این استان ها دارای اختیارات کامل و شوکت تمام بودند.^۴
همانطوری که بیان شد نهاوند یکی از شهرهای مهم کوهستان و به تعبیر جغرافی نویسان دوره اسلامی جبل بوده است.

۱- ماه سَبودان - ماسپتان، ماسباتیکا

۲- مهرگان کزک (مهرجان کده)

۳- احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی) البلدان - جلد ۱، صفحه ۲۱۸ ترجمه محمدابراهیم آیتی

۴- دینوری - اخبار الطوال، صفحه ۹۶

فصل پنجم

جبال و حدود آن

با توجه به کتب جغرافیایی دوره اسلامی که مستفاد از دفاتر دیوانی و کتب باقیمانده عهد ساسانیان است، چنین استنباط می‌گردد که بخش شرقی دجله واقع در کشور فعلی عراق که جزء مهمی از ایران‌شهر بوده در مقابل جلگه عراق به نام کوهستان (جبال) خوانده می‌شده است.

از این سو جبال به آن قسمتی اطلاق می‌گردیده که بین کوه‌های زاگرس و البرز واقع بوده است. این ناحیه در دوره‌های مختلف تاریخی نام‌های گوناگون داشته است، ماد، مادا، میدیا، مای، ماه، مه (به لهجه‌های مختلف زبان‌های ایرانی)، کوهستان، قهستان جبال و عراق عجم.

قدیمی‌ترین اظهار نظر از آن بطلمیوس است که تعریف جبال را به دست داده و نهادند را با محاسبه طول و عرض جغرافیایی آن جزء اقلیم چهارم^۱ و از شهرهای قدیمی جبال

۱- اطلاعاتی از اقلیم هفتگانه:

بدان که معموره زمین میان عرض ده درجه تا حدود پنجاه درجه واقع شده و اهل این صنعت آن را به اقلیم‌های چهارگانه قسمت کرده‌اند تا هراقلمی تحت مداری باشد که احوال همه مواضع آن شبیه یکدیگر بوده باشد.

طول هراقلم میان شرق و غرب است و عرض آن مقدار اندکی است که موجب زیادت نصف ساعت می‌شود در طولانی‌ترین روز سال. جمهور مبدأ طول‌ها را از جانب مغرب اعتبار کرده‌اند تا آن که ازدیاد عدد طول‌ها (= بُعد شهرها) در جهت توالی بروج باشد و از آن‌رو مبدأ عرض را خط استوا گرفته‌اند که بالطبع مبدأ و متعین باشد برخی گفته‌اند که:

مبدأ عمارت در مغرب یا جزایر خالدهات است و از این‌رو مبدأ طول را آنجا حساب کرده‌اند باید دانست که جزایر خالدهات اکنون غیر معمور است و برخی طول را ساحل دریای غربی نهاده‌اند و میان این دو ده درجه از دور معدل النهار تفاوت و نهایت عمارت در جانب شرقی موضعی است به نام گنگدز میانه نهایت شرقی و

دانسته است.

نظرات او بعداً به کتب جغرافی نگاران دنیای قدیم راه یافت.

غربی را برروی خط استواء قبة الارض گویند و آن در فاصله ربع دور است از مبدأ غربی. و چون در مبدأ غربی یعنی این که آیا جزایر خالدهات است یا دریای غربی، اختلاف است در موضع قبة الارض نیز اختلاف افتاده است. اما اقلیم هفتگانه برحسب عروض: بدان که آخر هراقلمی آن سوی اقلیمی است که در پهلوی او قرار گرفته و در ترتیب اقلیم به حسب عروض نیز اختلاف کرده‌اند. گروهی مبدأ اقلیم اول را خط استوا و آخر اقلیم هفتم را نهایت عمارت زمین دانسته‌اند.

با توجه به اشاره‌ای که در متن شد دانستیم که نهاوند از بلاد اقلیم چهارم است در اینجا نظریه چند تن از جغرافی نویسان را می‌آوریم.

اقلیم چهارم:

اقلیم چهارم مبدأ آن موضعی است که روز آن ۱۴ ساعت و ربع ساعت باشد و عرض سی و سه و نصف ساعت باشد و عرض سی و شش درجه و خمس و سدس درجه و آخرش موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف و ربع ساعت و عرض اندکی کمتر از سی و نه درجه و عشر درجه کم. پس وسعت اقلیم چهارم پنج درجه و هفده دقیقه است تقریباً.

اقلیم چهارم - اقلیم چهارم از جهت شمال به اقلیم سوم پیوسته است و باختر. بخش نخستین آن را قطعه مستطیل از دریای محیط از آغاز تا پایان فراگرفته که از جنوب به شمال امتداد یافته است در ساحل جنوبی این قطعه در جنوب شهر طنجه واقع است و این قطعه دریا در شمال طنجه به وسیله یک خلیج تنگ که به معرض ۱۲ میل میان طریف و جزیره الخضراء (الجزایره) در شمال و قصر مجاز در جنوب واقع است. از دریای محیط به دریای روم می‌پیوندند که به نظر ابن خلدون این اقلیم از نظر شرایط زیستی مناسب‌ترین محیط برای رشد و اعتلاء انسان است.

این اقلیم به آفتاب تعلق دارد... و معدن انبیاء و اولیا و حکما و ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت بوده...

مؤلف هفت کشور هم آن را به ۷ قسمت تقسیم می‌کند و برای هریک ویژگی‌هایی قائل می‌شود و مردم اقالیم سوم، چهارم و پنجم را از نظر شکل و شمایل و کفایت و رجولیت و بهادری و شجاعت و تدبیر اسباب و تنعمات از اقلیم‌های دیگر بهتر و خوب تر می‌داند.

هفت کشور یا صورة الاقالیم مؤلف ناشناس سال تألیف ۷۴۸ ه‍.ق

تصحیح دکتر ستوده ۱۳۵۳ ش

و نهاوند که از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدهات (فجیه) و عرض از خط استوا (لذک)

ف = ۸۰/ج = ۳/یه = ۱۵ - مجموعاً طول ۹۸ می‌شود.

ل = ۴۰/د = ۴/ک = ۲۰ - مجموعاً عرض ۶۴ می‌شود.

حمداله مستوفی، نزهت القلوب صفحه ۸۳

ابوریحان هم با ارائه جدولی اوضاع اقلیم چهارم را بیان می‌کند.

ر.ک. به. تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن صفحه ۱۵ ابوریحان محمد بن احمد بیرونی

خوارزمی ترجمه احمد آرام چاپ دانشگاه ۱۳۵۳

۱-۱. جبال و محدوده آن از نظر ابن حوقل

جبال و اعمال آن مجاور نواحی «آذربایجان و ارمنیه و اران» است. این سرزمین با اشتغال آن به کوفه و بصره و نواحی متصل بدانها، که من آنها را در ضمن آن آورده‌ام، محدود است از طرف شرق به بیابان خراسان و فارس (کویر) و اصفهان و مشرق خوزستان، و از مغرب به آذربایجان و شمال بلاد دیلم و قزوین و ری و از جنوب به عراق و بخشی از خوزستان و سبب این که شهرهای ری و قزوین و ابهر و زنجان و از «جبال» جدا شده است و این است که آن شهرها را کوه‌هایی قوس‌وار فرا گرفته است.

۱-۲. شهرهای مشهور جبال

شهرهای مشهور جبال [عبارتند از] همدان، روز راور، رامن، بروجرد، کرج، فراونده (و نهاوند) و قصر دزدان^۱ [قصرالصوص] نهر زرنرود (زرن رود) [زاینده‌رود] که رود اصفهان است... [و شهرهای دیگر] مانند اسدآباد، دینور، قرمیسین (کرمانشاه)^۲.

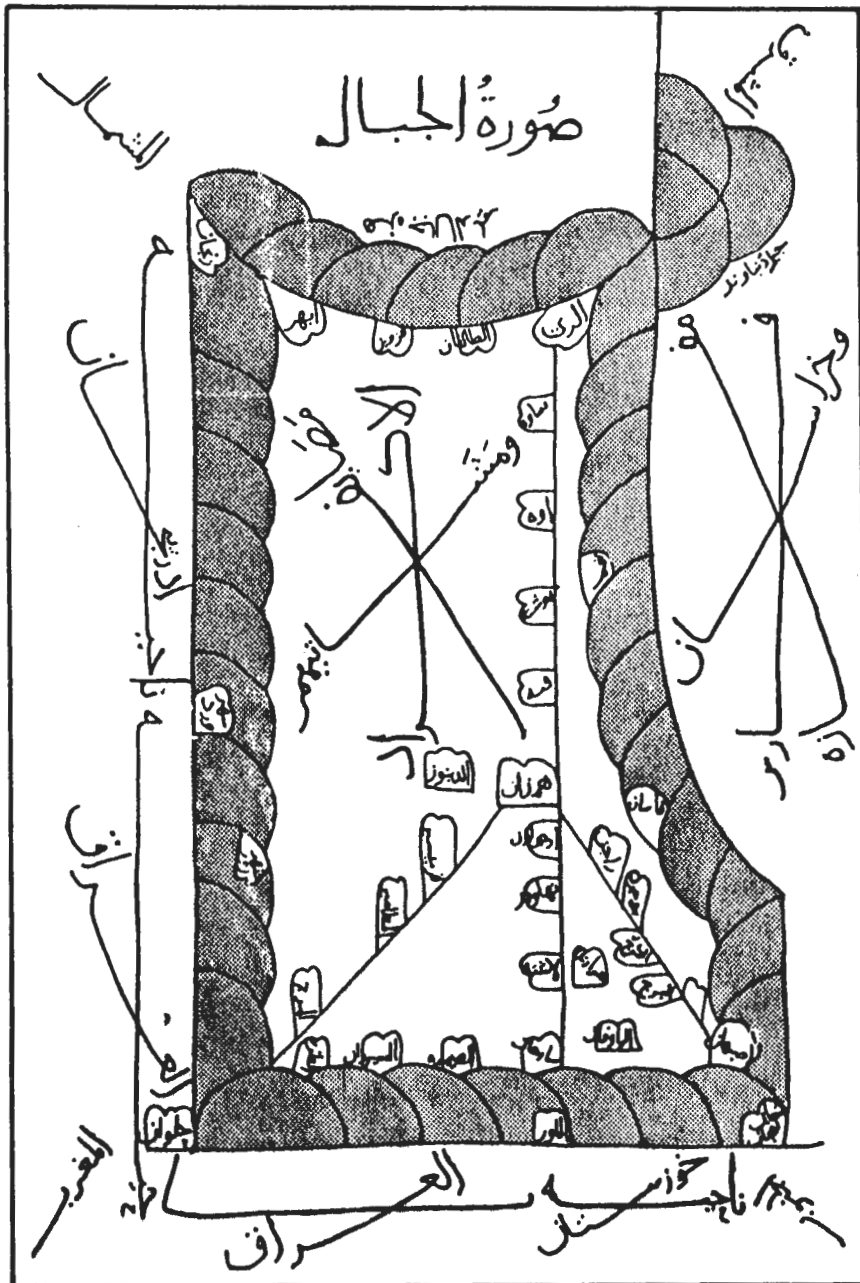
شرح نام‌ها و مندرجات نقشه صفحه بعد چنین است:

در بالای نقشه (صورة الجبال) و در گوشه سمت راست «المشرق» و در گوشه سمت چپ «الشمال» نوشته شده است و در پایین آن چهار سلسله جبال به شکل مربع نقشه را احاطه کرده. در سلسله بالایی «هذه جبال الدیلم» و در کوهی متصل به این سلسله در سمت راست «جبل دناوند» (کوه دماوند) نوشته شده و در سلسله سمت راست بیرون نقشه «مقازه فارس و خراسان» به شکل صلیب و در زیر سلسله پایینی ناحیه «خوزستان» و سپس «ناحیه العراق» هر دو به شکل صلیب، و در سمت راست آنها در گوشه «الجنوب» و در چپ آنها «المغرب» درج شده است. و نوشته «ناحیه العراق» به بالا و به موازات سلسله سمت چپ خمیده شده و در دنباله آن نوشته «ناحیه آذربایجان» به چشم می‌خورد.

در داخل سلسله بالا شهرهای ری، طالقان، قزوین و ابهر، و در گوشه چپ آن زنجان نوشته شده؛ و در اندرون سلسله راست شهرهای قم، کاشان و اصفهان مندرج است. اما

۱- کنگاور

۲- ابن حوقل - سفرنامه صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۵ ترجمه دکتر جعفر شعار، ایضاً سفرنامه متن عربی صفحات ۳۵۸ تا ۳۶۰ چاپ بیروت



«نقشه جبال و شرح مندرجات آن» از ابن حوقل

در داخل سلسله پایینی نام‌های شابرخاست، صیمره، سیروان و طزر بدان پیوسته، و در خط زیرین کوه‌ها نام‌های «خان لنجان» و «لور» و در گوشه چپ شهر «حلوان» و در سلسله سمت چپ شهرهای شهرزور و سهرورد است. از ری راهی به شابرخاست می‌رود که شامل ساوه، اوه، بوسته، روزه، همدان، رودزاور، نهاوند و لاشتر است. راه همدان به اصفهان از رامین، بروجرد، کرج و برج می‌گذرد و میان برج و اصفهان شکل شهری است بی‌نام که شاید خونجان باشد. در سرزمین واقع در میان این دو راه (راه ری به شابرخاست و راه همدان به اصفهان) نام‌های فراونده و الدارقان مندرج است و در راه همدان به حلوان نواحی قرمیسین (کرمانشاهان) المطامیر و المرج قرار دارد. در سمت چپ همدان شهر دینور است و در سمت چپ راه ری به همدان نوشته‌ای درهم افتاده دیده می‌شود و آن «مصائف الاکراد و مشاتیم» (بیلاق‌ها و قشلاق‌های اکراد) است.

۳-۱. یعقوبی در مورد شهرهای جبل می‌نویسد:

شهرهای جبل و طبرستان و ری، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، خلوان، ماسبذان، مهرجان قذق، شهرزور، صامغان و آذربایجان است و آن فرمانروایی داشت که به آن [او] سپهبد آذربایجان می‌گفتند.^۱

اصطخری از جبال و حدود آن چنین یاد می‌کند:

و جبال مشتمل است برماه کوفه (دینور) و ماه بصره (نهاوند) و نقاطی که میان این دو است که ما در آن قلمرو جای داریم. پس حد شرقی بیابان خراسان و فارس و شرق خوزستان، و حد غربی آن آذربایجان و حد شمالی آن مرز شمالی دیلم و قزوین و ری است. و این که ما ری و قزوین و ابهر و زنجان را از جبال جدا ساختم و به دیلم پیوند دادیم این است که کوه‌هایی مانند کمان آن را در برگرفته است... حد جنوبی آن عراق و خوزستان می‌باشد. جبل مشتمل برشهرهای مشهوری است که عمده آن همدان، دینور، اصفهان و قم است. شهرهای کوچکتر از این‌ها هم دارد مانند کاشان و نهاوند و لرستان و کرج...

حدود آن را چنین توصیف کرده است:

بیشتر بلکه همه آنجا را کوه تشکیل می‌دهد، جز نقاطی که مابین همدان تا ری و قم واقع

است. زیرا در آن نقاط کوه اندک است. اما نقاطی که با کوه‌ها احاطه شده است از حد شهرزور است تا حلوان و سیمره و سیروان و گر تا اصفهان و مرز فارس و از آنجا به کاشان تا همدان منتهی شود به قزوین و شهرزور تا حدود آذربایجان تا به شهر زور باز می‌گردد. این نقاط همگی کوهستانی است. به‌طوری که فضای زیادی در آن یافت نمی‌شود که از کوه خارج باشد.^۱

ثعالبی در غررالسیر در احوال انوشیروان می‌نویسد:

قسم مملکة ارباعاً و لربع الثانی کورة الجبل و هی الری و همدان و نهاوند و دینور و قرمیسین و اصبهان و قم و قاشان و ابهر و زنجان و ارمینیه و آذربایجان و جرحان و طبرستان.^۲

۴-۱. مؤلف ناشناخته حدودالعالم چنین تعبیری از جبال و شهرهای آن به‌دست می‌دهد:

جبال ناحیتی است مشرق وی بعضی از حدود پارس است و بعضی بیابان کرکس کوه و بعضی از خراسان و جنوب وی حدود خوزستان است و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و بعضی حدود آذربادگان است و شمال وی که دیلمان است و این ناحیتی است بسیار کشت و برز و آبادان و جای دبیان و ادیبان و بسیار نعمت از وی کرباس و جامه^۳... و زعفران خیزد.

سپس از شهرهای جبل چنین یاد می‌کند:

- | | | |
|-----------|-----------------------------|--------------------|
| ۱- سپاهان | ۲- خان لنجان | ۳- جودیکان |
| ۴- برو | ۵- کرج | ۶- بروگرد (بروجرد) |
| ۷- رامن | ۸- کرج ^۴ روزراور | ۹- روزراور |
- ۱۰- نهاوند شهری است... ده واند روی دو مزگت جامع است و جایی با نعمت بسیار است و از وی زعفران و میوه‌هایی (کی) از نیکویی...
- | | | |
|------------------|------------|----------------------|
| ۱۱- لیشت (الشتر) | ۱۲- سارجست | ۱۳- اساباد (اسدآباد) |
|------------------|------------|----------------------|

۱- اصطخری، المسالک و الممالک متن عربی چاپ لیدن، ۱۹۲۷ صفحه ۱۹۵

۲- ابومنصور حسین بن محمد المزعنی ثعالبی - غررالسیر، صفحه ۲۵۰

۳- نقطه‌چین به‌جای پارگی در نسخه خطی است.

۴- کرج مأخوذ از «کره» است که واژه‌ای اوستایی می‌باشد و به‌معنی حاصلخیز است مانند بوهین کره - کره رود

۱۴- صمیره	۱۵- دینور	۱۶- اوهر
۱۷- زنگان	۱۸- قزوین	۱۹- طالقان
۲۰- خوار	۲۱- ری	۲۲- ساوه
۲۳- قم	۲۴- کاشان ^۱	

۱-۵. یاقوت از بطلمیوس چنین نقل می‌کند:

قال بطلمیوس نهاوند فی الاقالیم الرابع طولها اثنتان و سبعون درجة و عرضها ست و ثلاثون درجة و هی اعتق مدینة فی الجبل.^۲

مؤلف جهان نامه در بخش جبال چنین اظهار نظر می‌کند:

تهستان عراق، این ولایت را جبال خوانند و آن ری، همدان، قم، قاشان و سپاهان باشد در این وضع کوه بسیار باشد.^۳

ابوالفدا نیز در این مورد اظهار نظر کرده است:

حد غربی بلاد جبل آذربایجان است و حد جنوب غربی قسمتی از بلاد عراق و خوزستان و حد شرقی بیابان خراسان و فارس و حد شمالی بلاد دیلم و قزوین و ری. البته در نزد کسانی که قزوین و ری را از جبال خارج دانسته به دیلم منظم ساخته‌اند.^۴

شماره	نام بلد	مآخذ	نوزدهمین اقلیم از اقلیم‌های عرفی: بلاد جبل			
			طول		عرض	
			وجه	دقیقه	وجه	دقیقه
۱۲	اطوال نهاوند	عج	مه	لد	ک	.
		رسم	عب	.	لو	.
		ابن سعید	عج	لا	لو	.
		قانون	عو	ک	له	.

۱- حدود العالم من المشرق و المغرب تألیف سال ۳۷۲ هجری قمری مؤلف گمنام، ایضاً همین منبع با مقدمه بارتولد و حواشی مینورسکی - ترجمه میرحسین شاه. نشرات پوهنتون، کابل، ۲۹ جلدی ۱۳۴۲.

۲- یاقوت حموی معجم البلدان چاپ وستنفلد صفحه ۳۲۹

۳- محمد بن نجیب بکران - جهان نامه صفحه ۳۲

۴- ابوالفداء عمادالدین اسماعیل، تقویم البلدان صفحه ۱۴۲ ترجمه عبدالحمید آیتی تهران، ۱۳۴۹ ش

۱-۶. حافظ ابرو در این باره چنین می‌گوید:

در زمان حکومت بنی‌امیه که دارالملک شام بود، ایشان تمامت بلاد شرقی را عراق می‌گفتند. چنانچه مدائنی در کتاب خود گفته است که: عمل عراق از هیأت (شهری برکنار فرات) است تا نصف دیلم و طبرستان و فارس و خراسان، هند و سند. مجموع را داخل عراق دانسته است. آن بدان سبب بوده است که در زمان حکومت بنی‌امیه هرکس از بلاد شرقی پیش ایشان می‌رسید چون گذرش برعراق بود می‌گفتند از عراق می‌آید تمامت را برعراق منسوب می‌کردند.^۱

در جای دیگر می‌نویسد مساحت عراق ۱۵۰ در ۱۵۰ فرسنگ است.^۲

۱-۷. حمدالله مستوفی در ذکر ولایات عراق عجم می‌نویسد:

و آن نه تومان است و درو چهل پاره شهر. و اکثر بلادش هوای معتدل دارد و بعضی به گرمی و بعضی سردی. حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفاز و قومس و جیلانات پیوسته است و طولش از سفیدرود تا یزد صد و شصت فرسنگ و عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ...

حقوق دیوانی ولایت عراق در سده خمس و ثلاثین ثانی سی و پنج تومان.^۳ به جامع الحساب درآمد و نسخه‌ای دیدم به خط پدرجدم مرحوم امین الدین نصر مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بود و عراق عجم را دو هزار و پانصد و بیست تومان و کسری این زمان حاصل بوده است.^۴

۱-۸. کنت گوینو هم با استفاده از منابع اوستائی و متون پهلوی می‌نویسد:

جبال ایالتی که فی مابین سرحدات ایالت هرات یا (هاروایی) که همان آری یونانی‌ها باشد و تا اقصی حدود مملکت رازس (ری) امتداد یافته... با اندک جرح و تعدیل

۱- جغرافیای حافظ ابرو ورق ۶۴

اطلاق نام جبال و گاهی سواد برای این ناحیه تا اوایل تشکیل دولت‌های ایرانی به کار گرفته می‌شد ولی از ظهور دولت قراقوینلو تا اوایل قاجار به طوری که در بیان حکومت علیشکر خواهد آمد قسمت اعظم این ایالت در اسناد و مدارک تاریخی به نام قلمرو علیشکر خوانده و نوشته می‌شد. ولی در دوره حکومت قاجار مجدداً نام قدیمی عراق عجم را بازیافت.

۲- جغرافیای حافظ ابرو (میکروفیلم) شماره ۲۸۶۹ کتابخانه مرکزی

۳- تومان، قصبه‌ای که صد پاره ده در تحت دارد. یادداشت‌های علامه قزوینی حرف «ت»

۴- نزهت‌القلوب - حمدالله مستوفی صفحه ۵۱ ایضاً جغرافیای خطی عراق عجم، کتابخانه ملک شماره

۷۰۵ - حاج میرزا مهندس



سرحدی همان مملکت پارت است و نواحی البرز که در «زند» هاربرزیتی نامیده می‌شده است و لژاند می‌گوید، اسم اولیه آن حبیره^۱ بوده است بالاخره این همان است که در عصر وسطی کوهستان یا جبل ری می‌خواندند. هنوز هم گاهی این اسم خوانده می‌شود. در اعصار اولیه شهرهای عمده این ایالت راگای^۲ سه ارگی و شخره^۳ حصین و وارنای^۴ مربع بودند.^۵

۹-۱. جبال همان ماد قدیم است.

کوهستان که معرب آن قُهستان است و جغرافی دانان عرب آن را به نام جبال خوانده‌اند همان ماد بزرگ است. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه این معنی را یادآور و تأکید می‌کند.

(... و فیها کانت مملکة الاشکانیة و هم الذین ملکوا العراق و بلاد ماه و هی الجبال...) ^۶
اصطلاح ماه البصره و ماه الکوفه (نهاوند - دینور) دوره اسلامی نیز از این معنا مشتق شده است.

1- Hebyreh

۲- به تعبیر گوینو «ری» امروزی

۳- شهرستانک، اما اگر شخره را شخر اوستا بدانیم شاهرود فعلی است.

4- Varena دماوند

۵- کنت گوینو - تاریخ ایران ترجمه احمد خواجه نوریان صفحه ۱۷۸

۶- ابوریحان بیرونی - آثار الباقیه صفحه ۷۵

۱- سواد

در آغاز عصر اسلامی نام دیگری که برای سرزمین اطلاق می شد «سواد» بود. زیرا عرب هنگامی که از بیابان های گسترده بی آب و علف و شنزارهای بی پایان به این نقطه رسید آن را «سیاه» دید. جایی دید که همه اش سبزی بود و درختان انبوه و کشتزاران خرم پس آن را سواد نامید زیرا عرب سبزه را سیاه و سیاهی را سبز می نامد. در قرآن کریم هم درختان سبز بهشت را «دَهمه»^۱ می نامند که به معنی سیاهی است در مفهوم سواد یا قوت چنین می گوید: «سمی بذلک سواده بالزروع والنخيل والاشجار».^۲

بدین جهت سواد نامیده شد که به واسطه کشت و زرع و نخلستان ها و درختان، سیاه بود.

۱-۱. عراق - سواد

عراق را (سواد عراق) یا سواد به طور مطلق نیز گفته اند.

شیخ طوسی چنین گوید:

سواد العراق مابين الموصل و عبادان طولاً و مابين حلوان و القادسيه عرضاً عنوة فهی

للمسلمين.^۳

عراق، ماد و ماه یکی بوده است.

پادشاه زمین عراقین و ماهات، ماه نهاوند و ماه بسطام و ماه سبذان اردوان بود.^۴

۱- سوره ۵۶ آیه ۶۴ مَدْهَامَه = باغچه ای پر و انبوه را گویند که از شدت سبزی متمایل به سیاهی باشد.

۲- یا قوت حموی - معجم البلدان جلد ۳، صفحه ۱۷۴

۳- شیخ طوسی - کتاب خلاف جلد ۲، صفحه ۴۷

۴- نامه تنسر صفحه ۴

بخش چهارم

شهربانان پیش از اسلام

- فصل نخست: حکمرانی ایرج
- دودمان کارن نهاوندی
- حکمرانی اژدی هاک
- حکمرانی سور و سام
- حکمرانی گئوماتا
- پادشاهی بهرام چوبین
- دالتو
- حکمرانی تانائوکسار
- ویس و رامین
- ساتراپی‌های ماد، در زمان اسکندر و جانشینان او
- هارپالوس
- اکسیداتس
- پیتو
- اورتوباتس
- آنتیوخوس دوم
- آنتیوخوس سوم
- مولون
- مندوس
- تیمارخوس
- باکاسیس
- مهرداد اشکانی
- تیکران
- مهرداد
- اشک
- اردوان پنجم

۱. شهربانان پیش از اسلام

با توجه به آنچه درباره سرزمین ماد که بعد به نام مای، ماه، کوهستان خوانده شد گفتیم، حال برآنیم تا در این بخش از شهربانان^۱ آن نام ببریم.

لازم به یادآوری است که مدارک موجود، به ندرت نام شهربانان و حکام نهاوند را به دست می دهد بلکه بیشتر سخن از ساتراپ ماد و حکام جبل و عراق عجم است که گاه در ری و زمانی در همدان مستقر بوده اند و بر سایر مناطق زیر نفوذ خویش فرمان رانده و نایبانی از جانب خود به شهرهای تابعه فرستاده اند. به طوری که از گفته های مورخین یونانی و کتیبه های هخامنشی مستفاد می گردد برای اولین بار در زمان داریوش، تشکیلات صحیح و منظمی جهت اداره مملکت به وجود آمد.

بنابه سنگ نبشته، نقش رستم، حکومت ایران به ۳۰ ایالت تقسیم شده بود و برای اداره هر کدام یک نفر والی که او را خشترپَوان و به یونانی ساتراپ می گفتند تعیین گردیده بود.

در این بحث تا جایی که در امکان بوده و مدارک موجود یاری کرده است نام شهربانان و حکامی را که از دورترین ادوار بر این خطه حکم رانده اند از لا به لای اوراق پنهان تاریخ استخراج و برحسب توالی زمان تا آغاز اسلام و از آن پس تا اواخر قاجار به خوانندگان عرضه کرده ایم.

۱- شهربان که پارسی باستان آن خشترپاون و پهلوی آن خشترپ است به یونانی ساتراپ گفته می شود. پادوسپان نیز به همین مفهوم به کار می رفته و مرکب از پاتکوس که به پهلوی (یوستی - اسامی ایرانی) به معنی سرزمین و ولایت است دارد (بان یا تان) که ادوات رعایت است (مثل شتربان - ساریان) و گاف آن بعدها افتاده است و به ظاهر مثل (داراوژرد - داراوگرد و داراب جرد). مؤلف ارمنی سبتوس sebos شاهین والی غرب را شاهین پاتگوسپان نوشته است. یادداشت های علامه قزوینی جلد ۴ / صفحه ۹

فصل نخست

حکمرانی ایرج

۱-۱. حکمرانی ایرج در شهرهای عراق

گویند فریدون کشور خود را میان سه تن فرزنداناش یعنی سلم و طوج (تور) و ایرج بخش کرد و عراق و شهرهای آن و نیز سرزمین مغرب بلاد هند را به ایرج پسر کوچکش داد او را به تاج و تخت مخصوص گردانید.^۱

۱-۲. فرمانروایی اژدی‌هاک (ضحاک) و کاوه (کاوگ) آهنگر در نهاوند

گویند ضحاک در روزگاران دور بر نهاوند تسلط داشته است. منابع پهلوی او را یکی از هفت فرمانروای کوهستان معرفی می‌کند. در اساطیر باستان آمده است که ضحاک ۹۰۰ سال پادشاهی کرد. تلفیق تواریخ ایرانی و یونانی ضحاک را فاتح مملکت جمشیدیان و او را مسخرکننده و ساتراپ مملکت مدی (ماد) می‌دانند.^۲ منابع اوستایی ضحاک را اهریمنی بدکار معرفی کرده است و از او چنین یاد می‌کند...

آن دیو بسیار نیرومند دروغ، آن آسیب جهان و زورمندترین دیو، دروغی که اهریمن برای گزند جهان خاکی و مرگ راستی پدید آورد.^۳

نام دیگر ضحاک (دهاک) بوده است. دهاک ترکیبی است از ده (عدد) اک یعنی عیب،

۱- تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء) صفحه ۳۲ - ترجمه جعفر شعار - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۴۶

۲- گوینو - تاریخ ایرانیان فصل هفتم سلطنت ضحاک صفحه ۱۵۵ به بعد.

۳- اوستا (نامه مینوی آئین زردشت) گزارش‌های پورداود، صفحه ۱۱۵

وی ده عیب را در جهان به وجود آورد، ده اک به عربی تبدیل به ضحاک شد.^۱ گویند ضحاک برای معالجه مرض طاعون خود که در اثر آن دو مار بردوش او برآمده بودند هرروز جوانی را قربانی می کرد تا مغزش را به مارها بخوراند و این کار مدت دوپست سال به طور مستمر ادامه یافت و در اثر آن مظالم ضحاک به نهایت خود رسید مردم دیگر تحمل او را نداشتند به رهبری کاوه آهنگر بروی شوریدند، کاوه سپاهی انبوه فراهم آورد و آماده نبرد گردید و از آن سوی ضحاک هم لشکریان خون ریز خود را بسیج نمود (در این حال ضحاک میخ در حدود طبرستان و نهاوند، موضعی نزیه و علف خواری خضیب و چراگاه به آب و گیاه مشحون...) ^۲ داشت سرانجام نبرد سختی بین آن دو درگرفت. با این که سپاهیان کاوه به مراتب اندک تر بودند او توانست بر ضحاک غلبه کند.

پس آنگاه کاوه با مشاوران خود به رای زنی پرداخت و در نتیجه فریدون^۳ را که از فرزندان جمشید بود به پادشاهی برگزیدند. فریدون کاوه را بسیار گرامی داشت و به پاس خدماتش دستور داد منشور حکومت شهرهای سپاهان و عراق و نهاوند را به نام کاوه صادر کردند کاوه تا آخر عمر در این منصب باقی بود. به فرمان فریدون چرم آهنگری کاوه را با جواهرات گرانبها آراستند و آن را به نام درفش کابویانی خواندند پس از او هر پادشاهی آمد بر آن جواهری افزود. مورخین گویند که این پرچم در جنگ قاوسیّه به دست اعراب افتاد. همان طوری که در بخش وجه تسمیه ذکر شد مردم روستای تاریک دره نهاوند می گویند که ضحاک در ده آنها اقامت داشته است و نیز در روستای سرخلیج غاری به نام غار ضحاک وجود دارد.^۴

۱-۳. سور و سام

سور و سام برادران فریدون پادشاه کیانی بودند که پس از غلبه بر (ده اک - ضحاک) بنا

۱- حمزه بن حسن اصفهانی سنی ملوک الارض و الانبیاء - ترجمه دکتر جعفر شعار صفحه ۳۲

۲- یاقوت حموی - تاریخ معجم، صفحه ۱۱۳

۳- فریدون پسر آتین - atbin - یسنا صفحه ۱۱۴

۴- مجسمه ۲۸۰۰ ساله «سر ضحاک» به موزه آذربایجان انتقال یافت.

به گفته بیهقی با فرزندانشان (به نهاندر افتادند برادر مهتر را شور نام بود و کهتر را که سام نام بود، سپه سالار شد و امیر سور را دختری بود و سپه سالار را پسری، هردو عم زادگان از خردی نامزد یکدیگر بودند، ایشان دلی برهم نهادند...)¹

۴-۱. کودتای گئوماتا در ولایت نسای ماد

گئوماتا مئنی از مردم ماد بود که در سال ۵۲۲ قبل از میلاد در کاخی به نام «پیشیاوا»² برکوه (ارکدریش - آراکادریش)³ که ظاهراً جایی در ماد بوده خود را شاه خواند. ولی پس از ۷ ماه سلطنت، طبق کتیبه بیستون در دژ «سیک یا هواتی»⁴ در ولایت «نسای»⁵ ماد به دست کورش او با شش تن از یارانش کشته شد کمبوجیه هنگامی که عازم مصر بود بردیا برادر خود را کشت ولی مرگ او را از دیگران پنهان داشت. همین پنهان کاری سبب شد که گئوماتا از شباهتی که به بردیا داشت از غیبت کمبوجیه استفاده کند و خود را بردیا پسر کورش بنامد و بر تخت سلطنت هخامنشی جلوس کند.

هدف گئوماتا و دستیارانش این بود که سلطنت را از خانواده پارس‌ها به مادها انتقال دهند این مسأله از وصیت کمبوجیه معلوم می‌شود که در هنگام مرگ به نزدیکان خود گفته بود (بازگشت سلطنت به مادها را با بی‌قیدی تلقی نکنید).

گئوماتا در مدت کوتاه سلطنت خود نسبت به مردم خوش رفتاری کرد مالیات‌ها را بخشید سربازگیری را ملغی نمود برده‌ها را آزاد ساخت و اموال ثروتمندان را گرفت. در حقیقت کسانی از گئوماتا ناراضی بودند که در میان طبقه اشراف بودند. از گفته هردوت که می‌گوید: همه آسیا از مرگ گئوماتا متأثر بودند معلوم می‌شود که او با سیاستی ملایم توانسته بود اکثر مردم را طرفدار خود نماید.⁶

۱- ابوالفضل بیهقی - تاریخ بیهقی جلد ۱ صفحه ۱۹ تصحیح سعید نفیسی

2- Paishiya Uvada

3- Arakadish

4- Sikaya huvati

۵- نسا در ناحیه گیان بوده است رجوع کنید به بحث نسا در همین کتاب

۶- ر.ک. به بررسی‌های تاریخی شماره ۵ سال ششم، آذر - دی ۱۳۵۰ صفحات ۱۵۵ تا ۱۷۸ مقاله (گئوماتا من) از دکتر جواد مشکور

۱-۵. دالتو

سارگون پادشاه آشور در سال ۷۱۳ پیش از میلاد لشکریان خود را متوجه خاک ماد کرد. سپاهیان او پس از مغلوب کردن قیام مردم کارالا واقع در بخش علیای زاب کوچک به خاک الی‌پی حمله کرد. علت حمله شورش مردم این ناحیه علیه حاکم دست‌نشانده آشور به نام دالتو (تالتو) بوده است که سرانجام منجر به تثبیت او در مقام سلطنت الی‌پی شد.^۱

۱-۶. تاناووکسار^۲

با این که به سبب قلت منابع از شهربانان ماد در دوره هخامنشی اطلاع کمتری در دست داریم با این حال در بعضی از مآخذ به نام برخی از آنان اشاره‌ای رفته است. از آن جمله گزنفون در کورشنامه تاناووکسار پسر کورش را معرفی می‌کند که از جانب پدر به حکومت ماد، کادوسیان و ارمنیان، منصوب شده،^۳ اگر بتوان به قول کتسیاس اعتماد کرد هارپاک یکی از سرداران آستیاژ هم چندگاهی شهریان ماد بوده است.^۴

۱-۷. ساتراپی‌های ماد در زمان اسکندر و جانشینان او

اسکندر در حین تعقیب داریوش کار اشغال سرزمین ماد را به‌انجام رسانید، پس از آن که بساط حکومت هخامنشیان را درهم پیچید، حکمرانی ایالت مختلف را به افراد مورد اطمینان خود واگذار کرد. از جمله ایالات مهم، یکی ایالت ماد بود، تقسیم‌بندی ماد در زمان اسکندر و جانشینانش براساس همان تقسیم‌بندی قدیمی. یعنی ماد بزرگ و ماد کوچک بوده است. ماد بزرگ و ماد کوچک دوساتراپی از ۱۲ ساتراپی نشین این عصر به‌شمار می‌رفته که جزء مهمترین ایالت محسوب می‌شده است. اما در سال ۳۲۱ ماد بزرگ تا دروازه‌های خزر بسط داده شد. در این بخش تا حد امکان به نام ساتراپ‌ها و حوادثی که در آن عصر در ماد روی داده اشاره خواهیم کرد.

۱- دیاکونف - تاریخ ماد صفحه ۲۰۵ چاپ دوم

2- Tanaoksar

۳- دیاکونف - تاریخ ماد، صفحه ۳۲۵

۴- همان - تاریخ ماد صفحه ۲۹

۱-۸. هارپالوس^۱

اسکندر در اواخر فرمانروایی حیثیت و احترام اولیه خود را در میان سرداران و افسران از دست داد و پایه‌های امپراطوری او شست گردید به‌طوری که سرداران مقیم ماد که یکی از ساتراپ‌های مهم بود به غارت معابد دست زدند. از جمله آنها یکی هم هارپالوس بود.^۲

۱-۹. اگسیداتس^۳

اگزیداتس از سرداران داریوش سوم بود به علت تخلفی که از او سر زده بود داریوش او را به زندان افکند، اسکندر پس از غلبه بر داریوش سوم هرکجا به دشمنان او رسید آنها را نواخت و رتبه‌ای داد. از آن جمله اگسیداش بود که او را از زندان بیرون آورد و به ساتراپی ماد بزرگ و کوچک منصوب کرد زیرا در آن زمان ماد بزرگ و کوچک دارای ساتراپی واحد بود. اما در سال ۳۲۸ یکی از سرداران داریوش به نام آتروپات که به او خیانت ورزیده و در نبرد گوگمل (گایو گاملا) به اسکندر پیوسته بود از جانب او به ساتراپی ماد کوچک (آذربایجان) گماشته شد از این پس بود که ماد کوچک به ماد آتروپاتن مشهور شد.

۱-۱۰. پیتو^۴

پس از مرگ اسکندر امپراطوری وسیع او که یونانیان به ادامه و بسط آن در جهان دل بسته بودند رو به تجزیه نهاد. جانشینی اسکندر در سال ۳۲۱ به چند واسطه به پیتو رسید گرچه پس از اسکندر اختیارات ساتراپ‌نشین‌های ایرانی به دست خود ایرانیان افتاد ولی پیتو توانست با اقتدار همچنان ساتراپی خود یعنی ماد را حفظ کند. پیتو با قدرتی که به هم رسانیده بود توانست بعدها سردار همه ساتراپ‌نشین‌های علیا گردد. اما جاه‌طلبی او

1- Harpalus

۲- آلفرد فن گوتشمید - تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان ترجمه کی‌کائوس جهاننداری صفحه ۲۹-۳۰

3- Oxidates

4- Pitho

باعث شد تا ساتراپی‌های ضد او با هم متحد شوند.

این دسته متحد نه تنها توانستند او را از ایالت پارت که پس از قتل فیلیپوس ساتراپ آن ناحیه را در سال ۳۱۸ (ق.م) تصاحب کرده بود بیرون کنند.^۱ بلکه حتی او را از ماد هم بیرون راندند آنگاه ساتراپ‌های همدست، با (اومنس)^۲ ارتباط برقرار کردند و هنگامی که او در رأس قوای اومنس (گروهی از سرداران مقدونی) در سال ۱۳۶ به عنوان سردار پادشاه به شوش آمد به او گرویدند در حالی که «پیتو»ی مطرود به نزد سلوکوس ساتراپ بابل گریخت و هردو تن دست به دامان آنتی‌گونوس که دشمن «اومنس» بود شدند در جنگی که بین این دو اتفاق افتاد و صحنه آن شوش و ماد بود اومنس در این نبرد به فرمان آنتی‌گونوس کشته شد. آنتی‌گونوس که از توطئه پیتو ترسناک بود دستور قتل او را صادر کرد. در این جنگ پرستاس ساتراپی ایرانی فرماندهی لشکر مخالف پیتو را به عهده داشت.^۳

مؤلف ایران‌نامه می‌نویسد بعد از پیتو حکومت عراق (ماد) مشترکاً به یک نفر ایرانی به نام ارته‌باتس و یک نفر مقدونی به نام هپ‌پوستراتس رسید. در سال ۳۱۲ سلوکوس به ماد وارد شد و نیکاترا را که از جانب اتی‌لوکس بر ماد حکومت می‌کرد از میان برداشت.^۴

۱-۱۱. اورونتوباتس^۵

در سال ۳۲۳ شخصی از اهالی ماد به نام اورونتوباتس از جانب آنتی‌گونوس به ساتراپی ماد برگزیده شد.^۶

۱-۱۲. اقدامات آنتیوخوس دوم^۷

هنگامی که آنتیوخوس دوم وفات یافت در اثر اعمال ناشایست و نسنجیده پسرش

۱- نیلسون دوبواز - تاریخ سیاسی پارت ترجمه علی‌اصغر حکمت صفحه ۱۸۴

2- Eumenes

۳- گوتشمید - تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان صفحه ۲۶

۴- عباس مهرین شوشتری - ایران‌نامه جلد ۲ / صفحه ۲۹۶

5- Orontobates

۶- گوتشمید - تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن صفحه ۳۰

7- Antioxos

به نام سلوکوس دوم کالینکوس (۲۶۴-۲۲۶، ق. م) پادشاه مصر یعنی بطلمیوس نیکوکار برای نبردی انتقامی بهانه یافت و تقریباً تمامی قلمرو سلوکی را گرفت. این پادشاه از رود فرات گذشت. بابل، شوش پارسه و ماد و تمامی نواحی سر راه خود را تصرف کرد.^۱

۱۳-۱. آنتیوخوس سوم و مولون

در دوران آنتیوخوس موسوم به کبیر (۲۲۳-۱۸۷، ق. م) مولون^۲ حاکم ماد علم طغیان برداشت و تاج بر سر گذارد ولی پس از جنگ‌های متوالی مغلوب آنتیوخوس شده دست به خودکشی زد.^۳

۱۴-۱. مندموس^۴

در سنگ نبشته معبد لائودیسه در زمان آنتیوخوس سوم مندموس به عنوان حاکم حوزه نهاوند معرفی شده، از جانب او شخصی به نام ایلودرس^۵ سمت نگهبانی معبد را داشته است.

۱۵-۱. تیمارخوس

در زمان دمتریوس (۱۶۲-۱۵۰، ق. م) تیمارخوس^۶ ملطی که از طرف آنتیوخوس پنجم به حکومت رسیده بود از سنای روم فرمان پادشاهی ماد را در سال ۱۶۱ (ق. م) دریافت داشت و پس از مطیع ساختن قبایل اطراف بابل را هم متصرف شد ولی در جنگی با دمتریوس به قتل رسید و ماد بزرگ در دست سلوکی‌ها باقی ماند.^۷

۱- همان مأخذ صفحه ۳۵

2- Molon

۳- همان - صفحه ۵۲

4- Mendemos

5- Illoderos

6- Timarchos

۷- گوتشمید - تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار، صفحه ۶۶

۱-۱۶. باکاسیس ۱۷۵ - ق.م

در روزگار پادشاهی اشک ششم مهرداد اول که از ۱۷۴ پیش از میلاد شروع شد دولت پارت به وسعت قابل ملاحظه‌ای رسید. مهرداد پس از آن که دولت باختر را تابع خود کرد به فکر تصرف ماد بزرگ که تحت تصرف سلوکی‌ها بود افتاد در این زمان پسر بچه ۹ یا ۱۴ ساله‌ای به نام «اوپاثر» صاحب تخت سلوکی شده بود و بر سر نیابت سلطنت بین دو شخصیت معروف به نام «لیزیاس و فلیپ» اختلافات شدیدی بروز کرد به طوری که موجب زوال حکومت سلوکی را فراهم آورد.

مهرداد هم از موقعیت استفاده کرده و به ماد لشکر کشید مادی‌ها چون دارای مملکت و حکومت مستقلی بودند، در مقابل پارتی‌ها مقاومت زیاد به خرج دادند ولی با همه تلاشی که نمودند سرانجام شکست خوردند. مهرداد سراسر ماد را ضمیمه قلمرو خود نمود و شخصی را به نام «باکاسیس»^۱ که مورد اعتماد او بود به نیابت خود به حکمرانی آن جا برگماشت.^۲

۱-۱۷. تصرف ماد توسط مهرداد اشکانی

ماد در سال ۱۳۰ پیش از میلاد صحنه زد و خورد بین سلوکی‌ها و پارتیان شد در همان سال سلوکی‌ها که پادشاه مقتدرشان آنتیوخوس هفتم بود توانستند پارتیان را شکست داده سراسر خاک ماد را تصرف نمایند. آنتیوخوس زمستان آن سال را در اکباتان به سر برد. اما پس از فرارسیدن بهار، مهرداد اشکانی دوباره بخت خود را در جنگ با آنتیوخوس آزمود. این بار پس از نبردی سخت سپاهیان آنتیوخوس شکست خورد و برای این که به دست دشمن نیفتد خود را از صخره‌ای پرت کرده، کشته شد. این واقعه در سال ۱۲۹ قبل از میلاد اتفاق افتاد و خیال اشکانیان را از جانب دولت غاصب سلوکی راحت کرد.^۳

1- Bacassis

۲- پیرنیا - ایران باستان جلد ۳ / صفحه ۲۲۲۵

۳- گوتشمید - تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار صفحه ۱۲۰

۱۸-۱. تیگران^۱

بعد از اردوان دوم یک نفر به نام تیگران از ارمنستان به خود لقب شاهنشاه داد. او توانست در سال ۸۸ پیش از میلاد قدرت خود را در قسمتی از سوریه اعمال نماید و عنوان پادشاهی آن جا را نیز به دست آورد. گرچه اسلاف تیکران ناحیه ماد را قبلاً به آتروپاتن محدود کرده بودند اما او به این اکتفا نکرد و به ناحیه ماد بزرگ که از مستملکات پارتی‌ها بود تاخت و کاخ آدراپانان^۲ را که مقر پارتی‌های مقیم باتانا^۳ (اکباتان) بود و در ده کیلومتری مغرب شهر اخیر قرار داشت ویران کرد.^۴

۱۹-۱. مهرداد

حدود سال ۵۷ پیش از میلاد فرهاد سوم که پارتی‌ها تجدید عظمت حکومت و سلطنت خود را مدیون او بودند به دست پسرش کشته شد. بعد از او ارد^۵ اول یا هیرو^۶ دس^۷ (هورا اودا)^۸ به تخت نشست و برادر او مهرداد سوم فرمانروای ماد شد.

۲۰-۱. حکومت اشک

طبری می‌نویسد از جمله پادشاهانی که برجبال فرمانروایی داشتند و پس از آنها فرزندان شان برسواد چیره شدند اشک پسر حره پسر رسان... بود در جای دیگر همین مورخ از قول هشام کلبی نقل می‌نماید که انتحیس سواد کوفه را در تصرف داشت و در ناحیه جبال و اهواز و فارس رفت و آمد داشت تا این که مردی به نام اشک پسر دارای بزرگ ظهور کرد و بر انتحیس غلبه نمود سواد، موصل تاری و اصفهان به دست وی افتاد...^۹

1- Tigran

2- Adrapanan

3- Batana

۴- گوتشمید - تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار صفحه ۱۲۸

5- Orodes

6- Hyrodes

7- Hur avdha

۸- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری جلد ۲ / صفحه ۴۹۹

۲۱-۱. اردوان پنجم (ارتیان - ارته - ونه) اشک بیست و نهم

اردوان آخرین پادشاه اشکانی پسر بلاش چهارم بعد از فوت پدر در سال ۲۱۵ میلادی بربرادر خود که او هم بلاش نام داشت غلبه کرد و در یکی از شهرهای ماد [نهایند] به جای پدر به تخت سلطنت نشست این ادعا از آن جا ناشی است که مؤلف مجمل‌التواریخ را عقیده براین است که اردوان در نهایند می‌نشسته است.^۱ دینوری هم آن را تأیید کرده می‌نویسد:

گویند در میان ملوک الطوایف از شهریاران عجم، هیچ پادشاهی از حیث وسعت ملک و کثرت سپاه، بزرگتر از اردوان پوراشه پوراشکان پادشاه جبال نبود وی فرمانروایی ماهان و همدان و ماسبذان و مهرجانقذق و حلوان بود... ملوک الطوایف همگی به برتری اردوان پادشاه جبال اذعان داشتند...، اردوان در نهایند کهن اقامت می‌کرد...^۲ گویند عیسی بن مریم در این سال مبعوث شد.

در نامه تنسر آمده است (پادشاه زمین عراقین و ماهات، ماه نهایند و ماه بسطام و ماه سبذان اردوان بود)^۳ از اینجا تا حدی وسعت قلمرو او را در می‌یابیم. دو واقعه مهم در زندگی آخرین پادشاه اشکانی رخ داد که اولی موقعیت او را تثبیت کرد و دومی سرنوشتش را دگرگون و به مرگ وی انجامید.

اولین واقعه حمله کاراکالا امپراطوری روم به ایران بود. نیلسون دوبواز یادآور می‌شود که او در این یورش بسیاری از بلاد ماد را غارت کرده و قلاع عدیده را ویران ساخت.^۴ ولی سرانجام کشته شد و جانشینی به نام ماکرنیوس^۵ از اردوان پنجم تقاضای صلح کرد. حادثه دوم نبرد او با اردشیر بابکان بود که منجر به کشته شدن وی گردید (۲۲۶ میلادی) محل نبرد را مورخین به تفاوت نوشته‌اند.

در مجمل‌التواریخ چنین آمده است (و حرب اردوان به ظاهر در نهایند بوده است که اردوان آن جا نشست)^۶ تاریخ گزیده محل نبرد را (ری) نوشته است. طبری دشت

۱- مجمل‌التواریخ و القصص تصحیح مرحوم بهار - صفحه ۱۸۶

۲- دینوری اخبار الطوال صفحه ۴۳

۳- نامه تنسر ترجمه ابن اسفندیار صفحه ۴

۴- تاریخ سیاسی پارت صفحه ۲۳۷

5- Makreniyuse

۶- محمد عوفی، مجمل‌التواریخ صفحه ۶۰

هرمزگان را جایگاه این نبرد می‌داند.^۱ که قول اخیر مورد تأیید است، نباید تصور کرد که مرگ اردوان برای اردشیر پیروزی نهایی را به دنبال داشت زیرا او دارای چند پسر بود که ادعای جانشینی پدر را داشتند از جمله (ارتا و اسدیس) یا (ارتایازوس) بود که بر متصرفات کوچکی از قلمرو پدر حکومت می‌کرد. پیروزی اردشیر و ازدواج او با دختر اردوان طی داستانی در زند و هومن^۲ و همچنین در نامه تنسر^۳ آمده است.

در تصرف شهرهای جبال به دست اردشیر، بلعمی می‌نویسد.
و لشکر به میدان اندر آورد و مملکت جبال و همدان و نهاوند و دینور بگرفت،^۴
فرخان آخرین پسر اردوان بود که در نهاوند کاخی مجلل داشت اردشیر پس از غلبه بر او به نهاوند آمده و در کاخ وی استقرار یافت.^۵

۲۲-۱. کارن نهاوندی

کارن (قارن) نام یکی از خانواده‌های مهم اشرافی نهاوند در عصر اشکانی و ساسانی بود، این لقب از عصر باستان تا اواخر دوره ساسانی حتی سال‌ها بعد از استقرار اسلام برای این خاندان محفوظ بود. حیات جدّ اعلای قارن‌ها را به زمان سلسله‌های باستانی ایران می‌رسانند. کریستن - سن می‌نویسد:

در دوره بین فریدون و نوذر، قارن پسر (کاوگ) آهنگر و کشواد که بنا بر بعضی اقوال از همین خاندانند و از رؤسای نظامی محسوب می‌شوند. در عهد سلطنت نوذر سام و بعد از اوزال، در صف مقدم بزرگان قرار دارند، لیکن سپه‌سالاری با قارن است.^۶
به عقیده دکتر بیوار^۷ در زمان گزنفون،^۸ ۴۰۰ پیش از میلاد این یک لقب و درجه ارتشی مساوی با ژنرال بوده است.^۹ در دوره طولانی حکومت اشکانیان چند خاندان مهم

۱- محمد بن جریر طبری - تاریخ طبری جلد ۲ / صفحه ۵۸۳

۲- صادق هدایت، زند و هومن صفحات ۱۸۵-۱۷۶

۳- نامه تنسر، صفحه ۴۰

۴- ابوالفضل بلعمی - تاریخ بلعمی، صفحه ۸۸۲

۵- دینوری، اخبار الطوال صفحه ۴۵

۶- کریستن سن - کیانیان صفحه ۱۹۹

7- Bivar

8- Xenophon

۹- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان شماره ۱۵ - اسفند ۱۳۵۲

به عنوان شاهک و تیولدار بزرگ از چنان قدرتی برخوردار بودند که می توانستند در تعیین شاهنشاه نقش مهم و اساسی ایفاء نمایند. زیرا آنها در املاک وسیع خود از یاری روستائیان بسیاری برخوردار بودند که در موقع لزوم از آنها به عنوان سرباز استفاده می کردند.

به قول دینوری (قارن جبلی نهاوندی)^۱ دارای ۳۰ هزار سرباز سواره و پیاده بوده است.

در هنگام تاجگذاری یکی از سورن ها (خاندان اشرافی اشکانی) تاج را بر سر شاه می گذاشت و یکی از قارن ها کمر بند او را می بسته است.^۲ در عصر ساسانیان عده این طبقه اشراف قدرتمند به ۷ دودمان می رسید که سه دودمان از آنها ادامه خاندان اشرافی دوره اشکانی بودند. برای آنها انتساب به پارت ها وجه مشخصه و علامت امتیاز بود، این سه عبارت بودند از قارن پهلوی، اسپاه بذ پهلوی و سورن پهلوی که خاندان اخیر در سیستان اقامت داشتند.^۳ به حکومت اشکانی از آن جهت ملوک الطوائف گفته اند که در هریک از استان ها وسیع کشور یکی از آنها به نام (شاهک) حکومت می کردند (کارن ها) علاوه بر تسلط بر نهاوند بزرگ ساتراپی بین النهرین و در عهد پادشاهی هرمز چهارم عهده دار حکومت خراسان بوده اند.

این خاندان اشرافی، در عهد ساسانیان، همچنان موقعیت خود را حفظ کرده و دارای نقش تعیین کننده ای بوده است^۴ کریستن سن می نویسد:

خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمان های هفت گانه کشور محسوب می شد نام باقی دودمان ها چنین بوده است قارن پهلوی، سورن پهلوی، اسپاه بذ پهلوی و مهران پهلوی و دیگری گویا زیک (zik) بوده است.^۵

سوخر^۶ را نیز از دودمان قارن می دانند و مسقط الرأس او را بلوک اردشیر خوره نوشته اند از کتیبه شاهپور اول در محل کعبه زردشت نام عده ای از شاهکان یا

۱- آ.ای. کولسینک - ایران در آستانه، یورش تازیان صفحه ۱۳۰

۲- نیلسون دوبوار - مقدمه تاریخ سیاسی پارت صفحه ۷

۳- تئودور نولدکه - تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان. صفحه ۶۶۰

۴- و.ک. لوکونین - تمدن ساسانی صفحه ۳۴۷ - ترجمه عنایت الله ضیا - ۱۳۵۰ / ش

۵- کریستن سن - ایران در زمان ساسانیان - صفحه ۶۴

سرفنودال‌های بزرگ منطقه‌ای برجای مانده مانند شاه ابرنیک، شاه مرو، شاه کرمان، شاه سکستان، بیدخس هزارپد... همچنین دیهین از دودمان وراز، ساسان از دودمان سورن، پرویز از دودمان قارن و (Gwky) از دودمان قارن^۱ در میان خاندان‌های یاد شده، خانواده کارن در طول حکومت اشکانی و ساسانی علاوه بر نهایند بزرگ که از خاور تا حوالی قم و از باختر قسمتی از خاک کرمانشاهان را نیز در برداشته، ملک موروثی او بود، در سایر نقاط کشور، دارای مناصب مختلف دولتی و ارتشی نیز بوده و در بیشتر مواقع از یاری کنندگان شاهان بوده است.

گوت اشمید می‌نویسد:

در سال ۵۹۰ میلادی کارن که ساتراپ بین‌النهرین بوده با قوای مهرداد پنجم یاری می‌کند که علیه گودرز می‌جنگیده...

کارن علاوه بر ساتراپی بین‌النهرین در عصر پارت‌ها، در عهد ساسانیان نیز ویژگی‌های موروثی خود را همچنان حفظ کردند.

آ.ای. کولسینگ، در ادامه بحث قیام بهرام چوبین در خلع هرمز چهارم می‌نویسد:
بهرام راه خود پیش گرفت تا به شهر قومس رسید که (قارن جبلی نهایندی) در آنجا می‌زیست، قارن ولایت خراسان را داشت و جنگ و صلح و دریافت مالیات و خراج آن سامان را عهده‌دار بود... پیرمردی بود که متجاوز از صد سال از عمرش گذشته بود و از جانب کسری انوشیروان برآن دیار حکومت می‌کرد، هرمز پسر خسرو نیز او را بر همان منصب باقی گذاشت. چون کار مملکت به بهرام رسید، باز مقام و منزلتی را که قارن در بین ایرانیان داشت محترم شمرد و او را در همان شغل ابقاء کرد...^۲

دیاکونف از گنجی که در نهایند پیدا شده یاد کرده و می‌نویسد. در سال‌های (۱۹۲۰) در سرزمین ماد در نهایند گنجی کشف شد که به نام گنجینه کاریان شهرت یافت در این گنجینه کنده‌کاری‌هایی از دوران پارت‌ها به دست آمده که بدون شناختن آنها نمی‌توان به نقره‌کاری زمان ساسانیان پی برد.^۳

۱- غلامرضا انصافپور - تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از دوران ماقبل تاریخ تا پایان ساسانیان - صفحه ۱۸۲ - ۱۳۵۲ / ش
۲- ایران در آستانه پورش تازیان - صفحه ۱۳۰
۳- دیاکونف - تاریخ اشکانیان صفحه ۳۶۲



تصاویری از کارن در دو طرف سکه

برداشته شده از نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۱۲، شماره ۱۵، اسفند ۱۳۵۲

این گنجینه در اواخر عصر قاجار در محلی به نام «آب انبار طلایی» کشف شد و مقدار زیادی از سکه‌ها و نقایس آن به دست خوانین محلی افتاد. در شرح مختصری که از آب انبارهای شهر، داده شده اشاره‌ای نیز به چگونگی پیدا شدن این گنج گردیده است.^۱ سکه‌هایی که تصویرشان در اینجا به نظر می‌رسد مربوط به کارن است. در اینجا سه سکه در ۵ تصویر می‌بینیم به این معنی که در تصویر شماره ۱ اولی از سمت چپ روی سکه و دومی که بر چهارپایه نشسته است پشت سکه را نشان داده است و به همین ترتیب در دو سکه دیگر پشت سکه به خط یونانی (AR Sakoy) در کنار آدمی که روی چهارپایه نشسته و در حاشیه مقابل آدم به خط آرامی تقریباً به این شکل ۱۲۶۶ نوشته دارد برای پی بردن معنی خط آرامی به آقای دکتر (Bivar) دانشمند انگلیسی که در خواندن خط آرامی مهارت کافی دارد مراجعه شده و ایشان کارن تشخیص داده‌اند.

۲- پادشاهی بهرام چوبین و ضرب سکه‌های او در ضرابخانه نهاوند

گفتیم از هفت خاندان مشهور ساسانی یکی هم خاندان کارن نهاوندی بود که

۱- با مراجعات مکرر به متصدیان موزه ایران باستان از این گنج و کتیبه‌هایی که از نواحی مختلف این شهرستان کشف شده اطلاعی به دست نیامد.

متصرفات او تا نزدیکی‌های قم هم ادامه داشته است دیگر، خاندان مهران رازی بود که نسب به پارتی‌ها می‌رساندند، چه در زمان اشکانیان و چه ساسانیان دارای مقامات و درجات والائی در مراتب دولتی دو سلسله داشتند.

بهرام چوبین که به بهرام ششم مشهور است از خاندان مهران و پدر او بهرام گشنسب بود که مرزیانی ری را به عهده داشت به دستور انوشیروان بهرام سپهد و مرزبان ارمنستان ری، جبال و طبرستان بود. در عهد پادشاهی هرمز چهارم پسر انوشیروان به مقابله خاقان ترک فرستاده شد او سپاه ترکان را شکست سختی داد و تخت زرین خاقان را با ۳۰۰ شتر برای هرمز فرستاد ولی در نبرد با رومیان شکست خورد.

می‌گویند: بهرام به جهت این که در بین سپاهیان و مردم محبوبیت زیادی داشت مورد رشک هرمز واقع شد و همواره از او بیمناک بود به همین علت هم در رساندن کمک به سپاهیان او تعلل می‌کرد که این خود از عوامل مهم شکست او محسوب می‌شود.

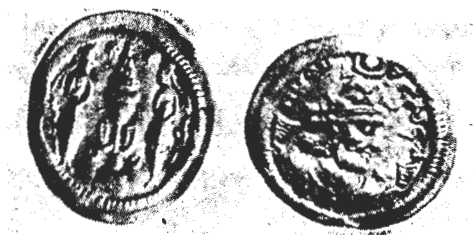
بهرام پس از این که از جبهه نبرد برگشت از فرماندهی سپاه معزول گردید، در همین اوان هم بزرگان مملکت هرمز را به زندان انداخته به قتل رساندند و پسرش خسرو پرویز را که در ارمنستان بود به سلطنت برگزیدند. بهرام چون اوضاع را آشفته دید با خسرو از در ستیز درآمد. خسرو در مقابل او نتوانست ایستادگی کند، به پناه امپراتور روم رفت. و بدین ترتیب بهرام، به نام بهرام ششم مدت یک سال پادشاهی کرد در همین یک سال بود که سکه‌هایی به نام و تصویر او در ضرابخانه نهاوند ضرب زده شد (۵۹۰-م) ولی طولی نکشید که خسرو به کمک رومی‌ها تاج و تخت پدری را تصاحب کرد بهرام هم با عده‌ای از سپاهیان وفادار خود به بلخ گریخت. هنگام فرار بهرام از نهاوند به خراسان کارن (۵۹۰-م) حاکم خراسان، قومس «کمش» و گرگان بود.^۱ در دره شهر محلی است به نام (تنگ بهرام چوبین) که تا حدی مسیر حرکت او را در حین فرار از مقابل خسرو پرویز معلوم می‌کند مؤلف گمنام جغرافیایی لرستان می‌نویسد:

در محل سراب دره شهر آثار شهری پیدا است که حال هم از علامات آن بعضی طاق‌ها و محوطه و عمارت حیاط نمایان است و کُل طاق و حیاط عمارت از سنگ و گچ است. در دامنه کوه مزبور آثار غریب و بناهای عجیب مشاهده می‌شود از جمله تنگی

مشهور به تنگ بهرام چوبینه در هنگامی که از خسرو پرویز فرار کرده است و در آن جا سکنی گرفته.^۱ بهرام به سبب این که دارای قدی بلند و تکیده بود به او لقب چوبین داده بودند. طبری می نویسد: (به گونه سیاه چرده، ابروان پیوسته و به بالا دراز و به تن خشک بود به این جهت او را بهرام چوبین خواندند).^۲

۱-۲. مشخصات چهره و تاج بهرام، منقور بر سکه نهانند:

تاج وی زرین و کنگره دار است که لبه آن با دوردیف مروارید تزئین یافته است. درون تاج، کلاهی مدور قرار دارد که در قسمت جلوی آن هلال ماه زرینی نصب است. بالای تاج از هلال ماه و گوئی ساده یا شعله مانند تزئین یافته است.



تصویر بهرام ششم بر سکه ها

در طرفین تاج ستاره نقره است و برگوش بهرام گوشواره ای با سه آویز بلند که تا روی گردن وی آمده است. موهای او در پشت سر به شکل گل مدوری جمع شده و گل گوهر نشانی بر روی آن نصب است.

نقش نیم تنه بسیار زیباست و بر حاشیه لباس دو ردیف جواهر نشانده شده و روی سینه دو قطعه گل مرصع نصب است. روی شانه ها هلال ماه و نوار چین داری که به طرف بالا در اهتزاز است، مشاهده می شود.

۳- داستان عاشقانه ویس و رامین در کشور ماه و نبرد موید و ویرو در دشت نهانند

در مجمل التواریخ و القصص آمده است:

۱- جغرافیای خطی لرستان تألیف قرن (۱۳ - ه.ق.) شماره ۴۸۴ / ف کتابخانه ملی

۲- ر.ک. به مقاله خانم ملک زاده بیانی بررسی های تاریخی شماره ۱ سال دهم صفحه ۳۷ نقل از طبری

(اندر عهد شاپور قصه ویس و رامین بوده است و موبد برادر رامین صاحب طرفی بود از دست شاپور به مرو نشستی و خراسان و ماهان^۱ به فرمان او بود)^۲
اصل داستان بنا به تحقیق منیورسکی مربوط به دوره اشکانی (۲۴۷ ق.م - ۲۲۶ بعد از میلاد) و متعلق به شاخه‌هایی از گودرزیان و قارنیان می‌باشد که فخرالدین اسعدگرانی آن را حدود سال ۴۴۶ هجری به نظم درآورده است.

پیش از این گفتیم که قارنیان یکی از شاهک‌های ساکن نهاوند بودند. آنچه در این مثنوی ۸۹۰۴ بیتی در ارتباط با این خانواده است و به نحوی مربوط به سرزمین ماد می‌شود به اختصار نقل می‌گردد. مطلبی که یادآوری آن ضروری به نظر می‌رسد این است که زندگی قهرمانان داستان سراسر فساد و تباهی و کامجویی‌های جنسی و ازدواج با محارم از جمله خواهر و برادر بوده است که انحطاط اخلاقی آن عصر را می‌رساند. قسمتی از داستان که در زمینه کار ما است از این جا شروع می‌شود که موبد شاه مرو از همسر قارن که بهار جوانی را طی کرده خواستگاری می‌کند. شاعر قصه پرداز، داستان را چنین ادامه می‌دهد:

پری رویان گیتی‌ها مواره	شده بریزمگاه او نظاره
چو شهر و ماه دخت از ماه آباد ^۳	چه آذر بایگانی سرو آزاد
رخ از دیبا و جامه هم ز دیبا	دو دیبا هر دو درهم سخت زیبا
چنان آمد که روزی شاه شاهان	که خوانندش همی موبد منیکان
بدید آن سیمتن سرو روان را	بت خندان و ماه بانوان را
به تنهائی مر او را پیش خود خواند	به سان ماه نو برگاه بنشانند
به ناز و خنده و بازی و خوشی	بدو گفت ای همه خوبی و گُشی
به گیتی کام راندن با تو نیکوست	تو بایی در برم یا جفت یا دوست

چون شهر و از تقاضای شاه موبد آگاهی یافت پاسخ داد که من پیرم و دیگر شایسته عشقبازی نیستم. موبد به او گفت:

۱- ماهان در ویس و رامین قسمت غربی از حد ری تا همدان و نهاوند و دینور است. از توضیحات ملک‌الشعرا بهار در مقدمه مجمل‌التواریخ و القصص
۲- محمد عوفی - مجمل‌التواریخ و القصص صفحه ۹۴
۳- سرزمین ماه - ماد.

تو در پیری بدین سان دلستانی
چگونه بوده‌ای روز جوانی
موبد به او گفت اکنون که حاضر نیستی به همسری من در آئی پس قول بده چنانچه
دختری زائیدی او را به عقد من درآوری شهر و هم قول می‌دهد و می‌گوید:
نژادم تاکنون دختر وزین پس
اگر زادم تویی داماد من بس
سال‌ها گذشت و شهر و از شوهرش قارن بارور شد و دختری زائید.
به پیری بارور شد شهربانو
تو گفستی در صدف افتاده لؤلؤ
یکی دختر که چون آمد ز مادر
شب تاریک را بزدود چون خور
همه در روی او خیره بماندند
به نام او را خجسته ویس خواندند
ویس و رامین ۱۰ سالی در کنار هم ماندند تا این که فرمان رسید که رامین به سوی مرو
حرکت کند و در آن جا اقامت گزیند.
ویس در خوزان ماند و اندک اندک شروع به بالیدن کرد تا جایی که آوازه زیبایی او
به گوش همه رسید.

چو قد ویس بت پیکر چنان شد
که همبالای سرو بوستان شد
شد آکنده بلورین بازوانش
چو یازنده کمند گیسوانش
پراکنده شده در شهر نامش
ز دایه نامه‌ای شد سوی مامش
دایه نامه‌ای به مادر ویس می‌نویسد و می‌گوید که می‌ترسم ویس در این جا برای خود
همسری انتخاب کند دیگر این که در اینجا به زندگی با ما قانع نیست.
هنگامی که نامه دایه به شهر و رسید، ویس را به همدان فراخواند.

چو مادر دید ویس دلستان را
به گونه خوار کرده گلستان را
به او گفت ای همه خوبی و فرهنگ
جهان را از تو پیرایه است و اورنگ
تو را خسرو پدر، بانوت مادر
ندانم در خورت شویی به کشور
مادر گفت چون در تمام کشور شوهر لایقی برای تو نمی‌بینم بهتر است به برادرت
(ویرو) شوهر کنی و به این ترتیب ویس به همسری ویرو برادرش درآمد.

در همین زمان (زرد) برادر ویس و ویرو که در قصر موبد در مرو به سر می‌برد با
نامه‌ای از طرف موبد نزد شهر و آمد موبد در این نامه عهد دیرین را یادآور گردید و
خواستگار ویس شد.

چو من بودم تو را شایسته داماد
به بخت من خدا این دخترت داد
کنون کان ماه را یزدان به من داد
نخواهم کاو بود در (ماه آباد)
که آن جا پیر و برنا شاد خوارند
همه کنفالگی را جان سپارند
ولی از طرف شهر و ویس جواب رد می شنود، زرد با دست خالی نزد موبد
برمی گردد و می گوید:

زمین ماه یکسر باد ویران
شده مأواگه گرگان و شیران
زمین ماه دیدم همچو فرخار^۱
پر از پیرایه و دیبای شهوار
زرد از شکوه و شوکت دستگاه ویس و ویرو و جواب ردی که شنیده است موبد را
خبر می کند، موبد چاره‌ای جز جنگ نمی بیند سپاهیانی از هرسو جمع می کند و آماده
نبرد می شود ویس و ویرو هم چون از قصد موبد آگاه می شوند آماده نبرد می گردند.
چو از شاه آگهی آمد به ویرو
که هم زو کینه دارد هم ز شهر و
ز هر شهری و از هر جایگاهی
همی آمد به درگاهش سپاهی
چو گشتند آگه از موبد منیکان
که لشکر راند خواهد سوی ایشان
به نامه هریکی لشکر بخواندند
بسی دیگر ز هر کشور برانندند
سپه گرد آمد از هر جای چندان
که دشت و کوه تنگ آمد برایشان
به فرمان ویرو سپاهیان در نهاوند گرد آمدند و آماده نبرد شدند.

تو گفתי بود بردشت نهاوند
ز بس جنگاوران کوه دماوند
وزان سو شاه موبد هم بدین سان
سپاه آراست همچون باغ نیسان
بدین ترتیب نبرد سختی در نهاوند بین دو رقیب در می گیرد که عده زیادی از سپاهیان
ویرو از جمله پدرش قارن کشته می شود سرانجام (ویرو) جوان با سواران زیده خود
به سپاه دشمن می تازد.

پس آنگه با پسندیده سواران
ستوده خاصگان و نامداران
ز صف خویش بیرون تاخت چون باد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد
عاقبت موبد شکست خورده از نهاوند به جانب اصفهان فراری می شود...

۱- فرخار نام شهری است در ترکستان که به داشتن مردم زیبارو شهرت داشته است.

بخش پنجم

نهادند دروازه ورود اسلام

فصل نخست: آخرین نبرد سپاهیان

اسلام با ایرانیان در نهادند

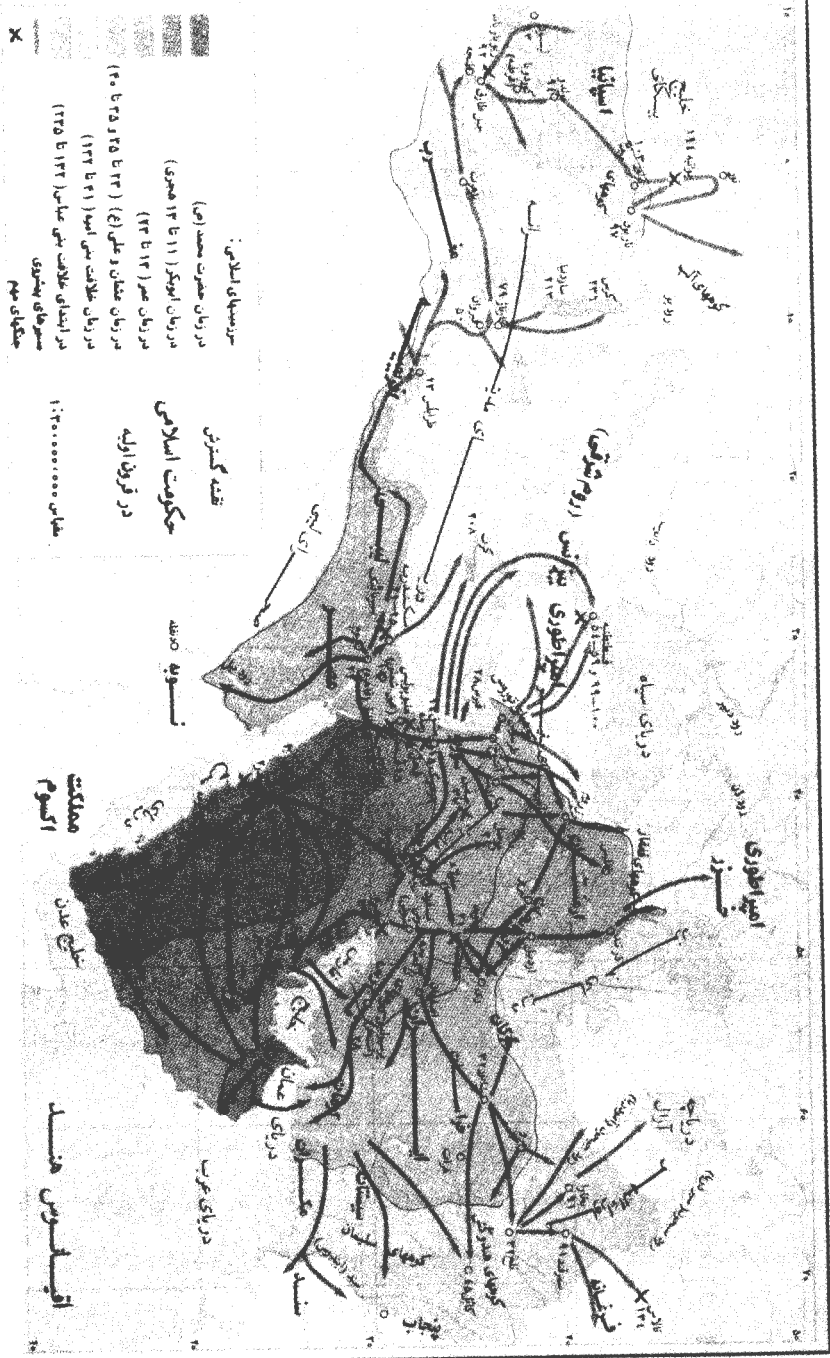
○ اولین تجربه‌ها

○ تعرض وسیع ارتش اسلام

(نبرد نهائی)

○ بررسی عوامل شکست

○ یزدگرد سوم و سرانجام او



فصل نخست

نهادن دروازه ورود اسلام

۱- آخرین نبرد ایران و اعراب مسلمان در نهادن

محمد(ص) پیامبر گرامی اسلام، پس از آن که از جانب خداوند تبارک و تعالی به رسالت مبعوث گردید، سال‌ها در مکه به طور آشکار و پنهان به نشر فرمان الهی پرداخت. سپس به مدینه هجرت فرمود و در آن جا طی نبردهای متعددی که تا سال نهم هجری به طول انجامید، سراسر عربستان را زیر پرچم توحید گرد آورد. البته در این مدت از نشر احکام اسلام در خارج از مرزهای عربستان نیز غافل نبود به طوری که آن حضرت در سال ششم هجرت نامه‌هایی به سران چند کشور از جمله ایران نوشت و آنها را به اسلام دعوت کرد، لکن از آن پس فرصت چندانی برای پرداختن به مرزهای خارج از عربستان نیافت. تا این که در سال یازدهم هجرت رحلت فرمود و این مُهم را به جانشینان خود واگذار کرد. پس از آن حضرت، اولین خلیفه به تعقیب این سیاست پرداخت. اما بسط فتوحات خارجی مُسلمین به ویژه فتح ایران که خداوند وعده تحقق آن را داده بود، در زمان خلیفه دوم که حکومت اسلامی از جهت نظامی هم به نهایت انسجام و قدرت خود رسیده بود، صورت عمل پذیرفت. کار فتوحات در عصر خلافت اویه کمک سرداران لایقی چون خالد بن ولید، نعمان و دیگران تا سال ۲۱ هجری یعنی سال فتح نهادن، که اعراب آن را «فتح الفتوح» نام نهادند و سراسر ایران زیر پرچم اسلام درآمد، تعقیب شد.

۱-۱. اولین تجربه‌ها

دستبرد اعراب به قلمرو ایران ساسانی ابتدا به وسیله قبایل بدوی ساکن اطراف فرات

صورت می‌گرفت، آنها در آغاز از تأثیر جلال و شکوهی که ایران در اذهان به‌جای نهاده بود جرأت دست اندازی‌های وسیع به مملکت ساسانی را نداشتند بلکه آن را با دستبردهای مقطعی آزمایش می‌کردند.

در آن عصر به واسطه پریشانی اوضاع و از هم گسیختگی شیرازه امور هرچند گاه یکی از شاهزادگان به سلطنت می‌رسید. اما به واسطه عدم توانایی قادر به تمشیت و سر و سامان دادن به اوضاع آشفته مملکت نبودند کسانی که بعد از خسرو پرویز به سلطنت رسیدند همه افرادی نالایق و برخی حتی در سنین نوجوانی بودند.^۱

طبعاً چنین کسانی نمی‌توانستند مملکتی را که پهنه آن به وسعت زمان کورش هخامنشی رسیده و خاور و باختر دنیای قدیم را شامل می‌شد اداره کنند. در مقابل حکومت جوان و بالنده اسلام که تازه در مدینه آغاز شده بود هر روز نیرومندتر و قوی‌تر می‌گردید و خود را برای عبور از مرزهای عربستان آماده می‌کرد.

از قبایل بدوی مزبور یکی قبیله بکر بن و اثل بود که در کنار فرات زندگی می‌کردند. افراد این طایفه جرأت یافته بودند بارها به دهکده‌های مرزی دستبرد بزنند و هنگامی که مورد تعقیب قرار می‌گرفتند به داخل صحرا گریخته و از تنبیه مصون می‌ماندند. تا این که در سال یازدهم هجرت در زمان خلافت ابوبکر دو تن از سران آنها به نام‌های مثنی بن حارثه و سدید بن قحطبه در حدود حیره و ابله بارها به راهزنی و غارت اموال روستائیان مرزی دست می‌زدند به علت این که مرزبانان ایرانی توانائی جلوگیری از آنها را نداشتند آنان هر روز گستاخ‌تر و دلیرتر می‌شدند، حتی مثنی کار را به جائی رسانید که ضعف و پریشانی دربار ایران را طی نامه‌ای به ابوبکر گوشزد کرد.

از سال ۱۲ تا ۲۱ هجری که منجر به شکست قطعی ایرانیان شد نبردهای متعددی چون جنگ‌های زنجیر پُل، بویب، قادسیه، مدائن، جلولاء و سرانجام جنگ نهاوند بین ایرانیان و اعراب روی داد. گرچه در بعضی نبردها پیروزی با سپاهیان ایران بود ولی نبرد نهاوند که اعراب آن را «فتح الفتوح» نامیدند کار را یکسره کرد و ایران به تدریج زیر سلطه اعراب قرار گرفت و منجر به گسترش دین اسلام گردید.

۱- از سال ۶۲۹ میلادی تا آغاز پادشاهی یزدگرد سوم در سال ۶۳۲ میلادی ۱۲ نفر روی کار آمدند که هیچ کدام توانائی اداره مملکت را نداشتند، آخرین آنها یزدگرد سوم بود.

در اوایل سال ۱۳ هجری خلیفه اول خالد را مأمور کرد تا با نیمی از سربازان خود به اردوی شام حمله ور شود. مثنی سردار دیگر هم با نیمی از سپاه عرب در حیره ماند. ایران هم لشکری ۱۰ هزار نفری تهیه دید و به مقابله مثنی فرستاد. مثنی از فرات گذشته لشکریان ایران را تا دروازه مداین دنبال کرد. در همین سال تحولی در دنیای اسلام روی داد. ابوبکر که مردی ملایم بود در جمادی الاخر سال (۱۳-ه.ق.) فوت نمود، عمر قاطع و مصمم به جای او نشست. او با عزمی راسخ، تصمیم به فتح ایران گرفت. دربار ایران این مرتبه خطر را جدی گرفته، یزدگرد رستم فرخ زاد را از خراسان احضار کرد و به سرداری قشونی بزرگ منصوب نمود. خلیفه دوم هم سپاهییانی فراهم آورده به سرداری ابو عبیده به سوی عراق گسیل داشت.

رستم هم گروهی از سپاهیان را همراه با تعدادی پیل های جنگی به سرداری بهمن به مقابله اعراب فرستاد، در این نبرد چون لشکریان عرب از پل هائی که بر روی فرات بسته بودند گذشتند آن را نبرد پُل نامیدند. این نبرد منجر به پیروزی ایرانیان شد. پیکار بعدی در سال (۱۳-ه) مطابق با ماه دوم پاییز در محلی به نام بویب روی داد که به همین نام در تاریخ مشهور است، در این جنگ مهران مهرویه سردار ایرانی کشته شد و در نتیجه به شکست سپاه ایران تمام شد.

نبرد بعدی نبرد قادسیه بود که در محلی به همین نام در سال (۱۴-ه) در ماه رمضان اتفاق افتاد. عده سپاهیان ایران را بین ۱۰۰ تا ۱۲۰ هزار و عده اعراب را ۳۰ هزار نفر نوشته اند این پیکار مدت سه روز ادامه داشت و با کشته شدن رستم فرخ زاد به سود اعراب تمام شد. در این جنگ، درفش کاویانی و غنائیم جنگی دیگر نصیب دشمن گردید. از این پس سپاهیان عرب بدون مانع قابل توجهی به سوی مداین پایتخت ساسانی به راه افتادند و در دیگر سوی دجله لشکرگاه خود را برپا داشتند آنان مدت ۷ ماه بدون این که جنگی رخ دهد در آن جا ماندند. سرانجام اعراب بدون این که کسی مُتعرض آنان گردد به در مداین (تیسفون) خیمه زدند در این زمان سرداری به نام فره زاد که مأمور دفاع از شهر بود فرار کرد، لذا تیسفون در سال ۱۵ هجری به آسانی به دست اعراب سقوط کرد. ایرانیان پایتخت را تخلیه نموده و به جانب جلولا عقب نشینی کردند. جلولا شهری در نزدیکی خانقین بود که امروز به افتخار سعد وقاص سردار فاتح عرب آن را سعدیه

می‌نامند. این نبرد مدت ۸۰ روز ادامه داشت و سرانجام منجر به شکست ایرانیان گردید. در این جنگ غنایم زیادی به دست اعراب افتاد، علاوه بر ۳۰ میلیون درهم به هر نفر ۹ اسب رسید با احتساب این که عده اعراب ۱۲ هزار نفر بودند، حدود ۱۰۸ تا ۱۱۰ هزار اسب به غنیمت برده شد. با توجه به این که اسب در آن روزگار نقش مهمی در زندگی مردم به ویژه در قشون داشته و مهمترین وسیله نیروبر آن عصر بوده است، این امر فاجعه‌ای عظیم برای سپاه ایران بود.

علاوه بر این عده زیادی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت اعراب درآمدند چنانچه عمر پس از مشاهده اسرا مکرر می‌گفت:

از فرزندان این زنان که در جلولا اسیر شده‌اند به خدا پناه می‌برم.^۱ پس از این نبرد جنگ شوشتر اتفاق افتاد که آن هم به شکست ایرانیان انجام یافت.

دفاع از شهر شوشتر و قلعه آن، به عهده یکی از شاهزادگان ساسانی به نام هرمزان واگذار گردید، نامبرده پس از آن که وارد شوشتر گردید بلافاصله دستور داد حصار شهر را محکم کنند و آذوقه کافی فراهم نمایند، در این وقت ابوموسی که در خوزستان بود، از ورود هرمزان آگاه گردید و طی نامه‌ای جریان را به خلیفه اطلاع داد. خلیفه به عمار یاسر فرماندار کوفه دستور داد با عده‌ای سپاه به کمک ابوموسی بشتابد. بدین ترتیب شهر به محاصره درآمد.

هرمزان برای این که محاصره را بشکند از شهر بیرون آمد و با سپاهیان عرب به نبردی سخت پرداخت ولی شکست خورده به داخل قلعه پناه گرفت. ابوموسی به محاصره ادامه داد ولی طول مدت محاصره سپاهیان را خسته کرد نزدیک بود که از این کار دست بردارد. که یکی از بزرگان شوشتر به نام «سینه یا سیه» به نزد ابوموسی رفته، به شرط این که خود و خانواده‌اش در امان بمانند، راه مخفی قلعه را به فرمانده عرب نشان داد و بدین ترتیب بود که شهر سقوط کرده و هرمزان اسیر و به مدینه فرستاده شد.

ایرانیان برای این که از جانب خوزستان که بیشتر آن به تصرف اعراب درآمده بود در امان بمانند نیروئی دفاعی در خرم‌آباد، جنوب نهاوند نگاه داشته بودند. (در آخر سال نوزدهم هجری از راه لرستان نیروی امدادی ایرانیان چندین مرتبه برای استخلاص

نیروی هرمزان از شمال به جنوب به روی جناح چپ نیروی عمده تعرض نمود ولی موفق نشده به طرف خرم آباد عقب نشست).^۱

۲-۱. تعرض وسیع ارتش عرب

نبرد نهائی - اواخر سال ۲۰ هـ - الی اوایل سال ۲۱ هـ

بعد از محاربات خوزستان باز مدتی در جبهه طرفین سکوت حکمفرما بود ولی هر دو طرف دائماً به تکثیر نیرو و تجهیزات کامل اشتغال داشتند. این اقدامات تا اواخر سال بیستم هجری ادامه یافت و بالاخره طرفین برای یک محاربه قطعی حاضر گشتند. اعراب [مسلمانان] به واسطه انقلابات دائمی در تصرفات و مستعمرات، خود را ناگزیر دیدند که به نبرد با ایران خاتمه دهند. ایرانیان نیز ابتدا تصور کرده بودند اعراب به نواحی بین النهرین قناعت کرده خاک اصلی ایران را آسوده و مصون می گذارند،... ولی از سقوط شوشتر مضطرب شده یک بار به جلوگیری قطعی از پیشرفت ارتش عرب مصمم گردیدند.^۲

یزدگرد با ارسال پیام هائی به مرزبانان و حکام محلی تمام ولایات از ساحل خزر تا خلیج فارس، خراسان، آذربایجان، ری، قومس، کاشان و کرمان از آنان خواست در تهیه قوا اقدام کرده و خود را برای آخرین نبرد آماده نمایند و سپاهیان فراهم آمده را به نهادند گسیل دارند.

از ری، دامغان، و سمنان ۲۰ هزار نفر، از همدان و سپاهان ۱۰ هزار نفر، از قم و کاشان ۲۰ هزار نفر از فارس و کرمان ۴۰ هزار و سرانجام از آذربایجان ۵۰ هزار نفر در نهادند گرد آمدند.

از جانب شاه، فیروزان سردار پیر که ساکن نهادند بود به فرماندهی سپاه ۱۵۰ هزار نفری ایران برگزیده شد.

به دستور فیروزان فرماندهان ارتش در چهار ناحیه غربی ایران استقرار یافتند:

۱- ارتش جنوب در سمت جنوب (خرم آباد) ۲- ارتش غرب در مشرق گردنه (باطاق) -

۱- جمیل قزانلو - تاریخ نظامی ایران جلد ۱ / صفحه ۳۱۴ چاپ ۱۳۱۵ / ش.

۲- پیشین، صفحه ۳۱۵

کردند) ۳- ارتش شمال در «پنجوین» در مغرب کردستان ۴- ارتش احتیاط در نهاوند. نقشه عمومی یزدگرد این بود که جناح چپ جبهه سوق الجیشی خود را که به واسطه کوه‌های لرستان از جبهه مرکزی غرب مجزا شده بود به سرداری سیاوش، به مقابله ارتش جنوب عرب که در شمال خوزستان موقعیت داشت گماشته و جناح چپ جبهه سوق الجیشی که آن، نیز به وسیله کوه‌های دالاهو از مرکز جبهه دورافتاده بود به فرماندهی جالینوس به برابری نیروی شمال غرب فرستاده و خود با کلیه نیرو جلو رفته در انتهای بُغاز (باطاق) در پشت سر نیروی مقدم قرار گرفته متناوباً به جناحین جبهه عمومی که به واسطه عوارض طبیعی چندی از جبهه مرکزی دور افتاده بودند کمک بفرستد...

یزدگرد به این موقعیت اکتفا نکرده با دولت روم و خان توران و پادشاه هند و اغلب امراء مُجاور ایران عقد اتفاق بست...^۱

تجمع سپاه ۱۵۰ هزار نفری ایرانیان، برای اعراب بسیار نگران کننده بود. شخصی به نام عبدالله عطفان جریان را به خلیفه دوم نوشت، عمر مردم را در مسجد جمع کرده و مضمون نامه را به اطلاع همگان رسانید و گفت:

اگر این بار نتوانیم ایرانیان را که در نهاوند سپاه انبوهی فراهم آورده‌اند شکست دهیم، هرگز نخواهیم توانست بر آنان غلبه کنیم. عمر ذاتاً مردی شجاع و پر دل بود. خود را برای فرماندهی سپاه نامزد کرد. اما بر سر رفتن و ماندن او میان یاران پیامبر (ص) اختلاف نظر افتاد. عثمان گفت:

اندوه مدار که خدای تعالی این مسلمانی را که بردست تو عزیز کرده باز ذلیل نکند و نصرت داده باز خذلان نکند تو را در شام و بصره و یمن سپاه است و از هر جانب سپاه را حشر کن و خود از مدینه برو تا کوفه و همه سپاه را آن جا جمع کن، و خود در کوفه، بنشین، یا به حلوان سپاه بفرست، تا اگر ایشان را مدد باید، بفرستی و اگر ظفر یابد زودتر به تو رسد و اگر هزیمت بود، مردمان بر تو گرد آیند. چون تو را ببینند بیارامند. اگرچه دشمن بسیار باشد به چشم اندک نماید.

علی (ع) گفت:

یا عمر رفتن تو صواب نیست، اگر تو سپاه شام بر کنی، بربر بیاید، بعد از آن شام را

بگیرند، و اگر تو از حرم پیغمبر کنی، آن گروه که در مدینه اند مدینه را چنان ویران کنند که تو را غم بیشتر شود از این که اکنون داری.

صواب آن است که سپاه شام و یمن را برجای بداری و سپاه بصره را نامه کنی که ایشان بسیارند. ثلثی در بصره باشند، تا اهواز نگاه دارند و دو حصه بروند و سپاه کوفه که به ایشان گرد آیند و به حرب روند، مردمی دلیر را برایشان سپه سالار کنی تا حرب کنند اگر عجم بدانند که تو از جای برفتی، مقید به هیچ چیز نخواهند شد و با تو حرب عظیم خواهند کرد که می دانند، بزرگ عرب ها تویی هرگاه تو را ضایع کنند، خاطر ایشان از عربان دیگر جمع است.^۱

عمر بن خطاب از این اختلاف متغیر شد، و در تدبیر مشورت از عباس [عباس بن عبدالمطلب] پرسید و گفت رأی و تدبیر او مبارک است. رأی هیچ کس در قریش چون رأی عباس نیست. عباس هم نظر علی (ع) را تایید کرد. پس خلیفه با مشورت علی، نعمان بن مقرن را به سپه سالاری سپاه برگزید، نامه ای به وی نوشت و او را به فرماندهی سپاه عرب برگزید. (نعمان پس از اطلاع از فرمان حکومت مرکزی، قرارگاه گُل را از مداین به حلوان^۲ انتقال داد. این سردار، سوم ماه محرم سال ۲۱ هجری که مشغول تهیه مقدمات تعرض بزرگ بود. ایرانیان نیز، مشغول تمرکز نیروی عمومی بودند... نعمان عجله داشت، هرچه زودتر شروع به عملیات بنماید) اعراب ارتش خود را به ۵ بخش تقسیم کردند.

روز ۷ ماه صفر سال (۲۱ - هـ) به استثنای ارتش چهارم (مستقر در سرپل ذهاب) بقیه سپاهیان عرب شروع به حرکت نمودند.

- ارتش اول بدون مخاصمه به طرف منطقه فارس پیش می رفت...

- ارتش دوم بدون مانع به قشلاق بختیاری قدم گذاشت...

- ارتش سوم نیز از انتهای جلگه خوزستان بالا رفته به اراضی کوهستان لُر قدم نهاد و در

گردنه آب گرم با ارتش جنوبی ایرانیان تماس حاصل نمود...

- ارتش چهارم در این وقت، هنوز شروع به تعرض نکرده در قریه (سرپل) مشغول تهیه

وسایل تعرض و حرکت بود و مطابق حکم واصله می بایستی روز پانزدهم ماه شروع

به تعرض نماید.

۱- محمد بن جریر طبری - تاریخ طبری صفحه ۳۱۷

- اما ارتش پنجم که در سمت شمال در انتهای جناح چپ جبهه سوق الجیشی عرب استقرار داشت، به طرف مشرق در خط پنجوین - سندرچ شروع به تعرض نمود... تا روز چهاردهم: حرکت و پیشروی هرچهار ارتش با کمال موفقیت رو به مرکز فلات ایران انجام گرفت. ولی چون نیروی عمده و هدف اصلی ایرانیان در خط کردند - نهاوند بود، لذا بار سنگین جنگ به گردن ارتش چهارم عرب افتاد و آن نیز روز پانزدهم شروع به تعرض نمود.

روز پانزدهم: محرم سال (۲۱ - هـ) بالاخره تعرض ارتش چهارم عرب با یک قدرت و شدتی که تا آن روز نظیر آن در محاربات تدافعی کمتر دیده و شنیده شده بود، شروع گشت.

ایرانیان مقیم جبهه پاتاق مصمم شدند به هر قیمتی باشد گردنه مذکور را حفظ نمایند. زیرا این تنگه طبیعی نه فقط سد راه پایتخت (منظور نویسنده همدان پایتخت تابستانی پادشاهان ساسانی) است که باید راه تهاجم سمت غربی عرب را مسدود سازد بلکه به منزله دروازه واقعی فلات مرکزی ایران است.

(بالاخره در نهم ماه صفر (۲۱ - هـ) سه ارتش عرب به قریه دکان^۱ رسیده و پس از یک هفته استراحت خود را برای تعرض به نهاوند حاضر و مهیا می‌سازند، در خلال این اوقات ارتش مرکزی ایران در تحت فرماندهی فیروزان در فاصله [کمی] از نهاوند، در جنوب غربی و شمالی آن قصبه صف‌آرائی نموده به‌عده ۶۵۰۰۰ نفر بود و چهل ستون منجنیق و سه هزار مشعل داشت و میدان نبرد را با ساختن سنگر و خندق مستحکم گردانید.

در مقابل برج ساسانی سه دیوار از خاک و سنگ و آجر برافراشت و در برابر قلب سپاه بنای مهمی که عبارت از خندقی عمیق و سنگری عظیم ساخت. در این سنگر چهل ستون منجنیق پر قوه‌ای بود که اعراب آن را (حصار الکبیر) نام نهادند.

در این مواضع مستحکم، کلیه ارتش ایران تمرکز داده شد. فیروزان در پشت سنگر بزرگ و قرارگاه سلطنتی در روی تپه شرقی استقرار داشت و عده‌ای سوار برای محافظت راه‌های شرقی که ارتباط محل مستحکمی با مراکز ایران بود، گذارده شد.^۲

۱- دکان، قریه‌ای بوده در سر راه کرمانشاه به نهاوند زیرا قبل از احداث جاده فعلی، مسافری که می‌خواست از جاده غربی وارد نهاوند شود بعد از گذشتن از کنگاور به دهکده دکان می‌رسید و از آن جا به نهاوند وارد می‌شد. رجوع شود به فصل راه‌ها در همین کتاب

۲- تاریخ نظامی ایران جلد ۱ / صفحات ۳۱۷ تا ۳۲۴

طبری می‌نویسد:

نعمان با لشکریان خود برطور ۲۵ فرسنگی شهر فرود آمد. دو سپاه مدت ۲ ماه بدون این که به نبردی قطعی دست بزنند در مقابل هم صف‌آرایی کردند. نعمان موضوع را به خلیفه نوشت، زیرا این امر موجب نگرانی مسلمین را فراهم آورده بود. با توجه به شکست‌های پیاپی‌ای که تا آن زمان نصیب ایرانیان شده بود، طول محاصره برای سپاهیان ایران هم نگران‌کننده شد. لذا فیروزان به فکر مذاکره با اعراب افتاد. پس رسولی نزد نعمان فرستاد که کسی را بفرست تا با وی گفتگو کنیم او هم مغیره را انتخاب و روانه لشکرگاه ایرانیان نمود (فیروزان مجلس خویش آراسته بود و به دیبای زربفت و برتخت زرین نشسته و تاج بر سر نهاده و خلق با ستماطین پیش او نشسته و با حرب‌ها و شمشیرها، مغیره به میان ایشان شد و چشم در زمین داشت و در کس نگاه نکرد، چون نزدیک تخت فیروزان رسید به ایستاد و سر فرود افکند، مردم او را می‌زدند که سر بردار و ملک را نگاه کن تا ملک تو را ببیند، مغیره یک چشم بود، چون بسیار شمشیر بر او زدند گفت ای مردمان من نه به حرب آمده‌ام، من به رسولی آمده‌ام، با رسولان کسی این عمل نکند که شما به من می‌کنید و من به میان قوم خوشی از این ملک شریف‌ترم و بزرگوارتر که این ملک به میان شما... فیروزان گفت مردمان شما از همه مردم جهان بدتر و دشمن‌کام‌تر و گرسنه‌ترند و بدبخت‌ترند مرا آن است که تیراندازان لشکر را گویم تا همه شما را تیرباران کنند به یک ساعت، که برابر به لشکر شما من تیرانداز دارم، اگر بروید شما را به بود و اگر نه شما را جان بخواهد رفتن، مغیره به سخن آمد و خدای را ثنا گفت و بر پیغمبر درود فرستاد، پس گفت همچنین بودیم که تو گفتی از ذیلی و درویشی و لیکن خدای عز و جل ما را پیغمبری داد هم از ما و ما را به دین خویش راه نمود و بدبختی از ما برطرف شد و به شما آمد و ما بدان آمده‌ایم تا درویشی به شما افکنیم و نعمت‌ها از شما بستانیم...) چون از این گفتگوها نتیجه‌ای حاصل نشد، سپاهیان از هردو سو آماده نبرد شدند.

لشکریان عرب آرام آرام به خاکریزهای مقدم ایرانیان نزدیک می‌گردیدند. از تمهیدات بازدارنده فرماندهان فیروزان، علاوه بر ایجاد خاکریزها و موانع دیگر یکی این بود که به قول برخی مورخین (آب نهایند)^۱ را به لشکرگاه اعراب انداختند تا مانع عبور آنان

۱- منظور از آب نهایند محل تلاقی رودخانه گاماساب با رودهایی است که از ملایر و تویسرکان به آن ملحق می‌گردد و به سوی کرمانشاه می‌رود.

گردد. دیگر این که جاده‌هایی را که محل تردد عرب‌ها بود (حکم دادند تا آهنگران از آهن (خارخسک) ساختند و برگذرگاه ریختند).

این آهن‌های نوک تیز چندپهلوی به شکل خارخسک موجب ناراحتی بسیار عرب‌ها شد که با آن آشنا نبودند. نعمان از استعداد و استحکامات سپاهیان ایران، سران لشکر خود را آگاه کرد. صبحگاه سپاه را آماده نبرد ساخت (میمنه به‌اشعث بن قیس کندی و میسره به‌مغیره بن شعبه ثقفی سپرد. برجناح طلیحه بن خویلد را نصب کرد و قیس بن هبیره مرادی را در کمینگاه نشاند و قلب را به‌عمر و بن معدیکرب واگذار نمود).

اعراب با همین آرایش کم‌کم به خاکریزهایی که ایرانیان در پشت آن موضع گرفته بودند نزدیک می‌شدند. بدین ترتیب هردو سپاه آماده نبرد بودند. روز اول، جنگ سختی بین طرفین درگرفت که تا شب ادامه یافت و سرانجام موجب هزیمت ایرانیان گردید.

نبرد روز دوم از صبحگاه آغاز شد (از هردو جانب نعره مردان نبرد برآمد و لشکر فرس دُهل و نقاره می‌نواختند... نعمان سلاح پوشیده و مغفوری برسر نهاد و شمشیر حمایل کرد و برنشت و علمی که... (عمر) او را فرستاده بود به‌دست گرفت و جولان‌کنان، در پیش صف‌ها بایستاد... و گفت ای مسلمانان سخن من بشنوید و وصیت من یاد گیرید که لشکر فرس به‌هم آمده‌اند و ساخته جنگ شده، و راه‌ها بر شما از هرجانب فراگرفته اگر شما ایشان را منهزم کنید خانه و وطن ایشان مسافت دور نیست بروند به‌اهل و عشیرت خویش پیوندند و فراغت یابند و اگر العیاذ بالله شما را بشکنند، به‌کجا خواهید رفت؟ نه شما را بصره و کوفه و نه مدینه و مکه باشد. امکان ندارد که هزیمت یافته، رخت به‌اوطان خود توانید برد. و بدانید که شما امروز سَدّ سدید میان کفر و اسلام هستید، اگر سد شکسته شود خللی بسیار به‌اسلام و مسلمانی راه یابد... و بدانید که من آرزوی شهادت دارم و روزی که از خدا می‌طلبیدم امروز یافتم. اکنون به‌این کافران حمله خواهم برد، خدای تعالی شهادت نصیب من گرداند.) پس از این نعمان چون احتمال کشته شدن خود را می‌داد جانشینان خویش را تعیین کرد و روی به‌آسمان کرده از خداوند نصرت و پیروزی مسلمانان را آرزو نمود و گفت: (ای یاران امروز جمعه است چون آفتاب از میانه آسمان بگردد و باد فتح و نصرت وزیدن بگیرد، مسلمانان در مساجد مدینه و مکه ما را دعا گویند... در آن وقت، به‌محاربت ایشان خواهیم کوشید، باشد که حمله ما به‌دعای ایشان مقارن گردد...^۱ در حالی که نعمان در برابر سپاه سخن

می‌گفت، سپاهیان ایران که فوج فوج براسبان کوه‌پیکر و پیلان، سوار بودند و انواع سلاح‌های روز را با خود داشتند، ظاهر شدند. مسلمانان از انبوهی و تجهیزات آنان هراسیده قصد عقب‌نشینی داشتند که نعمان به آنان دستور داد تا نماز به جای آورند و تکبیر سر دهند. صدای تکبیر روحیه اعراب را قوی و در عوض رُعبی در دل ایرانیان ایجاد کرد. بعد از نماز نبرد سختی بین طرفین درگرفت و گروه زیادی از هردو جانب کشته شدند. نعمان همان طوری که آرزو کرده بود یکی از آن کشتگان بود. جسد او را در همان محل، در بالای تپه‌ای که هم اکنون به (باباپیره) معروف است دفن کردند. پس از شهادت نعمان برادرش معقل بن مقرن پرچم او را برداشت و به حمله پرداخت. لکن او هم کشته شد. سپس برادر دیگر به نام سوید بن مقرن این وظیفه را به عهده گرفت. نبرد تا مستولی شدن سیاهی بر در و دشت ادامه داشت، هنگامی که شب رسید باقیمانده سپاه دو طرف به سوی خیمه‌گاه‌های خود برگشته و آماده نبردی دیگر شدند. با آغاز طلوع آفتاب روز سوم دوباره آتش جنگ بالا گرفت و از دو طرف گروه زیادی کشته شد.

اغشم کوفی در شرح نبرد روز سوم می‌نویسد:

چون بامداد شد اهل نهاوند، با جمعی از شهر بیرون آمدند و دهل و نقاره می‌نواختند در برابر لشکر اسلام صف کشیده ایستادند و غوغا می‌کردند و حذیفه آن روز تعبیه لشکر مسلمانان راست کرد... و قلب و جناح برحکم معهود ترتیب نمود.

ناگاه مرزبانی از مراذه فرس، نام او نوش جان بن بادان، شادمان پیش آمد، بریلی آراسته برنشته و از سواران و سرهنگان عجم جمعی در چپ و راست او می‌آمدند. عمرو بن معد یکرب ساخته حمله نوش جان شد و شمشیر از نیام بیرون کرد و روی بدان پیل آورد) عمرو با قطع خرتوم فیل توانست نوش جان را نیز به هلاکت برساند. پس از آن (سرهنگی از سرهنگان نهاوند نام او هرمزد بن داران با ۵ هزار سوار زبده لشکر فرس پیش آمد و روی به جنگ مسلمانان آورد) حذیفه یمانی که سرکردگی گروهی از اعراب را داشت مسلمانان را به پایداری و مقاومت تشویق می‌کرد. در این هنگام دو برادر یکی به نام مالک و دیگر، بکر به هرمزد که سرداری سپاه را داشت حمله‌ور شدند و هرمزد را نیز به قتل رسانیدند. بدین ترتیب نبرد روز سوم هم تا غروب ادامه یافت که گاهی پیروزی از آن سپاه ایران بود و گاهی اعراب. ولی سرانجام اعراب با نیروی ایمانی قوی و هدف والائی که در نهایت داشتند پیروز شدند و این هدف جز این نبود که اگر کشته می‌شدند به بهشت می‌رفتند و اگر نه، به غنائم و ثروت و شهرت بسیار دست

می‌یافتند. برعکس ایرانیان در اثر شکست‌های پیاپی و نداشتن سردارانی لایق و بالاتر از همه نبودن هدف و روحیه‌ای قوی، در آخرین نبرد هم با وجود برتری عده و تسلیحات شکست خوردند. یزدگرد جیون به‌جای این که در جبهه جنگ حاضر باشد و موجب تقویت روحیه سربازان و سرداران سپاه گردد، در اصفهان منتظر نتیجه نبرد ماند ولی پس از شکست نهاوند از شهری به شهری گریخت تا این که در مرو به دست آسیابانی کشته شد. با کشته شدن او دودمان ۵۰۰ ساله ساسانی از میان رفت. از آن پس اعراب مقاومت مهم سازمان یافته‌ای در برابر خود ندیدند و به تدریج سراسر ایران را زیر نفوذ خود درآوردند چون نبرد نهاوند کلید فتح سایر شهرها و مناطق دیگر ایران گردید اعراب به آن نام «فتح الفتوح» دادند.

۳-۱. عوامل شکست:

اگر بخواهیم عوامل شکست ایران را از عرب مسلمان بررسی کنیم باید عناوین زیر را مورد توجه قرار دهیم.

۱- جنگ‌های ۲۴ ساله خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۸-م)

گفتیم، مقدمه فروپاشی دولت ساسانی قبل از خسروپرویز هم تا حدی آشکار شده بود، زیرا جنگ‌های ایران و روم که از زمان انوشیروان آغاز شده بود گرچه معاهدات سنگینی بررومیان تحمیل کرد ولی همین امر خود عاملی برای ضعف ارتش، بنیه اقتصادی کشور و مردم شد، زیرا این توده عادی مردم زارع و پیشه‌ور بودند که بار سنگین مالیات‌ها را به دوش می‌کشیدند و جوانان خود را روانه میدان نبرد می‌کردند.

هنگامی که نوبت به خسروپرویز رسید و جنگ‌های ۲۴ ساله او با رومیان، حکومت پانصدساله ساسانی رو به سراشیبی زوال نهاده بود، به طوری که کوشش‌های بعدی هم نتوانست از سقوط آن جلوگیری کند، مضافاً این که تجملات بی‌سابقه دربار او که در دنیای آن روز سابقه نداشت خود بارگران دیگری بردوش ملت بود.

خسروپرویز یکی از پادشاهان عیاش و خوشگذران ایران بود که همانند وی را کمتر می‌توان سراغ داد به قول طبری، او بیش از سه هزار همخوابه و هزاران دختر خدمتکار و سه هزار پیشخدمت مرد و هزاران نوازنده، ۷۶۰ فیل و ۸۵۰۰ اسب راهوار، ۱۲ هزار استر و قاطر برای حمل اثاث و اسباب دربار داشته است.

از وقایع مهم زمان خسرو، نبرد او با بهرام چوبین بود که بیش از پیش نیروی نظامی را به تحلیل برد، علت این نبرد این بود که وقتی اعیان مملکتی وجود هر رمز چهارم را که اصلاحاتی به نفع جامعه به عمل آورده بود، برای ادامه سلطه خود بر سرنوشت مردم مضر دیدند او را کور نموده، به زندان انداختند و پسرش خسرو را به جای او به تخت سلطنت نشانند اما بهرام که مردی مقتدر و صاحب جاه و مکت بود با خسرو کنار نیامد، در نتیجه جنگی بین آنها در کنار رود زاب در گرفت که منجر به شکست خسرو شد. خسرو به روم پناه برد و موریسیوس به او قول کمک داد به شرطی که ایران از ارمنستان تا دریایچه وان و میافارقین و شهر دارا صرف نظر نماید، هنگامی که خسرو به دربار امپراتور وارد شد هدایائی بدین قرار از طرف او به موریسیوس تقدیم گردید.

میزی به طول ۳ ذرع که دارای پایه‌هایی از طلا بود، سبیدی طلائی با صد دانه دُر گرانها، هر کدام به وزن یک مثقال، صد غلام با گوشواره‌هایی زرین، در مقابل امپراتور او را به فرزندی پذیرفت و دختر خود ماریه را که در ایران به مریم معروف شد به عقد او درآورد و صد هزار سوار، بیست کنیز و دو هزار دینار در اختیارش قرار داد. خسرو با این امکانات توانست بهرام را شکست داده و دوباره تاج و تخت موروئی را تصاحب کند، گرچه خسرو دوباره به سلطنت رسید ولی با شورش‌های داخلی مواجه گردید.

لکن آنچه که بیش از همه موجب نابسامانی و پریشانی اوضاع گردید جنگ‌های ۲۴ ساله ایران و روم بود، هنگامی که موریسیوس در (۶۰۳ - م) به دست شخصی به نام فوکاس کشته شد، خسرو به خونخواهی او با سپاهیان زیادی به بین‌النهرین لشکر کشید و شهر دارا را گرفت. سپس شهرهای آمد،^۱ میافارقین و اُدسا^۲ را نیز تصرف کرد، فتوحات او آن قدر ادامه یافت که منجر به تصرف بسیاری از شهرهای آسیای صغیر شد و به دروازه قسطنطنیه رسید، از طرف دیگر مصر هم که یکی از ممالک ثروتمند و پراهمیت روم بود به دست ایرانی‌ها افتاد.

در این زمان فوکاس قاتل موریس به دست هراکلیوس کشته شد، موریس^۳ به این امید بود که با خسرو صلح کند، اما خسرو زیر بار صلح نرفت زیرا سرداران او به نام‌های

۱- آمد - Amed دیاربکر کنونی

2- Odesa

3- Muris

شاهین و شهربراز به فتوحات درخشانی نائل آمده بودند، شاهین سپاهیان خود را تا تنگه بُسفر رسانده و شهربراز هم فلسطین، شبه جزیره اسکندریه و مصر را متصرف شده بود در نتیجه صلیب عیسویان به دست ایرانیان افتاد. پرویز دستور داد تا صلیب حضرت عیسی را به تیسفون آوردند.

رومیان از صلح با خسرو پرویز مأیوس شده کشور خود را در معرض خطر نابودی می‌دیدند کشیشان تمام اموال کلیسا را در اختیار هراکلیوس قرار دادند، او توانست از موضع دفاعی، وضع تهاجمی به خود بگیرد. خسرو شاهین را به محاصره قسطنطنیه فرستاد. لکن در این کار توفیقی نیافت و مورد غضب شاه قرار گرفت و به قتل رسید.

هراکلیوس در سال (۶۲۷ م) دستگرد را در نزدیکی تیسفون محاصره کرد. شدت حمله رومیان به حدی بود که خسرو پرویز از دستگرد به تیسفون فرار کرد، ولی مردم شهر مقاومت مردانه‌ای کردند به طوری که هراکلیوس نتوانست کاری از پیش ببرد.

فرار خسرو پرویز موجب نارضایتی بزرگان مملکتی و سران نظامی شد تا جایی که او را از سلطنت خلع، و پسرش قباد (کواد) را به سلطنت برگزیدند و کمی بعد او را در زندان به قتل رسانیدند. قباد هم مجبور به صلح با هراکلیوس شد و سرزمین‌هایی را که از همدیگر گرفته بودند پس دادند و صلیب حضرت عیسی (ع) به روم بازپس داده شد. به این ترتیب جنگ‌های ۲۴ ساله خسرو پرویز نه تنها به نتیجه مطلوب نرسید بلکه موجب فساد و تباهی دستگاه سلطنت شد و زمینه را برای نابودی رژیم ساسانی بیش از پیش فراهم ساخت به طوری که در مدت ۴ سال ۱۲ تن از شاهزادگان زن و مرد به سلطنت رسیدند ولی هیچ‌کدام نتوانستند به اوضاع پریشان سر و سامانی بدهند، در چنین شرایط نامساعدی بود که یزدگرد سوم به پادشاهی رسید ولی او هم نتوانست از فرو ریختن بنیان سست کاخ دودمان خود جلوگیری نماید.

۲- تا زمانی که دین زرتشت دینی سالم بود و موبدان و مبلغان آن به دنیاپرستی رو نکرده بودند و تنها هدفشان اشاعه دین و هدایت مردم به سوی گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک، بود و همیار و مدد رسان پادشاهان بودند و به اصطلاح (دیهم تکیه‌گاه معبد و معبد تکیه‌گاه دیهم)^۱ بود، جامعه در سکون و آرامشی نسبی آرمیده بود ولی هنگامی که

۱- اُرانسکی - فقه اللغة ایران صفحه ۶۹ - ترجمه کریم کشاورز

رسالت خود را در امور اخروی فراموش کرده و می‌گفتند (خداوند ما را بر بندگان خود پیشوا کرده و به نگهداری ایشان فرستاده شهریاران و بزرگان را تا ما نگوئیم نباید به کاری بپردازند.) موجب تشتت آرا در نظام مملکتی گردید.

۳- هرچه به پایان این عصر می‌رسیم می‌بینیم که فشار و خفقان بر توده محرومان رو به افزایش است. گرچه به آنها تلقین کرده بودند که محرومیت و فقر سرنوشت محتوم آنها است، ولی بی‌شک ناراضائی‌های شدید باعث همبستگی و آگاهی آنها شده بود، هرچند تاریخ حرکت‌های آشکاری را در این عصر گوشزد نمی‌کند ولی می‌توان درک کرد که اعتراض‌هایی بر علیه نظام موجود به عمل می‌آمده است. و مردم در انتظار منجی‌ای بودند که به هدایت و رهبری آنان برخیزد. این منجی کسی جز مزدک نبود. اصول عقاید او که تعدیل ثروت و رفع ستم از طبقه محروم و فقیر بود، به زودی توانست گروه زیادی را به خود جذب کند و در اندک مدت پیروان بی‌شماری برای او فراهم آورد. مزدک می‌گفت: خداوند عالم همه نعمت‌ها را برای همه یکسان آفریده است. همه مردم باید به‌طور مساوی از مواهب طبیعت و خواسته برخوردار باشند.

باید مال ثروتمندان را گرفت و میان فقرا تقسیم کرد، از نظر او هیچ فردی را بر دیگری برتری نیست. رسوخ عقاید و افکار مزدک در مردم منجر به قیام بزرگی علیه مالکان و ستمگران جامعه گردید. قباد ساسانی هم که خود از قدرت موبدان و زمینداران بزرگ در رنج بود به او ایمان آورد و اقداماتی در جهت تعمیم عدالت اجتماعی معمول داشت، ولی سرانجام مقهور گشته از سلطنت برکنار گردید. گرچه مزدک و مزدکیان، هم در سال ۵۲۹ میلادی به طرز دردناکی سرکوب شدند. اما بذر اندیشه‌های مردمی او همچنان در بین توده باقی بود و مردم همواره در انتظار موعودی دیگر بودند. اگر ندای مزدک مردمی معدود را در محدوده جغرافیائی خاصی به حرکت درآورد، این بار بانگ فراگیر و رسای «الله اکبر» بعد از مدتی از گلدسته‌های مدینه برای رهائی محرومان جهان به گوش رسید.

۴- از عوامل دیگر نزدیک بودن تیسفون به مرزهای عرب، دسترسی آنها را به پایتخت آسان کرد. زیرا اگر پایتخت در داخل ایران قرار داشت اعراب نمی‌توانستند به زودی آن را تصرف کنند.

۵- برچیدن بساط دولت حیره به دست خسرو پرویز در سال ۶۰۲ میلادی، و کشته

شدن نعمان بن منذر که می‌توانست مانند سدی در مقابل اعراب پایداری کند.

۶- کشته شدن عده زیادی از شاهزادگان ساسانی به دست شیرویه در سال (۶۲۸ م) به همین جهت افراد لایقی به جای نماندند که در مواقع ضروری بتوانند به اوضاع اشفته سر و سامانی بدهند زیرا بعد از آن از سال (۶۲۸ تا ۶۳۳ م) دوازده تن از زن و مرد حتی کودک در مدتی کمتر از ۵ سال به سلطنت رسیدند که هیچ‌کدام نتوانستند عامل مؤثری در تمشیت اوضاع مملکت باشند.

۷- جنگ‌های صدساله ایران و روم (۵۲۷ تا ۶۲۸ م) که نتیجه‌اش ضعف اقتصادی مملکت و از میان رفتن نیروهای تولیدی و کاهش درآمدهای مملکتی بود.

۸- از عوامل دیگر همان طور که گفتیم هجوم اقوام بیگانه به مرزهای دولت ساسانی بود. این اقوام خزرها، ترک‌ها و هپتالیان بودند که همواره مرزهای ایران را مورد هجوم قرار می‌دادند. که خود موجب تحلیل قوای نظامی و اقتصادی مملکت می‌شد.

۹- عوارض طبیعی هم در سستی و از هم پاشیدگی بنیان دولت ساسانی بی‌اهمیت نبود مثل طغیان دجله و فرات و باطلاقی شدن زمین‌های کشاورزی و شکستن سدها و به دنبال آن قحطی و خشکسالی، بروز وبا در (۶۲۸ میلادی) که موجب تلفات و خسارات بسیار گردید. دیگر وزش بادهای شدید و هجوم توده‌های عظیم شن به طرف لشکریان ایران. (و در همین سال‌ها مقارن فتح نهاوند خشکسالی‌هایی که دامنه آن به مدت ۷ سال گریبانگیر اعراب هم بود و در تعسر و سختی معیشت آنها دخیل بود و آنان را در تشحیذ و تطمیع منابع خدادادی برمی‌انگیخت).^۱

۱۰- به‌طوری که در شرح حال یزدگرد سوم آمده است این پادشاه به جای این که تمام منابع و عوامل مساعد را برای مقابله با اعراب تجهیز کند، درباری پرتجمل و پُرفروغ فراهم کرده بود به قول حمزه اصفهانی وقتی که از عراق بیرون رفت آنچه گوهر و زرینه و سیمینه داشت برگرفت با هزار طباخ و هزار سگبان و هزار یوزبان به اصفهان و سپس به کرمان رفت...

آیا در چنین موقعیت حساسی چنین شخصی می‌تواند در مقابل دشمنی که آماده نبرد

۱- طبقه‌شناسی و اوضاع جوی خاور نزدیک - از کارل و - بوترز به نقل از (پیرامون آب و هوای باستانی ایران) محمدتقی سیاه‌پوش صفحه ۳۰

و به دست آوردن پیروزی است ایستادگی کند؟ اگر به آغاز و انجام همه سلسله‌های پادشاهی که در این سرزمین به قدرت رسیده‌اند توجه بنمائیم می‌بینیم سرسلسله‌ها افرادی بوده‌اند دلیر و شجاع به دور از نفس پرستی، کسانی که به سختی زندگی عادت کرده و بیشتر ایام عمر را بر روی اسب و میدان‌های نبرد سپری کرده‌اند ولی هنگامی که زندگی فرمانروایان اواخر سلسله‌ها را بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم، آنان کسانی بوده‌اند که از اسبان پیاده شده و بر مخده‌های زربفت تکیه زده و در حر مسراها به شراب‌خواری و تعیش پرداخته‌اند. نمونه زنده این ادعا، عباسیان هستند و نحوه انقراض آنان به دست مغول‌ها و یا سال‌های آخر زندگی شاه سلطان حسین صفوی و انهدام سلسله او به دست افغان‌ها، با مقایسه او با رشادت‌های شاه اسماعیل و شاه عباس بزرگ.

بنابر آنچه گفتیم بنیان کاخ با عظمت ساسانی خود به خود آماده فرو ریختن بود که حمله اعراب آغاز شد. برعکس آنچه درباره ضعف ساسانیان گفته شد، عواملی چند موجب پیروزی سریع اعراب بر ایرانیان و روم گردید.

اول اینکه اعراب متشت و پراکنده در سایه تعلیمات حضرت رسول اکرم (ص) به اتحاد و یگانگی که از شرایط مهم پیروزی است روی آوردند و در مدتی کم، از قبایل متعدد صحرای عربستان، مجاهدانی با ایمان با زیربنای فکری متعالی پدید آمد که هدفشان نشر مبانی اسلام در ورای مرزهای عربستان بود، این مردان دارای روحیه‌ای قوی و استعداد و انضباطی شدید بودند. زندگی صحراگردی، تحمل مشقات میدان‌های نبرد را برای آنان آسان کرده بود. ماه‌ها با توشه‌ای اندک و بار و بنه‌ای سبک می‌توانستند در هر شرایط نامساعدی پایداری کنند، زیرا عرب در تعسر و سختی بیابان‌های تفته زیست کرده بود لذا وقتی به سرزمین آباد و سرسبز ایران رسید. آن را همچون بهشت موعود پنداشت و برای دسترسی به آن از هیچ جانفشانی دریغ نکرد، همچنین وعده خداوند بود که اگر کشته می‌شدند به بهشت می‌رفتند و اگر زنده می‌ماندند به نعمات بسیار و زندگی راحت می‌رسیدند و این برای عرب بسیار مهیج و دلپذیر بود.

۴-۱. بررسی عوامل شکست

در بدو امر تعجب‌آور است، سپاهی ۱۵۰ هزار نفری مجهز به آخرین سلاح‌های روز

و مردانی که در جنگ‌های ایران و روم آبدیده شده و تجربه اندوخته، چگونه از ۳۰ هزار عرب بدون سلاح و میدان جنگ ندیده شکست بخورند و روی به هزیمت نهند، ولی هنگامی که عوامل این شکست را بررسی می‌کنیم اولین مطلبی که مورد توجه قرار می‌گیرد ایمان قوی اعراب و توسل آنان به جبل‌المتین محکم اسلام و دیگر فروپاشی درونی حکومت ساسانی بود. هجوم اعراب اگر در زمان یکی از پادشاهان قدرتمند، مانند اردشیر، شاهپور بهرام گور و یا انوشیروان صورت می‌گرفت ممکن بود منجر به نتیجه دیگری شود، زیرا این پادشاهان توانسته بودند، در مقابل یکی از نیرومندترین قدرت‌های روزگار یعنی رومیان مقاومت کنند و بارها آنان را شکست دهند.

از جمله شکست ارتش بزرگ امپراتور الکساندر سِور، به‌دست اردشیر بابکان و اسارت والرین رومی به‌وسیله شاهپور اول، همچنین نبرد شاهپور دوم با کنستانتی نیوس و کشته شدن ژولین امپراتور دیگر روم به‌دست سربازان ایرانی، دیگر نبرد انوشیروان با یوستی‌نین است، که موجب تعهدات بسیار سنگینی برای رومیان، گردید. علاوه بر رومیان قبایل وحشی و خطرناک زردپوست به‌نام هون‌ها از شمال شرقی همواره ایران را تهدید می‌کردند. هون‌های ساکن آسیای مرکزی مدت ۸ سال با شاهپور دوم به‌نبرد پرداختند.

دیگر هپتالیان، که قومی وحشی و مهاجم بودند و همواره مرزهای ایران را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند. بهرام گور، پادشاه آنان را کشت به‌طوری که مدت‌ها خیال تهاجم از سر آنها دور شد، تهاجمات این قوم حتی در زمان فیروز انوشیروان و هرمز پسر او نیز ادامه داشت که همواره موجب شکست و فرار آنها می‌گردید اما زمانی که نوبت به یزدگرد و نبرد با اعراب رسید حکومت ساسانی به‌موجودی پیر و فرتوت می‌مانست که توان و بنیه زندگی را از دست داده و سرانجامی جز نابودی نداشت.

و این عقیده‌ای درست است که هیچ ملتی از برون شکست نمی‌خورد، مگر عوامل شکست و نابودی را در درون خود داشته باشد.

هرچه به‌اواخر عهد ساسانی نزدیک می‌شویم، اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور را آشفته و پریشان‌تر می‌بینیم. جدائی طبقه اشراق و روحانیون از توده مردم که عامل پایداری و ثبات حکومت بود به‌طرز بی‌سابقه‌ای ارکان دولت را متزلزل کرد، جنگ‌های

متوالی با رومیان ہم نیروی تولیدی را بہ حد زیاد کاهش داد لذا حکومت برای جبران آن بہ اخذ مالیاتہای سنگینی پرداخت و این خود یکی از عواملی بود کہ فاصلہ مردم با دستگاہ حاکم را ہرچہ زیادتہر کرد. نابرابریہای اجتماعی، تنگناہای اقتصادی و وضع رقت انگیز طبقات محروم ہم از عوامل مہم نارضایتی بود کہ ایرانی را شیفتہ شعار پرجاذبہ و برابری و برادری مسلمین کردہ بود ہرچند پس از مدتی عرب براین شعار پرمحتوای خود خط بطلان کشید.

چنانکہ، حاکمان اموی و عباسی با حربہ دین نسبت بہ ایرانیان ستم بسیار کردند. تا این کہ سرانجام قیامہای آزادی خواہانہ یعقوب، طاہر و بابک... سرانجام بہرہائی ایرانیان از زیر یوغ ستمگران عرب گردید.

زمانی کہ اردشیر، شاپور، بہرام و انوشیروان توانستہ بودند برنیمی از جہان متمدن آن روزگار حاکم شوند و قلمرو خود را تا حد زمان ہخامنشیان برسانند، جامعہ ایرانی دارای تار و پود محکمی از اتحاد سیاسی، نظامی و دینی بود.

دین زرتشت دینی سادہ بود کہ بہ گفتار نیک، پندار نیک و رفتار نیک تکیہ داشت، ولی زمانی کہ خرافات بہ ارکان دین نفوذ کرد و روحانیون بہ دنیا دوستی و شہوت پرستی روی آوردند و در امور سیاسی و مناسب دربار پادشاہان دخالت کردند، آن اتحاد و یگانگی بہ تدریج رو بہ سستی نہاد و مردم کم کم بہ ادیان دیگر تمایل پیدا کردند.

در اواخر عصر ساسانی گرایش بہ ادیان دیگر از جملہ مسیحیت، مزدکی، بودائی و زروانی در میان مردم بیشتر شد، این تشتت آرا و ادیان بیشتر موجب تفرقہ و پریشانی گردید. فساد اخلاقی شایع بین دربار، اشراف بہ ویژہ موبدان زردشتی، زمینہ را برای ایجاد اندیشہہای نو فراہم آورد. بہ طوری کہ مردم بہ مُنجیانی حتی خارج از مرزہای کشور امید بستہ بودند.

۱-۵. یزدگرد سوم و سرانجام او

یزدگرد، پسر شہریار، نوہ خسرو پرویز، در سال یازدہم ہجری برابر با ۱۶ فورہ سال ۶۳۲ میلادی وارث تاج و تخت مملکت پر آشوب و پریشان ایران شد. فردوسی در شاہنامہ جلوس او را روز ارد (بیست و پنجم) از ماہ اسفندار مذ می داند مبدأ تاریخ

یزدگردی را از جلوس وی براریکه سلطنت یعنی ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی برابر با ۱۹ ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری گرفته‌اند.

یزدگرد بعد از خسرو پرویز تنها پادشاهی بود که مدت نسبتاً زیادی سلطنت کرد با وجود این نتوانست اوضاع آشفته و پریشان را سر و سامانی بخشد. بعد از شکست نهاوند از اصفهان به کرمان و از آن جا به بلخ و مرو رفت و سفیری به چین فرستاد و از فغفور چین کمک طلبید چینی‌ها به واسطه دوری مسافت خواهش او را نپذیرفتند سرانجام در سال ۳۱ هجری برابر با ۶۵۲ میلادی به دست آسیابانی که به لباس خسروانی او چشم دوخته بود به هنگام خواب کشته شد.

یزدگرد با این که در این سال‌ها دور از مرکز اصلی میهن به سر می‌برد به نظر می‌رسد که دارای دربار و تشکیلاتی بوده و خود را شاه می‌خواند، و اقدام به ضرب سکه می‌نموده است. از او سکه‌هایی در دست است که رقم سال ۲۰ و ۱۹ را نشان می‌دهد. این سال آخر سلطنت او از دوازدهم ژوئن ۶۵۱ مسیحی حساب می‌شود. در سال ۶۵۱ یا ۶۵۲ این پادشاه سکه‌ها را در اوج قدرت ضرب می‌کرده است.^۱

گروهی از ایرانی‌ها سال‌ها همچنان منتظر بازگشت او بودند به این امید که بتواند آنها را از زیر سلطه اعراب که شعارهای اسلامی را فراموش کرده و به ملل زیر سلطه ستم‌ها روا می‌داشتند رهائی بخشد. اما یزدگرد کسی نبود که بتواند این انتظار را برآورده کند زیرا در وجود او شجاعت و شهامت مواجهه با این خطر وجود نداشت.

یزدگرد فردی جبون و بی‌اراده بود که به آسانی پایتخت خود تیسفون را از دست داد حتی در رقت‌بارترین شرایط هیچگونه کوشش مؤثری در طی ده سال بعد از جنگ نهاوند از خود نشان نداد و در این مدت نسبتاً طولانی دربار باشکوه خود را از شهری به شهری انتقال می‌داد. حمزه اصفهانی می‌نویسد:

(یزدگرد آنگاه که از عراق بیرون رفت تا آنجا که می‌توانست جواهر و ظروف زرین و سیمایی و نیز فرزندان و زنان و حشم با خود برد و در میانه ایشان هزار تن آشپز و هزار تن حوسیان (خنیاگران) و هزار تن یوزبند (کسی که به یوز طرز شکار می‌آموزد) و هزار تن بازبان بودند... و از آن جا به اصفهان و سپس به کرمان و بعد به مرو رفت)^۲. پیداست

۱- نگاه کنید به تاریخ ایرانیان و عرب‌ها از تولد که صفحه ۶۶۰

۲- حمزه بن حسن اصفهانی - تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا) صفحه ۱۲۵ - ترجمه

کسی که چند هزار نفر خدمه را به دنبال خود از نقطه‌ای به نقطه‌ای بکشاند و مخارج سنگینی را برای آنان صرف کند، شخص راحت طلب و عیاشی است اگر فرض کنیم هرسبگان ۱۰ سگ و هریوزبان ۱۰ یوز و هریازبان ۱۰ باز همراه داشته باشد ۳۰ هزار سگ و ۳۰ هزار یوز و ۳۰ هزار باز در اردوی شاه بی خبر و غافل که در حال فرار است چه می‌کند؟ جز این که بگوئیم یزدگرد دیگر به ایران و ایرانی نمی‌اندیشید و می‌رفت که خود را نجات بخشد. او علاوه بر ثروت بسیار، مقدار زیادی از منابع علمی را نیز همراه خود برد از جمله کتابخانه بزرگ تیسفون که آن را به خراسان حمل کرد...

۱-۶. بازماندگان یزدگرد

یزدگرد دارای ۵ فرزند بود دو پسر و سه دختر. پسرها به نام‌های وهرام (بهرام) و پرویز، که پرویز سمت ولیعهدی داشت، دخترها به نام‌های شهربانو، مرداوند و ادرکه بودند.

شهربانو پس از ازدواج با حضرت امام حسین (ع) بنا به روایت قاموس الاعلام به نام غزاله خوانده شد. این وصلت باعث پیوند خویشاوندی بین ایرانیان و خانواده حضرت علی گردید. این امر در ارادت ایرانیان به خاندان آن بزرگوار بی تأثیر نبوده است. شیخ

→ دکتر جعفر شعار - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶ / ش

۱- بعضی مورخین را نظر بر این است که شهربانو و دیگر دختران یزدگرد وقتی به مدینه رسیدند خلیفه دوم دستور داد آنها را به بازار برده به فروش برسانند ولی حضرت علی که در مجلس حضور داشت فرمود با خانواده پادشاهان چنین معامله‌ای روا نیست خودش آنها را خرید. شهربانو را به فرزندش حسین (ع) و دو دختر دیگر را به عقد عبدالله پسر عمر و محمد پسر ابوبکر درآورد، ولی آنچه مدلل به نظر می‌رسد این است که این امر در زمان عمر صورت نگرفته بلکه در عصر خلافت علی (ع) در سال ۳۸ هجری بوده است. نقل صحیح درباره اسارت و ازدواج شهربانو و خواهرانش این است که در سال ۳۸ هجری در زمان خلافت ظاهری علی (ع) آن دو در نواحی خراسان ۶ سال پس از مرگ پدرشان یزدگرد توسط جمعه‌بن هبیره مخزومی خواهرزاده آن حضرت که حکمران بلخ بود به کوفه فرستاده شدند تا امیرالمؤمنین آن دو را تحت مراقبت خود قرار دهد. شهربانو را به فرزندش حضرت امام حسین و خواهرانش را به عقد محمد و عبدالله درآورد. این که نوشته‌اند هنگام وفات امیرالمؤمنین در سال ۴۰ هجری امام زین‌العابدین دو ساله و در کربلا به سال ۶۱ هجری ۲۲ ساله بوده است با این نقل و ازدواج شهربانو با امام حسین (ع) کاملاً مطابقت دارد و اشکالاتی که علامه مجلسی به اسارت و ازدواج آنها در زمان عمر وارد می‌سازد مورد پیدا نمی‌کند.

لازم به یادآوری است که مورخین قدیم و جدید اصولاً وجود شهربانو را مشکوک می‌دانند تنها یعقوبی اشاره‌ای به این مسأله دارد ولی آنچه مورد استناد برخی قرار گرفته است وجود پاره‌ای احادیث و روایات می‌باشد.

مفید شهربانو را «شاه زنان» نامیده است. خانواده یزدگرد در حین فرار در سال ۳۸ هجری در خراسان به دست اعراب اسیر گردیده به مدینه فرستاده شدند استاد پورداد می‌نویسد:

پس از مرگ یزدگرد سوم پیلوسه Pilousse (پرویز) به تخارستان چین می‌رود. در آن روزگار پسر آسمان تای تسونگ بود که حاضر به کمک به یزدگرد نشد ولی پرویز را در سال ۶۴۲ به شاهنشاهی ایران در تخارستان شناخت دو سال بعد که پرویز به پایتخت چین رفت جزء سواران مستحفظ امپراتوری گردید. در سال ۶۷۷ در محلی موسوم به چانیکان آتشکده‌ای ساخت و همان جا مرد پسر دیگرش بنام «نیه» Nisse - نرسی در خدمت امپراتوری مانده و بعد از چندی با سپاهانی که متشکل از ایرانیان و چینی‌ها بود با سرداری چینی برای بازستاندن تاج و تخت پدری به طرف ایران حرکت کرد ولی چون با سردار چینی اختلاف پیدا کرد به ناچار دوباره در سال ۷۰۷ به چین برگشت.



تصویر یزدگرد سوم

بخش ششم

حکومت فرمانروایان دوره اسلامی در جبال

- فصل نخست: حاکم عرب در نهاوند
- اسامی گروهی از حکام جبال در دوره بنی امیه
- قتل خلیفه دوم به دست فیروز نهاوندی
- خلیفه دوم و پل شکسته نهاوند
- قیام ابو مسلم و برخی حوادث آن در نهاوند
- فرمانروایان دوره عباسی
- قیام بابک و پیوستن مردم نهاوند به او
- تاخت و تاز شمله در نهاوند
- فصل چهارم: حمله مغول به شهرهای ایران از جمله نهاوند
- فصل پنجم: نهاوند در عصر تیموریان
- قیام بهلول نهاوندی
- قراقویونلوها
- قلمرو علیشکر
- فصل ششم: وقایعی از دوران صفویه تا قاجار
- نهاوند در زیر سلطه ترکان عثمانی
- سندی در مورد قلعه نهاوند
- فصل دوم: فرمانروایان عصر سامانی
- خاندان بویه
- خاندان حسنویه
- فصل سوم: سلاجقه عراق و بعضی حوادث در نهاوند

فصل نخست

فرمانروایان دوره اسلامی در جبال

و [چون] نوبت خلافت به امیرالمومنین علی علیه الصلوٰة والسلام آمد ولایت عراق و پارس جمله به عبدالله بن عباس، رضی الله عنه سپرد.^۱

۱. حاکم عرب در نهاوند

یزید اول (۶۱-۶۴ هـ.) اراضی وسیعی را در ناحیه دینور به حاکم نهاوند و دینور و حلوان هدیه کرد. حاکم مزبور قلعه مستحکم بزرگی به سبک ساختمانهای محلی در این نقطه برای خود ساخت.^۲

۱-۱. عبدالله پسر معاویه

عبدالله فرزند خوانده معاویه پسر جعفر بن ابیطالب است که بر اصفهان، قم و نهاوند و سایر شهرهای غربی دست یافت. (آغانی - ۱۲، ۷۵، ۸۵)^۳
عبدالله در سال (۱۲۸ هـ.) سر از اطاعت خلیفه بیرون آورده پس از تصرف حلوان به سوی شهرهای جبال رهسپار شد. همدان، نهاوند، اصفهان، قم و کاشان را از عمال مروان بن محمد خلیفه اموی گرفت. سرانجام عبدالله به دست ابومسلم گرفتار آمد و در سال (۱۳۱ هـ.) در زندان درگذشت.^۴

۱- ابن بلخی - فارسنامه تالیف بین سالهای (۵۰۰ - ۵۱۰ هـ.) صفحه ۹۹ به اهتمام جلال الدین تهرانی ۱۳۳۰ / ش

۲- تاریخ ایران از دوران باستان سده هجدهم میلادی - جمعی از نویسندگان روس صفحه ۱۶۵

۳- علامه عسکری = صد و پنجاه صحابی دروغین - پاورقی صفحه ۶۴

۴- ابونعیم - اخبار اصفهان جلد ۲ / صفحه ۴۳:

۱-۲. اسامی گروهی از حکام جبال در دوره بنی‌امیه

نام عده دیگری از حکام این عصر به ترتیب زیر است. این افراد چندگاهی بر عراقین و بصره و کوفه فرمانروایی داشته‌اند.

- ۱- زیاد بن امیه
- ۲- عبدالله بن زیاد
- ۳- مختار بن ابی عُبَیْدَه ثقفی
- ۴- مُصعب بن زبیر
- ۵- حجاج بن یوسف
- ۶- یزید بن مهلب
- ۷- عمر بن هبیره خزازی
- ۸- خالد بن عبدالله قسری
- ۹- یوسف بن عمر
- ۱۰- عبیدالله بن عمر بن عبدالعزیز
- ۱۱- یزید بن عمر بن هبیره^۱

۲- قتل خلیفه دوم به دست فیروز نهاوندی

در روز چهارشنبه ۲۶، ماه ذیحجه سال ۲۳ هجری عمر بن خطاب به دست فیروز (پیروز) که اعراب به او لقب ابولؤلؤ داده بودند به قتل رسید. این قتل اولین ترور سیاسی در تاریخ اسلام بود که شاید سرمشق و راهنمایی برای ترورهای بعدی شد. گفته‌اند فیروز به تحریک عده‌ای از صحابه پیغمبر (ص) که از خشونت‌های عمر ناراضی بودند اقدام به این قتل کرد. به‌ویژه تحریک سعد بن ابی وقاص را که در نبرد قادسیه از سرداری سپاه معزول شده بود مؤثر می‌دانند ولی ما در کتب تاریخی دلیلی بر این امر نمی‌یابیم.

هراکلیوس در آخرین نبرد خود در سال (۶۲۸-م) شکست نهایی را بر خسرو پرویز وارد ساخت و تمامی خطّه غرب ایران را به تصرف درآورده تا تیسفون پیش رفت، در این

→ معاویه از عبدالله جعفر خواست تا یکی از پسران خود را به نام او موسوم کند و او هم چنین کرد. می‌دانید که عبدالله جعفر غیر از حضرت زینب، زنان دیگری هم داشت و این پسر از زن دیگر بود.

۱- محمد عوفی - مجمل التواریخ و القصص صفحه ۳۳۱

نبرد گروه بسیاری از ایرانیان به اسارت رومی‌ها در آمدند که از جمله آنها فیروز خردسال و خانواده او بود. استاد پورداد می‌نویسد:

نباید فراموش کنیم که این فیروز جوانی بود از اهل نهاوند حدود کرمانشاه و احتمالاً گُرد خونگرم، سال‌ها قبل زمان خسرو پرویز در جنگ‌هایی که بین ایران و روم درگرفت. لشکر خسرو شکست خورد و سپاه روم به سرداری هراکلیوس به حدود کرمانشاه و آذربایجان آمد و قتل و غارت فراوان کرد و آتشکده‌ها را ویران ساختند و تا نزدیک دستگرد - مداین، خسرو پرویز را تعقیب کردند و شهر را آتش زدند و با غنایم فراوان و اسیر بسیار بازگشتند. (۶۲۸ - ۷ هجری)^۱ یکی از کسانی که به اسارت رومی‌ها در آمد همین فیروز اهل نهاوند بود، لازم نیست گفته شود که چها بر سر او و خانواده‌اش در این اسارت آمد.

ظاهر آنست که هنگام اسارت طفل بوده چه دین ایشان را پذیرفته و ترسا شده بود چند سال بعد یعنی سال ۱۳ هجری که اعراب به جنگ با روم اقدام کردند و پیروزی خالد بن ولید سردار عرب بر رومی‌ها قطعی شد گروه زیادی به اسارت اعراب در آمدند که در بین آنها خانواده فیروز نیز جای داشت. به نظر می‌رسد که در این موقع (۱۳ - ه) فیروز جوانی بوده که به چندین حرفه و هنر آشنایی داشته و در زمان ارتکاب به قتل (۲۳ - ه) سن او بیش از ۲۰ سال بوده است. فیروز در این سال‌ها غلام مغیره بن شعبه بود. او ظاهراً جان و دلی مهربان داشته است چون خود عمری را در اسارت روم و عرب به سر برده بود، لذا نسبت به آسرای هم‌وطن خود اُلفت و علاقه خاصی نشان می‌داد. در سال ۲۱ هجری که اعراب به دستور عمر متوجه داخله ایران شدند و نهاوند سقوط کرد، به قول ابن اثیر، ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر کشته و جمع کثیری به اسارت درآمدند، که بیشتر آنان زنان و کودکان خردسال بودند. طبق سنت معمول خمس غنایم و اسیران را به مدینه فرستادند. طبری گوید: وقتی فیروز اطفال خردسال نهاوندی را در مدینه می‌دید دست عطوفت بر سر آنان می‌کشید و گریه می‌کرد، گاهی خشمگین می‌گفت: این عمر جگر مرا خورده است و راست می‌گفت زیرا او بود که از سال هفتم تا ۲۳ هجری مدت ۱۶ سال بهترین ایام زندگی خود را در اسارت رومیان و اعراب گذرانده و عمری را در خدمت

آن‌ان به‌بیگاری سر کرده بود. او سرنوشت کودکان اسیر را بهتر می‌دانست، جا داشت که بر درد اسارت آنها بگرید. روایت شده است، فیروز از ظلمی که مَغیره در حق او روا داشته بود شکایت به نزد عمر بُرد و گفت (مَغیره بر من غلّه نهاده است گران، همی توانم دادن، بفرمای تا کم کنند، گفتا چند است؟ گفت: دو درم، عمر گفت چی کار دانی کردن؟ گفتا درودگری و نقاشی و کنده‌گری و آهن‌گری، عمر گفت: چندین کار کی (که) تو دانی به‌دو درم چی گران باشد، و نیز شنیدم کی (که) آسیادانی نهادن، گفت: دانم گفت: مرا آسیا کن. فیروز گفت اگر بزم ترا یکی آسیا کنم. این سخن گفت و بیرون شد.^۱

به‌روایت فارسنامه ناصری عمر گفت، شنیده‌ام گفته‌ای می‌توانم آسیایی بسازم که از باد بگردد، باید چنین آسیایی برای من بسازی.^۲

استاد باستانی پاریزی در آسیای هفت سنگ می‌نویسد: (سه آسیا نقش آفرینان حوادثی بوده‌اند در تاریخ ایران، یکی آسیای مرو که یزدگرد آخرین پادشاه سلاله ساسانی را در خود فرو برد و خُرد کرد، دیگری آسیای گرگان و آسیای خواجه نصیر است و آنچه در اینجا مورد نظر است آسیای فیروز نه‌اوندی است. که گرچه وجود خارجی نداشت ولی فیروز خودش چنان آسیایی را بنا نهاد که تا تاریخ هست همچنان می‌گردد).^۳

طبری چگونگی کشته شدن خلیفه دوم را چنین شرح می‌دهد:

(عمر بامدادان به‌نماز بیرون آمد، سپیده‌دم، در مزگت^۴ همه یاران گرفته بودند و صف‌ها کشیده و این فیروز پیش صف نشستندی با کاردی حبشی، و کارد حبشی را دسته به‌میانه در بود و هر دو سروی تیغ بود تا هم از راست و هم از چپ بزند. پس عمر پیش صف اندر آمد بزدش، شش بار از راست و چپ به‌شتاب همی زد بر بازو، بر شکم و یک زخم از آن به‌زیر ناف آمد و آن او را تباه کرد. چون عمر بیفتاد، او از میان مردمان بیرون جست. مردی از بنی تمیم برجست و آن غلام را بگرفت، و کارد از دست وی بیرون کرد

۱- ترجمه تاریخ بلعمی صفحه ۷۰ ایضاً - ابن عربی - مختصرالدول صفحه ۱۰۲

۲- فارسنامه ناصری - صفحه ۵

۳- باستانی پاریزی - آسیای هفت سنگ صفحه ۴۵

۴- مزگت پارسی سره به‌معنی مسجد است.

و وی را بدان کارد بکشت.^۱

بدین ترتیب با ضرباتی که فیروز بر شکم عمر زد موجبات مرگ او را فراهم ساخت. در آن حال پزشکی بر بالین او حاضر کردند، پزشک دستور داد، به او نیبذ (شراب فشرده شده از خرما و انگور و شراب را عموماً گویند) بخورانند.^۲ هنگامی که مایع از شکم بیرون زد دانستند که مرگ وی حتمی است و بدین ترتیب عمر در چهارشنبه ۲۶ ماه ذی الحجه سال (۲۳ - هـ) در سن ۶۳ سالگی دیده از جهان فرو بست. مدت خلافتش ۱۰ سال و ۶ ماه و ۴ روز بود. نقل صحیح این است که فیروز به دنبال قتل عمر یازده نفر دیگر را کشت، و خود در همان جا کشته شد. ولی مردم کاشان معتقدند آرامگاهی که در نیمه راه باغ فین قرار دارد قبر بابا لؤلؤ است.

در کتاب امامزادگان معتبر از مجالس امیرالمؤمنین صفحه ۳۸ مجلس اول از قول میرمخدوم شریفی رازی مؤلف کتاب نواقض الروافض نقل شده: اهل کاشان را گمان آنست که ابولؤلؤ که قاتل عمر خطاب بود، چون او را بکشت، گریخته به کاشان آمد و از خوف اعداء در آن جا پنهان شد.^۳

حسن نراقی مؤلف تاریخ اجتماعی کاشان^۴ به اعتبار نوشته مجمل التواریخ والقصص، فیروز را اهل کاشان می داند در حالی که اکثر مورخین بر نهایندی بودن او تاکید دارند. البته نهایندی یا کاشانی بودن فیروز مسأله ای نیست و هیچ گونه امتیازی برای این دو شهر محسوب نمی گردد اما آنچه مهم است این است که رویدادهای تاریخی بدور از هرگونه تعصب و براساس واقعیت ها تبیین می گردد. بین مورخین در مسلمان بودن او اختلاف است علمای اهل سنت او را نصرانی و مجوسی می دانند. مسعودی می نویسد:... و کان مجوساً من اهل نهایند.^۵ مؤلف تراجم الرجال بخاطر این عمل او را اهل بهشت و مسلمان می داند.^۶

۱- ترجمه تاریخ طبری صفحه ۷۱

۲- میرخواند، - روضة الصفا جلد ۲ / صفحه ۲۲۲

۳- علی اصغر مهاجر - زیر آسمان کویر صفحه ۲۲

۴- حسن نراقی تاریخ اجتماعی کاشان صفحه ۱۲۵

۵- علی بن حسین بن علی مسعودی - مروج الذهب بیروت ۱۹۶۵ - جلد ۲ / صفحه ۳۲

۶- برقمی - قمی - تراجم الرجال جلد ۱ / صفحه ۱۷۸

گمان بسیار می‌رود که فیروز مسلمان بوده باشد زیرا او سال‌های زیادی از عمر خود را در جامعه اسلامی سر کرده و از طرف دیگر خانواده او اهل علم و تقوا بوده‌اند از این خانواده ابوژناد پسر ذکوان را که فقیه، منجم و امام اهل مدینه بوده می‌شناسیم. شرح حال او در کتاب «بزرگان نهاوند» مندرج است.

۲-۱. خلیفه دوم و پل شکسته نهاوند

فضل‌الله روزبهان در کتاب مهمان‌نامه بخارا، تألیف قرن دهم هجری، چنین می‌نویسد: از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند. بعضی از اکابر که در وقت وفات عمر... از او درخواست کرد که به خواب او درآید، بعد از وفات. اگر قدرت تمثّل داشته باشد و با او بازگوید آنچه بعد از وفات براو گذشت. ابن عباس فرماید: دوازده سال هرشب در این آرزو بودم که عمر را در واقعه ببینم و با من بگویند که حق تعالی با او چه کرد. بعد از دوازده سال شبی او را دیدم، جامه‌های سفید پوشیده، و سرمه در چشم همچو کسی به فراغت در آید، بعد از ملالی، پرسیدم... [یا عمر] خدای تعالی با تو چه کرد؟ گفت: ۱۲ سال است که مرا در موقف حساب باز داشته‌اند و از من سؤال می‌کنند، گفتم:.... [یا عمر] از تو چه صادر شده بود، فرمود حق جلّ و علاء از من سؤال فرمود و از آنکه در زمان خلافت من در شهر نهاوند که یکی از شهرهای عراق است و میان او مدینه که در آن وقت که مسکن عمر بود دو ماه راه است، پلی ویران شده بود و بُزی را پا شکسته، حق تعالی از من پرسید که چرا از حال آن پل غافل ماندی تا ویران شد، اگر نه مغفرت حق تعالی مرا دریافتی بیم هلاک بود...^۱

عبیدالله بن زیاد

پس از آنکه عبیدالله بن زیاد حضرت امام حسن علیه‌السلام را به شهادت رسانید، یزید به پاداش این جنایت او را به حکومت عراقین، کرمان و فارس منصوب کرد. بنابراین عبیدالله بر شهرهای جبال از جمله نهاوند حکومت داشته است.^۲

۱- فضل‌الله روزبهان - مهمان‌نامه بخارا صفحه ۳۹

۲- حمدالله بن ابی بکر احمد نصر، مستوفی، تاریخ گزیده، صفحه ۲۵۶ به‌اهتمام عبدالحسین نوائی.

۳- مختار

از حکام مقتدر ناحیه کوهستان، اصفهان و خراسان مختار، پسر ابی عبیده ثقفی بود که او را امیرالعراقین نامیده‌اند. او از قیام‌کنندگان برضد قاتلان حضرت حسین (ع) بود. مختار پس از اینکه قدرت را به دست گرفت همه کسانی را که به نحوی در قتل حضرت حسین (ع) شرکت داشتند به سختی مجازات و معدوم نمود. مورخین شیعه و حتی بعضی از اهل سنت او را ستوده‌اند. عبدالجلیل بن حسین قزوینی در النقض چنین نوشته است: و قصه مختار ابو عبیده ثقفی که صد هزار خارجی و مروانی را کشت و مدت ۶ سال از کوفه و بصره تا بلاد ری و خراسان و نهاوند و حدود خطبه و سکه به نام او بود و ولات و شحنگان و نواب او در بلاد اسلام بودند.^۱

مختار، عبدالله بن حارث را بر ماهین [نهاوند - دینور] و همدان حاکم نمود.^۲

۴- قیام ابومسلم و وقوع برخی حوادث آن در نهاوند

انتقال حکومت از امویان به عباسیان - هرچند ایرانیان برای رهایی از ستم رژیم ساسانی اسلام را که با شعار برابری و برادری قدم به میدان نهاده بود با میل و رغبت تمام پذیرفته بودند ولی متأسفانه دیری نگذشت که چهره درخشان اسلام راستین به وسیله قدرتمندان، از جمله خلفای بنی‌امیه و عباسیان مسخ شد و امید توده‌های تحت ستم به نوامیدی گرائید، لذا برای رهایی از قید حکومت‌های خودکامه عرب، در گوشه و کنار خاک پهناور ایران نهضت‌ها و جنبش‌های میهنی متعددی به وجود آمد که از آن جمله نهضت سیاه جامگان به رهبری ابومسلم خراسانی بود.

نام ابومسلم در منابع تاریخی به تفاوت آمده است. بعضی معتقدند که نامش عبدالرحمن پسر مسلم و اجدادش از فریدن اصفهان بوده و خودش در مرو به دنیا آمده است. گردیزی می‌نویسد: ابومسلم از مرو بیرون آمد و خانواده او در ماخان بود.^۳ برخی دیگر نام او را ابراهیم بن عثمان بن یسار (بشار) سیروس (شیدوش) پسر

۱- النقض عبدالجلیل فرزند ابوالفضل قزوینی صفحه ۱۲۵ ایضاً ر.ک، به کتاب حالات مختار مجاهد - از محمدحسین جزایری.

۲- کتاب تاریخ قم، صفحه ۴۰۶

۳- گردیزی - زین‌الخبار صفحه ۱۱۹

گودرز گفته‌اند.^۱ محمد عبدالغنی از او بنام بهزاد بن بغداد هرمز یاد کرده است.^۲ ابن خلکان سال تولد او را ۱۰۰ هجری و مقدسی ۱۰۲ نوشته است. ابومسلم در تابستان سال (۱۲۹-هـ) دعوت خود را علیه مظالم خاندان امیه آشکار کرد.

به‌زودی گروه زیادی که از ستم اعراب به‌جان آمده بودند به‌امید رهایی به‌دور او جمع شدند. ابومسلم و یارانش در زمستان همان سال وارد مرو شدند، مردم هم مقدم او را گرامی شمرده به‌یاری او برخاستند و نیشابور را که از شهرهای بزرگ و مهم آن روزگار بود به‌تصرف خود درآوردند. از همان ابتدای قیام، نصر پسر سیار که حاکم خراسان بود خطر را به‌مروان پسر محمد که در دمشق بود گوشزد نمود ولی او توجهی به‌این مسأله نکرد. هنگامی که خبر جنبش خراسان به‌رهبری ابومسلم به‌کوفه رسید، مردم علیه دستگاه حکومتی قیام کردند، نصر، حاکم خراسان خطر را احساس کرد و از یزید بن هبیره حاکم عراق کمک طلبید، لکن در جنگی که واقع شد، نصر شکست خورد و بقیه سپاهیان به‌لشکریان شام که در نهاوند بودند پیوستند.

قحطبه، پس از آنکه فتوحات نمایانی در خراسان و گرگان نمود پسر خود، حسن را جهت تصرف ری روانه کرد، حسن ری را بی‌جنگ تصرف نمود و از آن جا عازم همدان شد. قحطبه هم از خراسان عازم ری گردید و سپاهیان خود را در آنجا مستقر ساخت. هنگامی که این خبر به‌گوش یزید بن عمر بن هبیره حکمران عراق رسید به‌پسر خود داود و عامر بن صباره که در کرمان بودند نوشت که با صد هزار سپاه زیر فرمان خود به‌جنگ قحطبه بروند، این خبر به‌وسیله (قاتل بن ارقم) حاکم دست‌نشانده قحطبه در قم به‌سمع او رسید. قحطبه با شتاب به‌جانب اصفهان رهسپار گردید. در جنگی که بین دو سپاه در گرفت عامر بن صباره کشته شد، قحطبه سرش را با هدایایی نزد ابومسلم فرستاد.

سپاهیان کرمان هم خود را با عجله به‌سپاهیان شام که در نهاوند بودند رسانیدند و جملگی آماده نبرد شدند. از طرفی حسن فرزند قحطبه که از همدان به‌جانب نهاوند حرکت کرده بود و دور از شهر اردو زد اما همین که خبر پیروزی پدر را شنید شهر را به‌محاصره خود درآورد، در این هنگام قحطبه از اصفهان حرکت و به‌یاری پسر شتافت.

۱- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد صفحه ۲۱۸

۲- محمد عبدالغنی حسن - ابومسلم خراسانی - ترجمه شفیعی کدکنی

یعقوبی می نویسد: قحطبه رهسپار نهاوند شد و ادهم بن محرز باهلی با جماعتی از کسانی که بدو پیوسته بودند آن جا اقامت داشتند قحطبه شهر را سه روز محاصره کرد تا بیشتر شامیان را از میان برد و آن را گشود.^۱ تفصیل آن چنین است: پس از آنکه سپاهیان پدر و پسر شهر را محاصره کردند، به سپاهیان شام که در داخل شهر نهاوند بودند پیامی فرستادند که شما در امانید چرا بیهوده پیکار می کنید و می خواهید خود را به کشتن بدهید، از حصار بیرون آئید و به سپاهیان ما بپیوندید تا ما کار نهاوند را با جنگ بسازیم. پس قرار گذاشتند که در روز معینی دروازه ای را که نگهداری آن به عهده شامیان بود باز گذارند، پس از اینکه روز موعود رسید دروازه ها را گشادند و به طرف سپاهیان قحطبه به راه افتادند، سپاهیان غیرشامی وقتی از موضوع جویا شدند، شامیان به آنها گفتند که قحطبه همه محصورین را امان داده است و آنها هم فریب خورده و از پشت دروازه های شهر بیرون آمده به طرف سپاه قحطبه و حسن به راه افتادند، ولی ناگهان مورد حمله لشکریان دشمن قرار گرفته و عده زیادی از آنها کشته شدند و بدین ترتیب شهر گشوده و نهاوند هم تسلیم سپاهیان طرفدار ابومسلم گردید.

از سوی دیگر داود بن یزید که در اصفهان از جلو قحطبه گریخته بود نزد پدر رفت و از او برای مقابله با قحطبه کمک طلبید، یزید هم عده زیادی سپاه همراه او کرد. در این وقت قحطبه از نهاوند عازم عراق گردید. یزید، پس از شنیدن این خبر از خائنین به کوفه رفت و خود را آماده نبرد نمود، سپاهیان قحطبه هم از فرات گذشتند و در جنگی که در سوی دیگر رود اتفاق افتاد دشمن را مغلوب کردند. پس از خاتمه نبرد چون قحطبه را نیافتند به دنبال او گشتند لکن اسب او را در حالی که زینش واژگون شده بود دیدند که بدون سوار از آب بیرون آمده بود، دانستند که قحطبه در آب غرق شده است. پس سپاهیان با حسن بیعت کردند. جعفر بن سلیمان هم که از جانب ابراهیم امام از پیش، در کوفه بود به حسن پیوست و بنا به دستور ابومسلم زیر فرمان او قرار گرفت. حسن پس از تمشیت اوضاع به اتفاق ابومسلم به کوفه رفت و طبق فرمان ابومسلم، مردم را به بیعت با خاندان عباسی دعوت کرد. در این هنگام ابراهیم امام وفات یافته بود. ابومسلم دو نامه یکی به امام جعفر صادق (ع) و دیگری به عبدالله بن حسن، مبنی بر دعوت آنها برای

۱- تاریخ یعقوبی - جلد ۲ / صفحه ۳۲۰ - ترجمه محمد ابراهیم آیتی تهران ۱۳۶۳ / ش

خلافت نوشت، حضرت امام جعفر صادق (ع) چون نامه ابومسلم را خواند از قبول دعوت سر باز زد و نامه را روی چراغ گرفته، سوزانید، رسول نامه دیگر را به عبدالله رسانید لیکن در همین هنگام حسن بن قحطبه با ابوالعباس سفاح بیعت کرد و مقدمات تشکیل حکومت عباسیان فراهم آمد.

از سوی دیگر ابوعون یکی از سرداران قحطبه مروان خلیفه اموی را در دو جنگ در کنار زاب کوچک و بزرگ شکست داد، مروان به مصر گریخت و در آن جا کشته شد، با کشته شدن او حکومت امویان در شرق پایان یافت.

به طور کلی با مجاهدت هشت ساله ایرانیان (۱۲۴ - ۱۳۲) ابوالعباس سفاح در شهر انبار (فیروز شاپور) به خلافت نشست و قرار شد که فقط ریاست مذهبی را به عهده داشته باشد و کارهای لشکری، دیوانی و کشورگشایی را به یک نفر ایرانی به نام وزیر واگذار نماید، ولی همان طور که می دانیم این خاندان که به نیروی شمشیر ایرانیان روی کار آمدند، پاس خدمت نگاه نداشته و پس از استحکام حکومت خود، بیشترین ستم را بر ایرانیان روا داشتند و ناجوانمردانه ابومسلم را که نقش اساسی در به قدرت رساندن آنها ایفاء کرده بود به خدعه و نیرنگ کشتند.^۱

۵- عصر عباسیان

۱- ۵. هارون الرشید

در ۱۶۳ هجری مهدی خلیفه عباسی حکومت شهرهای کوهستان از جمله نهاوند و سراسر مغرب را تا آذربایجان و ارمنستان به هارون داد و ثابت پسر موسی را مستوفی خراج آن کرد، همچنین یحیی پسر خالد برمکی را به ریاست دیوان رسائل او برگزید.^۲ حسن بن محمد در تاریخ قم می نویسد:

.... و من در آخر دفتری که در آن ذکر این طسوق و ضیعتها بوده ذکر ضیعتهای همدان و

نهاوند یافتم که آن را نیز یاد کردم و آن این است:

(وضایع) ماه البصره که آن نهاوند است: گندم آب داده [گندم آبی] بهر جریبی شش درهم

۱- نگاه کنید به دانشنامه ایران و اسلام صفحه ۱۰۹۸

۲- ابن اثیر کامل التواریخ جلد ۱۰ / صفحه ۹

و نیم دانگ درهمی، جو چهار درم و نیم گندم که آب از زمین کشد [دیم] درهمی و نیم دانگ درهمی، مزجو [۹] دو درهم، نخود چهار درهم. شنبلیله چهار دانگ درهمی، سبذر [شبدر] دو دانگ درهمی، کزوم [۹] هر جوی چهار درهم، کنجید چهار درهم، زعفران سی درهم، چاورس یکدرهم و نیم، پنبه پانزده درهم.^۱

۵-۲. مأمون

هارون الرشید در سال ۱۸۶ هجری در سفر مکه امین و مأمون را همراه داشت پس از انجام مراسم حج سرزمین‌های خلافت اسلامی را بین دو فرزند خود تقسیم کرد: قسمت شرقی عقبه حلوان^۲ را که شامل کرمانشاهان، نهاوند، قم، کاشان، اصفهان، فارس، کرمان، ری، قومس، طبرستان، خراسان، زابل، کابل، هندوستان و ماوراءالنهر بود به عبدالله مأمون و واسط، کوفه، بصره، شامات و سواد عراق، موصل، جزیره^۳ حجاز، یمن و مصر را تا نهایت مغرب، به امین واگذار کرد.^۴ در مقدمه ابن خلدون صورت خرجی مندرج است که عواید نقدی و جنسی بسیاری از شهرهای ایران از جمله نهاوند را در عهد مأمون به دست می‌دهد. او مالیات طبرستان و رویان و نهاوند را ۶,۳۰۰,۰۰۰ درهم و ۶۰۰ قطعه فرش‌های طبری نوشته است.^۵

۵-۳. علی بن عیسی - طاهر ذوالیمینین

در سال (۱۹۵ - هـ). امین امارت نهاوند و همدان را به علی بن عیسی پسر ماهان سپرد و گنج و اموال زیاد و همچنین خراج آن سامان را به او واگذار کرد. مأمون هم با صلاح‌دید ذوالریاستین حسن بن سهل، طاهر بن حسن را به فرماندهی سپاه وی انتخاب کرد. امین با راهنمایی فضل بن ربیع عصمت بن حماد را با سپاهی روانه همدان کرد، پس از یک نبرد خونین در نزدیکی ری، سپاه امین شکست خورد و علی بن عیسی حاکم نهاوند کشته

۱- کتاب تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی - ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی صفحه ۱۲۰

2- Hollvan

۳- قسمتی از شمال عراق

۴- روضة الصفا - جلد ۳ / صفحه ۴۳۳

۵- مقدمه ابن خلدون - جلد ۱ / صفحه ۳۵۰

شد، در نتیجه حکومت این شهر و نواحی کوهستان به ظاهر واگذار گردید.^۱

حسن تختاح و صلح بن شیرزاد:

چنین گویند که حسن تختاح و او مردی شریر بوده است (و ضایع) نهاوند او نهاده است و گز آن ناقص گردانید و در نقصان آن با ایشان میل و حیف کرد و طسقی زیاده کرد و غایت و نهایت آن چهار درهم یا پنج درهم بود و او بهشش درهم و پنج‌دانگ درهمی برسانید و این گز خلاف گز وافره است که آن را کز شاه اصفهانی می‌گویند.

و پس از آن [او] صلح بن شیرزاد به نهاوند والی شد و حدودهای آن از نواحی آن و نواحی کرج [کرج ابودلف] در هر دیه به علت چراگاهها و علفزارها از برای دواب خلفا که به‌شتر امیر بسنده بودند قطع کرد و باز برید و آن را حيازات نام نهاد...^۲

۵-۴. حکومت حسن پسر سهل

مأمون در سال (۱۹۷ هـ.) ذوالریاستین حسن بن سهل را به امارات عراقین و فارس و یمن و حجاز منصوب کرد.^۳ حسن بغداد را مرکز حکومت خود قرار داد و از آن جا نایبانی شوی شهرها و مراکز حکومتی فرستاد. ولی بعد از چندی شهرهای مزبور دچار آشوب و هرج و مرج زیادی گردید که شرح آن از حوصله کتاب حاضر خارج است مأمون دستور فرو نشاندن آشوب را صادر کرد و در اندک مدتی سکوت و آرامش در نواحی تحت فرمان حسن برقرار گردید. خلیفه برای اینکه به ظاهر از مردم عراق دلجوئی کند به صلاح‌الدید ذوالریاستین^۴ حضرت رضا (ع) را به ولیعهدی انتخاب کرد و دائی خود رجاء بن ابی ضحاک^۵ را در سال ۲۰۰ هجری به مدینه فرستاد و حضرت را با اعزاز بسیار به مرو رسانیدند.

برخی مورخین مسیر حرکت امام (ع) را از بندر بصره به اصفهان و از راه کویر به مشهد

۱- ابن اثیر - کامل التواریخ جلد ۱ / صفحه ۱۱۷

۲- کتاب تاریخ قم صفحه ۱۸۵

۳- حبیب‌السیر صفحه ۶۳

۴- مأمون او را ذوالریاستین لقب داد از بهر آن که منصب سیف و قلم داشت و پدرش در ایام رشید مسلمان شد - تجارب السلف صفحه ۶۴

۵- سعید نفیسی در تاریخ خاندان طاهری می‌نویسد طاهر بن حسین مأمور شد که امام را از مدینه به خراسان دعوت کرده و خود اولین کسی بود که با وی بیعت نمود. صفحه ۱۳۸

دانسته‌اند ولی با تکیه بر قول ابن طاوس در فرحت الفری^۱ حضرت از بغداد به قم عزیمت کرده‌اند با توجه به اینکه نزدیکترین راه بغداد به قم راه نهاوند است حدس زده می‌شود که حضرت در عبور به قم از نهاوند گذشته باشد، ولی مدرک تاریخی موثقی براین قول نیست.

۵-۵. علی بن هشام

در سال ۲۱۴ هجری علی از جانب مأمون به حکومت‌های شهرهای جبال از جمله نهاوند گمارده شد. علی مردی بسیار ظالم و ستمگر بود، به طوری که مردم تحمل ظلم او را نداشتند و از وی نزد خلیفه شکایت نمودند، خلیفه هم سرداری به نام عجیف بن عنبسه را مأمور خلع او کرد، علی که از سیاست مأمون به هراس افتاده بود به بابک خرم دین پناه برد اما دستگیر و با برادرش حسین به نزد مأمون فرستاده شد. خلیفه هم دستور داد هر دو برادر را گردن زدند.

۵-۶. منتصر بن متوکل عباسی

بنا به قول ابن اثیر در سال (۲۵۳-هـ) متوکل برای سه فرزند خود یکی بعد از دیگری بیعت ولایتعهدی گرفت و برای هر کدام منطقه‌ای را جهت فرمانروایی تعیین نمود آنچه در داخله ایران به منتصر واگذار کرد عبارت بود از: سبذان، مهران، قذق، شهر زور، صامغان، اصفهان، قم، کاشان و جبل (همدان بروجرد، نهاوند، دینور)^۲

۵-۷. ابودلف قاسم بن عیسی عجل

قاسم از طایفه بنی عجل، سلسله اسلافش به بکر بن وائل می‌رسد.^۳ وی در زمان مأمون می‌زیست و از طرف او به حکومت کردستان و کوهستان رسید. ابودلف^۴ مردی

۱- اعیان الشیعه جلد ۱ / صفحه ۴۵۰

۲- ابن اثیر کامل التواریخ - جلد ۱۱ / صفحه ۲۱۶

۳- نامه دانشوران ناصری - جلد ۲ / صفحه ۹۵

فاضل، ادیب و شعر دوست بود. شاعران را بسیار می‌نواخت و به آنها جوایز کلان می‌داد. از تألیفات او کتابی در شناسایی بازو صید و قوانین سیاست ملوک است. در موسیقی هم مهارت کامل داشته است. هنگامی که مأمون بر امین برادر خود غلبه کرد، عزم ری نمود. ابودلف در آن شهر بر خلیفه وارد شد و مورد اعزاز بسیار قرار گرفت.^۱

ابودلف شهر کرج را مقر حکمرانی خود قرار داد. کرج^۲ در نزدیکی اراک واقع بوده که امروز بنام آستانه نامیده می‌شود. این شهر از بناهای پدر ابودلف یعنی عیسی بود. ابودلف در سال (۲۲۵ هـ) در بغداد وفات یافت و حکومت جبال بعد از او به پسرش عبدالعزیز رسید که تا سال ۲۵۳ بر تمام نواحی جبال فرمانروایی نمود اما در همین سال به وسیله مفلح به حکومتش پایان داده شد.

۵-۸. مفلح

بنابه گفته ابن اثیر در ۲۵۳ معتز خلیفه عباسی حکومت کردستان و لرستان را به موسی بن بغای کبیر واگذار کرد. موسی هم مفلح را به نمایندگی خود به جبال فرستاد، او با سپاه زیادی به محل مأموریت خود حرکت نمود. لکن در نزدیکی همدان با مقاومت عبدالعزیز پسر ابودلف روبرو شده جنگ خونینی بین دو سپاه در گرفت که سرانجام به پیروزی مفلح انجامید. مفلح این موفقیت را کافی ندانسته در ماه رمضان همین سال سوی کرج حرکت کرد، عبدالعزیز هم با چهار هزار سپاه به مقابله پرداخت اما این بار هم شکست خورده و به قلعه (زرد) پناه برد. در این تهاجم زن و فرزند و مادرش به اسارت درآمد و بدین ترتیب حکومت عبدالعزیز در کرج پایان گرفت.^۳

۵-۹. احمد پسر عبدالعزیز

بعد از عبدالعزیز حکومت کوهستان (جبال) به پسرش احمد رسید. احمد چون در

۱- ابن اثیر - کامل التواریخ جلد ۱۱ / صفحه ۴۴

۲- کرج شهری است میانه نه کوچک نه بزرگ بنایش از گل باشد و باغ نباشد مگر اندکی (مجمل التواریخ و القصص صفحه ۵۳۳)... اعتمادالسلطنه کتاب مستقلی بنام (تاریخ آستانه عراق) تألیف نموده که به شماره ۲۷۹ / ف در کتابخانه ملی نگاهداری می‌شود.

۳- کامل التواریخ جلد ۱۱ / صفحه ۵۲

سال ۲۸۰ هجری نهضت ضد خلافت رافع پسر هرثمه را که در خراسان برپا شده بود سرکوب کرد، مورد توجه معتضد واقع گردید و در ازای این خدمت، حکومت جبال به وی محول شد. موسی مبرقع فرزند امام جواد (ع) در سال (۲۵۶) هجری از کوفه به قم مهاجرت نمود و بعد از چندی در کاشان بر احمد بن عبدالعزیز وارد شد و مورد احترام بسیار واقع گردید. موسی مبرقع در سال (۲۹۶- ه) در قم وفات یافت.

۵-۱۰. عمر فرزند عبدالعزیز و برادرش بکر

پس از وفات احمد در سال (۲۸۱- ه) فرمان حکومت نهاوند و اصفهان و شهرهای مجاور از جانب خلیفه که خود عازم سرزمین جبال بود بنام عمر برادر احمد صادر شد،^۱ اما یک سال بعد عمر مورد غضب معتضد واقع و از حکومت معزول گردید. بعد از او نمی دانیم چه کسی به جایش گمارده شد ولی گویا در این یک سال عمر بیکار نشسته باشد، زیرا در (۲۸۳- ه) به دستور خلیفه عیدالله بن سلیمان جهت سرکوبی او لشکر کشید اما چون عمر یارای مقاومت در خود ندید امان خواسته تسلیم گردید، پیش از این هم برادرش بکر بن عبدالعزیز از عیدالله امان گرفته بود. لکن خلیفه که در این وقت در ری اقامت داشت وجود او را مزاحم تشخیص داده، صیف بن موشگیر را مأمور تعقیب بکر نمود، صیف در ناحیه فارس به او می رسد اما چون شب می شود جنگ را به فردا موکول می نمایند. و این خود فرصتی برای بکر بود که به سوی اصفهان فرار کند بعد از آن بکر دیگر نتوانست کاری از پیش برد، با خراب شدن کرج و پراکنده شدن پسران ابودلف حکومت چندین ساله آنها در ناحیه جبال پایان یافت.

۶- قیام بابک و پیوستن مردم نهاوند به او

در بحث نبرد ایران و عرب در علل شکست ساسانیان و پیروزی مسلمین گفتیم، ایرانیان به علت نارضایتی شدیدی که از حکومت ساسانی داشتند خود به جبل‌المتین اسلام دست یازیدند. هنگامی که بانگ آزادی و مساوات از مناره‌های مدینه به گوش رسید مردم با رغبت تمام به استقبال مُنجیان خویش شتافتند. لکن پس از سپری شدن

روزگار خلفای راشدین و انتقال قدرت به حکام اموی و عباسی دریافتند به‌آنچه که می‌خواستند دست نیافته‌اند و بدین ترتیب بود که در نیمه اول قرن دوم و آغاز قرن سوم به تدریج نهضت‌های مردمی علیه مظالم کارگزاران خلفا، در بسیاری از قلمرو خلافت و از جمله در ایران به وجود آمد. قیام استاسیس، حریش سیستانی سنباد، مازیار، ابن مقنع و بابک همه جنبه ظلم‌ستیزی داشت. با این توضیح که قیام بابک خرم‌دین، دارای رگه‌های غیراسلامی بود و شاید همین امر، یکی از دلایل عدم موفقیتش به‌شمار آید. قیام بابک حدود سال (۲۱۰ هـ.)... آغاز شد. او در روزگار جوانی به‌پیشه شُبانی اشتغال داشت ولی روح بلند او در محدوده این کار نمی‌گنجید. در ۱۸ سالگی به‌مرکز عملیات سرخ‌علمان قلعه «باز» که در کوه‌های طالش بود راه یافت. به‌واسطه شجاعت و لیاقتی که داشت خیلی زود به ریاست خرم‌دینان برگزیده شد.

نهضت او ابتدا در سراسر آذربایجان، سپس به غرب ایران تا اصفهان راه یافت در سال‌های ۲۰۵، ۲۰۸ و ۲۱۲ هجری ۳ شکست سخت به سپاهیان خلیفه وارد کرد ولی سرانجام با غدر و خیانت افشین شکست خورد و در سال ۲۳۳ در سامرا به‌دستور خلیفه به قتل رسید. پایگاه مردمی بابک از آن جا معلوم است که در مدت کمی گروه‌کثیری از روستائیان آذربایجان، همدان، ری، نهاوند، دینور، کرج، اصفهان، پارس و خراسان به او پیوستند و مدت ۲۰ سال در مقابل سپاهیان دشمن پایداری کردند. نهاوند یکی از نقاطی بود که سالیان متمادی جزء قلمرو حکومتی او محسوب می‌شد.^۱

فصل دوم

فرمانروایان عصر سامانی

۱-۱. ابوعلی پسر محمد محتاج و برادرش فضل

در روزگار سامانیان چندگاهی حکومت نهاوند و دینور از جانب ابوعلی به برادرش فضل واگذار گردید. ابوعلی پسر محمد محتاج در سال ۳۳۲ از جانب نوح سامانی مأمور جنگ با رکن الدوله حاکم ری گردید. همین که ابوعلی به سبزوار رسید و شمگیر از طبرستان به مرو نزد امیر نوح رفت تا پشتیبانی او را در نبرد با حسن فیروزان که قلمروی را تصاحب کرده بود جلب نماید، نوح مقدمش را گرامی داشت و قول مساعدت به او داد ابوعلی هم از سبزوار به جانب دامغان و از آن جا از راه کویر به سوی ری حرکت نمود. در بیرون شهر بین دو طرف جنگ سختی درگرفت در اثنای نبرد عده‌ای از کُردها که جزء سربازان ابوعلی بودند به دیلمیان پیوستند و در نتیجه ابوعلی شکست خورد و بار و بنه‌اش به دست دشمن افتاد. ابوعلی به ناچار به نیشابور برگشت. در همین زمان حکمی از جانب نوح به ابوعلی رسید که و شمگیر را یاری کند تا بر حسن فیروزان که بر قلمرو او در طبرستان دست یافته بود غلبه نماید. از آن پس سپاه متحد و شمگیر و ابوعلی بر حسن فیروزان حمله برد و گرگان را از وی بازپس گرفتند. در ماه صفر ۳۳۴ امیر نوح به نیشابور وارد شد و ابوعلی را که در آن موقع در خراسان بود به حضور طلبید و با سپاه مجهزی مأمور دفع رکن الدوله نمود، سپاهیان حسن در جمادی‌الآخر همان سال طی نبردی رکن الدوله را منهدم ساخت و او را وادار به فرار کرد، بدین ترتیب ابوعلی در سراسر ناحیه کوهستان تسلط یافت، اما چندی نپایید که مردم خراسان از اعمال ابوعلی نزد نوح شکایت کردند.

نوح هم او را معزول نموده و به جایش ابراهیم سیمجور را به حکمرانی خراسان گماشت و خود به جانب بخارا رهسپار گردید. ابوعلی به ناچار به فرمان گردن نهاد و برادر خود ابوالعباس فضل را به شهرهای کوهستان فرستاد، فضل نهاوند و دینور را تصرف کرد و اکراد را به اطاعت خود درآورد.

۱-۲. مرد آویز دیلمی

سرزمین مردخیز دیلم در طول تاریخ نقش مهمی را در ایجاد نهضت‌های ملی ایران ایفا کرده است از جمله مبارزان این خطه مرد آویج و خاندان بویه‌اند که مخالف سلطه برتری جویانه عرب بودند. ناحیه کوهستانی جنوب دریای خزر در گذشته به نام دیلم خوانده می‌شد. «ادم متز» در کتاب تاریخ تمدن اسلامی به آن نام آلپ آسیائی داده است، او می‌نویسد: امرائی مثل امرای اروپایی در آن جا ساکن بودند که گاهی به مقتضای وقت و تصادف اوضاع قیام می‌کردند، چون در آن رشته کوه‌های صعب‌العبور کسی دست‌رسی به آنها نداشت بنای سرکشی و طغیان می‌گذاشتند و دایره قلمرو خود را توسعه می‌دادند، معروفترین و مهمترین این فرماندهان کوه که نظر مورخین را به سوی خود جلب نموده مرد آویج دیلمی است که پس از مرگ یوسف بن ابی‌الساج طلوع کرد و در غربی‌ترین حدود ایران پیشرفتهای زیادی نمود...^۱

اسفار به دستگیری سردار خود مرد آویج طبرستان را فتح کرد سپس با حسن قاسم علوی که ری، زنجان، قزوین و ابهر را تحت نفوذ خود داشت جنگید و براو غلبه نمود. مرد آویج از نارضایی مردم از اسفار استفاده کرد او را در سال ۳۱۵ و به قولی ۳۱۶ در قزوین به قتل رسانید. پس از آن در سال (۳۱۹-هـ.) شهرهای قم، همدان، دینور، نهاوند، بروجرد و یزد را تصرف کرد، او با شکست دادن سپاهیان مقتدر عباسی زمینه را برای تشکیل سلسله آل زیار فراهم ساخت. خلیفه چون چنین دید با وی از در مهربانی درآمد و در سال ۳۲۰ منشور حکومت آذربایجان، ارمنیه، قم، نهاوند را به نام وی صادر کرد. به‌طوری‌که اشاره شد مرد آویج دیلمی تکیه بر احیای آرمان‌های ایرانی داشت و قصدش این بود که شکوه عظمت ایران باستان خاصه ویژگی‌های دولت ساسانی را از نو تجدید

نماید. به همین منظور فرمان داد تاجی همچون تاج کسری و تختی از طلا برایش ساختند و رجال دریاری را وامی داشت تا به تناسب موقعیت در مقابلش صف بکشند. از آرزوهای بزرگ این سردار، فتح بغداد و تجدید بنای طاق کسری بود. زیرا میل داشت آن جا را مرکز دولت ایران قرار دهد. همچنین او خاطره جشن‌های ملی گذشته را زنده کرد. در جشن سده‌ای دستور داد تا هیزم بسیاری در صحرا گرد آورند، به طوری که مسافت زیادی را اشغال کرده و از انبوهی چون کوه می‌نمود. در این جشن، تعداد زیادی پرنده و چرنده را اسیر کردند و بدن آنها را با مواد آتش‌زا آغشتند و شب هنگام با افروختن هیزم‌ها حیوانات را نیز آتش زده رها ساختند. مرداوید در سال ۳۲۲ و به قولی (۳۲۳ - هـ.) به دست غلامان ترک خود که آنها را مورد اهانت و تحقیر قرار داده بود در حمام اصفهان کشته شد.^۱

۷-۳. خاندان بویه

فرزندان بویه مدت ۱۲۸ سال بر نواحی جبال از جمله نهاوند حکمرانی کردند و سال‌های استقلال سیاسی خود را در مقابل اعراب حفظ نمودند. آنان در پناه ارتفاعات البرز مدت‌ها از گزند اعراب مصون مانده و بدین آبا و اجدادی خود پایند بودند تا اینکه به وسیله علویان و تبلیغ و ارشاد آنها به دین اسلام و مذهب تشیع گرویدند. اعراب بارها برای تصرف دیلم و طبرستان لشکر به آن جانب گسیل داشتند ولی هربار با ناکامی مواجه شدند. گویند (حجاج بن یوسف نقشه دیلم را به بعضی از رؤسای آنان ارائه داده گفت: با دانستن اسرار آن دیار دیگر مقاومت دیلمیان سودی نخواهد داشت، رؤسای دیلمی نقشه را با بی‌اعتنایی نگریسته، گفتند: ای امیر این نقشه ناقص است، چه، سوارانی را که حافظ کوهسارند نشان نمی‌دهد.)^۲

فرزندان بویه ماهیگیر نسب خود را به پادشاهان ساسانی می‌رساندند. ظهیرالدین مرعشی وجه این انتساب را بیان کرده، نسبت آنها را با ده واسطه به بهرام گور می‌رساند.^۳

۱- محاسن اصفهان صفحه ۱۴۳

۲- عبال اقبال - تاریخ کامل ایران صفحه ۱۸۹

۳- ظهیرالدین مرعشی تاریخ طبرستان، رویان و مازندران صفحه ۱۷۵ چاپ پطرزبورغ - به کوشش محمدحسین تسبیحی.

بویه، ماهیگیری بی چیز بود. پسرانش بنام‌های علی، احمد و حسن شغل پدر را پی نگرفتند. آنها به واسطه افکار بلندی که در سر داشتند، به خدمت ماکان و مرداویج درآمدند و کم‌کم در اثر ابراز لیاقت در دستگاه آنان به احراز مناسب مهمی نائل گردیدند.

۴-۱. علی پسر بویه ملقب به عمادالدوله

علی از سرداران برجسته مرداویج بود که از جانب او به حکمرانی کرج (نزدیک اراک) و شهرهای مختلف کوهستان از جمله نهاوند منصوب گردید، اما مرداویج به زودی از این انتصاب نادم شد و دستور داد که علی را از نیمه راه بازگردانند لکن موفق نشده، علی به کرج وارد گردید و اقداماتی در جهت رفاه مردم انجام داد، از جمله پیروان بابک خرم‌دین را که بر کرج غالب شده بودند بیرون راند و قلاع آنها را متصرف گردید، اقدامات علی بیشتر بر نگرانی مرداویج افزود و تصمیم به دفع او گرفت، علی از کرج به اصفهان رفت و بر حاکم آن جا به نام مظفر بن یاقوت غلبه کرد. این اقدام مرداویج را برانگیخت و برادر خود وشمگیر را برای سرکوبی او به اصفهان فرستاد. علی از آن جا به جانب شیراز حرکت کرد. استخر، بیضا و شیراز را بدون هیچ برخوردی گرفت. تصرف این شهرها بر حیثیت و اعتبارش افزود. از آن جا نامه‌ای به خلیفه عباسی نوشت و اظهار اطاعت نمود. مرداویج از این عمل او بسیار نگران شد و اهواز را گرفت زیرا گمان می‌کرد که علی قصد دارد که به بغداد رفته و از خلیفه در دفع او یاری بخواهد، در این میان اقداماتی صورت گرفت که باعث آشتی میان آن دو گردید، برای استحکام این پیوند علی برادر خود حسن را به عنوان گروگان نزد مرداویج فرستاد. حسن تا سال ۳۲۲ که مرداویج کشته شد همچنان در نزد او بود، لکن از آن پس به نزد برادر برگشت. بعد از مرگ مرداویج اصفهان، ری، همدان، نهاوند و بروجرد زیر سلطه علی قرار گرفت. مستکفی خلیفه عباسی چون قدرت روزافزون آنان را درک کرد با آنها از در مماشات و دوستی درآمد. علی را عمادالدوله، حسن را رکن‌الدوله و احمد را معزالدوله لقب داد. مقرر حکمرانی عمادالدوله علی شهر شیراز بود و در سال ۳۳۸ هجری در همان شهر درگذشت.

۱-۵. رکن الدوله دیلمی

ابوعلی حسن پسر بویه ملقب به رکن الدوله از افراد خوشنام این خاندان است. ادم منز در تاریخ تمدن اسلامی درباره او می نویسد: رکن الدوله مردی با حوصله، باوقار، کریم و بخشنده، با حسن سیاست و حسن سلوک و رفتار با رعایا و بالشکر، نسبت به آنها مهربان و رؤف و بلندهمت و دوراندیش بود.^۱

رکن الدوله در سال ۳۲۲ هجری به دستور عمادالدوله کرمان را گرفت. پس از آنکه عمادالدوله وفات یافت، او نزد پسرش عضدالدوله که در شیراز بود رفت و پس از مدتی اقامت در آن شهر، عازم عراق عجم گردید.

در آن جا پس از زد و خوردهایی که با سامانیان نمود توانست تمام نواحی کوهستان منجمله نهاوند را بگیرد. رکن الدوله با کمک حسن فیروزان طبرستان و گرگان را از وشمگیر زیار گرفت و دامنه تصرفات خود را تا آن نواحی گسترش داد. این پادشاه در زمان حیات سرزمین های متصرفی را بین فرزندان خود تقسیم کردی اهواز، فارس و بغداد را به عضدالدوله، اصفهان، آذربایجان را به مؤیدالدوله، ری، نهاوند، همدان و بروجرد را به فخرالدوله واگذار کرد. رکن الدوله در سال ۳۶۶ هجری وفات یافت. ظهیرالدین مرعشی، مؤلف تاریخ طبرستان آن را سال ستین و ثلاثمائه (۳۶۰) دانسته مؤلف شیرازنامه (سال ۳۶۳) قید کرده و مدت پادشاهی او را ۲۸ سال نوشته است.^۲ قبر این پادشاه در «ری» می باشد.

در تاریخ قم از یکی از حکام دیلمی یاد شده است:

«و من شکایت نامه دیدم و خواندم که یکی از اربابان نهاوند از دست امیر نهاوند سهلان - بن فرسان الدیلمی به کتاب و نویسندگان رکن الدوله رحمه الله فرستاده بود و در آن یاد کرده پس من در این موضع از مظلومه و شکایت نامه از خلاصه معانی او بر وجه اختصار یاد کردم...»^۳

۱-۶. فخرالدوله دیلمی

رکن الدوله در سال ۳۵۶ اندکی پیش از فوت، اصفهان را به مؤیدالدوله، ری، همدان و نهاوند و حوالی آنها به فخرالدوله داد و آن دو را ملزم به اطاعت از برادر بزرگتر یعنی پناه

۱- ادم منز - تاریخ تمدن اسلامی صفحه ۴۲

۲- احمد بن ابی الخیر زرکوب - شیرازنامه صفحه ۴۵

۳- کتاب تاریخ قم صفحه ۱۸۲

خسرو عضدالدوله کرد.

اما عضدالدوله رعایت حال برادر را نکرد و در سال ۳۶۹ به بهانه اینکه فخرالدوله در جریان نبرد بین او و عزالدوله بختیار جانب عزالدوله را گرفته بود، به عراق لشکر کشید. فخرالدوله هم چون یارای برابری با برادر را نداشت به گرگان گریخت. قابوس بن وشمگیر مقدم او را گرامی داشت. فخرالدوله پس از کشمکش بسیار با مؤیدالدوله و همدستانش سرانجام پس از فوت برادر در سال ۳۷۳ با تدبیر وزیر مؤیدالدوله بنام ابوالقاسم اسماعیل بن عباد فخرالدوله به‌ری خواستند و به جای برادر نشاندهند بدین ترتیب تا سال ۳۸۷ امور اداره نهاوند در دست نایبان او بود.^۱

۱-۷. شمس‌الدوله دیلمی

ابوطالب شمس‌الدوله پسر فخرالدوله از جمله فرمانروایانی بود که چندی نهاوند و مضافات آن را زیر فرمان داشته است. چنانکه گفته شد فخرالدوله در سال ۳۸۷ در ری وفات یافت. بزرگان دیلمی پسر ۴ ساله او با به نام ابوطالب رستم ملقب به مجدالدوله به جای او نشاندهند. در همین سال شمس‌الدوله پسر دیگر فخرالدوله به حکومت همدان و کرمانشاه منصوب شد. مجدالدوله هنگامی به جای پدر نشست که کودکی خردسال بود و کارهای مملکتی را مادرش سیده خاتون دختر سپهبد رستم بن مرزبان با توانایی و زیرکی خاص خود انجام می‌داد، اما وقتی مجدالدوله به سن بلوغ رسید، خواست که شخصاً در امور دخالت نماید، اولین کاری که به نشانه استقلال از وی سر زد، انتخاب ابو علی بن علی بن قاسم به وزارت خود بود، ولی با مخالفت شدید مادر روبرو شد. کار اختلاف به جایی رسید که مادر به قلعه طبرک رفت و از آن جا به نزد پدر بن حسنویه گریخت، پدر و پسر دیگرش یعنی شمس‌الدوله با سپاهی به کمک او شتافته، وی را گرفتند. شمس‌الدوله در سال ۳۹۷ نزدیک به یک سال به جای برادر در ری به حکومت پرداخت. پس از این مدت به علت اینکه مادر، از شمس‌الدوله رنجیده شد، وی را به همدان برگردانید به طوری که خواهیم گفت شمس‌الدوله در ۴۰۵ قلمرو حکومتی پدر، از جمله نهاوند را متصرف گردید. در این هنگام هلال پسر بدر به جلوگیری او درآمد ولی مغلوب شده و اموال بسیاری از او به دست شمس‌الدوله افتاد. شمس‌الدوله تا سال ۴۱۲

۱- ظهیرالدین مرعشی - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۱۷۶

باقی بود و بر نواحی زیر تسلط خود حکمرانی داشت. آنچه در تاریخ ایران موجب شهرت او گردید، این بود که مدتی ابوعلی سینا حکیم و پزشک معروف، وزارت وی را به عهده داشته است. ابن سینا در سال ۴۰۳ از خوارزم حرکت کرد، مدتی در ری توقف نمود و به معالجه مجدالدوله که به مرض مالیخولیا دچار بود پرداخت، سپس در ۴۰۵ به همدان رفت و چندی وزارت شمسالدوله را به عهده داشت.

پس از او پسرش ابوالحسن سماءالدوله که آخرین دیالمه همدان بود در حدود ۴۱۲ به حکومت رسید او نیز مانند پدر چندی زمام امور نهاوند را به عهده داشت، اما در این سال جهت تسخیر بروجرد که زیر فرمان فرهاد پسر مردآویج دیلمی بود، به آن سامان لشکر کشید.

فرهاد چون تاب برابری با او را نداشت از حاکم اصفهان به نام علاءالدوله کاکویه کمک خواست. علاءالدوله به همدان سپاه فرستاد، بروجرد، نهاوند، شاپور خواست و دینور را گرفت و به حکومت دیالمه همدان خاتمه داد.

۲- خاندان حسنویه

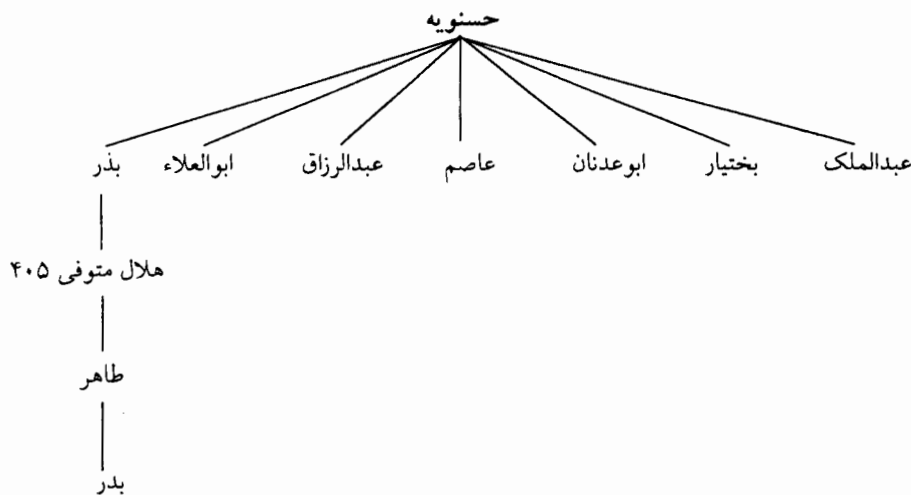
حسنویه پسر حسین گرد برزیکانی ۳۴۸-۳۶۸

ناصرالدین ابوالنجم بدر بن حسنویه ۳۶۹-۴۰۵

طاهر بن هلال بن بدر ۴۰۵-۴۰۶

شهرهای زیر فرمان این خاندان عبارت بودند از: دینور، نهاوند، شاپور خواست^۱ بروجرد و اسدآباد.

۱- شاپور خواست شهری است از ولایتی واقع در بین خوزستان و اصفهان در ۲۰ فرسخی نهاوند و شهر مرز بین این شهر و خوزستان است و خرمای آن معروف بوده در قرن چهارم شاپور خواست و بروجرد نهاوند تحت سلطه حسنویه پیشوای کرد که دولت خود را در دینور مستقر ساخته بود درآمد. بدر پسر حسنویه اموال خود را که در سال ۴۰۴ به دست دیالمه افتاد، در قلعه شاپور خواست که (دزبن) نام داشت و از حیث استحکام با قلعه سرماج برابر بود قرار داده بود. اما در این زمان به حال خراب افتاده و به صورت شهر ساده‌ای درآمد. دهخدا درخصوص محل آن از قول حمدالله مستوفی می‌نویسد: آن طرف (جنوب) بروجرد راه (که از نهاوند می‌آید و به اصفهان می‌رود) دو شعبه می‌شود. شعبه راست شاپور خواست و شعبه چپ که جاده اصلی است به سمت مشرق به کرج ابودلف می‌رود. عباس اقبال آشتیانی معتقد است که خرم‌آباد فعلی همان شاپور خواست قدیم است.



زامباور - نسب‌نامه خلفا و شهریاران - صفحه ۳۲۱

۲-۱. حسنویه

حسنویه پسر حسین گُرد فرماندهی سپاهیان (برزی نیه) را در قلعه سرماج^۱ به عهده داشت. دائی‌های او بنام ونداد و غانم لشکر (عیشانیه) را زیر فرمان داشتند. حسنویه با دائی‌های خود مدت ۵۸ سال در نواحی همدان، دینور، بروجرد و نهاوند، شهر زور و قسمتی از خوزستان حکومت کردند. ونداد در ۳۴۸ و غانم در ۳۵۰ وفات یافتند. پس از فوت غانم پسرش دیسم به جای او نشست ولی ابوالفتح بن عمید، به دستور رکن‌الدوله حسن بویه، سرزمین‌های او را به تصرف خود درآورد. حسنویه هم چون چنین دید شهرهای زیر فرمان ونداد و غانم و آنچه را که ابوالفتح گرفته بود زیر نفوذ خود گرفت و مدت ۲۰ تا ۳۶۸ با کمال قدرت فرمانروایی کرد. حسنویه مردی دادگر، دلیر، با سیاست و بخشنده بود. خواندمیر می‌نویسد:

حسنویه به حُسن سیرت موصوف بود و هر سال مبلغی کثیر به رسم نذر به حرمین شریفین ارسال می‌نمود.^۲ حسنویه هیچگاه از پادشاهان دیلمی اطاعت نکرد. وفات او را

۱- قلعه سرماج در تخت شیرین از دهستان چم‌چمال صحنه ۳ کیلومتری جنوب جاده اسفالته نزدیک دهکده بیستون و یکی از بناهای دوران ساسانی بود که به وسیله حسنویه مرمت شد یا قوت این قلعه را نزدیک نهاوند می‌داند و می‌نویسد (شرمج قلعة مطلة علی قریته لابی ایوب قرب نهاوند بناها بعضی الاکراد به نقض قریه ابی ایوب معجم البلان - جلد ۳ / صفحه ۲۸۰)

۲- خواندمیر - حبیب‌السیر جلد ۲ / صفحه ۴۳۸

بعضی ۳۶۸ و برخی ۳۶۹ نوشته‌اند.^۱ ولی با توجه به منابع متعددی که مورد بررسی قرار گرفته است، سال ۳۶۸ معتبر است. از حسنویه ۷ پسر بنام‌های ابوالعلاء، ابوعدنان، عبدالرزاق، بدر، عاصم، بختیار، عبدالملک برجای ماند که همگی به دشمنی هم برخاستند. از آن میان بدر به یاری عضدالدوله همه برادران را از میان برداشت و یکی از آنها را بنام «عاصم» بر شتری سوار کرده و جامه‌ای سرخ براو پوشانده، به طرز مضحکی روانه اصفهان کردند، عاصم بعد از مدتی در آن شهر به قتل رسید.

بدر دینور، اسدآباد، بروجرد و نهاوند را تا اهواز و قلاع موجود در آن جاها را در تصرف خود داشت. کار بدر چنان بالا گرفت که قادر بالله خلیفه عباسی در سال ۳۸۸ برایش خلعت‌های گرانبها فرستاد و به او لقب ناصرالدین‌الدوله داد.^۲ عضدالدوله هم که پس از مرگ حسنویه قسمت‌هایی از قلمرو او را متصرف شده بود، اختیار امور آنها به بدر واگذار کرد. بدر هم مانند پدر مردی دادگر و بخشنده بود و به رعایا توجه زیادی مبذول می‌داشت و آسایش رعیت را مدنظر قرار می‌داد. در دوره فرمانروایی او کسی جرأت تجاوز و تعدی به مال و جان دیگری نبود. به فقرا و ایتام کمک‌های نقدی و جنبی زیاد می‌کرد، به امنیت راهها و ایجاد کاروانسراها در مسیر جاده‌ها توجه داشت. گویند، ابوالنجم بدر تعداد ۳ هزار کاروانسرا و مسجد ساخته و هم عده‌ای کفاش را با دستمزد سالیانه ۳ هزار دینار طلا اجیر کرد تا کفش حجاج را بین راه همدان - بغداد تعمیر نمایند.

۲-۲. نبرد هلال با بدر و یاری ابوبکر بن رافع حاکم نهاوند به هلال

از وقایع دردناک زندگی بدر جنگ او با هلال است. این نبرد در سال ۴۰۰ هجری اتفاق افتاد که منجر به اسارت پدر به دست پسر شد. ولی بدر آرام ننشست و به منظور انتقام کشیدن از پسر دو تن از یاران خود را بنام‌های ابوالفتح عتّاز و ابو عیسی شادی بن محمد، که در آن زمان حاکم اسدآباد بودند واداشت، علیه هلال شورش کنند. ابوالفتح کرمانشاه را گرفت و ابو عیسی هم شاپور خواست را که اقامتگاه هلال بود تصرف کرد. در این وقت حاکم نهاوند که شخصی بنام «ابوبکر پسر رافع» بود به یاری هلال برخاست و

۱- قاضی احمد غفاری نسخه عکسی تاریخ جهان‌آرا صفحه ۱۶۸

۲- ابن اثیر - کامل التواریخ - جلد ۹ / صفحه ۵۴

ابوعیسی را طی نبردی دستگیر کرده به هلال تسلیم نمود. خواندمیر می‌نویسد: ابوالفتح غبار خلاف به گردانید بعضی نواحی کردستان را غارتید و چون هلال متوجه او گشت به نهاوند رفت و هلال متعاقب او از افق نهاوند طالع شده ابوالفتح راه فرار پیش گرفت و هلال هفتاد کس از متعینان و ملازمان او را به دست آورده گردن زد.^۱ ولی پس از نبردهای متعددی که بین او و شمس‌الدوله حاکم همدان در گرفت کشته شد و تمامی قلمرو او که عبارت بود از شاپور خواست، دینور، اسدآباد، نهاوند، بروجرد و قسمتی از خوزستان به تصرف شمس‌الدوله درآمد و باعث رونق و شکوه دولتش گردید.

۳- ابوکالیجار

ابوکالیجار^۲ گرشاسب اول دومین پسر علاءالدوله محمد بن دشمن زیار امیر آل کاکویه در جبال بود که از سال ۴۳۳ تا ۴۳۷ بر همدان و نهاوند فرمانروایی کرد،^۳ و در ۴۴۳ درگذشت. هنگامی که علاءالدوله در سال ۴۳۳ وفات یافت ابومنصور فرامرز برادر بزرگ، در اصفهان جانشین او شد. ابوکالیجار گرشاسب پیش از آن در حیات پدرش فرمانروایی همدان و نهاوند بود. در فواصل سال‌های ۴۲۱ - ۴۲۳ که سپاهیان مسعود غزنوی به قلمرو او آمدند قدرت را از دست داده بود. در سال (۴۲۹ هـ) همدان مورد حمله دسته‌هایی از غارتگران اوغور ترکمانان عراقی قرار گرفت که از آذربایجان به طرف جنوب به راه افتاده بودند. ولی سپاهیان مشترک کاکویه و کرد آنها را از شهر بیرون راندند. هنگامی که برادر بزرگ او در اصفهان جای پدر را گرفت. ابوکالیجار گرشاسب فرمانروای دست‌نشانده او در همدان و نهاوند و بروجرد شد و در خطبه، به سلطنت ابومنصور فرامرز اعتراف کرد... متصرفات ابوکالیجار گرشاسب پیوسته هدف چپاول ترکمنان بود که به فرمان ابراهیم اینال رئیس سلجوقیان بودند.^۴

۱- خواندمیر - حبیب‌السير جلد ۲ / صفحه ۴۳۹

۲- در معنی کالیجار یا کالنجار محمد بن ابراهیم مؤلف تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان می‌زید. ظاهراً کلمه کالنجار از کاری چارگیلانی گرفته شده و مترادف کارزار امروز فارسی است.

۳- قاضی احمد غفاری - نسخه عکسی تاریخ جهان‌آرا صفحه ۸۱

۴- دانشنامه ایران در اسلام - بخش ۸ - ص ۱۰۹

فصل سوم

سلاجقه عراق و وقوع بعضی حوادث در نهاوند

گروهی از پادشاهان سلجوقی که فرزندان و نوادگان محمد بن ملکشاه بودند به نام سلاجقه عراق معروفند. این عده سالها در ری، همدان، نهاوند و کردستان حکومت کردند. پس از فوت ملکشاه بین پسران او که برکیارق، محمود، محمد و سنجر بودند، مدتها نزاع و زد و خورد برقرار بود. بر اثر عوامل متعددی که ذکر آن در این جا ضروری به نظر نمی‌رسد، بین کیارق و محمد اختلافات شدیدی بروز کرد که منجر به ۵ نبرد گردید. جنگ اول در سال ۴۹۳ نزدیک همدان رخ داد که به شکست برکیارق انجامید. در جنگ دوم که در سال بعد یعنی ۴۹۴ صورت پذیرفت این بار شکست در سپاهیان محمد افتاد و برکیارق بر برادر پیروز گردید. سومین نبرد در صفر سال ۴۹۵ در نهاوند روی داد. چون در این ایام برکیارق در نهاوند بود، سنجر هم که همراه محمد به بغداد رفته بود به اتفاق برای نبرد با برکیارق به نهاوند بود و سرانجام پس از دو روز نبرد بین آنها صلح برقرار گردید. به موجب صلح‌نامه‌ای که امضاء شد، گنجه، اران، آذربایجان و موصل به محمد و بقیه ممالک سلجوقی به برکیارق واگذار گردید. چهارمین جنگ به این ترتیب روی داد که بعد از اندک مدتی محمد از تقسیمات انجام شده نادم گردیده، بار دیگر آتش نبرد بین آن دو شعله‌ور شد. جنگ پنجم در سال ۴۹۶ در نزدیکی خوی اتفاق افتاد. لکن آنها پس از سالها ستیز دریافتند که مسائل را باید از راه مذاکره و دوستی حل و فصل نمایند لذا به موجب قراردادی که امضاء شد، گیلان، آذربایجان، ارمنستان، شام و الجزایر^۱ به محمد تعلق گرفت. عراق، اصفهان و شهرهای جبل از جمله نهاوند به برکیارق

واگذار شد. سرانجام برکیارق در سال ۳۹۸ و محمد ۵۱۱ هجری وفات یافتند. پس از مرگ محمد، سنجر خود را کاملاً مستقل یافت ولی به احترام محمد شهرهای غرب را همچنان در اختیار پسرش مسعود گذاشت. لکن مسعود در سال ۵۱۳ هجری بر عم خود سنجر شورید. این عمل باعث تسخیر همدان از جانب سنجر شد. اما چندی بعد به درخواست تاج‌الدین خاتون که جده مسعود بود سنجر او را بخشید و دوباره وی را به حکومت شهرهای غربی منصوب کرد. عاقبت در سال ۵۲۶ هجری سنجر به‌ری رفت و طغرل و سلجوق دو برادر مسعود به خدمت او شتافتند. سنجر طغرل را به ولیعهدی خود در خراسان و سلطنت عراق انتخاب کرد و از آنجا به طرف نهاوند حرکت نمود. این عمل بر مسعود و سلجوق گران آمد، لذا هر دو تصمیم به نبرد با سنجر گرفتند، سنجر در نهاوند تهیه سپاه دید و به همراهی امیر قماچ و اتسز خوارزم شاه به طرف مسعود حرکت کردند و در نزدیکی دینور سپاه مسعود را شکست دادند. در اشاره به این مسئله محمد بن حامد در تواریخ آل سلجوق می‌نویسد: وقتی خبر رسید ملک مسعود از در مخالفت درآمده و خودش را برای به دست آوردن حکومت آماده کرده است به طرف نهاوند حرکت کرد و یارانش را برای فراهم آوردن سپاه برانگیخت، مسعود پسر سلطان محمد و برادر طغرل بود و با فرمانده فارس اتابک قراچه به قصد بدست آوردن حکومت به پا خاست، طغرل وقتی روی آوردن او را شنید، از حکومت چشم پوشید و عزم کوچیدن کرد، سنجر از تصمیمش باخبر شد، وزیر و امیر حاجب، محمود کاشانی و امیر قماچ و گروهی از فرماندهان لشکر خراسان را نزد او روانه کرد. آنان نزدیک کنگور «کنگاور» او را ملاقات کردند و نامه عمویش سنجر را به او رساندند که پادشاهی و حکومت عراق را در اختیار او گذاشته بود و او را ولیعهد خویش نموده که پس از او حکومت خراسان را در اختیار بگیرد. طغرل فرمان را پذیرفت. پس از ۳ روز سنجر به نهاوند آمد. مسعود شبانگاه به دینور برگشت و قصد حمله به سنجر را داشت. سرانجام لشکریان سنجر با مسعود و سپاهیان در مکانی در بخش دینور که معروف به (بنجنگشت)^۱ بود برخورد نمودند در این جنگ مسعود شکست خورده و دستگیر شد. امیرانش یوسف چاوش و وزیرش تاج‌الدین نیز اسیر گردیدند.^۲ لکن سنجر، مسعود و یارانش را بخشید و او را به امارت

1. Bonjongosht

۲- نقل به مفهوم از متن عربی تاریخ آل سلجوق تألیف محمد بن حامد اصفهانی صفحات ۱۵۹ - ۱۵۸

گنجه و اران منصوب کرد. در همین سال (۵۲۶) همدان پایتخت سلاجقه و شهرهای مجاور بار دیگر صحنه زد و خورد بین شاهزادگان سلجوقی شد. به طوری که داود پسر محمود طغرل در نزدیکی همدان به جنگ پرداخت، مسعود هم از گنجه به کمک برادر شتافت و طغرل را فراری دادند. سرانجام در رمضان ۵۲۸ هـ طغرل بر مسعود پیروز شد و وارد همدان گردید. طغرل یکسال بر همدان و نواحی حکمرانی کرد. پس از درگذشت او متصرفاتش مجدداً از آن مسعود شد. مسعود مدت ۱۸ سال در پایتخت خود همدان به سلطنت پرداخت. پس از مسعود ملکشاه پسر محمود به پادشاهی رسید. خلاصه اینکه طغرل سوم در سال ۵۹۰ به دست سپاهیان خوارزمشاه به قتل رسید و با مرگ او سلطنت ۱۶ ساله سلاجقه عراق پایان یافت. از آن پس به فرمان خوارزمشاه شهرهای عراق، عجم به قتلخ اینانچ واگذار گردید. و فرمانروایی عراق عجم از سال ۶۰۰ تا ۶۰۸ به شمس الدین آی تغمش تعلق گرفت. از این سال به بعد این خطه به تصرف ناصرالدین منگلی و اتابک اوزبک درآمد، ولی در اثر نزاعی که بین آنها واقع شد، سلطان محمد خوارزمشاه از مرو به عراق عجم وارد گردید و پس از ایجاد آرامش دوباره در سال ۶۱۵ به مرو برگشت، تا اینکه در سال ۶۱۶ دچار حمله چنگیز شد و به جزیره آبسکون پناه برد.^۱

۱-۱- اسامی سلاجقه عراق بدین ترتیب است:

- ۱- محمد پسر محمد پسر ملکشاه ۵۱۱-۵۲۵
- ۲- داود پسر محمد ۵۲۵-۵۲۶
- ۳- طغرل ثانی پسر سلطان محمد ۵۲۶-۵۲۹
- ۴- مسعود پسر سلطان محمد ۵۲۹-۵۴۷
- ۵- ملکشاه ثانی پسر محمود از رجب تا ذی القعدة ۵۴۷
- ۶- محمد ثانی پسر محمود ۵۴۷-۵۵۴
- ۷- سلیمان شاه پسر سلطان محمد ۵۵۴-۵۵۶
- ۸- ارسلان شاه پسر طغرل ثانی ۵۵۶-۵۷۱
- ۹- طغرل ی سوم پسر ارسلان شاه ۵۷۱-۵۹۰

۱-۲. شورش منکبرس علیه سلطان محمد سلجوقی و تصرف نهاوند

در محرم سال ۴۹۹ هجری قمری منکبرس بوربرس بن آلب ارسلان، پسر عم سلطان محمد به علت اینکه دچار سختی معیشت شده بود سر به عصیان برداشت و در اصفهان گروهی را به دور خود جمع کرده، روانه نهاوند گردید و در آنجا به نام خود خطبه خواند. پس از چندی برای امرای خاندان برسق نامه نوشت و آنان را به اطاعت و یاری خود فراخواند. در همین زمان زنگی بن برسق در زندان سلطان محمد بود. گویا به اشاره سلطان، زنگی به برادران نامه نوشت که فریب منکبرس را نخورند و با او همراهی نکنند و به فکر دستگیری او باشند. آنها هم منکبرس را به محلی از قلمرو خود در خوزستان دعوت کرده و دستگیر نمودند و به اصفهان فرستادند. سلطان هم او و پسر عمش تکش را به زندان افکند و شهرهای متصرفی او را به خاندان برسق داد.^۱

۲- تاخت و تاز شمله در نهاوند

شمله که نامش در جامع التواریخ رشیدی «کشطوقان» و در تاریخ ابن اثیر «آیدغوی» آمده و بدلیسی در شرفنامه به او لقب حسام الدین داده است، از ملوک الطوائف و گردنکشان دوره سلجوقی بوده است، شمله به قول ابن اثیر در سال ۵۵۰ به خوزستان دست یافت و آن جا را از چنگ سلطان ملکشاه درآورد، قشون خلیفه را نیز شکست داد. پس از فوت سلطان در سال ۵۵۵ یا ۵۵۶ شمله پسر او را که کودکی خردسال بود با خود برداشت و به خوزستان برد و بنام او مدت ۲۰ سال در خوزستان و لرستان حکمرانی کرد. شمله چون دارای نیروی کافی و قدرت زیادی بود چندین دفعه با سپاهیان خلیفه و اتابک ایلدگز و دیگران جنگید و همگی را مغلوب نمود، بواسطه همین نفوذ جنگی بود که مکرر به ولایات همجوار حمله می‌برد و مرتکب قتل و غارت و تاراج می‌شد. نهاوند هم از تعرضات پی در پی او مصون نماند و بارها مورد هجوم وی واقع گردید. مرگ او را سال ۵۰۷ نوشته‌اند. جانشینانش تا سال ۵۹۰ در آن نواحی حکومت داشته‌اند.^۲

۱- کامل التواریخ - جلد ۱۱ - صفحه ۳۷۱ - سرزمینهای خلافت شرقی صفحه ۲۱۷

۲- نقل به مفهوم از کاروند کسری - صفحات ۴۹ - ۴۸

فصل چهارم

حمله سپاهیان مغول به شهرهای ایران از جمله نهاوند

اقوام زردپوستی را که به نام مغول یا تاتار (تتر) می خوانیم، مردمی بدوی بودند که در دره های کوهستانی خین گان، یا بلتونی، سایان و رودهای سلنگا، ارقون، کرولن و اطراف دریاچه بالکان یعنی ناحیه کوهستانی واقع بین چین، منچوری، سبیری جنوبی و سرزمینی که امروز آن را مغولستان می نامیم سکونت داشتند.

در این سرزمین پهنای ۸ قبیله زندگی می کردند. از آن جمله قبیله قیات، که چنگیز (تموچین)^۱ از میان آن برخاسته بود. قبل از خروج چنگیز، قبایل مغول به طور پراکنده زندگی می کردند و خراجگزار دولت چین بودند، ولی چنگیز همه آنها را از میان برداشت و موفق به تشکیل دولت بزرگی گردید.

چنگیز در سال ۶۱۶ هـ به ایران حمله کرد و توانست در مدت کمی مملکت را زیر سلطه ظالمانه خود درآورد.

اگر بخواهیم عوامل شکست ایران را در این یورش بررسی نمائیم چهار عامل زیر را باید مورد توجه قرار دهیم:

۱- در آستانه حمله مغول، دولت خوارزمشاهی در اثر شیوع فساد و تباهی که در ارکان و شالوده سست بنیان آن رخنه کرده و خود آماده فرو ریختن بود، لذا نتوانست در برابر سپاهیان مهاجم و تازه نفس چنگیز مقاومت کند.

۱- مؤلف کتاب طبقات ناصری (درباره چنگیز) از ثقات چنین روایت کرده است که چنگیز خان به وقتی که در خراسان آمده بود مردی بود بلندبالا قوی بنیت، شگرف جثه، موی روی کشیده سپیده شده، گریه چشم، در غایت جلالت و زیرکی و عقل و دانائی و هیبت. و قتال و عادل و ضابط و خصم شکن و دلیر و خونریز خونخوار. - دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجار پیرنیا - عباس اقبال صفحه ۴۳۳

۲- سلطان محمد عقیده داشت که خلفای عباسی غاصبین خلافت اسلامی هستند، آنها را به رسمیت نمی‌شناخت. ناصر خلیفه و اطرافیانش که از سلطان محمد واهمه داشتند با او از در دشمنی درآمده با چنگیز مخفیانه رابطه برقرار کردند و او را در حمله به ایران تحریک نمودند.

از تذکره دولتشاه سمرقندی براین امر گواهی می‌آوریم که می‌نویسد: (بین سلطان محمد خوارزمشاه و ناصر خلیفه عباسی کدورتی پیش آمد. سلطان محمد به قصد بغداد لشکر کشید ولی ناصر خلیفه شیخ شهاب‌الدین سهروردی را به وساطت فرستاد و در نهایوند به اردوی سلطان وارد شد، ولی سلطان به او اعلام کرد که خلافت مربوط به خاندان پیغمبر است. سلطان برای سرکوبی خلیفه تا حدود دینور رفت ولی در اثر برف و سرمای زیاد برگشت و بعد از چندی گرفتار حمله چنگیز شد)^۱

۳- عامل سوم را در وجود جنگهای صلیبی بین مسلمین و مسیحیان می‌دانند زیرا در همان زمان روحانیون مسیحی نزد چنگیز رفته و او را در حمله به کشورهای اسلامی تشویق کردند.

۴- چهارمین عامل را می‌توان برچیده شدن بساط دولتهای نایمان و گورخانیان دانست که چون سدی می‌توانستند در مقابل مغولان پایداری کنند. همچنین فرار گروهی از درباریان به نزد چنگیز و اشتباه غایرخان در کشتن تاجر مغول را نیز باید عامل موثری در تحریک و تحریض چنگیز در حمله به ایران دانست.

رابطه سلطان محمد با چنگیز

سلطان محمد پس از فتوحاتی که در آسیای مرکزی کرد به خیال تصرف چین افتاد ولی شنید که چنگیز بکن را تصرف کرده است (۶۱۲ هـ) هیأتی را برای تحقیق به آن جا فرستاد، چنگیز فرستادگان سلطان را با احترام پذیرفت و تمایل خود را برای ایجاد رابطه با ایران ابراز داشت. ضمن رد و بدل پیامهائی دوستی بین دو دولت برقرار گردید و به موجب آن ۵۰۰ نفر تاجر مغولی به قصد ایران وارد شهر مرزی اترار گردیدند ولی به وسیله غایرخان که از نزدیکان ترکان خاتون بود به قتل رسیدند همین امر سبب شد که

۱- دولتشاه سمرقندی - تذکرة الشعرا - صفحه ۱۰۲

در پاییز سال ۶۱۶ چنگیز با سپاهی که عده آنها را بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر نوشته‌اند به ایران حمله کند.

هجوم سپاه مغول بسیار وحشیانه و سریع بود بطوریکه بسیاری از شهرها را در مدت کمی ویران ساخت. شهر زیبای بخارا را طعمه آتش ساخت و سکنه آن را طوری قتل‌عام کرد که کمتر کسی جان سالم بدر برد. می‌گویند از یکی از فراریان اوضاع شهر را پرسیدند، گفت: آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند. در این زمان سلطان محمد در بلخ بود ولی به توصیه پسرش که حکومت عراق (عراق عجم) را داشت به آن سامان رفت تا فرصت کافی در مقابله با دشمن را داشته باشد. سلطان در راه خود به عراق در نیشابور ۱۰ صندوق از جواهرات خود را به یکی از محارم سپرد تا در قلعه (اردهن) نزدیک دماوند پنهان کند ولی این گنج بعداً به دست مغولان افتاد.

سلطان از بسطام به‌ری وارد شد. از طرف دیگر دو تن از سرداران چنگیز به‌ری رسیدند خواندمیر می‌نویسد:

(در آن اوقات پیوسته میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنابر آن شافعی مذهب چون خبر قرب وصول مغولان را شنیدند به استقبال شتافته و (جبه و سويدای) را به قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریض نمودند و ایشان نخست حنفیه را به تیغ بیدریغ گذراندند، بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان و مولد و منشأ خویش سعی نمایند چه نیکویی توقع توان داشت. آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنیفان روان کردند.

... بعد از قرب وصول به همدان با والی آن جا مجدالدین علاءالدوله علوی صلح کرده روی به کُز رود و خرم‌آباد نهادند و دود از کُز رود برآورده خرم‌آباد را غمکده ساخت و مردم نهاوند را بسته کمند گزند گردانید...

بعد از آن دو ضال مضل (جبه و سويدا) بهم پیوستند آن زمستان را در حدود ری نشستند و در اوایل فصل بهار که به علت وفور قتل سروقدان گل رخسار لاله عذار، در اطراف دشت و کوهسار غرقه به خون از بستر خاکستر برخاست و بنفشه کبود پوشیده، سوسن ده زبان، جهت بقیه جوانان، از بی‌رحمان امان خواست).^۱ سلطان محمد که از مغولان بسیار ترسیدی بود از بیم آن که مبادا او را دستگیر کنند از شهری به شهری فرار

می‌کرد، با اینکه با سپاهیان عراق که فرماندهی آن را پسرش داشت و ۱۰۰ هزار نیروئی که اتابک لرستان در اختیار او گذاشت می‌توانست در مقابل دشمن پایداری کند ولی از ری به همدان رفت. مغولها در نزدیکی ملایر به او رسیدند و عده زیادی از همراهان او را کشتند، حتی اسب او را هم تیز زدند، لکن چون وی را نمی‌شناختند از مهلکه جست و به گیلان رفت در آن جا هم مورد تعقیب قرار گرفت و به مازندران گریخت. سرانجام در ماه شوال ۶۱۷ هـ در حالیکه از جامه یکی از اطرافیان، برای او کفن درست کردند، در جزیره آبسکون وفات یافت.^۱

۱- ر. ک - تاریخ مفصل ایران از مغول تا انقراض قاجار - عباس اقبال آشتیانی

فصل پنجم

نهایوند در دوران تیموریان

۱-۱. سنوجی:

سنوجی یکی از مردان تیموری بود که چندی در نهایوند اقامت داشته، شاید هم حکومت شهر به عهده او بوده است. میرخواند در ماجرای تسلط قرایوسف بر عراق می نویسد:

(قرایوسف بر تمامت عراق استیلا یافت و بنا بر سیاق تاریخ چون تتمه ای از حال قرایوسف و سلطان احمد ثبت افتاد، خامه مشکین، بر سر داستان اصل رفته باز می نماید که چون امیرزاده ابابکر با امراء و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده رستم به بروجرد حرکت در آمده و به امیرزاده ابابکر ملحق شود و توکل ارس از همدان و سنوجی از نهایوند ملازمت امیرزاده رستم برونند...)¹

۱-۲. سلطان محمد تیموری

از حکام دیگر عراق، سلطان محمد تیموری بود در کتاب ملل و نحل از وی اینگونه یاد شده است: (از قراین چنین استنباط می شود پس از آنکه سلطان محمد در سال ۸۴۵ از طرف جد خود به حکومت عراق منصوب گردید، در فاصله ۸۴۵ - ۸۵۰ با علماء و سادات اصفهان ارتباط پیدا کرد و از اصفهان و یزد دیگر دانشمندان را به سوی خود خواند.)²

۱- محمدبن خاوند شاه معروف به میرخواند - روضة الصفا جلد ۲ صفحه ۴۴۶

۲- ملل و نحل ترجمه افضل الدین ترکه صفحه ۹۱

۱-۳. اسکندر پسر عمر شیخ

یکی دیگر از حکام شهرهای همدان - نهاوند بروجرد میرزا اسکندر بود که تیمور در زمان حیات خود او را بدین مقام برگزیده بود در تأیید این مطلب نوشته خواند میر را نقل می‌کنیم او می‌نویسد:

دیگر از وقایع قواباغ اینکه صاحبقران تاج‌بخش ریاست ولایت همدان، نهاوند و بروجرد و مواضع لر کوچک را به‌امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود^۱ اسکندر مانند جد خود مردی دلیر و شجاع بود در سال ۸۰۶ با اینکه هنوز بسیار کم‌تجربه و جوان بود به‌دستور تیمور مأمور فتح برخی از شهرهای ترکستان شد و از انجام مأموریت خود بخوبی برآمد. اسکندر علاوه بر حکومت شهرهای یاد شده که از طرف تیمور به‌وی تفویض شده بود، اصفهان و شیراز را به‌قهر و غلبه گرفت. اصفهان را مرکز فرمانروایی خود قرار داد اما به‌زودی مورد حسد برادران، میرزا بایقرا و میرزا رستم قرار گرفت. این دو برادر با هم متحد شدند و با او به‌جنگ پرداخته و اصفهان را تصرف کردند.

۱-۴. میرزا بایقرا

میرزا بایقرا یکی دیگر از پسران عمر شیخ بود که در سال ۸۱۷ بر همدان، نهاوند و بروجرد حکومت داشت.

میرخواند در ذکر تفویض حکومت شهرها با شاهزادگان می‌نویسد:

(چون نیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نموده، خطه اصفهان به‌حیّز خانان عالی شأن درآمد، جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان، گسترده، مبلغ صد هزار کپکی که نذر مزارات کرده بود به‌فقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال آن سال را به‌رعایای آن ولایات بخشید، امیرزاده رستم را حاکم دارالملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع و بروجرد و نهاوند و لرستان را به‌امیرزاده بایقرا ابن عمر شیخ میرزا، عنایت کرد)^۲

۱- خواندمیر - روضة‌الصفاء - جلد ۳ صفحه ۴۵۹

۲- میرخواند - روضة‌الصفاء - جلد ۳ صفحه ۴۵۹

۲- خواجه برهان‌الدین عبدالحمید کرمانی

خواجه یکی از وزرای بزرگ عراق بود و در علم حساب و استیفاء سرآمد همه وزرا محسوب می‌شد. پدرش خواجه حَاجی محمود از بزرگان دربار شاه‌رخ میرزا بود. خواجه مورد اکرام سلطان سعید قرار داشت و به وزارت او نائل گردید. هنگامی که سلطان سعید در قراбаغ به قتل رسید. خواجه برهان‌الدین به دست ملازمان حسن بیک ترکمان گرفتار شد و روزگار را به سختی به سر برد، روزی حسن بیک در قم مجلسی ترتیب داد تا یکی از سه وزیر سلطان سعید مقتول را که خواجه شمس‌الدین محمد و خواجه قطب‌الدین طاوس و خواجه برهان‌الدین عبدالحمید بودند انتخاب بنماید. در آن مجلس شایستگی خواجه به واسطه فضل و دانش و برتری که نسبت به دیگران داشت مورد توجه حسن بیک قرار گرفت و او را به وزارت خود انتخاب کرد، در سال ۸۷۷ که حسن بیک به جانب روم لشکر کشید، خواجه برهان‌الدین را بیشتر از پیش منظور نظر خجسته اثر گردانیده زمام ایالت عراق در قبضه درایت او نهاد و عزل و نصب داروگان آن بلدان را مفوض به رأی صواب نمایش کرد قتل او به دست ابراهیم بتلیسی که در قم اقامت داشت اتفاق افتاد^۱

۳- قیام بهلول نهاوندی علیه بایزید برلاس حاکم تیموری

هنگامی که تیمور در دشت قبچاق سرگرم نبرد بود یکی از نزدیکان خود را به نام بایزید برلاس، به حکومت نهاوند گماشت.

برلاس و اطرافیانش در زمان تصدی امور شهر، با تحمیل مالیاتهای سنگین از هر سمتی نسبت به مردم گرفتار، خودداری نکردند، مردم که می‌دیدند دسترنج سالیانه خود را باید به خزانه مشتی اجنبی وحشی سرازیر کنند، از تیمور و نماینده او کینه‌ای سخت در دل گرفتند. کار مظالم تیموری به حدی رسید که ناگهان آتش انتقام که مدت‌ها در زیر خاکستر خشم پنهان مانده بود زبانه کشید. مردم به رهبری (بهلول) قهرمان گمنام تاریخ بر ضد چپاولگران قیام کردند و سربازان تیموری و نماینده ظالم او را کشتند و در پناه حصار و دژ شهر منتظر وقایع آینده ماندند.

تیمور هنگامی که از ماجرا آگاه شد در اردبیل بود از آن جا وارد سلطانیه گردید و گروهی از سپاهیان را به فرماندهی امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی مأمور حمله به شهر کرد و خود در همدان به انتظار نتیجه کار ماند.

مهاجمان با شتاب به نهایند یورش بردند و حصار شهر را در میان گرفتند ولی در پشت دیوارهای مستحکم آن، با مقاومت شدید و دلیرانه مدافعین مواجه گردیدند. لکن تیموریان سرانجام با دادن تلفات زیاد توانستند شهر را به تصرف درآورده و مدافعین را از دم شمشیر بگذرانند و بهلول را گرفته زنده در آتش سوزانند.

بطور مسلم، بهلول داعیه سلطنت و فرمانروایی نداشته است. قیام او دفاع از مردمی بود که اسیر رنجها و مشقات بسیار شده بودند. دفاع از مدنیّت بود که پایمال بدویت و حشیانه تیموری شده بود ولی تاریخ این (پیر غلام دربارنشین) که هیچگاه سر از غره کاخها بیرون نیاورده و از مردم کوچه و بازار سخن نگفته است، او را (نوکر حق ناشناس) معرفی می‌کند.

اما همین نوکران ناسپاس اگر به پیروزی برسند زبان به مدح آنان می‌کشاید و در صورت شکست از آنها به نام اجامر و اوباش یاد می‌کند. چنانکه از این قیامگر سترگ یاد کرده است.

پیران شهر سینه به سینه شنیده‌اند و به ما گفته‌اند، وقتی در تنگه باروداب سد بزرگی بوده که به امر تیمور شکسته شده و قسمتی از شهر را منهدم کرده است و نیز مشهور است که ده (کله مار) که همان کله منار است به دستور تیمور از سرهای بریده مجاهدین درست شد بیش از این چیزی بر ما معلوم نیست - تنها خداست که بر همه چیز آگاه است.

شیخ میکائیل

هنگامی که تیمور از شمال به قصد مناطق مرکزی حرکت کرد، چند روزی در رودبار قزوین توقف نمود و از آن جا با سپاهیان جنگ دیده به جانب بروجرد رهسپار شد. در آن شهر شیخ عمر پسر خود را مأمور تصرف قلعه (کبو) کرد. عمر هم مأموریت را به خوبی انجام داد و کوتوال قلعه را به نام محمد قمی اسیر نمود.

پس از آن تیمور شخصی را به نام سیف‌الدین قلداش مأمور ضبط و نگهداری بروجرد کرد و حکومت نهاوند را هم به شیخ میکائیل پسر دیگر خود واگذار نمود و از بروجرد برای سرکوبی ملک عزالدین به جانب خرم‌آباد رفت ولی ملک که در مقابل تیمور تاب ایستادگی نداشت متواری شد. تیمور هم کسی نبود که به آسانی از دشمنان خود دست بردارد شیخ عمر را به تعقیب او واداشت و خود به جانب شوشتر حرکت کرد.^۱

۴- قرايوسف قراقويونلو - جهانشاه قراقويونلو

در طول تاریخ پرحادثه عراق عجم قرايوسف هم که از ترکمانان قراقويونلو بود، چند گاهی براین ناحیه تسلط یافت او مردی دلیر، باتدبیر و فرزانه بود. بارها با تیمور جنگید ولی سرانجام اسیر شد و مدتی در بند افتاد، پس از رهایی در سال ۸۰۹ در نزدیکیهای نخجوان با میرزا ابوبکر پسر امیر تیمور جنگ کرده او را مغلوب نمود. در مصافی دیگر میرزا میرانشاه را کشت و چندی بر آذربایجان، عراق عرب و عراق عجم استیلا یافت، اما مدت حکومتش دوامی نیافت زیرا میرزا شاهرخ با دویست هزار سپاه عزم او کرد. لکن با وجود سپاه عظیم و ساز و برگ فراوانی که داشت به حفاظتی که همراه او بودند دستور داد دوازده هزار بار سوره (انا فتحنا) ختم کنند تا بر دشمن پیروز شود. گویند قرايوسف بیمار شد و از تبریز به او جان رفته در آنجا به سال ۸۲۳ وفات یافت. بعد از درگذشت قرايوسف پسرش اسبکندر به جای او به اداره متصرفات پدر پرداخت، ولی مواجهه با شاهرخ مجال ادامه حکومت را به او نداد و به دست یکی از نزدیکان کشته شد. برادرش جهان شاه که به تحریک شاهرخ معارض او بود متصرفات وی را تحت فرمان خود درآورد. در سال ۸۵۵ پس از کشته شدن میرزا سلطان محمد بهادر در نواحی عراق عجم، همدان، کرمانشاه و نهاوند... را هم به متصرفات خود افزود ولی سرانجام در سال ۸۷۲ به دست امیر حسن آق قویونلو از میان برداشته شد.

۵- علیشکر بیک

از زمان حکمرانان قراقويونلو تا اوایل دولت قاجار در بسیاری از اسناد و مدارک

تاریخی به حوزه‌ای به نام «قلمرو علیشکر» برمی‌خوریم که نهاوند هم جزء آن بوده است. در تاریخ مآثر رحیمی که در فصل جهانگردان از آن یاد شده چنین آمده است. علیشکر بیک پسر بهرام قرابیک بن الف قرابیک قراخان بن غران... که نام اصلی او محمد و اهل همدان و از طایفه قراقویونلو و معاصر شاهرخ تیموری بوده است، از طرف جهانشاه قراقویونلو مأمور ملاقات با شاهرخ شد، اما در همین هنگام شاهرخ چشم از جهان بریست (۸۵۰ هـ) علیشکر به همدان آمده برای خود تشکیلات حکومتی درست کرد و شهرهای قزوین، بروجرد، همدان، دینور، نهاوند، خوزستان و لرستان را تا حدود اصفهان زیر سلطه و اقتدار خویش درآورد و مدت ۶ تا ۷ سال نواحی متصرفی را بخوبی حفظ کرد. از این جهت است که در اسناد و مدارک و قبالة‌ها، این نواحی را قلمرو علیشکر ذکر کرده‌اند. در کتب تاریخی زمان صفویه و بعد از آن مکرر به این نام برمی‌خوریم.

در رستم‌التواریخ از شهرهای قلمرو علیشکر این گونه یاد شده است: شهرهای قلمرو علی شکر یعنی کره و کزاز و فراهان و چومین و سربند و سیلاخور و نهاوند و بروجرد و چرا و توپسرکان و جرفادقان^۱ و خوانسار و درگزین و امثال اینها... در همین مأخذ آمده است و مالیات درالنصرت قلمرو عراق ۶۰ هزار تومان بوده است.^۲

ع- حکومت شاهوردی خان لر

شاهوردی خان پسر محمد خان و برادرزاده شاه رستم لر بود که در عهد شاه اسماعیل مورد توجه بسیار قرار داشت به طوری که شاه (محاسنش را که از طول به هنگام سواری از رکابش می‌گذشت به جواهر گوناگون، مرصع ساخته بود).^۳ پس از اینکه شاه عباس به سلطنت رسید، خیال سرپیچی به سرش زد و قصد عزیمت به کردستان و عربستان را داشت که به قول مؤلف نقاوة الآثار، آخر الامر، به دلالت عقل عاقبت اندوز... پشیمان و نادم گردید و به مقام اعتذار درآمد، شاه هم نشان حکومت و ایالت مملکت لرستان از حوالی همدان تا نواحی دارالسلام بغداد را به نام او صادر کرد ولی خبر

۱- جرفادقان یا جربادقان نامی است که اعراب به گلبایگان داده‌اند.

۲- محمد هاشم آصف (رستم‌الحکما). رستم‌التواریخ صفحات ۳۱۱ و ۳۳۴

۳- محمود بن هدایت‌الله افروشنه‌ای نطنزی - نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار صفحه ۴۸۵

ستمهای او بر اهالی، بخصوص بر طایفه بیات به سمع شاه رسید، شاه عباس در سال ۱۰۰۰ هجری جهت تنبیه شاهوردی خان از قزوین حرکت کرد و از همدان به نهاوند وارد شد. (چون از حوالی کوه الوند گذشته سایه وصول بر نواحی نهاوند افکند. کوتوال قلعه با رومیانی که به حراست مشغول بودند با تحفه‌های خاطرپسند و کلید قلعه نهاوند^۱ به حضور شاه رسیدند و مورد عنایت واقع گردیدند. در این وقت، (شاه وردی خان) که از رسیدن شاه عباس به نهاوند مطلع شده بود پای به فرار گذاشت. شاه هم پس از دو ماه اقامت در کنار رود سیمرد به قزوین بازگشت و حکومت آن نواحی را به یکی از برادران شاهوردی به نام سلطان حسین داد.

فصل ششم

وقایعی از دوران صفویه - افشار و قاجار

نهادند زیر سلطه ترکان عثمانی

پس از فتح قسطنطنیه در ۱۴۳۵ میلادی بواسطه سلطان محمد فاتح، دولت عثمانی به چنان توانمندی رسید که قسمتی از اروپای شرقی و همچنین یونان و برخی کشورهای عربی مثل سوریه، لبنان و مصر را سالها زیر نفوذ خود قرار داد. دولتهای اروپایی و همچنین دستگاه پاپ بواسطه بیمی که از بسط قدرت ترکها داشتند سعی می کردند دولتهای همجوار، بویژه ایران را علیه آنها تحریک نمایند، از این رو افرادی را به نام سیاح، سفیر و کارشناس نظامی به ایران گسیل می داشتند، متأسفانه دو کشور همسایه بدون آگاهی از مقاصد شوم آنها، اختلافات مذهبی را دامن زده، به خصوص کارگزاران دولت صفوی به جای اینکه علیه استعمارگران غربی با دولت همکیش خود متحد شوند، آنان را بر ضد ترکها تحریک می کردند. حتی شاه عباس اروپائیان را نصیحت می کرد که با ایران متحد شوند و قوای خود را بر ضد عثمانیها تجهیز نمایند.^۱ سرانجام همه این عوامل دست به دست هم داد و سبب گردید که بین دو کشور، جنگهای خونینی درگیرد. آغاز نبرد از آن جا بود که سلطان سلیم خان اول در مدتی اندک ۴۰ هزار شیعه را در اناطولی قتل عام کرد و سپاهیان خود را روانه آذربایجان نمود. شاه اسماعیل هم که رسالت نشر مذهب تشیع و حمایت از آن را وظیفه خود می دانست در سال (۹۲۰ هـ) از اصفهان به جانب آذربایجان لشکر کشید، بین دو سپاه در محل چالدران نبرد سختی درگرفت که عاقبت به شکست پادشاه صفوی انجامید و دیاربکر و کردستان ضمیمه خاک عثمانی

۱- زندگانی شاه عباس اول - جلد ۴ ص ۱۵۷

شد. دومین نبرد بین ترکها و ایرانیان، در زمان شاه تهماسب پسر شاه اسماعیل رخ داد، هنگامی که شاه تهماسب برای تنبیه و سرکوبی اوزبک‌ها به جانب خراسان رفته بود، شاه سلیمان قانونی سپاه خود را تا نزدیکی قزوین رساند، شاه تهماسب هم فوراً به مقابله پرداخت به طوریکه در تذکره طهماسبی آمده است (در ابتدای تحویل عقرب، در شب سیزدهم شهر سفر برفی عظیم بارید به مرتبه‌ای که ترکها یک هفته در میان برف ماندند و به صد هزار محنت روانه درگزين شدند). در این نبرد با اینکه ترکها چند گاهی بعضی شهرهای ایران را متصرف شده بودند ولی سرانجام نتیجه‌ای نگرفته، مجبور به عقب‌نشینی شدند، در زمان سلطنت محمد خدابنده (۹۸۵ - ۹۹۶) سلطان مراد خان سوم چون ایران را ضعیف و دچار پریشانی و کشمکشهای داخلی دید، عثمان پاشا را به فتح آذربایجان فرستاد، قوای دشمن تبریز را گرفت و در آن جا قلعه‌ای ساخت و مواضع خود را مستحکم نمود، اما در این میان سردار ترک درگذشت و چغال اوغلی فرمانده سپاهیان ترک شد، حمزه میرزا هم به علت اختلافاتی که در میان سران قزلباش بود نمی‌توانست کار مهمی انجام دهد، در همین موقع فرهاد پاشا سردار دیگر نامه‌ای به سران قزلباش نوشت که قسمتی از آن چنین است. (ادامه جنگ به صلاح دولت ایران نخواهد بود چه دربار عثمانی از اختلافات و نفاق سرداران قزلباش بخوبی آگاه است و می‌داند که تسخیر ولایات ایران کار دشواری نیست، دوام جنگ و خصومت در چنین وضع قطعاً به زیان ایران است و به از دست دادن ولایات دیگری منتهی خواهد شد بهتر آن است که سرداران بزرگ ایران شاهزاده حمزه میرزا به صلح راضی کنند و فعلاً از آنچه به دست دولت عثمانی افتاده است چشم‌پوشند و با سلطان از در دوستی و صلح درآیند)^۱ حمزه میرزا هم تصمیم گرفت که با عثمانیها پیمان صلح امضا کند ولی قبل از این کار به دست سران قزلباش کشته شد (۱۰۳۹ - ۹۹۶).

مرگ او صلح بین ایران و ترکیه عثمانی را به تعویق انداخت، در همین موقع بود که شاه عباس در میان طوفان حوادث زمان و پریشانیهایی که سران قزلباش در تمام شئون مملکت ایجاد کرده بودند به یاری مرشد قلیخان به سلطنت رسید. سپاهیان ترک همچنان نواحی متصرفی یعنی ارمنستان شرقی، آذربایجان و مناطق غربی را در زیر نفوذ خود

داشتند. شاه عباس چون هنوز خیلی جوان بود نمی‌توانست راساً به اقداماتی دست بزند، از طرفی شورشهای داخلی عرصه را بر او تنگ کرده بود، بخصوص اعتشاشاتی که از بیکها در هرات به وجود آورده بودند، عاقبت شاه در سال دوم جلوس خود تصمیم گرفت برای سرکوبی از بیکها پا به میدان بگذارد، به همین منظور به مشهد رفت تا از آنجا به هرات لشکر بکشد و به شورشها و غائله از بیکها خاتمه دهد، ولی همینکه به بند فریمان رسید به او خبر دادند که فرهاد پاشا سردار عثمانی با سپاهیان زیادی قراباغ را از امراء قاجار گرفته و در گنجه قلعه‌ای ساخته، سیمون خان پادشاه گرجستان را هم که مطیع ایران بوده با خود همدست کرده است و قصد دارد به نواحی دیگر نیز تجاوز کند، چغال اوغلی حاکم بغداد هم با سپاه دیگری به نواحی غربی ایران هجوم آورده و حاکم همدان را به نام قورخمس خان دستگیر کرده است.^۱ اسکندر منشی در عالم‌آرا به دنبال اقدامات سردار ترک و تصرف همدان چنین می‌نویسد:

(بالجمله قصبه نهاوند را قلعه ساخت و قلعه دیگری ساخته در سعد وقاص (دهکده سعد وقاص) ترتیب داد و حارس و نگهبان و آذوقه و یراق سرانجام نموده، مراجعت نمود و رعایای نهاوند که اکثر شیعه مذهبند با رومیان نمی‌آمیختند مواضع و مزارع خود را خراب کرده و در اطراف و جوانب پراکنده شدند و در این آمد و رفت خرابی زیادی به ولایات قلمرو علیشکر راه یافته امر نهب و غارت به وقوع انجامید^۲ شاه عباس پس از اطلاع از تصرف نواحی غرب ایران از مشهد به اصفهان رفت و در آنجا مقدمات صلح را فراهم آورد. تا پس از فراغت از جانب ترکها، بتواند شورشهای داخلی را بخواباند و در فرصت مغتنمی دشمن خارجی را نیز برجای خود بنشاند. بدین ترتیب برای عقد پیمان دوستی مهدیقلی خان چارشلو، حاکم اردبیل را با هزار نفر به عنوان سفیر به دربار سلطان عثمانی فرستاد و برادرزاده خود حیدر میرزا هم به عنوان گروگان با هدایای زیاد به دربار امپراطور عثمانی روانه کرد. لکن آقا ولی چاشنی‌گیر باشی را که فرستاده دربار عثمانی بود و از دو سال قبل در ایران اقامت داشت نزد خود نگاه داشت. این نماینده به شاه عباس فهمانده بود که چغال اوغلی خودسرانه به نواحی غربی ایران نیرو فرستاده و قلعه نهاوند

۱- اسکندر منشی - عالم‌آرای عباسی - جلد اول - صفحات ۴۰۶ - ۴۰۳

۲- همان مأخذ صفحه ۴۰۷

را تصرف کرده است، لذا دستور داد که پیش از رسیدن شاهزاده صفوی به دربار عثمانی قلعه نهاوند را که از لحاظ نظامی دارای اهمیت زیادی بود بگیرند و خراب کنند، تا ضمن مواد قرارداد نیاید. برای این منظور تهماسب قلی سلطان ارشلو را با عده‌ای از بزرگان بیات مأمور این مهم کرد، ولی آنها در مقابل چغال اوغلی که مجدداً از بغداد برگشته بود نتوانستند پیروزی نظامی بدست آورند، لذا بعد از عقد قرارداد، علاوه بر نهاوند و قلعه آن، مناطق کردستان، گرجستان شرقی، ارمنستان شرقی و سراسر آذربایجان جنوبی به استثنای اردبیل و طالش، به عثمانیها واگذار گردید، میرخواند می‌نویسد (رومیه در حوالی نهاوند قلعه‌ای چون الوند برافراشته بودند و قریب ۱۵ سال در دست گماشتگان آنها بود...)؛^۱ چون علوفه سپاهیان قلعه نهاوند، از جانب پاشای سابق بغداد می‌رسید موقوف بماند، قلعه گیان (قلعگیان) نهاوندی متفرق شدند و بعضی که در قلعه بماندند به قوافل مترددین دست‌اندازی نمودند و محمد آقا نام از بغداد به ریاست آن قلعه آمده قلعه‌داران او را تمکین ندادند و اموال او را به غارت بردند، او به شاه عباس عرض کرده شاه به تقویت او عزم کرد ولی قبل از امداد شاه احشام و رعایای قریب به قلعه که به ستوه آمده بودند شورش کرده بر سر قلعه رفتند و به مدافعه پرداختند و محمد آقا فرصت غنیمت شمرده فرار کرده و قلعه «قلعگیان» یک برج را به تصرف اهل خروج دادند و مفتوح شد و رومیه متفرق شدند چون آن قلعه مایه فتنه و فساد بود، حسینخان قلمرو علیشکر به پای قلعه رفته، قلعه را تصرف کرد و شاه به تخریب و انهدام فرمان دادند. لذا با خاک برابر شد.^۲

سالها که در اثر کاردانی شاه عباس آرامش برقرار گردید، شاه از انهدام قلعه‌ای به آن عظمت که اهمیت استراتژیکی بسیار داشت پشیمان شده دوباره امر به آبادانی و مرمت آن داد. شخصی به نام مهدی قلی بیک میرآخور باشی مأمور تجدید بنای قلعه گردید. پس از مرمت، شاه برای بازدید آن وارد نهاوند شد و چند روزی را در شهر و گردشگاههای اطراف به شکار پرداخت. شاه عباس پس از یک دوره کوتاه صلح، مجدداً در سال ۱۰۱۱ برابر با ۱۶۰۲ میلادی جنگ عثمانی‌ها شروع کرد، در همین سال تبریز را

۱- میرخواند روضة الصفا - صفحه ۲۴۵

۲- روضة الصفا - صفحات ۲۴۵ و ۳۴۴

که سالها زیر نفوذ ترکها بود آزاد کرد و طی سالهای بعد به استخلاص نواحی کردستان، لرستان و شهرهای نهاوند و همدان اقدام کرد. این نبرد تا سال ۱۰۱۵ هـ ادامه داشت و در این سال با پیروزی کامل پایان یافت، اما در سال ۱۰۱۷ سلطان احمدخان دوباره جنگ را شروع کرد که سرانجام منجر به صلح سال ۱۰۲۰ بین دو کشور گردید.

لازم به یادآوری است که دولت عثمانی در این سالها، با ناکامیها و وضع بد اقتصادی و همچنین جنگهای خانگی مواجه بود که مجموعه این عوامل، در پیروزیهای ایران مؤثر بود. شاه عباس در سال ۱۰۳۸ قمری وفات یافت. ترکها در زمان جانشین او یعنی شاه صفی که کفایت سلف خود را نداشت، برای جبران شکستهای پیشین به ایران حمله کردند. سلطان مراد چهارم (۱۰۳۲ - ۱۰۴۹) سردار خود، خسرو پاشا را برای تصرف بغداد روانه کرد، این سردار زینل خان، سپه سالار ایران را در پای قلعه مریوان شکست داد. تصرف قلعه مریوان و کردستان زمینه را برای هجوم ترکها به همدان تسهیل نمود و بار دیگری شهرهای غربی ایران از جمله نهاوند زیر تسلط عثمانیها قرار گرفت. در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین باز نهاوند را زیر سلطه عثمانیها می‌بینیم. عبدالرزاق دنبلی می‌نویسد:

هنگامی که محمود افغان بساط دولت صفویه را برچید سلطان احمد خوندگار روم نیز فرصت را غنیمت دانسته و در سنه ۱۱۳۴ لشکریهای گران و توپهای گردون توان از طرف نهاوند و همدان به تسخیر ایران تعیین و روان، و عبدالله پاشای کوریلی اوغلی را با ۳۰۰ هزار رومی شمشیرزن هنرنا و نبرد آزما و قلب شکن از سمت چالدران و خوی مأمور نمود.^۱ و با این ترتیب ترکها در وخیم‌ترین روزها یعنی در اوایل سلطنت شاه تهماسب دوم (۱۱۳۵ - ۱۱۴۵) که افغانها اصفهان و روسها بعضی شهرهای شمالی را گرفته بودند، حمله خود را از جانب غرب شروع کردند. لکهارت در کتاب انقراض صفوی این مسأله را به تفصیل شرح می‌دهد که خلاصه آن چنین است: ترکها در سال ۱۷۳۳ میلادی ۱۱۳۵ هجری به دولت ایران اعلان جنگ دادند، فرماندهی سپاه ترک را والی بغداد که حسن پاشا بود، به عهده گرفت، این سردار خیال داشت، از مغرب به خاک ایران حمله کند، چون قبلاً حسین قلی بیک نایب‌الحکومه کرمانشاه را مطیع خود ساخته بود و علیقلی خان حاکم کردستان و جانشین او عباسقلی خان نیز تسلیم او شده

بود. حسین پاشا مقدمات لشکرکشی را به همدان مهیا کرده بود که در زمستان ۱۷۲۳ میلادی وفات یافت، اما پسرش احمد پاشا نقشه او را دنبال کرد. احمد پاشا در هفتم شوال ۱۱۳۶ هجری برابر با ۲۹ ژوئن ۱۷۲۴ با لشکری آماده و مجهز همدان را محاصره کرد. در این جنگ با اینکه مدافعین جسارت و شهامت زیاد به خرج دادند، معهذاً ترکها توانستند با راهنمایی یک نفر مهندس آلمانی که تازه مسلمان شده بود از زیر باروی شهر نقبی زده وارد شهر شوند و مدافعین را وادار به تسلیم نمایند، پس از تسخیر همدان ترکها متوجه جنوب شده، نهاوند را به محاصره گرفتند، با اینکه سربازان مدافع مدتی در پناه دیوارهای محکم قلعه پایداری کردند، لکن به علت کثرت و برتری ترکها نهاوند هم سقوط کرد، از آن پس آنها به آسانی بروجرد و خرم‌آباد را گرفته و به جانب اصفهان حرکت کردند، ولی حملات پراکنده و گاه منظم بختیارها آنها را وادار به عقب‌نشینی کرد. اشرف هم که به تازگی به جای محمود نشسته بود، پس از پیامهایی که بین او و احمد پاشا رد و بدل شد تصمیم گرفت با سپاهیان ترک بجنگد، قبل از شروع نبرد، اشرف جاسوسانی با لباس روحانی وارد صفوف جنگجویان احمد پاشا نمود و چنین وانمود کرد که سربازان ترک نباید علیه پادشاه سنی مذهب ایران وارد جنگ شوند اتفاقاً این تمهید مؤثر واقع گردید و گروهی از سربازان ترک از جنگ خودداری کردند. سرانجام پس از یک زد و خورد کوتاه عثمانیها شکست خورده با دادن ۱۲ هزار نفر کشته و اسیر مجبور به عقب‌نشینی شدند، در این حال چون اشرف صلح را به نفع خود می‌دید و تعقیب سپاه ترک را صلاح نمی‌دانست در ۱۵ صفر ۱۱۴۰ با احمد پاشا قراردادی در ۱۲ ماده امضا کرد که به موجب یکی از مواد آن شهرهای کرمانشاه، همدان، نهاوند، خرم‌آباد، کردستان، مراغه، مَکری، تبریز، گنجه، قراباغ، ایروان، تفلیس، گرجستان و شماخی به ترکها تعلق گرفت، اشرف ریاست مذهبی امپراتور عثمانی را پذیرفت و سلطان هم پادشاهی او را بر ایران به رسمیت شناخت. در این موقع شاه تهماسب که برای نجات تاج و تخت موروثی خود تلاش می‌کرد از تبریز وارد خراسان شد و نادر را که به تازگی شهرتی در آن خطه بهم رسانیده بود به حضور خود خوانده سپاه متحدی تشکیل دادند که بزودی توانست ملک محمود سیستانی را از خراسان براند و خود را برای مقابله با اشرف آماده سازد. سپاهیان شاه تهماسب به کمک نادر در سال ۱۱۴۲ طی دو جنگ اشرف را که از پشتیبانی سلطان عثمانی برخوردار بود، شکست دادند. شاه تهماسب طی نامه‌ای پیروزی خود را به اطلاع امپراتوری عثمانی رسانید و از

او خواست که شهرهای متصرفی را تخلیه و به ایران واگذار نماید، پس از رد و بدل نامه‌ها و پیامهای متعدد رضاقلی خان شاملو مأمور شد که به استانبول رفته استرداد شهرهای ایران را خواسته و قرارداد صلح را امضاء کند. اما ترکها دفع‌الوقت می‌کردند. نادر که نوروز سال ۱۱۴۲ را در شیراز گذرانده و خیال داشت از راه کرمان یا اصفهان به خراسان برگردد از عمل دولت عثمانی به‌خشم آمد، از شیراز مسیر خود را تغییر داده از راهای دشت ارژن، کازرون، رامهرمز، دزفول، جایدرو و خرم‌آباد وارد بروجرد شد.^۱ (در بروجرد به‌او خبر رسید که عثمانیها خیال تخلیه نهاوند و سایر شهرهای غربی ایران را ندارند. پس نادر لشکریان خود را تجهیز نموده و با شتاب بسیار به‌طرف نهاوند حرکت کرد و پیش از طلوع آفتاب سپاهیان خواب‌آلود ترک را غافلگیر ساخت، در اثر این شبیخون عثمانیها حتی بسیاری از بار و بنه خود را نهاده به‌جانب همدان گریختند. در این یورش حدود ۱۰۰۰ نفر از سپاهیان و عده‌ای از پاشاها و رؤسای لشکری ترک کشته و یا اسیر شدند).^۲ پس از این شکست تیمور پاشا حاکم شهر وان^۳ و خانک پاشا که از جانب عثمانیها حاکم سنندج بود با عده‌ای حدود ۳۰ هزار نفر از توپسرها گذشته وارد دشت ملایر شد، نادر به‌عزم پیکار به‌ملایر رفته آنها را شکست داد و وادار به‌عقب‌نشینی کرد و خود با گروهی از اسرای ترک وارد توپسرها گردید. در این شهر اطلاع رسید، که عبدالرحمن پاشا حاکم همدان از ترس فرار کرده است. نادر در محرم سال ۱۱۴۳ به‌جانب آذربایجان حرکت کرد پس از گرفتن مهاباد، مراغه و دهخوارقان (آذرشهر) وارد تبریز گردید، اما در آن جا شنید که خطه خراسان به‌واسطه هجوم افغانه در آشوب فرو رفته است. لذا فتوحات خود را ناتمام گذاشته به‌خراسان برگشت. پس از آن شاه تهماسب برای اینکه در مقابل نادر خودی نشان دهد، در جمادی‌الاولی ۱۱۴۳ با ۱۸۰۰۰ سپاه از اصفهان به‌جانب تبریز روان شد و توانست در نزدیکی ایروان عثمانیها را شکست بدهد. در این زمان احمد پاشا حاکم بغداد با یارعلی پاشا به‌شهرهای غربی که بی‌سرپرست مانده بود، حمله کرده همدان را مجدداً گرفت. شاه تهماسب به‌ناچار از آذربایجان وارد نواحی همدان شد ولی سرانجام از عثمانیها شکست خورد و تن به‌قرارداد ننگینی داد که به‌موجب آن ایران تمام ولایات قفقاز را تا رود ارس که با

۱- تفصیل کامل وقایع را در کتاب انقراض صفویه تألیف لارنس لکه‌هارت مطالعه فرمایید.

۲- نقل به‌مفهوم از جهانگشای نادری صفحه ۵۶ - تألیف میرزا مهدی استرآبادی.

زحمات زیاد فتح شده بود به ترکها وا گذاشت و خود به اصفهان برگشت، همین امر سبب سبب گردید که نادر او را از سلطنت خلع کند (۱۱۴۵). اقدامات سریع و قاطعانه نادر تا مدتها ترکها را از تجاوز به خاک ایران باز داشت و تا اوایل روی کار آمدن قاجار آرامش نسبی مرزها حکمفرما بود. در زمان فتح علیشاه، کدورتها که بیشتر ناشی از اختلافات مرزی و همچنین تمایلات شدید قاجار به تصرف بغداد و اماکن مقدسه بود از نو آغاز گردید.

جنگهای ایران و روس فرصتهای مناسبی برای حمله ترکها به مرزهای غربی ایران فراهم کرد. روی همین اصل از سال ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۸ به تناوب برخوردهایی بین دو کشور روی داد که لطامات زیادی به مردم غرب ایران وارد ساخت. بهانه جنگ این بود که عبدالرحمن پاشا حاکم شهر زور و سلیمانیه که خود را به دربار ایران وابسته می دانست مورد دشمنی و تهدید علی پاشا حاکم بغداد واقع گردید و از ترس جان، به امان‌اله خان حاکم کردستان پناهنده شد، امان‌اله خان هم او را تقویت کرده با اجازه شاه وی را مجدداً به حکومت شهر زور و سلیمانیه فرستاد، این امر سبب اعتراضات شدید حاکم بغداد گردید و موجب بروز جنگ سال ۱۲۲۱ شد. سردار سپاه ایران در این نبرد محمدعلی میرزا دولتشاه بود که فرماندهی تمام نیروی غرب را به عهده داشت. این سردار شکست سختی به ترکها وارد آورد و علی پاشا را دستگیر نمود و به تهران روانه کرد. ولی سرانجام بین این دو کشور دوستی برقرار گردید. که به مدت ۵ سال ادامه یافت، تا اینکه در سال ۱۲۲۷ مجدداً بر سر تعیین حاکم سلیمانیه و شهر زور آتش جنگ بین دو کشور افروخته شد. در این سال شاه به محمدعلی میرزا فرمان داد که عبدالرحمن پاشا را که مورد توجه دربار ایران بود، باز به حکومت شهر زور برساند، لکن دربار عثمانی با این امر مخالفت کرد و جنگ دوباره شروع شد. قبل از آغاز نبرد محمدعلی میرزا شخصی را به نام مهدی خان کلهر برای گفتگو به بغداد فرستاد ولی حاکم بغداد او را نپذیرفت. این بی‌اعتنایی بیشتر به محمدعلی میرزا گران آمد و با سپاه زیادی به سوی عراق به حرکت درآمد و بغداد را محاصره کرد، در این وقت عبدالله پاشا به حيله‌ای متوسل شد و شیخ محمدجعفر نجفی را نزد محمدعلی میرزا فرستاد و چنین وانمود کرد که جنگ بین دو ملت مسلمان جایز نیست، سرانجام پس از مذاکرات زیاد پیمان صلحی بین دو کشور

به‌امضا رسید که تا سال ۱۲۲۶ به‌هرگونه درگیری خاتمه داد، ولی در این سال مجدداً اختلافاتی بروز کرد که منجر به جنگهای خونینی گردید و مدت دو سال ادامه یافت، تا اینکه در ۱۹ ذی‌قعدة سال ۱۲۳۸ به‌موجب عهدنامه ارزروم که به‌امضای میرزا علی و محمدامین رثوف پاشا رسید موقتاً به‌دشمنیها پایان داد. آنچه موجب جنگهای این دوره شد این بود که قاسم آقا حیدرانلو به‌تحریک عثمانیها از خاک ایران با اتباع خود کوچید. این عمل برخلاف مصلحت دولت ایران بود، از طرف دیگر پناهنده شدن شخصی به‌نام صادق بیگ فرزند سلیمان پاشا که‌ها به‌اردوی عباس میرزا بر دامنه اختلافات افزود که موجب نبردی دیگر گردید. در ذیحجه سال ۱۲۳۶ عباس میرزا لشکریانی از نواحی کرمانشاه، نهاوند و همدان و خطه آذربایجان فراهم کرد و از جانب خوی و باکو به‌بایزید و ارزروم حمله برد، او توانست سپاه عثمانی را به‌آسانی شکست داده، چند قلعه مهم نظامی را تصرف کند و ۴۸ توپ و عده زیادی اسیر و احشام به‌دست آورد. در جبهه دیگر محمدعلی میرزا پس از گرفتن سامره به‌بغداد حمله نمود و تا نزدیکی ایوان مداین پیش رفت اما اجل مهلتش نداد و درگذشت. مرگ او در آن موقعیت ضایعه اسفناکی برای ایران بود زیرا تصرف بغداد قطعی به‌نظر می‌رسید. فتح‌علیشاه چون از مرگ فرزند باخبر شد درصدد برآمد اقدامات محمدعلی میرزا را که ناتمام مانده بود به‌انجام برساند. این بود که به‌فرماندهان سپاه کرمانشاه و کردستان دستور داد که به‌حمله به‌بغداد ادامه دهند و خود در نهاوند اردو زد، قصدش این بود، چنانچه بغداد فتح گردد از آن جا عازم زیارت عتبات عالیات شود، اما چون شیوع وبا بسیاری از سپاهیان ایران را از پای درآورد و بقیه هم قدرت جنگی خود را از دست داده بودند، محاصره بغداد را خاتمه داده، سربازان به‌اوطان خود بازگشتند. فتح‌علیشاه هم بعد از چند روز توقف در نهاوند عازم تهران گردید.

۱-۱. حکم شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸) مورخ ۱۰۴۶ ه. ق.^۱

دربارهٔ بخشودگی مال و حقوق دیوانی جماعت کاولیان و جماعت لولیان و جماعت هندویان مشهور به‌خطیران و جماعت حسن ارانلو که در نواحی نهاوند و

۱- این حکم بر سنگ مرمر یک‌پارچه‌ای به‌درازای ۶۴ و پهنای ۴۴ سانتیمتر حک شده است.

- اسدآباد و هرسین و دینور و بیلاور و سنقر و گوراب و ملایر و توابع ساکن هستند.
- س ۱ «فرمان همیون (همایون) شد آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خیر مآثر نواب همیون (همایون) ما آنست که در زمان دولت ابد پیوند
- س ۲ و عهد خلافت ارجمند ما روح احسان در سایه طوایف انسان منتشر گردد و عموم رعایا و کافه برایا از مراحم الطاف بیدریغ خسروانه
- س ۳ بهره‌مند بودند از کمال رفاهیت و آسودگی در مهد امان غنوده به دعاگویی دوام دولت روزافزون و استدامت سلطنت ابد مقرون قیام نمایند بنا بر ترفیه حال رعایا از ابتدای
- س ۴ سیچقان ثیل مالو (مال و) حقوق دیوانی جماعتی مذکوره ضمن رعایا و فیوج ممالک محروسه را به تخفیف و تصدق مقرر فرمودیم حکام و داروغگان و کلاتران و مباشران امور دیوانی
- س ۵ نهاوند و اسدآباد و هرسین و دینور و بیلاور و سنقر و جوراب و ملایر و توابع از الوسات و احشامات ساکن محال مذکوره حسب المسطور مقرر دانسته از تاریخ مزبور یک دینار به هیچ وجه من الوجوه
- س ۶ به علت مالی و حقوق دیوانی جماعت مفصله مذکوره ضمن رعایاء و فیوج طلب نموده مزاحمت نرسانند و جار نموده و جمع رعایاء مذکور را مخبر سازند که مطلع گردند مالیه ایشان
- س ۷ به تخفیف مقرر شده و صورت حکم همیون (همایون) بر سنگ نقش نموده و در مسجد جامع محال مزبوره و بقاع الخیر که منظور نظر خلائق بوده باشد نصب
- س ۸ نمایند و تغییرکننده را مورد سخط و غضب شاهانه شناسند که ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اشرف اقدس عاید گردد مستأجران و جوه مزبور شروح فوق
- س ۹ عمل نموده از تاریخ ورود پر وانچه اشرف یک دینار به علت مالی و حقوقی دیوانی جماعت مذکوره ضمن متعلقه به فیوج و به اجاره ایشان مقرر است باز یافت نکرده طلبی نمایند و مالیه
- س ۱۰ جماعت مزبوره ذیل را که به تخفیف مقرر شده باز یافت نموده با آنچه با ورود پروانچه اشرف از جمات مزبوره فوق باز یافت نموده باشند جماعت

- س ۱۱ کاویان و جماعت لولیان و جماعت هندویان مشهور به خطیران و جماعت حسن ارانلو و توابع نسخه مصححه مفصله بر حکام
- س ۱۲ و کلاتران و غیره محال اجاره خود محل به محل درس داشته مد فرمان همیون آورند که بعد از عرض الحال همه ساله منال
- س ۱۳ داران وجود مذکور منکسر مانده شد عوض داده شود مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر مصون و...
- س ۱۴ و محروس شناسد و درین باب قدغن دانسته چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف مزین گردد عمل نمایند تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه ۱۰۴۶ با جماعت از صابون فروشان و آینه
- س ۱۵ کاران و (م) و بلندان و گاوگله بانان و چوپانان و مکاریان و مشاطگان و نوکران

۱-۲. سندی تاریخی درباره قلعه نهاوند

مکتوب سلطنتی ذیل که در متن آن نام قلعه آمده است نامه‌ای تاریخی و منحصر به فرد است که توسط سلطان محمدخان سوم عثمانی به وسیله ذوالفقار خان قرامانلو سفیر اعزامی شاه عباس بزرگ به آن دیار ارسال شده است. اصل نامه که حالیه در مجموعه فرامین نگارنده است به ترکی قدیم عثمانی بوده و ترجمه فارسی آن با حفظ اصالت جملات عربی نامه، به وسیله اینجانب اجرا شده است. طغرای سلطنتی و تحمیدیه و سطور اولیه نامه به علت قدمت از بین رفته و برای اصالت حقیقی سند مزبور، جملات ناقص پاک شده اول نامه نیز قرائت و پاکتویس گردید. امید است این خدمت ناچیز مورد استفاده علاقمندان و پژوهندگان قرار گیرد.^۱

محمدعلی کریمزاده تبریزی

۱- در ملاقاتی که چند سال قبل در کتابخانه مجلس با آقای کریمزاده دست داد نگارنده را با گشاده‌رویی به دیدن گنجینه‌ای از کتابهای خطی و اسناد و مدارک تاریخی که در منزل گردآوری کرده بودند دعوت فرمود. ضمن تفحص و بررسی به نامه سلطان محمدخان عثمانی که برای شاه عباس ارسال شده بود برخورد کردیم که در ارتباط با قلعه نهاوند نوشته شده است. متأسفانه امکان عسکرداری از آن فراهم نشد ولی ترجمه فرمان که به وسیله ایشان به عمل آمده آورده می‌شود.

نامه سلطان محمد سوم عثمانی جهت شاه عباس کبیر

زاد حروفی - سويدای دل اسباب صفا و بياض مابين سطور... دید اصحاب وفا
حلاوت الفاظ و بسان مفرح^۱

..... فرخنده هوا - چو درّ منعقد از گریه غمام مثل گلدسته رباحین که شایسته همه محسنات است - جایز اسباب رسالت است و فایز ارادت سفارت او شایسته اعتماد است و ترجمان باطن و برگزیده امثال و اقران امارت مآب ایالت اضاب - حکومت انتساب به حکم لسان الباطن یحکی ان یتکلم بما اوصی صواباً فخر الاکابر و الارکان ذوالفقار خان قرمانلو بگلر بیکی^۲ دامت معالیه الی یوم المیزان از خانقاه خود واصل و متواصل گردید. و هر سطر از نوشته های فاخر شما را مثل میل کحالی جوهرداری به چشم اطاعت کشیده و عبارات مثل جواهر و زواهر ملاحظه گردانید و اشعارات مثل درّ شاهوار مطالعه گردید برای فاتحه کلام و خاتمه مرام چندین آیات وفا و وفاق اخلاق شامل و نکات اتحاد و اتفاق و کمال خصوصی که از بلاغت محشون همایونی مشتمل گردیده بود به خدمت پایه سریر گردون نظیر پادشاهی تقریر شد فرمان پدرقدر و توان عالی شان در دو دفعه نامه همایون میمنت مقرون ارسال گردیده بود باعث فوز و فلاح گردیده و احوال صلح و صلاح همانطوریکه بوده و رعایت موافق و عهد و مراسم خلوص در جاده و تادماً حمایت گردید به امراء گرام و به میر میران قوی الاحشام که در سرحد متمکن هستند احکام و اوامر مؤکد ارسال و تنبیه و تأکید گردیده است انشاءالله تعالی من بعد و آخر روابط محبت و ضوابط مؤدت طرفین بر وجه بسیار خوبی مشید و محضّر گردد که گردش سال و شهور و کرور ایام و دهور به حکم (لأنقصام لها) تغیر و تبدل و تعطّل و تحوّل احتمالی روی ندهد و برای آن جناب احوالات قلعه نهاوند باعث گزند نگردیده زیرا آن موضوع برای پایه سریر اعلی عرض و تقریر گردیده است صحیفه شریفه ای که از

۱- اول نامه از بین رفته و ما در اینجا ذکر بقیه جملات که قرائت شده اکتفا کرده ایم.

۲- ذوالفقار خان قرمانلو از سرداران معروف شاه عباس کبیر است که از سال ۱۰۰۰ هـ ق به امیرالامرائی قسمتی از آذربایجان منصوب گشته و مقر حکومتش در شهر اردبیل بود. در سال ۱۰۰۴ هـ ق از طرف شاه عباس به عنوان ایلچی یا سفیر به دبار عثمانی فرستاده شد تا مرگ سلطان مراد خان سوم و جلوس سلطان محمد خان سوم را تسلیت و تهنیت بگوید به زعم نگارنده این جواب نامه شاه عباس است که احياناً توسط ذوالفقار خان ارسال شده و باین طریق دریافت کرده است.

طرف پر شرف حامل اسرار رسالت سفیر معظم صاحب ایالت دامت معالیه نوشته شده بود علی‌الوجه الکامل به علم همایون محیط و شامل نظر پادشاهی قرارگشته در مناسبت آن تدارک فرمان واقع گردیده که حواله مخلص بی‌منت و ذمت شده است برای احتراز از قیل و قال بی‌مال اعدادی بد نهاد وطن ما جرأت ورود به حدود و ثغور مملکت ما نداشته مقدماً برای حضر^۱ پاشا دام اقباله که بیکلریگی محروسه تبریز دلاویز و مجالس جانب ریا و به جهت کمال محبت و اخلاصی که برای ما مسموع است از جانب عالی شما مشارالیه میرمیران که به عنوان وکالت تعیین خواهید فرمود به ناحیه نهاوند واردگشته و بر طریق و وجه عدالت و رضامندی قطع حدود کرده و به جهت ملاحظه روزنامه مزبور و در این موضوع به عرض و اعلام رکاب کاملیت خسروانی رسیده و رضایت تام و اجازه تمام صدور گردیده است و برای خضر پاشا مرقوم مؤکد امر همایون سعادت مقرون مکتوب موذت اسلوب ارسال شده است انشاءالله تعالی به محض وصول آن مرام خیر انجام دانسته خواهد شد فرمایشات بعدی آن کتاب مستطاب عنبرین نقاب و خطاب با صواب فصاحت نقاب سفیر مومی‌الیه آلازال بین الاقران مشارالیه عدالت عنوان به عتبه علیه سعادت نشان آمده به شهر پاک استانبول واصل شده و سور پر سرور داخل شده خدمت پادشاه سعادت‌مند عالم پناه دام موید ینظراله که نگار خاکسار دوزخ مکان که در جنگ معلوم شده است چندین فتوحات جمیله و کارزارهای جلیله که میسر شده است بعد از آن قطع منازل و طی مراحل بسرحد شهر مزبور وصول و برناف اکناف که داخل شده‌ایم خان مرقوم بر طریق مألوف و طرز مرسوم با انواع اعزاز و اجلال به استقبال رفته به زیر نعل آخیول و جمال پادشاهی قماش‌های گوناگون و بساط بوقلمون فام گسترده با وجهی آداب رسالت و مراسم سفارت ادا کرده‌ایم و آنچنان که موجود شده است و پس از مشاهده حسن سلوک خان مزبور و پس از ادای (ما سمعنا منه آمن آبائنا الاولین انگشت تحیر بدهن گرفته و در کمال مستعجاب و استغراب تحسین و آفرین گفته و همیشه مورد نظر علیه شاهی و در سایه حمایت و عنایت مستظل و مسرور بر نفس (بالنبی و آله‌العالی) در اثر مکتوب موذت مصحوب و نامه مخالفت اصولب که ارسال شده

۱- حضر یا خضر یا جعفر یا جعفرپاشا به صراحت در این نامه معلوم نگردید و محتاج تحقیق بیشتر می‌باشد.

به مضمون (ان الهدایا مقدار یهدیها) مقداری هدایای مودّت مرایا خدمت آن شهیار عالی تبار حضرت عالی که لیاقت خاکپای توتیا اثر باشد و برای صید و شکار سزاوار گردد مانند باز بلندپرواز سامسوم و سنقور و اسب بادپای ارسال شده است متضرع و مسؤول و متوقع و مؤکد است که بنابر (فخر حسن قبوله) قلم عفو و معذور بر نقصان و قصور ما کشیده قبول فرمایید عرایض، باتمام رسید و صحبت دیگر لازم نمی باشد.

آرزو مندم قواعد دولت و جهان بانی بمیامن و معدلت مشیّد و مضبوط شده و ظلال نوال نصفت و عاطفت بر ساحت مملکت ممدود و مبسوط باد.

ابدالاباد



تقدیم ندیم المجید المخلص محمد^۱

مهر پشت نامه مهر دایره ای است بدین شکل

۲- وقایع عهد کریم خان زند

چون بخشی از وقایع و حوادث اوایل سلطنت کریم خان زند در این شهر اتفاق افتاده است، لذا به طور اجمال به آن اشاره می شود. با مراجعه به تواریخ دوران زند، در اوایل کار، درمی یابیم که یکی از دشمنان کریم خان علیمردان خان بختیاری بود. در جنگی که بین آنها در نزدیکی سرچشمه زاینده رود واقع شد، خان بختیاری شکست خورده با اسماعیل خان حاکم لرستان و جمعی دیگر از سرکردگان بختیاری، به طرف شوشتر فرار کردند. ولی در شوشتر تصمیم گرفتند به طرف کرمانشاه حرکت کنند و با عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی که قلعه محکم کرمانشاه را در دست داشتند و دوستی کریم خان را نپذیرفته بودند متحد شده خان زند را از میان بردارند. متصرفین قلعه کرمانشاه چون می ترسیدند که سرانجام روزی کریم خان که بعد از شکست علیمردان خان، در اصفهان

۱- امتیازات نامه به عقیده اینجانب شامل مراحل زیر است:

الف - نامه به خط زیبای تعلیق قدیم است

ب - اندازه آن ۶۰ × ۱۶۰ سانتی متر می باشد

پ - طغرای سلطنتی از بین رفته و سطور اول آن خوانده نمی شود

ت - متن نامه ترکی عثمانی قدیم است و بیش از هشتاد درصد آن کلمات عربی است

با اقتدار حکومت می‌کرد به آنها حمله ببرد، لذا در صدد برآمدند که محرمانه با آزادخان افغان حاکم آذربایجان مکاتبه نموده و او را به طرف خود جلب نمایند. علیمردان خان هم پس از شکست زاینده رود، سپاهیان خود را گردآوری کرده به جانب کرمانشاه روانه شد. اهل قلعه هم یاری او را مغتنم شمردند. از طرف دیگر خان زند هم بیکار ننشسته سپاهیان خود را که تعدادشان به سی هزار نفر می‌رسید، به سرداری محمد خان از راه نهاوند به سوی کرمانشاه گسیل داشت. محمدخان بدون درگیری مؤثری در اثر بی احتیاطی زخم برداشته، به قلعه پیری و کمازان ملایر برگشت.

کریم خان بعد از شنیدن این خبر برای پیوستن به محمدخان و یاری او از اصفهان به سوی ملایر حرکت کرد. علیمردان خان هم پس از ۴۰ روز تأمل و سر و سامان دادن به وضع سپاهیان خود صلاح در این دید که در حمله به سپاهیان کریم خان پیشدستی کند. تراب خان نهاوندی که از جانب خان زند حاکم شهر بود به جهت اینکه می‌پنداشت عاقبت پیروزی از آن علیمردان خان است مهربانیهای کریم خان را نادیده گرفت و دست دوستی به سوی خان بختیاری دراز کرد. تراب خان چون از چگونگی وضع سپاه محمد خان زند و راههای ارتباطی و نقاط حساس اطلاع داشت، علیمردان خان همراهی او را غنیمت شمرده با کمک سپاهیان اندک ترابخان جنگ را علیه محمدخان زند آغاز کرد. نبرد از صبح تا غروب ادامه داشت، با فرا رسیدن شب هرچند برتری از آن سپاهیان علیمردان خان بود ناچار دست از جدال برداشتند، در همان شب ترابخان به اطلاع خان بختیاری رساند که جاسوسان، حرکت کریم خان را از اصفهان گزارش کرده‌اند بهتر است که همین امشب به سپاه دشمن شیخون زده، قبل از اینکه کریم خان به سپاه محمدخان ملحق شود و کار را دشوارتر سازد آنها را از میان برداریم و با خاطری آسوده وارد دارالسلطنه اصفهان شویم، علیمردان خان هم با این نقشه جنگی موافقت کرد و از بهادران لشکر قریب سه هزار نفر داوطلب در همان شب طلبیده مستعد شیخون گردید، همگی در بیرون خیمه علیمردان خان جمع شده منتظر حکم بودند، چون فرقه بختیاری را بخت برگشته بود در آن وقت علیمردان خان را خواب غفلت ربوده مانند مدهوشان تکیه زده و از خود خبر نداشت هرچند سرداران انتظار کشیدند که بلکه خود از خواب برخیزد هرگز چشم او از خواب غفلت از هم وانشد، دوبار دیگر یکی از سرداران رفته او

را بیدار ساخته رخصت خواست، در جواب گفت که حالا وقت نیست به همین صورت مردمان همه شب مسلح و مکمل تمام در انتظار رخصت بودند که خان بخت برگشته را تا صبح چشم از خواب غفلت باز نشد و در دمیدن صبح از خواب برخاست. تمهید شبانه را به یاد آورده سرداران بختیاری را طلب کرده پاره‌ای عتاب و عقاب نمود با بخت خفته خود به جنگ درآمد. سرداران که تمام شب بیدار از کردار خان عظمت مدار دلتنگ در آن دیار بودند به گفتار و سخنان معقول جوابهای شافی داده و او را خاموش کردند و در همان شب کریم خان با معدودی داخل لشکر خود شد.^۱

صبح که شد جدالی سخت میان دو لشکر در گرفت با اینکه کریم خان سپاهیان کمتری داشت برخان بختیاری غلبه کرد، خان راه فرار در پیش گرفت. عبدالعلی خان هم که از کرمانشاه به کمک علیمردان خان آمده بود به آن شهر بازگشت و با همکاری و مساعدت محمد تقی خان برج و باروی قلعه را محکم کردند و به انتظار کریم خان که حدس می‌زدند آنها را تعقیب خواهد کرد، نشستند. علیمردان خان هم برای جبران شکست خود نامه‌ای به محمد حسنخان پسر فتح علیخان قاجار نوشت و از او تقاضای کمک کرد. خان قاجار تقاضای وی را برآورده با ۳۰ هزار سپاه جهت یاری او حرکت کرد، کریم خان هم آماده نبرد با محمد حسن خان قاجار گردید. علیمردان خان که به کمک ترابخان در نهاوند ساکن شده بود برای اینکه افتخار شکست دادن کریم خان را نصیب خود نماید به محمد حسن خان که تا یک منزلی قرارگاه او آمده بود وقتی نهاد و خود به نبرد با کریم خان پرداخت، اما این بار هم شکست خورده، به بغداد گریخت، محمد حسن خان هم با سپاهیان خود به استرآباد برگشت...

پس از این حادثه تاریخ از وقایعی که در این شهر اتفاق افتاده تا دوره آقامحمدخان سکوت اختیار کرده است ولی در این زمان در اثر اختلافاتی که بین آقامحمدخان و یکی از سردارانش به نام اسماعیل بروز کرد خان قاجار برای تعقیب او وارد این شهر شد. در ذیل جهانگشا چنین آمده است: (حضرت کسری مرتبت در قصبه نهاوند سلسله جنبان سپاه جلالت پیوند و به جانب همدان عنان‌گشای سمند پری پیکر دیو مانند گشتند...)^۲

۱- ابوالحسن بن محمد امین گلستانه - مجمل التواریخ گلستان صفحه ۱۲۵

۲- جهانگشا - صفحه ۲۸۳



تصویر بالا چهره طراحی شده محمود میرزا است که بنظر می‌رسد با اصل مطابقت زیاد داشته باشد. این طرح به احتمال بسیار کار حیرت نهاوندی است که در سفینه‌المحمود ج ۱ صفحه ۲۴۲ از وی چنین یاد شده: اسمش زین‌العابدین اصلش از مدینه‌الکمال نهاوند، در فن نقاشی و طراحی خط بطلان به صفحه مانی کشیده، در حضرت‌م به سفید ریشی نقاشان مباهی است.

بخش هشتم

اسامی بعضی از حکام و امرای دوره قاجار

فصل نخست: تأسیس حکومت قاجار

- شیخ علی میرزا
- محمود میرزا
- همایون میرزا
- گروهی از حکام دوره ناصری

فصل نخست

تأسیس حکومت قاجار

کشته شدن آقا محمدخان به دست صادق خان نهاوندی

آقا محمدخان پسر محمد حسن خان در سال ۱۱۵۵ هجری متولد شد. پس از مرگ پدر سالها در زیر سایه پُر عطوفت کریم خان زندگی کرد ولی سرانجام با قتل لطفعلیخان زند غاصب سلطنت کریم خانی شد.

آقا محمدخان سلسله‌ای تأسیس کرد که از ذیقعه سال ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ هجری به مدت ۱۳۴ سال و ۴ ماه دوام یافت. این دوره یکی از ادوار دردناک و زیانبار تاریخ سرزمین ما است. در همین عصر بود که بخش‌های زیادی از پیکره وطن جدا شد و ایران مرکز دسیسه‌ها و توطئه‌های روس و انگلیس گردید.

ژان گوره در داستان شیرین و مفصل خواجه تاجدار قتل آقا محمدخان را به صادق نهاوندی نسبت می‌دهد. چکیده داستان این است:

در سال ۱۲۱۱ ه. خان قاجار برای تصرف گرجستان به آن جا لشکر می‌کشید. پس از گرفتن شهر شماخی شخصی به نام صادق خان نهاوندی که از کارکنان خلوت بود و رتبه نایبی و لقب خانی نیز داشت با دو نفر همدست خود از یک نفر ثروتمند شهر مزبور مبلغ ۵ هزار تومان به عنوان آقا محمدخان می‌گیرد. با شرح و بسطی که در داستان هست آقا محمدخان متوجه می‌شود که این عمل کار صادق خان و یارانش بوده است لذا دستور قتل آنها را صادر می‌کند، حکم بازداشت در شبی از شبهای جمعه صادر می‌شود. صادق خان با سابقه‌ای که از خصوصیات اخلاقی خواجه دارد می‌داند که فرمان قتل هیچگاه در شب جمعه اجرا نمی‌شود و به فردا موکول خواهد شد، این بود که پیشدستی کرده خود

تصمیم به قتل خان قاجار می‌گیرد. نیمه شب به اطاق خواب او وارد می‌شود، او را با چند ضربه کارد می‌کشد. صادق خان مقداری جواهر از جمله الماس درشتی که در بازوبند آقا محمدخان بوده، برداشته، فرار می‌کند ولی سرانجام دستگیر شده به کیفر می‌رسد.^۱ خبر قتل پس از ۱۱ روز به باباخان که سمت ولیعهدی را داشت و در شیراز ساکن بود می‌رسد. او فوراً به تهران حرکت نموده و در روز عید فطر سال ۱۲۱۲ به نام فتح‌علیشاه تاجگذاری می‌کند.

۱- فتح‌علیشاه و اعقاب او:

فتح‌علیشاه پادشاهی عیاش و خوش‌گذران بود. شهرت وی به داشتن اولاد و زوجات زیاد و همچنین ساده‌لوحی و پول‌پرستی او بود. رضاقلی خان می‌نویسد جمع اولاد شاه اعم از پسر و دختر ۲۶۰ نفر بود که ۱۵۹ نفر از آنان در حیات خود شاه فوت نمودند و ۱۰۱ نفر بعد از او باقی ماندند جمعاً اولاد، نوه و نبیره‌های بلافصل او تا موقع مرگش ۷۸۴ تن بوده‌اند.^۲ که از بین آنها ۲۹۶ نوه پسری و ۲۹۲ نوه دختری و ۱۵۶ زن مطلقه داشته است، سپهر کاشانی هم می‌نویسد:

اما زوجات شاهنشاه ایران فتح‌علیشاه عجب نباشد که آن را کس شمارد با هزار تن درست آید.^۳ از همین فرزندان و نوادگان عده‌ای در گوشه و کنار مملکت به حکومت ولایات منصوب شدند که از هیچ ستمی در حق ملت دریغ نکردند از جمله آنان در نواحی غرب کشور شیخ علی میرزا، محمود میرزا، حسام‌السلطنه و محمدحسن میرزا بودند که به‌طور اختصار به شرح حال آنها می‌پردازیم.

۲- شیخ علی میرزا شیخ‌الملوک

شیخ علی میرزا پسر دهم فتح‌علیشاه در دهم رجب سال ۱۲۱۰ قمری متولد شد، به نظر می‌رسد که از همان اوان جوانی به فرمان پدر حکومت ملایر و نهاوند را به عهده داشته است، عبدالرزاق دنبلی ضمن وقایع سال ۱۲۲۶ قمری در بیان جشن عروسی

۱- ر.ک. به کتاب خواجه تاجدار صفحات ۳۹۸ تا ۴۲۱ تألیف ژان گوره فرانسوی

۲- رضاقلی خان هدایت - روضة الصفا جلد ۱۰ - صفحه ۴۲۵

۳- محمدتقی سپهر کاشانی - ناسخ‌التواریخ - جلد اول صفحه ۳۲۸

شاهزادگان در چمن سلطانیه می‌نویسد: مقرر فرمودند که اساس کار خیر شاهزادگان عظام عبدالله میرزا صاحب اختیار خمسه و شیخ علی میرزای صاحب اختیار ملایر و نهاوند مؤسس گشته در آن چمن دلگشا که مکانی بهتر از آن برای عیش و عشرت نیست^۱ شیخ علی میرزا ملقب به شیخ‌الملوک مردی ضعیف‌النفس بود در چند جنگی که با برادران کرد در همگی شکست خورد و عده‌ای را به کشتن داده خرابیهای زیاد به بار آورد، در نتیجه مردم بارها بر او شوریدند.^۲ وی آدمی خرافی، فاسد و معتقد به سحر و

۱- عبدالرزاق دنبلی - مآثر سلطانیه صفحه ۱۵۲ - ۱۵۳ ر ش

۲- محمدتقی سپهر کاشانی در جلد یکم ناسخ‌التواریخ، صفحه ۲۷۰ علت شورش مردم ملایر و همچنین داستان عاشق شدن او را به دختر شاه پریان به تفصیل نقل کرده است او می‌نویسد: هم در این وقت رعیت ملایر و توپسرکان بر شاهزاده شیخ‌علی میرزا شوریدند و او هم در این وقت نیروئی در دست نداشت که فتنه برخاسته را بنشانند، ناچار با چند تن از فرزندان خود، راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد. همی گفتند که شاهزاده چندان سنت مردم لوط را برخود فرض داشته که شیخ‌الاسلام و نایب‌الصدر بلد ما را که سنین کهولت سپرده‌اند. بجای پسران امرد به‌سرای خویش آورد، و با ایشان درآمیخته... علاوه بر سپهر، داستان دختر شاه پریان را نیز جهانگیز میرزا در تاریخ نو به‌طور ساده‌تر و دلنشین‌تر نقل کرده است، او می‌نویسد: مردی به‌نام نعمت‌اله بروجردی مدعی کیمیا و ادعای تسخیر جن و ارواح داشت و در محافل شاهزادگان آمد و شد می‌کرد، در ملایر چند مجلس به‌خدمت شیخ‌الملوک رسید و از ساده‌لوحی او حداکثر استفاده را کرد، با نشان دادن بعضی از عجایب، او را کاملاً فریفته و مطیع خود ساخت کم‌کم به‌او گفت با اینکه اجنه عاشق انسان نمی‌شوند اما از نظر جمال و زیبایی و دل‌آرایی شاهزاده‌ها برخلاف انتظار دختر شاه پریان عاشق و دل‌باخته تو شده و حتی به‌من متوسل شده و اگر این مواصلت تحقق یابد نه تنها ایران بلکه تمام ممالک دنیا در سیطره شما خواهد شد ولی وصلت مشروط است بر اینکه احدی جز من و شاهزاده و دختر شاه پریان و پدر و مادرش مطلع از این داستان نشوند. به‌حدی از این سخنان پوچ به‌شاهزاده گفت که او را در دام خود افکند. شاهزاده از ساده‌لوحی، سخنان خالی از حقیقت او را باور کرد و اندک اندک از خود بی‌خود و به‌اشعار عاشقانه مترنم می‌شد.

آنجا که عشق خیمه زند عقل گو برو غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

میرزا نعمت‌اله بروجردی که شکار خود را در دام رام دید، مقدار زیادی پول از شاهزاده گرفت و به‌بهانه چله‌نشینی چهل روز از شیخ علی میرزا روی پنهان کرد و شاهزاده، را در آتش عشق چنان بی‌قرار کرد که سر از پا نمی‌شناخت. پس از چهل روز نزد شاهزاده آمد و گفت پدر و مادر دختر راضی نمی‌شوند، ولیکن با لطایف‌الحیل آنها را راضی ساختم، اکنون کابین را تهیه کن تا ببرم و در شب جمعه آینده زفاف واقع خواهد شد. کابین دختر عبارت است از یکصد مثقال عطر گل و نیم من عنبر سارا و دو من عود و ۳ هزار اشرفی و سه طاقه عبدالعظیم خانی و یک جلد کلام‌اله مجید به‌خط میرزا احد و یک قبضه شمشیر مرصع با یک اسب سواری و محل زفاف باید در باغ جنت باشد که جای پریان است و خودم باید آن محل را آماده سازم. آن محل را مفروش کرده و شمع‌های کافوری روشن نموده رخت‌خواب ترمه کشمیری انداخته و متکای پری در میان رخت‌خواب گذاشت و درها را بست و نزد شاهزاده آمد، گفت احدی از آدمیان نباید غیر از تو

جادو بود. او مدتها عاشق و شیفته دختر شاه پریان بود. داستان این عشق سوزان را برادرش محمود میرزا به صورت رمان جالبی درآورده است. این شاهزاده سالیان متمادی حکومت ملایر و تویسرکان را تا سال ۱۲۵۱ که توسط محمد شاه به زندان افکنده شد به عهده داشته است.

۳- محمود میرزا قاجار

محمود میرزا پانزدهمین پسر فتحعلیشاه از اوان جوانی حاکم نهایوند بوده گرچه او هم مانند اسلاف خود از هیچگونه ستمی بر مردم دریغ نکرده ولی هنگامی که در مقام مقایسه برآئیم نسبت به دیگران منشاء اثراتی در این شهر بوده است. در اینجا شرح حال او را به قلم خودش می‌آوریم:

نام این گمنام بی‌نشان محمود است، تولد به عالم غم و اندوه روز سه‌شنبه دوازدهم صفر ۱۲۱۴ [خورشیدی] بعد از انصراف پنج ساعته و پنجاه دقیقه شد. پس از ورود به عالم کون و فساد و ۴ سال در حجروالده^۱ در گوشه مهد آسوده بودم، چون دبیر عطار

→ به باغ جنت وارد والا دختر خواهد رفت. پس از رفتن حکام بوی خوش استعمال کن و بخواندن دعا مشغول باش جوراب سرخ به پا نما، با یکدست شمشیر و با دست دیگر شمع کافوری گرفته با جمیع امرا و اعیان تا در باغ جنت می‌روی ولیکن از آنجا آدمیان را مرخص فرما زیرا خدمتگزاران پری ترا راهنمایی خواهند کرد. میرزا نعمت‌اله پُل‌ها را گرفته و از ملایر یکسر به بروجرد گریخت.

شاهزاده به گفتار او عمل کرده و نزدیک باغ جنت همراهان را مرخص کرد و خود تنها به طرف خلوتگاه و حجله رفت ولیکن هر چند جلو می‌رود از پریان اثری نمی‌بیند. کنار اطاق مخصوص رسید در را بسته دید از روزنه، رختخواب را با جثه‌ای در زیر آن بنظر آورد و یقین کرد که همان دختر شاه پریان است منتهی چون دیر شده او قهر کرده بنای التماس و زاری را گذارد، آخر در خانه را از بیخ و بن برکند و خد را روی بستر افکند، متکا و بستر چون از پر قو بود فرو می‌رود شاهزاده چنان عقل از دست داده بود که خیال کرد دختر شاه پریان است منتهی چون استخوان ندارد به همین جهت فرو رفت.

او بنای التماس و تملق را نهاد و پیوسته داد می‌زد بی‌انصاف چرا با من حرف نمی‌زنی. در خلال این احوال میرزا محمد حسین اعتمادالملکی مراقب او بود، با زحمات و لطائف بی‌شماری شاهزاده را به مکر میرزا نعمت‌اله متوجه کرد و شاهزاده از ترس رسوائی از تعقیب او چشم پوشید. ر.ک به تاریخ نو صفحه ۵۲

۱- مادر محمود میرزا مریم خانم نام داشت که زن سی و نهم شاه و از زیبایی خاصی برخوردار بود. او مدتها جزء زنان حرمسرای آقا محمدخان بود، بر سر همین زن بین فتحعلیشاه و حسین‌قلی خان ثانی پسر حسین‌قلی خان جهانسوز اختلاف افتاد، زیرا هر دو عاشق او بودند، سرانجام در این کشمکش فتحعلیشاه پیروز شده و حسین‌قلی خان را در سال ۱۲۱۷ کور نمود. از این زن یازده فرزند به وجود آمد که محمود میرزا

قلم صدراعظم میرزا محمد شفیع وزیر به توسلی می‌خواست راه امان و سلامت جان از عقبات خسروانی و از امکانات شاهانه حاصل نماید که هنگام کج‌خوانی نویسندگان بدگو نجات، و در دولت خود ثباتی یابد، چاره جز پرستاری یکی از نوباوگان سلطنت که همیش یاری و بهر کاری قرار دهد ندید، لابد صورت مدعا را به لباس درست درآورده، در موقعی که دعایش به هدف اجابت مقرون و مدعایش میسر آمد به عرض قبله حاجات شهنشاه کیهان خدا جلوه داد، از طریق رضاجوئی امر ملکی به پرستاری و نگهداری ملک‌زاده‌ای رفت و جنابش از ۴۶ پسر مختار فرمودند که هرکدام به عاقبت‌اندیشی او محمود آید، اختیار کند. چشم متاع بینش در دکان هنر به من افتد و از کاخ شاهانه به کلبه محقرانه خود منزلم داد ۱۲ سال به این حال شب و روز مقیم باب صدارت و مجاور خانه تجارب به تجارت هنر و تحصیل آن مشغول... در رکاب شاه دو سه سر به تبریز و اوجان اتفاق سفر افتاد، سه چهار سفر در چمن سلطانیه میسر گشت، دو سه بار نیز خوش ییلاق و بعضی از نواحی خراسان، روزی آمد، نظر به بعضی رعایات وزیر پرستار و سعی اکابر عراق، از برای مُعزی‌الیه، دست داده حسب الاستدعا ایشان به معرض عرض خسروی درآورده، حسب الامر پادشاهی مرا به تصبه نهانند که اینک بر امصار از نژاکت و اعتبار طعن‌ها دارد روانه، که اندک، اندک سایر ولایات قلمرو ضمیمه آن گشته، کام دشمنان تلخ و مذاق دوستان شیرین گردد... چون در سرم هوایی بود می‌خواستم از راه تعلیمات نظامی و فنون اسب سواری و تیراندازی به پایه سایر برادران برسم و خودی بنمایم، ولی آن امر مورد توجه شاه واقع نگشت. پس رو به تعلیم و یادگیری مشق خط و نجوم و پس از آن به علم طب و ریاضی می‌آورد. ولی از این دو علم طرفی نمی‌پذیرد و با اذعان خود به ایجاد عمارات و قصور در نهانند اقدام می‌کند. در این باب هم چنین می‌نویسد: (سعی در ساختن عمارات خوب و قصور مرغوب و حوضهای نیکو نمودم با بضاعت مزجات به اندک وقتی آنچه هزار سال دیگر کسان را موجود نه؛ با وسعت کم نهانند از فیض قلعه روئین دژ و باغ شاه^۱ و کاخ همایون

→ بر همه برتری داشت، معروفترین دختران او به نام شاه بیگم ملقب به ضیاءالسلطنه شاعر، خوش‌نویس و هنرمند بود.

مریم خانم از زنان یهودی شیراز بود که مورد توجه واقع گردید و مسلمان شد، بواسطه زیبایی خیره‌کننده‌ای که داشت به دربار قاجار راه یافت.

۱- از باغ‌ها و بناهای این حاکم امروز چیزی باقی نمانده است.

و بقاع خیر و سراپهای نغز و مدارس و مساجد که هر یک مقام محمودند، بهشت مانند گردید، کنگره هر بروجش آیه حسرت خواندن گرفت برمن و از صفحه گلزارش خار ندامت شکفت...^۱

محمود میرزا از این پس به فراگیری انواع فنون شعری، عروض و قافیه می‌پردازد و به قول خودش میل به تألیف کتابهای مفید می‌نماید و چهل هزار بیت از خویش به یادگار می‌گذارد. در کتاب خطی عهد حسام تعداد ابیات خود را صد هزار می‌نویسد. محمود میرزا به طوریکه خود یادآور می‌شود از دوران نوجوانی در این شهر اقامت داشته و زیر نظر چند تن از علمای شهر از جمله ملاحسن نهاوندی کسب معرفت نموده است. محمود میرزا مردی با ذوق بوده و در شاعری و نویسندگی دستی داشته است. مجمع محمودی، که مجموعه‌ای از تألیفات اوست، حاکی از اطلاعات ادبی و پرکاری وی می‌باشد. خطی این مجموعه در کتابخانه ملک در تهران نگهداری می‌شود. وی مردی ادب‌پرور بود تا جایی که در دستگاه خود عده زیادی از افراد با استعداد را به سرودن شعر تشویق می‌نمود و نام و آثار آنان را در کتاب‌های خود آورده است. آثار محمود میرزا از این قرار است:

الف - سفینه‌المحمود حاوی اسامی عده زیادی از شعرای مناطق مختلف از جمله شعرای عراقی ۲۱۸ نفر، شعرای خراسان ۳۴ نفر، شعرای فارس ۳۳ نفر، شعرای مازندران و گیلان ۳۲ نفر، آذربایجان ۱۷ نفر، شاه و شاهزادگان شاعر ۱۵ نفر، وزرا ۴ نفر، امرا ۴ نفر، مجموعاً ۳۵۷ نفر که از هر کدام اشعاری به تناسب نقل کرده است.

ب - مجمع محمودی شامل: ۱- منتخب محمودی ۲- گلشن محمود (شرح حال شاهزادگان قاجار) ۳- مخزن محمود ۴- نقل مجلس ۵- سنبلستان ۶- پرورده خیال ۷- مقصود جهان که شرح نقاط دیدنی بعضی شهرها است ۸- تذکره السلاطین ۹- محمودنامه (در توقیعات دلکش و حکایات خوش) ۱۰- رساله‌ای در رؤیای صادق ۱۱- نصایح المسعود (پسرش) ۱۲- دررالمحمود ۱۳- بیان‌المحمود - این کتاب با خطی خوش

→ باغ شاه نزدیک روستای کفراج و منطقه «هلیون» است که از سمت غرب به رودخانه شعبان محدود است و نزد روستائیان محل شناخته شده‌ای است.

۱- سفینه‌المحمود - جلد دوم - صفحه ۶۶۹ - ایضاً مجمع محمودی نسخه خطی.

و جلدی مذهب به شماره ۸۹۵ در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می‌شود که دربرگیرنده شرح حال و اشعار عده زیادی از شعرای دربار او در نهاوند است. ۱۴- اخبار محمدی شامل اخبار شاهان گذشته تا زمان محمد شاه است که از لحاظ تاریخ دوره محمد شاه دارای اهمیت است، دیگری مجموعه‌ای در مطالب گوناگون به شماره ۲۲۹۳ / ف در کتابخانه ملی است ۱۵- انیس‌المحمود ۱۶- مبکی‌العیون ۱۷- بدر‌المحمود ۱۸- تحفه شاهی ۱۹- تاریخ صاحبقرانی ۲۰- مرآت محمدی ۲۱- محمود‌المراثی ۲۲- کتاب حدیث که در تاریخ ۱۲۶۲ تألیف شده است. ۲۳- باده بی‌خمار بیش از ۶۰ مورد در نامهای مختلف شراب به فارسی و عربی و انتخاب ابیاتی که در وصف شراب است ۲۴- نامه از قول محمود میرزا ۶/۱۸۶. ۲۵- کتاب نسخه خطی منحصر بفرد عهد حسام متعلق به آقای خلیل سعیدی کارمند بانک تعاونی روستایی است. برای اینکه این کتاب تا زمان نشر از گزند حوادث مصون بماند فیلمی از آن بوسیلهٔ این جانب به آقای دکتر ایرج افشار جهت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران اهداء شد. محتوای کتاب در جغرافیای تاریخی بعضی شهرهای لرستان و خوزستان و نام امکنه و علماء و دانشمندان آن دیار است و با مقصود جهان در بعضی مطالب مشابهت‌هایی دارد متأسفانه صفحات اواخر کتاب در اثر سیل ۱۳۱۷ نهاوند از میان رفته است. نمونه‌هایی از نشر او را به مناسبت، در جلد دوم این کتاب آورده‌ایم.

محمود میرزا پس از آن که با عده‌ای از برادران به حکم محمدشاه بصورت تبعید در آذربایجان به سر می‌برد از تألیف و تصنیف دست برداشت از جمله آثار او یکی دلق محمودی است که در سال ۱۲۶۵ تحریر شده و به شماره ۱۳۹۹ در کتابخانه ملک نگهداری می‌شود.

آنچه این کتاب را از دیگر تألیفاتش متمایز می‌کند، اطلاعاتی است که از وضع اجتماعی روزگار خود به دست می‌دهد. او می‌نویسد:.... باب سیم از وزرای دوران و جهان، هندوستان، ترکستان، توران و ایران... شعرا و نقاشان. باب چهارم - پهلوانان - کشتی‌گیران و تیراندازان و میرشکاران. پنجم از تجار و اهل اصناف. ششم از خوانین جهان و خواتین زنان و گل‌عذاران خورشید آسمان... باب هفتم از رابطه مردم، ارادل و اویاش.... باب دهم دربارهٔ مناطق مختلف از جمله جغرافیای منطقه مانند خرم‌آباد،

بروجرد، همدان، ملایر، نهاوند، اسدآباد، تویسرکان، کرمانشاه و تبریز مطالبی به دست می‌دهد. دو نمونه از غزل او را از کتاب مقصود جهان انتخاب و نقل می‌کنیم. شعر زیر استقبال از غزل معروف سعدی است، با این مطلع:

شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

غزل

گره از کمند زلفش، چه خوش است باز باشد
که شب سیاه‌روزان، همه شب دراز باشد
تو اگر که قبله باشی به کسی که بی‌نماز است
همه عمر گردن من، که سر نماز باشد
بنگر به محفل تو دل من چه حال دارد
همه حال آن کبوتر که به چنگ باز باشد
غزل زیبای زیر را هم وقتی که شاه در شیراز اقامت داشته در لرستان سروده و با پیکی که عازم بوده برای پدر فرستاده است.

غزل

به پارس رفتی و عزمت به شهر شوستر است
بیا فدای تو منزل به روی چشم تر است
اگر تو زهر فرستی نه زهر تریاک است
اگر تو تلخ بگوئی، نه تلخ نی‌شکر است
بریده باد، ز تیغ ستم به کنج قفس
سری که در هوس آشیان به زیر پر است
عزیز هست به هر حال نورسیده ولیک
عزیزتر بود آن قدرها که مختصر است
غریب نیست به گوشش حدیث هول سفر
عزیز بی‌جهتی همچو من که نو سفر است

بیوی نرگس شهلا که بوی یار خوش است
 بنوش ساغر صہبا که عمر درگذر است
 مرا به عشق تو پروای خیر و شر نبود
 کسی که رفت در آتش ز دود بی خبر است
 اگرچه شرط ادب نیست شکوه اش محمود

امیدواریش اما ز خواجه خوبتر است
 محمود میرزا با اینکه دارای طبعی لطیف و شاعرانه بود، ولی سفاکی و سنگدلی را نیز از پدران خود به ارث داشته است. رنج و ستمی که در اثر بهره کشی های ظالمانه اش بر مردم شهر و روستا اعمال می شد و همچنین جنگهای زیان بارش با برادران، موجب نارضایتی اهالی گردید، تا جائیکه مردم به مرحوم حاج محمد مهدی^۱ مولوی که از علمای بزرگ شهر بود متوسل می شوند، آن عالم عالیقدر هم می خواسته است به نحوی شر او را از سر نهانند یا کوتاه کند، اما سرانجام اسرارش فاش می گردد و به دستور آن حاکم ظالم به قتل می رسد، همچنین شاعر عارف میرزا ابوالحسن خان امید را هم به جرم همدستی با او کور می نماید. با قتل مولوی و کور کردن امید، لکه ننگی برای همیشه دامنش را آلوده ساخته است. میرزا فضل اله حسینی خاوری شیرازی چهره واقعی او را چنین ترسیم می کند:

نواب محمود میرزا از بطن مستوره بنی اسرائیلیه شیرازیه و در مراحل جلالت بزرگی صاحب قانون و رویه ای است. شاهزاده ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور، با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی شمارد و از مقام سلطنت پای فروتر نمی گذارد، و در محفل ملک زادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم بر زبان نمی راند، زیرا که احدی را مخاطب خویش نمی داند. بی نهایت مریب ارباب کمال بود و جمعی کثیر از اهل هر فن را در دربار خویش پرستاری می نمود و در اکثری از فنون کمالات تبعی کامل بهم رسانیده، خاصه در فن نظم و نثر سرآمد امثال و اقوان گردیده است. تألیفات بسیار در نثر و نظم ترتیب داده و رسم تازه در بنای سخنوری نهاده است، استکشاف این مرحله موقوف به دیدن است. در اجرای سیاست زیاده سفاک بود در هر فنی از فنون سواری و تیراندازی و جریده بازی با وقوف و بی باک، اکثر اوقات حریفان

۱- شرح حال مرحوم مولوی و امید در جلد دوم آمده است.

را در جولان بازی از ضرب جرید سر و پای می شکست و به ضرب گلوله تفنگ جسم طیور تیزبال را در هوا می خست چندی در دیار لرستان فیلی و ملک نهاوند حکمروا بود، مجرمین را در دیگ آب نهاده جسم ایشان را از جوش آتش می فرسود. حاجی محمد مهدی مشهور به مولوی نهاوندی را که مرد حکیم فاضل و دانشمندی بود به ظهور اندک جرمی با صدمه طناب ستم از میان برداشت و نام این بی رحمی را سیاست مُدن گذاشت. قلعه روئین در نهاوند که از عجایب روزگار است به انضمام عمارات و میدان و کاروانسرا و بازار در اندرون شهر و باغ شاه و کاخ همایون در خارج، مستحذات اوست و الحق هریک از آنها در نظر ارباب بینش به غایت مستحسن و نیکو است، بر حسب امر صاحب قنوان فلک صدر از ایام طفولیت در حجر جناب میرزا شفیع صدراعظم پروریده شد و بالاخره بر روی او نیز دوید، شاهنشاه آگاه را هر روز رنجشی تازه دست می داد و باز به سبب وفور حب ابواب عفو و اغماض بر چهره او می گشاد. بعد از فوت خاقان مغفور تاکنون در دارالارشاد اردبیل با جمعی از برادران گرفتار است.^۱ محمود میرزا بطوریکه آگاه شدید مردی مستبد و خودخواه بود به همین جهت دوستان کمی داشت، حتی میرزا محمد شفیع را که سالها رنج تربیتش را تحمل کرده بود، از خود دلگیر نمود، با قائم مقام دشمنی می ورزید. هنگامی که عباس میرزا در خراسان اقامت داشت وزارت او به عهده میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود. محمد شاه فرزند نایب السلطنه عموی خود، محمود میرزا را که در آن موقع در مشهد بود به شام دعوت کرد ولی قائم مقام از فرستادن غذا برای آنها خودداری کرد و این امر باعث کدورت مهمان گردید، محمود میرزا که طبعی روان داشت قصیده‌ای در پاسخ به عمل قائم مقام ساخته، برای او فرستاد، که بیتی از آن این است

از ازل محمود را مردود آمد در قائم مقام دزد دانا می گشتد اول چراغ خان و مان^۲
محمود میرزا بطوریکه خودش می نویسد مدت ۱۲ سال در لوای تربیت میرزا شفیع صدراعظم به سر برد و به خواهش او به حکومت نهاوند منصوب شد. محمود میرزا به طوری که خودش می نویسد در سال ۱۲۳۰ از طرف پدر به حکومت نهاوند رسیده است و زیر نظر علماء و بزرگان این شهر به کسب علوم متداول زمان پرداخت.

۱- فضل الله حسینی خاوری - تذکره خاوری - صفحه ۴۸

۲- نقل از کتاب خطی شاه بیت یوسف نهاوندی

چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را^۱ نامبرده تا سال ۱۲۴۱ در این شهر اقامت داشته است. در این سال حکومت لرستان به او واگذار گردیده، اما بطوریکه از کتاب مقصود جهان او استنباط می شود در ۱۲۴۲ که سال تألیف کتاب است از حکومت عزل شده و به سیر و سیاحت پرداخته است ولی در سال ۱۲۴۴ مجدداً به حکومت نهاوند گمارده شده است. اما در یک سال بعد در اثر اختلافات شدیدی که بین او و حسام السلطنه حاکم بروجرد پدید آمد مورد قهر شاه واقع گردید و از حکومت خلع شد. این شاهزاده هم مانند پدر مردی پراولاد بود میرزا تقی سپهر کاشانی که منشی او بوده است می نویسد:

فرزندان او ۳۴ تن باشند یک نیم پسر و نیم دیگر دخترند اما پسران، اول مسعود میرزا که مادرش دختر محمد خان ایروانی است، دوم محمد زمان میرزا که مادرش دختر علیمراد خان است. سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا، برادر اعیانی است. چهارم سلطان تکش میرزا که از طرف مادر نسبت به نادرشاه رساند، پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان تکش است، ششم کیان میرزا که مادرش از مردم قریه گیان نهاوند است. هفتم قآن میرزا هشتم عبدالباقی میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سبکتکین میرزا، دهم خسرو میرزا، یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان تکش است. دوازدهم شکراله میرزا، سیزدهم نعمت اله میرزا، چهاردهم مینک توش میرزا، پانزدهم عطاءاله میرزا، شانزدهم حیدر میرزا، هفدهم محمد میرزا.^۲ از اخلاف محمود میرزا که در نهاوند ساکن بوده و هستند فرزندان محمد زمان میرزا می باشند که در جلد دوم همین کتاب در بحث خانواده های بزرگ نهاوند از آنان یاد شده است.

وفات محمود میرزا را بعد از سال ۱۲۷۱ قمری نوشته اند ولی بدرستی معلوم نیست، بعضی هم سال ۱۲۸۰ را قید کرده اند. ناصرالدین شاه در سفر خود به نهاوند می نویسد: محمود میرزا پسرش زمان میرزا، پاشاخان چندی در خدمت امیرنظام در کرمانشاه

۱- تذکره السلاطین، نسخه خطی شماره ۱۶۷۸ رف

۲- محمد تقی سپهر کاشانی - ناسخ التواریخ - جلد ۱ - صفحه ۳۱۹ به تصحیح عباس اقبال ۱۳۲۷ / ش

بوده است، دختر ابوالفضل میرزا پسر ظل‌السلطان را به‌زنی داشته است پسر پاشاخان در جهان‌آباد است.^۱

اختلاف و کشمکش بین فرزندان شاه

فتح علی‌شاه سلطان غافل و بی‌خرد قاجار که شعور و آگاهی از حد یک رئیس قبیله هم تجاوز نمی‌کرد در مخیله‌اش جز بهره‌کشیهای ظالمانه و صرف آن در جهت ارضای تمایلات نفسانی خود چیز دیگری نبود. این مرد و سلف خونخوار او که برای تفاخر خود را به نژاد مغول منتسب کرده و غاصب سلطنت کریم‌خانی بودند مورد انزجار و نفرت مردم قرار داشتند. یرمولف سفیر روسیه در همان زمان می‌نویسد:

(نفرتی را که این مردم همواره برانگیخته‌اند و تنها نامشان ناسزایی بوده است، هنوز

گذشت زمانه در برابر ایرانیان از میان نبرده است.)

کسی که به‌قول مؤلف ناسخ‌التواریخ ۱۵۸ زن از طوایف و نژادهای مختلف داشته و دو هزار فرزند و فرزندزاده از مادرهای گرجی، کرد، ترکمان، چرکس و ایرانی بوجود آورده طبعاً این فرزندان با هم همدل و همراز نبوده‌اند، اختلافات و نزاعهای بین آنها، پریشانیهای بسیار نصیب این مملکت کرد. مثلاً کینه و حسد بسیاری از آنها نسبت به عباس میرزا ولیعهد تا جایی رسیده بود که مصالح کلی مملکت را فراموش کرده و حاضر به شکست ایران در برابر روسیه تزاری و در نتیجه تحقیر او بودند، که خود یکی از عوامل مهم شکست محسوب می‌شود، بدبختانه دوران حکومت و فرمانروایی آنها مصادف با زمانی شد که ملل اروپایی در مسیر تحولات علمی و صنعتی بزرگی قرار گرفته بودند و در گسترش و نفوذ نیات استعماری خود تلاش بسیاری می‌کردند. از میان پسران شاه که در ولایات غربی حکومت داشتند و سالهای متمادی منطقه را صحنه زد و خورد و چپاول قرار داده بودند، می‌توان از محمدعلی میرزا معروف به دولتشاه حاکم خوزستان و کرمانشاه، محمد حسن میرزا فرزند و جانشین او، محمدتقی میرزا حاکم بروجرد، محمود میرزا و شیخ علی میرزا حاکمان ملایر و نهاوند نام برد.

جنگهای محمود میرزا با حسام‌السلطنه حاکم بروجرد:

جنگهایی که در آن سالها در این مناطق رخ داد و تلفات جانی و مالی بسیاری برای

۱- ر. ک به‌بخش جهانگردان - سفرنامه ناصرالدین‌شاه در همین کتاب

مردم دربر داشت علتش طمع و دست‌اندازی برادران به محدوده حکومت یکدیگر بود. بعد از اینکه در سال ۱۲۳۶ محمدعلی میرزا حاکم خوزستان و کرمانشاه فوت شد، املاک او به پسرش محمدحسین میرزا رسید (از اعمام دست تصرف به ولایات معزی‌الیه گشاده شد...) حسام‌السلطنه هم خیال تصرف خوزستان را داشت و لرستان که به تازگی طی فرمانی^۱ به محمود میرزا واگذاشته شده بود. برای رسیدن به مقصود از هر

۱- محمود میرزا در سال ۱۲۴۱ هـ به موجب فرمان زیر به حکومت لرستان منصوب شد. متن فرمان به قلم سجار و شیوه نگارش میرزا محمد نائینی (۱۱۷۳ - ۱۲۶۷) تحریر شده است. از این فرمان تا حدی شرایط اجتماعی لرستان آن روز و همچنین خصوصیات و طرز رفتار شاهزادگان قاجار با مردم نمایان می‌شود قبل از صدور فرمان عده‌ای از اهالی لرستان (شرفیاب خاک بوسی دربار جهانمدار) می‌شوند و نگرانی و وحشت خود را از حکومت محمود میرزا به عرض می‌رسانند، به نظر می‌رسد با سوء تفاهمهایی که بین برادران بوده، روانه شدن گروهی در شرایط آن زمان و اینکه قبلاً محمود میرزا با آنها تماس مستقیم و نزدیک نداشته از تحریکات محمد تقی میرزا بوده است که هوای حکومت لرستان را در سر داشته است. متن حکم زیر از مجموعه مکاتیب مرحوم میرزا محمد نائینی به کوشش آقای محمد گلبن است که قسمتی از آن درج می‌گردد. فرمانی است مشتمل بر نصایح ملوکانه و تعرضات تربیت نشانه به افتخار نواب شاهزاده محمود میرزا به عباراتی بی‌تعقید و الفاظی به طبایع نزدیک بر حسب حکم دستورالعمل سمت ترقیم یافته: آن فرزند مسعود از خدمت همایون استدعای تفویض لرستان نمود و در اسعاف اقدام و اصراری به تقدیم رسانیده نظر به شمول کمال مرحمت و مشهود، این که در خدمات سابق آن فرزند نظمی حاصل بوده و از عهده انتظام ولایت متعلقه به خود برآمده و امور زندگی و کار و بار خود را نیز نظمی داده و بدین وسایط به مزید عقل و کاردانی مشهود نظر مهر شهود افتاده بود و در طی استدعای مزبور بعضی تعهدات دیگر نیز از این قبیل، این که هرگاه امر لرستان به او محول شود با استعداد همان جا از عهده خدمات کلی در سرحد عراق عرب برمی‌آید و نیز به واسطه بی‌اهتمامی و پریشان‌کاری مباحثین سابق در این چند سال امر لرستان از نظمی که بایست و انضباطی که شایسته مهم آن سرحد باشد نداشت بدین موجبات استدعای آن فرزند مقرون درجه قبول داشتیم و مهم آن جا را به کفایت او موکول گذاشتیم اگرچه ادعای آن فرزند این بود که تمامی اعیان لرستان خواهان او می‌باشند و در این وقت که جمهور اهالی محال مزبور شرفیاب خاک‌بوس دربار جهاندار شدند توحشی از آن فرزند داشتند بالمشافه‌العینه از جانب آن فرزند آنها را اطمینان داده همگی را روانه نزد او فرمودیم.»

طی این فرمان شاه به فرزند، موقعیت سرحدی لرستان با خوزستان و مجاورت آن با کرمانشاه را یادآور می‌شود و به او توصیه می‌کند که در بند مداخل و درآمد نباشد و باید مردم‌داری کند و بداند که با استظهار رعیت نهاروند نمی‌تواند ۵۰ تا ۶۰ هزار ایل فیلی را سرکوب کند باید لرستان را خانه خود بداند (دیگر آن، این تصور را هم نزد خود راه ندهد که نهاروندی داشتیم و گرفتند دادند به شاهزاده همایون میرزا و در عوض لرستان باز گذاشتند و دیگر استرداد آن ممکن نیست)... باید بداند که اگر مردم لرستان را ناراحت کند باز عزل است و (باز تهران است و فرزندی همایون میرزا و خانه و املاک نهاروند)

پس از این نصایح پدرا نه شاه با گرفتن یکصد هزار تومان او را به حکومت لرستان منصوب می‌کند اما پس از

زمینه‌سازی و فتنه‌انگیزی خودداری نمی‌کرد. اختلافات بین قبایل ساکی و سگوند، موجبات نبرد را فراهم ساخت. محمدتقی سپهر، منشی محمود میرزا وقایع را بطور تفصیل در جلد نخست ناسخ‌التواریخ آورده است، اجمالی از آن را هم محمود میرزا در اثر خود، به نام کتاب عهد حسام نگاشته است.

از جمله قصیده‌ای دویست بیتی از سپهر کاشانی در شرح این نبرد در کتاب عهد حسام مندرج است سپهر می‌نویسد:

در میان قبیله ساکی و سگوند مقاتلی رفت و چند کس مقتول شد و این هردو قبیله از هم هراسناک شدند. قبیله سگوند که در خاک (هرو) ساکن بودند و با خاک بروجود پیوستگی داشتند پناهنده درگاه شاهزاده حسام‌السلطنه آمدند و کارداران او را به طمع و طلب اراضی هرو جنبشی دادند چنانکه حسام‌السلطنه لشکری ساز کرده به خاک هرو آمد و سرآورده راست کرده و از این سوی محمود میرزا از مردم فیلی سپاهی کرده، می‌خواست تا با برادر رزم دهد و او را از خاک هرو بازپس نشاند) سپهر کاشانی که در این موقع منشی محمود میرزا بوده واسطه می‌شود و دو برادر را آشتی می‌دهد، لکن بعد از مدتی، آشتی و صفا، بدل به کینه و دشمنی می‌گردد. حسام‌السلطنه با ۱۴ هزار سپاه و محمود میرزا هم با ده هزار نفر در مقابل هم صف می‌کشند.

(... شاهزاده محمود میرزا... از ده هزار تن، سپاهی انجمن کرده و در اراضی (هرو) لشکرگاه فرمود و شاهزاده جهانشاه را که برادر کهنتر بود با ۴ هزار سوار و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد و از قضا سواران سگوند و جماعتی از لشکر حسام‌السلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دچار گشتند... در اول حمله جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت...)¹ با فرار این سردار جوان محمود میرزا شکست خورده قلعه خرم‌آباد به تصرف حسام‌السلطنه درمی‌آید در اثر این شکست حکومت خرم‌آباد را که با پرداخت ۱۰۰ هزار تومان از پدر تاجدار خریده بود به آسانی از دست می‌دهد. بلکه مورد قهر و غضب پدر هم واقع می‌گردد خودش می‌نویسد:

(هنگام فتنه روس که هرکسی به دربار خسروانی احضار و با عسکر و لشکر در دارالخلافه

→ مدت کمی معزول می‌گردد. خود می‌نویسد یکصد هزار تومان پیشکش کردم که خود اضافه از دویست هزار تومان تمام شد. آخر این شد نویدالطاف من، تا چه شود آخر کارم.

۱- محمدتقی سپهر کاشانی - ناسخ‌التواریخ - صفحه ۲۴۴

اجتماع ملک‌زادگان اتفاق افتاد در آن هنگام مرا توفیق زیارت میسر و رفیق نشد)^۱

پس از عزل از حکومت خرم‌آباد بنا به دستور پدر مدت ۶ ماه به اجبار در تهران توقف می‌کند، بعد از این مدت دوباره مأمور نهاوند می‌شود و همایون میرزا که در غیاب او حکومت نهاوند را به عهده داشته است به تهران مراجعت می‌نماید. او می‌نویسد پس از انتقال لرستان حسب الامر پادشاهی روانه نهاوند شد که از قدیم خانه و لانه و آشیانه این نیازمند بود. اقامت دوباره او در نهاوند بیش از دو سال به طول نینجامید (۱۲۴۴ - ۱۲۴۲) در این سال مجدداً بین آن دو برادر جنگ خونینی درگرفت. سپهر کاشانی می‌نویسد:

حسام السلطنه (تا دو فرسنگی نهاوند براند و از این سوی از نهاوند و سواره خزل و سگوند و فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهان‌شاه سردار سپه آمد و به استقبال جنگ بیرون شد در دو فرسنگی نهاوند تلاقی فریقین افتاد و در اولین حمله جهان‌شاه را فرار برداشت و بر بادپایی که باد از مسابقت آن متقاعد می‌گشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نتوانست عنان کشد پنج فرسخ از نهاوند آنسوی ترگریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر به نهاوند مراجعت کرد) وقتی خبر به گوش فتحعلیشاه رسید بار دیگر همایون میرزا را به نهاوند فرستاد و محمود میرزا را به دارالخلافه طلب کرد ولی او از رفتن به تهران سر باز زد. سپهر کاشانی می‌نویسد:

این وقت محمود میرزا در قلعه روئین دژ که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده مستحصن گشت و همایون میرزا در یکی از خانه‌های شهر نزول کرد و لشکر حسام السلطنه و شیخ علی میرزا در برابر روئین دژ سنگر کردند و از طرفین به گشاد دادن توپ و تفنگ مشغول شدند. این حرب تا ۴ ماه برپای بود)

سرانجام با وساطت سپهر بین دو برادر آشتی برقرار می‌گردد (عاقبت... در میان او و حسام السلطنه پیوستگی دادم با زحمت و محنت تمام از قلعه به زیر آمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن و فرزند و احمال و ائقال او را به بروجرد حمل دادم...) ^۲

- این نبرد اواخر سال ۱۲۴۴ و مدتی از اوایل ماه ۱۲۴۵ را دربرگرفت. در همین سال بود که مرحوم مولوی را که از خاندانهای محترم شهر و مرجع و پناه مردم بود به جرم مخالفت با این جنگهای خسارت‌بار به قتل رساند. محمود میرزا پس از شکست از برادر

۱- ر.ک. به کتاب خطی عهد حسام تألیف محمود میرزا

۲- محمدتقی سپهر - ناسخ‌التواریخ - صفحه ۲۴۵

تا سال ۱۲۴۶ در شهرهای خوزستان سرگردان بود. ولی در همین سال می‌نویسد (پس از پایان در بدری و پریشانی باز حکم به رفتن به نهاوند شد) مرحوم سپهر قصیده‌ای ۲۰۰ بیتی، بسیار محکم و استوار، در شرح این نبردها سروده که در کتاب عهد حسام مضبوط است. تذکره محمدشاهی خبر می‌دهد که در سال ۱۲۴۹ در تهران بوده^۱ سپهر هم می‌نویسد در سال ۱۲۵۱ به حضور محمدشاه رسیده است.

سرانجام محمود میرزا

اختلافات و کشمکشها بین فرزندان متعدد شاه تا زمان مرگ او ادامه داشت. فتحعلیشاه تا هنگام فوت دارای ۱۰۱ فرزند بود. همین فرزندان بودند که اوضاع آشفته ایران را در زمانی که کشور درگیر جنگ با روسیه تزاری بود پریشان‌تر کردند. بطوری که گذشت، آنها آتش جنگ خانگی را دامن می‌زدند. به جای اینکه در جبهه‌های نبرد روسیه با اتباع و انصار خود به پیکار برخیزند به فکر برادرکشی و ایجاد آشوب، و در نتیجه خراب‌تر کردن اوضاع بودند و عملاً به عنوان ستون پنجمی برای دشمن کار می‌کردند. کشمکشهای بین آنان تا زمان مرگ پدر ادامه یافت. شاه در نوزدهم جمای‌الآخر ۱۲۵۰ چشم از جهان فرو بست. طبق وصیت، محمد میرزا به کمک قائم‌مقام به تهران آمده و زمام امور را به دست گرفت. قائم‌مقام که خود سالها ناظر بر جریان امور بود، وجود عموهای شاه جدید را مخل نظم و آرامش می‌دید. بیشتر آنها را دستگیر و زندانی نمود. دستگیرشدگان عبارتند از: محمود میرزا، ظل‌السلطان، علی نقی میرزا رکن‌الدوله حسینعلی میرزا شجاع‌السلطنه، شیخ علی میرزا، محمد حسین میرزا حشمت‌الدوله، محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه، بدیع‌الزمان میرزا، اسماعیل میرزا و امام وردی میرزا. اما دستگیرشدگان در سال ۱۲۵۱ به دستور شاه جدید به نارین قلعه اردبیل منتقل شدند. اما چندی بعد به علت اینکه در اردبیل وبا شیوع یافته بود آنها را به تبریز بردند. مجدداً پس از دفع مرض به زندان اردبیل برگردانیده شدند، زندانیان پس از دو سال به راهنمایی علی نقی میرزا نقشه فرار را طرح کردند، آنها از مقامات زندان خواستند که در قلعه حمامی

احداث نمایند، مسئولان هم با این درخواست موافقت نمودند و دو نفر مقنی را از قزوین به اردبیل آوردند، آنها توانستند در اندک مدت از داخل زندان نقبی به بیرون زده، شبانه فرار نمایند. فراریان عبارت بودند از رکن الدوله، اسماعیل میرزا، ظل السلطان، اما وردی میرزا و نصرالله میرزا فرزند رکن الدوله. راهنمایی آنها را شخصی به نام آقا محمد ابراهیم به عهده داشت. آنها به وسیله اسبان راهواری که از قبل آماده ساخته بودند، شبانه به روسیه فرار کردند. ولی محمود میرزا و گروهی دیگر همچنان، در زندان گرفتار ماندند. مرگ او را در سال ۱۲۸۰ نوشته‌اند.

او در زندان در ادامه کارهای علمی خود در سال ۱۲۶۵ قمری کتاب دلق محمودی را تألیف کرد. این کتاب از نظر پرداختن به مسائل اجتماعی آن زمان و شرح مناطقی از نهاوند، همدان، ملایر، تویسرکان، اسدآباد و تبریز مهم است.^۱

همایون میرزا

همایون میرزا یازدهمین پسر فتحعلیشاه برادر تنی محمود میرزا بود که در سال

۱۲۱۶ متولد شد. محمود می‌نویسد:

همایون، اختر برج حشمت و جلال و فروزان‌گوهر درج ابهت و اقبال نواب همایون میرزا در شب جمعه ۲۸ جمادی‌الآخر من شهور هزار و دویست و شانزده متولد شد. الحق شاهزاده‌ای است خوش خو و شیرین زبان و پرهیزگار، نهایت سلیم‌النفس و خوش‌رفتار... از زمان دو سالگی تا ۱۵ سالگی صدراعظم و مشیرافخم میرزا محمد شفیع... مربی آن عزیز بود... نقل به‌اختصار از کتاب (بیان محمود) هرگاه محمود میرزا بواسطه جریاناتی که شرح آن گذشت از حکومت نهاوند خلع و برکنار می‌شد، همایون به‌جای او امور حکومتی شهر را به‌عهده داشته است، با اینکه گاه او را در کنار برادر می‌بینیم ولی برای اینکه خود برمسند حکم‌روائی تکیه بزنند از ایجاد اختلاف و تحریک هم خودداری نمی‌کرده است. او بیش از دو بار آنها به مدت کمی جانشین برادر نشد. بار اول موقعی بود که در سال ۱۲۴۱ محمود به حکمرانی لرستان گماشته شد تا سال ۱۲۴۴، در این سال بود که آقا محمود جدّ خانواده محترم آل آقا نهاوندی بنا به دعوت این شاهزاده در نهاوند اقامت گزید، لکن زمانی که محمود میرزا مجدداً

به نهاوند برگشت و مرحوم حاج محمد مهدی مولوی را اعدام کرد آقا محمود هم به عنوان اعتراض به این قتل، نهاوند را ترک کرد. همایون میرزا بار دوم در سال ۱۲۴۵ بعد از شکست قطعی برادر گویا مدتی دیگر حکومت این شهر را به عهده داشته است. او دارای ۲۰ فرزند بود. محمد تقی سپهر می نویسد: او را بیست تن فرزند باشد ۱۱ تن پسر و ۱۹ تن دخترند اما پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم است دوم اکرم میرزا مادرش از کردان شادلو است، سیم جوانبخت میرزا چهارم محمد رحیم مادرش دختر قلیخان سپانلوی قاجار است. پنجم سیامک میرزا، ششم ابوالفضل میرزا، هفتم نجفعلی میرزا، هشتم ابونصرالدین میرزا از مادر ابوالفضل میرزا است. نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا. این دو تن از مادر سیامک میرزا توأمان زادند، یازدهم نورالدهر میرزا مادرش از مردم دماوند است.^۱

از حوادث تلخ زندگی همایون میرزا یکی این بود که محمد حسین میرزا سابق الذکر همواره درصدد بود که املاک پدری را از رقبای خود بازستاند، لذا پس از آنکه منشور حکومت کرمانشاه را بدست آورد، سپاهیان مجهزی از ایلات اطراف فراهم کرد و به خرم آباد که قبلاً جزء متصرفات پدرش بود حمله برد. حسام السلطنه هم تا نزدیکهای الشتر به استقبال او شتافت ولی در همین زمان خبر رسید که شیخ الملوک حاکم ملایر به پشتیبانی از محمد حسین میرزا به بروجرد حمله برده است. حسام السلطنه برای اینکه یارای مقابله با محمد حسین میرزا را نداشت صلاح خود دید که همایون میرزا حاکم نهاوند را جهت وساطت نزد محمد حسین میرزا حشمت الدوله بفرستد، ولی (کارداران محمد حسین میرزا معروض داشتند که شاهزاده همایون از بهر آن بدینجا شده که ما را خواب خرگوش دهد و حسام السلطنه مغافصتاً به تسخیر کرمانشاهان تاختن برد لاجرم فرمان کرد تا همایون میرزا را بر اسبی کودن بنشانند و به کرمانشاهان بردند و ملازمان رکابش را دستگیر ساخته و سلب و اسب ایشان را رها نمودند.^۲) جریان این واقعه در سال ۱۲۴۵ هجری بوده است. برادر دیگر جهانشاه میرزا بود که چندی نایب نهاوند بوده است. این شاهزاده در ۲۵ رمضان ۱۲۲۴ متولد شد. او در جنگ اول و دوم محمود میرزا با حسام السلطنه سرکرده سپاه وی بوده که هر دو بار به واسطه جوانی و بی تجربگی

۱- محمد تقی سپهر کاشانی - ناسخ التواریخ - صفحه ۳۲۰
 ۲- محمد تقی سپهر کاشانی - تاریخ قاجار - جلد ۲ - صفحه ۴۷۰

شکست خورده. محمود میرزا کتاب مقصود جهان را که بیشتر درباره اوضاع جغرافیایی لرستان می باشد به نام او نوشته است.

گروهی از حکام دوره ناصری

از سال ۱۲۶۶ تا ۱۳۰۶ قمری به مدت چهل سال از دوران سلطنت ناصرالدین شاه افراد زیر عهده دار حکومت شهرهای ثلاث^۱ (ملایر، نهاوند، تویسرکان) بوده اند:

- ۱- مهدی قلیخان نایب آجودان باشی
- ۲- محمدولی خان بن فضلعلی خان بن حاجی مهدی قلیخان قوینلو^۲
- ۳- محمدرحیم نسقچی باشی علاءالدوله در سال ۱۲۷۰ قمری
- ۴- علیقلی میرزا صارم الدوله
- ۵- میرزا هاشم خان که در سال ۱۲۹۶ به حکومت نهاوند منصوب شد.^۳
- ۶- فیروز میرزا نصرت الدوله
- ۷- تهماسب میرزا مؤیدالدوله
- ۸- عبدالحمید میرزا عزالدوله
- ۹- قهرمان میرزا پسر عزالدوله
- ۱۰- میرزا حسن اعتصامالملک
- ۱۱- یحیی میرزا نایب الایاله
- ۱۲- سلطان محمد میرزا سیف الدوله

۱- از سال ۱۲۳۷ قمری به بعد ایران از نظر تقسیمات کشوری به چهار ایالت و ۱۵ حکومت نشین تقسیم شد، این وضع تا اواسط پادشاهی ناصرالدین شاه برقرار بود سپس تعداد ایالات به پانزده رسید. هر ایالت به وسیله یک والی و هر ولایت به وسیله یک نفر حاکم و هر بلوک به وسیله یک نفر نایب الحکومه اداره می شد والی ها از طرف شاه و حکام از طرف وزارت داخله (کشور) تعیین می گردیدند، در این زمان ملایر، نهاوند و تویسرکان یک ایالت و به نام ولایات سه گانه (ثلاث) خوانده شد. این تقسیم بندی تا اوایل سلطنت رضاشاه ادامه داشت و از آن پس تقسیمات کشوری به صورت جدید درآمد و این سه شهر جزء استان پنجم که مرکز آن کرمانشاه بود گردید و اینک جزء استان همدان است. توضیح اینکه شهرهای نهاوند، ملایر و بروجرد در زمان ناصرالدین شاه مدتی جزء ایالت مرکزی محسوب می شدند و فیروز میرزا حکومت آن را به عهده داشت. نگاه کنید به شرح حال فیروز میرزا نصرت الدوله در همین کتاب.

۲- روضه الصفا - جلد ۱۰ - صفحه ۵۲۷

۳- محمد جعفر خورموجی - حقایق الاخبار ناصری - صفحه ۱۴۱

از طرف شخص اخیر حسین خان قاجار نایب‌الحکومه و میرزا شفیع خان رئیس دیوان‌خانه نهاوند بوده‌اند.

۱۳- انتظام السلطنه در زمان احمدشاه حکومت نهاوند، ملایر و تویسرکان را داشته است.

۱۴- اعتمادالسلطنه در تطبیق لغات جغرافیایی تألیف ۱۳۱۰ قمری می‌نویسد: اداره حکومت نهاوند، ملایر و تویسرکان به عهده جناب جلال‌تمآب والی امیر تومان است. نایب‌الحکومه نهاوند هدایت‌اله خان سرتیپ است. لشکر نویس ملایر و نهاوند میرزا افلاطون است.^۱

میرزا هاشم خان

مؤلف وقایع عهد ناصری در ضمن حوادث سال ۱۲۶۸ می‌نویسد در این سال میرزا هاشم خان به حکومت نهاوند رسید. پسرش میرطلب خان به سرکردگی سوار خزل^۲ منصوب شد لکن صنیع‌الدوله انتصاب او را سال ۱۲۶۹ نوشته است.

میرزا ابوالقاسم خان نوری

از دیگر حکام دوره ناصرالدین‌شاه میرزا ابوالقاسم خان نوری بود که از طرف کامران میرزا نایب‌السلطنه، چندی حکومت ملایر، نهاوند و تویسرکان را به عهده داشته است، میرزا ابوالقاسم خان از بستگان میرزا آقاخان نوری صدراعظم بود.

علاءالدوله

در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۲۷۱ هجری قمری محمدرحیم خان نسقچی باشی علاءالدوله حکومت این شهر را به عهده داشته و در همین سال روئین دژ

۱- اعتمادالسلطنه، تطبیق لغات جغرافیایی - صفحات ۵ و ۱۱

۲- سواران خزل از جمله سپاهیان ورزیده ارتش ایران بود که هرگاه جنگ مهمی روی می‌داد دستور احضار آنها داده می‌شد و بیشتر اوقات فرماندهان معروفی برای آن انتخاب می‌گردید. این سپاه در سال ۱۲۷۳ برابر با دسامبر ۱۸۵۶ میلادی در واقعه هرات که انگلیسها نواحی جنوب را تسخیر کرده بودند در بوشهر رشادتهای زیادی به خرج داد.

را تعمیر نموده است.^۱

عمادالدوله

در سال ۱۲۷۵ حکومت لرستان ضمیمه حکومت کرمانشاه با نهاوند به امام قلی میرزا عمادالدوله داده شده.^۲

عمادالدوله بدیع الملک

عمادالدوله در سال ۱۲۷۸ از جانب ناصرالدین شاه حکومت نهاوند را به عهده داشته است. او قبلاً به بدیع الممالک میرزا شهرت داشته و بعد ملقب به عمادالدوله گردیده است. از دیگر حکام این شهر نصراله خان پدر حیدرقلی خان بود که شرح حالش در جلد دوم این کتاب آمده است.^۳

کامران میرزا نایب السلطنه

کامران میرزا در سال ۱۲۷۲ متولد شد وی پسر سوم ناصرالدین شاه بود و مشاغل مهم دولتی مثل وزارت دارایی و وزارت جنگ را به عهده داشته است. در سال ۱۲۹۰ که ناصرالدین شاه به اروپا رفت وی را نیز با میرزا یوسف مستوفی الممالک و حاج میرزا حسین خان سپه سالار در اداره امور مملکت سهیم کرد. کارهای اداری حکومت تهران، قزوین، گیلان، مازندران، دماوند، فیروزکوه، قم، کاشان، ساوه، ملایر، تویسرکان، نهاوند، استرآباد، شاهرود، بسطام، دامغان و سمنان را به عهده داشته است.^۴

تهماسب میرزا مؤیدالدوله

تهماسب میرزا پسر دوم محمدعلی میرزا دولتشاه و داماد عموی خود عباس میرزا بود و در دستگاه او به خدمت اشتغال داشت وی در سال ۱۲۹۵ از جانب ناصرالدین شاه به حکومت شهرهای ملایر، نهاوند و تویسرکان منصوب شد. وفات وی را سال ۱۲۹۷

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه

۲- مهدی بامداد - تاریخ رجال ایران - صفحه ۱۲۵

۳- روزنامه تربیت شماره ۱۹۵ سال ۱۳۱۸

۴- تاریخ رجال ایران - جلد سوم - صفحه ۱۱۴

نوشته‌اند.^۱

عبدالصمد میرزا عزالدوله (۱۲۶۱-۱۳۴۸)

عبدالصمد میرزا پسر سوم محمد شاه و برادر تنی ناصرالدین شاه بود وی در طول عمر خود سمت‌های مختلفی داشته است. علاوه بر حکومت شهرهای قزوین، زنجان، بروجرد، همدان، ملایر، نهاوند و تویسرکان یکبار هم وزیر عدلیه شد. حکومت شهرهای ثلاث را در سال ۱۳۰۲ به عهده او بوده است.

نصرت‌الدوله فرمانفرما

این شخص در سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۵ حاکم عراق (اراک) و بروجرد شد. در ۱۲۹۳ شهرهای همدان، ملایر، نهاوند، تویسرکان، خوانسار و گلپایگان زیر قلمرو و فرمانروایی او در آمد. اما در سال ۱۲۹۵ گلپایگان و خوانسار و بروجرد جدا و ضمیمه حکومت ظل‌السلطان در اصفهان شد.

میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک

سعیدخان انصاری اهل ایشلیق گرم‌رود در آذربایجان، ملائی خوش‌نویس بود که در قریه باسج به حضور امیرکبیر رسید و مورد توجه ناصرالدین شاه واقع شد و لقب خانی گرفت. او به تدریج مدارج ترقی را طی کرد تا به کفالت وزارت خارجه رسید و نیز با حفظ سمت، حکومت مناطق لرستان، کرمانشاه و نهاوند را داشته است.

ظل‌السلطان

مسعود میرزا ملقب به ظل‌السلطان پسر دوم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۶ هـ متولد شد از همان ابتدای کودکی آثار استبداد و ستمگری در وی ظاهر بود. مظفرالدین‌شاه درباره وی می‌گوید (من و ظل‌السلطان در بچگی با هم درس می‌خواندیم وقتی درس تمام می‌شد و به‌اندرون وارد می‌شدیم، ظل‌السلطان چشم گنجشک‌هائی را که قبلاً دستور داده بود برایش گرفته بود با میخ در می‌آورد و آنها را به‌هوا رها می‌کرد، و از پرواز آنها لذت می‌برد. یکروز که شاه ناظر این کار بود به‌او کتک مفصلی زد.) این شخص به مدت ۱۰ سال یعنی از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۵ حکومت بخش بزرگی از ایران یعنی کردستان،

۱- مرآت‌البلدان ناصری - جلد ۴ - صفحه ۱۸۲

کرمانشاه، نهاوند، ملایر، بروجرد، اراک، اصفهان، فارس، یزد و خوزستان را به عهده داشته است. در این مدت قشون منظمی ترتیب داد بطوریکه مورد سؤزن پدر قرار گرفت، یکروز که به دیدار شاه رفته بود، شاه تفنگ برداشت که او را بکشد، اما حکیم الممالک از قتل او جلوگیری نمود. ظلّ السلطان مردی بسیار متکبر بود، از کارهای غیر عادی و شرم آور که مبین روحیه مستبدانه اوست، داستانی است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در خاطرات روزانه خود نقل می‌کند:

روز سه شنبه نیمه شعبان ۱۳۰۵ خدمت ظلّ السلطان رسیدم، جور غریبی ادرار فرمودند. پیشخدمت گلدان در دست، تکه شلوار را در حضور من باز کردند. پیشخدمت دیگر که ابراهیم خان موسوم است، اهلل شاهزاده را گرفت، در گلدان نهادند، شاهزاده ادرار کردند و همان پیشخدمت باشی آب ریخت طهارت گرفتند، خیلی تعجب کردم، که سالها است در آستان شاه هستم هرگز این اعمال را ندیدم.^۱

فیروز میرزا نصرت الدوله فرمانفرما (۱۳۰۳ - ۱۲۳۳)

فیروز میرزا پسر شانزدهم عباس میرزا و برادر محمد شاه بود در اوایل کار به همراهی لین زی انگلیسی و منوچهر خان معتمدالدوله مدعیان سلطنت را که شجاع السلطنه و حسین علی میرزا فرمانروا بودند. در فارس شکست داد ناصرالدین شاه شهرهای نهاوند، بروجرد، خوانسار، گلپایگان، اراک، همدان، ملایر، را به نام ایالت مرکزی نامید و فیروز میرزا نصرت الدوله را به حکومت شهرهای مزبور منصوب کرد.^۲

حاج سلطان عبدالحمید سیف الدوله

حاج سلطان عبدالحمید معروف به آقای داماد (داماد میرزا محمدخان قاجار دولو سپه سالار اعظم) پسر بزرگ سلطان احمد میرزا عضدالدوله فرزند چهل و ششم فتحعلی شاه بود که در سال ۱۳۰۵ به حکومت ملایر، نهاوند و تویسرکان منصوب گردید. این حاکم چون به اهالی منطقه ظلم فراوان روا داشت او را معزول و در منزل آقارضا ناظم خلوت زندانی نمودند ولی بواسطه رشوه کلانی که به شاه پرداخت آزاد گردید. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات، وی را مردی روشنفکر معرفی نموده می‌نویسد: در

۱- اعتمادالسلطنه - روزنامه خاطرات - چاپ دوم - صفحه ۵۶۲

۲- تاریخ رجال ایران - جلد دوم - صفحه ۱۱۴

باغ خود مدرسه‌ای به سبک جدید برای فرزندان و رعایای خود تأسیس کرد. خانقاه صفی علیشاه در تهران و همچنین پارک معروف ملایر که در آن زمان تا شهر حدود ۳ کیلومتر فاصله داشته است از بناهای اوست.

میرزا علی نقی حکیم‌الملک

میرزا علی نقی حکیم‌الملک فرزند حاج اسماعیل در سال ۱۳۱۰ بجای عبدالصمد میرزا به حکومت شهرهای ملایر و تویسرکان منصوب شد. اعتمادالسلطنه در معرفی این شخص چنین می‌نویسد (یکشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ شب شاه بیرون شام خوردند) از وقایع امشب اینکه حکیم‌الملک به شاه عرض کرد که دیشب برای شما خوابی دیدم که در تالار مزین عالی جلوس کردید و ریش بلندی دارید شاه فرمود بعد چه شد عرض کرد از خواب بیدار شدم تملق خنکی بود و هیچ مطبوعی نشد. حکیم خفیف شد، عرض کرد نوبه‌ای به من عارض شد، مرخص فرمائید خانه بروم.^۱ انسان وقتی وقایع روزگار قاجار و شرح حال پادشاهان، نحوه زندگی و عیاشی‌های آنها و احوال رجالی مانند حکیم‌الملک‌ها و ظل‌السلطان‌ها را مطالعه می‌کند در تأسفی عمیق فرو می‌رود که سرنوشت این ملک و ملت در زمانی که ملل دیگر به سرعت در راه ترقی قدم برمی‌داشتند در دست چه کسانی بوده است.

امیر مفخم

امیر مفخم در سال ۱۳۲۹ ه. ق حاکم شهرهای ثلاث (ملایر، نهاوند، تویسرکان) شد این حاکم هنگام حمله سالارالدوله به نهاوند و ملایر، در خود تاب مقاومت ندید و فرار نمود.^۲

علاوه بر حکام یاد شده در دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه اشخاص زیر در شهر دارای سمت‌هایی بوده‌اند. هدایت‌اله خان سرتیپ، حاکم و میرزا احمدخان، نایب‌الحکومه، حاج مسعود میرزا، نایب‌الحکومه، میرزا عبدالغنی رئیس پست، محمد حسن میرزا رئیس تلگرافخانه که زیر نظر ایشان یک نفر غلام پست و یک نفر فراش کار

۱- اعتمادالسلطنه - روزنامه خاطرات - جلد ۸ - صفحه ۶۲۴

۲- نقل از رساله خطی ضیاءالدین تویسرکانی - شماره ۳۴۶ - کتابخانه مرکزی

می‌کردند. در قسمت وزارت جنگ فوج دوم نهاوند جزء ابوابجمعی ملایر را نیز داشته است. بعد از محمد حسن میرزا حاج مهدی خان ریاست تلگرافخانه نهاوند را به عهده داشته، که دو نفر فراش و یک غلام پست زیر نظر وی انجام وظیفه می‌نمودند.^۱

عضدالسلطان

ابوالفضل میرزا عضدالسلطان نیز یکی دیگر از حکام شهرهای ثلاث (نهاوند - ملایر، تویسرکان) در اواخر دوره قاجار بود. ضیاءالدین تویسرکانی می‌نویسد (وقت ظهر پنجشنبه هفدهم جمادی‌الثانی، ۱۳۲۶ و مقارن با ۲۵ سرطان سیچی‌نیل حضرت والا، شاه‌زاده ابوالفضل میرزا عضدالسلطان دام اقباله حاکم ولایت ثلاث از ملایر به تویسرکان وارد و به منزل و باغ جناب اعظام‌الممالک رفته و در آن سفر بسیار ملاطفت و اظهار مودّت فرمود).^۲

۱- اعتمادالسلطنه - درالتیجان - صفحه ۱۵۶ - مرآت البلدان - جلد ۴ - صفحه ۱۶۳

۲- مجموعه خطی ضیاءالدین تویسرکانی راجع به وقایع مشروطیت

بخش هشتم

مقدمه‌ای بر آثار باستانی

- فصل نخست: دوران ماقبل تاریخ در ایران
- امام‌زاده‌ها
- فصل دوم: زاگروس و ساکنان قدیمی آن
- چهل تن
- حمامها
- فصل سوم: آثار باستان گیان
- آرامگاه نعمان‌بن مقرن
- تأثیر تمدنهای باستانی در یکدیگر
- نقش گیان در استمرار تمدن فلات
- دیوارها و دروازه‌های شهر
- زبان نقوش سفالهای پیش از تاریخ
- آب انبار طلائی
- وضعیت تپه گیان
- قیصریه
- مقابر تپه و محتویات آنها
- بازارها
- صورت اسامی مقابر و اثاثیه تشییع
- کاروانسراها
- جنازه اجساد ۱۲۲ قبر

فصل چهارم: سایر آثار باستانی

- تپه بابا قاسم - تپه نقاره‌چی
- روئین دژ
- مساجد شهر

مقدمه‌ای بر آثار باستانی

برای آگاهی از نحوه زندگی انسان ماقبل تاریخ گیان، بجا خواهد بود سرگذشت او را تا آنجائیکه چراغ علم، تاریکیها را بما می نمایاند، بررسی کنیم. هرچند کتاب سرنوشت بشر که آن را نه بدایتی و نه نهایتی است، همچنان نامدوّن مانده و خواهد ماند، ولی آنچه دانسته شده، به ما می گوید که بشر از یک میلیون سال قبل به گونه های مختلف به روی زمین پا گرفته است. مبادی وجودی انسان هرچه بوده بدرستی بر ما معلوم نیست، ولی چیزی که غیر قابل انکار است این است که او در هزاره های اولیه زندگی خود موجودی غیرهوشمند بوده است که بر اثر عوامل مختلف بر روی خاک پا گرفته، ضرورتها به او آموخته است که راه و رسم زندگی را فراگیرد و به ابزارسازی پردازد، دشواریها، وی را به سوی زندگی گروهی سوق داده است. این تحولات طی چند قرن صورت نگرفت بلکه دهها هزار سال گذشت تا انسان به وسیله امتیازاتی که داشت توانست ابزار بسازد، سخن بگوید و به سهولت بیاموزد.

(ابزارسازی سبب شد که قسمت بزرگی از دسترنج هر نسلی به صورت ابزار به نسل بعد انتقال یابد تکلم نیز باعث گردید که هر نسلی آموخته های خود را به نسل بعد منتقل کند. انسان در آغاز شروع به ساختن ابزارهای سنگی نمود. او دو طرف سنگ را برای ساختن تبر تیز کرد و از آن برای قطع درختان استفاده نمود که بزرگترین اختراع بشر در این عصر محسوب می شود.)^۱

نباید تصور کرد که انسان به زودی قادر به خانه سازی شد، بلکه قرنهای متمادی گذشت و او همچنان در بدنه کوهها و درون غارها زیست تا کم کم به دشت روی آورد و

در کنار رودها و چشمه‌ها به کشاورزی پرداخت و نطفه اولیه روستاها را بنا نهاد. مقارن همین زمان بود که انسان موفق شد آتش را کشف کند. به قول گوردون چایلد مهار کردن آتش بی‌گمان نخستین گام بزرگ در راه آزادی انسان از قید محیط بوده است^۱ و نیز عقیده بر این است که انسان در دوره نوسنگی «Neolithic» کشاورزی را آغاز کرده است.^۲

«آن تری وایت» می‌گوید، در طی یک میلیون سال که از عمر بشر می‌گذرد، بزرگترین موفقیتی که به دست آورده کشف آتش، سخن گفتن و کشاورزی بوده، زیرا کشاورزی مادر تمدن بشری است.^۳

۱- گوردون چایلد - انسان خود را می‌سازد - ترجمه احمد کریمی - صفحه ۲۵

۲- اگ. برن و نیم کف - زمینه جامعه‌شناسی - ترجمه آریان‌پور - صفحه ۹۷

۳- آن تری وایت - آدمیان نخستین - ترجمه فریدون بدره‌ای تهران ۱۳۳۹ / ش

فصل نخست

مراحل ماقبل تاریخ

فاصله زمانی از دوران ما	نام دوران	نوع آدم	نوع صنایع
۵۰۰/۰۰۰ سال قبل	پاله ثولیتیک سفلی	آدم آتلانتید و آدم میمون شکل آدم نه آندرتال	«ضریت مشیت» و آتش
۲۵۰ هزار سال قبل	پاله ثولیتیک وسطی	آدم فون تشواد Fontechevade آدم اسوانسکومب Swanscombe	کارد و درفش و غیره از سنگ تراش داده شده
۱۵۰ هزار سال قبل	پاله ثولیتیک علیا	آدم کرومانیون «انسان عاقل»	انواع اسباب و ابزار از چخماق تراش داده شده و از استخوان نقوش متفاوت بر روی صخره‌ها

۱-۱. دوران ماقبل تاریخ در ایران

سرزمینی را که به نام فلات ایران می‌خوانیم و از دورترین ایام مسکن و مأوای اجداد ما بوده از ابتدا وضعیت جغرافیایی امروزی را نداشته است، بلکه تحولات ارضی زیادی را از همان آغاز پیدایش خود پشت سر نهاده، تا در هیأت دشتهای، بیابانها، کوهها، رودها و خلاصه پستی و بلندیهای فعلی نمودار گردیده است.

بنابه نظر گیرشمن در عهدی که اروپا دوره یخبندان را می‌گذراند فلات ایران دوره

معروف باران^۱ را که ۱۰ تا ۱۵ هزار سال قبل از میلاد مسیح بوده به پایان برده و دوره خشک را که هنوز هم ادامه دارد شروع کرده است، در این عصر بقایای دریای مرکزی^۲ هنوز وجود داشته و رودهای عظیم و پرآبی را از ارتفاعات اطراف دریافت می‌کرده است.

کم شدن باران تغییرات شدید اقلیمی را به دنبال آورد و دز شرایط زیستی موجودات زنده اثرات منفی خود را ظاهر ساخت. رودهای بزرگ به تدریج نظم طبیعی خود را باز یافتند، عقب‌نشینی آب در طول زمان شکل تازه‌ای به محیط زیست انسان و حیوان بخشید. زمینهای رسوبی وسیع ظاهر شد و دره‌های حاصلخیز بین برجستگی‌هایی که شکل طبیعی خود را تا به امروز باز یافته‌اند به وجود آمد و شرایط مساعد زیستی مناسبی برای انسان فراهم آورد. در این عهد بود که انسان ماقبل تاریخ در غارها و پناهگاههای کوهستانی زندگی می‌کرد (می‌توان حدس زد که مشکل او با تقلید از رفتاری طبیعی حیوانات حل شده باشد، بدین ترتیب که بسیاری از حیوانات شبها به خوابیدن در غارهای تاریک عادت داشتند. انسان نیز آنها را سرمشق خود قرار داد این چنین حیوانات را از مسکن‌های خودشان راند و در جای آنها مستقر گردید.)^۳

گیرشمن بقایای انسان این عصر را در سال ۱۹۴۹ ضمن کاوش در کوههای بختیاری در غار تنگ پیده^۴ یافته است. آثار کشف شده از این غار نمایانگر شیوه زندگی اجداد بشر امروزی است،^۵ تنها راه ارتزاق عمده انسان ضرورتاً از شکار بوده است.

1- Periode, Pluviaire

۲- دریای عظیم تتیس (Teh, thys) که تمامی آسیای جنوب غربی و ایران را می‌پوشانده و در اثر حرکات کوهزای دوران سوم از میان رفته است، قدمت آن را به ۴۰۰ الی ۵۰۰ میلیون سال قبل تخمین زده‌اند.

۳- هاندریک وان لون - تاریخ بشر - صفحه ۱۶ - ترجمه علی‌اکبر بامداد - چاپ اول ۱۳۳۴ / ش

4- Pabda

۵- در سالهای (۱۹۵۱ - ۱۹۴۹) کارلتون. س. کون (Carletono. s. coon) از چند غار مازندران از جمله غار علی تپه، غار کمر بند، غار هوتو، غار رستم، بازدید کرد و تحقیقاتی درباره وضع دوران پیش از تاریخ در این نواحی به عمل آورد. نامبرده دو غار کمر بند و غار هوتو را برای تحقیقات خود انتخاب کرد. در غار کمر بند ۶ طبقه تشخیص داده شد که روی هم قرار داشت و مجموع این ۶ طبقه به ۲۸ قشر ۲۰ سانتی‌متری تقسیم شد. این طبقات از نظر تاریخ، میان دوران مزولیتیک (میانه سنگی) و نئولیتیک واقع شده بود.

۱- طبقه بالا شامل آثار دوران نئولیتیک (دوران نوسنگی تا عصر حاضر)

این دوره به هزاره پنجم قبل از میلاد متعلق است، انسان این عهد هنوز طرز ساختن خانه را نمی دانست. او در زیر آلودگی‌هایی که از شاخه درختان درست کرده بود، به سر می برد. هرچه زمان پیش رفت او در سایه خلایقی که داشت توانست مسکن خود را تکمیل کند و توسعه بخشد و از چینه‌های گلی برای ایجاد دیوارها استفاده نماید. هرچه به هزاره چهارم نزدیکتر می شویم در این عهد خانه‌ها وسیع تر شده و به جای چینه خشت گلی به کار می رفته است که آن را با دست درست کرده و گودالهایی در آن بوجود آورده اند تا موجب اتصال ملاط گردد. در همین زمان است که رنگ قرمز کم کم وسیله تزئین دیوارها گردید و آجر به صورت بیضوی اختراع و در مراحل بعدی تکمیل شد. حالت تکمیلی آن جنس خاک نرم و شکل مستطیلی آن بود که تا امروز ادامه دارد، ابداع چرخ به فن سفال سازی ابتدایی شکل بدیع و ارزنده ای داد و ارائه انواع ظریف تر آن را در مرحله تازه، موجب شد. از مس چکش کاری شده وسایل مختلف زندگی عرضه گردید، امر تجارت رونق گرفت و باعث مبادلات انواع کالاها شد که خود تبادلات فرهنگی را نیز به دنبال داشت: در هزاره یاد شده (هزاره چهارم) به نظر می رسد که دره های زاگرس به علت طبیعت خاص خویش و رطوبت نسبی هنوز آب خود را از دست نداده باشد، نتیجتاً نقاطی مانند گیان و تل باکون در تخت جمشید و شوش هنوز مسکون نبوده بلکه در آغاز هزاره سوم تمدن ظروف سفالین منقوش در سراسر فلات از جمله گیان ظاهر

→ ۲- طبقه زیرین شامل سفالهای دوران نئولیتیک قدیم بود.

۳- طبقه سوم هیچ شباهت به طبقه دوم از حیث آثار باستانی نداشت و در آن اثری از سفال بدست نیامد. این طبقه به عصر مزولیتیک، عصر پیش از سفال تعلق دارد در این عصر قرارگاههای جلگه ای انسان در مراحل تمدنی بیشتری بوده است، بشر، پس از اسکان کم کم به کشاورزی روی آورد با گذشت زمان کشاورزی وسیله اصلی امرار معاش اکثر قبیله های ساکن بین النهرین، دره نیل، بخش جنوبی آسیای مرکزی و نواحی جنوبی دریای خزر گردید. گیرشمن قدیمترین محل سکونت در فلات را سیلک کاشان می داند، اما تحقیقات مؤخرتر این نظریه را که سیلک قدیمترین محل سکونت ساکنان دشت بوده مردود دانسته است. در قریه قیسوند از توابع هرسین محلی به نام «گنج دره» و تپه ای به نام «حقا خزینه» وجود دارد که در سال ۱۹۶۵ توسط دکتر اسمیت باستان شناس کانادایی گمانه زنی شد و با تجزیه کربن ۱۴ قدمت اشیاء مکشوفه به هزاره نهم پیش از میلاد رسید در حالی که قدمت سیلک به هزاره پنجم می رسد.

باستان شناس دیگری به نام (براید وود) امریکائی آثار مکشوفه از گنج دره را به ۷۰۰۰ تا ۸۵۰۰ سال پیش از میلاد عقب می برد. او در این کاوش به لایه ای برخورد که آثار ساختمان با دیوار اتاق چهارگوش در آن ظاهر بود. دیوارها از خشت خام و روی چینه با گل سفید رنگ شده بود.

گردید. در ابتدای این هزاره بشر با اختراع خط یکی از بزرگترین قدمهای اساسی خود را در راه گسترش مدنیت برداشت. این اختراع در سرزمین بین‌النهرین که دارای تمدن درخشانی بود عملی گردید. از این زمان است که بین‌النهرین وارد دوره تاریخی می‌گردد. نظر براین است که خط در ابتدا صورت تصویری داشته و تقلید ماهرانه‌ای از نقشهای سفال فلات ایران بوده است، هرچند خط ساکنان بین‌النهرین با خط هیروگلیفی که منشاء آن در مصر بوده رابطه بیشتری داشته است.

در این عصر شوش و نواحی فارس تحت نفوذ فرهنگ قوی بین‌النهرین قرار داشته ولی کوزه‌گرگان به سبکهای قدیم وفادار ماند و به جستجوی نمونه‌های جدید برای اشکال و تزئینات ظروف خود ادامه داد.^۱ تا هزاره اول زندگی ساکنان فلات را تاریکی دو هزار ساله‌ای در خود فرو برده است اطلاعات ما فقط از نواحی سرحدی زاگرس و اقوام ساکن آن مانند کاسیان، لولوبیان و گوتیان است.

۱- مُستفاد از گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام - صفحه ۳۲

فصل دوم

زاگروس و ساکنان قدیمی آن

۱. زاگروس و ساکنان قدیمی آن

از این جهت به بحثی اجمالی در مورد زاگروس و اقوام ساکن آن می‌پردازیم که گیان یکی از مناطق واقع در دامنه آن است و حدس زده می‌شود ساکنان گیان به علت مجاورت با کاسی‌ها پیوندهائی با آنان داشته‌اند.

۱-۱. وضع طبیعی و شرایط تاریخی:

کوههای غربی ایران که از قول مورخین یونانی آن‌ها را زاگروس^۱ می‌نامیم دنباله سلسله کوههایی است که از ارمنستان و آارات به طرف جنوب کشیده شده و تا جنوب شرقی ایران ادامه دارد. طول این کوهها در داخله فلات بین ۱۰۰۰ تا ۱۶۰۰ کیلومتر و پهنای آن در عریض‌ترین قسمت که به دشت بین‌النهرین منتهی است، حدود ۲۰۰ کیلومتر می‌باشد. این رشته عظیم دارای چینهای متوازی و دره‌هائی است که از ۵۰ تا ۱۰۰ کیلومتر طول و ۱۰ تا ۲۰ کیلومتر عرض دارند. زاگروس با موقعیت مناسب در جهت وزش بادهای مرطوب مدیترانه‌ای نه تنها موجب جذب جمعیت داخلی شده، بلکه همواره از خارج هم مورد توجه بوده است. بی‌شک کانونهای تجمع اولیه بشر را باید در مناطقی که دارای دره‌ها و جلگه‌های سرسبز و حاصلخیز بوده جستجو کرد. که زاگروس هم به خوبی دارای این ویژگی طبیعی اسیت. سابقه تمدنی زاگروس بین ۱۰ تا ۱۲ هزار

۱- نام زاگروس اولین بار در نوشته‌های استرابون Strobos پولی بیوس Polbios و بطلمیوس Ptolemeus آمده است نام باستانی زاگروس اسپروز Aspuroz بوده در بندوهشن فصل ۲ بندهای ۲۹ و ۳۷ از آن بنام اسپروک Aspruc نام برده شده است.

سال قبل از میلاد حدس زده می‌شود. کاوشهای پرفسور کارلتون کون^۱ در غار شکارچیان بیستون آثار و ابزارهایی ارائه داده، که از نظر قدمت هم عصر انسان، نئاندرتال^۲ می‌باشد. قبل از او هم هنری فیلد امریکائی آثار انسان عهد پالئولیتیک را در دره‌های جنوبی ایران کشف کرده است. در ادوار ماقبل تاریخی پیش از دو مهاجمه بزرگ آریائی‌ها، مردمان در دره‌های مساعد زاگروس ساکن بوده‌اند، که بعضی از آنها مانند کاسیها و گوتیها ایفاگر نقشهایی در تاریخ بوده‌اند.^۳

۱-۲. اقوام ماقبل تاریخی زاگروس

اقوام مهم زاگروس از شمال به جنوب عبارتند از: لولوبی‌ها،^۴ گوتی‌ها^۵ و کاسیت‌ها.^۶

۱-۲-۱. لولوبی - لولوها (للو) - این قوم در ابتدا، در کوهپایه‌هایی که از دره علیای رود دیاله گرفته تا نواحی ارومیه، پراکنده بوده‌اند. از کتیبه (انوبانی) که مربوط به نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد است، مستفاد می‌شود که آنان در شهرهای سلیمانیه و شهر زور عراق و همچنین در زهاب و در هالمان^۷ که همان حلوان^۸ دوره اسلامی است اقامت داشته‌اند. گیرشمن محل اقامت آنها را ناحیه جاده قدیم که از بغداد تا تهران کشیده شده می‌داند.^۹

۲-۲-۱. گوتیان هم مانند لولوبیان از مردمان ساکن زاگروس بودند. محل سکونت

1- Carleton. S. Coon

2- Neandertal

مستفاد از، ۳- الف. از ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن

ب. تمدن ایرانی - بونیفاسو - ترجمه جواد مهی

ج. دمرگان - مطالعات جغرافیایی - ترجمه ودیعی

د. تمدن ایرانی - دکتر عیسی بهنام

ه. کرد و پیوستگی‌های نژادی - رشید یاسمی

4- Lullubi

5- Guti

6- Kassites

7- Halman

8- Holvan

۹- امین زکی بیک - کوردو کوردستان - صفحه ۸۰ - بغداد ۱۹۳۱ - م

۱۰- گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام - صفحه ۴۰

آنها را به تفاوت آذربایجان و کردستان نوشته‌اند.^۱
به‌واژه گوتی فقط در هزاره دوم و سوم پیش از میلاد برمی‌خوریم حدس زده می‌شود این نام بعدها بر اقوامی که در شمال و شرق بابل زندگی می‌کرده‌اند اطلاق می‌شده است. گوتیان مردمی وحشی بودند ولایات بین‌النهرین را غرق خون و آتش نمودند و مدت ۱۲۵ سال در آنجا حکومت کردند.

۳-۲-۱. کاسیها: کاسیها از اقوام بزرگ زاگروس بوده و در مشرق بابل سکونت داشته‌اند دکتر «کنت نو» این قوم را جزء مهاجرین هند و اروپائی دسته اول که در هزاره چهارم قبل از میلاد از جنوب روسیه کوچ کرده‌اند، دانسته، ابتدا در نواحی دریای خزر سکنی گزیده سپس به جانب زاگروسی کوچیده‌اند.^۲

در تاریخ ملل آسیای غربی چنین آمده است: کاسی‌ها که مسکن اصلی آنها در نواحی جنوب غربی دریای خزر بوده، در نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد در دامنه‌های زاگروس مسکن داشتند و در این موقع با عناصر هند و اروپایی مخلوط شدند و در نتیجه پاره‌ای از اصول تمدن هند و اروپایی در میان آنان رواج یافت.^۳

این تصور را که کاسیان ابتدا در نواحی دریای خزر بوده‌اند اسامی دهاتی چند در گیلان قوت می‌بخشد.^۴ سپس این قوم در طی قرون بعد به نواحی زاگروس کوچ کردند - گیرشمن می‌نویسد: محوطه زاگروس که مسکن کاسیان بود، قسمت مرکزی رشته جبال لرستان جدید است. اما بعد حکومت آنان در طرف شمال و مشرق آن ایالت توسعه یافته و به قول بعضی محققان شامل ناحیه اطراف همدان هم می‌شده است.

نام همدان پیش از عهد مادها «اکسایا»^۵ بود که در آشوری «کارکاسی»^۶ به معنی شهر کاسیان است: به‌ظن دیاکونف محل آنها از ازمنه قدیم تا فتح ایران بدست اسکندر کوهستانهایی بود که در بخش علیای رودهایی که در دره‌های آنها در عهد باستان کشور

۱- دیاکونف - تاریخ ماد - صفحه ۱۰۳

۲- رشید یاسمی، کرد و پیوستگی‌های نژادی او صفحه ۲۱

۳- احمد بهمنش - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی - چاپ دوم - صفحه ۱۸۶

۴- کاسان ده یا کاسان - کاسامندان - کاسن نج یا کسنج - کسما - کش کجان - گسگر - گسگرات - فرهنگ

جغرافیایی ایران نقل از ماد ضیاءپور - صفحه ۱۰۸

5- Akessaia.

6- Kar - kassi

عیلام را تشکیل می‌دادند و اکنون لرستان نامیده می‌شود.^۱ همچنین باستان‌شناسان اشیایی را که از تپه رستم آباد از بلوک گودین کنگاور بدست آورده‌اند متعلق به کاسیان دانسته که در اوایل هزاره اول پیش از میلاد در آن ناحیه ساکن بوده‌اند.^۲ گیرشمن در کتاب گیان اظهار نظر می‌کند که هیچ قبری از لرها ندیده است به جز قبر شماره ۳ که از یک مرد لر بوده است که زین و لگام اسبش را با خودش دفن کرده‌اند. رجوع کنید به فصل مقابر گیان در همین کتاب.

۱- دیاکونف - تاریخ ماد - صفحه ۱۲۰

۲- مجله گزارشهای باستان‌شناسی ج ۳ / صفحه ۳۱۴ - سال ۱۳۳۴ / ش

فصل سوم

آثار باستانی گیان

ثبت تاریخی ۳۶

دهکده گیان^۱ در دامنه شمالی کوه (گرو) که از متفرعات زاگروس است قرار دارد. گرو دنباله کوههای اورامان در داخل خاک عراق و شاهو در پاوه کردستان است که از شمال به جنوب امتداد یافته است. قله‌های پربرف این کوه مخصوصاً یخچال عظیم و طبیعی آن در بالای سرچشمه گاماسیاب منبع اصلی این رود پربرکت است، همچنین چشمه سارها و سرابهای متعدد از جمله سراب گیان از ازمه دور مورد توجه بشر بوده است، لذا یکی از قدیمترین نقاط مسکونی فلات ایران به شمار می‌آید. در قرون بعد این منطقه مورد نظر آشوریها نیز بوده است. گیرشمن می‌نویسد در گیان بالای سطح قبور مشابه ساختمانی باشکوه بوده که دارای حفره‌های پایه «در» به سبک خالص آشوری^۲ در قرن هشتم بوده است.^۳ این قصر بوسیله سپاهیان آشور خراب شده است.

اعصار ماقبل تاریخی ایران تا این زمان به اندزه‌ای در تاریکی و ابهام فرو رفته که نمی‌توان نظر قاطع و جامعی درباره آنها اظهار داشت. کورسوئی که در این سی چهل سال اخیر در اثر مجاهدت باستان‌شناسان داخلی و خارجی در اعماق تاریخ ما دیده می‌شود، هرچند خود دلیل راهی است، اما هنوز نگات مبهم و پنهان بسیار دارد. بویژه دشت نهاوند که از جهت منابع و مدارک باستانی بسیار غنی است و هنوز کلنگ باستان‌شناسان را به انتظار نشسته است.

۱- در جلد دوم فرهنگ شعوری (فارسیدن ترکیه‌یه) گیان را به معنی آخشیح (عناصر اربعه) آورده است که نمی‌تواند بعنوان وجه تسمیه برای گیان بکار رود. ر. ک - به فرهنگ شعوری، چاپ استانبول ۱۳۱۴ ه. ق
۲- آقای محمد مراد کیانی سرپرست حفاظت آثار باستانی گیان در سال ۱۳۵۱ اظهار داشت، هنوز طایفه‌ای به نام «آشوری» در این ده زندگی می‌کنند.

۳- گیرشمن ایران از آغاز تا اسلام - صفحه ۸۵ - چاپ دوم



وزارت معارف و اوقاف

و صنایع مستظرفه

اداره تحقیقات

مابره

وزارت معارف و اوقاف

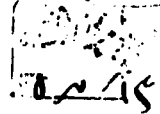
۶ نموله (۶)
تاریخ المبرج ۴ - ۱۳۰۵
نمره ۴۹۹۸ ضمیمه
۱۹۱۳

بجای راپرت دهم در وقت نماز ته بیت بر سر به رکعت
دانشجوی مدنی دجده بر نذر ارف خانه درختا و بختی در آنجا خندگانه
دانش و حسیه اتخاچ می‌نشد قدم است کور نماز ارف در کور
در وقت نایند دگنده مدنی دجده بر حفری کنند درگاه است حقیقی
کونی مدنی دجده اتخاچ کندی برقی دوه ۱۰ نفر در حدیث
بسی ضبط دجده سرف کور داده شود ۱۰ نفر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
IRAN NATIONAL ARCHIVES



۲۳۵۵/۱۷۱۴



۲۹۴۶

در وقت
۱۳

کود در نذران معارف و اوقاف و تحقیقات
در مکتب معارف و اوقاف و تحقیقات و در مکتب معارف و اوقاف و تحقیقات
ش آرم نام نام کندی کور و ارباب و ارباب

۱۳۱۱

این گزارش گویای این است که تپه، سال‌ها قبل از اکتشافات هیأت فرانسوی بر روی آن
مورد دستبرد و تخریب قرار گرفته است

۱-۱. سکونت گیان:

حفاریهائی که هیأت اکتشافی دکتر کنت نو و گیرشمن در سال (۱۹۳۲ - ۱۹۳۱) و همچنین هرتسفلد آلمانی در سال ۱۹۲۵ از تپه گیان به عمل آوردند، به این نتیجه رسیدند که از هزاره چهارم قبل از میلاد نقاطی مانند گیان و شوش و تل باکون در تخت جمشید مسکون بوده است. آثار گیان این اجازه را می دهد که محققین بتوانند درباره جامعه عصر حجر و مس داوری نمایند این امکان از مطالعه گیان (۵)، تپه سیلک کاشان و حصار دامغان فراهم آمده است.

تمدن سفالهای رنگین در این عصر از سرزمین ماد، تا سوریه، فلسطین و چین گسترده بوده است. عقیده هرتسفلد بر این است که خصوصیات نقاط مسکونی پارس (تخت جمشید، پرسپولیس، استخر) که مربوط به قدیمترین حد عصر حجر و مس (انثولیت) می باشد ملاک درستی، برای سنجش تکامل اجتماع آن زمان در کشور مجاور از آن جمله ماد قدیم است.

ویژگیهای نقاط مزبور عبارت از مساکن گلی عشیرتی و دسته جمعی و طرز ساختمان آن، حاکی از وجود نکاح دسته جمعی و مادرشاهی بوده است که تصویر بز، گوسفند و خوک بر ظروف (که با چرخ کوزه گری بدوی ساخته شده) و مجسمه های کوچک گاونر و ماده که محتملاً مربوط به مراسم دینی بوده از وجود دام دار و به ظن غالب دامداری در شرایط اسکان یافتگی حکایت می کند. در اجتماعات مزبور تقسیم کار میان قبایل شبان پیشه و زراعت پیشه پدید آمد. در دامنه کوهها از جویها برای آبیاری استفاده شد و به کشت غلات از جمله جو و گندم مبادرت گردید. تصاویری که از حیوانات شاخدار و گوسفندان بر سفالهای آن عصر می بینیم، حکایت از توسعه دامداری و اهمیت آن دارد. دهکده ها به تدریج برای سکونت دایم انتخاب شدند.

سکونت دایم سبب ایجاد صنایع مسین، سپس تصرف در آن به صورت کنده کاری و به تدریج، ایجاد پیشه نساجی و کوزه گری و در نتیجه تقسیم مجدد کار به حالت پیشه ور و

۱- گیان ۵ را باستان شناسان به دو قسمت تقسیم کرده اند A,B

گیان A ۵ - قدمت گیان A ۵ بین ۴۵۰۰ تا ۴۱۰۰ پیش از میلاد است که برابر با دوره کالکولتیک است.
گیان B ۵ - قدمت این طبقه را بین ۶۱۰۰ تا ۶۰۰۰ پیش از میلاد تعیین کرده اند که هم عصر دوره نئولتیک است.

زارع گردید.^۱

۱-۲. تأثیر تمدنهای باستانی در یکدیگر و ارتباط فرهنگی آنها با هم
تمدن ظروف سفالین فلات ایران با توجه به ویژگیهای کارگاههای هر منطقه و بعد جغرافیایی و عدم ارتباط عشیره‌ها و قبایل صنعت‌پیشه، هرچند هریک دارای خصوصیات خاص خود می‌باشند ولی از آنجائیکه فرهنگ پدیده‌ای ساری و از مرزهای جغرافیایی می‌گذرد، نفوذ تمدنها در یکدیگر امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. بنابراین سفالهای گیان از بسیاری جهات قربتها و مشابهتهایی با ظروف مکشوفه در داخل و خارج ایران دارد. گزارشهای باستان‌شناسی نفوذ متقابل فرهنگ‌های گیان و سایر نقاط ایران را مورد تأکید قرار می‌دهد.

هرتسفلد عقیده دارد که آثار مکشوفه در سیلک کاشان ادامه تمدن گیان و آخرین مرحله تکامل سفال رنگین ایران^۲ است. لوئی واندبرگ می‌نویسد آقای اشمیت روی تپه‌های (میرولی) و (کمترلان) و (دماویزه) واقع بین هرسین و خرم‌آباد قبرهائی را شکافت و در آنها سفالهایی بدست آورد که با سفالهای طبقات ۵ تا ۳ گیان و طبقه ۳ شوش شباهت داشت^۳ همین مؤلف از قول «اورل استین» می‌نویسد او در سال ۱۹۳۲ در «گرد حسین علی» سفال رنگین عهد کالکولیتیک^۴ پیدا کرد که بعضی از آنها مانند سفال طبقه ۵ گیان است. کشفیات اخیر در تپه رستم‌آباد از بلوک (گودین) کنگاور می‌رساند که در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد با فرهنگ گیان ارتباط داشته و تحت تأثیر آن بوده است.

همچنین طبقه ۵ گیان مشابه کشفیات (موسیان) و با آن دارای صفات مشترکی است.^۵ از جمله ظروفی با تصاویر پلنگ و نقوش پرندگان^۶. ارتباط بین طالش و گیان نیز می‌رساند

۱- ر. ک. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام - صفحه ۲۸

۲- م- م- دیاکونف - تاریخ ایران باستان - صفحه ۴۸ - ترجمه روحی ارباب - ۱۳۴۶ / ش

۳- لوئی واندبرگ - باستان‌شناسی ایران باستان - صفحه ۹۳

4- Chalcolithic

۵- گزارشهای باستان‌شناسی، ج ۳ / صفحه ۳۱۴ - ۱۳۳۴ / ش

6- R. Ghirshman. fouilles: du tepe giyan. P. 63

که با هم داد و ستدهای تمدنی و فرهنگی داشته‌اند. مورگان در کشفیاتی که در طالش گیان در سال ۱۹۰۱ انجام داده است مقابری را کشف کرده که تاریخشان به عهد مفرغ و آهن می‌رسد. مشابهات طالش و گیان، در ظروف خاکستری و گاهی سفال نخودی رنگ و زمخت طالش و ظروف سفالی معمولی و سیاه طبقه ۱ گیان است.^۱

عیلام - عیلام باستان شامل استان خوزستان امروزی قسمتی از بختیاری و کهکیلویه و لرستان کنونی بوده است که از شمال به ماد قدیم محدود می‌شده و گیان در مرز شمالی آن قرار داشته است. گیان هرچند از لحاظ جغرافیایی متعلق به ماد قدیم بوده ولی از جهت فرهنگی به عیلام گرایش داشته است.

تأثیرات گیان و عیلام از قشرهای (۲ و ۴) گیان مشخص می‌شود. گیرشمن می‌نویسد^۲ در عمق ۱۴ متری قبوری یافت شد که مشابه نمونه‌های مقابر زیرزمینی شوش می‌باشد. دکمه‌های زینتی قبور (۳ و ۶) شباهت به نوع مشابه در لرستان دارد. مهرهای سنگ گچی سفید که به شکل دکمه با پایه مزین به برجستگیهای هندسی می‌باشند با نمونه‌هایی که در شوش وسیله (پیزارد) یافت شده مشابهند.

قبرهای (۳-۵ و ۲۳) حاوی خنجرهای آهنی نمایانگر عصری است که آهن کم یافت می‌شد و برنز فلز رایج بوده است. این خنجرها ما را به تمدن لرستان رهنمون می‌شود. مؤلف کتاب حفاریهای گیان می‌نویسد با وجود اختلاف عقاید بین لرستان و نهاوند، شاید مناطق گیان بوسیلهٔ لرها در زمانهای دور اشغال شده باشد و یا آنکه ساکنان گیان پیوند خویشاوندی با لرها داشته‌اند. مشابهت‌هایی در دو قبر گیان (قبر شماره ۳ و ۵۲) در اسباب و ااثیه مراسم تدفین دیده شده است. همچنین، روی یک قبر، سنگ قرار داده شده که مرسوم قبور لرستان است، و قبر شماره ۳ که تنها نمونه‌ای است که در آن آثاری از زین و برگ و لگام اسب یافت گردیده است.

۱-۳. تأثیرات خارجی:

آنچه که از خارج، گیان را تحت تأثیر قرار داده یا از آن متأثر بوده عبارت است از

۱- R. Chirshman, Et. G. Contenau. Fouillos. du tepe - Giyan. P. 43.48.44.GG

۲- همان - صفحه ۷۷ - برای اطلاع کامل از تأثیر متقابل گیان با سایر فرهنگها چه در داخل و خارج فلات، به کتاب حفاریهای گیان متن فرانسه - صفحه ۵۷ به بعد رجوع کنید.

شباهت‌هایی در سفالهای گیان (۴ - ۵) که با نقوش و طرح سفالهای مکشوفه بین دو دریاچه وان و ارومیه برابری دارد، این شباهت‌ها، نقوش پرندگان، حیوانات، گوشوارها و آویزهای نیمه حلقه با خطوط منظم هندسی است.

کنت نو و گیرشمن صحبت از (شانه بسرک)* هائی می‌کنند که شکل تکوین یافته آن عقابی است در حال پرواز که به‌شکار خود حمله می‌برد و بالهایش را برای ایجاد تعادل می‌گستراند. شاه‌پرهای ناحیه دم با خطوط عمودی هنرمندانه‌ای که دارد ناشی از پیدایش عقاب دوسری است که به‌وفور در هنر سومریان قدیم دیده شده است. یک آویزه سفالی مدور با زنگوله مزین به دوایر برجسته که به‌وسیله خطوط کوچکی از هم جدا می‌شوند، در قبر شماره ۷۹ یافت شده که یادآور سفالی متعلق به هزاره دوم است که در سواحل فینیقیه پیدا شده است.^۱ در طبقه ۳، (طبقه ظروف ۳ پایه‌دار) در عمق ۶ الی ۷/۵ متر به‌وسیله سفال قرمز با نقوشی سیاه مشخص گردیده که ظروف، شکل ساعت شنی «آفتابی» بر روی سه پایه‌ای قرار دارد و یا بهتر بگوئیم شکل جام که قابل مقایسه با ظروف سفالی اناطولی و یا شبه جزیره بالکان است. تاریخ تقریبی آن حدود (۱۸۰۰ - ۲۵۰۰ ق - م) می‌باشد.

گیرشمن در کتاب هنر ایران، سفال منقوش طبقه اول گیان را دلیل نفوذ بین‌النهرین شمالی می‌داند و معتقد است آمدن «هوریها»^۲ و نقل مکان آنها، در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد به آسیای غربی، موجب اشاعه این هنر شده است، زیرا سفالهای گیان شباهت تمامی با ظروف معروف به (نوزی)^۳ که در تمام آسیای غربی متداول بوده و در ناحیه زاگروس هم نمونه‌هایی از آن پیدا شده است دارد و دلیل بر این تأثیرپذیری است. چنین حدس زده شده که سفالهای منقوش چینه ۱ که به‌چینه هوری معروف شده، متعلق به نیمه دوم هزاره پیش از میلادی می‌باشد. قبرهای بعد از این چینه و اشیایی که در آن بوده شباهت به اشیایی دارد که در بابل از اواخر دوران قوم کاسی که از قرن ۱۲ و ۱۱ پیش

* - نگاه کنید به 33 - pi گور (۱۱۸ - ۱۱۶)

۱- همان صفحه ۸۰

۲- هوری‌ها در شمال بین‌النهرین سکونت داشته و در هزاره دوم پیش از میلاد دارای قدرت سیاسی بودند.

3- Nuzi

از میلاد کشف شده است.^۱

دیاکونف می‌نویسد: سفالینه‌های تپه گیان و تپه حصار با سفالینه ویرانه‌های سوریه و آشور و بین‌النهرین و تمدنهای مکشوف در «سامرا» و «تل حلف» و «عبید» از یک سو و تمدن و فرهنگ آسیای میانه و «آناثو - ا - ...» با طبقه «کیان ۴» واجد مشابهت‌هایی هستند.^۲

همچنین سفالینه‌های گیان دارای عناصر مشترک فرهنگی با کشفیات بین‌النهرین است. از آن جمله طبقه پنجم گیان هم‌دوره تمدن حلف (دهکده‌ای در شمال عراق - مرز سوریه، متعلق به هزاره پنجم پیش از میلاد) و هم عصر طبقات ۴ و ۵ تپه سیلک کاشان می‌باشد. طبقه ۴ گیان برابر با آغاز سلسله‌ها، در بین‌النهرین^۳ است.

۴-۱. نقش گیان در استمرار تمدن فلات

دکتر گیرشمن در بحثی که از هزاره سوم ایران قبل از میلاد می‌نماید می‌نویسد: در زمانی که سیلک حدود ۲۰۰۰ سال ما را از هر منبع اطلاع محروم می‌کند، در گیان زندگی جامعه بدون تغییرات عمیق ادامه یافت. فن کوزه‌گری به شکل ظروف سفالین منقوش که بسیار نزدیک به ظروفی است که در شوش یافته شده و معروف به سبک دوم است، دوام یافت، ظروفی به شکل خمره‌های کوچک به دست آمده که قسمت تحتانی آنها برجسته است و فقط بخش علیای آنها با رنگ سیاه تزئین شده، مختص‌ترین موضوع، نقاشی کاکل پرندگان است، که مایه اصلی سبک معروف هنر بین‌النهرین یعنی عقاب در حال گرفتن طعمه خود می‌باشد. در این ناحیه گورهای مفرغی و سیمین متعدد یافت شده که نمونه‌هایی از آن در میان جواهر قبور سلطنتی «أور» یافت شده^۴...

شکافی که در سیلک در هزاره سوم ایجاد شده بود، در هزاره دوم نیز ادامه یافت و

۱- گیرشمن - کتاب هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی - صفحه ۸۱

۲- تاریخ ماد - صفحه ۹۶ - چاپ دوم

۳- سُورستان و آسورستان نام قدیم بین‌النهرین بود. در کتب پهلوی آسوریک هم گفته شده است. سورستان ترجمه فارسی (Bēth - Aram, ajē) یعنی سرزمین سُرانیان و آرامیان. این کلمه نام ناحیه‌ای بوده که شهرهای تیسفون و سلوکیه در آن واقع بوده است.

۴- اور (our) در منتهی‌الیه رود فرات در بین دو رودان.

زندگانی در این موضع از نجد مرکزی فقط در حدود اواخر هزاره دوم قبل از میلاد از سرگرفته شد... حصار در طی نیمه دوم هزاره دوم منهدم گردید. اما گیان در مغرب منبعی برای اطلاعات گرانبهاست و ما را از جریانات مختلف ایران در این عصر آگاه می‌سازد. طبقه سوم که به نظر می‌رسد معرف دنباله تمدن بومی ظروف سفالین منقوش باشد به وسیله ظهور متاع جدیدی با اشکال عجیب از قبیل (کرنوی)^۱ بشقاب بزرگ گلی که در آن میوه می‌نهادند) و ۳ پایه، مشخص است. دخول آنها به محوطه‌ای که مسکن کاسیان بوده، با ورود جنگجویان هند و اروپایی مصادف گردید... منشأ این ظروف عجیب را بیشتر باید در مغرب، در سوریه یا آسیای صغیر جستجو کرد، چه حقیقتاً در این مناطق هر دو نوع ظروف یافت شده است.

به نظر می‌رسد که در بعضی قسمتهای زاگرس سه پایه^۲ بیشتر متداول و باب بوده و استعمال آن در آنجا ادامه یافته است. مخصوصاً در لرستان که از مقابر آن توأم با اشیاء مفرغی که تاریخ آنها به هزاره اول می‌رسد، تعدادی ظروف از نوع مذکور بدست آمده است. در طبقه دوم گیان ظروف ماقبل ایرانی ادامه یافت ولی در آن بازگشتی به سوی تزئینات تصاویری حیوانی که در عهد سوم متروک مانده بود دیده می‌شود.

اسکان گیان اول مطیع تأثیرات بسیار پیچیده و مبهم است، مشکل است تغییراتی را که بر ظروف‌سازی این عهد وارد آمده بدون در نظر گرفتن شرایط اوضاع سیاسی ملل همسایه ساکن زاگروس در هر دو سوی مشرق و مغرب، مورد آزمایش و مطالعه قرار داد. قدیمی‌ترین قسمت اسکان به وسیله ظروفی به شکل ساغر یا جام اندکی منحنی که به اشکال حیوانات با علائم هندسی با آرایشی به شکل گیسوی بافته مزین است جلوه‌گر می‌شود. گیرشمن این ظروف را نشأت گرفته از ظروف معروف به (هوری)^۳ می‌داند که توسط حکمرانان میتانی که زاگروس را متصرف شده بودند، بکار رفته است، و نیز

1- Kernoy

۲- یک نوع سه پایه یا منقل به همین شکل که در آن آتش ذغال ریخته و دیگ غذا را بر آن می‌نهادند تا سی، چهل سال قبل در نهاوند رواج داشت. پس از ورود چراغ خوراک‌پزی پرموس و والر به تدریج از رونق افتاد. این سه پایه‌ها از جمله ظروف سفالی بودند که مصرف آن از روزگار باستان تا عصر حاضر ادامه یافته بود. نگاه کنید به pi,28

3- Horri

وحدت این ظروف و جواهر مربوط به آن را با آنچه در بابل در حدود اواخر تسلط کاسیان در قرنهای ۱۳ و ۱۲ ق.م. کشف شده مورد تأکید قرار می دهد.^۱

۵-۱. زبان نقوش سفالهای پیش از تاریخ

باستان‌شناسان، فلات ایران را زادگاه اصلی ظروف منقوش می دانند. سفالگران روزگار باستان هنرمندانی واقع‌گرا و رئالیست بودند که از مظاهر محیط اطراف جهت خلاقیت‌های هنری خویش الهام می گرفته‌اند. نقوشی را که بر روی سفالهای گیان و سایر نقاط می بینیم نقشهائی بی محتوا نبوده بلکه هرکدام بیانگر معانی و مفاهیمی خاص و دارای فلسفه ویژه‌ای بوده‌اند که پیوند عمیق با محیط زندگی مردم دوران باستان دارد به‌طوریکه این نقشها را (نخستین کتاب بشر) نامیده‌اند.

پروفسور پوپ می نویسد:

سفالینه‌های منقش ماقبل تاریخ که ساختن آنها را در آسیای غربی مدتها پیش از ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شده بود نخستین کتاب بشر به‌شمار می آید زیرا طرح و نقش این ظرفها اگرچه جنبه تزئینی آنها اساسی بود برای سازندگان و کسانی که آنها را به کار می بردند بسیار پیش از تزئین اهمیت داشت. این نقوش بیان بیمها و امیدها و علائمی برای استعانت از قوای طبیعی در مبارزه دائم وحشتناک حیات بوده است. از زمانهای کهن کوه اهمیت مذهبی بزرگی داشت. در قدیمترین افسانه‌های مربوط به آفرینش، کوه را مخلوق نخستین دانسته‌اند که مانند نقوش لیوان شوش از میان دریاهای دوره اول، بیرون جسته است. کوه در عقیده ملت‌های ابتدائی، نگهبان و منبع قوای حیات و خود، دارای نیروی تولید و سرچشمه زندگی و مظهر حاصلخیزی و فراوانی بوده است. در نقوش شوش نی‌هائی که در پای کوه روئیده، اشاره‌ای به تأثیر آب در رویاندن گیاهان است. بزکوهی و جانوران شاخدار دیگر نیز چنین نیروی جاذبه‌ای دارند، به احتمال قوی در آغاز میان شاخهای خمیده، و هلال ماه ارتباطی متصور بوده است.

.... نقش مرغان درازپا که در مردابها زندگی می کنند، باز اشاره‌ای به اهمیت آب است که برای حیات آنها ضروری است...

دکتر کنت نو^۱ سالها پیش از این نخستین بار اظهار کرد که نقشهای ظروف سفالی دوره کهن را باید «نخستین کتاب» جهان دانست. دکتر گیرشمن این نکته را که آیا می‌توان این نقوش را از جهتی کتاب به‌شمار آورد با علاقه مورد تأمل قرار داد و چنین اظهار داشت که بی‌فاصله قبل از زمان اختراع فن کتابت در بین‌النهرین قرار داشته و قسمتی از آنها نیز معاصر این زمان بوده است و شاید از طریق فراهم آوردن مجموعه‌ای از نقوش و علامات حاکی از معانی، این اختراع را تسهیل کرده باشد...

اکنون می‌توان این نقشها را به‌عنوان نوعی از علائم زبان به‌اجزائی تجزیه کرد و دریافت که به‌راستی مقدمه خط تصویری شمرده می‌شود.^۲

۱-۶. توضیحاتی راجع به حفاریهای تپه گیان

مطالبی که درباره این تپه، مقابر و محتویات آن به‌نظر خوانندگان محترم می‌رسد، اقتباس و برداشتی اجمالی از «کتاب گیان»^۳ تألیف آقایان گیرشمن و کنت نو است. اطلاعات ما مرهون کار و تلاش دو ساله آنها بر روی این تپه است.^۴ لازم به‌ذکر است که برای اولین بار هرتسفلد آلمانی در سال ۱۹۲۵ در تپه گیان موفق به‌کشف مدارکی از انسان ماقبل تاریخ شد. بعد از او (ژرژ کنت نو)^۵ سرپرست هیأت فرانسوی و (ژ-اونولا)^۶ به‌این کار اقدام کردند. در اردیبهشت سال ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱ م.) اجازه کاوش این

1- Conte Nau

۲- آرثر آیهام پوپ - شاهکارهای هنر ایران - اقتباس و نگارش دکتر خانلری - صفحه ۹

3- Fouilles, Du, Tepe - Giyan, Pres. De Nehavend, 1931 G. Contenau. R. Ghirshman. 1933

۴- برگردان کتاب حفاریهای گیان را رهین زحمات دوساله همکار محترم آقای سید رضا سیدحسینی هستم، آنچه از ترجمه ایشان اقتباس و نقل گردیده مطالبی انتخابی و بسیار خلاصه شده است اطمینان دارد هرگاه صاحب نظری این ترجمه را با اصل مقایسه کند آن را خالی از لغزش و خطا نمی‌بیند. چون ترجمه و نشر این گونه کتابهای علمی برای هیچ ناشری در حال حاضر مقرون به‌صرفه و سودآور نیست لذا بر سازمان میراث فرهنگی است که به‌ترجمه و انتشار آن همت گمارد، زیرا ترجمه و انتشار این گونه منابع مورد احتیاج جامعه علمی کشور است.

5- J. Cont - Nou

6- Onovella

تپه به مدت ۲ سال به هنری ورن^۱ مدیر موزه لور^۲ فرانسه داده شد. عملیات و اکتشاف از سپتامبر سال ۱۳۱۲ تحت نظر دکتر کنت نو و دکتر گیرشمن شروع شد و آقای تقی سپهبدی نیز به عنوان بازرس فنی با ایشان همکاری داشته است.

۷-۱. وضعیت تپه

تپه در ضلع شمالی دهکده، نزدیک آخرین خانه واقع است. ارتفاع آن ۱۹ متر و طول آن جهت شمالی جنوبی است. به واسطه اینکه خاک آن مملو از بقایای گیاهی و جانوری است جهت کشت، بسیار مفید است. لذا در اثر خاکبرداری ۲ تپه از میان رفته است، هنگامی که هیأت ایرانی اولین بار برای بازدید رفته بود در اطراف تپه خرده سفالهای بسیاری را مشاهده کرد که بعضی مواقع ظروف سالم نیز در میان آنها دیده می شد. از آن جمله خمره های بزرگ که جهت ذخیره مواد غذایی و حبوبات بکار می رفته است.

با آمدن هیأت، تپه مانند قلب بریده بریده نمایان بود ولی محور شرقی غربی آن صاف و دست نخورده باقی مانده بود. قسمت جنوبی آن که به وسیله تپه کوچکتري به دهکده وصل بود مورد کاوش واقع شده و در آن دالانی به طول ۸ متر و پهنای ۴ متر حفر کرده بودند. سمت شمال هم به مقدار زیادی خاکبرداری شده بود ولی قسمت غرب تپه کمی بکرو دست نخورده باقی مانده بود هیأت تصمیم می گیرد، در قسمت غرب یک کارگاه ایجاد کند و آن را به سمت جنوب و شرق ادامه دهد، در نتیجه مشخص شد که در این بخش مقابر زیاد و همچنین مجموعه ای از اشیاء عتیقه زیرخاکی وجود دارد.

کارگاه A: حفر کارگاه از مغرب و از میدانگاهی شروع شد که دارای ۲۰ متر طول و ۱۵ متر عرض بود. ما «مؤلف گیان» برای اینکه به عمق برسیم از اطراف آن را به صورت پله پله در آوردیم تا بتوانیم خود، در لبه قرار بگیریم. سکویا پله ها به پهنای ۴ تا ۵ متر بودند. کارگران کلنگ کار پس از اینکه خاک را کنده و زیر و رو می کردند، کارگران بیل کار، خاک را بالا داده بعد با چهارپایان به منتهی الیه تپه حمل می کردند. سپس خاکهای جمع شده را روستائیان به عنوان کود برای زراعت می بردند. هرچه عمق گودال زیادتر

1- Henri - Vern

2- Louvre



1. Le transport des terres.



2. Tranchée en gradins.



3. Conduite d'eau dans la construction II.



4. Tranchée A.



تصاویری از حفاری‌های اولیه گیان

می شد امکان خاکبرداری و استخراج آن به بیرون مشکل تر می گردید، لذا سکوهائی به تدریج در جدار کارگاه تعبیه می شد و خاکها را از سکوی انتهائی به وسیله بیل به روی سکوی بالاتر و همینطور از سکونی به سکوی بعد پرتاب می کردند تا سرانجام بعد از چند مرحله در بالای تپه جمع می شد.

۱-۸. ساختمان تپه گیان

قسمت زیادی از تپه قبرستان است. این قبرستان نمایانگر سکونت یکدوره بوده است که در آن ۱۱۹ قبر یافت شد. در آغاز کار، حدود ۱۰ متری متوجه شدیم که قبور کم و بیش از هم جدا نیستند...

در اولین طبقه قبرستان، پس از وقفه ای طولانی مجدداً ساختمانهایی بر روی آن ایجاد گردیده حتی پی ساختمان در داخل چند قبر قدیمی تر گذاشته شده بود...

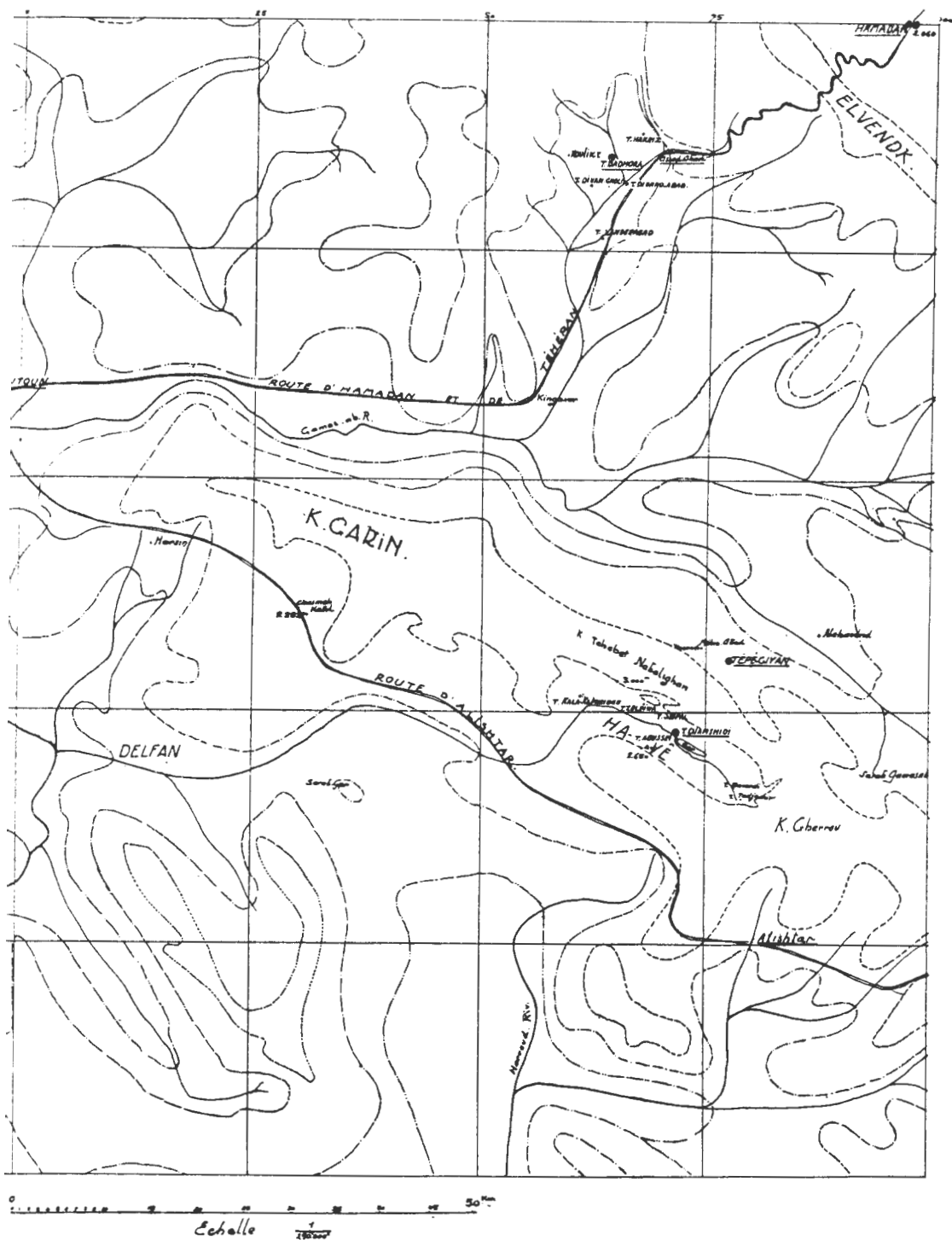
۱-۹. آثار و بقایای ساختمانها

۱-۹-۱. ساختمان شماره ۱:

در این قسمت دیوارهایی مشاهده شد که قسمتهایی از آن با خاک یکسان شده بودند. (نقشه شماره ۴) در بعضی قسمت ها پیدا بود که بر روی پی های سنگی قبلی دیواری به بلندی ۳ متر بالاتر آمده بود. در عمق ۱/۲۵ متر یک راه آب (C) «نقشه شماره ۵» وجود داشت که از دو قسمت تشکیل شده بود.

۱- یک سنگ سیاه بیضی شکل با آثار چرخ «آب کشی»...

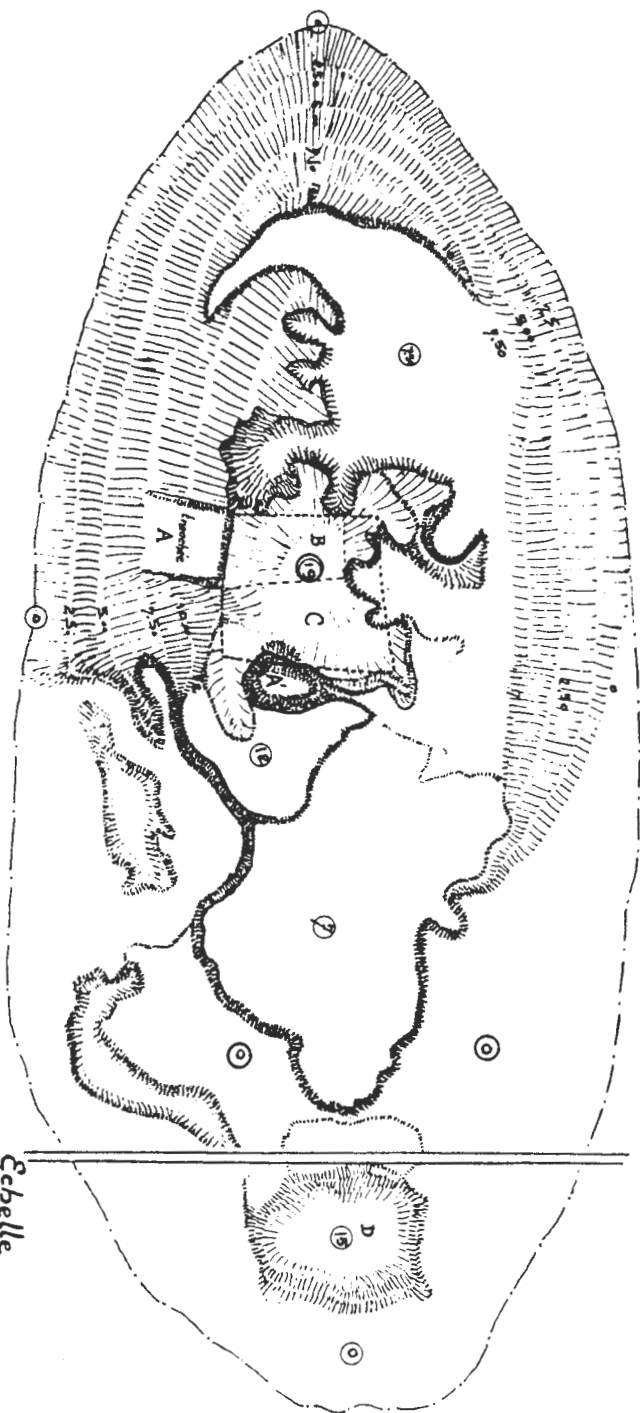
۲- یک سنگ خاکستری رنگ تراشیده به شکل نعل اسب به درازای ۶۱ و پهنای ۷۲ و ارتفاع ۲۵ سانتی متر در قسمت غرب راه آب. بعد از راه آب، سنگ سیاه بزرگ قائم الزاویه وجود داشت. (طول ۱ متر پهنای ۴۶ سانتی متر و ارتفاع ۱۷ سانتی متر) با سطح صاف که در جلو این سنگ ۳ ردیف آجر چیده بودند و هر کدام از این آجرها به اندازه (۳۰ × ۴۰) بود. در فاصله حدود، ۳/۵ متری شمال پنجره (راه آب C) یک سنگفرش «E» با آجرهای پخته نمایان شد که اندازه های این آجرها (۷۵ × ۳۵ × ۷۰) بود در منتهی الیه شمال شرقی یک راه آب «D» با همان ابعاد پنجره آب رو «C» فقط با نیمی از





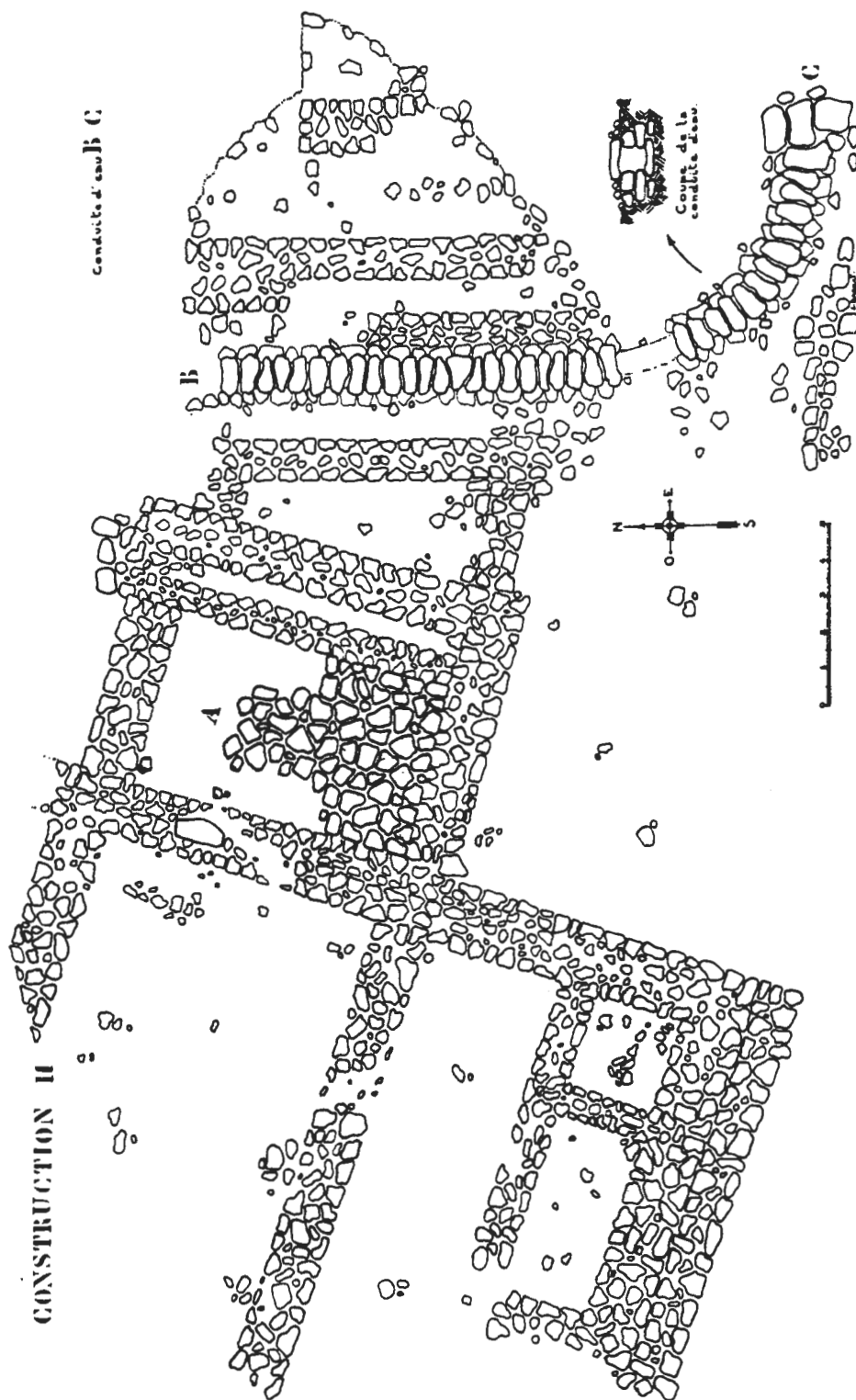
Nota

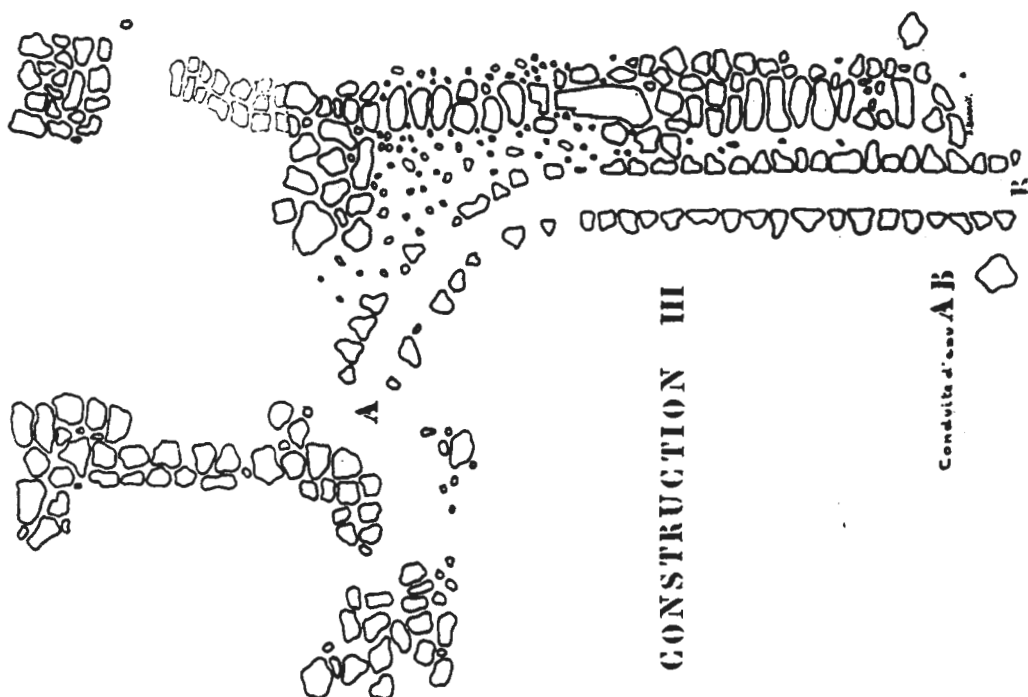
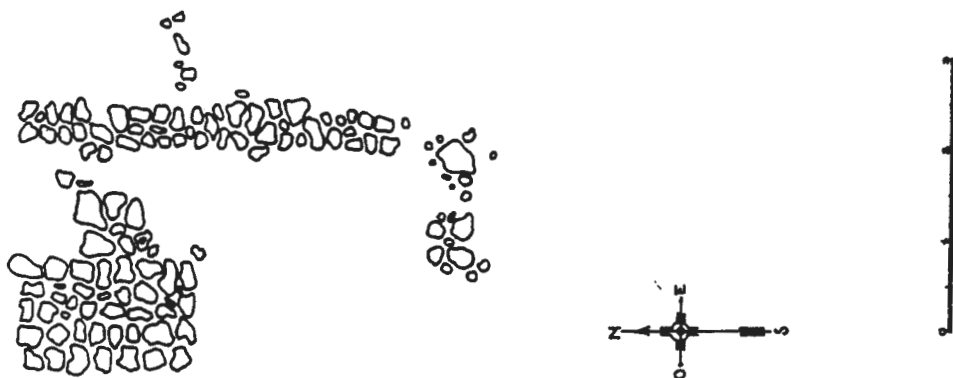
Le trait indique le contour de la colline
 indique la deuxième tranchée.



Echelle







عناصر تشکیل دهنده اولی در عمق ۴۰ سانتی متری در زیر گوشه شمال غربی محل سنگفرش «E» وجود داشت، همچنین مجرای دیگری (سمت جنوب غربی به شمال شرقی) از آجر پخته به پهنای ۲۴ و ارتفاع ۲۸ سانتی متر (نقشه شماره ۴) که تقریباً خوب به جا مانده بود دیده می شد...

۲-۹-۱. ساختمان شماره ۲:

خرابه های دیوار این ساختمان که در عمق ۴ متری قرار داشت بر اثر حفاریهای مخفیانه خسارت بسیار دیده است (نقشه شماره ۵). در این عمق (۴ و ۴/۵ متر) قبور با مشخصات قبور اول مشاهده شد که به وسیله سوداگران اشیاء عتیقه بسیار کاوش و تجسس شده بود.

ساختمان دارای پی های ضخیم و سنگی بوده و بجز این شیوه، ساختمان نمی توانسته پابرجا بماند (نقشه شماره ۳ و ۱) اسلوب ساختمان شماره ۲ غیر از شیوه ساختمان ۱ بود به این ترتیب که ابتدا سطح آن طراز شده و بعداً از مقداری شن و یک لایه سنگ ریزه پوشیده بود... سپس در روی پی سنگهایی به پهنای دیوار، مشابه سنگهایی که در دیوار ساختمان و بنای شماره ۱ بکار رفته بود، قرار داده بودند در بندکشی دقت به کار نرفته به نظر می رسد ملاط دیوارها فقط از گل تشکیل شده بود، در داخل یکی از اتاقهای ساختمان دو استوانه (غلطک) یافت شد که جنس یکی از نوع سنگ زرد بود.

مابین سنگهای پی بنا، لوحه کوچک استخوانی منقوشی دیده شد که شخص ریشویی را نشان می داد در حالیکه عرق چینی بر سر داشت و بازوی دست راست را بلند کرده بود، همچنین در زیر بازوی چپ یک زنبیل با یک مرغابی نگاهداشته بود (نقشه شماره ۳۶ - شماره ۱۱)

حیات A:

ارتفاع سنگفرش حیات متجاوز از (۲۰ × ۱۵) بود که از بلندی سنگهای پایه دیوارها بیشتر نشان می داد این سنگها دارای سطحی صاف و صیقلی شده بودند، در ضلع شرقی حیات مجرای آبی بود که با دقت سنگهای آن چیده شده بود C, B (نقش شماره ۲).

پایه‌های سنگی بنا در عمق ۲/۵ متر قرار داشت، قبور با جام‌های ۳ پایه در زیر این بنا کشف شدند...

۱-۹-۳. ساختمان شماره ۳:

پی سنگی دیوارهای این ساختمان در عمق ۱۳/۵ متری یافت شد. (نقشه ۶-۳ و ۲) این سنگها روی قشری از شن ولی با دقت بیشتری از سنگهای ساختمانهای شماره ۱ و ۲ قرار داده شده بودند. دیوارهای بنا از چینه گلی بود. در ضلع غربی یک کارگاه باز کردیم (نقشه شماره ۶) راه آب A - B برخلاف طبقات بالائی به سمت قسمت فوقانی راه داشت. سنگهایی که به ضلع شرقی آن متصل بودند مربوط به یک راه سنگفرش یا یک کوچه بود...

۱-۹-۴. ساختمان شماره ۴:

این ساختمان زیر قبوری واقع شده بود که به دارا بودن ظروف سه پایه مشهور است... در عمق ۷/۵ متری به یک نوع پرنده برخورد شد که قابل مقایسه با هم نوع خود در شوش است. در این سطح سنگهایی به کار رفته که از طول قد یک آدم بلندتر است، این سطح ساختمان آجری را که بعداً روی آن بنا شده بود، به نظر می‌رسد که خوب تحمل کرده باشد... از آثار باقیمانده می‌توان حدس زد که سقف آن از توده‌های نی یا شاخ و برگ نازک درختان پوشیده بوده است...

۱-۱۰. مقابر تپه گیان و محتویات آنها

گورستان تپه گیان به شکل ساده‌ای است. مقابر بچه‌ها عبارتند از خمره‌هائی بزرگ (نقشه ۴ و ۳) که به تعداد زیاد دیده می‌شود. در بعضی از خمره‌ها، هنوز مقدار زیادی استخوان وجود داشت. در مقابر افراد بالغ، مُرده گاه به پهلوی راست و گاهی به چپ و بعضی به صورت خم شده (به حالت جنینی) مشاهده شد. فقط در یک مورد (در قبر شماره ۸۰) مرده به حالت نشسته و ملبس، به خاک سپرده شده بود و دور سر او نوارهای فلزی پیچیده بودند و در گردن، گردنبندی داشت. روی کمر بند مرده‌ها اغلب چندین

خنجر دیده می‌شد.

زینت آلات قبور شامل گوشوارها، دستبندها، انگشتر و سنجاقهایی که برای نگهداری لباس به کار می‌رود بود. تفاوت بین قبور زنان و مردان از آنجا مشخص است که در قبور زنان زیورآلات کم و بیش شبیه به هم است ولی در قبور مردان انواع سلاحها وجود دارد. مراسم تدفین در هیچ کدام از قبرها به صورتی که در لرستان است دیده نشد. بجز قبر شماره ۳ که بدون شک از یک مرد لُر بود. و زین و برگ اسبش را با او دفن کرده بودند در هیچ یک از قبور کمترین نشانه‌ای از مراسم تدفین مردگان به صورت سوزاندن و باقی ماندن خاکستر مشاهده نشد. دور سر بیشتر مردگان ظروف غذاخوری سفالی و مفرغی چیده شده بود. در حالیکه دستها به طرف دهان قرار داشت. گاهی دیده می‌شد کاسه‌ای را بر روی سر مرده واژگونه قرار داده بودند که سر را از ریزش خاک و سنگ محفوظ نگاه داشته بود برخلاف قبور لرستان که حفاظی (سنگ قبر) قبور را از ریزش نگهداشته بود.

قبور گیان فاقد حفاظی مثل تخته سنگ بودند به همین دلیل گورها از خاک انباشته و رطوبت به مفرغها و سایر ظروف و اسباب برنزی صدمه بسیار وارد کرده است. این مسئله به پیکرها هم لطمه زده تا جائیکه چند مجسمه بیشتر به صورت سالم مشاهده نگردید.

گاهی طرح یک اسکلت در روی خاک دیده می‌شد در حالیکه اسکلت پودر و نابود شده بود به عنوان نمونه (نقشه شماره ۷ طرح ساده‌ای از ۴ قبر را به شماره‌های ۵۹-۵۷-۷۷-۸۴) ارائه می‌دهد که طرز قرار گرفتن اسکلت را نشان می‌دهد.

۱-۱۰-۱. اثاثیه قبور

بالای تپه، تقریباً مسطح است به نظر می‌رسد که این تپه از زمان بسیار قدیم خراب و روبه‌ویرانی رفته است... قدیمی‌ترین قبری که پیدا شده، دارای تاریخی مربوط به ابتدای عصر آهن می‌باشد. در قبرستان زیرزمینی طبقات مجانس بیشماری را می‌شود تشخیص دارد (نقشه شماره ۳)

۲-۱۰-۱. طبقه اول:

در طبقه اول از قبور شماره ۱ تا ۶۳ که شامل آخرین نقطه ساختمان شماره ۱ می‌باشد حدود ۴ متر را اشغال کرده است در این ساختمان ظروفی با خمیر معمولی نسبتاً ضخیم و آجری رنگ و به شکل میوه خوری با فنجانهای دسته دار، کاسه های گود، سبوهایی که به طرز جالبی دورشان جلا داده شده و ظروف ساگری دسته دار و بدون دسته یافته شده اند. در این عصر به تدریج صنعت سفالگری ساده تبدیل به سفال منقوش گردیده، مانند ظروف ساگری شکل با دسته یا بدون دسته، اما مزین، که بعضی با چند خط رنگی متمایل به قرمز و سیاه تزئین شده اند، گاهی با زینت بسیار عالی و گاهی با نقش های گل یا حیوانات و پرندگان و مجموعه ای از تصاویر هندسی عرضه شده اند، در قسمت میانی طبقه یاد شده به مقداری ظروف خاکستری و سیاه که صیقل و پرداخت شده و دارای تنوع زیادی در شکل بودند برخورد شد که عبارت بودند از ظروف دسته دار با شکمی گرد و گردنی گشاد و تنه مخروطی که روی پایه کوچکی قرار داشتند و همچنین کاسه هایی گرد با لبه بلند، در این طبقه مقابری یافته شده مانند (مقابر شماره ۳۵-۵۲) که از نظر محتوا نسبتاً غنی بوده و شباهت به مقابر لرستان دارند. در این طبقه خنجرهایی با دسته های شیاردار که خطوطی بر روی آن حک گردیده و اشیاء دیگر مانند سنجاقهایی با سر درشت، بعضی ها در ناحیه سر مزین به شیشه، دیده شد.

۳-۱۰-۱. طبقه دوم (قبور ۸۲-۶۴)

در طبقه دوم ظروف کروی با پایه هایی بلند شبیه تنگهای دهان گشاد، پرندگانی با دم های بادبزنی شبیه خروس، یافت گردیدند.

۴-۱۰-۲. طبقه سوم قبور (۱۰۱-۸۳)

سفالهای این طبقه از خمیر قرمز رنگ و گاهی قرمز تند ساخته شده است. که به وسیله نقوشی مثلثی شکل با خطوط افقی تزئین گردیده اند. اشکال ظروف عبارتند از فنجانهای دسته دار ته گرد، دیگ، جامهای استوانه ای که روی ۳ پایه ای قرار دارند، ظروف به شکل گلدان، گاهی گیلانهای کوچکی که روی لبه ظروف چسبانده شده اند

بویژه آنها که به شکل ۳ پایه می باشند. در این طبقه اسلحه کمر یافته شده است. و سنجاقها اغلب به شکل میخهایی با سر مخروطی و در قسمت بالا سوراخی که در آن غالباً یک حلقه تعبیه شده دیده می شود.

۵-۱۰-۱. طبقه چهارم (قبور ۱۱۹-۱۰۲)

این قبور به وسیله سفالهایی که شکل غالب آنها سبواست انباشته شده است سبوها

تقسیم مقابر بر حسب طبقات

ارتفاع بر حسب متر	طبقه	مقابر
۱		گور ۱ (۱ متر)
۱/۵۰		
۲		
۲/۵۰	I	
۳		
۳/۵۰		
۴		گور ۶۳ (۳/۸۰ متر)
۴/۵۰		گور ۶۴ (۴ متر)
۵	II	
۵/۵۰		گور ۸۲ (۵/۵۰ متر)
۶		گور ۸۳ (۶/۱۰ متر)
۶/۵۰		
۷	III	گور ۱۰۱ (۷/۵۰ متر)
۷/۵۰		گور ۱۰۲ (۷/۵۹ متر)
۸		
۸/۵۰	IV	
۹		گور ۱۱۹ (۹/۵۰ متر)
۹/۵۰	V	گور ۱۲۰ (۱۰/۸۰ متر)
۹/۱۹		گور ۱۲۴ (۱۴ متر)

اغلب بزرگ و از خمیر غیر مرغوب به‌رنگ زرد مایل به آجری با خطوطی افقی تزئین شده‌اند. در ناحیه گردن تزئیناتی به‌شکل شاخه پربرگ و خطوط دایره‌دار یا بیضی داخل یکدیگر دیده می‌شود. ظروف دیگر دارای خطوطی شطرنجی با قسمت‌های هاشور زده بودند. ظروفی هم مزین به نقش خورشید و پرندگانی شبیه مرغابی با تزئیناتی از خطوط که منتهی‌الیه هریک از خطوط، به‌سر پرنده‌ای ختم می‌شود مانند پرنده شانه به‌سر.

۱۰-۱. طبقه پنجم قبور (۱۱۲ - ۱۲۰)

در این طبقه به‌تعدادی از قبور اطفال برخورد شد که بسیار ضایع و خراب شده بودند، فقط ۳ تای آنها محفوظ مانده بود. در این طبقه خرده ظروف از خمیر نخودی مایل به سبز دیده شد که روی آنها تصاویری از پرندگان اهلی، بز کوهی، پلنگ وجود داشت در قسمت انتهائی طبقه در حد تماس با خاک بکر حدود ۱۹ متری، خرده ظروفی پیدا شد که از یک نوع سفال زمخت به‌رنگ نخودی روشن بود. در این آخرین طبقه فلز دیده نشد.

توضیح:

آنچه در صفحات بعد می‌خوانید شرح ۱۲۲ قبر و اشاره به‌بعضی از اشیاء و لوازمی است که همراه اجساد به‌خاک سپرده شده بود. برای پاسخ به‌این سؤال که چرا لوازم زندگی میت را همراه او دفن می‌کردند. جواب این است که مردم روزگار باستان به‌بقایای روح و ادامه حیات پس از مرگ ایمان داشتند، عقیده آنان این بود که انسان به‌همان صورتی که در روی زمین زندگی کرده در قبر هم خواهد زیست. از این جهت لوازم زندگی و همچنین خوراکی‌های مورد نیازش را با او دفن می‌کردند. فوستل دوکولانژ می‌نویسد:

مردمان قدیم چنان به‌حیات انسان در زیرخاک معتقد بودند که همیشه اشیایی مانند البسه و ظروف و آلات را چون مورد احتیاج مردگان می‌پنداشتند با آن به‌خاک می‌سپردند.^۱ به‌همین دلیل است که مردم گیان هم چنین می‌کرده‌اند. از روی اشیاء دفن شده در قبور گیان می‌توان ادعا کرد که آنان بیشتر مردمی مسالمت‌جو بوده‌اند برخلاف

۱- فوستل دوکولانژ - تمدن قدیم - ترجمه نصرالله فلسفی - صفحه ۳ - چاپ دوم

قبور لرستان که در آن اسلحه و زین و برگ و لگام اسب، به وفور یافت شده این نوع وسایل به جز یک قبر که آنهم متعلق به یک مرد گُرد بوده دیده نشده است.

۱۱-۱. صورت اسامی مقابر و ااثیه تشییع جنازه‌ها

طبقه ۱ - گور شماره ۱ (عمق ۱ متری)

در این گور ظرفی به شکل کشتی از گل زرد دیده شد که در گردن آن ۳ دایره شکافته وجود داشت. (۱) کوزه‌ای با یک دسته از گل زرد (۲) دو عدد مروارید صاف مرمقام. (۴) بازوبند آهنی (۳)

گور شماره ۲ (۱/۲۰)

نزدیک پاها یک کوزه دسته‌دار از گل خاکستری مایل به قرمز (۱) یک قوری دسته‌دار (۲)، یک کوزه کوچک بدون دسته (۴) و یک کاسه گرد خاکستری با دسته افقی (۳)

گور شماره ۳ (۱/۲۰)

در جلو صورت یک کوزه از گل زرد با دسته و تزئیناتی از چوب با نقطه‌های سیاه (۱) یک کوزه با دسته از گل خاکستری با دو خط کوچک موازی در ناحیه گردن (۲) نزدیک دستها ۳ ظرف برنزی داخل یکدیگر. (۳-۴-۵) و یک خنجر (۱۴) که روی ظرفها قرار داشت. در پهلوی سر یک گرز: اسلحه چند بخشی از جنس سنگ متمایل به رنگ سفید (۱۳) و سر نه پیکان به شکل برگ درخت غار^۱ بعضی‌ها از جنس برنز و بعضی‌ها از جنس آهن (۱۵) در دستها یک انگشتر نقره‌ای (۶) و یک دستبند برنزی یک شیبی به شکل T (۸) روی گردن یک آویز نقره‌ای (۹) یک گردن‌بند از مروارید و عقیق (۱۰) سر بر روی دهنه (لگام) برنزی شکسته‌ای قرار داشت که دو تا شده بود (۱۱) در اطراف و در زیر لگام بیست و دو دکمه یراق بند اسب از جنس برنز (۱۲) با دو سنبه آهنی

۱- درخت غار درختی است که در شام و دیگر جاها می‌روید. برگهای آن درشت و دراز شبیه برگ بید است، میوه آن به اندازه فندق و مغز آن خوشبو است تا هزار سال عمر می‌کند در فارسی و همست گویند.

گور شماره ۴ بیچه (۱/۲۵)

مرده در داخل ظرف دهن باز بزرگی از گل قرمز متمایل به قهوه‌ای قرار داده شده بود و در کنار اسکلت یک کوزه دسته‌دار از گل خاکستری (۲) و یک کاسه گرد با دسته افقی (۳) یک کوزه بدون دسته (۲) دیده می‌شود.

گور شماره ۵ (۱/۵۰ متر)

خنجر آهنی شکسته (۱) کوزه دسته‌دار از گل زرد (۲) دو دیگ بزرگ و کوچک از گل قرمز رنگ (۳-۴)

گور شماره ۶ (۱/۸۰)

نزدیک سر مرده یک کوزه کوچک نخودی رنگ به شکل کشتی که در آب است، دو دسته کوچک سوراخ‌دار سه دایره در اطراف گردن، برشهایی در اطراف دسته روی ناحیه بین گردن و تنه و یک حلقه برنزی

گور شماره ۷ بیچه، (۱/۹۰ متر)

در جلو دهان یک کاسه گود از گل قرمز (۳) و یک کوزه با سجاف در اطراف گردن (۱). در بازو یک دستبند باز برنزی، در گردن یک گردنبند مروارید شیشه‌ای (۴-۳) ساغر کوچک شامپاینی شکل از گل با لعاب قرمز (۲)

گور شماره ۸ بیچه، (۱/۹۰ متر)

نزدیک پاها یک دیگ (۱) یک فنجان دسته‌دار از گل قرمز (۲) در هر دو بازو یک بازوبند باز برنزی (۳) به موازات گوشها، چند آویز گوش از جنس برنز. (۴)

گور شماره ۹ - (۲ متر)

نزدیک پاها یک دیگ از گل قرمز با حاشیه برجسته در نوک به شکل حلقه (۱) یک فنجان دسته‌دار (۲) و در دست چپ یک دستبند باز از جنس برنز (۳) در گردن یک

گردنبند مروارید (۴)

گور شماره ۱۰ (۲/۲۰)

در نزدیک پاها یک ظرف گلی نپخته قهوه‌ای رنگ به شکل دیگ که در ناحیه گردن یک رشته تزئینات شیاردار دارد (۶) یک ساغر از گل زرد رنگ (۲) یک کاسه بزرگ از گل زبر متمایل به رنگ قرمز (۵) ساغر دسته‌دار از گل قرمز (۳) در عقب جمجمه یک فنجان دسته‌دار متمایل به رنگ قرمز (۴) یک خنجر برنزی با دسته‌ای از فلز (۷) در ناحیه گردن جانوری کوچک از گل پخته (۱)

گور شماره ۱۱ بچه (۲/۳۰)

سر دارای نیم تاجی از صفحات کوچک برنزی که به وسیله رشته‌ای به هم متصل شده‌اند (۱) آویزی از یاقوت اصل مدور با خطوط راست بریده بریده (۲) سنجاقهای برنزی بدون سر (۳) دو گوشواره گوش از برنز (۴) یک گردنبند پریها از یاقوت اصل و مروارید صدفی شیشه‌ای در ناحیه سینه و گردن (۵)

گور شماره ۱۲ (۲/۳۰)

کوزه کوچک از گل زرد (۱) فنجان دسته‌دار از گل قرمز (۲) سه عدد سنجاق برنزی با سر کوچک بیضی شکل و دو رکاب با حلقه‌های بریده بریده (۳) دو حلقه یکی از جنس آهن، دیگری از جنس برنز (۴)

گور شماره ۱۳ (۳۰/۳)

این قبر دارای سنجاقی از جنس برنز از نوع مدلی که در قبر شماره ۱۲ موجود است. همچنین دو حلقه انگشتری.

گور شماره ۱۴ (۲/۳۰ متر)

این قبر دارای ۳ سنجاق سینه از جنس برنز یک عدد گوشواره به شکل حلقه بازی با آویز مخروطی از جنس شیشه، دستبند برنزی روی مچ‌ها.

گور شماره ۱۵ (۲/۳۰ متر)

نزدیک پاها ظرفی به شکل دیگ از سفال نخودی رنگ، فنجان دسته‌دار از گل قرمز.

گور شماره ۱۶ (۲/۳۰)

در کنار سر دیگی از گل قرمز (۳)، نزدیک دهان کاسه‌ای خاکستری با برجستگی سوراخ‌دار افقی (۲) یک کوزه دسته‌دار خاکستری (۱) یک ظرف برنزی (۴)

گور شماره ۱۷ (۲/۵۰)

در بالای جمجمه، ساغر کوچک گلی قهوه‌ای با دسته سه گوش (۱) ظرفی به شکل بطری ته پهن خاکستری (۲) یک دیگ قهوه‌ای رنگ (۳) یک کاسه خاکستری رنگ (۴) دو عدد میخ چوبی، با دستبندی برنزی (۵) دو عدد گوشوار برنزی (۶) روی سینه یک عدد سنجاق برنزی با سر شیشه‌ای (۷) یک سنجاق دیگر از جنس برنز بدون سر (۸) در کنار گردن یک گردن‌بند با ورقه‌های کوچک سفید رنگ (۹)

گور شماره ۱۸ (۲/۶۵ متر)

سر مرده بر روی دیگی قهوه‌ای رنگ با سجاف در بالای شکم (۱) فنجانی دسته‌دار از سفال نخودی (۳)، در پشت یک دستبند دولا از جنس برنز (۴) نزدیک پاها ظرفی گود با ته پهن و گردن‌بند قهوه‌ای رنگ (۲)

گور شماره ۱۹ (۲/۷۰)

ساغری گلی به رنگ زرد سیر (۱) ساغری گردن دراز از گل قرمز، پایه‌ها به رنگ زرد گردن با علامت دایره (۲) ساغری گلی، گردنی با علامت دایره (۳) کاسه‌ای گود از گل زرد (۴)

گور شماره ۲۰ (۲/۸۰)

در کنار سر یک دیگ کوچک پایه‌دار با برآمدگی در کنار گردن (۱) دیگ دیگری که علامت دودزدگی دارد از گل خاکستری رنگ (۲) در کنار پاها کاسه‌ای از گل قرمز پایه‌دار

(۳) یک ظرف دهانه باز با دو دسته... (۴) ظرفی با مدل ساغر و یک دسته کوچک از گل قرمز (۵) روی کتف مرده سنجاقی مفرغی (۶) در اطراف گردن یک گردن‌بند مروارید طلا‌اندود (۷)

گور شماره ۲۱ (۲/۸۰)

در برابر پیشانی دیگی از گل تیره رنگ با شیاری در اطراف گردن (۲) نزدیک پاها فنجان‌ی دسته‌دار از گل قرمز (۱) یک کاسه پایه‌دار که به وسیله سوراخی افقی شکاف خورده (۳) روی کتف سنجاقی از جنس بزنز (۴) یک سوزن برنزی (۵) در مجها دستبندهای سنگین برنزی (۶) انگشت‌ها دارای چند حلقه و گوشه‌ها دارای دو گوشواره (۷) روی سر نیم‌تاجی از مروارید و برنز، عقیق و لاجورد که به ترتیب پشت سر هم واقع شده بودند (۹) گردن و سینه پوشیده از گردن‌بندهای با ارزش مرواریدی و برنزی و عقیق و شیشه‌ای (۱۰) تزئینی از مفرغ (حلقه یا قلاب کمر بند یا قرنقلی) (۸)

گور شماره ۲۲ (۲/۸۰)

دست راست دارای دستبند دو لایه مفرغی که در انتها مانند صدفی بهم پیچیده است. (۴) کاسه‌ای از گل قرمز حاوی استخوانهای بز (۳) بر روی آن یک خنجر برنزی (۵) در کنار کاسه، دیگی از گل قرمز در اطراف شکم دارای برجستگی (۱) یک ساغر دسته‌دار از گل قرمز (۲)

گور شماره ۲۳ (۲/۸۰)

روی زانوها یک کاسه مفرغی (۲) در بالای سر دیگی از گل قرمز (۱) نزدیک بازوی چپ خنجری آهنی (۳) روی سینه دکمه‌ای برنزی (۴) یک گردن‌بند مروارید عقیق‌دار و شیشه‌ای (۵)

گور شماره ۲۴ (۲/۹۰)

نزدیک سر یک فنجان دسته‌دار از گل قرمز و یک دیگ بسیار بزرگ. در طول بازوی

راست چهار سنجاق برنزی در اطراف گردن یک گردن‌بند مروارید و شیشه‌ای دیده می‌شود.

گور شماره ۲۵ (۲/۹۰)

در این قبر دیگی از گل قرمز (از نوع دیگ قبلی) و کاسه‌ای گلی قرمز و قهوه‌ای با پایه‌ای کوچک.

گور شماره ۲۶ (۲/۹۰)

در نزدیک دست راست، یک دستبند برنزی باز با زیورhائی به شکل دایره‌ای شکافدار (۶) یک کاسه قهوه‌ای رنگ (۷) حاوی استخوان‌های یک حیوان، روی آن خنجری برنزی دسته‌دار (۸) در عقب سر، چهار ظرف: یکی کوچک کروی گردن‌دار با سه پایه کوچک از گل قرمز (۱) دیگری، به شکل ظرفی که در آن ماهی قرمز نگهداری می‌کنند (۲) ظرف کوچکی از گل خاکستری روشن که شکم و گردن آن با دواير و خطوط متقاطع و موجدار با رنگهای سیاه تزئین شده‌اند (۳) دیگ دسته‌دار استوانه‌ای از گل قرمز (۴) سه سنجاق برنزی، که با سرهای کروی روی هم قرار گرفته‌اند در قسمت جلو بازوی راست (۵) در ناحیه گردن، تعداد زیادی مروارید، عقیق، بلور و نقره‌ای به اشکال گوناگون، با استوانه‌ای پهن و اناری شکل وجود داشت (۹)

گور شماره ۲۷ (۲/۹۰)

نزدیک جمجمه، یک ساغر دسته‌دار با گردن پهن و دهن‌گشاد از گل خاکستری تیره (۱) در پشت، دستبند برنزی (۲) روی یک انگشت، یک حلقه صدفی (۳)

گور شماره ۲۸ (۲/۹۰)

در کنار سر، ظرف بزرگی به شکل لیوان آبخوری با یک دسته، از گل خاکستری تیره (۱) در کنار پاها، یک فنجان دسته‌دار از گل قرمز (۲) کاسه‌ای بزرگ از گل خاکستری (۳)

گور شماره ۲۹ (۳ متر)

در قوزک پاها دو دستبند سنگین باز از جنس برنز، بدن مرده به وسیله دیوارهای ساختمان شماره ۱ بریده شده است. قسمت فوقانی از ابتدای لگن ناقص است.

گور شماره ۳۰، بچه (۳ متر)

نزدیک سر مرده، ظرف استوانه‌ای با مقطع هلالی، بر روی گردن یک گردنبند مروارید به شکل قیطان.

گور شماره ۳۱ (۳ متر)

نزدیک پاها، دیگی قهوه‌ای با یک رشته خط دارای برجستگی در انتها به شکل ماریچ (۱) یک کاسه از گل خاکستری تیره با یک زیانه با سر قوچ (۲) یک ظرف دهان گشاد، از گل قرمز با دو زیانه (۳)

گور شماره ۳۲ (۳ متر)

دیگی از گل قرمز در قسمت برآمدگی زانو به رنگ قهوه‌ای (۱) فنجان‌ی از گل قهوه‌ای دسته‌دار (۲) در قوزک پا دو حلقه بزنزی (۳)، حلقه گوشواره از جنس برنز با آویزی سه گوش از شیشه (۵) روی یکی از انگشتان دست چپ، یک حلقه بزنزی (۶) روی سینه، سنجاقی بزنزی (۴) در گردن، گردنبندی مروارید و بزنزی (۷)

گور شماره ۳۳ (۳/۱۰)

دست راست روی شمشیری از برنز با میخ پرچین شده که بطور ماریچی خم شده بود قرار داشت (۴) در کنار آن تعدادی سلاح سنگی شکسته (۳) فنجان‌ی دسته‌دار از گل قرمز (۱) بالای آرنج، ساغری دسته‌دار (۲) سر مرده با نیم تاجی از حلقه‌های بریده بریده در داخل صدفهائی احاطه شده (۵) در گردن گردنبندی مرواریدی پر قیمت (۶)

گور شماره ۳۴ (۳/۲)

نزدیک استخوانهای لگن، کاسه‌ای از جنس گل خاکستری رنگ (۲) در برابر زانوها، دیگی از گل قهوه‌ای (۱) در اطراف گردن، گردنبندی مرواریدی با قیطانه‌های کوچک (۴) در یک انگشت، انگشتی برنزی (۳) سر به علت بریدگی دیوارهای ساختمان از بین رفته بود.

گور شماره ۳۵ (۳/۳۵)

سر مرده، زیر کاسه‌ای از گل خاکستری رنگ (۴) در جلو صورت، دیگی خاکستری (۳) در گردن، گردنبندی مرواریدی، عقیق و شیشه‌ای (۶) دیگی با سوراخهای افقی از گل قهوه‌ای رنگ (۲) یک ساغر خاکستری رنگ (۱) ساغری دسته‌دار (۵)

گور شماره ۳۶ (۳/۶۰)

نزدیک پاها، ظرفی استوانه‌ای از جنس برنز (۲) یک ساغر خاکستری رنگ (۱) روی زانوها، ظرف آبخوری با دو دسته (۳) روی سینه، سه سنجاق از جنس استخوان (۴) گردنبندی از جنس مروارید روی گردن (۵)

گور شماره ۳۷ (۳/۳۰)

در اطراف مجسمه، دو ساغر از گل خاکستری (۲ - ۱) ظرفی استوانه‌ای با مقطعی هلالی و کاملاً خاکستری (۳) یک فنجان دسته‌دار از گل قهوه‌ای (۴) روی کتف چپ خنجری برنزی (۵) روی پیشانی، دو صفحه که در سوراخی فرو رفته از لاجورد (۶)

گور شماره ۳۸ (۳/۳۵)

سر به وسیله کاسه گودی پوشانده شده (۴) در زیر آن گوشواره‌ای از جنس نقره کنده کاری شده، به شکل هلال ماه (۸) مقداری مروارید عقیق نشان، صدفی و نقره‌ای (چند وجهی) و نصف یک آویز نقره‌ای که تزئین شده، شامل یک ستاره با شش پره که از میان بهم راه دارند (۷) در کناره‌ها دو ساغر (۳ و ۲) یک ظرف دهان‌گشاد دسته‌دار، با دو

نوار زرد رنگ (۶) ساغر کوچکی در پشت سر (۱) روی سینه، سنجاقی برنزی دارای سر (۵)

گور شماره ۳۹ (۳/۴۰)

در جلو صورت، دو کوزه دسته‌دار (۴ - ۵) کاسه‌ای برنزی (۳) دو خنجر برنزی، با میخ پرچین (۱۰ - ۹) نزدیک پاها، یک دیگ (۱) فنجان دسته‌دار، از گل قهوه‌ای رنگ (۲) در ناحیه گردن، چندین ردیف مروارید عقیق نشان، طلا نشان (۸ - ۷) یک آویز استخوانی سوراخ (۶)

گور شماره ۴۰ (۳/۴۰)

نزدیک جمجمه، ساغری از گل زرد با خطوط عمودی سیاه

گور شماره ۴۱ (۳/۴۰)

نزدیک جمجمه، ساغری از گل زرد با خطوط عمودی سیاه.

گور شماره ۴۱ (۳/۴۰)

در برابر دهان، ساغری از گل قرمز در کنار آن دیگی از گل قهوه‌ای

گور شماره ۴۲ (۳/۴۰)

در مجاورت سر، ساغری دسته‌دار از گل قرمز (۱) و ساغری معمولی از گل زرد (۴) خنجری بلند و خمیده با میخ پرچ (۶) یک کارد برنزی (۷) دسته‌اش دارای حلقه‌ای از جنس برنز (۸) نزدیک پاها، دو فنجان دسته‌دار از گل قرمز (۲ - ۳) یک سنجاق برنزی (۵)

گور شماره ۴۳ (۳/۴۰)

در برابر دهان، فنجانی همراه با ظرفی از گل قرمز با دسته (۳) عقب سر، ساغری از

گل قرمز (۲) ساغر دیگری از گل زرد با دواير سیاه (۱) کاسه‌ای گل زرد (۴) کاردی بدون میخ پرچ روی دست مرده (۵) یک ردیف مروارید در گردن (۶)

گور شماره ۴۴ (۳/۴۰)

در کنار دست، ظرف استوانه‌ای هلالی شکل از گل زرد، یک فنجان دسته‌دار از گل قرمز.

گور شماره ۴۵ (۳/۴۰)

گردن دارای گردن بندی مرواریدی چند بخشی شیشه‌ای که وسیله صفحات کوچکی از لاجورد، به دنبال هم قرار دارند روی یک انگشت، حلقه‌ای برنزی.

گور شماره ۴۶ (۳/۴۰)

در جلو دهان دو ساغر، یکی بدون دسته از گل قهوه‌ای (۱) دیگری با دسته از گل زرد (۲) روی زانو‌ها، بشقاب بزرگی از گل زرد (۳)

گور شماره ۴۷ (۳/۵۰)

نزدیک دهان دیگ کوچکی از گل قهوه‌ای ضخیم بدون حاشیه (۱) در پس مجموعه دو ساغر از گل متمایل به رنگ زرد (۲-۳) بالای سر، دو جام ساغری دسته‌دار زرد رنگ (۵) در پهلوی، ظرفی به شکل گلدان چینی متمایل به رنگ قرمز (۴)

گور شماره ۴۸ (۳/۵۰)

در بالای مجموعه، ساغری از گل زرد و پیاله بزرگ با پایه‌های توخالی از گل، به رنگ قرمز.

گور شماره ۴۹ (۳/۵۰)

در برابر دهان، کاسه‌ای از گل قهوه‌ای (۲) جلو زانو‌ها، یک فنجان دسته‌دار (۱) یک

ظرف استوانه‌ای از گل زرد (۳) نیم‌تاجی از برنز مزین به نقشهای مناسب (۴) در ناحیه گردن، گردنبندی با اجسامی مدور از جنس آهکی (۶)، در بازوها دو دستبندی برنزی (۵)

گور شماره ۵۰ (۳/۵۰)

در بالای مجسمه، دیگی از گل قهوه‌ای (۱) کاسه‌ای خاکستری رنگ (۳) سه سنجاق برنزی بدون سر، دو تا روی سینه و یکی روی بازوی چپ قرار دارد (۴) در گردن، گردنبندی از جنس مروارید و عقیق (۶) در یک قوزک پا حلقه‌ای برنزی (۵)

گور شماره ۵۱ (۳/۵۰)

دو ساغر، یکی نزدیک پاها و دیگری در جوار صورت (۲-۱) قوزک پای چپ دارای حلقه‌ای از برنز (۳) در گردن، گردنبندی از جنس عقیق و مروارید (۵) روی سینه ۳ سنجاق استخوانی (۴)

گور شماره ۵۲ (۳/۵۰)

روی سینه، یک کاسه برنزی (۴) ظرفی برای نوشیدنیها با سر پرنده از گل زرد (۲) در کنار پاها ظرفی با دهان گشاد قهوه‌ای رنگ با خطوط قرمز (۱) در پشت سر گلدانی از گل زرد (۳) به موازات لگن، دسته کاردی استخوانی (۱۰) سنجاقی استخوانی (۷) در برابر سینه، ظرفی استوانه‌ای به شکل ماریچ (۶) در یکی از بازوها، بازوبندی نقره‌ای (۸) روی سینه، ۳ دکمه بزرگ و کوچک برنزی (۵) در گردن، گردنبندی مروارید و عقیق گران‌قیمت و گردن‌بند سنگی بهن (۹)

گور شماره ۵۳ (۳/۶۰)

در مجاورت بازوی چپ، کاسه‌ای از گل قرمز (۱) یک ظرف آبخوری از گل سیاه رنگ، با دو شیار، در اطراف شکم و یک دسته شکسته (۲) و چند مهره کوچک مرمر فام، به شکل حیوان خوابیده... (۵)

گور شماره ۵۴ (۳/۶۰)

در نزدیکی سر، ظرفی دهانه‌گشاد (۱) یک گلدان کروی با کف پهن از گل سیاه (۲) نزدیک دست، یک چاقوی برنزی (۳) یک سوزن برنزی (۴)

گور شماره ۵۵ (۳/۶۰)

در اطراف سر، ظرفی از گل خاکستری (۱) یک فنجان دسته‌دار، از گل قرمز (۲) میج دست، دستبندی نقره‌ای (۴) روی ساعد، سنجاقی برنزی (۵) یک کاسه پهن از گل زرد (۳).

گور شماره ۵۶ (۳/۶۰)

نزدیک زانوها، دیگی قهوه‌ای رنگ با حاشیه برجسته (۱) دو ساغر، از گل خاکستری (۲-۳) در انتهای لگن، یک ظرف دهان‌گشاد دسته‌دار (۴) روی سینه دو سنجاق بزرگ و دو سنجاق کوچک برنزی (۶) در ناحیه گردن یک گردنبند مروارید (۷) روی یکی از بازوها یک بازوبند برنزی گشاد (۵)

گور شماره ۵۷ (۳/۶۰)

نزدیک زانوها، دیگی قهوه‌ای رنگ، با حاشیه برجسته (۱) دو ساغر از گل خاکستری (۲-۳) در انتهای لگن، یک ظرف دهان‌گشاد دسته‌دار (۴) روی سینه، دو سنجاق بزرگ و دو سنجاق کوچک برنزی (۶) در ناحیه گردن یک گردنبند مروارید (۷) روی یکی از بازوها یک بازوبند برنزی گشاد (۵)

گور شماره ۵۸ (۳/۷۰)

در برابر پیشانی ظرفی دهان‌گشاد به رنگ قهوه‌ای (۱) در پشت جمجمه، فنجان‌ی دسته‌دار به رنگ قرمز (۳) یک ساغر خاکستری (۴) در طول ساعد چپ یک خنجر برنزی (۲) در گوشها گوشواره‌هایی باز از جنس برنز (۵)

گور شماره ۵۹ (۳/۷۰)

نزدیک صورت یک ظرف گردن‌دار (۱) یک کاسه (۲) ساغری دسته‌دار (۳) همه آنها به‌رنگ خاکستری متمایل به سیاه همراه با تیغ صورت‌تراشی از جنس برنز (۶) یک دیگ از گل قهوه‌ای (۴) کاسه‌ای پایه‌دار به‌رنگ زرد (۵) که همگی در بالای استخوانهای لگن قرار داشتند.

گور شماره ۶۰ (۳/۷۰)

در بالای مجسمه چهار ظرف: یک ساغر به‌رنگ خاکستری با خطوط عمودی سیاه (۱) دیگری به‌رنگ زرد با کتیبه‌هایی حاوی چند مثلث (۲) دو ساغر دسته‌دار به‌رنگ زرد که با خطوط و دوائر سیاه تزئین شده‌اند (۳-۴)

گور شماره ۶۱ (۳/۷۰)

در کنار دست راست، ظرفی از گل قرمز (۴) ساغری از گل زرد با دوائر سیاه (۱) ساغر دیگری بدون تزئین (۲) کاسه‌ای گل قرمز (۳) یک ظرف دهان‌گشاد از گل زرد با دوائر سیاه، مثلث‌ها و هاشورهای سیاه رنگ (۶) روی کتف مرده دو سنجاق برنزی (۵) روی گردن، یک گردنبند مروارید به‌شکل زبانه‌های کوچک (۷)

گور شماره ۶۲ (۳/۸۰)

تمام ظروف، غیر ظرف شماره ۳ در پشت سر مرده قرار داشتند. این ظرف شامل: یک ساغر زرد بدون تزئین (۲) دیگری از گل متمایل به‌رنگ سبز، روی آن یک مرغ بلند پا روی یک سه‌گوش (۴) ساغری از گل زرد با خطوط عمودی سیاه (۵) یک لیوان دسته‌دار با لبه پهن با نیم دایره‌های سیاه و هاشورکاری به‌شکل استخوان پشت ماهی (۶) ساغر کوچک دسته‌دار، دارای مثلث‌ها و گل‌های منظم نزدیک آرنج چپ (۳) یک نیزه کوتاه برنزی (۱)

گور شماره ۶۳ (۳/۸۰)

در اطراف سر، یک ظرف دهان‌گشاد کروی شکل با دو دسته، به‌رنگ قهوه‌ای مزین به دو ردیف مثلث (۱) یک استوانه هلالی شکل، از گل زرد (۲) یک کاسه قهوه‌ای رنگ (۴) یک فنجان دسته‌دار به‌رنگ قرمز (۵) روی شانه، سنجاقی بدون سر، با دواير بریده بریده (۳) نزدیک گوش‌ها، دو گوشواره باز برنزی (۶)

طبقه دوم

گور شماره ۶۴ (۴ متر)

خمیره کوچکی با دو دسته از گل زرد با تزئین‌های هندسی سیاه رنگ و نقش پرندگان ظرفی به‌شکل (شیشه مخصوص ماهی قرمز) دهان‌گشاد از گل با دکورهای مشابه ظرف قبلی.

گور شماره ۶۵ (۴ متر)

در برابر زانو و سینه، پنج آبخوری دهان‌گشاد به‌رنگ زرد با دو دسته و تزئین هندسی به‌رنگ سیاه. نزدیک دهان، یک کاسه از گل قرمز (۴) با یک سر نیزه کوتاه از برنز کنده‌کاری به‌شکل برگهای درخت غار. دو ظرف آبخوری دسته‌دار با تزئینات سیاه رنگ به‌رنگ خاکستری (۱-۲) یک ظرف آبخوری، از گل متمایل به‌رنگ قرمز با نقاشی به‌رنگ سیاه در کنار سر مرده (۳)

گور شماره ۶۶ (۴ متر)

بین سر تا زانو، یک کاسه از گل قرمز (۶) دو ساغر از گل زرد با طرحهای هندسی به‌رنگ سیاه (۱-۲) دو ساغر از گل خاکستری (۳-۴) یک ظرف با دو دسته از گل قرمز با تزئینات به‌رنگ سیاه (۵) یک تیغ صورت‌تراشی از برنز (۷) روی سینه، دو سنجاق برنزی (۸) در گردن، گردنبندی از جنس مروارید، عقیق و شیشه‌ای (۹)

گور شماره ۶۷ (۴/۱۰)

سر مرده، زیر کاسه‌ای بسیار بزرگ (۱) در بالای دست، روی پیشانی دو ساغر (۳) و (۲) از گل زرد. روی گردن، ردیفی مروارید، عقیق، صدف و شیشه (۵) چند گردن‌بند لوزی شکل (۴)

گور شماره ۶۸ (۴/۱۰)

جلو زانو‌ها، کاسه‌ای بزرگ قهوه‌ای رنگ - روی گردن، گردن‌بندی از مروارید و شیشه، یک استوانه از سنگ: تصویر شخصی که در جلو درخت مقدس زانو زده همچنین دو جانور...

گور شماره ۶۹ (۴/۱۰)

در پشت جمجمه، ساغری از گل قهوه‌ای با تزئینات هندسی سیاه رنگ و یک ظرف خاکستری روی سینه دو سنجاق برنزی و یک گردن‌بند مرواریدی و شیشه‌ای.

گور شماره ۷۰ (۴/۲۰)

تبری برنزی به شکل پوکه فشنگ، با سوراخهای مدور با دهانه پهن. در زیر سر، انبوهی از سلاح‌های گلابی شکل از مرمر سفید.

گور شماره ۷۱ (۴/۳۰)

در مقابل دندانها فنجانی به رنگ خاکستری با دسته (۲) ظرفی با دهانه گشاد با نقش چند خروس (۱) روی زانو گلدانی دسته‌دار با دوایر سیاه رنگ (۳) در پهلوها یک کاسه بزرگ از گل خاکستری (۴) یک کارد برنزی (۵)

گور شماره ۷۲ (۴/۳۰)

در عقب جمجمه، ظرفی از گل خاکستری به شکل استوانه با مقطع هلالی مزین به دو ردیف مثلث‌هائی که روی هم قرار گرفته‌اند (۱) در انگشت‌ها دو انگشتر نقره‌ای (۳)

به موازات گوش‌ها دو گوشواره از نقره (۴) سر مرده در یک نیم تاج مروارید و عقیق احاطه شده بود. (۲)

گور شماره ۷۳ (۴/۳۰)

در کنار چانه و در طول بدن مرده یک کوزه به شکل کشتی در آب نشسته از گل خاکستری رنگ با گردن کوچک و دهان گشاد (۶) کاسه کوچکی از گل خاکستری با دواير و خطوط موجدار سیاه (۱) دو کوزه دسته‌دار از گل خاکستری و دواير سیاه (۳ و ۲) در کنار پاها یک کوزه از گل خاکستری با گردن پهن و دواير سیاه (۴) در طول صورت، یک فنجان دسته‌دار با دکور مثلث سیاه (۷) یک کارد برنزی (۸) یک کاسه با خطوط مستقیم (۵)

گور شماره ۷۴ (۴/۳۰)

در بالای مجموعه، یک کوزه دسته‌دار از گل متمایل به قرمز مزین به دواير سیاه (۱) در پشت، کاسه‌ای پایه‌دار از گل زرد مزین به دواير سیاه (۲) دستبندی برنزی (۴) دو انگشت برنزی ماریج (۵ - ۶) بر روی سینه برگه مثلثی شکل از برنز (۳) یک سنجاق از جنس برنز با سر مخروطی (۷)

گور شماره ۷۵ (۴/۳۰)

جلو زانوها، یک کاسه از گل خاکستری رنگ (۴) ظرفی متمایل به رنگ سبز با تزئین سیاه (۵) روی سینه، یک ظرف دهانه گشاد به رنگ زرد با تزئین سیاه (۲) یک ظرف استوانه‌ای از گل نخودی رنگ با تزئین هندسی (۳) در طول ساق پا دو کوزه دسته‌دار با دواير سیاه (۷ - ۸) یک ظرف دهان گشاد از گل قرمز با تزئین سیاه (۱) حاوی دیگی با دو لبه افقی و سوراخی بین دو لبه (۶) فنجانی دسته‌دار از گل قرمز (۹) دو کاسه بزرگ از گل خاکستری با تزئین سیاه (۱۱ - ۱۰)

گور شماره ۷۶ (۴/۴۰)

در زیر چانه دو ظرف پایه‌دار با دسته به رنگ خاکستری مزین به دواير سیاه (۴ - ۳) یک کارد برنزی (۵) روی زانوها کاسه‌ای به رنگ خاکستری (۲) نزدیک پاها یک کوزه

دسته‌ار به‌رنگ خاکستری، شامل حلقه‌ها و نقاط سیاه (۱) در گردن، گردنبندی از صدف که بهم متصلند با یک آویز مرمر فام به شکل پرنده‌ای با بالهای عقاب (۶).

گور شماره ۷۷ (۵/۴۰)

در بالای سر، یک کوزه دسته‌دار از گل خاکستری با تزئین هندسی با خورشیدهایی به‌رنگ سیاه (۲) ظرف کوچکی با دوایر سیاه (۳) در پشت سر، یک کاسه (۵) در نزدیک دست، یک کاسه از گل خاکستری، مزین به حلقه‌های سیاه موجدار (۱) روی زانوها، دو کوزه دسته‌دار از گل خاکستری با تزئین دوایر و مثلث‌هایی که نوک به نوک بهم متصلند (۴ - ۹) در عقب شانه ظرف دهان گشاد گلی رنگ با تزئین حکاکی سه بعدی (۱۰ - ۷) زیر سر، خنجری برنزی (۸) ده سر نیزه کوتاه در کنار پاها (۱۱) در بازوها دو دستبند بسته از جنس برنز (۶) روی سینه و گردن، گردن‌بندی با اجسامی از جنس شیشه به شکل مگس و حشرات کوچک (۱۲) در برابر دهان، استخوانهای سر یک گوسفند.

گور شماره ۷۸ (۴/۵۰)

کاسه‌ای از گل قهوه‌ای در بالای جمجمه (۲) در مقابل دهان ظرف کوچکی از گل قرمز به شکل قمقمه مسافرتی (۳) پائین‌تر، یک کوزه دسته‌دار که دهانه و گردن آن شکسته شده است (۱) در بازوها دو دستبند برنزی (۴) در گردن یک گردنبند مروارید (۵)

گور شماره ۷۹ (۴/۶۰)

در جلو زانوها، یک کاسه برنزی (۷) در زیر چانه دو کوزه از گل قرمز با دوایر سیاه (۴ - ۵) یک کوزه دسته‌دار با تزئین سیاه (۱) یک کاسه خاکستری رنگ (۶) یک کوزه دهان گشاد از گل خاکستری (۲) در کناری از قبر یک ظرف دهان گشاد به رنگ قهوه‌ای با تزئین سیاه (۳) روی شانه چپ کاردی برنزی (۸) سینه مرد پوشیده از مروارید، عقیق، صدف و لاجورد (۱۱) یک آویز برنزی مزین به یک ستاره شش پره (۹) دو گوشواره هریک متشکل از سه حلقه روی هم (۱۰) دو سنجاق بدون سر کاملاً تزئینی (۱۲)

گور شماره ۸۰ (۴/۶۰)

در اطراف سر کوزه خاکستری با دسته و یک گاو آهن (۱) ظرفی به شکل (شیشه‌هائی که در آن ماهی قرمز می‌اندازند) از گل خاکستری (۲) فنجان‌ی دسته‌دار خاکستری رنگ با دوایر سیاه (۳) یک کاسه خاکستری، با تزئین سیاه (۴) یک بشقاب و یک کاسه (۵-۶) در گردن، گردنبندی مرواریدی، لاجوردی و شیشه‌ای (۷) همراه با یک آویز، که یک قورباغه از شیشه را نشان می‌دهد. (۸)

گور شماره ۸۱ (۵/۳۰)

قبر به وسیله حفاران غیرمجاز از طریق نقب زیرزمینی ویران شده تنها دارای فنجان‌ی از گل زرد روشن (۱) یک کوزه دسته‌دار از گل خاکستری با دوایر سیاه‌رنگ است (۲)

گور شماره ۸۲ (۵/۳۰)

ظرفی به شکل بطری با شکم پهن و تزئین هندسی و طرح‌های مثلثی شکل پر از خطوط هاشور زده که دوایر سیاهی بر روی آن کشیده شده است (۱) کوزه قرمز نوک باریک مزین به پره‌های سیاه (۲) دو سنجاق با حلقه که سر آنها مخروطی شکل است (۳) دو حلقه کوچک نقره‌ای (۴) دو عدد استوانه از گل پخته یکی سیاه یکی زرد (۵)

طبقه سوم

گور شماره ۸۳ (۶/۱۰)

بالای مجسمه کاسه‌ای از گل قرمز با سه پایه (۱) در مقابل دهان کوزه کوچکی از گل قرمز با دوایر سیاه (۲) در پهلوها، ظرفی به شکل (گلدان) از گل خاکستری مزین به نیم دوایر مرکزی در طول لبه (۵) در کنار پاها یک کوزه (۶) یک کوزه دسته‌دار با ته محدب از گل خاکستری مزین به دوایر و مثلث‌های سیاه رنگ (۳) در درون این ظرف، ظرف کوچکتری قرار داشت (۴)

گور شماره ۸۴ (۶/۱۰)

در بالای سر، پارچ کوچک دسته‌داری از گل قرمز با تزئین سیاه (۵) در زیر چانه یک ظرف (گلدان) از گل قرمز (۸) یک پارچ دسته‌دار از گل قرمز با دواير سیاه‌رنگ (۶) نزدیک زانوها دو خمره شکم‌دار با گردن پهن و گشاد (۷-۳) روی پاهای مرده مقدار زیادی ظروف رویهم چیده شده بودند که یک کاسه بزرگ از گل قرمز در میان آنها بود (۱) یک گلدان بزرگ (۲) ظرفی سه پایه با ته محدب و لبه پهن روی لبه چین‌دار آن دو پیاله کوچک از گل زرد با نقوش سیاه‌رنگ (۴)

گور شماره ۸۵ (۶/۲۰)

به موازات رأس جمجمه، دیگی از گل قرمز رنگ با نقوش سیاه (۵) یک ظرف دهان گشاد با دو دسته (۱) نزدیک زانوها یک پارچ از گل قرمز و زرد (۲) یک کاسه قرمز رنگ، با دواير سیاه (۶) یک دیگ ساده، با ته برآمده (۴) یک گلدان گل قرمز رنگ، با دواير سیاه (۹) نزدیک پاها ظرفی سه پایه‌ای (۳) یک گلدان با تزئین خطوط مستقیم (۷) روی سینه دو سنجاق برنزی با سر به شکل میخ (۱۱) لوله‌ای برنزی (۱۰)

گور شماره ۸۶ «بچه» (۶/۵۰)

اسکلتی در وضعیت نشسته که کاسه‌ای قرمز رنگ در کنار آن قرار دارد (۲) یک ظرف دهان گشاد با ۳ پایه با دواير سیاه (۳) که ظرف ۳ پایه کوچکی در درون آن قرار دارد (۱) یک دیگ با دهانه گشاد قرمز مزین به دواير و مثلث‌های سیاه رنگ (۵) روی سینه یک سنجاق برنزی (۷)

گور شماره ۸۷ «بچه» (۶/۵۰)

کاسه‌ای از گل قرمز با دواير سیاه (۱) دو گلدان از همان گل با نیم‌دایره‌های متحد‌المركز سیاه رنگ (۲-۳) یک کوزه دسته‌دار از گل قرمز آنهم با دواير متحد‌المركز سیاه رنگ (۴)

گور شماره ۸۸ (۶/۵۰)

ظرفی برنزی استوانه‌ای شکل با تزئین سیاه (۱) مرده به حالت خوابیده، سوراخ ظرف به طرف دهان قرار دارد. و در نزدیک دست خنجری دیده می‌شود (۲) که دارای دو شیار است. روی تیغه خنجر، پوششی که تیغه را در بر گرفته دیده می‌شود. در کنار خنجر دیگی که در ناحیه گردن دوایری سیاه رنگ دارد. (۳)

گور شماره ۸۹ (۶/۵۰)

در مقابل دهان ظرف کوچکی به شکل گلدان که دارای دوایر سیاه رنگ است (۱) در پشت سر یک کاسه زرد متمایل به قهوه‌ای با برآمدگی در اطراف لبه (۲) ظرفی با شکم برآمده با ته پهن در قسمت بالا تنه، مزین به دوایر سیاه و یک خط پیچ و خم دار (۳)

گور شماره ۹۰ (۶/۹۰)

مرده فنیجان کوچک دسته‌داری در دست دارد (۸) گلدانی در کنار (۱) و ظرفی سه پایه (۲) نزدیک پاها سه سنجاق برنزی با سر مخروطی شکل (۹) از لوازم دیگر یک سوزن (۱۱) و دو شیء برنزی (۱۰)

گور شماره ۹۱ (۶/۵۰)

نزدیک پاها گلدانی بزرگ (۳) دو ظرف سه پایه (۴-۵) در مقابل استخوان لگن، یک کوزه دسته‌دار (۶) سنجاق برنزی با سر مخروطی شکل (۹)

گور شماره ۹۲ (۶/۹۰)

.... کاسه‌ای برنزی با لبه کشیده بوسیله یک پایه کوچک انگشتی (حلقه مانند) (۸): سه سنجاق برنزی (۱۱) یک انگشتر نقره‌ای (۱۰) یک گردنبند از جنس مروارید، شیشه و لاجورد غیراصل (۹)

گور شماره ۹۳ (۶/۹۰)

نزدیک دستها دو کوزه دسته‌دار از گل قرمز با دکور سیاه رنگ (۱ - ۲) چهار سنجاق (۴) روی سینه یک خنجر برنزی با یک میخ پرچین (۵) یک گوشواره برنزی (۶) یک نوع سوزن (۳)

گور شماره ۹۴ (۶/۵۰)

در بالای دستها ظرف کوچک دسته‌داری از گل خاکستری با تزئین سیاه (۲) روی سینه دو سنجاق برنزی (۱۳) یک سنجاق استخوانی (۱۲) گردنبندی از جنس مروارید صدف و شیشه (۱۰) حلقه برنزی (۱۱)

گور شماره ۹۵ (۶/۶۰)

دو ظرف سه پایه (۱ - ۲) یک کوزه دسته‌دار (۳) یک گلدان گل (۴) یک ظرف به شکل اردک (۵) تمام این ظروف از گل قرمز دارای تزئینات سیاه می‌باشند که در طول قفسه سینه مرده رده‌بندی شده بودند. دو سنجاق برنزی (۶) بقیه سفالها از گل قرمز با تزئین سیاه‌رنگ در کنار مرده رده‌بندی شده بود.

گور شماره ۹۶ (۶/۷۰)

ظرف سه پایه با ته محدب و بدنه هلالی شکل با خطوط مستقیم و موجدار (۱) ظرف دسته‌دار با دهانه باز با ته محدب (۲) ظرف دسته‌دار از گل زرد رنگ (۳) دو مروارید به شکل لوله که بهم چسبیده‌اند (۴) کاسه‌ای بزرگ از گل قرمز با ته محدب مزین به خطوط افقی (۵)

گور شماره ۹۷ (۷ متر)

ظرفی دسته‌دار (۲) یک کاسه بزرگ (۵) یک ظرف پهن طشت مانند از جنس برنز (۸) خنجری، با میخ پرچ (۹)

گور شماره ۹۸ (۷ متر)

ظرفی سه پایه از گل قرمز با نقاشی سیاه رنگ که گیلان کوچکی در لبه آن چسبانده شده بود (۱) دیگی از گل قرمز بدون تزئین (۳) کاسه‌ای بزرگ از گل زرد (۶) کوزه کوچک قرمز رنگ با تزئین سیاه (۲) ظرفی با دهانه گشاد (۴) ظرفی سه پایه (۵) یک کاسه بزرگ (۷) گردن‌بندی از جنس مروارید و عقیق (۸) یک سنجاق برنزی (۹)

گور شماره ۹۹ (۷/۳۰ متر)

سبوی کوچکی از گل قرمز (۱) سه ظرف سه پایه‌ای (۲ - ۴ - ۵) یک گلدان دسته‌دار (۶) یک گلدان (۷) ... یک ظرف استوانه‌ای شکل با دسته (۳) یک دوک سنگی به رنگ خاکستری تیره (۸)

گور شماره ۱۰۰ (۷/۵۰)

سبویی از گل خاکستری با نقوش سیاه (۱) یک کاسه بزرگ به رنگ قرمز براق (۲) کوزه کوچک دسته‌دار (۳) ظرف کوچک سه پایه‌ای از گل زرد، با دواير سیاه و قرمز (۴) ظرف کوچکی به رنگ زرد و خطوط سیاه (۵)

گور شماره ۱۰۱ (۷/۵۰)

سبویی از گل زرد رنگ، با نقوش سیاه (۱) کاسه‌ای بزرگ از گل زرد رنگ (۲) دیگی کوچکی با خطوط سیاه رنگ (۳) فنجان کوچکی از گل خاکستری رنگ با دسته (۴) دو سنجاق ته گرد از برنز (۵)

گور شماره ۱۰۲ (۶/۸۰)

دو سبوی از گل خاکستری رنگ با نقوش سیاه (۱ و ۲) ظرفی از گل زرد رنگ (۳) کاسه‌ای بزرگ، از جنس بزرگ (۴) دو سنجاق برنزی (۹ - ۱۰) یک حلقه برنزی (۷) حلقه‌ای نقره‌ای به شکل حلزون برای افسار اسب (۶) یک استوانه سنگی خاکستری رنگ (۸) یک گردن‌بند مروارید و شیشه‌ای (۵)

گور شماره ۱۰۳ (۷/۵۰)

نزدیک شانه راست مرده ظرف کوچکی از گل خاکستری با نقش‌های سیاه (۲)
نزدیک زانوها کاسه‌ای ساده بدون تزئین (۱) نزدیک دستها مجموعه‌ای از سلاح‌های
سنگی سیاه رنگ (۳) روی سینه سنجاق بدون سر از جنس برنز (۴)

گور شماره ۱۰۴ (۷/۵۰)

در جلو بازوی راست دستبندی پهن از جنس برنز با تزئین بهم آمیخته مثلثی شکل
(۱) یک درفش برنزی (۳) زیر آرنج، تبری برنزی با دسته عمودی (۲) گلوله سنگی
فلاخن به رنگ خاکستری (۴)

گور شماره ۱۰۵ (۷/۵۰)

بواسطه خاکبرداری که بوسیله حفاران غیرمجاز از این قبر شده بود، اسکلت‌ها و
اثاثیه تدفین از بین رفته‌اند (آنچه بجا مانده) فقط کوزه‌ای از گل خاکستری با نقوش سیاه
(۱) سه زنگوله برنزی (۲) حلقه‌هایی با دواير از جنس برنز (۳)

گور شماره ۱۰۶ (۷/۵۰)

در مقابل صورت دو کاسه کوچک بدون نقش (۲-۱) نزدیک دست‌ها، کاسه‌ای
کوچک به رنگ قرمز تند با دواير سیاه (۶) در پشت سر، ظرفی با یک دسته از گل زرد
رنگ با نقوش دایره‌ای (۳) در داخل آن آب‌پاشی کوچک، دیگی از گل زرد مزین
به خطوط و دواير سیاه رنگ (۴) ظرفی سه پایه با دواير سیاه و قرمز از گل زرد در بالای
لگن مرده (۷) در دستبند کوچک نقره‌ای در اطراف مچ چپ، دیگی از گل زرد مزین
به خطوط و دواير سیاه رنگ (۵)

گور شماره ۱۰۷ (۷/۶۰)

سبوی کوچکی از گل قرمز با نقوش سیاه رنگ (۱) دو ظرف استوانه‌ای برنزی (۳) و
(۲) یک ظرف دسته‌دار از گل قرمز (۴) یک کاسه کوچک از گل قرمز با نوک باریک (۵)

دو کاسه از گل قرمز (۶-۷) سه کمر بند زینتی از جنس برنز قائم‌الزاویه با مرکز برآمده و سوراخ... (۸)

گور شماره ۱۰۸ (۷/۸۰)

خمره بزرگی از گل زرد با نقوش بریده بریده با دو دسته (۱) که در داخل آن دیگ کوچکی قرار دارد (۲) خمره دیگری از گل خاکستری با نقوش سیاه (۳) که حاوی دو پارچ کوچک از گل قهوه‌ای و دو ایر بریده بریده بود (۴-۵) خمره دیگری از گل خاکستری رنگ با نقوش سیاه رنگ (۷) حاوی دیگ کوچکی به رنگ خاکستری و نقوش سیاه (۶) چند شیئی حلزون شکل از نقره (۸) برای گیره موی سر (۸)

گور شماره ۱۰۹ (۷/۸۰)

خمره بزرگی از گل خاکستری با نقوش سیاه (۱) حاوی دیگی کوچک (۳) خمره‌ای با نقوش سیاه که شانه بسرهائی را نشان می‌دهد (۲) ظرف کوچک خاکستری با تزئین (۴) دو کاسه از گل قرمز و صاف (۵ و ۶)

گور شماره ۱۱۰ (۷/۸۰)

خمره بسیار بزرگی از گل نخودی رنگ با نقوش رنگارنگ قرمز و سیاه با سه گوشه‌ها، دو ایر و برش‌هائی در اطراف گردن (۱) که در داخل آن ظرفی استوانه‌ای از جنس برنز قرار دارد (۴) یک سرنیزه، از جنس برنز با دسته‌ای توخالی مثل پوکه فشنگ (۵) سبوی دیگری از گل صورتی رنگ با نقوش سیاه رنگ (۲) دیگی با همان نقوش (۳)

گور شماره ۱۱۱ (۷/۸۰)

خمره بزرگی از گل خاکستری با نقوش سیاه شبیه نقوش ظرف قبلی (۱) کاسه بزرگی از گل قرمز (۲) دو دستبند برنزی (۳) یک حلقه برنزی (۴) چهار حلزون مارپیچی از جنس برنز و نقره مخصوص اسب (۵) یک گردن‌بند مروارید پوشیده از صدف و کریستال و سنگ (۶) یک مهره سنگی خاکستری رنگ (۷)

گور شماره ۱۱۲ (۸/۲۰)

در این قبر دیگی از گل زرد رنگ، همراه با نقوش سیاه رنگ دیده شد. (۱) همچنین یک فنجان دسته دار از گل نخودی رنگ با دواير سیاه (۲) در برابر صورت مرده در زیر سر یک سرنیزه برنزی (۳) که دسته آن بطور عمد خمیده شده در پهلو شیئی برنزی به شکل علامت سؤال ؟ (۴) چهار حلقه برنزی (۵)

گور شماره ۱۱۳ (۸/۲۰)

خمره ای از گل خاکستری با نقوش سیاه، که چند شانه به سر را نشان می دهد، و به وسیله مثلث هائی بهم چسبیده از هم جدا شده اند. (۱) خمره ای دیگر با همان تصاویر و همان نقوش... (۲) همچنین با زینت هائی به شکل گل سرخ و خورشید سومین خمره دارای نقوش لوزی شکل (۳) حاوی کوزه ای کوچک به رنگ خاکستری (۴) کاسه ای از گل قرمز و شفاف (۵)

گور شماره ۱۱۴ (۸/۲۰)

خمره بزرگی از گل خاکستری رنگ با نقوش سیاه رنگ و چند شانه بسر که به وسیله خطوط شکسته از هم جدا شده اند حاوی دیگ کوچکی به رنگ خاکستری با نقوش سیاه، همچنین کاسه ای بزرگ از گل قرمز.

گور شماره ۱۱۵ (۸/۳۰)

کاسه بزرگ قرمز رنگ بدون نقوش (۱) دیگی از گل زرد با نقوش و خطوط و دواير سیاه رنگ (۲) حاوی یک دیگ از گل زرد با خطوط افقی سیاه رنگ (۳) زینت آلات موی سر به شکل مارپیچ (حلزونی) از جنس نقره (۴)

گور شماره ۱۱۶ (۸/۳۰)

خمره بزرگی از گل خاکستری با نقوش سیاه به شکل زینت هائی از گل سرخ و شانه بسرک ها (۱) حاوی کوزه کوچکی به رنگ خاکستری منقوش به خطوط سیاه مورب و

مغایر هم (۲) خمره بزرگ دیگری به رنگ خاکستری و اشکال شانه به سرها و مرغابی و دواير افقی بطور برجسته (۳) کاسه بزرگ دیگری از گل قرمز (۴)

گور شماره ۱۱۷ (۹/۲۰)

خمره‌ای از گل خاکستری رنگ با نقوش سیاه (شانه به سرک) و زینت‌هائی به شکل گل (۱) خمره دیگری از گل خاکستری رنگ با نقوش سیاه که شانه به سرهائی را نشان می‌دهد و به وسیله نقش مرغابی‌هائی از هم جدا می‌شوند (۲) خمره دیگری از گل قهوه‌ای رنگ با نقوش برجسته (۳) دو خمره از گل قرمز با نقوش سیاه و نقوشی از گل و شانه به سر و مرغابی که رویهم نقاشی شده‌اند (۴ و ۶) و هریک حاوی یک دیگ کوچک خاکستری رنگ (۵ - ۷) کاسه بزرگی از گل قرمز (۸)

گور شماره ۱۱۸ (۹/۳۰)

ظرف کوچکی با ته محدب از گل زرد منقوش به دواير و خطوط سیاه رنگ (۱) ظرف دیگری به همان شکل با تفاوت مختصری در نقوش (۲) دیگ بزرگی از گل خاکستری با نقوش و دواير و خطوط کج و معوج سیاه رنگ (۳) دو ظرف دسته‌دار بدون نقوش از گل قرمز سیر (۵) خمره بزرگی از گل قرمز روی گردن نقوشی از شانه به سرک‌ها... (۶)

گور شماره ۱۱۹ (۹/۵۰)

خمره بزرگی از گل خاکستری رنگ با نقوش سیاه شانه به سرها و مثلث‌هائی که از نوک به هم متصلند (۱) خمره‌ای از گل قهوه‌ای با نقوش سیاه به شکل خورشید (۲) ظرف دیگری از گل قهوه‌ای با نقوش برجسته (۳) خمره‌ای با نقوش سیاه و گل و شانه به سرک (۴) ظروف سفالی کوچکی از گل زرد با نقوش سیاه و خطوط مواج (۵) کاسه بسیار کوچکی از گل قرمز رنگ (۶) ظرف دسته‌داری از گل قرمز (۸) که حاوی ظرف کوچکی مشابه خودش (۷)

طبقه پنجم

گور شماره ۱۲۰، بچه (۱۰/۸۰)

در داخل این قبر ظروفی از گل خاکستری رنگ با نقش‌های سیاه به شکل مثلث با چند استخوان بچه دیده می‌شود.

گور شماره ۱۲۱ (۱۳/۵۰)

ظرف سفالی بزرگی از گل قهوه‌ای رنگ بدون تزئین، دهانه‌ای بیضوی به شکل بخاری... در داخل آن چند استخوان بچه دیده شد.

گور شماره ۱۲۲، بچه (۱۴ متر)

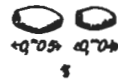
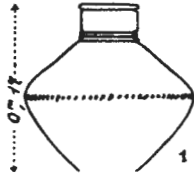
ظرفی سفالی از گل سفید رنگ قلمکاری شده با ته مسطح و دهانه گشاد با نقوش سیاه رنگ و تصویر بز کوهی به طرز زیبایی نقاشی شده بود که در آن یک اسکلت بچه قرار داشت. یادآور می‌شود گیرشمن در پایان این بحث از مقدار زیادی سفالها مجسمه‌ها، مهرها و سایر لوازم زندگی ابتدائی که در خادرج از قبور کشف شده نام برده و صورت اسامی آنها را در کتاب گیان آورده است (نقشه‌های ۳۶ و ۳۷) همچنین شرحی از مهرها نقشه (۳۸) بدست می‌دهد.

سپس به بررسی اشیاء طبقات گوناگون پرداخته، ابتدا اشیاء فلزی را مورد نظر قرار داده، از خنجرها، سنجاق‌ها، گوشوارها، و فنرهای مو (گیره‌ها)، آویزها... یاد کرده و آنها را با اشیاء مشابه خود در خارج از ایران مقایسه می‌کند و تاریخ تقریبی بعضی‌ها را به دست می‌دهد.

COUCHE I

1

1 m.

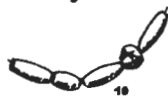
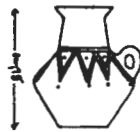


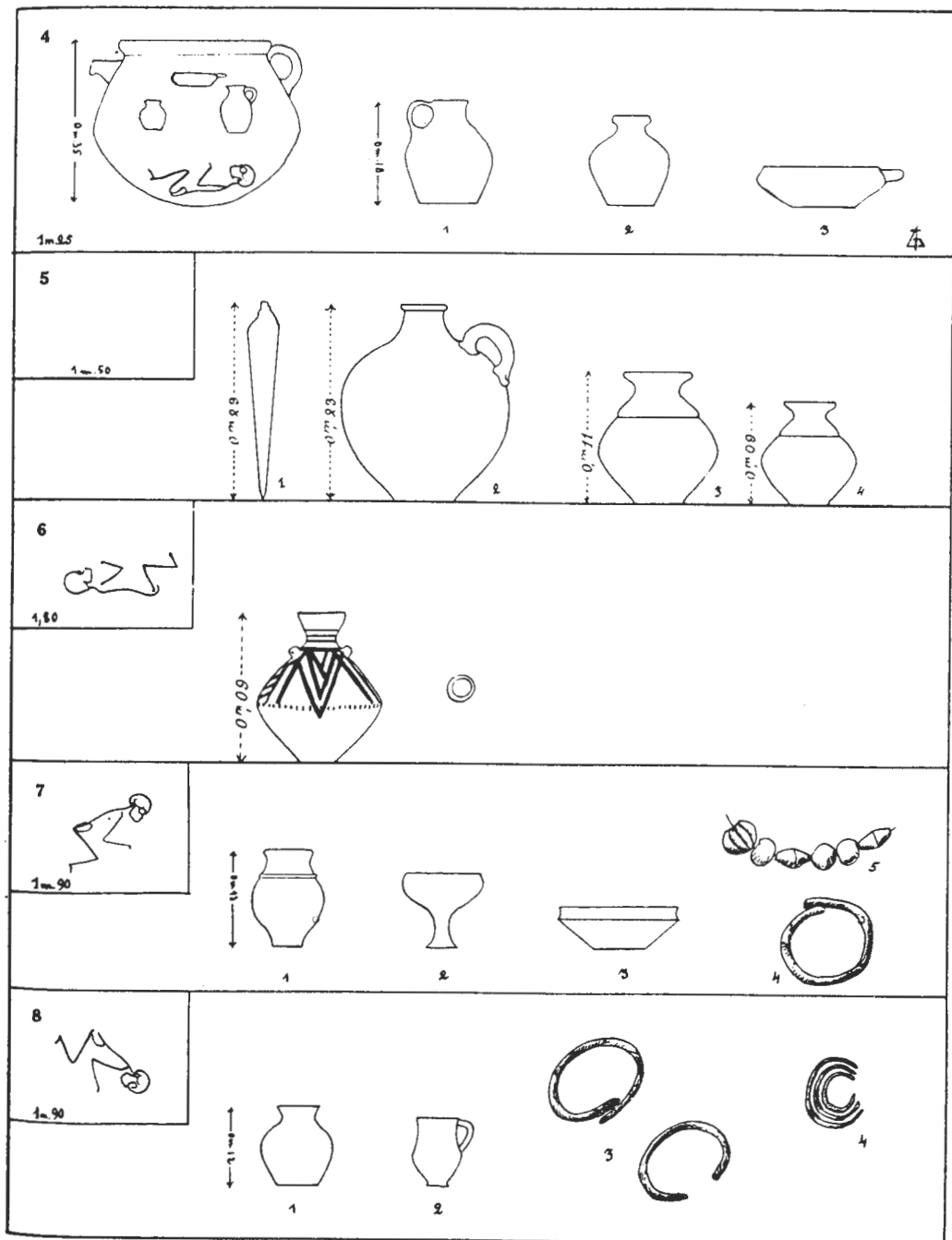
2

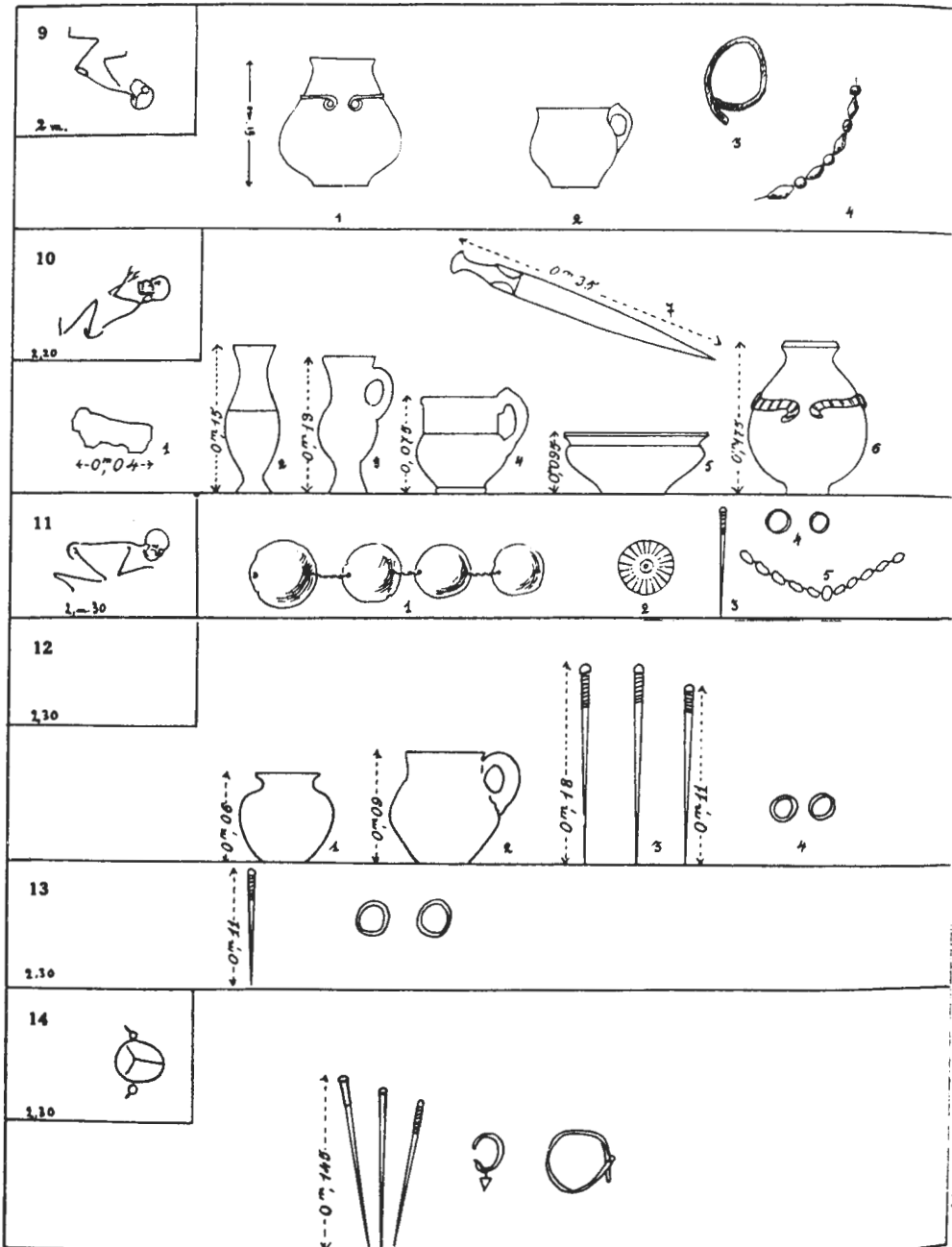


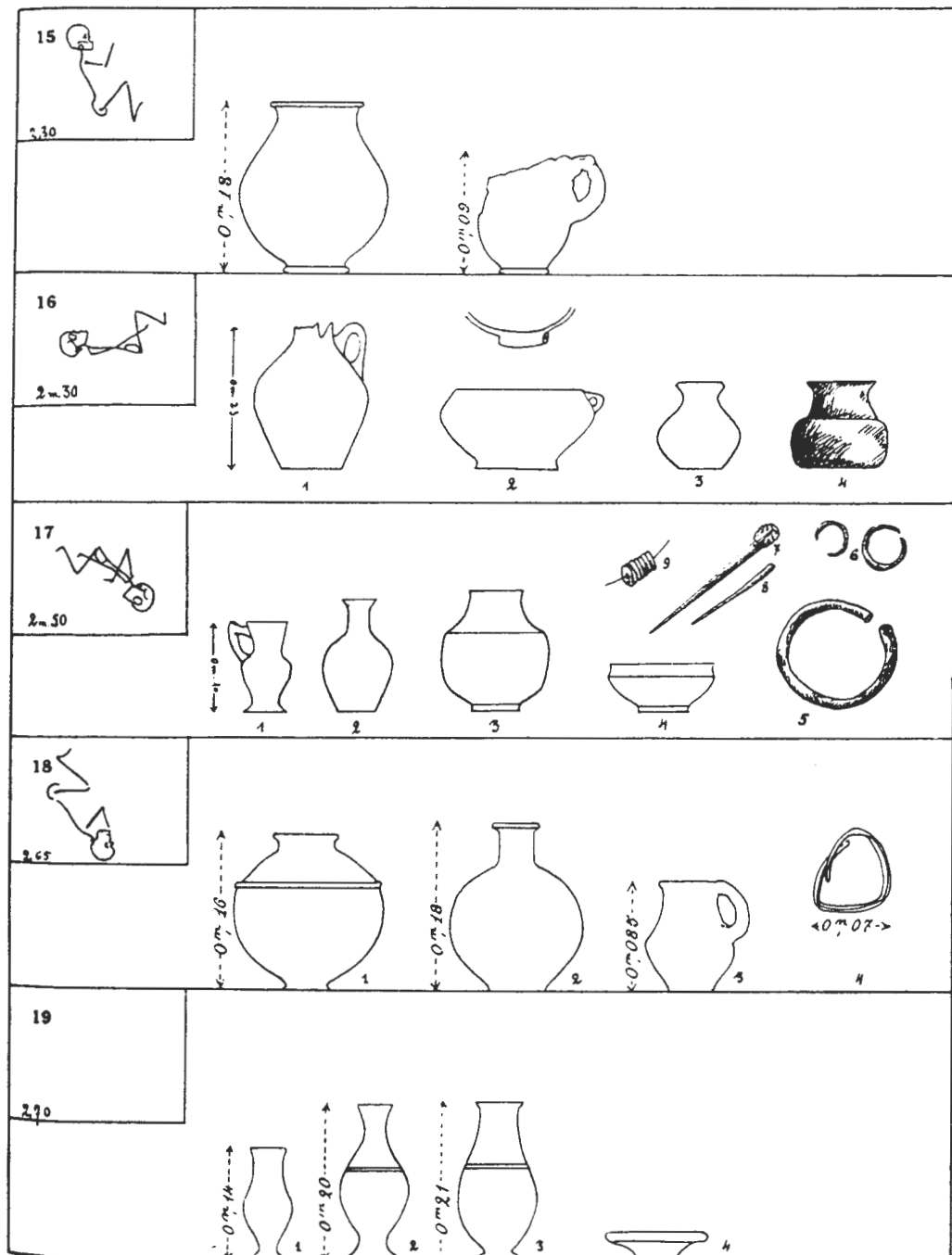
3

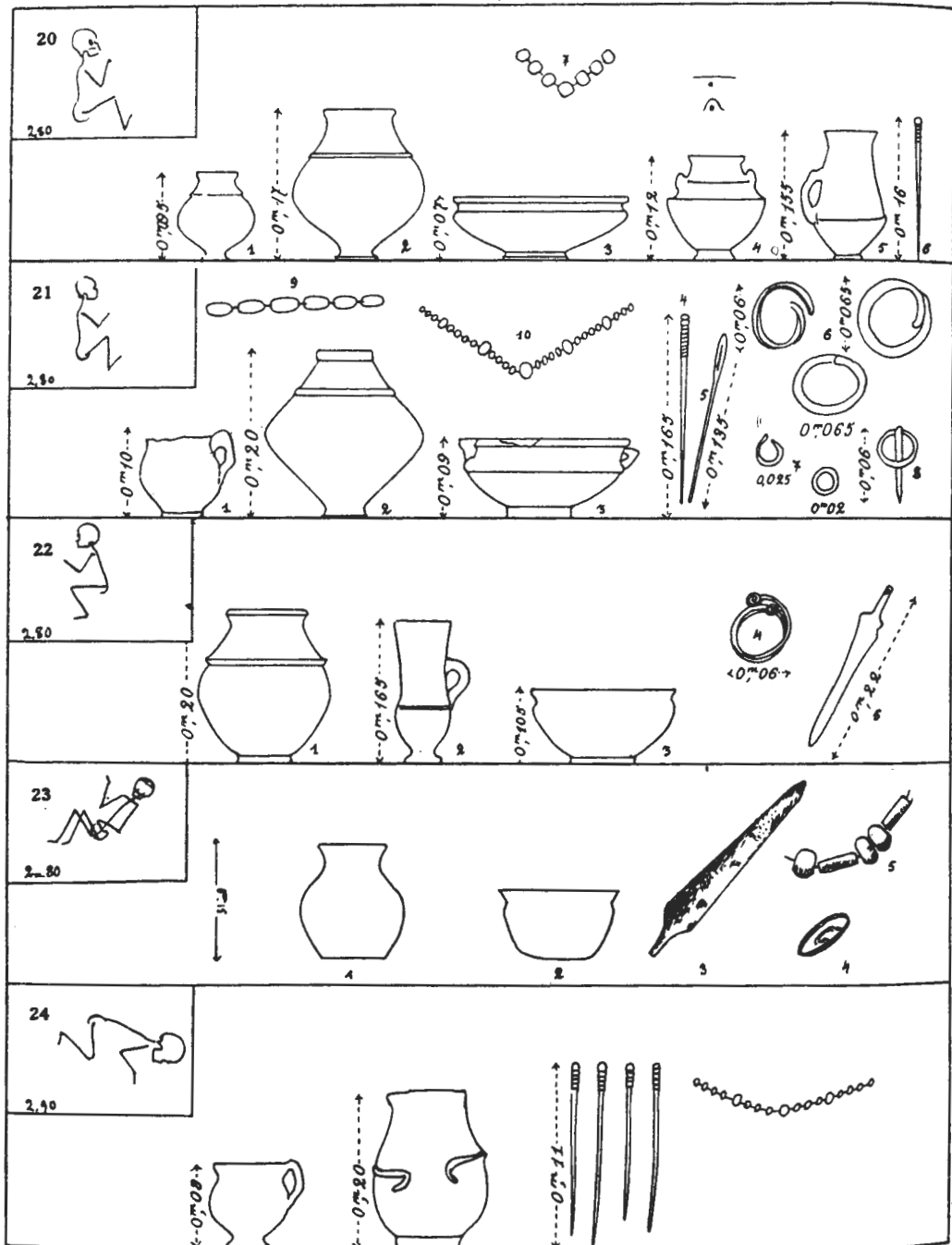
1 m 10

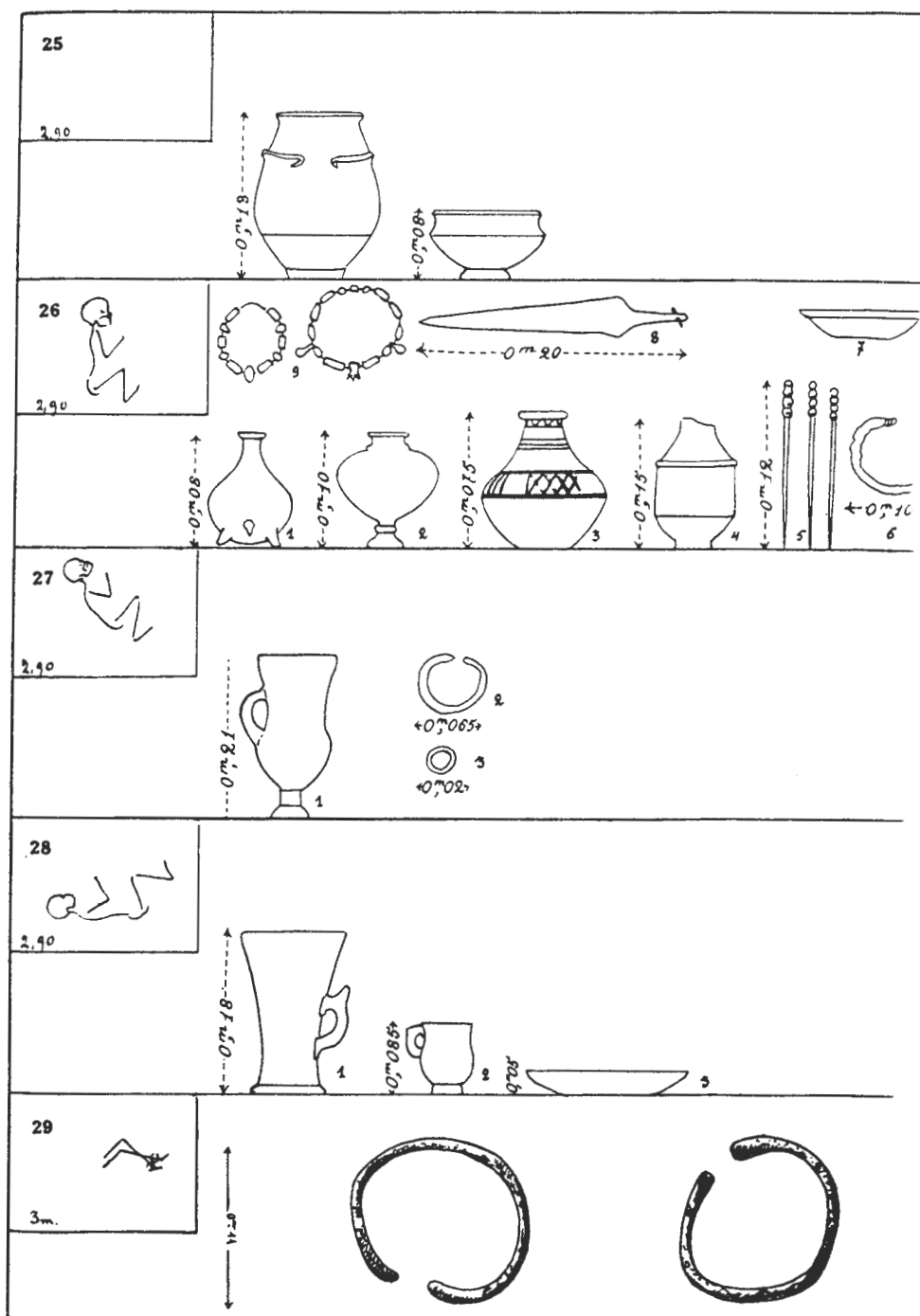


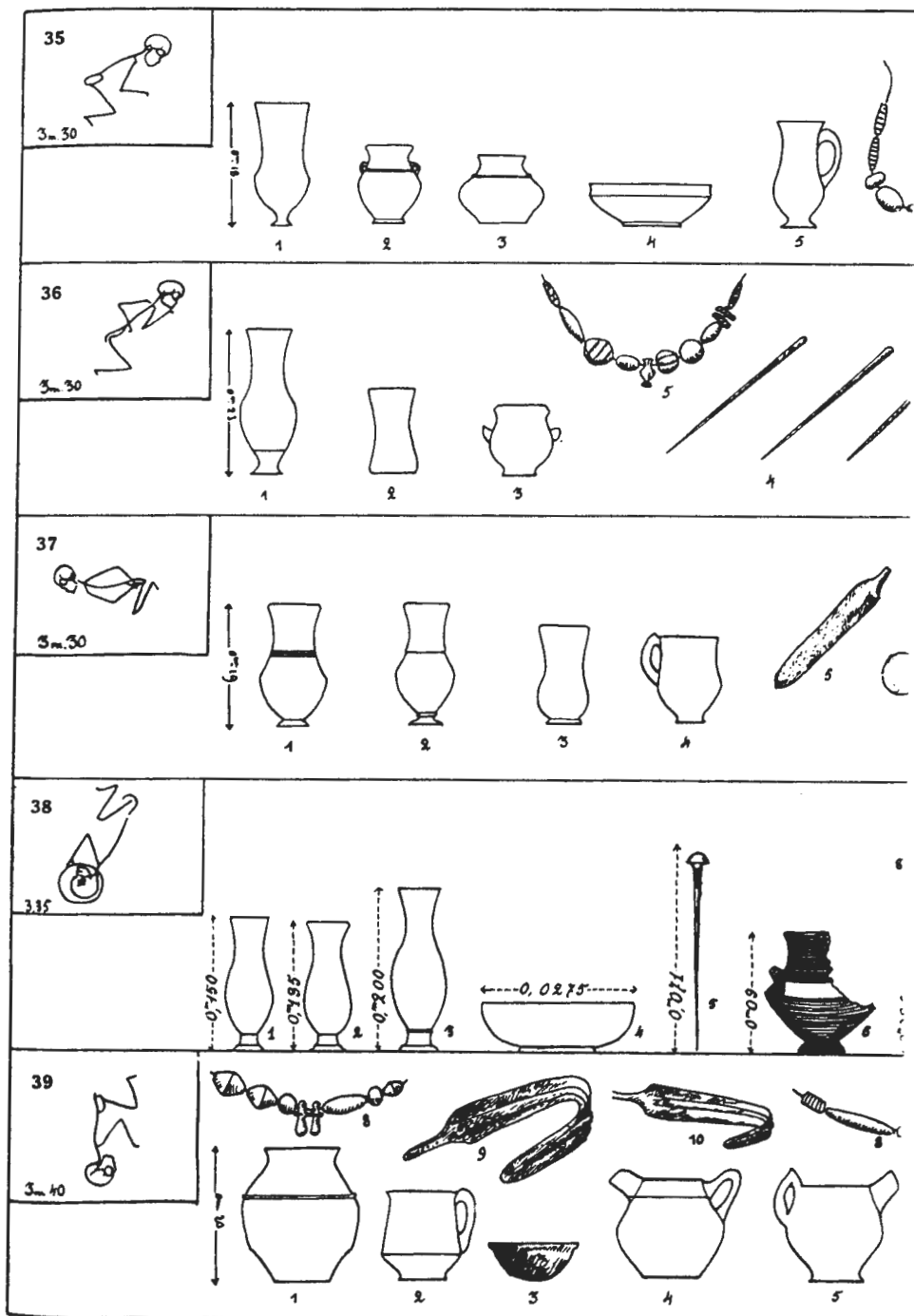


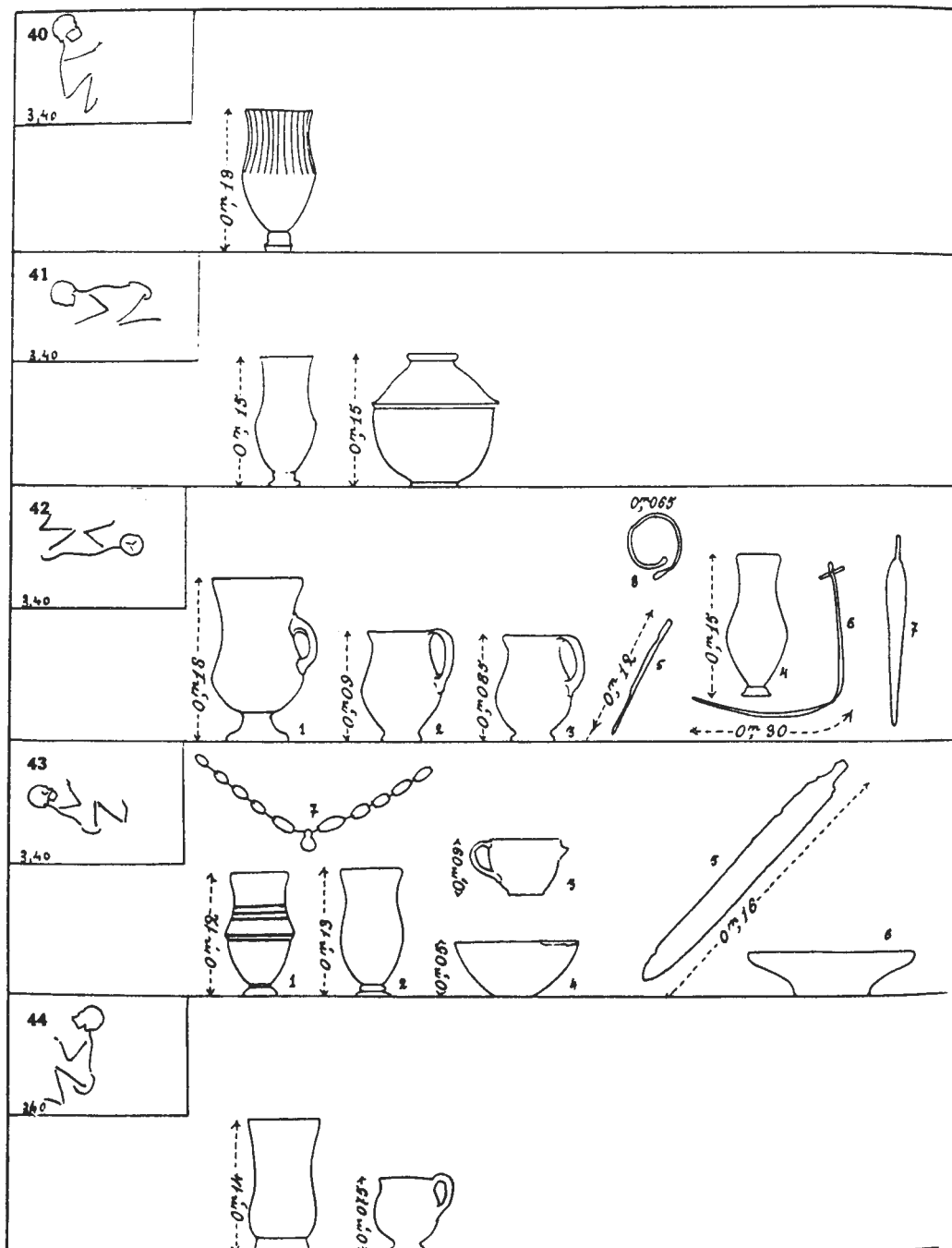


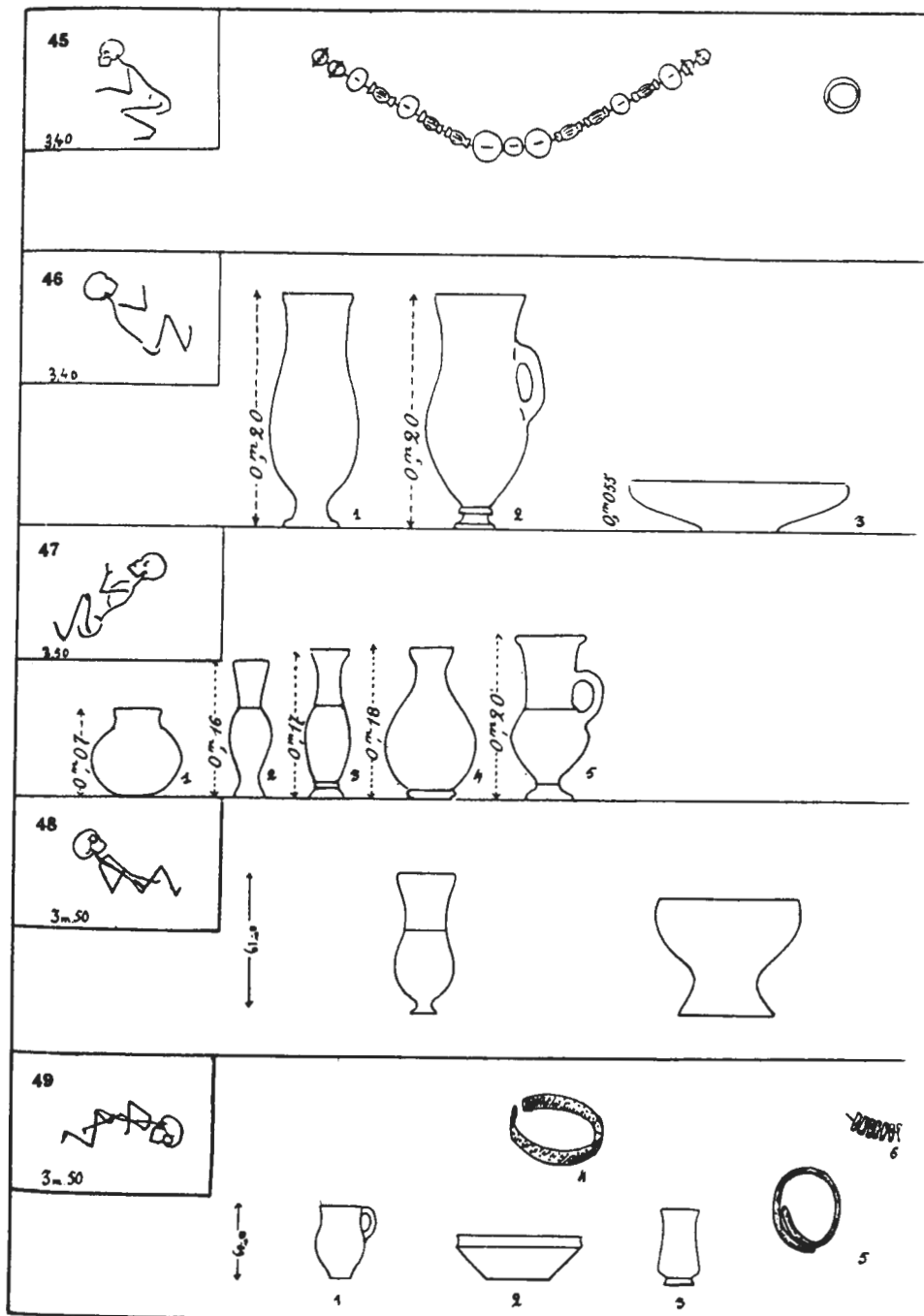


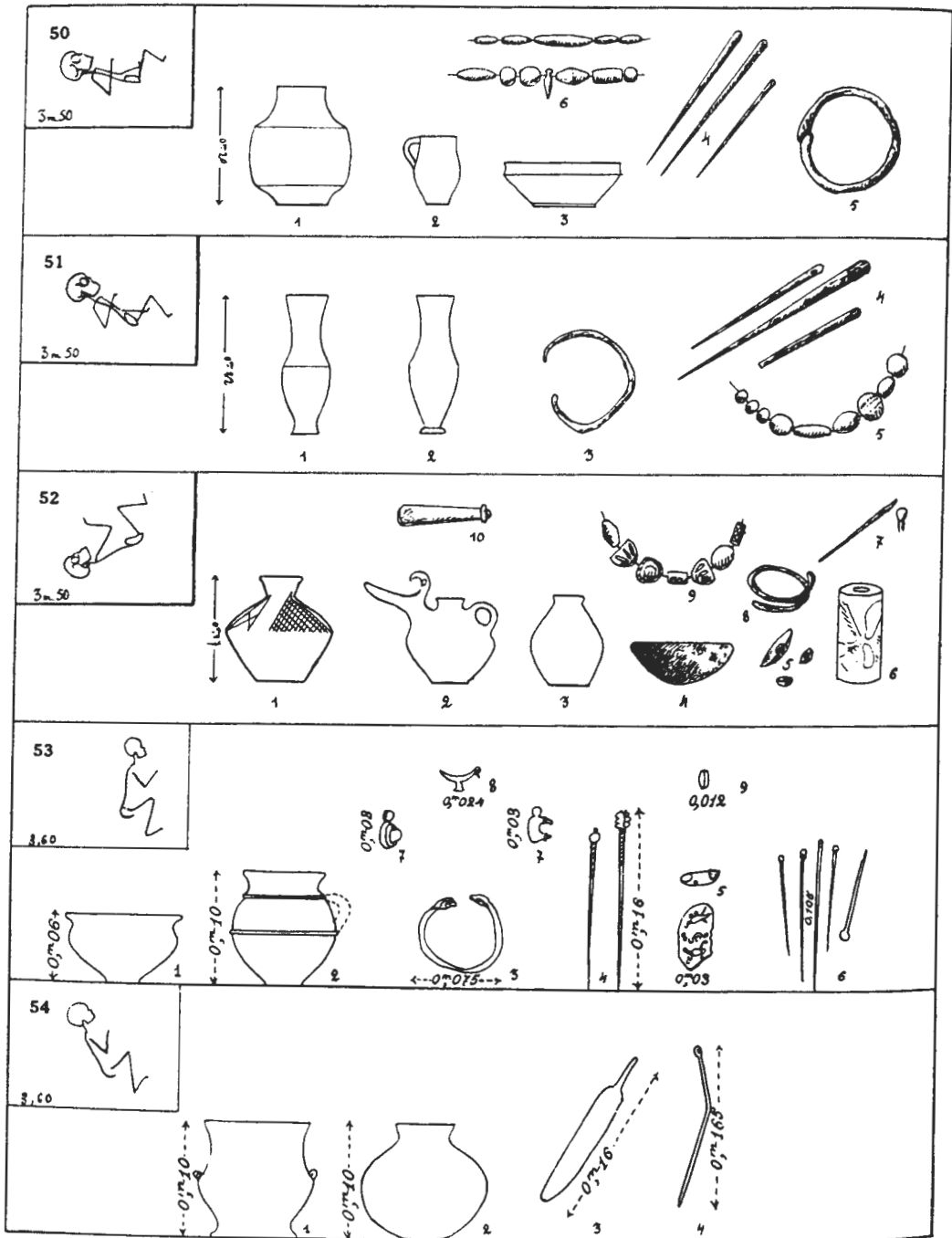


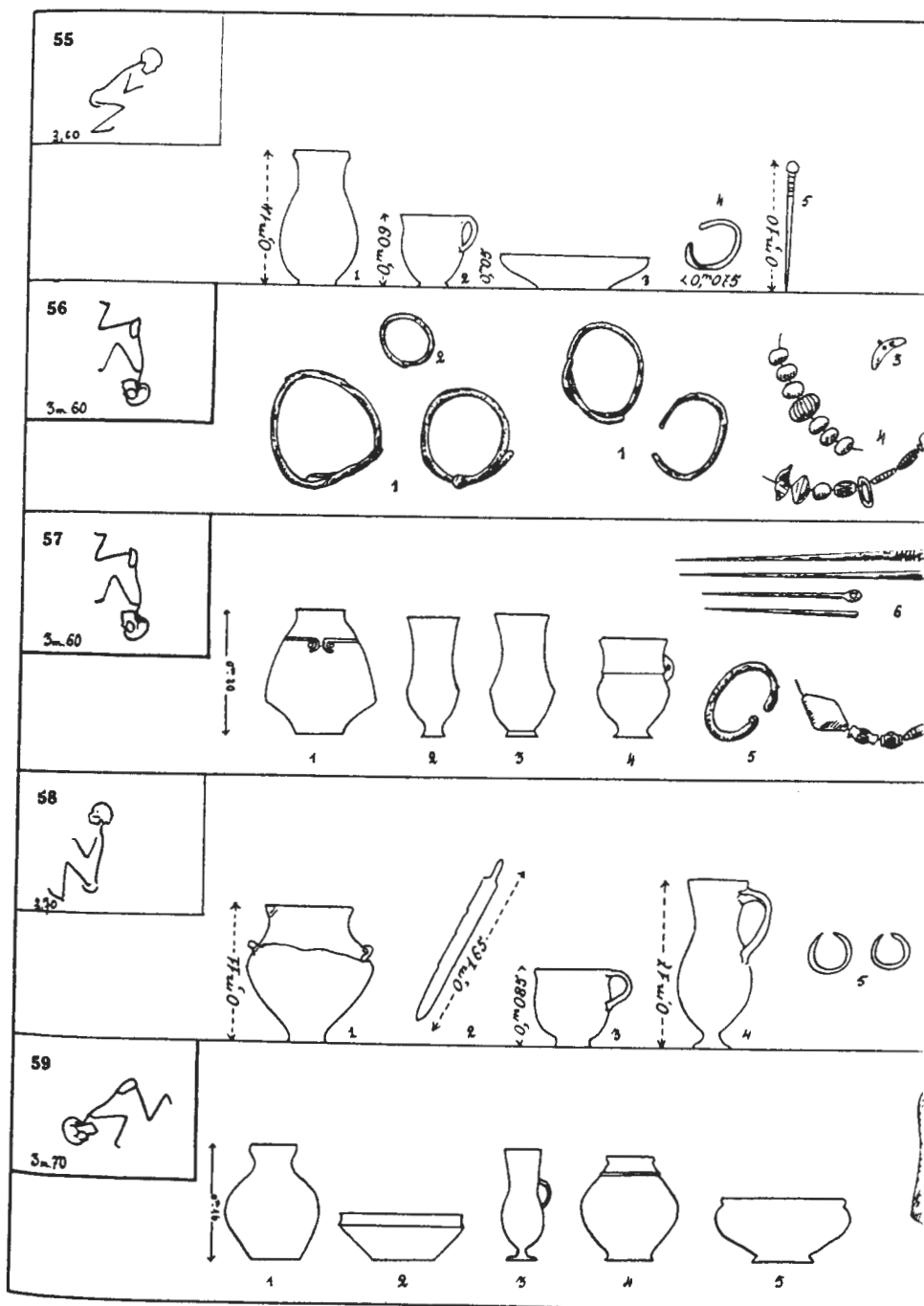


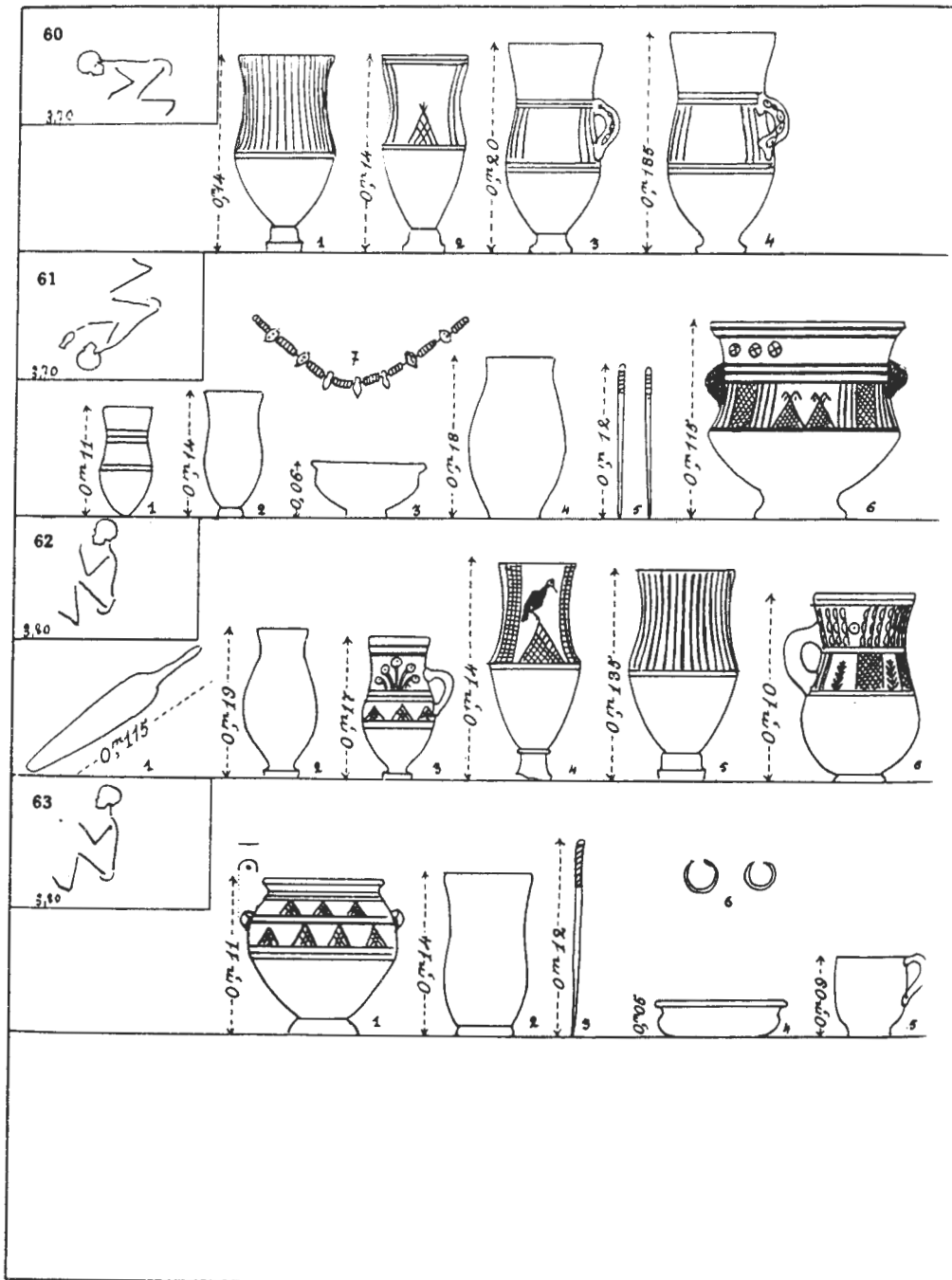








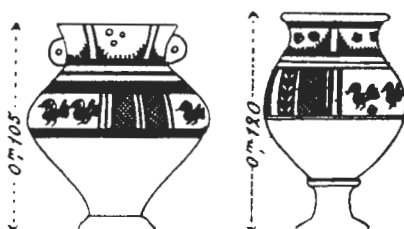




COUCHE II

64

4



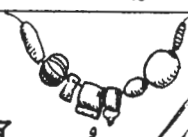
65

4 m.



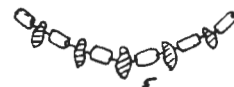
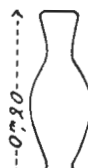
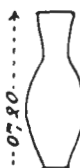
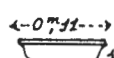
66

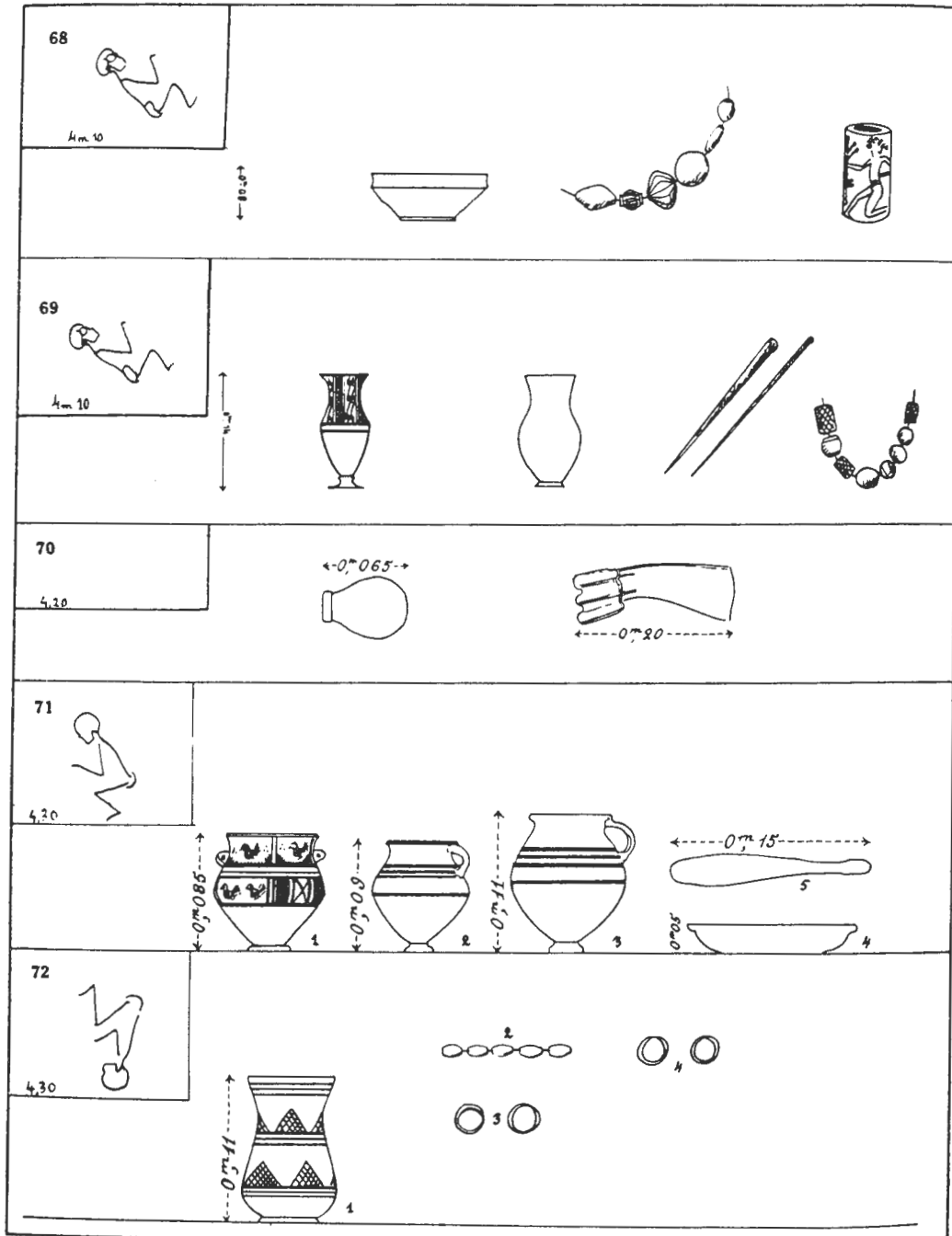
4 m.

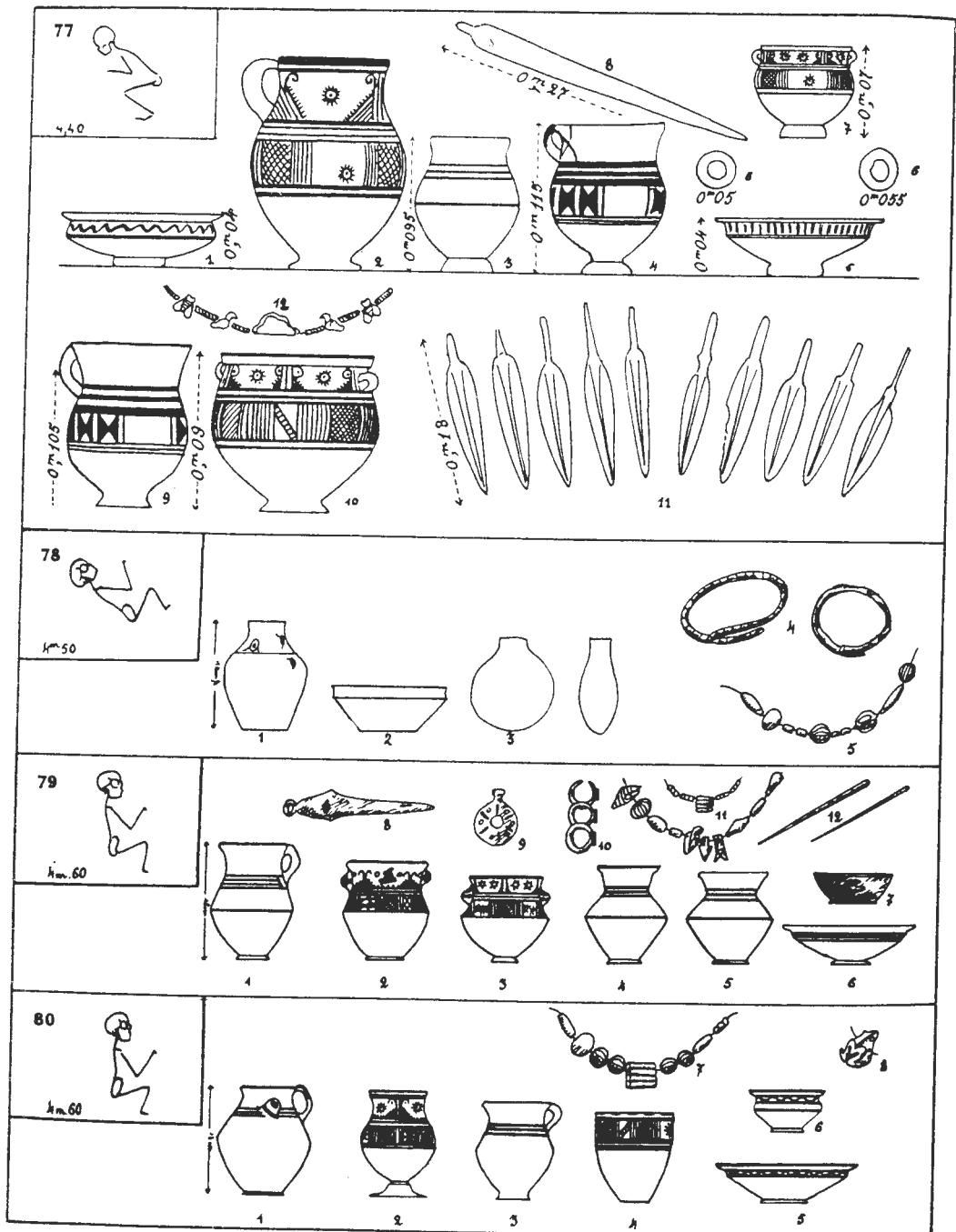


67

4,10







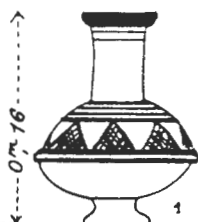
81

5-30



82

5,50

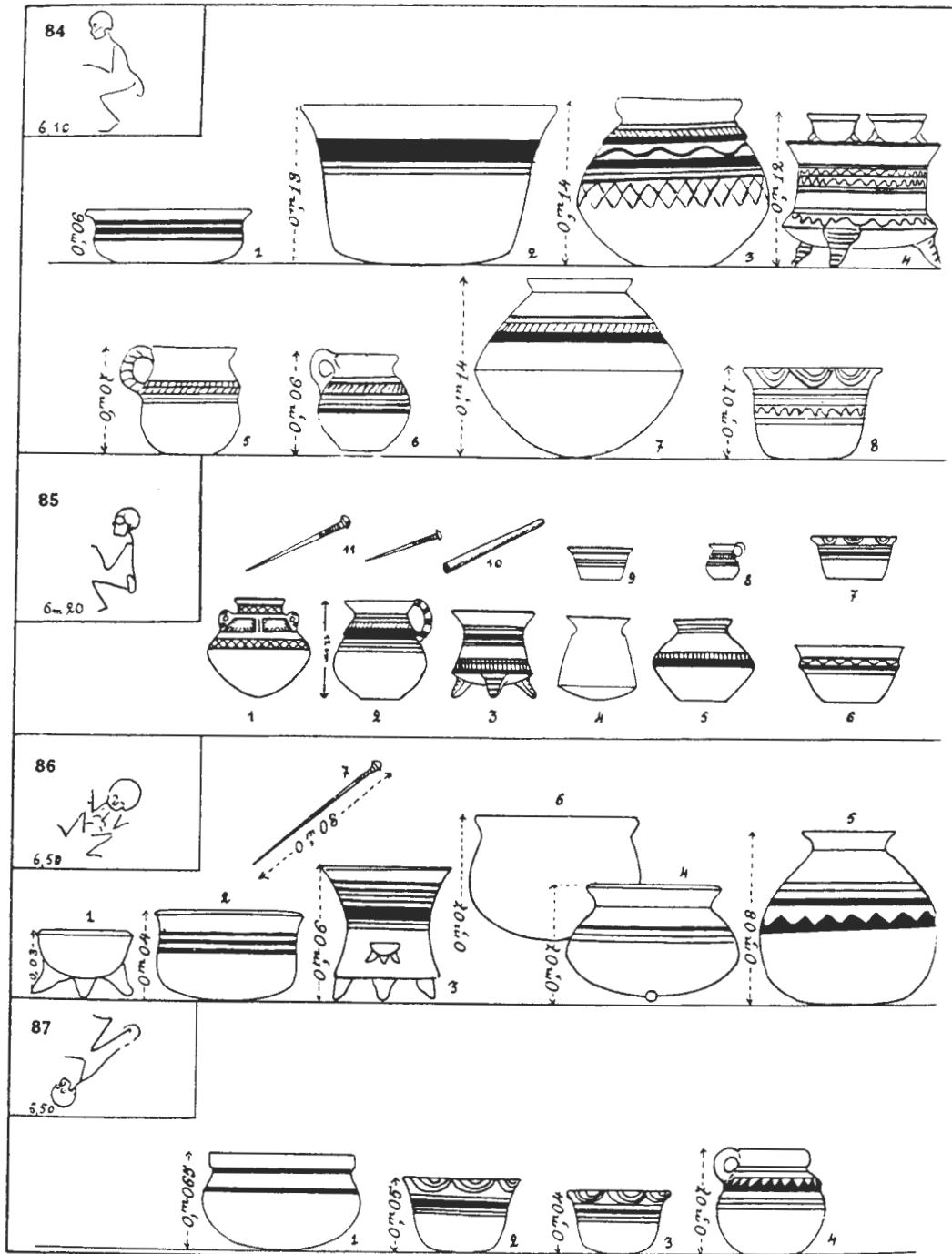


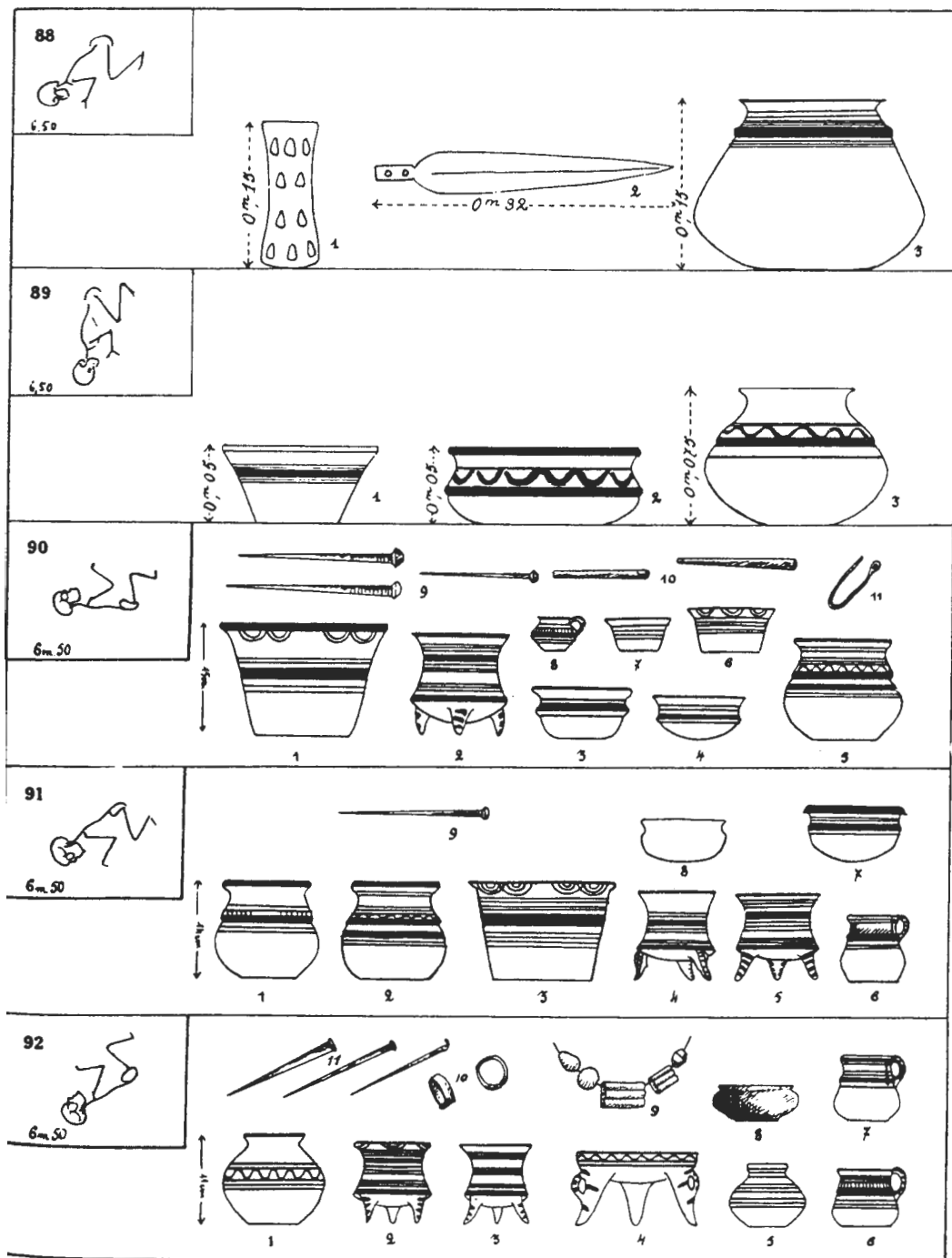
COUCHE III

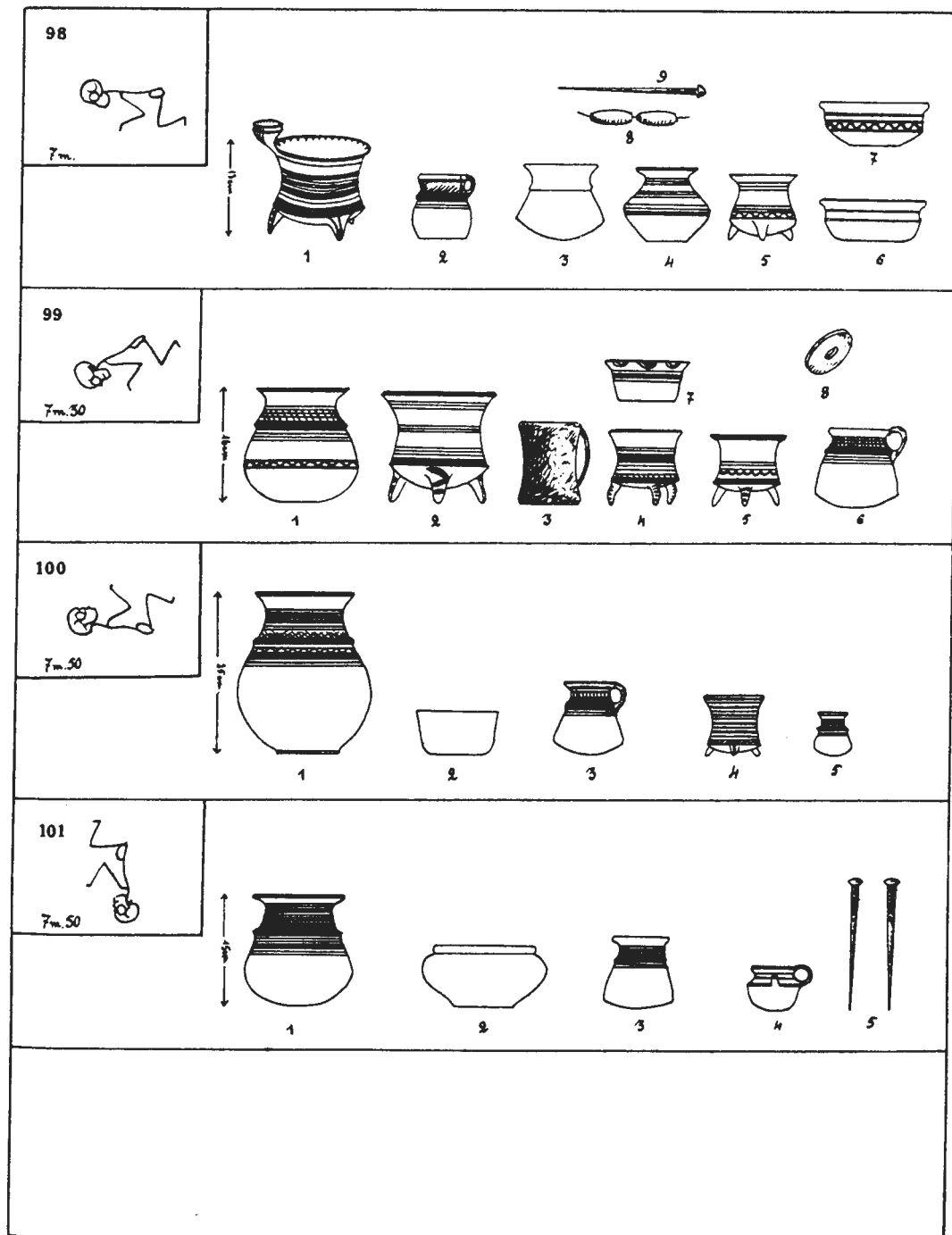
83

6,10







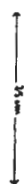


COUCHE IV

102



7 m.50



1



2



4



5

103



7 m.50



1



2



3



4

104



7 m.50



1



2



3



4

105



7 m.50



1



2



2



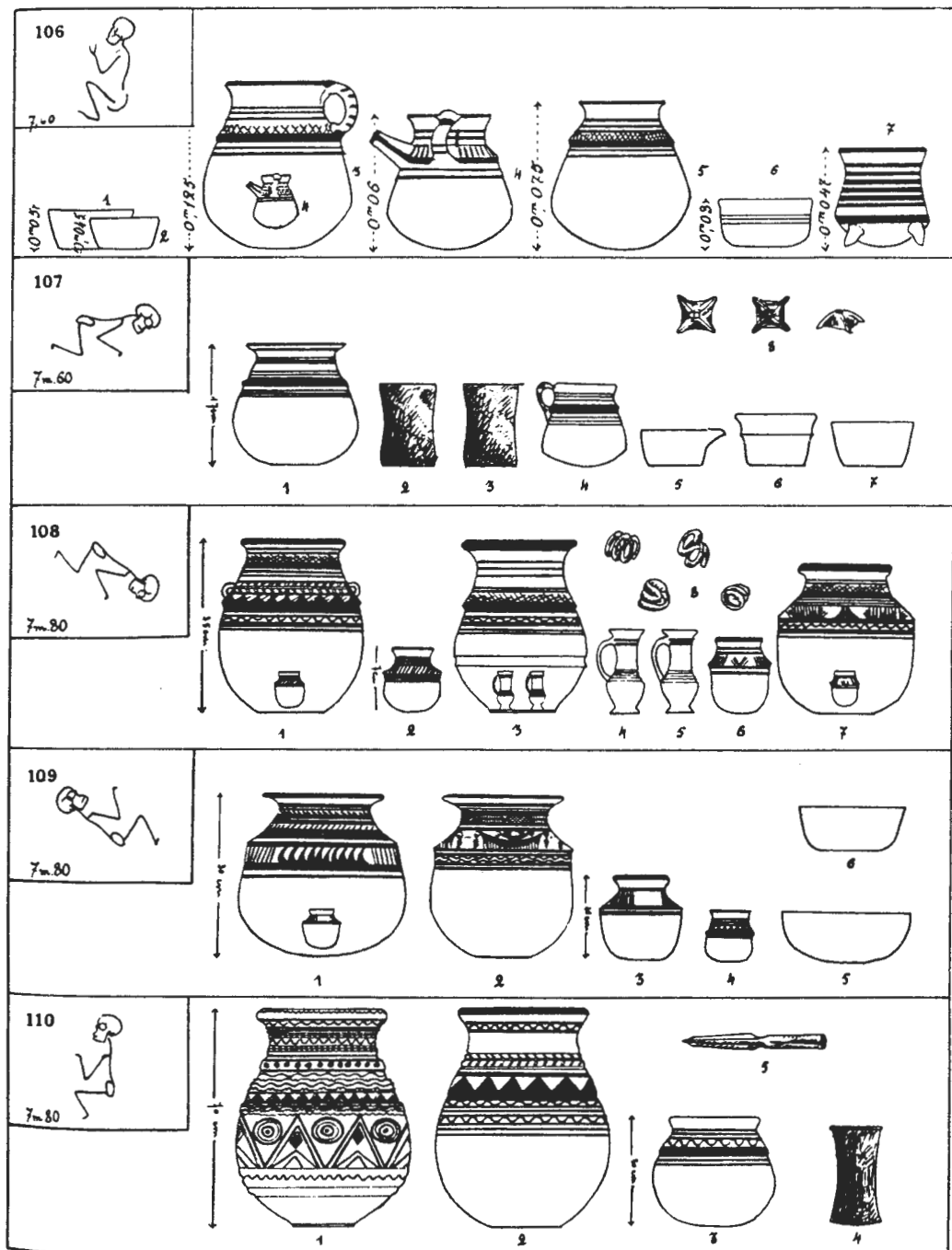
3

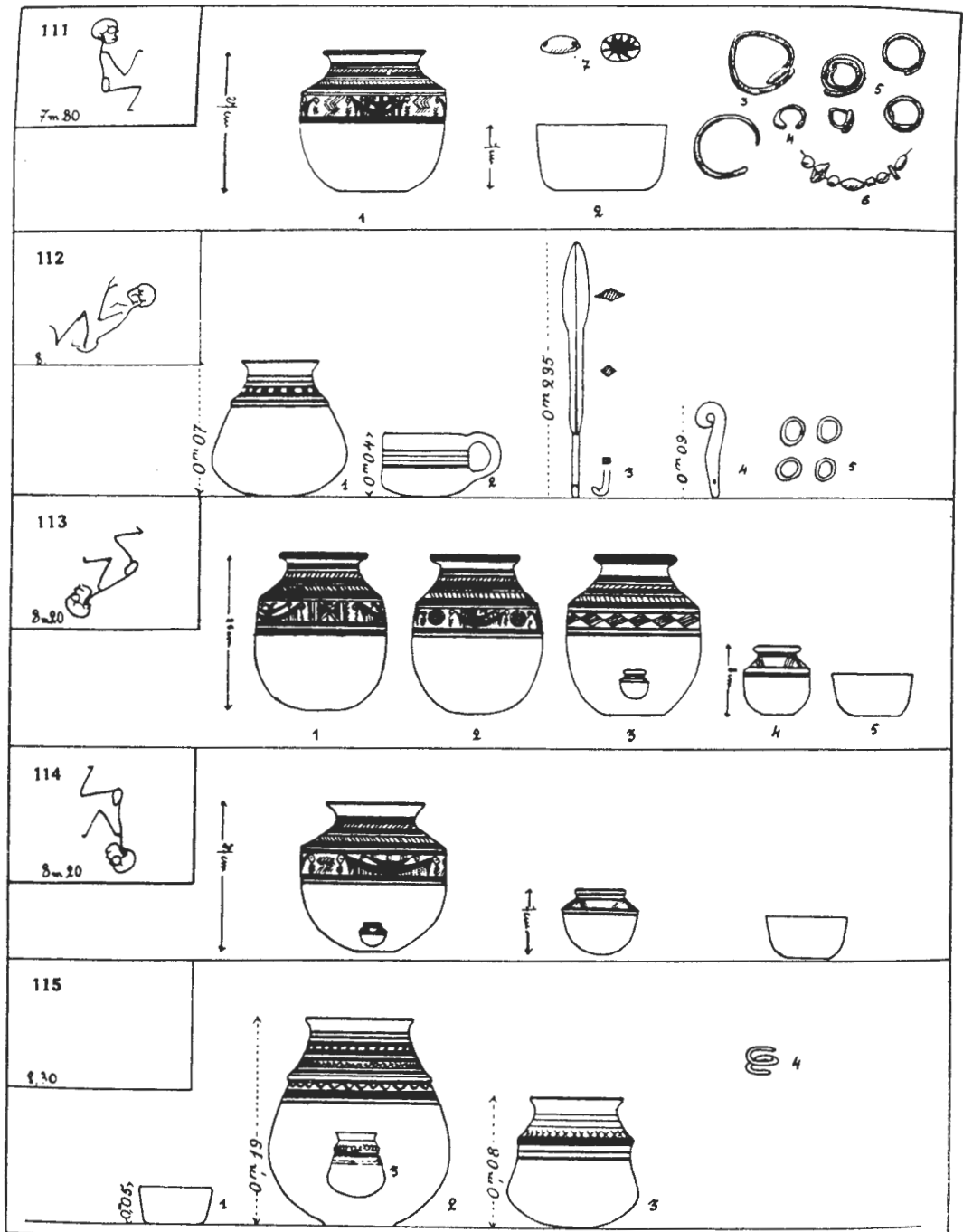


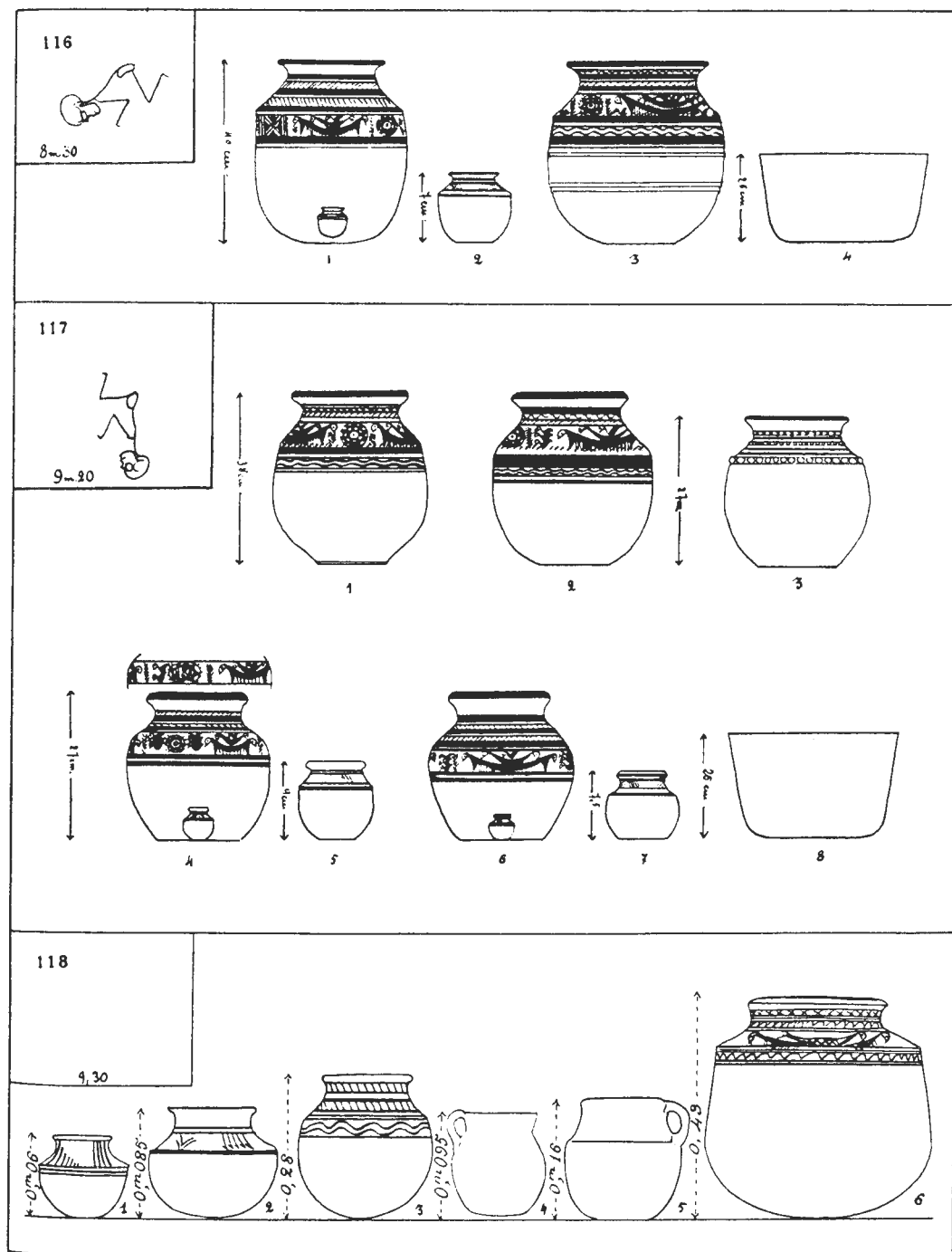
2



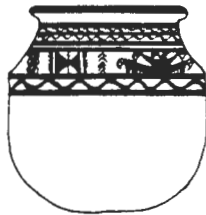
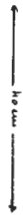
3



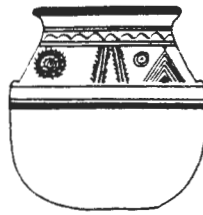




119



1



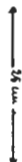
2



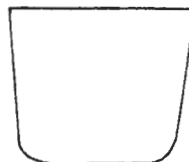
3



4



5



6



7



8

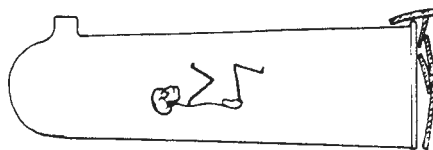
COUCHE V

120



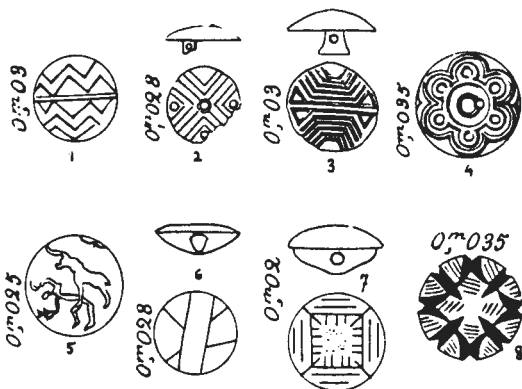
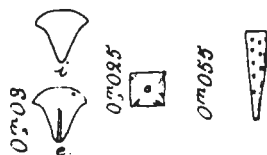
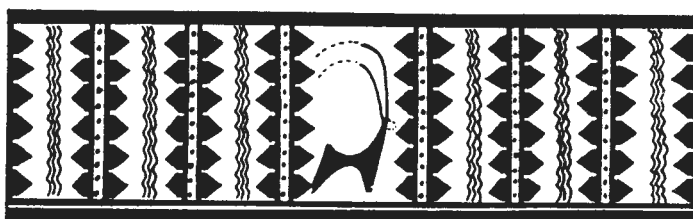
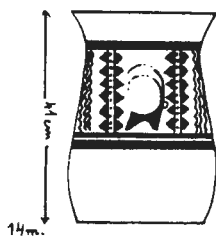
10 m. 80

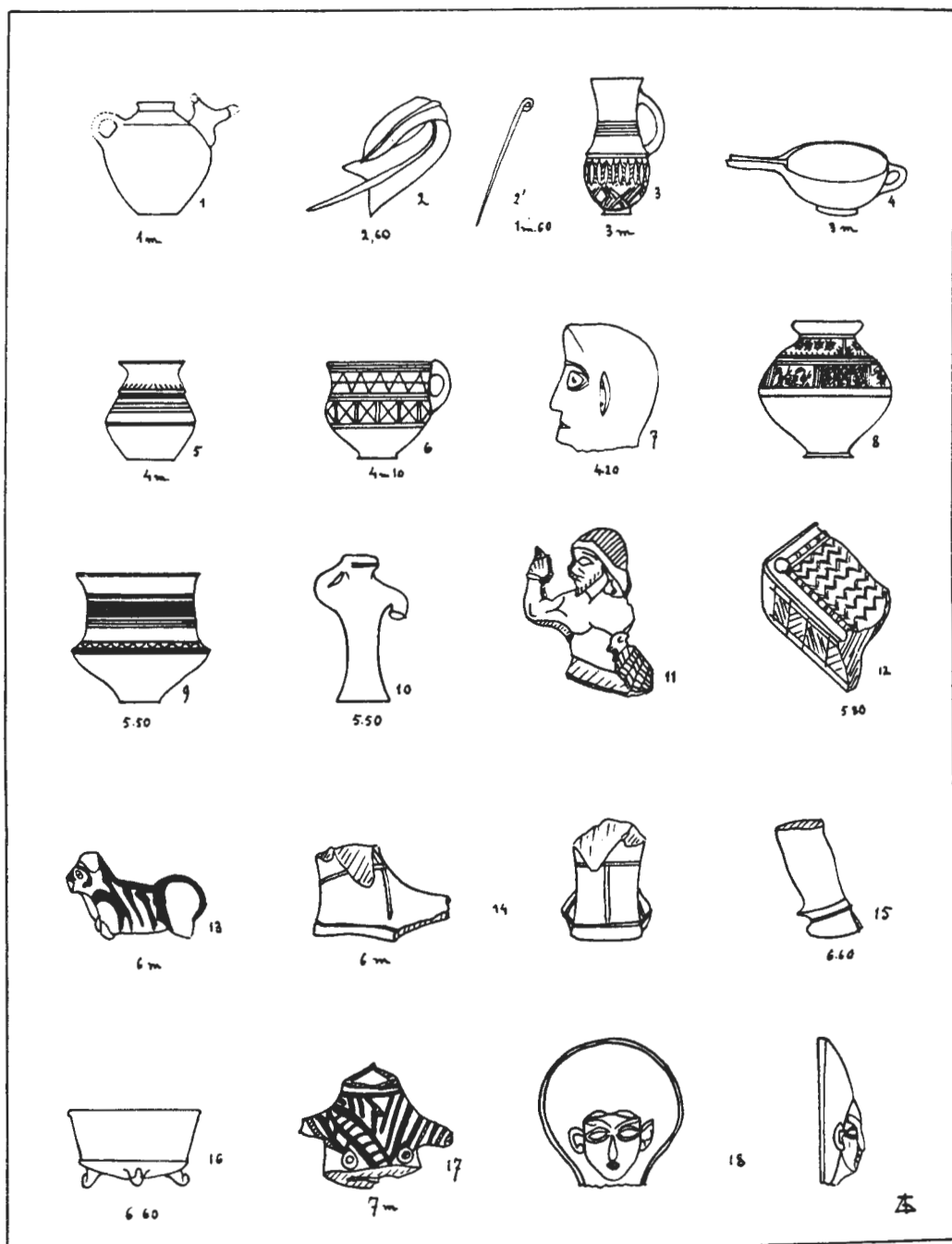
121

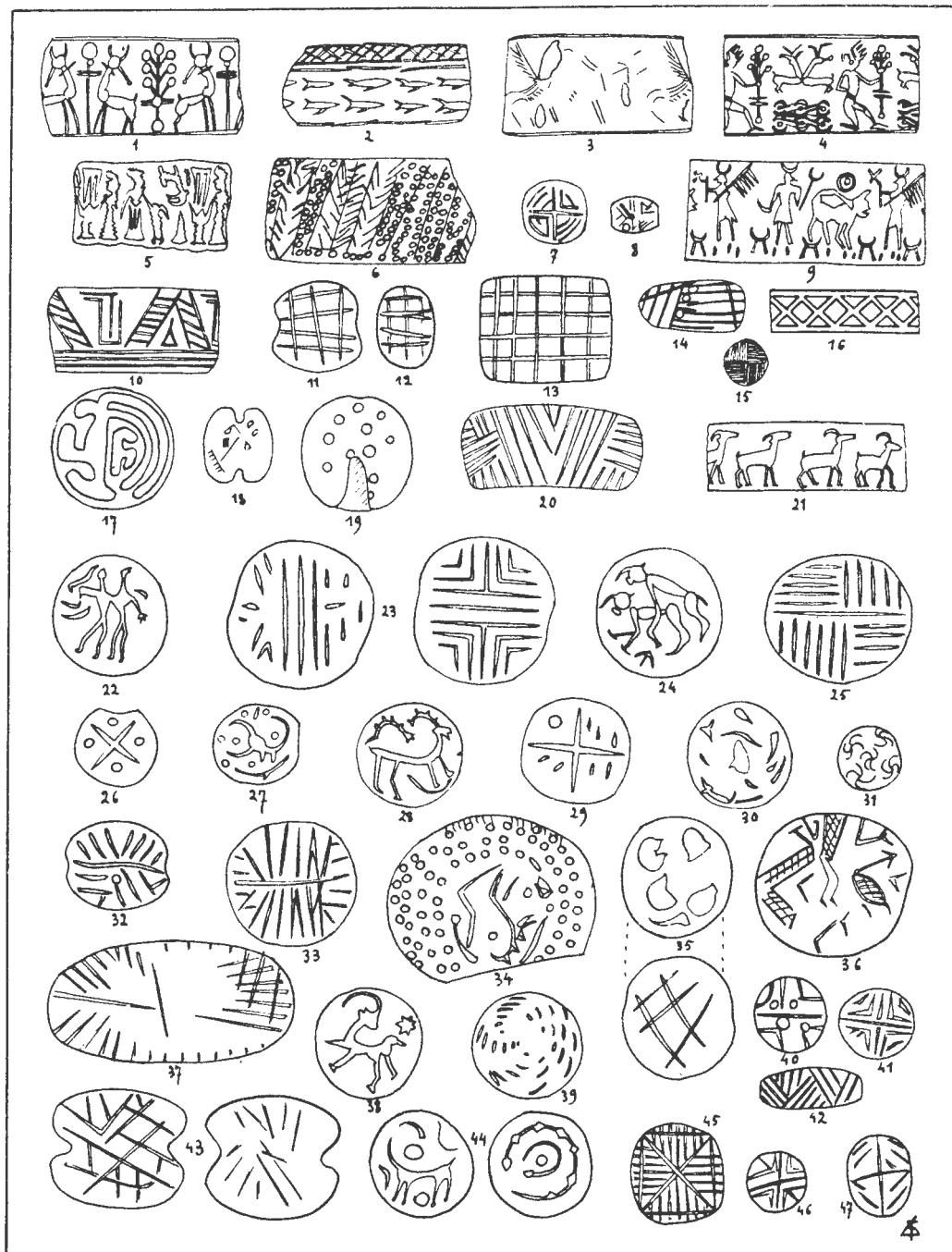


13 m 50

122









نمونه لباس یک فرد ساکن گیان در هزاره‌های گذشته



عکس از حسن نیکبخت

عبرت

کجایید ای، به خاک آسوده خوابان همه تن توتیا در چشم خاکان
 کجایید ای، گلندامان سرمست سبوها در بغل، پیمانه در دست
 شما، لولی و شان بزم دوشین به طاق آسمان، چون عقد پروین
 سیه چشمان، غزالان سبکخیز به گوش دشتها، چون لاله آویز
 کنون ز آن ساقِ سیمین و بر و دوش
 چه مانده جز صدف آویزه گوش؟

شما جنگاوران تیز شمشیر ستبرین بازوان پنجه چون شیر
 شما، نیزه گذارانِ کماندار پلنگین خشم، در میدانِ پیکار
 از آن بازو و گرز و یال و کوپال ز چهر گلرخان رنگ و خط و خال
 نمی بینم بجز مشتی خس و خاک غباری، تا و رای بام افلاک
 پس از چندین هزاران سال شاید نشانی هم ز خاک ما برآید
 سرانجامی و پایانی که این است
 چرا دل بسته دام زمین است

شعر از نویسنده



کوزه‌گری از محله پاقلمه، وارث کوزه‌گران عصر باستان - سال ۱۳۵۱

فصل چهارم

سایر آثار باستانی

متأسفانه در این شهر هیچ گونه آثاری که از گذشته‌ها به جا مانده باشد وجود ندارد. اگر هم اثری مثل قلعه، کاخ، قیصریه و باغ شاه بوده فعلاً تنها نامی از آنها در اذهان باقی است.

از تپه‌ها هم به جز تپه گیان کاوش علمی به عمل نیامده، سایر تپه‌ها هم در طول زمان مورد دستبرد سارقین اشیاء عتیقه قرار گرفته است مانند تپه نقاره‌چی. از سنگ‌نبشته‌ها سکه‌ها و مجسمه‌هایی هم که به طور اتفاقی از برخی جاها به دست آمده و گزارش‌های آن در مرکز اسناد ملی موجود است که حکایت از تحویل آنها به اداره فرهنگ وقت دارد با پی‌گیری‌های زیادی نتیجه‌ای حاصل نگردید.

در سال ۱۳۵۲ با توجه به چند عکس که از ممیزین مالیاتی نهادند و خزل به دست آمد^۱ احتمال داده شد که ممکن است از منابع مالیاتی عهد ناصری اطلاعاتی حاصل شود.

با مراجعات مکرر به کتابخانه وزارت دارایی (مالیه سابق) معلوم شد که مجموعه‌ای از داده‌های مالیاتی خزل و نهادند موجود است.

اطلاعاتی که به وسیله یکی از دوستان علاقمند از آن مجموعه به طور ناقص و ناکامل به دست آمد شرح برخی روستاها بود که توانست هدف نهایی را حاصل نماید. ولی اطلاعات مفیدی از حفاریهای تپه نقاره‌چی به دست داد.

۱-۱. تپه نقاره‌چی:

چون تاکنون در این تپه از طرف سازمانهای مسئول گمانه‌زنی نشده، درباره آن نمی‌توان به‌طور یقین اظهار نظر کرد. این تپه یکی از نقاط باستانی است که در جنوب نهاوند بین رودخانه شعبان و نهر راج واقع است. ضروری است که از طرف سازمان میراث فرهنگی مورد توجه واقع شود.

با توجه به اطلاعاتی که قبلاً دکتر فوریه در سفرنامه خود از تپه نقاره‌چی داده بود اصرار بر اطلاعات بیشتر از آن بود تا این که معلوم گردید تپه مزبور به‌دستور عزالدوله برادر کوچک ناصرالدین‌شاه که در آن زمان حاکم همدان، نهاوند و ملایر بوده شکافته و دخمه‌ای دیده شده که تابوتی سنگی در درون آن بوده است ولی از اشیا احتمالی درون تابوت یا ابعاد آن بطور علمی معلوماتی به‌دست نیامد و تنها منحصر به اطلاعاتی شد که دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه که همراه او به‌نهاوند رفته بود داده است.

خلاصه آنچه دکتر فوریه درباره این تپه نوشته است چنین است:

.... قطر قاعده این تپه عظیم ۴۰ متر و ارتفاع آن ۱۰ متر... بعد از شکافتن آن به قبرستانی داخل شدیم که تابوتی در آنجا بود... تابوتی که در میان این گور گذاشته‌اند در جهت شرق به‌غرب خوابانده شده و از سنگ مرمر سفیدی است که بیرون و اندرون آن را به‌وضعی سرسری صاف کرده‌اند...

این تابوت ۲/۱۵ متر طول و در بالا ۶۶ سانتی‌متر و در پائین ۵۵ سانتی‌متر، عرض ۵/۰ متر ارتفاع دارد.

ضخامت دیواره‌های آن ۱۵ سانتی‌متر است....

دکتر فوریه در ادامه اظهارات خود می‌نویسد:

.... معلوم شد که در حفاری اول هرچه بوده برده‌اند...^۱ در حفاری اول مقداری اسلحه بی‌مصرف در اینجا به‌دست آمد که چون به‌هیچ کاری نمی‌خورد آنها را دور ریختند. صنایع‌الدوله هم که در محل حضور داشته از آن به‌عنوان تابوت سنگی عجیب یاد می‌کند. گرچه تپه نقاره‌چی در مرحله دوم به‌دستور ناصرالدین‌شاه حفاری شد ولی در خاطرات خود نه از خرابی قلعه نام برده است و نه از این تپه.

۱- اشاره به حفاری است که قبلاً به‌دستور عزالدوله انجام شده بود

آقای مهدی یزدیان از قول آقای موریم و او هم از گفته پدرش ملانوری خاخام یهودیه‌ای نهاوند نقل می‌کند.

وقتی ناصرالدین‌شاه به نهاوند آمد، به دستور او مجدداً تپه نقاره‌چی را شکافتند. شاه با عصای خود درون تابوت را بهم زد، انگشتی پیدا شد که روی آن کلمه (کدلا عومر ملخ عیلام) کنده شده بود که این نام در تورات آمده است. توضیح می‌دهد، نام پادشاه عیلام که در تورات سفر پیدایش فصل چهارم بند نهم آمده (کدراالعمر) است این پادشاه هم‌عصر با حمورابی پادشاه بابل بوده است. از اینکه تابوتی سنگی در این تپه یافت شده و مکانی باستانی است، شکی نیست. دیگر اینکه بیشتر نامهای جغرافیایی را حتی گذشت زمان هم نتوانسته تغییر بدهد، لذا نام نقاره‌چی بر روی این تپه که همواره در میان باغها، و دور از شهر بوده پیامهائی با خود از اعماق تاریخ دارد که باید به آن پاسخ داد. با توجه به آن چه که بطور مستند گفته شد پادشاهان اشکانی و ساسانی در این شهر دارای کاخ‌ها و قصوری بوده‌اند. به احتمال این آرامگاه متعلق به یکی از شاهان یا بزرگان اشکانی بوده است. گزارش باستانی بودن تپه سالها قبل بوسیله این جانب به اداره فرهنگ و هنر سابق برای اعزام کارشناس داده شد که اقدامی به عمل نیامد. گزارش مجددی از وضعیت تپه به اداره میراث فرهنگی داده شده امید است این بار اقدامات عاجلی در کشف راز این تپه باستانی به عمل آید.

۱-۲. تپه باستانی باباقاسم

تپه باباقاسم در بخش جنوبی شهر نزدیک راه اسفالته نهاوند بروجرد واقع است. در این روستا تپه ماقبل تاریخی بزرگی وجود دارد که متأسفانه هنوز مورد کاوش قرار نگرفته است.

در سالهای گذشته که کشت تریاک آزاد بود، خاک آن توسط روستائیان به مزارع حمل می‌گردید. در سال ۱۳۵۱ که نگارنده از محل بازدید به عمل آورد در اطراف تپه تکه سفالهای پراکنده بسیار دیده می‌شد در بدنه تپه حدود ده متری، خمره‌های نسبتاً بزرگی قرار داشت، که نیمی از آنها در داخل خاک تپه پنهان بود. سفالهای آن شباهت زیادی به سفالهای گیان دارد، قدمت آن را تا هزاره دوم قبل از میلاد حدس زده‌اند.

کدخدای ده آقای ذوالفقاری می‌گفت، که چند سال قبل، از این تپه مجسمه زنی کشف شده که تحویل اداره فرهنگ شده است^۱ و نیز گفته می‌شد در گذشته خمره قرمز رنگی از بالا سقوط کرده که پر از قاپ گوسفند بوده است. نامبرده اظهار می‌داشت قبل از سلسله پهلوی تپه وسعتی حدود یک هکتار داشته است و قلعه‌ای که دارای ۵ برج بلند بوده در بالای آن قرار داشته و تفنگچانی در آن به نگهبانی می‌پرداخته‌اند.



تپه باستانی باباقاسم - عکس از آقای حسن ابراهیمی

۱- شاید همان مجسمه‌ای است که واندنبرگ به آن اشاره می‌کند ولی مسئولین موزه از آن اطلاعی ندارند.

در میان قلعه وسیع چهار حیاط وجود داشته، که محل سکونت خوانین روستا مثل خسروخان ذوالفقاری و محمدولی خان سالار بوده است.

در این قلعه یک اصطبل و یک انبار بزرگ گندم وجود داشته است.

به علت ارتفاع ۳۰ متری تپه از سطح زمین، درب خروجی آن به وسیله یک خاکریز شیب‌داری به بیرون راه داشته است. آب آشامیدنی اهالی نیز بوسیله (هور) چیزی شبیه به مشک که از نوعی نم‌د است وسیله چهارپایان به بالای قلعه حمل می‌شده است. کدخدا می‌گفت هنگامی که رضا شاه امنیت را در این نواحی برقرار کرد و مانع حمله لرها به نهاوند شد، خان صلاح ندانست که مردم در قلعه بمانند به آنها اجازه داد که در بیرون قلعه خانه بسازند. از آن پس قلعه رو به ویرانی نهاد. ولی ناصرالدین‌شاه در سفرنامه خود از خانه‌های اطراف قلعه یاد کرده و می‌نویسد:

وسط جلگه نهاوند هم ده باباقاسم که بر روی تپه واقع است پیدا بود، یک قلعه خوبی هم روی تپه ساخته‌اند سایر خانه‌ها (خانه‌ها) و عمارت ده هم زیر قلعه و اطراف تپه بنا شده است.

نگاه کنید به سفرنامه ناصرالدین‌شاه در همین کتاب

۱-۳. روئین دژ

در عصر باستان در نقاط مختلف ماد قلاع متعددی برپا بوده که بیشترشان بعدها پایه و اساس دهات و سپس شهرهای کوچک و بزرگ گردید. به‌اسانی قابل تصور است که اقوام گوناگون ساکن این سرزمین از قدیم‌ترین روزگار یعنی از دورانی که انسانها توانسته بودند در دشت جایگزین شوند و به قبایل و طوایف مختلف تقسیم گردند و زندگی عشیرتی و قبیله‌ای را آغاز نمایند در صدد یافتن مکانهای مناسب و مرتفع برآمدند که بتوانند قلاع و حصارهایی در آن بسازند و جان و مال خود را از تجاوز دشمنان مصون بدارند.

دیاکونف در تاریخ ماد می‌نویسد:

از نبشته‌های آشوری چنین برمی‌آید که در خاک ماد نقاط مسکونی مستحکم دژگونه‌ای (آلانی دننونی) و نقاط مسکونی کوچک دیگری در اطراف آن (آلانی سهروتی) وجود داشته‌اند و ساکنان نقاط اخیرالذکر به‌هنگام ضرورت می‌توانستند به‌درون حصار دژ پناه ببرند. دژهای مزبور ساختمانهای محکمی بودند بر ارتفاعات و صخره‌های طبیعی و یا

گاهی بر خاکریزها و تپه‌های مصنوعی گرداگرد آنها لااقل یک دیوار (خارخار) و یا گاهی چندین حصار متحدالمرکز کشیده شده بود. در طول حصار برجهایی به فاصله‌های معین تعبیه شده بود و سر برجاها و حصارها، برای تیراندازی با کمان کنگره‌دار بود. در بعضی موارد در شیب تپه طبیعی دیواری با آجر ساخته می‌شد که شیب را عمودی سازند. حصار اصلی و شاید کنگره‌ها، همچنانکه در اورارتو نیز متداول بود با سنگ ساخته می‌شد، و بدنه حصارهای دیگر با خشت خام. غالباً دژها را طوری می‌ساختند که خندق و یا مسیر طبیعی رودخانه‌ای دفاع از آن را تکمیل کند. غالباً در درون دژ منزل حاکم و فرمانده را نیز با برج و بارو مستحکم می‌کردند^۱.

با توجه به این نظریه منطقه بلند و مرتفع پاقلعه توانسته است، نقطه مناسبی برای ایجاد پناه‌گاه و حصار باشد، بدون شک نطفه اصلی شهر در ابتدا در همین نقطه بوده سپس در جهت خاور و نواحی مسطح کشیده شده است.

اکنون هم با وجود از بین رفتن ساختمان دژ، تپه اصلی آن با ارتفاع نسبتاً زیاد بجای مانده که گروهی کم‌بضاعت در بالای آن خانه‌هایی درست کرده‌اند، این دژ طوری درست شده بود که می‌توانست برای مدت مدیدی، عده‌ای جنگجو را در خود جای دهد مخصوصاً منبع آبی که در زیر آن وجود داشته و اکنون هم جاری است، موقعیت آن را استحکام بخشیده بود و این خود یکی از دلایلی است که عمر قلعه را به‌روزگار باستان می‌رساند. دیگر اینکه این دژ در کنار یکی از شعبات مهم شاهراه بزرگ دنیای قدیم واقع شده بوده که از همدان می‌گذشته و شعبه‌ای از آن از جنوب همدان به‌نواوند کشیده بوده و این شهر را به اصفهان و فارس پیوند می‌داده است. بنا به آنچه گفته شد، در ماد دژهای متعدد وجود داشته که اینک اثری از آنها نیست و حتی نامشان هم به‌ما نرسیده لکن دیاکونف از چند تایی یاد می‌کند از جمله دژ کارکاسی = منزلگاه کاسیان در ناحیه بیت‌کاری در جنوب همدان. در کتیبه بیستون، داریوش هخامنشی، از قلعه‌ای به‌نام (سی‌کی‌هواتیش) یا (سیکایاهواتی) در دهستان نیسا^۲ نام می‌برد که محل زندگی گئومات اولین قیام‌کننده بر ضد نظام شاهنشاهی هخامنشی بوده است و با توجه به آنچه که در

۱- تاریخ ماد چاپ دوم - صفحه ۱۷۴

۲- به توضیحات داده شده در مورد نیسا در همین کتاب مراجعه شود و نیز رجوع کنید به بررسیهای تاریخی شماره ۵ سال هشتم آذر ۱۳۵۰

مورد حوزه تاریخی نیسا (نیشا) گفتیم به احتمال، قلعه یاد شده، همین روئین دژ مورد بحث بوده است.

همچنین در این محدوده، نباید تصور کرد که تنها روئین دژ برپا بوده است بلکه آن را می توان مهمترین آنها محسوب داشت اگر موقعیت یا قلعه را بنظر آوریم، سمت خاور و شمال خاوری که معروف به سرچقا است از یک تپه صخره سنگی مرتفع تشکیل شده که خود حفاظی طبیعی به حساب می آید، بخش جنوب خاوری و قسمتی از جنوب که دارای شیب تند است آنهم قابل دفاع بوده است سمت خاور و شمال خاوری آن تا حدی با قسمتهای دیگر همسطح بوده است یقیناً در این دو بخش دژهایی وجود داشته است. مردان سالخورده از قلعه آقاریع در گوشه سرتل و قلعه دیگری در نزدیکی آن نام می برند که امروزه اثری از آنها نیست^۱ و نیز یکی از محله های شهر بنام (سه قلاع) خوانده می شود که بدون شک در گذشته قلاعی در آن وجود داشته که نام محله منتسب به آن است.

دلیل دیگری که بر وجود دژهای متعدد تأکید می ورزد این است که در اصطلاح محلی به این بخش از شهر (پاقلاع) می گویند با توجه به اینکه قلاع جمع قلعه است این معنی را می رساند که تنها یک قلعه نبوده و اینکه مردم به حیاط «قلاع» می گویند مسبوق به همین سابقه است بطوریکه اشاره کردیم، در گذشته جوامع محدود و بسیار آسیب پذیر بوده است، اما همینکه مردم توانستند تشکیلات منظم سیاسی و اجتماعی ایجاد نمایند بتدریج از زندگی در دژها بیرون آمده و در پای آن اقدام به ایجاد خانه های مسکونی نمودند و بدین ترتیب بود که بسیاری از شهرها بوجود آمد که طبعاً نهانند هم

۱- غیر از قلاعی که در داخل شهر وجود داشته مورخین از بعضی قلاع دیگر در اطراف نام می برند. دینوری در اخبارالطوال می نویسد:

پس از آنکه پارسیان منهزم شدند (همی رفتند تا در دو فرسنگی نهانند به موضع «دژ یزید» رسیدند و در آنجا فرود آمدند زیرا قلعه نهانند برای آنها کافی نبود قلاع دیگری در روستاهای اطراف وجود داشته که امروزه فقط نامی از آنها باقی است مانند قلعه قباد در روستایی به همین نام، قلعه بابارستم که در جای خود توضیح داده شده و همچنین قلعه دخترگیر، قلعه دیگری در تنگه باروداب برای محافظت از دهنه شهر وجود داشته که تا این اواخر خرابه های آن دیده می شد.

یکی از آنها بود. خانه‌های اطراف دژ بنام ررض^۱ خوانده می‌شد. در اواخر دوره ساسانی که جنگ بین ایران و عرب در سال ۲۱ هجری در این شهر در گرفت، این دژ با شکوه تمام برپا بوده و مدارک تاریخی از وجود آن در دست است. با توجه به جنگهای متوالی ایران و روم از زمان اشکانیان و ادامه آن در دوره ساسانیها و تهاجم رومیها به شهرهای غربی ایران منجمله نهایند و اهمیتی که قلاع در نبردهای قدیم داشته است به ضرورت ایجاد یا بازسازی مجدد آن پی می‌بریم. مورخین ضمن تشریح وقایع سال ۲۱ هجری اشارات زیادی به وجود آن نموده‌اند و ما در بخش جهانگردان به چند نمونه از آن اشاره کرده‌ایم. از جمله آنها ابو دلف است که می‌نویسد «در وسط شهر یک دژ بسیار بلند با ساختمان عجیبی موجود است.» همچنین مؤلف اعیان‌الشیعه در شرح حال تاج‌العلما نیشاپوری داستان موهومی را به این دژ نسبت می‌دهد ولی با این حال حکایت از وجود آن دارد او می‌نویسد:

و من احتجاج العلماء الحیة المنتظران ابن صیاد کان فیمن فتح نهایند فلما حاصروا
الحصن طلع علیهم راهب فقال لا یفتح هذا الحصن الا عور الدجال فتقدم ابن صیاد فضرب
باب الحصن بسبعة فانفتح و ملکه المسلمون، قال و قد اجتمعوا علی ان الدجال باق الی ان
یخرج آخر الزمان فبقاء المنتظر اولی بالجواز کذا...^۲

در ادوار بعد با اینکه این دژ برپا بوده لکن از آن کمتر یاد شده است
نظامی گنجوی در بیتی از استقامت و پایداری و از خودگذشتگی ساکنان آن یاد کرده
است.

هستند به مرگ خویش خرسند

چون مردم قلعه نهایند

از آن پس تا عصر صفوی در کتب تاریخی اشاره‌ای به این قلعه نشده است در اوایل
سلطنت شاه عباس که ایران دچار کشمکشهای داخلی و در نتیجه گرفتار ضعف و فتور
شد، عثمانیها از این مسأله استفاده کرده و بیشتر شهرهای غربی ایران را گرفتند که نهایند

۱- در توضیح ررض گفته می‌شود خانه‌هایی که در اطراف قلعه ساخته می‌شد به نام ررض یا قهندز معروف بود. در زمان صلح و آرامش مردم در ررض زندگی می‌کردند. در موقع حمله دشمن مردم به همراه جنگجویان به قهندز که در واقع ارگ شهر بوده پناه می‌بردند. ررض دارای دیوارها و دروازه‌های متعدد برای ورود و خروج مردم بوده است.

۲- اعیان‌الشیعه جلد ۱۴ - صفحه ۲۷۳

هم از آن جمله بود، و طبق مصالحه‌ای که صورت گرفت مدت ۱۵ سال این شهر تحت سیطره ترکها قرار داشت، بدین ترتیب که هرکدام قبلاً قلعه نظامی محکمی در اختیار داشته‌اند، همچنان آن را در تصرف داشته باشند.^۱

خواندمیر مطلب را اینگونه تحریر کرده است.

(رومیه در حوالی نهاوند قلعه‌ای چون الوند برافراشته بودند و قریب ۱۵ سال در دست گماشتگان آنها بود.

سرجان ملکم هم در تاریخ ایران موضوع را مورد نظر قرار داده و نوشته است:

شاه عباس قلعه را ویران ساخت و آنوقت محمد ثالث بر تخت قسطنطنیه متمکن بود).^۲

شاه عباس پس از اینکه سالهای بی ثباتی را پشت سر گذاشت و عثمانیها را از ایران راند به فکر مرمت خرابیها افتاد در بیست و پنجمین^۳ سال سلطنت خود دستور تعمیر قلعه

نهاوند را به شخصی به نام مهدی قلی‌بیک داد، اسکندربیک منشی می‌نویسد در این

اوقات خاطر اشرف اقدس که صحیفه نقش طراز تصویرات غیبی است متوجه تعمیر

قلعه نهاوند و استحکامات آن گردید و مقرب‌الحضرت مهدی قلی‌بیک میرآخور باشی را

بدین خدمت مأمور گرداند و نامبرده به انجام این امر اقدام نمود...)^۴

پس از اتمام تعمیرات، شاه برای بازدید قلعه به نهاوند آمد و چند روزی را در شهر و

شکارگاههای اطراف گذراند. در اواخر صفویه که قدرت مرکزی از میان رفت، مجال

خوبی برای ترکها بود که مجدداً شهرهای غربی منجمله نهاوند را تصرف نموده و قلعه را

پایگاه خود قرار دهند لکن ظهور قدرت بزرگی چون نادر به آنان فرصت نداد، زیرا او در

اندک مدتی توانست خطه غرب را از وجود متجاوزان پاک نماید، نادر به نهاوند و

استحکامات آن توجه خاصی داشت. در عهد کریم خان هم این شهر مرکز برخوردهایی

بین او و دشمنانش گردید که قلعه مرکز اصلی مدافعات بوده است. قلعه تا اواخر دوره

قاجار مرکز ساخلوهای دولتی و حاکم‌نشین بود. فتح‌علیشاه پس از آنکه از روس‌ها

شکست خورد و مجبور به بستن معاهده ننگین ترکمان‌چای در پنجم شعبان سال ۱۲۴۳

۱- ر.ک به بخش حکام «وقایعی از دوران صفویه - افشار و قاجار»

۲- تاریخ ایران - جلد دوم - صفحه ۱۷۷

۳- این سال برابر با ۱۰۲۱ هجری و یکسال پس از قرارداد صلح بین دو کشور ایران و عثمانی است.

۴- عالم آرا - جلد دوم - صفحه ۸۳۰

قمری گردید فرمان داد ۶۰۰ نفر از جانبازان نظام نهاوند را با دوستان تفنگچی محال پائین برای حفظ قلعه اردبیل به آن صوب روانه کنند مؤلف تاریخ نو می‌گوید که شاه در این وقت عده‌ای از شاهزادگان را به حکومت بعضی شهرها فرستاد. از جمله شیخ علی میرزا را حاکم ملایر و توپسراکان نمود، محمود میرزا را به حکومت نهاوند و محمدتقی میرزا را به حکومت بروجرد منصوب نمود^۱ لکن بطوریکه در فصلهای پیش گفتیم محمود میرزا قبل از این تاریخ هم حاکم این شهر بوده و چند بار عزل و نصب شده است. این حاکم علاقه خاصی به عمران و آبادی از خود نشان داد از جمله بناهای او ساختمان مجدد روئین دژ، بازار بزرگ قیصریه، کاخ همایون... بود. محمود میرزا مردی جاه طلب و مستبد و برتری جو بود. بهمین جهت ساختمان دژی به آن استحکامات و عظمت را باید معلول همین روحیه دانست لذا این دژ را مرکز قدرت نظامی خود ساخت تا به بلندپروازیهای خود جامه عمل بپوشاند، وقتی ساختمان آن پایان یافت با برادر خود محمدتقی میرزا حاکم بروجرد که از قدرت و نفوذ کافی برخوردار بود به نبرد پرداخت و مدت ۴ ماه در پشت حصارهای محکم دژ استقامت کرد تا سرانجام بنا به حکم پدر و وساطت عده‌ای از خیراندیشان به مخاصمه‌ها پایان داد.

محمود میرزا بنا به تصریح خود هشتاد هزار تومان به پول آن زمان که مبلغ بسیار گزافی بوده صرف تعمیر دژ نمود، لااقل اگر بجا می ماند و در اثر جهالت یکی از اعقاب او از میان نمی رفت امروزه نمادی از گذشته با اهمیت شهر بود.

۱-۳-۱. شیوه معماری دژ:

برخی از مورخین خارجی نوشته اند، این دژ به سبک قلاع قرون وسطی ساخته شده بود. ولی ما از طرح و ساختمان دژ بجز آنچه در تصویر می بینیم اطلاع دیگری بطور مکتوب در دست نداریم. تصویری^۲ که ملاحظه می شود در سال (۱۸۴۱-۱۸۴۰) بوسیله مهندس «اوژن فلاندن» فرانسوی که از این شهر دیدن کرده کشیده شده است، ما

۱- جهانگیر میرزا - تاریخ نو - صفحه ۸۴

۲- اصل تابلو در موزه لوور فرانسه نگهداری می شود و کپی آن در کتابخانه موزه ایران باستان موجود است. تصویر آن کتاب بنا به خواهش نگارنده وسیله آقای علی اکبر (حمید) ظفری برداشته شد که به این وسیله از ایشان قدردانی می شود.

خاطرات او را در بخش جهانگردان بطور کامل آورده‌ایم، متأسفانه فلاندن هیچگونه اشاره‌ای به نحو ساختمان و جزئیات داخل آن نکرده است. ناصرالدینشاه حدود ۹۰ سال بعد از او به‌نهاد آمد و اطلاعات ناقص و مختصری در سفرنامه خود به‌ما می‌دهد، اگر قدم نامیمون او به‌این شهر نمی‌رسید، ما اکنون دارای یکی از ارزنده‌ترین آثار تاریخی کشور بودیم. او می‌نویسد:

(راه ما بر بالا بود که رو به قلعه که مرحوم محمود میرزا ساخته است می‌رفتیم، رفتیم تا رسیدیم به پای قلعه در آنجا میدانگاه و فضای وسیعی بود اینجا هم باز جمعی از اهالی شهر ایستاده بودند. اصطبل توپخانه هم در اینجا است که اسبهای توپخانه را که در نهاد می‌باشد اینجا بسته‌اند. از اینجا گذشته رسیدیم به دروازه دیگر و بعد محوطه‌ایست که اگر این تخته پل را بردارند هیچکس نمی‌تواند داخل این قلعه شود حالا شش ساعت به غروب مانده، وقت ظهر و بعد از نهار در این هوای گرم حرکت خیلی اسباب زحمت بود. آمدیم توی همارت اندورنی و بیرونی معتبر و جای خواجه‌سرا و حمام و اطاقها و منازل مستعده دارد، رفتیم توی اطاقی تمام شهر و اطراف و صحرا از آنجا پیدا بود. منظر بسیار خوبی دارد، پیش خدمتها هم همه حاضر بودند عرض کردند بالا خانه هست که هوای آنجا از این اطاق بهتر است عمادالسلطنه و کامران میرزای نایب‌الحکومه هم بودند به راهنمایی آنها از پله رفتیم بالا، داخل بالا خانه شدیم. یک دری داشت که رو به مشرق و سمت شرقی شهر نگاه می‌کرد، قدری تماشای شهر و اطراف را کردیم، طرف مغرب نهادند هم جلگه است که پیش دیدیم خیلی جلگه آباد خوبی است...)

استادی و مهارت معماران و سازندگان آن در تصویر موجود، قابل درک است. اطاقهای درونی دژ دارای گچ‌بریها و کاشی‌کاریهای زیبا بوده بطوریکه تا این اواخر هم آثار آن باقی بوده است، آقای علیرضا زابلی که از فرهنگیان محترم شهر است در سالنامه دبیرستان فیروزان می‌نویسد که در سالهای (۱۳۱۱-۱۳۱۳) خورشیدی از خرابه‌های آن دیدن کرده و آثار گچ‌بریها و کاشی‌های آن را دیده است آقای رحمان سیف‌مرد سالخورده که خود بارها در زمان آبادانی از دژ دیدن کرده می‌گوید دژ دارای ۴ برج بوده اما آنچه در عکس دیده می‌شود بجز دو برج نیست دو برج دیگر در سمت باختر و در عقب قرار داشته است. ساختمانهایی که در جنب دژ دیده می‌شود گویا انبار آذوقه و علوفه و محل سکونت خدمه بوده است چیزی که جالب است این است که این دژ از

سطح شهر دارای ارتفاع زیادی بوده. لذا بوسیله راهروهای زیرزمینی متعدد و بزرگ به بیرون شهر راه داشته بطوریکه می‌گویند در گذرگاههای آن یک سوار به آسانی رفت و آمد می‌کرده است. در سالهای اخیر تعدادی از این راهروها در محله یهودیه، پشت شهرداری فعلی (سمت جنوبی مقبره آقا) و نزدیک باروداب دیده شده، نگارنده در سال ۱۳۵۱ هنگامی که راه آورزمان را احداث می‌کردند در نزدیکی باغهای باروداب راهرو زیرزمینی بزرگی را مشاهده کرد. که می‌گفتند مربوط به قلعه است. مسأله دیگری که از روزگاران قدیم به این قلعه اهمیت داده و شاید یکی از عوامل مساعد برای ایجاد آن بوده، آبی است که هنوز هم از زیر آن جاری است و در محله قیصریه ظاهر می‌شود این چاه حدود ۳۵ متر عمق داشت دهنه آن از چاه‌های معمولی بزرگتر بود. آب آن بوسیله گاوی که دایره وار بدور آن می‌گردید با دلو بزرگی بیرون کشیده می‌شد. از این جهت به «گاوپناه» معروف بود که اینک مسدود شده است. عوامل مساعدی چون آب جاری، انبارهای متعدد آذوقه راهروهای زیرزمینی به این دژ و ویژگیهای خاصی بخشیده بود و در صورت محاصره، ساکنان آن می‌توانستند مدت‌های زیاد مقاومت نمایند.

عامل دیگری که به این دژ ارزش دفاعی مناسبی می‌داده خندق وسیعی بوده که دور تا دور آن را گرفته و دژ را از محیط خارج جدا می‌کرده است و بدین طریق دسترسی به دیوارهای خارجی آن را غیر ممکن می‌ساخته، تخته پل بزرگی که در مقابل در ورودی آن بوده و در عکس هم به خوبی مشهود است تنها راه ارتباطی دژ با خارج بوده است، رحمان سیف آمدن ناصرالدین‌شاه را به‌نهادن بخوبی به یاد دارد و بارها به داخل قلعه رفته می‌گوید سه قلعه تودر تو بوده است ولی شاه قاجار از آن نامی نبرده است فقط به این اشاره دارد که قبل از رسیدن به تخته پل از محوطه دیگری گذشته است. شاید منظور رحمان سیف همان اندرون و بیرونی باشد که ناصرالدین‌شاه از آن یاد کرده. نامبرده علت ویرانی دژ را چنین تعریف کرد: (شاه روزی به قلعه آمد چون دید به‌خانه‌های اطراف مشرف است گفت (ناموس رعیت، ناموس شاه) پس از آن دستور تخریب قلعه را صادر کرد اگر این امر درست باشد معلوم نیست که چگونه اعلیحضرت برای اولین بار آنهم در این مکان به فکر ناموس رعیت افتاده است، بی‌شک جنبه سیاسی آن مورد نظر بوده که مبادا روزی مرکز مقاومتی علیه او باشد، دکتر فوریه که همراه ناصرالدین‌شاه به‌نهادن سفر کرده است می‌نویسد: (ارگ نه‌اوند بزرگ است و حاکم در آنجا می‌نشیند. اساس این قلعه خیلی قدیمی است... این قلعه بنایی است مربع شکل و

از جهت بزرگی و چهاربرجی که در چهارگوشه دارد با شکوه است، قسمت بالای این برجها را از آجرهای دو رنگ به شکل لچکی‌های منظم درست نموده‌اند این قسمت در میان رنگ تیره یکنواخت دیوارها نمایش مخصوصی پیدا کرده چون مدخل قلعه را قدری بالا ساخته‌اند باید بوسیله پله‌ای به آن راه یافت و در داخل آن آب‌انبار بزرگی است تا محصورین اگر گرفتار محاصره طولی شوند از بی‌آبی در عذاب نباشند) صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) هم ضمن یادآوری وقایع سال (۱۲۷۱) که برابر با سال ششم سلطنت ناصرالدین‌شاه بوده است می‌نویسد که شاه در این سال قلعه نهاوند را تعمیر کرده است.^۱

محمود میرزا در کتاب خطی تذکرة السلاطین اشاره‌ای مختصر به مخارج و مصالح به کار رفته در آن می‌نماید از جمله می‌نویسد:

در سال ۱۲۳۰ کفالت امور نهاوند را بر من عنایت فرمود [پدر تاجدار] به منطوقه [ی] بیت: چه کند بنده که گردن نهند فرمانرا چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را متحمل آن مذلت و ضراعت شده اجابت نموده و از راه غلام‌نوازی سرپرستی نواب جهان شاه میرزا را که کهنتر از من بود به من حواله رفت با دو ملک‌زاده دیگر ایشان را در نهاوند گنجانده‌اند و نقض آن حکم نموده‌اند که - گنجایش بحر در سبب ممکن نیست. چون آثار گِل کاری و گِلکاری را این بوم لایق، بلکه در اعتدال هوا براغلب اعصار و اکثر اقطار سابق است و به نظر خوشتر آمد، بنای عمارت در آن ملک نهاده و به توفیق الهی و مدد باطنی حضرت جهان پناهی در آن روزها به اتمام آمد به انجام رسانید. اظهارشان به طریق ایجاز کنم:

برج و باره [ای] همکفه [ی] گنبد هرمان که از یک پارچه سنگ رخام است، و یک رویش دیواری ده ذرع قطر و سی ذرع ارتفاع مسمی به روئین دژ مشتمل بر انبارهای لاتعد مشحون از امتعه و اطعمه و مملو از مستحبات واجبه و مبرذات لازمه، ایوان‌های زراندد و قصرهای آیینیه آمود. بروجش از ارتفاع همدوش بروج افلاک و صُحونش آرایش ده عالم خاک به علاوه سالی نود هزار عمه در مدت هشت سال به خرج سرکاران حسابی مقرر آمد که افزون از چهار هزار تومان اجرت آنها شده که سی و دو هزار تومان اجرت عمه آن شد.

سایر اجرت از قبیل بنا و حجار و قیمه سنگ و مصارف دیگر را از این رو قیاس

می‌توان نمود. شاید در صفحه امکان مکانی به این دلنشینی موجود نباشد و وجود مثلش مفقود باشد.^۱

۲-۳-۱. تاریخ بنا:

در گورستان قدیمی شهر، روبه‌روی در ورودی مقبره مرحوم میرزا آقا به‌سنگی برمی‌خوریم که هم‌اکنون بر روی مزار مرحوم پاشاخان نواده محمود میرزا است. این سنگ قبلاً کتیبه بنای روئین دژ بوده و معلوم نیست به‌چه مناسبت بجای سنگ قبر بکار رفته است. بدون شک این یکی از اتفاقات جالب است زیرا معلوم نبود اگر در اینجا بکار نمی‌رفت مانند بسیاری از سنگ‌نبشته‌های دیگر تا به‌حال باقی مانده بود یا نه، نکته دیگر اینکه گویی تمام عوامل بکار گرفته شده تا این سنگ و اشعار منقور در آن محفوظ بماند زیرا درست است که برای سنگ قبر مرحوم پاشا بکار رفته ولی جز مختصری از سطح فوقانی آن که تراشیده و نام متوفی در آن حک شده در بقیه خطوط آن هیچگونه دخل و

۱- بعد از این توضیحاتی که درباره مخارج و مصالح روئین دژ می‌دهد. اضافه می‌کند. دیگر عرصه [ی] جانفزا مسمی به باغ شاه است که حسب الامر پادشاهی به‌تمام رسید. بیش از صد هزار نهال در آنجا مغروس است در عرض باغ مذکور رودی به‌مقدار پنجاه سنگ آب جاری است و متصل سیلان دارد. و عمارت رفیع بسیار بزرگی در وسط آن گلستان واقع است مسمی به‌روضه خاقان و دیوار قلعه مانند که خرد خورده بین از تماشایش محو است و چشم دورنگر از نظاره‌اش واله و شیدا زیاده از ده هزار تومان به‌مخارج آن مصرف شده...

... دیگر قصری است که به‌نام مسعود میرزا فرزندم عمارت شده، دیگر منظر محمود است که به‌اسم خود خوانده‌ام. دیگر گلشن احمد است که گلستانی است بی‌آفت خزان موسوم به‌اسم کهتر برادرم در دوفرسنگی شهر. [دیگر] بقاع خیر بقیه امام‌زاده احمد است که از من به‌رسم یادگار و به‌امید جزای خیر آبادان گشته (منظور امام‌زاده احمد سراب گیان است که در سال ۱۳۵۱ که از آن بازدید به‌عمل آمد جز کتیبه سنگی و تعداد آجر رویهم چیده شده چیز دیگری از آن باقی نبود) و نیز بقیه [ی] بدیع‌الزمان [؟] که از من صورت اتمام یافته و بقیه عارف حقیقی ابوالعباس که نزدیک به‌شهر است عمارت شده و در شهر مذکور مسجدی مسمی به‌مقام محمود بنا کرده و تیمچه مسمی به‌تیمچه همایون (تیمچه یا کاروانسرای کنار دیوار قیصریه ابتدای بازار بزازها) ساخته شد. و بازاری نزدیک به‌آن که هریک ممتاز و مدرسه محمودیه که از وصف بی‌نیاز است... عشرت جملگی و حکومت ملکی را به‌ضیاء دیدگان جهان‌شاه میرزا واگذار نموده خود ملتمس آستان بوسی حضرت خاقان شدم و به‌کلی از ریاست نهاوند استعفا جسته و انشاءاله به‌جا خواهد بود...

تذکره السلاطین نسخه خطی شماره ۱۶۷۸/ف

از جملات پایانی پیداست که کتاب را زمانی نوشته که پس از نبرد چهار ماهه با محمدتقی میرزا به‌حکم پدر از حکومت نهاوند معزول و در تهران ساکن بوده است. نگاه کنید به‌بخش حکام در همین کتاب.

تصرفی نشده و سالم بدست ما رسیده است متن سنگ چنین است.

حسبالحکم شاهزاده محمود میرزا قاجار و خانی والاتبار فی شهر ۱۳ صفر سنه ۱۲۳۲ وفات مرحمت و غفران پناه، خلد آشیان شاهزاده پاشا خان امیر تومان غفرله خلف مرحمت پناه، رضوان آرامگاه، شاهزاده حاجی محمدزمان میرزا نواده شاهزاده محمود میرزا.

در زمانی که حسام ملک روی زمین
ماه شاهان جهان فتحعلیشاه که هست
آنکه شد حضرت او سجده ده یال نیال
شاه محمود که شد دست همایون فرزند
در نهاوند که از عدل قوی پنجه او
زر برافشاند و برافراخت مرابین روئین دژ
باری گر شودش و هم کسی بام گرای
الغرض دید چو آرایش بنیاد چنان
گه بود کاووس از هیبت کیوان بهرش
منشی طبع صبا از پی تاریخش گفت
شعرای زمان محمود میرزا اشعاری در وصف این اثر سروده اند از جمله آنها یوسف
نهاوندی متخلص به انیس است که شرح حالش در جلد دوم این کتاب آمده است.

روئین دژی بنا کرد محمود شاه قاجار
آبش به روح بخشی روشن چو آب کوثر
پیش چنین خدیوی در این مکان عالی
خه خه چه طرفه حصنی معمور و نفز و محکم
در آن دژ همایون چون ساز سور سازند
کلک انیس شادان تاریخ آدن رقم کرد
«روئین دژی بنا کرد محمود شاه قاجار»
با توجه به مصرع آخر تاریخ بنا ۱۲۸۳ می شود لکن درست بنظر نمی رسد زیرا انیس در
سال ۱۲۳۸ و به قول فرهنگ سخنوران ۱۲۳۷ وفات یافته است.

و اگر بپذیریم که نسخا اشتباه کرده و به جای «بیا کرد» فعل «بنا کرد» را آورده سال ۱۲۳۵ می‌شود که از هم با تاریخ سنگ‌نبشته یعنی ۱۲۳۲ مطابقت ندارد. ملاحسن شاعر نهاوندی معروف به معلم دوییتی، در مورد اتمام بنای آن دارد

همایون برج روئین دژ ز رفعت رشک گردون شد
 ز رشک ارتفاعش چرخ گردون را جگر خون شد
 حسن بنوشت تاریخ از برای سال اتمامش
 بهین برجی همایون از همایون شد همایون شد

۱-۵. قلعه حسن خانی

این قلعه در شمال شرقی شهر، جنب بیمارستان قرار دارد، لکن از آن جز قسمتی از دیوارهای جنوبی و باختری و شمالی با چهار برج مخروطه چیززی بجای نمانده است، محوطه آن عاری از ساختمان است دیوار جانب خاوری ویران و اثری از آن نیست سابقاً اطراف این قلعه زمینهای مزروعی بوده و از چند سال پیش خانه‌هایی در اطراف آن احداث شده است. عرض دیوارها حدود ۲ متر و کلاً از خشت خام و بندرت دژ آن آجر دیده می‌شود در بعضی از قسمت‌های دیوارهای بیرونی و درونی طاق‌نماهایی دید می‌شود. این قلعه در زمان حکومت قاجار ساخته شده؛ مرکز سربازخانه دولتی بوده است. و بعد از آن هم چندی مرکز گروهان ژاندارمری شده بعضی بنای آن را به حسن‌خان والی پیشکوه که مدتی حاکم نهاوند بوده نسبت می‌دهند ولی به‌وسیله محمدحسن خان قاجار ساخته شده است. ناصرالدین‌شاه در ۲۱ ذی‌حجه سال ۱۳۰۹ هجری قمری از پای دیوار آن گذشته چنین می‌نویسد:

... قدری راه آمده از پهلوی قلعه محمدحسن‌خان عبور کردیم. این قلعه را محمدحسن قاجار پدر مرحوم امیرنظام که نسق‌چی باشی خاقان مغفور فتح‌علیشاه بود یا در نهاوند یا در همین جاها اقامت داشته ساخته... احتمالاً تا چند سال دیگر ساختمانهای مسکونی گسترش بیشتری پیدا می‌کند و اثری از آن بجا نخواهد ماند.

تاریخ بازدید ۱۳۵۱



تصویر دیوار جنوبی قلعه حسن‌خانی تاریخ عکس‌برداری تابستان ۱۳۵۱

۱-۶. مساجد شهر

مساجد این شهر از نظر هنر معماری دارای ارزش چندانی نیستند، زیرا طاق و رواق، گلدسته و مناره و گچ‌بری جالبی ندارند.

در آثار جغرافی‌نویسان قدیم اشاره‌ای به دو مسجد این شهر شده است مؤلف حدودالعالم ازدو (مزگت) جامع نام می‌برد. ابن حوقل و استخری از دو مسجد عتیق و جدید ذکری به میان آورده‌اند.

بی‌شک یکی از این دو مسجد، مسجد جامع فعلی است که به نام مسجد امام حسن (ع) معروف است سید ظهیرالدین مؤلف تاریخ مازندران از ابن اسفندیار نقل می‌کند که امام حسن (ع) در زمان خلیفه دوم مأموریت یافت که به مازندران برود. با توجه به این نقل، شاید آن حضرت در طی مسیر خود از این شهر گذشته باشد یا بدستور آن جناب بوسیله یکی از نمایندگانش ساخته شده باشد.

این مسجد در بالای میدان قیصریه در ارتفاع حدود چهار متری قرار دارد که بوسیله ۱۵ پله ارتباط آن از کف میدان برقرار می‌شود. درب دیگر این مسجد در میان بازار پالان‌دوزها قرار دارد. در موقع بازدید، مسجد متروکه‌ای بنظر رسید که تزئین خاصی نداشت. بنا به گفته آقای جعفر رضی کتیه آن به خط کوفی است. که برای خواندن و ترجمه به‌قم فرستاده شده است (تیرماه ۱۳۵۱) مسلماً سنگ مزبور تاریخ بنا یا تعمیرات مجدد آن را معلوم می‌دارد. شبستان مسجد دارای ۸ دهنه طاق و چشمه است که مصالح بکار رفته در آن آجر و گچ است.

کاتب دیوان امید نهاوندی نام مساجد شهر را به‌قلم آورده است:

مسجد جمعه، مسجد چهل ستون، مسجد درب سرداب، مسجد امام‌زاده خرابه مسجد حاجی خدارحم، مسجد جارچی باشی، مسجد حاج علی حسین، حسینیه حاج محمدحسن، مسجد پاقلعه، مسجد گوشه، مسجد حاجی آقا، مسجد زورآباد، مقبره، مدرسه نهاوند.

۷-۱. مدرسه مقام محمود:

این مدرسه محل تجمع طلاب و علمای بزرگ عصر خود بوده که علاوه بر طلاب نهاوند عده زیادی از دانش‌طلبان شهرهای مجاور هم در آن به‌کسب فیض مشغول بوده‌اند. این مدرسه در محله راسته آمیرزا آقا بوسیله محمود میرزا قاجار حاکم وقت نهاوند در سال ۱۲۳۹ قمری ساخته شد و تا سال ۱۳۱۷ خورشیدی برجا بوده در این سال بوسیله آقای مینائی رئیس فرهنگ وقت مدرسه جدیدی بجای آن ساخته شد. ابتدا دبستان ۶ کلاسه‌ای به‌نام دبستان سعدی و سپس دبیرستان فیروزان فعلی در آن دایر گردید. در ابتدای درب ورودی سالن سمت راست در اطاق کوچکی سنگ‌نبشته‌ای بر دیوار نصب شده که سنگ بنای مدرسه مذکور است متن چنین است:

حسب الحکم شهنشاه‌زاده عادل عالم محمود میرزای قاجار این مسجد مسمی به‌مقام محمود به‌اتمام رسید و من‌اللیل فتهجد نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً سنه ۱۲۳۹ قمری پرورده نعمت. عبداللطیف لاریجانی.

۱-۸. مسجد حاج خدارحم

این مسجد نسبتاً بزرگ دارای حیاط وسیع و حوض آب جاری است که بوسیله شخص نیکوکاری به نام حاج خدارحم در سال ۱۲۴۸ ساخته شده است. گویا بانی مسجد قبل از اتمام آن وفات یافته و ساختمان آن بوسیله پسرش حاج صادق به پایان رسیده است.

۱-۹. مسجد حاج آقا تراب

این مسجد در ابتدای کوچه علی آباد واقع است. علت نام گذاری آن به نام حاج آقا تراب که یکی از معمرین و شخصیت‌های محترم شهر بوده این است که آن مرحوم در این مسجد نماز می‌گزارده است.

طبق سنگنبشته موجود بنای مسجد منسوب به شخصی به نام حاج شریف عرب است. قدمت مسجد به سیصد سال قبل می‌رسد.

وارد صحن مسجد که می‌شویم طاق و چشمه‌های مستحکم و زیبایی به چشم می‌خورد که از هر طرف عمود بر هم است طاق‌های آخری چسبیده به دیوار و به صورت طاق نما است.

سنگ آبه جالبی در صحن حیاط قرار دارد که اطراف آن با خطی خوش اشعار مذهبی حک شده است.

۱-۱۰. مدرسه علمیه

این مدرسه در سالهای اخیر به همت آیت‌اله حاج شیخ عزیزالله علیم‌رادیان ساخته شد. که عده‌ای از طلاب علوم دینی در محضر ایشان به تلمذ مشغول بودند در سالن مسجد این مدرسه علاوه بر نماز، مراسم ختم و فاتحه خوانی هم برگزار می‌شود.

۱-۱۱. امام زاده‌ها

در اکثر شهرها و دهات ایران بقاع متبرکه‌ای به نام امام زاده وجود دارد و اغلب از نسل

ائمه اطهار بوده‌اند که از مظالم خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس ایران را محل پناهی برای خود دیده‌اند. ایرانیان هم که از همان آغاز به خاندان گرامی پیامبر (ص) ارادت می‌ورزیده‌اند، مقدم آنان را عزیز داشته و حتی پس از مرگ هم آرامگاهشان را جایگاهی مقدس دانسته و همواره آنها را وسیله تقرب بدرگاه باری تعالی شمرده‌اند. اما در این میان هم افرادی از دراویش و صوفیان و سالکان بوده‌اند که به مناسبتی مورد احترام مردم ساده‌دل روزگاران پیش واقع گردیده‌اند و مزار آنها بتدریج برای نسلهای بعد بصورت زیارتگاه درآمده است که نمونه‌هایی در بعضی روستاها دیده می‌شود امام‌زاده‌های شهر عبارتند از:

- ۱- امام‌زاده درب سرداب
- ۲- امام‌زاده دوخواهران
- ۳- امام‌زاده جارچی باشی
- ۴- امام‌زاده یتیمه
- ۵- امام‌زاده خرابه
- ۶- شیخ منصور (شاهزاده منصور)

۱۲-۱. شازده محمد:

یکی از امام‌زادگان معتبر و مورد احترام اهالی (شاهزاده محمد) فرزند حضرت موسی بن جعفر (ع) است که آرامگاهش در بازار مسگرها در ضلع خاوری قیصریه قرار دارد. هنگام ورود به آستانه بیرونی آرامگاه که سابقاً بصورت حیاطی محدود بود باید از میان دو لنگه در قدیمی رو به قبله که احتمالاً مربوط به زمان محمود قاجار است گذشت. در روی در، گل میخهایی بزرگ آهنی کوبیده شده است و از بالای آن چند حلقه زنجیر بصورت نیم دایره آویخته‌اند، کسی که می‌خواهد از زیر آن بگذرد، سرش با آن تماس پیدا می‌نماید، اغلب زائرین زنجیرها را بوسیده بعد وارد می‌شوند. در اصل نیز بهمین ترتیب بود که اکنون بطوریکه در تصویر دیده می‌شود وضع آن را تغییر داده‌اند، البته صلاح در این است که در این گونه اماکن هیچ گونه دخل و تصرفی ننمایند تا صورت باستان و قدیمی آن حفظ شود. در صحن حیاط آن تا حدی که گنجایش دارد قبرهایی دیده می‌شود این حیاط قبلاً از همه طرف دارای دیوار بود که اکنون دیوار باختری آن را

برداشته‌اند. در ضلع باختری آرامگاه چشمه آبی قرار دارد که درخت چناری که آن هم احتمالاً مربوط به زمان محمود میرزا است دیده می‌شود می‌گویند در چند سال قبل در اثر برف سنگینی که باریده بود چنار از وسط شکست و تعدادی دکان جلو امامزاده را خراب کرد. در حفره‌ای که در اثر پوسیدگی در داخل آن ایجاد شده بود مقدار زیادی عسل به بیرون سرایت کرد که نصیب عده‌ای که زودتر از سایرین خبر شده بودند گردید. در دو طرف در ورودی دو طاقچه مستطیل شکل باریک وجود دارد که دو پنجره چوبی مشبک در قسمت عقب آن دیده می‌شود که وسیله تأمین روشنایی است، محل گذاشتن کفش علاوه بر پاگرد در ورودی، سابقاً در دیگری در دیوار باختری قرار داشت که این در اکنون به مدخل مسجد تازه‌سازی در کنار آن باز می‌شود. در انتها، دو طاقچه قرار دارد که شمع در آن روشن می‌کنند. در ضلع باختری امامزاده جائیکه امروزه بصورت مسجد درآمده سابقاً اطاقکی قرار داشته که محل به امانت گذاشتن امواتی بود که می‌خواست‌اند به کربلا و نجف حمل نمایند این اطاق تا پنجا، شصت سال قبل وجود داشت. در داخل حرم صندوقی چوبی قدیمی قرار دارد که روی آن اشکال هندسی بصورت چند ضلعی دید، می‌شود و ارزش هنری زیادی ندارد. قبلاً بالای آن صاف بود که روی آن شمع روشن می‌کردند ولی اکنون آن را تغییر داده و بصورت گنبدی درآورده‌اند، دیوارها بطور ساده بدون گچ‌بری است، گنبد کوچکی در بالای ضریح قرار دارد. در اطراف صندوق چند زیارت‌نامه آویخته‌اند. تا چند سال قبل قندیل نقره‌ای بزرگی در وسط گنبد آویزان بود، تعدادی هم قندیل کوچک به وسیله طنابهایی بطور ضربدر در بالای صندوق دیده می‌شد که به آن حالت قداست و رؤیایی خاصی بخشیده بود. مخصوصاً در شبهای جمعه که فضا آکنده از بوی عطر و گلاب و شمعهای نیم سوخته بود؛ ساختمان آرامگاه بطور کلی چیز جالبی ندارد. یک بنای معمولی به نظر می‌رسد. در سالهای اخیر نمای ساختمان قدیمی را که کاه‌گلی بود بصورت آجری درآورده و کف حیاط را موزائیک نموده‌اند. همانطوری که گفته شد از بالای در ورودی میان بازار مسگرها و در اصلی حرم چند حلقه زنجیر آویخته بود (در بزرگ میان بازار بهمان صورت سابق حفظ شده است). زنها برای برآورده شدن نیاز خود تعدادی قفل و پارچه‌های رنگی که به آن دخیل می‌گویند به زنجیرها می‌بندند وقتی نیاز آنها برآورده شود در بالای بام شادیانه می‌زنند. شادیانه

طبل کوچکی است که به وسیله دو چوب با نوای خاصی نواخته می‌شود. گنبد فعلی بنا به فرمان محمود قاجار ساخته یا تعمیر شده است زیرا اشعاری از ملاحسن معلم در اطراف بقعه آن دیده می‌شود. که تاریخ تعمیر آن را می‌رساند «زد رقم خود از پی تاریخ تعمیرش حسن»

این امام‌زاده در بین اهالی به «طالب کش» معروف است علت آن را حاج شیخ علی اکبر نه‌اوندی در کتاب بنیان رفیع به شرح زیر تحریر کرده است:

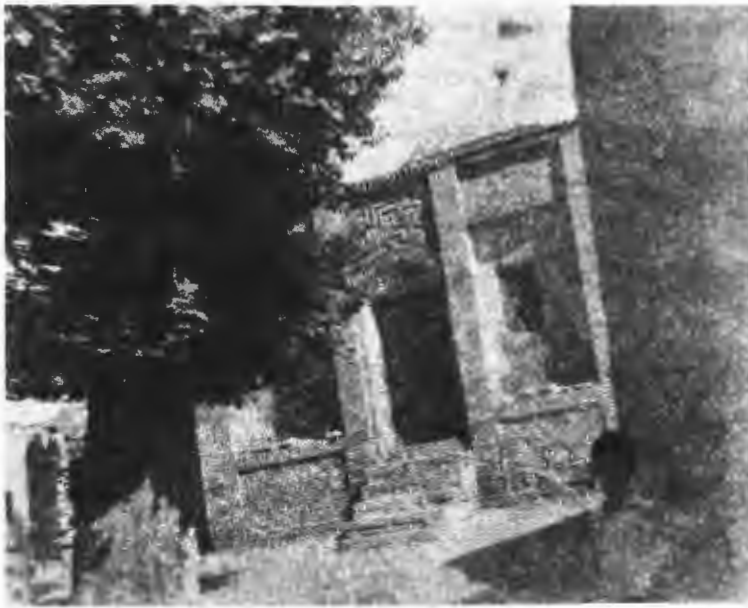
در بلده نه‌اوند که مسقط‌الراس این حقیر مؤلف است، قبر امام‌زاده‌ای می‌باشد که موسوم به شاه‌زاده محمد است و چنین اشتها دارد که از فرزندان حضرت امام همام موسی بن جعفر صلوات‌الله علیها است و ملقب به طالب کش است و سبب تلقبش به این لقب بنا بر آنچه که این حقیر از والد مرحوم، که خودش در زمان وقوع قضیه واقف بوده، شنیدم و جماعت کثیری از معمرین را هم به آن مرحوم، در این قضیه هم قول دیدم. آن است که در زمان خاقان مغفور فتح‌المیشاه قاجار که ابناء سلطنت، هرکدام در بلدی حکومت داشتند، حکومت نه‌اوند با محمود میرزا که از پسران خاقان است بوده، و در اوقات توقفش در آنجا یکی از فرزندان که کمال محبت و علاقه را به او داشته، مریض می‌شود به حدی که تمام اطبای حاضر الوقت از معالجه او عاجز می‌گردند، پس یکی از اجزاء اداره حکومت که آدمی راسخ الاعتقاد و از اهل بلد بوده، خدمت محمود میرزا معروض می‌دارد که امام‌زاده‌ای است در اینجا که قبرش در میان بازار و به بودنش از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام اشتها دارد، امید است که اگر برای بقعه مبارکه ایشان نذری نمایند و شفای آقا‌زاده از جنابش بخواهید، نذر شما به ذروه قبول نائل گردد و این آقا‌زاده را بره از مرض حاصل گردد. پس محمود میرزا چنین نذر می‌کند که اگر این فرزند مرا شفا حاصل شد یک عدد قندیل از نقره که وزن آن نیم من^۱ سنگ تبریز باشد از برای بقعه آن امام‌زاده ترتیب داده و در سقف بقعه آویزان نماید. چون نذر او محقق شد آن‌ا فائداً حال آن طفل مریض روی به بهبودی نهاده و در اندک وقتی صحیح و سالم گردید. پس محمود میرزا به نذر خود وفا می‌کند و قندیلی را که وصف شد، ترتیب داده و خودش وارد آن بقعه شده و بعد از زیارت نردبان طلبد و به دست خود آن قندیل را در سقف آن بقعه آویزان نموده و بیرون آمده و چون چند روزی از این مقدمه

می‌گذرد، شخصی که طالب نام داشت و به قطاع‌الطریقی و دزدی در نزد اهل نهاوند معروف بوده، از این معنی مطلع می‌شود و در خیال سرقت آن قندیل نقره می‌افتد، پس شبی از شبها نردبانی برداشته و از معبریکه از پشت بقعه و طرف شمالی آن مساوی با پشت بام آن بقعه است بواسطه نشیب و فراز بودن اراضی بلده نهاوند چنانکه این کیفیت‌الحال محسوس و مشاهد است وارد به پشت بام بقعه می‌شود. نردبان را سرازیر، در صحن آن بقعه می‌شود و از بالای سطح پایین می‌رود و در آن بقعه را کنده به کناری می‌گذارد و نردبان را وارد بقعه نموده و محاذی آن قندیل بر دیوار بقعه می‌گذارد و بالا می‌رود چون به پله می‌رسد و دستش به آن قندیل رسا می‌شود و می‌خواهد زنجیر آن قندیل را باز کند، ناگاه صدایی عظیم و هولناک از میان صندوق چوبی که بر بالای قبر آن امام‌زاده گذاشته شده است بلند می‌شود به نحوی که طالب را دهشت و وحشت گرفته و بدنش مرتعش شده و از کار می‌افتد و از بالای نردبان در میان بقعه بر روی زمین افتاده و فی‌الغور بدرک واصل می‌شود پس، بازار خوابها از صدای افتادن آن خبیث مطلع شده آمده و به هر نحو که بوده در صحن آن بقعه را گشوده داخل شده و آن کیفیت را دیده، خبر به محمود میرزا رسانیدند و در صبح آنروز مردم شهر ازدحام نموده و از برای تماشای جسد آن خبیث دور آن بقعه حاضر شدند و والد حقیر رحمه‌الله علیه حاضرالوقت بوده، می‌فرمود که بدن طالب ملعون مثل مرکب سیاه شده بود. پس محمود میرزا امر نمودند که نقاره شادی زده و کوس عشرت بنواختند و شهر را آئین بسته و چراغان نمودند و از آن روز تا حین کتابت، آن امام‌زاده آزاده به امام‌زاده طالب‌کش معروف است.^۱

۱۳-۱. امام‌زاده دوخواهران

امام‌زاده دوخواهران، بعد از شاهزاده محمد بیش از امام زده‌های دیگر مورد توجه و احترام مردم است، معروف است، آنها دختران امام موسی بن جعفر (ع) و خواهران حضرت رضا هستند که در موقع عبور حضرت از نهاوند در این شهر وفات یافته و در محلی به نام محله دوخواهران در پاقلعه مدفون می‌باشند. آرامگاه آنان محقر و از دو اتاق تو در تو تشکیل شده و دارای جاذبه روحانیت خاصی است. برای وارد شدن به اطاق

اولی که به منزله کفش‌کن می‌باشد باید از ۷ پله سنگی بالا رفت صحن اصلی امامزاده به اندازه دو پله، از کفش‌کن بلندتر است بر روی قبرها صندوق چوبی کوچک ساده‌ای قرار دارد که تعدادی زیارت‌نامه به آن آویخته است. در صحن امامزاده شبهای جمعه به روی نیازمندان باز است. بردیوار لوحه‌ای دیده می‌شود که تاریخ تعمیر آن یعنی سال ۱۳۶۶ قمری را نشان می‌دهد. در سالهای اخیر اطاق کفش‌کن را تبدیل به مسجد نموده‌اند. تاریخ بازدید تابستان ۱۳۵۱

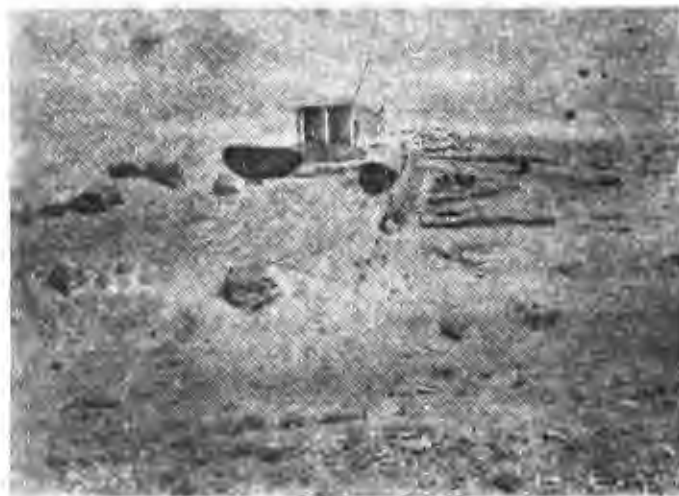


نمای بیرونی امامزاده دوخواهران

۱۴-۱. شیخ منصور

آرامگاه شیخ منصور، در ضلع شمال خاوری گوشه سرتل در بیرون شهر واقع است، همانطوری که در عکس دیده می‌شود اطاقی است که در روی صخره‌ای در دامنه کوههای باروداب ساخته شده، گروهی او را بنام شاهزاده منصور می‌خوانند و معتقدند

که از نسل یکی از ائمه شیعه است. در بازدیدی که نگارنده در سال ۱۳۵۱ شمسی از آن به عمل آورده، در کتیبه‌ای سنگی که در پای دیوار آن افتاده بود چنین نوشته شده بود.



نمای بیرونی شیخ منصور - تاریخ عکسبرداری ۱۳۵۱

(بسم‌اله الرحمن الرحیم)

بارگاه و مقبره امامزاده واجب‌التعظیم شاهزاده منصور فرزندزاده امام زین‌العابدین به‌اهتمام و سعی خادم دودمان مصطفوی یعقوب‌بن ملانظری به‌اتمام رسید در سنه ۱۳۴۹ قمری. اما برخی از مردم را عقیده براین است که یکی از مشایخ بوده که کم‌کم بخود حالت تقدس گرفته است.

امامزاده‌های دیگر عبارتند از امامزاده مهدی که به‌امامزاده یتیمه معروف است و دارای آرامگاهی مخروبه در محله یهودیها است، امامزاده اسماعیل در بازار درب سرداب که دارای ضریحی است و گروهی در شبهای جمعه به‌زیارت او می‌روند. در دهات نیز اماکن متبرکه‌ای وجود دارد که اصل و نسب آنها بدرستی معلوم نیست گاهی هم مرشد و پیری بوده‌اند که بعد از مرگ بر مقام و مرتبه آنان افزوده شده و زیارتگاه شده‌اند.

از جمله اینها امامزاده سراب گیان معروف به‌بابا احمد است که کتیبه‌ای مبنی بر تعمیر

و مرمت آن بدست محمود میرزا قاجار در کنار آن دیده می‌شود این امامزاده را حاکم مزبور تعمیر کرده است و اینک خراب شده آجرهای آن را دور قبر چیده‌اند. دیگر امامزاده‌ایست که در یکی از کوچه داخل ده که اطاقک محقری است و قبری در وسط آن قرار دارد. سنگ قبر بطور برجسته و بسیار جالب است و تاریخ آن احتمالاً مربوط به قرون اولیه اسلام می‌باشد چون سنگ، به خط کوفی است هویت آن منوط به قرائت و ترجمه خط مزبور است. غیر از آنچه یاد شد در روستاهای حوزه نهاوند تعداد دیگری اماکن متبرکه وجود دارد که برابر آمار سال ۱۳۵۵ بدین قرارند در دهستان خزل، در ده تاریک‌دره یک امامزاده، در دهستان سفلی ۶ امامزاده در دهکده‌های برزول فهورمند قشلاق دهفول، کرک سفلی، گیان مهین‌آباد هر کدام یک امامزاده، در دهستان سلکی ۴ امامزاده در دهکده‌های وراینه - عباس آباد، کهریز صفی خانی، گنبد کبود هر کدام یک امامزاده. در دهستان علیا سه امامزاده در دهکده‌های بیان و کوهانی هر کدام یک امامزاده وجود دارد.

۱۵-۱. چهل تن

از دیگر اماکنی که مورد توجه است و گروهی از روستائیان به زیارت آن می‌روند چهل تن یا چهل نابالغان می‌باشد که در قله یکی از متفرعات گرو قرار دارد و کوه مزبور نام خود را از آن گرفته است.

از اینکه این چهل تن چه کسانی بوده‌اند و چرا به آنها چهل نابالغان می‌گویند دانستنیهای ما از حدود حدس و گمان فراتر نمی‌رود، بعضی را عقیده براین است که آنها از فرزندان امام موسی کاظم بوده‌اند که از مظالم خاندان اموی و بنی عباس به ایران آمده و در آنجا شهید شده‌اند. جالب اینکه عده‌ای از اهالی به ویژه بانوان همانطور که بنام ائمه (ع) سوگند می‌خورند بنام «چهل تن» نیز قسم می‌خورند، آقای ماشاله سمیع که از مردان فاضل و مطلع نهاوند می‌باشند عقیده دارد احتمالاً این عده از شاهزادگان ساسانی بوده‌اند که در زمان حمله اعراب به آنجا پناه برده و کشته شده‌اند، هر سال در اوایل مردادماه که هوا مساعد است عده‌ای از جوانان شهر با تجهیزات کامل برای زیارت و تفریح به قله مزبور صعود می‌کنند رحمان سیف می‌گفت وقتی ناصرالدین‌شاه به نهاوند

آمد دستور داد که قبرها را تعمیر کنند ولی چون بردن مصالح مشکل بوده به پشت هر بُز دو آجر می‌بستند و بدینوسیله تعدادی آجر به قلعه حمل شد و قبرها تعمیر شدند ولی امروزه اثری از قبور دیده نمی‌شود. محمود میرزا هم بدون مستندی آنها را اولاد امامان می‌داند.^۱ سقاخانه‌ها: سقاخانه‌ها همیشه در معابر عمومی ساخته می‌شد که مورد استفاده مردم قرار بگیرد، اغلب در میان قسمتی از دیوار مساجد یا امامزاده‌ای بصورت طاقچه‌ای درست شده بود بطوری که تغاری متوسط در کف طاقچه کار می‌گذاشتند و در تابستانها که هوا گرم می‌شود آن را پر از آب می‌کردند و مقداری یخ طبیعی یا برفی که از کوه‌های مجاور می‌آوردند در آن می‌انداختند. در کنار آن جام چهل کلید یا پیاله‌ای مسی برای استفاده مردم قرار می‌دادند. معلوم نیست به چه جهت این سقاخانه‌ها جنبه تقدس به خود گرفته که در شبهای جمعه در گوشه‌ای از آن شمع روشن می‌کنند. شاید نظر به سقای صحرای کربلا داشته باشند. از سقاخانه‌هایی که هنوز هم باقی است سقاخانه درب سرداب نزدیک مسجد است دیگر سقاخانه‌ای نزدیک امامزاده یتیمه و سقاخانه‌ای هم در پاقلعه بوده که از دو سقاخانه اخیر اثری نیست.

۱۶-۱. حمامها

حمامهای این شهر عبارتند از حمام حاج آقا تراب، حمام مولوی، حمام بازار، حمام امیرزاده، حمام ملاحسین، حمام قاضی، حمام پاقلعه، حمام یهودیها، حمام گلشن معروف به حمام دعوهای، حمام مولوی: یکی از حمامهای قدیمی این شهر است که بوسیله حاج محمد مهدی مولوی در سال ۱۲۲۸ قمری ساخته شده است این حمام از دو قسمت جداگانه مردانه و زنانه درست شده بود که در سالهای اخیر حمام مردانه آن را خراب نموده به سبک جدید ساختند و بنام حمام ظفری نامیده شد، موقعی که حمام را خراب می‌کردند سنگ نبشته‌ای پیدا شد که این اشعار در آن حک شده بود

در زمان حضرت خاقان جمشید اقتدار جم خدیو فتحعلی شه سایه پروردگار
اندر ایامی که والی بود اندر مملکت شاه محمود آنکه مانندش ندیده روزگار
صاحب و سرور محمد مهدی آن برفضل او اهل ایران می‌نمایند از وجودش افتخار
در نهاوند از برای راحت خرد و بزرگ کرد بنیان و بنا حمام نیکی یادگار

۱- نگاه کنید به مجمع محمودی خطی شماره ۴۳۰۶ صفحه ۴۰۷.

کلک در پاش حقیر از بهر تاریخش نگاشت (کوی کین حمام شد رونق فزای این دیار)

۱۷-۱. حمام حاج آقا تراب

این حمام از اماکن حفاظت شده می‌باشد که به شماره ۵۶/۹/۲۲-۳/۱۴۹۲ به ثبت رسیده است حمام وسیله مرحوم حاج میرزا محمدتقی که از خوانین و محترمین شهر بوده ساخته شده و به نام فرزندش حاج آقا تراب معروف شده است. رحمان سیف مرد کهن سال نیاوندی که خود هنگام احداث حمام ناظر بوده به نگارنده در چگونگی ساختن حمام می‌گفت (حمام به وسیله مرحوم حاج میرزا محمدتقی پدر حاج آقا تراب درست شد، چون در آن سال گرانی سختی بود آن مرحوم که یک از ثروتمندان شهر بود به هرکس که به عنوان کارگر در آن کار می‌کرد به جای پول، گندم می‌داد، گندم در آن سال هر من ری (۱۲ کیلو) ۴ ریال بود. در سر در ورودی، تاریخ احداث بنا با خطی خوش نقر شده که سال ۱۲۸۹ را نشان می‌دهد و این سال همان سال قحطی است که در بخش فرهنگ مردم به آن اشاره کرده‌ایم، اشعار این است:

هواله العزیز البرها

شکر لاله یافته اتمام از حق این بنا در زمان شاه عادل ناصرالدین خدا
آفتاب برج عزت سبط پیغمبر نقی صاحب محراب و منبر جانشین اوصیا
بانی این امر معظم گشت اندر سال قحط تا که از فیضش رسد هر بی نوائی را نوا
داد فرمان همایون اصغر معمار را تا کشد طرح و کند گرمابه‌ای از نو بنا
شد بنا و شد تمام الحق چو فردوس برین سلسبیل آسا در او غلطان چو لؤلؤ آبها
طاقها هریک به خوبی طاق ابروی نگار همچو عهد استوار عاشقان باوفا
بهر تاریخش..... نوائی خوش بگفت آفرین بر بانیست..... محکم بنا
کف این حمام به اندازه دو متر از سطح کوچه پائین تر است. سنه ۱۲۸۹

پس از پایین رفتن از دو پله وارد پاگردی می‌شویم که به صورت هشتی کوچکی است و گنبدی بر بالای آن قرار دارد. محوطه با دو پله به حمام سرد که حوضی به ابعاد (۲×۳) متر در وسط آن تعبیه شده است منتهی می‌گردد. در اطراف این محوطه چهار رخت‌کن

نسبتاً بزرگ درست شده، درون رختکن‌ها هرکدام طاق‌نمایی دیده می‌شود. در سقف گنبد سربینه با نقوش گل و بوته تزئین یافته، و فرشتگانی که تاجی را در میان گرفته‌اند دیده می‌شود. ستونها سنگی است، با برشهای اوریب، در جبهه جنوبی سربینه دو ستون سنگی کوچکتر با سه دهنه طاق وجود دارد که بالای طاقها منتهی به طاق بزرگ می‌گردد. تزئین این طاق نما کاشی قاجاری است که صحنه‌ای از جنگ رستم و اسفندیار را نشان می‌دهد.

بعد از گذشتن از دالان کوچکی وارد حمام گرم می‌شوند. سقف، روی چهار ستون سنگی حجیم قرار گرفته که طاقها و چشمه‌های حمام از آن‌ها منشعب می‌شود. اطراف صحن گرم قسمتهای الحاقی بصورت چهار دیواری به ارتفاع حدود دو متر که دوشهای آب سرد و گرم در آن نصب شده است. از این دوشها وقتی استفاده می‌شد که شخص آماده بیرون رفتن از حمام بوده و آخرین شستشوها را در زیر آنها انجام می‌داد. در سمت شمالی صحن گرم دو خزانه بزرگ و کوچک وجود دارد که خزانه بزرگ دارای آب بسیار گرم بود و بوسیله دو پله دسترسی به آن امکان‌پذیر می‌شد کسی که وارد حمام می‌شد ابتدا داخل این خزانه کوچک می‌گردید. برای چگونگی استحمام در این حمام و سایر حمامهای شهر به‌بخش شاخصهای اجتماعی نگاه کنید.

۱۷-۱. حمام زنانه:

این حمام جنب حمام مردانه واقع است سر در ورودی آن ساده و بدون تزئین است. در ورودی آن کوچک است که با پائین رفتن از ۴ پله وارد سربینه می‌گردد. سربینه بشکل ۶ ضلعی است این اضلاع که طاق‌نماهایی را بوجود آورده، جای رختکن است. سابق بر این در زیر این رختکن‌ها سوراخهایی برای گذاردن کفش وجود داشت. سقف سربینه گنبدی شکل است و در وسط آن نورگیر کوچکی است. پاکار گنبد بر روی ۸ طاق‌نمای غیرمنظم قرار گرفته است. سقف گنبد، دارای گچ‌بریهای ساده‌ای است در وسط سربینه حوض کوچک ۸ ضلعی قرار دارد که درست شبیه ساختمان خود سربینه است یعنی دو ضلع بزرگ ۶ ضلع بقیه کوچکتر است.

حمام گرم:

از دالان کوچکی وارد حمام گرم می‌شویم جهت این حمام، برخلاف حمام مردانه که شمالی جنوبی است مستطیلی است که اضلاع بزرگتر آن جهت شرقی غربی دارد. پس از ورود، یکی از پایه‌ها جدا از دیوار که روی ستون پیچ‌دار سنگی قرار گرفته دیده می‌شود قرینه آن هم روی آن است.

حمام گرم از دو قسمت تشکیل شده یکی صحن اصلی و یکی حاشیه صحن که عرض مستطیل شکل آن بین دو ستون واقع است.

گنبد سقف روی چهارپایه و طاق قرار گرفته است، در اطراف درهای خزانه دو اطاق کوچک قرار دارد. پس از بسته شدن خزانه که در انتهای حمام قرار دارد (شرق صحن گرم) تعدادی دوش نصب شده است. کاتب دیوان امید نهاوندی اطلاعاتی از حمامهای قدیمی شهر در سال ۱۳۲۴ هجری قمری بدست می‌دهد:

(حمام امیرزاده، حمام سرچشمه، حمام گوشه، حمام دوخواهران، حمام کوچک، حمام حاج آقا تراب، حمام مولوی، حمام بازار که سیصد سال مفقود بوده، حمام قاضی).

علت مفقود بودن این حمام که هنوز هم در افواه هست این است که می‌گویند سیل عظیمی در سالهای پیش در این شهر جاری شده و موجب گردیده است این حمام ۳۰۰ سال در زیر گل و لای پنهان بماند ولی با توجه به بلندی محل و اینکه اگر این نظر درست باشد لای‌روبی و خارج کردن مقدار زیادی گل و لای با توجه به وسایل و امکانات آن زمان امری بعید یا لاقابل بسیار مشکل بوده است.

۱۸-۱. آرامگاه نعمان بن مقرن فرمانده سپاه عرب در نهاوند

آرامگاه نعمان سردار سپاه عرب که به باباپیره مشهور است در پنج کیلومتری شمال باختری شهر و در دامنه کوهی در سمت راست جاده خاکی نهاوند کرمانشاه واقع است این مقبره که تنها ساختمان این ناحیه است در بالای صخره‌ای بنا شده و اطراف آن را تعدادی درخت و زمینهای زراعتی گرفته است. چشمه آبی خرد، باغچه‌های اطرافش را سیراب می‌کند. تاریخ بنای ساختمان یا تعمیر آن معلوم نیست، زیرا سنگنبشته آن را بنا

به گفته یکی از روستائیان به سرقت برده‌اند در وسط آن صندوقی چوبی همانند صندوق سایر امام‌زادگان دیگر قرار دارد و هیچگونه نبشته‌ای در آرامگاه دیده نشد، شبهای جمعه بوسیله متولی مقبره که از اهالی روستای نزدیک است چراغی در آن روشن می‌شود. در مدت دوست سال سلطه اعراب با توجه به عقاید آنان بنظر نمی‌رسد که آثاری بر مزار او برپا بوده باشد مسلماً اطاقک موجود بر بالای قبر او از ابداعات ایرانیها است. که بتدریج در نزد اهالی دارای مقامی ماورائی شده و بخصوص روستائیان اطراف او را امام‌زاده می‌پندارند و در فرصتهای مناسب به زیارت آن می‌روند، اهالی شهر بخصوص ساکنین پاقلعه هم سالی یک روز در روز سیزده نوروز به دیدن او می‌روند و نعمان غربت چندین صدساله خود را در آن روز از یاد می‌برد، نعمان قبل از اینکه به سرداری سپاهیان عرب در نهاوند منصوب شود از جانب سعد وقاص در شهر کسگر که در دوره حجاج واسط نامیده شد به جمع‌آوری مالیات و خرج و دخل سپاهیان عرب مشغول بود ولی همواره از شغل اداری که لازمه‌اش در یکجا ساکن بودن است ناراضی بود و روی همین اصل نامه‌ای به خلیفه دوم نوشت و در آن نامه اظهار داشت که نمی‌خواهم در بستر بمیرم و یگانه آرزویی که دارم این است که در زیر شمشیر دشمن در خون خود بغلطم، استدعا دارم که مرا به میدان جنگ بفرست. وقتی نامه نعمان به عمر رسید که خبرگرد آمدن سپاهیان ایران در نهاوند در مدینه شایع شده بود، عمر موضوع درخواست نعمان را با سعد که در آن روز در مدینه برای دادن گزارش بحضور خلیفه رسیده بود در میان گذاشت. سعد هم شایستگی و علاقمندی نعمان را تأیید کرد گفت این مرد هم دلاور و هم شکیبا است و این خصایص برای یک فرمانده ضروری است خلیفه که همواره نظر حضرت علی را صائب‌تر و منطقی‌تر از همه می‌دانست از وی هم درباره نعمان سؤال کرد حضرت فرمود (من بهتر از نعمان بن مقرن که هم لایق و هم دلاور است کسی را نمی‌شناسم) پس از این مشورتها عمر نامه‌ای به نعمان که در کسگر بود نوشت (از عبدالله^۱ عمر، امیرالمؤمنین به نعمان بن مقرن، سلام بر تو، پیش از هر چیز الله را ستایش می‌کنم و تسبیح او می‌گویم زیرا جز او خدایی نیست، اما بعد به من خبر رسیده که عجمها سپاه بسیار بزرگ برضد اسلام در شهر نهاوند گردآورده‌اند همانند که

این نامه بدست تو رسد، هرآنچه از نیرو و مردان جنگی که ممکن است گردآور، و فرمان خدا حرکت کن به یاری خدا و به امید پیروزی او به این میدان نبرد برو. در نظر داشته باش که رعایت حال مجاهدان و سپاهیان اسلام را بکنی، آنان را در نقاط خشک و بی آب و علف سرنده‌ی، خشمگین و ناراضیشان نسازی و هیچگاه آنها را از حقوق حقه‌شان بی بهره نکنی که عقیده‌شان متزلزل شود و نیز آنان را در مردابها و جنگها که دید آنها را از دور قطع کند و به نزدیک معطوف دارد منزل ندهی این را کاملاً بدان، که ارزش یک مرد سپاهی رزمنده در نزد من از یکصد هزار دینار بیشتر است درود بر تو) عمر نامه‌هایی به ابوموسی اشعری در بصره و عمار یاسر به کوفه فرستاد که آنها هم هرکدام ۱۰ سپاهیان خود را به کمک نعمان بفرستند. نعمان پس از آنکه ترتیب کار را داد برای مشورت با سلمان فارسی که مورد اطمینان اعراب بود و در کارهای مهم با وی مشورت می‌کردند به مداین رفت و پس از آن بسوی نهاوند حرکت کرد سپاهیان عرب در جلولا با یکی از سرداران بنام شادبن آزاد برخورد کردند ولی این سردار از مقابل اعراب گریخت و به کرمانشاه که اعراب آنرا قرمیسن می‌گفتند عقب‌نشینی کرد و در آنجا به مهرویه سردار دیگر ایرانی که مجموعاً ۳۰ هزار سپاه در اختیار داشت پیوست. این دو سردار ایرانی از کرمانشاه هم گریخته به نهاوند عقب‌نشینی کردند. سپاه عرب که جمعاً ۳۰ هزار نفر بودند منزل به منزل به دشت باختری نهاوند که دارای آبادیهای بسیار بود و از رود پربرتک گاماسب سیراب می‌شد وارد شدند و لشکرگاه خود را در آن جا برپا داشتند نعمان به آرزوی بزرگ خود رسید و قدم به میدان جنگ نهاد و در همان روز اول شهید شد^۱ این میدان اکنون در ۵ کیلومتری شهر در مسیر جاده کرمانشاه نهاوند است در این محل بود که نعمان روی به آسمان کرد و گفت بار خدایا پسر مقرون را بر کفار نصرت ده و به لطف خود او را درجه شهادت نصیب کن «إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آن روز روز جمعه و اولین روز جنگ بود پس از اینکه مسلمانان نمازگزار شدند، جنگ را به رهبری نعمان آغاز نمودند، نعمان پرچم سفیدی در دست گرفته و تکبیرگویان حمله را آغاز کرد و بقیه سپاهیان هم بدنبال او به ایرانیان هجوم آوردند. در همان مراحل اولیه جنگ بود که آرزوی وی برآورده و با نیزه یکی از سربازان ایرانی که به پهلوی او فرو رفت کشته شد. جسد وی پس از

۱- برای شرح و تفصیل این نبرد ۳ روز، به کتاب فتح الفتوح تألیف نگارنده مراجعه شود.

خاتمه جنگ در همین محل فعلی دفن گردید.



آرامگاه نعمان بن مقرن

به احتمال زیاد معقل برادر نعمان هم که در همین روز کشته شد و نزد نعمان مدفون است. اعراب پس از خاتمه جنگ کشته شدگان را در محلی که هم اکنون نزدیک ده «کفراش» است و به گور غربیان معروف است و مورخین عرب آن را قبورالشهدا نوشته اند دفن کردند مجمل التواریخ والقصص می نویسد: نعمان بن مقرن بدر نهاوند کشته شد با جماعتی آنجا مدفونست. به دیهی است که آن را مولهشت خوانند در مسجدی که مشهد ایشان است و نام جماعت شهیدان نوشته است^۱ امروز دهی بنام مولهشت و مسجد آن وجود ندارد شاید ده کفراش کنونی بر روی مولهشت قدیمی بنا شده است. یاقوت حموی محل دفن نعمان را «بندسیان» می داند او می نویسد بندسیان من قری نهاوند بها قبرالنعمان بن مقرن استشهد هناك يوم نهاوند وهو اميرالجیوش وقبر عمرو بن معدیکرب الزبیدی فیما یزعم اهلها والمشهوران عمرو بن معدیکرب مات بروذه

قرب‌الری^۱ نعمان و برادرانش را هفت صحابی معروف می‌دانند اما در بعضی کتب تاریخی آنان را ۸ نفر نوشته‌اند استاد جلال‌الدین ارموی معروف به محدث به نقل از قاموس فیروزآبادی از برادران و فرزندان نعمان به تفصیل یاد می‌کند.^۲

۱۹-۱. آرامگاه عمرو بن معدیکرب

در قریه لیلی یادگار واقع در ۲۰ کیلومتری جاده کرمانشاه، نهاوند، آرامگاهی است که مدفن عمرو بن معدیکرب می‌باشد و مورد احترام روستائینان است، عمر و یکی از جنگجویان عرب بوده که در واقعه نهاوند بدست بهرام سردار ایرانی کشته شد و در همانجا دفن گردید. عمرو در موقع مرگ ۱۲۵ ساله بود زیرا سن او را در جنگ یرموک که در سال ۱۶ هجری اتفاق افتاد ۱۲۰ سال نوشته‌اند. از قبيله زبید و لقبش «اباثور» بود، فضیلت او فقط جنگجویی بوده است گویند وقتی حضرت محمد(ص) از جنگ تبوک برمی‌گشت عمرو به حضور او رسید و اسلام آورد، ولی چندی بعد راه ارتداد پیش گرفت، به علت آنکه روزی قاتل پدر خود را بحضور حضرت برد و از وی اجازه کشتن او را خواست، حضرت فرمود خونی که در جاهلیت ریخته شده در اسلام هدر است. عمرو هم با قبيله خود از اسلام روی گرداند. در جنگی که علی(ع) با کفار کرد عمرو از مقابل حضرت گریخت. زنش رکانه و دخترش بنام سلامه اسیر شدند. از جانب پیامبر خالد بن سعید برقبيله او حاکم شد عمرو پس از مدتها دربدری از روی ناچاری مسلمان شد. گویند شخصی بسیار دروغگو بود روزی در مجلسی گفت، من در جنگی، با یک ضربه شمشیر خالد بن صعقب را کشته‌ام. خالد هم در آن مجلس حاضر بود و سخنان او را می‌شنید، در حالیکه عمرو او را نمی‌شناخت. وقتی خالد خود را معرفی کرد و به او گفت چرا این همه دروغ می‌گویی در جواب گفت منظورم این است که دیگران از من بترسند. پس از جنگ قادسیه هنگامی که غنایم را تقسیم می‌کردند عمرو خواست که به او سهم بیشتری بدهند ولی سعد بن ابی وقاص از این کار خودداری کرد و جریان را به اطلاع خلیفه رسانید، او هم دستور داد که بقیه غنایم را بین قارئین قرآن تقسیم نمایند.

۱- معجم البلدان - جلد ۱ - صفحه ۷۴۴

۲- ر.ک. حواشی کتاب النقص - صفحه ۱۲۲

سعد از عمرو پرسید آیا قرآن خواندن میدانی عمرو گفت نه فرصتی برای یاد گرفتن نداشته‌ام. این داستان را برای آن دسته از روستائیان نوشتم که از امامزاده‌هایی این چنین بی‌اصل و نسب انتظار معجزه و کرامت نداشته باشند، سمعانی در انساب محل قبر عمرو را در جندی شاپور نوشته است. لکن مؤلف معجم ما استعجم آرامگاه او را در قریه (روذت) از قرأ نهاوند^۱ می‌داند.

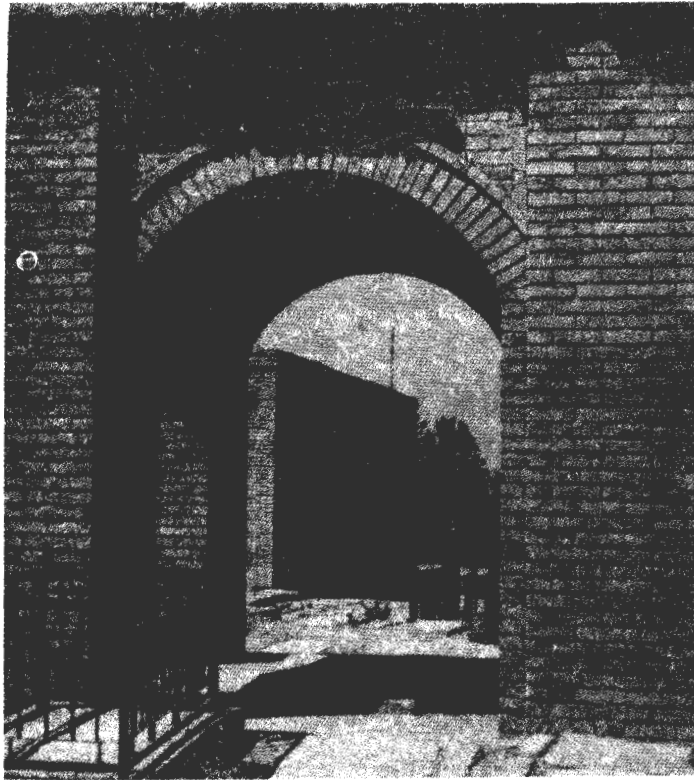
۲۰-۱. گورستانهای قدیمی شهر

یکی از قبرستانهای قدیمی شهر در منطقه‌ای که به نام پشت‌دروازه خوانده می‌شود، واقع بود که هم‌اکنون بصورت خانه‌های مسکونی درآمد است. این گورستان بعد از گذشتن از پل چوبی روی مسیل که به امتداد راسته میرزا آقا قرار دارد، واقع بوده است بنظر می‌رسد که مسیر سیل‌گاه کنونی روزی قبرستان بوده زیرا در سالهای اولیه حفر آن در دیواره خاوری، قبور متعددی با مجموعه‌های حجیم و اسکلت‌های بزرگ دیده می‌شد. پس از عبور از پل چوبی که هم‌اکنون هم برقرار است چنانچه شخص در انتهای پل رو به‌خاومی ایستاد در مقابل خود جاده باریکی می‌دید که قبرستان را به‌دو بخش کرده بود، سپس از شیب نسبتاً تندی گذشته و به‌پشت اداره چغندر قند و زمین فوتبال (چال کولیا) می‌رسید.

دو طرف این جاده باریک پر از قبور قدیمی بود، سمت جنوبی گورستان به‌خیابانی که از جلو فرمانداری می‌گذرد ختم می‌گردید، سمت شمالی آن تا جلو غسالخانه و در بعضی قسمتها تا نزدیک قلعه حسن خانی ادامه داشت. بجز معدودی، سنگهای این قسمت در اثر مرور زمان از بین رفته بود. بعد از پل چوبی در سمت چپ جاده، گودال وسیعی بود که گفته می‌شد مربوط به سالهای قحطی و وبائی بوده است. امتداد خاوری و شمال خاوری گودال، و قبور واقع در پستی بلندی آن تا کنار دیوار باغ معماریان^۲ امتداد داشت.

۱- ابی عبید، عبدالله بن عبدالعزیز البکری اندلسی، معجم ما استعجم من اسماء البلاد الموضع - جلد اول صفحه ۶۸۴ - چاپ قاهره ۱۹۴۷ / م

۲- نام اصلی باغ معماریان باغچه حاج حسن اصفهانی بود، نامبرده که از تجار اصفهان بوده معلوم نیست به‌چه علت به‌نهاوند می‌آید و در آنجا رحل اقامت می‌افکند. در کنار باغچه و در نزدیکی غسالخانه فعلی



تصویر یک چهارطاقی که بیشتر برگور افراد سرشناس ساخته می‌شد - ۱۳۵۱

پس از عبور از شیب تند جاده یاد شده در سمت شمالی فرمانداری فعلی و پشت اداره چغندر قند (کارخانه کبریت تاج سابق) گورستان کوچکتری بوده که نسبت به گورستان بالا جدیدتر می‌نمود، در هر دو قسمت چند چهارطاقی قرار داشت که بیشتر بر روی گور محترمین و ثروتمندان ساخته می‌شد آنچه که امروز از گورستان قدیمی

→ کوره آجرپزی وجود داشته و زمین زراعتی جلو باغچه هم متعلق به نامبرده بوده است. گفتنی است که نوعی سیب مرغوب قرمز رنگ در نهاوند به عمل می‌آمد که به پیوند حاج حسنی معروف بود و گویا نخستین مرتبه در همین باغچه و به وسیله ایشان به عمل آمده است. تاریخ احداث این باغ و کوره آجرپزی کنار آن دقیقاً معلوم نیست اما بنا به گفته پدرم که فرزند نامبرده است ناصرالدین شاه هنگامی که به نهاوند می‌آید این باغچه دایر بوده و شاه ساعتی در آن به استراحت پرداخته است.

توضیحات پاورقی از آقای عبدالحسین کابلی می‌باشد که از افراد باسواد صاحب نظر نهاوند است.

به جای مانده محوطه کوچک و محصور است که به احترام مقبره مرحوم «امیرزا آقا» دیده می شود ایجاد حریم مزبور و حفظ قبور اطراف آن به دستور و همت آیت الله حاج شیخ عزیزالله علیمرادیان صورت گرفته. (بازدید سال ۱۳۵۱) این گورستان هم اکنون زیر ساختمانهای مسکونی و اداری پنهان است چه خوب بود بجای این ساختمانها، این محل تبدیل به پارکی می شد که موجب آرامش روح رفتگان و شادی زندگان می شد. گورستان کهنه دیگری در محله «چشمه سیدان» قرار داشت که مربوط به مردم نواحی پاقلعه و محله «گائیل گاه» بود و غسالخانه کوچکی نزدیک آن قرار داشت.

قبرستان زیر چقا قسمتی مربوط به مسلمانان و قسمتی به کلیمی ها تعلق داشت که هم اکنون مورد استفاده است.

روی بسیاری از سنگ قبرها اشعاری نقر شده بود که نمونه های زیر، از آن جمله است.

رفتیم ازین جهان فانی

ناکام در اول جوانی

روزی به سر قبر جوانی رسیدم

یک ناله از آن قبر برآمد که شنیدم

گفتم که جوان ناله برای چه کشیدی

گفتا که جوان بودم و مقصد نرسیدم

ای چرخ فلک خرابی از کینه تو است بیدادگری شیوه دیرینه تو است

ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تو است

۲۱-۱. دیوارها و دروازه های شهر

اگر به سده های دور نظر افکنیم همواره اجتماعات انسانی را در جاهای قابل دفاع می بینیم، در بلندیها، میان قلعه ها و مکانهای محصور، انسان زمانی که از غار بیرون آمد و در دشتها، کنار رودها و چشمه ها سکناگزید، برای ایجاد امنیت بیشتر خانه ها را در کنار

هم ساخت و بنای دهکده‌های اولیه را بنا نهاد، زمانی که ده توسعه یافت شهرهای کوچک و بزرگ بوجود آمد. کم‌کم دریافت که برای مصون ماندن از حمله دشمنان باید در اطراف شهر دیوار بکشد و برای ارتباط با بیرون در محله‌های مناسب دروازه‌هایی تعبیه کند، این روش تا سالهای اخیر که شیوه زندگی دگرگون شد و امنیت بر سراسر شهرها حکمفرما گردید برقرار بود، این شهر هم بواسطه اینکه همواره مورد تجاوز اشرار بخصوص لرها قرار می‌گرفت گرداگرد خود دیواری داشته است، یادگار دیوار قدیمی علاوه بر آثار و پی آن در بعضی جاها نام دروازه‌هایی است که هنوز هم بر زبان مردم جاری است از جمله دروازه امیرزاده، دروازه گائیل گاه یا محدوده‌ای بنام پشت دروازه، باید توجه داشت که دروازه‌های یاد شده انتهای کوچه‌هایی بود که مدخل شهر را به بیرون مرتبط می‌کرد. دیواری که قدیمی‌ترها از آن یاد می‌کنند دیواری بوده که در آن سوی قبرستان کهنه در محل فرمانداری کنونی^۱ پی آن دیده شده و از پشت مقبره آقا تا سلاح خانه سابقه ادامه داشته که مربوط به اعصار دورتر بوده است، دروازه‌های یاد شده هر کدام دارای درهای چوبی بزرگ با گل میخ‌های درشت و کلون‌های محکم بوه که دروازه‌بانانی داشته است که از ابتدای غروب تا صبح روز بعد دروازه‌ها را می‌بسته‌اند هر مسافری که بعد از غروب وارد می‌شده مجبور بوده که شب را در بیرون دروازه سر کند. دروازه‌های شهر عبارت بودند از:

۱- دروازه امیرزاده (دروازه نایب‌علی بگ)

۲- دروازه سلاح خانه (راسته میرزا آقا)

۳- دروازه آقا نورالدین (کوچه ذکائی)

۴- دروازه حاج آقا تراب

۵- دروازه گائیل گاه^۲

۶- دروازه چقا

۱- محل فرمانداری در سال ۱۳۵۱ در ضلع جنوب خاوری مقبره آقا در کنار جاده اصلی قرار داشت و هم‌اکنون تبدیل مرکز بهداشت و درمان شده است.

۲- گائیل به لهجه قدیمی‌ها به معنی گروه و گله بوده و «گاه» هم پسوند مکان است یعنی جای گله، جائی بوده که گله‌های بزرگ شهر که بیشتر مربوط به محله‌های روستائین پاقلمه بود پس از برگشت از صحرا در هر غروب در آن جا استراحت می‌کرده است.

۷- دروازه گوشه سرتل

۸- دروازه گیان راه (دروازه ملا رضا - درب سرداب)

۹- دروازه کلیمی ها کوچه کلیمی ها

۱۰- دروازه قلاع نو

این دروازه‌ها در اوایل حکومت رضاشاه برچیده شدند. دروازه‌ها در شبها از جانب گزومه‌ها و نایب شب محافظت می‌شده است. یکی از معمرین که زمان زندگی عارف بزرگ مرحوم آقا میرزا آقا را درک کرده است، در گفتگوئی که با ایشان داشتم (مرداد ۱۳۵۱) از معجزاتی که به آن بزرگوار نسبت می‌داد می‌گفت:

مرحوم سید میرزا آقا بعضی شبها در حالیکه دروازه‌ها بسته بود از دروازه خارج می‌شد بدون اینکه گزومه محافظ در، متوجه شود در یکی از این شبها (نایب شب) که از دروازه راسته میرزا آقا برای سرکشی عبور می‌کند، می‌بیند که دروازه باز است گزومه را مورد بازخواست قرار می‌دهد، گزومه هم اظهار می‌دارد که درها بسته است. چون چندین بار این کار تکرار می‌شود یک شب گزومه آخرهای شب متوجه می‌شود که در باز شد و آقا وارد گردید گزومه روی پای او می‌افتد و پایش را می‌بوسد.

گفته ایشان را از این جهت نقل کردیم تا معلوم شود که دروازه‌ها محافظینی به نام گزومه و نایب شب داشته است. وگرنه ذکر آن در اینجا ضرورت ندارد.

۲۲-۱. آب انبار طلائی

منطقه شمال و شمال خاوری شهر بواسطه عوارض طبیعی و صخره‌ای بودن زمین همواره دچار کم‌آبی بوده است زیرا قنات و چشمه‌ای در آن جاری نیست در چنین مناطقی ذخیره کردن آب همواره مورد نظر انسان بوده است. یکی از راههای تأمین آن ایجاد و ساختن آب انبار بوده است آقای رحمان سیف پیرمرد جهان‌دیده که بواسطه نزدیکی منزلش به محل در چگونگی ساخته شدن آب‌انبار طلائی و وجه تسمیه آن را این چنین بیان داشت.

شخصی به نام محمد صالح، وصیت کرد زمینی را که معروف به خرابه جهان‌شاه^۱ (محل آب‌انبار) بود خریداری کنند و برای آسایش اهالی آب‌انباری بسازند پس از آماده شدن مقدمات کار و یکی دو روز کندوکاو مقداری طلا و جواهر و سکه پیدا شد که هرکس توانست از آن چیزی برد، از جمله ابراهیم خان معروف به میر پنج پدر ظفر السلطان، مقدار کمی هم نصیب دولت شد. کف آب‌انبار را آنقدر کردند که برای رسیدن به پایین از نردبان ۲۴ پله استفاده می‌کردند. سرانجام آب‌انبار ساخته شد و سالها مورد استفاده اهالی محل بود.

گنج آب‌انبار طلائی مربوط به دوره اشکانی و به احتمال متعلق به خاندان کاران نهاوندی بوده است که از خاندانهای معروف عصر پارتی و ساسانی بودند و در بحث حکام از آنان یاد شده است. شخص نیکوکار دیگری که قسمتی از زمینهای باروداب را داشته است بخشی از سهم آب خود را به آب‌انبار اختصاص داده بود.

۲۳-۱. قیصریه

از قیصریه که به معنای راسته بازار بزرگ است به جز نام و دو چنار کهنسال که دوران کهولت را می‌گذرانند آثاری به جای نمانده است.

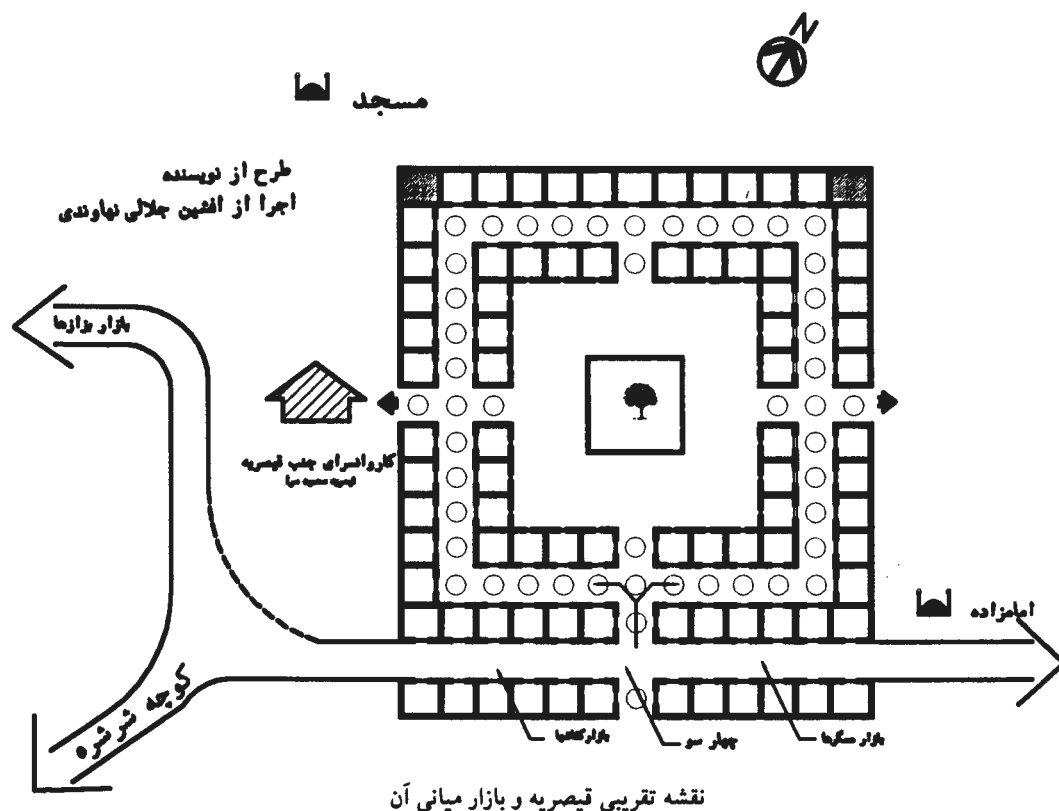
قیصریه از احداثات محمود میرزا حاکم وقت نهاوند بوده، حدود پنجاه شصت سال پیش که بازار چهار سو رونقی داشت، اندکی از خرابه‌های آن باقی بود و از روی آن می‌شد به ترکیب معماری دوران شکوه آن پی برد، نگارنده تصویری را که از خرابه‌های قیصریه در ذهن دارد بصورت کروکی ضمیمه ترسیم نموده است.

برای کسانی که خاطره‌ای از آن ندارند بهتر است چنارها را در وسط حیاط مورد نظر قرار دهند. زیر چنارها حوض بزرگ چهارگوشی وجود داشت، که از آب زیر قلعه مشروب می‌شد.

حیاط قیصریه نسبتاً بزرگ بود و دور تا دور آن را حجره‌هایی احاطه کرده بود. حجره‌های سمت جنوب و شمال باختری آن که پشت به مسجد امام حسن (ع) داشت، دو طبقه و با آجرهای زیبایی نقشبندی شده و طاقهای آن به صورت ضربی بود. در دو

۱- این جهان‌شاه شاید همان برادر محمود میرزا پسر فتح‌علیشاه باشد.

سمت دیگر همانطوری که در نقشه دیده می‌شود بازارچه‌های سرپوشیده‌ای وجود داشت که به صورت عمود بر هم احداث شده بودند و تا قبل از سال ۱۳۳۰ عده‌ای کسبه در آن به کسب و کار مشغول بودند، ولی عمده‌تاً قیصریه محل داد و ستد تجار بزرگ و مرکز صادرات و واردات شهر بوده است در اصلی این بنا که دری دولنگه و سنگین بود با گل‌میخ‌های درشت در میان بازار چهارسو باز می‌شد.



برای ورود به آن می‌بایست از محوطه‌ای به طول سه تا چهار متر گذشت که دو دکان کوچک در جانین آن قرار داشت. یکی از آنها در این اواخر دکان سبزی‌فروشی شده بود. در دیگر در سمت شمال و در میان بازار نجارها در سرازیری (خونسی) و در جنوبی آن در ابتدای بازار بزازها باز می‌شد.



نمایی تقریبی از محوطه و بازار میانی قیصریه در زمان آبادانی آن
طرح از نویسنده - اجرا از افشین جلالی

می‌گویند این بنا در یک آتش‌سوزی مهیب از میان رفت. آثار باقی مانده آنهم با کشیدن خیابان بطور کلی محو گردید. ابتدا نام آن خیابان ششم بهمن بوده و بعد از انقلاب به خیابان سعدی تغییر نام داد. آنچه از این بنای نیمه ویران، جالب به نظر می‌آمد دو چنار بلند با شاخ و برگ‌های و انبوه و چتر گسترده آن بود، گرچه این درختان هنوز هم باقی‌اند ولی شکوه گذشته را ندارند، در آن زمان چنارها مأمن روزانه کبوتران چاهی بود و غروب‌ها، نشیمنگاه فوج‌فوج هزاران پرنده دیگر، عصرهای ملایم تابستان که بیشتر حیاط‌های قلوه‌سنگی یا آجری را آب و جارو می‌کردند و برتخت‌های چوبی فرشی انداخته و بساط شبانه را می‌گستردند. عبور هزاران کلاغ و (موشگیر)^۱ که روز را در بیابانهای اطراف گذرانده بودند و برای استراحت شبانه از فراز بامها گذشته و بر شاخسارهای آن جا می‌گرفتند چه احساس برانگیز بود، بویژه بوی نم خاک و عطر گل‌های باغچه‌ها و صدای ریزش آب برپا شوره‌ها، که هنوز حالت رؤیائی خود را از ورای گذشت اینهمه روز و شبان حفظ کرده‌اند و همین خاطره‌هایند که ما را به‌زندگی پیوند داده‌اند و گرنه حال که تهی و سرشار از هیچ است.

۲۴-۱. بازارها

بازار که روزگاری مرکز ثقل اقتصاد این شهر بوده، از سالها پیش بتدریج رو به کساد و خرابی نهاده است، لذا این خصیصه اکنون بیشتر به جلوه‌های بیرونی آن، یعنی خیابانها و پاساژها کشیده شده است. بازار سراسری از ابتدای بازار مسگرها در امام‌زاده تا انتهای در سرداب و همچنین کاروانسراها را می‌توان بخش مرکزی شهر نامید که بیانگر ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهر بودند. اینک با تغییر سیستم مبادلات اقتصادی و دگرگونیهای اجتماعی اهمیت سابق خود را از دست داده‌اند روزگاری که خلوت و نجابت شهر را جاده‌های مواصلاتی به هم نزده و مرزهای عزلت آن کمتر بهم

۱- این پرندگان ظریف و زیبا که در محل به آن موشگیر می‌گویند از موشهای مزارع و مارمولکها بیابانها تغذیه می‌کنند. موشگیرها از خانواده بازها و پرندگانی شکاریند. به اندازه کبوتر و دارای جثه‌ای ظریف با پرهای زرد و قهوه‌ای و چشمانی روشن و تیزبین، هنگام پرواز می‌توانند دقایقی در یک محل بدون اینکه بالها را بهم بزنند، برفراز بایستند. از زمانی که برای دفع آفات مزارع، سموم شیمیائی بکار برده شد نسل این پرندگان هم رو به انقراض نهاد.

ریخته بود، شهر یک بوم طبیعی و اجتماعی انحصاری داشت، در نتیجه با اتکاء به خود نیازهای محدود خویش را برآورده می‌کرد، کفش، کلاه، ظروف مسی و سفالی، ابزار فلزی، زین اسب، پالان الاغ، پارچه‌های قالبی گل‌گچی، هرمی و جاجیم را در خود تهیه می‌کرد... علاوه بر تأمین مصارف داخلی احتیاجات مردم و رای مرزهای جغرافیائی خود را برمی‌آورد. در اوایل پائیز روستائیان خاوه، الشتر و نورآباد بارهای ذغال را بر پشت گاوهای نر حمل و به‌فروش می‌رسانیدند و کسب و کار بزازها و خیاط‌ها خواربارفروشیها، آهنگرها، و... را رونق می‌بخشیدند. حال که الگوهای اقتصادی تغییر یافته و شیوه مبادلات دگرگون شده بازار مسگرها در اثر ورود تفلونها، ظروف رویی و پلاستیکی بکلی تعطیل شده است، کالاهای کفافی و خیاطی بصورت مدرن در ویرین‌های نئون‌دار مغازه‌ها ارائه می‌گردد. کشاورزی که عرضه‌کننده کالاهای روستایی بود. و برای خرید و فروش به‌شهر می‌آمد و چرخ اقتصاد بازار را به‌حرکت در می‌آورد اکنون شهرنشین شده و خود مصرف‌کننده فراورده‌های کارخانه‌ای است. تهیه‌کننده فرشهای اصیل و خوش‌نقش محلی اکنون نیازمند فرشهای ماشینی است. کاروانسراها هم که روزگاری نشیمنگاه تجار بزرگ و معتبر بود و بیشتر گردش مبادلات اقتصادی را بعهده داشت، اینک نه تنها خصیصه مزبور را از دست داده است بلکه آثار چندانی از آنها بر جای نمانده، پالان‌دوزها هم که برای خود بازاری داشتند و در نزد روستائیان تقریبی، سالها است با ورود وانت... و خارج شدن حیوانات بارکش از رنج چندهزارساله از صحنه بدر شده‌اند و به‌تبع آن نعل‌بندان چه نعل‌بند حیوانات و چه نعل‌بندانی که روزی نعل بر کفش‌ها می‌بستند از میان رفته‌اند. غول سیری‌ناپذیر ماشین همه را هضم کرده است.

۱-۲۴-۱. شرحی مختصر بر بازارهای قدیمی شهر

۱- بازار چهارسو:

این بازار یکی از بازارهای اصلی شهر بود که سوی شمال باختری آن به‌در اصلی قیصریه منتهی می‌گردید. سمت شمال آن تقریباً بازار مسگرها بود، که به‌در شاهزاده

محمد ختم می‌شد. سمت جنوب باختری، بازاری بود. بنام جوراب‌دوزها (کفاشها) که تا سنگکی (شیره‌پزخانه) ادامه داشت از آن نقطه بازار بزازها با زاویه‌ای تقریباً ۹۰ درجه به‌جانب شمال منحرف گردیده و پس از طی حدود ۲۰ تا ۳۰ متر مجدداً جهت شمالی جنوبی (شمال خاوری جنوب باختری) امتداد یافته و بنام بازار بزازها خوانده می‌شد این بازار ادامه یافته به‌بازار سنگ میل و سرانجام به «درب سرداب» منتهی می‌گردید جانب خاوری چهارسو هم مستقیماً به‌کوچه ذکایی‌ها و سرانجام به‌خاکریز مسیل روبروی غسالخانه قدیمی و باغ معماریان ختم می‌شد. از بازار مسگرها و شغل مسگری دیگر اثری نیست.

بازار مسگرها به‌طرف شمال خاوری از درب امام‌زاده گذشته به‌دو راسته تقسیم می‌شد، یک راسته به‌طرف پاقلعه کشیده بود، که به‌راسته چاقون‌سازان مشهور بوده که به‌آن سرازیری «خونسی» هم گفته می‌شد، و راسته دیگر به‌طرف محله علی‌آباد ختم می‌گردید.

۲- بازار کفاشها:

در این بازار عده‌ای کفاش در آن به‌کار مشغول بودند و در کنار آنها مغازه‌های عطاری -بقالی، چلنگری نیز دایر بود. امتداد این بازار که زیاد هم طولانی نبود مستقیماً به‌کوچه معروف به‌شرشره و با زاویه‌ای تقریباً منفرجه به‌بازار بزازها منتهی می‌شد.

۳- بازار بزازها

ابتدای این بازار همانطوری که اشاره شد، انتهای بازار کفاشها در مقابل (نانوائی سنگکی شرشره) بود که با جهتی شمالی و پس از طی حدود ۲۰ تا ۳۰ متر به‌سوی شمال باختری ادامه می‌یافت تا بدر کاروانسرای حاتم می‌رسید، سپس با شیب مختصری به‌طرف خاور مجدداً جهت جنوب خاوری را گرفته تا بازار یخدان سازها کشیده شده بود.

دلیل اینکه این بازارها را به‌یک صنف و رشته خاصی منحصر می‌کنیم این است که

اعضاء آن صنف در آن بازار بیشتر بودند و گرنه در کنار کفاشها یا بزازها... دیگر اصناف هم بکار و کاسبی اشتغال داشتند، مثلاً در بازار بزازها - خرازها - خیاط‌ها یک سلمانی بنام سلمانی (عمو ساج علی) با یک خراط، لحاف‌دوز، و... هم بودند. بازارهای یاد شده قسمتی در مسیر خیابان و بخشی نیمه ویرانند.

بزازی‌های معتبری در این بازار بودند که اجناس خود را از اصفهان، یزد، همدان و تهران وارد می‌کردند از جمله مرحومان آقا حبیب‌الله و آقا روح‌الله سیدان و آقای حاج جعفر کابلی، آقایان بابائی، حاج جواد صمدی، مشهدی ابوتراب سیف، کربلای محمد، آقایان عبدالله رضوانی و الیاس گیلانی که دو نفر اخیر یهودی هستند. از خیاط‌ها که در این بار بودند مرحوم حسن ناظمی، مرحوم استاد فیض‌الله سمیعی، کربلانی فلاح گردان و مرحوم ابراهیم حاج‌عمو را می‌توان نام برد.

۴- بازار پالان‌دوزها:

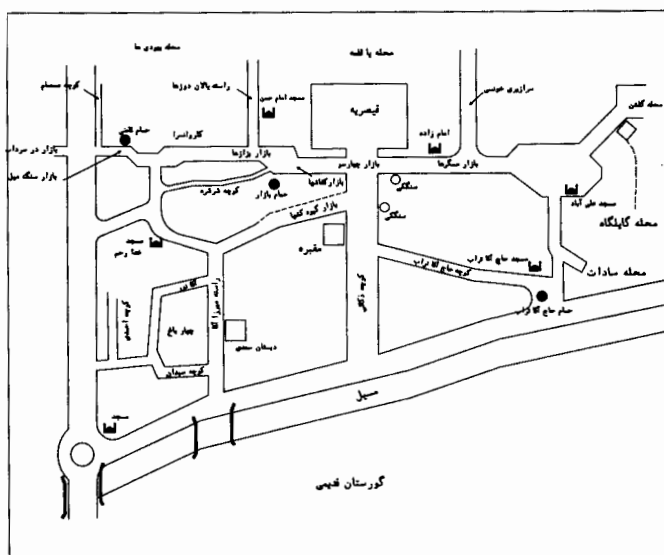
این بازار عمود بر بازار بزازها بود که انتهای آن به میدان باقلعه منتهی می‌گردید، در ابتدای این بازار از خاور به باختر در دست چپ کارگاه عصار و نزدیک به آن زورخانه و چسبیده به آن کارگاه سفالگری بود و کمی پائین‌تر دست چپ مسجد امام حسن (ع) معروف به مسجد جامع که الآن بازسازی شده و مورد استفاده است. در راسته پالان‌دوزها علاوه بر حرفه پالان‌دوزی، افرادی نیز به حرف دیگر مشغول بودند از جمله جولاهها، که پارچه‌های ارزان قیمت تهیه می‌کردند، چاقوسازها و طناب‌بافتها که با موی بز بوسیله چرخهای مخصوص طناب می‌بافتند که به آنها (چله Chalā باف) می‌گفتند روزگاری که تنها وسیله نقلیه حیوانات بارکش بودند این بازار رونق زیاد داشت و عده‌ای پالان‌دوز همواره به کار اشتغال داشتند. انتهای بازار پالان‌دوزها قدری تغییر جهت داده و وسیع‌تر می‌شد که به راسته کوزه‌گران معروف بود و چند کارگاه انواع کوزه‌ها، پارچ‌ها و سایر ظروف سفالی را تهیه می‌کردند. اکنون که این گزارش تهیه می‌شود (۱۳۵۱) هنوز یک کارگاه دایر است. در گذشته‌ای دور یعنی بیش از سالهای ۱۳۳۰ و ۳۱ زمانی که هنوز کشت خشخاش رواج داشت چند کارگاه^۱ روغن‌کشی در این محل دایر بود. که در جای

۱- به گویش محلی کاریا Cariya

خود به آن اشاره شده است. بازار پاقلعه یا (میدان) که هر نوع کالا و مواد مورد احتیاج در آن پیدا می شد از جمله هرکس طالب خرید کله پاچه و دل و جگر بود به آن محل مراجعه می کرد پاقله دارای چند ویژگی بود. از جمله محله ای بود فقیرنشین.

۵- بازار یخدان سازها

گفتیم بازار بزازها تا درب کاروانسرای حاتم ادامه داشت از آن پس با شیبی تند به طرف جنوب متمایل شده و پس از پیمودن ۲۰ تا ۳۰ متر مجدداً در جهت باختری ادامه یافته و به نام بازار خراطها و یخدان سازها و خرازاها مشهور است، البته در این بازارها صنوف مختلف در کنار هم به کار مشغولند. بازار یخدان سازها تا درب کاروانسرای حاج محمدعلی و حاج محمدتقی علیمزادیان که از تجار بنام شهر بودند ادامه دارد، روبروی درب کاروانسرا حمام قاضی واقع است از این نقطه به بعد بازار سنگ میل شروع



اجرا طبق طرح
الفین جلالی نهبودی

بازار قدیمی شهر و کوچه های جانبی آن

می‌شود، توضیح اینکه سنگ میل ستون سنگی بزرگی است که در پایه دکان نانوايي به همین نام قرار گرفته است. بازار سنگ میل به وسیله خیابان سراسری از بازار در سرداب جدا می‌شود، که به نظر می‌رسد سابقاً به هم مربوط بوده‌اند و پس از احداث خیابان. چهار راهی پدید آمده که به مناسبت موقعیت خاص از شلوغ‌ترین و پررفت و آمدترین مراکز اقتصادی شهر است. از محل سنگ میل عمود بر بازار اصلی راسته صمصام قرار دارد. که تا درون محله یهودیها ممتد است و صنوف مختلف در آن به کار مشغولند. بازار در سرداب که همان امتداد بازار سنگ میل است و بوسیله خیابان قطع شده در انتها به دو شاخه تقریباً عمود بر هم تقسیم می‌شود که شاخه مستقیم آن به خیابان حافظ منتهی می‌گردد و شاخه دیگر به کوچه موسوم به گیان راه ختم می‌گردد.

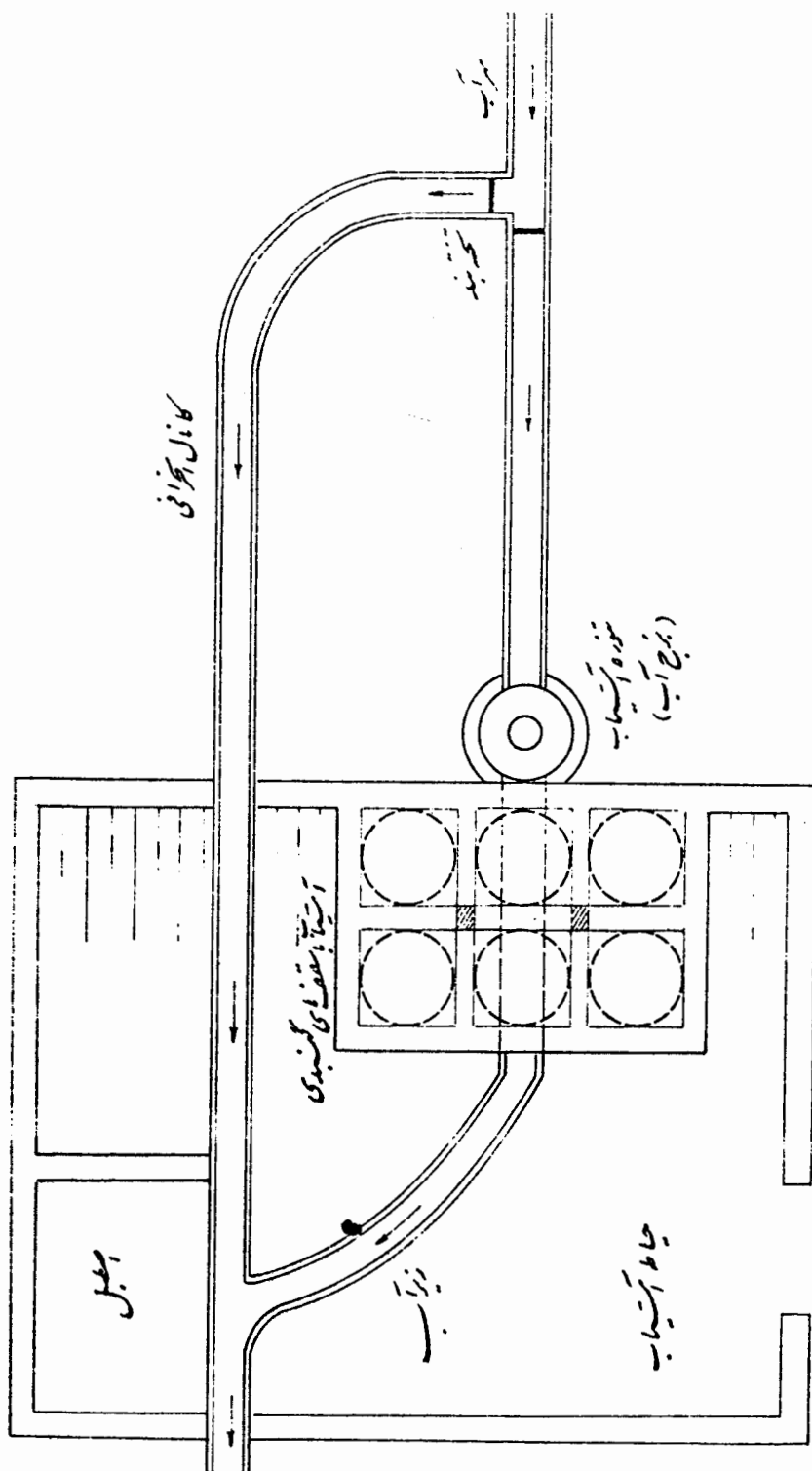
۶- راسته میرزا آقا:

این راسته امتداد بازار گیوه‌کشها بود و هم‌اکنون هم وجود دارد منتهی رونق سابق خود را از دست داده است، لازم به تذکر است که امروزه بیشتر مراکز خرید و فروش به مغازه‌های جوانب خیابانها منتقل شده است، در گذشته در همین راسته تعدادی سراج (زین‌ساز) به کار اشتغال داشتند بهمین جهت به راسته سراجها معروف بود. دواتگران و علاقبندان نیز در این راسته بودند، در این بازار بقال، قصاب، کتاب‌فروش، عطار نقل ریز به کار اشتغال داشتند.

۲۵-۱. آسیاب‌های آبی:

تا چند سال پیش علاوه بر بعضی روستاها در حوالی شهر، در نقاطی مانند «گوشه ۷ آسیابه» و «گوشه ۲ آسیابه» آسیاب‌هائی به کار مشغول بودند که اینک تنها نامی از آنان به جا است، آب این آسیاب‌ها از رودخانه شعبان که شعبه‌ای از آب کاماسب است تأمین می‌شد. یک آسیاب از قسمت‌های زیر تشکیل شده بود:

۱- ساختمان - محوطه آسیاب طوری ساخته شده بود که از سطح کانالی که آب را به تنوره وارد می‌کرد پایین‌تر بود، و آن به دو قسمت تقسیم می‌شد، محلی که انبار گندم محسوب می‌گردید قسمت دیگری که سنگ‌ها نصب شده و عمده‌ترین قسمت بود.



برش طولی از یک آسیاب آبی ایران باستان

۲- کانال - مجرائی بود که آب را از رودخانه یا قنات یا هر منبع دیگر به تنوره متصل می‌کرد و کف آن با ملاط ساروج با قلوه سنگ یا آجر فرش شده بود از همین کانال یک مجرای انحرافی جدا می‌گردید که هنگام تعطیل آسیاب، آب آن به خارج هدایت می‌شد. کف کانال هم سطح رودخانه مجاور آسیاب بود.

۳- تنوره - تنوره شکل مخروطی داشت که هرچه پائین می‌رفت قطر آن باریکتر می‌شد، آب پس از عبور از کانال وارد تنوره می‌گردید و با فشار مناسب، توربین را که در زیر سنگ زیرین نصب شده بود به گردش در می‌آورد، ارتفاع تنوره حدود ۵ یا ۶ متر بود.

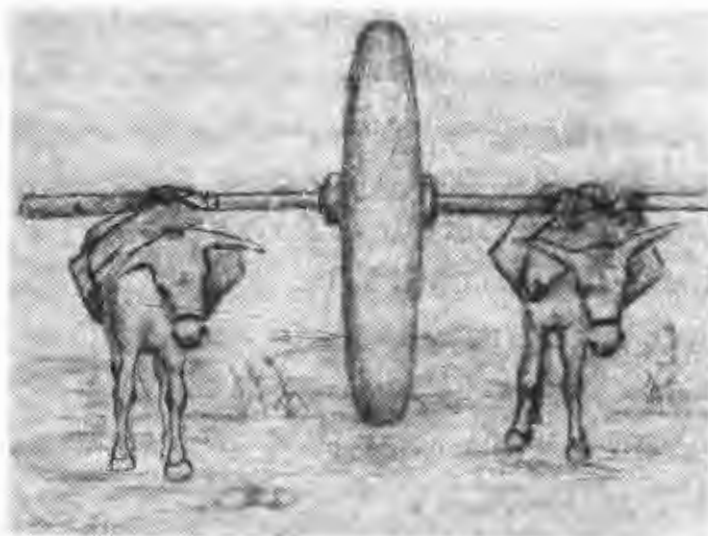
۴- توربین - توربین عبارت بود از تعدادی پره‌های پهن به طول حدود ۶۰ سانتی متر که حول محور قطعه چوب استوانه‌ای شکلی محکم می‌شد، توربین طوری ساخته شده بود که قطر قسمت پائین بیشتر از قسمت بالائی بود، انتهای قسمت پائین در حفره‌ای سنگی فرو می‌رفت و قسمت بالای آن بوسیله میله آهنی به سوراخ سنگ روئی متصل می‌گردید. سنگ بالائی با چرخش پره‌ها که بوسیله نیروی آب به حرکت درمی‌آمد شروع به دوران می‌کرد در حالیکه سنگ زیرین با شیب ملایمی در جای خود استوار بود. این شیب باعث می‌شد که آرد با قوه گریز از مرکز خارج شود.

۵- انبار غله - انبار اندکی بالاتر از کف آسیاب ساخته شده بود بطوریکه گندم به آسانی از طریق ناودان به درون حفره وسطی سنگ روئی انتقال پیدا کند. ناودان هم طوری تنظیم شده بود که با هر گردش سنگ بطور متناوب ضربه‌ای به آن وارد می‌شد و در اثر لرزش، مقدار معینی گندم وارد شیار سنگ شده و آرد می‌گردید. در اصطلاح محل به ناودان (چَق، چَقه) می‌گویند در اثر برخورد سنگ به ناودان صدائی پدید می‌آمد که صدای (چق، چق) داشت و این ضرب‌المثل در اذهان بوجود آمده که: آسیاب کار خودش را می‌کند، چق چقه سرخودش را درد می‌آورد.

۱-۲۵-۱. چگونگی حمل سنگهای آسیاب:

سابقاً که آسیابهای برقی جایگزین آسیابهای آبی نشده بود سنگها را از قم و محلات به این شهر حمل می‌کردند به این صورت که چوب محکمی از سوراخ آن عبور می‌دادند و دو طرف آن را با فاصله‌ای معین به روی پالان دو الاغ می‌بستند و روزهای متوالی راه

می‌پیمودند تا به مقصد برسند.



طریقه حمل سنگ آسیاب

۲۶-۱. کاروانسراها

سابقه تاریخ کاروانسرا به روزگاری دور برمی‌گردد. کاروانهائی که در مسیر جاده‌ها حرکت می‌کردند، و در نهایت به شهر مورد نظر خود می‌رسیدند، به مکانهائی به نام کاروانسرا وارد می‌شدند، کاروانسرا به منزله هتلها و مسافرخانه‌های امروزی بودند. از زمانی که طرز معیشت مردم دگرگون گردید و شهرها بتدریج به صورت کنونی درآمد و جاده‌های مواصلاتی شوسه و آسفالتی ساخته شد و به جای حرکت کاروانها تردد اتومبیلها و اتوبوسها در راهها شروع شد، کاروانسرا هم مانند بسیاری از پدیده‌های دنیای قدیم متروک گردید.

پس از این تحولات، حجره‌های متعدد کاروانسرا در این شهر محلی شد برای کسب و تجارت. بطوریکه نام خواهیم برد و چند کاروانسرا در نهاوند وجود دارد که آن رونق سابق را ندارند و زیاد مورد توجه نیستند.

کاروانسرا در نیم قرن پیش محل کسب و کار عده‌ای از تجار شهر بود، که بعضی

فرآورده‌های کشاورزی مانند خشخاش، لوبیا، گندم و سایر حبوبات که وسیله روستائیان به شهر آورده می‌شد در معرض خرید و فروش قرار می‌گرفت. علاوه بر کسبه و تجار که مبادلات مهم اقتصادی داخل و خارج بیشتر وسیله آنان انجام می‌شد در این مراکز افرادی به نام قپاندار، باریر، سرایه‌دار هم کار می‌کردند. کالاهائی که برای فروش وارد کاروانسرا می‌شد بوسیله قپاندار مَظَنّه و نرخ‌گذاری می‌شد در صورتی که معامله انجام می‌شد، قپاندار اجناس موجود را وزن می‌کرد و مقدار آن را در دفتری که همراه دستیارش بود با خط سیاق یادداشت و صورت آن را به خریدار تحویل می‌داد و پس از دریافت وجه، حق‌الزحمه خود را کم می‌کرد و بقیه را به صاحب بار می‌داد. بعد از آن، بار بوسیله حامل‌های حاضر جابجا می‌شد، حامل‌ها معمولاً در طویله کاروانسرا چند الاغ داشتند که در مواقع ضروری کالاها را از محلی به محل دیگر حمل می‌کردند.

۱-۲۶-۱. کاروانسراهای شهر:

۱- کاروانسرای کوچک - در جنب باختری دیوار قیصریه کاروانسرائی وجود داشت به نام کاروانسرای کوچک که دارای دو لنگه در چوبی سنگین بود که در آن میان بازار کفاشها روبروی (حمام بازار) باز می‌شد. بنظر می‌رسد همزمان با خرابی قیصریه، کاروانسرای کوچک هم رو به ویرانی نهاد.

۲- کاروانسرای حاتم - هنوز هم آباد و پابرجاست (۱۳۵۱) اما از رونق سابق برخوردار نیست، این کاروانسرا به علت موقعیت خاص خود پس از آنکه قیصریه رو به ویرانی نهاد مرکزیت یافت، در این محل تجار معتبری شاغل بودند، از جمله آنان شخص نیکوکاری به نام مرحوم حاج فتح‌الله غلامی بود که همراه پسران خود به خرید و صدور پوست اشتغال داشتند.

۳- کاروانسرا نو - بنائی دو طبقه بود که طبقه دوم آن هم سطح بازار بود و داد و ستد زیادی در آن انجام می‌گرفت ولی پس از آتش‌سوزی مهیب سال ۱۳۲۶ از رونق افتاد و از آن زمان به بعد روی آبادی ندید تا اینکه بعد از احداث خیابان قسمتی در مسیر واقع شد و باقیمانده آن با تعمیر مختصری به انبار حلاج‌ها تبدیل گردید.

۴- کاروانسرای رهبری: این کاروانسرا در بازار یخدان‌سازها، در محله سرچشمه که به محله آرسول خیه معروف بود واقع است. و منحصرأً تجارتخانه و انبار مرحوم حاج روح‌الله رهبری از تجار معروف شهر بود.

۵- کاروانسرای مرحوم حاج محمدتقی - در ورودی این محل در ابتدای بازار سنگ میل، روبروی حمام قاضی باز می‌شود در دیگر بوسیله دالانی طویل به خیابان اصلی شهر در نزدیکی چهار راه (در سرداب) منتهی می‌گردد، در طبقه همکف دالان سابقاً عده‌ای خیاط که بیشتر لباس روستائیان را می‌دوختند ساکن بودند و بالای آن مهمانخانه درخشان بود.

۶- کاروانسرای مرحوم حاج باقر رسولیان (تیمچه رسولیان) در انتهای در سرداب واقع است، در اطراف محوطه داخل آن ۸ باب مغازه ساخته شده که در گذشته در اجاره چند تن از تجار معروف شهر بود.

۷- کاروانسرای سعادت - واقع در میان بازار سنگ‌میل و بازار صمصام است که روزگاری مرکز داد و ستد و مبادله بود و مانند سایر امکنه یاد شده نقش مهمی در رونق اقتصادی شهر داشت ولی همانطور که گفته شد این کاروانسراها اهمیت سابق خود را از دست داده‌اند.

۸- کاروانسرای انار - کاروانسرای انار واقع در کوچه گیان راه انتهای در سرداب بود که موقعیت تجاری نداشت و بیشتر محل بیتوته و سکونت لرها و روستائینی بود که از راههای دور برای فروش کالاهای خود به شهر می‌آمدند.

۲۷-۱. خیابان قدیمی شهر:

تا قبل از تحولات سالهای اخیر، نهاوند شهری بود که قرن‌ها در گوشه انزوای خود بسر برده بود چند کوره‌راه مالرو از شمال آن را به همدان و ملایر و از سمت خاور به بروجرد و ملایر و از جانب باختر به کرمانشاه متصل می‌کرد.

همانطور که در مورد بسیاری شهرهای دیگر نیز صادق است. این انزوا را ورود تدریجی اتومبیل و ضرورتاً ایجاد جاده‌های شوسه^۱ از میان برداشت جاده‌ای که در همان

زمان به نام خیابان پهلوی نام‌گذاری شد در اول و اواسط آن دو میدان احداث گردید روزنامه اطلاعات می‌نویسد در سال ۱۳۱۵ خیابانی در وسط شهر احداث شد که تپه‌ها و ارتفاعات به‌امر..... مسطح شده و عمارات زیبایی در اطراف آن احداث گردید و دو میدان زیبا، در این خیابان احداث شد^۱ میدان اولی که فاصله کمی با پل مسیل دارد در ۵۰ سال پیش دارای نرده دایره‌ای بود، حوضی در وسط و تعدادی درخت و گل‌های زینتی در اطراف آن داشت، که عصرهای بهار و تابستان محل تجمع جوانان شهر بود. این میدان با فاصله‌ای حدود ۷۰۰ الی ۸۰۰ متر به میدان دوم ختم می‌شود که قبل از انقلاب میدان شاهپور خوانده می‌شد و مجسمه شاه سابق روی پایه‌ای در وسط آن نصب گردیده بود که در حال میدان ابوذر نام دارد. از ابتدای میدان اول تا کمی پائین‌تر از تقاطع بازار (در سرداب) در دو طرف خیابان دکان‌هایی است که کسبه در آنها به‌داد و ستد مشغول هستند در قدیم از در سرداب به‌بعد دکان‌های چندانی نبود و اگر هم بود چندان رونقی نداشتند انتهای خیابان به‌دو گاراژ مسافربری منتهی می‌شد که اتوبوس‌های آن به‌طرف کرمانشاه و دهات اطراف در رفت و آمد بودند. شمال و جنوب میدان اول به‌گذرگاه‌های کنار مسیل ختم می‌شد که به آن خیابان پشت دروازه می‌گفتند و اکنون به نام خیابان دکتر شریعتی است. در گذشته‌های دورتر از زمان ما شهر دارای چند دروازه بوده است که در جای خود به‌شرح آن پرداخته‌ایم. سمت خاوری این خیابان به قبرستان‌های قدیمی شهر منتهی می‌شد، پس از احداث سیل‌بند، خاک‌های اطراف آن به‌صورت دیواره‌ای درآمد که در اثر عبور و مرور تبدیل به جاده باریکی شده بود و تا محله گائیل گاه نزدیکی‌های باروداب ادامه داشت، سمت جنوب میدان هم به همین صورت بود و به باغ‌های اطراف ختم می‌شد که در همان سال‌ها مغازه‌هایی در اوایل آن ساخته شد. گذرگاهی که از عرض مسیل می‌گذشت و به (در شیخ) منتهی می‌گردید به آن باجگیرخانه می‌گفتند زیرا در کنار آن اتاقکی بود که یک نفر مأمور اخذ عوارض از روستائینی بود که کالائی را برای فروش به شهر می‌آوردند.

از این نوع باجگیرخانه‌ها که به آن‌ها «نواقلی» و «عوارضی» نیز می‌گفتند در دیگر مبادی ورودی شهر وجود داشت از جمله در دروازه (گائیل گاه) دروازه (چغا) دروازه

(دوآبه) و دروازه (کوچه گیان راه). از دیگر خیابانهائی که اندکی بعد از سال ۱۳۳۰ احداث شد، خیابان حافظ بود که از میدان شاهپور سابق به سمت جنوب امتداد یافت. قبلاً یکی دو کوچه تنگ و طویل میدان مزبور را به انتهای در سرداب و محله سه قلاع و سرانجام به آستان باغها پیوند می داد.



بازار قدیمی بزازها - روستائیان در حال خرید - ۱۳۵۱

سمت شمالی میدان که هم اکنون به نام میدان ابوذر نامیده می شود بوسیله دیوار محل بلدیة^۱ بسته بود از کنار در ورودی بلدیة دویا سه پله احداث شده بود، که پس از بالا رفتن

۱- بلدیة نام قدیم شهرداری است. قبل از محل یاد شده شهرداری و حکومتی در خیابان مسیل بود که

از آن بوسیله کوچه‌های باریک و پریچ و خمی می‌شد به میدان قیصریه و کوچه مسجد حاج خدارحم می‌رسید و هم‌اکنون مغازه آقای ولی توسلی را می‌توان در کنار آن فرض کرد، در ضلع خاوری میدان همانطور که در حالیه هم وجود دارد چند دکان است که در آن زمان آرایشگاه روشن و خیاطی محسنی بود در ضلع شمال میدان حیاط کوچکی بود که از نظر ساختمان در پنجاه شصت سال پیش جالب به نظر می‌رسید و درخت کاج بلندی هم در وسط آن خودنمایی می‌کرد. حیاط مزبور متعلق به مرحوم ظفرالسلطان بود که فعلاً بانک ملی در محل آن ساخته شده است. جانب شمالی میدان یاد شده در سال ۱۳۴۸ تبدیل به خیابانی شده که تا نواحی باروداب ادامه دارد. به نام ششم بهمن ولی مردم نام همیشگی آن را که قیصریه است به کار می‌برند. هم‌اکنون نام رسمی آن سعدی است. خیابان سراسری در آن سالها اسفالت نبود. در دو طرف آن جویهای بدون جدول وجود داشت که بیشتر اوقات آب اندکی در آن جاری بود، با اینکه زمین شهر برای رشد چنار بسیار مناسب است معلوم نیست چرا دو طرف آن را، درختان صنوبر کاشته بودند که هم اکنون هم وجود دارند.

برای اینکه از گرد و خاک تابستانها جلوگیری شود هر روز عصر دو نفر کارگر شهرداری سطح خیابان را آب‌پاشی می‌کردند. طرز آب‌پاشی هم به این صورت بود که در هر چند متر جلو آب را سد می‌کردند سپس دو کارگر در حالیکه در دو سوی خیابان ایستاده بودند آب را با نیروی تمام به وسط خیابان پرتاب می‌کردند، چون وسط خیابان تقریباً گرده ماهی بود همه جوانب آن خیس بر می‌داشت، بوی نم خاک آمیخته با هوای ملایم عصرهای تابستان محل مناسبی برای گردش جوانان در دو سوی پیاده‌روها بوجود می‌آورد که تا تاریک شدن هوا ادامه می‌یافت.

→ امروز بنام شریعتی موسوم است، درست نبش کوچه راستای میرزا آقا حیاطی است که بعداً به مالکیت مرحوم کریم نادری درآمد، محل بلدیة قدیم بود که می‌گویند بلوای مردم نهاوند علیه سربازگیری که منجر به درگیری با قوای نظامی شد در سال ۱۳۰۴ در مقابل همین محلی بوده است و شخص حاج علی‌خان رزم‌آرا برای اعاده نظم به نهاوند آمده خوانین را جمع کرده و با ارعاب و تهدید به آنها تفهیم کرده که مردم باید به خدمت دوساله سربازی بروند در آن موقع به سربازی می‌گفتند (اجباری) فلانی رفته اجباری، بعضی‌ها که به اجباری نمی‌رفتند آنها را دستگیر می‌کردند و به اداره ژاندارمری می‌بردند که از طرف والدین بخصوص مادرها چه فریاد و فغانی برپا می‌شد.

بخش نهم

نهایند از دیدگاه جغرافی نگاران و جهانگردان خودی و بیگانه

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ○ فصل نخست: پیشگفتار | ○ نهایند از نظر فلفون رفائل |
| ○ نهایند از نظر ابن فقیه | ○ نهایند از نظر محمدعلی تبریزی |
| ○ نهایند از نظر ابودلف | ○ نهایند از نظر آقا احمدبن محمدعلی بهبهانی |
| ○ نهایند از نظر اصطخری | ○ نهایند از نظر محمدتقی حکیم |
| ○ نهایند از نظر ابوریحان | ○ نهایند از نظر هوگو گروته |
| ○ نهایند از نظر ابن حوقل | ○ نهایند از نظر اوژن فلاندن |
| ○ نهایند از نظر محمدبن احمد طوسی | ○ نهایند از نظر ژاک دمرگان |
| ○ نهایند از نظر بنیامین جهانگرد یهودی | ○ نهایند از نظر ویلسن |
| ○ نهایند از نظر تاورنیه | ○ نهایند از نظر فریاستارک |
| ○ نهایند از نظر حمدالله مستوفی | ○ نهایند از نظر سیدعلی رئیس |
| ○ نهایند از نظر ابوالفداء | ○ نهایند از نظر خارگت رستم |
| ○ نهایند از نظر عبدالباقی نهایندی | ○ نهایند از نظر دکتر فوریه |
| ○ نهایند از نظر لسترنج | ○ نهایند از نظر اعتمادالسلطنه |
| ○ نهایند از نظر زین العابدین شیروانی | ○ نهایند از نظر بعضی پادشاهان |

فصل نخست

نهایند از دید جغرافی‌نگاران و جهانگردان خودی و بیگانه

پیشگفتار

سفرنامه‌ها از جمله کتابهای خواندنی و شیرینی هستند که انسان را به عوالم دور گذشته برده و شخص را پا به پای مسافر جهانگرد در کوچه بازار شهر و روستای محل گذر می‌گرداند و با افکار و اندیشه‌ها و فرهنگ مردمان گذشته آشنا می‌سازد، احیاناً تصاویری از چهره، لباس و وضع ظاهر آنان می‌نمایاند. بطور مثال به سفرنامه‌های تاورنیه، شاردن در عهد صفوی یا مادام دیولافوا در اواخر عصر قاجاریه بنگرید که چگونه جزئیات زندگی مردم زمان خود را ضمن گردش در نواحی مختلف کشور بیان داشته‌اند.

هرچند جغرافی‌نگاران قرون اولیه اسلام چه ایرانی و چه عرب، بیشتر به شرح اوضاع طبیعی و جغرافیائی محل‌های مورد بازدید خود پرداخته و کمتر از مردم سخن گفته‌اند ولی به آنچه هم که پرداخته‌اند خالی از جذابیت و فایده نیست.

باید دانست که ایرانیان مسلمان بیشترین سهم را در اکتشافات جغرافیایی دنیای قدیم داشته‌اند که نتایج تبعات آنها بعدها در آثار و اندیشه‌های ملل دیگر راه یافته است.

به گفته جرجی زیدان نویسنده مسیحی عرب زبان در کتاب (آداب اللغة العربیه) دانشمندان اسلامی بودند که بیش از سایر ملل گیتی، در جغرافی دانی و سیر و سیاحت بر بشریت منت دارند و ما را از اسرار بسیاری از نقاط عالم آشنا ساخته‌اند. در شناخت نهایند هم، ما مدیون دانشمندان و جغرافی‌دانان اسلامی و ایرانی و چند نفری از جهانگردان خارجی هستیم اینک شما و شمه‌ای از نظرات آنان در خصوص نهایند.

۱-۱. ابن فقیه

از همدان تا نهاوند دو منزل راه است و نهاوند شهری است باشکوه که فراهم آمد پارسیان را در سال ۲۱ هجری و جایی که نعمان بن مقرن مزنی با ایشان روبرو شد، آنجا بود. و آن را چندین اقلیم است که مردمی بهم آمیخته از عرب و عجم در آنها سکونت دارند و خراج آن بجز درآمد املاک دولتی ۲ میلیون درهم است.^۱

۱-۲. ابودلف

از همدان به نهاوند می‌روید در این شهر یک گاو و یک ماهی سنگی زیبا موجود است و می‌گویند این دو مجسمه طلسمی است که برای بعضی بیماریها که در آنجا شیوع داشته ساخته شده در آنجا نیز آثار زیبایی از ایرانیان و همچنین در وسط آن یک دژ بسیار بلند با ساختمان عجیبی موجود است. در داخل آن قبرهایی از عربها که در آغاز اسلام آنجا شهید شده‌اند دیده می‌شود. قبر عمرو بن معدیکرب نیز در آنجا می‌باشد آب آن به‌نظر همه دانشمندان مغذی و گوارا است، در این مکان نیز درخت جگن می‌روید که از آن چوگان می‌سازند. می‌گویند هنگامی که مأمون در مرو بود، فرستاده پادشاه روم آنجا رفته نامه‌ای به او داد مأمون پس از خواندن نامه چند نفر سرباز همراه او نمود و نامه‌ای به فرماندار نهاوند نوشت و دستور داد که فرستاده پادشاه روم را در کاری که می‌خواهد آزاد بگذارد. چون نزد فرماندار رفت وی به او گفت هرچه می‌خواهی بکن، فرستاده به دروازه شرقی نهاوند رفت و میان دوپایه آن را اندازه گرفت، آنگاه نقطه وسط را به عمق ۲۰ ذرع حفر نمود و به سنگ بزرگی برخورد سپس بدستور او سنگ را برداشتند و زیر سنگ اطاق ظریفی نمایان شد و در داخل آن دو صندوق طلائی درسته بود، شخص مزبور آنها را برداشته با خود نزد مأمون برد مأمون چند نفر همراه او کرد تا نزد اربابش (پادشاه روم) رسیدند، هیچکس از محتویات صندوقها آگاه نشد.^۲

۱- ابن فقیه همدانی ابوبکر احمد بن محمد، مختصر البلدان - چاپ لیدن - صفحه ۲۲۹ بخش ایران - ترجمه مسعودی

۲- سفرنامه ابودلف در ایران با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی - ترجمه ابوالفضل طباطبائی - صفحه ۶۹ - تهران مینورسکی درباره داستانی که ابودلف از فرستاده پادشاه روم شرقی (بیزانس) بیان می‌کند شک نموده

۳-۱. استخری:

و نه‌اوند علی جبل و هی مدینه بنائها، من طین ولها انهار و بساتین و فواکه کثیره تحمل الی العراق لجودتها و کثرتها، جامعان احدهما عتیق والاخر محدث و یرتفع بها زعفران^۱ نه‌اوند شهری است بر کوهی [بلندی] نهاده و شهر از گل بنا شده است، دارای رودها و باغهای میوه بسیار است که به عراق می‌برند به واسطه خوبی و فراوانی آن، دو مسجد جامع در نه‌اوند وجود دارد یکی قدیمی است و دیگری جدید است. از آنجا زعفران خیزد توضیح اینکه، شهر بر کوهی نهاده، گویای این است که در آن زمان شهر به همان محدوده بلند پاقلعه منحصر بوده است.

۴-۱. ابوریحان بیرونی:

ابوریحان در کتاب التفهیم در دلالت هر برجی به شهرها و ناحیت‌ها، نه‌اوند را در برج عقرب می‌داند.^۲

عقرب	زمین حجاز و بادیه عرب تا یمن و مدینه و طنجه و قبا و خزر و ری و
کومش و آمل و ساری و نه‌اوند و نهروان و اوراندر سُغد شرکت است.	

۵-۱. ابن حوقل:

شهر نه‌اوند بر کوهی قرار گرفته و بنای آن از گل است و چشمه سارها و باغهای

→ می‌نویسد: داستان فرستاده پادشاه روم همانطور که بیان شده بی‌اساس بنظر می‌رسد ممکن است با یادگار گنجهای ساسانی که در دژ نه‌اوند پنهان بوده و به وسیله یک جاسوس لو داده شده است ارتباط داشته است در ۱۹۰۷ اینجانب یک سکه طلا متعلق به نرو (Nero) در همدان خریدم این سکه مربوط به مجموعه مسکوکات رومانی است که در سال ۱۹۰۵ در نزدیک نه‌اوند کشف شده است.

مؤلف عجایب‌المخلوقات هم همین داستان را نقل کرده است وی چنین می‌نویسد: و «بروزگار مأمون ملک‌الروم کس فرستاد و نامه عرض کرد در آن نبشته کی (که) رسول مرا گرامی دار و لشکر با وی بفرست به قهستان به در نه‌اوند تا آنج من گفته‌ام بیاورد، مأمون لکشر با وی بفرستاد، تا نه‌اوند بر دروازه شرقی میدان دو مصراع پیمود و بیست ارش بکنده صخره پدیدار آمد، آن را بر کند، خانه پدید آمد از سنگ در آن صندوقی زرین دو قفل بر آن نهاده زرین، آن را برداشتند و پیش آوردند و او را بر دست رسول، به ملک‌الروم فرستاد و از این سان گنجها بسیار بود و حاصل مرگ بود. بگذاشتند و حسرت به ایشان بماند.

۱- استخری ابواسحاق محمدبن فارس. سده چهارم هجری - مسالک و الممالک - صفحه ۱۱۹

۲- ابوریحان - التفهیم - صفحه ۵۲

فراوان دارد. ابن حوقل نهاوند را شهری می‌داند مهم و پرتجارت که دارای روستاهای بسیار و عمارت است.^۱

۱-۶. محمد بن محمود بن احمد طوسی

نهاوند شهری است در قهستان پر نعمت، میوه‌ها، نیکو از انگور و غیره دوشاب گیرند و به آفاقها برند و همه دوشابها مسنون (؟) بود مگر دوشاب نهاوند کی (که) به سودا سود دارد و از این سکنجین کنند و به دل سود دارد به حکم آنکه انگور ایشان نوعی از کشمش بود و نهاوند از فتوح کوفه و دینور از فتوح بصره (فسمیت نهاوند ماه الکوفه و دینور ماه البصره) و نهاوند شهری قدیمی است آن نوح علیه السلام کرد. آن را نوح آوند گویند... آب نهاوند گوارنده است، از آن جا آرند چوگان و روغن چراغ و ناطف میوه‌های فاخر و دوشاب.

همین مؤلف در جای دیگر که از مساحت و شکل عالم یاد می‌کند چنین می‌نویسد: و شکل عالم این است کی (که) کرده‌اند و ما خواص بقاع بگویم. بدانک، چون قتیته بن مسلم، شاه آفرید را بگرفت دختر فیروز بن کسری سفطی از وی بستد در آن کتابی یافت بر آن نبشته «بسم الله» قباد بن فیروز، جهان را قیاس کرد و عالم را بدید. خرم‌ترین جای عراق و مداین و شوش جای نزهت قرمیسین و صفح ارونند و شعب بوان یافت، جای میوه‌های نیکو، مداین و شاپور و ری و نهاوند و همدان یافت...^۲

۱-۷. بنیامین جهانگرد یهود

بنیامین جهانگرد یهودی شاید اولین جهانگرد خارجی باشد که به این شهر آمده و از همکیشان خود دیدن نموده است.

خاخام بنیامین بن جناح (۱۱۶۴-۱۱۷۳) که در اسپانیای شمالی در شهر تودلا^۳ کنار رود ابر^۴ زندگی می‌کرده روانه ایران می‌شود که هم تجارت کرده و هم با همکیشان خود

۱- ابن حوقل - ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی متوفی ۳۶۷ هـ. - صورة الارض - صفحه ۱۱۱ ترجمه جعفر شعار

۲- محمد بن محمود بن احمد طوسی - عجایب المخلوقات - صفحه ۳۶۷ به کوشش منوچهر ستوده

۳- Tudela

۴- Eber

در نقاط مختلف ملاقات نموده باشد. بنیامین ضمن شرح سفرهای خود در ایران از رودبار سخن می‌گوید که حدود بیست هزار یهودی در آن زندگی می‌کرده‌اند و نیز چند روزی را هم در نهاوند توقف کرده و با همکیشان خود به گفتگو می‌پردازد. در ترجمه قسمتی از سفرنامه بنیامین که توسط آقای دکتر جوادی انجام گرفته می‌خوانیم این جهانگرد در شهر قتیله در ایالت ناوار اسپانیا زندگی می‌کرده و بین سالهای ۱۱۶۰-۱۱۷۳ میلادی برابر با ۵۵۵-۵۶۸ هجری به شرق سفر کرده است. بنیامین اعتراف می‌کند که یهودیان ایران با پیروان حسن صباح جهت تضعیف مسلمانان همکاریهای پنهانی داشته‌اند. او اطلاع می‌دهد که اسماعیلیه قلاعی را که در لرستان و زاگرس جنوبی در دست داشته‌اند با همکاری یهودیان تا آن زمان حفظ کرده‌اند و باز در خاطراتش می‌خوانیم که جوانی یهودی بنام داوودالری (الرواحی) در شهر عماریه در سال ۵۵۴ هجری بر علیه شاه ایران قیام کرد و خود را مسیح موعود نامید و توانست گروه زیادی از یهودیان را بدور خود جمع کند اما هنگامی که می‌خواست با خدعه بر قلعه حاکم شهر دست یابد کشته شد.^۲

۸-۱. تاورنیه:

بعد از ربنی بنیامین از نظر زمانی، تاورنیه جهانگرد فرانسوی است که از این شهر دیدن کرده است تاورنیه بین سالهای ۱۶۳۲ و ۱۶۶۸ شش سفر به خاور زمین داشته که در این مدت ۹ بار ایران را دیده است. اولین سفر او در دوره سلطنت شاه صفی جانشین شاه عباس بزرگ بوده است. سفرنامه این جهانگرد فرانسوی از این جهت خواندنی و جالب است که خواننده را با جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی مردم آن زمان آشنا می‌کند.

تاورنیه هر بار که به ایران می‌آمده، راه جدیدی را انتخاب می‌کرده است ولی همه راهها سرانجام به اصفهان پایتخت صفوی ختم می‌شده، مثلاً یکی از راهها را این‌گونه نشان می‌دهد (راه حلب به اصفهان از صحرای صغیر و کنگاور)

۱- این تاریخ مصادف با اواخر دوره سنجر سلجوقی است.

۲- بررسیهای تاریخ - شماره ۴ - سال هشتم - صفحه ۱۷۳

بعد از توضیحاتی اضافه می‌کند و می‌نویسد:
کاروان اسب‌دار معمولاً از اصفهان تا کنگاور را چهار روزه طی می‌کند... از کنگاور تا بغداد ده روز پشت اسب بودم اسامی عمده از اصفهان تا بغداد... از اصفهان به خوانسار و از خوانسار به خامبا^۱ و از خامبا به اورنگه و از اورنگه به نهاوند و از نهاوند به کنگاور و از کنگاور به صحنه^۲...

۹-۱. حمدالله مستوفی

نهاوند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات (فجیه)^۳ و عرض از خط استوا (لدک) شهری وسط است و دورش هزار گام بود و هوایش معتدل و آبش از کوه الوند می‌آید و در او باغستان بسیار است و زمین مرتفع دارد و مردم آنجا اکرادند^۴ و بر مذهب اثنی عشری‌اند.

میوه‌اش نیکوست حاصل و غله و انگور و اندکی پنبه بود. ولایتش قریب صدپاره دیهست به سه ناحیه ملایر، اسفیدهان و جهوق.^۵ حقوق دیوانش سه تومان^۶ و هفت هزار دینار بود. و در خیل اکراد^۷ صحرانشین بسیار است و هر ساله ۱۲ هزار گوسفند مقرر می‌آید.^۸

۱- خامبا شاید همین خمین امروز باشد.

۲- ژان باتیست تاورنیه - سفرنامه صفحه ۲۱۹ ترجمه ابوتراب نوری ۱۳۳۶ / ش

۳- با توجه به اینکه ۸۰ = ف ۳ = ج ۱۵ = یه. طول آن ۹۸ می‌شود. ۳۰ = ل. ۴ = د، به = ک عرض آن می‌شود ۵۴

۴- منابع عربی قرون وسطی اینان [لرها] را جزء قبایل کرد آورده و به نام اکراد معرفی می‌کنند. اروانسی، فقه‌اللغه ص ۳۱۲.

۵- بنا به اظهار آقای دکتر حسین قره‌چانلو (واژه جهوق همان جهود [یهود] است زیرا در گذشته عده زیادی یهودی در این شهر ساکن بودند) نگاه کنید به سفرنامه بنیامین تودلا، در همین کتاب که می‌گوید در نهاوند چهل هزار یهودی ساکن بوده‌اند.

۶- یک تومان معادل ده هزار تومان است که پیش از مغول هم در ایران رایج بوده. یک تومان عهد مغول صد هزار تومان بوده و یک تومان نهاوند یعنی صد هزار تومان. مقالات کسروی صفحه ۱۲۰.

۷-

۸- مستوفی ابی‌بکر حمدالله بن احمد نصر مستوفی (۷۵۰ ه. ق) نزهت القلوب - صفحه ۸۳ به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۶ / ش

۱۰-۱. ابوالفدا

ابن حوقل می‌گوید: نهایند در جنوب همدان است. شهری است بردامنه کوه، رودها و بستانها دارد و میوه‌اش فراوان است. میوه آن را به سبب نیکویی آن به عراق برند. در «اللباب» آمده است که: نهایند شهری است از بلاد جبل گویند آن را نوح علیه السلام بنا کرده است و نام آن نوح آوند بوده است، پس حاء را به هاء بدل کردند و خدا دانانتر است در «الانساب» آمده است که: حرب بزرگ مسلمانان در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه در آنجا واقع شد. سمعانی گوید: و من چند روزی در آنجا اقامت کرده‌ام. صاحب «العزیزی» گوید میان همدان و نهایند ۱۴ فرسخ است.^۱

۱۱-۱. عبدالباقی نهایندی

در این ملک که نهایند باشد دو چشمه آب واقع است که یکی به سراب گاوماساب مشهور است و دیگری به سراب بابارود بره که در ربع مسکون به این صفا و نزهت و لطافت از جهت روانی آب و درختان چنار و کثرت دیگر اشجار و سبزه و لاله نظیر و همال ندارند و سراب محلات، و دیگر چشمه‌های ایران در پیش این دو مکان، شریف ننماید و سیرگاه اهل آن ملک و برکوه گرون^۲ که قبله این شهر واقع شده و سرچشمه گاوماسا از آنجا جاری می‌شود بر قله آن صورت گاو و ماهی از برف در تمام سال نمودار است که سر بر سر هم نهاده‌اند و در تابستان و زمستان همین نمایانست و گویا که زیاده و نقصان به حال آنها راه نمی‌یابد و اهل آن ملک را که وطن اصلی راقم است اعتقاد به آن صورت برف این است که کشف و کرامات از ایشان ظاهر شده و شبهای جمعه بر سر آن چشمه که در دامن آن کوه است رفته و به عبادت مشغول و استمداد می‌نمایند و در هنگام قَلت آب به آنجا رفته طلب آب می‌نمایند و اعتقاد ایشان آن است که بقدر کفاف آب زیاد می‌شد در بابارود بره مزار یکی از درویشان است احمدنام^۳، که آن نیز مطاف و سیرگاه

۱- ابوالفدا. عمادالدین اسماعیل، تقویم البلادن، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران ۱۳۴۹ / ش - صفحات ۴۸۲-۸۳

۲- گرو - Garu

۳- منظور نویسنده از بابارود بره سراب گیان است، زیرا آرامگاه «احمد» در سراب گیان بوده است که از آن یاد کردیم.

اهل آن ولایت است والحق این دو مکان از مقامهای عجایب و غرایب عالم است و سیاحان ربع مسکون نشان نداده‌اند و راقم نیز با کمال سیاحت ندیده و از هر چشمه رودی جاری می‌شود که اسب از آن گذر نمی‌تواند نمود و آب این هر دو چشمه در کمال لطافت و صفاست.^۱

۱۲-۱. لسترنج

لسترنج در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی بعد از آنکه نوشته‌های یاقوت حموی، ابن فقیه، حمدالله مستوفی و ابن حوقل را درباره نهاوند عیناً نقل می‌کند اضافه می‌نماید که در خاور نهاوند ولایت ایغارین (دوایغار) واقع است که مرکز آن کرج است، برای اینکه با کرج^۲ دیگر اشتباه نشود، آن را کرج ابودلف می‌خوانند و محل فعلی آن به تقریب نزدیک کوه راسبند است و آن را محل سرچشمه رودهایی که از ساروق می‌گذرد و به قره‌سو می‌ریزد، می‌داند همچنین قول بطلمیوس را اینگونه بیان می‌کند، نهاوند از اقلیم چهارم است طول آن ۷۲ درجه و عرض آن ۶۳ درجه و نهاوند قدیمترین شهر جبال است.^۳

۱۳-۱. حاج زین العابدین

شهرکی است خاطرپسند از اقلیم چهارم، آبش خوب و هوایش خرم و از بلاد قدیم عراق عجم و خاکش بهجت توأم است آن شهر بر بلندی و پستی اتفاق افتاده لهذا بنظر بیننده بسیار فرخنده و زبیده است و سمت جنوبش فی الجمله گشاده و اکثر مشتهیاتش مهیا و آماده است و جبال راسته بدان شهر قریب و مردمش از متاع مردمی با نصیب، همگی شیعی مذهب و عموماً خوش‌مشریند، اصحاب فضل و کمال ارباب وجد و حال از آنجا ظهور نموده‌اند، منجمله عبدالجبار بن مبارک از اصحاب امام محمد بن علی الجواد و ابوالعباس از مشایخ عظام از آنجا بوده‌اند، اکنون نیز از اهل معارف آن دیار خالی نیست مکرر مشاهده شده است. اکثر میوه‌های سردسیرش فراوان حبوب و غلاتش ارزان و در بیشتر خانهای (خانه‌ها) آنجا آب روان است و آن شهر سمت جنوب همدان و مسافت

۱- مأثر رحیمی - جلد اول - صفحه ۵۴ - شرح حال عبدالباقی - مؤلف ۳ جلد تاریخ مأثر رحیمی اهل چولک نهاوند در جلد دوم این کتاب آمده است.

۲- منظور کرج رود راورد توپسرکان است.

۳- لسترنج - گای - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان - تهران ۱۳۲۷ ش.

دو مرحله دور است.

همین مؤلف در تألیف دیگر خود بنام ریاض السیاحه می نویسد: شهری کوچک است و بر سر تل بزرگ اتفاق افتاده، سه طرف آن مسدود و جانب جنوبی فی الجمله گشاده است در اقلیم چهارم. آبش خوب و هوایش خرم است. مشتمل است به سه هزار خانه و سی چهل پاره قریه، غله اش موفور و میوه اش نامحصور، اکنون در دارالحکومه شاهزاده عالی تبار است، خلقتش اهل و مهمان نواز و در طرز مردمی از سایر اهل آن دیار ممتاز. به صباحت منظر و ملاحظت پیکر موصوفند. مردم نیک، از آنجا بسیار برخاسته اند و به زیور کمالات صوری و معنوی آراسته اند...^۱

۱۴-۱. فلفون رفائیل

نهادند شهری زیبا و دلپسند در دوازده فرسخی بروجرد واقع است، طول شرقی ۴۸ درجه و پنج دقیقه و عرض شمالی ۳۴ درجه و بیست دقیقه است قلعه اش در بالای تلی واقع شده است و سواد شهر در اطراف آن باغات خوب دارد و میوه های بسیار، کوه گاو^۲ ماهی که خالی از عظمت و بلندی نیست در آنجا است.^۳

۱۵-۱. میرزا محمدعلی تبریزی

دانشمند فقیه میرزا محمدعلی تبریزی مؤلف ریحانة الادب به نقل از قاموس اعلام ترکی درباره این شهر نوشته است:
در وسط آن قلعه ای است عجیب البناء، که قبور جمعی از شهدای مسلمین در آنجاست و نیز می گوید قصبه ای است از عراق در ۶۰ کیلومتری سمت جنوب همدان که اهالی ۵ هزار نفرند در اطراف آن رودخانه و چمنزارهای خوب و بعضی از نباتات طبی و آثار قدیم وجود دارد و قدیماً شهری بزرگ بوده است.^۴

۱- حاج زین العابدین شیروانی - بستان السیاحه - صفحه ۶۹۵ - تألیف سال ۱۲۴۸ ه. ق

حاج زین العابدین شیروانی - ریاض السیاحه - صفحه ۷۰۸

۲- منظور مؤلف کوه «گرو» است.

۳- فلفون رفائیل - جغرافیای عمومی - صفحه ۶۴-۱۲۶۷ ه. ق

۴- محمدعلی تبریزی، ریحانة الادب صفحه ۲۶۶

۱۶-۱. آقا احمد بن محمد علی بهبهانی

از جمله کسانی که حدود ۲۰۰ سال قبل از نهاوند دیدن کرده است مرحوم آیت الله آقا احمد بن محمد علی بهبهانی بوده، او می نویسد:

نهاوند - و آن نیز از توابع قلمرو علیشکر^۱ است و در دامن کوه واقع است و نهایت خوش آب و هواست. عالی جناب معلى القاب فضایل مآب آقا سیدحسن که از جمله شاگردان مرحوم والد و جناب سیدالمجتهدين است، و بغایت مقدس و صاحب فضل و وقار است با جمعی استقبال کردند، در خانه ایشان منزل کردم و بعد از نه روز روانه بلده کرمانشاه شدم...^۲

۱۷-۱. محمد تقی خان حکیم

نهاوند از شهرهای معظم آباد ایران بوده، خود معموری و عظمتش از یک دوره وقایع عرب و عجم معلوم می شود.^۳

۱۸-۱. هوگوگروته

از دیگر سیاحانی که از نهاوند دیدن کرده و تصاویری از این شهر را به یادگار گذاشته هوگوگروته آلمانی است که در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵) به نواحی پیشکوه و - کرمانشاه - همدان - بروجرد و نهاوند سفر کرده و خاطرات جالب خود را همراه با تصاویر زیبایی از مناطق یاد شده در دو جلد به رشته تحریر درآورده است که جلد اول آن بوسیله آقای مجید جلیلود ترجمه و توسط شرکت نشر مرکز به چاپ رسیده است.

متأسفانه جلد دوم، که یادداشت‌های سفر وی به نهاوند در آن آمده است در کتابخانه‌های ایران وجود ندارد. او می نویسد: من از همدان با عبور از گردنه الوند به نهاوند و لرستان شرقی به (بروجرد) رفتم و از آنجا از راه سلطان آباد و قم خود را به تهران رساندم (ر.ک به اثر دیگر تحت عنوان)

۱- Alli-shokr

۲- آقا احمد بن محمد علی بهبهانی مرآت الاحوال جهان نما (دوجلدی) صفحه ۱۶۵ با مقدمه و تصحیح حجة الاسلام علی دوانی ۱۳۷۲ / ش

۳- محمد تقی خان متخلص به حکیم - گنج دانش - صفحه ۵۲۶

"Mein Reise Vorderasien" halle a.s. 19.8 50/53^۱

متأسفانه اثر دیگر او که عکسها و یادداشت‌های مربوط به نهایند ممکن بود در آن باشد با پی‌گیری زیاد به وسیله آقای شهاب نادری که سال‌ها است مقیم آلمان است یافت نشد. احتمال دادند که در جنگ دوم از میان رفته است.

۱۹-۱. خاطرات اوژن فلاندن (۱۸۴۰-۱۸۴۱.م.)

اوژن فلاندن به اتفاق هیأتی از جمله شخصی به نام پاسکال کنت از طرف انجمن صنایع مستظرفه پاریس در سال (۱۸۴۰-۱۸۴۱) به ایران سفر کرد و در آثار باستانی کشور ما مطالعاتی به عمل می‌آورد. وی خاطرات خود را به صورت کتابی مدون می‌نماید. در این کتاب می‌خوانیم فلاندن پس از آنکه آثار طاق بستان و بیستون را مورد مطالعه قرار داد، می‌خواهد از بیراهه از معابر کوههای لرستان و بختیاری بگذرد و وارد شوشتر گردد اما همراهانش او را از خطرات راه آگاه می‌سازند، لذا تصمیم می‌گیرد که سفر خود را از راه کنگاور و نهایند به جانب شوشتر ادامه دهد. خاطرات او را از جاییکه در زمینه کار ما است مطالعه می‌کنیم.

۲۱ ژوئیه ۳ ساعت بعد از نصف شب از کنگاور بیرون شده تا کمتر با گرما مصادف شویم، به سمت جنوب شرقی به راه افتادیم و از پهن‌ترین قسمت دشت گذشتیم از گذار و رودخانه‌ای سریع‌السير در یک فرسخ و نیمی شهر عبور کردیم. این رودخانه از دهستان بزرگی که به نام فیروزآباد است می‌گذرد. این دهستان در وسط ساحل یکی از تپه‌های رشته بزرگ کوههای لرستان واقع است. از آن نگذشته، راه را کج کرده تا زنگهای قافله، ساکنین را که بر بامها خواب بودند بیدار نکنند، وقتی که از فیروزآباد گذشتیم رشته کوه کوچکتری را دیدیم که کوههای لرستان را از کوههای پربرف و سفیدالوند جدا می‌سازند این معبر در مدت ۲ ساعت پیموده شد به بارافراک^۲ رسیده وارد دره درازی شدیم که مابین کوههای همدان و شوشتر واقع است این دره قدم به قدم جوی و سراب داشت در مدت کمی دو رودخانه را که به جهت مخالف می‌گذشتند پیمودیم اولی از کوههای الوند سرازیر و به سمت جنوب جاری است دومی از سمت جنوب شرقی آمده

۱- گروه سفرنامه صفحه ۲۰۶

۲- بره فرح

به سمت شمال می‌رود. ندانستم دومی به کجا می‌ریزد اما از مسیری که طی می‌نماید قاعدتاً باید پس از کمی به‌اولی ملحق گردد. آبهای عموم کوههای اطراف این دره به آن می‌آید از این جهت، اراضیش بسیار حاصلخیز است، نقصان آب در ایران باعث فلاکت و خستگی زمینها گشته، لیکن بهر جائیکه آب یافت شود زمینهایش بی اندازه حاصلخیز و پر منفعت خواهد شد مسافر خارجی که به ایران پا گذارد در مسیر خود جز بیابانهای لم‌یزرع و شوره‌زار چیز دیگری نخواهد دید اما نبایستی بدین عقیده متثبت شد که تمام ایران بیابانی است بلکه اگر در راههای اصلی منحرف شویم بویژه به نقاط مرتفع رویم آنها از مزروع خواهیم دید و منظره بسیار خندان و تماشایی نشان خواهند داد فراموش کردم بگویم ایرانیان از یک طرف در نواحی پست زندگی نمی‌کنند تا از بارانهای گران بهار که به‌فوری تبخیر می‌شوند بهره بردارند و از طرف دیگر از مالیاتها، خسارات قبایلی که از آن امکنه می‌گذرند، اذیت خانها یا اشخاص غیر مشخص که ادعای سورات می‌کنند مصون باشند، از این دو سبب بیشتر اهالی ایران از مسیر جاده‌های اصلی منحرف شده به نواحی دوردست پناه می‌برند و عده زیادی نیز به نواحی کوهستانی پناهنده می‌شوند، در این امکنه انواع محصولات، خربزه، توتون جمیع میوه‌ها، انگور بسیار لطیف، جوانه گندم و برنج تماماً بخوبی بدست می‌آید، مخارج چهارپایان نیز در این نواحی کم است چه گله و اسبان را در چراگاههای پر علف به چرا وامیدارند، اما مالیات شاهی هرگز جانی نمی‌رود حتی اگر خسارت زیاد هم بدانها وارد شده باشد، لیکن بیشتر مالیاتها منظم است و از آن رو ساکنین با اطمینان به زراعت می‌پردازند، دره نهاوند بسیار سبز و خرم است و دهستانهایش زیاد و به‌همدیگر نزدیک است، ناز و نعمتش بسیار و بعد از دشتهای سلطانی و قزوین دارای اهمیت است، در روز اول از جلو ۱۵ دهکده به‌راست و چپ جاده گذشتیم که زحمت دارد آنها را اسم ببرم. اکنون وقتی است که درو تمام شده و زارعین مشغول خرد کردن گندمند به‌حدی ما را مشغول ساختند که مدتی از فکر خرابه‌ها بیرون شدیم رعایای دره نهاوند بکارهایی تن در داده‌اند که برخورد واجب دیدم آنها را بررسی کنم در سرتاسر مشرق پرکاهی دیده نخواهد شد که [برای] فروش و برای علیق اسبان بکار نبرند. ابتدا تصور می‌کردم مانند بعضی نواحی فرانسه که این کار را می‌نمایند تا حیوانات آنها را بهتر جویده بخورند مشرقی‌ها هم چنین می‌کنند ولیکن بعد ملتفت شدم یکنوع صرفه‌جوئی است تا دانه‌های غلات را کاملاً از کاهها بیرون آورند زارعین ایرانی گندم را خرمن‌کوب نمی‌کنند بلکه

کلیه خوشه‌ها را در زمین سختی دایره‌وار کپه می‌کنند سپس دو گاو را به غلطک بسیار سنگینی می‌بندند این غلطک فاصله به فاصله تیغه‌های آهنی کمی بران دارد این تیغه‌ها طوری ساخته شده که در موقع گشتن غلطک پیوسته با خوشه‌ها برخورد می‌کنند در نتیجه خوشه گندم خورد گشته دانه‌های گندم خارج می‌گردد بچه‌ای بر روی غلطک نشسته گاوها را میراند، گاوها دایره‌وار می‌گردند بالطبع غلطک بکار افتاده دانه‌های گندم از خوشه‌ها جدا شده و خوشه‌ها نیز کاه می‌شود، این طرز خرمن کوبی سه نتیجه دارد، هیچ خستگی مردی را فراهم نمی‌سازد که دائماً بازوهایش را بکار برد و تنها یک بچه کانیست، کاههای خورد شده بنظر چارپایان خوشمزه می‌آید نه مانند ما که بدانها کاههای دراز خشک می‌دهیم، این کاهها در اروپا بجای تخت پهن بکار برده می‌شود، در صورتیکه در ایران بلکه در تمام مشرق زمین مورد استعمال نداشته و مهتران با دقت پهن اسبان را جمع کرده خشک می‌کنند، هر عصر پهن‌ها را به طولیله گسترده تا اسبان براحتی رویش خوابیده از لمیدن روی زمین آسیبی نبینند و صبح دوباره کپه کرده به زمینی خشک آورده تا عصر چندین مرتبه آنها را پا می‌زنند تا خوب رطوبتشان برطرف گردد. با وجودیکه ما نیمه شب از کنگاور حرکت کردیم اکنون پس از ۱۱ ساعت راهپیمایی یعنی ۲ بعد از ظهر به نهایند رسیدیم، این محل در نظر ما از جالبترین نقاط آمد، شهر نهایند از نظر تاریخ ایران شهرتی بسزا دارد چه در همین محل بود که آخرین جنگ بین اعراب و ایرانیان در سال ۶۴۱ میلادی اتفاق افتاد و خسرو با تحقیر مکتوب محمد (ص) را به آب قراسو داد. کمی بعد نوه‌اش یزدگرد نیز سفرای عمر خلیفه را با اهانت و تحقیر بدربارش پذیرفت و با چشم حقارت و بی‌اعتنائی به آنها نگریست... و پادشاه ایران که سخت شکست یافت به زحمت قشون شکست خورده خود را در دشت نهایند جمع‌آوری کرد ولی سردار خلیفه بدانجا شتافت و دوباره وی را شکست داد سرانجام کلیه آتشکده‌ها و تاج ساسانی را منهدم گردانید، یزدگرد هراسناک گردید و نمی‌دانست به کجا پنهان شود یا به کی پناه ببرد و بالاخره بسمت شمال قلمروش گسیل کرد. گرچه این پادشاه سخت ناتوان و مغلوب گردید و نتوانست دوباره افتخار سلسله‌اش را تجدید کند مع هذا مردم ایران هنوز شیفته مذهب گبری بودند سلطان فراری و مغلوب آخر الامر بدست آسیابانی کشته شد که خواست جواهرات و لباسهای قیمتی را مالک شود.

از این هنگام دیگر اعراب در مقابل خود مقاومتی ندیدند و کم‌کم ایران بدست اعراب

افتاد و مذهب محمدی (ص) نیز رونق گرفت پس در واقع جنگ نهاوند باعث شد که قدرت دولت عظیمی مانند ساسانیان که بعد از مرگ خسرو یک حدش فراتر و حد دیگرش به هند می‌رسید از بین ببرد با وجودیکه ایرانیان مذهب محمد (ص) را پذیرفتند لیکن کینه عرب را بدل گرفتند و باید گفت پس از عمر... کم‌کم گودالی عمیق و غیرمسمودی بین خود و هم‌مذهبان‌شان ایجاد کردند، در حقیقت می‌دانیم چگونه ایرانیان بنام علی و حسین استقلالشان را از پادشاهان ترک‌نژاد و سنی مذهب باز گرفتند و جنگ نهاوند برای ایرانیان نهضت مذهبی و فراگرفتن آداب مسلمانی را پدیدار کرد. این شهر کوچک روی نشیبی است که بر رویش قلعه ساخته شده چندین قستش خراب و در بازارهایش زیاد معامله و داد و ستد نمی‌شود. در وسط سه شهر اصفهان، همدان و بغداد قرار گرفته و از این نظر اشیایی را از آنها آورده به کوهستانهای جنوبی و ساکنین شوشتر بفروش می‌رسانند. دور تا دور شهر را باغاتی فرا گرفته و بهترین میوه‌های ایرانی از قبیل خربزه، انگور و تنباکو که با تنباکوی شیراز رقابت می‌کند داراست خود را به قلعه‌ای که مشرف بر شهر و محل حاکم است رساندیم، سبک قرون وسطایی اروپا را دارد و بنظر می‌رسد که برای حفاظت شهر ساخته‌اند، دیوارهایش کنگره دارد و دور تا دورش را خندقی پهن و گود کنده‌اند به‌طرفین دروازه‌اش دو برج محکم و بزرگ است قسمت فوقانی‌ش سوراخهای کوچکی برای تیراندازی دارد، آستانه در بسیار بلندتر از زمین ساحل مقابل خندق می‌باشد و از این جهت بر روی خندق می‌باشد و از این جهت بر روی خندق پلی چوبی سراسیمب مانند انداخته‌اند که به راحتی می‌توان از آن عبور کرد حاکم حضور نداشت و وکیلش از ما پذیرایی کرد چون میل داشتم در یکی از باغاتش بمانم خودش هادی ما شد و با نیم ساعت راه از شهر به محوطه بزرگی رسیدیم که درختان میوه بسیار داشت و در پایش جویهائی به‌طرف روان بود، بالای سر ما قلل پربرف و در جلورشته کوه الوند نمایان شد این منزل گولزات نامیده می‌شود و یکی از پسران فتح‌علیشاه آن را تأسیس کرده تا تابستانها را در آن بسر برد، کلیه چادرهایمان را در آن جا بپا کردیم، باغبان به ما گفت شاه در وقتی که از اصفهان به همدان می‌رفت در این محل استراحت نمود. تا اینجا ما از راه، بسیار محفوظ و شغف داشتیم، ساعت ۴ بعد از نیمه شب اسباب سفر را بسته از باغات گولزات بیرون شدیم و دوباره به راهی که به سمت شرق می‌رود وارد گشتیم در این مکان دره نهاوند سخت تنگ می‌شود چه تقریباً تپه‌هایی چند مسدودش می‌سازند پس از اینکه تپه‌ها را گذشتیم و به دره دیگری

تنگ‌تر از اول داخل شدیم که به دو طرف دو رشته کوه عظیم داشتند، اگرچه این دره هم رودخانه و دهستانهای زیادی دارد ولی منظره خندان و حاصلخیزی دره نهایند را ندارد رشته‌های جبال الوند و لرستان که در هم می‌شوند اراضیش را بسیار سخت می‌گردانند فاصله سنگهای زمخت و تاریک رنگ خاصیتی وحشیانه بدین دورنما می‌دهد و در پیچ و خم کوهها دهاتی است که حالتی مخصوص دارند.^۱

۲۰-۱. ژاک دمرگان ۱۸۹۱-۱۸۸۹، ۱۹۰۸-۱۸۹۷

ژاک دمرگان باستانشناس و جغرافی‌دان فرانسوی طی دو سفر نسبتاً طولانی خود بسیاری از شهرها و روستاهای کشور ما را گردیده است. ره‌آورد سفرهای او تألیفات مفید و سودمندی در زمینه جغرافیای طبیعی، انسانی و باستانشناسی است که از منابع مهم جغرافیایی است. دمرگان در سفر اول خود در ۱۸۹۰ توفیق گردش و اقامت در نهایند را نیافت زیرا با نامهربانی و عدم پذیرایی اهالی مواجه گردید، برای آمدن به نهایند ابتدا از بروجرد به دولت‌آباد و از آنجا جهت بازدید آثار قدیمی تویسرکان وارد آن شهر شد، در تویسرکان مورد ضرب و شتم مردم واقع شده تا جائیکه چند تن از همراهانش زخمی و مجروح گردیدند بقول خودش تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که خود و همراهان را از یک کشتار دسته‌جمعی نجات داده به طرف نهایند حرکت نمایند، «در نهایند که سپس ما به آنجا رفتیم، سکنه چندان مهربانتر و مهمان‌نوازتر نبودند و با آنکه ما خیلی دورتر از شهر چادر زده بودیم می‌آمدند و ما را به چادرهایمان می‌راندند، عجیب‌تر از همه، آنکه سمج‌ترین آنها کارمندان دولت و مستخدمین گمرک و غیره بودند»^۲. در مرحله دوم سفر خود از این شهر چنین یاد می‌کنند:

نهایند در روزگار ما شهر کوچکی است با ۶ هزار سکنه گرد ایرانی و یهود بازارش نیمه ویران است. اما در اینجا قصر مستحکم به سبک قرون وسطی وجود دارد که حاکم ساکن آن است. حصارها از خشت خام ساخته شده و در حال نزاری‌اند و هر سال از اهمیت این شهر کاسته می‌گردد. یک دفتر تلگراف در آن وجود دارد و اطراف شهر

۱- اوژن فلاندن - سفرنامه - صفحه ۱۸۲ - ترجمه حسین نورصادقی

۲- ژاک دمرگان - هیأت علمی فرانسه در ایران - مطالعات جغرافیایی جلد ۱ - صفحه ۲۸ - ترجمه دکتر کاظم ودیعی - انتشارات چهر - تبریز.

باغات زیبایی که به حاصلخیزی باغات بروجرد هستند قرار دارند.^۱

سفرنامه ویلسن

ویلسن یکی از افسران سیاسی انگلیس در ایران بود، مسافرت‌های او در جنوب غرب ایران از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ برای اکتشاف نفت، بازگویی اقدامات سری مأمورین انگلیسی در ایران است. ویلسن در ماه‌های سپتامبر و دسامبر ۱۹۱۴ از همدان به ملایر و از آنجا به بروجرد و سپس به نهاوند حرکت می‌کند. او می‌نویسد:

... پس از دو سه روز توقف در بروجرد به سمت نهاوند حرکت کردیم و در بین راه معلوم شد که یک عده ژاندارم به فرماندهی چند افسر سوئدی برای سرکوبی الوار به لرستان رفته‌اند و بدبختانه اردوی ژاندارم با بیرانوندها تصادف و زد و خورد کرده‌اند، این واقعه بکلی نقشه‌هایی را که من برای لرستان و کارهای نقشه‌کشی طرح کرده بودم بهم زد و خیال مرا ناراحت ساخت زیرا قرار بود که در حین عملیات نقشه‌کشی ما از بیرانوندها کمک بگیریم، در صورتی که پس از زد و خورد ایل نامبرده با اردوی دولتی انجام این امر ساده و مقدور بنظر نمی‌رسد.

حوالی نهاوند یکی از ژاندارم‌ها که از راه عقب افتاده بود و بیم آن داشت که مورد حمله الوار واقع گردد به اینجانب پناه آورد و تقاضا کرد که او را از تجاوز اشرار حفاظت نمایم، در نهاوند دید و بازدید اینجانب با محترمین و معاریف حکم شرکت در مجالس سوگواری و تعزیه‌داری را داشت زیرا هرکجا که می‌رفتیم یکی دو نفر از افراد خانواده میزبان در جنگ با اردوی دولتی به قتل رسیده بودند و جنازه عده زیادی از مقتولین هنوز به دفن نرسیده بود و صاحب‌منصبان سوئدی در خونریزی و کشتار کاری کرده بودند که خاطره تلخ آن تا سالها در این حدود باقی خواهد ماند، در حین توقف اینجانب در نهاوند دامنه هرج و مرج توسعه پیدا کرد و آشوب‌طلبان که همواره از آب گل‌آلود استفاده می‌کنند دو قریه را غارت کردند و کلیه اموال و اثاثیه رعایا را تاراج نمودند، روز ۲۵ سپتامبر من شرحی به این مضمون به وزیر مختار انگلیس در تهران نوشتم و توجه او را به وقایع مهم این منطقه جلب نمودم... از شهر نهاوند بلافاصله بعد از ورود، از شاهزاده

۱- جغرافیای غرب ایران - جلد ۳ - صفحه ۱۵۶ - ترجمه دکتر کاظم ودیمی

احتشام‌الدوله حکمران دیدن کردم و ضمناً میرزا علی‌اکبر بطور خصوصی به نامبرده اظهار داشت که در همدان و ملایر و بروجرد قبلاً حاکم محل از اینجانب دیدن می‌نمودند و سپس من از آنها بازدید می‌کردم، شاهزاده احتشام‌الدوله فرزند مرحوم خانلر میرزا احتشام‌الدوله بزرگ است و برخلاف سایر رجال و معاریف ایران از تملق و چاپلوسی احتراز می‌جوید و هیچگاه به خدمات و اعمال آباء و اجدادی خود غره نمی‌شود، نامبرده نامه‌ای به سردار اکرم نوشت و توصیه کرد که در مواقع لزوم از کمک به اینجانب دریغ ننماید و نسبت به پیشرفت مأموریهایی که به عهده من مَحُول گردیده کمال مساعدت را به عمل آورد...

... روز اول اکتبر نهایوند را به اتفاق سه نفر از پسرهای شاهزاده احتشام‌الدوله و ۴۰ نفر سوار مسلح ترک گفتیم و هنوز از شهر خارج نشده بودیم که خبر رسید عده‌ای از الوار در آبادیهای بین راه به غارت پرداخته و چند نفر از کشاورزان را به قتل رسانیده‌اند...^۱

۱-۲۱. ریوارد نیرا

از دیگر جهانگردان (د.ا. ریوارد نیرا^۲) اسپانیولی است که در سال ۱۸۷۴ از نهایوند، بروجرد و خرم‌آباد به طرف دزفول حرکت کرده است. در تحقیقات جغرافیایی، الفونس کاریل از سفیری روسی نام می‌برد که در اوائل قرن هیجدهم میلادی از راه رشت قزوین، ساوه، قم و کاشان به اصفهان رفته و بعد، از راه بروجرد، نهایوند و همدان به اردبیل وارد شده و از آنجا به روسیه مراجعت می‌کند.^۳

۱-۲۲. فریا استارک ۱۹۳۱-م

این زن جهانگرد انگلیسی سفر پرماجرانی در ایران داشته است، او در سال ۱۹۳۱ در طول سفر خود از نهایوند گذشته و به جانب خاوه والشر رفته است، یک سال بعد مجدداً به لرستان وارد شده و در دره سیمره به تحقیق پرداخته است ولی دولت مانع ادامه سفر او

۱- ویلسن - سفرنامه - صفحه ۱۴۱

۲- D.A. Rivade Neyru

۳- تحقیقات جغرافیایی، آلفونس کاریل - صفحه ۳۱۸

گردید و وی را واداشته از راه ایلام مراجعت نماید.

از سفرنامه خانم استارک هنوز ترجمه کاملی به عمل نیامده^۱ ولی من آنچه که مربوط به نهاوند است ترجمه و نکات برجسته آن را اقتباس کرده و در این جا آورده‌ام.

دوشیزه فریاستارک در ششم اکتبر سال ۱۹۳۱ برابر با چهاردهم مهرماه ۱۳۱۰ از همدان به تویسرکان وارد می‌شود. در آن شهر از شخصی به قول خودش چارواردار حاجی (Charvardar-Hajji) دو اسب کرایه کرده و همراه او در شانزدهم مهر وارد سراب گیان می‌شود، در سراب با هیأت اکتشافی فرانسوی ملاقات می‌کند و ناهار را نزد آنها خورده و شب را هم با آنها بسر می‌برد.

در راه نهاوند مناظر کشتزارهای مسیر بسیار جلب توجه او را می‌نماید، خرابه‌های قلعه از دور برایش باشکوه و دیدنی است، پس از ورود به شهر برای ارائه مدارک به قول خودش به اداره پلیس (نظمیه سابق) می‌رود ولی آنها حفاظت جان او را بعهده نمی‌گیرند... این خانم معلوم نیست چگونه به‌خانه (میرزا ابراهیم یهودی) راه پیدا می‌کند.

او می‌نویسد: به‌خانه دکتر ابراهیم رفتم آنها کمک‌های زیادی به‌من کردند یک نفر لر را به‌عنوان راهنما برای من پیدا کردند زیرا مدت چند ماه است که راههای اطراف ناامن است، دو نفر از (Parisvan)^۲ آمده‌اند و ادعا می‌کنند که لرها آنها را لخت کرده‌اند...

خانواده او اکثراً پرجمعیت است می‌گویند حدود ۶۰۰ خانوار یهودی در نهاوند زندگی می‌نمایند و مسلمانها خیلی با آنها مدارا می‌کنند، خانه دکتر تمیز و مرتب بود آنها دارای مبل و کاناپه بودند مرا به‌خانه خود دعوت کردند و غذای خوبی که برنج و مرغ بود به‌من دادند. حیاط خانه اکثر پر از مریض بود.

پسر^۳ دکتر او را به‌بازار برده و همه جا را به‌او نشان داده است او بازار را شلوغ و پر سر و صدا توصیف می‌کند از بازار رنگرزا و پائین قلعه (پاقلاع) دیدن کرده و از لرهایی که زغال را بر پشت گاوهای سیاه برای فروش آورده بودند صحبت می‌کند.

۱- قسمتی از این سفرنامه که مربوط به لرستان است وسیله آقای علی محمد ساکی ترجمه و منتشر شده است.

۲- پارسبان

۳- پسران میرزا ابراهیم حکیم - یکی بنام آقای مهدی روفیم و دیگری به‌نام دکتر یحیی روفیم هستند.

در بازار دو فرهنگ متفاوت شهری و روستایی را می بیند که در کنار هم اند ولی باهم نمی آمیزند و هرگروه کار و رفتار خاص خود را دارد دوشیزه ستارک در ۱۲ اکتبر (۲۰ مهر) از نهایند همراه حاجی چاروادار به طرف خاوه و الشتر حرکت می کند.^۱

۱-۲۳. سیدعلی رئیس

در اینجا از «سیدعلی رئیس» از اهالی ترکستان نیز باید یاد کرد که گویا این شخص از افراد با نفوذ تبعیدی بوده که رهبران وقت از او هراس داشته و وی را به هند تبعید نموده اند، سیدعلی شیعی مذهب بوده زیرا در مسیر خود به شهر ری وارد شده و به زیارت حرم حضرت عبدالعظیم (ع) مشرف گردیده است، سیدعلی توانسته است به نزد شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل صفوی باریابد و با اجازه او از راه همدان به نهایند وارد شده و از آنجا جهت زیارت قبور ائمه به طرف بغداد حرکت نماید.^۲ به یادداشت های او دسترسی پیدا نشد.

۱-۲۴. خارگت رستم

خارگت رستم جهانگرد هندی در مسیر راه خود از کرمانشاه به دزفول، از نهایند گذر کرده و چند روزی در این شهر توقف نموده است. او ضمن شرح مفصلی از جنگ ایران و عرب که در این شهر روی داده مطالبی هم درباره دیده های خود ارائه داده و می نویسد: در حال حاضر نهایند یک دهکده کوچک است با جمعیتی در حدود ۱۲۰۰۰ نفر که ۳۶ مایلی غرب بروجرد و ۴۵ مایلی جنوب همدان واقع شده است... خیابانهای نهایند باریک اما همه تمیز هستند، بازار شهر باز و دایر است. این شهر چهار کاروانسرا، پنج مسجد و مدرسه و حمام عمومی دارد، کالاهای اصلی پارچه های پشمی می باشد مقادیر زیادی از سکه ها و مهرهای زمان ساسانیان و رومیان در حفاری های نزدیک این شهر بدست آمده است... تجارت این اشیاء قدیمی و عتیقه تماماً در دست جهودها می باشد. ... در نهایند ۵ باغ وجود دارد همچنین در این شهر آب فراوان است، در اینجا یک اداره

۱- نگاه کنید به: Freya, Stark beyond-euphrates Autobiography-1933

۲- تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران - پاورقی صفحه ۸۰

تلگراف دولتی وجود دارد ولی هتلی برای اقامت مسافران وجود ندارد، اما یک گاراژ در غربی‌ترین نقطه شهر هست جائیکه می‌تواند منزلی برای مسافران باشد، جاده نهاوند بروجرد فاصله‌ای است در حدود ۳۶ مایل که ۲۶ مایل اول آن خیلی بد است اما می‌شود با ماشین عبور کرد.^۱

۲۵-۱. دکتر فوریه، پزشک مخصوص ناصرالدینشاه

دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدینشاه که در مسافرت‌ها اغلب با او همراه بوده در کتاب سه سال در دربار ایران مقدمات این سفر را چنین نگاشته است.

۶ مه ۱۸۹۲ - ۹ شوال

شاه چون خود را از شرافت و امتیاز دخانیات راحت می‌بیند و از اینکه می‌تواند امسال مسافرت تابستانی خود را بوضع عادی برگزار کند بسیار خوشحال است...

۱۰ مه ۱۳ شوال

امروز مادر ولیعهد مظفرالدین میرزا در اندرون فوت کرد وقتی که من رسیدم شکوه السلطنه در حال احتضار بود و هیچ مداخله و معالجه‌ای فایده نداشت...

۱۱ مه ۱۴ شوال

شاه بعنوان مقدمه سفر به عشرت‌آباد رفته و ۴۸ ساعت در آنجا مانده است و این عادت او است که قبل از شروع به مسافرتی طویل چنین سفرهای کوتاهی می‌کند تا ببیند که اثاثه اردو کامل و اسباب حرکت مجهز و آماده است و یا نه و اگر نیست نواقص را به‌مأمورین گوشزد کند...

۱- سفرنامه رستم خاروگت - صفحه ۱۵۵-۱۵۳ این سفرنامه به زبان انگلیسی است امید است علاقمندی به ترجمه آن همت گمارد.

khuruget, Rustam, Atourist, gwideto iran, Bomgbay G. Cluridge- Coltd, 1935

۱۵ مه ۱۸ شوال

بعد از آنکه عقب ماندگان رسیدند عده ما به ده هزار نفر رسید با چهار هزار اسب غیر از حیوانات بارکش قریب به دویست و پنجاه زن از نسوان حرم با ما همراه بودند... از اینجا به بعد دکتر فوریه خاطرات روزانه خود را از شهرها و روستاهای محل گذر این اردوی بزرگ می نویسد که مربوط به کار ما نیست ولی سفر او را از روز ۵ ژوئیه برابر با ۱۵ ذی الحجه همان سال دنبال می کنیم:

از دیروز تا به حال در آبادی برده سر هستیم. امروز روز عید قربان است ولی شتر مخصوص قربانی در اینجا حاضر نیست و بجای آن بیش از هزار گوسفند قربانی کردند، بدیهی است که حال اردو بعد از چنین کشتاری چه خواهد بود، گوسفندها را جلو چادرها پوست می کنند و پوست آنها را جلوی آفتاب می آویزند و چون هیچ یک از کثافات را زیر خاک نمی کنند چاره ای دیگر به غیر از کندن اردو از این جا باقی نمی ماند.

۶ ژوئیه ۱۶ ذی الحجه

سراب یکی از چشمه های عمیق و عریض گاماساب است، دیروز را برای همین در برده سر ماندیم که عمل قربانی در آنجا صورت بگیرد و سرچشمه زیبای گاماساب به کثافات آلوده نشود البته از این بابت باید ممنون اعلیحضرت بود.

جلگه اینجا میان دو کوه در جهت شمال تا چشم کار می کند وسعت دارد دامنه کوه طرف دست راست کم ارتفاع تر است، یعنی سفید کوه که از بروجرد تا اینجا از پهلوی آن گذشته ایم و سرحد لرستان بشمار می آید مرتفع تر است و دامنه آن سنگستان و قلل آن از برف مستور می باشد.

اسکندر کبیر که از استخر به اکباتان (همدان) می آمد از همین ناحیه که مسیر ماست گذشته، این مرد که در آن عصر تمدن عالی ما یک نفر وحشی حسابی بود از هر کجا که عبور کرده جز خرابی چیزی به جا ننهاد و بعد از او روزگار نیز دنبال عمل او را گرفته است بشکلی که امروز دیگر از آثار آن در زمان ما چیزی در این سرزمین باقی نمانده است، خوشی هفته ای را که در سراب گذرانیم گرمای فوق الطاقه این سه روز اخیر بکلی منغض ساخت، باد سوزانی از جانب جنوب برخاست و طولی نکشید که

میزان‌الحراره از ۳۰ به ۳۸ درجه بالا رفت. تا این تاریخ ایام به‌راحت تمام می‌گذشت ولی از آن به‌بعد بی‌خوابی شب و سنگینی روز هر حرکتی را مشکل می‌کرد، فقط کیفی که باقی مانده بود مجاورت رودخانه بود که می‌شد با آب آن استحمام کرد و این خود نعمتی بزرگ بشمار می‌رفت، از مضمون مراسلاتی که می‌رسید دیگر شبهه‌ای نمی‌ماند که وبا در ایران داخل شده بلکه دامنه آن توسعه نیز پیدا کرده ابتدا از راه هرات به مشهد رسیده و قریب یک ماهی است که در آنجا تلفات بسیار دارد می‌کند، سپس از راه شاهرود طریق تهران را پیش گرفته از طرفی دیگر در رشت نیز وبا ظاهر شده و در اینجا از باکو آمده است، رشت ابتدای جاده بحر خزر و تهران است و رفت و آمدی که در این راه می‌شود از همه راهها بیشتر است می‌گویند که برای جلوگیری از توسعه مرض اقدامات احتیاطی لازم شده است، اما چه نوع اقدامی من که از این اقدامات اطلاعی ندارم. اما خیال می‌کنم که هیچ اقدامی بعمل نیامده، بهر حال اکنون که مرض سراسر خراسان را گرفته و از دروازه‌های گیلان وارد شده باید در دفع آن جهد وافی به‌عمل آورد.

۱۲ ژوئیه برابر ۱۱ ذی‌الحجه

امروز به‌بابا رستم می‌رویم در اینجا هم آب فراوان است و در این مملکت خشک هر جا که آب دیده شود چشم از دیدار آن لذت می‌برد و در زیر این آفتاب گداخته مواقعی که آب در دسترس اردو باشد نعمت عظیمی است. با وجود اخبار شومی که از توسعه وبا می‌رسید امر شد که امشب را به‌مناسبت شب عید غدیر آتش‌بازی کنند و همه می‌دانند که غدر خم نام محلی است که پیغمبر اسلام در آنجا داماد خود علی بن ابیطالب را به‌خلافت برگزیده، تا نهاوند قریب نیم فرسخ فاصله داریم و از اینجا جز حصارهای بلند شهر که در میان باغات پنهان است چیز دیگری دیده نمی‌شود. در نزدیکی نهاوند تپه ایست که به‌امر شاه بکاویدن^۱ آن مشغول شدند و سابقاً عزالدوله برادر کوچکتر شاه همین کار را کرده بود.

بعد از آنکه حفاری تمام شد من و اعتمادالسلطنه روز هیجدهم ذی‌الحجه به‌آنجا رفتیم. قطر قاعده این تپه عظیم ۴۰ و ارتفاع آن ۱۰ متر است راهی را که برای رفتن

۱- منظور تپه نقاره‌چی می‌باشد که در میان باغها، سمت جنوبی شهر واقع است.

بداخل آن باز کرده‌اند و از نزدیک رأس تپه است به مرکز آن بخط مستقیم، بعد از آنکه خاکها را برداشتند، ابتدا به یک طبقه ضخیم یک متری خشت رسیدیم که آنها را با ساروج با استحکامی به هم متصل ساخته‌اند، سپس به سقف محکمی برخوردیم و بعد از شکافتن آن به قبرستانی داخل شدیم که تابوتی^۱ در آن جا بود در جانب غربی این اطاق دالانی دیده شد که به راهرو اصلی بنا منتهی می‌شود و بعد از آنکه موانع آن را برداشتند و راه باز و در سقف آن سوراخی برای نفوذ روشنائی ترتیب داده شد همه توانستند که برای دیدن قبر بداخل تپه قدم بگذارند.

چون از جانب غربی که مدخل طبیعی این قبرستان است وارد آن شدیم، ابتدا خندقی دوازده متری دیدیم سپس به انتهای راهرو که دو و نیم (۲/۵) متر طول داشت رسیدیم که از قلوه سنگ و آجر پخته ساخته شده بعد دری بود که از یک قطعه سنگ به ارتفاع ۹۰ و به عرض ۶۰ سانتیمتر که در میان چهار قطعه سنگ دیگر که بجای چهارچوب آن است باز و بسته می‌شود، راهرو متصل به دالان درازی است که ۵ متر طول و ۸۰ سانتی متر عرض و یک متر و ۱۵ سانتی متر ارتفاع آن است و قبر در انتهای آن قرار دارد، محل قبر قریب به یک متر پائین تر از زمین دالان است و جائی است مستدیر و مسقف، دیوارهای آن از قلوه سنگ ساخته شده ولی سقف آن از آجر قرمز است و دو متر و نیم قطر و دو متر و بیست سانتی متر ارتفاع دارد.

تابوتی را که در میان این گور گذاشته‌اند در جهت مشرق به مغرب خوابانده شده و از سنگ مرمر سفیدی است که بیرون و اندرون آن را بوضعی سرسری صاف کرده‌اند. در این تابوت را که به شکل گُرده ماهی است سابقاً برداشته و بعد کجکی روی آن گذاشته و بهمین جهت درست آن را نبسته‌اند این تابوت ۲ متر و ۱۵ سانتی متر طول و در بالا ۶۶ سانتی متر و در پائین ۵۵ سانتی متر عرض و نیم متر ارتفاع دارد و ضخامت دیواره‌های آن ۱۵ سانتی متر است. طول در آن ۲ متر و ۳۷ و عرض متوسط آن به ۶۷ سانتی متر می‌رسد عملجات حفاری بنا بدستوری که به ایشان داده شده بود انتظار ما را داشتند تا محتویات تابوت را ما تحت مطالعه بیاوریم اما معلوم شد که در حفاری اول هر چه در این تابوت بوده است برده‌اند و امیدی به کشف مهمی نبود. این بی‌انصافها که در

۱- این همان تابوت است که اعتمادالسلطنه از آن به نام تابوت سنگی عجیب یاد کرده است.

پی یافتن گنجی به‌چنین حفاری اقدام کرده بودند حتی به‌استخوانهای مردم نیز احترام نگذاشته و آنها را نیز پراکنده نموده بودند بما گفتند که در حفاری اول مقداری اسلحه بی‌مصرف در اینجا به‌دست آمد که چون به‌هیچ کار نمی‌خورد آنها را دور ریختند، معلوم است که برای این مردم هیچ فلزی بجز طلا قدر و قیمت ندارد، با تمام این احوال ما باز تفحص خود را دنبال کردیم بعد از آنکه در تابوت را برداشتیم بشکلی که داخل آن دیده شود دیدیم که در آن جز مقداری خاک که چند قطعه استخوان از آن بیرون آمده چیزی دیگر نیست. این خاک را که در ته تابوت قرار دارد، بلاشبیه سیل در ظرف هفت هشت سالی که در آن را باز گذاشته‌اند آورده است و بعد از تبخیر آب در ته تابوت بجا مانده، من بعد از احتیاطات لازمه استخوانها را از آنجا بیرون کشیدم و خاک آن را مشت‌مشت بحال غبار درآوردم تا اگر چیزی در آن هست ندیده نگذرد. با وجود کمال دقت چیزی که از این کاوش بدست من افتاد عبارت بود از یک قطعه استخوان ران چپ کاملاً درشت با یک قطعه استخوان پیشانی با یک مشت از استخوان قفا، قسمتی از قلم پا با ده انگشت متلاشی و چندپاره استخوان دراز که تعیین اصل آنها ممکن نشد. با اینکه بسیار جست‌نم در محل قبر نه در اراضی اطراف آن هیچ چیز از نوع اسلحه تمام یا شکسته یا سکه یا چیز دیگری از این قبیل بدستم نیفتاد. با وجود تفصیلاتی که در باب میزان اعتماد به افراد لر شنیده بودم واقعاً تصور نمی‌کردم که لری که اسب خود را در حین کاوش به‌او سپرده بودم بعد از برگشتن من آبخوری اسب مرا دزدیده باشد، به‌هیچ نوع نشد که او را به‌مقرر بیاورند و آبخوری را که غیر از او کسی دیگر نمی‌توانست دزدیده باشد از او پس بگیرند، دزد را پای پیاده چهار پنج کیلومتر تا اردو آوردیم ولی چیزی از او بدست نیامد هرچه او را به‌حبس تهدید کردیم نتیجه نداد. عاقبت به‌صدای بلند گفتم بروند و پلیس^۱ را خبر کنند همین که دید پلیسها می‌آیند تنها حرفی که زد این بود که اگر من وعده انعامی به‌او بدهم به‌من خواهد گفت که آبخوری کجاست. من دیدم که اگر بخوام آبخوری اسب را که پیدا کردن مثل آن در اینجا میسر نبود بدست بیاورم بهترین راه همانست که تکلیف او را بپذیرم، چند شاهی پول که به‌او دادم از هر تهدیدی بهتر کار کرد، آبخوری پیدا شد و این

۱- در اردو پلیس دور چادرها منزل می‌کند و جای آن بوسیله بیرقی که بر سر چوب بلندی کرده‌اند نمایان است. در این محل جماعت نسقچی با لباس قرمز مأمور اوامر شاهند و برای این کار انواع و اقسام آلات شکنجه در اختیار دارند.

کار برای من فقط پنج شاهی خرج برداشت.

۱۶ ژوئیه - ۲۱ ذی‌الحجه

راه ما متوجه شمال بود و آن به آن از سفید کوه که دنباله آن تا کرمانشاه در جهت شمال شرقی کشیده می‌شود دورتر می‌شویم بعد از آنکه از چند تپه شرقی غربی گذشتیم به نهایوند رسیدیم. این شهر که بروی تپه‌ای در میان باغات ساخته شده از بروجرد کوچکتر ولی تمیزتر است از گذشته قدیم نهایوند امروز هیچگونه اثری باقی نیست. بعضیها عقیده دارند که بنای نهایوند از عهد نوح پیغمبر است. از آن دوره و از نی معطر (ذریه) که ابن فقیه در کتاب خود از آن صحبت می‌دارد هیچ چیز بجا نمانده بجز خرابه‌هایی ناهموار که در اطراف آن دیده می‌شود و می‌نمایند که شهر به حال خیلی قدیمی است.

در منازل مختلفی که طی می‌کردیم در غالب نقاط به آبادیهای بزرگ و کوچکی می‌رسیدیم که در دور آنها حصارهای ضخیمی دیده می‌شد این حصارها برای آن است که مردم در صورت حمله یغماگران لر و بختیاری که در همین حوالی منزل دارند بدرون آنها پناه برند. ارگ نهایوند بزرگ است و حاکم در آنجا می‌نشیند. اساس این قلعه خیلی قدیمی است و در جنگ ۲۰ هجری بین ایرانیان و عرب وجود داشته فتح‌علیشاه^۱ آنرا بار دیگر در روی همان تپه قدیمی میان شهر و باغات ساخته است این قلعه بنائی است مربع شکل و از جهت بزرگی و چهاربرجی که در چهارگوشه دارد با شکوه است، قسمت بالای این برجها را آجرهای دورنگ بشکل لچکهای منظم درست نموده‌اند، این قسمت در میان رنگ تیره یکنواخت دیوارها نمایش مخصوصی پیدا کرده، چون مدخل قلعه را قدری بالا ساخته‌اند باید بوسیله پله‌ای به آن راه یافت و در داخل آن آب انبار بزرگی است تا محصورین اگر گرفتار محاصره طولی شوند از بی‌آبی در عذاب نباشند. بعد از آنکه کاملاً به اوضاع و احوال نهایوند آشنا شدیم، از میان دره یکی از رودخانه‌هایی که به گاماسب می‌ریزد و برخلاف معمول دو طرف آن درخت فراوان وجود دارد جهت

۱- همانطوری که در بحث مربوط به قلعه یادآور شده‌ایم این قلعه محمود میرزا پسر فتح‌علیشاه تعمیر کرده بود.

شمال را پیش گرفتیم، در اطراف اردوی ما که در آبادی «وسج» زده شده در یونجه‌زارها و مزارع ذرت خرگوش فراوان است. رسیدن نابهنگام این حیوانات را به وحشت انداخت و دیوانه‌وار به این طرف و آن طرف در حالی که به همه چیز می‌خوردند پا به فرار گذاشتند. هیچ وقت در هیچ شکاری با این اندازه حیوان دم تیررس سر داده نشده بود به همین علت هم بدون اسلحه در عقب خرگوشها افتادند و در ضمن عده زیادی که به عقب آنها می‌دویدند به زمین خوردند.

۱۷ ژوئیه - ۲۲ ذی‌الحجه

از همان درّه مفرح که مرحله به مرحله بازتر می‌شد و قله اطراف آن بلند و سنگی بود به جلو رانیدیم از طرف چپ جاده چند تپه دیده می‌شد. عاقبت در ساحل چپ رودخانه نزدیک آبادی (فرسفج) فرود آمدیم. این آبادی که از دور نمایان بود کاروانسرای دارد که مثل غالب کاروانسراهای دیگر خرابه است و آثار قلعه خرابه آن بر روی یک بلندی که به شکل مخروط ناقص است از دور دیده می‌شود. در همین طرف روبروی ما در افق شمالی دیوار حجیم کوه الوند پیداست و بدان می‌ماند که آن کوه راه ما را از این جهت مسدود کرده باشد، فرسفج این بدبختی را دارد که کاروانهای حامل جنازه به طرف کربلا از آنجا می‌گذرند اما مردم آن چون از این راه مداخلی دارند از این بابت خشنود نیز هستند.^۱

۲۶-۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه^۲ که چندگاهی وزیر انطباعات ناصرالدینشاه بود در

۱- برای اطلاعات کاملتر به اصل کتاب رجوع کنید به نام

Doctour, Feuvries, Troisans Alacour, De, PERSE

۲- محمد حسن خان در شب ۲۱ شعبان ۱۲۵۹ قمری در تهران متولد شد، دوره دارالفنون را با درجه عالی و با گرفتن مدال طلا به پایان رسانید و با درجه یاوری جزء ملتزمین دربار محمد قاسم میرزا ولیعهد ناصرالدین شاه قرار گرفت در ۱۲۷۵ به درجه سرهنگی ارتقاء یافت و ریاست قشون خوزستان، لرستان و نیابت حکومت مناطق مزبور به او داده شد. او در ۱۲۸۰ به مدت سه سال وابسته نظامی سفارت ایران در فرانسه شد و در آن کشور به تکمیل معلومات خود پرداخت محمد حسن خان در تمام مدت مناصب مهم

بیشتر سفرهای دور نزدیک همراه او بوده از جمله در سفر عراق عجم وی را همراهی کرده است. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود که تنها نسخه خطی آن اخیراً به دست آمده و با مقدمه و فهرس آقای ایرج افشار به تازگی انتشار یافته است از سفر خود به نهایند چنین یاد می‌کند:

چهارشنبه ۱۱ ذیحجه منزل در سرچشمه گاماساب نهایند است...

پنجشنبه ۱۲ ذیحجه اموز بندگان همایون به سراب تشریف بردند، منم در رکاب بودم، سرچشمه گاماساب حقیقت دیدنی است، آبی که از خود چشمه بیرون می‌آید. بیشتر از یک سنگ نیست، دو ذرع پائین تر قریب چهارصد سنگ می‌شود، غار طولانی بزرگ هم در اصل سرچشمه واقع است که من گمان می‌کنم در سابق ایام، تمام این سرچشمه از دهنه این غار بیرون می‌آمده بعد به مرور زیر افتاده، شکل گاو و ماهی افسانه هم در کوه پیدا است که در سفرنامه^۱ خود به تفصیل او را نوشتم. خلاصه یک ساعت آنجا منتظر شدم تا بندگان همایون تشریف آوردند با نهایت تغیر در سرچشمه هم جای تمیزی پیدا نکردند...

جمعه ۱۳- امروز به شهر نهایند رفتم مهمان میرزا حسین خان یاور تلگراف خانه که شوهر خواهر محمدخان است بودم، حمام این شهر که بهتر است حمام مولوی است. خود مولوی حمام را برای من قرق کرده بود. حمام بسیار خوب بزرگی بود. حوضهای آب سرد جاری دارد کیسه مفصلی کشیدم از آنجا بیرون آمدم، مسجد جامع این جا را دیدم بعد به قلعه روئین دژ که محمود میرزا پسر فتحعلیشاه ۸۰ هزار تومان خرج کرده و ساخته رفتم ۲۲ سال^۲ قبل که با پدرم از هرسین به طرف لرستان می‌رفتیم در همین قلعه مهمان عمادالدوله حالیه، که آن وقت بدیع الممالک میرزا نایب الایاله بود شدم، خیلی آباد و مسکون بود، حالیه قسمتی خراب است که یک اطاق مسکون ندارد از قلعه به خانه

→ دولتی دربار قاجار را بعهد داشته است مرحوم علامه قزوینی از قول مؤلف سرگذشت مسعودی می‌نویسد، اعتمادالسلطنه رئیس جاسوسهای مخفی اعلیحضرت (ناصرالینشاه) بود تألیفات متعددی از او بجای مانده است ولی عده‌ای را گمان براین است که همه آن تألیفات از خود او نیست مرگ او در ۱۸ شوال ۱۳۱۳ حدود یک ماه قبل از قتل ناصرالدینشاه اتفاق افتاد. رجوع کنید به صفحه ۲۶۴ از صبا تا نیما - جلد اول. آنچه از علامه قزوینی آمده است نقل از کتاب یادداشت‌های او - صفحه ۷۷ - جلد اول است.

۱- با همه کوششی که شد متأسفانه این سفرنامه بدست نیامد.

۲- مقارن سال ۱۲۷۲ قمری

میرزا حسین خان آمدم... امروز حمام که رفتم زن مولوی که دختر حاجی محمدزمان میرزا است سر حمام برای من شربت آبلیمو و فالوده فرستاده بود من هم از حمام بیرون آمدم که اظهار امتنانی از شاهزاده خانم بکنم، مولوی با دیگر علما به حضور شاه رفته بودند یک دقیقه نشسته برخاستم.

شنبه ۱۴- امروز شاه به تماشای شهر و تعیین یورت اردو تشریف بردند من صبح سوار شده از بیراهه به گل زرد رفتم بندگان همایون هم آنجا تشریف آوردند ناهار میل فرمودند...

بعد از نهار شاه، خانه میرزا حسین خان رفتم عیالش به تماشای شاه رفته بود در اطاقها بسته بود توی ایوان گلیم انداخته ناهار مختصری که همراه بود صرف نمودم. دوشنبه ۱۶- امروز شاه سوار شدند به قلعه تشریف بردند من منزل بودم، عصر پیاده قدری گردش کردم بعد منزل آمدم.

سه شنبه ۱۷- صبح با کمال کسالت به منزل بابارستم که مابین سرچشمه گاماسب و شهر نهاوند است آمدم چادر مرا در یک سمت آب زدند سرپرده در سمت دیگر است، امروز یک دو مرتبه از فوریه احوالپرسی کردم که رنجوری فراهم نیاید. چهارشنبه ۱۸- صبح منزل فوریه رفتم به اتفاق به تپه نقاره چی نزدیک شهر رفتم تپه مصنوعی است و در جوفش تابوت سنگی غریب بود معلوم می شود مرده مسلمان نبوده برای اینکه وضع تابوت به خلاف وضع اسلام است بعد که پیدا شد مال یکی از سلاطین یونانی بود...

همچنین در مرات البلدان هم درباره این شهر اظهار کرده می نویسد:
و نهاوند شهری است عظیم القدر و کثیرة التجارة، با رساتیق زیاد و ابنیه و عمارت رفیعہ و از نهاوند تا الشتر ده فرسخ است و از آن تا شا برخاست ۱۲ فرسنگ و از آن تالور ۳۰ فرسنگ^۱.

سفرنامه قهرمان میرزا عین السلطنه

قهرمان میرزا ملقب به عین السلطنه پسر دوم عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر کوچک

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۵۰ خورشیدی برابر ۱۳۸۸ هجری قمری متولد شد. او سال‌های اولیه عمر خود را همراه پدر در همدان گذراند.

از ۱۱ سالگی خاطرات خود را به‌طور روزانه از سال ۱۲۹۹ تا آخر عمر (۱۳۲۴ خورشیدی) نوشته است که تاکنون ۳ جلد آن انتشار یافته است.

عین‌السلطنه فرمان حکومت نهایند را در سن ۲۱ سالگی از طرف ناصرالدین‌شاه دریافت کرد و به‌عنوان حاکم روانه آن شهر شد.

گرچه مدت اقامت او در نهایند بیش از چند ماه نبوده ولی نوشته‌هایش صفحات زیادی از کتاب را از روزی که از تهران حرکت می‌کند تا زمان عزل در برمی‌گیرد به‌همین جهت از بسیاری از مطالب کتاب صرف‌نظر و به‌جای آنها نقطه‌چین گذاشته شده است. آغاز روزنامه:

پنجشنبه ۱۳ جمادی‌الثانی [۱۳۰۹ قمری] همراه پدر به‌حضور شاه می‌رسد.... بعد از مدتی اظهار التفات و فرمایشات حضرت والا [پدرش] مرخصی بنده را خواستند (اجازه حرکت به‌سوی نهایند)... بعد جغرافیای نهایند را از حضرت والا سؤال فرمودند. مدتی صحبت خوبی و مُصفای آن در میان بود... از خزلی‌ها سفارش فرمودند... کرایه تا نهایند:

یکشنبه ۱۶ جمادی‌الثانی.... سیصد تومان مخارج خواهد شد... سی قاطر کرایه شد دانه‌ای ۳ تومان...

حکومت و سفر نهایند

دوشنبه ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹، درجه جُدی، ۴ بهمن ماه سنه ۸۱۳ جلالی - ۳ شهریور ماه فرس، ۶ کانون الاخر... بعد از ناهار خداحافظی کرده خانه حضرت والا آمدم. بار و بنه به‌حضرت عبدالعظیم رفته بود...

پنجشنبه ۲۰ جمادی‌الثانی... سه ساعت و نیم به‌ظهر مانده سوار شدیم به‌جاده قم افتادیم... چهار نفر سوار قراسوران نهایند خواسته بودیم رسیدند... همراهان اهل اندرون، گلین خانم، خدیجه، تازه گل، سکینه، ننه محمود در یک تخت روان و دو کجاوه نشسته‌اند.

یک‌شنبه ۲۳ جمادی‌الثانی ورود به‌قم...

دوشنبه ۲۴ - اعلان شورش در قم... در قم هم اعلان شورش را کرده بودند... لیکن عباس میرزا [حاکم قم] علماء را دیده... و کار به شورش نرسیده بود. اما مردمان بدی دارد...

ملایر

دوشنبه دوم شهر رجب ۱۳۰۹ - صبح بسیار زود با قنبرعلی خان و دو سه نفر دیگر... راه افتادیم... از راه ننج به نهایوند خواهند رفت... روز چهارشنبه - حضرات وارد نهایوند خواهند شد.

نهایوند

شب هفتم شهر رجب. بعد از نماز از آورزمان سوار شده قدری رفته خوانین ملایر مراجعت کرده خوانین نهایندی آمده بودند. کم‌کم استقبال چیها بیشتر شدند دسته به دسته آمدند. راه دره و گردنه بزرگی داشت... از گردنه سرازیر شدم شهر و قلعه حکومتی مسمی به روئین دژ نمایان شد. گدا تا آن جا آمده.

اهل شهر تماماً آمده بودند. شش هفت هزار خانوار جمعیت شهر است... زن‌ها تماماً روی بام خانه‌ها بودند. شکوه‌زن‌ها از نان و گوشت بود قریب بیست هزار نفر^۱ جمعیت جلو آمده بود... قلعه ویران و خراب شده مالیات نهایوند سی هزار تومان است... بهار خوبی این شهر خواهد داشت.

از ۲۶ رجب ۱۳۰۹ تا ۱۲ شوال ۱۳۱۱ دیناله دوره اقامت نهایوند

پنجشنبه ۲۶ شهر رجب المرجب ۱۳۰۹ - ۲۵ فوریه ۱۸۹۲ مسیحی که در شهر نهایوند هستم. حضرت والا عزالدوله و تولوی خان اخوی و سایر همشیرها و قوم خویشان دارالخلافت طهران تشریف دارند... عیال همراه است حکومت ولایت ثلاث در اول زمستان به حضرت والا مرحمت شد... من سه ماه بود که از همدان آمده بودم [قبلاً همراه پدر در همدان بوده است] و حکومت نهایوند خراب مرحمت شد.

وصف نهایوند

شهر را به طور ناقص وصف می‌کند از جنگ ایران و عرب از کوه «گرو» که به نظر او چارده پانزده هزار فوت باید ارتفاع داشته باشد... در هریاغ برجی است که به آن «تکیه»

۱ - آمار غیر واقعی است جمعیت شهر در آن زمان بیش از ۵ تا ۷ هزار نفر نبوده است.

می‌گویند... در اطراف قلعه خانه‌های رعیتی است... دو هزار قدم دورۀ قلعه است... با وجود این که سال قبل ۸۰۰ تومان خرج تعمیر مرحمت شده بود اطاق مسکونی ندارد... مالیات نهایوند ۳۰ هزار تومان است اما تماماً گدا و پریشان احوالند... سفر شاه حمل غله:

جمعه ۲۷ رجب... خبر تازه که از چاپار گذشته رسید. تشریف‌فرمایی موکب اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی است... حضرت والا مرقوم فرموده بودند کار سخت است سال گذشته حاصل و زراعت تماماً نابود شده الان جبه‌ای گندم و جو در نهایوند و دهاتش یافت نمی‌شود. دو بار سه بار از ملایر گندم جهت نانواها می‌آورند... قیقاج اندازی^۱

ناهار را زود خوردم بعد سوار شدم سمت ده چولک روانه شدیم. خوانین این جا و ملایر کمال استادی را در «قیقاج» انداختن دارند. طوری است که با یک دست کلاه را انداخته و فی الفور تفنگ در عقب صدا می‌کند و از سه تیر السته دو تیرش به کلاه می‌خورد...

حاکم جوان بعد از این که در این شهر «قیقاج» را به خوبی فرا گرفته خوشحال است... خوانین همه روزه همراه سوار می‌شوند. ابوالفتح خان نامدار خان پیرهادی خان و عبدالله خان...

بازدید - عرض داد (شکایت)

شنبه ۲۸ رجب‌المرجب - بازدید علماء و آقایان تمام نشده است. ماشاله در عوض همه چیز «آقایان» دارد و هریک می‌گویند تقدم و تأخر در بازدید شده است گله‌مند می‌شوند. اغلب علما صاحب مکنت هستند...

عرض داد و گفتگوی نهایندی‌ها خالی از تماشا نیست طوری حرف می‌زنند که نایب فراشخانه ترجمه می‌کند و بدون مترجم محاکمه نمی‌شود. الفاظ غریب دارند. قسم‌های خنده‌دار می‌دهند.

مقایسه ملایر و نهایوند

نهایوند شهر قشنگی است گویا اول شهر در صفا و هوا باشد. برعکس دولت آباد

ملایر خشک و بی آب و بدهوا است اما مداخل آن جا هیچ نسبت به نهاوند ندارد. از آن جهت اگر خوش بگذرد! والا آب و هوا خوش نخواهد گذشت. مداخل نهاوند خیلی کم است. بر پدرش لعنت...

دوشنبه سلخ شهر رجب ۱۳۰۹

دیشب یک چارک برف آمد... روز شکار بود... باز دستخط شده بود که اعلیحضرت عزم را جزم فرموده‌اند و البته تشریف فرما خواهند شد...

وزیر همه ساله نهاوند

مطلب دیگر آمدن میرزا علی خان برادر میرزا علی اصغر خان داماد حضرت والا است به وزارت ولایت ثلاث... میرزا جعفر خان وزیر همه ساله نهاوند صبح آمد نزدیک بود فجأه کند خیلی متقلب است. امان از وقتی که این شخص وزیر ولایت شود...^۱

وصف ملایر - رعیت پادار

ملایر دهات آباد حاصل خیز دارد. مثل نهاوند نهاوند نیست. اغلب زراعت بلکه تمامش دیم سات گندم خوب و رعیت پادار صاحب دولت دارد.

پنجشنبه ۱۷ شعبان...

عصر آقای عماد السلطنه دست خطی مرقوم فرموده بودند... که والده حضرت والا در عتبات عالیات بدرود زندگانی گفته است...

جمعه ۱۸.

صبح در قلعه ختم گذاشته شد جمعیت شهر از علما و آقایان، خوانین، کسبه، تجار تماماً آمدند تا غروب جمعیت کم نشد ختم مفصلی بود...

شنبه ۱۹.

باز ختم بود، بعد از ناهار به خواهش علما و آقایان برچیده شد. نواب علیه تلگراف فرمودند که یکصد تومان از مواجب آن مرحومه در حق شما برقرار شد ششصد تومان

۱- ادوارد پولاک می‌نویسد: در زمان ناصرالدین شاه همراه هرحاکم یک نفر را به عنوان وزیر راهی ولایت‌ها می‌کردند تا امور حاکم را به‌ویژه از نظر دخل و خرج زیر نظر داشته باشد ولی وضع به مراتب از گذشته بدتر شد زیرا هرکدام از کیسه ملت بیچاره می‌خواستند کیسه خود را پر کنند. سفرنامه ادوارد پولاک - ترجمه کیکاوس جهانانداری

مواجب داشتند^۱...

آتشبازی شب عید

شب یکشنبه ۲۰- از ظهر متصل صدای تفنگ و تپانچه می آمد در پشت بام ها محض این که شب عید است مردم مشغول بودند. مغرب پشت بام رفتن شهر یک پارچه آتش به نظر می آمد. چراغان و آتشبازی مفصل کردند. خیلی شکوه و تماشا داشت یک ساعت از شب گذشته تمام شد... شاهی سفید جهت عید خواسته بودم تا حال نیامده... (آتشبازی شب عید هنوز به همان شکوه گذشته هرسال برقرار است)

نوروز ۱۳۰۹

یکشنبه ۲۰- اول درجه حمل ۲۲ دقیقه از دسته گذشته تحویل شمسی به برج حمل شد محض اعلان شیپوری کشیدند یک ساعت بعد بیرون رفته دسته دسته دیدن می آمدند. با امروز سه روز است در عذاب پذیرایی هستم...

خوردن مال دیوان

پنجشنبه ۱۶- شهر رمضان... برپدر مباشرین این بلد لعنت تمام بی پا و بی چیز هستند. آخر سال هریک مبالغی منال دیوان را می خوردند اغلبی ممر معاششان اجاره داری و خوردن مال دیوان است.

حق حکومت از بابت قتل: کلات

در این مدت چند فقره کارهای خوب افتاد. در ایام توقف من در ملایر چند نفر تجار معتبر نهایند که محل وثوق اهل بلد بودند به دستگیری و کمک قنبرعلی خان پسرهای سربازی را که سابقه و دشمنی با او داشته بودند... معلوم نیست کشته اند یا دو قتل لوس هم اتفاق افتاد عملشان گذشت طرفین راضی شدند. هرقتلی که اتفاق می افتد سی تومان حق حکومت است. که اسمش را به زبان لری کلات (۹) می گویند این مبلغ را بدون جواب و سؤال می دهند...

خوانین یاغی

... تا حال هیچ کدام از خوانین آن جا [خزل] شهر نیامده اند؛ یاغی دولت هستند. ابدأ اطاعت ندارند. این جزئی مالیات را هیچ وقت نداده اند. تا امسال با ما چه کنند چه پشه

۱- اصرار امیرکبیر در قطع مواجب درباریان از جمله مهدعلیا در قتل او بی تأثیر نبوده است.

بکشند چه آدم. برای آنها تفاوتی ندارد اسدخان پسر نامدارخان گنجشک را با گلوله می‌زند. اعجوبه غریبی هستند، آب و هوای آن جا هم همین قسمها را تربیت می‌کند.

عرض داد پنج تومانی

پنجشنبه ۲۳ رمضان - بحمداله نیمه جانی از رمضان باقی مانده و مردم را هم به نیمه جان رسانید... «عرض داد» در این مدت خیلی کم اتفاق افتاد. اگر دو قتل و بقیه عمل حاجیها [اشاره به کشتن پسر سرباز که گذشت] هم در این مدت اتفاق نمی‌افتاد پاک کار خراب بود و تمام شده بودم. یک عرض (شکایت) پنج تومانی در این مدت نشد تمام مردم آسوده‌اند و ابدأ عرض نمی‌کنند. دو کار اتفاق افتاد. خداوند هر قسم باشد می‌رساند...

سپس از خرابی قلعه صحبت می‌کند و از ویرانی برج‌های آن... این برج سمت جنوب است... تمام خانه‌ها زیر این برج اتفاق افتاده. در اول خانه‌های یهودی‌ها است از آن گذشته به خانه‌های مسلم می‌رسد یهودی‌ها عید دارند و تمام لباس‌های قرمز پوشیده مشغول عیش هستند تمام اهل این بلد میل زیادی به لباس گلی دارند. هرچه چیت گلی و «شله» از فرنگ بیاید گویا در این شهر فروش برود^۱... زنها «پیچه» در عوض «روبنده» می‌زنند یا چادر شب به سر می‌کنند....

شیخ علی اکبر حکمی

شیخ علی اکبر مردی است حکمی و از اغلب علوم مطلع. صحبت را شیرین می‌کند در وقت تکلم متصل تکان می‌خورد اغلب دیده‌ام که طرفین مشارالیه را آخوندها سخت گرفته‌اند و جای تکان خوردن نداشته از حرف زدن بازمانده است.

مالیات خزل

دیروز چاپار رسید حضرت اجل آقای امین‌السلطان دستخط فرموده بودند که مالیات خزل را خود ما با سیف‌الدوله و نامدارخان قرار داده‌ایم... مالیات آنجا هزار و دویست و هفت تومان کسر دارد که به اسم خانوار خزل می‌نویسند و این «بنیچه»^۲ سوار بوده، سوار

۱- جناب حاکم پارچه‌های کرباس گل گچی را که در شهر بافته و نقش زده می‌شد پارچه‌های وارداتی فرنگ می‌داند.

۲- بنیچه یا کتابچه مالیاتی به وسیله محاسبان (ولایت نهاوند و خزل) محاسبه و تعیین می‌شده است.

که موقوف شده به ولایت جمع کرده‌اند و هیچ وصول نشده و همیشه حاکم بیچاره از جیب خود داده است!...

محمدخان بزرگ‌ترین خوانین نهادن است. ملکش زیاد است. اعتبار شخصی و ملکی هردو را دارد. قراسوران (امنیه - ژاندارم) نهادن همیشه از حکومت با اوست یک پسرش ابراهیم خان سرتیپ است و صد سوار ناصر ابواب جمع دارد و نوکر شخص امیرخان سردار سیف‌الملک پسر عضدالدوله نیز حساب می‌شود... برادرش حسین خان امسال مرحوم شد...^۱ سهراب خان پسر او حال سرهنگ است.

رسم لرها:

نعش مرحوم سرهنگ هم در یک اطاق امانت گذاشته‌اند رسم لرها این است هرکجا بمیرند لابد باید ورثه آنها نعش را به‌خانه خودش آورده بعد از یک سال دفن کنند یا جائی دیگر ببرند هنوز عزادارند و صد نفر لرستانی‌ها دیدن می‌آیند... رسم‌های غریب دارند الان محمدخان و سهراب خان وقتی که سوار می‌شوند تفنگ بر نمی‌دارند اسب تاخت نمی‌کنند تقله نمی‌زنند. با جمعیت سوار نمی‌شوند....

طغیان و بستن بازار (روز عزل حاکم جوان)

روز یکشنبه ۱۸ شوال

صبح جناب میرزاآقای مجتهد در مسجد حاضر شده مرده (نوکر) خود را فرستاده دکان‌ها را بسته و اغلب علمای دیگر در حضور ایشان در مدرسه حاضر شدند... پیغام جهت من دادند که شما ده هزار تومان جرم و جنایت وارد آورده‌اید این مبلغ را بدهید بیاورند تسلیم مردم کنیم تا ساکت شوند... (اعتراض مردم به‌خاطر کشته شدن اصغر سرباز سابق الذکر بود) سرانجام پس از شکایات متعدد حاکم جوان در تاریخ ۲۳ شوال

→ سربازگیری پیش از این هم مرسوم بوده به‌طوری که در زمان فتح‌علی‌شاه ۶۰۰ نفر از سربازان فوج نهادن را به‌اردبیل می‌فرستند و یا در زمان محمدشاه سربازان و صاحب منصبان فوج نهادن را همانطوری که در تصویر (آلبوم) دیده می‌شود به‌طرف خراسان جهت جنگ هرات اعزام داشته‌اند ولی در تاریخ یاد شده سربازگیری موقوف شده و از بابت هرسرباز ۴ تومان بین اهالی سرشکن گردیده که همین امر موجب پریشانی اهالی و فرار آنها از محل بوده است.

۱- محمد خان و حسین خان پسران حاج اسماعیل خان بودند. محمدخان جد ظفری‌ها و حسین خان جد شهابی‌ها است. اجداد این خاندان از ایل جلالوند پشت کوه والی می‌باشند که در زمان قاجار به‌گیان کوچ کردند. مراسم یاد شده بین اهالی نهادن مرسوم نیست.



حسین خان سرهنگ اول فوج نهاوند

۱۳۰۹ احضار و به حکومت چندماهه او در این شهر خاتمه داده شد رجوع کنید به جلد اول خاطرات عین السلطنه، ص ۴۷۵.

به طوری که در مقدمه این بخش هم اشاره شد مورخین بیشتر جیره خوار اربابان قدرت و ثروت بوده‌اند و هیچگاه از غرقه کاخ‌ها به مردم کوچه و بازار نظر نکردند و به همین جهت از وضع زندگی توده مردم گذشته اطلاع چندانی نداریم تنها در برخی سفرنامه‌ها و روزنامه خاطرات است که اشاره‌ای به این مسأله شده است. آنچه به اختصار از یادداشت‌های روزانه حاکم نقل شد، معلوم می‌گردد که مردم پربشان روزگار شهر و روستا همواره مقهور دو قدرت قاهره حکام و خوانین محلی بوده‌اند.

رواق پیشه‌ور شهری هم منوط به استعداد روستاها بوده است. نتیجه این که حاصل رنج یک ساله «رعیت» بخشی نصیب خان و قسمتی هم به عنوان مالیات به حکام محلی تعلق داشته است.

علاوه بر این‌ها جناب حاکم از کمبود مداخل (نهادن خراب) گله‌مند است. از این که در ماه رمضان قتلی صورت نگرفته که ۳۰ تومان نصیب او گردد و یا (عرض داد) نشده که از بابت هر شکایت ۵ تومان به کیسه او سرازیر شود ناراحت است و از آسوده بودن مردم در آن ماه خاطر مبارکش مکدر است. اجحاف حکام و ستمی که از جانب خوانین حتی تا سال‌های اخیر به‌ویژه در مسأله آب بین روستاها و باغات شهر اعمال می‌شد اگر مستقلاً مورد تحقیق قرار گیرد سطوح مختلف آن آشکارتر خواهد شد.

۲۷-۱. سفر سلاطین به نهادن

در ذکر سفر پادشاهان به نهادن تاریخ چندان گویا نیست ولی از آنجائی که نهادن بخشی از کشور ماه (ماد) و دارای ییلاقات مفرح و شکارگاههای غنی بوده مورد توجه شاهان و توانگران واقع بوده است از جمله طبری در ذکر سلطنت بهرام گور (۳۸۸-۳۳۹ م) می‌نویسد. بهرام گور در اواخر عمر برای شکار به ماه می رفت. هر مز پدر خسرو پرویز برای این که به رعایا سرکشی کند زمستانها را در عراق و تابستانها را در نهادن

می‌گذرانید. و در طول سفر همواره سفارش می‌کرد که سپاهیان در حین سفر به کشاورزان در طول راه صدمه نزنند^۱ از بین خلفا:

منصور خلیفه عباسی را می‌شناسیم که در سال ۱۴۳ ق. از بصره به سرزمین رفت و چون به شهر نهاوند رسید و قبلاً از خوبی آب و هوای آن آگاه شده بود یک ماه در آن شهر بماند.^۲

از شاهان، یکی ملک‌شاه سلجوقی بود که در سر راه خود به بغداد چند روزی در نهاوند توقف نمود و خواجه نظام‌الملک هم به دنبال او روانه گردید، ولی در سال ۴۸۵ هـ به قول «پل‌آمیر» در قرق نهاوند به دست فضل‌اله دیلمی به قتل رسید.^۳

از دیگر پادشاهان، شاه عباس است که در بحث حمله ترکان عثمانی به نهاوند و همچنین در شرح و توصیف قلعه از آن یاد شده است، گویا اولین باری که به نهاوند سفر کرده سال ۱۰۰۰ هجری بوده که عثمانیها را تعقیب می‌کرده است. پس از او از فتح‌علیشاه خبر داریم که در سال ۱۲۳۷ در زمانی که بین ایران و عثمانی آتش جنگ شعله‌ور بود چند روزی در نهاوند اقامت داشته است. وقتی خبر شکست ترکها را می‌شنود، قصد عزیمت به عتبات عالیات را می‌کند، ولی چون در همین موقع بیماری ویا شیوع یافته بود به تهران برمی‌گردد. همچنین در سال ۱۲۴۵ چند روزی دیگر در این شهر اقامت داشته است.

مؤلف روضة الصفا می‌نویسد فتح‌علیشاه نوروز سال ۱۳۴۵ را در خرم‌آباد گذرانده و پس از آن از راه بروجرود وارد نهاوند می‌شود پس از چندی که در نهاوند توقف می‌نماید اطلاع می‌رسد که سفیر روس ژنرال دالگورکی به همدان وارد شده است شاه از نهاوند حرکت کرده به دیدار سفیر روس می‌رود...^۴

بعد از فتح‌علیشاه جانشین او محمدشاه هم سری به نهاوند زده است. محمدشاه پس از رسیدگی به امور اصفهان و سر و سامان دادن آنجا، از راه بروجرود به نهاوند وارد و با

۱- ترجمه تاریخ طبری، صفحه ۱۷۶

۲- اخار الطول صفحه ۴۲۶

۳- پل‌آمیر - خداوند الموت - صفحه ۳۱۱

۴- رضاقلیخان هدایت - روضة الصفا - جلد ۹ صفحه ۷۳۰

حاج میرزا آقاسی صدراعظم چندی در شهر توقف کرده است.^۱ از شاهان خوش‌گذران می‌توان ناصرالدین‌شاه را نام برد که به‌جهت شکار و سیاحت بیشتر نواحی ایران را گردش کرده از جمله سفر او به عراق عجم است که یادداشتهای او بنام (سفرنامه عراق عجم) به‌چاپ رسیده است. آنچه مربوط به‌نهایند است عیناً از کتاب مزبور نقل می‌شود:

ناصرالدین‌شاه^۲ پادشاه عیاش و خوش‌گذران قاجار که مانند اسلاف خود هیچ‌گونه مسؤولیتی در مقابل ملت و مملکت احساس نمی‌کرد دوره سلطنتش در مقایسه با پادشاهان پیش از او نسبتاً به آرامش گذشت این پادشاه موقعی به سلطنت رسید که به قول نظامی عروضی (صمیم دولت) آل قاجار بود. لذا بیشتر اوقات خود را به شکار و سیر و سیاحت می‌گذرانید و خاطرات خود را بصورت یادداشتهای روزانه تدوین می‌کرد، از جمله سفرنامه «عراق عجم» اوست که مطالعه آن خالی از لطف نیست، گاهی هم تأثرانگیز و نمایانگر اوضاع اجتماعی آن روز و دیدگاههای او نسبت به مسائل مملکتی است!

ناصرالدین‌شاه در ۱۴ ماه شوال ۱۳۰۹ هجری قمری برابر با ۱۱ ماه مه ۱۸۹۲ میلادی مقدمات سفر خود را به نواحی غرب کشور با حدود ۱۰ هزار نفر همراه فراهم کرد اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود صفحه ۸۱۰ مقدمات سفر را چنین می‌نویسد: چهارشنبه ۱۴- امروز از شهر به قصد سفر عراق عجم به عشرت‌آباد نقل مکان فرمودند اول طلوع آفتاب شکوه السلطنه به رحمت خدا رفت و مرحوم شد. از قراری که شنیدم هرچند تاج‌الدوله التماس کرده بود شاه که امروز از شهر بیرون نروید هم قمر در عقرب است و هم خوش‌آیند نیست از یک در جنازه ببرند از یک در شما به سفر، قبول نفرمودند از در اصطبل بیرون رفته بودند. جنازه شکوه السلطنه را هم به مدرسه مادر شاه گذاشتند من هم چادرهای خودم را به عشرت‌آباد فرستادم... شاه پس از ۴۲ روز طی راه

۱- جهانگیر میرزا - تاریخ نو - صفحه ۲۷۱

۲- ناصرالدین میرزا پسر از محمدشاه در شب یکشنبه ششم ماه صفر ۱۳۴۷ هجری قمری در تبریز متولد شد، مادر او مهد علیا دختر امیر محمد قاسم‌خان و نوه دختری فتحعلیشاه بود. پس از فوت پدر در سا ۱۲۶۴ بجای او نشست و در حدود ۵۰ سال سلطنت کرد و سرانجام در ساعت ۲ بعدازظهر روز جمعه هیجدهم ذی‌قعدة ۱۳۱۳ هجری در حضرت عبدالعظیم بدست میرزا رضای کرمانی به قتل رسید.

درسه شنبه ۲۵ ذی‌القعدة وارد بروجرد شد و در روز دوشنبه دوم ذی‌الحجه از بروجرد به‌طرف نهاوند حرکت نمود و بعد از ۹ روز یعنی روز چهارشنبه یازدهم ذی‌الحجه وارد سراب گاماساب گردید در اینجا بخشی از خاطرات او را که شرح سفر نهاوند است عیناً نقل می‌کنیم:

روز چهارشنبه یازدهم (ذیحجه ۱۳۰۹ قمری)

امروز باید به‌سراب گاماساب برویم. صبح از اول آفتاب قال و مقال و همه قسم صدائی بلند بود. سواره قزاق حرکت کرده می‌گذشتند، موزیک می‌زدند و خوب هم می‌زدند و بعد توپ‌چیه‌ا گذشته شیپور می‌زدند و دیگر انواع صداهاى مختلف از آدم و اسب به‌گوش می‌رسید زودتر برخاستیم و رخت پوشیده آمدیم بیرون دم در جناب امین‌السلطان حاضر بود جمعی دیگر هم از قبیل قهرمان میرزا پسر عزالدوله که حاکم نهاوند بوده و سرداری ترمه هم به‌او خلعت داده شده بود، پوشیده به‌حضور آمده بود که مرخص شده به‌تهران برود و دیگر خوانین گودرزی که همه مخّلع شده بودند حضور داشتند و جناب امین‌السلطان آنها را معرفی می‌کرد بعد سوار کالسکه شده، رانندیم از همان راهی که دو روز پیش از سمت جعفرآباد به‌ارود آمده بودیم رفته نزدیک جعفرآباد، بالای تپه‌ای که به‌سمت جعفرآباد می‌رفت از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم و به‌سمت دست چپ رو به‌دره‌های کوه برفی حرکت کردیم، هوا بسیار خوش بود مطلقاً عرق نکردیم بلکه بعضی اوقات چتر هم جلو آفتاب نگاه نمی‌داشتیم تمام راه از کوه و تپه و دره یا زراعت بود یا سنگ که دیگر قابل زراعت نبود دست چپ راه ما به‌فاصله یک میدان قریه جوجه‌حیدر و کمره بود و از سمت چپ آنجا یک جاده نرم بسیار خوبی بود که به‌آسانی می‌شد بالای کوه رفت اما حالا وقت رفتن نداشتیم و بلد هم نبودیم همین قسم آمدیم تا رسیدیم به‌بالای تپه‌ها که از زیر آن تپه، ده سواران واقع بود. قبل از رسیدن به‌اینجا آبادی این ده هیچ پیدا نبود نزدیک ده بیدستان زیادی داشت به‌سمت بیدستان رانندیم از بالای همین تپه که نگاه کردیم اردو در میانه ده سواران و شهر نهاوند پیدا بود شهر نهاوند و باغستان محوطه آن و دره سبزی که از اینجا تا نهاوند امتداد دارد، خیلی خوش منظر و با تماشا بود آمدیم و در زیر سایه چند بید کهن که دور از ده بود به‌نهار

افتادیم. آفتاب گردان زدند جلو آفتابگردان شبدرزازی است که گل کرده و بوی بسیار خوشی می داد یک سمت آفتابگردان زراعت گندم بود و در کمال سرسبزی و خضارت زمین و هوا هم در نهایت روح و صفا، طبیعت زمین و حالت هوای اینجا بسیار شبیه است به نیشابور، صحرا و هوا از این باصفا تر و لطیف تر نمی شود، نمونه ای از بهشت است پیره زنی در اینجا که باید ۱۲۰ سال داشته باشد گلی نام یک پسری که اسمش شریف علی اما خیلی کثیف بود وضع و حالتی مضحک داشتند دیده می شدند. قدری با پیره زن صحبت و فرمایش کردیم، بعد انعامی به آنها داده فرمودیم بیاورند عکسشان را بیندازند، وقتی شیشه و اسباب عکس را آوردند ضعیفه چون هرگز ندیده بود واهمه کرد و وقتی عکاس در دوربین را می خواست بردارد ضعیفه از ترس بیخود شده و می خواست انعامی که به او داده شده بود پس بدهد که او رها کنند برود خلاصه هر طور بود عکسش را انداختند و فهمید ضرری بحال او ندارد آسوده شده رفت.

امروز مجدالدوله و فخرالملک خان چند فره کبک زده بودند فره کبکهای اینجا بزرگ و خوردنی شده است. در راهی که امروز آمدیم اغلب سنگ گوارس^۱ ریخته بود و خیلی از این سنگ دیدیم بعد از نهار دیدیم زن و بچه اهالی سوران از دور ایستاده اند فرمودیم نزدیک بیایند گویا واهمه داشتند پیش بیایند حاجی آقا و ناظم خلوت قدری آنها را پول داده و رام کرده جلو آوردند، باز دیدیم نزدیک نمی آیند دوربین برداشتیم که آنها را با دوربین نگاه کنیم، چشمشان که به دوربین افتاد یک مرتبه فرار کردند، گویا خیال کردند تفنگی است که می خواهیم به آنها بیندازیم، خلاصه کم کم رام شده نزدیک آمدند انعام به آنها دادیم و از خیار چنبر و هندوانه که نایب السلطنه از تهران با پست برای ما فرستاده بود دادیم خوردند آخر به طوری رام شدند که هر چه می خواستیم بروند نمی رفتند فرمودیم عکس همه آنها را انداختند.

این رشته کوه برفی دست چپ که از چهار محال اصفهان امتداد دارد و دنباله آن الی گاماساب کشیده است تا بدره و وسعت، گاهی که راه خاوه لرستان از آنجا است همه جا بلند و پر برف است اما از دره مزبور به آن سمت رشته این کوه کم کم کوتاه و پست می شود و دیگر هیچ برف ندارد و چشمه گاماساب هم در همین دره است که به سمت

۱- گوارس از انواع سنگهای آهکی است.

نهاوند می‌رود و دهات است چپ و راست جاده که امروز دیدیم از این قرار است دست راست کهکدان از خاک ملایر، انوج از خاک ملایر، رحمن‌آباد، گل دره انگشتر، اول خاک نهاوند، اسپه خانی، میلو، گوشه، دشت نثار، حسین‌آباد، پیاز [پیازمان]، بابارستم دست چپ چقاوک خاک نهاوند، سوران پاماس، گره، باباقاسم، بیان، ده حیدر خالصه، ورائنه، عصر امیرخان سردار که به جهت تعیین جای سراپرده وارد و رفته بود، مراجعت کرده در نهارگاه به حضور رسید، چای و عصرانه خورده سوار شده روانه منزل شدیم و از دم ده سواران عبور کردیم، امیرخان سردار یک شب قبل از ما رفته بود به سراب گاماساب و حالا جلو آمده بود. رانندیم رو به مغرب، خاک نهاوند به طول افتاده است، طرف شمال نهاوند ملایر است و سمت جنوب آن کوه لرستان به سمت مشرقش بروجرد است و مغرب آن منتهی به خاک خزل و اسدآباد می‌شود عرض خاک و دره نهاوند دو فرسنگ زیادتر نیست ولی طول آن ۱۵ الی ۲۰ فرسخ می‌شود خلاصه راه زیادی رانده همه جا از کنار حاصل زراعت می‌رفتیم و هرچه نگه می‌کردیم زراعت دیمی یا آبی بود، یک قطعه زمین بایر و لم‌یزرع دیده نمی‌شد آنچه دیمی کاشته شده یا درو می‌کنند یا حاضر درو است و آنچه زراعت آبی است هنوز سبز است. همین که از دره سواران گذشتیم کوهی از سمت دست چپ نمایان شد که اسمش پاماس بود. یک مرتبه دیدیم (۱۵-۱۰) نفر رعیت از آن کوه سرازیر شده و به طرف ما می‌دوند معلوم شد می‌خواهند ما را زیارت کنند ما هم چون دیدیم آنها خیلی مایل به زیارت ما هستند فرمودیم مانع نشوند تا نزدیکتر بیایند و جلو اسب کشیدیم نزدیک آمده رکاب ما را بوسیدند و دعا کردند و رفتند. دهی در دست راست پیدا بود که تپه سنگی مشرف به آن بود و خانهای (خانه‌های) ده متصل آن تپه بود اسم این ده را کرک^۱ گفتند. وسط جلگه نهاوند هم ده باباقاسم که بر روی تپه واقع است پیدا بود. یک قلعه خوبی هم روی تپه ساخته‌اند سایر خانها (خانه‌ها) و عمارات ده هم زیر قلعه و اطراف تپه بنا شده است از دور خیلی خوش وضع و قشنگ بنظر آمد. از اینجا گذشته دهی دیگر هم در دست راست دیدیم که (پنبه در) می‌گیرند تمام راه دره پنبه بود و دست راست ما هم نه‌ری بود، قدری دیگر که رفتیم غلامها و سوارهای شهری که از نهاوند آمده بودند، کامران میرزا پسر مرحوم احمد

میرزای معین الدوله که نایب الحکومه نهایند است با اولاد سلطان سلیم میرزای مرحوم و بعضی شاهزادگان تویسرکانی و غیره هم دیده شدند، کامران میرزا صورت سرخ و ریش سفیدی دارد که از بیخ زده شده است و سیلهایش سیاه است رجبعلی خان سرتیب هم صاحب منصبان فوج ملایری را به حضور آورده، صاحب منصبان سوار بودند و خود رجب علی خان پیاده ایستاده صورت اسامی صاحب منصبان را به عرض می‌رسانید، همه صاحب منصبان با لباسهای پاکیزه و اسب و اسلحه خوب بودند و از دستجات سوار اول سواره ابوابجمعی محمدخان را که ریاست قراسوران نهایند با او است دیدیم که با پسرها و کسان و اتباعش همه آمده بودند بعد سوار نامدارخان خزل که نیز با پسرها و کسانش آمده بودند ملاحظه شدند، بعد دسته سواری دیدیم که شاهزاده عمادالسلطنه حاکم ملایر و نهایند و تویسرکان معرفی آنها را نموده عرض کرد، سواره سوری هستند بعد جناب امین السلطان و ساعدالدوله و امین خلوت و جلال الدوله پیدا شدند که معلوم شد در بین راه توی دهی به نهار افتاده بودند و بعد از نهار آمده به رکاب ما ملحق شدند بعد جمعیت زیادی از اهل شهر نهایند و مردم از هر قبیل و جماعت یهود با تورات‌ها و غیره دیدیم، اطراف راه ایستاده‌اند، جمعیت و ازدحام غربی بود آمدیم تا نزدیک اردو نهر بزرگی هم چنانکه پیش نوشتیم از سراب گاماساب جدا کرده به جهت زراعت به دهات اطراف می‌برند که همه جا در دست راست ما بود بعد جلو راه به تپه‌ای رسیده آمدیم به سر تپه دیدیم اردو، در وسط دره کنار رودخانه‌ای که از سراب گاماساب جاری است در جای بسیار خوب باصفایی افتاده است بسیار بوضعی خوش و محلی خوب اردو زده‌اند از تپه سرازیر شده نزدیک سرپرده وارد شدیم، جناب امین السلطان و عزیزالسلطان و صاحب الدوله و پیشخدمتها و سوارها همه حاضر بودند، همین طور رانده وارد سرپرده شدیم با اینکه چندین نهر بزرگ از رودخانه گاماساب جدا کرده به دهات اطراف برده‌اند باز بقدر پانصد سنگ آب از این رودخانه جاری است و البته در سرچشمه و اول رودخانه بایستی بقدر هزار سنگ آب باشد که اینجا پانصد سنگ می‌شود، یک نهر هم که از بالا می‌رفته شکسته‌اند و آبشار خوبی جلو سرپرده درست کرده که از بلندی جلو سرپرده به پائین می‌ریزد و آب بسیار خوب سرد گوارائی دارد. اردو در میانه سه ده واقع شده که سرخ کن و وراینه و بیان است. ده سرخ کن زیر دست

اردو و وراینه بالادست اردو، بیان پشت دره اردو که طرف غربی اردو است واقع است، شب هم هوای اینجا بسیار خوب بلکه بی نهایت سرد است طوری که ما علاوه بر لباس خز و پالتو شال گردن هم بسته همین طور نشسته بودیم و باز هم سردمان بود، دهی دیگر هم مقابل وراینه بالای اردو واقع است، دهنه است.

روز پنجشنبه دوازدهم

صبح برخاسته اما دیر سوار شدیم از در سلام آمدیم بیرون، شجاع السلطنه سردار صاحب منصبان افواج نهاوند و ملایر حاضر کرده بود. با رجبعلی خان سرتیب دیده شدند بعد سوار شده رفتیم از در چادر جناب امین السلطان گذشته رانیدیم تا رسیدیم به دم چادر مجدالدوله از آنجا به رودخانه زدیم، آب زیاد بود و سنگ زیادی هم داشت، از آب گذشته افتادیم بدست راست و رودخانه در دست چپ ماند، قریه دهنو هم در دست چپ نزدیک به رودخانه واقع بود، عماد السلطنه حاکم ملایر و نهاوند هم در قریه دهنو چادر زده است. دست راست ده وراینه بود که زراعت زیادی در محوطه آن شده بود و ذرت بسیاری هم کاشته بودند اما هنوز نرسیده بود از دم ده وراینه گذشتیم، مردم این جا هیچ شباهتی به اهل عراق و سایر بلاد ایران ندارند، جنس غریبی هستند همه درشت خلقت در حقیقت میانه نهاوندی و لرستانی می باشند چه همین راهی که الان ما می رویم می رود به جاده لرستان و اینها سر راه لرستان هستند این است که جنسشان میانه نهاوندی و لرستانی است، این راهی هم که می رویم بعضی جاها سنگلاخ است و بعضی بی سنگ که معلوم است در قدیم الایام راه شوسه بود و زمانی که سلاطین عجم پایتختشان شوسر (سوس)^۱ بوده و از عربستان به همدان و این حدود ییلاق و قشلاق می نموده اند، این راه شوسه را میانه سوس و نهاوند ساخته بودند. آثار و علامات هندسی آن هنوز نمایان است اما به مرور دهور خراب شده و حالا جز بعضی آثار و علامات چیز دیگر از این راه ساخته باقی نیست. رفتیم تا به تکه رسیدیم این رودخانه بعضی جاها آبشار می شود و بواسطه ریختن آب به روی احجار کف می کند مثل برف و تا مسافت زیادی همین طور کف سفید دارد بقدری قشنگ و با تماشا است که آدم نمی خواهد چشم از آن بردارد و

۱- منظور شوش است

هیچ طور از تماشای این آبشارها سیر نمی‌شود اما این تنگه با صفا جای تنگی بود محل آفتاب‌گردان نداشت که نهار بخوریم، سه محل همین طور آبشار بود و آب از مسافتی به پائین می‌ریخت بعضی جاها هم در وسط رودخانه جزیره پیدا می‌شد و بعضی از جزیره‌ها هم وسعتی داشت که می‌شد در آنجاها آفتاب‌گردان زد، زمین جزیره‌ها هم گل و گیاه زیادی داشت و خیلی باصفا بود قدری دیگر که رفتیم، جاده که می‌رود به‌خواه دست راست ماند، و رودخانه همانطور دست چپ کنار رودخانه، میر شکار را با سهام‌السلطنه اردستانی دیدم ایستاده بودند از اینجا هم گذشته به‌چند درخت بید رسیدیم دیدیم اینجا هم جمعیت زیادی از اهل اردو برای سیاحت سرچشمه از جلو آمده برای خود جا گرفته‌اند، رفتیم بالاتر برای سرچشمه دیدیم بقدر چهل پنجاه نفر از رعیت‌های شهری و غیره آمده‌اند به‌اینجا که ما را زیارت کنند آمدیم تا سرچشمه دیدیم اینجا هم چندان پاکیزگی و صفایی ندارد و جای دیگری و محل تمیزی نیست. بعلاوه اطراف چشمه هم ناهموار است و جای آفتاب‌گردان زدن نبود بالای این چشمه غاری است گفتیم شاید آنجا جای خنکی باشد عرض کردند خیر بواسطه فضولات کبوتر و طیور دیگر، قدری متعفن است به‌این ملاحظات از توقف در سرچشمه چشم پوشیده بقدر دو‌ست قدم پائین‌تر آمدیم، کنار رودخانه که سبزه و گلی داشت و جای تمیز باصفایی بود آفتاب‌گردان زدند و به‌نهار افتادیم، این چشمه آب عمده‌اش از یک جا بیرون می‌آید. اما بعضی جاها هم سرچشمه‌های کوچک دارد که مزید برآن می‌شود بالای چشمه هم کوه سنگی سختی است، اما خود چشمه از دامنه و زمین نرم بیرون می‌آید اعتمادالسلطنه در سر نهار حاضر بود و روزنامه اروپ خواند پیش خدمتها هم اکثری حاضر بودند، نهار خوردیم هوای خوش متوسطی بود نه گرم و نه چندان سرد سالم و ملایم بود بعد از نهار قدری استراحت کرده و ۲ ساعت به‌غروب مانده چای و عصرانه خورده و سوار شدیم و از همان راهی که رفته بودیم مستقیماً به‌منزل مراجعت کردیم.

روز جمعه سیزدهم

امروز در منزل توقف شد از نهار و بعد از نهار عرایض و نوشتجات زیادی به‌حضور

آورده بودند با امین خلوت همه را خواندیم و جواب فرمودیم سه ساعت مشغول این کار بودیم و تا ساعت ۴/۵ به غروب مانده طول کشید سر ساعت ۴/۵ جناب امین السلطان عماد السلطنه حاکم نهاوند و میرزا حسن خان پسر میرزا یوسف مشیر دیوان وزیر کردستان را که امیر نظام والی کرمانشاهان و کردستان از کرمانشاهان با عرایض به اردو فرستاده بود به حضور آورد، میرزا حسن خان جوانی است با لباس نظامی توپچی هائی که امیر نظام تازه از کردستان گرفته، به این سپرده است، جوان قابلی به نظر آمد قدری با او فرمایش کردیم، بعد علمای نهاوندی که قریب ۲۰ نفر بودند به حضور آمدند که یکی از آنها که معروف به مولوی است و مرد زبان دار حرافی است آنها را یک یک معرفی نمود، قدری با علما صحبت داشتیم بعد مرخص شده رفتند اسم بعضی از معروفین ایشان از این قرار است:

جناب امام جمعه، جناب مولوی، جناب میرزا فضل الله، جناب آقا نورالدین میرزا اسدالله، شیخ الاسلام قاضی^۱، میرزا محمد حسین، آقا کاظم^۲، آقا باقر.

روز شنبه چهاردهم

امروز باید برویم به شهر نهاوند و عصر باز مراجعت به اردو نمائیم. صبح برخاسته بعد از ساعتی سوار شدیم و از میان اردو، و اردو بازار، عبور کرده چون جمعیت اردو پیوسته به هم بود و عبور از اردو خالی از زحمت نبود زدیم به آب رودخانه، آب زیاد بوده است به زحمت و اشکال می گذشت با کالسکه که عبور از آب محال بود کالسکه را از جلو بردند آمدیم تا از یک گردنه کوچکی هم که راه کالسکه ساخته بودند سواره گذشته آن طرف گردنه با کالسکه نشسته راندیم یک رودخانه کوچکی هم که بقدر ۶-۷ سنگ آب گِل آلودی داشت از سمت باباقاسم آمده و متصل و مخلوط به این رودخانه می شد، راه اسب روی که از قلعه قباد یا قره قباد و بیان به شهر نهاوند می رود خیلی نزدیکتر از راه کالسکه است راه کالسکه دور می زند می رود به سمت شمال و بعد به سمت مغرب برگشته می رود به شهر قبل از اینکه سوار کالسکه شویم دست راست راه ده سرخ کن

۱- قاضی برادر آقا کاظم - آقا کاظم پدر مرحوم آیت الله احمدال آقا نهاوندی است

۲- آقا کاظم پسر آقاعلی و آقاعلی که مادر وی سیده ای از نهاوند بوده پسر آقا محمود فرزند محمدعلی پسر محمدباقر بهبهانی است.

دیده شد راه زیادی با کالسکه راندم، کوههای دست راست که نزدیک به جاده است کوههای خاکی است که بعضی از قله‌های آن هم مرتفع است با اینکه بعضی از جاهای این رشته کوه را هم زراعت دیم کرده بودند. اما به نظر خشک و زرد آمد و سبزه و صفایی نداشت این دره نهاوند چنانکه پیش هم نوشتیم چندان وسعتی ندارد. دست چپ هم دنباله همان کوههای برفی است که مشرف به اردو است، قدری که از محل اردو می‌گذرد تمام شده متصل به کوههای خالی مرتفع می‌شود. یک دو لکه برف هم از دور پیدا بود، آمدیم اول از ده شعبان گذشتیم بعد از جهان‌آباد و بعد از کوهان یا کویاد که تیول پسر مرحوم حاجی آقا محمد پسر آقا محمود کرمانشاهانی است و ده معتبری است بعد ده رضی‌آباد و مزرعه ترکان، ترکان هم داشت از قراری که عرض کردند چشمه هم دارد و جای خوبی است بعد رسیدیم به گل زرد، اعتمادالحضرة و ابوالحسن‌خان فخرالملک و تقی‌خان احتساب‌الملک و غیره را با میرزا محمدخان فرستادیم بروند جای نهار (ناهار) پیدا کنند و آفتاب‌گردان بزنند نهر بزرگی هم طرف دست چپ جاده بود که آب زیادی داشت و عبور از نهر خالی از اشکال نبود و مانع از این بود که آدم از هرکجای نهر بخواهد گذشته به این دهات برود، مگر در محاذی همین قریه گل زرد که پلی داشت و می‌شد عبور کرد سوارها و جمعیت متفرق اینجا را گذاشته، خودمان با جناب امین‌السلطان و عمله خلوت سوار اسب شده رفتیم کنار همین نهر که اشجار بید و غیره داشت، آفتاب‌گردان زده بودند اول جای اردو عمادالسلطنه در اینجا معین کرده و جای تخت، چادر هم برای ما درست کرده بودند اما جای خفه‌ای است و چندان خوش هوا نیست خوب شد که اردو را اینجا نزده بودند، خلاصه نهار خوردیم و بعد از نهار سوار شده باز از آن نهر گذشتیم و راندم به طرف نهاوند در نزدیکی شهر به‌پل یک چشمه رسیده از پل گذشتیم بقدریک ده سنگ آب از زیر پل می‌گذشت اما در بهار گویا سیلاب و آب زیادی از اینجا جاری است از دروازه داخل شدیم کوچه‌های سنگ فرش مسطح دارد و از دو طرف خانه است، زن زیادی روی بامها نشسته بودند و اغلب هم پیچک بسته بودند و همه از ورود ما و از دید ما اظهار بشاشت و خوشوقتی می‌نمودند. راه سربالا بود که رو به قلعه که مرحوم محمود میرزا ساخته است می‌رفتیم تا رسیدیم به پای قلعه، در آنجا میدانگاه و فضای وسیع بود، اینجا هم باز جمعی از اهالی شهر ایستاده بودند، اصطبل

توپخانه هم در اینجا است که اسبهای توپخانه را که در نهاوند می‌باشد اینجا بسته‌اند، از این جا گذشتیم رسیدیم به دروازه دیگر و بعد محوطه‌ای است که اگر این تخت پل را بردارند هیچ کس نمی‌تواند داخل این قلعه شود. حالا شش ساعت به غروب مانده وقت ظهر و بعد از نهار در این هوای گرم حرکت خیلی اسباب زحمت بود آمدیم توی عمارت اندرونی و بیرونی معتبر و جای خواجه سرا و حمام و اطاقها و منازل متعدده دارد، رفتیم توی اطاقی تمام شهر و اطراف و صحرا از آنجا پیدا بود، منظره بسیار خوبی دارد، پیش خدمتها هم همه جا حاضر بودند، عرض کردند بالاخانه هست که هوای آنجا از این اطاق بهتر است عمادالسلطنه و کامران میرزای نایب‌الحکومه هم بودند به راهنمایی آنها [از] پله رفتیم بالا داخل بالاخانه نشستیم یک دری داشت که رو به مشرق و سمت شهر نگاه می‌کرد. قدری تماشای شهر و اطراف را کردیم طرف مغرب نهاوند هم جلگه است که پیش دیدیم خیلی جلگه آباد خوبی است دهات زیادی از جمله ده کف راشی که از این راه بروند به کنگاور و جنگی که نعمان بن مقرن مزنی سردار لشکر اسلام که از جانب عمر آمده بود با فیروزان سردار عجم جنگ کرد و لشکر اسلام فتح نمودند در همین قریه کفرآش بوده است. توی این قلعه و عمارت آب ندارد گاوپناه دارد که از چاه آب می‌کشند و حوض‌های آب و انبارها را پر می‌کنند و دروازه اولی هم که وارد شدیم خیلی دروازه عالی مرتفعی است با کاشی کاری خوب و برجهای محکم کاشی کاری هم داشته خیلی برج و قلعه محکمی است. خلاصه آمدیم بیرون سوار شده باز از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم و سوار کالسکه شده رانندیم برای قریه گل زرد سوار و جمعیت زیادی را که در رکاب بودند مرخص کرده رفتیم به سر یک چشمه چناری هم داشت چهار پنج چشمه‌های کوچک از زمین می‌جوشید تپه سنگی در آنجا بود که محمود میرزای مرحوم روی این تپه هم عمارت ساخته بوده و کاخی هم و به همین جهت اسم این چشمه را هم چشمه کاخ گذاشته‌اند اما حالا عمارت و کاخ خراب شده و اثری از آن نیست معدن مرمری هم اینجا دارد و چهار ساعت به غروب مانده بود که به اینجا رسیدیم، کالسکه‌ها را مرخص فرمودیم ببرند که خودمان سواره از راه میان بر به منزل مراجعت کنیم و یورتی هم مشخص نمائیم که اردو بیاید آنجا بیفتد، چای و عصرانه صرف شد و دو ساعت و نیم به غروب مانده است خواسته سوار شدیم جناب امین‌السلطان هم همه جا همراه ما بود،

در این راهی که می آمدیم تمام صحرا زراعت بود و از حاشیه و کنار زراعت ها عبور می کردیم تا رسیده به ده بابا رستم بیدستان و چشمه داشت، حاجب الدوله را خواستیم آمد جای سرپرده را معین کردیم و فرمود پس فردا بیایند چادر ما را اینجا بزنند که اردو هم بیاید اینجا بیفتد. بعد آمده به ده قلعه ذرتی که در دامنه طرف راست بود، رسیدیم ده دره ابراهیم هم طرف دست راست بود، ده دیگری هم دیده شد که کله ماری می گفتند طرف دست چپ هم ده بیان و قلعه قباد بود، رودخانه هم که از گاماساب می آمد از وسط این صحرا و از همان ده بابا رستم که فرمودیم در آنجا سرپرده بزنند می گذرد خلاصه آمدیم تا نزدیک غروب وارد منزل شدیم.

روز یکشنبه پانزدهم

صبح فرمودیم اکبرخان نایب ناظر و مرتضی خان اعتمادالحضرة و میرزا محمدخان از پیش بروند نزدیک چشمه گاماساب آفتاب گردان زده نهار حاضر کنند سوار شده رفتیم تا به جزیره ای که نزدیک چشمه است و از دو طرف آب می گذرد و خیلی جزیره باصفای خوبی است گل و علف دارد و جریان آب از دو طرف صدا می کند عالم خوشی دارد و تا عصر اینجا بودیم الحمداله خیلی خوش گذشت، عصر سوار شده مراجعت کردیم.

روز دوشنبه شانزدهم

امروز قصد کردیم برویم به گردنه خاوه یک ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدم عزیزالسلطان هم در رکاب ما سوار شده بود امیرخان سردار و کشیکچی باشی و علاءالدوله نیز ملتزم رکاب بودند رفتیم تا رسیدیم به جزیره که روز گذشته آنجا بودیم از آنجا گذشته بر بالا رانندیم از سرچشمه گاماساب به آن طرف رانندیده بودیم جاده می افتد به دست راست چشمه، و از دره سربالا می رود اما راه خوبی است که اسب و قاطر و شتر و تخت و همه نوع بار و مرکبی به راحت می رود، دره افتاده به دست چپ ما که زه آبی از آن جاری بود و درخت های بید کوچک زیاد داشت که به طول دره کنار این زه آب نشانده اند رفتیم تا رسیدیم به دو سه چشمه که آب کم صاف و سرد خوبی داشت، دست چپ این چشمه دره ای است و آن طرف دره جای مسطحی است که چهار چادر

ایلات افتاده بودند، چادرهای سیاه خوبی هستند، چادرهایشان را بهتر از چادر اکثر ایلات بافته بودند، حصیرهای خوبی داشتند اینها طایفه فلک‌الدین هستند که از طوایف و ایلات لرستان می‌باشند. کوههای طرف دست راست نه چندان سخت است نرم‌ان، اما باز قله کوهها سخت‌ان است. دست چپ همان کوههای برفی است.

وضع سخت است باقی ایل و طایفه فلک‌الدین، بالای همین کوههای دست چپ پهلوی برفها چادر زده و آنجا منزل کرده‌اند چشمه آبی هم ندارند، از همان آب برف گذران می‌کنند رفتیم تا رسیدیم به چال‌گردی که منتهای بلندی این راه است و بعد از آن طرف سرازیر شده رو به‌خاوه می‌رود. اما سرازیری تندی نیست، خیلی مالیده و خوب است تا به جلگه خاوه منتهی می‌شود جلگه خاوه از اینجا پیدا بود. پیاده شده و دوربین انداختیم اما چون ظهر بود هوا بخار داشت و درست صحرا پیدا نبود، ایلات زیادی توی این صحرا چادر زده‌اند صحرای خوبی است اغلبش زیر کشت و زرع است و محل اقامت ایلات، حاصل زراعت اینجا وقت درو است. عصر که مراجعت دوباره به اینجا آمدیم هوا صاف شده و بهتر پیدا بود اگرچه همه صحرا از اینجا پیدا نیست و قطعه از آن نمایان است، آخر این جلگه هم منتهی می‌شود به کوه بزرگی که پشت این کوه می‌رود به سمت عربستان، و آن حدود عصر که با دوربین این صحرا را تماشا کردیم خیلی خوب پیدا بود علفهای خشک را دیدیم آتش زده بودند مثل این بود که شهری آتش گرفته باشد. خیلی تماشا داشت. معلوم شد برای این آتش می‌زنند که چمن‌ها و علفها برای سال آینده خوب بگیرد. خلاصه برای محل نهار تردید داشتیم که به کجا برویم، اگر پائین برویم که آب نیست و گرم هم هست بهتر دیدیم که همین جا نهار بخوریم، دست چپ که کوه برفی بود یک لکه برفی را که از همه برفها نزدیکتر بود به نظر گرفته راندم برای آنجا راهش بد بود، اما اسب می‌رفت، رفتیم تا رسیدیم به لکه برف که اطرافش سنگ بود فرمودیم آفتاب‌گردان زدند پهلوی برف به نهار افتادیم. برف بزرگی بود جای چادر هم سرازیری بود آفتاب‌گردانچی و عملجات خلوت که در رکاب بودند جمع شده زمین را صاف و هموار کردند و آفتاب‌گردان را زدند، هوا هم سرد بود عکاس را که در رکاب بود فرمودیم روی برفها عکس از ما و پیشخدمتها انداخت بعد چند نفری از زنهای ایلات فلک‌الدین نزدیک آمدند با آنها حرف زدیم با وجود ایلّیت معقول و مؤدب بودند و

درست حرف می زدند که سخنان فهمیده می شد اطفالشان هم جلو کلاشان مسکوکات زیاد درخته بودند تا عصر در این جا توقف شد، عصر سوار شده آمدیم پائین و چنانکه از پیش اشاره کردیم باز دورین به سمت صحرای خاوه انداخته تماشا کردیم آنجا که عصر دورین انداختیم از جای صبح مرتفع تر بود و هوا هم صاف تر بود و بهتر صحرای خاوه را دیدیم، سوارها را مرخص کردیم رفتند و خودمان آمدیم تا نزدیک درخت های بید، که در این بین فره کبک زیادی پرواز کرد پیدا شده تفنگ را گرفته پنج قطعه فره کبک روی هوا خیلی خوب زدیم دیگر از هر جا فره کبک پرید زدیم و افتاد بعد سوار شده آمدیم تا سرچشمه، آفتاب گردان کوچکی فرمودیم زدند، پیاده شده رفتیم لب چشمه و بعد از ساعتی سوار شده راندم برای منزل نزدیک غروب بود که وارد منزل شدیم.

روز سه شنبه هفدهم

امروز باید از این یوت برویم به یورت بابارستم و یک فرسخ و نیم راه است، صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار اسب شدیم یک دو مرتبه هم به آب زدیم تا رسیدیم به پشت آن تپه ای که آن دفعه نوشتم کالسکه را نگاه داشته بودند، باز کالسکه همانجا حاضر بود به کالسکه نشسته راندم خیال داشتیم برویم ترکان، ترکان که نهار را آن جا صرف کنیم با کالسکه رفتیم تا نزدیک کوهان بعد سوار اسب شده بعضی از سوارها و جمعیت زیادی را که در رکاب بودند مرخص کرده خودمان با عمله خلوت و بعضی از سوارها راندم برای ترکان ترکان مجدالدوله و جلال الملک و ادیب الملک و سایر پیشخدمتها همه در رکاب بودند رفتیم تا رسیدیم به ترکان ترکان، درخت مو زیاد دارد کنار نهرا هم درخت تبریزی و بید و غیره کاشته اند درخت زردآلو هم دارد و ۲ چنار بزرگ در بالای باغ پیدا بود آنها را در مد نظر گرفته و راندم، عمارت و آبادی و خانواری هم اینجا ندارد و به این واسطه خیلی پاکیزه و تمیز است رفتیم تا زیر چنار پیاده شدیم دو چنار است هر دو در بلندی و قطر و شاخه و ترکیب مثل هم که گویا دو برادر هستند، چنارهای قوی پر برگ بلند به طوری که می گفتند هریک هزار سال دارند، فاصله مابین این دو چنار هم دو ذرع می شود و در وسطش طاقی تشکیل داده بالاتر از چنارها به مساحت کمی چشمه آبی

است که بقدر یک چارک آب از آن بیرون می‌آید و از پهلوی چنار می‌گذرد، قدری دورتر از آن هم باز چشمه آبی می‌جوشد، آفتاب‌گردان زدند نهار خوردیم و تا عصر اینجا بودیم، عصر سوار شده رانندیم برای منزل و از پلی که نزدیک کوهان بود، گذشته همه جا از کنار حاصل زراعات و از سر نه‌های بزرگ و کوچک عبور می‌کردیم که بعضی جاها برنج کاری هم کرده بودند و زمین‌ها باتلاق شده بود همه جا آمده از اردوی نظامی هم گذشتیم مجدالدوله پیش از ما سوار شده به منزل آمده دیده بود راه گل و باتلاق و بد است سوار شده برگشته جلو ما آمده بود و بلدی می‌کرد آمدیم تا نزدیک چادر جناب امین‌السلطان به حضور رسید و از آن جا گذشته آمدیم به سراپرده، چادرها را در بیدستانی کنار رودخانه زده‌اند. جای خوبی است. امشب هم شب عید غدیر است پیش از شام در روی تپه که این طرف ده باباقاسم و مشرف به سراپرده است اسباب آتش بازی حاضر نموده و چراغان کرده بودند اسباب آتش‌بازی را از تهران نایب‌السلطنه به این جا فرستاده بود، فرمودیم شروع به آتش‌بازی کردند خیلی آتش‌بازی مفصل خوبی بود. از قراری که از تهران خبر رسید میرزا سید عبدالله انتظام‌السلطنه برادر میرزا عیسی وزیر که رئیس پلیس بود در تهران مرده است، در سراب گاماساب که منزل قبل بود چیز غریبی دیدیم. روزها وقت عصر بقدر کرورها از این پروانه‌های کوچک آمده از روی رودخانه به مسافت ده ذرع بالاتر از آب پرواز می‌کردند و می‌رفتند توی غاری که سرچشمه است و شبها آن جا خوابیده صبح زود از غار بیرون می‌آمدند و باز روی رودخانه را می‌گرفتند سرازیر می‌آمدند و بعد کم‌کم متفرق می‌شدند و در صحراها می‌گشتند عصر باز مراجعت به غار می‌کردند.

روز چهارشنبه - هیجدهم

امروز عید غدیر است در منزل ماندیم صبح در سراپرده جناب امین‌السلطان و شجاع‌السلطه سردار و سایر صاحب‌منصبان نظامی و عمله خلوت به حضور آمدند و بعد امیرخان سردار میرزا موسی خان پیشکار والی پشتکوه لرستان را به حضور آورده، مردی است ریش‌بلندی دارد از طایفه رشی مو است. آدم زرنگی به نظر می‌آید امروز را تا شب در منزل ماندیم و سوار نشدیم ۲ ساعت به غروب مانده رفتیم بیرون سراپرده جناب

امین السلطان هم حضور داشت محمد حسن خان رئیس اصطبل توپخانه به قدر صد، صد و بیست رأس از اسبهای توپخانه را که در نھاوند است به حضور آورده سان داد اسبهای خوب چاقی بودند.

روز پنجشنبه نوزدهم

امروز باید برویم به سراب گیان یعنی به جهت سیاحت و تماشا رفته عصر مراجعت می کنیم، صبح زود برخاسته سوار شدیم امیرخان سردار هم چون این جاها را بلدیت دارد در رکاب ما سوار شد «مرط» آدم او که ترکمان است همه جا از جلو ما راه را بلدی می کرد از دره نھاوند به طرف صحرا رانندیم، شهر نھاوند هم دست راست افتاده اما خیلی دور است یک راهی هم از دامنه می رفت که خیلی خوب و خلوت بود لکن ما به راهنمایی مرط از این راه رفتیم از تپه بالا رفته جلگه دیگری پیدا شد که دهات نھاوند در این صفحه واقع است و تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود و جاده باریکی داشت که ما از کنار زراعات می رفتیم به اول دهی که رسیدیم زرکون یا زراین^۱ است و راه رو به مغرب جنوبی است در دست راست هم ده برزو^۲ - و گبران و دست چپ ده کرک^۳ علیا و سفلی و ما از وسط ده کرک گذشتیم ده حاجی آباد هم دست چپ واقع بود از کرک گذشتیم جلگه وسیع شد و ده گیان از دور نمایان شد که روی تپه واقع است، اما این تپه مصنوعی است قلعه ها دارد دور تپه هم خانه است و باغات هم دارد اما دور بود و ما نزدیک آن جا نرفتیم، گیان اول، خالصه دیوان بوده بعد به ملکیت از طرف دوت به محمدخان نھاوندی واگذار شد، ده بزرگی است آب این چشمه گیان هم قریه گیان را مشروب کرده به دهات دیگری می رود و همه آن جاها از این آب مشروب می شود پائین تر از گیان هم دهات زیادی به نظر می آید که باغات هم داشتند حاصل زراعت این جاها را درو می کنند اما بهاره کاری که کرده بودند هنوز سبز بود حاصل زیادی هم بود که درو نکرده بودند زراعت این جاها بقدری خوب و باز شده بود که با اسب که از پهلوی حاصل می گذشتیم بلندی حاصل تا کله اسب بود خلاصه از اینجا راه رو به جنوب و کوه

۱- زرامین

۲- برزول

۳- Kark

شد که چشمه توی تنگه و زیر این کوه است. کوه متوسطی است چندان بلند نیست اما دو سه لکه برف داشت یک دهی هم پائین‌تر از اینجا است. اسمش ورازانه^۱ است و یک گردنه دارد معروف به گردنه ورازانه که از این گردنه به‌خواه می‌رود، قدری دیگر هم که رفتیم زراعت تمام شد و به‌صحرا افتادیم، صحرای سنگلاخی بود مجدالدوله و امین خلوت و سایر عملجات خلوت در رکاب بودند رفتیم تا رسیدیم به جنگلی که دره تشکیل می‌دهد و اشجار جنگلی زیادی دارد دست راست همه درخت بلوط است وسط دره هم نهر آبی جاری است که به‌احجار می‌خورد و صدا می‌کند دو طرف نهر هم همه جا درختهای چنار و گردو و بلوط اشجار جنگلی است چنارهای پائین دست دره ریشه‌های خیلی کهن دارد لیکن کتل‌هایش را نمی‌دانیم بریده یا چه کرده‌اند که همه چتری است، اما باز خیلی بزرگ و سایه‌گستر است. دست چپ هم باز تپه‌های جنگلی دار است که درختهای بلوط و غیره دارد بالاتر که می‌رود درختهای چنار خیلی بزرگ می‌شود بقدر درخت امام‌زاده صالح قریه تجریش شمیران. اما خیلی صافتر و بهتر و شاخهای خیلی بزرگ و بلند دارد که کله چنار پیدا نیست، همه دره در سایه اشجار است بطوریکه اگر اردو بیاید اینجا بیفتد تمام اردو می‌تواند در سایه درختها باشند بدون اینکه چادر بزنند امام‌زاده یا پیری هم در اینجا مدفون است که سر قبرش چهار طاقی دارد اما خراب شده اینجا را محمود میرزای مرحوم ساخته است و سنگ مرمری هم بدیوار نصب کرده‌اند که تاریخ بنای اینجا بر آن سنگ منقور است در سنه ۱۲۳۹ که هفتاد سال قبل از این باشد اینجا را بنا کرده است. قبرستان کهنه هم زیر جنگلی هست که خیلی قدیم است اما حالا در اینجاها آبادی و عمارتی نیست رفتیم تا رسیدیم به سرچشمه که از زیره کوه سنگی درمی‌آید از دو طرف کوه آب می‌جوشد از وسط هم آبی درمی‌آید به‌رنگ آب لیمو سفید رنگ اما هیچ بوئی ندارد جوشش می‌کند مثل این است که گاز داشته باشد. داخل این آبها شده همه را سنگین و بد می‌کند، این است شکل این چشمه، زیر چشمه که چنارهای بزرگ زیادی داشت و از طرف آب جاری و وسط تختی طبیعی بود فرمودیم آفتاب‌گردان زدند نهار خوردیم، قدمی راه که می‌آمدیم مجدالدوله خواست تفنگ به‌باقر قره بیندازد که غفلتاً اسبش برجست، تفنگ از دستش در رفت و

افتاد به زمین تمام دست مجدالدوله زخم شد سه ساعت به غروب مانده سوار شدیم برای منزل و از راه دیگر که از بغله کوه می رفت رانده افتادیم به دست بالا بطوریکه ده حاجی آباد خیلی پایین دست چپ ما ماند، اهالی این دهات رسم و عادت غربی دارند در تابستانها از آبادی و منازل خودشان بیرون آمده در صحرا سیاه چادر می زنند اهل هر دهی بیرون آمده مقابل ده خودشان چادر زده بودند، از میان سیاه چادرهای زیادی عبور کردیم و همه جا از دره و ماهورها و دامنه ها آمدیم تا بالای اردو و از آن جا به اردو و سرازیر شدیم نزدیک غروب شده رفتیم به سراپرده نهایند بعضی شاهزاده ها دارد از اولاد محمد زمان میرزا پسر مرحوم محمود میرزا که یکی از آنها پاشا خان و در کرمانشاه است که امیر نظام در حوزه ایالت خود او را به خدمت و مأموریت می فرستد و دختر ابوالفضل میرزا پسر ظل السلطان مرحوم که در عراق عرب است زن پاشا خان است و پسر پاشا خان که جوان خوبی است در جهان آباد می نشیند.

روز جمعه بیستم

صبح برخاستیم سه نفر از مجتهدین نهایند امروز صبح به همراهی جناب امین السلطان به حضور آمدند جناب آقا شیخ محسن، جناب آقامیرزا علی نقی، ملا علی اکبر، بعد برخاسته سوار شدیم و از چادر مشیرالملک گذشتیم جلوراه نهرهای بزرگ و کوچک زیاد داشت و تمام زمین و اطراف راه هم حاصل زراعت بود که باید تا مسافتی از کنار زراعت عبور کنیم به نهر عمیقی برخوردیم که پیاده شده از آن گذشتیم، آن طرف نهر کالسکه ها را نگاه داشته بودند به کالسکه نشستیم رانندیم تا نزدیک ده رفته از آنجا پیاده شده سوار اسب شدیم و کالسکه را فرمودیم برگردانند. رانندیم برای ترکان ترکان اعتمادالحضره و اکبرخان نایب ناظر هم صبح تا آنجا رفته نهار گرم حاضر کرده بودند رفتیم زیر همان چنار آفتاب گردان زده بودند، امروز تا عصر بخواندن و ملاحظه عرایض و نوشتجات هم نقشه کشیدیم. عصر سوار شده مراجعت به منزل نمودیم آن چشمه که نزدیک آنجا کشیکچی باشی چادر زده است و نوشتیم که روز آمدن باتلاق بود و به زحمت از آنجا گذشتیم صدف زیادی توی نهرش دارد و حاج آقا پیشخدمت صدف بسیاری جمع کرده به حضور آورده بود و عرض می کرد مردم هم خیلی خیلی جمع

کرده‌اند یکی از آن صدفها هم که حاجی آقا آورده بود توی آن یکی چیزی مثل مروارید داشت.

روز شنبه بیست و یکم

امروز باید برویم و سح که از دهات نهاوند و سه فرسنگ راه است سوار شده افتادیم به همان راهی که می‌رود به شهر و گل زرد که آن روز هم از همین راه به شهر آمدیم. از پل گذشته به کالسکه نشستیم و همه جا آمده از گل زرد گذشته به شهر رسیدیم. جمعیت زیادی از مردم تماشایی و اهل شهر در اطراف راه جمع شده بودند نزدیک شهر که آمدیم از آنجا راه برگشت رو به شمال شهر، دور زده از آن اطراف شهر گذشتیم قدری راه آمده از پهلوی قلعه محمدحسن خان عبور کردیم این قلعه را محمدحسن خان قاجار پدر مرحوم امیرنظام که نسق چی باشی خاقان مغفور فتح‌علیشاه بود یا در نهاوند حکومت یا در همین جاها اقامت داشته است ساخته، از قلعه دیگر هم گذشتیم دست چپ راه دهات و جلگه است و دست راست کوه است اما این جلگه غیر از جلگه گیان است روزی که گیان رفتیم این جلگه هیچ پیدا نبود و دیده نشد یک رشته کوهی میانه این جلگه و جلگه گیان کشیده شده که از اینجا هم جلگه گیان پیدا نیست این جلگه معروف به جلگه کفراش است. قدری که آمدیم از ده کفراش هم که مال محمدخان است عبور کردیم و بعد از ده پول [ده فول] ملکی آقا نورالدین امام جمعه گذشته در نزدیکی قریه چورک^۱ ملکی آقا تراب، چون وقت نهار شده بود سوار اسب شدیم و در این بین یک لری را دیدم پرسیدم در اینجا آب هست گفت (برف آو) خوب هست خیلی سرد (یعنی برف آب) رفتیم دیدیم چشمه‌ای است نی دارد معلوم شد لش آب اینجا را مردکه لر برف آو می‌گفت. بعد آمدیم نزدیک چند درخت پید که آب این چشمه می‌آمد از آنجا می‌گذشت. فرمودیم آفتابگردان زدند افتادیم، بدجایی نبود بعد از نهار باز سوار کالسکه شده یکسره رانندیم برای وسج قریه و همان ملکی آقا نورالدین امام جمعه و قریه سعد وقاص ملکی عظیم خان ملایری و قریه گوشه ملکی محمدخان در دست چپ بودند، قریه سعد وقاص دو چنار بلند هم داشت و این کوه برفی که از بروجرد تا اینجا همین

طور امتداد دارد تا مقابل قريه سعد وقاص برف دارد و مقابل اينجا هم بقدر دو لکه برف داشت، از اينجا به بعد ديگر رشته اين کوه قدرى کوچک و کوتاه شده و ديگر برف هم ندارد تا مقابل گوشه رو به مغرب مى آمديم از اينجا راه برگشت رو به شمال به سمت و سج در دست راست هم مزرعه باباپيره ملکى محمدخان و قريه ملکى آقاتراب در دامنه کوه پيدا بود، پشت همين کوه دست چپ باز خاک خاوه لرستان است دست راست هم کوههاى سنگى و نرمان بدى بود که به نظر خشک و کثيف مى آمد دست چپ هم بعد از اين کوههاى برفى کوههاى خشک بى آب و سبزه از دور به نظر مى آمد آمديم تا وسج که منزل است و ملکى آقا تراب است دهى است کم درخت بيدستان طولانى دارد، خيال مى کرديم سراپرده در اينجا زده اند وقتى آمديمديديم اردو اين جا افتاده اما سراپرده ها هيچ پيدا نيست آمديم به رودخانه رسيديم که ده بيست سنگ آب گل آلودى داشتديديم کالسکه از رودخانه نمى رود و سوار اسب شديم و از آب گذشتيم اهل اردو بعضى برهنه شده توى آب رفته و اسب به آب انداخته آب مى دادند، اين رودخانه از سمت ملایر مى آمد مسافت زيادى باز رفته تا سراپرده رسيديم، اردو هم در محوطه اينجا افتاده بود چادر ما را کنار رودخانه زده بودند اما ميان دره کوه واقع بود و چندان خوش هوا نبود پياده شده رفتيم فرموديم و جناب امين السلطان رفت بالاتر از سراپرده، ما هم توى اين تنگه که رودخانه از آنجا مى گذرد و قريه طايمه است که ملک آقاتراب است در وسج پل آجرى پنج چشمه هست که روى رودخانه است. کفشيد^۱ مرحوم حاجى ميرزا محمود مجتهد بروجردى اين پل را بنا کرده است.^۲

ناصرالدینشاه از اينجا به طرف تويسرکان مى رود از دهات سلگى که مالک آن عسکرخان سرتيپ ملایر بوده و ده نو عبدالملکى و ده موسى که ابتدا خالصه بوده و سپس به سيف الدوله واگذار شده نام مى برد. پس از مطالعه اين خاطرات خواننده به آسانى در مى يابد که در روزگارى که دولت هاى استعمارگر روس و انگليس هر وز سلطه جابرا نه خود را در تمام ارکان مملکتى اعمال مى کردند و خزانه کشور تهى و مردم ما در محروميت و فقر شديد بسر مى بردند شاه چگونه اوقات خود را صرف خوش گذراني و

۱- کشف شد

۲- سفرنامه عراق عجم - صفحه ۱۴۵

گردش بیهوده در شهرها و روستاهای مختلف می‌کند و با چه مسائل ساده و پیش‌افتاده‌ای سرگرم می‌شود.

شاه با اردوی ده هزار نفری خود باضافه ۴ هزار اسب و استر و سایر حیوانات بارکش مزارع را لگدکوب کرده و باغات میوه را می‌رویند، حاصل زحمات یکساله کشاورزان را به‌هدر می‌دهند و این روستائیان هستند که خوراک این اردوی بزرگ را اعم از نان و گوشت و سایر مواد غذایی تأمین می‌نمایند و این شاه است که از کنار آنها با غرور شاهانه می‌گذرد و آنها را به‌هیچ نمی‌گیرد و با آنها به‌صحبت نمی‌نشیند مگر برای تفتن و سرگرمی، به‌شهر نمی‌رود مگر برای تماشای قلعه از کنار دردها و رنجهای مردم ستم‌دیده بی‌اعتنا می‌گذرد، مدتی از وقت خود را صرف دیدن نقاط مختلف قلعه می‌کند با اینکه به‌عظمت و زیبایی آن اعتراف می‌نماید، معهذا بعنوان اینکه این قلعه (سرکوب ملت است) آن را ویران می‌سازد و از آن بنای عظیم و اثر تاریخی چیزی بجا نمی‌گذارد هرچند در بنای آن نیز ظلم زیادی به‌مردم این دیار شد، و ۸۰ هزار تومان در آن روزگار از دسترنج آنها برای تعمیر و مرمت آن به‌کار رفته بود اما اگر آن دژ عالی و دیدنی امروز به‌جا مانده بود می‌توانست مرکزی برای جلب توریستهای داخلی و خارجی باشد و در نتیجه آبادانی و درآمدی برای این نسل.

شاه پس از ویرانی دژ بخوبی دریافته بود که چه جنایت بزرگی را مرتکب شده لذا در خاطرات روزانه خود از آن یاد نمی‌کند.

بخش دهم

سوانح طبیعی و حوادث سیاسی

فصل نخست: سوانح طبیعی

○ زمین لرزه

○ سیل

○ قحطی

فصل دوم: کشته شدن خواجه

نظام الملک در نهاوند

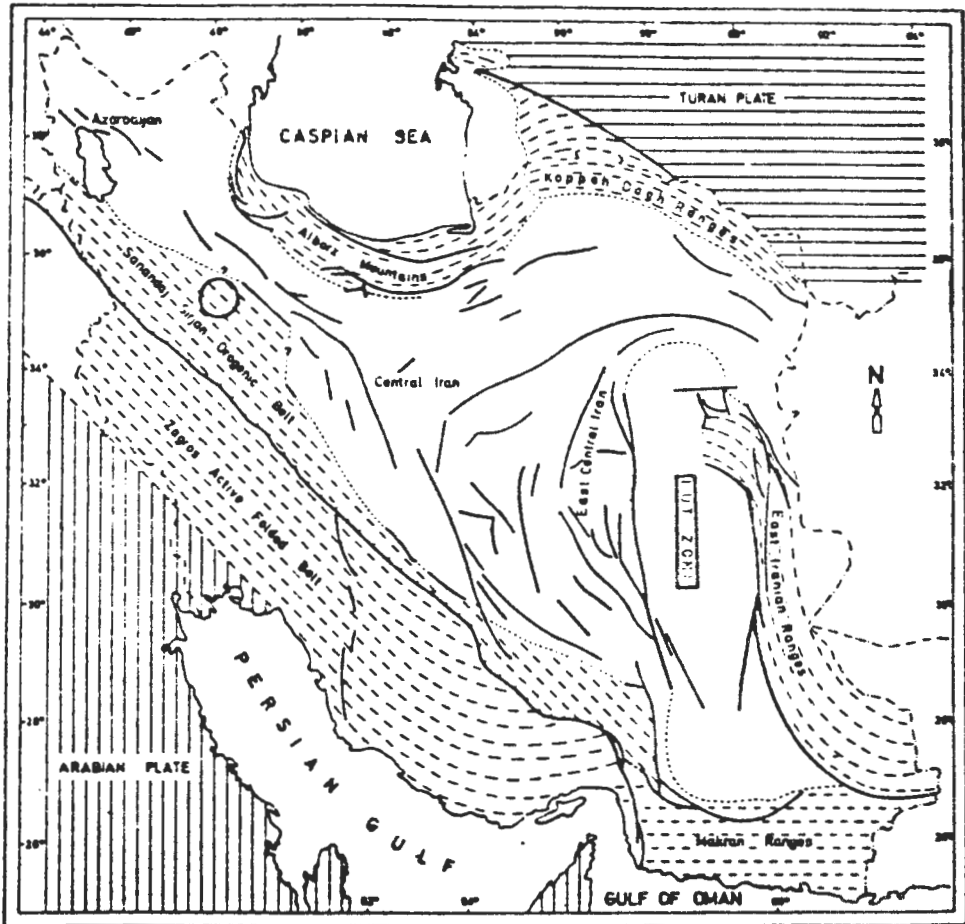
○ پیغمبر نهاوندی

○ جنگ سالارالدوله با محمدعلی شاه

در نهاوند

○ نهاوند در جنگ جهانی اول

○ حمله لرها به نهاوند



سایزمو تکتونیک ایران در روی نوار آلبا از شرق به غرب از کوه‌های هیمالیا تا دریای مدیترانه

فصل نخست

سوانح طبیعی

۱. زمین‌لرزه

با نگاهی به نقشه ساینز مُوتکتونیک دنیا مشاهده می‌شود که یکی از نوارهای زلزله‌خیز، نوار اقیانوس آرام و نوار آلپاین است که از هیمالیا شروع و به سوی ایران، ترکیه و نواحی دریای مدیترانه کشیده می‌شود.

با توجه به موقعیت جغرافیائی نهاوند که خود جزئی از زون تکتونیکی سنندج، سیرجان، و نواحی زاگروس خرد شده است، می‌توان دریافت که منطقه نهاوند در روی نوار آلپاین زلزله‌خیز قرار گرفته است.

با توجه به داده‌های فوق در گذشته‌های دور و نزدیک، این شهر که گاه از قهر طبیعت لرزیده و موجب صدمات جانی و مالی بسیار شده است و در آینده نیز انتظار وقوع آن را باید داشت.

مورخین سلف اینگونه حوادث را زیاد مورد توجه قرار نداده و کمتر به شرح و بسط آن پرداخته‌اند، از این میان ابن اثیر، اشاره به زلزله سالهای ۵۷۱ و ۵۲۴ هجری دارد که شهرهای جبال، موصل و الجزیره^۱ را لرزانده و باعث کشتار بسیار شده است. او می‌نویسد:

(و فیها کانت زلزلة عظیمة فی ربیع الاول (۵۲۴) بالعراق و بلاد الجبل والموصل و الجزیره، فخرت کثیراً)^۲

۱- الجزیره نام بخشی از شمال عراق بوده است.

۲- ابن اثیر، کامل التواریخ جلد ۱۷ صفحه ۲۶۲

محمدبن محمود طوسی هم خبر می‌دهد که در سال ۵۹۱ هجری قمری در بلاد جبل زلزله به مدت هفت روز ادامه داشته است.^۱

آمبرسز تاریخ وقوع زلزله‌های ایران را در کتابی گردآوری کرده که اخیراً ترجمه و به چاپ رسیده است. کتاب، خبر از زمین‌لرزه‌هایی می‌دهد که در مناطق جبال رخ داده است از جمله:

- از زمین‌لرزه بزرگی در زاگروس مرکزی (که تقریباً با ولایت جبال تطبیق می‌کند) به جز رویداد سال ۸۷۲-م سیمره [خبر می‌دهد]

- در همدان زمین‌لرزه‌ای در سال ۳۴۵. ق. روی داده است.

- هنگام غروب ۱۸ شوال ۴۵۰. ق. زمین‌لرزه‌ای به گونه‌ای گسترده در زاگروس باختری حس شد که تا موصل و همدان و واسط را لرزانده است.

- در شعبان / ۴۸۰ زمین‌لرزه‌ای همدان و مناطق همسایه‌اش جبال را لرزاند.^۲

از مخوفترین زمین‌لرزه‌های سالهای اخیر می‌توان از زلزله ۲۶ مرداد ۱۳۳۷ نام برد که در اثر آن ۱۲۸ نفر از اهالی دهات کشته شدند زمان وقوع آن را ساعت نوزده و سیزده دقیقه و چهل و هشت ثانیه (۱۹/۱۳/۴۸) ثبت کرده‌اند چون وقوع حادثه در روز بود و کشاورزان در مزارع پراکنده بودند تلفات نسبت به خرابی آبادیها کم بود. بعد از تاریخ فوق مدت چند ماه تقریباً پس‌لرزه‌های شدید و گاه خفیف پیکره شهر را تکان می‌داد که تا اوایل آذرماه ادامه داشت. مردم شهر هم در خلال این مدت از بیم جان خانه‌های خود را ترک کرده و با مختصر ااث ضروری به باغات اطراف و خیابانها پناه بردند. روزها و شبها را در هوای آزاد سر می‌کردند و در کنار هم به‌یکنوع زندگی استثنائی خو کرده بودند. این حادثه گرچه برای بزرگترها خالی از اشکال و ناراحتی نبود اما برای بچه‌ها و نوجوانان دارای لطف و صفای خاصی بود. هرچند دولت مبالغی کمک‌های نقدی جهت بازسازی دهات اختصاص داد ولی چون بودجه هر ده را در اختیار مالک آن قرار دادند چندان مثر ثمر واقع نگردید. در بسیاری دهات روستائیان خود دوباره خانه‌های خشت و گلی را برپا نمودند. روزنامه اطلاعات از کمک به زلزله‌زدگان خبر می‌دهد. (سخنگوی

۱- محمدبن محمود طوسی، عجایب‌المخلوقات - صفحه ۲۹۹ به‌اهتمام دکتر ستوده - تهران ۱۳۴۵ / ش

۲- پژوهش و بررسی زمین‌لرزه - زمین ساخت (سایز مونتکونیک ایران) بخش سوم - مانوئل بربریان

شیر و خورشید امروز به خبر نگاه ما گفت ساعت ۲ بعد از ظهر امروز ۵ فروند هواپیمای داکوتای ارتش ترکیه تعداد ۳۰۰ دستگاه چادر که از طرف هلال احمر ترکیه به شیر و خورشید اهدا شده بود به فرودگاه مهرآباد رسید. سخنگوی شیر و خورشید اعلام کرد مقداری لباس و وسایل به وسیله هواپیما به نهاوند فرستاده شد.^۱ از زلزله های سالهای اخیر که ثبت شده یکی زلزله ای است که در روز ۱۳۵۰/۱۱/۱۷ در ساعت یک و بیست و دو دقیقه و چهل ثانیه بامداد حادث شد که قدرت آن ۴/۷ ریشتر بود و دیگری در ساعت ۲۰ شب جمعه ۱۵ خردادماه سال ۶۵ به قدرت ۳/۷ ریشتر که نهاوند و همدان و اطراف را به لرزه درآورد. همچنین در روز هشتم خردادماه سال ۱۳۶۶ زلزله شدیدی ۲۳ بار نهاوند و همدان و شهرهای همجوار را تکان داد که بار اول ساعت ۱۰/۳ دقیقه صبح حادث شد و به چند روستا صدمات زیادی وارد ساخت، از جمله در کهریز صفی خانی عده ای مجروح شدند.

بار دوم در ساعت ۱۱/۵۹ دقیقه با شدت ۳/۲ ریشتر و سومین بار در ساعت ۱۲/۳۵ دقیقه با قدرت ۴/۱ ریشتر بود. همچنین در روز ۱۳ خرداد ۶۶ زلزله دیگری با قدرت ۴/۳ ریشتر در ساعت ۱۱/۹ دقیقه و ۳۷ ثانیه نهاوند، تویسرکان و همدان را لرزاند.

۲. سیل ۱۳۱۷

بدون شک سیل مهیب ۱۳۱۷ اولین سیلی نبوده که در این شهر جاری شده است زیرا موقعیت طبیعی و نزدیکی کوههای باروداب و قینل و اشراف کوههای مزبور به سمت جنوب و خاورشهر، همواره برای مردم تهدیدی جدی بوده است، دلیل آنهم سیلهای بزرگی بوده که در سالهای اخیر در این شهر جریان یافته لکن به علت وجود سیل برگردان خسارات جانی و مالی نداشته است.

سیل یاد شده در عصر روز ۲۰ شهریور سال ۱۳۱۷ جاری شد که خسارات آن واقعه ای دردناک برای مردم این شهر بود. زیرا عده ای را کشت و خانه های زیادی را خراب و اموال و اثاثیه مردم را از میان برد.

در غروب روز مزبور رعد و برق به شدت آغاز شد، برای دقایقی چند، گویی در نقاط مختلف انفجارهایی صورت می‌گرفت، برق مانند تیرهای آتشین آسمان را به زمین دوخته بود.

ابری سیاه آسمان را پوشانده، به دنبال آن رگبارهای شدید آغاز شد، اوایل شب بود که از کوه‌های شمالی سیل با غرش سهمناکی به طرف شهر جاری گردید در حالیکه ارتفاع آن بین ۲ تا ۳ متر بود و همه چیز را در مسیر خود نابود کرد، خانواده‌های بسیاری را که سیل غافلگیر کرده بود و اطاقها و حیاط‌هایشان پرآب شده بود، بام به بام خود را به نقاط امن و خانه‌های دوستان و فامیله‌ها که از خسارات سیل مصون مانده بودند رساندند. خرابیها بیشتر به علت نبودن سیل برگردان بود، بعد از چندی به دستور دولت وقت اقدام به ایجاد سیل بند شد، از آن زمان تاکنون هرچند سال یکبار در این شهر سیلهائی جاری شده ولی خسارات جانی و مالی چندانی وارد نکرده است، تنها خسارات مالی آن صدمه به باغهای انتهائ مسیل بوده است.

خبر این سیل در روزنامه‌های عصر آن روز هم به شرح زیر منعکس گردید.

۲-۱. حمل آرد به نهاوند:

بر اثر سیل خانمانسوزی که در نهاوند جاری گردید و تلفات و خسارات زیادی وارد کرده است. طبق دستور واصله ۳۰/۰۰۰ کیلو آرد برای مصرف اهالی و اعاشه مردم آن سامان از همدان به نهاوند فرستاده شد.^۱

صدور اوامر.... درباره سیل زدگان نهاوند:

اقدامات هیأت اعزامی وزارت داخله برای رسیدگی به وضعیت سیل زدگان و مساعدت به آنها بر اثر رسیدن گزارش جریان سیل در نهاوند امر مطاع.... نسبت به تهیه وسایل آسایش سیل زدگان شرف صدور یافت وزارت داخله هیأتی برای تهیه وسایل آسایش سیل زدگان و اهالی به نهاوند اعزام داشته است. بر اثر اقداماتی که از طرف مأمورین شده است فوق العاده خوب است.

از همدان و ملایر و سایر نقاط اطراف آرد و مواد غذایی مورد احتیاج به‌نهادند حمل شده و مأمورین بهداری مراقبت کامل برای بهداشت عمومی می‌نمایند... آقای دکتر علوی هم که از تهران حرکت کرده بود در آن جا علاوه بر مأمورین دیگر مشغول معالجه مجروحین می‌باشد به‌قرار اطلاعی که رسیده ارتفاع سیل ۵ متر و عرض آن حدود ۲۰۰ متر بوده است تا عصر روز ۲۴ شهریور ۲۰۲ جنازه دفن شده و هنوز مشغول بیرون آوردن اجساد می‌باشند.^۱

۲-۲. گزارش سیل:

روز ۲۰ شهریور ساعت ۹ صبح مختصر تگرگی در شهر نهند باریده و هوا ساکت می‌شود مجموعاً ساعت ۶ بعدازظهر همان روز پس از رعد و برق و غرش شدید شروع به باریدن تگرگ نموده و بالاخره بین ساعت ۷ و ۸ بعدازظهر قریب سه ساعت تگرگ و باران به شدت فوق تصویری می‌بارد، در نتیجه ساعت ۹ بعدازظهر شب ۲۱ شهریور



طنیان سیل بعدازظهر جمعه ۸ مرداد ماه ۱۳۵۰ به‌قدری بود که از مسیل سرریز کرد و قسمتی از خیابان سراسری را بعد از میدان شاپور فراگرفت

سیل مهیبی از گدوک قینل و باروداب به شهر نهاوند سرازیر و در نزدیکی نهاوند دو قسمت شده قسمتی به طرف شمال نهاوند که اغلب دوایر دولتی در آنجا واقع شده و در کنار شهر می‌باشد جاری می‌شود، قسمت دیگر از وسط شهر شروع به خرابی نموده و قسمت عمده‌ای از دوایر دولتی مورد حمله سیل بنیان‌کن واقع می‌شود در نتیجه اکثر ادارات بکلی خراب و برخی در حال خراب شدن است گاراها خراب و اتومیلهائی که در گاراها بوده از محل خود حرکت داده شده و در دیوارها فرو رفته و در قسمتهائی از شهر اثری از ساختمان جز دیواری مخروبه باقی نیست.^۱

۱-۳. قحطی سال ۱۲۸۸ - ۱۲۸۷

بشر همواره مقهور قوای طبیعت بوده و بخصوص در گذشته این قوا بیشتر در سرنوشت و زندگی او تأثیر داشته است. تا جائیکه امروز هم با وجود پیشرفت شگرف علم و تکنیک از آسیب سیل، زلزله و قحطی در امان نیست و ما شاهد تلفات جانی و مالی بسیار بوسیله این عوامل هستیم. آسیب‌پذیری بشر در مقابل عوامل طبیعی در گذشته بیش از امروز بوده است زیرا بر اثر وضع خاص اجتماعی و عدم ارتباط کشورها و حتی شهرها باهم، و نبودن وسایل کمک‌رسانی و اصولاً عدم آگاهی از وقوع حادثه در نقطه‌ای از کشور یا جهان، عظمت مصیبت بیش از امروز بوده است. در تاریخ ایران به قحطی و خشکسالی‌های زیاد برمی‌خوریم از جمله این اثیر اشاره‌ای به قحطی سال ۳۹۷ هجری و پس از آن ۴۹۲ دارد. وی می‌نویسد در این سال نواحی غربی در اثر نباریدن باران دچار قحطی سختی شد بطوریکه مردم از گوشت اموات تغذیه می‌کردند.^۲ در سالهای اخیر یعنی ۱۲۸۷ مقارن سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار نیز بر اثر نباریدن باران مردم ایران دچار قحطی شدیدی شدند. عبدالله مستوفی در خاطرات خود می‌نویسد ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۸۷ با عده‌ای عازم عتبات عالیات شد. در این موقع که در اثر نباریدن باران آثار قحطی آشکار شده بود مردم پایتخت اعتراض و ناراحتی خود را از بی قیدی شاه به سرنوشت خلق در تصنیف زیر نشان دادند. شاه کج‌کلاه، رفته

۱- روزنامه اطلاعات - یکشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۱۷ - شماره ۳۶۰۵

۲- ابن اثیر - کامل التواریخ - جلد ۱۷ - صفحه ۲۷۵

کربلا، گشته بی‌بلا، نان شد گران، یک من یک قران، یک من یک قران ما شدیم اسیر از دست وزیر، از دست وزیر، مقصود از وزیر میرزا عیسی وزیر است که پیشکار نایب‌السلطنه و وزیر تهران بود.^۱

قحطی سال ۱۲۸۷ دهشتبار و غم‌انگیز بوده است مؤلف کتاب خطی بحرالاجواهر بخشی را به شرح این مصیبت اختصاص داده است که قسمتهایی از آن نقل می‌شود. (هرگاه ذبحی اتفاق افتادی به‌بهای خورش خونریختندی و برای هر استخوانش استخوانی شکستندی وسعت عسرت بی‌پایان، و صدمت فراوان، هرچه در مأكولات عسرت روی داده است، الحمدالله به‌ازای آن چنان وسعتی در مرگ رویداده است که از حیّز عدد خارج است...

... در عربستان^۲ و کرمانشاهان و سایر بلاد چون قزوین و همدان عموم ولایات ایران تقریباً از شهرت قحط و غلاء به‌پنج کرور شماره اموات در مملکت ایران رسید. گویا هر نقطه از زمین را قحط فرا گرفته بود، چنانکه مسموع شد در یکی از بلاد چین از شدت قحط ۸۰ هزار نفر به‌دریا ریخته بودند... به‌رأی عین مشاهده نمودم که شخصی گربه‌ای را گرفته بجهت کشتن با او در جنگ و جدال بود و نیز مسموع شد که زنی پسر خویش را در حالت ضعف کشته و سدّ قوت هر روز را بدان می‌نمود. شنیدم بعد از اتمام، خودش بمرد و دخترش نیز اعضای او را از هم متلاشی کرده مایه سدّ رمق خود نموده بود^۳... شاطر اصغر نهاوندی، قصیده‌ای در شرح این مصیبت در نهاوند دارد که می‌تواند به‌صورت سندی در این مورد تلقی گردد. این قصیده از دیوان خطی اصغر متعلق به کتابخانه مجلس نقل می‌شود:

هشتاد و هفت چون ز هزار و دوست رفت

نرخ حبوبها همگی یک به‌بیست رفت

۱- مرتضی راوندی - تاریخ اجتماعی ایران - جلد ۳ - صفحه ۱۷۵ - چاپ دوم - ۱۳۵۶ / ش

۲- منظور خوزستان است

۳- کتاب خطی بحرالاجواهر فی علم‌الدفاتر تألیف مرحوم میرزا عبدالوهاب متعلق به‌آقای ابراهیم افتخاری شاهرودی ساکن مشهد است این کتاب شامل چند بخش است بخشی در قواعد حساب، بخش دیگری موسوم به‌گلشن فرهنگ در باب آداب پارسیان قدیم است.

باران و برف فصل زمستان و در بهار
 بارید کم و لیک نیامد به جویبار
 هر رود و هر قنات و همه چشمه سارها
 خشکیده شد بدشت و بهر کوهسارها
 از یک شجر شکفته نگردید یک گلی
 نامد به گوش هیچ کسی صوت بلبل
 روی زمین نشد ز علف سبز در عراق
 زانرو بگشت طاقت مخلوق جمله طاق
 یک باغبان نجید یکی میوه از درخت
 سربر زمین نهاد ز مردم تمام بخت
 چون داشتند خلق بضاعت در آن زمان
 بعضی برون شدند ز اوضاع خانمان
 مردم کمی گرسنه و بی سیم و زر شدند
 یکپاره ای ز مسکن خود در بدر شدند

 کم کم بیوم یوم گرانی شدید شد
 رحم و مروت و برکت ناپدید شد
 از فرش و رخت و از مس و از رختهای خوب
 تا حد تیر خانه و سنگ و کلوخ و چوب
 هر کس هر آنچه داشت بنان داد و جمله خورد
 هر کس نداشت گشت فراری و یا که مرد
 قرب هزار بیشتر از اهل این دیار
 از لابی فرار نمودند اختیار
 بسیار خان و بگ ز بضاعت بدر شدند
 بی خانمان و مفلس و خونین جگر شدند

بسیار کس عیال به پای طلاق برد

بسیار کس ز خجالت اهل و عیال مرد

چون ماه قوس گشت و زمستان شد آشکار

تعریف چون کنم که چها کرد روزگار
 آنقدر برف آمدی از تیره گون سحاب
 یخ کرد آب رود و بشد بسته آسیاب
 گوئی در این قیام قیامت قیام کرد
 در چشم خلق روز بمانند شام کرد
 در هر گذر که مرد خر و اسب و استری
 می برد هر که پاره او را به معبری
 قصاب خانه ها ز سحرگاه تا زوال

می کرد بهر روده و خون صد نفر جدال

کس می نرفت خانه اقوام خود دگر

جویا نمیشدی پدر از حالت پسر
 مخبر نبود مادری از حال دخترش
 دختر نمی رسید باحوال مادرش
 بی معجز و برهنه چه زنها چه دختران
 کردند آه و ناله و افغان برای نان
 هر مسجدی و گلخن حمام هر محل
 پر بود از گرسنه و عریان و کور و شل

سگ مرده گربه مرده سم گاو و گوسفند
 می‌خورد هر گرسنه به مثل نبات و قند
 فریاد مفلسان زن و مرد و کودکان
 کر می‌نمود گوش ملایک بر آسمان
 سرما فزون نه منزل گرم و نه رختخواب
 انصاف ده گرسنه شکم را کجا است تاب
 سرما ز بسکه گشت ازان کشته‌های عور
 ممکن نمیشدی که گذارندشان بگور

 بعضی خوراک گربه و سگ توی کوچه‌ها
 بعضی فتاده بود سر خاک روبه‌ها
 هرگز بعهد حضرت یوسف چنین نشد
 در مصر و شام و در حلب و ملک چین نشد
 کی خورد آدم آدم و سگ مرده عهد پیش
 کی هیچ مادر و پدری خورد پور خویش
 اکثر ز هر بلاد و بسا مردمانشان
 بُد گوشت گربه و سگ و آدم خوراکشان
 این وحشت و گرانی و تنبیه مفلسان
 دانم که امتحان بود از بهر منعمان
 از بسی مروتی و ز ناشکری و خطا
 ظلم و ویاء و قحطی و طاعون شد بنا
 هرکس که داشت رحم و مروت در این زمان
 ایمن ز هر بلا شود و ظلم ظالمان
 اصغر همیشه رحم و مروت شعار کن
 روز حساب خود بر حق رستگار کن

فصل دهم

حوادث سیاسی

۱. گذشته شدن خواجه نظام الملک در نهاوند

خواجه ابوعلی حسن بن علی بن اسحق از دهگان زادگان توس بود که در سال ۴۰۸ هجری قمری متولد شد. او مدت ۴۰ سال وزارت آلب ارسلان و ملک شاه سلجوقی را به عهده داشت.

وزارت او در واقع حکومت مطلقه‌ای در درون حکومت سلجوقی بود، و همین امر موجب وحشت ملک‌شاه شده بود به‌ویژه که تفتین ترکان^۱ خاتون و تاج‌الملک^۲ صاحب دیوان هم در این توهم اثر بسیار داشت. تا جایی که ترکان خاتون به او گفته بود:

... خواجه ۱۲ پسر دارد که مانند ائمه اثنی عشر در چشم مردم عزیزند.

مجموعه این مسائل سبب گردید که سلطان به خواجه بدبین شد و به او پیغام فرستاد (که اگر ترا در ملک ما شرکتی هست باز نمای والا از چه جهت حکومت ولایات را بی حکم و فرمان ما به فرزندان خویش می دهی و در امور ملک بر سبیل استقلال دخل می کنی؟ اگر دست از این شیوه باز داری فهو المطلوب والا فرمایم تا دوات از پیش و دستار از سر تو بردارند).

خواجه پاسخ داد: «کارسازان قضا و قدر دوات و دستار مرا با دیهیم و افسر سلطان در هم بسته‌اند و میان این چهار جنس مختلف ملازمت ثابت و قوام آن به نظام این مربوط)

۱- ترکان به فتح ت - به معنی زن شاه) ترکان خاتون دختر ابولمظفر ابراهیم تغقاج خان پسر نصر مست از ملوک خانیه ماورالنهر بوده است که از سال ۴۴۰ تا ۴۶۰ سلطنت کرده است. لطائف الملوک - صفحه ۲۵۷

۲- تاج‌الملک ابوالغنائیم مرزبان بن خسرو فیروز معروف به ابن دارست در شب سه شنبه ۱۲ محرم سال ۴۸۶ به دست غلامان نظام الملک کشته شد.

و راست هم گفت زیرا بعد از قتل خواجه عمر سلطان هم دیر نپائید و بعد از ۴۰ روز از جهان رفت. ملک‌شاه با اینکه از پیام خواجه سخت رنجیده‌خاطر گردید، لیکن در عزل او اقدامی نکرد ظاهراً از قدرت و نفوذ او اندیشه می‌کرد و در پی فرصت مناسب بود تا به شکلی به دفع او اقدام کند.

با اینکه خواجه دشمنان زیادی داشت ولی خطرناک‌تر از هم حسن صباح بود زیرا او را چون سدی در مقابل اهداف خود می‌دید و محرک لشکرکشیهای ملک‌شاه به قلعه الموت می‌دانست. حسن معروف به عقاب کوهستان، یکی از چهره‌های شگفت‌آور تاریخ است او معتقد به ملیت ایرانی بود و می‌خواست ایران را از زیر نفوذ خلفای عباسی برهاند.

در قلعه الموت قلعه محکمی بنا نهاده بود و با نیروی مرموزی که در او بود بر پیروان خود نفوذ بسیار داشت تا جایی که فرمان وی را از دل و جان گردن می‌نهادند، به همین سبب فدائیان او رعب و وحشتی عظیم در دستگاه حکومتی در سراسر مملکت ایجاد کرده بودند.

از میان این فدائیان یکی طاهر ارانی بود که مأمور قتل خواجه گردید. هنگامی که نظام‌الملک از راه نهاوند به دنبال ملک‌شاه به بغداد می‌رفت، در شب جمعه یازدهم رمضان سال ۴۸۵ به ضرب کارد طاهر زخمی شد و یکروز بعد وفات یافت، جسد او را از نهاوند به اصفهان حمل کرده در همان جا به خاک سپردند. اکثر مورخین محل قتل را نهاوند می‌دانند به جز خواندمیر و هندوشاه نخجوانی که محل حادثه را بروجرد نوشته‌اند.

مرحوم علامه قزوینی در حواشی جلد سوم تاریخ جهانگشا می‌نویسد:

در محل قتل نظام‌الملک اختلاف بسیار میان مورخین موجود است بعضی مثل صاحب راحة‌الصدور و ابن‌اثیر و جوینی و ابن‌اسفندیار قتل او را در نهاوند یا در حدود آن ذکر کرده‌اند و ابن خلکان و مؤلف تاریخ‌گزیده در صحنه.

یاقوت محل قتل را فندیسجان از قرای نهاوند می‌داند. نظام‌الملک پس از اینکه مورد اصابت کارد طاهر ارانی قرار گرفت روز بعد وفات یافت.

دولت شاه سمرقندی در این فاصله اییاتی را به او نسبت می‌دهد که مورد تردید است

زیرا از این که روز بعد وفات یافته می‌رساند که زخم بسیار کاری بوده است.
 چهل سال به اقبال تو ای شاه جوانبخت
 زنگ ستم از چهره ایام ستردم
 طغرای نکونامی و منشور سعادت
 پیش ملک‌العرش به توفیق تو بردم
 چون شد ز قضا مدت عمرم نودوشش
 در حد نهاوند ز یک زخم بمردم
 بعضی شعرا در رثای او اشعاری سروده‌اند. انوری گفته است:
 حامی جهان ز جور افلاک برفت
 او رفت و سعادت از جهان پاک برفت
 امیر معزی در رثای خواجه و مذمت تاج‌الملک رباعی زیر را گفته است:
 شناخت ملک سعادت افسر خویش
 در منقبت وزیر خدمتگر خویش
 بگماشت بلای تاج بر لشگر خویش
 تا در سر تاج کرد سر خویش

۲- پیغمبر نهاوندی

همچنین در این سال [۲۹۹ هجری] مردی از سوادشهر نهاوند پیدا شد و دعوی نبوت کرد. گروه زیادی از مردم آبادیهای آن ناحیه از او پیروی کردند و املاک خود را فروختند و بهای آنها به او دادند و او تمامش را خرج می‌کرد و چهار نفر از یاران خود را به نامهای ابوبکر، عمر، عثمان و علی نامید و در نهاوند کشته شد.
 مردم نهاوند می‌گفتند در مدت ۲ ماه دو نفر در بین مردم این نقطه پیاخاست که یکی دعوی پیغمبری کرد و دیگری ادعای مملکت [سلطنت] داشت و کار هیچ یک از آنها فرجامی نداشت.^۱

۲-۱. جنگ سالارالدوله با محمدعلی شاه در نهاوند

سالارالدوله که نام اصلی او ابوالفتح میرزا است سومین پسر مظفرالینشاه بود که در سال ۱۲۹۸ قمری متولد شد. پس از اینکه به سن رشد رسید مشاغل دولتی و حکومتی بعضی ولایات به او محول گردید. وی اولین بار در سال ۱۳۱۵ به پیشکاری حاکم کرمانشاه یعنی حسام‌الملک همدانی منصوب شد. در سال ۱۳۱۶ پیشکاری میرزا محمودخان حاکم زنجان بدو محول گردید. از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۳ قمری حکومت شهرهای بروجرد، لرستان و خوزستان و بختیاری را به عهده داشته است. در روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۳ به حکومت کردستان نائل شد.

وی همواره در سر هوای پادشاهی داشت در ۱۳۲۵ قمری علیه برادر خود محمدعلیشاه که تازه به سلطنت رسیده بود قیام کرد و قصد داشت با نفرات زیادی که از نواحی غرب جمع آوری کرده بود تهران را بگیرد. سالارالدوله برای این منظور نهاوند را پایگاه عملیاتی خود قرار داد. از جانب محمدعلی شاه هم سپاه مجهزی به مقابله او فرستاده شد، مدت سه روز پیکار ادامه داشت و طی آن تلفات و خسارات زیادی به طرفین وارد گردید مردم شهر هم دچار مصائب بسیار شدند، سرانجام نیروهای دولتی در این نبرد پیروز شدند و سالارالدوله که عامل کشتار و خرابیهای زیادی گردیده بود به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناه برد. اما هنگامی که مشروطه‌خواهان علیه شاه برخاستند این دو برادر باهم متحد شدند و به اتفاق بارها برضد حکومت مشروطه قیام کردند ولی سرانجام شکست خوردند. در نتیجه سالارالدوله به اروپا فرار کرد سپس به مصر رفت و در سن ۸۰ سالگی در ۱۳۷۸ در آنجا درگذشت. ضیاءالدین تویسرکانی که در آن زمان می‌زیسته در یادداشتهای خود می‌نویسد:

سالارالدوله با عده‌ای از سرکرده‌های کرمانشاه مثل داود کرمانشاهی و نظرخان فتح لشکر لرستانی و امیر احتشام‌الدوله کرمانشاهی و همچنین اکبرمیرزا تویسرکانی با ۲۰ هزار سوار از ملایر به همدان و از آنجا به ساوه جهت فتح تهران می‌روند ولی با جماعت بختیاری برخورد کرده شکست خورده برمی‌گردند به همدان (۱۳۲۹ قمری). سپس به تویسرکان برمی‌گردند ولی از طرف دولت میرزا شفیع اعظام‌الملک به حکومت تویسرکان منصوب می‌شود، او دستور داد که اموال و املاک شاهزادگان تویسرکان را

ضبط نماید کار بر آنها سخت می شود لذا سالارالدوله به طرف بروجرد فرار کرد. سالارالدوله رؤسای نهاوند مثل ظفرالسلطان و ناصر نظام و ضرغام السلطان پسر نامدارخان خزلی را به بروجرد احضار کرد ولی در اشترخان جماعت نهاوندی با جماعت بختیاری به نزاع پرداختند در این نبرد ضرغام السلطان کشته شد و پسرش با ناصر نظام گرفتار می شود آنها را به تهران می فرستند، مبالغی کلان از آنها به عنوان جریمه می گیرند و رها می سازند.^۱

سالارالدوله مردی سفاک، درنده خو و بی رحم بود. مرحوم مردوخ در تاریخ کردستان می نویسد او در روز دوشنبه غره ربیع الثانی (سال ۱۳۲۳) وارد کردستان شد. اعیان تا صلوات آباد و تجار و کسبه تا دامنه پیر محمد به استقبال او رفته و هنگام رسیدن به میان کسبه از توی کالسکه خودش امر می داد و با دست اشاره می کرد که به خاک بیفتند به خاک بیفتند. مردم بیچاره هم بخاک افتاده زمین اطاعت را بوسیدند. خود شاهزاده از خاک افتادن مردم می خندید. به توپخانه که رسید مرتضی خان شجاع لشکر اردلان را که ریاست توپخانه را داشت امر داد دراز کشیدند و کتک کاری کردند که چرا توپ کم صدا بود...

صارم نظام را سر از تن جدا کرد بنایی وقتی فهمید که شاهزاده او را برای تعمیر پله اطاق طلب کرده از ترس سگته کرد و مرد.^۲

رونوشت سند زیر فرمانی است که امیر افخم در ارتباط با حمله احتمالی سالارالدوله به همدان صادر کرده و مردم را تحریک و تشویق به مقاومت می کند.

به عموم اهالی مردم همدان زحمت می دهد من شما را مردم باغیرت بافتوت رشیدی می دانستم می گفتم اگر کاری روی دهد شماها غیرتها تحویل می دهید و رشادتها می نمائید ولی می بینم تمام خیالات من برعکس بوده شما به یک شهرت و حرف که نقداً صدق و کذب او معلوم نیست چرا باید از اعلی و ادنی خورد [خرد] و بزرگ همچون واهمه بنمائید و همچون تزلزل پیدا بکنید که از همه شماها آنها که چهار من برنج دارند یک من دوهزار سرکش بنمایند یا چهار من قند دارند دو هزار گران بفروشند یا هرکس

۱- مجموعه خطی ضیاءالدین تویسرکانی - صفحه ۱۶۰ تا ۱۷۳

۲- شیخ محمد مردوخ - تاریخ کردستان - صفحه ۲۳۲

یک من نان خوراک دارد و ده من خریده که خشک کرده نگاه دارد و یک پنج شاهی علاوه بخرند و هر کس را که آذوقه باشد وقت را غنیمت شمرده و به قیمت گزاف بشما بیچاره‌ها بفروشند معلوم نیست چرا این ضررها را بخود می‌زنید و چرا این همه تزلزل دارید و زن و بچه خود را مشوش کرده و به‌واهمه انداخته‌اید مگر چه شده گرفتم که می‌گویند حضرت والا سالارالدوله جمعیت از مردم لرستان دور خود جمع کرده و خیالات فاسد فرموده‌اند اولاً از مردم لرستان نه والی پشت‌کوه با ایشان همراهی دارد نه بیرانه‌وند و نه سگوند نه یوسف‌وند و نه مومیه‌وند و فقط یک نظر امرالی ایشانست او را منتها سه چهار هزار جمعیت سواره و پیاده باشد اولاً کار سلطنت دانسته باشید کلیه با پروردگار است هرگز خداوند تبارک و تعالی بندگان خود را بدست ظالم نمی‌دهد و کسی که در او رحم نباشد مسلط به مال و جان و عصمت بندگان نمی‌نماید گذشته از آنها اگر تمام لرستان هم با حضرت سالارالدوله اتفاق نمایند مطلبی نیست زیرا یک لرستانی جلو یک ایرانی نمی‌تواند به‌ایستد با اینکه هیچ یک اتفاق ندارند اگر امر مبارک همایونی شود خود لرستانها دمار از روزگار این مختصر جمعیت اردوی حضرت والا سالارالدوله و (نظر) برمی‌آیند گذشته از اینکه امر شده سوار سرکرده‌های بختیاری چهارلنگ و سوار سرکرده‌های بختیاری جاپلق و جهان شاه‌خان امیر تومان خسته و سوار احمدوند از کرمانشاهان و ساری اصلان با سوار و تفنگچی خود با سواره خزل از آن طرف و در نیاوند مثل ظفرالسلطان سرکرده که همه قسم اهل و طایفه دارد جلوگیری می‌نماید از تهران امر شده سپه‌دار، اردوئی حرکت بدهد گویا حرکت کرده‌اند از اینها گذشته در مملکت شما بزرگان و سرکرده‌ها و امراء تومان هست که دارای مکنّت و ثروت و قدرت که هیچ یک در راه دولت از نثار جان و مال اسلامیت و ملت و دولت پرستی مضایقه و درنگ ندارند. حالا اگر آنها نیستند من یک نفر هستم، با اولاد من تا مال دارم از برای راحت شما و انتظام مملکت مضایقه ندارم خدای من می‌داند البته تجربه کرده‌اند از حفظ خانه و عصمت و مالتان تا نفس آخر فروگذار و دست‌بردار نیستم، ابداً دغدغه بخود راه ندهید آسوده‌خاطر شبها بخوابید و روزها سرکسب خود بروید من به شماها قول می‌دهم و عهد می‌نمایم که با فضل پروردگار ذره‌ای به شماها ضرر مالی و جانی وارد نشود به‌اینکه سرکرده‌های همدان اینجا نیستند افواج آنها حاضر نشده فوج ضیاءالملک طهران رفته

فوج منصور با حسام‌الملک به کردستان، نقداً مأمورین دولت به‌نهادند نرسیده‌اند مگر مختصری فردا انشاءالله اردوئی در بیرون شهر وسط شهر شورین می‌زنند، بیائید تماشا کنید که هریک به‌چه اندازه سوار و سرباز و تفنگچی حاضر کرده که هریک مقابل صد سوار هستند، البته اطمینان قلب حاصل نمائید مرا خیال چنان بود اگر راستی بیست هزار سوار قشونهم بیاید شما آنها را با سنگ تنها دفع نمائید تا مصلی نزدیکست مایوس نشوم ولی مایوس نیستم اگر شماها بعضی کسبه هستید جای شما مردمان، مردمی هستند دلیر و رشید و شجاع و می‌دانند من صدق می‌گویم البته در این مورد همراهی می‌نمایند ملحق می‌شوند به اردوی احتشام‌الدوله و داد مردانگی را می‌دهند حالا که بر حسب امر اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواح‌افاده و حضرت مستطاب اجل افخم اشرف اعظم آقای اتابک اعظم روحی فداه جناب مستطاب اجل اکرم آقای ظهیرالدوله دام اقباله تشریف برده‌اند نصایح می‌نمایند به حضرت اشرف والا سالارالدوله و همراهان ایشان اگر انشاءالله خدا خواست شیطانی انسی و جنی از آنها دور شد و نصایح بخرج رفت دست برداشتن از این مذاکرات باز ایشان آقا زاده و ولی نعمت زاده هستند ماها نوکر و چاکر و خادم والا اگر خدا نکرده تمرد کردند آنوقت چه آقا نوکری و چه آشنایی و چه طاس و چه حمام محض حفظ نوع و محض عزت اهل ملک و محض آسودگی بندگان خدا و خدمت به دولت و ملت، خدا می‌داند بی‌ملاحظه آنچه تکلیف دین‌داری و مسلمانی و نوکریست بعمل می‌آورم با خواست پروردگار همه آسوده باشند محض اطمینان شما مردم این اعلان را نوشتم و قسم می‌خورم که آسوده باشند والا نه خالی نه جانی و نه مالی به کمک شما احتیاج ندارم با خواست خداوند.

(امیرافخم سردار)

مهر

اصل سند متعلق به آقای عبداله زمانیان است - کپی آن با اجازه ایشان به مرکز اسناد تحویل گردید.

۲-۲. نه‌اوند در جنگ جهانی اول (۱۹۱۹-۱۹۱۴)

سال ورود روسها به‌نهادند به (سال روسی) معروف است، بعضی وقایع مربوط به آن

دوره را به آن سال استناد می‌دهند، هنوز خیلی‌ها هستند که آن روزهای شوم را به یاد دارند. در این جنگ که مدت ۴ سال طول کشید، خاک ایران به اشغال روس و انگلیس درآمد. دولت وقت هرچه سعی کرد بی‌طرفی خود را حفظ کند نتوانست، از سوی دیگر آلمان متحد ترکها بود و می‌خواست این دولت را از حمله روس و انگلیس مصون بدارد، ایرانیها هم به جهت کینه شدیدی که نسبت به دول اشغالگر داشتند و پیوند و علاقه‌ای نسبت به ترکها، این بود که از هر نوع کمک به آنها دریغ نکردند.

از طرف دیگر انگلیس تلاش داشت. دولت ایران را بر ضد ترکها وارد صحنه نبرد کند. بنا به نوشته روزنامه کاوه که در آن زمان منتشر می‌شد (عراق عرب را به آسانی می‌بخشیدند (انگلیسها) و ایرانی را تطمیع برداخل شدن در جنگ برضد برادران اسلامی خود عثمانیان می‌کردند)^۱ ولی در این کار موفق نشدند بلکه پیکارهای پراکنده و چریکی در تمام نقاط ایران بر ضد بیگانگان به عمل می‌آمد آلمانیها هم مبلغین و جاسوسانی را با پول و اسلحه به ایران روانه کرده بودند تا بتوانند با کمک ملیون ایرانی مانع رسیدن کمک روسها به بغداد شوند که بوسیله ترکها به محاصره افتاده بود.

قیام ایرانیان وقتی علنی شد که قشون روس از جانب باکو وارد کشور ما شده به طرف قزوین به حرکت درآمدند. در این وقت در سوم محرم ۱۳۳۴ قمری عده‌ای از وکلای دمکرات به سوی قم حرکت کردند و بعد از دو روز وارد آن شهر شدند و کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند.

قشون روس از قزوین به طرف کرج به حرکت درآمد و خود را آماده اشغال تهران کرد. احمدشاه ماندن در تهران را جایز ندانسته تصمیم گرفت به اصفهان برود و پایتخت را به آن جا منتقل کند، ولی چون این جا به جایی، به سود روس و انگلیس نبود در ضمن عده‌ای از رجال سیاسی وطن فروش هم بنا به مصلحت دول بیگانه از این کار جلوگیری کردند قرار شد که روسها از آمدن به تهران خودداری کنند و احمدشاه هم از تصمیم خود منصرف شود، ملیونی هم که قبلاً قم رفته بودند کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند، مجلس شورا هم عملاً تعطیل و نمایندگان پراکنده شده بودند، روسها که از رفتن به تهران خودداری کرده بودند قم را اشغال نظامی کردند کمیته دفاع هم به ناچار در اواخر محرم

۱۳۳۴ قمری از قم به ساوه رفته و از آن جا به جانب اصفهان حرکت کردند ولی چون در آن جا هم مورد تهدید بودند به بروجرد نزد نظام السلطنه مافی حاکم آن جا که از افراد با نفوذ و میهن پرست بود عزیمت نمودند. نامبرده قوای مجهزی تهیه کرد و با ملیون از راه نهاوند عازم کرمانشاه شدند در همین زمان کاپیتان (اورتنگران) با چهار توپ صحرائی به فرمانده قراسون اصفهان به نام (کیلاندر) پیوست و می خواست به طرف کرمانشاه حرکت کند. که شنید سپاه روس نهاوند، ملایر و نقاط اطراف را گرفته اند لذا از طریق لرستان و قصر شیرین به اردوگاه ملیون وارد شد.

نظام السلطنه در مدت کمی توانست گروه زیادی از ایرانیان وطن پرست را که از اشغال نظامی کشور خود رنج می بردند دور خود جمع کند که برای انگلیس و روس نگران کننده بود. این شد که احمدشاه را وادار کردند اعلامیه زیر را در ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۴ قمری برابر ۲۹ ژانویه ۱۹۱۶ صادر نماید، اعلامیه چنین است:

(جناب اشرف الوزراء چون مصالح مملکتی مقتضی است که حکومت بروجرد و لرستان و عربستان عوض شود به صدور این دست خط امر و مقرر می نمایم که در هیأت وزراء مراتب را تذکر نموده نظام السلطنه را از حکومت تغییر داده نتیجه را به عرض برسانید)

به این ترتیب نظام السلطنه از حکومت بروجرد و انتظام السلطنه هم از حکومت ملایر و نهاوند و تویسرکان معزول و برکنار شدند.

در همین وقت بود که نهاوند چندین بار بین نیروهای چریکی ایرانی و روسها دست به دست گشت ولی عاقبت چون روسها از نظر تسلیحات برتری داشتند قوای ایرانیها شکست خورده و به طرف کرمانشاه عقب نشینی کردند و نهاوند و ملایر و تویسرکان در دست نیروهای روس باقی ماند تا اینجا برای اینکه خوانندگان تا حدی از وقایع مطلع گردند مطالب را اندکی گسترش دادیم. لکن از این پس به شرح وقایعی می پردازیم که منحصرأ در نهاوند و اطراف اتفاق افتاده است. لذا به شرح خلاصه ای از خاطرات آقای رضاقلی قائم مقامی در کتاب (وقایع غرب ایران) می پردازیم ایشان می نویسند:

(انگلیسی ها چون در کرکوک و موصل تحت محاصره ترکها بودند و دولتشان هم نمی توانست در آن بحران جنگ بواسطه نبودن وسایل لازم به آنها کمک برساند، لذا از

دولت روسیه خواستند که از راه ایران به بغداد حمل نماید. ترکها هم از این نقشه اطلاع حاصل کردند و می‌خواستند با کمک افسران آلمانی همراه با قوای چریکی ایرانی از رسیدن روسها به عراق جلوگیری نمایند در همین وقت گنل محمدتقی پسیان فرماندار ژاندارمری همدان بود، بانبروی قزاق که تحت فرمان روسها بودند و می‌خواستند، آنها را در رسیدن به بغداد یاری دهند به نبرد پرداخت ولی قوای روسیه که از جهت سلاح به خصوص توپهای سنگین برتری کامل داشت قوای ملیون را در همدان شکست داد، یاور محمدتقی خان با قوای کمی که داشت به نهاوند گریخت ولی ژنرال باراتف فرمانده روس که موقعیت نظامی نهاوند را به خوبی درک کرده بود شهر را به تصرف خود درآورد و بدین ترتیب قوای نظامی روس تمامی شهر و اطراف را اشغال کردند، اهمیت نهاوند از این نظر بود که می‌توانست گردنه اسدآباد و بیدسرخ را که تحت تسلط قوای چریک به فرماندهی (ماژر دماره) بود از جنوب تهدید نماید.

ماژر دماره سوئدی هم برای اینکه نقشه ژنرال روسی را خنثی کند، حاضر شد تیپ سواره غلامعلی خان را که سرداری لایق بود و بارها در کوههای اطراف همدان به خصوص در دهکده آوج، روسها را به زحمت انداخته بود به نهاوند بفرستند زیرا کوههای شمالی و شمال شرقی ارتفاعات مناسبی برای قوای غلامعلی خان بود. این فرمانده نسبت به موقعیت شهر و کوههای اطراف آشنائی کامل داشت و قبلاً هم با قوای سواره و پیاده بروجرد در این شهر بخصوص کوههای اطراف آن مانورهایی داده بود، این شهر بواسطه موقعیت ممتاز خود در دست هر کدام از طرفین قرار می‌گرفت می‌توانست امتیاز بزرگی به شمار آید، رؤسا که بدون زد و خورد قابل توجهی همدان را تصرف کرده بودند و خیالشان از آن طرف راحت شده بود در صدد حمله به بیدسرخ بودند لذا پادگان نظامی خود را در نهاوند تقویت کردند و راههای مواصلاتی را کاملاً در تصرف خود داشتند، غلامعلی خان هم که توانائی حمله به روسها را در خود نمی‌دید، بهتر دانست ارتباط بین آنها را در جاده ملایر نهاوند قطع کند. برای این کار سواران خود را از ارتفاعات عبور داده به طرف شرق به موازات جاده حرکت نمود و تپه‌ها و بلندیهایی اطراف را متصرف شد، در دومین روز یک اسواران از سواران قزاق روسی که از نهاوند به طرف ملایر می‌رفت مورد حمله قوای غلامعلی خان قرار گرفت و جاده را از دست

دادند و عقب‌نشینی کردند.

فرمانده تیپ نهاوند سرتیپ پانکرانف از مسدود شدن راه و قطع رابطه و زد و خورد اسواران اکتشافی نگران شد. خبر داشت که یک هنگ پیاده و یک اسواران سوار که در سامن مستقر بود قرار داشت تا ظهر روز بعد وارد نهاوند شود از این جهت مجبور شده بود قبل از اینکه ستون پیاده بین راه غافلگیر شود، جاده را به هر نحوی که ممکن باشد باز نماید پس ضمن حفاظت شهر نهاوند، نصف شب واحدهای تیپ خود را به حرکت درآورده و برای الحاق به هنگ پیاده با تعجیل پیش می‌آید. اما غلامعلی‌خان در ساعت ۵/۵ صبح از کمین‌گاه مرتفع کنار جاده ستون مُطَوِّل روسها را در دشت کم‌وسعتی دیده که با نظم و تعجیل راه‌پیمایی می‌کردند و چون از تعداد تقریبی قوای روس در نهاوند اطلاع حاصل کرده بود و در طلوع آفتاب که روسها نزدیک می‌شدند حدس می‌زد که نهاوند تخلیه شده و در شهر مزبور عده زیادی باقی نمانده است، مستحفظین شهر ضعیف هستند و قدرت پایداری ندارند از این نظر مصمم شد نهاوند را به تصرف آورده و حفظ نماید، روی این اصل نایب ابوالحسن‌خان و خانداده‌های بختیاری سالار اعظم و سالار مسعود را با دو اسواران سوار زبده در سنگرها گذارده و آنها را در کنار جاده جای داده و خود با باقیمانده تیپ در حدود ۷۰۰ نفر به حرکت درآمد و از راه نزدیک در محاذات خط جاده پیش می‌رفت، ولی هنوز تیپ سوار ۳ کیلومتر دور نشده بود که جلوداران قوای روس از سمت نهاوند به میدان کارزار رسیدند و بزودی با قوایی که از تیپ سلطان غلامعلی‌خان باقی مانده بودند، درآویخته و زد و خورد بین آنها آغاز گردید. خانداده‌های بختیاری با نهایت قدرت از پیشروی روسها جلوگیری نمودند و دو ساعت تمام با شدت به نبرد و زد و خورد پرداختند، در این گیرودار ناگهان جلوداران هنگ پیاده روس از طریق ملایر غفلتاً به میدان کارزار رسیدند و با گردان قوای ایران که از ورود آنها بی‌اطلاع بودند داخل رزم شدند. ابوالحسن‌خان لاهوتی و سالاراعظم با تشکیل کمینگاهها شلیک می‌کردند با اینکه راه عقب‌نشینی این گردان در پشت سر تأمین بود معهذا اگر قوای روس به عده حقیقی گردان مزبور پی برده بود، مسلماً آنها را محاصره نموده و راه عقب‌نشینی آنان را سد می‌کرد اما از تیراندازی، آنها را قوای عمده‌ای بنظر می‌آورد از طرفی یک خبط نظامی بین قوای روس خود بخود پیش آمد که به نفع گردان

سوار تمام می‌شد، چه وقتی که هنگ پیاده نزدیک گشته و به جلوداران خود ملحق شدند فرمانده آنها تمام هنگ پیاده را از پشت تپه‌های شرق میدان کارزار پیش رانده و به قوای نهاوند ملحق گردیدند. از این رو جنگ به یک طرف کشیده شد و راه نجات گردان سوار روشن گردید، بالاخره نایب ابوالحسن اوضاع میدان رزم و ورود هنگ پیاده و الحاق آنها به تیپ مختلط نهاوند را به فرماندهی تیپ سوار گزارش داده و سیله یک افسرد و ده نفر سوار اسکورت، از خط مسیر تیپ فرستاده آگاه و خود نیز به رزم ادامه دادند، اما غلامعلی خان همین که به شیب ارتفاعات شمالی نهاوند رسید پاسداران روس از ارتفاعات بالای سر آنها شدیداً شلیک کردند. فرماندهی تیپ ساعتی به زد و خورد پرداخت و سعی می‌کرد از تیراندازی نفرات تعداد آنها را به دست آورد، پس بزودی فهمید و دریافت که زیاده بر دوست نفر نیستند و یک آتش بار کوهستانی بیشتر ندارند. بنابراین می‌توان از شمال و شرق شهر پیش رفته و به یک حمله سریع شهر را متصرف شد. در این لحظه گزارش ابوالحسن خان رسید و فرمانده تیپ را از تصرف شهر منصرف نمود، زیرا دانست بعد از گرفتن شهر به محاصره درافتاده و راه نجاتی هم نخواهد داشت ناچار از مقصد خود دست کشیده و از خطی که آمده بود با آرایش جنگی باز گردید... سرتیپ پانکرانف از قطع راه و زد و خورد اسواران اکتشافی خود با قوای ایران که نمی‌دانست چگونه در حدود نهاوند پیدا شده و از کجا سر در آورده‌اند بسیار نگران شده و به همین دلیل قبل از شفق صبح برای باز کردن راه با تیپ مجهز خود پیش رفته بود و از این جهت هم ابوالحسن خان لاهوتی در محل تقاطع جاده مورد تعرض روسها واقع گردید البته مسلم بود که وی توانایی رزم با قوای سنگین روس را نداشت و پس از دو ساعت و نیم زد و خورد شدید گردان سوار بدون تلفات عقب کشیده و خود را به سلطان غلامعلی خان رسانید در این موقع فرمانده تیپ متأثر از واقعه به طرف مغرب نهاوند پیش رفته دیری نگذشت نزدیک غروب از جاده خارج شده و به محل مراتع تابستانی ایل جمور و کولی در کنار قلقل رود که یک کم آب در آن یافت می‌شد رسید و ارتفاعات شرق دشت مزبور را که جاده نهاوند و بیدسرخ را قطع می‌نمود بدست گرفت.^۱

در این جنگ سپاهیان ترک بواسطه اینکه متحد آلمان بودند و تصمیم داشتند از رسیدن قوای روس به بغداد و کمک به انگلیسهای محاصره شده جلوگیری نمایند به یاری قوای چریک ایران شتافته و همه جا در کنار سرباز ایرانی می جنگیدند. اما عاقبت استحکامات اسدآباد بیدسرخ و خلاصه کرمانشاه و قصر شیرین بعد از مدتها پیکار به تصرف روسها درآمد و اعضای دولت آزاد با عده زیادی از مهاجرین به استانبول کوچ کردند. نتیجه جنگ این شد که استانلی فرمانده نیروهای انگلیسی توانست کوت العماره را از ترکها بگیرد، در این جا برای اینکه مطلب بیشتر روشن شود از کتاب توفان در ایران نیز بهره می گیریم. مؤلف می نویسد ژنرال «تاوشند» انگلیسی با ۱۴ هزار نفر در کوت العماره به محاصره افتاده بودند، قوای متحد آلمان و عثمانی به فرماندهی ژنرال «فون گولتز» اقدام به این محاصره کرده بودند، چون مدت محاصره طولانی شد و آذوقه آنها به اتمام رسید شروع کردند به خوردن گوشت قاطر و اسب های خود، کار به جایی رسید که دولت انگلیس برای نجات جان محاصره شدگان حاضر شد که ۲ میلیون پوند و کلیه سلاحهای انگلیسی را در مقابل آزادی ژنرال «تاوشند» و سربازانش به عثمانیها بپردازد اما انورپاشا فرمانده سپاه عثمانی زیر بار این پیشنهاد نرفت در این حال برای نیروهای انگلیسی یک امید باقی مانده بود و آنهم رسیدن قوای کمکی ژنرال باراتف روسی بود.^۱ بطوری که در صفحات پیش بیان کردیم ژاندارمهای ایران با کمک افسران آلمانی و عثمانی استحکاماتی در بیدسرخ بوجود آورده بودند بطوری که ژنرال واسیلیف روسی هر بار به این استحکامات حمله می کرد عقب می نشست چون از این سو اغلب ناکام بودند بنابراین بجانب کنگاور توجه کردند این شهر چند بار بین ایرانیها و روسها دست بدست شد. تا اینکه محمدتقی پسیان کنگاور را از روسها پس گرفت ژنرال باراتف که از توقف در پشت استحکامات بید سرخ خسته شده بود تصمیم گرفت که برای گرفتن کرمانشاه به نهاوند حمله کند دفاع نهاوند به عهده «ماژور دماره سوئدی» بود اما در این وقت طبق درخواست روسها از طرف دولت، کلیه امتیازات سوئدی ها در ایران لغو شد. دماره در مقابل حملات روسها به شهر، احتیاج به کمک داشت برای دریافت نیرو به کرمانشاه رفت ولی سربازان به خیال اینکه او فرار کرده در مقابل روسها مقاومت نکرده

و آنها نیز فرار نمودند. به این ترتیب نهاوند به آسانی تسلیم روسها شد.^۱ با سقوط نهاوند اهمیت استحکامات بید سرخ از میان رفت و ایرانیها و آلمانیها دانستند که تصرف کرمانشاه توسط قوای روس حتمی است آن شهر هم پس از زد و خوردهای مختصر به تصرف روسها درآمد لذا با کمک مؤثری که به انگلیسها نمودند توانستند آنها را از محاصره نجات داده و بغداد را بگیرند. مهاجرین ایرانی هم با زحمات و مشکلات فوق‌العاده به خاک عثمانی پناهنده شدند.

۲-۳. حمله عشایر به نهاوند

براساس اسناد تاریخی و مدارک باستانشناسی، لرها دارای تمدنی بسیار قدیمی هستند. لرهای امروزی فرزندان اقوامی هستند که در گذشته به نام کاسی خوانده می‌شدند. در کتب تاریخی از این قوم بنام گُرد یاد شده است. کسروی می‌نویسد، مردمی را که امروز بنام طوایف لر و بختیاری «لور» در نزدیکیهای دزفول بوده‌اند و کردهایی که در آن سکونت داشته‌اند بنام «لریه» نامیده می‌شده و بعدها این نام به تمام کوه‌نشینان لرستان امروزی داده شده...^۲

در تاریخ حمدالله مستوفی می‌خوانیم عده‌ای از کردها در کوههای اطراف نهاوند به چراندن احشام خود مشغول بودند...^۳ که منظور همان لرها هستند. در همین منبع آمده است که لرها بارها و بارها در ملک بیات و الشتر و نهاوند به تاخت و تاز و غارت پرداخته‌اند... عشایر صحرائشین لر همواره شهرها و آبادیهای مجاور خود را مورد نهب و غارت قرار داده و موجب ترس و وحشت زیاد می‌شدند. ضیاءالدین توپسرکانی در

۱- روسهای خشن در نهاوند فجایع زیاد به بار آوردند رحمان یوسف که پیرمردی ۱۲۰ ساله است می‌گوید، روسها برای غله و علوفه اسبان به زور به خانه‌های مردم وارد می‌شدند و با اعمال زور هرچه می‌خواستند از مردم می‌گرفتند ایشان می‌گوید خود من دیدم که وقتی سربازی روسی می‌خواست بیل رهگذری را بگیرد او نمی‌داد، سرباز روس با تفنگ زد و او را کشت از اظهارات دیگر، ایشان ک بسیاری از قدیمی‌ها هم برآن تاکید دارند ای است که روسها در خانه بعضی از افراد شهر ساکن شدند، هنگامی که شهر را ترک کردند مقدار زیادی لیره از خود به جای گذاشتند و باعث شد که آنها به گنجی بادآورده برسند و ثروتمند شوند با اینکه نام آنها را هم در اختیار گذاشت ولی از یادآوری آنان خودداری می‌شود.

۲- احمد کسروی مقالات کسروی - صفحه ۱۰۸

۳- حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - جلد اول - صفحه ۵۵۴

مجموعه خطی خود در این باره چنین نوشته است:

آمدن جماعتی لرستانی به غارت دهات نهاوند و ملایر و تویسرکان در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶ هیجده آبادی و ده را از سه ولایت غارت نمودند از هر چه بود از آن جمله...؟ و ابودردا و گل زرد و شکوه آباد و میانه و جمال آباد تا به فضل خداوند در راه کوه رعایای قریه چرا و چاشت خورده برمی خیزند به جلوگیری از لرستانیها و خرابیها نمودند تقریباً چهل نفر از آنها [را] کشتند و جمله غارتها را از قبیل گاو و گوسفند و الاغ را گرفتند باقی را که قریب صد هزار تومان بود بردند.^۱ نویسنده در ادامه مطالب خود اضافه می کند از وقایع سال ۱۳۲۱ هجری در سرابی^۲ رجبعلی نام پسر محمود سرابی بنای شرارت می گذارد و موجب تعدی بسیار می گردد و به قتل و غارت می پردازد کار او در آن نواحی چنان بالا گرفت که با حکومت وقت طرف شد تا آن که ناصر نظام اسدالله خان برادر ابراهیم خان ظفرالسلطان نهاوندی با جمعی در سرابی رجبعلی را در یکشنبه ۱۸ ذالقعده ۱۳۲۳ محاصره نموده کشتند. ظل السلطان هم در تاریخ مسعودی از سرکوبی و تنبیه سران آنها یاد می کند. سرتیپ رزم آرا در جغرافیای نظامی لرستان از چپاول شیخ علیخان و علیمردانخان در همدان و نهاوند و تویسرکان و ملایر شرح مبسوطی بدست می دهد. بطوری که اشاره شد در گذشته عشایر خاک نهاوند، مخصوصاً روستاهای جنوب را همواره مورد تجاوز و قتل و غارت قرار می دادند. هنگامی که حمله می کردند ترس و وحشتی عجیب شهر را فرا می گرفت. وقتی خبر هجوم آنها به شهر می رسید مردم اسباب و وسایل زندگی خود را در جائیکه از قبل آماده کرده بودند پنهان می نمودند و اشیاء سبک و قیمتی را با خود برداشته فرار می نمودند. این وضع تا چندین سال قبل ادامه داشت تا اینکه رضاخان وقتی پایه های حکومت خود را مستحکم ساخت عشایر را قلع و قمع نمود و عده ای از سرکردگان آنها را گرفته و اعدام کرد. بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ که حکومت مرکز ضعیف گردید دوباره شهرهای یاد شده مورد چپاول این مردم قرار گرفت تا اینکه پس از استقرار نظم آنها را سرکوب کردند و سران آنها را گرفته و به نهاوند اعزام داشتند و در محل قبرستان پشت شهرداری تیرباران کردند.

۱- از مجموعه خطی ضیاءالدین تویسرکانی - صفحه ۱۰۹

۲- دهی در تویسرکان

کسانی که مدتی را در بین عشایر مرکزی ایران زیسته‌اند با مطالعاتی در این زمینه دارند داستانهای جالبی از عادت دزدی و غارت آنان نقل کرده‌اند. از جمله این محققین آقای صفی‌نژاد مؤلف کتاب «عشایر مرکزی ایران» است نامبرده می‌نویسد: غارت در بین ایلات تصمیمی جمعی ولی دزدی تصمیمی انفرادی بود ایشان از شخصی به نام علی فرزند رحیم معروف به «علی کوتاه» نام می‌برد علی حرفه‌اش دزدی بود شبها به دهکده‌های اطراف دستبرد می‌زد... این فرد پس از مدتی پیر و فرتوت و از کار افتاده گشت به امام‌زاده «سید محمود» رفته و از دزدی توبه می‌کند و در حضور عده‌ای سوگند یاد می‌کند که دیگر به دزدی نرود، مدتی هم به سوگند خود وفادار مانده ولی عادت به دزدی او را رنج می‌داد شبها با ناراحتی می‌خوابید همه‌اش در فکر این بود که برخاسته به دزدی برود سرانجام یک شب هرچه کرد خوابش نبرد درونش او را به دزدی تشویق می‌کرد نمی‌دانست چه کار کند از یک سو نرفتن به دزدی او را ناراحت کرده بود از سوی دیگر سوگند به یادش می‌آمد، پس از ساعتها جنگ افکار، تصمیم خود را می‌گیرد منتهی در این تصمیم هر دو اندیشه با هم تلفیق می‌گردند. علی از خواب برمی‌خیزد وسایل دزدی را برداشته از خانه بیرون می‌رود و دیوار خانه خود را سوراخ کرده وارد طوبله



تصویر ناصرالدین‌شاه در سراب گاماسیاب سال ۱۳۰۹ ق

عکس از آقای هوشنگ شاه‌رخ

خانه خود شده گوساله خود را دزدیده از سوراخ دیوار بیرون برده از درب خانه با گوساله وارد می شود گوساله را به عادت همیشگی کشته و مشغول پوست کندن آن می گردد که زنش بیدار شده متوجه دزدی شوهرش می شود بیرون آمده خطاب به علی می گوید مگر تو قسم نخوردی که دیگر دزدی نکنی چرا دزدی کردی؟ علی می گوید ترس دزدی نکرده ام قسم را به یاد دارم گوساله خودمان است که دزدیده ام، زنش می گوید پس چرا گوساله خودمان را شبانه دزدیده و می کشی، علی می گوید این کار را کردم که هم دزدی کرده باشم و هم قسم را نشکسته باشم.^۱ در نهانند ایات زیر را بعضی مادرها برای بچه های کوچک خود می خواندند، که گویای ترس از هجوم لرها بوده است.

بی بی چه بی بی چه تنها تری و کوچه، کوچه پُرش مَسُونَه^۲ مَسُونَه لِرُسَنَه بُوسَتَه^۳ و زور مَسُونَه^۴.



دستگیری دزدلرستانی وسیله قاطرچیان ناصرالدینشاه سال ۱۳۰۹

عکس از آقای هوشنگ شاهرخ

۱- دکتر جواد صفی نژاد - عشایر مرکزی ایران - صفحه ۴۶۲

۲- مستان

۳- بوسهات را

۴- می ستاند

بخش یازدهم

خصوصیات جمعیتی شهرستان نهاوند، طی چهار دوره سرشماری

○ وضعیت تحصیلی از دیدگاه آمار

فصل دوم: دین و مذهب

فصل سوم: وضعیت آب و برق

خواننده گرامی همانطور که در این بخش ملاحظه می شود خصوصیات اجتماعی جمعیت نهاوند از سالهای ۳۵ تا ۶۵ فهرستوار آمده است ولی چون بر حجم کتاب بیش از اندازه افزوده شده بود و بار مالی زیادی را نیز در پی داشت از ارائه شرح خصوصیات سالهای یاد شده نیز صرف نظر شد و تنها به جداول ارائه شده اکتفا گردید.

فصل نخست: مقدمه ای کوتاه بر

احصائیه های جمعیت در گذشته

○ سرشماری سال ۱۳۳۵

○ خصوصیات اجتماعی جمعیت در سال

۱۳۴۵

○ خصوصیات اجتماعی جمعیت در سال

۱۳۵۵

○ خصوصیات عمده جمعیت و مسکن در

سال ۱۳۶۵

○ جمعیت و پراکندگی آن در سال ۱۳۶۵

○ پیش بینی جمعیت شهر نهاوند با رشد

طبیعی و واقعی تا سال ۱۴۰۰

○ وضعیت ازدواج از سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵

فصل نخست

مقدمه‌ای بر احصائیه جمعیت

در ایران اندیشه آمارگیری و سرشماری به دوران کوتاه وزارت امیرکبیر می‌رسد، زیرا هدف کلی او این بود که مالیات را که اساس درآمد کشور است برپایه درستی بنیان نهد. در عصر قاجار علاوه بر مالیات‌هایی که بر صادرات، واردات، خانه و مستغلات و سایر موارد دیگر تعلق می‌گرفت یک نوع "مالیات سرانه" معمول بود به‌صورتی که از هر مرد ۴ ریال و از هر زن و کودک ۲/۲۵ ریال گرفته می‌شد ولی با قتل او تا مدتی این فکر به تأخیر افتاد تا این که در سال ۱۲۶۹ به دنبال برنامه‌های او اولین سرشماری جنبه عملی به‌خود گرفت و مربوط بود به (احصائیه صورت عدد خانه‌ها و سایر بناهای دارالخلافه باهره طهران). پس از آن در سال ۱۲۷۵ برای ایجاد دگرگونیهای اجتماعی، نهادهای جدیدی به‌وجود آمد از جمله "مصلحت‌خانه" که براساس یکی از تعلیمات آن، اقدام به سرشماری شد که به عللی به نتیجه مطلوب نرسید تا این که در عصر سیه سالار (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۷) اقداماتی در جهت اصلاح امور به عمل آمد از جمله تأسیس دو مجلس (مجلس ترتیبات ملکیه) و (مجلس تنظیمات حسنه) بود. وظیفه این دو مجلس بسیار گسترده بود از جمله تنظیم و تقسیم مالیات، گمرک، خالصه، امر سربازگری و سرشماری جمعیت شهرها و روستاها.

ماده سی و یکم کتابچه تنظیمات مربوط بود به سرشماری جمعیت به این شرح:

"سی و یکم، در باب تحریر نفوس، حاکم ولایت به اطلاع مجلس تنظیمات، وقتی که سر بلوک، کدخدا و ریش سفید دهات را از برای قرارداد مالیات حاضر می‌کنند، کدخدای هر دهی کتابچه سفیدی مرتب، که نمونه آن را نواب اعتضادالسلطنه به هر ولایت یک نسخه خواهد فرستاد و دستورالعملی خواهد داد که اسامی آن ده را از مرد و

زن و بچه به سن و سال در آن کتابچه بنویسند و از اول سال تا آخر سال که می‌شود کتابچه مزبور را به حکومت تسلیم کرده، کتابچه سفید دیگری بگیرد و حاکم، آن کتابچه را به توسط اجزای مجلس به مجلس مخصوص دربار اعظم ارسال دارد تا پس از آنکه از نظر اقدس همایونی گذشت به دفترخانه مبارکه تسلیم شود و جناب آقا به وزیر دفتر می‌سپارد که سه نفر از مستوفیان را از برای ترتیب و حفظ حیات و ممات نفوس نماید و خرج این کتابچه‌ها از وجوهی خواهد بود که نزد تحویلدار همایون مجلس تنظیمات جمع می‌شود.^۱

دستورالعمل فوق پس از تنظیم به شرح زیر ابلاغ گردید:

“هرکس که در قریه‌ای ساکن است، اعم از غریبه و بومی از مرد و زن و صغیر و کبیر، خواه طفل شیرخواره گهواره باشد و یا آنکه پیرمرد صد ساله، خواه غنی باشد و صاحب ملک و علاقه و زارع و کاسب و خوش نشین و عمله و بیکار، صحیح‌الاعضا و شل و لنگ و یک چشم، زن باشد یا مرد، زن بی شوهر باشد یا اطفال یتیم (بی پدر و مادر)، رعیت قدیم قریه یا جدیدی که از جای دیگر آمده باشد. به هر صنف و صنعت که باشد مشخص نمایند و تا ممکن است بروجه تحقیق والا از روی تخمین سن و سال آنها را بنویسند و از این حکم احدی مستثنی نیست.”^۱

در اجرای فرامین مجالس یاد شده اگر به صورت عمل درآمد باشد قطعاً شامل شهرستان ما هم می‌شده است ولی اطلاعی از آن در دست نداریم مگر مراجعه شود به کتابچه مالیاتی نیاوند و خزل در کتابخانه کاخ گلستان (بیوتات). ولی آنچه از منابع دیگر استنباط می‌گردد این شهر در گذشته جمعیت زیادی نداشته است.

ژاک دمرگان حدود ۹۰ سال پیش از این، از جمعیت ۶ هزار نفری این شهر یاد می‌کند. خارگت رستم جهانگرد هندی که در سال ۱۹۳۵ از این شهر دیدن کرده، جمعیت را ۱۲ هزار نفر تخمین زده است.

مسعود کیهان هم در سال ۱۳۱۱ خورشیدی جمعیت نیاوند را ۱۱۰۰۰ نفر نوشته است.^۲ به فرض اینکه این اعداد و ارقام به درستی و صحت نزدیک باشد باز هم در برگیرنده تمامی نفوس شهرستان نیست ولی آمار تقریباً دقیقی که دارای شمول

۱- سیمای فرهنگ قزوین، دفتر دوم به نقل از درآمدی بر جمعیت‌شناسی تاریخی ایران در عصر قاجار و نتایج احصائیه اصفهان در سال ۱۲۸۷ هـ. ق. صفحه ۷۸۵.

۲- مسعود کیهان - جغرافیای مفصل ایران - صفحه ۳۹۲

گسترده‌ای بود و می‌توان تا حد زیادی به آن اطمینان حاصل کرد آمارگیری سال ۱۳۳۵ خورشیدی است. برای انجام این کار در سال ۱۳۳۴ قانونی تصویب شد که دولت را موظف می‌کرد هر ده سال یکبار آماری از جمعیت سراسر کشور تهیه نماید. به این ترتیب بود که سرشماری سال ۱۳۳۵ با تهیه مقدمات بسیار، وسیله هزاران نفر افراد آگاه و دوره دیده از جمعیت شهری و روستائی به تفکیک زن و مرد و تعداد خانوار همچنین سن و جنس و سایر مشخصات جمعیتی آمارگیری به عمل آمد که در دوره‌های دهساله دیگر با بهره‌وری از تجربیات پیشین بطور دقیق‌تر و فراگیرتر انجام پذیرفت.

۱-۱. سرشماری ۱۳۳۵:

براساس آمار و ارقام داده شده در سال ۱۳۳۵ کل جمعیت حوزه سرشماری شده شهرستان نهاوند ۴۶۱۸۸ نفر بوده است که از این عده ۲۰۹۷۲ نفر در شهر و ۵۵۲۱۶ نفر در روستاها زندگی می‌کرده‌اند همچنین از عده یاد شده ۳۹۱۲۰ نفر مرد و ۳۷۰۶۳ نفر زن بوده‌اند با توجه به دو دوره دیگر سرشماری، یعنی سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ و درصد تغییرات جمعیتی آن که در صفحات بعد خواهد آمد، در می‌یابیم که آهنگ رشد جمعیت در شهر بسیار کند و بطئی بوده است.

توزیع خانوار و جمعیت شهرستان نهاوند برحسب مناطق شهری و روستائی در سال ۱۳۴۵

مناطق	تعداد خانوار	جمعیت		
		مرد و زن	مرد	زن
جمع شهرستان	۱۹۶۳۱	۹۸۴۱۲	۵۱۹۲۱	۴۶۴۹۱
مناطق شهری	۵۰۹۴	۲۳۹۲۲	۱۲۳۷۰	۱۱۵۵۲
جمع مناطق روستائی	۱۴۵۳۷	۷۴۴۹۰	۳۹۵۵۱	۳۴۹۳۹
خزل	۲۹۳۲	۱۵۱۴۴	۷۹۶۹	۷۱۷۹
دهستان سفلی	۵۴۳۲	۲۷۶۴۸	۱۴۷۷۵	۱۲۸۷۳
دهستان سلگی	۲۴۲۸	۱۲۰۲۸	۶۴۲۷	۵۶۰۱
دهستان علیا	۳۷۴۵	۱۹۶۷۰	۱۰۳۸۰	۹۲۹۰

انواع خانوار شهرستان نهاوند و توزیع جمعیت آنها برحسب جنس در سال ۱۳۵۵

نوع خانوار	خانوار	جمعیت		
		مرد وزن	مرد	زن
جمع	۲۳۴۶۲	۱۱۹۴۹۵	۶۱۳۹۳	۵۸۱۰۲
خانوارهای معمولی ساکن	۲۳۴۵۷	۱۱۹۳۸۳	۶۱۲۸۱	۵۸۱۰۲
خانوارهای متحرک	۲	۳	۳	۰
خانوارهای دستجمعی	۳	۱۰۹	۱۰۹	۰
خانوارهای عشایری	۰	۰	۰	۰

توزیع خانوار و جمعیت شهرستان نهاوند برحسب مناطق شهری و روستائی در سال ۱۳۵۵

مناطق	تعداد خانوار	جمعیت		
		مرد وزن	مرد	زن
جمع شهرستان	۲۳۴۶۲	۱۱۹۴۹۵	۶۱۳۹۳	۵۸۱۰۲
جمع مناطق شهری	۶۴۳۳	۲۹۵۰۹	۱۴۹۷۲	۱۴۵۳۷
جمع مناطق روستائی	۱۷۰۲۹	۸۹۹۸۶	۴۶۴۲۱	۴۳۵۶۵

توزیع جمعیت شهرستان نهاوند برحسب جنس و گروههای عمده سنی در سال ۱۳۵۵

گروههای سنی	مرد وزن		مرد	زن	نسبت جنسی
	تعداد	درصد			
جمع	۱۱۹۴۹۵	۱۰۰	۶۱۳۹۳	۵۸۱۰۲	۱۰۵/۷
۰-۱۴ ساله	۵۷۷۸۲	۴۸/۴	۳۱۲۰۹	۲۶۵۷۲	۱۱۷/۴
۱۵-۱۶ ساله	۵۷۴۸۹	۴۸/۱	۲۷۹۶۷	۲۹۵۲۲	۹۴/۷
۶۵ ساله و بیشتر	۴۲۲۴	۳/۵	۲۲۱۷	۲۰۰۷	۱۱۰/۵

محل تولد

زن	مرد	مرد و زن		محل تولد
		درصد	تعداد	
۵۸۱۰۲	۶۱۳۹۶	۱۰۰	۱۱۹۴۹۵	جمع
۵۴۹۷۰	۵۷۹۱۳	۹۴/۵	۱۱۲۸۸۳	متولدین در این شهرستان
۱۷۰۸	۱۸۹۶	۳	۳۶۰۴	متولدین در شهرهای دیگر استان
۱۳۳۱	۱۴۷۸	۲/۴	۲۸۰۹	متولدین در سایر استانها
۹۳	۱۰۶	۰/۲	۱۹۹	متولدین خارج

پیش‌بینی جمعیت شهر نهاوند با رشد طبیعی و واقعی تا سال ۱۴۰۰
تغییرات امید زندگی در بدو تولد و میزانهای باروری کل، موالید، مرگ و میر و رشد
(طبیعی - با اثر مهاجرت) جمعیت شهر نهاوند از سال ۱۳۶۵ تا ۱۴۰۰ در فواصل پنج
ساله

متغیرها	میزان باروری	امید زندگی	(E)	میزان ناخالص	میزان خام	میزان رشد	اثر	میزان رشد
فواصل زمانی	کل	مردان	زنان	موالید	مرگ و میر	طبیعی	مهاجرت	واقعی
۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰	۴/۹۱	۶۳/۶۱	۶۷/۴۵	۳۴/۹۰	۷/۴۵	۲/۷۵		
۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵	۴/۴۶	۶۴/۹۶	۶۸/۸۴	۳۱/۷۶	۶/۵۳	۲/۵۳	۴/۱۴	۶/۶۷
۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰	۴/۱۴	۶۶/۳۴	۷۰/۲۶	۲۹/۹۹	۵/۹۷	۲/۴۱	۳/۴۷	۵/۸۸
۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵	۳/۸۸	۶۷/۷۴	۷۱/۷۰	۲۹/۴۰	۵/۹۱	۲/۳۵	۲/۹۰	۵/۲۵
۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰	۳/۶۶	۶۹/۱۸	۷۳/۱۸	۲۸/۷۶	۵/۴۹	۲/۳۳	۲/۴۳	۴/۷۶
۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵	۳/۴۷	۷۰/۶۵	۷۴/۶۸	۲۷/۳۱	۵/۰۷	۲/۲۳	۲/۰۳	۴/۲۶
۱۳۹۵ تا ۱۴۰۰	۳/۳۹	۷۲/۱۵	۷۶/۲۲	۲۵/۳۷	۴/۶۳	۲/۰۸	۱/۷۰	۳/۷۸

پیش‌بینی جمعیت شهر نه‌اوند با رشد واقعی و رشد طبیعی تا سال ۱۴۰۰

جمعیت

سال	با رشد واقعی	با رشد طبیعی
۱۳۷۰	۸۹۶۸۹	۵۹۹۶۶
۱۳۷۵	۱۲۳۸۶۶	۶۸۰۳۸
۱۳۸۰	۱۶۴۸۲۴	۷۶۷۳۳
۱۳۸۵	۲۱۱۸۷۸	۸۶۳۰۹
۱۳۹۰	۲۶۸۶۰۱	۹۶۹۷۱
۱۳۹۵	۳۳۰۹۰۰	۱۰۸۳۹۱
۱۴۰۰	۳۹۸۳۵۰	۱۲۰۲۴۹

۱. سواد و وضع مدرک تحصیلی در سال ۱۳۳۵:

در تمام نقاط حوزه سرشماری نه‌اوند نسبت مردان باسواد بطور قابل ملاحظه‌ای از زنان باسواد بیشتر بوده است ۱۷ درصد از مردان و ۴ درصد از زنان ۱۰ ساله به بالا قادر بخواندن و نوشتن بودند افزایش امکانات تحصیلی در سالهای اخیر مخصوصاً برای بانوان از آنجا معلوم می‌شود که نسبت افراد باسواد در بین خردسالان بیش از بزرگ سالان است.

نسبت افراد باسواد در کل حوزه سرشماری برای افراد کمتر از ۲۰ ساله ۱۸ درصد و برای افراد ۲۰ ساله به بالا ۸ درصد بود پیشرفتهای اخیر در باسواد کردن بانوان در مقایسه نسبت زنان جوان باسواد به زنان همسن باسواد، بخوبی روشن است. چنانکه ۱۰ درصد از زنان ۱۰ تا ۱۹ ساله ۲۴ درصد و در بین مردان ۴۵ ساله به بالا ۱۰ درصد باسواد وجود داشت.

۱-۱. تحصیلات:

از جمعیت ۱۰ ساله به بالا ۷ درصد در کل حوزه سرشماری ۱۶ درصد در شهر نه‌اوند یک یا چند سال از تحصیلات رسمی را تکمیل نموده بودند و در حدود ۳ درصد

در حوزه سرشماری و ۱۰ درصد در خود شهر تحصیلات ابتدائی را به پایان رسانده بودند نسبت افرادی که تحصیلات بیشتری داشتند در کل حوزه نهاوند چنین بوده. کمتر از یک درصد تحصیلات متوسطه را تمام کرده و ۲ نفر ۳ سال یا بیشتر دوره دانشکده را تکمیل کرده بودند البته این نسبتها برای شهر نهاوند قدری بیشتر بود. امکانات تحصیلی برای مردان بطور قابل توجهی بیشتر از زنان بوده است و این موضوع از مقایسه نسبت مردان به زنانیکه یک یا چند سال مدرسه دیده‌اند به خوبی مشهود می شود نسبت کسانی که یک یا چند سال، تحصیلی رسمی دارند عبارتند از ۱۰ درصد برای مردان، ۳ درصد برای زنان، میانه سالهای تحصیلی برای مردان و زنان تقریباً برابر یعنی نزدیک به ۶ سال بود.

۱-۲. سواد، اشتغال به تحصیل و مدرک تحصیلی در سرشماری سال ۱۳۴۵ / ش: مقایسه نسبت جمعیت باسواد در این سرشماری تفاوت چشمگیری با آمار ارائه شده در سال ۱۳۳۵ دارد در این سال از کلیه افراد ۷ ساله و بالاتر شهرستان ۲۱/۲ درصد با سواد بوده‌اند این سبت در مردان ۳۳/۴ درصد و در زنان ۸/۴ درصد بوده است. ضریب یاد شده در شهر نهاوند برای مرد و زن ۴۰/۲ درصد برای مردان ۵۲/۳ درصد و برای زنان ۲۷/۳ درصد بوده است.

نسبت افراد باسواد در گروه سنی ۷-۱۹ ساله در این شهرستان برای مرد و زن ۳۴/۷ درصد برای مردان ۵۱/۴ درصد و برای زنان ۱۵/۸ درصد بوده اما نسبت افراد باسواد در گروه سنی ۷-۱۹ ساله در شهر نهاوند برای مردان و زنان ۶۱/۴ درصد برای مردان ۶۱/۵ درصد و برای زنان ۵۱/۷ درصد بوده است. ضمناً در همین سال ۴۳/۴ درصد از خانواده‌های شهرستان نهاوند دارای یک یا چند نفر باسواد بودند این نسبت برای شهر ۶۱/۷ درصد و برای روستاها ۳۷ درصد بوده است.

مقایسه اطلاعات مربوط باسواد در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ نشان می دهد که پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در وضع سواد جمعیت روی داده است. این تغییرات در جداول الف و ب برای نقاط مختلف شهرستان نشان داده شده است.

جدول الف - وضع سواد افراد ۱۰ ساله و بالاتر در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ در شهرستان نهاوند

۱۳۴۵			۱۳۳۵			نقاط
درصد باسواد	جمع باسواد	جمع ۱۰ سال به بالا	درصد باسواد	جمع باسواد	جمع ۱۰ سال به بالا	
۱۹/۹	۱۲۴۵۲	۶۲۵۰۶	۱۰/۴	۵۰۸۱	۴۸۷۹۲	شهرستان نهاوند
۳۸/۵	۶۲۷۵	۱۶/۲۹۰	۲۵/۴	۳۶۰۵	۱۴۱۶۷	شهر نهاوند
۱۳/۴	۶۱۷۷	۴۶۲۱۹	۴/۳	۱۴۷۶	۳۴۶۲۵	مناطق روستائی

جدول ب - وضع سواد زنان ۱۰ ساله و بالاتر در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ در شهرستان نهاوند

۱۳۴۵			۱۳۳۵			نقاط
درصد باسواد	جمع باسواد	جمع ۱۰ سال به بالا	درصد باسواد	جمع باسواد	جمع ۱۰ سال به بالا	
۷/۶	۲۲۷۹	۳۰۰۱۲	۳/۸	۹۳۱	۲۴۲۱۹	شهرستان نهاوند
۲۴/۷	۱۹۵۵	۷۹۰۱	۱۲/۱	۸۷۵	۷۲۵۲	شهرستان نهاوند
۱/۵	۳۲۴	۲۲۱۱۲	۰/۳	۵۶	۱۶۹۶۷	مناطق روستائی

۱-۳. اشتغال به تحصیل

از کلیه افراد ۷ تا ۲۴ ساله شهرستان نهاوند ۲۶/۵ درصد و در شهر نهاوند ۵۱/۶ درصد بطور تمام وقت یا غیر تمام وقت به تحصیل اشتغال داشته‌اند. نسبت محصلین برای سنین پائین یعنی ۷-۱۱ در شهرستان نهاوند ۳۸/۴ درصد و در شهر ۷۰/۳۰ درصد بوده است.

این نسبت‌ها برای مردان در شهرستان نهاوند ۵۶/۳ درصد و در شهر ۷۸/۳ درصد بوده است.

۱-۴. رشته تحصیلی:

از بررسی رشته‌های تحصیلی از چهارم متوسطه^۱ به بالا چه در بین تحصیل کرده‌ها و

۱- باید توجه داشت که در سال ۱۳۴۵ تحصیلات دبیرستانی به شیوه نظام قدیم یعنی از اول تا ششم دبیرستان بوده است.

چه در بین محصلین معلوم می‌گردد که تحصیل کرده‌های رشته علوم طبیعی ۵۴/۷ درصد و علوم انسانی ۲۵/۳ درصد و علوم تربیتی ۶/۵ درصد بوده است.

۱-۵. تحصیلات رسمی:

۱۵/۱ درصد افراد باسواد شهرستان فاقد مدرک تحصیلی بودند ۶۰/۹ درصد یکی از مدارک ۱ تا ۵ ابتدایی و ۱۱/۴ درصد گواهینامه ششم ابتدایی داشتند. ۹/۲ درصد یکی از مدارک ۱ تا ۵ متوسطه و ۲/۴ درصد دیپلم کامل متوسطه و فقط ۰/۵ درصد یکی از کلاسهای اول یا بیشتر مدارس عالی یا دانشکده را تمام کرده‌اند. این نسبت‌ها در شهر نهاوند به ترتیب بدون مدرک ۱۱/۶ درصد - یک ۱ تا ۵ ابتدایی ۴۸/۷ درصد گواهینامه ۶ ابتدایی ۱۷/۳ درصد، ۱ تا ۵ متوسطه ۱۷/۵ درصد دیپلم کامل متوسطه ۳/۵ درصد و یک سال یا بیشتر دانشگاه ۹ درصد بود. در سال ۱۳۵۵ حدود ۳۴/۴ درصد کل جمعیت ۶ ساله و بالاتر شهرستان در حدود خواندن و نوشتن باسواد بودند بطور تفکیک این نسبت در نهاوند ۵۴/۳ درصد و در روستاها حدود ۲۷/۴ درصد بوده است. در جدول زیر درصد باسوادان جمعیت ۶ ساله و بالاتر را نشان می‌دهند.

درصد باسوادان در جمعیت ۶ ساله و بیشتر برحسب جنس و مناطق شهر و روستا

مناطق	۱۱-۶ ساله	۱۲-۱۴ ساله	۱۵-۱۹ ساله
شهرستان	۶۰/۵	۴۸/۲	۲۳/۶
مناطق شهری	۸۷/۲	۸۳/۳	۶۲/۲
مناطق روستائی	۵۲/۴	۳۵/۱	۹/۱

واضح است که با افزایش سالیانه جمعیت عده دانش‌آموزان نیز زیاد شده و مراکز آموزشی هم توسعه می‌یابد بطوریکه در سال تحصیلی ۵۳-۵۴ این شهرستان دارای ۷۱ دبستان با ۹۷۳۸ نفر دختر و پسر و ۷ مدرسه راهنمایی با ۳۰۳۹ نفر دختر و پسر و ۴ دبیرستان با ۱۰۱۵ نفر دانش‌آموز دختر و پسر و در سال ۵۴-۵۵ - ۸۱ دبستان با ۱۱۴۳۰

دختر و پسر و ۱۰ مدرسه راهنمایی با ۳۶۰۶ نفر دختر و پسر و ۴ دبیرستان با ۱۰۶۳ نفر و همچنین در سال تحصیلی ۶۳-۶۴ با ۸۵ باب دبستان و ۲۲۶۲۰ دانش آموز دختر و پسر و ۲۵ مدرسه راهنمایی با ۵۶۰۶ نفر دختر و پسر و ۶ دبیرستان با ۱۹۵۸ دختر و پسر دایر و به کار مشغول بوده‌اند.

لازم به یادآوری است که در سالهای اخیر بر تعداد آموزگاران و دبیران بومی بنحو چشم‌گیری اضافه شده که در بالا بردن سطح کیفی و کمی معلومات دانش آموزان سعی وافر مبذول داشته‌اند که آینده روشنی را نوید می‌دهد.

تعداد مراکز مختلف آموزشی و دانش آموزان در سال تحصیلی ۱۳۶۳

تعداد مراکز آموزشی			تعداد دانش آموزان			کادر آموزشی			
جمع	پسرانه	دخترانه	جمع	پسر	دختر	جمع	مرد	زن	شهر نهاوند
۳۰	۱۴	۱۶	۶۸۳۹	۳۶۸۸	۳۱۱۵۱	۳۷۲	۱۸۸	۱۸۵	دبستان
۱۴	۶	۸	۳۸۹۱	۲۴۸۶	۱۴۰۵	۲۴۷	۱۳۸	۱۰۹	راهنمایی
۶	۴	۲	۲۱۵۲	۱۴۴۴	۷۰۸	۱۸۳	۱۵۱	۳۲	دبیرستان
۲	۱	۱	۳۶۴	۲۷۸	۸۶	—	—	—	مدارس فنی حرفه‌ای

۱-۶. آموزش

در مهرماه ۱۳۶۵، از جمعیت ۲۴-۶ ساله شهرستان نهاوند ۵۱/۹ درصد در حال تحصیل بوده‌اند. این نسبت در نقاط شهری ۶۲/۱ درصد و در نقاط روستایی ۴۷/۸ درصد بوده است.

در این شهرستان ۸۵/۰ درصد از کودکان، ۶۹/۲ درصد از نوجوانان و ۱۷/۷ درصد از جوانان به تحصیل اشتغال داشته‌اند.

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، در نقاط شهری شهرستان نهاوند ۱۳۱۱ نفر و در نقاط روستایی این شهر ۱۸۸ نفر آموزگار دوره ابتدایی وجود داشته است. با قبول این فرض که کلیه آموزگاران و دانش آموزان دوره ابتدایی که در جمعیت ساکن این شهرستان سرشماری شده‌اند، در همین شهرستان به تدریس و

تحصیل اشتغال داشته‌اند، نسبت دانش‌آموزان دوره ابتدایی به آموزگاران در این شهرستان برابر ۱۷/۴ می‌شود.

درصد جمعیت در حال تحصیل ۲۴-۶ ساله برحسب گروه‌های عمده سنی به تفکیک ساکن و غیرساکن

غیرساکن	ساکن		شهرستان	گروه‌های عمده سنی
	نقاط روستایی	نقاط شهری		
۰/۰۰	۴۷/۸۳	۶۲/۰۵	۵۱/۸۹	جمعیت ۲۴-۶ ساله.....
۰/۰۰	۸۱/۷۰	۹۳/۹۳	۸۴/۹۹	کودکان (۶-۱۰ ساله).....
۰/۰۰	۶۲/۲۲	۸۸/۷۹	۶۹/۱۹	نوجوانان (۱۱-۱۴ ساله)....
۰/۰۰	۱۲/۴۵	۲۹/۴۵	۱۷/۷۴	جوانان (۱۵-۲۴ ساله).....

۱-۷. سواد

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، از ۱۳۲۵۸۸ نفر جمعیت ۶ ساله و بیشتر شهرستان نهاوند ۵۶/۲ درصد باسواد بوده‌اند. نسبت باسوادی در گروه سنی ۱۴-۶ ساله ۸۶/۱ درصد و در گروه سنی ۱۵ ساله و بیشتر ۴۲/۰ درصد بوده است. در بین افراد لازم‌التعلیم (۱۴-۶ ساله)، نسبت باسوادی در نقاط شهری ۹۵/۰ درصد و در نقاط روستایی ۸۲/۹ درصد بوده است.

فصل دوم

دین - مذهب

در سال ۱۳۳۵ از کل جمعیت این شهرستان ۹۹٪ درصد مسلمان، این نسبت که در شهر ۹۷ درصد بوده است در سال ۱۳۴۵ به ۹۹/۸ درصد رسیده است. در آبانماه ۱۳۵۵، ۹۹/۸ درصد مسلمان و کمتر از ۱٪ پیرو ادیان دیگر بوده‌اند، در همین سال حدود یکصد نفر یهودی در محله مربوط به خود ساکن بوده‌اند. در گذشته عمده کمی بهائی در شهر و همچنین گروهی علی‌اللهی در روستاهای ده سرخه و ملوسان و بابارستم زندگی می‌کرده‌اند، گروه اخیر هم اکنون (زمان سرشماری) در دهات یاد شده ساکنند.

به نظر می‌رسد در قرون گذشته مردم دارای عقاید مذهبی دیگری نیز بوده‌اند از آنجمله مذهب مشبهه و مجسمه. شیخ طبرسی می‌نویسد: شهر جریایقان یا جریاذقان ناحیه‌ای بین استرآباد و جرجان از نواحی طبرستان و دیگر کرج [کرج ابودلف]، گرپایگان، هروگرد و نهاوند اغلب مشبهی^۱ هستند. در جای دیگر می‌نویسد مردم اصفهان - گلپایگان و نهاوند مشبهه و مجسمه بودند^۲. در کتاب النقص هم به این مسأله اشاره شده است.^۳ برای اطلاع از عقاید مزبور به کتاب الفرق بین الفرق مراجعه شود^۴

۱ - شیخ طبرسی - البیان - صفحات ۱۴۹ و ۶۳. طبرس، بر وزن تفرش همان تفرش نزدیک اراک است.

۲ - النقص - صفحه ۶۳

۳ - ابو منصور، عبدالقاهر بغدادی - الفرق بین الفرق - صفحات ۱۶۶-۱۶۵ ترجمه دکتر مشکور

فصل سوم

وضعیت آب و برق

۱. آب آشامیدنی:

به شرحی که در بحث شاخصه‌های اجتماعی گفته‌ایم آب آشامیدنی مردم بیشتر از چاه منازل و بعضی هم از چشمه‌های مجاور محل سکونت خانواده تأمین می‌شد تا اینکه در سال ۱۳۴۴ در سطح شهر اقدام به لوله‌کشی شد و دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۶ آب در لوله‌های نصب شده جریان پیدا کرد. البته در این سال فقط ۲/۲ درصد خانه‌ها دارای آب لوله‌کشی بوده‌اند در تمام نقاط سرشماری شده شهرستان فقط ۰/۶ درصد از واحدهای مسکونی دارای لوله‌کشی آب داخل ساختمان بوده است. بقیه مصارف واحدهای مسکونی به ترتیب از چاه و چشمه تأمین می‌شد. در شهر نهاوند آب مورد استفاده خانوارهای ۸۵/۹ درصد از واحدهای مسکونی از چاه و در نقاط روستای آب مورد استفاده خانوارهای ۴۴/۳ درصد از واحدهای مسکونی از چشمه و ۲۹ درصد دیگر از چاه تأمین می‌شد ولی در سال ۱۳۵۵ در این شهرستان، از کل واحدهای مسکونی خانوارهای معمولی ساکن، ۱۶/۸ درصد دارای آب لوله‌کشی بوده‌اند که در مناطق روستایی به میزان ۴/۳ درصد رسیده است. آب مصرفی واحدهای مسکونی در این سال (۱۳۵۵) ۳۴/۱ درصد از مخزن عمومی و ۳۲/۵ درصد از چاه و ۵/۲ درصد از قنات و ۶/۵ درصد از رودخانه ۲۱/۸ درصد از چشمه‌ها تأمین می‌شده است.

در سال ۱۳۵۷ طرحی با اعتبار ۹۰ میلیون ریال از محل اعتبارات خاص ناحیه‌ای در دست اجرا بوده تا آب گاماساب را به شهر برسانند.^۱ که با شروع انقلاب متوقف گردید.

۱- سازمان برنامه و بودجه گزارش توسعه اقتصادی و اجتماعی استان همدان - طرح برنامه ششم - جلد

ولی در سالهای بعد از انقلاب ادامه یافت. در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ از خانوارهای معمولی ساکن این شهر ۸۸/۶ درصد از آب لوله‌کشی استفاده می‌کرده‌اند. آب آشامیدنی ۹۶/۵ درصد از خانواده‌های این شهر از مخزن عمومی تأمین می‌شده است. (در سال ۱۳۶۹ بوسیله شهرداری ۵ منبع ساخته شد که یکی در شهرک طالقانی و سه منبع دیگر در محل شیخ منصور است.

آب شهرک طالقانی و یکی از منابع شیخ منصور بوسیله پمپاژ از چاه بدست می‌آید. آب دو منبع دیگر در محله شیخ منصور از چشمه تأمین می‌گردد که تصفیه آب آنها بوسیله پرکلرین صورت می‌گیرد. تعداد مشترکین اعم از تجاری و مسکونی در سال یاد شده ۱۱۰۰۰ واحد بوده است.^۱

۲. وضعیت برق شهر

اولین کارخانه برق در سال ۱۳۱۴ بوسیله شخصی به نام ارباب جمپور در بالای بلندی قلعه بنا گردید در سال ۱۳۳۰ کارخانه به‌وسیله آقای اسدالله مروتی و حاج آقا الطافی اداره می‌شد. در سال ۱۳۴۸ به شرکت برق منطقه‌ای واگذار گردید. در سال ۱۳۴۵ حق انشعاب برای دکانها ۱۰۰۰ ریال و برای منازل ۲۰۰۰ ریال بوده است قیمت هر کیلووات ۴ ریال محاسبه می‌شده است.

موتورهای کارخانه هم اکنون (۱۳۵۱) دارای ظرفیت اسمی ۲۵۰ کیلووات ساعت است. تعداد مشترکین در سال یاد شده به ۳۰۰۰ مشترک رسیده است. متصدی کارخانه اظهار می‌داشت ۶ پست تقویتی در نقاط مختلف شهر دایر است.

ظرفیت مولد برق در سال ۱۳۵۳

نوع مولد	روغن به لیتر	گازوئیل به لیتر	ظرفیت اسمی (کیلووات)	ظرفیت فعلی (کیلووات)	حداکثر بار	ضریب بار
دیزل	۴۰۳۳۹	۱۴۶۳۸۵۱	۳۵۰۰	۲۵۰۰	۱۸۰۰	۳۰/۲

مشترکین برق به تفکیک نوع مصرف در شهرت برق منطقه‌ای در سال ۱۳۵۳

شهرستان	جمع	عمومی	صنعتی	خانگی	کشاورزی	سایر
نهاوند	۴۱۳۹	۹۱۶	۱	۳۱۶۶	۰	۵۶

میزان فروش برق به تفکیک نوع مصرف برق منطقه‌ای در سال ۱۳۵۳ (کیلووات ساعت)

شهرستان	جمع	عمومی	صنعتی	خانگی	کشاورزی	معابر	سایر
نهاوند	۳۹۳۲۲۳۱	۱۲۹۵۸۳۷	۱۲۱۸۰۰	۱۵۱۳۱۶۴	۰	۶۱۳۷۱۰	۸۷۷۲

در گزارش توسعه اقتصادی سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۵۷ در مورد برق شهرستان چنین آمده است:

برق شهرستان نهاوند در سال ۱۳۵۷ بوسیله دو نیروگاه محلی منفرد به قدرت ۲۳۵۰ کیلووات تأمین می‌شود.

پست برق تا شعاع ۲۰ الی ۲۵ کیلومتر روستاهای اطراف را تغذیه می‌کند^۱

میزان فروش برق به تفکیک موارد مصرف در شهرستان در سال ۱۳۶۳

	جمع	عمومی	صنعتی	خانگی	کشاورزی	معابر	مساجد	بارفروش
شهرستان	۴۲۹۰۱	۴۹۶۰۱	۷۹۸	۱۱۱۸۷	۳۴۴۳	—	۵۲	۱۱۲۳۱

مشترکین برق در سال ۱۳۶۳

شهرستان	جمع	عمومی	صنعتی	خانگی	کشاورزی	حام المنفعه	تعداد روستاها
	۱۰۸۲۷	۲۱۶۷	۲۱	۸۴۵۱	۷۱	۲۶	۹۳

در سال ۱۳۶۳ مشترکین آب ۷۷۴۸ بوده و نحوه تصفیه به صورت شیمیائی بوده است بعضی تسهیلات خانواده در سال ۱۳۶۵:

در مهرماه ۱۳۶۵ در شهرستان نهاوند از ۳۴۰۸۶ خانوار معمولی ساکن، ۸۷/۳

۱- سازمان برنامه و بودجه. گزارش توسعه اقتصادی و اجتماعی طی برنامه ششم - جلدت ۱۲-۱۳۵۷

درصد از برق، ۷۰/۴ درصد از آب لوله‌کشی و ۲۱/۲ درصد از حمام در محل سکونت خود استفاده می‌کرده‌اند.

درصد خانوارهای معمولی ساکن استفاده‌کننده از برخی تسهیلات موجود در محل سکونت خود

به تفکیک نقاط شهری و روستائی

شرح	شهرستان	ساکن در نقاط شهری	ساکن در نقاط روستائی
برق	۸۷/۲۷	۹۸/۱۲	۸۱/۸۳
تلفن	۶/۷۷	۱۸/۹۲	۰/۷۰
آب لوله‌کشی	۷۰/۴۲	۸۸/۵۷	۶۱/۳۶
گاز لوله‌کشی	۰/۰۰	۰/۰۰	۰/۰۰
حمام	۲۱/۲۴	۴۸/۹۷	۷/۴۰

مشترکین برق شهرستان نهایوند تا پائین سال ۱۳۶۹^۱ (مناطق شهری)

نوع مشترکین	تعداد	متوسط مصرف روزانه kwh	کل مصرف ماهیانه kwh
خانگی	۱۳۶۵۹	۱۱۷۱۹۶	۳۵۱۵۸۸۰
عمومی	۳۳۱۰	۶۰۹۳۵	۱۸۲۸۰۵
کشاورزی	۶۶	۴۸۰۰	۱۴۴۰۰
صنعتی	۸	۲۳۹۷	۷۱۹۲۰
بارفروش روستائی	۷۳	۲۳۹۷	۷۱۹۲۰
آرد و نان	۴۱	۵۳۱	۱۶۰۸۰
اماکن متبرکه	۶۳	۸۹۲	۲۶۷۶۰
روشنائی معابر	۱	۹۰۰۰	۲۷۰۰۰۰
جمع	۱۷۲۲۱	۲۸۹۸۴۶	۸۶۹۵۳۹۰

۱- گرفته شده از طرح‌های نهایوند - مهندسین مشاور بعد تکنیک معماری و شهرسازی

بخش دوازدهم

روستاهای شهرستان نهاوند

فصل چهارم: بررسی اوضاع اقتصادی
و اجتماعی گیان در سال ۱۳۵۷

فصل پنجم: دهات از میان رفته

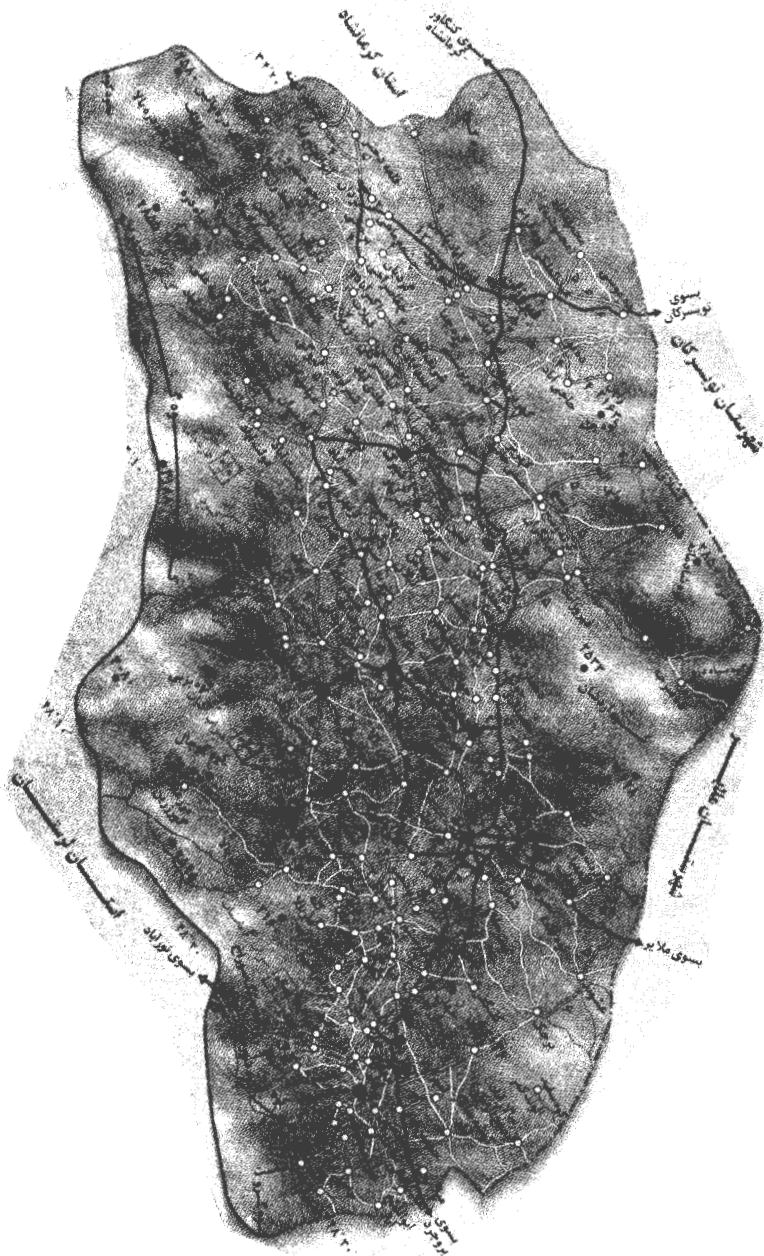
فصل نخست: ویژگیهای عمده نقاط
روستائی در سال ۱۳۶۵
○ مهاجرت و علل آن

فصل دوم: فعالیت‌های اقتصادی

فصل سوم: آمار جمعیت روستاها در

چهار دوره سرشماری از ۱۳۳۵ تا ۱۳۶۵

به همان دلایلی که در بخش یازدهم بیان گردید
در این بخش هم از مهاجرت و علل آن و
فعالیت‌های اقتصادی صرف‌نظر شد و تنها
به برخی جداول مربوط به متن‌های حذف شده
اکتفا گردید. امید است مفید واقع گردد.



فصل نخست

ویژگیهای عمده نقاط روستایی شهرستان نهاوند در سال ۱۳۶۵

برابر آخرین آمار سال ۱۳۶۵ این شهرستان دارای ۱ شهر به نام نهاوند و ۲ بخش شامل ۴ دهستان به نامهای دهستان علیا، دهستان سفلی، دهستان سلگی و دهستان خزل است که جمعاً متشکل از ۲۰۸ آبادی دارای سکنه و ۳۰ آبادی خالی از سکنه می باشد. در سال یاد شده، شهرستان دارای ۱۷۲۶۹۲ نفر جمعیت بوده است از این عده ۵۲۲۶۵ نفر ساکن در نقاط شهری (۳۰٪) و ۱۲۰۴۲۷ نفر ساکن در نقاط روستائی بوده اند.

از جمعیت نقاط روستائی این شهرستان ۶۳۱۰۰ نفر را مردان و ۵۷۳۲۷ نفر را زنان تشکیل می داده اند. نسبت جنسی در این جمعیت نشان می دهد که در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۱۰ نفر مرد وجود داشته است. این نسبت در بین اطفال کمتر از یک ساله ۱۱۰ و در بین افراد ۶۵ ساله و بیشتر ۱۲۰ است. پائین ترین نسبت جنسی به گروه سنی میان سالان (۲۵-۶۴ ساله) و بالاترین نسبت به گروه سنی بزرگ سالان (۶۵ ساله و بیشتر) تعلق دارد.

رشد جمعیت دهستانهای شهرستان نهاوند

اسامی دهستاها	جمعیت سال ۱۳۵۵	جمعیت سال ۱۳۶۵	میزان رشد ۵۵-۵۶
مناطق روستائی شهرستان	۸۹۹۸۳	۱۲۰۴۲۷	۲/۹۴
دهستان خزل	۱۶۸۶۸	۲۰۵۴۸	۱/۹۸
دهستان سلگی	۱۵۷۷۰	۲۲۲۴۸	۳/۶۲
دهستان سفلی	۳۳۲۹۱	۴۲۷۷۵	۲/۵
دهستان علیا	۲۳۹۸۸	۳۴۸۵۶	۳/۷

باتوجه به جدول بالا می بینیم که در مدت یکدهه جمعیت روستائی رشدی معادل ۲/۹۴ درصد داشته است.

از طرفی چون ده توان اضافه جمعیت یاد شده را نداشته است بتدریج اهرمهای دافعه خود را به کار انداخته و جمعیت اضافی را به سوی قطب‌های پرجاذبه شهری رانده است. این جا است که پدیده مهاجرت در آغاز نیمه دوم این قرن گریبانگیر روستاهای ما شده و مسائل حادی برای جامعه پدید آورده است. واضح است، این مهاجرت برای کشور ما که منطقه‌ای کشاورزی بوده و صنایع مونثاژ آن توان جذب جمعیت مهاجر را ندارد جز نابودی کشاورزی و برهم زدن فرم منسجم شهری نتیجه‌ای در پی نداشته است.

جدول زیر کمبود خدمات رفاهی در سال ۱۳۵۵ در روستاهای شهرستان نیاوند را نشان می‌دهد.

تاسیسات عمومی			تاسیسات آموزشی و مذهبی										خدمات پزشکی و دامپزشکی					
نام شهرستان	آبادی	جمعیت	بوق	آب لوله کشی	غسلخانه	حمام	دبستان	مدرسه راهنمایی	مدرسه فنی و حرفه‌ای	مسجد	تکیه یا حسینیه	آرامگاه	کلیسا	سایر عبادتگاههای دایر	زیرکانه	پزشک اعم از مقیم و غیرمقیم	بهدار و ماما	دامپزشک روستایی
نیاوند	۲۲۵	۸۹۸۸۳	۷	۲۵	۳۱	۱۰۸	۱۴۹	۲	-	۱۲۰	۶	۱۴	-	-	۶	۱۸	۱۰	۸۲

تأسیسات ارتباطی و انتظامی							تأسیسات اقتصادی و اجتماعی							
نام شهرستان	صندوق پست	دفتر پست و تلگراف	تلفن	ایستگاه راه آهن	پاسگاه	عامل فروش نفت	بانک	آسیای آرد	فروشگاه تعاونی	مغازه خردهفروشی (بقالی)	قفسه	تلفن	قفسه خانه	شرکت تعاونی روستایی
نیاوند	۱۷	۲	-	-	۴	۳۲	-	۷۳	۲۳	۹۵	۶۱	-	۱۲	۲۸

جدول زیر نمودار سطح زیر کشت و مقدار تولید برخی از محصولات کشاورزی به طور تقریب در سال زراعی ۵۶-۵۷ می باشد.

ردیف	نوع محصول	سطح زیر کشت هکتار	تولید در واحد سطح به کیلوگرم	جمع کل تولید به کیلو
۱	خریزه	۳۰۰	۷۵۰۰	۲۲۵۰۰۰۰
۲	هندوانه	۱۰۰	۸۵۰۰	۸۵۰۰۰۰
۳	خیار	۱۵۰	۸۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰
۴	پیاز	۳۵۰	۳۵۰۰	۱۲۲۵۰۰۰
۵	گوجه فرنگی	۳۰۰	۶۰۰۰	۱۸۰۰۰۰۰
۶	بادمجان	۵۰	۳۵۰۰	۱۷۵۰۰۰
۷	سیب زمینی	۵۰۰	۱۲۰۰۰	۶۰۰۰۰۰۰
۸	دانه های روغنی	۳۵۰	۱۲۰۰	۴۲۰۰۰۰۰
۹	خشخاش	۹۴۲	۴۰	۳۷۶۸۰
۱۰	توتون	۱۴	۱۵۰۰	۲۱۰۰۰
۱۱	گاودانه	۱۷۰	۱۲۵۰	۲۱۲۵۰۰
۱۲	سیر	۶	۳۲۰۰	۱۹۲۰۰

۳-۲. نرخ سر خرمن برخی از محصولات کشاورزی در سال ۱۳۵۷

ردیف	محصولات زراعی	نرخ هر کیلو به ریال		نرخ هر کیلو به ریال
۱	گندم	۱۲ ریال	۱۱	یونجه تر ۴ ریال
۲	جو	۱۰ ریال	۱۲	گاودانه ۲۵ ریال
۳	نخود	۴۰ ریال	۱۳	چغندر قند ۳ ریال
۴	لوبیا	۳۳ ریال	۱۴	هندوانه ۱۵ ریال
۵	سیب زمینی	۱۰ ریال	۱۶	خیار ۲۰ ریال
۶	سیر	۱۵ ریال	۱۷	ماش ۳۰ ریال
۷	پیاز	۱۲ ریال	۱۸	بادام ۳۵۰ ریال
۸	عدس	۳۰ ریال	۱۹	انگور ۲۰ ریال
۹	توتون	۶۰ ریال	۲۰	سیب درختی ۳۰ ریال
۱۰	گوجه فرنگی	۸ ریال	۲۱	گللابی ۳۵ ریال
۱۱	یونجه تر	۴ ریال	۲۲	آلبالو ۴۰ ریال
۱۲	گاودانه	۲۵ ریال	۲۳	زردآلو ۲۰ ریال
			۲۴	آلوزرد ۳۵ ریال
			۲۵	آلو سبز (گوجه سبز) ۳۰ ریال

جدول زیر نمودار سطح زیر کشت و مقدار تولید برخی محصولات کشاورزی در سال زراعی ۵۶-۵۷ است.

ردیف	نوع محصول	سطح زیر کشت هکتار	تولید در واحد سطح به کیلوگرم	جمع کل تولید به کیلو
۱	سیب	۷۰۰	۶۰۰۰	۴۲۰۰۰۰۰
۲	تاکستان	۵۰۰	۶۵۰۰	۳۳۵۰۰۰۰
۳	گل‌آبی	۱۲۰	۳۵۰۰	۳۲۰۰۰۰۰
۴	زردآلو	۵۰۰	۵۵۰۰	۲۷۵۰۰۰۰
۵	گردو	۳۰۰	۵۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰
۶	انواع آلو	۲۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰۰۰۰
۷	آلبالو	۵۰	۳۵۰۰	۱۷۵۰۰۰۰
۸	بادام و فندق	۱۸۰	۳۰۰۰۰	۵۴۰۰۰۰۰
۹	به	۷۰	۳۵۰۰	۱۰۵۰۰۰۰

۳-۳. سطح زیر کشت محصولات عمده سالانه سال زراعی ۶۵-۶۴

نام شهرستان	نوع کشت	جمع	گندم	جو	حبوبات	سبزیجات			محصولات جالیزی	نباتات علوفه‌ای
						سیب زمینی	پیاز	سایر		
نهاد	آبی	۱۷۰۶۱	۷۱۸۴	۳۲۰۲	۲۶۶۰	۱۷۵	۱۵۰	۶۰	۱۶۰	۳۴۰۰
	دیم	۱۴۲۷۰	۸۰۸۰	۳۵۴۴	۲۲۶۶	-	-	-	۳۸۰	-
	جمع	۳۱۳۳۱	۱۵۲۶۴	۶۷۴۶	۴۹۲۶	۱۷۵	۱۵۰	۶۰	۱۶۰	۳۷۸۰
استان	آبی	۱۳۱۳۲۲	۶۳۴۳۰	۲۰۹۴۲	۷۷۰۱	۵۴۹۵	۵۹۰	۱۴۴۰	۲۹۲۰	۲۸۷۲۵
	دیم	۲۷۴۲۲۸	۲۳۵۵۸۴	۲۱۸۴۶	۱۰۶۶۸	-	-	-	۲۰۰۰	۴۱۳۰
همدان	جمع	۴۰۵۵۵۰	۲۹۹۰۱۴	۴۲۷۸۸	۱۸۳۶۹	۵۴۹۵	۵۹۰	۱۴۴۰	۴۹۲۰	۳۲۸۵۵
سهم شهرستان	آبی	۱۳	۱۱/۳	۱۵/۳	۳۴/۵	۳/۲	۲۵/۴	۴/۲	۵/۵	۱۱/۸
	دیم	۵/۲	۳/۴	۱۶/۲	۲۱/۲	-	-	-	۹/۲	-
استان (درصد)	جمع	۷/۷	۵/۱	۱۵/۸	۲۶/۸	۳/۲	۲۵/۴	۴/۲	۲۳/۲	۱۱/۵
سهم شهرستان	آبی	-	۱۴/۵	۱۶/۲	۳۶/۸	۳/۱	۲۰/۳	۴/۹	۴/۸	۸
	دیم	-	۵/۲	۲۳/۸	۱۹/۲	-	-	-	-	۸
تولیدات استان (درصد)	جمع	-	۸/۹	۱۸/۶	۲۹/۸	۳/۱	۲۰/۳	۴/۹	۴/۵	۸

ماخذ: آمارنامه کشاورزی استان سال ۱۳۶۵ وزارت کشاورزی

۳-۴. سطح زیرکشت و تولید سالانه بعضی محصولات کشاورزی در سال زراعی ۱۳۷۰

جو			گندم			سطح زیرکشت به هکتار
دیم	آبی	جمع	دیم	آبی	جمع	
۵۸۵۲	۵۷۵۹	۱۱۶۱۳	۱۳۱۷۱	۷۹۱۱	۲۱۰۸۲	
دیم	آبی	جمع	دیم	آبی	جمع	تولید به تن
۶۵۲۸	۲۰۰۱۵	۲۶۵۴۳	۱۶۶۷۱	۲۵۳۲۷	۴۱۹۹۸	

جو		گندم		عملکرد در هکتار واحد: کیلو
دیم	آبی	دیم	آبی	
۱۱۱۵	۳۴۷۵	۱۲۶۶	۳۲۰۱	

سبزیجات				
		سبب زمینی		سطح زیرکشت
		گوجه فرنگی	پیاز	جمع پیاز
۹۷ -		۱۴۳	۲۶	۲۷۶
				به هکتار

سبزیجات				تولید به تن
سیر	گوجه فرنگی	سبب زمینی	پیاز	
—	۱۲۰۹/۰	۲۷۱۷	۸۶۶	۴۷۹۲/۰

فصل سوم

آمار جمعیت روستاهای شهرستان نهاوند

مشخصات تقسیمات روستائی در سال ۱۳۶۵

تعداد بخش	نام بخش	تعداد آبادی	مساحت به کیلومتر مربع
۲	بالا دهستان	۵۶	۳۷۷
—	پائین دهستان	۶۹	۴۵۲
—	دهستان خزل	۷۲	۶۴۶
—	دهستان سلگی	۳۴	۱۸۴

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
۷۲۲۳۰	۷۴۴۹۰	۸۹۹۸۳	۱۲۰۴۲۸	جمع کل نقاط روستائی
۱۰۶۳۸	۱۵۱۴۴	۱۶۸۶۸	۲۰۵۴۸	دهستان خزل
—	—	۶۳	—	ایل خوشکاخوره
—	۱۴	—	—	آهنگران
۲۴۲	۵۰۱	۶۰۰	۸۸۴	آران
۱۰۴	۷۵	۷۴	۸۵	ابوالفتح آباد
۴۹	۶۶	۴۸	۴۳	احمدآباد (علیا) چمرگه
۶۲	۹۳	۱۱۵	۱۴۴	احمدآباد داریاب
۱۳۱	۱۲۴	۱۶۰	۲۴۹	امیرآباد
۲۰۲	۲۰۶	۱۴۳	۷۵	اکبرآباد
۶۵	۷۷	۸۷	—	بیدحله
۱۸۹	۲۵۵	۲۴۰	۲۹۸-	برجکی
۳۳۳	۳۶۲	۳۷۹	۴۵۵	بره فراح
۵۰	۹۱	۱۰۷	۱۷۷	تپه یزدان
۶۱	۱۲۱	۲۱۱	۲۸۹	تاریک دره پائین
۳۹۱	۵۱۷	۶۹۷	۱۰۲۶	تاریک دره بالا
۱۸۰	۱۸۳	۲۳۷	۲۷۲	چم کبود
	۷۴	۴۴	—	چشمه کبود
۲۳۴	۲۸۳	۳۵۰	۱۱۱	چناران
۸۴	۱۲۶	۴۸	—	چفته دره
۵۷	۱۳۰	۱۴۹	۱۸۰	چشمه درازه
۱۱۹	۲۸۹	۳۱۸	۲۸۳	چشمه ماهی
—	—	—	—	چشمه شنبه
۱۴۷	۱۸۹	۲۵۰	۳۵۳	چقاصراحی
۱۸۷	۲۳۴	۱۰۹	۱۱۹	حسن آباد سرکان
۸۶	۹۰	۸۰	۴۹	حاجی آباد
	۱۶۰	۱۸۵	۲۰۴	خشک آبخوره
۷۰	۱۰۵	۱۲۱	۱۶۲	خیرومند
—	۱۹۳	۲۵۶	۳۲۸	خلج رود

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
۱۰۶	۶۶	۹۸	۱۳۱	خالنده
۹۰	۱۲۲	۱۴۴	۱۹۹	خم خسرو
۵۰۵	۷۷۴	۹۴۵	۱۱۹۶	دهلر
۶۰		۱۲۹	۱۸۹	دهنو کهنه
۳۰۰	۴۴۹	۴۸۱	۶۴۵	ده کهنه
۲۱۴	۳۳۲	۳۷۶	۴۴۲	دو آب
۱۹۹	۲۲۲	۳۸۶	۴۳۸	دره میرزا
۵۷	۸۰	۸۹	۱۲۵	دارباب
۳۹۶	۴۵۳	۶۱۳	۷۷۷	ده موسی
۵۰۰	۵۹۸	۶۱۹	۱۰۰۱	دهنو عبدالملکی
۱۱۶	۱۳۸	۱۹۰	۲۸۰	زرین باغ
۱۰۱	۱۶۶	۱۲۵	۱۹۲	زاین
۳۲۷	۵۲۸	۷۰۳	۸۳۶	سراب دهلر
۶۰	۸۶	۱۰۴	۱۱۹	سراب باباعلی
۱۰۱	۱۸۵	۲۱۸	۲۷۹	سرخلج
۱۷۷	۲۵۷	۲۲۷	۲۴۹	سیاه‌دره (علیا)
۵۷	۸۴	۶۵	—	سه‌کران
۷۳	۸۷	۲۴	—	سر دره
۱۲۴	۱۷۱	۱۸۴	۱۹۹	شطزل
۳۷۳	۴۸۵	۶۱۳	۹۵۷	عبدالملکی
۲۴۳	۲۷۸	۳۸۲	۹۶۵	فیرزوآباد علیا
۱۵۴	۲۲۰	۲۶۸	۲۹۷	فیروزآباد سفلی
۱۸۱	۱۷۷	۱۱۷	۱۱۰	قلاته
۱۰۳	۸۵	از سکنه	خالی	قلعه دخترگپ
۱۰۲	۹۸	۴۳	۳۲	قیلاب
۷۳	۹۴	۷۷	۳۶	قلعه علیخان
۲۲۶	۲۵۰	۲۰۱	۲۸۸	قره بناس
۵۳	۷۲	۷۷	۱۰۶	کهریزکلان
۱۰۹	۱۲۹	۱۴۰	۱۱۱	کلان
		۴۸	۲۷	کلگادره

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
۱۳۳۵	۴۶۹	۵۱۱	۴۴۷	کنگاور کهنه
۱۰۶	۲۰۱	۲۹۳	۲۶۸	کوتاه‌دره
—	۱۴۲	۱۳۴	۷۶	کهریز بیدسرخ
۱۰۹	۱۱۷	۵۸	—	گند آبه
۳۵	۲۱	۴۵	۳۱	گل زرد
۳۳۹	۵۱۱	۶۴۲	۷۵۶	گردیان
۲۲۹	۳۰۶	۳۵۸	۴۶۳	گیوکی
۱۶۵	۲۲۴	۲۸۹	۲۴۶	گور نصیب
۳۶۳	۵۶۹	۷۳۹	۸۶۵	گره چقا
۲۰۳	۱۶۷	۲۰۷	۳۱۲	میرزا ولی
۱۷۱	۲۲۵	۲۲۹	۱۴۵	محمد دیوانه (محمودآباد خزل)
۱۵۰	۱۶۸	۱۸۰	۱۲۰	وناکوه
۱۳۶	۱۷۳	۲۱۲	۱۱۷	هفت خانی
۳۸۸۹۳	۲۷۶۴۸	۳۳۲۹۱	۴۲۷۷۵	دهستان سفلی
—	—	۹۱	۱۳۸	اکبرآباد
۲۶	۲۹	۳۱	۴۴	امین آباد
۲۴۸	۳۵۵	۳۰۱	۲۸۵	بندامان
۱۳۱۱	۱۸۵۷	۲۳۳۵	۳۳۳۴	برزول
۸۲	۱۰۰	۱۴۵	۱۹۷	چنار
		۱۷۴	۳۸	چولک خرابه
۱۴۷۱	۶۳۰	۶۱۸	۷۲۶	چولک قپانوری
		۵۴۴	۷۷۸۶۱۳	چولک اصلی
۲۷۰	۳۹۷	۵۷۶	۸۵۷	حسین آباد گیان
۱۰۲	۳۵۸	۴۵۵	۴۸۳	حاجی آباد
۱۴۰	۱۶۶	۱۷۶	۳۱۱	حسین آباد چولک
۱۳۸	۱۹۸	۷۲	۱۵	حبیب آباد دهفول
۳۳	۴۱	۴۶	۶۳	حاجی آباد کفرآش
۲۰۴۵	۲۶۳۸	۲۶۱۱	۳۳۷۳	دهفول
۲۳۵	۴۶۱	۵۹۹	۹۰۴	دهبوره

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
		۲۶۶	۴۵۰	دهقان آباد
۱۶۶	۳۳۴	۴۲۹	۶۰۶	ده سرخه
۵۷	۶۵	از سکنه	خالی	رضاآباد
۱۸۵	۳۱۸	۴۱۰	۵۰۱	رزامین علیا
۶۱۴	۸۸۰	۱۱۶۸	۱۶۴۰	رزامین سفلی
۱۱۹	۲۰۲	۲۷۰	۳۳۵	سرخلیج (سرخه لیجه)
۲۳۵	۳۵۱	۴۵۵	۵۱۴	سردوران
۵۴۶	۵۹۰	۶۶۵	۸۳۹	سعد وقاص
۱۷۷	۲۵۷	۳۲۶	۲۲۹	سیاه دره
—	۴۶۷	۵۷۳	۶۸۵	شاه‌آباد قبانوری
۲۹۱	۴۴۵	۴۳۶	۲۲۰	شادمانه
۳۵۴	۴۲۲	۵۶۲	۷۶۸	طایمه
۱۴۷	۳۲۳	۳۲۹	۴۹۳	ظفرآباد
۱۴۳	۱۸۱	۱۳۹	۲۸۱	علمدار
۳۸۷	۴۱۰	۵۶۵	۷۴۱	عنبرقنبر
۶	۵۰	۶۳	۹۳	علی‌آباد
۱۲۳	۲۵۶	۲۸۳	۲۷۸	فیروزآباد طایمه
۳۸۷	۵۵۳	۴۸۱	۶۵۲	فهرومند
۱۳۲	۱۴۸	۱۴۲	۲۸	قشلاق دهفول
۱۲۱	۱۶۷	۱۶۸	۱۱۹	قشلاق ولی‌الله
۱۰۲	۱۵۵	۱۴۱	۱۴۹	قشلاق نحف
۳۷۷	۴۱۹	۵۳۲	۷۳۳	کرک علیا
۲۴۶	۳۶۰	۴۲۴	۵۲۲	کرک سفلی
۱۳۴۶	۱۴۵۷	۱۵۹۷	۲۲۲۴	کفراش
۵۰۱	۶۰۷	۷۲۸	۴۸۰	کله‌خان
	۱۱۰	۱۰۸	۱۵۲	کرته‌وسج
۲۸۰۶	۳۵۳۸	۴۴۹۵	۶۲۵۵	گیان
۷۴	۸۹۴	۱۱۹۲	۱۷۹۸	گیل‌آباد
۲۸۹	۴۴۵	۵۲۴	۸۴۷	گوشه سعد وقاص
۱۶۹	۲۲۸	۳۳۴	۴۲۷	لواشان

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
۴۲۸	۵۸۰	۷۳۹	۱۱۳۹	لیلی یادگار
۱۰۴	۱۶۶	۲۳۹	۳۴۵	مهان آباد
۱۱۵۹	۱۴۳۰	۱۸۸۴	۲۳۶۲	میهن آباد
—	۲۱۶	۲۷۲	۳۰۴	میان رودان
۱۰۲	۸۹	۱۱۲	۱۶۶	محمدآباد چلوک
—	۸۱	۱۰۸	۱۱۲	میانگران
۷۸	۹۹	۱۴۲	۱۹۰	معمدآباد
۲۳۳	۳۷۳	۵۴۶	۷۲۳	ملوسان
۷۰۶	۸۶۸	۹۲۰	۱۰۹۲	ورازانه
۶۲۵	۷۲۰	۷۶۳	۸۱۱	وهمان
۴۸۶	۵۶۶	۶۸۸	۸۰۶	وسج
۸۵۸۶	۱۲۰۲۸	۱۵۷۷۰	۲۲۲۴۸	دهستان سلکی جمع
۴۳۹	۵۹۴	۸۷۳	۱۱۶۲	ازنهری
۱۰۲	۱۹۱	۲۴۸	۲۲۹	اسدآباد
۷۳	۱۴۹	۱۴۶	۱۲۷	امیرآباد
۱۰۳	۱۱۱	۱۵۹	۲۵۸	بالا جوب
۱۰۵	۱۵۳	۱۵۲	۱۵۲	تپه علی
۷۸۵	۱۱۱۷	۱۵۸۲	۲۴۱۷	توانه
—	۷۵	۲۳۶	۲۳۳	جعفرآباد
۲۵۸	۳۵۸	۴۲۶	۶۳۳	چناری
	۱۹۸	۲۲۰	۲۷۷	حبیب آباد
۲۴۶	۲۶۳	۳۲۴	۲۰۰	درانه
۳۶	۴۳	۶۲	۴۹	دولت آباد
۳۹	۵۰	۷۰	۱۴	رحمت آباد
۸۵۸	۲۵۸	۱۵۷۵	۲۶۲۰	رزینی
۲۷۴	۳۷۶	۵۰۳	۸۰۰	رودباری
۳۱۵	۳۹۹	۵۵۱	۷۶۷	شریف آباد
۱۰۰۴	۱۲۷۲	۱۷۵۶	۲۶۱۲	شهرک
۳۴۱	۴۸۴	۶۵۷	۱۰۵۲	شیرآوند

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
۱۳۲	۱۹۹	۲۹۳	۳۹۴	عباس‌آباد
۲۰۸	۳۲۵	۴۴۸	۵۳۴	عسکرآباد
۴۸۳	۷۳۵	۹۳۹	۱۲۸۸	فارسیان
۱۷	۲۶	از سکنه	خالی	قلعه‌نازی
۲۵۶	۳۵۰	۳۷۲	۲۹۴	کهریز جمال
۳۳۲	۴۶۴	۵۷۶	۸۲۳	کهریز سلیم
۵۰۹	۶۵۳	۶۸۸	۹۴۸	کهریز صفی‌خانی
۴۶	۷۲	۷۲	۱۴۲	کمالوند
۵۳۷	۷۷۶	۱۱۱۸	۱۶۲۰	گنبد کبود
۳۳۰	۳۰۲	۳۷۰	۵۳۷	لیلاس
۲۹۷	۳۳۰	۴۵۶	۵۱۶	لیلان
—	۱۷۲	۲۷۲	۳۳۵	محمودوند
۱۵۵	۱۵۰	۲۱۶	۲۲۱	موسی‌آباد
۱۸۵	۱۶۰	۲۱۴	۲۱۸	ولی سیراب
۱۲۴	۱۵۲	۱۹۶	۲۹۱	هادی‌آباد
۱۴۱۱۳	۱۹۶۷۰	۲۳۹۸۸	۳۴۸۵۶	دهستان علیا جمع
—	—	۲	۱	ابوالفتح‌آباد
۱۳۱	۱۴۹	۱۹۱	۲۶۲	امیرآباد
۹۷	۱۲۴	۱۸۸	۲۰۸	اردشیرآباد
۱۸۶	۱۹۲	۲۶۸	۲۸۱	بانسره
۳۴۴	۴۵۴	۴۷۳	۴۹۷	برجک
۶۱۱	۷۶۵	۱۰۳۰	۱۱۵۶	بابارستم
—	—	۱۱	—	بهاره
۵۶۴	۸۶۲	۱۱۳۸	۱۶۵۳	بیان
۸	۸	از سکنه	خالی	پارک
۷۹	۸۹	۱۳۳	۱۵۴	پنبه در
۱۳۴	۱۴۰	۱۷۴	۱۶۶	تازناب سفلی
۷۵	۱۲۴	۳۷۹	۵۶۱	تازناب علیا
۵۹	۱۰۰	۵۶	۴۵	تازناب محمدباقر

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
۳۳۸	۲۵۱	۳۴۸	۴۱۲	تازناب وسطی
۱۴۲	۲۸۵	۴۰۱	۶۵۲	تکه
۶۹	۱۰۷	—	۱۸	نقی آباد
—	۳۵۵	۴۰۱	۶۲۹	جعفرآباد
۵۳۹	۷۵۲	۱۱۲۰	۱۶۰۵	جهان آباد
۵۳۹	۷۵۲	۱۱۲۰	—	حاجی آباد میلاد
۸۱	۱۶۶	۲۵۱	۴۱۶	حسین آباد
۲۱	۲۵	۳۶	۱۸	خیرقلی
۳۴	۳۶	۳۳	۸	خواجه حسینی
۱۲۸	۱۸۶	۲۸۱	۴۱۱	دهنو علیا
۳۰۷	۳۳۸	۴۱۵	۷۱۵	ده چقانی
۵۵	۷۲	۱۴۲	۲۰۸	داوند سفلی
۸۲	۸۵	۹۴	۱۵۳	داوند علیا
۳۶	۳۲	۶۲	۱۰۸	داوند وسطی
۳۸۹	۴۵۳	۴۸۸	۶۵۵	دره ابراهیم
۱۹۶	۲۹۲	۳۷۴	۶۰۱	ده حیدر
۱۸۸	۲۳۷	۲۶۲	۴۲۸	رضی آباد
۲۲	۳۱	۱۲۱	۲۱۹	زمان آباد
۴۲۴	۶۱۴	۶۲۸	۸۳۰	سفیدخانی
—	۱۸۶	۲۹۷	۲۸۳	سالارآباد
۴۵	۹۹	۱۴۸	۲۱۹	سرخ / کند
۵۶۹	۷۶۵	۹۴۳	۱۵۱۴	سهران
۱۱	۲۰	۱۹	۲۴	شهرآباد
۹۳	۵۸	۱۳۲	۲۸۳	شاطرآباد
—	۱۰	۱۱	۲	شیشنگه
۱۳۰۷	۱۴۹۹	۱۷۷۸	۲۲۸۸	شعبان
۵۰۰	۶۰۹	۷۱۵	۷۹۱	عشوند
۳۴۶	۴۳۶	۵۴۶	۸۸۳	فیازمان
۱۹	۳۷	۴۱	۵۸	قلعه باروداب

آمار جمعیت روستاهای شهرستان

جمعیت				شرح
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	
۵۱۶	۷۱۱	۸۶۲	۸۳۳	قلعه قبار
۵۱	۷۰	۸۸	۱۱۹	قشلاق بابارستم
۸۶	۱۰۲	۱۳۸	۱۷۴	قلعه ذراتی
۶۸	۸۶	خالی از سکنه	—	کلندر علیا
۱۷	۱۹	۳۴	۴۲	گفت‌ر حله
۱۱۳۲	۱۴۲۸	۱۶۸۲	۲۴۵۸	کوهانی
۲۳۴	۳۰۱	۴۱۰	۵۹۲	کله مار علیا
۷۲	۱۱۷	۱۶۸	۱۴۳	کله مار سفلی
۳۶	۴۲	۲۴	۱۱	کلندر سفلی
۳۷۷	۴۱۹	۲۴۴		کرک
۱۹۳	۲۷۶۰	۴۵۰	۱۵۳۰	گل زرد
۷۵	۸۰	۸۱	۱۳۲	گرد چم
—	—	۸	—	گورزرین
۱۹۹	۳۱۴	۴۰۲	۶۷۰	گرگ حیدر
—	۶۳۹	۸۱۰	۱۳۵۲	گاماساب
۱۲۶	۲۱۱	۲۵۵	۴۱۲	مرادآباد
۴۶۵	۶۱۰	۶۱۶	۸۰۰	میلاب
۶۰	۷۸	۱۲۵	۶۲	محمدگپ سفلی
۹۶	۱۴۵	۱۸۴	۲۰۰	محمدگپ علیا
۲۵۸	۳۲۸	۴۰۴	۶۵۰	نثار
۴۵۱	۵۵۸	۴۱۸	۳۶۳	وشت
۴۱۹	۶۴۲	۸۹۰	۱۲۵۱	ورائینه

فصل سوم

بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی دهکده گیان

به درخواست سازمان تلویزیون ملی سابق تحقیقاتی بوسیله گروهی از استادان دانشگاه، از اوضاع اجتماعی اقتصادی بعضی دهات به عمل آمد، از جمله، روستای گیان، به وسیله آقای دکتر منصور وثوقی استاد محترم دانشکده علوم اجتماعی تهران مورد بررسی قرار گرفت.

نامبرده با نهایت لطف یادداشتهای خود را در اختیار اینجانب قرار دادند که مختصری از آن به نظر خوانندگان می‌رسد.

جمعیت گیان^۱ طبق سرشماری عمومی نفوس در سالهای $\frac{۱۳۴۵}{۳۵۳۸}$ نفر در $\frac{۱۳۵۱}{۳۸۵۰}$ در سال $\frac{۱۳۵۶}{۴۰۲۰}$ بوده است.

تابلو زیر موقعیت عمومی گیان در سال ۱۳۴۵ را نشان می‌دهد

تعداد جمعیت	۳۵۳۸ نفر	۷۲۶ نفر	۱۰۰۰ رأس
	تعداد خانوار	گاو - گوساله - گاوکار	

گاوکار	۲۰۰ رأس	گوسفند و بز	۱۰۰۰ رأس	اسب و الاغ	۶۰۰ رأس
--------	---------	-------------	----------	------------	---------

گندم آبی (هکتار)	۶۰۰	گندم دیم	۵ هکتار	جو آبی	۷ هکتار	آیش	۶۰۰ هکتار
------------------	-----	----------	---------	--------	---------	-----	-----------

جنگل	۱۰ هکتار	باغ و بوستان	۱۴ هکتار	آسیای آرد	۳	- نانوائی	۱	گلیم بافی و زلیوبافی	۳
------	----------	--------------	----------	-----------	---	-----------	---	----------------------	---

۱- استخراج از مرکز آمار ایران فرهنگ آبادیهای کشور - جلد ۲۲ سال ۱۳۴۶

$\frac{۲}{تهیه و تعمیر کفش}$	$\frac{۲}{خیاطی}$	$\frac{۱}{نجاری}$	$\frac{۱}{صنعت محصولات فلزی}$
$\frac{۱}{چراغ‌سازی و تعمیر}$	$\frac{۱}{تعمیر دوچرخه و موتور}$	$\frac{۱}{تولید برق}$	$\frac{۳۳}{خورده‌فروشی}$
$\frac{۳}{قصابی}$			
$\frac{۲}{دبستان}$	$\frac{۱}{درمانگاه}$	$\frac{۳}{مساجد و سازمانهای مذهبی}$	$\frac{۱}{قهوه‌خانه}$
			$\frac{۲}{آرایشگاه}$
			$\frac{۱}{حمام}$

۹۷۰ خانوار در این ده زندگی می‌کنند نزدیک ۲۰٪ آنها (۱۸۸ خانوار) کشاورز و ۸۰٪ بقیه غیر کشاورز می‌باشند (۷۸۲ خانوار)

۱-۱. قشر اجتماعی ساکن ده:

- کشاورزان این ده از نظر قشر اجتماعی به ۳ گروه تقسیم می‌شوند.
 - ۱- خرده مالکین، کشاورزان صاحب نسقی هستند که پس از تحولات اخیر صاحب زمین شده‌اند.
 - ۲- صحراکاران که در کشت صیفی و ترباک با صاحبان نسق همیاری می‌کنند و $\frac{۱}{۳}$ محصول از آن آنها است.
 - ۳- کارگر زراعی که به شکل روزمزد روی زمینهای ارباب کشت می‌کنند. حقوق روزانه کارگران زراعی روزانه حدود ۴۰۰ ریال است.
- کل زمینهای مزروعی ده شامل ۱۱۰ جفت می‌باشد که قبلاً متعلق به مالک بوده است ولی در حال حاضر (۱۳۵۷) زمینهای مالکی به نسبت تقسیم محصول بین مالک و زارعین تقسیم شده است به گونه‌ای که ۵۴۵ هکتار به مالک و ۶۸۰ هکتار از آن زارعین است مالکیت زمین بین حداکثر ۲۱ هکتار و حداقل ۳ هکتار در نوسان است ده گیان در همین سال دارای ۱۸۸ خرده مالک کشاورز است.

اکثر محصولات ده در داخل ده مصرف می‌شود و به عبارتی مازاد محصول برخی از زارعین و تقریباً کلیه تولید مالک به خوش‌نشینان برای مصرف سالیانه آنها فروخته می‌شود.

قیمت محصولات عمده عبارتند از:

گندم معمولی	کیلوئی	۱۲ ریال
گندم نمونه	کیلوئی	۱۳ ریال
جو	کیلوئی	۱۰ ریال

از کل زمینهای قابل کشت ۷۰٪ زیر کشت گندم می‌رود و در بقیه جو و تریاک و برخی صیفیجات کاشته می‌شود.

میزان محصول سال جاری (۱۳۵۷) حدود یک هزار تن بوده است مالک از کل زمینهای زراعی خود (۵۴۵ هکتار) ۱۷۰ هکتار به زیر کشت گندم برده و حدود ۴۰۰ تن گندم برداشت کرده است.

زارعان از ۶۸۰ هکتار زمینهای قابل کشت خود حدود ۳۰۰ هکتار به زیر کشت گندم برده‌اند و حدود ۶۰۰ تن گندم بدست آورده‌اند اگر قیمت یک کیلوگندم را ۱۲ ریال در نظر بگیریم قیمت تولید سالانه زارعان و مالک تنها از راه فروش گندم بدین قرار است.

$$\frac{۶۰۰/۰۰۰ \times ۱۲ = ۷/۲۰۰/۰۰۰}{۴۰۰/۰۰۰ \times ۱۲ = ۴/۸۰۰/۰۰۰} \text{ زارعان} \quad \text{مالک}$$

توضیح اینکه مالک همه محصولات گندم خود را به زارعین ده می‌فروشد. از نظر شناخت ده در مجموعه دهات، گیان دهی است مولد، خود مصرف که خودکفا نیست. این موضوع را می‌توان با مقایسه میزان تولید سالانه گندم (مجموع زارع و مالک) و میزان مصرف سالانه ده چنین نشان داد. اگر میزان مصرف روزانه آرد برای هر نفر یک کیلو باشد و اگر متوسط خانواده این روستا را هم ۵ نفر به حساب آوریم هر خانواده در روز ۵ کیلو آرد مصرف دارد مصرف کل خانواده‌های گیان (۹۷۰ خانوار) در روز برابر است.

$$۹۷۰ \times ۵ = ۴۸۵۰ \text{ کیلو}$$

$$۴۸۵۰ \times ۳۶۰ = ۱۷۴۶۵۰۰$$

مصرف سالانه آنان در سال به کیلو

که در سال حدود ۲ هزار تن آرد است.

بدین ترتیب میزان ناخودکفائی ده گیان حدود هزار تن گندم در سال است.

۱-۲: واحدهای زراعی

جفت برابر است با ۶ هکتار - فرد ۳ هکتار و پا گاو نصف فرد است پا گاو $\frac{۱}{۴}$ جفت و

جفت گاو برابر است با ۶ هکتار.

لنگ گو (گاو) برابر است با ۳ هکتار و نصف لنگ گو (گاو) ۲ پا است.

۱-۳: قوانین حاکم بر تقسیم آب

تقسیم آب به نسبت پنج و شش است، یعنی آب را به پنج قسمت برای مالک و شش

قسمت برای زارع تقسیم می‌کنند.

مالک چون دارای زمینهای یک پارچه است آب زیادتری می‌برد تا زارعین

۱-۴: نهادهای اجتماعی - اقتصادی

آموزش:

در حال حاضر (مهرماه ۱۳۵۷) گیان دارای یک مدرسه دخترانه و یک مدرسه پسرانه

و یک مدرسه راهنمایی که مدرسه دخترانه دارای ۱۲۰ دانش‌آموز و ۴ آموزگار سپاهی

است. مدرسه پسرانه دارای ۶۰۰ دانش‌آموز و ۱۰ کلاس با ۸ آموزگار است کلاسه،

بسیار فشرده و هر کدام دارای ۶۰ دانش‌آموز است.

مدرسه راهنمایی دارای ۸۹ دانش‌آموز و ۶ دبیر است که از نه‌اوند برای تدریس

می‌آیند کلاس اور ۳۵ دانش‌آموز - دوم ۳۹ دانش‌آموز و کلاس سوم ۱۵ دانش‌آموز را در

خود جای داده است. میزان بیسوادی حدود ۸۰٪ است که برای دهی مثل گیان که از

مزایای اقتصادی اجتماعی برخوردار است یکی از پدیده‌های عقب‌ماندگی است.

۱-۵. بهداشت:

حدود ۳ سال است که گیان دارای آب لوله کشی است و آب آن از سرچشمه معروف ده تأمین می گردد به نظر می رسد که لوله کگشی بطور ناقص انجام شده زیرا خانه هائی که در ارتفاع بیشتر هستند از آب کمتری بهره می گیرند.

درمانگاه گیان در سال ۱۳۴۵ تأسیس شده که بوسیله یک پزشک خارجی و ۳ کمک پزشک اداره می شود و به مداوای سرپائی می پردازد و از دواى كافى برخوردار نیست اهالی برای مداوای مرض های حاد به نهاوند مراجعه می کنند، مریض ها برای هر بار ویزیت پزشک یک تومان باید پرداخت کنند.

در این ده یک حمام زنانه و یک حمام مردانه دایر است که روی هم دارای ۱۳ دوش است. قیمت یک بار حمام رفتن ۵ ریال است.

ده برق ندارد ولی خانه مالک دارای موتور برق شخصی است.

اهالی بیشتر دارای رادیو هستند و ۸ دستگاه تلویزیون باطری دار در ده موجود است.

۴ آسیاب در ده وجود دارد که در مقابل ۲۰ کیلو گندم که آرد می کنند یک کیلو گندم بعنوان مزد دریافت می نمایند.

۱-۶. انجمن ده:

انجمن ده دارای ۵ عضو است و ۳ سال از تأسیس آن گذشته است، انجمن از اهالی ۲٪ از هر جفت یانسق می گیرد و آن را در حسابی در یکی از بانکهای نهاوند واریز کرده خرج های ضروری ده را از آن تأمین می کند هنگام انتخاب اعضا، اهالی در مسجد جمع شده و اعضا را بصورت کدخدا منشانه انتخاب می کنند.

۱-۷. وسایل کشاورزی:

در ده علاوه بر وسایل سنتی ۲۰ تراکتور هم وجود دارد که ۲ تراکتور متعلق به ارباب است و ۱۸ تراکتور از آن بعضی از اهالی ده است که بصورت کرایه کار می کند صاحب تراکتور برای هر هکتار شخم ۷۰ تومان مزد می گیرد. رانندگان تراکتور ماهانه بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان مزد دریافت می کنند.

۸-۱. شرکت تعاونی:

دوازده ده دارای یک شرکت تعاونی هستند که مرکز آن در گیان است وظایف شرکت تعاونی پرداخت وام کوتاه مدت و میان مدت به روستائیان است. حداکثر وام کوتاه مدت ۳۰۰۰ تومان با بهره ۶٪ است که مدت پرداخت وامهای میان مدت ۵ سال است.

۹-۱. ترابری:

در گیان چند مینی بوس وجود دارد که اهالی را در برابر دریافت ۲۰ ریال به نیاوند می‌رساند از وسایل دیگر موتورسیکلت و دوچرخه است.

۱۰-۱. شکل و تحول خانوار:

در صفحات پیش نوشتیم که عده خانوار در گیان ۹۷۰ خانوار است. خانوار گیان از نظر شمار افراد به متوسط خانوار ایرانی نزدیک است (بین خانوارهای ۵ نفری) در اطراف این میانگین خانوارهای دیگری وجود دارند که گاه دو نفری (زن و شوهر) و گاه ۱۱ نفری همراه با فرزندان خانوارها همگی تحت نظام پدرسالاری هستند و زن تنها در تقسیم کار ابتدائی (تقسیم کار در منزل) برخوردار است و ازدواج‌ها همگی درون فامیلی است. مرد خانواده در انتخاب همسر نقش اساسی را دارد. سن ازدواج بین ۱۸ و ۲۰ سال است حد متوسط مهریه حدود ۲۵ هزار تومان است برخلاف قوانین شرع و عرف دخترها از ارث بهره‌ای ندارند. در خانواده زن‌ها علاوه بر کارهای خانواده به پختن نان هم می‌پردازند لذا در تمام خانواده‌ها تنور وجود دارد غذای اصلی نان است برنج برای آنان شکل محصولات لوکس را دارد.

اغلب رئیس خانواده در دیگر شهرها کار فصلی انجام می‌دهد در مدت ۵ سال حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ خانوار از گیان به جاهای دیگر مهاجرت کرده‌اند و اینها کسانی بوده‌اند که دارای زمین نیستند.

فصل چهارم

دهات از میان رفته

در کتابهای جغرافیایی قدیم به اسامی دهاتی برمی خوریم که اینک آثاری از آنها نیست بعضی از این دهات مولد و مسکن برخی از محدثی، صوفیان و زهاد نیز بوده است. از آن جمله است دوتق.

دوتق زادگاه یکی از محدثین بزرگ به نام عمیر بن مرداس دوتقی بوده که در جلد دوم این کتاب به تفصیل از او یاد شده است. یاقوت حموی از این ده چنین یاد می کند... دوتق قرية بنهاوند ذات بساتین بینها و بین نهاوند میلان. منها عمیر بن مرداس الدوتقی^۱ سمعانی از این ده چنین یاد کرده است (طیبة الهوا و کثیر الماء)^۲ محل آن را در جنوب نهاوند و فاصله اش را تا شهر ۵ فرسخ نوشته است.

۱. دونه:

قرية من القراء نهاوند و قد نسب اليها بعض الصالحين^۳ دونه یکی از دهکده های نهاوند بوده است و بعضی از صالحین بدان منسوبند.

۲. فندیسجان:

از روستاهای دیگر این شهر بوده که یاقوت آن را مقتل خواجه نظام الملک می داند.^۴

۱- یاقوت حموی - معجم البلدان - جلد ۲ - صفحه ۶۲۹

۲- سمعانی - انساب - جلد ۵ - صفحه ۴۲۵

۳- معجم البلدان - صفحه ۶۳۰

۴- معجم البلدان - جلد ۳ - صفحه ۳۱۰ چاپ وستنفلد

زکریای قزوینی از آن بنام قدیسجان نام می‌برد.^۱

۳. بندیسان:

یاقوت آن را اوستاهای نهاوند می‌داند و معتقد است که قبر نعمان بن مقرن (باباپیره) و عمرو بن معدیکرب در آنجا بوده ولی همانطور که در شرح حال شخص اخیر گفته شده مدفن او در لیلی یادگار است.

۴. ازیوخان:

این روستا را نیز از قراء نهاوند نوشته‌اند. یاقوت آن را محل یکی از شخصیتها که گویا محدث بوده می‌داند و می‌نویسد قرية من قری نهاوند فی ظنّ عبدالکریم ینسب الیها ابوسعید الفضل بن عبدالله بن علی بن عمر بن عبیدالله بن یوسف الادیوخانی^۲

۵. کنخواست:

در روستای جوالق در خوره نهاوند دهکده‌ای است بنام کنخواست^۳ در آثار البلاد بنام لیخواست ضبط شده بنظر می‌رسد که هر دو یکی باشد زکریای قزوینی می‌نویسد لیخواست قرية من قری نهاوند کان بها صورة فرس من حشیش یراه الناس اخضر فی الشتاء والصیف قالو انه کان طلسم الکلا و کانت اکثر بلاد الله کلاً و حشیشاً^۴

۶. ثنیة الרכاب و ثنیة العسل^۵

یاقوت از اولی در معجم و از دومی در مشترک^۶ یاد کرده می‌نویسد در ثنیة العسل فیروز فرمانده سپاه ایران کشته شد.

۱- آثار البلاد - صفحه ۴۱۳

۲- معجم البلدان - جلد ۱ - صفحه ۶۰

۳- مختصر البلدان - صفحه ۹۵

۴- آثار البلاد - صفحه ۴۵۱ - چاپ بیروت

۵- معجم البلدان - جلد ۳ - صفحه ۶۹

۶- المشترك - صفحه ۹۰

۷. اسپیدهان:

محلی بوده است که جنگ ایران و عرب در آنجا روی داده است و قبور شهدای اسلام را در آنجا می‌دانند. دینوری آن را در ۳ فرسخی نهاوند و نزدیک قریه فندیسجان می‌داند.

۸. دستگرد:

دستگرد یا به قول جغرافی‌نویسان عرب دستجرد در چند موضع از آن یاد شده از جمله در اصفهان و خراسان و نهاوند.^۱

۹. مولهشت:

دهی بوده که مسجد معتبری داشته و مدفن نعمان و گروهی از مسلمین در آن قرار داشته^۲ شاید مولهشت را بتوان با کفراج و محل باباپیره امروزی مطابق دانست.

۱۰. بیجانین:

یاقوت آن را از قراء نهاوند می‌داند.^۳ سمعانی این ده را مسکن و مأوای ابوالعلاء عیسی بن محمد بن علی بن منصور که از صوفیان بزرگ بوده نوشته است.^۴

۱۱. دَرِب Dareb

روستایی به این نام در چند منطقه وجود داشته است از جمله درب در بغداد که عمر بن احمد بن علی قُطّان که از بزرگان بوده منسوب به این قریه بوده است دیگری درب یمن درب موصل موسوم به درب دُرّاج و درب نهاوند که ابوالفتح بن مظفر مقرئ منسوب به آن بوده است.^۵

۱- المشترك، صفحه ۱۸۰

۲- مجمل التواریخ و القصص - صفحه ۵۶۰

۳- یاقوت - معجم البلدان - جلد ۱ و ستنفلد - صفحه ۷۸۱

۴- سمعانی - انساب - جلد ۲ - صفحه ۳۸۸

۵- یاقوت - المشترك - صفحه ۱۷۷

۱۲. حنداد - ملویه:

حنداد قریه‌ای بوده بین همدان و نهاوند.

دیگری ملویه است یاقوت می‌نویسد. ملویه اسم عقبه قرب نهاوند.^۱

۱۳. ثنية العسل:^۲

میان نهاوند و همدان است و همان جایی است که فرمانده سپاه ایران در جنگ نهاوند به آنجا گریخت و در آنجا اشرانی بودند که بار عسل داشتند و مانع عبور وی بدانجا گشتند از این رو دشمنان براو دست یافته و کشته شد، بدان سبب بدین نام شهرت یافت.^۳

۱۴. عقبه رکاب

نزدیک نهاوند است.^۴

۱۵. بندنی جین:

محلّی در پائین کوه همدان و نهاوند بوده است.^۵

۱۶. سرا:

سرا قریه علی باب نهاوند^۶

۱۷. نسر: Násr

ناحیه‌ای در نهاوند بوده است.^۷

۱- معجم البلدان - جلد ۴ - صفحه ۶۳۸

۲- ثنيه = دره

۳- یاقوت - مشترک - ترجمه محمد پروین گنابادی - صفحه ۴۸ - تهران - ۱۳۴۷

۴- همان مأخذ - صفحه ۱۳۴

۵- کامل التواریخ - جلد - پاورقی صفحه ۱۱۷

۶- معجم البلدان - جلد ۴ - صفحه ۶۳

۷- معجم البلدان - جلد ۴ صفحه ۸۲

۱۸. از نری:

از قراء قدیمی نهایند بوده و شاید همین دهی باشد که امروزه بنام از نهری خوانده می شود. محمد بن ابراهیم از نری که از او روایاتی نقل شده از آنجا بوده است.^۱

مؤلف معجم ما استعجم از روستای دیگر بنام روذت نام می برد که قبر عمرو بن معدیکرب^۲ را که در جنگ نهایند کشته شد در آنجا می داند هم اکنون قبر عمرو در دهکده لیلی یادگار است.

۱- معجم البلدان - جلد ۱ - صفحه ۲۳۳

۲- ابی عبید عبدالله بن عبدالعزیز البکری الاندلسی متوفی سال ۴۸۷ ه. ق
معجم ما استعجم من الاسماء البلاد و المواضع - جلد اول - صفحه ۶۸۴ قاهره ۱۹۴۷ / م

بخش سیزدهم

شاخص‌ها و نمادهائی از زندگی اجتماعی مردم در نیم قرن پیش

- فصل نخست: تاریخچه فرهنگ نهاوند
- ادبیات عامیانه
- تنقلات بچه‌های قدیم
- مراسم عروسی
- تقویم آب و هوایی
- نذورات
- یخ اناری
- باورهای خرافی
- مشاغل از میان رفته
- صفات مردم نهاوند
- کفشهای محلی
- شب جمعه آخر سال
- وسایل نقلیه
- مراسم شب نوروز
- رادیو
- جشن نیمه شعبان
- لوازم و ظروف قدیمی
- نوع لباس قدیمی‌ها
- محله‌های مرکزی شهر و ارتباط آن
- کشف حجاب
- با روانشناسی مردم
- اشتغال روزانه خانمها در قدیم
- چند سند از مرکز اسناد ملی
- تفریحات و سرگرمیها
- تریاک و تریاک‌کشی
- یادی از سحرهای ماه رمضان
- وضع بهداشت و درمان

فصل نخست

شاخصه‌هایی از زندگی اجتماعی مردم

یادآوری

تاریخ‌نگاران سلف ثبت و ضبط جزئیات زندگی مردم را در حیطه کار خود نمی‌دیدند و اصولاً آن را مقوله‌ای جدا از تاریخ حیات مردم می‌پنداشتند، این است که از اوضاع اجتماعی و نحوه زندگانی مردم سده‌های پیشین آگاهی چندانی نداریم. برای ما ننوشته‌اند، آداب، رسوم، طرز معاشرت، غذا، مسکن و بهداشت گذشتگان چگونه بوده است. کیفیات زندگی مردم اعصار پیش کمتر دستخوش تحول و دگرگونی می‌گردید، اگر هم تحولی صورت می‌گرفت بطئی و کند بود، با مطالعه آثار گذشتگان، بویژه سفرنامه‌هایی که از دوران صفویه و بعد از آن بجای مانده، درمی‌یابیم که بسیاری از آداب و رسوم آن روزگار بدون تغییر چشمگیری از نسلی به نسل بعد ادامه داشته و تا اواخر عصر قاجار و اندکی بعد از آن هم تقریباً به همان منوال در جریان بوده است. سال‌ها پسر عهده‌دار شغل پدر بود، دختر هم به شیوه و روش مادر، امور خانه را اداره می‌کرد.

پس می‌توان نظر داد، نهاوند شهری که قرن‌ها در خود و با خود زیسته، سالیان بسیار بدون تغییر و تحولی چشمگیری به روش دیرینه سر کرده است، ولی عصر حاضر عصر تحولات سریع و دگرگونی‌های آنی است، دیری نمی‌پاید که رسانه‌ها، بویژه ماهواره‌ها همه نقاط کره خاکی را بهم پیوند دهند و مرزهای دانش فردی جوامع را درنوردند، و به اصطلاح «دهکده جهانی» را به وجود آورند. این است که اگر ما امروز فرهنگ توده را که آئینه تمام نمای زندگی مردم است تدوین نکنیم و به آیندگان نسپاریم، مرتکب

اشتباهی نابخشودنی شده‌ایم. بررسی و تدوین فرهنگ مردم یا به تعبیر دیگر دانش عوام بهترین روشی است که براساس آن می‌توان به ویژگی‌های اجتماعی و اعتقادی مردمی که در یک حوزه جغرافیائی زندگی می‌کنند پی برد، جمع‌آوری فرهنگ توده، در حقیقت شناسنامه و معرف فکر، اندیشه و خصلت‌های مردم آن جامعه است که ریشه در اعتقادات دینی و سوابق تاریخی و سیر تفکر آن قوم در طول زمان دارد. پس برای شناخت یک جامعه ابتدا باید نهادهای تشکیل دهنده آن را شناخت.

آنچه در اینجا به عنوان شاخص‌های اجتماعی آمده (یادمانده)‌های من از حدود چهل پنجاه سال پیش است که به علت دوری از محل کاستی‌های بسیار دارد، وقتی این بخش جامع و کامل خواهد بود که گروهی با علاقه وافر آمیخته با عشق، به تدوین (فرهنگ مردم نهادند) اقدام نمایند.

پس تا فرصت از دست نرفته و هنوز هستند پیرمردان و پیرزنانی که حافظه آنها منبع و مأخذ اطلاعات بسیار است باید به پیگیری و جمع‌آوری ذخیره‌های میراث فرهنگی و دانش عامه پرداخت وگرنه فردا خیلی دیر است.

این بحث، مُسوده‌های بسیار می‌طلبد، موشکافی‌ها و غور زیاد می‌خواهد، شرح روزمرگی‌های مردم یک جامعه، کاری است سهل و ممتنع، فرصت، شکیبائی و صبوری‌های زیاد می‌خواهد آنچه در اینجا از نمودها، مظاهر، آداب و رسوم زندگی گذشته مردم ما آمده شرحی اجمالی و گذار و گذری است، زیرا که موارد مزبور هدف اصلی کتاب نبوده و بیش از این هم در گنجایش مجموعه حاضر نیست. لازم به یادآوری است، آنچه در این بخش به نظر می‌رسد، دارای توالی و پیوستگی موضوعی نیست. بلکه هر کدام برای خود عنوان و محتوایی مستقل دارند. و یادمانده‌های نویسنده از گذشته است.

۱. تاریخچه فرهنگ نهادند

بنای فرهنگ امروز برشالوده و پایه فرهنگ دیرین و کهنسال ما نهاده شده است، فرهنگی که ریشه در اعماق اعصار زندگی اجداد ما دارد. هرچند از دوران پیش از اسلام، بواسطه از میان رفتن آثار فکری اطلاع چندانی نداریم، ولی بعد از آن، فکر و اندیشه

ایرانیان سهم به‌سزائی در غنی کردن و پیشبرد فرهنگ اسلامی داشته است، بدون تردید از همان قرون اولیه اسلامی بود که ایجاد مساجد در شهرها و مراکز تجمع مسلمین برای نشر و تبلیغ دین تازه ضرورت پیدا کرد. به‌تدریج مسجد مرکزی شد برای اشاعه علم و تعلیم و تعلم و حلقه‌های درسی متعدد که به‌وسیله استادان متبحر در آن تشکیل می‌گردید، و بدین ترتیب بود که مسجد هستهٔ اولیهٔ مکاتب و مدارس قدیم شد. هرچه زمان پیش می‌رفت و نیاز به فراگرفتن احساس می‌شد مکتب خانه‌ها هم گسترش پیدا می‌کردند. مکتب علاوه بر مسجد در هر جای دیگر اعم از حجره‌ها، دکان‌ها و هر مکان مسقفی که می‌توانست حفاظتی از گرما و سرما باشد دایر می‌گردید.

تا آنجائی که به‌خاطر مانده است در این شهر چند مکتب خانه وجود داشت، هر مکتب به‌نام مکتبدار آن خوانده می‌شد مانند مکتب ملاهادی در کوچه شرشره. مکتب ملانقی کاتب در بالای چشمه نزدیک کاروانسرا نو، مکتب ملاخلیل در محل فعلی دبیرستان سعدی در راستای میرزاآقا، مکتب مرحوم ملاجواد در کوچه علی‌آباد بالای چشمه علی‌آباد، مکتب ملانقی در محله یهودی‌ها، مکتب خانم آقا مخصوص دخترها در کوچه حاج آقا حسین و مکتب باجی ملا در محله چهارباغ. برای ورود به مکتب شرط سنی خاصی وجود نداشت شاگرد به سن ۶ یا ۷ سالگی که می‌رسید می‌توانست قدم به مکتب بگذارد، البته افراد سنین بالاتر هم این اجازه را داشتند که از محضر ملا مستفیذ گردند.

دوره تحصیل در مکتب معین نبود و برحسب شرایط و دلخواه والدین و استعداد شاگرد بود کتاب بخصوصی هم تدریس نمی‌شد بلکه به‌دلخواه شاگرد یا دستور مکتبدار تعیین می‌گردید، ولی بیشتر عم‌جزء و کتاب‌های متفرقه دیگر مانند گلستان سعدی، نصاب‌الصبیان، جودی، جوهری^۱ موش و گربه عبید زاکانی، نان و حلوی شیخ بهائی و در این اواخر کتاب‌هایی که در مدارس جدید تدریس می‌گردید در مکتب خوانده می‌شد، از حساب و هندسه به‌علت آنکه ملا خود اطلاعی از آن نداشت خبری نبود. بچه‌های مکتب از جمع و تفریق اعداد ساده هم عاجز بودند. یک نوع حساب به‌نام «سیاق» برای دخل و خرج تجارت‌خانه‌ها و کسبه وجود داشت با اشکالی پیچیده و

۱. دو کتاب جودی و جوهری در شرح مصائب اهل بیت (ع) است.

قراردادی، سیاق در قرون اولیه اسلام اقتباسی بود از خط پهلوی. وسایل تحصیلی عبارت بود از کیفی پارچه‌ای یا همان کیسه که به صورت کیفی درآمد بود که کتاب و قلم در آن جای داشت، وسایل نوشتن بعد از طی مراحل ابتدائی - قلم فلزی، قلم نی و مرکب بود. دوات هم یا شیشه‌ای بود یا از جنس حلبی که به طرز خاصی درست شده بود و جوهر از آن به بیرون نمی ریخت. به حسن خط چه درشت و ریز اهمیت داده می شد. ملاسر مشقی می نوشت و شاگرد زیر آن را تا انتهای صفحه پر می کرد. با ادب باش و پادشاهی کن. بی ادب باش و هرچه خواهی کن - توانا بود هرکه دانا بود...

زیراندازها معمولاً تشکجه‌ای بود که با مقداری پنبه پر شده بود. بعضی بچه‌ها از پوست گوسفند و غیره استفاده می کردند. شاگردان صبح‌ها زیراندازها را در اطراف مکتب خانه، معمولاً در جای روزهای قبل پهن می کردند و تا ظهر روی آن می نشستند، ظهر یا آن را با خود می بردند یا در محلی قرار می دادند.

رسومات ملا از هر نوع هدیه‌ای ممکن بود باشد، بیشتر کله قندهای روسی بود که در کاغذ کبودرنگی پیچیده می شد، پول هم به عنوان شهریه پرداخت می گردید. مدت سال تحصیلی هم از اواسط مهر تا اواخر اردیبهشت بود. برای سوخت زمستان هرکس می توانست، مقداری چوب یا تپاله برای بخاری بیاورد، زغال چوب‌ها را در منقلی ریخته و جلو ملا قرار می دادند. ملا هم با ابهت خاص خود، روی تشکجه پهن و ضخیمی، در جای مناسبی می نشست و همیشه چوب بلندی را در کنار داشت، کارهای مکتب از قبیل نظافت یا درس دادن به شاگردان مبتدی کار خلیفه یا چند نفر بزرگتر بود. حتی کارهای خانه ملا را هم انجام می دادند و برای آنها موجب افتخار بود.

مسأله تنبیه مسأله‌ای جدی و لازم‌الاجرا بود، حتی تا این اواخر در مدارس جدید هم با پیروی از همان سنت قدیم بطور شدید رواج داشت، گاهی این تنبیه‌ها باعث نقص عضو هم می شد، بهترین چوب، برای تنبیه، ترکه‌های انار، آلو، آلبالو، و به بود که هم با مقاومت و هم به واسطه انعطافی که داشت دردناکتر بود. کسی که درس نمی خواند یا شلوغ می کرد یا مورد غضب خلیفه (مبصر) قرار می گرفت با همین ترکه‌ها تنبیه می شد، و چنانچه خلاف بزرگی از او سر می زد مثلاً از مکتب فرار می کرد سر و کار او با «فلک»

بود، فلک عبارت بود از چوب نسبتاً ضخیمی به طول حدود ۲ متر که در وسط آن نزدیک بهم دو سوراخ داشت که طناب از آن رد شده و به صورت حلقه‌ای درآمده بود. مجرم بویسله شاگردان بزرگتر روی زمین خوابانده می‌شد و دو پای برهنه او را از میج در وسط حلقه طناب قرار داده و با پیچاندن چوب به طرفی، پا در بین حلقه طناب و چوب فلک محکم می‌شد. در حالیکه دو شاگرد از دو طرف دو سر فلک را محکم نگاه می‌داشتند، ملا با ترکه‌های یاد شده شروع به زدن به کف پای خرمی می‌کرد. در این حال فریادهای خاطی ممکن بود تا خانه‌ها و دکان‌های اطراف هم برود ولی ملا تا آنجا که صلاح می‌دانست به زدن ادامه می‌داد. پس از ختم کتک کاری شاگرد را رها کرده و او هم در حالیکه گریه می‌کرد با پاشنه پا به آهستگی خود را به روی تشکچه می‌رساند و تا مدت‌ها به زاری ادامه می‌داد گاهی به جای پا سر را در فلک قرار می‌دادند.

بچه‌ها در ارتباط با فلک شدن شعر زیر را می‌خواندند:

چهارشنبه کنم فکری پنجشنبه کنم ذکری

جمعه می‌کنم بازی ای شنبه ناراضی

ما را فلک اندازی

روش تدریس در مکتب خانه‌ها

هر شاگرد کتابی را که برایش تعیین شده بود نزد ملا می‌برد، ملا هم صفحه‌ای را یک بار از رو می‌خواند، شاگرد می‌بایست آن را حاضر کرده و دفعه بعد درس را پس بدهد. گاهی شاگردان قدیمی را که سوادشان بیشتر بود، مأمور این کار می‌کرد. پس از اینکه بچه‌ها درس روز را می‌گرفتند همگی با صدای بلند در حالیکه چهارزانو روی تشک نشسته بدن خود را به جلو و عقب حرکت می‌دادند درس را تکرار می‌کردند. هر شاگردی ساکت بود و داد نمی‌زد شاگردی تنبل محسوب می‌شد.

گاهی هم که ملا حال و حوصله داشت در داخل مکتب خانه قدم می‌زد و چوبی را که در دست داشت به آهستگی توی سر بعضی بچه‌ها می‌زد که یعنی درس بخوان و شلوغ نکن.

در خلال روز، گاهی افرادی برای خواندن نامه‌های رسیده یا نوشتن نامه

به عزیزانشان یا تنظیم قولنامه و سند نزد ملا می‌آمدند و با او مشغول مذاکره می‌شدند در این وقت خلیفه مسئول نظم کلاس بود، کسانی که والدین آنها ثروتمند و جزء طبقه ممتاز شهر بودند در همه حال مورد توجه قرار داشتند در صورتی که خلافی از آنها سر می‌زد با تذکر و نصیحت مشکل حل می‌شد، نظافت داخل مکتب‌خانه و انجام کارهای خصوصی ملا، مخصوص بچه‌های طبقه پایین و ندار بود.

در پایان این بحث احصائیه مدارس قدیم و مکاتب شهر را در سال ۱۳۱۱-۱۳۱۰ از سالنامه وزارت معارف آن زمان نقل می‌کنیم.

احصائیه مکاتب:

مکاتب ذکور ۷ باب، مکاتب اناث ۴ باب

جمع دانش‌آموزان ذکور ۱۴۴ نفر، جمع اناث ۶۷

عده مکتب‌دار مرد ۷ نفر، عده مکتب‌دار اناث ۴ نفر

سالنامه وزارت معارف

۱۳۱۱-۱۳۱۰



اینجا مکتب‌خانه است و دارند یک کودک بازیگوش را به حکم مکتب‌دار چوب و فلک می‌کنند

حقوق و مقرری کارکنان وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه احصائیه سال ۱۳۰۶

حقوق مدیر، نماینده معارف و اوقاف، و معلمین نه‌اوند در ۱۳۰۶

مقرری ماهانه	مقرری سالیانه	
۳۰ تومان	۳۶۰ تومان	مدیر و نماینده
۶۰ تومان	۷۲۰ تومان	اعتبار حقوق معلمین
۸ تومان	۹۶ تومان	اعتبار حقوق مستخدمین
۱۲ تومان	۱۴۴ تومان	کرایه خانه و مخارج سوخت

احصائیه مخارج سالیانه مدارس نه‌اوند

در سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۰۲	۱۳۰۲-۱۳۰۳	۱۳۰۳-۱۳۰۴
۱۵۰۰۰ قران	۲۷۲۸۰ قران	۲۷۸۶۰ قران

سالنامه و احصائیه معارف و مدارس، در سال تحصیلی ۱۳۰۳-۱۳۰۴ خورشیدی از کلاس‌های تهیه این شهر آماری به شرح زیر به دست می‌دهد.

کلاس تهیه:

کلاس اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم
۳۱۳ نفر	۷۸ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۱ نفر	۵ نفر

در همین سال عده آموزگاران مرد ۶ نفر و آموزگاران زن ۲ نفر بوده‌اند.

احصائیه مدارس ابتدائی در سال تحصیلی ۱۳۱۱-۱۳۱۰ خورشیدی

عده فارغ التحصیلان هر مدرسه						عده کلاسها							محل مدارس	
جمع	معلمه	معلم	درصد	قبول	داوطلبان	عده شاگردان	ششم	پنجم	چهارم	سوم	دوم	اول	عده مدارس	نهادند
														مدارس ابتدائی ذکور
۶	-	۶	%۱۰۰	۹	۹	۱۹۵	۹	۱۰	۱۱	۳۲	۳۴	۹۹	۱-باب	مدرسه نهاوند
۲	-	۲	-	-	-	۸۴	-	-	-	-	۴۷	۳۷	۱-باب	مدرسه نهاوند
۱		۱				۲۰	-	-	-	-	-	۲۰	۱ باب	مدرسه بهرک
-		-			۱۲	-	-	-	-	-	-	-		مدرسه
						۱۲	-	-	-	-	-	۱۲	۱-باب	شعبان
۱		۱	-	-	-	۲	-	-	-	-	-	۲	۱-باب	مدرسه گردیان

استخراج از سالنامه وزارت معارف و اوقاف ۱۳۱۱-۱۳۱۰ صفحه ۶۲

احصائیه دبستانها در آخر سال تحصیلی ۱۳۱۱-۱۳۱۲

نهایند	دستان	عدده	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	جمع	عدده آموزگاران ذکور	آموزگاران اثاث
دستانهای دولتی										
نهایند ذکور	۱	۳۴	۳۱	۴۵	۳۴	۱۱	۸	۱۶۳	۶ نفر	-
نهایند ذکور	۱	۳۰	۳۴	-	-	-	-	۶۴	۲	-
غیر دولتی کلیمان ذکور	۱	۲۸	۹	۱۵	۲۱	۱۹	۱۵	۱۰۷	۴ نفر	۱
دولتی شهرک ذکور	۱	۱۲	۱۴	-	-	-	-	۲۶	۱ نفر	-
دولتی شعبان ذکور	۱	۷	۷					۱۴	۱ نفر	-

احصائیه دبستانها در پایان سالهای تحصیلی ۱۳۱۲-۱۳۱۳ و ۱۳۱۳-۱۳۱۴

اسم و محل کلاس	عده	عده شاگردان			عده قبول شدگان			عده آموزگاران		
		۱۳۱۳-۱۳۱۲			۱۳۱۴-۱۳۱۳			۱۳۱۳-۱۳۱۲		
		پسر	دختر	جمع	پسر	دختر	جمع	مرد	زن	جمع
دبستانهای دولتی (پسران)	۶	۲۰۰	-	۲۰۰	۲۵۲	-	۲۵۲	۷	-	۷
بدر نهاوند	۶	۲۰۰	-	۲۰۰	۲۵۲	-	۲۵۲	۷	-	۷
نمره دو	۲	۶۹	-	۶۹	۶۲	-	۶۲	۲	-	۲
نهاوند	۲	۶۹	-	۶۹	۶۲	-	۶۲	۲	-	۲
مهرین آباد	۲	۳۳	-	۳۳	۲۱	-	۲۱	۱	-	۱
شعبان	۲	۲۰	-	۲۰	۲۴	-	۲۴	۱	-	۱
دبستان دولتی (دختران)	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
دوشیزگان نهاوند	۲	-	۳۱	۳۱	-	۳۷	۳۷	-	۱	۱
دبستانهای غیردولتی (پسران)	۶	۶۶	-	۶۶	۶۲	۴۹	۱۱۱	۴	-	۴
اتحاد نهاوند	۶	۶۶	-	۶۶	۶۲	۴۹	۱۱۱	۴	-	۴

مدارس جدید

چگونگی تأسیس مدارس جدید و نحوه کار آن هر چند اقتباسی بود از طرز اداره مدارس اروپایی که در اواخر دوره ناصرالدینشاه در تهران و بعضی شهرهای بزرگ ایجاد شده بود ولی تشکیل مدارس تازه به شیوه متمرکز تحت سرپرستی و نظارت اداره‌ای بنام وزارت معارف به سال ۱۲۸۹-۱۲۹۰ ه. ش برمی‌گردد که دولت موظف شد در سراسر کشور مدارس رسمی تأسیس نماید.

آنچه امروز به نام وزارت آموزش و پرورش می‌خوانیم از ابتدای تشکیل، بنام وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه خوانده می‌شد، سپس در سال ۱۳۱۸ خورشیدی بنا به تصویب فرهنگستان ایران به وزارت فرهنگ موسوم گردید، و چندین سال بعد به وزارت آموزش و پرورش تغییر نام داد.



نمونه لباس دانش‌آموزان در مدارس جدید

در پی تصمیمات مزبور بود که اولین مدرسه در سال ۱۲۹۶ شمسی به نام دبستان بدر (Bader) در این شهر تأسیس و شروع به کار کرد.

ابتدا به صورت دو کلاس و به تدریج به ۶ کلاس تبدیل شد. در سال ۱۲۹۷ دبستان ملی اتحاد از طرف مؤسسه الیانس در محله یهودی‌ها به وجود آمد. در سال ۱۳۰۷ دبستان ۲ کلاسه نمره ۲ که بعد به نام، اولین نماینده اعزامی فرهنگ «دبیریه» خوانده شد و همچنین دبستان دخترانه نسوان یا سنائی فعلی به وجود آمد. در سال ۱۳۱۷ دبیرستان پسرانه ظفر با کمک موقوفات آقای اسماعیل ظفری وکیل نهاوند تأسیس گردید که چند سال بعد به فیروزان تغییر نام داد و نام ظفر برای دبیرستان ۳ کلاسه دخترانه انتخاب شد. دبیرستان فیروزان، ابتدا به صورت ۳ کلاسه اداره می‌شد کم‌کم برحسب نیاز جامعه به ۶ کلاسه، با شعبات ریاضی، طبیعی و ادبی تبدیل گردید. در سال ۱۳۳۶ دبیرستان ۶ کلاسه دیگری به نام «ابن سینا» به وجود آمد. بنا به نوشته مجله فرهنگی فیروزان ترقی عمده فرهنگ نهاوند به صورت جهشی از سال ۲۸ تا ۳۶ بود که در این سالها تعداد زیادی دبستان و دبیرستان گشایش یافت.

شنیدم ز دانای فرهنگ دوست

که زی هرکس آیین شهرش نکوست

۲. ادبیات عامیانه

ضربت المثل‌ها:

در نه‌اوند ضرب‌المثل‌های بسیاری است که مشترک بین این شهر و سایر شهرها است که از نقل آنها صرف‌نظر می‌شود. ولی آنچه در اینجا آورده شده اختصاصاً مربوط به نه‌اوند است.

۱- ز، که، ما، کی‌خاخونه، مین چارچاربُز چَره مُوکونه

زن که کدخدای و اختیاردار خانه می‌شود بین چارچار که اوج سرمای زمستان است پشم بز را قیچی می‌کند.

امور خانه که به دست زن بی‌تدبیر می‌افتد، اقدامات زیانمندی می‌کند

۲- مَالِته قُرُض بیز - همسایه دُز نَکُو

مالت را نگهداری کن و بی‌جهت به همسایه تهمت دزدی زن

آدم دوراندیش زیان نمی‌برد، لذا به دیگران بدگمان نمی‌شود

۳- مُورُوجَه شیه که کله پاچه‌ش شی باشه

هر جزئی نشان از کل خود دارد وقتی کل خالی از اهمیت است طبعاً جزء را اهمیت و

اعتباری نیست.

۴- کسی که به ما... بود غلاغ... دریده بود^۱

۱. تعبیر و تفسیر این ضرب‌المثل با خاطره‌ای از دوران تحصیل نگارنده در کلاس دوم ابتدائی پیوند دارد که شرح آن وضع تعلیم و تربیت را در آن روزگار (نیم قرن پیش) بیان می‌کند: آموزگار کلاس دوم ما شخصی بود بسیار محترم و از خانواده‌های نجیب و سرشناس شهر ولی سوادش در همان حد خواندن و نوشتن ساده بود به علت اینکه خویش رئیس (فرهنگ) وقت بود او را به شغل شریف معلمی گمارده بودند از ویژگی‌های اخلاقی آن خدایامرز یکی این بود که برای بیشتر دانش‌آموزان به تناسب، اسم خاصی انتخاب کرده بود بعد از مدت‌ها که حساب و هندسه نخوانده بودیم روزی یکی از دانش‌آموزان را با همان اسم مستعار صدا زد و گفت آقا ذغال‌دو (ذغال‌دان) بیا پای تخته - این شخص که نام اصلیش چیز دیگری بود و به جهت اینکه چهره‌اش از دیگران تیره‌تر بود و کمی به سیاهی می‌زد به این نام خوانده می‌شد. گفت گج را بردار، گج را برداشت گفت: بنویس چهارده نوشت ۱۴. در این وقت ناگهان عصبانی شد و ضمن یک فحش

- روزگار ما را به جانی رسانیده که هری سرو پائی هم به ما اهانت می‌کند
۵- خورده کینژ انداخته لینر
وصف حال آدم‌های بی مسئولیت و از خودراضی و تن‌پرور
۶- مامو که بی دوتا سر بچه ور می‌برده
ماما که دوتا شد سر بچه بر می‌گردد زایمان غیر طبیعی می‌شود
۷- تره و تخمش مِره حسنی و باباش
تره به بذر و تخمش شباهت دارد حسنی به باباش
۸- گوئر ۹ جریب و تخمش
گاو شخم که تنبل و بی حرکت باشد می‌گوید ۹ جریب زمین به تخم
کسی که کار نمی‌کند و سست است اندازه و مقدار کار هر چه باشد برایش مهم نیست
۹- نه پیر و خر خری ین - نه جوئه و زن گرفتار
نه شخص پیر را باید اجازه داد که خر بخرد نه جوان را که زن بگیرد
زیرا هر دو چشم دیدن عیوب را ندارند برای اینکه زودتر به هدف برسند بدون
مطالعه کافی اقدام می‌کنند.
۱۰- هر چه و دیگه و کم‌چلیز دژ می‌یا
هر چه توی دیگ است با قاشق در می‌آید
هر که ادعای زیادی دارد صبر کنید خودش را معرفی می‌کند و معلوم می‌دارد که
چیزی بارش نیست.
۱۱- به کسی که کم عقل و نادان است می‌گویند (حیف از نون گیم) حیف از نان گندم
۱۲- قضاو و هول پی، بژ و هول جو
قصاب ترس دارد که بز پی‌اش کم باشد بز ترس جان خود را دارد.
هر کس به فکر خویش است
۱۳- و ملیچه گفتن مناره و... گفت یه چی بو که بگنجه
به گنجشک گفتند مناره به... گفت یک چیزی بگو که بگنجد

→ آبدار گچ را گرفت و خودش نوشت ۴۱ و گفت الاغ چهارده «اینه نه آنکه تو نوشتی» من که ته کلاس نشسته بودم بدون اینکه اجازه بگیرم فوری گفتم: (آقا مال آقا زغال‌دون درسته) نگاهی به ته کلاس انداخت که ببیند این فضول کیست. آهسته آهسته به طرف من آمد و با ژستی حق به جانب با صدای بلند گفت کسی که به ما... غلاغ... دریده بود از آن پس تا آخر سال ما حساب و هندسه نخواندیم.

درمورد کارهای غیرعملی و حرف‌های بی حساب

۱۴- ضررِ بَیْتَر از بدنامیّه

ضرر از بدنامی بهتر است

اگر ضرر مالی از بدنامی شخص جلوگیری می‌کند، بهتر است ضرر را تحمل کند تا اینکه آبرویش برود.

در مواردی گفته می‌شود که با دادن مبلغی پول از رفتن آبرو جلوگیری می‌شود.

۱۵- وِ پُولِ نِه ما آبرو خری.

با پول نمی‌شود آبروی از دست رفته را به دست آورد.

۱۶- أَشْمُ نِدَارِه اِشْگِنِه... دَرَخَتِ مِشْگِنِه.

درباره اشخاص میان تهی ولی متکبر و از خودراضی می‌گویند.

۱۷- زَمینِ کِه سِفْتِه گُو آچش گُو می‌بینه.

۱۸- هِرکجا آشه کَجَلِ فَرَاشه.

سورخور همه جا حاضر است.

۱۹- اَمّا پَتِ شِ دُرِش کُنِه چشش کُور کِرِد.

خواست بینی‌اش را درست کند چشمش را هم کور کرد.

کار را به کاردان باید سپرد.

۲۰- خُورِنِه چَلِ کِدبانو خاکِ تا زانو.

خانه‌ای که چند صاحب اختیار داشته باشد خاک آن خانه تا زانو بالا می‌آید.

در کاری که همه بخواهند دخالت کنند آن کار خراب می‌شود.

۲۱- اَ قاطرِ پُرسِیِ یَنِ بَوْتُ کِیِه گُفَتِ نَمِ اسب.

از قاطر پرسیدند پدرت کیست گفت مادرم اسب است.

درمورد کسانی گفته می‌شود که از اصل و نسب خودشان خجالت می‌کشند.

۲۲- اِجِ مَبُجِ وِ جِیشِ چارِقاپِ بازیِ مُوگَنِه.

شپش توی جیش چهارقاپ می‌اندازد.

کسی که پول ندارد ولی ادعای زیادی دارد.

۲۳- لافِ نَر، ولیِ مینِ جا (مینجا) مُو خُفَتِه.

خودش لحاف ندارد ولی می‌رود وسط دونفر که دارای یک لحاف هستند می‌خوابد.^۱
 کسی که می‌خواهد از سهم دیگران مفت و مجانی استفاده کند.
 ۲۴- خَری که به‌پياز بَخَری، و خَرَه مِمیرَه.
 خری را که بشود به‌پول ناچیز پياز خرید آن خر ناتوان و پیراست، وقتی پایش به‌گل
 فرو رفت در اثر ضعف نمی‌تواند بیرون بیاید و همانجا می‌میرد.
 هیچ ارزانی بی‌علت نیست و هیچ گرانی هم بی‌خاصیت نیست.

شعری به‌لهجه نهاوندی از شاطر اصغر شاعر قرن سیزدهم

بسکه تو خوو قشنگی مَ، وِرْت تُو مُکِنِم
 تو چه مِیَنی که مَ شِی هرروز و هُرْشو مُکِنِم
 نه دی یَر، طاقت و نه هوش و نه قوه دارَم
 نه دِلِم تُو مَلَه نه اؤمَلَه نه خو مُکِنِم
 وخیالی که بِوینِم قَد و بالای تو نَه
 و سِر راه تو هی سایه برآفتو مُکِنِم
 چونه گِردم نزنِی حرف مَه آ غصه تو
 خَرَه میرَم و میونِ سرو بُؤبؤ مُکِنِم
 گرتو مِیْمِن مَ باشی مَ وِرِی خاطر تو
 شیرِه روغِه میارم با غلی یو می‌کنم
 مِخَرِم گِزْدِه گِرم و کره و ماس و پنیر
 هم ترلوا مِپَرِم خاینه و گوشتو مُکِنِم
 جهت اسب سُواری تو ای جان دِلِم
 پُر دامن قوالخالِقِم جُو مُکِنِم
 راست بُوجان خویش دوس مِشی هَمَره مَه
 یا مَه وَل وَل و خیالِ تو تَق و دو مُکِنِم
 گفت اصغر شی موخای آمه برو پی کارت
 هم رفیقَت نِمِشِم هم دِلِتَه او مُکِنِم

۱. از ضرب‌المثل شماره ۱۰ تا ۲۴ از تقریرات آقای قاسم آذری می‌باشد که از معمرین نهاوند است به‌این
 وسیله از ایشان سپاسگزاری می‌شود.

۳. مراسم عروسی

سابق براین رسم بود وقتی دختری را می‌خواستند شوهر بدهند یا برای پسری زن بگیرند. اول از طرف خانواده داماد بوسیله زنی که با خانواده داماد فامیلی داشت دختر را از نزدیک می‌دیدند. طرز دیدن هم از این قرار بود. زنی از طرف خانواده داماد می‌رفت به‌خانه عروس، همینکه وارد خانه می‌شد، همه زن‌هائی را که در آن جا حضور داشتند می‌بوسید و دختر مورد نظرش را بیش از همه، چون باید مطمئن می‌شد که دهان و بدنش بو ندهد.^۱ وقتی این دیدنی تمام می‌شد، بدون هیچگونه صحبتی، به‌خانه داماد برمی‌گشت و مژده می‌داد که دختر مورد نظر، از جهت زیبایی هیچ عیبی ندارد و دهان و بدنش بو نمی‌دهد، وقتی این اطمینان حاصل می‌شد دوباره آن زن را می‌فرستادند منزل دختر و به‌مادر و پدرش اطلاع می‌دادند، پسر فلانی علاقمند است که غلام شما بشود، مادر دختر ضمن خوش آمد گوئی و نظر موافق، خواستگاری را موکول به اجازه پدر دختر می‌کرد، چنانچه پدر هم راضی بود بدون مشورت با دختر آمادگی خود را اعلام می‌کردند و زن واسطه این خبر خوش را به‌خانواده داماد می‌داد.

۳-۱. مراسم خواستگاری یا به‌اصطلاح محل (خوازمنی) Xazemaniy

خانواده داماد با چند نفر از بستگان جهت خواستگاری (در اصطلاح دهات کدخدائی) دختر می‌رفتند و با پدر دختر قرار نامزدی می‌نهادند و در همان جا شرایط عروسی، عقد، مبلغ مهریه و شیربها و تاریخ عروسی را تعیین می‌کردند، این جلسه را (بله بران) می‌گفتند، پس از این جلسه در جلسه دیگر مجلس نامزدی و شیرینی خوران تشکیل می‌شد. سپس مراسم داماد مهمانی پیش می‌آمد، داماد با چند نفر از دوستان به‌منزل پدر دختر برای صرف ناهار یا شام می‌رفتند و پس از صرف غذا برمی‌گشتند. در تمام این مدت پسر و دختر همدیگر را نمی‌دیدند، ولی دختر ممکن بود از پشت پرده یا پسر اتفاقی دختر را در عبور از جلو اطاق یا توی حیاط ببیند. بعد از این مهمانی جلسه شیرینی خوران و نامزدی رسمی تشکیل می‌شدند که کلیه مخارج آن به‌عهده داماد بود، عده‌ای از معمرین و ریش سفیدان فامیل جمع می‌شدند و یک کله قند را در سینی بزرگی

۱. بو دادن دهان و دندان تقریباً امری عادی بود زیرا در آن زمان مسواک و خمیردندان وجود نداشت

قرار می‌دادند و آن را در جلو بزرگتر مجلس می‌نهادند در این وقت حضار صلوات می‌فرستادند و شروع به آواز خواندن می‌کردند و می‌گفتند آی داما، داما، داما - قن و شیرینی آما» همان شخص بزرگ خانواده ضمن اجازه از پدر عروس و داماد با موافقت آنان، پس از گفتن مبارک باشد و با این جمله که (یک سرو یک بالین) باشند با یک ضربه قند را دو تکه می‌کرد، با صدای شکستن قند زن‌های طایفه عروس ضمن دست زدن به پایکوبی مشغول می‌شدند و می‌گفتند (آی داما، داما، داما- از بسکه رفت و آما، قلمه پاش دراما) طایفه داماد هم ضمن چوبی می‌خواندند (عروس، ما قشنگی - مری تافته فرنگی) در این جلسه انگشتر نامزدی را مادر داماد به انگشت عروس می‌کرد به این جلسه (نشانه نازو) می‌گفتند. در همین مجلس قرار عقد و ازدواج را می‌گذاشتند. در روز عقد که بیشتر به وسیله ملاهای محلی انجام می‌گرفت یک برگ کاغذ را که اطراف آن را رنگ آمیزی کرده بودند، عروس و داماد پای آن را امضا یا انگشت می‌زدند. و چند نفر هم از بزرگان فامیل آن را گواهی می‌کردند. بعد نوبت خلعت بران می‌رسید. بدین ترتیب که عده‌ای از بستگان عروس و داماد به بازار می‌رفتند و خرید می‌کردند. طایفه داماد برای طایفه عروس و برعکس - هر کدام به فراخور وضع خود از طلاآلات و پارچه، چیزهائی می‌خریدند، همچنین هر کدام برای بستگان درجه اول یکدیگر قواره‌ای پارچه بنام خلعت تهیه می‌کردند. پس از طی این مراسم، نوبت به تهیه جهیزیه از طرف مادر عروس می‌رسید. پس از آماده شدن جهیز، از طرف خانواده عروس تقاضا می‌شد که سمساری را بفرستند و اجناس را قیمت گذاری کنند، که این امر از جانب خانواده داماد مورد قبول واقع می‌شد. گاهی برسر قیمت گذاری اختلافاتی بین طرفین پیش می‌آمد که با کدخدا منشی حل می‌شد. و از کلیه لوازم، صورت برداری می‌گردید و یک برگ آن به منزل داماد فرستاده می‌شد. جهیزیه را در شب حنابندان یعنی یک شب قبل از عروسی به منزل داماد می‌فرستادند، در منزل داماد با صورتی که قبلاً برداشته بودند مطابقت می‌کردند که مبادا کم و کسری داشته باشد. جهیزیه فرستادن هم، خود مراسمی داشت. اگر طرفین ثروتمند بودند عده‌ای خنچه بر را خبر می‌کردند. در میان هر خنچه یا سینی مقداری از لوازم را قرار می‌دادند و به دنبال هم با ساز و آواز به خانه داماد حمل می‌کردند.

۳-۲. حنابندان

وقتی نوبت حنابندان می‌رسید، از منزل داماد خنچه‌ای حاضر می‌کردند، لباس حمام عروس، چند قالب صابون، حنا، قدری شیرینی، یک کله قند و مبلغی پول به‌عنوان ته طاس با مخارج حمام به‌منزل عروس می‌فرستادند. بعد با همان خنچه لباس داماد را با مقداری شیرینی به‌خانه داماد می‌بردند. شب حنابندان رسم برای این بود دختر بچه‌ای از خانواده داماد به‌خانه عروس می‌رفت که او را دختر (پی حنا) می‌گفتند، شب می‌ماند و فردا صبح از طرف عروس هدیه‌ای به دختر بچه داده، و او را روانه منزل داماد می‌کردند. پس از حنابندان یعنی شب بعد، جشن عروسی برقرار می‌شد. جشن بستگی به توانائی مالی داماد داشت بعضی‌ها ۲ شب عده‌ای هم تا هفت شب مراسم جشن و سرور را ادامه می‌دادند.

در روز حنابندان داماد را به حمام می‌بردند و دست او را حنا می‌بستند، پس از بیرون آمدن لباس دامادی را می‌پوشید و همراه عده‌ای از دوستانش به‌خانه برمی‌گشت. بعد از ظهر همان روز نوبت به داماد گردانی می‌رسید که در اصطلاح محل به آن (داما، گردو) می‌گفتند. داماد همراه عده‌ای از نزدیکان به یکی از باغات اطراف می‌رفت و در آنجا به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و پس از خوردن چای و شیرینی به شهر مراجعت می‌کردند. در این وقت تختی را که قبلاً فرش کرده بودند و انواع شیرینی‌های موجود را در روی آن قرار داده بودند آماده بود تا داماد را به تخت بنشانند.

روی تختی که مساحت تقریبی آن ۸ تا ۱۰ متر مربع بود یک صندلی قرار می‌دادند، اگر هم تخت نبود صندلی را روی فرشی می‌نهادند البته ترتیب کار را طوری می‌دادند که صندلی داماد، مقداری از سطح زمین بالاتر قرار می‌گرفت. در این وقت داماد روی تخت می‌نشست و خود را شاه می‌خواند و یک نفر را که بیشتر برادر یا یکی از بستگان نزدیک بود به‌عنوان وزیر انتخاب می‌کرد، او هم چند نفر را به‌عنوان داروغه برمی‌گزید. داماد که حالا شاه شده بود (شاداماد) دستور می‌داد یکی از حاضرین را بگیرند، داروغه‌ها هم وی را گرفته کشان کشان به پای تخت شاه می‌آوردند. شاه دستور می‌داد او را مثلاً هزار تومان جریمه کنند، در این وقت وزیر وساطت می‌کرد و هزار تومان را به مبلغی کمتر تقلیل می‌داد شاه موافقت می‌کرد مثلاً آن را به پانصد تومان رضایت می‌داد. یک نفر

منشی هم که از قبل انتخاب شده بود مبالغ جریمه را یادداشت می‌کرد. بدین ترتیب مبلغ زیادی پول جمع می‌شد، حتی بیشتر از پولی که خانواده داماد خرج عروسی می‌کرد. پول‌های جمع شده به مصرف سر و صورت دادن زندگی اولیه آنها می‌رسید و این خود بهترین نوع تعاونی بود.

سایر بستگان داماد هم هرکدام به‌وسع خود گوسفند، روغن، قند یا چیزهای دیگر می‌دادند و به اصطلاح کمک جنسی می‌کردند. پس از این مراسم، شام صرف می‌گردید و کم‌کم برای آوردن عروس آماده می‌شدند ابتدا چند نفر را جلوتر به خانه پدر عروس می‌فرستادند و اطلاع می‌دادند که می‌خواهند عروس را ببرند، هنگامی که وارد خانه می‌شدند، از طرف خانواده عروس به پیشواز می‌آمدند و خوش آمدگوییان آنها را به اطاقی راهنمایی می‌کردند. کسی که عقدنامه را به همراه داشت تقاضای سینی می‌کرد و عقدنامه را توی سینی قرار داده، و جلو پدر عروس می‌نهاد و با ارائه سند، خواستار بردن عروس می‌شد، پدر هم پس از رد و بدل تعارفات معمول اجازه می‌داد.

در این وقت عروس را که از قبل آماده کرده بودند از اطاق بیرون می‌آوردند، برای اینکه نامحرمان او را نبینند پارچه سفیدی روی سر او می‌انداختند و آئینه کوچکی روی همان پارچه، به پیشانی عروس آویزان می‌کردند که معنی روشنائی و خوشبختی می‌داد، آئینه قدی بزرگی هم به وسیله دو نفر جلو او را می‌گرفتند در حالیکه آئینه داران عقب عقب حرکت می‌کردند. دو نفر، برادر یا یکی از بستگان نزدیک، بازوی عروس را می‌گرفتند که بتواند راه را پیدا کرده و قدم بردارد زیرا با وجود پارچه‌ای که به صورت او انداخته بودند جایی را نمی‌دید. چند چراغ فانوس و در این اواخر چراغ توری برای روشن شدن مسیر، به وسیله عده‌ای حمل می‌شد، در حینی که عروس از خانه خارج می‌گردید، مادر مقداری نان و پنیر یا حلوا در میان شالی که به دور کمر عروس بسته بودند قرار می‌داد که به آن (توشه) می‌گفتند. اگر راه دور بود پس از طی مسافت کمی از خانه، عروس را سوار اسب می‌کردند و یک نفر زن را هم بنام پابو-ئی (Pa-Be,Ey) به ترک عروس می‌نشانند یا اینکه زن مزبور پیاده به دنبال عروس حرکت می‌کرد. پس از طی چند قدم کسی که افسار اسب را گرفته بود می‌ایستاد و ادعای انعام می‌کرد. گاهی دیده می‌شد یک اسب سوار دیگر می‌آمد و جلو اسب عروس طوری می‌ایستاد که سر اسب

عروس مماس به شکم اسب خودش می‌شد. پس از پرداخت انعام از طرف خانواده داماد، اسب عروس آهسته آهسته به حرکت خود ادامه می‌داد و به طرف خانه داماد می‌رفت گاهی هم که فاصله خانه عروس و داماد زیاد نبود، عروس را به همان صورتی که شرح دادیم حرکت می‌دادند جلو عروس ضمن اینکه دایره و ساز و ضرب می‌زدند گاهی هم یک نفر آدم خوش صدا به نام مداح آواز بلند می‌خواند.

اول که رسیدی نگاه به چشمانش کن دوم به لب و سوم به دندانش کن و چند بیت دیگر که ترجیع‌بند آن این بود:

ای یار مبارک بادا ایشالا مبارک بادا

که عده‌ای آن را هردفعه تکرار می‌کردند. نزدیک خانه داماد که می‌رسیدند از طرف طایفه عروس اعلام می‌شد که داماد باید به پیشواز عروس بیاید، در همین زمان مادر، خواهر و چند نفر از بستگان در حالیکه اسفند دود می‌کردند به پیشواز عروس می‌آمدند و ضمن خیرمقدم مادر داماد می‌گفت:

خوم (خودم) کنیزت پسر غلامت از خدا می‌خوام باشی سلامت

پس از اینکه عروس قدری به جلو می‌رفت مجدداً اعلام می‌شد تا داماد نیاید عروس حرکت نمی‌کند، در این وقت داماد در حالیکه ترکه‌ای در دست راست داشت و مقداری نقل در دست چپ، جلو می‌آمد با یک دست چوب به سر عروس می‌زد و با دست دیگر نقل به سر او می‌ریخت که به این کار (ترکه شونه) می‌گفتند، ترکه زدن و نقل ریختن با توقف‌های مکرر عروس سه بار تکرار می‌شد و هر بار عده‌ای از همراهان عروس سعی می‌کردند که داماد را بگیرند، ولی موفق نمی‌شدند، سرانجام بار سوم داماد به پشت بام رفته و بالای در ورودی حیاط قرار می‌گرفت تا عروس از زیر پای او رد شود. پس از آنکه با این عمل تسلط و صلابت داماد بر عروس محرز می‌شد، داماد به پائین آمده بازوی عروس را می‌گرفت و سه بار بدور همان تختی که غروب همان شب بر آن جلوس کرده بود می‌گرداند در دفعه چهارم داماد با قدرت تمام عروس را بغل کرده و به حجله می‌برد. در این وقت همه مدعوین به رقص و هلهله و شادی مشغول می‌شدند و نوازندگان می‌نواختند دقایقی طول نمی‌کشید که داماد از حجله بیرون می‌آمد و از کسانی که زحمت کشیده و عروس را به خانه او آورده‌اند سپاسگزاری می‌کرد، فردای شب زفاف عده‌ای از

زنهایی که در خانه داماد مانده بودند صبح زود دستمال روسفیدی عروس را می‌دیدند و بعد از اظهار خوشحالی از سلامت بودن عروس صبحانه را می‌خوردند و پس از خداحافظی آنجا را ترک می‌کردند، در آن زمان‌ها داماد مدت سه روز از خانه بیرون نمی‌رفت در آن سه روز غذاهای مقوی به او می‌خوراندند.

یکی دو روز بعد از این مراسم، عروس خانم از لوازم و چیزهایی که همراه خود آورده بود هدایایی به پدر، مادر و خواهر یا خواهران داماد تقدیم می‌کرد که به آن (خلعت داماد) می‌گفتند.

۳-۳. داماد سلام (داماد سلام)

روز سوم، داماد همراه با چند تن از نزدیکان به خانه پدر عروس می‌رفتند، از در که وارد شدند داماد دست پدرزن خود را می‌بوسید او هم صورت داماد خود را می‌بوسید. پس از صرف چای و شیرینی هدیه‌ای به داماد می‌دادند، پس از اجرای این مراسم مختصر، خداحافظی کرده برمی‌گشتند.

۳-۴. دزده:

رسم دزده (دزه)، این رسم هم مانند ترکه زدن دارای فلسفه جالبی است، هفت روز بعد از عروسی، طرف‌های عصر عروس به خانه پدری برمی‌گشت و شب را نزد پدر و مادر می‌ماند، مادر شیئی هرچه بود، قوری، قندان، ظرف چینی، یا هرچیز دیگری، در طاقچه اطاق قرار می‌داد، فردا صبح که دختر می‌خواست به خانه خود برگردد آن شیء را برمی‌داشت و فوری از در حیاط بیرون می‌رفت.

پاگشا (پایشو) بعد از مدتی پدر و مادر، دختر و داماد خود را پاگشا می‌کردند در این وقت مادر داماد مقداری شیرینی، یک کله قند و قواره‌ای پارچه به عنوان جاخالی برای عروس می‌فرستاد، پس از سه روز که عروس به خانه خود برمی‌گشت مادر مقداری از شیرینی و قندی را که فرستاده بودند برمی‌داشت و به جای آن یک قواره پارچه، با پارچه‌ای که مادر داماد فرستاده بود به عنوان جاخالی دخترش برگشت می‌داد.^۱ البته

۱. شرح مراسم عروسی بنا به خواهش نویسنده توسط آقای عبدالله زمانیان تحریر گردیده که با تصرفاتی به نگارش درآمد.

مراسم قدیم مفصل‌تر از این بود که شرح داده شد. توضیح می‌دهد که امروزه شرایط اجازه آن تشریفات سابق را نمی‌دهد بلکه با تعاطی فرهنگ‌ها و بینش‌ها، در حال حاضر مراسم عروسی در این شهر تفاوت چندانی با سایر جاها از جمله تهران ندارد.

۴. ناف بران

در بسیاری از روستاهای شهرستان رسم براین بود، اگر خانواده‌های پسر بچه‌ای یکی دوساله داشت چنانچه متوجه می‌شدند که یکی از همسایگان یا فامیل، زنش آبستن است، پدر و مادر پسر بچه روزی یا شبی قرار می‌گذاشتند و به منزل آنها می‌رفتند و برای فرزندشان خواستگاری کرده از آنها قول می‌گرفتند چنانچه بعد از تولد، بچه دختر باشد، پسر آنها را به غلامی قبول کنند و به دامادی خود بپذیرند، در ضمن همراه خود یک حلقه کوچک طلا یا یک قواره پارچه هم به عنوان نشانه کردن می‌بردند، در موقع زایمان اگر نوزاد دختر بود ناف عروس کوچولو را به نام آقا داماد می‌بردند. از آن پس در تمام جشن‌ها و اعیاد، خانواده داماد مقداری شیرینی و لباس برای عروس می‌فرستادند، که این خود یکنوع یادآوری نیز بود. این کار تا سن ازدواج که برای دخترها ۹ و برای پسرها سن ۱۵ سالگی بود ادامه می‌یافت. انجام مراسم عروسی در زمان‌های یاد شده حتمی نبود و بستگی به شرایط داشت اغلب سنینی بالاتر را در نظر می‌گرفتند.

چنانچه در طول زمان به عللی این قرار و مدار از طرف خانواده عروس بهم می‌خورد. خانواده داماد عده‌ای از بزرگان و ریش سفیدان محل را دعوت می‌کرد و موضوع فسخ نامزدی را در میان می‌گذاشت و ادعای خسارت می‌کرد. خانواده عروس هم به استثنای پارچه و لباس اگر وجه نقد یا قطعه طلائی گرفته بودند، پس می‌دادند و در همان مجلس (کاغذ پاک) دختر را همگی امضاء کرده به پدر دختر تسلیم می‌کردند، کاغذ پاک به این مفهوم بود که پدر آزاد است دخترش را به هر کس دیگر که می‌خواهد شوهر بدهد. چنانچه قرارداد از طرف داماد بهم می‌خورد از هر چه داده بودند صرف نظر می‌شد. این گونه رسوم با تغییر سیستم زندگی امروزی عملی نشده و انجام نمی‌گیرد در پنجاه و شصت سال پیش گاهی به عنوان مثال شنیده می‌شد که می‌گفتند ناف دختر عمو را برای پسر عمو بریده‌اند که مبین این است که در روزگاری دورتر از زمان ما، این رسم در شهر هم متداول بوده است.

۵. نذورات

فلسفه نذر نزد ایرانی‌ها جنبه‌های مختلف دارد، بیشتر این کلمه همراه با نیاز برزبان جاری است و درست آن هم همین است. وقتی به عمق اندیشه کسانی که به این عمل معتقدند و طی مراسمی آن را به انجام می‌رسانند دقت کنیم می‌بینیم که بیشتر برای دریافت پاداشی، یا رسیدن به مطلبی است، نذری برای رفع نیازی که برآورده نشده و خواهان برآورده شدن آنست یا برآورده شده برای شکرگزاری و سپاس است که از نیروهای ماورائی به عمل می‌آید، کار خیری است که ثوابش نثار ارواح رفتگان می‌شود، تهیه غذا و رساندن آن بین مستمندان امری است بسیار پسندیده ولی متأسفانه به فلسفه آن عمل نمی‌شود و به یک نوع مهمانی برون خانگی بدل می‌گردد زیرا غذای تهیه شده بین دوستان و همسایگان تقسیم می‌شود، احیاناً چیزی هم نصیب فقرا می‌گردد. در این شهر هم مثل بسیاری از جاهای دیگر غذاهای مختلفی به عنوان نذر پخته می‌شود. این نذورات عبارتند از: ۱- حلیم ۲- حلوا ۳- سمنو ۴- بتو Betu ۵- آش رشته ۶- انواع شربت‌ها ۷- سفره‌های نذری ۸- نذر مولا (آجیل مشکل گشا)، مناسبت نذورات هم روزهای ویژه و برجسته‌ای هستند مثل روزهای نهم و دهم عاشورا نوزدهم و بیست و یکم ماه مبارک رمضان، بیست و هشتم ماه صفر و روز اربعین حضرت سیدالشهداء (ع).

۵-۱. غذاهای نذری

۱- حلیم - برای تهیه حلیم از چند روز قبل تدارک می‌دیدند. از یک روز قبل گوشت آن را که گوسفند یا بوقلمون بود در دیگ‌های بزرگ مسی به نام (قزقون) می‌ریختند و در گوشه‌ای از حیاط با آجر و سنگ اجاق بزرگی درست کرده دیگ را روی آن قرار می‌دادند و به وسیله کنده‌های هیزم می‌پختند کمی بعد گندم پوست کنده سفید شده را نیز به آن اضافه می‌کردند و نام این گندم پوست کنده در اصطلاح محلی (عروش - اروش) بود بعد با وسیله‌ای چوبی که دارای دسته‌ای بلند و سری از جنس همان چوب به شکل استوانه داشت و «تخماق» نامیده می‌شد بهم می‌زدند این کار ساعت‌های متوالی وسیله افرادی قوی انجام می‌گرفت، تا زمانی که نه از گوشت اثری بماند نه از گندم بلکه چیز دیگری بنام حلیم شود.

در ساعت معین حلیم را در کاسه‌های مسی یا چینی می‌ریختند و دارچین را هم که قبلاً با شکر کوبیده بودند روی آن می‌پاشیدند و روغن حیوانی هم که ارزان بود و فراوان، قدری روی آن ریخته در سینی‌های بزرگ (مجمعه) قرار داده بین همسایگان تقسیم می‌کردند این کار یک روز قبل از عاشورا و روز رحلت پیامبر اکرم (ص) انجام می‌شد.

۲- حلوا- حلوا به دو شیوه درست می‌شد یک نوع بنام حلوا که آرد مخصوص، شکر و گلاب و زعفران مواد اصلی آن بود و بسیار خوشمزه و لطیف بود یک نوع دیگر بنام حلوا (گونل) که باید آن را حلوا قلوهای یا حلوا سنگی نامید شکل آن مانند «چانه = چونه» خمیر لواش بسیار سفت بود و تا هفته‌ها دوام می‌آورد، آن را هم به عنوان نذری بین فامیل و همسایگان تقسیم می‌کردند.

۳- سمنو، از جهت مواد غذائی بسیار مغذی بود زیرا مواد اصلی آن جوانه گندم بود و بدین ترتیب درست می‌شد.

آرد بو داده را با کوبیده جوانه گندم مخلوط کرده، با کف دست مالش داده و بعد آنقدر حرارت می‌دادند تا به صورت مایعی غلیظ و قهوه‌ای رنگ (به شکل شیر ترپاک) درآید، سپس آن را در بشقاب ریخته تقسیم می‌کردند.

۴- یک نوع نذری دیگری بود بنام Betu

نذری (بتو یا بطو) به این صورت بود که گوسفندی را ذبح کرده کلاً با تمام کله و پاچه و امعاء و احشاء در دیگ گذاشته می‌پختند حاصل آبی غلیظ و چرب و سفید رنگ بود که چند تکه گوشت هم به آن اضافه می‌کردند. می‌گویند این نذری وسیله سیدی تقسیم می‌شد، به این صورت که آن سید دست خود را وارد دیگ می‌کرد و تکه‌های گوشت را بیرون می‌آورد، بدون اینکه دست او بسوزد. بعد تکه‌های گوشت را در کاسه انداخته و آبگوشت روی آن می‌ریخت و قسمت می‌کرد.

۵- از نذری‌های دیگر آتش رشته بود که با سلیقه خاصی درست می‌شد و مقدار زیادی پیاز داغ و دوغ کشک به آن اضافه کرده برای همسایگان می‌بردند.

۶- گوسفند نذری - هنگامی که برآوردن آرزوئی را از خداوند طلب می‌کردند گوسفندی نذر یکی از امامان کرده طلب حاجت می‌نمودند این نوع نذری بیشتر بنام حضرت عباس (ع) بود یا وقتی قضا و بلائی از خود یا خانواده رفع می‌شد گوسفندی ذبح کرده به فقرا می‌دادند.

۵-۲. شادیانه:

یکی از نذرهای دیگر شادیانه است. نواختن طبل مخصوص، وسیله طبال برپام امامزاده شاهزاده محمد به علامت استجابت دعا و حل شدن مشکل و یا بهبودی بیمار و ادای دین و مانند آن است.

از نذرهای دیگر یکی نذر مولا یا همان آجیل مشکل گشا است. در سال ۱۳۴۷ هنگامی که مادرم در نهایند بود از ایشان به وسیله نامه تقاضا کردم که قصه نذر مولا را که در هنگام بچگی چندین بار در موقع پاک کردن آجیل و ادای نذر خود تعریف کرده بود بنویسد و برایم ارسال دارد، ایشان هم خواهش مرا پذیرفتند و قصه بابا خارکن را برایم فرستادند که عیناً آورده می‌شود.

۵-۳. قصه پیر خارکن

یکی بود، یکی نبود. یک مرد و زنی یک دختر داشتند. مرد کارش خارکندن بود، هرروز صبح به صحرا می‌رفت و با کندن مقداری خار معاش زن و بچه خود را تأمین می‌کرد. یک روز دخترش رفت خانه همسایه آتش بیاورد، دید که همسایه دارد کباب درست می‌کند. دختر چندبار به بهانه آتش آوردن به خانه همسایه رفت و آمد کرد به امید اینکه به او قدری کباب بدهند، ولی ندادند، مادر علت تأخیر او را پرسید، دختر گفت مادر آنها داشتند کباب درست می‌کردند، خیلی هوس کردم ولی به من تعارف نکردند و چیزی به من ندادند. مادر با ناراحتی گفت دخترم، خدا کریم است، امشب که پدرت از صحرا برگشت می‌گویم قدری بیشتر خار بکنند، بلکه بتوانیم جگری بخریم و کباب کنیم، شب که بابا خارکن از صحرا برگشت زن موضوع را به او گفت. پیرمرد فردا صبح زودتر از خواب پا شد و به بیابان رفت ولی هرچه تلاش کرد، نتوانست چیزی زیاده‌تر از روزهای قبل به دست بیاورد، با خجالت به خانه برگشت. زن او را دل‌داری داد که خدا بزرگ است از تو حرکت از خدا برکت، روز دوم باز هم دست خالی به خانه برگشت روز سوم از همه روزها بدتر بود، پیره مرد از فرط خجالت روی به خانه برگشتن را نداشت، رفت کنار چشمه‌ای اندوهناک نشست سرش را بلند کرد و گفت پروردگارا چکار کنم، خودت به فریادم برس. در این حال بود که دید مردی نورانی با ریش سفید صلی‌الله‌علیه و آله

فرمود ای بابا خارکن چرا غمگینی چه شده؟ بابا گفت آقا دردم زیاد است. گفت درد دلت را به من بگو گفت دختری دارم که سه روزه خواهش جگر کرده ولی نمی‌توانم بخرم خجالت می‌کشم عصر به‌خانه بروم. آقا دست مبارکش را زد به آب چشمه و مقداری سنگ ریزه درآورد و به او داد و گفت این سنگ‌ها را ببر و (سه پول) بده مشکل گشا و بین خودتان تقسیم کنید ولی یادت نره، هرماه همین کار را تکرار کنی بابا خارکن هرچه بیابان را دور زد چیزی به دست نیاورد عصر به شهر برگشت ولی از خجالت زن و بچه سرکوبه نشست و به‌خانه نرفت، زن وقتی دید که او دیر کرد نگران شد و به سرکوبه رفت. دید همسرش آنجا نشسته، گفت چرا به‌خانه نمی‌آئی؟ مگر ما از تو بالاتریم مرد داخل خانه شد و سنگها را از لای شالش باز کرد و توی طاقچه ریخت و هر سه گرسنه خوابیدند. نیمه‌های شب زن از خواب بیدار شد، دید تمام اطاق روشن است. مرد را از خواب بیدار کرد، همه در تعجب بودند که این روشنائی و نور از کجا است. یک دفعه متوجه شدند که آن همه نور از گوشه طاقچه است. صبح که شد زن گفت ای مرد آنکه به تو این سنگها را داده آدم عادی نبوده تو حالا دو دانه از این سنگها را ببر و بفروش بلکه پولی به دست بیاوری، پیرمرد گفت چطور بفروشم کسی که سنگ نمی‌خرد بعد از جر و بحث زیاد، چند سنگ برداشت و به بازار رفت و گفت (آی پول سنگ - آی پول سنگ) اتفاقاً شمعون یهودی او را دید و گفت آی بابا، بیا ببینم، سنگ‌هایت به چند؟ وقتی پیرمرد سنگ‌ها را به شمعون داد دید عجب گوهرهای گرانبهائی است که در خانه هیچ پادشاهی پیدا نمی‌شود، شمعون گفت این سنگ‌ها را به صد تومان می‌دهی؟ جوابی نشنید بابا خارکن خیال کرد که شمعون او را مسخره می‌کند جوابی نداد. شمعون وقتی دید پیرمرد جواب نمی‌دهد، گفت پانصد تومان می‌دهی؟ باز جواب نداد گفت هزار تومان می‌دهی؟ پیره مرد نهیبی به خودش زد و گفت ای زبان لال بشی بگو آره، سرانجام گفت آره. شمعون یهودی هزار تومان شمرد و در یک انبانه گذاشت و به او داد هرکدام به این فکر که مبادا دیگری پشیمان شود فوری از هم دور شدند. بابا خارکن فوری به یاد آن آقای نورانی افتاد. اولین کاری که کرد آجیل نذری را خرید بعد گوسفندی و مقدار وسایل دیگر و به‌خانه رفت. آجیل را پاک کردند و هرکاری در این مدت به سرشان آمده بود تعریف کردند و آن را بین خود قسمت کردند و خوردند، بعد سرگوسفند را هم بردند و کباب زیادی درست

کردند. بابا خارکن با پول‌ها حیاطی خرید و مقداری اسباب‌خانه تهیه کرد... تا سال بعد که نوبت مکه رفتن حاجی‌ها بود او هم تدارک مکه دید و روانه خانه خدا شد، ولی سفارش کرد که همراه نذر مولا را بخرند و به همان صورت بین خود تقسیم کنند، سفر مکه پیرمرد مدت ۶ ماه طول کشید، در این مدت زن و بچه او فراموش کردند که نذر مولا را بخرند، یک روز دختر چند دانه از آن گوهرها را از نخ رد کرد و به گردن آویخته و به حمام رفت، دید که در حمام بسته است وقتی علت را پرسید، گفتند دختر پادشاه حمام را قرق کرده گفت از قول من به دختر پادشاه بگوئید دختر حاجی بابا خارکن آمده، رفتند و گفتند، دختر پادشاه هم اجازه داد که او به حمام برود وقتی دختر پادشاه گردن بند او را دید گفت عجب جواهری داری! گفت پیشکش ما از اینها زیاد داریم. دختر بابا خارکن وقتی به خانه رسید به مادرش جریان را گفت آنها چند دانه سنگ قیمتی را در یک سینی گذاشتند و برای دختر فرستادند آنها هم در عوض، یک روز دختر خارکن را به قصر خود دعوت کردند و تا عصر باهم به گفتگو نشستند. چون هوا گرم بود بعد از ظهر آن روز به باغ رفتند و در استخر به آب تنی پرداختند. دختر پادشاه گردنبند اهدائی را از گردن درآورد و به شاخه درختی آویزان کرد، وقتی به زیر آب رفتند کلاغی گردنبند را برداشت و با خود برد وقتی از آب بیرون آمدند دیگر به فکر گردنبند نبودند، تا اینکه دختر پادشاه شب متوجه شد که گردنبند نیست، فردا صبح به کلفت و نوکرها دستور داد تمام باغ را بگردند ولی اثری از گردنبند به دست نیامد، فکر کردند که دختر خارکن پشیمان شده و خودش گردنبند را دزدیده است، غلامان شاه رفتند در خانه آنها و مادر و دختر را به زندان انداختند، بعد از چند ماه که حاجیها برگشتند همه فامیل‌هایشان به پیشواز رفتند جز زن و بچه حاجی خارکن، حاجی وقتی به در خانه رسید دید در بسته است. از بچه‌ای که توی کوچه بازی می‌کرد خبر زن و بچه خود را گرفت. بچه گفت دخترش دزدی کرده، شاه دستور داده آنها را به زندان بیندازند، در این وقت غلامان شاه که در آنجا گشت می‌زدند حاجی را دیدند و او را پیش زن و دخترش به زندان انداختند. حاجی وقتی از جریان مطلع گردید بسیار افسرده شد و در همان حال خوابش برد، دید مردی نورانی که آن بار در سر چشمه او را دیده بود به خوابش آمد و گفت (سه پول) لای یک پارچه کبود زیر پاشنه در پنهان است، آن را بیرون بیاور و به نخود کشمش بده و هر چه به سرتان آمده

تعریف کنید و آن را بین خود قسمت کنید تا از گرفتاری نجات پیدا کنید مرد از خواب پرید و رفت زیر پاشنه در را نگاه کرد دید سه پول در آنجاست، پول را برداشت و رو به زن و دختر کرد و گفت مگر شما نذر مولا را در این مدت نخریده‌اید؟ آنها گفتند مدتی خریدیم ولی بعد یادمان رفت. حاجی پول را برداشت و به بام زندان رفت، دید یک سوار دارد می‌آید گفت ای سوار این پول را بگیر و برایم نذر مولا بخر، جوان گفت خدا پدرت را بیامرزد حال هم که در زندانی دست از آجیل خوردنت بر نمی‌داری؟ من می‌خواهم بروم ملا بیاورم زن برادرم را عقد کنم، حاجی مدتی منتظر رهگذر دیگری شد بعد از نیم ساعت دید سواری دیگری می‌آید، از او هم همین را درخواست کرد. سوار گفت ای پیره مرد ما سه برادریم برادر وسطی رفته که ملا بیاورد هنوز نیامده و در این بین برادر بزرگتر ما که منتظر بود تا ملا بیاید و زنش را عقد کند یکباره افتاد و مرد حالا من می‌روم که کفن تهیه کنم و وسایل دفن او را فراهم نمایم ولی خواهش ترا برآورده می‌کنم، پول را گرفت و آجیل مشکل‌گشا را خرید و در برگشتن به حاجی داد وقتی به خانه رسید دید که برادر مرده عطسه‌ای کرد و زنده شد، همه تعجب کردند و گفتند این معجزه از آن پیره مرد سر زده، برادر دیگر گفت او ابتدا از من خواسته بود که نذر مولا بخرم نخریدم همه گفتند پس تقصیر تو بوده...

حال از حاجی بابا خارکن بشنو. حاجی از بام به داخل زندان آمد و آجیل را همینطور که ما داریم پاک می‌کنیم (توضیح اینکه این قصه را در نهاوند وقتی تعریف می‌کنند که مشغول تمیز کردن نخود و کشمش نذر مولا باشند) پاک کردند و هرچه به سرشان آمده بود تعریف کردند و خوردند.

فردای آن روز صبح هنگامی که دختر پادشاه از خواب برخاست جلو پنجره رفت دید کلاغی روی درخت جلو اطاق نشست و شروع کرد به غار غار کردن مرتب غار می‌زد، دختر به نوکرها گفت بروید بالای درخت ببینید چه خبر است رفتند دیدند کلاغ گردنبند را به شاخ درخت آویزان کرده است گردنبند را گرفتند و تحویل دختر پادشاه دادند. در این وقت او به یاد خانواده حاجی خارکن افتاد، دانست که آنها را بی‌گناه به زندان انداخته‌اند به پادشاه خبر دادند که گردنبند پیدا شده و زن و بچه حاجی خارکن بی‌تقصیر بوده‌اند، شاه دستور داد در تمام شهر جار زدند که فردا کسی حق ندارد دکان باز کند،

همه باید به بیرون شهر جمع شوند، از طرفی دیگر کارگرها را فرستاد خانه حاجی را تمیز کردند و اسباب و ظروف نو و تازه در آن قرار دادند و آنها را به حمام بردند و عزت و احترام بسیار کردند. فردا صبح مردم در محلی که تعیین کرده بودند جمع شدند، شاه همراه وزرا و خانواده حاجی به میان مردم رفتند و از حاجی خارکن معذرت خواستند و مردم را از جریان آگاه کردند، مردم از اینکه خانواده پیر خارکن شهرشان، خلاص شده‌اند و به زندگی راحتی رسیده‌اند خوشحال شدند و بدبختی و خوشبختی آنها را به معجزه نذر مولا وابسته دانستند... از آن زمان تا حال هرکسی مشکلی دارد چنین نذری می‌کند و معتقد هستند که مولا علی (ع) آرزوی هرکس را که به او متوسل شود برآورده می‌کند.

۶. باورهای خرافی

اندیشه‌ها و پندارهای خرافی ریشه در اعماق تاریخ بشر دارد ولی هرچه زمان پیش می‌رود، انسان خود را از قید و بند طبیعت می‌رهاند، و زنجیر اعتقادات موهوم را از دست و پای می‌گسلد، مردم روزگار قدیم چون روابط بین پدیده‌ها را به درستی درک نمی‌کردند و در ضمن می‌خواستند به امیال دور از دسترس و غیرعملی خود برسند، به روش‌های غیرمنطقی دست می‌زدند، لذا در زندگی آنان، با بی، خرافی به نام جادو و طلسم همواره مفتوح بود، آئین‌های خرافی هنوز هم بین بسیاری از ملل جهان شایع است، شدت و ضعف آن بستگی تامی به پیشرفت دانش و فرهنگ آن جامعه دارد. این بینش با دامنه وسیع خود می‌تواند موضوع تحقیق جداگانه‌ای قرار گیرد. لذا برای اینکه خوانندگان این کتاب آشنائی مختصری در این زمینه پیدا کنند نمونه‌هایی از کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات را نقل می‌کنیم. تا دانسته شود چگونه اندیشه‌های خرافی بُعدی از فرهنگ جامعه ما شده است.

۶-۱. فی اعمال الحب

در باب طلسم، طاوس یمانی گوید که اگر خواهی کسی را از زنان یا غلمان مسخر خود کنی، آنگاه که زهره راجع بود پاره حریر اسود بستان و بر آنجا صورت مرغی کن نام

آن شخص و نام مادر او بر خرقه بنویس و زیر صورت مرغ این حروف بنویس:
ج، ح، ک، ر، ل، س، د

آنگاه خرقه را تبخیر کن سه شب به عود و کافور، چون از تبخیر فارغ شود آن خرقه را
صاحب عمل بر بازو بندد و محبوب شود و خلاق مسخر او شوند.

۶-۲. فی اعمال البغض

چون زحل در جدی بود به پنج درجه و قمر بدو متصل بود دو درهم اشق و دو درهم
سپند و دو درهم و نیم عود جمع کند و سه مجمر بستاند و بر مقام رود خواه روز خواه
شب و شلوار از پای بگرد آن بگرداند و آن بخور در مجمرها افشانند چون دخان از آن
برخیزد بگوید فرقت بین فلان بن فلان و هوانه جاهو و شایعرفواسا ارمدی حرف فوت
سوئ سوئ به ارواح املواث بحق هوئاو شایها اهوئان تجعلواعدوان فلان بن فلانه
علی فلان بن فلانته این کلمات را هفت بار بگوید آنگاه آتش مجمرها را به آهنی برا شود
و به جای خود بگذارد و آن را بجنیانند تا روز دیگر که آن دو شخص البته متفرق شوند.



تصویر شیاطین



تصویر جن



تصویرهای اجنه و شیاطین

و با کنند باطل کردم بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم الله از منبر الهی
 بسم الله الرحمن الرحیم تا کرسی بسیار
 از لوح ناطق بسم الله الرحمن الرحیم
 بنام جبرئیل بسم الله بنام اسرافیل
 بسم الله بنام اسرافیل بسم الله بنام
 عزرائیل بسم الله الرحمن الرحیم
 المقرون والمقرون و هیچ خدا بی هم
 بسم الله بنام مردان بسم الله بنام زنان
 بسم الله بنام پریان بسم الله بنام جنیان
 بسم الله بنام دیوان بسم الله بنام جادوگران
 بسم الله بنام سحران بسم الله بنام هر چه
 سحر است از نرنده و نازیده بسم الله
 مسترق نامغرب بسم الله بنام نبی آدم
 و نبات پیرا هر سحری که در اول ماه

عمر و الیاس و دالفرس و دوی الکفل
 و او و سبل و ذکر اوی و بوشع
 و انبال و عمر و دوی و کرم و جبرئیل و میکائیل
 عالد و حنطه و لغمان و عده مطلق صلی الله
 به و الله و هدایت چهار هزار و سیمران
 فی علی الرضی و فی فاطمه الزهرا و خدیجه
 را و حسن عقی و حنفی شهید بکر سید

دینی علی ابن حبیب دینی عبد بافر دینی
 جعفر الصادق دینی موسی الطاهر دینی
 علی ابن موسی الرضا دینی محمد تقی دینی
 علی النقی دینی حسن عسکری دینی مهدی
 صاحب الامر و الزمان دینی باب و مدینه
 و او در غفاری و هفده کمر سبزه کان
 میرالمؤمنین دینی ابرسید حزه دینی
 هدایت چهار هزار و دوی هر سحری
 که کرده اند و با کنند باطل کردم منی جمع انبیا
 و اولیا و سفید و صلی و لایضا و صدیقان
 و زاهدان و عابدان و درویشان و ابدالان
 و نجباء و فقهاء و مفتیان و هفده تن
 و ستم تن باطل کردم و هر سحری که کرده اند
 و کافران کرده اند و با کنند باطل کردم هر سحری
 که آدکی و پیری و غول هر سحری که جمع حقایق
 از سباه و سفید از اناس و ذکر کرده اند با کنند
 باطل کردم هر سحری که سبک بره یا سحر بکشد
 یا سباه و یا سنگهای دیگر کرده اند با کنند باطل
 کردم هر سحری که باطل بکشد و یا کجاست خام و کجاست
 و خاک مفت کرد و خاک مفت مسجد
 کرده اند و با کنند باطل کردم هر سحری که با کفغ
 مرده یا بنیه مرده کرده اند با کنند باطل کردم هر
 سحری که بیست کرده و بیست و یک و بیست
 و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده

طلسم باطل سحر

و با کنند باطل کردم هر سحری که بیست کرده
 و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده

کرده اند و با کنند باطل کردم بسم الله الرحمن الرحیم
 دنیا ما خلفت عن اباطل و قاعدت
 الناد و بنا انک ندخل النام فقل
 اخرتیه و ما لطلالین من الضام
 و بنا انا سعادنا و یا مادی
 للامیان الصوریکه فامنا و بنا فاعف
 ذنوبنا و کفر عنا سبائنا و نوقنا
 مع الابرار و بنا ما لا اسما و عدنا
 علی و سیک و لا اخرنا و يوم الصبانه
 انک لا تخلف البعاد قال موسی
 ما جئت به السحر ان الله سبطه
 ان الله لا یفزع علی المفسدین
 فقلوا هالک و انقلبوا صامت
 باطل کردم هر سحری که بخور و خرم و ارام
 و ضد و ق و سب و سجده کرده اند با کنند
 باطل کردم و هر سحری که بخور و سجده کرده اند
 و عدس و یا قله و نو یا و کشتن کرده اند
 و با کنند باطل کردم هر سحری که با سبب
 و کلاه و نارنج و لبو کرده اند با کنند باطل
 کردم هر سحری که بر دهن کل بر دهن برهن

۳-۶. فصل فی ذکر بعض الشیاطین

مشهورترین ایشان غول است و گویند کسی که سفر کند و شب‌ها در بیابان تنها باشد متعرض او شود و خواهد که او را هلاک کند و گویند که چون شیاطین استراق سمع کنند باری تعالی ایشان را دفع به شهب فرماید بعضی بسوزند و بعضی به دریا افتند و نهنگ شوند و بعضی به بیابان‌ها غول شوند...

و کسانی که غول دیده‌اند از سر تا ناف بر شکل انسان و از ناف تا آخر بر شکل اسب و سم‌های او چون سم خر و بعضی از صحابه رسول گفتند که غول را دیدیم در سفر شام و در اخبار وارد است و مشهور است و او دیوبست بر شکل زنان^۱ این تصورات و پندارها از همان قرون اولیه زندگی بشر در اندیشه او جا داشته و تا امروز به شیوه‌های گوناگون ادامه یافته است.

هم اکنون هم در گوشه و کنار شهر هستند کسانی که به این امور معتقدند و کسانی که هنوز هم از این راه ارتزاق می‌کنند، نمونه آن طلسم باطل کن زیر است که از زمان تحریر آن چند سالی بیش نمی‌گذرد. هدف این طلسم باطل کن این بوده است که عروسی می‌خواسته به زعم خود جادوی مادر شوهر را باطل کند.

۴-۶. عروسی اجنه

خاطره‌ای از دوران بچگی حدود پنجاه و چند سال پیش از ذهنم مانده است که یادآوری آن خوانندگان را با طرز تفکر مردم آن زمان آشنا می‌کند و آن داستان عروسی اجنه است. داستان عروسی اجنه که در منزل یکی از بستگان اتفاق افتاد از آنجا آغاز شد که اهالی خانواده متوجه شدند که گه‌گاه سنگ‌هایی از بیرون به شیشه اطاقشان می‌خورد و بعضی اوقات هم صداهای مبهم و غیرعادی به گوششان می‌رسد. روزها و شبها می‌گذشت و این عمل با ابهام و شگفتی و بدون اینکه دلیلی برای آن بیابند تکرار می‌شد، صداها به‌خصوص در شب‌ها به‌گوش می‌رسید و سنگ‌ها همچنان بر در و دیوار و شیشه‌های خانه می‌خورد، ترس و دلهره‌ای گنگ بر همه به‌خصوص بر فرزندان خانواده که

۱. زکریابن محمد بن محمود قزوینی - عجایب المخلوقات و الموجودات، صفحات ۳۷۲ به بعد تصحیح نصراله سبوحی.

تعدادشان هم کم نبود مستولی می‌شد. سرانجام پس از شور و مشورت با دعانویس شهر به این نتیجه رسیدند که اینها گروهی از اجنه هستند و می‌خواهند عروسی کنند و این خانه را جهت انجام مراسم انتخاب کرده‌اند، چاره‌ای جز تخلیه آن نبود. مهمان‌ها هم افراد عادی نبودند، کسانی بودند که می‌توانستند در سرنوشت خانواده مؤثر و در آینده هم دوستان خوب کارسازی باشند، بنابراین باید از آنها پذیرایی شایانی به عمل بیاید. سفره پارچه‌ای در سراسر اطاق پهن کردند و انواع خوراکی‌ها را با سلیقه خاص در ظروف چینی که حال به صورت عتیقه درآمده قرار دادند. تعدادی هم نمکدان بلوری در پهلوی هر ظرف نهادند، نمکدان‌های آن زمان دو طرفه بود به این ترتیب که از دو جانب می‌توان استفاده کرد و وسط آن قرار داشت در یک طرف نمک و در طرف دیگر سماق یا فلفل کوبیده می‌ریختند، خلاصه سفره آراسته و بارها به وسیله افراد خانواده حتی بچه‌ها بررسی شد و کم و کسری در آن دیده نبود، با شور و مشورت بسیار، اهالی تصمیم به ترک خانه گرفتند، نزدیکترین بستگان آنها، خانواده ما بود، من هم که از ماجرا بوئی برده بودم خوشحال که هفته‌ای را با پسرعمه بازی خواهم کرد، ولی از شنیدن نام جن و عروسی آنها احساس بیم می‌کردم و شب‌ها بیشتر از تاریکی می‌ترسیدم، خلاصه هفته‌ای به خوابی و خوشی برای ما بچه‌ها گذشت، تا اینکه بزرگترها متوجه شدند که عروسی جن‌ها تمام شده، روز موعود فرا رسید و قرار شد مهمانان به منزل خودشان بروند، به یاد دارم که من هم همراه آنها شدم، نزدیک خانه قدم‌ها به سنگینی به آهستگی برداشته می‌شد، بزرگترها هم مثل این بود که می‌ترسیدند. سرانجام به در حیات رسیدیم، با احتیاط بسیار در را باز کردند چون سنگینی در بزرگ چوبی به طرف بیرون بود، برای اینکه صدائی ندهد، آن را آهسته گرفته و در حول محور آهنی که کار لولاهاى فعلی را می‌کرد به دیوار تکیه دادند، ما بچه‌ها خود را کنار کشیدیم و پشت سر بزرگترها که جرأت زیادتری داشتند و بااطمینان به آنها حرکت کردیم، چند پله سنگی را طی کرده به در اطاق که همچنان باز و پرده‌اش افتاده بود نزدیک شدیم، حال کسی جرأت نداشت که داخل شود، مثل اینکه صدای عمه خدایا مرزم بود که می‌گفت همه صلوات بفرستید، بچه‌ها شما هم صلوات بفرستید، من هم که می‌ترسیدم آهسته زیرلبی چند صلوات فرستادم، چه کسی جرأت کرد و اولین قدم را داخل گذاشت نمی‌دانم، یادم هست پرده به میخ کنار

آویزان شد و همگی وارد شدیم، سفره همچنان دست نخورده، به همان صورت اول باقی بود یکی از دخترها داد زد فقط یکی از نمکدان‌ها دست خورده، چون او جای انگشت جن را روی یکی از نمکدان‌ها که کمی فرو رفتگی داشت دیده بود... بعدها بزرگترها که عقلشان از ما بچه‌ها بیشتر بود فهمیده بودند که آن صداها و سنگ پرانی‌ها کار خانم آقا زن همسایه روبرو بوده است...

باورهای دیگر که هنوز هم کم و بیش در بین گروهی رواج دارد چنین است:

۱- برای اینکه بچه‌ها از چشم زخم درمان بمانند، تخم مرغی را پیش دعانویس می‌بردند، او کلمات و خطوطی را بر روی آن می‌کشید، سپس تخم مرغ نوشته شده را از بالای پیشانی بچه‌ها رها کرده و به داخل کاسه‌ای که در زیر آن گرفته بودند می‌انداختند و اورادی می‌خواندند، و با این عمل معتقد بودند که چشم بد (پوقسه) یعنی ترکیده.

۲- معتقد بودند که برخورد با برخی افراد شوم است زیرا روی آنها (قشه‌دار) است سعی می‌کردند به چشم آنها نگاه نکنند. بعضی‌ها آنقدر بد چشم بودند هرکس را نظر می‌کردند به او صدمه‌ای وارد می‌شد، از شخص بدچشمی صحبت می‌کردند که وقتی درخت پر بار گردوئی را نظر کرده و آن درخت فوری از وسط به دو نیم شده بود.

۳- تولد و وجود بعضی بچه‌ها را که در هنگام تولد پدر را از دست داده بودند شوم می‌دانستند و به آنها «سره خور» می‌گفتند و علت مرگ پدر را قدم نامبارک آنان می‌پنداشتند.

۴- برای دفع چشم زخم دعائی را که از دعانویس گرفته بودند در پارچه‌ای سبزرنگ به شکل مربع می‌پیچیدند و اطراف آن را می‌دوختند یا اینکه آن را در یک قوطی فلزی ریز، که دو طرف آن دو حلقه کوچک جای دوخت داشت می‌نهادند و به آستین کت بچه می‌دوختند، اینها بیشتر مخصوص پسرها بود به دخترها اهمیت زیاد داده نمی‌شد، همچنین چند دانه صدف و چند مهره ریز رنگی را به نخ محکمی که انتهای آن یکدانه مهره کبود رنگ بود می‌کشیدند و آن را به وسیله قیر به چند تار موی وسط سر پسر بچه می‌چسبانیدند که گاهی تا وسط پیشانی بچه می‌رسید و باز هم برای دفع چشم‌زخم از بچه‌ها، اسفند دود می‌کردند.

۵- نشستن جغد را بر روی دیوار خانه شوم می‌دانستند، برای اینکه شومی پرنده از

همه جایی خبر، را از میان ببرند به او خوش آمد می‌گفتند و در مقابل او آئینه می‌گرفتند که گاهی هم با ظرفی آب همراه بود.

۶- اگر کلاغ ناگهان بر درخت خانه می‌نشست و غار غار می‌کرد معتقد بودند که کلاغ حامل خبر خوش است و از مسافر خبر آورده است می‌گفتند خیر خبر، خیر خبر اگر... از سفر می‌آید غار دیگر به بچه‌ها می‌گفتند کلاغ خبرچین است و کارهای بد بچه‌ها را به والدین خبر می‌دهد.

۷- بعضی‌ها ترشی سرکه درست نمی‌کردند و آن را برای خانواده شوم می‌دانستند و می‌گفتند (ترشی به ما نمی‌آید) ترشی مورد نیاز آنها را فامیل تأمین می‌کردند.

۸- خانم‌ها روزهای بخصوصی از هفته به حمام می‌رفتند و دیگر روزهای هفته را جایز نمی‌شمردند.

۹- در شب ناخن گرفتن را مکروه می‌دانستند، ناخن گرفته شده را در لای کاغذ می‌پیچیدند و زیر خاک می‌کردند.

۱۰- دندان کشیده شده را در پنبه می‌پیچیدند و لای ترک دیواری می‌نهادند.

۱۱- به ساعات سعد و نحس و قمر در عقرب معتقد بودند.

۱۲- اگر کسی دم قیچی را بهم می‌زد دعوا می‌شد.

۱۳- موقعی که ماه می‌گرفت و همه جا تاریک می‌شد معتقد بودند که زن پدرش چنگ در گلولی او گذاشته و رویش سیاه شده در این موقع برای رهایی ماه به پشت بام می‌رفتند و با تکه سنگ یا چوبی به پشت بادیه یا هر ظرف مسی دیگر می‌زدند که موجب رهایی ماه از دست زن پدر شود صدای کوبیدن ظروف مسی فضای شهر را پر از بیم می‌کرد و این چندبار اتفاق افتاد.

۱۴- هرگاه ستاره‌ای در آسمان (مَجُورِس) حرکت می‌کرد می‌گفتند عمر کسی تمام شده و یک نفر مرده است.

۱۵- در کنار زائو چند پیاز درشت را بطور چپ و راست در سیخی می‌کشیدند، معتقد بودند که برای دفع اجنه ضروری است.

۱۶- پمله پرو Pámela-Páru به مله پرو- مراسمی بود که در شب هفتم تولد نوزاد به وسیله ماما روی بچه انجام می‌شد، به این ترتیب که چیزی شبیه به صلیب از پنبه روی

قنداق بچه درست می‌کرد و آن را آتش می‌زد. شبیه همین صلیب را از پنبه از روز اول زایمان به دیوار بالای سر زائو نصب می‌کردند همچنین یک سیخ یا دو سیخ را بطور ضریدر در پیازی فرو می‌کردند و در بالای سر زائو زیر یا کنار صلیب پنبه‌ای قرار می‌دادند با همین سیخ دور تادور دیوار اطاق را خط ممتدی می‌کشید و در حین عمل مرتب از او می‌پرسیدند (رِک) چه کسی را می‌کشی؟ او گفت (کِر) مریم (مادر نوزاد یا هر اسم دیگری) و بچه‌اش.

(کِر و رِک) هر دو به معنی خط است در واقع ماما با کشیدن این خط، نوزاد و زائو را از خطر (آل) که موجودی خیالی و خطرناک است محفوظ می‌داشت یعنی آل دیگر نمی‌تواند از این در داخل شود. توضیح اینکه سیخ پیاز در حالیکه آن را به دیوار کنار زائو تکیه می‌دادند مدت چند روزی تا زائو به حمام می‌رفت برجا بود.

اگر (کر و رک) تأثیری برای زائو و بچه‌اش نداشت لااقل پیاز از جهت جذب میکرب‌های هوا مفید بود.

۱۷- جارو اگر برعکس کنار دیوار قرار می‌گرفت شوم بود و می‌بایست فوری به حال عادی برگردد.

۱۸- نشستن میان چهارچوب در اطاق بد بود.

۱۹- سرپا ادرار کردن مکروه بود.

۲۰- آب پاشیدن به گربه باعث می‌شد که پشت دست (وروک) زگیل درآورد

۲۱- ماه شب اول را به روی افراد خوشرو می‌دیدند یا در ظرفی پر از آب صاف بعد از دیدن ماه، نگاه می‌کردند.

۲۲- وایف کردن - وایف و (افت) کردن به معنی (عود بیماری) بود اگر شخصی که تازه از بیماری برخاسته و دوره نقاهت را طی می‌کرد غذایی را می‌دید باید از آن غذا به او بخوراند وگرنه بیمار او عود می‌کرد (وایف می‌کرد)

۲۳- به صبر و جَخت بسیار معتقد بودند اگر در هنگام بیرون رفتن از خانه، کسی از اهالی خانواده یکبار عطسه می‌کرد، مدتی صبر می‌کردند تا شومی آن از بین برود زیرا گمان داشتند اگر صبر کنند خطری که در انتظار آنان بوده رفع می‌شود اگر همان شخص عطسه دیگری بکند به آن جخت می‌گویند و اعتقاد براین است که خطر رفع شده و

می‌توان خارج شد.

۲۴- اگر کفش روی کفش می‌افتاد معتقد بودند که دارند غیبت صاحب کفش را می‌کنند

۲۵- اگر گوش راست صدا می‌کرد می‌گفتند خوبی او را می‌گویند و اگر گوش چپ صدا می‌کرد می‌گفتند غیبت او را می‌کنند

۲۶- وقتی زمین می‌لرزید معتقد بودند که زمین روی شاخ گاو است، گاو خسته می‌شود و زمین را از روی یک شاخ به شاخ دیگر می‌اندازند در موقع حدوث زلزله مادرها بدون اینکه بترسند مرتباً هر دو کف دست را به زمین یا روی فرش اطاق می‌زدند و مرتباً می‌گفتند: دستم درمان دل درد، یا دستم درمان سردرد یا دستم درمان «گوشه گلی» یعنی گلودرد البته برای محفوظ ماندن از زلزله تنها می‌توانستند نام یک بیماری را ببرند.

۲۷- برای جلوگیری از ابتلا به سیاه سرفه، بچه‌ها را به صباغ خانه می‌بردند و مقداری پول و تکه‌ای قند می‌دادند و رنگرز، انگشت خود را به خمره نیل زده، خطی دور میج دست بچه می‌کشید و نقطه‌ای رنگی به میان پیشانی و روی دماغ بچه می‌گذاشت و معتقد بودند با این وسیله، بچه (اوس) شده، به نظر می‌رسد اوس صورت دیگری از آبستن باشد یعنی بچه حامل سیاه سرفه شده و دیگر به آن مبتلا نمی‌شود.

تعبیر خواب‌ها:

۲۸- خواب زن‌ها چپ بود هرچه خواب می‌دیدند باید تعبیر عکسی کرد مثلاً اگر زنی خواب ببیند که جشن و عروسی برپا بوده معنی آن غم و اندوه و عزا است.

۲۹- خواب دیدن ماهی شگون دارد و مایه خوشبختی است دیدن مرغ و ماه و ماهی و آب در خواب علامت این بود که شخص به شاهی خواهد رسید.

۳۰- هرکس در خواب چشمه و رودی زلال ببیند در کارهایش گشایش حاصل می‌شود

۳۱- هرکس خون خواب ببیند خوابش باطل است.

۳۲- هرکس خواب ببیند یکی از دندان‌هایش افتاده یکی از کسانش می‌میرد اما این در صورتی است که با خون همراه نباشد.

- ۳۳- خواب دیدن اسب خوب است و انسان به مرادش می‌رسد.
- ۳۴- اگر پشت سر مسافر کاسه‌ای آب بریزند، مسافر زود از سفر برمی‌گردد، همین کار را هم تا چند سال پیش انجام می‌دادند و برعکس اگر پشت سر او سنگ پرتاب کنند بد است و مسافر بر نمی‌گردد.
- ۳۵- گربه سیاه را نباید (پشت) پیشته کرد ممکن است از ما بهتران باشد.
- ۳۶- اگر پشت سر کسی دیزی سیاه گلی بشکنند روزگارش سیاه خواهد شد.
- ۳۷- بالای سر کسی که خوابیده است نباید نشست بد است.
- ۳۸- اگر بیماری در خانه‌ای هست شب نباید به عیادت او رفت زیرا حالش بدتر می‌شود.
- ۳۹- در روز عاشورا کار خانه کردن حرام است اگر در این روز مرغ تخم کرد باید آن را به گدا داد شیر گاو را هم در این روز باید به مستمندان داد.
- ۴۰- اگر مرغ خودش را تکان بدهد سفری می‌آید باید منتظر شد.
- ۴۱- اگر گربه بدن خود را بلیسد مهمان می‌آید.
- ۴۲- اگر دو نفر دعوایشان شده نباید ناخن‌های شست را بهم مالید زیرا دعوا شدیدتر می‌شود (بچه‌ها موقع دعوا ناخن‌ها را بشدت بهم می‌مالیدند)
- ۴۳- موقع غروب کسی چیزی به امانت از خانه دیگری نمی‌گرفت، چونکه نمی‌خواست که دیگری به فقر مبتلا شود.
- ۴۴- سوت زدن در تاریکی بد است زیرا اجنه دور شخص سوت زننده جمع می‌شوند.
- ۴۵- هنگام ریختن آب داغ باید بسم‌الله گفت والا اجنه می‌سوزند.
- ۴۶- وقتی گدائی به در خانه می‌آید نباید با پای برهنه به او چیزی داد زیرا خود شخص هم گدا می‌شود.
- ۴۷- کشتن زنبور قرمز ثواب دارد، باعث می‌شود که روز قیامت در ازای هر زنبور یک دانه خرما به او بدهند.
- ۴۸- برای دفع شر مار در خانه‌ها (گندم دونه شامارو) (گندم دانه شاه مارها) را می‌پختند و آن آشی بود از گندم و حبوبات قدری از این آش را با قدری نمک در لانه مار

می‌گذاشتند تا نمک‌گیر شده و به اهل خانه آزار نرساند. لانه مارها بیشتر در سقف خانه‌های قدیمی بود.

۴۹- مراسم کایشله نازو (گایشله انداختن) Gaisheella - Nazu

ترانه‌های زیر مربوط (گایشله نازو) است.

گایشله کوزه سفالین لعابدار کوچکی بود که هر نفر از همسایگان انگشتی، دکمه یا مهره‌ای در آن می‌انداختند و آن را با آب باران (نیسان) یا آب دیگری پر می‌کردند و در شب‌های اعیاد مقدس به نادوان رو به قبله می‌آویختند و صبح فردا زنان و دختران جمع می‌شدند کوزه را زیر دامن دختر کوچکی می‌گذاشتند، بعد هرکسی بلد بود یک دوییتی می‌خواند. آنگاه به دختر می‌گفتند دست ببر و چیزی از کوزه در بیار، مثلاً دکمه‌ای مربوط به پروین خانم در می‌آمد و او از روی شعری که خوانده شده بود به‌خوب و بد نیتی که داشت پی می‌برد، مثلاً اگر بیت سوم زیر (هواگرم است...) خوانده می‌شد و دکمه پروین خانم بیرون می‌آمد، او قطعاً درمی‌یافت که مثلاً به‌همین زودی بخت خودش یا دخترش گشوده شده برایش خواستگار خواهد آمد.

مییون هردو زلفونت فرو کن	گلی از دست من بستون و بو کن
به‌جای من تو با گل گفتگو کن	بهرجانی روی که من نباشم

نظر بردختر همسایه دارم	هواگرم است و میل باغ دارم
عجب گل دسته‌ای در خانه دارم	اگر همسایگان با ما بسازن

سبد بردست و میل باغ داری	بیا دختر که چشم زاغ داری
سرم را بشکن و دردم دوا کن	سبد بردست و میل باغ ما کن

میون کاکلش آب زلاله	از آن بالا میا یک جفت ستاره
---------------------	-----------------------------

فلک در گردنم زنجیر داره	غریبی خاک دامنگیر داره
که غربت خاک دامنگیر داره	فلک از گردنم زنجیر بردار

کجا رفتی گل آلبالو رنگم	کجا رفتی رفیق روز تنگم
کجا رفتی گل سر در میانم	کجا رفتی رفیق همزمانم

گل من تا نیایی من نخندم	نه سرمه چشم کنم نه سر بیندم
الهی پر بده پرواز گیرم	دم دروازه شـیراز گیرم
دم دروازه شـیراز بسته	امیرالمؤمنین آنجا نشسته
امیرالمؤمنین یا شاه مردان	دل ناشاد ما را شاد گردان
دم دروازه گفتم یا محمد	کنار سبزه گفتم یا محمد
محمد آمد و قبله نما شد	فرشته آمد و شکر خدا شد

شبی که با تو بودم یاد از آن شب	شبی که بی تو ماندم داد از آن شب
شبی که لیلی از مجنون جدا شد	فغان و ناله و فریاد از آن شب

صفات مردم نهاوند

در مرآت البلدان ناصری قطعه شعری از ابوالمظفر اموی در ذم مردم نهاوند و بروجرد نقل شده و گویای این نکته است که این شخص به این دو شهر سفر کرده، به واسطه زحمتی که از مردم نهاوند و بروجرد براو وارد شده در مقام تلافی به هجو آنان پرداخته است.

به بروجرد نزلنا منزلاً غیر انیق و طوی دون قرانا کشفه کل صدیق
و توارى به حجاب یوحش ضیف و ثیق والبروجردی ان صاحبة شر رفیق
والنهاوندی ایضاً من بلیات طریق فکلالحنین لا یصلح الاللحریق^۱
به بروجرد به خانه‌ای ناخوشایند فرود آمدیم، تمام دوستان از پذیرایی ما روی گردانیدند و خود را در پس پرده‌ای ضخیم و سهمگین که مهمان را به وحشت می‌افکند پنهان کردند. بدان که با بروجردی اگر دوستی بدترین دوست است و نهاوندی نیز

۱. صنیع‌الدوله (حسن خان اعتمادالسلطنه) مرآت البلدان ج ۱، صفحه ۱۹۳

در همراهی از آفات است، لذا می‌توان گفت که هردو برای سوزاندن خوبند. نمی‌دانیم این عرب اُموی بیابانگرد در نزدیکی با بروجردی‌ها که سوابقی هم در این گونه دوستی‌ها دارند اگر دچار گرفتاری شده چرا نهایندی‌ها رانیز متهم می‌کند و هردو را مستوجب سوزاندن می‌داند، در حالیکه همه ایرانی‌ها از جمله بروجردی‌ها و نهایندی‌ها در غریب نوازی و مهمان دوستی شهره آفاقند.

مردم نهایند واقعاً مهمان دوست و غریب نوازند، بسیار دیده می‌شد خانواده‌های کارمندانی که به این شهر انتقال می‌یافتند مورد توجه و محبت اهالی محل قرار می‌گرفتند و همه سعی داشتند به نوعی خود را به آنان نزدیک نمایند، تاجائی که بین آنان روابط خانوادگی و در نتیجه دوستی محکمی برقرار می‌شد.

این خصیصه را نبودن هتل و مسافرخانه در آن زمان بیشتر ظهور و جلوه می‌داد، اگر افراد غریبی وارد شهر می‌شدند چنانچه از قبل محلی در نظر نداشتند تا مدتی در منزل یکی از اهالی شهر ساکن می‌شدند، یادآور می‌شود در زمستان سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ بود که کاروانی از اتوبوس‌های زائرین کربلا در راه بازگشت به شهرهای خود گرفتار سرما و برف سنگین شدند به طوری که جاده‌ها بسته و حرکت کاروان متوقف ماند، ولی سرگردانی زائرین طولی نکشید، همه آنها در بین خانواده جا داده شدند، حتی بعضی‌ها که از این امر خیر و اجر معنوی نصیبی نبرده بودند ناراحت شدند توقف برخی زائرین، تا مدتی به طول انجامید از جمله دو خانواده ۳ و ۴ نفری از اهالی آباده شیراز بودند که بوسیله مرحوم حاج باقر رسولیان پدر بزرگ نگارنده که از افراد خیر و نیکوکار بودند نگهداری شدند.^۱

۱. تا آنجائی که من به یاد دارم بین مسافرین و زائرین عتبات عالیات که به علت انسداد جاده نهایند ملایر (به علت برف سنگین) در نهایند مانده بودند حجة الاسلام برقی واعظ معروف هم که گویا وفات یافته‌اند در بین مسافرین بود، روزی براسبی سوار شد و در چهارراه بازار سرداب برای مردم صحبت کرد و اهالی را تهییج نمود که فردا هرکس با هروسيله‌ای که دارد برای گشودن جاده حرکت کند گاراژدارها من جمله مرحوم غفوری و قوامی کمک کردند و مردم با بیل و کلنگ و هروسيله‌ای که داشتند رفتند. عمده بسته شدن راه از حدود میلاد تا دوراهی نهایند ملایر بود که ارتفاع برف به حدود سه متر می‌رسید، بین مردم نان و خرما به عنوان غذا قسمت می‌شد و بالاخره با سیل جمعیت موفق شد راه را به قدر عبور یک ماشین باز کند عده‌ای از مسافران از فردای آن روز حرکت کردند ولی گروهی ماندند، و سال‌ها با مردم که از آنان نگهداری کرده در ارتباط بودند.

توضیحات پاورقی از آقای امینیان است.

البته در بین جمعیت ۲۰ هزار نفری شهر در آن زمان، موارد استثنائاتی هم در همه زمینه‌ها وجود داشت ولی اگر کلیت را در نظر بگیریم، می‌توان گفت که مردم نسبت به هم صمیمی‌تر بودند رفتارشان آمیخته با احترام و محبت بیشتری بود، عده‌ای هم بودند که با هم صیغه برادری خوانده و تا آخر با هم برادروار دوست بودند، اندیشه‌ها بیشتر بر محور معنویات دور می‌زد تا مادیات. در مردم روح توکل و توجه به خداوند وجود داشت، در سختی‌ها استوار و پایدار بودند و به مشیت و خواست الله اعتقاد راسخ داشتند با همه فقر و بی‌چیزی به آنچه داشتند قانع و راضی بودند این بیت حافظ وصف حال آنها بود:

در این بازار اگر سودی است، با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان، به‌درویشی و خرسندی
از جمله عادات نیکوی آنان یکی این بود که هنگام صبح که از خانه بیرون می‌رفتند اولین قدم را با یاد خداوند برمی‌داشتند. عده‌ای که منازلشان در جاهاتی بود که صبح‌ها با قبرستان عمومی شهر روبرو می‌شدند می‌ایستادند و فاتحه‌ای نثار اهل قبور می‌کردند و به‌بچه‌ها هم این فریضه را یاد داده بودند، توضیح اینکه قبرستان در حاشیه خاوری شهر قرار داشت که منازل عده زیاد در آن سمت قرار داشت.

متأسفانه امروزه هیچ‌گونه ضابطه اخلاقی و عامل کنترل‌کننده‌ای وجود ندارد، اشخاص خود را به اصطلاح به آب و آتش می‌زنند و بین حلال و حرام کمتر فرق می‌گذارند تا نیازهای پیچیده مادی خود را برآورند به همین جهت است آن پرهیزگاری و تقوایی که در گذشته ملاک شخصیت افراد بوده امروزه وجود ندارد و اگر هم باشد به هیچ انگاشته می‌شود. حتی حرمت همخونی هم درهم شکسته و کم‌رنگ شده است. امروزه متأسفانه معیارهای مادی ملاک شخصیت افراد است.

- در نیم قرن پیش به‌جز معدودی از خوانین، ثروتمندان شهر چندان دارا و توانگر نبودند، اغلب کسبه و تجاری بودند که از راه زحمت بضاعتی کسب کرده بودند، تنها چیزی که بود به‌دیگران نیازی نداشتند.

- در آن زمان، در بازار جوّ اطمینان و اعتماد حاکم بود. گاه می‌شد کالائی بین متعاملین بدون هیچ‌گونه مدرک رد و بدل می‌گردید، وفا به عهد یکی از اصول اولیه اخلاقی به‌شمار می‌رفت بیشتر معاملات با قول و قرار و براساس روحیه جوانمردی انجام

می‌شد. حتی از قدیمی ترها نقل می‌کنند، برای انجام معاملات گاهی تار موئی از سیبل خود را گرو می‌گذاشتند. به موی همدیگر قسم می‌خوردند. (به موت قسم) با احتیاط به نام ائمه اطهار (ع) سوگند یاد می‌کردند. مخصوصاً از قسم حضرت عباس ابا داشتند، اگرچه قسمشان هم راست می‌بود. اگر کسی به نام آن حضرت سوگند می‌خورد همیشه منتظر حدوث عواقب و خیم آن بود اگر ناراحتی برای خود و خانواده‌اش پیش می‌آمد آن را منتسب به اثرات آن سوگند می‌دانست.

- کسبه صبح‌ها از خانه تارسیدن محل کار، دعا و اورادی زیر لب زمزمه می‌کردند، از خداوند برای روزی حلال طلب کمک می‌نمودند. آنوقت‌ها به واسطه جو اعتمادی که در جامعه حاکم بود نسیه دادن و نسیه بردن امری عادی بود، خانواده‌ها از کسبه محل اجناسی را بطور نسیه می‌بردند دکاندارها هم با شناخت و اطمینانی که به مشتریان خود داشتند حتی حساب و کتاب نسیه را به آنها واگذار می‌کردند، اگر هم آن را در دفتری ثبت می‌نمودند. درموقع پرداخت وجه با توجه به صحت عمل طرفین اختلافی پیش نمی‌آمد. کاسب خود را جیب خدا می‌دانست و مردم هم آن را قبول کرده بودند، جوی دینی و خدائی تقریباً بر بازار حاکم بود، کاسب کم فروشی نمی‌کرد و اگر هم تصادفاً به این کار اقدام می‌کرد از عواقب آن می‌ترسید.

در بین کسبه تنها قصاب‌ها بودند که نسیه دادنشان با آسوده خاطری بیشتر همراه بود. اطمینان بخش این رابطه قطعه چوبی بود به نام چوب (لِ له Lella) که با آن حساب و

۱. (لِ له) چوبی بود به قطر انگشت شست و به طول حدود ۳۰ تا ۴۰ سانتیمتر، گاهی یک سر آن را هم سوراخ می‌کردند و نخ‌ی از آن رد می‌کردند.

طرز استفاده از آن به این صورت بود که با قصاب قرار می‌گذاشتند که علامت (لِ له) بر روی چوب بطور مثال نمایانگر ۵ سیر گوشت باشد. پس از مدتی که مشتری احساس می‌کرد باید وجه گوشت‌های مصرفی را بپردازد یا اینکه از طرف فروشنده تقاضای وجه می‌شد، تعداد علامات روی چوب را که همیشه نزد مشتری بود می‌شمردند، با شمارش آن مقدار گوشت برده شده و پول آن به سادگی قابل محاسبه بود چون قیمت‌ها هم همیشه ثابت بود، در بهای خرید اول و آخر ماه هم تغییری حاصل نمی‌شد.

(لِ له) که همان چوب خط باشد به این صورت روی چوب نقش می‌شد، که فروشنده در زای تحویل اولین مقدار گوشت یک (لله) به چوب می‌زد طریقه (لله) زدن این بود که قصاب یک طرف چوب را انتخاب می‌کرد و با کارد از دو طرف به فاصله ۵/۰ سانتیمتر کارد را به صورت مورب در چوب فرو می‌کرد پس از آنکه زائده به زمین می‌افتاد زاویه‌های منفرجه‌ای (شکل عدد ۷) درست می‌شد. برای هر مقدار معین گوشت

کتاب نسیه دادن و نسیه گرفتن به خوبی معلوم می‌شد. حال که صحبت از بازار است و اخلاق حسنه مردم، یکی دیگر از محسنات اخلاقی این بود که هنگام غروب که کسبه فانوس‌ها یا به اصطلاح محل (چراغ دستی) را روشن می‌کردند یا در این اواخر چراغ برق مغازه‌ها روشن می‌شد، هر مشتری که وارد دکان می‌شد و یا هر آشنائی که از جلو دکان رد می‌شد با صدای بلند می‌گفت:

چراغ روشن - کاسب در جواب می‌گفت:

چراغ عمرت روشن

یا اگر کاسب کفاش یا نجار یا کارهائی از این قبیل داشت، مشتری می‌گفت:

اوسادس خوش

اوسا می‌گفت سرت خوش

نتیجه این بحث اینکه، جامعه در گذشته‌ای که از آن گفتگو می‌کنیم بسیار آرام‌تر و بی‌تنش‌تر از امروز بود شهر در جوّی سالم‌تر و بی‌دغدغه به سر می‌برد. به جز چند نفری آدم‌های شرور که از آنها نام نمی‌برم اکثریت مسالمت جو و نیک منش بودند در نتیجه شهربانی آن روزگار کم رفت و آمد بود تب و هیجانی که امروزه برپیکره شهر مستولی است و یکی از عوامل آن ازدیاد جمعیت است وجود نداشت. همه همدیگر را می‌شناختند و این شناخت موجب احترام متقابل شده بود.

در پاسخ‌گویی به ابوالمظفر اموی برای اینکه ثابت کنیم نیاوندی‌ها آدم‌های خوبی هستند، مواردی از محسنات اخلاقی مردم شهر را گفتیم.

حال ببینیم ابن فقیه در اینباره چه نظر و عقیده‌ای دارد.

ابن فقیه ویژگی‌های اخلاقی مردم نیاوند و برخی شهرهای دیگر را این گونه بیان

داشته است:

و بخل اهل اصفهان، و رقاۃ (وقاحت) اهل الری و فدامت^۱ اهل نیاوند و غلط اهل

همدان^۲.

→ یک (لله) زده می‌شد پس از اینکه تعداد (لله)ها به حد معینی می‌رسید و پول آن پرداخت می‌گردید یا از طرف دیگر آن استفاده می‌شد یا چوب دیگری انتخاب می‌گردید.

۱. درشتی و جفا

۲. ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد، مختصر البلدان صفحه ۲۲۹ چاپ لیدن

این مؤلف در جای دیگر می‌نویسد:

و شش جای دیگر مردمش از همه دون‌ترند.

(بندیجان، بادریا^۱، باکسایا، بهندف - قهقور^۲ در ما سبذان ورود جرود در نهاوند)^۳

ابن فقیه مردم این شهر را درشت خو دانسته است، این توصیف شاید هم زیاد بی‌ربط نباشد، البته درشتی نه به معنی شرانگیزی و تندخویی بلکه مقاومت در برابر ستم و زورگوئی، نهاوندی‌ها بیشتر دارای روحیه‌های ظلم ستیز هستند، در مقابل اجحاف و زورگوئی مقاومت می‌کنند، اگر هم نتوانند برستمگر پیروز شوند اندیشه پایداری و غلبه را همواره با خود دارند نمونه والای جوانمردی قیام بهلول در مقابل حکام تیموری بود، اگر تاریخ مقاومت‌های مردمی را ثبت می‌کرد، چه بسیار بهلول‌هائی که در صحنه مقاومت این شهر ظهور و حضور داشتند.

این روحیه برآیند و نتیجه رنجی است که قرن‌ها از جانب حکام، والیان و خوانین برآنها اعمال می‌شده است. تا اینجا سخن از صفات نیک و حسنه همشهریان بود، اما به قول شاعر عیب او چونکه بگفتی هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند و ما برای اینکه انصاف را مرعی داشته باشیم هنرش را گفتیم عیش را هم برمی‌شمیریم: یکی از صفات بدی که گریبانگیر مردم اکثر شهرهای کوچک از جمله نهاوند است عیب جوئی و غیبت از دیگران است، دیده می‌شد که بعضی خانواده‌ها حتی کار را به افراط هم می‌کشاندند همیشه مترصد بودند که خبرهائی از خانواده‌های دوستان و فامیل و غیره فامیل دریافت کنند.

مایل بودند از زندگی دیگران سر دریاورند، خبرها و مسائل داخلی دیگران را با آب و تاب برای سایرین تعریف کنند و چیزهائی به میل خود برآن بیفزایند و به اصطلاح یک کلاغ چهل کلاغ کنند، در نتیجه کمتر کسی از این تعرضات مصون بود.

این عادت بیشتر مخصوص خانم‌ها بود چون اوقات بیکاری و فراغت آنها زیاد بود و

۱. بادریا، قریه‌ای است به نهروان و آن شهر کوچکی است نزدیک باکسایا میان بندنجین و نواحی واسط و محصولش خرمای قسب خشک است. بادریا و باکسایا دو قصبه دیگر است و با چند موضع از توابع بیات است و در محصول و آب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عرب است در بیات آب روان تلخ است.

۲. قهقور بطنی است در ما سبذان در نواحی جبل - لغت‌نامه دهخدا

۳. ابن فقیه... صفحه ۲۶

با تجسس در احوال دیگران آن را پر می‌کردند. ولی امروز به‌نظر می‌رسد بواسطه اینکه سطح بینش آنها ارتقا یافته و هم وقت کمتری برای این گونه امور دارند، این صفت نکوهیده کمی تخفیف یافته باشد. از صفات بد دیگر نام‌گذاری و انتخاب لقب برای بعضی‌ها است، گرچه وقتی دقت شود اسم و مسما خیلی باهم جور درمی‌آیند و تناسب لازم را دارند، ولی رویهم رفته عمل پسندیده و درستی نیست در اینجا به‌چندتائی از القابی که سابقاً برای بعضی‌ها بکار می‌رفت بدون نام اصلی آنها بلکه با نام مستعار آورده می‌شود مثلاً [تقی] موش، حسن تاپو، محمد گوشت‌کوب، حسین شاه جود (جهود)، بم جانِ علی پلنگ و....

۷. شب جمعه آخرسال

یکی از مراسم بسیار پسندیده و جالب که در نهادند برگزار می‌شد مراسم شب جمعه آخرسال بود که هم جنبه معنوی و مذهبی داشت و هم تفریحی بود بویژه برای بچه‌ها. در آخرین شب جمعه سال بسیاری از مردم به‌ویژه خانمها و بچه‌ها به‌گورستان‌های شهر می‌رفتند و برسر مزار عزیزان خود فرش کوچکی می‌گسترده و روی آن سفره‌ای پهن می‌کردند و بعضی خوراکی‌ها مثل خرما، حلوا و شیرینی که جنبه خیرات داشت و گلاب‌پاشی پرگلاب را در آن می‌نهادند، در حالیکه یکی قرآن می‌خواند، یکی هم به‌دیگران تعارف می‌کرد و ظرف خرما و حلوا را جلو آنها می‌گرفت^۱ شخص رهگذر هم دانه‌ای خرما یا قدری حلوا برمی‌داشت و شروع می‌کرد به‌خواندن فاتحه، البته شروع فاتحه را با صدای بلند آغاز می‌کرد و به‌راه خود ادامه می‌داد بعضی‌ها فاتحه را تا آخر ادامه می‌دادند ولی عده کمی هم بعد از دور شدن فاتحه را از نیمه قطع کرده شروع به‌خوردن می‌نمودند. از سر برخی قبرها هم صدای شیون بلند بود معلوم می‌شد، که صاحب قبر به‌تازگی درگذشته است. عده‌ای هم با اینکه بساطی برسر مزاری پهن کرده بودند ولی به‌گفتگو و خنده و تماشای انبوه جمعیت که به‌هرطرف پرسه می‌زد مشغول

۱. در شبهای جمعه طبق معتقدات مذهبی ارواح حاضر و ناظر اعمال زندگان هستند، این است که خواندن قرآن و دادن خیرات بسیار توصیه شده است.

(مرده‌ها هم شب جمعه آزادند). این جمله گه‌گاه برزبان بسیاری از زنها که در شب جمعه گرفتاری دست و پاگیری داشتند از روی ناراحتی جاری می‌شد، که ریشه در اعتقادات دینی داشت.

بودند زیرا به قول سعدی با گذشت روزگار مهر را از دل زدوده بودند. سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل. بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران و این هم قول خود نهاوندی‌ها است که می‌گویند: خاک سردی می‌آورد. بچه‌ها هم بی‌خبر از همه جا به منفجر کردن ترقه روی سنگ قبرهائی که کسی بر سر آنها نبود یا روی دیوار چهارطاقی‌ها مشغول بودند و این تنها شبی بود که ارواح دور برخود را بسیار شلوغ و پرجمعیت می‌دیدند. جمعیتی که بعد از پنجاه سال که از آن روزگار می‌گذرد، عده‌ای کمی از آنان به جای مانده است آنهم بچه‌های آن زمان و پیران این زمان که مسافرنند....

گل حسرت: با وجود اینکه در آن سالها زمستان‌ها بسیار سرد بود ولی از اوایل اسفند که هوا ملایم می‌شد، در کنار دیواری، بغل سنگی، علف‌های تازه‌ای سر از خاک به در می‌کردند، دیدن سبزه نورسته بعد از چند ماه سرما و سختی احساس برانگیز بود ولی جالبتر، گل‌های حسرت بودند که در جای گورستان روئیده بودند. وقتی از بزرگترها می‌پرسیدی این چه گلی است؟ با اندوهی در کلام می‌گفتند (گل حسرت)، گلی که ریشه در گل هزاران آرزو و آمال خاک شده انسان‌ها دارد.

این گل به شکل ساغر، چهار گلبرگ کشیده متمایل به آبی کمرنگ و دلپذیر دارد که پرچمی زرد رنگ به زیبایی آن افزوده است چه خوب بود این گورستان که خاک آن حاصل آمده از اجساد نیاکان نهاوندی‌ها، در طی قرن‌ها بسیار است، به جای اینکه تبدیل به خانه‌های مسکونی شود و... تبدیل به فرشی از سبزه و گل و گیاه می‌شد تا اینکه سبزه خاک ما هم تماشاگاه دیگران گردد!

۸. مراسم شب نوروز

نگارنده گمان دارد که در هیچ شهر و دیاری مراسم شب عید نوروز مانند نهاوند برگزار نمی‌شد. نوروزی که از ادوار باستان تاکنون موجب قوام و دوام ملیت، ایرانی‌ها بوده است.

۱. این سبزه که امروز تماشاگاه ماست تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست حکیم خنّام

از اوایل اسفند همراه با بیدار شدن طبیعت، به آرامی جنب و جوشی در همه موجودات پدیدار می‌گردید. پیش از همه بچه‌ها بودند که با شامه قوی خود بوی بهار و فرا رسیدن عید را حس می‌کردند و با انواع ترقه به استقبال آن می‌شتافتند.

از این روزها تا شب عید در هر گوشه و کنار شهر صدای ترقه و نارنجک به گوش می‌رسید، عده‌ای هم به طور حرفه‌ای انواع ترقه‌ها و وسایل آتشبازی را تهیه کرده و به فروش می‌رساندند.

علاوه بر ترقه‌ها که صدای آن در همه جای شهر شنیده می‌شد، موشک و کوزک بود که ویژه شب عید بود.

۱- موشک: موشک از دو قسمت درست شده بود. یکی سر موشک که از نوعی کاغذ ضخیم به طرز خاصی به شکل مخروط ساخته می‌شد، که در داخل آن باروت قرار داشت. در انتهای آن سوراخ باریکی بود که فتیله‌ای نازک درون آن قرار می‌دادند. قسمت دیگر دُم موشک، که قطعه‌ای «نی» بود به طول نیم تا ۷۵ سانتیمتر که موجب تعادل آن می‌شد، هنگامی که آتش فتیله به مخزن باروت سرایت می‌کرد، کسی که موشک را در دست داشت می‌دانست چه وقت باید آن را به هوا پرتاب کند، موشک در اثر نیروی عکس‌العمل تا مسافتی به هوا می‌رفت در حالیکه از انتهای آن آتش باروت بیرون می‌زد.

۲- کوزک: کوزک بروزن حوضک، تنگ سفالی کوچکی بود که شکم آن نسبتاً بزرگ و در آن باریک بود. کوزک را از انواع مواد منفجره رنگارنگ پر می‌کردند، هنگامی که فتیله‌اش را آتش می‌زدند مواد، آتش گرفته بطرز زیبایی با فشار زیاد از دهانه آن صدای فش فش تا یکی دو متر به هوا می‌جست و منظره زیبایی به وجود می‌آورد.

۳- پیاله مهتاب: بشقاب گود سفالی‌ای بود پر از مواد منفجره که با شعله رنگینی به آرامی می‌سوخت. بعضی دیگر گلوله‌های پارچه‌ای را به نفت آغشته کرده با سیم به اطراف پشت بام می‌بستند و آتش می‌زدند که تا مسافتی دور همه جا روشن می‌شد موجب روشنایی بسیار در نقاط شهر می‌شد.

تصور اینکه در شب هزاران موشک از پشت بام هر خانه به هوا می‌رفت از هرسو (کوزک)‌ها نیزه‌های نور را تا مسافتی به هوا پرتاب می‌کردند و پیاله مهتاب‌ها با انواع رنگ‌های جالب به نورافشانی می‌پرداختند، چه بدیع و دل‌انگیز بود. از سرگرمی‌های

دیگر، کلید و تفنگ بود.

۴- کلید: بچه‌ها وسیله دیگری داشتند به نام کلید، که حدود ۱۵ تا ۲۰ سانتی متر طول داشت این کلیدها مربوط به قفل‌های نسبتاً بزرگی بود که به جهت از کار افتاده، یا بهرطریقی به دست بچه‌ها رسیده بود. درون این کلیدها مجوف بود، بچه‌ها آن را از (زرنيخ کلرات) پر می‌کردند و تکه کاغذ یا پارچه‌ای را در آن فرو می‌نمودند، نخ نسبتاً ضخیمی را به حلقه انتهائی آن گره می‌زدند و سر دیگر را به میخ درشتی می‌بستند، میخ را در دهانه کلید فرو کردند در حالیکه نخ را حلقه وار به دست راست گرفته و کلید را در دست چپ. آن را طوری به سنگ دیوار می‌زدند که سر میخ با فشار زیاد به درون (زرنيخ) داخل کلید فرو می‌رفت و صدای زیادی ایجاد می‌کرد.

تفنگ: بچه‌ها از چوب، قنداقی به اندازه تپانچه درست می‌کردند سر قنداق را به اندازه یک پوکه فشنگ برنوگود می‌کردند و پوکه را در حالیکه سوراخ کوچکی در سطح انتهائی آن تعبیه کرده بودند درون گودی قرار می‌دادند. و با سیمی محکم می‌بستند. چخماق آن را از سیم نسبتاً ضخیم مقاومی انتخاب می‌کردند. نوک سیم را به اندازه یک سانتیمتر کج می‌نمودند، وسط سیم را حلقه وار پیچ می‌انداختند که به میانه چوب قنداق جا بگیرد و به عنوان اهرمی عمل کند پوکه را از زرنيخ کلرات پر می‌کردند، قطعه کِشی هم سیم را به قنداق محکم کرده بود.

وقتی انتهای سیم را که همان چخماق بود قدری پائین می‌کشیدند و سپس رها می‌کردند نوک برگشته سیم، داخل سوراخ پوکه می‌شد و انفجاری صورت می‌گرفت و به اصطلاح (تفنگ در) می‌رفت.

چون بحث از عید نوروز و مختصری از مراسم آن به میان آمد ضروری است که از «کلوای» نوروزی هم یاد شود.

كلوا Cálva

كلوا یک نوع نان روغنی است که مخصوص ایام عید می‌باشد، قدمت آن معلوم نیست به چه زمانی می‌رسد که تاکنون تهیه و پخت آن ادامه یافته است. در ایام عید چه خانواده‌های فقیر و غنی هرکس به اندازه وسع مالی خود اقدام به تهیه آن می‌کند.

سابقاً که فرصت و آرامش بیشتری برای پرداختن به این گونه کارها بود، خانواده‌ها هرگونه مراسم سنتی را با صبر و حوصله بسیار برگزار می‌کردند از جمله مراسم کلواپزان بود.

حدود یک هفته قبل از آغاز سال نو مقدمات آن را فراهم می‌کردند. مواد اولیه کلوا عبارت بود از مقداری آرد، شکر، روغن (در قدیم فقط روغن حیوانی موجود بود و به کار می‌رفت) شیره انگور، گاهی کمی زعفران و یا گلرنگ.

مواد مزبور را در ظرفی سفالی بنام «لنجین» ریخته و با قدری آب مخلوط کرده و بهم می‌زنند تا به صورت خمیر درآید سپس خمیر را با پارچه‌ای پوشانده و فردا صبح که آماده شد در محل مناسبی سفره بزرگی می‌گسترند و خمیر را به اندازه هرکلوا روی تخته مخصوص پهن کرده و با دست صاف می‌کنند اندازه هرکلوا معمولاً به اندازه یک بشقاب میوه خوری است.

پس از این مرحله نوبت نقش زدن به کلوا می‌رسد، خمیر را که به وسیله دوتا سه نفر به صورت دایره‌هائی درآمده به دیگران که در کنار سفره نشسته‌اند می‌دهند و آنها هم با قالب‌های چوبی که دارای نقش‌های هندسی و یا گل و بوته است آن را قالب زده و به آشپزخانه می‌برند، نانوا که معمولاً زن است قدری زرده تخم مرغ روی آن می‌زند و آن را به دیواره تنور می‌چسباند تا پخته شود طرز قالب زدن هم به این صورت است که خمیر را که به صورت دایره‌هائی درآمده روی سینی پهن می‌کنند و قالب را به آهستگی روی آن فشار می‌دهند، خمیر در شیارهای قالب چوبی که به صورت نقش‌هائی است به اندازه نیم سانتیمتر فرو می‌رود، قالب را که برمی‌دارند نقش‌های مزبور عیناً روی کلوا می‌ماند و بعد از پخته شدن، به همان صورت نمایان است. در موقع درست کردن کلوا بچه‌ها هم در کنار سفره، کلواهای کوچک به شکل دایره یا عروسک درست می‌کنند از صبح روز اول عید به عنوان صبحانه به هر نفر یک کلوا می‌دهند که تا روز ۱۳ عید ادامه دارد. اگر در روز ۱۳ چیزی باقی بماند، آن را همراه آجیل یا شیرینی‌های مانده به باغ و صحرا می‌برند و مصرف می‌کنند.

۹. جشن نیمه شعبان

بعد از جشن نوروز تنها جشن بزرگ و باشکوهی که در این شهر برپا می‌شد، جشن مذهبی نیمه شعبان، یعنی شب تولد حضرت ولی عصر (عج) بود. البته عید قربان و غدیر هم از اهمیت خاصی برخوردار بود. از چند روز قبل از فرا رسیدن آن شب فرخنده مردم بخصوص کسبه بازار مقدمات آن را تدارک می‌دیدند. مغازه‌های سراسر بازار و خیابان‌ها با قالی‌ها و پارچه‌های رنگی و هروسيله تزئینی دیگر، به صورت جالبی آراسته می‌شد، هر دکاندار مقداری شیرینی و شربت آماده داشت که از رهگذران و تماشاچیان پذیرائی کند، اکثر جمعیت شهر از زن و مرد و کوچک و بزرگ تا پاسی از شب گذشته، چندین بار از ابتدای بازار مسگرها، کفاش‌ها، بزازه‌ها، خیاط‌ها تا بازار سنگ میل را طی کرده سپس از عرض خیابان گذشته وارد بازار درب سرداب می‌شدند، داخل کاروانسراهای سر راه را هم که با قالی‌ها پارچه‌ها و گلدان‌ها تزئین شده بود می‌دیدند، جمعیت مسیرهای یادشده را چندین بار طی می‌کردند و شادترین شب خود را می‌گذراندند، گاهی دیوار مغازه‌ها چنان در پشت قالی‌ها و پارچه‌های رنگارنگ پوشیده می‌شد که سنگ و آجر آن پیدا نبود.

مردم به واسطه این تولد فرخنده شب و روزی را بشادمانی بسیار به سر می‌بردند، مشهور است که دلال‌های فرش در این شب فرش‌های قیمتی را که بردیوارهای بازار آویخته بود شناسائی می‌کردند و با صاحبان آنها وارد معامله می‌شدند. ولی بطوریکه شنیده می‌شود اکنون از آن جشن‌ها و شادمانی‌ها خبری نیست.

نوع لباس قدیمی‌ها

در اواخر عصر قاجار که تماس ایرانی‌ها با اروپائیان به تدریج رو به گسترش نهاد، تغییراتی هم در فرم لباس مردم پدید آمد. لباس مردان سابقاً عبارت بود از یک قبای بلند که بیشتر شالی هم روی آن می‌بستند و تنبانی یکسره و تا حدی گشاد.

لباس بیرونی خانم‌ها هم عبارت بود یک نوع روبند و چاقچور، چاقجو که به آن شلوار دولاغ هم می‌گفتند لباسی یکسره بود که شلوار به قسمت تنه وصل بود (هانری رنه) که

در سال ۱۹۰۷ میلادی به ایران سفری داشته می‌نویسد:

چاقچور شلوار بسیار گشادی است که در مچ پا باریک می‌شود و جورابی هم از همان پارچه به آن متصل است، زن علاوه بر چاقچور چادر سیاهی را که تمام بدن او را می‌پوشاند و روبندی هم در جلوی صورت می‌آویزد... زنان در کوچه همیشه حاشیه رویند را در دست دارند، هر جا که خلوت باشد فوراً رویند را از صورت عقب می‌زنند و چون مردی از دور پیدا شود، دوباره صورت را با آن می‌پوشانند^۱ ولی در زمان مورد بحث ما یعنی حدود نیم قرن پیش از این نوع لباس‌ها خبری نبود ولی چادر همیشه پوششی مناسب و عمومی بود که سابقه‌ای بسیار طولانی دارد.

بعضی پیره‌زن‌ها یک نوع دامن بسیار پرچین می‌پوشیدند که به آن (شلیته) می‌گفتند لباسی جلیقه مانند هم روی پیرهن کوتاه خود می‌پوشیدند که (یل) نامیده می‌شد. سربندی هم داشتند که به آن (cât) می‌گفتند.

پیراهن مردان قدیمی‌تر در آن زمان یقه برگردان نداشت یقه آن رشته باریکی از همان پارچه بود که دور گردن را می‌گرفت و در عوض جادکمه‌ای از قیطان دولا، به آن دوخته شده بود که به دکمه‌ای صدفی که روی شانه چپ بود بسته می‌شد، بعضی هم همان قبای بلند قدیمی را به تن می‌کردند و گاهی شالی هم به کمر می‌بستند ولی عموم مردم همین لباس امروزی را به تن داشتند.

مردان روستائی هم تنبانی به پا می‌کردند که بیشتر مشکی رنگ و پیرهنی ساده بدون یقه برگردان داشتند و کتی روی آن می‌پوشیدند بعد از جنگ دوم یک نوع کت به نام (فرنج) که لباس نظامیان متفقین بود در بازار به مقدار زیاد دیده می‌شد که خریداران آن بیشتر روستائیان بودند هیچ روستائی سرش بی‌کلاه نبود، از یک نوع کلاه، بنام کلاه نمدی استفاده می‌کردند که به وسیله چند نفر (کلاه مال) درست و عرضه می‌شد.

زنان روستائی بدون استثنا پیرهنی از نوع چیت‌های گلدار تا روی پا به تن می‌کردند با شلواری از پارچه مشکی و تماماً سربندی به سر می‌بستند، از چادر کمتر استفاده می‌کردند و اغلب دیده می‌شد که بچه کوچک خود را با چادر به پشت می‌بستند و به کار مشغول می‌شدند، یا کالائی را برای فروش به شهر می‌آوردند.

۱۰. کشف حجاب در شهرهای ثلاث

زنان ایرانی از عهدباستان دارای نوعی پوشش مناسب بوده‌اند، از تصاویری که بر روی بعضی ظروف بجا مانده معلوم می‌شود که حجاب را با انتخاب لباس‌های مناسب رعایت می‌کرده‌اند.

بعد از گسترش اسلام و تأکید شرع مقدس، بر حفظ حجاب، زنان همواره به رعایت آن شایق بوده‌اند، چادر مخصوص ایرانی‌ها است و نوع یکسر شده پوشش زنان عهد ساسانی است، چادر ویژه بانوان شهری بوده و زنان روستائی به واسطه شرایط خاص زندگی ده نشینی و اینکه همواره در کنار مرد در کارهای کشاورزی و دامداری شرکت دارند نوعی پیراهن بلند و سربندی بنام (کلاخی) یا (کت Cat) دارند رضاخان برای اینکه مردم را با تمدن اروپائی آشنا کند، مشکل را در نوع پوشش و لباس می‌دانست، لذا طی فرمانی دستور داد چادر را از سر زنان بردارند و لباده و قبا و شال و تنبان مردان تبدیل به کت و شلوار فرنگی شود، از جانب مردان هیچگونه مقاومتی صورت نگرفت ولی از جانب زنان مسلمان مقاومت‌های شدید به عمل آمد که از آن داستان‌ها نقل می‌کنند. در مقابل، دستگاه هم برفشار و تعدیات خود به زنان محجبه می‌افزود، اسناد زیر نمونه‌ای از دستورات و مکاتباتی است که در ارتباط با این مسأله بین ادارات تابعه با مرکز در جریان بوده است توضیح اینکه منظور از حکومت ثلاث حکومت شهرهای سه گانه ملایر نهاوند و تویسرکان است که مرکز حکومتی ملایر بوده است.

(حکومت ولایات ثلاث به رئیس‌الوزراء و وزیر داخله، ۱۰ خرداد ۱۳۱۵)

وزارت داخله، حکومت ولایات ثلاث، نمره ۱۳۲۷، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۱۹،

جناب آقای جم رئیس‌الوزراء و وزیر داخله - در اجرای امریه مطاعه نمره ۲۹۷۰ - ۱۵/۳/۱۱ دائر به جلوگیری از استعمال چارقد بانوان و سایر عملیات آنها که مضحک و به اشکال مختلفه خود را مستور می‌دارند دستور مؤکد به اداره شهربانی و نائب‌الحکومه نهاوند و تویسرکان صادر و خود بنده نیز مراقبت کامل دارم مخصوصاً برای پیشرفت این منظور دو روز قبل به نهاوند حرکت نموده و دستورات لازمه به نائب‌الحکومه آنجا داده و پس از دو روز توقف در نهاوند به ملایر مراجعت نمودم، اداره شهربانی هم کاملاً مراقب و پاسبان‌ها در معابر به طور اکمل جلوگیری و این قسمت به طور خوبی پیشرفت کرده و

قریباً به کلی متروک خواهد شد.

حکومت ولایات ثلاث

(امضاء): اردلان (مهر): حکومت ولایات ثلاث

(نخست وزیر - ۱۰۳۰۰۳)

(شهربانی به وزارت معارف، ۱۵ آذر ۱۳۱۴)

وزارت داخله، اداره کل شهربانی، نمره ۱۸۹۵۲، تاریخ ۱۴/۹/۱۵، محرمانه.
طبق راپرت شهربانی نهاوند از طرف معارف آنجا در دبیرستان آموزگار جشنی منعقد
و از خانم‌های رؤسای دوائر دولتی و غیره در دبیرستان دعوت شده و پس از اتمام جشن
و برداشتن عکس، خانم مدیره و معلمه دبستان و محصلات چادرهای خود را برداشته
بدون حجاب از دبیرستان خارج گردیده‌اند. دستور داده شد بدون تظاهر با تشریک
مساعی رئیس معارف و حکومت محل اقدام شود.

کفیل اداره کل شهربانی (امضاء): رکن‌الدین مختار

(وزارت معارف به معارف ملایر، ۲۰ آذر ۱۳۱۴)

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، نمره ۱۶۵۰۷، تاریخ ۱۳۱۴/۹/۲۰
تلگراف ملایر - معارف، جریان جشن دبیرستان آموزگار و خروج کارکنان نسوان
معارف نهاوند را از آنجا بدون چادر سریعاً به مرکز راپرت نمایند مراقب باشید
خودسرانه اقدامی در این مورد نشود.

(وزارت معارف و اوقاف ولایات ثلاث ملایر به مقام وزارت معارف و اوقاف)

۱۳۱۴ دی ۶

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، اداره معارف و اوقاف ولایات ثلاث،
ملایر، دایره معارف، نمره ۵۹۴۱، تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۶.

مقام وزارت معارف و اوقاف، عطف به مرقومه نمره ۱۶۵۷۰/۴۸۶۹۵ راجع به جریان
جشن کودکستان مختلط به عرض می‌رساند به طوری که طی معروضه نمره ۵۶۴۸

به عرض رسانید و قطعه‌ای از عکس محصولات آنجا را تقدیم داشت، روز پنجشنبه مجلس جشن افتتاح کودکستان مختلط نیاوند در دبستان هدایت منعقد شد.^۱

۱۱. اشتغال روزانه خانم‌ها

نیم قرن پیش از این، هیچ زنی در ادارات به‌جز آموزش و پرورش (فرهنگ) به‌کار اشتغال نداشت، تنها عده معدودی از خانم‌ها با (تصدیق ششم ابتدائی) به‌عنوان آموزگار کلاس‌های اول و دوم در استخدام «فرهنگ» بودند گرفتاری زن‌های روستائی خیلی بیش از زن‌های شهری بود. یک زن روستائی قبل از طلوع آفتاب از خواب برمی‌خاست به‌سراغ گاو و گوسفندها می‌رفت. پس از دوشیدن شیر و روانه کردن احشام به‌صحرا صبحانه اعضاء خانواده را فراهم می‌کرد. پس از صرف صبحانه به‌اتفاق شوهر و بچه‌ها جهت انجام کارهای کشاورزی از خانه بیرون می‌رفتند گاهی بچه شیرخواری را هم با چادر کهنه‌ای به‌پشت خود می‌بست و تا غروب در کارهای کشاورزی به‌فعالیت مشغول می‌شد. به‌نظر می‌رسد که وضع خانم‌های روستائی امروزه بهتر از گذشته باشد زیرا عده زیادی از آنها شهرنشین شده‌اند، آنهایی هم که در ده مانده‌اند به‌علت اینکه تا حدی کشاورزی مکانیزه شده مشکلات کمتری دارند و هم اینکه سطح سواد و آگاهی آنها اندکی ارتقاء یافته است، زن‌های شهری نسبت به‌روستائی گرفتاری و زحمت کمتری داشتند. صبح‌ها قبل از همه از خواب برمی‌خاستند پس از گزاردن نماز به‌سراغ سماور یا حلبی^۲ می‌رفتند برای روشن کردن آتش قدری زغال در «آتش گردان» می‌ریختند و بوسیله کبریت یک عدد زغال نرم را که گیراتر بود آتش می‌زدند سپس آتش گردان را در توی حیاط در حول آرنج و شانه راست آنقدر می‌چرخاندند تا تمام زغال‌ها به‌صورت آتش در بیاید، سپس آن را قدری تکان می‌دادند تا خاکستر آن بیرون ریخته شود، بعد آتش را از بالا در داخل تنوره سماور خالی می‌کردند و چند زغال هم از (زغال‌دان) در آن می‌انداختند. پس از صرف صبحانه و رفتن مرد خانه به‌سرکار هرروزه‌اش و روانه کردن بچه‌ها به‌مکتب یا مدرسه، به‌کارهای جاری خانه می‌پرداخت.

۱. خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۱۳-۱۳۱۴)، مدیریت پژوهش و انتشارات آموزش، چاپ اول ۱۳۷۱

۲- حلبی و آتش گردان در بحث وسایل قدیمی خانواده‌ها شرح داده شده است.

کارهای روزانه هم عبارت بود از پخت و پز که بنا به فصل تغییر می‌کرد ولی اغلب غذای بیشتر روزها آبگوشت و انواع آش‌ها بود و سپس نظافت و جارو زدن اطاق‌ها و گاهی حیاط و هرنوع کاری که مربوط به خانه می‌شد، توضیح اینکه در آن روزگار چون مردم در اوایل پائیز ذخیره غذایی یکساله را تهیه می‌کردند، انواع سبزیجات را خشک می‌کردند، حبوبات و بنشن آرد و حتی گوشت را به صورت (قورمه) درمی‌آوردند برای خانواده‌ها از آرد ذخیره نان خانگی می‌پختند. در خانواده‌هایی که جمعیت زیادتر بود کارها به صورت تعاون و یاری همدیگر انجام می‌گرفت. در فصل مناسب مثل بهار و تابستان بیشتر بعد از ظهرها خانم‌ها حیاط و کوچه (در حیاط) را آب و جارو می‌کردند و همسایه‌ها دور هم جمع می‌شدند و گپ می‌زدند که این بیشتر در کوچه‌های بن‌بست که آشنائی بیشتر بود و افراد غریبه رفت و آمد نمی‌کردند انجام می‌شد گاهی هم دوست و فامیل در خانه یکی از افراد جمع می‌شدند و با کشیدن قلیان به غیبت می‌پرداختند. روی هم رفته در زندگی گذشته آرامش و آسایش بیشتری حس می‌شد تنش و فشار عصبی کمتر بود و خانم‌ها از راحتی بیشتری برخوردار بودند.

۱۲. تفریحات، سرگرمی‌ها و بازی‌ها

تا قبل از پیدایش اتومبیل و ایجاد جاده‌های شوسه و اسفالت، شهرها بویژه شهرهایی که از مسیر جاده‌های اصلی دور بودند در انزوای دیرینه خود سر می‌کردند. لذا آداب و رسوم و اوضاع اجتماعی شهر و سرگرمی‌های مردم را در نیم قرن پیش، می‌توان ادامه وضع گذشته دانست ولی تحولات سال‌های اخیر دگرگونی عجیبی در تمام شؤون زندگی مردم بوجود آورد و مرزهای جغرافیایی و فرهنگی را درهم نوردید. شهر دورافتاده و منزوی نهند هم بالطبع از این تحولات در امان نمانده است، به همین جهت تفریحات مردم پنجاه شصت سال قبل با امروز هم تفاوت‌هایی دارد. یکی از سرگرمی‌های گذشته مردم بواسطه صفای خاطری که داشتند دید و بازدید همیشگی از دوستان و نزدیکان بود، صله ارحام از واجبات شمرده می‌شد، که در روزهای جمعه به وسیله بسیاری از افراد بویژه افرادی که بیشتر از دیگران پایبند مذهب بودند به جا آورده می‌شد، ادای فرایض مذهبی ضروری بود. عده‌ای هم نماز یومیه خود را بطور جماعت در مساجد

می‌گزاردند، در ماه‌های محرم و صفر در مجالس روضه‌خوانی و سوگواری حضرت سیدالشهداء (ع) بطور گسترده شرکت می‌کردند.

جوانان هم‌سنخ و همدل هم بطور گروهی دوره داشتند. دوره به این صورت بود که در شب‌ها یا روزهای جمعه به منزل یکی از اعضای گروه می‌رفتند و به وسیله میزبان با انواع غذاها پذیرائی می‌شدند، در تابستان و بهار که هوا مساعد بود این مهمانی دوره‌ای در یکی از باغات و در دامن طبیعت انجام می‌شد، در این جلسات انواع سرگرمی‌ها که جنبه ورزشی داشت انجام می‌گرفت.

یک نوع سرگرمی زیانبار که در بین گرهی جوان شایع بود کشیدن تریاک همراه با نوشابه‌های الکلی بود و اکثراً در باغات و کنار رودها و چشمه‌ها صورت می‌گرفت.

در بیشتر مجالس عروسی بساط تریاک‌کشی و عرق خوری برپا بود عده‌ای به قمار باورق می‌پرداختند و برد و باخت‌های کلان صورت می‌گرفت.

پیران و میان سالان در اینگونه مجالس اگرچه به مشروب تمایلی نداشتند ولی بساط منقل و وافور بطور مفصل دایر و امری عادی و ضروری بود.

عده‌ای از کارگران و کشاورزان حاشیه نشین هم، در ساعات بعد از ظهر هنگام عصر وقت خود را در قهوه‌خانه‌های داخل شهر به نوشیدن چای و کشیدن قلیان می‌گذرانند. در هر قهوه‌خانه گروهی به کشیدن تریاک سرگرم بودند.

عده‌ای از اداره جاتی‌ها به اتفاق هم قدم زنان به بیرون شهر می‌رفتند و گاهی در قهوه‌خانه‌های «گوشه» یا «دو آسیابه» که خارج از شهر بود به نوشیدن چای و دود، و دمی می‌پرداختند.

۱۲-۱. قمار

قبل از ورود انواع ورق از دیار اروپا که از اواخر دوره قاجار صورت گرفت و به سرعت بین افراد جامعه بخصوص متجددین و روشنفکران رواج پیدا کرد، یک نوع قمار سنتی به نام قمار با قاپ یا قاپ بازی که تاریخ پیدایش و آغاز آن معلوم نیست از قدیم رواج داشت.

این نوع قمار برخلاف قمار با آس و ورق، بین گروه خاصی از جامعه انجام می‌شد،

افرادی که با قاپ به قمار دست می‌زدند عموماً افرادی بیکاره، بی‌سواد و ولگرد بودند. بازی با قاپ که استخوان زانوی گوسفند است به گونه‌ای خاص انجام می‌گرفت. قماربازان این وسیله را به رنگ‌های مختلف مثل سبز و آبی و قرمز در می‌آوردند و با رموز و شیوه‌ای که نیاز به تمرین و آموزش داشت به بازی می‌پرداختند.

قمار با قاپ برخلاف قمار با ورق که بیشتر در محافل روشنفکران و خوانین انجام می‌گرفت و عده‌ای حتی مهارت در آن را افتخار می‌دانستند اغلب در خفا مثل پشت بام خرابه‌ها و در باغ‌های دوردست انجام می‌شد.

وسایل و اصطلاحات قاپ بازی عبارت بود از:

استخوان زانو یا به اصطلاح «قاپ‌پا»ی گوسفند. قاپ ۴ پهلوی دارد که به ترتیب (چک)، (بُک)، (خر) و (اسب) نام داشتند، هر بازیگر دو قاپ را مابین دو انگشت شست و ابهام گرفته به فاصله زیاد به هوا پرتاب کرده محکم کف دست را بران خود می‌کوبید. قاپ‌ها که بر زمین می‌افتاد، برحسب اینکه به چه وضعی قرار می‌گرفتند مثلاً دو اسب یا دو خریا چک و یا بُک، تکلیف برد و باخت معلوم می‌شد.

قطعه زیر از شاطر اصغر نهاوندی شاعر قرن سیزدهم است که چهره قماربازان را خوب به تصویر کشیده است.

در وصف قمار و قماربازها

یکروز شدم ز کار بیکار	افتاد رهم به‌بام بازار
دیدم که قمار خانه آنجاست	جمعند ز لاط و لوط و بیعار
یک کوزه مهر و موم کرده	آنجا به‌دو خشت و ریگ بسیار
سه دانه قاپ پر ز حيله	آن هر سه بتر ز عقرب و مار
زان هر سه هزار خانه ویران	لیلاج بدامشان گرفتار
یک دسته آس، کار شیراز	یک گنجفه مال روم خونخوار
یک تخته نرد نقش کرده	شیطان رجیم بوده نجار
شطرنج و دو طاس و هفت مهره	پیجاز و سه برگ ناز عیار
اسباب قمار بُد فراوان	مانند دکان شخص سمسار

از بهر تو گوش خود بمن دار	گویم ز صفات آن جماعت
هریک به‌تعلقی گرفتار	مشغول بکار خویش بودند
یک چند خمار و چند هشیار	بعضی ز شراب مست و بیخود
خوابیده بُدی چه پیره گفتار	یکپاره سفید ریش و زلفش
محتاج ولی به‌نیم دینار	یکپاره جوان شیر صولت
بی‌حال مثال شخص بیمار	یکپاره گرسنه، تشنه بودند
میخواند غزل قلندری وار	یکپاره مثال شیر غران
یکپاره چه خر، خرِ خرکدار	یکپاره چه خرس تیر خورده
یکپاره گره زده بشلوار	یکپاره قبای پاره پاره
یکپاره نداشت پای افزار	یکپاره کله به‌سر نبود
از روزه و از نماز بیزار	بودی ز جبین جمله ظاهر
بیهوده و لعن و طعن بسیار	چیزی که بدی میان آنها
جز مشت و لگد نبود در کار	هرچند نمودمی تصور
سرزد همگی به‌کوزلک دار	القصّه هرآنچه داشت هرکس
گشتند روانه از پی کار	آخر همگی گرسنه و عور
باشی تو اگر امیرو سردار	سرتیپ اگر بفوج باشی
گر رام تو است جمله تُجار	گر دولت تو کروور باشد
آخر بشوی ذلیل و افکار	گر طالب بازی قماری
گردیده گدا ز دست این کار	البسته هزار شاه وارث

بشنو تو ز اصغر ای برادر

زین فعل قبیح دست بردار

۱۲-۲. تردستی با ورق:

قمارباز معروفی که در نهاوند مشهور به احمد خال‌باز بود یک نوع قمار را که جنبه تردستی داشت به‌عنوان حرفه و پیشه خود انتخاب کرده بود. او دستمال بزرگی را در گوشه‌ای که محل عبور روستائیان و نوجوانان بود پهن می‌کرد.

و سه برگ ورق بازی (ورق تک) که نقش یک بر آنها بود دو قرمز و یک سیاه مرتباً می‌انداخت و جابجا می‌کرد و با مردم عابر شرط می‌بست و چنان با مهارت ورق‌ها را جابجا می‌کرد که غالباً کار به باخت شرکت کننده منتهی می‌شد البته بعضی وقت‌ها هم شرکت کننده‌ای موفق به شناسائی ورق برنده شده، پولی می‌برد ولی این فرد غالباً شریک و به اصطلاح «سیاه کن» احمد خال‌باز بود.

۱۲-۳. تفریحات دیگر:

از جمله سرگرمی و تفریحات دیگر نوجوان‌ها بویژه در تابستان‌ها که مدارس تعطیل بود گردش عصرها در پیاده‌رو خیابان‌ها بود.

در آن زمان نهند تنها دارای یک خیابان سراسری بود که از خاور به باختر امتداد داشت و امروز هم به همان صورت سابق وجود دارد، این خیابان به علت اینکه اسفالت نبود برای جلوگیری از گرد و خاک دو نفر سپور از طرف بلدیة مأمور آب‌پاشی آن بودند، آب‌پاشی به این صورت انجام می‌شد: سپورها در هر چند قدم جلو آب جوی‌های بدون جدول را سد می‌کردند. وقتی آب بالا می‌آمد، با سطل‌های مخصوص در حالیکه تقریباً در مقابل هم ایستاده بودند آب را به وسط خیابان می‌پاشیدند. به جهت اینکه عرض خیابان زیاد نبود آبی که از دو طرف پاشیده می‌شد تمام سطح خیابان را خیس می‌کرد و بوی نم خاک در فضا پراکنده می‌شد، عصرها بسیاری از جوانان همراه با دوستان خود دو یا سه نفره طول پیاده‌رو باریک را از ابتدای حوض سر خیابان تا میدان دوم و گاهی پائین‌تر طی می‌کردند و از هردری سخن می‌گفتند. به واسطه اینکه هوا چندان گرم نبود یا به هر علت دیگر مردم عادت به لخت شدن نداشتند. حرکت در ملا عام با پیرهن را شایسته نمی‌دانستند، بلکه بیشتر با کت و شلوار بودند. شلوار اغلب اطو خورده بود اطوها هم در آن وقت زغالی بود. اگر هم به اطو دسترسی نبود، شب‌ها شلوار را زیر تشک پهن می‌کردند و اطوئی یک روزه به شلوار خود می‌زدند. این جوانان سرگرمی زیادی نداشتند نه تلویزیون نه ویدئو نه سینما و نه وسایل دیگر، رادیو هم اگر بود عمومیت نداشت. در جیب بیشتر جوانان یک رشته تسبیح بود از دانه درشت تا دانه ریز، بعضی تسبیح‌ها به شکل ماهی و پهن بود که به جای نخ از کش استفاده شده بود دانه‌های

آن، به دانه شباهت نداشت بلکه به شکل مستطیل بود که طول آن حدود یک سانت و عرض آن ۵/۰ سانت بود، بعضی‌ها هم زنجیری در جیب داشتند که بیشتر به رنگ زرد و ظریف بود.

سر زنجیر را که به حلقه‌ای متصل بود کف دست گرفته و در طول راه در حال صحبت کردن به دور انگشت سبابه می‌چرخانند. این چرخش و پیچش گاهی از جانب راست بود و گاهی چپ. کراوات نمی‌زدند ولی بعضی‌ها دستمال سفید نازکی را به‌طوری تا می‌کردند که یک گوشه آن باریکتر (لچکی) می‌شد، آن را در جیب کوچک روی سینه چپ می‌نهادند، قسمت لچکی آن، تا چهار پنج سانتیمتر از جیب بیرون بود و جلوه خاصی داشت، به آن «پوشت» می‌گفتند. زلف «کرنلی» هم مرسوم بود بعضی‌ها که دارای موی فرفری بودند مویشان برای کرنلی شدن مناسب بود. موی کرنلی به‌جای اینکه به عقب یا طرف راست یا چپ شانه شود در بالای پیشانی اندکی رو به بالا کپه می‌شد.

دمپای شلوارها قدری تنگتر و مد روز بود.

به‌بچه‌هائی که با لباس تمیز و موی کرنلی و پوشت در خیابان‌ها ظاهر می‌شدند «ژیگوله» یا «بچه ژیگول» می‌گفتند.

سرگرمی عده‌ای دیگر شکار پرندگان با تیرکمان (به‌گوش محلی قلوار سنگ) بود به‌واسطه طبیعت مساعد انواع پرندگان قابل شکار در باغ‌های اطراف شهر دیده می‌شدند بعضی‌ها با تیر و کمان این پرندگان را می‌زدند و در موقع برگشتن پای پرندگان شکار شده را با غرور بچگانه‌ای در دست گرفته و روانه خانه می‌شدند.

دانگی

دانگی که همان پیک نیک امروزی باشد یکی از تفریحات جوانان بود به‌این معنی که روز جمعه هر گروه شش هفت نفری پولی جمع کرده به‌دست یک نفر که به‌او (مادر حساب) می‌گفتند می‌سپردند، از این پول نان و میوه و غذا تهیه می‌شد و از صبح زود روز جمعه به باغ‌های اطراف می‌رفتند و تا غروب خوش بودند و عصر برمی‌گشتند. آنها که باغشان برج (خانه باغ) هم داشت شب جمعه را در برج به‌سر می‌بردند،

وسیله تفریحات اغلب آنها گرامافون کوکی و صفحات آواز بود...)

بعضی‌ها که باغ شخصی داشتند مدت ۲ تا ۳ ماه تابستان را در باغ می‌گذراندند، کسانی هم که باغ نداشتند روزهای جمعه در باغ‌های دوستان و فامیل به سر می‌بردند خانواده‌هایی که فاقد این امکانات بودند در تفریح‌گاههای عمومی می‌رفتند. از این تفرجگاه‌ها یکی پارک بزرگ ظفرالسلطان بود که اکنون تبدیل به بیمارستان شده است. دیگر چند باغ و خمی بود که همان باغ‌های وقعی است از جمله باغ آقابزرگ و دیگر باغ سده بود در این گونه محل‌ها مردم از هر گروه و دسته در گوشه‌ای می‌نشستند، و روزی را در هوای خنک و فضای سبز و خرم سر می‌کردند. در این گونه جاها واقعا کسی را با کسی کاری نبود عده‌ای به رقص و پایکوبی مشغول بودند جمعی با ورق سرگرم بودند، عده‌ای هم در مواقع مناسب نماز می‌گزارند از هر طرف صدای ساز و آواز نوازندگان دوره‌گرد شنیده می‌شد، زیرا هنوز رادیو و ضبط صوت نبود بعضی هم جعبه آواز (گرامافون) همراه داشتند از تفرج‌گاه‌های دیگر سراب گیان، سراب گاماسب، کاخ و سراب باروداب بود. بعضی جوانان هم جهت شنا به رودخانه‌های اطراف شهر می‌رفتند، آب‌گیر دیگری در نواحی باروداب بود به نام (گروه - گرابه = گردابه)

۴-۱۲. سینما، تئاتر-نمایش

سینما: در زمان مورد بحث ما سینما در این شهر وجود نداشت تنها بعد از سال ۱۳۴۰ بود که سینمایی کوچک در ابتدای خیابان، نزدیک مسیل به وسیله عده‌ای علاقمند دایر گردید که در آن فیلم‌های قدیمی به نمایش گذارده می‌شد.

اولین فیلمی که در خارج محوطه سرپوشیده به نمایش گذاشته شد، در همان سال‌های مبارزه با مالاریا بود، این فیلم طرز عمل و نیش زدن پشه مالاریا را نشان می‌داد. فیلمی آموزنده بود. نشان می‌داد که پشه مالاریا، بدنی کشیده‌تر از پشه‌های معمولی دارد و موقع نشستن برخلاف پشه‌های دیگر که بطور افقی می‌نشینند این پشه بطور عمودی می‌نشیند. محل نمایش در مناطق مختلف شهر از جمله در دبستان سعدی واقع در راستای میرزا آقا بود که پرده‌ای سفیدرنگ بر دیوار جنوبی آن نصب کرده بودند برای مردم که اولین بار حرکت موجودی را بر روی پرده می‌دیدند بسیار اعجاب‌انگیز بود.

تثاثر به معنی واقعی وجود نداشت و همان نمایش‌های ساده‌ای بود که به وسیله بچه‌های کلاس‌های پنجم و ششم دبستان و بعد دبیرستان انجام می‌شد. نمایش: متن نمایشنامه به مناسبت‌های مختلف به وسیله برخی دبیران علاقمند تهیه می‌گردید. تماشاچیان این نمایش‌ها بچه‌ها و گاهی هم اولیاء آنها بودند که از طرف مدرسه دعوت می‌شدند.

گاهی این نمایش‌ها همراه با ویلن آقای امیر بوتربی بود ایشان یکی از افراد با استعداد و هنرمند شهر هستند که سال‌ها اجرای «مسابقات بزرگ» را در تلویزیون ملی سابق به عهده داشتند و از برنامه‌های پربیننده بود.

در برنامه هفتگی دبستان‌ها یک ساعت سرود گنجانده شده بود که اجرای آن به عهده آقای بوتربی بود. برخلاف ساعات ریاضی که همیشه دله‌ره آور بود و محاسبه اینکه حوضی بود که چند مجرای ورودی آب داشت و به همان اندازه هم مجرای خروجی. اگر این مجراها همه باهم باز باشند، در یک ساعت چه مقدار آب وارد و خارج می‌شود و چقدر ته حوض می‌ماند، ساعت سرود شادی آور بود و دانش‌آموزان در طول هفته انتظار آن را می‌کشیدند، هردانش‌آموز کتابچه‌ای داشت که در آن الفبای موسیقی یعنی همان دو-ر-می-فا-سو-لا-سی نوشته بود.

ایشان در ساعت معین وارد کلاس می‌شد، اول با صدای مردانه و گیرای خود مقداری بچه‌ها را راهنمایی می‌کرد. به یاد دارم، ابتدا مقدمه‌ای برای سرود «ای ایران» می‌نواخت، سپس دانش‌آموزان را وادار می‌کرد که سرود «ای ایران» را دسته‌جمعی بخوانند و آن چنین بود:

ای ایران

ای مرز پرگهر

ای خاکت سرچشمه هنر

دور از تو اندیشه بدان

پاینده مانی و جاودان

که تا انتها همراه ویلن ایشان خوانده می‌شد.

۱۲-۶. بازی‌ها

از انواع بازی‌ها که بیشتر بچه‌های دبستانی به آن می‌پرداختند الک دولک - گرگ بازی (گولو. golo = تپله) بازی - لپرو Lapáro - دُرنه Dprenáh و قارچو بود که بازی اخیر بیشتر مخصوص دخترها بود.

آلک دمبک Alek- Dambek

الک دولک - که به اصطلاح محلی به آن (الک - دمبک Alek, DámbeK) می‌گویند. دمبک چوب محکمی بود از درختان به، زردآلو و آلبالو به طول حدود ۷۵/۰ سانتیمتر ضخامت آن به حدی بود که به راحتی در میان مشت جا می‌گرفت.

الک چوب نسبتاً نازکتری بود به طول حدود ۱۰ تا ۱۵ سانتی متر که دو سر آن به شکل مداد تراشیده شده بود. طریقه بازی به این صورت بود که دو نفر دونفر باهم یار می‌شدند، بعد چاله‌ای به طول حدود ۲۰ سانتی متر و به عمق حدود ۵ سانتی متر در زمین می‌کنند، دو نفر اول الک را در عرض چاله نهاده با چوب بلند دمبک که در پشت الک قرار می‌دادند آن را با نیروی زیاد به جلو پرتاب می‌کردند، اگر دو نفر مقابل الک را در هوا می‌گرفتند نوبت به آنها می‌رسید و این بار آنان بودند که به همین صورت کار را انجام می‌دادند اگر نه الک در هر مسافتی که قرار می‌گرفت، از همانجا آن را به سوی دمبک که روی چاله نهاده شده بود پرتاب می‌کردند، اگر الک به دمبک اصابت می‌کرد، نوبت به گروه پرتاب کننده می‌رسید و الا یکی از گروه اول که بازی را شروع کرده بود با چوب دمبک به نوک تراشیده الک می‌زد پس از بلند شدن الک از زمین با دمبک به زیر آن می‌زد و مسافتی آن را دور می‌کرد، یکی از طرف‌های مقابل وظیفه داشت که به دنبال الک رفته و از همانجا آن را به سوی دمبک بر زمین نهاده شده پرتاب کند این عمل انقدر تکرار می‌شد تا اینکه به هر صورت که شده الک به دمبک برخورد و نوبت به گروه دوم برسد اگر نوبت به گروه مقابل می‌رسید بازی مدتها به همین صورت ادامه پیدا می‌کرد. کلمات و جملاتی که در این بازی بکار می‌رفت به این صورت بود:

هنگامی که نفر شروع کننده بازی الک را روی چاله می‌گذاشت و دمبک را پشت آن قرار می‌داد قبل از پرتاب می‌گفت «هات» یکی از دو نفر مقابل که آماده گرفتن الک بودند

می‌گفت: (خوش هات یا گل هات) بدون اینکه بدانند معنی «هات» چیست ولی منظور آمد و خوش آمد بود کلمه «هات» کلمه‌ای کردی است که به معنای (آمد) است که به زبان نهاوندی وارد شده و تنها مورد استعمال آن در همین بازی بود مورد دوم، وقتی بازی در دست یکی از دو طرف بیشتر قرار می‌گرفت و یاران مقابل زیاد به دنبال الک از این سو به آن سو می‌دویدند گروه اول به گروه دیگر می‌گفتند:

آنقدر بدوید تا (قیل اؤ قیلو) بریزید یا (در بکشید) که معلوم نبود منظور از «قیل او» یا «در» چه بود.

۱۲-۷. گرگ بازی

این بازی هم برای بچه‌ها در چند دقیقه ساعات تفریح مدرسه بسیار لذت بخش بود بخصوص اگر نم‌نم بارانی هم می‌آمد و هوا خنک می‌شد، بازی به این صورت بود که عده‌ای حدود ۵ یا ۶ نفر از گوشه حیاط دبستان به گوشه دیگر که به آن لانه می‌گفتند می‌دویدند یک نفر که از قبل به قید قرعه «گرگ» شده بود آنان را دنبال می‌کرد. چنانچه در بیرون از لانه، گرگ کسی را محکم می‌گرفت و نگه می‌داشت او گرگ می‌شد و گرگ قبلی به دخل بازی وارد می‌شد و همچون دیگران می‌دوید.

۱۲-۸. گلوبازی golo-Bazi

گلوبازی که همان تيله بازی است روی زمین خاکی صاف انجام می‌گرفت. بازی به این صورت بود که چند چاله در یک خط با فاصله‌ای حدود ۲ متر می‌کنند، بچه‌ای که نوبت بازیش بود تيله را در جلو انگشت سبابه دست راست طوری قرار می‌داد که انگشت شست دست چپ بر آن عمود باشد توضیح اینکه یک بند از انگشت سبابه زیر انگشت شست قرار می‌گرفت سپس با شدت و مهارت خاص تيله را با همان انگشت راست به طرف تيله دیگری که در فاصله معینی قرار داشت می‌راند، اگر اصابت صورت می‌گرفت به بازی آنقدر ادامه می‌داد تا بتواند تيله خود را داخل یکی از چاله‌ها نماید، گلوبازی نزد همه مرسوم نبود چون هم جنبه قمار داشت هم اینکه چون دست با خاک تماس مستقیم داشت بازی مناسبی نبود، اگر بچه‌ها را به طبقه ۲ و ۳ تقسیم کنیم بیشتر

بین بچه‌های طبقه ۳ رواج داشت.

دیگر اینکه بعضی در ساختن تپله‌های سنگی مهارت بسیار داشتند چون از نوعی سنگ محکم مرسوم به سنگ سُماق ساخته می‌شد درست کردن آن زحمت بسیار داشت تپله‌ها از گردو کمی کوچکتر بودند بعضی از آنها بقدری صاف و صیقل خورده بودند که شفاف به نظر می‌رسیدند داشتن گلو در مدرسه قدغن بود.

۱۲-۹. لپرو Lápáro

بازی لپرو بیشتر دونفره انجام می‌گرفت. هرنفر یک سنگ تخت که تا حدی دایره مانند بود پیدا می‌کرد. سپس در فاصله حدود ۳ تا ۴ متر روی خطی فرضی، یک سنگ گرد قرار می‌دادند و از همان فاصله سنگی را که در دست داشتند بطرف گوی نشانه می‌رفتند. طوری سنگ پرتاب می‌شد که سطح صاف آن تا رسیدن به گوی با زمین تماس داشت چنانچه، اصابت صورت می‌گرفت طرف برنده بود وگرنه نوبت به نفر بعدی می‌رسید.

۱۲-۱۰. «قارچو» یا «یه قُل دو قُل»

این بازی بیشتر مخصوص دخترها بود و هرکدام سنگ‌های لازم را که اغلب به اندازه یک فندق بود در کیف مدرسه خود داشتند و در ساعات تفریح و در هروقت یا هرجای مناسب دیگر بازی می‌کردند. چند سنگ ریز را در زمین قرار داده سپس سنگی را از میان آنها انتخاب کرده به هوا پرتاب می‌کردند قبل از رسیدن سنگ به نزدیک زمین باید سنگها روی زمین به وسیله دست راست جمع شده، بعد سنگ پرت شده را روی هوا بگیرد و به سنگ‌های جمع شده داخل مشت اضافه کند. بازی ادامه پیدا می‌کرد تا زمانی که سنگ پرتاب شده به زمین بیفتد.

۱۲-۱۱. دورنه Dorenh

دورنه نسبت به بازی‌های دیگر قدری پیچیده‌تر بود و نیاز به قدری نیروی بدنی و تیزهوشی داشت دو نفر که از نظر سایرین دارای اولویت بودند به عنوان سر دسته انتخاب

می‌شدند. آن دو بوسیله شیر یا خط یا وسیله دیگری قرعه می‌کشیدند که کدام یک ابتدا نفر و یار خود را انتخاب کند. پس از اینکه هر کدام ۴ یا ۵ نفر را انتخاب می‌کردند نوبت بازی می‌رسید.

دایره‌ای با وسعت لازم می‌کشیدند و به نوعی توافق می‌کردند که کدام دسته در داخل دایره و کدام در بیرون قرار بگیرند.

عده‌ای که در درون خط قرار می‌گرفتند، هر کدام یک کمر بند در زیر پای خود قرار می‌دادند، پس از اینکه هرنفر روی کمر بند خود می‌ایستاد بازی شروع می‌شد، ابتدا دو بدو دست‌ها را به طرف هم دراز می‌کردند و پنجه یکدیگر را گرفته به طرف خود می‌کشیدند. اگر بازیکن بیرونی به داخل کشیده می‌شد (غو^۱) شده و از صحنه خارج می‌گردید، گاهی هم نیروی مهاجم برتری داشت و بازیکن داخلی را بیرون می‌کشید. اگر مهاجمین موفق به بیرون کشیدن داخلی‌ها نمی‌شدند آنوقت به دور دایره به تندی می‌دویدند و سر و صدای زیاد به راه می‌انداختند که هدفشان ربودن کمر بند زیر پای طرف مقابل بود. گروه مدافع هم با سختی تلاش می‌کردند که موضع خود را حفظ کنند و سعی می‌کردند که پای خود را به پنجه پای حریف بزنند، که اگر این عمل صورت می‌گرفت کلمه (غو) را ادا می‌کردند و او را از صحنه بازی خارج می‌نمودند.

گاهی ممکن بود در حین اینکه پا را برای «غو» کردن حریف دراز می‌کرد پا، به دست مهاجمین بیفتد، آنوقت بود که گاهی صحنه خنده دار هم می‌شد، زیرا چند نفر از گروه بیرونی به کمک آمده همه با هم پا را گرفته می‌کشیدند، گروه داخل خط هم سر، گردن، دست و لباس یار خود را گرفته به درون می‌کشیدند در این وقت در اثر این کشمکش نفر گرفتار به ناله و فریاد می‌پرداخت و برای اینکه زودتر خلاص شود و به یاران خود توصیه می‌کرد که او را رها کرده و به دست مهاجمین بسپارند. بیشتر اوقات گروه خارج خط در این کار موفق می‌شدند و طرف را در حالی که به پشت به روی زمین می‌کشیدند به طرفی می‌انداختند. گاهی در حین کشمکش یکی از مهاجمین از غفلت دیگران استفاده کرده یکی از کمر بندها را به در می‌برد آنوقت بود که آن را با شدت دور سر چرخانده و

۱. غو بروزن دو - دویدن، اگر در حین بازی به هرنحوی پای مدافع داخلی به فرد خارج از دایره می‌خورد او «غو» می‌شد. به اصطلاح سوخته بود و باید از بازی کنار برود.

به کمر بند داخل که سرش باید همیشه نزدیک و مماس دایره باشد می‌زد. مدافع درونی هم حق نداشت که پا روی کمر بند بگذارد، ولی می‌توانست با پا مانع برخورد کمر بند به کمر بند خود شود که آن هم همواره دردناک بود لذا بعد از مدتی کمر بند دیگر هم از دست می‌رفت و مهاجمین به ترتیب کمر بندهای دیگر را هم به دست می‌آوردند.

گاهی یکی از مهاجمین که تیزهوش‌تر و ترس‌تر بود در حالیکه در بیرون انتظار می‌کشید در یک چشم بهم زدن از غفلت طرف مقابل استفاده کرده به سرعت، با شانه خود را به زمین زده چند پیچ و تاب می‌خورد و کمر بند را از زیر پای یکی از مدافعین به در می‌آورد، بدون اینکه «غو» شود همه کمر بندها که بیرون می‌رفت کتک خوردن افراد داخل دایره شروع می‌شد، فرد یا افرادی هم که قبلاً بیرون کشیده شده بودند باید برای شلاق خوردن به داخل خط وارد می‌شد.

شلاق خوردن مغلوبین هم تماشائی بود زیرا آنها سعی می‌کردند در وسط دایره بهم بچسبند که کمتر در معرض شلاق قرار بگیرند، مهاجمین هم جرأت به خرج دادگاهی وارد دایره شده و به تعرضات خود ادامه می‌دادند. بچه‌هائی هم که به صورت تماشاچی از ابتدای بازی دایره وار جمع شده بودند با صداهای عجیب و غریب داد می‌زدند و آنها را تشویق می‌کردند یا افراد درون خط را سرزنش می‌نمودند، این کار آنقدر ادامه پیدا می‌کرد تا یکی از افراد بیرون به اصطلاح «غو» شود و بازی پرهیجان دورنه به پایان برسد.

۱۲-۱۲. ورزش

ورزش و بازی همواره یکی از سرگرمی‌های سالم جوانان بوده است. از سرگرمی‌های سنتی صحبت کردیم و گفتیم که چگونه دورنه - الک دولک گرگ بازی و سایر سرگرمی‌های مفید دیگر جنبه ورزشی داشت ولی ورزش به معنی خاص کلمه به ورزش سنتی زورخانه و ورزش‌های جدید مثل نرمش، خرک، پارالل - فوتبال و والیبال گفته می‌شود که به شرح اجمالی آن می‌پردازیم.

۱۲-۱۳. والیبال - فوتبال

از بین ورزش‌های وارداتی اروپا والیبال و فوتبال بیشتر مورد توجه بود، همانطوری که هم‌اکنون هم هست. فوتبال در جاده‌های خاکی اطراف شهر مثل جاده‌هایی که قبرستان

قدیمی را به اداره چغندر قند و سلاخ‌خانه وصل میکرد، انجام می‌گرفت. در این بازی‌ها مدال‌هایی هم که بوسیله خود بچه‌ها تهیه می‌گردید و به تیم برنده داده می‌شد. در زمین فوتبال معروف به چال کولی‌ها، بچه‌ها را چندان راهی نبود، بلکه مخصوص بزرگترها بود. تنها چیزی که مشخص می‌کرد محوطه مزبور زمین فوتبال است، دو دروازه چوبی فرسوده بود، که گاهی تیرک بالائی را هم نداشت. موقع بازی گرد و خاک زیادی به هوا می‌رفت، چنانچه بازیکنی به زمین می‌خورد آرنج‌ها و پاهایش زخمی و خونی می‌شد. بازی قوانین خاص فوتبال را نداشت، همه اعضاء تیم دو طرف در هر نقطه فقط به دنبال توپ می‌دویدند هرکس سعی می‌کرد خودش گل بزند... از زمین فوتبال پس از رژه چهارم آبان که بوسیله دانش‌آموزان دبیرستانی انجام می‌گرفت، مسابقه‌ای هم برگزار می‌شد که عده زیادی تماشاچی داشت.

در این مسابقات، با اینکه تیم اصلی شهر، بچه‌های دبیرستانی بودند ولی چند نفری هم از ورزشکاران دیگر شرکت می‌کردند که آن هم فوتبال به معنی واقعی نبود. بیشتر توپ‌ها بدون هدف و هوائی از نقطه‌ای به نقطه دیگر زده می‌شد. افرادی معروف و انگشت نما می‌شدند که می‌توانستند توپ را طوری به اوج بفرستند که مستقیماً نزدیک خودشان فرود بیاید، به اصطلاح به این گونه شوت‌ها شوت‌های (لوله بخاری) می‌گفتند.

چند نفر بازی کن به نامهای آقایان کمال شیخ‌الاسلامی، مهدی رهبری و محمد علوی مشهور بودند که ما بچه‌ها در عوالم بچگی، آرزو داشتیم روزی مانند آنان قهرمان مشهور و سرشناسی بشویم.

۱۲-۱۴. ورزش زورخانه‌ای

ورزش زورخانه‌ای را از این جهت ورزش باستانی می‌گویند که قدمت آن به قرن‌ها قبل می‌رسد، دیگر اینکه این ورزش را با ویژگی‌های خاص خود از ورزش‌های نوع جدید جداکنند، برای اینکه اطلاعات مختصری از زورخانه در این شهر به دست بدیم خلاصه مصاحبه‌ای را که در سال ۱۳۵۱ با آقای موسی قیاسی مدیر زورخانه نیاوند داشتیم نقل می‌کنم، زورخانه در آن سال پائین بازار در سرداب و بر خیابان واقع بود. در ساعتی که نزد ایشان بودم چکیده مطلبشان این بود:

زمانی که ناصرالدین شاه به‌نهاد آمد زورخانه در محله میدان (پاقلعه) بود و مدیریت آن را پهلوان سوزی suzi به عهده داشت، کارگردان آن شخصی به‌نام مرشد رضا بود. پهلوان سوزی با کشتی‌گیری موسوم به پهلوان صادق قمی که همراه شاه بوده کشتی می‌گیرد و مساوی می‌کند.

زورخانه دیگری در سرازیری «خونسی» بود که به‌وسیله پهلوانی به‌نام سید حسن موسوی اداره می‌شده که پهلوانان مشهوری به‌نام‌های پهلوان نایب غلامرضا، نایب احمدی، پهلوان علیرضا، پهلوان مصطفی غفوری و پهلوان شیرزاد در آن کشتی می‌گرفتند.

زورخانه دیگری در بازار چهارسو تأسیس شد که مدیریت آن را به‌مدت ۱۰ سال آقای جعفر نجار به‌عهده داشت.

زورخانه دیگری در ابتدای راسته میرزا آقا (دروازه میرزا آقا) بوده که مدیریت آن را پهلوانی بنام سید میرزا آقا به‌عهده داشته است، بالای این زورخانه مدتی مکتب مرحوم ملاجواد بود. سید میرزا آقا پهلوانی قوی هیکل و از مردم تویسرکان بود و به‌آقای سجادی شهرت داشت حرفه‌اش خیاطی مردانه بود. سجادی‌ها جمعاً پنج برادر بودند. از نوچه‌های معروف سید میرزا آقا سجادی می‌توان از آقای مهدی رهبری نام برد.

زورخانه دیگری در خود راسته میرزا آقا بود به‌نام زورخانه تیمچه که مدیریت آن به‌عهده حسین پهلوان رجب بود زندگی این پهلوان را مقارن سلطنت محمدشاه قاجار می‌دانند آقای قیاسی می‌گوید زورخانه فعلی (محل مصاحبه) که روبروی مسجد جوانان واقع است در سال ۱۳۲۰ خورشیدی تأسیس شد. ایشان در سال ۱۳۳۰ با کوشش فراوان موفق شد یک تیم از کشتی‌گیران فرنگی و آزاد را به‌مسابقات قهرمانی کشور که در اراک برگزار گردید اعزام دارد که در بین شرکت‌کنندگان مقام هشتم را به‌دست آورد.

در سال بعد (۱۳۳۱) یک تیم دیگر را به‌مسابقات اعزام داشت که باز هم مقام هشتم را کسب کرد، از بین پهلوانان این شهر یک نفر به‌نام آقای حسین قیاسی به‌مقام چهارم کشور رسید، سال بعد از آن هم تیم دیگری به‌اصفهان اعزام گردید که پس از گرفتن دو کشتی به‌علت اینکه بودجه کافی برای باقی ماندن در صحنه را نداشتند به‌نهاد برگشتند.

در این اواخر مرشد این زورخانه شخصی بود به نام «مرشد محمد» که قبلاً مطرب بود و به همراه نریمانی و یولونیست ضرب می‌گرفت و در جشن‌ها و عروسی‌ها شرکت می‌کرد، بعد که با آمدن رادیو و گرامافون (در اصطلاح محل جعبه آواز) کار مطربی سست شد مرشد محمد با صدای گرم و گیرا و تسلطی که بر ضرب داشت زورخانه پهلوان موسی را اداره می‌کرد. از زورخانه‌های دیگر زورخانه میرفتاح، زورخانه حاج شکری نوروژی و زورخانه پوریای ولی در ده کوهانی بود.

۱۵-۱۲. تریاک و تریاک کشی:

مناطق غرب ایران از دیرباز محیط مناسبی برای کشت خشخاش^۱ و برداشت تریاک بوده است، همین عامل علاوه بر عوامل متعدد دیگر باعث شده بود تریاک به آسانی در دسترس همگان قرار گیرد و موجب اعتیاد بسیاری گردد. کشت خشخاش خود دارای شرایطی بود. خاک آن می‌بایست خیلی قوی باشد، از این جهت از کود حیوانی و خاک آوار استفاده می‌کردند. خشخاش را در پائیز می‌کاشتند، در اواخر فروردین بوته‌ها به خوبی رشد می‌کردند. هنگامی که برگ آن را از ساقه جدا می‌نمودند، شیره سفیدرنگی تراوش می‌کرد، عده‌ای هم به عنوان یک تره بهاری می‌خوردند، در اردیبهشت ماه آن را وجین و از علف‌های هرز عاری می‌ساختند. بوته خشخاش از اواسط خرداد به گل می‌نشست و کمی بعد آماده بهره‌دهی می‌شد، ارتفاع بوته‌ها تا حدود یک متر می‌رسید، گل‌ها به رنگ‌های سفید، آبی، بنفش و قرمز کمرنگ بودند چنانچه مزرعه وسیع یا چند مزرعه کنار هم قرار می‌گرفت تنوع رنگ‌ها منظره‌ای بسیار بدیع و دل‌انگیز به وجود می‌آورد گلبرگ‌ها مانند گل لاله بود با این تفاوت که بزرگتر و کشیده‌تر بودند در بین گل‌ها گرز خشخاش قرار داشت که با رشد گرز گلبرگ‌ها پلاسیده و فرو می‌ریختند. گرزها در ابتدا به رنگ آسمانی روشن بود به تدریج که شیره خود را پس می‌داد خشک و به رنگ زرد درمی‌آمد. بهترین تریاک از گرزهایی بود که دارای گل سفید بودند. از این جهت بوته‌هایی را که دارای گل‌هایی به رنگ دیگر بودند می‌کندند البته این

۱. خشخاش با نام علمی *Papaver Som Niferam* گیاهی است یک ساله که از دو هزار سال پیش از میلاد، مصری‌ها، ایرانی‌ها و رومی‌ها آن را به عنوان داروی مخدر به کار می‌بردند. لفظ افیون که همان اپیوم (Opium) می‌باشد ریشه یونانی دارد.

کار عمومیت نداشت، پس از ریختن گل‌ها گرزها عریان می‌شدند و هنگام تیغ زدن آنها رسیده بود، وسیله تیغ زدن تکه چوبی بود به بلندی حدود ۱۵ سانتی متر و به شکل مکعب مستطیل که پائین آن قدری باریک‌تر از سرش بود در قسمت بالا، که پهنای آن به حدود ۲ سانتیمتر می‌رسید تیغه‌ای تعبیه شده بود که دارای ۵ تا ۷ دندانه به بلندی ۳ میلی متر بود که گرز خشخاش را با آن خراش می‌داند و به آن تیغ زدن می‌گفتند هنگام (شیر تیغ) گرمترین ساعات روز بین ۲ تا ۳ بعد از ظهر بود، این کار بیشتر با زنان کارگری بود که با حداقل مزد به وسیله زارع اجیر شده بودند.

ترتیب تیغ زدن به این صورت بود که گرز خشخاش را در مشت دست چپ محکم می‌گرفتند سپس با دست راست تیغ را با مهارت از بالا به پائین بطور مستقیم می‌کشیدند، بطوریکه به تعداد دندانه‌ها، خراشی روی گرز خشخاش به جا می‌ماند و شیره سفیدرنگی از آن بیرون می‌زد چنانچه شیره زیاد بود قطراتی هم از آن روی زمین می‌چکید شیره کم‌کم در مقابل هوا سفت و به رنگ قهوه‌ای یا اندکی زرد روی گرز باقی می‌ماند، صبح فردا قبل از طلوع آفتاب بوسیله همان کارگران با وسیله‌ای به نام قاشق جمع‌آوری و در ظرفی ریخته می‌شد.

چون خرید و فروش تریاک در انحصار دولت بود، هر زارع می‌بایست تمامی محصول خود را به اداره دخانیات برده و پس از توزین، پول آن را مطابق درجه‌بندی و تعرفه تعیین شده دریافت نماید، ولی چون نرخ دولتی با فروش آزاد تفاوت داشت زارعین مقدار کمتری را تحویل می‌دادند و بقیه را در بازار قاچاق به فروش می‌رساندند.

برای جلوگیری از قاچاق تریاک افرادی به نام مفتش مأمور بودند که به خانه‌ها و محل‌هایی که ظنّ بودن تریاک می‌رفت سر زده وارد شوند، به این جهت کسانی که تریاک داشتند آن را مخفی می‌کردند وقتی مفتشین وارد خانه‌ای می‌شدند وجودشان موجب ترس و وحشت می‌گردید و جار و جنجال زیادی به پا می‌شد. بسیار اتفاق می‌افتاد که این جنجال‌ها مصنوعی بود و باعث می‌شد یکی از زنهای خانواده تریاک موجود را به کمر بسته در حالی که فریاد می‌کشید و صحنه ایجاد می‌کرد آن را از خانه خارج می‌کرد، به همین جهت در بین مأمورین مفتش زن هم بود، خانمی بود به نام آسیه مفتش که دارای هیكلی درشت و سیاه چرده بود و ابهتی داشت.

مفتش‌ها دارای سیخ‌های آهنی بلند و نوک تیزی بودند که وسیله خوبی برای کشف تریاک‌های پنهان شده بود، به محض ورود به خانه موردنظر سیخ را به هر جا که به نظرشان مشکوک می‌آمد فرو می‌کردند، از جمله میان باغچه‌ها، لای گونی آرد، حتی در میان رختخواب و متکا، در بین تریاکیان افرادی هم بودند که ذخیره سالیانه خود را از همان اول تهیه و در لای دیوار حیاط یا یکی از اتاق‌ها جاسازی می‌کردند که هیچ مأموری قادر به یافتن آن نمی‌شد.

یک نوع تریاک به صورت آزاد در بعضی مغازه‌ها خرید و فروش می‌شد که دولتی بود و به آن تریاک باند رولی می‌گفتند.

عده زیادی از افراد چه شهری و چه روستائی به تریاک معتاد بودند بین همه طبقات از خان و خان زاده تاجر، کاسب، کارمند حتی عده‌ای از جوانان به جای اینکه به تفریحات سالم مثل انواع ورزش‌ها روی بیاورند به عرق و تریاک کشی معتاد بودند، در قهوه خانه‌های داخل و خارج شهر تریاک کشی یکی از سرگرمی‌ها محسوب می‌شد، بخصوص عده‌ای از کارمندان عصرها به قهوه خانه‌های گوشه ۲ آسیابه و ۷ آسیابه که محل باصفائی بود به تریاک کشی می‌پرداختند.

در آن زمان در قهوه خانه‌ها و در برخی منازل بلبل نگهداری می‌کردند این پرندگان بیچاره هم به علت اینکه در معرض دود قرار می‌گرفتند معتاد می‌شدند. هنگام خماری کسل و افسرده در گوشه قفس کز می‌کردند گاهی هم اگر بدون توجه به اعتیادی که دامگیرشان شده آن را جابجا می‌کردند، می‌مردند.

پس از اینکه دود حیات بخش در هوا پخش می‌شد، پرنده شنگول و سرحال شروع به چپ‌چپ زدن می‌کرد. افرادی که معتاد بودند سعی می‌کردند حتی الامکان دیگری را تشویق کنند، بلکه رفیق راهی داشته باشند. اغلب دیده می‌شد که مرد خانواده، زن را هم ترغیب می‌کرد، که اگر موفق می‌شد، بساط منقل و وافور همیشه در ساعت معین بدون غرولند آماده بود.

زغال وافور زغال مخصوص بود، سعی می‌شد زغال بلوط که به گویش محلی به آن (زغال بلو Ballu می‌گویند تهیه شود. زغال بلوط زغالی بود سخت و محکم که زود خاکستر نمی‌شد و جرقه هم نداشت، زغال‌های دیگر علاوه بر سستی، جرقه زن بودند و

گاهی جرقه به داخل چشم می‌پرید و ایجاد ناراحتی می‌کند، پیرهن و پیژامه این گونه افراد اغلب در اثر جرقه‌ها سوراخ سوراخ بود. در مهمانی‌ها چنانچه مهمان‌ها زیاد بودند چند ردیف منقل و وافور قرار می‌دادند.

منقل‌های اعیانی از ورشو و به شکل مربع مستطیل بود در چهار گوشه آن چهار زائده به شکل نیم دایره کوچک و ظریف قرار می‌دادند تا محل تکیه‌گاه انبر باشد. گاهی به جای آن، شکل پرنده‌ای تعبیه شده بود، سر وافور از چینی براق بود که در یک یا دو طرف آن عکس ناصرالدین شاه حک شده بود که در حال حاضر به صورت عتیقه خرید و فروش می‌شود، در کنار منقل که توی سینی‌های ورشو قرار می‌گرفت در ظرفی چند لول تریاک به رنگ زعفران می‌گذاشتند، در گوشه سینی قلمتراش ظریفی هم برای بریدن تریاک می‌نهادند. سیخ کوچکی به طول ۴ تا ۵ سانتی متر به وسیله زنجیری به دسته وافور وصل بود که هرگاه سوراخ سر وافور کیپ می‌شد، گرفتگی را به وسیله آن برطرف می‌کردند. گاهی برای اینکه جرقه‌ها موجب سوزاندن فرش نشود تکه‌ای چرم تیماج نرم زیر سینی پهن می‌کردند، انبر (مقاش) تریاک کشی اغلب بسیار ظریف بود - در اینجا یادای از مرحوم مشهدی عباس نکوئی بنمایم و طلب آمرزشی برای او که هنرمندی توانا بود، علاوه بر کارهای هنری دیگر، یک نوع انبرهای بسیار عالی و ظریف با وسایل ابتدائی درست می‌کرد که ارزش هنری داشت. قطعه فلز مناسبی را به وسیله سوهان از وسط شکاف می‌داد بدون اینکه ابتدا و انتهای آن از هم جدا شود، پس از روزها تلاش انبر بسیار ظریف و زیبایی از کار در می‌آورد، جالب این بود که حلقه وسط انبر که برای باز و بسته کردن دهانه آن بکار می‌رفت از همان فلز اولیه بود.

علاوه بر این تریاک را دواي خیلی مرض‌ها می‌دانستند، بچه‌های کوچک که دچار گوش درد می‌شدند قدری تریاک را آب کرده زیر گوششان می‌مالیدند، یا دود را در سوراخ گوش آنها فوت می‌کردند، با قطع گریه بچه معلوم می‌شد که تریاک اثر خود را بخشیده است، همچنین دود آن دندان دردهای خفیف را هم تسکین می‌داد درد پا، سینه، پهلوی و درد پشت را تخفیف می‌داد.

گرز خشخاش پس از آنکه ۶ یا ۷ تیغ می‌خورد و کاملاً شیره آن کشیده می‌شد خشک می‌گردید، در این وقت زارعین دانه‌های خشخاش را بیرون آورده در گونی هائی

می‌ریختند و برای فروش به بازار می‌بردند گروهی از تجار شهر خشخاش‌ها را خریده انبار می‌کردند، سپس به همدان و تهران حمل کرده به فروش می‌رساندند عده‌ای از مردم به خصوص بچه‌ها گرزهای خشخاش را از زمین‌های اطراف شهر به دست می‌آوردند و گوشه‌ای از آن را سوراخ کرده دانه‌های آن را در دهان خالی می‌کردند یا با شکر کوبیده، می‌خوردند.

۱۳. یادی از سحرهای ماه مبارک رمضان در گذشته

آنچه اکنون فراموش شده و یادآوری آن ضروری است این است که حدود نیم قرن پیش که هنوز استفاده از رادیو عمومیت نداشت، اذان مغرب و صبح و مناجات سحر در هر محله به وسیله عده‌ای در نقاط مختلف شهر ادا می‌شد، در ماه رمضان هنگام سحر صدای خوش مناجات از دوردست‌ها فضائی معنوی و عوالمی روحانی داشت.

شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

ای آنکه به ملک خویش پاینده توئی در ظلمت شب صبح نماینده توئی
درهای امید بر رخم بسته شده بگشای خدایا که گشاینده توئی

چند دقیقه‌ای که به اعلان اذان صبح مانده بود، همین مناجاتیان با صدای بلند، جمله (آب است و تریاک) را چندین بار تکرار می‌کردند، روزه داران فوراً چند استکان چای و لیوانی آب می‌نوشیدند و تریاکی‌ها که عده‌اشان هم زیاد بود به سراغ منقل و وافور که از قبل آماده بود می‌رفتند و با عجله چند پُکی به آن می‌زدند، عده‌ای هم (حب)‌های ریز تریاک را که در قوطی‌های مخصوص همیشه در جیب داشتند دانه‌ای به ته گلو می‌انداختند و با کمی آب فرو می‌دادند.

از مراسم فراموش شده دیگر، کلوخ اندازان و مهراندازان بود.

رسم کلوخ اندازان (کلوخ نازو) این بود که یک روز قبل از فرا رسیدن ماه، عده‌ای غذاهای لذیذ درست می‌کردند و به باغ و صحرا می‌رفتند و گاهی هم با ساز و آوازی همراه بود.

مراسم دیگر (مهرنازو) که همان مهراندازان باشد که در آخر ماه رمضان بود البته این

حالت طنز داشت نه اینکه کسی مهر نماز رابیندازد و دیگر نماز نخواند.
این جمله بر زبان کسانی جاری می‌شد که تنها در ماه رمضان نماز می‌خواندند.

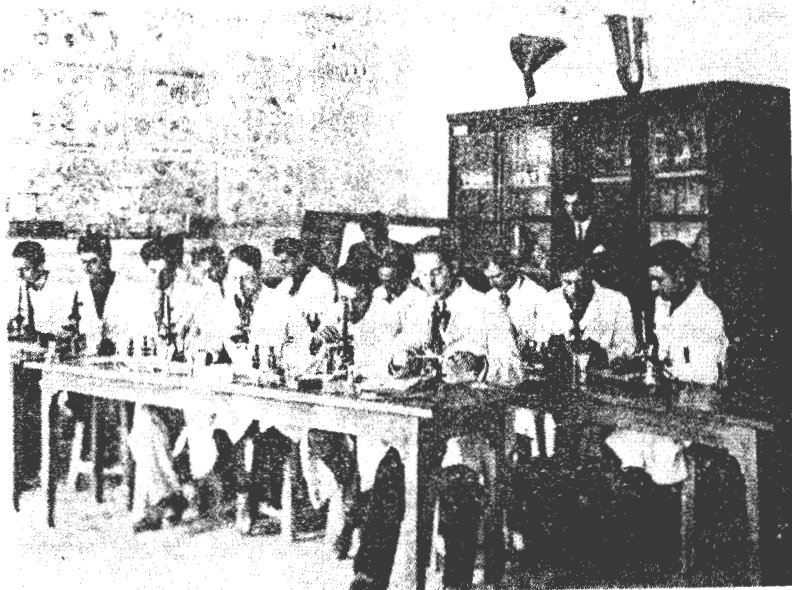
۱۴. وضع بهداشت و درمان در نیم قرن پیش

بشر از ابتدای خلقت همواره مقهور قوای طبیعت بوده است، از جمله این قوا انواع بیماری‌ها است که همیشه انسان با آن دست به‌گریبان بوده و از این رهگذر به‌مرگ و فنا تهدید شده است در این شهر و بطور کلی در سطح مملکت بهداشت عمومی و فردی که اولین قدم در پیشگیری از بیماری‌ها است، به‌علت فقر و ضعف دانش عمومی در سطح بسیار نازلی بود.

طب و درمان پیش از آنکه متکی به‌دانش باشد، برشالوده تجربه فردی استوار بود، ناگفته پیداست که هر بیماری معلول علت یا عللی است که هرگاه آن علت‌ها از میان برداشته شود. بیماری مهار شده و عوارض ناشی از آن خودبخود محو خواهد گردید، از جمله عوامل مؤثر در بروز بیماری‌های آب‌های آلوده هستند که در گذشته وضع نامناسبی در این شهر داشت. برای اینکه وضع بهداشت در قدیم تا حدی مشخص گردد به‌اموری چند که وابسته به آن است اشاره می‌شود.

۱- آب، آب که مایه حیات همه موجودات است، گاه ممکن است موجب ممات همین موجودات گردد، آب‌های آلوده به‌انواع میکرب‌ها و کثافات عامل بیماری‌های خطرناک و کشنده‌ای مثل وبا، حصبه و اسهال و ناقل بسیاری از میکرب‌های مضر دیگر هستند.

وقتی آب مورد استفاده از مجراهای عمومی و سرباز جریان پیدا کند و سازمانی نباشد که تأمین آب سالم را به‌عهده بگیرد، بهداشت فردی هم خود به‌خود موفق نخواهد بود، در نه‌اوند اگرچه آب آشامیدنی بسیاری از خانه‌ها از آب چاه تأمین می‌شد ولی این آب هم به‌عللی آلوده بود: اول اینکه ممکن بود چاه آب در مجاورت و نزدیک به‌چاه فاضلاب باشد، عامل دیگری که بطور حتم موجب آلودگی می‌شد سطل و دلولی بود که با آن آب را از چاه بیرون می‌کشیدند زیرا اطراف چاه به‌وسیله کفشی که در مستراح و جاهای دیگر آلوده شده بود آلوده می‌گردید و مستقیماً به‌آب چاه سرایت می‌کرد، از



محصّلین دانشکده طب در لابراتوار



محصّلین دانشکده دندانپزشکی در حال کارآموزی

دیگر عوامل آلودگی آبهای جاری بود. آب‌های جاری شهر که از خانه‌ای به خانه بعد جریان پیدا می‌کرد از چند قنات و چشمه تأمین می‌شد. خانه‌ای که در سرچشمه و مبدأ قنات قرار داشت از آب نسبتاً سالمی استفاده می‌کرد به شرطی که جسد سگ یا گربه‌ای در آن نیفتاده باشد ولی آب خانه دوم، سوم، دهم و صدم بطور حتم آلودگی‌های بالادست‌ها را همراه داشت.

اگر چگونگی استفاده منازل اول و دوم را کمی مورد بررسی قرار دهیم تکلیف خانه‌های زیر دست هم معلوم می‌شود. در نظر بگیریم هرچیزی که مستلزم شستن و تمیز شدن بود در آب حوض منزل مورد شستشو قرار می‌گرفت. لباس‌ها را پس از اینکه در تشتی کنار حوض می‌شستند آن را در حوض آبکشی می‌کردند. ظروف غذاخوری را در حوض شسته به گوشه‌ای می‌نهادند - کهنه آلوده بچه‌ها را در حوض تمیز می‌کردند در حالیکه دیده می‌شد نجاسات آن از مجرای خروجی به خانه زیر دست می‌رفت.

بعد از توالت، شستن دست با صابون معمول نبود، دست را بعد از طهارت ۳ بار در آب فرو می‌کردند و معتقد بودند دفعه سوم به تطهیر دست می‌انجامد.

سبزیجات را پس از پاک کردن چند بار در آب حوض فرو می‌کردند، هیچگونه ضد عفونی در کار نبود، و همه اینها موجب سرایت و شیوع انواع بیماری‌ها می‌گردید. مصرف کود حیوانی و انسانی در باغات و مزارع آن هم در سطح وسیع به آلودگی هرچه بیشتر سبزیجات کمک می‌کرد.

۲- گرد و خاک - از عوامل مهم دیگر آلودگی‌ها، گرد و خاک بود، به علت اینکه کوچه، و خیابان‌ها اسفالت نبود به محض ایجاد باد، فضای شهر و خانه‌ها را قشری از گرد و خاک می‌پوشانید و این نیز خود از عوامل آلودگی بود.

۳- مگس. مگس تخم خود را در بین زباله و اشغال و هر جای مناسب دیگر می‌گذارد، بدین ترتیب از نظر جا مگس‌ها هیچ گونه مشکل و مضایقی جهت تخمک‌گذاری نداشتند، اگر امکان آمارگیری از جمعیت و نفوس آنها ممکن بود، تعدادشان به میلیون‌ها می‌رسید. در فصل گرم در سطح اطاق‌های نشیمن هرگاه عاملی موجب حرکت آنها می‌شد یکباره صدها مگس به پرواز در می‌آمدند و فوراً به نقطه دیگر می‌نشستند. از مواد حشره کش خبر و اثری نبود در واقع مگس با آدمی همزیستی داشت. مگس‌ها سه نوع بودند:

۱- مگس‌هائی که در طویله‌ها و مجاور آن رشد می‌کردند و خرطومشان تبدیل به عضو مکنده نیشداری می‌شد که بتوانند خون میزبان خود را بمکند، و در جاهائی که اسب و الاغ بود به‌وفور یافت می‌شدند.

۲- دیگر مگس‌هائی که من آنها را مگس‌های مجلسی می‌نامم این مگس‌های مزاحم، در هر محفل و مجلسی حاضر بودند از سر و صورت افرادی که در اطاق نشسته بودند بالا و پائین می‌رفتند و موجب آزار بسیار می‌شدند.

دور دماغ و اطراف دهان و چشم بچه‌ها، همیشه تعداد زیادی مگس جمع بودند به‌همین سبب بیماری‌هائی چون تراخم و کچلی و انواع زخم‌ها نزد اطفال زیاد بود.

۳- نوع سوم، به اصطلاح محلی (پخچه کوره) که همان پشه خاکی است. این نوع پشه برای آدمی در طول روز مزاحمتی نداشت ولی به‌مجرد تاریک شدن هوا به فعالیت می‌پرداخت و خواب و آسایش آدمی را سلب می‌کرد و موجب بروز ناراحتی‌های پوستی می‌شد، به‌این گروه سه گانه انواع زنبورها و حشرات افزوده می‌شد، یک نوع زنبور قرمز درشت بنام (گنج سرخه) به حد وفور دیده می‌شد که دارای زهری دردآور بود، موقع گرمای روز در طول کوچه‌ها موازی دیوارها به‌طور زنجیروار در پی هم حرکت می‌کردند. هر گروه در یکی از سوراخ‌های متعدد دیوارها لانه داشتند، اگر عبوری ندانسته از کنار سوراخ رد می‌شد مواجه با حمله زنبورها می‌گردید و نالان و فریادکنان از محل دور می‌شد، گِل گرفتن یا آتش زدن لانه آنها برای بچه‌ها یک نوع تفریح بود، به‌این ترتیب، صبح‌ها که زنبورها تقریباً در اثر خنکی هوا تاحدی بی‌حس بودند، بچه‌ها در لانه آنها را گِل می‌گرفتند، لکن چند ساعت بعد از گوشه دیگر سر درمی‌آوردند، دیگر اینکه مقداری پارچه آغشته به نفت را بر سر چوبی می‌بستند و آن را آتش زده مقابل لانه زنبورها می‌گرفتند و لانه را به آتش می‌کشیدند. بازی خطرناک‌تر این بود که چوب بلندی را داخل لانه کرده چند بار می‌چرخاندند و سپس فرار می‌کردند بعد از آن نوبت زنبورهای عصبانی بود که بطور دسته جمعی بچه‌ها و هر رهگذر بی‌خبری را دنبال کرده سر و صورت آنها را نیش می‌زدند، در این وقت بچه‌ها با داد و فریاد زیاد بطور قیقاچ می‌دویدند و دست و پای خود را بطور مضحکی به اطراف حرکت می‌دادند ولی حداقل یکی دو زنبور به سر و صورت هر کدام می‌چسبید و زهر دردآلود خود را وارد بدن فرد

خاطی می‌کرد، بعد از ساعت‌ها درد کشیدن کم‌کم از التهاب و سوزش آن کم می‌شد ولی جای گزیدگی بسیار متورم می‌گردید، اگر محل گزیدگی سر و گردن بود سر تا سینه بطور خنده آوری باد می‌کرد چنانکه از چشم‌ها تنها ترکی دیده می‌شد و به درستی بچه قادر به دیدن نبود بعد از دو سه روز تورم از میان می‌رفت، برای زنبور زدگی علاج خاصی نبود تنها گاهی اوقات یک تکه سفال شکسته را شسته روی سنگ زبری می‌ساییدند و هر دم قطره قطره آب روی آن ریخته تا خرده‌های سفال در آب حل گردد و بعد با انگشت در محل نیش می‌مالیدند.

۴- استحمام: حمام کردن و نظافت از ارکان مهم سلامت انسان است. در پنجاه شصت سال قبل در هیچ خانه‌ی حمام شخصی وجود نداشت، مردم به اجبار به حمام‌های عمومی محل خود می‌رفتند برای رفتن به حمام تهیه مقدماتی ضروری بود، بویژه در زمستان گوئی جدالی روحی مانع رفتن به حمام می‌شد، این بود که نوبت حمام به ۱۵-۲۰ و گاهی یک ماه هم می‌کشید، بچه‌ها را به‌زور به حمام می‌فرستادند، پشت دست آنها بخصوص میان انگشتان به واسطه تماس مدام با گل و خاک همیشه پوشیده از قشری چرک بود و در نتیجه ترک‌هایی که همواره خون آلود بود در پشت دست بچه‌ها دیده می‌شد، شب‌ها دستها را باوازلین چرب می‌کردند و این خود موجب جذب گرد و خاک بیشتر می‌گردید، این بچه‌ها اغلب روز شنبه‌ها در ساعت نظافت کتک می‌خورند.

در نتیجه دیر حمام رفتن و دیر دیر لباس‌های زیر را عوض کردن باعث این می‌شد که رشک و شپش (به اصطلاح اجبوج) در زوایای لباس‌های زیر جا خوش کند، حتی گاهی دیده می‌شد که شپش از گردن کسی بالا می‌رود، در این وقت اگر با دوستی مواجه می‌شدی یا خودش شپش را می‌گرفت یا وجود آن را تذکر می‌داد و این امری عادی بود، یکی از جاهای بسیار مناسب برای رشد شپش و رشک سر رشته رشته بند تنبان^۱ بود که

۱. خاصیت بند تنبان غیر از نگه داشتن تنبان و جمع کردن تعدادی شپش این بود که یکی از غول‌های بلند قامت و وحشتناک نهان‌دهی‌ها را فراری می‌داد این غول نامش (مرد اِزما Mardezma) بود، مرد اِزما در شبهای تاریک و ظلمانی در باغ‌ها یا بیابان‌های اطراف هم‌گاه مردی را می‌گرفت آنقدر با زبان زیر خود کف پای او را می‌لیسید که طرف از فشار خنده می‌مرد ولی نهان‌دهی‌ها از اجداد خود به تجربه آموخته بودند به محض اینکه مرد اِزما را دیدند فوری سر بند تنبان خود را بگیرند تا مرد اِزما غیب شود. بعضی قدیمی‌ترها می‌گفتند چندبار (مرد اِزما) را به وسیله بند تنبان فراری داده‌اند البته اقرار هم داشتند که ترسیده‌اند!

همواره پر از این جانور کثیف بود و شب‌ها خواب را بر شخص حرام می‌کرد، روزها هم بیشتر افراد دستشان به نقطه‌ای از بدن بند بود و خود را می‌خاراندند. شپش‌های بدن تقریباً به رنگ پوست بودند و شپش سر به رنگ سیاه، کشتن جانور میان دو ناخن انگشت شصت امری عادی بود، گاهی که شپش‌ها پر خون بودند بر اثر فشار دو انگشت مقداری از خون به چشم می‌جهید که با چند بار بهم زدن پلک‌ها مسأله منتفی می‌شد.

۵- توال - توال یا به اصطلاح قدیم مستراح بسیار غیر بهداشتی بود، بویژه در دهات که چاه اغلب در پشت چهار دیوار توال قرار داشت و محیطی روباز بود که مضرات آن نیاز به توصیف ندارد توال در شهر گرچه محوطه‌ای مسقف بود ولی گودالی عمیق بود که به چاه ارتباط داشت چون آب لوله کشی وجود نداشت طهارت با آفتابه^۱ که بیشتر مسی بود و آبش اغلب کافی نبود انجام می‌گرفت، آنچه مسأله را غیر بهداشتی تر می‌کرد این بود که شستن دست‌ها با صابون کلاً مطرح نبود تنها با اندکی آب ته آفتابه انجام می‌گرفت یا دست را چند بار به آب حوض می‌زدند، پیدا است که انتقال میکرب بویژه تخم انگل‌ها چه آسان صورت می‌گرفت.

۶- مسواک - چیزی به نام خمیر دندان و مسواک وجود نداشت که نیاز به توضیح داشته باشد برخی از جوانها که نکته‌ای از لزوم رعایت بهداشت دهان و دندان به گوششان خورده بود، دندان‌های خود را با نمک و زغال بید می‌سائیدند، ولی پیوره و کرم خوردگی دندان، امری عادی بود. کشیدن دندان‌های کرم خورده به وسیله سلمانی‌ها انجام می‌گرفت و مضرات و مخاطرات حاصل از این کار خود شرح جداگانه‌ای می‌طلبد.

۷- وضع تغذیه: به جز عده معدودی از تجار و کسبه درجه اول و خوانین و مالکین که تعدادشان، نسبت به جمعیت شهرستان ناچیز بود، وضع اقتصادی بقیه مردم خیلی مناسب نبود هر چند توقعات بسیار پائین بود و از تشریفات امروزی چیزی به چشم نمی‌خورد با این حال تهیه وسایل نسبتاً راحت برای خانواده کار آسانی نبود غذای عمومی و ملی آبگوشت بود، با مقدار کمی گوشت و مقدار زیادی آب و اندکی نخود و

۱. نوعی آفتابه سفالی به نام لولهنگ (لولین) هم بکار گرفته می‌شد.

لوبیا ترید آبگوشت موجب نفخ شکم و سوء هاضمه می‌گردید. برنج^۱، مانند امروز فراوان نبود و اصولاً جزء غذاهای لوکس به حساب می‌آمد، بسیاری از خانواده‌ها تنها در شب عید نوروز برنج می‌خوردند، شاید به همین جهت بوده که فتحعلیشاه رعیت‌پرور فرموده بود تنها پلو شب عید به من مزه می‌دهد زیرا می‌دانم در این شب همه مردم پلو می‌خورند. از غذاهای دیگر که موجب ترشی معده و سوء هاضمه می‌شد انواع آش‌ها بود که در بیشتر روزهای زمستان مصرف می‌شد این آش‌ها از بلغور و انواع حبوبات بود که همه نفاخ بودند و به تدریج موجب بیماری معده و روده‌ها می‌گردید، مثل آش کاجی - آش ماش، آش ورکواز^۲ و آش کشکک، این آش مواد غالب آن لوبیا قرمز بود گاهی شکمبه گاو یا گوسفند را همراه این آش می‌پختند بخصوص وقتی برای اینکه قابل خوردن باشد مقداری شیر هم روی آن می‌ریختند، این غذاها چون آب زیاد طلب میکرد و به دنبال آن شخص چند لیوان آب می‌خورد ساعتی بعد ترشی معده به حدی زیاد می‌شد که از مسیر مری بالا می‌آمد و گاهی وارد نای می‌شد و موجب درد جناغ سینه می‌گردید، برای رفع ترشی، بیشتر جوش شیرین را در استکانی حل کرده سر می‌کشیدند هر نوع غذایی را با دست می‌خوردند و قاشق بکار گرفته نمی‌شد. با توجه به آنچه گفته شد معلوم گردید که بهداشت و پیشگیری نزد اهالی خیلی دانسته نبود و به همین جهت بروز انواع بیماری‌ها زمینه مساعد داشت.

۱۵. بیماری‌ها و نحوه درمان‌های محلی

البته بیماری‌ها و امراض چیزی نیستند که مخصوص یک شهر، منطقه و محدوده خاصی باشد، در گذشته، با نبودن امکانات و نارسا بودن دانش پزشکی، شیوع و اثرات مهلک بیماری‌ها بیش از امروز بود، در قرن اخیر در سایه تلاش دامنه‌دار و عبادت‌گونه گروهی از دانشمندان، دانش پزشکی به پیشرفت‌های بسیار مهمی نائل شده است که در نتیجه برخی بیماری‌ها ریشه‌کن و برای بسیاری دواهای مؤثر پیدا شده است،

۱. دو نوع برنج در بازار وجود داشت یکی برنج صدری که مخصوص طبقه اعیان و تجار بود و دیگری برنج رسمی (شلتوک) که نوع بسیار پست برنج است.

۲. ورکواز از نوعی گیاه بدبو است که بعد از پختن قابل خوردن بود از این گیاه با بلغور آش سبزرنگی می‌ساختند.

بیماری‌هایی که امروزه کمتر نمود و ظهور دارند، در پنجاه سال پیش در این شهر شیوع بسیار داشت که عبارت بودند از:

کچلی، انواع زخم‌های چرکی، آبله، سرخجه، مالاریا، تراخم، سل، سیاه سرفه، حصه، وبا، تیفوس، اسهال ساده و خونی، سفلیس، سوزاک و خناق.

۱۵-۱. وبا:

وبا مرضی است که عامل آن آب‌های آلوده است در تاریخ از کشتارهای وحشتناکی که به وسیله وبا به عمل آمده بسیار یاد شده است ویای همه‌گیر و وحشتناکی در زمان فتحعلیشاه در سال ۱۲۳۷ در نواحی غرب شیوع پیدا کرد، که منجر به کشتار بسیار شد، در قبرستان قدیم آن سوی پل چوبی مقابل راستای میرزا آقا که فعلاً در زیر ساختمان‌ها پنهان است. گودال بزرگی بود که در نقشه گورستان‌ها در همین کتاب مشخص شده، گودال مزبور به گورستان ویائی‌ها معروف بود و هیچ سنگ قبری در آن دیده نمی‌شد، بین قدیمی‌ها سال ویائی مبدأ تاریخ شده بود و گاهی از آن به مناسبت‌هایی یاد می‌کردند بزرگترها می‌گویند همراه وبا بیماری دیگری بود به نام «مشمشه»، این لغت از لحاظ معنی معادل «خواب آلودگی» است. شاید چون بیمار ویایی به حالت اغماء می‌افتاده، آن حالت را «مشمشه» نامیده باشند.

۱۵-۲. مالاریا یا تب نوبه^۱:

میکرب مالاریا بوسیله گزیدن پشه آنوفل به بدن انسان وارد می‌شود در سال‌هایی که این مرض در نهاوند شیوع داشت، افرادی که به آن مبتلا بودند یک روز در میان دچار تب و لرز شدید می‌شدند لذا به آن تب نوبه می‌گفتند. بیمار ابتدا دچار لرز و سپس تب شدید می‌شد، شخص مبتلا می‌دانست که در چه

۱. می‌گویند پیرمردی ساده لوح از باغداران (باروداب) که مبتلا به بیماری مالاریا شده بود به میرزا یوسف حکیم (پدر دکتر یحیی) مراجعه کرد، حکیم از وی پرسید: عمو تب می‌کنی؟ پیرمرد می‌گوید آری.
- نوبه می‌کنی؟ نخیر، یک شب می‌کنم، یک شب نمی‌کنم!
حکیم: خوب پدرجان همین نوبه است، پس چرا می‌گوئی نخیر؟
پیرمرد: ببین حکیم نوبه این است که یک شب من تب کنم و یک شب تو بکنی، مثل نوبه آبیاری باغ، که یک شب نوبه من است و شب دیگر نوبه همسایه. پاورقی از تقریرات آقای امینیان.

ساعتی مرض به سراغ او می‌آید. مریض اگر کارمند یا کاسب بود در آن ساعت بخصوص به‌خانه می‌رفت تب می‌کرد و دوباره بر سر کارش برمی‌گشت. این بیماری در فصل گرما که پشه فعال بود شیوع داشت، شخص بیمار در لحظات و دقائق اول احساس خستگی شدید می‌کرد، چون می‌دانست به‌زودی دچار لرز خواهد شد در محلی زیر آفتاب گرم وسط روز می‌خوابید چند لحاف یا پتو هم اگر به‌سر او می‌انداختند باز به‌شدت می‌لرزید به‌طوری که دندان‌هایش بهم می‌خورد، بعد از حدود یک ربع ساعت آهسته آهسته بدن گرم می‌شده دچار تب شدید می‌گردید، پس از حدود یکی دو ساعت کم‌کم حال مریض خوب می‌شد و از جا حرکت می‌کرد. بیمار اگر بچه بود به‌دنبال بازی و اگر بزرگ پی کارهای روزمره می‌رفت، بیماران مالاریائی غالباً رنگ و روئی زرد و پُف کرده داشتند زیرا طحال آنها در معرض هجوم میکرب قرار می‌گرفت و این خود موجب کم‌خونی مفرط می‌شد. پشه ناقل، بعد از مبارزه مداومی که با گرد D.D.t به‌وسیله اداره مبارزه با مالاریا، در تمام نقاط شهر و روستا با آن به‌عمل آمد از میان رفت، مداوای آن به‌وسیله کپسول‌هائی به‌نام گنه‌گنه که ماده‌های سفید رنگ و تلخ بود به‌عمل می‌آمد، کپسول‌ها مانند امروزه یکسره نبود بلکه از دو قطعه تشکیل شده بود، گنه‌گنه را در دواخانه‌ها به‌صورت پودر بود پودر را درون هرکدام وارد می‌کردند سپس دو سر کپسول را که یکی باریک‌تر بود درهم می‌نمودند.

۳-۱۵. کچلی

کچلی هم از امراض کثیف و مشمئزکننده بود بیشتر گریبانگیر بچه‌هائی بود که نظافت و بهداشت را رعایت نمی‌کردند در نقطه‌ای از سر بسیاری از بچه‌ها به‌اندازه سکه ۱۰ ریالی زخمی دیده می‌شد که مقداری چرک خشکیده و گاهی مرطوب به آن چسبیده بود. در بعضی قارچ کچلی به‌اندازه‌ای پیشرفت کرده بود که تمام سر را از رستگاه مو در پیشانی تا انتهای پشت گردن و اطراف گوش‌ها گرفته بود، گوئی کلاهی از چرک‌های بدرنگ و بدبو در سر داشتند. بچه‌هائی این چنین، پیرمردان کله طاس امروزی‌اند^۱ معالجه کچلی به‌این طریق بود که سر بیمار را «بند» می‌انداختند بند دو نخ به‌هم تابیده

۱. شاعر کچلی بخاطر رنجی که می‌کشید به‌طنز گفته بود:

کچلا جمع شوید تا برویم پیش خدا
یا کند علاج سر ما، یا بزنند گردن ما

بود که با روشی خاص موهای اطراف زخم را با آن می‌کندند، چون این عمل توأم با درد شدید بود یکی دو نفر بچه را محکم در میان دست و پای خود می‌گرفتند تا کار به سهولت انجام گیرد، گاهی محل زخم را با بیرحمی تمام با سنگ پا می‌سائیدند در این وقت خون و چرک زیادی از زخم می‌رفت، بعد آن را با کهنه‌ای پاک می‌کردند و مرهم می‌زدند گاهی هم سر را «زفت»^۱ می‌انداختند که می‌بایست مدت‌ها در روی سر بماند.

۱۵-۴. سینه درد (کُخه Cokhá)

سینه درد و سرفه مرضی عمومی بود که مردم در اواخر پائیز و زمستان بیشتر به آن دچار بودند، بسیاری از میان سالان و پیران چون سینه درد آنها به خوبی معالجه نشده بود همواره این ناراحتی را با خود داشته به‌طوریکه هنگام سرفه مقداری چرک از ریه آنها خارج می‌شد که به‌این‌گونه سینه دردها برونشیت مزمن می‌گویند از دواهای خاص این مرض دواهای گیاهی بود بارهنگ - چهار تخمه، قدومه، دانه به و دم کردنی هائی مانند بنفشه.

۱۵-۵. سل:

سل مرض فقراست، گرچه عامل آن میکربی است به‌نام باسیل کخ ولی وضع نامساعد اقتصادی، نداشتن تغذیه و محل زندگی مناسب موجب رشد و نمو میکرب می‌گردد و فرد یا افرادی را که در محل‌های تنگ و تاریک و آلوده زندگی می‌کنند بیشتر مبتلا می‌سازد، در آن زمان سل درمان قاطع و سریعی مانند امروز نداشت. فرد مسلول در متن خانواده می‌زیست و باعث ابتلای سایر افراد خصوصاً اطفال و جوانان خانواده می‌شد، سابقاً عده زیادی در این شهر به این مرض مبتلا بودند.

۱۵-۶. چشم درد:

چشم درد از امراض تابستانی بچه‌ها بود، علت اصلی آن گرد و غبار و دست‌های

۱. زفت (بکسوزا) قیر که از نفت گرفته می‌شود... و نیز ماده سیاهی که از درخت صنوبر بیرون می‌آید و آن را بعد از جوشاندن خشک می‌کنند خشک شده‌اش را زفت یا بس می‌گویند.

فرهنگ عمید - ماده ز

آلوده بود که در اثر تماس با چشم موجب بیماری می‌گردید، در تابستان‌ها کمتر بچه‌ای بود که لااقل یکبار گرفتار چشم درد نشود، یکی از بیماری‌های خطرناک چشم، تراخم بود که چنانچه معالجه نمی‌شد موجب تغییر شکل پلک‌ها و ریختن مژه‌ها و در مرحله حادث‌تر باعث کوری می‌شد، از عوارض تراخم در مرحله اولیه این بود که پشت پلک جوش‌های ریزی می‌زد که خارش بسیار داشت و شخص مبتلا، مرتباً چشم خود را می‌خاراند، هنگامی که دوا اثر نمی‌کرد پزشکان محلی که تخصصی هم نداشتند، با انگشت پلک را برگردانده و با وسیله زبری مثل یک حبه قند پلک چشم را خراش می‌دادند این امر موجب می‌شد که خون زیادی از پلک جاری شود و درد شدیدی هم همراه داشت، وقتی کسی خبری از او می‌گرفت که فلانی چطور است می‌گفتند (داده چشمه کلاشدن) Kelash, dan

یک زن یهودی به نام دبوراً به طریقی دیگر عمل می‌کرد و آن معالجه وسیله مورچه بود. شخص بیمار را می‌خواباند و دستور می‌داد یکی دو نفر دست و پا و سر مریض را می‌گرفتند، دکتر پلک را برمی‌گرداند، و دانه دانه جوش‌ها را در میان آرواره‌های قوی مورچه سواره که مورچه‌ای سیاه و درشت است قرار می‌داد در نتیجه جوش‌کننده، و مقداری خون از آن جاری می‌شد. جوش‌های دیگر را هم به همین ترتیب معالجه می‌کرد جالب این بود که بعد از دو سه جلسه مداوا که با درد و رنج زیاد همراه بود چشم مریض خوب می‌شد. خلاصه اینکه صبح‌ها دیده می‌شد که بسیاری از بچه‌ها در حالیکه دستمال ضخیمی روی چشم آنها بسته شده و از پشت سر گره محکمی خورده بود دست در دست مادرها کورکورانه به‌سوی محله یهودی‌ها روان بودند، چند نفری از زن‌های یهودی در این کار تخصص داشتند که معروفترین آنها زنی بود به نام (نه‌نه جان) همیشه چند نفر مریض در داخل حیاط منتظر نوبت بودند، موقع معاینه دستمال را از چشم باز می‌کرد و سر مریض را روی زانو می‌گذاشت و با پنبه یا دستمال همراه مریض قی دور چشم را پاک می‌کرد بچه‌های کوچکتر در این موقع بنای داد و فریاد می‌نهادند ولی سر و دست آنها به وسیله اطرافیان گرفته می‌شد، حکیم مقداری دوی رنگارنگ که به‌صورت پودر بود و معلوم نبود چه ماده‌ای است در داخل چشم مریض می‌ریخت، این پودر هرچه بود وضع را بدتر می‌کرد و موجب سوزش بیشتر می‌شد، ساعت‌های متوالی

طول می‌کشید تا به نوعی حل و جذب شود، بچه‌های ۱۵-۱۴ ساله که ادعائی داشتند گریه نمی‌کردند ولی مجبور بودند تمام طول راه دست در دست بزرگترها داشته باشند تا به‌خانه برسند، از دواهایی که بهداشتی بود و از دواخانه‌ها خریداری می‌شد قطره سولفات دوزنگ بود که سوزش چشم را تخفیف می‌داد، دیگر دوائی بود که به آن (بلو دومتیل) می‌گفتند رنگ آن آبی و برای تراخم مفید بود بعد از استعمال تا چند روز رنگ آبی آن در اطراف چشم و صورت می‌ماند.

وقتی چشم درد بسیار شدید می‌شد چند دانه سرگین الاغ که به مقدار زیاد هم یافت می‌شد در آتش می‌انداختند و چشم را با آن دود می‌دادند تا قدری از درد بکاهد و ضد عفونی شود.

۱۵-۷. انگل:

از آلودگی‌های دیگر که موجب کاستن قوای جسمی و ناراحتی‌های دیگر و حتی اثرات سوء روی اعصاب می‌شد انگل بود که به واسطه آب‌های آلوده و سبزیجات ضد عفونی نشده بدون استثنا نزد همه دیده می‌شد، انگل انواع مختلف داشت که عوارض آن به صورت‌های گوناگون بروز می‌کرد، خانواده‌ها سالی یک یا دوبار دوائی به نام جوهر کرم می‌خوردند که خالی از خطر هم نبود، دوائی دیگری بنام (کل و مل)^۱ بود که آن هم برای دفع کرم مفید بود افراد مبتلا بیشتر لاغر، زرد و عصبی بودند یک نوع دیگر آن که بنام (کرمجه) معروف بود در آن زمان مداوای مؤثری نداشت و دارای آلودگی بسیار بود شخص مریض را همواره آزار می‌داد، بطوریکه در همه جا حتی در ملأ عام می‌شد از رفتار او به ناراحتی پی برد کودکان بیشتر در معرض این بیماری بودند دیگر کرم کدو بود که شخص مریض بعد از خوردن دوائی مخصوص باید ساعت‌ها در تشتی از آب ولرم بنشیند شاید کرم دفع شود که اغلب گرفتاری مریض باقی بود.^۲

۱. به نظر می‌رسید کل و مل مخفف «کلسیم و ملح» باشد.

۲. کرم دو نوع بود یکی «آسکاریس» که بلند و باریک بود به طول ۲۰ تا ۳۰ سانتی متر و دیگر کرم کدو که شبیه تخم کدو بود که بهم متصل بودند و گاهی طول آن به بیش از چهار متر می‌رسید.

۱۵-۸. وضع دوا و درمان:

کشوری که از عصر آشفته و فقرآلود زمان قاجار به دوره بعد انتقال یافت فاقد همه چیز بود جز مشتی رجال بی خبر مال اندوز و ناآگاه، سردمدارانی عیاش و خودخواه که فکر می‌کردند مردمی آفریده شده‌اند که تنها رنج بکشند و تلاش کنند تا آنها فارغ‌البال زندگی کنند، در حالیکه مردم اروپا و بسیاری از ملل دیگر جهان با سرعت در راه اعتلا قدم برمی‌داشتند، ایران همچنان عقب مانده و در خواب چند هزار ساله فرو رفته بود، این بود که وضع دوا و درمان در همه جای مملکت بویژه در شهرهای کوچکی چون نهاوند به همان شیوه سنتی عقب افتاده عمل می‌شد. در آن عصر و سال‌های پس از آن امراض و بیماری‌ها زیاد و دوا و درمان بسیار اندک و در سطح ابتدائی بود، معالجات به صورت سنتی انجام می‌شد و برای امراض خطرناک علاج قطعی وجود نداشت چند تن پزشک خارجی و داخلی مخصوص شاه و دربار و رجال بودند و بقیه می‌بایست خطرناک‌ترین دردها را با جوشانده بنفشه و گل گاوزبان معالجه کنند، محلی به نام بیمارستان، تخت و عمل جراحی و وسایل و اعمال اعجاب آوری که امروزه بر روی مغز و قلب و کلیه و سایر اعضا انجام می‌شود وجود نداشت. شخص با دچار شدن به بیماری‌های ساده مثل آپاندیس و یا امراض ساده دیگر مرگش حتمی بود، کسی که از روی علاقه یا بطور ارثی چند کتاب از خواص داروهای گیاهی و سنتی خوانده بود یا چندی در دکان عطاری پدر تجربه اندوخته بود، حکیم‌باشی شهر بود، برای امراض قلبی مثل گرفتگی عروق، تنگی دریچه میترال... برای سلاتون (سرطان)، جراحات‌های کلیه، صدمات مغزی مرض‌های خونی و... هیچگونه معالجه مؤثر یا عمل جراحی مطرح نبود. جراحی منحصر بود به رگ زدن حجامت، نشتر زدن - اگر کسی در اثر خوردن چیزهای گرم مثل خرما، شیر و امثالهم گرمی می‌کرد وسط ستون فقرات در انتهای مهره‌های گردن او به وسیله دلاک چند تیغ‌زده و سپس با شاخ حجامت که بیشتر از شاخ گاو بود مکیده می‌شد و مقداری خون از او دفع می‌گردید، روی دمل‌های چرکین را با نشتر چاک داده چرک را خارج می‌کردند. گاهی هم به جای حجامت زالو می‌انداختند، از این جانور برای زخم‌های چرکی و بواسیر نیز استفاده می‌نمودند، زالو وقتی به جانی از بدن می‌چسبید رها نمی‌شد مگر اینکه به حد اشباع خون بخورد که خودبخود از محل کنده

شود یا اگر قبل از موعد می‌خواستند آن را از بدن جدا کنند قدری نمک روی آن می‌ریختند، زالو اندازه‌ها معمولاً زنها بودند، جعبه‌ای داشتند که پارچه‌ای خیس در آن قرار داشت که زالوها در میان آن نگهداری می‌شدند.

از معالجات دیگر، توصیه و مصرف انواع داروهای علفی بود. برای پادرد و دردهای مفاصل روغن‌ها و بخصوص تریاک را توصیه می‌کردند برای معالجه زخم‌های سطحی قدری پارچه یا پنبه را می‌سوزاندند بنام (کهنه سو) روی زخم می‌گذاشتند بعضی بچه‌ها که در اثر زمین خوردن دست و پایشان زخم می‌شد قدری خاک نرم روی آن می‌ریختند گاهی که زخم بسیار چرکین و خطرناک بود آن را داغ می‌کردند.

دمل وقتی در کشاله ران یا کفل یا زیر بغل ایجاد می‌شد بسیار دردناک بود، بطوری که راه رفتن و نشستن را مشکل می‌کرد برای اینکه دمل برسد و چرکش بیرون بیاید روی آن را قدری دنبه گوسفند می‌نهادند گاهی روی زخم ضماد که عبارت بود از قدری زردچوبه و دنبه یا پیه بود قرار می‌دادند، وقتی دمل سرباز می‌کرد برای اینکه دوباره سر آن بسته نشود و موجب عذاب نگردد، مقداری پنبه را به صورت فتیله درآورده و درون زخم قرار می‌دادند ناراحتی دمل تا وقتی بود که سرباز نکرده بود هنگامی که سرباز می‌کرد بعد از چند روز رو به بهبود می‌رفت بعد از این مدت به حمام رفته و مدتی در خزینه بماند تا دمل کاملاً تمیز و شستشو شود، البته بدون توجه به اینکه آن آب وسیله استحکام و شستشوی دیگران است.

در آن زمان بچه‌های چند ماهه اغلب دچار گوش درد می‌شدند پدر یا شخص دیگر خانواده که اغلب تریاکی بود مقداری دود تریاک به گوش کودک می‌دمید بعد از چند دقیقه درد ساکت می‌شد گاهی دود سیگار به گوش کودک می‌دمیدند که بهر حال اثری موقتی داشت.

طریق دیگر برای رفع دردهای موضعی این بود که کبریت روشنی را داخل استکانی قرار می‌دادند و فوری آن را در محل درد می‌چسبانند به علت اینکه با سوختن کبریت، اکسیژن داخل استکان از میان رفت، این عمل باعث می‌شد که محل درد بدون استکان کشیده شود و خون را در موضع درد جمع کند و باعث تخفیف آن گردد اگر جایی از بدن

مثل دست و پا از جا در می‌رفت روی آن را چیزی به نام (تله اوقل^۱) می‌گذاشتند که درد را بکشد، همچنین برای دل درد قندداغ می‌خوردند از دانه‌های گیاهی و علفیات هم، بهره می‌گرفتند به غذای سرد و گرم معتقد بودند وقتی کسی سردی می‌کرد به او نبات می‌دادند، برای رفع گرمی هندوانه، خاکشیر و شیرخشت توصیه می‌شد، برای سینه درد چار تخمه و بارهنگ را پیش از صرف صبحانه در استکانی آب گرم نرم کرده می‌خوردند، یا از نشاسته و بهدانه و انجیر استفاده می‌کردند. دخترها را از خوردن مغز گوسفند باز می‌داشتند و معتقد بودند موجب کک مک می‌گردد.

۹- در مورد دندان و امور وابسته به آن هم به علت اینکه آمپول‌های بی‌حس‌کننده هنوز به بازار نیامده بود و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در امر جراحی مربوط به آن حاصل نشده بود، یک دندان چرکی موجب رنج و عذاب بسیار می‌گردید، حدود پنجاه شصت سال قبل از پر کردن و روکش خبری نبود چون نظافت دهان و دندان رعایت نمی‌شد بیشتر مردم حدود ۱۷-۱۸ سالگی دندان‌های آسیایشان کم‌کم خال سیاه زده و به تدریج پیشرفت می‌کرد، خیلی‌ها حدود ۴۰ سالگی کمتر دندان سالمی در دهان داشتند، مردم به دندان دردهای شدید مبتلا می‌شدند، گاهی آبسه دندان ماه‌ها طول می‌کشید بطوریکه هیچ یک از درمان‌های سنتی مؤثر نبود، از جمله طرق درمان گذشته این بود که قدری تریاک یا نمک در حفره دندان می‌نهادند، بعضی‌ها هم تخم گشنیز را روی سرقلیان گذاشته می‌کشیدند که این عمل حالت تخدیری داشت، غرغره کردن نشاسته امری معمول و برای بیرون آوردن چرک تا حدی مؤثر بود، گاهی بیرون آمدن چرک دندان مدت‌ها طول می‌کشید و ممکن بود از زیر چانه سرباز کند، کشیدن دندان هم مصیبت بزرگی بود، دندان‌های شیری بچه‌ها را که سست می‌شد با تکه‌ای نخ قرقره می‌کشیدند، گاه شخص سال‌ها با دندان‌های پوسیده و سیاه می‌ساخت وقتی که موقع کشیدن آن می‌رسید اغلب ریشه‌ای بیش نبود، کشیدن دندان چه دارای تاج و چه ریشه تنها، با رنج بسیار توأم بود زیرا آمپول بی‌حس‌کننده وجود نداشت، وسیله کشیدن چیزی بود به نام کلبتین که شبیه گاز میخ کشی بود. شخص گاه طاقت نیاورده و بیهوش می‌شد چون دندان

۱. این ضماد مخلوطی از آب، آرد، نمک و روغن بود که به علت گرمائی که ایجاد می‌کرد موجب تخفیف درد می‌شد.

کشیدن توأم با زجر بسیار و وحشت بود اغلب شخص بی‌تابی می‌کرد و حاضر به انجام عمل نبود لذا چند نفر مرد قوی، دست و پای او را می‌گرفتند تا دلاک بتواند کار خود را انجام دهد، گاهی شخص دندان کشیده دچار خون‌ریزی شدید می‌شد در این موقع با آب نمک یا ماده سفید رنگی به نام جوهرلیمو دهن را شستشو می‌دادند، اگر خون بند نمی‌آمد تکه گوشتی کباب کرده داغ داغ روی زخم می‌گذاشتند.

معتقد بودند که دندان کشیده نباید زیر دست و پا بیفتد آن را در پنبه‌ای پیچیده در سوراخ دیواری می‌نهادند.

۱۵-۹. دونه = دانه

از بیماری‌ها و درمان‌های عجیب و غریب (دونه کردن و دونه کنندن) بود برخی مادرها مریضی بچه‌ها را بحساب دونه (دانه) می‌گذاشتند و معتقد بودند که بچه هنگام بازی دانه شن، ماسه یا تخم و هسته میوه و چیزهائی امثال اینها را خورده و به‌جای اینکه روانه معده‌اش گردد از راه دهان وارد بینی و مغزش شده و باید او را پیش دانه‌کن برد تا دانه‌اش را بکند یعنی بیرون بیاورد. دونه‌کن که بود؟ دونه‌کن زن میان سالی به‌نام خاله نرگس بود که از وضع لباسش معلوم بود زنی از زنان روستائی است که در شهر ساکن شده است، خانه‌اش در انتهای راسته بازار پالان دوزها و ابتدای محله پاقله بود، او روزها در بالکن خانه محقر خود که پشت بام اطاق‌های طبقه اول بود روی تکه فرش کهنه‌ای می‌نشست و منتظر مشتری بود، به‌محض اینکه مریض وارد می‌شد بعد از خوش و بشی با مادر بچه را روی دو زانوی خود می‌خوابانید. چند دفعه دهن و دماغ بچه را می‌مکید گاهی مکیدن آهسته و گاهی تند بود بعد از هر مکیدن دانه‌ای که گاه ریزه سنگی بود و گاه تخم میوه‌ای و همچنین هسته خرما یا سنجیدی بود از مغز کودک بیرون می‌کشید و باحالتی پیروزمندانه در حالیکه آن را در بشقاب کنار خود در معرض دید اطرافیان قرار می‌داد معتقد بود که مادرها باید مواظب بچه‌ها باشند تا از این مواد زائد به‌مغز بچه راه پیدا نکند در این وقت مادر در ازای این عمل جراحی در عین حال مهم، مبلغی پول می‌پرداخت و خداحافظی می‌کرد. گاهی در اطراف زن (دانه‌کن) چند مرغ و خروس بودند که هرچه از بینی کودکان بیرون می‌کشید نزد مرغ و خروس‌ها می‌انداخت،

عمل این زن نوعی تردستی و چشم‌بندی بود. مثلاً قبل از بیرون کشیدن دانه از بینی کودک با انگشت خود پیشانی بچه را مالش می‌داد و دانه را جلو می‌کشید...!

به نظر می‌رسد در همان مرتبه اول که دهان و بینی کودک را می‌مکید چیزهائی را که در دهان خود پنهان داشت در دماغ و دهان بچه جا می‌کرد و بعد آن را به عنوان اینکه از مغز کودک بیرون کشیده به مادر نشان می‌داد! و این خود یکی از ده‌ها مواردی است که نمایانگر جهل عمومی و نازل بودن سطح آگاهی مادرهای آن زمان بود و نیز توجه به این مسأله جلب می‌شود که چه عامل یا عواملی در این مدت باعث رشد آگاهی‌ها و ارتقاء سطح فرهنگ عمومی بویژه دانش مادران در زمینه پرورش کودکان شد؟

۱۰-۱۵. وضع درمان در سال‌های اخیر

به نظر می‌رسد که دوا درمان به شیوه‌ای که گفتیم - از قرن‌ها پیش با تفاوت‌هایی در این شهر ادامه داشته است ولی همانطوری که پدیده‌های اجتماعی هرچند با سرعتی بطئی و کند در تغییرند شیوه‌های درمانی نیز از این قانون مستثنی نیستند لذا روش‌های درمانی هم همراه با مظاهر دیگر زندگی رو به تکامل دارد.

در دوره بعد که شروع آن را سال‌های ۱۳۲۰ شمسی باید بحساب آورد فرزندان همان حکیم باشی‌های یهودی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده و به‌نهادند آمدند و مطب باز کردند و با روشی جدید به درمان پرداختند از آن جمله آقای دکتر موسی حکیمیان فرزند حکیم لاله زار و دکتر یحیی فرزند میرزا یوسف حکیم... را باید نام برد. به موازات این تغییر داروخانه‌ها نیز تحول یافتند. از قدیم‌ترین داروخانه‌های نهند داروخانه دکتر سلیمی و داروخانه حاج درویش را باید نام برد. در اینجا از حکیم‌های محلی یاد کنیم که در شرایط آن زمان حق به‌گردن نسل پیش، یعنی پدران و مادران جوانان امروزی دارند، یادشان بخیر و روحشان شاد باد. نامشان از این قرار است:

میرزا یوسف حکیم پدر دکتر یحیی

- حاجی دکتر

- میرزا رحیم طبیبیان

- میرزا ابراهیم که تخصصش کشیدن دندان بود

- حکیم خداداد که بیماران او بیشتر روستائیان بودند چون اطلاعات پزشکی کمتری داشت ویزیت او در آن زمان برای هر نفر دو ریال بود.
حق ویزیت دیگران هم در اوایل ۵ ریال و در این اواخر تا ۱۰ ریال هم رسید، بیماران روستائی اغلب مرغ و خروس، ماست، تخم مرغ و گاهی کره می دادند.

۱-۱۰-۱۵. بهداشت و درمان در حال حاضر:

هرچند وضع دوا در زمان در عصر حاضر قابل مقایسه با گذشته نیست، لکن با توجه به ازدیاد جمعیت، امکانات موجود حتی در شهرهای بزرگ هم کافی به نظر نمی رسد، جمعیت شهرستان طبق برآوردهای آماری سال ۱۳۶۵ حدود ۱۷۲/۰۰۰ نفر بوده است که از این تعداد ۵۲/۰۰۰ نفر در شهر و بقیه ۱۲۰/۰۰۰ نفر ساکن روستاها هستند.

پیش بینی جمعیت با رشد واقعی در سال ۱۴۰۰ این رقم را به ۳۹۸۳۵۰ نفر می رساند. با توجه به این امر همواره مشکل درمان وجود خواهد داشت.
طبق استانداردهای پزشکی به ازاء هر ۱۵۰ نفر جمعیت باید یک تخت همراه با امکانات دیگر آن موجود باشد در حالیکه در حال حاضر در تمام شهرستان ۳۰۰ تخت بیمارستانی وجود دارد.

۲-۱۰-۱۵. تأسیسات بهداشتی و درمانی:

مؤسسات بهداشتی این شهر در زمان حال (۱۳۷۰) شامل ۵ مرکز بهداشتی - درمانی و یک مرکز بهداشت و یک آزمایشگاه و ۳ بیمارستان است که به شرح کارکرد آنها اشاره می شود.

۱- مرکز بهداشت و درمان شماره ۱ (گلشن):

این مرکز در ساختمانی دو طبقه قدیمی دایر است که بیماران را بطور سرپائی در آن معالجه می کنند، در این درمانگاه بطور متوسط روزانه ۸۰ نفر بیمار را مورد معاینه و معالجه قرار می دهند کادر درمانی آن عبارتند از ۳ پزشک و ۲ بهیار که به بیماران دهان و دندان خدمات پزشکی ارائه می دهند در مقابل پرسنل اداری آن ۲۸ نفر می باشند.

۲- مرکز بهداشت و درمان شماره ۲ (نجات‌اللهی)

این مرکز نیز دارای ساختمانی دوطبقه است که طبقه بالای آن را به بهداشتی اختصاص داده‌اند. در اینجا نیز بیماران بطور سرپائی مداوا می‌شوند. یک نفر پزشک، ۳ بهیار و ۷ نفر پرسنل اداری در آن به ارائه خدمات درمانی مشغولند. در این مرکز بخش منظم خانواده واکسیناسیون دایر است.

۳- مرکز بهداشت و درمان شماره ۳

این مرکز نیز دارای بخش منظم خانواده، مادر و کودک و واکسیناسیون می‌باشد، یک پزشک و ۱۱ نفر پرسنل اداری در آن بکار مشغولند

۴- مرکز بهداشت شماره ۵

ساختمان این مرکز دارای اسکلت بتونی است در این مرکز نیز بیماران بطور سرپائی مداوا می‌شوند، کارکنان این مرکز عبارتند از یک نفر پزشک، یک بهیار، و یک کمک بهیار با ۹ نفر کارمند اداری که مجموعاً روزانه به چهل نفر بیمار خدمات ارائه می‌دهند.

۵- مرکز بهداشت و آزمایشگاه

در این مرکز خدمات آزمایشگاهی ارائه می‌شود پرسنل اداری آن ۷۴ نفرند که روزانه بطور متوسط پاسخگوی ۲۰۰ نفر بیمار می‌باشند.

۱۱-۱۵. بیمارستان‌ها

۱۱-۱۵۱. بیمارستان شهید حیدری

بیمارستانی که امروز به نام شهید حیدری نامیده می‌شود همان بیمارستان پهلوی سابق است که زمانی تنها بیمارستان این شهر بود، زمین آن از طرف آقای اسماعیل ظفری برای ایجاد بیمارستان اختصاص داده شده بود در آن وقت زمین مزبور در ضلع شمال خاوری دیوار قلعه حسن خانی واقع شده بود.

اولین کلنگ این مؤسسه درمانی در سال ۱۳۲۶ خورشیدی توسط آیت‌اله^۱ قدوسی به‌زمین زده شد.

در گزارشی که در سال ۱۳۵۱ وسیله نگارنده در محل، به‌کمک چند نفر از کارکنان بیمارستان تهیه شد این مطالب مندرج است:

(مساحت بیمارستان ۱۰/۰۰۰ متر مربع است که ۱۰۰۰ متر آن به‌زیربنا اختصاص دارد بیمارستان دارای ۳۲ تخت است. امور درمانی آن بوسیله سه پزشک انجام می‌شود)، ولی این بیمارستان نسبت به‌گذشته بسیار مجهزتر است، دارای بخش‌های داخلی، اطفال، انتقال خون، رادیولوژی، آزمایشگاه و داروخانه می‌باشد. ۴ پزشک ۱۸ بهیار و ۴ نفر پرستار در آن به‌ارائه خدمات مشغول می‌باشند.

۱۵-۱۱-۲. بیمارستان شهید صدری:

ساختمان این بیمارستان در زمینی به‌مساحت ۷۰۰۰ متر احداث شده است که طبقه اول آن ۲۵۴۶ متر و دوم ۳۴۶ متر مربع است.

دارای بخش‌های زنان، جراحی، گوش، حلق و بینی، رادیولوژی و آزمایشگاه است بیمارستان دارای ۸۰ تخت است که ۵ نفر پزشک در آن به‌ارائه خدمات مشغولند^۲.

۱۵-۱۱-۳. بیمارستان آیت‌اله علیرادیان

این بیمارستان مدرن که از مجهزترین بیمارستان‌های ایران است در محل پارک سابق معروف به‌پارک ظفرالسلطان احداث گردیده است.

بانی خیر و سازنده آن آقای مهندس علیرادیان فرزند مرحوم آیت‌اله حاج شیخ عزیزاله علیرادیان نهاوندی است. این بیمارستان در محوطه‌ای به‌وسعت صد هزار متر و زیربنای ۱۵/۰۰۰ متر مربع با هزینه‌ای حدود ۳۵۰ میلیون تومان، به‌اتمام رسید. جالب

۱. نگارنده با چند نفر دیگر در عوالم نوجوانی در آن حوالی قدم می‌زدیم مشاهده کردیم که ایشان سوار براسب درحالی‌که چند نفر همراهشان بودند به‌آن محل، که زمین بایری بود رسیدند و با کمک دیگران به‌سختی از اسب پیاده شده و در جایی که قبلاً تعیین گردیده بود کلنگ را بر زمین زدند و دوباره سوار شده و به‌اتفاق همراهان از محل دور شدند. بلافاصله کارگران حاضر، شروع به‌کندن پی دیوار نمودند.

۲. اقتباس از طرح هادی نهاوند مرحله اول - مهندسین مشاور بعد تکنیک معماری و شهرسازی

اینکه از زمان آغاز ساختمان تا اتمام آن، این شهر همواره مورد حمله و تجاوز موشک‌ها و هواپیماهای متجاوز عراق قرار داشته است. بیمارستان دارای بخش‌های مجهز از جمله بخش اطفال، زنان، زایمان، رادیولوژی، جراحی، آی.سی.یو (I.C.U) و سی.سی.یو (C.C.U) است.

۱۶. تهیه آذوقه زمستانی

زندگی در نیم قرن گذشته با شرایط و اوضاع و احوال امروز تفاوت فاحش داشت در گذشته برخلاف امروز که بسیاری از خدمات به‌خارج از محیط خانه منتقل شده و کارخانه‌های کوچک و بزرگ مسئول تهیه خیلی از مایحتاج عمومی هستند بیشتر نیازهای خانه در داخل خانه تهیه و رفع می‌شد.

در آن زمان شهر و روستاهای هر منطقه بهم متکی بودند و بیشترین نیازهایشان را در محدوده خود برآورده می‌کردند، با توجه به‌اینکه شهری بیشتر متکی به‌زحمت و دسترنج روستائی بود. روستائی شیر، ماست، پنیر، روغن، کره، گندم، انواع حبوبات، گوشت و میوه شهر را تأمین می‌کرد در حالیکه خود به‌چند قلم از فراورده‌های شهری نیاز داشت. ولی امروز هر دو مصرف‌کننده کالاهای کارخانه‌ای هستند. حتی در این زمان در بسیاری از دهات دکان نانوائی دایر شده و آرد آن از طرف شهر تأمین می‌گردد.

سابق براین راه‌ها چندان توسعه نداشت، وسائط حمل و نقل به‌تعداد امروز در جاده‌ها در رفت و آمد نبودند، سردخانه‌های مجهز کنونی وجود نداشتند که میوه‌ها و بعضی از مواد غذائی را تا چند ماه نگهداری کنند. امکانات حمل سبزی‌ها و میوه‌های تازه نواحی جنوب وجود نداشت که آنها را در فصل سرد زمستان در دسترس مردم سایر مناطق کشور قرار دهد تا قبل از ایجاد جاده‌های شوسه خیلی از مردم شهرها، مرکبات شمال را به‌چشم ندیده بودند، هر شهری مجبور بود آنچه را که خود دارد مصرف کند و به‌خود متکی باشد به‌همین سبب در اواخر تابستان و ماه اول پائیز به‌فکر تهیه و انبار کردن آذوقه زمستانی می‌افتادند. انواع سبزیجات را خشک کرده در کیسه‌ها و ظرف‌های مخصوص ریخته برای آتش‌های زمستانی نگهداری می‌کردند، به‌تجربه دریافته بودند که چه مقدار ذغال برای گرم نگهداشتن کرسی تا اواسط فروردین لازم است خشکبار را هم

مثل قیسی برگه زردآلو، گردو... تهیه و انبار می‌کردند.

چیزی که هرگز فراموش نمی‌شد «پلته اوروش» یا بلغور بود در اواخر تابستان به مقدار لازم گندم مرغوب تهیه کرده کاملاً می‌شستند و در مقابل آفتاب خشک می‌کردند، سپس آن را در ظرفی بزرگ مانند کشک سب‌های سفالی ریخته، قدری آب به آن می‌پاشیدند تا نم بردارد، بعد با دسته هاون‌های سنگی ساعت‌های متوالی می‌کوبیدند، برای کوبیدن گاهی دو نفره عمل می‌کردند به این صورت که دو نفر در مقابل هم می‌نشستند و به تناوب هرکدام دسته هاون را بالا برده و فرود می‌آوردند و هرچند دقیقه مقداری آب روی آن می‌ریختند، بدین ترتیب پوست از دانه جدا می‌شد، مقداری از این گندم پوست‌کنده سفید را برای حلیم و مقدار دیگری را با دست آس یا به‌گوش محلی (دسر Dasar) خرد می‌کردند و آن اروش می‌گفتند و در غذاهای زمستانی مصرف می‌کردند. ذخیره لوبیا، عدس، نخود، ماش، و سایر حبوبات هم امری ضروری بود، از میوه جات بعضی انواع سیب به نام سیب زمستانی را در اواسط پائیز می‌چیدند که تا مدتی سالم می‌ماند، نوعی گلابی را در جانی سرد تا یکی دو ماه نگهداری می‌نمودند ولی اینها عمومیت نداشت، بعضی خانواده‌ها یک نوع انگور بنام انگور فرخی را که دارای پوستی کلفت است برای چند ماهی با نخ‌های ضخیم به دیوار یا سقف اطاقی که به تیرهای آن میخ کوبیده بودند آویزان می‌کردند و به آن (انگور بند) می‌گفتند، در منازل اعیان بادمجان را با پوست در روغن حیوانی فرو می‌کردند و این بادمجان سالم و تازه تا اواخر زمستان می‌ماند به مجموع خشکباری که برای زمستان ذخیره می‌شد از قبیل گردو و بادام و سنجد و گندم و شاهدانه بوداده و قیسی و برگه زردآلو... روهم (شب‌چره) می‌گفتند، چون مصرف اینها بیشتر در شب‌ها و شب نشینی‌ها بوده که گاهی با کتاب خوانی همراه بود.

۱۶-۱. شیر شیر:

در پائیز عده‌ای از خانواده‌های نهاوندی که امکانات مالی نسبتاً بهتری از سایرین داشتند مبادرت به تهیه شیر شیر می‌کردند. طرز تهیه به این صورت بود که مقداری انگور را با خوشه تمیز می‌شستند و در کوزه

سفالی لعابدار رویهم می‌چیدند و روی آن را مقداری که لازم بود سرکه و شیر و لرم می‌ریختند و در کوزه را با خمیر محکم می‌گرفتند که هوا نخورد، برای اینکه سرکه تبدیل به شراب نشود آن را در جای خنکی قرار می‌دادند تا برف شب چله روی آن ببارد، در شب چله طی مراسمی بانوی خانه می‌رفت و کوزه را می‌آورد. بعد از اینکه وضو می‌گرفت و صلوات می‌فرستاد در کوزه را باز می‌کرد، سعی می‌شد که اولین حبه انگور را مرد خانواده بخورد انگور شیرشیره بسیار خوش مزه و ترش و شیرین بود. انگور شیرشیره می‌بایست از انگورهائی باشد که پوست آن ضخیم است مثل انگور حله‌قو، صاجی انگور، ناف بی‌بی، انگور منقا، انگور فرخی شیرازی.

۲-۱۶. ترشی انداختن:

از دیگر ذخیره‌ها انواع ترشی بود که بسیاری از خانواده‌ها در اوایل پائیز اقدام به تهیه آن می‌کردند و به آن (ترشی ریختن) می‌گفتند، حتی برخی در تابستان که انگور زیاد بود به فکر تهیه سرکه بودند، انگوری که برای سرکه بکار می‌رفت یک نوع انگور پر آب گرد بود به نام (انگور آب)، تفاله آن به (سولف ترش) مشهور بود، سرکه‌های چندساله ارزش زیاد داشت، خیاری را که در میان تفاله انگور قرار می‌دادند موقع مصرف به همان سبزی و تازگی اول بود، در موقع جا انداختن خیار ترشی قدری کات کبود به خمره اضافه می‌کردند تا سبزی خیار محفوظ بماند در اصطلاح محل به آن (توتیا کووه) یعنی توتیای کبود می‌گفتند از ترشی‌های دیگر بادمجان ترشی بود که اول بادمجان را نیم پز می‌کردند و داخل شکمش را سبزی‌های معطر و سیر گذاشته، درخمره می‌نهادند و سرکه و سلف ترش روی آن می‌ریختند. نوع دیگر فلفل سبز بود که مردم محل به آن (بی ور) می‌گویند. از دیگر خوراکی‌هائی که برای زمستان ذخیره می‌شد (قورمه) بود اغلب خانواده‌ها اوائل زمستان بزی را ذبح کرده گوشت آن را به قطعات کوچک می‌بریدند و با پیه داخل شکم، گوشت‌ها را سرخ می‌نمودند و به بخش‌هایی به اندازه یک پرتقال درشت درآورده با آرد آغشته می‌کردند و درخمره می‌چیدند و لابلای آن را آرد می‌ریختند. این خوراکی تا آخر زمستان سالم می‌ماند. یکی از این گلوله‌های گوشت کافی بود پخته شود، تا غذای خانواده فراهم گردد، خیلی‌ها قورمه را با حبوبات طبخ می‌کردند و غذائی کامل فراهم می‌آوردند.

۱۶-۳. ترخینه

ترخینه هم از غذاهای زمستانی بود، دوغ‌های ترشیده را می‌جوشانند تا کاملاً مایع غلیظی به‌دست آید سپس در داخل مایع خمیر مانند مقداری گندم می‌ریختند و آن را به اندازه‌ای که در میان یک مشت جا بگیرد اندکی می‌فشرده به‌شکلی که بیشتر شبیه سنگ پاهای مستوی شکل بود، در می‌آوردند و در آفتاب خشک می‌کردند طرز درست کردن این خوراک زمستانی به این گونه بود که آن را در دیگی قرار می‌دادند و چندتائی پیاز درسته در آن می‌ریختند و مقداری هم فلفل و زردچوبه و نمک اضافه می‌کردند، مزه آن کمی ترش بود که مورد پسند ذائقه بسیاری واقع می‌شد و به‌هر حال سدجوعی بود. چون بحث خوراکی‌ها پیش آمد بجا است که از یاد رفته‌هائی مثل دوغ مشک و ماست پوست هم سخنی به‌میان آید، دوغ مشک، از نوشیدنی‌های بسیار لذیذ و مفید است که تهیه آن به‌صورت قدیم تقریباً مانند انواع شربت‌های دیگر فراموش شده است، دوغ مشک وسیله حشم‌داران روستا و گاوداران حاشیه شهر تهیه می‌شد.

آنها دوغ را در مشک‌ها ریخته و بر پشت الاغ بار می‌کردند و به‌شهر می‌آوردند، بنا به‌جهت و مسیری که وارد شهر می‌شدند در گوشه‌ای مناسب در معبر عموم در سر کوچه‌ای یا کنار خیابانی قرار می‌دادند و خود در کنار آن می‌نشستند تا مشتری برسد و از هر مشگی که می‌خواست قدری کف دست خود می‌ریخت و می‌چشید اگر شیرین و خوش‌مزه بود می‌خرید، بیشتر فروشندگان هم زن‌ها بودند خریدار پس از چانه زدن بسیار مشکی را خریده، به‌دوش می‌کشید و به‌خانه می‌برد و در (لانجین) که یک نوع ظرف سفالی بود خالی می‌کرد و مشک خالی را به صاحبش برمی‌گرداند، هر مشک، دوغ بین ۶ تا ۷ و ۱۰ ریال فروخته می‌شد مشک‌های بزرگ را هم کبابی‌ها برای مشتریان خود می‌خردند که قیمت آن گاهی تا ۱۵ و ۲۰ ریال هم می‌رسید زن روستائی وقتی ۵ یا ۶ مشگ را می‌فروخت، همراه خر خود به‌راه می‌افتاد و مایحتاج خویش را از بازار تهیه می‌کرد و به‌دهه برمی‌گشت.

۱۷. ماست پوست

از نوع خوراکی‌هائی که طرز درست کردنش به‌شیوه قدیم فراموش شده است ماست

پوست است که همان ماست و موسیر معمولی است سابق براین برای درست کردن ماست پوست ابتدا می‌بایست پوست آن را تهیه نمایند برای این کار از پوست بره یا بز استفاده می‌کردند.

بعضی قصاب‌ها هنگام ذبح حیوان، طوری پوست را می‌کنند که هیچگونه شکاف یا پارگی در آن ایجاد نمی‌شد سپس پوست را دباغی می‌کردند و به فروش می‌رساندند. خانواده‌هایی که این نوع پوست‌ها را می‌خریدند ابتدا آن را در آب خیس می‌کردند تا کاملاً نرم شود بعد درون و بیرونش را می‌شستند و محل شکاف چهار دست و پا را با نخ تائیده محکم می‌بستند، پس از این مراحل پوست را از ماست پر می‌کردند و به اندازه لازم شوید خشک خرد شده را با مقداری موسیر (موسیر درسته به اندازه پیازهای مخصوص ترشی) که به گویش محلی (زوول Zoul) می‌گویند به آن اضافه می‌کردند، در پوست را با نخ که یک سرش همیشه به یکی از دستهای خیک بسته و سر دیگرش آزاد بود می‌بستند و آن را در حالی که پوستی باد کرده به نظر می‌آمد درون ظرف سفالی بزرگی به نام لانجین یا کشک ساب قرار میدادند و مقداری آب تمیز روی آن می‌ریختند تا هم جدار بیرونی پوست تازه بماند و هم تعادلی بین آب درون و بیرون پوست برقرار باشد. ماست پوست پس از ۲ تا ۳ روز مورد استفاده قرار می‌گرفت توضیح اینکه موسیر یا همان زوول را که ریشه گیاهی کوهی است و به شکل پیازهای ریز مخصوص ترشی می‌باشد درسته در پوست می‌ریختند. هنگامی که جوان‌ها آن را می‌جویدند صدای (خروپ، خروپ) آن به گوش پیران بی‌دندان، حسرت برانگیز بود. جوانانی که پیران حسرت کش امروزند.

۱۸. گرم کردن منازل:

از ضروریات دیگر که سعی در ذخیره کردن آن برای روزهای طولانی زمستان داشتند زغال و هیزم بود، همه خانواده‌ها بدون استثنا زغال زمستان را تهیه می‌کردند، بعضی‌ها هم که تمکن زیادتری داشتند، در اطاق پذیرائی خود از بخاری چوبی استفاده می‌کردند (بخاری نفتی کلاً وجود نداشت) در اوایل پائیز اقدام به ذخیره آن می‌نمودند. زغال را لرها از جنگل‌های نواحی لرستان تهیه کرده و به وسیله گاوهای نر پس از طی

چند روز راه از گردنه‌های ورازانه و نورآباد به نیاوند حمل کرده و می‌فروختند. خانواده‌ها زغال را سرنده می‌کردند. درشت آن را برای سماور و ریزتر را برای کرسی، در محلی به نام زغال‌دان انبار می‌نمودند خاکه زغال را آب گرفته و به صورت گلوله‌هایی در می‌آوردند و پس از خشک شدن در گوشه‌ای نهاده و در زمستان یک‌دانه آن را بین زغال‌های چاله کرسی قرار می‌دادند که حرارت زیادی تولید می‌کرد. از سوخت‌های دیگر تاپاله بود که از فضولات دام‌ها به وسیله روستائیان تهیه می‌شد و در شهر به فروش می‌رسید. تاپاله در ایجاد گرما بسیار سودمند بود و برای پخت و پز غذا و نان هم به کار می‌رفت. از سوخت‌های دیگر خارهای بیابان بود که به وسیله عده‌ای از مردان مستمند و فقیر حاشیه نشین یا روستائیان نزدیک به شهر، از بیابان‌ها کنده و به پشت خود یا بار الاغ حمل کرده به فروش می‌رساندند.

در منازل خار را برای روشن کردن هیزم‌های زیر اجاق بکار می‌بردند زیرا هیزم‌ها را زودتر شعله‌ور می‌کرد، مصارف دیگر آن در تون حمام‌ها بود که علاوه بر پهن الاغ و اسب خار را هم مورد استفاده قرار می‌دادند دیگر نانوائی‌های سنگکی بود که با خار کار می‌کردند کارگر سنگکی آن را با وسیله‌ای بنام گشه Cashah آهنی درون کوره قرار می‌داد، همیشه در پشت بام نانوائی‌ها مقدار زیادی خار به صورت دسته‌دسته انبار شده بود.

۱۹. تنقلات بچه‌های قدیم

امروزه با ارتقاء کیفی و کمی سواد و بینش خانواده‌ها به ویژه مادران که اکثراً درس خوانده و آگاهی یافته‌اند. رسیدگی به وضع روحی و جسمی بچه‌ها به مراتب با گذشته فرق دارد از آن جمله موضوع تغذیه آنها چه در خانه و چه در مدرسه است. بیشتر بچه‌های امروز از زمان تولد تا رفتن به آمادگی و کودکی و دبستان تحت مراقبت والدین بویژه مادران هستند، ولی بچه‌های قدیم پس از آنکه روی پای خود می‌ایستادند و به حدود سن ۶ تا ۷ سالگی می‌رسیدند حالت رها شده را داشتند.

پیش از دوران ما بچه‌های پنجاه شصت سال پیش، آموزش و پرورش هنوز گسترش چندانی نداشت. عده خیلی به مکتب خانه می‌رفتند و اکثر بچه‌ها به اجبار شغل پدری را پیشه می‌کردند، یا به عنوان شاگردی در یکی از رشته‌های کسب و کار مشغول می‌شدند.

دوره بعد از آن هم که مدارس عمومی گسترش یافت باز هم بسیاری بودند که ترجیح می‌دادند، فرزندانشان به کسب مشغول شوند تا به مدرسه بروند. زیرا هم ضرورتی برای آموختن نمی‌دیدند و هم معتقد بودند که پایه و مبانی دین بچه‌ها از میان رفته و سست می‌شود. پس از آنکه مدارس عمومی و تحصیل اجباری شد. جالب این بود که خیلی از خانواده‌ها نمی‌دانستند که بچه‌هایشان در چه کلاسی درس می‌خوانند با توجه به آنچه گفته شد معلوم می‌شود که خورد و خوراک و لباس بچه‌ها هم برای والدین اهمیت زیادی نداشت، البته این مسأله رابطه غیر قابل انفکاک با فقر و نداری مردم داشت، فقری که همه‌گیر و به دنبال آن جهل و ناآگاهی عمومی بود بچه‌ها صبح که به مدرسه می‌رفتند، صبحانه مختصری که اغلب نان خالی (نان‌پتی) یا نان و پنیر بود می‌خوردند بیشترشان پول (توجیبی) نداشتند یا اگر هم ده شاهی یا یک قرانی داشتند مانند امروز در مدارس چیزی برای خریدن و خوردن نبود، مجبور بودند تا ظهر با (قار و قور) شکم بسازند یا اگر کسی مقداری نان در جیب داشت در ساعات تفریح آن را می‌جوید، ظهر هم که به خانه برمی‌گشتند ناهار درستی حاضر نبود، گاهی باز تکه نانی در جیب می‌نهادند و دوباره به مدرسه می‌رفتند تا عصر، در خانه‌ها هم اغلب چیزی به عنوان تنقلات نبود به جز تابستان‌ها که فصل میوه بود، در پاییز و زمستان بچه‌ها بیشتر در محرومیت بودند و اگر (هله هوله) ای هم بود عبارت بود از کشمش، سنجید یا گردو، گندم برشته و شاهدانه (گنم شانی) تخمه هندوانه و از این قبیل چیزها، آن هم نه برای همه و نه برای همه روز، چیزهایی که مورد علاقه بچه‌ها بود و در بازار یافت می‌شد بیش از چند قلم نبود یک نوع آب نبات بود که به آن خروس قندی می‌گفتند، خروس قندی خروسی بود به رنگ‌های سرخ و سبز و سفید که به جای پاهای آن چوبی در حدود ۴ تا ۵ سانتیمتر کار گذاشته بودند بچه‌ها آن را خریده آنقدر می‌لیسیدند تا تمام شود.

خوراکی دیگری بود، به نام (خمیر صنل - صندل) که قهوه‌ای رنگ و به شکل لوله‌های تریاک. یک نوع حلوا بود، که خیلی مورد توجه بچه‌ها قرار داشت به نام (شاته حلوا)، ترکیبات آن عبارت بود از آرد، شکر و کنجد، آرد و شکر را بهم می‌زدند و می‌بختند و کش واکش می‌کردند. شکل آن دایره‌وار و به اندازه نان روغنی‌های معمولی بود و مانند لواش نازک، روی آن قدری کنجد می‌پاشیدند که بسیار خوشمزه بود.

(حلوائی که در بازار به فروش می‌رسید چند نوع بود. یکی حلواکنجی که همان کنجد باشد شکر و آرد پخته را خمیر کرده، پهن می‌نمودند و روی آن کنجد می‌پاشیدند. نوع دیگر حلوا (شِرْدِر) Shere,der بود که ظاهراً پس از پختن شکر و آرد، آنقدر کش واکش می‌کردند تا به شکل ریشه ریشه درآید. دیگر حلواگردو و دیگری حلوا نخوتی (نخودی) بود. نوع دیگری نیز بنام حلوا مغزی بود که لابلایش را مغز بادام یا گردو می‌گذارند و بالاخره نوعی (تافتون) که در اصطلاح محلی کلوا می‌گفتند مرکب بود از آرد و شیره انگور و روغن حیوانی ولی بچه‌ها را از این تنقلات سهم زیادی نبود. به همین جهت کودکان همیشه احساس ضعف می‌کردند، لذا اغلب لجوج و بدخلق بودند بی سبب نبود که تا بزرگترها غفلت می‌کردند بچه‌ها خود را به (قندان) یا (سفره قند) رسانیده و مقداری قند می‌خوردند، و بر اثر همین سوء تغذیه و کمبود تغذیه بود که کودکان خیلی زود مریض می‌شدند و خیلی سریع می‌مردند، در کنار این سوء تغذیه و این فقر مالی لاقل هرماه و یا هر دو ماه مردم و از جمله کودکان حجامت می‌شدند و مقداری از ماده حیاتی خود را از دست می‌دادند، آن هم با وضعی بسیار کثیف و غیربهداشتی، وضع لباس بچه‌ها بهتر از غذایشان نبود نه کفش درست و حسابی داشتند نه گرمکن و کلاه و نه دستکش در آن سرمای سخت. جوراب بزرگترها می‌پوشیدند، آن هم نه همه، اغلب بچه‌ها تا شش هفت سالگی شلوار به پا نداشتند.... افسوس، صد افسوس)

۲۰. تقویم آب و هوایی در باورهای مردم نهاوند و روستاهای اطراف

آنچه در این بحث آمده است بنا به خواهش مؤلف توسط آقای عبدالله زمانیان که از افراد نیک و مجرب نهاوند هستند به رشته تحریر درآمده که با اصلاحات و تصرفاتی به شرح زیر درج می‌گردد، به جهت اینکه ایشان سال‌ها با مردم این شهر و شهرهای مجاور و روستاهای اطراف در ارتباط بوده‌اند قولشان مورد وثوق است.

۲۰-۱. دعا و اعمال طلب باران

در قدیم هنگامی که کشتکاران به آب نیاز داشتند و باران نمی‌بارید و به اصطلاح خشکسالی می‌شد. مردم جمع می‌شدند و به در منزل مجتهد شهر می‌رفتند و از او تقاضا

می‌کردند که دعای باران را بخوانند، ایشان هم عمامه را به گردن می‌انداخت و همگی پای برهنه تا محل تپه مصلی می‌رفتند و دعای مخصوص را با تضرع بسیار می‌خواندند و از درگاه خداوند تقاضای باریدن باران می‌کردند که اغلب هم مستجاب می‌شد.

۲-۲۰. خون دود:

در موقع ذبح گوسفند در روز عید قربان مقداری از خون گوسفند را در طشتی می‌ریختند و خشک می‌کردند، هنگامی که باران نمی‌بارید مقداری از خون خشکیده را در آتش می‌ریختند و معتقد بودند که با دود کردن خون باران می‌بارد.

۳-۲۰. الان باران

دیگر از باور مردم روستاهای نهاوند این بود که هنگام خشکسالی باانجام بازی (الان). باران خواهد بارید، بازی به این صورت انجام می‌شد که عده‌ای دختر بچه ده دوازده ساله هرکدام یک تکه چوب به دست می‌گرفتند و در حالیکه به دنبال هم راه می‌رفتند چوب‌ها را پی در پی بهم می‌زدند و می‌خواندند الال الانکی ای خدا ببار بارانکی این عمل تا پاسی از شب رفته، ادامه می‌یافت.

۴-۲۰. کزه بارو (باران) Keza-Baru

از اقدامات دیگری که برای باریدن باران به عمل می‌آمد و سادگی روستائیان را بیش از پیش می‌رساند این بود که اگر در زیر ناودان خانه سرخری را بشویند. باران خواهد آمد. طرز شستن سرخری اینگونه بود. اولین بچه خانواده (نوری)^۱ و اولین بچه که از همین نوری به وجود آمده می‌بایست با یک آفتابه آب به پشت بام خانه برود و از ناودان (سول Sull) آب بریزد تا مادر زیر ناودان سرخری را بشوید و ضمن شستن این بیت را هم بخواند:

سرخری ما به رانکی آ.خدا مُحام بارانکی

۱. در نهاوند اولین فرزند خانواده را چه دختر و چه پسر باشد (نوری) می‌گویند.

۲۰-۵. بازی دار پهلوان

در بعضی از روستاها وقتی باریدن باران به تأخیر می‌افتاد بازی (دارپهلوان) را انجام می‌دادند. بازی به این صورت بود، عده‌ای از جوانان به دو دسته چهارنفری تقسیم می‌شدند و هرکدام در طرفی قرار می‌گرفتند، ۴ قطعه سنگ بلند و باریک را طوری در زمین فرو می‌کردند که حدود ۳۰ سانتیمتر آن از زمین بیرون باشد، سپس نزدیک به ۳۰ متر در دو طرف از آن فاصله می‌گرفتند و از آن فاصله به نوبت سنگ‌هائی را به طرف هدف می‌انداختند هر دسته که سنگ‌های مقابل را بیشتر می‌زد و می‌انداخت برنده بود و از گروه دیگر سواری می‌گرفت. بازنده‌ها در حالیکه هرکدام یک نفر را کول کرده و می‌گرداندند این بیت را هم می‌خواندند.

آ خدا قبول نکو این کاره زو تری بارو بواره

ای خدا این زحمتی را که بر ما تحمیل شده و رنجی را که داریم می‌کشیم قبول نکن لطفی کرده فرمان بده که زودتر باران بیارد و ما خلاصی پیدا کنیم.

۲۰-۶. انواع باران

تنه باران (Nata) بارانی است که از اوایل تا اواخر اردیبهشت به تدریج می‌بارد که بسیار مفید است و موجب رشد گندم دیم می‌شود و سنبله‌ها دانه می‌بندند.

۲۰-۷. زائیدن گرگ‌ها

در اردیبهشت ماه که فصل باران‌های پی‌درپی است هرگاه رگبار تندی بیارد و پس از آن آفتاب شود هوا لطافت عجیبی می‌یابد در همین باره می‌گویند گرگا دارن میزان = گرگ‌ها دارند می‌زایند.

۲۰-۸. غوره شوران:

بارانی است که از اواخر اردیبهشت تا اواخر خرداد می‌بارد و غوره‌ها را که درشت شده شستشو می‌دهد می‌گویند این باران است که، غوره‌ها را شیرین می‌کند.

۲۰-۹. باران نیسو (نیسان)

بارانی که ۶۰ روز از عید گذشته بیارد باران نیسان است باور مردم این است که آب نیسان شفا بخش است، آن را در شیشه‌ها می‌کنند و روز عید غدیر پس از دعا‌های لازم به مریض می‌دهند تا شفا بیابد معتقدند این آب هرچه بماند بو نمی‌گیرد.

۲۰-۹. بخته باران:

چون در اواخر اردیبهشت تا اواسط خرداد به تدریج مقدار باران کم می‌شود هرگاه در این مواقع باران نافی بیارد برای سنبله‌های گندم بسیار مفید است که به آن بخته باران یا باران تخم می‌گویند.

۲۰-۱۰. باران عقرب

اوایل پائیز که باران بیارد به باران عقرب معروف است و نمایانگر این است که سال پر برکتی در پیش است.

۲۰-۱۱. باران بس

هنگامی که باران بیش از اندازه می‌بارد باور مردم نهاوند این است که اگر اسم چهل کچل را که می‌شناسند روی کاغذی بنویسند و باتکه نخ‌ی از نوک ناودان خانه بیاویزند باران بند می‌آید.

۲۰-۱۲. خلعت پوشان گرو Garu

قسمتی از کوه زاگرس که از سراسر جنوب نهاوند می‌گذرد به نام کوه گرو معروف است قله این کوه در بالای چشمه گاماساب است که تصویر گاو ماهی از دور در آن پیدا است، این قله سراسر سال پوشیده از برف است در چهل پنجاه سال قبل که هنوز تغییرات آب و هوایی صورت نگرفته بود و زمستان‌ها بسیار سرد و پر برف بود در بیشتر سال‌ها در نیمه اول مهرماه در بالای قله برف می‌بارید که از دور پیدا بود مردم می‌گفتند گرو خلعت پوشیده، آن سالها واقعاً سال‌های پر آبی بود زیرا آب گاماساب از ذوب برف بالای قله است.

۲۱. چله زمستان و مراسم مربوط به آن

مراسم شب چله مراسمی است فراگیر، که در همه شهرها و روستاهای ایران با تفاوت‌هایی جزئی برگزار می‌شود. تنقلات این شب را مقداری خشکبار مانند گردو، بادام، گندم و شاهدانه برشته، قیسی، برگه، کشمش، تخم هندوانه و خربزه بوداده که در تابستان جمع‌آوری شده بود تشکیل می‌داد، به مجموعه آنها (عقیقو) می‌گفتند، بعضی خانواده‌ها که قدری متمکن‌تر بودند چند عدد هندوانه و یکنوع خربزه زردرنگ به نام (لوچ) و مقداری انگور بند برای این شب نگهداری می‌کردند در شب چله مرد خانواده زودتر از شب‌های دیگر کسب و کار را تعطیل می‌کرد و به جمع خانواده می‌پیوست. کدبانوی خانه تنقلات یادشده را در سینی یا در سفره‌ای روی کرسی یا گوشه‌ای از اطاق پهن می‌کرد و با گفتن قصه یا چیستان و یا هر مطلب سرگرم‌کننده دیگر، خوراکی‌ها را بین دیگران تقسیم می‌کرد این مراسم مخصوصاً برای بچه‌ها لذت بخش بود.

۲۱-۱. کشی‌کشان شو چله Sheve Chella

در قراء نهاوند رسم است در اول چله زمستان هرکس توانائی مالی دارد گاو یا گوسفندی را جهت ذخیره گوشت زمستان می‌کشد که به آن کشی‌کشان می‌گویند، آنهایی که بضاعت کمتری دارند باهم بطور شراکت به این کار اقدام می‌کنند، طرز تقسیم گوشت هم به این ترتیب است که اگر چهار نفر باشند براساس چهار دست وپای حیوان آن را تقسیم می‌کنند و به آن یک قُل (قل = $\frac{1}{4}$) می‌گویند و اگر ۸ نفر باشند هرکدام یک سم از گاو یا گوسفند می‌برند یعنی ($\frac{1}{8}$ گوشت) اگر گوشت زیاد باشد آن را (قورمه) می‌کنند به این صورت که گوشت را با پی و دنبه آن سرخ کرده به صورت گلوله‌هایی درمی‌آورند و در هوای آزاد منجمد کرده در درون تاپو که ظرف استوانه‌ای گلی است و از (اوروش = گندم پوست‌کنده خرد شده) پر شده قرار می‌دهند. جالب اینجا است که گوشت قورمه ماه‌ها به همین ترتیب بدون اینکه فاسد شود نگهداری می‌شد.

۲۱-۲. چله بزرگ (چله بزرگه) Chellá-Bozorga

از اول دی ماه تا چهل روز بعد، یعنی دهم بهمن را چله بزرگه می‌نامند در این چهل

روز شدت سرما بسیار است و بیشترین برف‌هایی که موجب بسته شدن کوچه‌ها و خیابان‌ها و جاده‌ها می‌شود و زحمت زیاد به بار می‌آورد در این مدت می‌بارد.

۲۱-۳. چله کوچک (چله کوچکه)

از دهم بهمن به مدت ۲۰ روز بعد از چله کوچکه می‌نامند گرچه (تشک Tesh,ke) سرما یعنی شدت سرما کمتر شده ولی هنوز تانیمه اول اسفند هم شدت سرما حس می‌شود در بعضی سال‌ها در اوایل اسفند، هوا بسیار سرد می‌شد و برف‌های پی در پی می‌بارید، ولی به واسطه اینکه زمین آهسته آهسته گرم می‌گردید و به اصطلاح محل نفس می‌زد، یخبندان کمتر بود.

۲۱-۴. چارچار

از ششم بهمن تا چهاردهم بهمن یعنی چهارروز از آخر چله بزرگ و چهار روز از چله کوچک را چارچار می‌گویند که برای آن بیتی هم می‌خوانند.

اولِ چارِ چارَ هم عید و هم بهارَ

۲۱-۵. بریدن گردنبند دایه:

چهل روز که از چله بزرگه و بیست روز که از چله کوچکه گذشت تگرگ ریزی می‌بارد که می‌گویند گردن بند دایه برس Gården-banc-daye-borees بریدن گردنبند به معنی اینکه سرما دیگر زوری ندارد و این آخرین تلاش او بوده است.

۲۱-۶. نفس زدن زمین

به باور مردم نهاوند زمین یک نفس دوزه (دزده = دزدکی و پنهان) و یک نفس آشکار می‌زند و این به خاطر تحولات درونی زمین است که در نتیجه آن کم‌کم از شدت سرما کاسته می‌شود.

نفس دوزه Nafas-e-doza از پنجم تا پانزدهم بهمن است و به این جهت به آن نفس دوزه می‌گویند با وجود اینکه زمین زنده شده و شروع به نفس زدن کرده است ولی هنوز

سرما است و سردی هوا مجال نفس آشکار را به او نمی‌دهد که مصادف با چارچار است.

۲۱-۷. نفس آشکار

نفس آشکار از پانزدهم بهمن آغاز می‌شود، کم‌کم شدت سرما رو به کاهش است و زمین از خواب زمستانی بیدار شده توان نفس زدن آشکار را دارد در این وقت است که به تدریج آب چشمه‌ها گرم می‌شود و سبزه‌ها آهسته آهسته در کنار آب‌های گرم سر از خاک بیرون می‌آورند.

۲۱-۸. کله باد

در اوایل اسفند بعد از گرم شدن تدریجی هوا کله باد مأموریت دارد که باقی مانده برف‌ها را از دامنه تپه‌ها و دشت بروید و آب کند و زمین را برای زندگی دوباره گیاهان آماده سازد.

حدود پنجاه شصت سال پیش را به نظر آوریم که گاهی سرما بین ۲۰ تا ۳۰ درجه زیر صفر می‌رسید و همه چیز و همه جا سرد و یخ‌زده و فسرده بود و مدت ۶ ماه کسی حتی یک برگ سبز هم به چشم نمی‌دید و چه نیاز مبرمی به خوردن و دیدن سبزیجات تازه در انسان به وجود می‌آمد، پس از آن افسردگی چه لذت بخش بود نسیم ملایمی که عطر دشت‌ها و دَمَن‌ها را به مشام می‌رساند و رسیدن بهار را مژده می‌داد و پونه‌ها را در کنار چشمه‌ها و جویباران می‌رویاند، و این وظیفه کله باد بود، این باد از اوایل اسفندماه به بعد می‌وزید و زندگی دوباره‌ای به انسان و حیوان و گیاه می‌بخشید، این باد برای انسان‌های حساس چه رؤیا انگیز و لذت بخش است. این همان بادی است که مشام جان حافظ را نوازش داده که از آن، به عنوان باد نوروزی یاد کرده است بادی که چراغ دل را می‌افروزد. زکوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی.

باور مردم روستاهای نهاوند بر این است که کله باد تخم افشانی می‌کند و دانه گیاهان را در همه جا پخش کرده موجب روئیدن سبزه‌ها می‌گردد و آغاز رسیدن بهار را اعلام می‌دارد. برای خیر مقدم گفتن به این باد دو بیت زیر را می‌خواندند:

ولیعهد وشت^۱ وکیل باران
گل‌پاش و گلریز، گل بذر کاران

هیهای کله باد بهاران
شکوفه سرچل^۲ شکوفه داران

۲۲. یخچال‌های طبیعی

یخ اناری

یخچال‌های طبیعی هم از زمره آن دسته از ضروریات بودند که با سرعتی ناگهانی از صحنه نیازهای زندگی مردم محو و ناپدید شدند، به این جهت به شرح و یادآوری آن می‌پردازیم.

مقدمتاً باید گفت، دانش بشری زندگی را به تدریج آسان و آسانتر می‌کند و انسان را تا حدی از جبر طبیعت خلاصی می‌بخشد، این رهائی به مرور زمان بیشتر و بیشتر خواهد شد، انسان برای غلبه بر سلطه طبیعت هیچگاه از پای ننشسته است، هرچند آهنگ تلاش به‌کندی صورت بگیرد ولی همواره به فکر چاره بوده و خواهد بود مثلاً برای فرار از گرمای تابستان و صولت سرمای زمستان راه‌گزینه‌هایی ابتدائی یافته بود از جمله در تابستان برای آنکه آب خنکی بنوشد از کوزه و پارچ‌های سفالی و یخچال‌های طبیعی استفاده می‌کرد.

یخچال‌ها از دو قسمت تشکیل شده بودند ۱- حوضچه ۲- انبار یخ
- حوضچه، گودال نسبتاً بزرگی بود (محوطه‌ای شبیه به استخری کم عمق) که آن را در شب‌های سرد زمستان از آب پر می‌کردند، پس از یخ زدن آب دوباره آب حوضچه را باز می‌کردند تا روی قشر اولی یخ ببندد این باز و بسته کردن چند بار تکرار می‌شد تا قطر یخ به حد دلخواه می‌رسید. فردای آن شب کارگران با بیل و کلنگ یخ‌ها را می‌شکستند و به وسیله چنگک‌هایی از مجرای مخصوص به داخل انبار روانه می‌کردند. در شب‌های بعد آنقدر عمل یخ‌گیری تکرار می‌شد تا انبار کاملاً پر شود. سپس سر آن را با شاخ و برگ‌هایی که از قبل آماده شده بود می‌پوشاندند و برای فروش تابستان نگهداری

۱. وشت - باد شمال

می‌کردند، آب حوضچه‌ها چون از مجراهای سرباز میان باغ‌ها تأمین می‌شد غیر بهداشتی بود و عامل بعضی بیماری‌ها می‌گردید، از یخچال‌های معروف می‌توان از یخچال ظفرالسلطان یخچال حاج نبی مؤمنی و یخچال مرحوم حاج نصرت فتاحی نام برد در این یخچال اخیر ابتکار جالبی به عمل می‌آمد، و آن اینکه در مرتبه‌های بعد که آب را روی قشر یخ قبلی باز می‌کردند مقداری دانه انار در سطح آن می‌پاشیدند، دانه‌ها در لابلا یخ‌های بلوری مانند دانه‌های یاقوت در تابستان جلوه خاصی داشت و تبلیغ خوبی برای فروش آن بود.

چون یخ یخچال‌ها کفاف مایحتاج مردم را نمی‌کرد، عده‌ای از روستائیان دامنه کوه گرو مثل قریه‌های سهران، پنبه در، یاماس، کرگ حیدر، دره ابراهیم، اول غروب با چند رأس الاغ با وسایلی مثل بیل، کلنگ واره به طرف قله حرکت می‌کردند، حدود ساعت ۱۱ یا ۱۲ به محل برف‌ها می‌رسیدند، و برف‌ها را به صورت قالب‌های مکعب شکل درمی‌آوردند و در برگ‌های بزرگ و پهن یک نوع گیاه خوشبو به نام (چویر) می‌پیچیدند و بار الاغ‌ها کرده و در طلوع آفتاب به شهر می‌رسیدند، هربار را بسته به حجم آن بین ۲۵ تا ۴۰ ریال به فروش می‌رسانیدند، بقال‌ها قالب برف‌ها را می‌خریدند و زیر و روی آن را با گونی پوشانده، نزدیک‌های ظهر که مشتریان مراجعه می‌کردند آنها را با اره می‌بریدند و می‌فروختند خانواده‌ها هم تکه‌های یخ یا برف فشرده شده را در چند لایه گونی می‌پیچیدند تا دوام آن زیادتر شود.

۲۳. چاه آب، وسیله ارتباط همسایگان

از گذشته‌های دور تا قبل از لوله‌کشی، آب آشامیدنی مردم از چشمه، قنات، و چاه‌های منازل تأمین می‌شد.

خانه‌هایی که در مسیر قنات چشمه ابدال، چشمه قیصریه و چشمه‌های دیگر شهر قرار داشتند، دارای آب جاری بودند، آب از خانه‌ای به خانه دیگر روان بود که اغلب بسیار کثیف، آلوده و مولد بسیاری از امراض بویژه حصه بود، ولی عمومیت با چاه بود. در یک محله، همسایه‌های فاقد چاه، از چاه همسایه دیگر استفاده می‌کردند. این کار بسیار معمول بود، و وقت خاصی هم نداشت. هر زمان همسایه‌ای به آب آشامیدنی احتیاج پیدا

می‌کرد، می‌توانست با دلوی که همراه دارد یا دلو سرچاه، آب مورد نیاز خود را تأمین نماید، و این خود یکی از عوامل تفاهم بین هم دیواران و هم محله‌ای‌ها بود. چاه منازل، بسیاری از مواقع ایجاد خطراتی هم می‌کرد.

برای جلوگیری از خطر، وسیله‌ای بنام کول^۱ روی چاه قرار می‌دادند. کول حلقه‌ای سفالی به اندازه دایره در چاه و به ارتفاع حدود یک متر بود. کول مانع سرکشیدن بچه‌های کوچک به درون چاه و جلوگیری از خطر سقوط آنان بود.

بسیار اتفاق می‌افتاد که طناب به علت پوسیدگی بریده و دلو به درون چاه می‌افتاد. برای بیرون کشیدن آن از چنگک فلزی که - چند قلاب در اطراف داشت استفاده می‌کردند، چنانچه شیء قیمتی مانند انگشتر طلا در چاه سقوط می‌کرد، از مقنی که در گویش محلی (کومیش) نامیده می‌شد استفاده می‌کردند.

۲۴. مشاغل از میان رفته

همانطوری که در مقدمه گفته شد هدف از طرح و بسط این بخش یادآوری آداب و رسوم، مشاغل و اموری است که به علل تغییر شرایط زندگی از میان رفته یا در حال تغییر فرم، فراموشی و برکناری است.

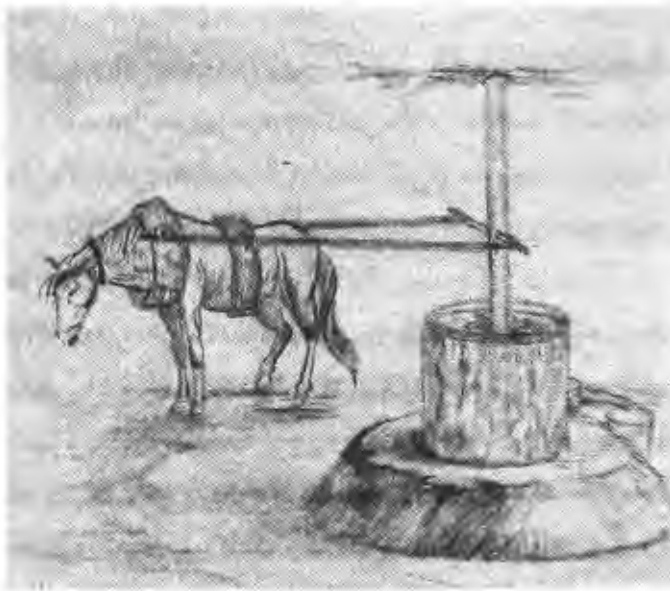
از جمله مشاغل، کلاه مالی، پالان دوزی، جولاهی، چلنگری، یخدان سازی، رصافی، آهنگری (تهیه بیل، کلنگ و گلا...) بزازان متحرک و دوره گرد و چرچی‌گری است، چرچیان مردان تهی‌دستی بودند که مقداری وسایل خُرد و ریز مثل نخ، سوزن، کبریت... به دهات برده می‌فروختند و در ازای آن مختصری گندم و یا حبوبات دریافت می‌کردند به این گونه کاسبان کم درآمد را (دست به دهان) می‌گفتند که اصطلاح جالب و گویائی است. از پیشه‌های یاد شده یکی هم عصارای بود که به شرح مختصری از آن اکتفا می‌کنیم:

۲۵. عصارای:

از مشاغلی که با منع کشت خشخاش برای همیشه از میان رفت و تجدید حیات آن

بعید به نظر می‌رسد شغل عصاره‌ری یا روغن‌کشی بود.

عصارخانه یا به‌لهجه محلی (کاریا) محوطه وسیع سرپوشیده‌ای بود که جایی برای انبار دانه‌های روغنی که بیشتر خشخاش بود داشت، اساس کار به این منوال بود، تنه قطور درخت گردویی را که وسط آن گود شده بود در زمین فرو می‌کردند، کُنده مزبور حدود یک متر ارتفاع داشت. دانه‌های روغنی را چه خشخاش، کنجد... یا هر دانه دیگر در درون آن می‌ریختند.



چوب دیگری را به بلندی حدود ۳ متر در حالیکه ته آن را قدری تراش داده و گرد کرده بودند در درون گودال کنده قرار می‌دادند و سر آن را به وسیله تسمه‌های چرمی به گردن و پشت اسب می‌بستند، تا با گردش اسب به دور کنده، چوب مزبور هم به گردش در می‌آمد و موجب بیرون آمدن روغن دانه‌ها می‌شد. سپس روغن از سوراخی که همسطح ته گودال کُنده چوب بود بوسیله ناودانی به خارج منتقل می‌گردید و در ظرفی جمع می‌شد.

پس از یک مرحله روغن‌کشی تفاله دانه‌ها را که به آن (کوله) می‌گفتند در گوشه‌ای جمع می‌کردند و به مصرف خوراک دام و طیور می‌رسانیدند. روغن حاصل را در

حلب‌هائی سر بسته به‌تجار می‌فروختند و آنها هم به‌سایر شهرها مثل همدان و تهران حمل می‌کردند.

چند کارگاه عصاره‌ی در شهر وجود داشت از جمله در خیابان کنار مسیل کمی پائین‌تر از راسته میرزا آقا که امروز به‌نام خیابان شریعتی نامیده می‌شود دو کارگاه دیگر در ابتدای میدان پاقلعه در انتهای بازار پالان دوزها.

۲۶. کفش‌های محلی:

قدیم‌ها در نه‌اوند نوعی کفش به‌نام «پالا جوراب»^۱ درست می‌کردند، رویه این کفش که مخصوص فصل خشک بود، از نوعی نخ تابیده به‌دست زنان طبقه کم درآمد که وسیله امرار معاش مناسبی نداشتند با سوزن‌هائی به‌نام سوزن جوراب دوزی درست می‌شد، کف‌اش‌ها این رویه‌ها را خریده زیر آن را چاک داده و روی قالبی چوبی به‌اندازه‌های مختلف می‌کشیدند، سپس آن را به‌زیره‌ای که از چند لایه چرم آجیده و در این اواخر بر روی تخت‌های لاستیکی که از لاستیک اتومبیل تهیه می‌شد می‌دوختند، کفش زیر آجیده، به‌علت ظرافت خاصی که داشت از کفش‌های تخت لاستیکی گران‌تر بود. آن دسته از کفاشان که زیره‌های آجیده درست می‌نمودند کفش‌های مرغوبی را به‌بازار عرضه می‌کردند، که طالبین زیاد داشت، لکن کفش‌های تخت لاستیکی قیمتی ارزان‌تر داشت و مخصوص کم‌بضاعت‌ها و بیشتر روستائیان بود. کفش‌های زمستانی هم شکل و نوع بخصوص خود را داشت، رویه آن از چرمی سیاه و ضخیم و زیره از چرمی کلفت‌تر بود. این کفش بسیار زمخت و نازیبا بود که پوشیدن آن موجب آزار پا می‌شد، اغلب برای دوام بیشتر، نعلی آهنی یک تکه به‌پاشنه و نعلی هلالی شکل به‌نوک آن می‌کوبیدند، این نوع کفش را پالا‌شکاری می‌گفتند تخت آن گاهی از زیره‌های آجیده هم تهیه می‌شد. کفش‌های به‌فرم امروزی را سابقاً «ارسی» می‌نامیدند، چند ارسی دوز معروف در راستای کفاشان بودند که کفش‌های مرغوب می‌ساختند. دو تن از معروفترین آنها آقاصمد ارسی دوز و استاد یداله بودند، یک نوع کفش دیگر در قدیم تهیه می‌شد بنام

۱. واژه پالا همان پالی کردی است که اقتباس از پهل فرس قدیم می‌باشد پاله یا پالی یعنی چیزی که مردم شهر به‌پا می‌کنند.

«گیوه» که مخصوص تابستان و بهار بود زیره آن را از تکه پارچه‌های کهنه نسبتاً ضخیم کنار هم قرار می‌دادند، سپس چند رشته از چرم دم‌گاو را طولی از وسط آن رد می‌کردند و زیره‌ای به اندازه‌های مختلف درمی‌آوردند، رویه گیوه‌ها را هم که از نخ‌های مخصوص و ظریف بافته شده بود بر آن می‌دوختند و کفشی ظریف و سبک به مشتری تحویل می‌دادند این نوع کفش (گیوه) و سازندگان آن به نام «گیوه‌کش» (رِصاف)^۱ خوانده می‌شدند، آنها بازاری مخصوص خود داشتند به نام بازار گیوه‌کش خانه که پائین چهارسو قرار داشت، در کنار محلی که امروز به نام فاطمیه (مقبره سابق) خوانده می‌شود این شغل هم قبل از سال ۱۳۳۰ خورشیدی تعطیل شد.

۲۷. وسایل نقلیه

همراهی حیوانات بارکش با انسان تاریخی مبهم و پنهان دارد، اگر بخواهیم آغازی برای آن بیابیم شاید به عصری برسیم که بشر تازه از غار به در آمده و در دشت‌ها ساکن شده بود. نیاز به حمل بار از سوئی به سوئی او را واداشت که حیواناتی مثل الاغ و اسب را اهلی کند و از آن‌ها استفاده نماید. تا همین اواخر نقش اسب و قاطر در جنگ‌ها بسیار

۱. درباره شغل رصافی خاطره‌ای از یکی از معمرین شنیده‌ام که نقل می‌کنم:
(رِصاف‌ها تخت کفش‌های تهیه شده را گاهی قبل از اینکه تبدیل به کفش شود به نقاط دیگر صادر می‌کردند. ایلات لر که در کوه‌های اطراف نهاوند اطراق کرده بودند برای خرید این تخت کفش‌ها مراجعه می‌کردند. پسر جوان یکی از بزرگان ایل به شهر آمده یک جفت از این تخت گیوه‌ها می‌خورد و آن را زیر شال کمر خود بسته عازم ایل می‌شود. در بین راه دزدان به مسافرین حمله می‌کنند و به طرف آنها تیراندازی می‌نمایند. تیر درست به تخت کفش که در زیر شال جوان است اصابت می‌کند ولی به علت مقاومت و سفتی زیاد، از آن عبور نمی‌کند. چون پس از رسیدن، ماجرا را برای پدر می‌گوید و پدر که به برکت استحکام تخت کفش فرزند خود را رسته از خطر می‌بیند، درصدد برمی‌آید که نوعی به‌سازنده این تخت کفش خدمت کند. لذا از پسر می‌پرسد که تخت گیوه را از چه کسی خریده‌ای؟ جوان می‌گوید از ریش قرمز. رئیس ایل تمام اهل ایل را فرا می‌خواند و می‌گوید، ای مردم نگاه کنید این کار خوب ریش قرمز است که حتی گلوله هم از آن رد نمی‌شود، از امروز هیچ کس نباید تخت گیوه از کسی به‌جز ریش قرمز بخرد. همین دستور باعث می‌شود که ایل برای خرید هجوم می‌آورند به ریش قرمز، بطوریکه همه رصاف‌ها محصولات خود را به ریش قرمز می‌دادند و او یک جا بنام ساخته‌های خود به ایل می‌فرستاد. لذا در اندک مدت ریش قرمز نه تنها به ثروت و مکنّت می‌رسید بلکه رئیس صنف خود هم می‌شود. ظاهرآ نام این شخص حسینی‌قلی گیوه‌کش بود که می‌گویند مردی بسیار خوش مشرب و شوخ طبع نیز بوده است. این خاطره را آقای حاج صادق حاجیان اهل نهاوند برای من تعریف کرد البته ایشان هم از بزرگترها شنیده بود...)
نقل خاطره از آقای کریم‌خدا امینیان است.

تعیین کننده بود در بخش تاریخی گفتیم که مثلث بین همدان کرمانشاه بروجرد محل پرورش خیل شاهی بود، پادشاهان ماد و هخامنشی گله‌های بزرگ اسب را در مراتع این سامان پرورش می‌دادند اگر اسب برای استفاده‌های نظامی در مقاطعی خاص بکار گرفته می‌شده و یا طبقات خاصی از جامعه آن را مورد استفاده قرار می‌داده‌اند، ولی الاغ همواره در کنار توده مردم عادی به‌کار گرفته شده است، این حیوان صبور، آرام و زحمتکش با تعمیم ماشین، به‌ویژه وانت بار به‌تدریج از صحنه خارج و از رنج چندین هزار ساله فارغ گردید، شاید روزگاری برای دیدن خر می‌بایست به‌باغ وحش‌ها سرکشی کرد در این شهر هم قبل از ورود ماشین رایج‌ترین وسیله حمل و نقل الاغ و قاطر بود. برخی خوانین و ثروتمندان از اسب استفاده می‌کردند و کمتر به‌عنوان بارکشی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. البته یک نوع الاغ سفید که جثه‌ای قوی‌تر از سایر الاغ‌ها داشت و به (خر مصری) معروف بود با یراق و دهنه و پالان‌های مناسب شبیه زین اسب، معروف به پالان قجری مورد استفاده بعضی از محترمین شهر بود در گذشته‌ای دورتر از زمان ما، چارواداری «چهار پادار» در این شهر معمول بود. چاروادارها افرادی بودند که دارای حیوانات بارکش قوی بودند و کالاهائی را از این شهر به شهرهای مجاور و بالعکس حمل می‌کردند. خرکداران شهری هم که تعداد حیوانات آنها گاهی به ۱۰ تا ۲۰ رأس می‌رسید افرادی بودند که در داخل شهر به حمل مصالح ساختمانی از قبیل خشت، آجر آهک و سنگ اشتغال داشتند. آنان مصالح مورد نظر را در وسیله‌ای به نام گودال (به نظر می‌رسد فارسی جوال باشد) که به پشت الاغ انداخته می‌شد و اندکی از دو طرف آویزان بود می‌ریختند. طرز کار این گونه بود که اگر یک بیل خاک یا سنگ در طرفی از گودال قرار می‌دادند طرف دیگر گودال را هم به همان اندازه پر می‌کردند که تعادل برقرار باشد. خرکدارها در فصل بهار و تابستان که فصل کشت و کار و ایجاد بنا بود به‌کار مشغول بودند، در فصل‌های سرد، مثل اواخر پائیز و زمستان در حال استراحت و بیکار به سر می‌بردند. نگهداری اسب و قاطر و الاغ مستلزم داشتن طویله و علوفه کافی بود، بعضی از صاحبان الاغ‌ها که بودجه نگهداری آن را نداشتند دیده می‌شد که تعدادی از الاغ‌های پیر و فرسوده را در زمستان در کوچه و خیابان‌ها رها می‌کردند که سرنوشت شومی پس از سال‌ها رنج و زحمت طاقت‌فرسا در انتظار آنان بود. خرکداران از افراد شهری نبودند

بلکه روستائینی بودند که از سال‌ها قبل در نواحی پاقلعه، محله در شیخ و کائیل گاه ساکن بودند. وجود تعداد زیادی الاغ و قاطر در شهر و روستا موجب پیدایش مشاغلی از قبیل پالان دوزی و نعل‌بندی و شبکه بافی بود، مثلاً پالان دوزها راسته‌ای رابه‌خود اختصاص داده بودند، نعلبندان به علت وضعیت خاص شغلی بیشتر در محله پاقله و انتهای درب سرداب و ابتدای کوچه گیان راه ساکن بودند، شبکه، طوری ضخیم بود که از موی بز بافته می‌شد و برای حمل کاه و پوشال گندم و جو به کار می‌رفت. در بازار راستای میرزا آقا دو سه نفر به کار زین و برگ اسب مشغول بودند نام این شغل سراجی بود، سراجان در کار خود بسیار استاد و هنرمند بودند. حمل و نقل کالاهای داخل شهر از نقطه‌ای به نقطه دیگر به وسیله الاغ انجام می‌شد، گاه قطار الاغ‌ها در کوچه‌های تنگ راه را برآدم‌ها می‌بست، لذا افراد مجبور بودند خود را به دیوار بچسبانند تا حرکت الاغ‌ها به پایان برسد، برای نگهداری خر صوت (هاش) به کار می‌رفت وقتی چند بار تکرار می‌شد حیوان می‌دانست باید بایستد، برای به حرکت درآوردن آن صوت (هه) بکار می‌رفت. آلتی هم بنام (سوک) که عبارت بود از تکه چوب کوچکی که یک سر آن فلز نوک تیزی مثل میخ کوبیده شده بود، برای اینکه حیوان تند حرکت کند همیشه همراه صاحب خر بود، وقتی این جسم نوک تیز به کپل حیوان فرو می‌رفت حرکت خود را تندتر می‌کرد. استعمال شلاق و چوب هم که امری عادی بود گاهی دیده می‌شد که حیوانات بیچاره در اثر زبری و خشنی پالان زخم برداشته و پوست پشت آن به کلی کنده و چرک و جراحت از آن جاری می‌گردید در این حال حیوان را در گوشه‌ای رها می‌کردند تا خوب شود، وقتی تعدادی خر در محل‌های پرجمعیت مخصوصاً بازار به حرکت درمی‌آمد، صاحب الاغ‌ها مرتباً داد می‌زد (خبر) که خبر یعنی خبردار باشید با حیوان تصادف نکنید. وسایل نقلیه دیگر ۱- درشکه ۲- ماشین

۱- درشکه

به نظر می‌رسد درشکه وسیله تکمیلی گاری و گردونه باشد. بطوری که از متون تواریخ و برخی تصاویری که بر سنگ نبشته‌ها حک است درشکه و گاری به شکل‌های مختلف از روزگار باستان مورد استفاده بوده است، درشکه‌ها گاهی یک اسبه و گاهی دو

اسبه بودند در نهاوند تا حدود ۴۰ سال قبل دو یا سه دستگاه درشکه در داخل شهر حرکت می‌کرد و مسافری را در مقابل کرایه از نقطه‌ای به نقطه دیگر یا به روستاهای نزدیک شهر می‌برد عبور یک درشکه از خیابان برای بعضی بچه‌های جسور جالب بود، زیرا در حین عبور خود را به میله چرخ عقب می‌چسبانیدند و مقداری تفریح می‌کردند و این تا وقتی بود که درشکه چپ متوجه نشده بود وقتی می‌فهمید که کسی به عقب درشکه چسبیده با شلاق بلندی که داشت از همان جایی که نشسته بود چند ضربه‌ای به عقب درشکه می‌نواخت و طرف را پیاده می‌کرد.

هرروزه در سطح خیابان و کوچه‌های شهر جابه‌جا مقداری پهن‌الغ و اسب‌های درشکه ریخته بود که سپورها با جاروی بلند خود آن را در گوشه‌ای جمع می‌کردند، از وسایل حمل و نقل دیگر چرخ دستی بود که در یک طرف آن دو دسته از چوب به بلندی یک تا ۱/۵ متر تعبیه شده بود، انتهای این چوب‌ها به وسیله طناب ضخیمی بهم متصل بود و با نیروی صاحب چرخ کشیده می‌شد، به این ترتیب که بار را روی چرخ قرار می‌داد، و خود میان دو دسته آن قرار گرفته در حالیکه طناب ارتباطی را روی سینه یا شکم قرار داده بود، دو دست را هم محکم به دسته‌گاری می‌گرفت و سر و سینه را به جلو و پاها را کمی عقب برده با زورگاری را به جلو می‌راند. گروه دیگری به نام حمال در کاروانسراها و بازار به کار مشغول بودند و بارهای سنگین را به پشت حمل می‌کردند، ولی بعد از مدتی به درد مفاصل و ناراحتی مهره‌های پشت دچار شده خانه‌نشین می‌گردیدند.

۲- ورود اتومبیل به نهاوند

این شهر به واسطه اینکه در مسیر راه‌های اصلی کشور قرار نداشت و تقریباً در گوشه‌ای به حال انزوا افتاده بود جاده‌های مناسبی نداشت، از بعضی شهرهای مجاور مثل همدان کرمانشاه، ملایر و بروجرد دیرتر به خود ماشین دیده است با وجود این، به نظر می‌رسد اولین اتومبیل حدود ۷۰ سال پیش به شهر وارد شده باشد. آقای قاسم آذری می‌گوید (۷۰ سال پیش که من هفت ساله بودم یعنی در حدود سال ۱۳۰۰ خورشیدی اولین اتومبیل سواری به وسیله شخصی به نام مهدی گورکان که اهل ملایر بود

وارد نهاوند شد. قصد او تعلیم رانندگی بود، مردم از اینکه موجودی به آن شکل و هیأت می‌دیدند بسیار شگفت زده بودند، روزها به دور آن جمع می‌شدند و با تعجب زیاد آن را مورد بررسی قرار می‌دادند، وقتی ترسشان می‌شکست و می‌دانستند که موجود بی‌آزاری است یکی فرمان آن را می‌پیچاند. یکی لاستیک آن را دست می‌زد چند نفری خم شده زیر آن را نگاه می‌کردند، کسانی که اولین بار به آن نزدیک شده بودند، با احتیاط با انگشت سقف و اطراف آن را لمس می‌کردند، اگر ناگهان صاحب ماشین آن را روشن می‌کرد عده‌ای که دور آن جمع شده بودند و صدای موتور را تا آن زمان نشنیده بودند از اطراف پراکنده می‌شدند. گاراژ آن نزدیک تلگرافخانه حدود قلعه حسن خانی بود که باغچه‌ای متعلق به شخصی به نام کربلانی ولی بود، چون پمپ بنزین وجود نداشت بنزین را در حلب‌های درسته می‌فروختند، کورکان کسانی را که تمایل به سواری داشتند با گرفتن یک قران تا پارک ظفرالسلطان^۱ می‌برد و برمی‌گرداند. سال‌های بعد که ماشین زیاد شد بالطبع ورود و خروج اتومبیل به این شهر هم زیادتر گردید اما تا سال‌های اخیر اتومبیل برای حمل مسافر در داخل شهر به صورت تاکسی‌های امروزی وجود نداشت ولی اتومبیل دوج مدل پائینی متعلق به شخصی به نام عباس آقا اصفهانی بود که کار تاکسی را انجام می‌داد اما همواره خراب و در گوشه‌ای افتاده بود. ماشین قدیمی دیگری از سال ۲۸ به بعد متعلق به شخصی به نام بابا کریم اهل همدان در شهر به کار افتاد.

ایستگاه این اتومبیل بیشتر جلو گاراژ عصر جدید نزدیک تنها پمپ بنزین شهر بود، مسافری بابا کریم بیشتر کسانی بودند که بین شهر و دهات نزدیک، مثل گل زرد و کوهانی... در رفت و آمد بودند ماشین بنز قدیمی بابا کریم با هندل روشن می‌شد وقتی مسافری به تعداد ۳ نفر در عقب و دو نفر در جلو سوار می‌شدند نوبت هندل زدن می‌رسید، گاهی می‌شد که بابا کریم از بس هندل می‌زد عرق از سر و صورتش سرازیر می‌شد آن وقت نوبت مسافرین مرد می‌رسید، گاهی دو نفر از مسافرین هندل را محکم گرفته می‌چرخانیدند قبلاً راننده به آنها خطر پس زدن هندل را گوشزد می‌کرد، اگر هندل پس می‌زد، موجب شکستن استخوان دست و بازو می‌شد. پس از روشن شدن ماشین، بابا پشت رل می‌نشست و با فرستادن چند صلوات به راه می‌افتاد، حدود ۵۰۰ متر که از

درب گاراژ فاصله می‌گرفت به سربالائی معروف به گردنه می‌رسید، در اینجا اگر شانس یاری می‌کرد و ماشین خاموش نمی‌شد مسافری باید پیاده می‌شدند و تا بالای گردانه ماشین را در حالی که روشن بود هل می‌دادند، در بالای گردنه دوباره مسافری سوار می‌شدند و با فرستادن صلوات مرتب، ماشین شیب تند گردنه را رو به پائین با سرعت طی می‌کرد، چون ترمز درستی نداشت راننده همواره نگران بود که کسی یا حیوانی در جاده نباشد. این ماشین هرچه که نداشت بوق رسانی داشت که همواره صدا می‌کرد، بابا با گرفتن ۵ ریال مسافری را می‌برد و با همین مبلغ برمی‌گرداند.

مسافرت بین نهانند و شهرهای دیگر:

مسافرت بین شهرها نظم و ترتیب خاصی نداشت - بلیط فروخته نمی‌شد. ماشین سر ساعت معینی حرکت نمی‌کرد. اتوبوس‌های معروف به اطاق شهری بسیار فرسوده و اسقاطی بودند. مسافری کرمانشاه، بیشتر از بروجرد و ملایر بودند، کسانی که می‌خواستند به کرمانشاه بروند یکی دو ساعت قبل از حرکت ماشین جلوگاراژ جمع می‌شدند. سوار کردن مسافری به عهده دلال‌ها بود که از هر نفری ۵ ریال دریافت می‌کردند. کسی که حاضر نبود این پول اضافی را بپردازد کمتر موفق می‌شد سوار شود گاهی هم دعوای سختی بین مسافری و دلال‌ها در می‌گرفت وقتی در ماشین باز می‌شد هرکه جلوتر بود یا زورش بردیگران می‌چربید داخل اتوبوس می‌شد و در صندلی‌های جلو می‌نشست، مگر وقتی دلال دخالت می‌کرد و مسافری را که به او پول داده بود در صندلی جلو می‌نشاند. جاده خاکی و پر از دست‌انداز بود، لذا راننده‌ها سعی می‌کردند که تا حدی آهسته حرکت کنند. گاهی در اثر فرو رفتن چرخ‌های ماشین به چاله‌های نسبتاً عمیق، مسافری از روی صندلی به هوا پرت شده و سرشان به سقف کوتاه اتوبوس می‌خورد. کف بعضی از این اتوبوس‌ها دارای سوراخ‌های بزرگی بود به طوری که زمین از داخل پیدا بود. گرد و خاک به حدی از سوراخ‌های متعدد کف ماشین به داخل وارد می‌شد که سر، صورت مژه‌ها، سیل‌ها و لباس‌های مسافری غرق در گرد و خاک می‌شد، بطوریکه کسی کسی را نمی‌شناخت مگر از صدایش، در اثر دست اندازهای زیاد در تمام طول مسافرت، مسافری مجبور بودند دست‌های خود را محکم

به میله صندلی جلو بچسبانند، در اثر تکانها و بالا و پائین پریدن‌ها نشیمن و دل و روده‌های شخص، تا چند روز درد می‌کرد وقتی به دوراهی کنگاور کرمانشگاه می‌رسید و ماشین در سطح اسفالت قرار می‌گرفت وضع بهتر می‌شد هرچند از طرف وزارت راه در طول مسیر چند نفر کارگر از اهالی روستاهای نزدیک با بیل چاله‌ها را پر می‌کردند ولی چندان کارساز نبود.

بعضی‌ها ترجیح می‌دادند که با ماشین‌های عبوری مثل کامیون و لیلاندهای نفت کش مسافرت کنند. گاهی دیده می‌شد که بالای کامیون‌های عبوری که پر از بار بود چند نفر مسافر خاک آلود نشسته و دست‌های خود را به طناب بارها گرفته‌اند که البته بسیار خطرناک بود و ممکن بود در اثر خواب‌آلودگی ناشی از خستگی به پائین پرت شوند، مشکل‌ترین مسافرت‌ها برای مردم نهاوند رفتن به تهران بود، چون باید روز قبل به ملایر بروند و شب را در ملایر توقف کنند. غالباً اتفاق می‌افتاد که ماشین بین راه خراب می‌شد و مسافری در سرما و گرمای بین راه می‌ماندند. نکته جالب در این مسافرت‌ها اینکه به علت خلوت بودن راه‌ها تصادفات اندک بود و خطرات امروز را در بر نداشت، وضع به همین منوال بود تا کم‌کم شرکت‌های مسافربری تأسیس شد.

۲۸. رادیو

رادیو تهران در سال ۱۳۱۸ خورشیدی شروع به کار کرد: در همان سال سه دستگاه رادیو به وسیله مرحومان حاج روح‌اله رهبری، حاج یحیی خان ظفری و مرحوم ظفرالسلطان وارد نهاوند شد، بطوریکه آقای عبدالله میرزا زمانیان بیان می‌دارند عده‌ای در منزل مرحوم رهبری جمع می‌شدند و به اخبار جنگ بین‌الملل دوم گوش می‌کردند، علت آن بیشتر حساسیت همگان نسبت به آلمان، و خصومتی بود که نسبت به انگلیس و روس داشتند. هنگامی که وقت پخش برنامه‌های فارسی رادیو برلین آلمان و بی‌بی‌سی می‌رسید هیجان بیشتر می‌شد. زمانی که رادیو آلمان خبر موفقیت سپاه خود را پخش می‌کرد شنوندگان احساس رضایت و شادی می‌کردند.

برنامه به زبان فارسی که تمام می‌شد نوبت به پخش برنامه‌های اردو می‌رسید، در آن جمع هر شبه ارباب جمہور، صاحب کارخانه برق که از هموطنان زردشتی بود و به زبان

اردو آشنائی کامل داشت برنامه‌های اردو را هم ترجمه می‌کرد.

مسائلی که در حول و حوش این جعبه اسرارآمیز می‌گذشت این بود که برای خیلی‌ها قابل تصور نبود که از جعبه کوچکی انواع صداها بیرون بیاید. عده‌ای از افراد مسن‌تر آن را (خر دجال) می‌دانستند. که طبق روایات از هراتار مویش صدائی بیرون می‌آید. نزدیکتر شدن شهرها را بهم و آمدن خردجال را از علائم ظهور حضرت (ع) می‌دانستند. طی سال‌های بعد رادیو در خانه‌های شهر زیاد شده وجود آن را می‌شد از آنتن‌های بلند چوبی که بر سر خانه‌ها نصب بود فهمید.

آنتن چوبی عبارت بود از چوب بلندی به ارتفاع ۲ تا ۳ متر به قطر ۱۵ تا ۲۰ سانتی متر که در بالا و پائین تکه چوبی حدود نیم متر به صورت افقی (T) کوبیده شده بود که از دو طرف چوب افقی بالا، دو رشته سیم به دو سر قطعه چوب افقی پائین کشیده و در انتها، دو سر سیم بهم وصل و از لبه پشت بام تا توی طاقچه اطاق نشیمن که رادیو در آن قرار داشت کشیده شده بود.

علاوه بر آنتن هوائی، رادیوهای آن زمان یک آنتن زمینی هم داشتند و آن هم تکه سیمی بود که یک سرش به پای دیوار اطاق یا هرجای دیگر در زمین فرو رفته بود و سر دیگرش به پشت رادیو در سوراخ مخصوص جا داده می‌شد، چون برق نهایند در آن سال‌ها شبانه روزی نبود عده‌ای برای اینکه بتوانند از برنامه‌های روز هم استفاده کنند مبادرت به خرید رادیوهای باطری دار می‌کردند.

یک نوع رادیوی باطری دار هم به نام (آندریا) بود که باطری آن مانند آجر نیمه بود ولی کمی بزرگتر و سنگین‌تر که هرچند وقت یکبار احتیاج به تعویض داشت. از مطالب دیگری که اذهان را به خود مشغول داشته بود این بود که رادیو لندن، رادیو امریکا و رادیو دهلی برنامه‌هایی به نام برنامه شنوندگان داشتند که مخصوص پاسخ به نامه‌ها و آهنگ‌های درخواستی بود، هرگاه اسم نهایند در یکی از این رادیوها برده می‌شد برای مردم و کسانی که شنیده بودند جالب بود به یاد دارم من هم نامه‌ای به رادیو دهلی نوشتم و درخواست (صفحه^۱) خانم روح‌انگیز خواننده مشهور را کرده بودم که در دستگاه دشتی بود و با این بیت شروع می‌شد:

دل خون شد از امید و نشد یار یار من ای وای بر من و دل امیدوار من
از جور روزگار نگریم که از فراق هم روز من سیه شد و هم روزگار من
بعد از مدت‌ها انتظار و به اصطلاح (گوش به‌زنگ نشستن) نام خود را از زبان گوینده
شنیدم و ترانه درخواستی را همگی گوش کردیم فردای آن روز که به دبستان رفتم بعضی
از همکلاسی‌ها که شنیده بودند و برای دیگران تعریف کرده بودند به من به گونه‌ای دیگر
نگاه می‌کردند... آخر کسی که نامش از رادیو پخش شده کم شخصیتی نیست! نگاه‌ها و
پرس و جوها در من احساس غروری بی‌جگانه ایجاد کرده بود، فکر می‌کردم کسی هستم.

۲۹. شوگل

در بعضی از منابع از منابع از گلاب کشی و عطر گل این شهر در مواردی یاد شده است،
باغ‌های بهشت آئین این دیار، بوژه در اردیبهشت و خرداد آن چنان باصفا و طراوت
است، که «گوئی بهشت آمده از آسمان فرود».

در حاشیه، کرت‌ها، کنار جویباران و هر جای مناسب دیگر درختچه‌های انبوهی از
گل‌های محمدی خودنمایی می‌کرد، در گذشته‌ای نه چندان دور که شرایط مساعدی بود
و آرامشی، افرادی باذوق در تاریک روشن هوا هنگامی که بر «گل سرخ از نم لآلی»
می‌افتاد، به باغ‌های اطراف شهر دستبرد می‌زدند، هم در هوای لطیف پگاهان تفرجی
می‌کردند و هم «دامنی گل و ریحان و ضمیران فراهم» می‌آوردند که به «شوگل» معروف
بود آوای بلبلان و نغمه هزارستان‌ها در فضای ملکوتی صبحگاه دنیائی تخیلی و
ماورائی پدید می‌آورد، گوئی باغبان را ندا می‌دادند، شاعری گلچین که گویا خاری
دامنش را گرفته و به ندای بلبلان گرفتار باغبان شده بود چه خوش سروده است.

شبی رفتم به گل چیدن گرفت از دامنم خاری

ندا از بلبلان برخاست کاین دزد است و نگذارد

به نظر می‌رسد این، تنها دستبرد مشروعی باشد که می‌توان با آسودگی خیال به آن

دست یازید.

پس از آنکه هوا روشن می‌شد و هرنهانی آشکار و باغبان از «خواب نوشین بامداد»

بیدار، گلچین باکیسه‌ای پرگل در گوشه‌ای می‌نشست و به صرف صبحانه می‌پرداخت، از

مراسم و عادات اصلی صبحانه «شوگل» شیر داغ و شیر و چایی بود. متأسفانه اکنون همه آن شرایط مساعد و آرامشی که مستلزم پرداختن به آن گونه کارها است از میان رفته و کسی را یارای آن نیست.

یاد باد آن روزگاران یاد باد

۳۰. لوازم و ظروف قدیمی مورد استفاده خانواده‌ها

با سرعتی شگفت آور همه چیز در حال تغییر و تحول است، این تحول شامل ابزار و لوازم خانواده‌ها نیز بوده و هست، اسباب مورد استفاده‌ای که اکنون متروک شده یا در حال فراموشی است عبارتند از:

۱- لوازم آشپزخانه - در ساختمان‌های قدیمی آشپزخانه به نحوی از اطاق‌های نشیمن جدا بود، این جدائی به دلیل این بود که پخت و پز با هیزم و خارهای بیابان بود که خود عامل دود بسیار و دوده زدن در و دیوارها می‌شد، در این مطبخ‌ها اجاق‌های متعدد بزرگ و کوچک از سنگ و گل درست می‌شد، بطوریکه دیگ‌های مسی و قابلمه‌ها به آسانی در روی دیواره‌های دو طرف قرار می‌گرفت و با مقداری هیزم غذا پخته می‌شد، یکی از این لوازم سه پایه آهنی بود که آن را وسط اجاق می‌گذاشتند و دیگ را روی آن قرار می‌دادند این سه پایه‌ها گاهی هم در روی آتش کرسی قرار می‌گرفت و غذا روی آن پخته می‌شد.

۲- تیجه (سبد چوبی سینی مانند) برای آبکش کردن پلو یا همان آبکش که از ترکه‌های نازک نوعی بید بافته می‌شد.

۳- در بیشتر خانواده تنور وجود داشت و نان خانواده در آن پخته می‌شد و کمتر نیاز به نانوائی‌های بیرون بود. این توضیح هم ضروری به نظر می‌رسد که در این شهر بیشتر نانوائی‌ها سنگکی و چندتائی هم لواشی بود نان بربری و تافتون کلاً وجود نداشت.

آنچه که در جوار تنور مورد استفاده بود سفره‌ای پهن و بزرگ به نام «سفره آردان» چوب صاف و باریک و بلندی که بنام «تیری» گفته می‌شد.

۴- تخته پایه‌داری که چانه‌های خمیر را روی آن صاف می‌کردند به نام (تخته نان واکن)

۵- نافیس - چوب استوانه‌ای که انتهای دو طرف آن باریکتر بود و با کشیدن روی چانه

آن را صاف می‌کردند و به نانوا می‌دادند نانوا هم که در کنار تنور نشسته بود خمیر پهن شده را روی وسیله پارچه‌ای دایره‌مانندی با قطر حدود ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر به نام (ناون)^۱ قرار می‌داد و به دیواره تنور می‌زد تا برشته شود.

۶- آنچه در جوار نان خانگی مورد استفاده بود تاپو بود - تاپو ظرفی بود به ارتفاع حدود ۲ متر به شکل استوانه که بر روی ۳ پایه گلی ضخیمی از خودش قرار داشت، از پائین باریک و هرچه بطرف بالا می‌رفت شکم آن ضخیم و برآمده می‌شد تا انتها که



عکس از آقای شاه‌رخ

شیوه پخت نان ساجی

مجدداً باریک می‌شد^۲، به همان اندازه‌ای که در پائین بود، با گذاشتن نردبانی گونی‌های آرد را از بالا به داخل آن خالی می‌کردند. برای استفاده، از سوراخی که دایره‌وار در پائین قرار داشت به هر اندازه که آرد ضروری بود بیرون می‌آوردند. تاپوله نوع کوچکتر تاپو بود دیگر ظروف سفالی لگن‌مانندی بود بنام لانجین که انواع کوچک و بزرگ داشت آرد را در آن خمیر کرده به مصرف می‌رساندند.

۷- قاشق چوبی - تا قبل از ۱۳۳۰ عموم مردم با دست غذا می‌خوردند، چون به شستن و نظافت دستها زیاد توجه نمی‌شد، این کار بسیار غیر بهداشتی بود ولی برای نوشیدن

۱. (ناون) همان نان‌بند است.

۲. آدم‌های چاق کوتاه قد شکم‌گنده را به تاپو تشبیه می‌کردند، مثلاً علی تاپو

دوغ یا شربت از قاشق‌های چوبی دسته‌بلند استفاده می‌شد. این قاشق‌ها توسط استادان فن با مهارت و زیبایی خاصی تراش خورده بود، قاشق‌های بزرگتری هم برای کشیدن آتش وجود داشت که دارای دسته‌های بلند و بزرگتر بود، در بیشتر خانه‌ها برای خوردن آبگوشت و ترید کردن آن، از کاسه‌های سفالی لعابدار استفاده می‌شد.

۸- کلک یا منقلی گلی که شباهت بسیار زیادی با ۳ پایه‌های عهد باستان داشت و برای پخت و پز به کار می‌رفت برای استفاده در آن زغال می‌ریختند و دیگ سفالی یا مسی را روی آن قرار می‌دادند، در کف آن سوراخهایی بود برای اینکه هوا از زیر در آن جریان پیدا کند و بهتر بسوزد.

۹- ظروف چای: در بیشتر خانواده‌ها سماورهای ورشوئی یا مسوار (زرد رنگ) که در وسط آن تنوره‌ای بود و در آن آتش زغال می‌ریختند وجود داشت، سماورهای نفتی در این اواخر به بازار آمد، خانواده‌هایی که بی‌بضاعت بودند از سماورهایی به نام حلبی استفاده می‌کردند که اندازه آن کوتاه‌تر از سماورهای دیگر بود و جنس آن از حلبی بود، شیر آن به صورت ناودان کوچکی رویه بالا بود وقتی می‌خواستند آب آن را در قوری یا استکان بریزند دسته آن را گرفته مانند کتری خالی می‌کردند.

در کنار سماور همواره ظرفی حلبی به نام زغال‌دان قرار داشت که زغال مورد نیاز سماور را در آن می‌ریختند، سماور زغالی همراه با گاز بود.

مقاش (انبر)، در کنار سماور انبرهایی از جنس آهن یا ورشو وجود داشت که زغال را با آن گرفته در سماور می‌ریختند.

۱۰- خمره‌های بزرگ ترشی - در بسیاری خانواده‌ها از این خمره‌های سفالی برای درست کردن سرکه، سپس انواع ترشیه‌ها استفاده می‌شد. اکنون به واسطه حجم زیاد و نبودن جا در خانه‌های مدرن متروک شده است، از انواع لوازمی که اکنون کمتر به کار می‌رود، دلو چاه آب غربال - الک - مجمعه‌های بزرگ، چراغ والر، پریموس و منقل‌های گلی به نام کلک هونگ‌های بزرگ سنگی، کوزه‌ها و پارچ‌های سفالی چراغ موشی را می‌توان نام برد.

۱۱- چراغ موشی قوطی استوانه‌ای شکلی بود که در آن روغن چراغ و در این اواخر که مصرف نفت معمول شد، در آن نفت می‌ریختند. این چراغ دارای فتیله‌ای بود به

بلندی یک سانتیمتر که از سوراخی که در بالای آن قرار داشت بیرون زده بود بدون اینکه روی آن شیشه‌ای باشد با دود فراوان اطراف خود را اندکی روشن می‌کرد در بدنه این چراغ دسته نوک تیزی وجود داشت که در سوراخ دیواری فرو می‌رفت.

۱۲- آفتابه لگن - آفتابه لگن که هم‌اکنون در بعضی خانوارهای قدیمی به صورت عتیقه نگهداری می‌شود مدتهاست کاربرد خود را از دست داده است.

سابقاً در مهمانی‌ها، هنگامی که مهمان‌ها غذای خود را می‌خوردند و به کنار می‌کشیدند، شخصی در حالیکه آفتابه‌ای را که پر از آب ولرم بود در دست راست و لگن را در دست چپ داشت، به مهمان نزدیک می‌شد و ضمن اینکه کمی خم می‌گردید، لگن را در جلو مهمان می‌گرفت و با دست دیگر مختصری آب بدست او می‌ریخت، او هم چند بار انگشتان خود را که ضمن خوردن غذا خرب شده بود به هم می‌مالید و با حوله‌ای که روی ساعد چپ شخص آویزان بود آن را خشک می‌کرد. به همین، ترتیب، نوبت به دیگران می‌رسید.

می‌گویند چند سالی پیش از دوران ما، شخصی جاروئی را به کمر می‌بست، به دنبال کسی که آفتابه لگن را می‌گرداند حرکت می‌کرد تا هریک از مهمان‌ها که مایل باشند چوبی از جاروکنده و دندان خود را خلال کند.

۳۱- محله‌های مرکزی شهر و ارتباط آن با روانشناختی مردم

آنچه در ابتدای این بحث باید گفت این است که مسائل اجتماعی همچون قواعد و دستورهای ریاضی قاطعیت و کلیت ندارد، بلکه طرح مسائل و نتیجه‌گیری از آنها نسبی است.

اصولاً شهر هم مانند آدمی، دارای روحی است که جدا از ساخت درونی و روانی مردم آن نیست، شکل ظاهری هر بوم، برابر تمامی ساخت‌های درونی، آداب اجتماعی و وضع اقلیمی آن است، همانطوری که برای یک فرد ممکن است در طول عمر ترقی و تنزلی در پیش باشد شهرها و سرزمین‌ها نیز اوج و حضیضی دارند. بدیهی است این ارتقاء و انحطاط به عوامل پیچیده بسیار بستگی دارد.

۳۱-۱. تعریف محله:

گروهی از خانواده‌ها که در یک محدوده جغرافیائی شهر زندگی می‌کنند، آنها را هم محله، و محل سکونت آنان را محله می‌نامند، یا به عبارت دیگر چنانچه یک شهر را به قسمت‌هایی جدا از هم تقسیم کنیم، محله یکی از تقسیمات کوچک آن است. هر محله از چند کوچه باز یا بن بست تشکیل شده است.

در قدیم معیارهای محله‌ای برپایه همسایگی و تعصب خانوادگی استوار بود (هم محلی بودن) خود ملاکی برای یاری و الفت محسوب می‌شد، این شاخص براساس تداوم نسل‌ها برقرار بود بدین معنی که در بسیاری محلات چند شخصیت بزرگ و محترم زندگی می‌کردند که خود و خانواده آنها مورد احترام سایرین واقع بودند تا آنجا که بسیاری از گرفتاری‌های مردم، حتی مشکلات خانوادگی روی دست آنها حل و فصل می‌شد. هر محله به خصوصیتی معروف بود، مثلاً در محله سادات غالباً طبقه سادات و علماء دینی و خانواده‌های شریف سکونت داشتند، یا در محله پشت دروازه غالباً کشاورزان و دامداران باغبانان و مهاجرین روستائی زندگی می‌کردند، به همین سبب این قسمت از شهر بافت روستائی داشت.

محله‌ها دارای خرده فرهنگ‌های ویژه بودند به همین جهت ساکنین هر محله نسبت به محدوده خود تعصب خاص داشتند، محله‌ها دارای یک نوع همبستگی غیررسمی بودند، این تعصب تا موقعی که مورد تعرض قرار نگرفته بود، مخفی و پنهان می‌ماند بین اهالی احترام و علاقه ویژه‌ای برقرار بود و به ندرت نقض می‌گردید، این خصیصه وقتی بیشتر جلوه‌گر می‌شد که شرایطی غیرعادی پیش می‌آمد و کمتر خصلت‌های جداگرنی داشتند.

پایگاه اقتصادی آنان به گونه‌ای نبود که باعث طرد خانواده یا خانواده‌هائی گردد، بلکه تعادلی نسبی بین دو قطب غنی و فقیر وجود داشت، به اصطلاح دارای یک منزلت اجتماعی متجانس بودند، یک نوع عاطفه هم محله‌ای بودن حاکم بر جوهر محله بود، در برخوردها گرم و صمیمی بودند در مواقع ضروری به یاری هم می‌شتافتند به دید و بازدید هم می‌رفتند حتی اگر سالی یکبار، در نوروز.

به عنوان مثال اقلیت کلیمی ساکن در نهاوند که حدود ۱۵۰ خانوار را شامل می‌شدند کاملاً با مسلمانان مأنوس بودند و در اعیاد و جشن‌ها و حتی سوگواری‌های همدیگر

شرکت داشتند، تنها خوانین بودند که رابطه درون گروهی را بین خود حفظ کرده بودند. وجه مشخصه گروه ممتاز شهری یا مالکین، چندین پارچه آبادی و ثروتی بود که از دسترنج دهقانان یا به طریق ارث از آباء فراهم آورده بودند والا تفوق فرهنگی به معنی خاص بر سایرین نداشتند آنان بین خود مراوده و مراقت برقرار کرده بودند، مراسم ازدواج بین گروه انجام می شد و دیگران را در آن محدوده راهی نبود. بیشتر محله‌ها دارای حوزه اجتماعی جاافتاده و از پیش ساخته‌ای بودند که از سطح زندگی اقتصادی و فرهنگی تقریباً همسانی برخوردار بودند، در کوچه‌های غیربن‌بست خانواده‌های ساکن ابتدا و انتهای هر محله، اگر رابطه آشنائی کمتری داشتند، در عوض در کوچه‌های بن‌بست روابط همسایگان، بیشتر براساس تفاهم و پیوندهای خاص محله‌ای بود، داد و ستد و یاری‌های همسایگی برقرار بود، رفت و آمدها و در نتیجه حس همبستگی بین افراد وجود داشت، امانت گرفتن وسایل مختلف و قرض بعضی کالاها و لوازم امری متداول بود و این خود بر تفاهم بین هم‌دیواران می‌افزود. همسایه‌ای که اجازه می‌داد، دیگران در هر زمان از آب چاه خانه او استفاده نمایند، پیوندهای عاطفی را بطور دلپذیری محکم و استوار می‌کرد، (خوش و بش) هر روزه امری طبیعی بود، در فصول مساعد عصرها خانم‌ها که از تنگنای خانه خسته می‌شدند جلو حیاط را آب و جارو می‌کردند و با دیدار همسایگان خلأ روحی خود را پر می‌نمودند، در این دیدارها سخن از هردی می‌رفت زیرا در آن زمان نه روزنامه‌ای بود نه رادیو نه تلویزیون، که برای اوقات بیکاری تسلائی باشد، ولی امروزه آن کمبودها را وسایل ارتباط جمعی و گرفتاری‌های اجتماعی پر کرده و مجالی برای پرداختن به دیگران نمی‌گذارد، بطوریکه هم اکنون ارتباط بین گروهی بسیار تضعیف شده و آن تقوائی که همسایه‌ها را کنار هم قرار می‌داد از میان رفته است، گفتیم، محله‌ها دارای خرده فرهنگ‌هایی بودند، بطور مثال گروه‌های اجتماعی ساکن سه قلاع، پاقله و کوچه گیان راه با سایر محله‌ها تقریباً تفاوت‌هایی داشتند، آنها دارای ویژگی‌های مشترکی بودند و از جهت اقتصادی و رفتارهای اجتماعی بیشتر به قشر روستائی متمایل بودند تا به گنش‌های شهری، به همین سبب ساکنان کوچه‌های یاد شده شرایط خاص خود را داشتند، خارج از ویژگی‌های نقاط مرکزی شهر.

به نظر می‌رسید محلات در طی سالیان متمادی جافتاده و شرایط مشترکی داشتند. اگر هم در محله‌ای یک دو خانواده متمکن ساکن بودند غنای آنها چندان آزاردهنده نبود با این وجود گاهی در محله‌ای یک «در» بزرگ با سردر و نقش‌های آجری و خواجه‌نشین و دالانی هشتی وجه مشخصه‌ای بود البته نه غرورآفرین برای صاحبخانه. خصایص یادشده تا زمانی بود که شهر نجابت و سلامت خود را از کف نداده و محدوده کوچک آن دست نخورده و بکر باقی مانده بود. امروزه تقریباً تمام بناهای سنتی از میان رفته و جای خود را با طرحی ناهمگون به بناهایی داده است که نه می‌توان آن را شهری محسوب داشت نه روستائی، آمیخته‌ای از قدیم و جدید، از اصل و بدل، از بومی و غیربومی. آئینه دل‌ها مکدر، پیوندهای عاطفی سست، یاری‌ها کم، (من)ها قوی و (ما)ها ضعیف.

۲-۳۱. محله‌های قدیمی

محله‌ها در بافت قدیمی شهر به وسیله کوچه‌های پرپیچ و خم و گاه بسیار تنگ و باریک که به منزله شریان‌هایی عمل می‌کنند همه نواحی را به هم مرتبط می‌سازند. از محله‌های معروف یکی محله پاقلعه است.

۱-۲-۳۱. محله پاقلعه:

به نظر می‌رسد در عهدی ناشناخته مردمی که در این نواحی به دنبال محل سکونت می‌گشتند بنا به مقتضیات، زمان بلندترین نقطه را که بیشتر قابل دفاع بود انتخاب کردند و به تدریج قلعه‌هایی در آن بنا نهادند دلیل این ادعا کلمه (پاقلعه) است که هنوز هم بعد از قرن‌ها بر زبان مردم جاری است. ساکنان قدیم (قلعه) هنگامی که از قلعه‌های خود بیرون آمدند و در اطراف خانه‌هایی ساختند به خانه‌های اطراف (پاقلعه) گفتند.

می‌دانیم معنی دیگر (پا) کنار و اطراف و پائین هر چیزی است. در نیم قرن پیش پا قلعه برای مردم یک نوع بازار روز بود. از انتهای بازار پالان دوزها کمی بالاتر از مسجد امام حسن (ع) به طرف شمال و شمال باختری، طرف دست راست چند خانه مسکونی به سبک روستائی وجود داشت اولین خانه متعلق به (خاله نرگس دانه کن) بود که در بحث دوا و درمان از او نام برده‌ایم. طرف چپ تقریباً ساختمانی وجود نداشت، اولین

مغازه‌ها بعد از این محوطه تقریباً باز در همین راستا از بالای صخره‌هائی که کمی با این سطح باز اختلاف ارتفاع داشت شروع می‌شد. دو، سه دکان اولی مخصوص فروش دل و جگر و کله پاچه بود که هرکسی از اهالی طالب بود می‌بایست به این محل مراجعه کند. دکان‌های دیگر در همین ردیف عبارت بودند از: قصابی، عطاری، بقالی...



تصویری از یکی از خانه‌های پاقلمه. خانه‌های دیگر وضعی بهتر از این نداشتند. سال ۱۳۵۱

روبروی این راسته محوطه‌ای بود که چند دکان در آن وجود داشت پس از گذشت سال‌ها به‌صورت مخروبه درآمد. بود در محوطه بازار، سنگ‌ها و صخره‌های طبیعی بزرگ و کوچکی بود که کهنه فروش‌ها لباس‌های دست دوم خود را روی آنها پهن نموده و به مشتریان عرضه می‌کردند، در این محدوده در هر گوشه همه نوع از اجناس خرده ریز و حتی اشیاء قدیمی و عتیقه عرضه می‌شد.

خانواده‌های متوسط گاه لباس‌های کهنه و نیم‌دار را خود شخصاً نزد یکی از کهنه فروش‌های آشنا می‌بردند و به‌امانت می‌گذاشتند پس از فروش مراجعه کرده وجه آن را دریافت می‌کردند و گاه افرادی بودند که واسطه این کار می‌شدند. توضیح این که فروشندگان و دلال‌ها بیشتر زن بودند. از کوچه‌های پاقلاع، کوچه معروفی به‌نام کوچه

درازه بود که انتهای آن به صخره‌های (چغا) برمی خورد دیگر کوچه و محله دو خواهران (امامزاده دو خواهران) که هنوز هم به همین اسم معروف است.

۳۱-۲-۲. محله گائیل گاه:

از محله‌های معروف آن زمان محله گائیل گاه بود. به گویش محلی گائیل به معنی گله است. کلمه گائیل تنها در این مورد خاص به کار می‌رفت والا در موارد دیگر همان گله استعمال می‌شود وجه تسمیه این محل این بود، که در گذشته‌های دورتر محلی برای استراحت شبانه و نگهداری گله‌های اطراف بوده است، از محله‌های دیگر (در شیخ) است که انتساب آن به شیخ ابوالعباس نهاوندی است که آرامگاهش هنوز باقی می‌باشد.

۳۱-۳. محله‌های قدیمی دیگر عبارتند از:

محله ذکائی‌های - محله سادات - محله چاله اولاد، محله چهارباغ - محله دشتله - محله چرایان - محله گلشن - محله بالا - محله چهارسو.

از کوچه‌های به نام، در روزگار گذشته چند کوچه به شرح زیر معروف بودند:

کوچه سید بزکش، کوچه پری جان، کوچه فرند، کوچه گیان راه، سرازیری (خونه سی Khonesi) کوچه لطیفی، کوچه ملارضا، کوچه دوآبه، کوچه معتمدی، کوچه حاج خدارحم، کوچه شرشره کوچه کاه فروشان، کوچه تلگراف خانه راسته میرزا آقا.

۳۱-۴. بافت سنتی شهر

وقتی از ساختمان‌های قدیمی بحث می‌کنیم نظر به شصت و هفتاد سال قبل داریم که طرح و الگوی آنها در مورد ادوار پیش از آنهم تا اندازه زیادی صادق است. آنچه درباره ساختمان‌های قدیمی گفته می‌شود مبتنی بر دو نگرش است. یکی دریافت و تشخیص نگارنده از ساختمان‌های آن زمان است. دیگری که تا حدی بر اصول فنی و تخصصی استوار است، با بهره‌گیری از طرح هادی مرحله اول نهانند انجام گرفته است.

۱- فرم خانه‌های قدیمی و چگونگی احداث آنها:

برخلاف امروز که نقشه ساختمان با ابعاد حساب شده، به وسیله متخصصین فن، ابتدا

بر روی کاغذ ترسیم می‌شود و پس از طی مراحل قانونی، روی قطعه زمین مورد نظر طرح ریزی می‌گردد، در قدیم نقشه ساختمان که اغلب ساده هم بود به وسیله افرادی خبره به نام معمار، روی زمین مورد نظر کشیده می‌شد. معمار بنا به تناسب مساحت زمین، با نظر صاحب کار اندازه و پهنای دیوار، اطاق‌ها و راهروها را با مقداری پودر گچ خط کشی می‌کرد، سپس چند نفر کارگر با بیل و کلنگ پی دیوار را که به اصطلاح محلی (بِنَوَه Bonevâ) گفته می‌شود می‌کنند عرض بنوه بستگی به طبقات ساختمان داشت، هرگاه ساختمان دو طبقه بود، عرض دیوارها ممکن بود تا یک متر هم برسد، پی دیوارها را به اندازه‌ای گود می‌کردند که به زمین سفت (سفتم Seftem) برسد برای پر کردن پی ابتدا مقداری گل و آهک مخلوط شده را در کف آن می‌ریختند بعد با سنگ‌های درشت که از قبل در پای کار آماده بود به ردیف پر می‌کردند، مجدداً روی آن را گل و آهک می‌ریختند، تا هم سطح زمین گردد، گاهی برای جلوگیری از نفوذ رطوبت مقداری آن را بالا می‌آوردند، پی را چند روزی به حال خود رها می‌کردند تا هم اندکی خشک شود و نشست لازم را بنماید. گاهی برای جلوگیری از رطوبت، مساحت زیر بنا را به اندازه یک یا دو پله بالاتر از سطح زمین با سنگ بالا می‌آوردند و خاک خشک روی آن می‌ریختند تا منافذ آن پر شود، پس از اتمام ساختمان کف اطاق‌ها را که با سنگ یا خاک پر شده بود، کاهگل می‌کردند، سقف اطاق‌های قدیمی اغلب بلند بود و گاهی به ۴ متر هم می‌رسید. قبل از اینکه تا زیر تیر برسد رف‌ها و طاقچه‌ها را از کار بیرون می‌آوردند. بعد از اینکه دیوارها به اندازه لازم بالا می‌آمد، روی آن را تیرپوش می‌کردند. تیرپوش به این صورت بود که به فاصله‌های معین روی دیوارها را در عرض، تعدادی تیر ضخیم چوبی که در محل فراوان بود قرار می‌دادند. برای اینکه تیرها جابجا نشود فاصله بین دو تیر را با خشت و گل پر می‌کردند برای جلوگیری از پوسیدگی دو سر آن‌ها قدری می‌سوزاندند. گاهی دیده می‌شد که انتهای یک یا چند تیر از دیوار بیرون پیدا بود و اقدام به بریدن آن نمی‌شد، علت این بود که به زیبایی بیرون خانه توجه نداشتند، روی تیرها را قبل از انداختن حصیر با قطعه چوب‌هایی که به طرز مناسبی تراش خورده و به آن داریکه می‌گفتند می‌پوشاندند. داریکه‌ها را با فاصله‌های معین بطور مستقیم یا مورب با میخ می‌کوبیدند، و به تناسب مساحت حصیری روی آن می‌کشیدند. ابتدا با قشر نازکی از گل

روی آن را پوشانده، بعد از اتمام کارهای دیگر با کاهگل اندود می‌کردند. بعضی‌ها که توانائی خرید حصیر را نداشتند به‌جای آن، روی تیرها شاخ و برگ درختان می‌انداختند. سقف برخی خانه‌هایی که سی‌چهل سال از بنای آنها گذشته بود سیاه می‌شد حصیرها تقریباً پوسیده و خاکشان گه‌گاه ریزش می‌کرد. در سقف خانه‌های خیلی قدیمی گاه شنیده می‌شد که مار لانه کرده است بدون اینکه به‌کسی آسیب برساند برای اینکه به‌خیال خود ما را (نمک‌گیر) کنند و از صدمات احتمالی در امان بمانند مقداری گندم را می‌پختند و در محلی که مورد استفاده مار قرار گیرد می‌نهادند و به‌آن (گنم شامارو) می‌گفتند و گاه افرادی را بنام درویش خبر می‌کردند تا مار را بگیرد. در این جا با بهره‌گیری از طرح هادی مرحله اول نهادند به‌ویژگی‌های عناصر تشکیل دهنده خانه‌های سنتی می‌پردازیم^۱ این عناصر عبارتند از:

۱. اطاق‌ها

(طاق عمده‌ترین فضا در واحد مسکونی است، در خانه‌های سنتی اختصاص فضا به‌شکلی تفکیک شده مشابه آنچه در خانه‌های جدید دیده می‌شود وجود ندارد، فعالیت‌های متنوع خانواده شامل زندگی روزانه در طاق انجام می‌گیرد با این حال طاق مجزائی جهت پذیرائی در نظر گرفته شده است.

نقشه اطاق‌های سنتی یک مربع مستطیل خالص است، دیوارهای اطاق‌ها دارای سطوحی صاف هستند که طاقچه‌ها، رفته‌ها و دولاچه‌ها در داخل آنها تعبیه شده است. بدین ترتیب تمام عناصر معماری طاق در داخل دیوار قرار می‌گیرد و سطح طاق یکپارچه و بدون دست خوردگی باقی می‌ماند.

طاق قابلیت تفکیک دارد و می‌تواند کاملاً از فضاهای دیگر جدا شود به‌این ترتیب در هوای سرد منطقه، گرم کردن آن به‌سادگی میسر است، علاوه براین جدائی طاق از مسیر عبور و مرور و محیط خصوصی آن را حفظ می‌کند.

نورگیری طاق اهمیت بسیار دارد. نورگیری عمیق‌تر، با قرارگیری طول طاق در عمق ساختمان میسر شده است. پرت حرارتی به‌کمک تفکیک فضاها و ضخامت قابل

۱. تصاویر و نوشته‌های فنی این بحث مربوط به‌شرکت طرح و معماری است که سرکار خانم دکتر اعتماد لطف کرده و در اختیار نگارنده قرار داده است.

ملاحظه دیوارها به حداقل رسیده است.

طاق تو در تو در اکثر خانه‌ها وجود دارد. اهمیت این نوع طاق‌ها به‌خصوص در خانه‌های کوچک بسیار است طاق از دو بخش تشکیل می‌شود که قابلیت تفکیک و ادغام دارند، قرارگیری دو قسمت این طاق به دو صورت می‌شد، در حالت اول، دو بخش طاق مجاور یکدیگر در جبهه نورگیر قرار می‌گیرند در این حالت هر دو طاق نور مستقیم دارند و ابعادشان چندان متفاوت نیست، در حالت دوم دو بخش در امتداد یکدیگر و در عمق ساختمان ساخته شده‌اند که در اکثر خانه‌های سنتی از نوع اخیر، استفاده شده است، در این حالت طاق جلوی، نور مستقیم و ابعاد بزرگتری دارد و طاق عقبی نور دست دوم و ابعاد کوچکتر دارد. در اصطلاح محلی به طاق عقبی گرمخانه می‌گویند. ابعاد کوچکتر، امکان تفکیک کامل، و همچنین دوری از فضای سرد بیرون، گرم کردن گرمخانه را به سادگی میسر می‌کند و پرت حرارتی را به حداقل می‌رساند.

در مواقع سرد، گرمخانه محل زندگی خانواده است، در فصل مناسبتر درب میانی باز می‌شود و دو طاق به شکل یک طاق تو در تو عمل می‌کند، پنجره جلویی نور کافی به طاق می‌رساند، با گرم شدن هوا، محل فعالیت و زندگی به طاق جلوی منتقل می‌شود. در مواقع مناسب امکان ادغام فضای طاق با ایوان وجود دارد) آنچه به مطالب فوق باید اضافه گردد این است که طاق‌های سنتی بدون استثناء دارای طاقچه بودند تعداد آنها بستگی به طول طاق داشت بیشتر خانه‌ها هم دارای (رفه) بودند، رف‌ها در بالای طاقچه‌ها قرار داشت که برخی از ظروف چینی یا چیزهایی که می‌خواستند از دسترس بچه‌ها به دور باشد در آن قرار می‌گرفت، در بیشتر خانه‌ها یک جلد قرآن، دیوان حافظ و برخی کتب قدیمه را در طاقچه انتهائی می‌گذاشتند.

خانم‌ها و دخترها که اغلب بیکار هم بودند بامداد روی تکه‌های چلوار گل و بوته می‌کشیدند، سپس با یک نوع نخ رنگارنگ که به آن (بلوتری)^۱ می‌گفتند، آن را گل‌دوزی نموده و در داخل طاقچه پهن می‌کردند بطوریکه گل‌های آن روی دیوار زیر طاقچه قرار می‌گرفت تا نظر بیننده را جلب کند. این پوشش‌ها بیشتر در طاق‌های پذیرائی بکار می‌رفت.

۱. (بولوتری) تلفظ نادرست (Broderie) است که واژه‌ای فرانسوی است و به معنی گل‌دوزی و قلاب دوزی می‌باشد.

در یک یا دو طرف اطاق جائی را در داخل دیوارها تعبیه می‌کردند که به آن (رخت چن) می‌گفتند و رختخواب‌ها را در میان آن می‌چیدند، در عقب اطاق‌های قدیمی جائی بود مانند شومینه‌های امروز که هواکشی به پشت بام داشت برای گرم کردن اطاق در آن هیزم می‌سوزانند. بالای آن را به صورت جالبی گچ‌بری می‌کردند و به نام سربخاری خوانده می‌شد.

ابتکار خاص دیگری که در بعضی خانه‌ها بکار رفته بود تعبیه محل چراغ خواب بود. در ارتفاع مناسبی در دل دیوار اطاق که بیشتر در دیوار میان دو در ورودی که به ایوان یا مستقیماً به حیاط باز می‌شد، محفظه‌ای به ارتفاع یک متر و عرض نیم متر وجود داشت که به آن جا چراغی می‌گفتند. شب‌ها موقع خواب چراغ لامپا یا گردسوز و گاهی فانوسی را که فتیله آن قدری پائین کشیده شده بود در آن قرار می‌دادند و درب شیشه‌ای آن را می‌بستند در سقف این (جا چراغی) هواکش باریک مناسبی بود که هوای آلوده را به بیرون منتقل کرده و مانع فساد هوای اطاق می‌شد. دیوارها را اغلب با گچ سفید می‌کردند، برای اینکه لباس یا متکا و پستی‌ها را سفید نکند مقداری لعاب کتیرا را با پارچه‌ای روی دیوارها می‌مالیدند.

در کنار اطاق‌های نشیمن طبقه اول انبارهایی برای ذخیره آذوقه و زغال زمستانی وجود داشت. در بعضی حیاط‌ها، طبقه زیرین به اندازه چند پله از کف حیاط پائین‌تر بود و انبارها در آن قسمت قرار داشت به این طبقه زیرین شبستان می‌گفتند که در تابستان‌ها به علت خنکی برای نشستن هم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

مشخصات یادشده بیشتر مربوط به خانه‌های طبقات متوسط بود. خانه طبقات کم درآمد ساکن پاقلمه یا محله در شیخ حالت روستائی داشت.

از سقف اغلب شبستان‌های یاد شده انتهای زیرین چاله کرسی طبقه اول پیدا بود. چاله کرسی در این گونه خانه‌ها عبارت بود از یک عدد کشک‌ساب که برای این کار وسیله مناسبی بود، کشک‌ساب که اکنون می‌رود بطور کلی از دور خارج شود ظرف سفالی ای بود که ته آن دایره‌ای به قطر حدود ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر بود و دایره لبه آن دو برابر این مقدار بود.

در اطاق‌های یک طبقه چاله کرسی گودالی دایره‌وار بود که قطر ته آن اندکی کمتر از

لبه آن و حدود ۱۰ الی ۱۵ سانتی متر از سطح بالاتر بود. حوض کرسی مربعی بود به اندازه اضلاع کرسی که عمق آن حدود ۱۵ سانتی متر از کف زمین پائین تر بود و پایه‌های کرسی در آن جا می‌گرفت. ضرورت حوض کرسی به این جهت بود که پایه‌های کرسی به اطراف حرکت نکند.

هنگامی که در اواسط فروردین کرسی را برمی‌داشتند، گودال مزبور را با تخته مخصوص به نام تخته حوض کرسی می‌پوشاندند بطوریکه هم سطح بقیه قسمت‌ها می‌شد.

۲. ایوان

(اکثر خانه‌های سنتی دارای ایوان هستند - ایوان فضای واسطی است که ارتباط حیاط و ساختمان را تأمین می‌کند.

- ایوان در جبهه نورگیر قرار گرفته، جبهه نورگیر ایوان باز است. سقف و سه طرف دیگر ایوان کاملاً پوشیده است، به نحوی که در داخل آنها کوران نمی‌شود، ایوان‌ها اکثراً در مقابل یکی از اطاق‌ها قرار گرفته‌اند و به صورت ممتد و کشیده کمتر دیده می‌شوند، اطاق پشت ایوان، اطاق تابستانی است. در فصول مناسب این اطاق به وسیله باز شدن درب با فضای ایوان یکپارچه می‌شود. اطاق‌های جنبی ایوان نیز به آن راه دارند در فصول مناسب ایوان ارتباط فضاهای مجاور را تأمین می‌کند. قرارگیری ایوان در جبهه آفتابگیر و رو به حیاط وضعیت مطلوب و مناسبی فراهم آورده است.)

علاوه بر مطالب بالا یادآور می‌شود، که ایوان در خانه‌های قدیمی هنوز هم وجود دارد. گاهی ایوان تا چند متری عمق ساختمان امتداد یافته است. در حیاط‌های کوچک دو اطاق، ایوان در وسط قرار داشته و اطاق‌ها در دو طرف دیده می‌شود، ارتباط اطاق‌ها از راه ایوان به وسیله دو در چوبی تأمین می‌گردد، طول ایوان گاهی به ۲ تا ۳ متر می‌رسد که انتهای آن به اطاقکی است به نام قهوه خانه، ایوان در بعضی خانه‌ها سراسری و بیشتر در طبقه دوم است بطور مثال اگر طول اطاق‌های زیر ۸ متر باشد در طبقه دوم مقداری از مساحت به ایوان اختصاص پیدا می‌کند. سقف ایوان بوسیله چند ستون چوبی نگهداری می‌شود. در و پنجره اطاق‌های بالا در میان ایوان باز می‌گردد. دیواره‌های ایوان‌ها را با آجرهای ساییده شده نقش‌های هندسی جالبی می‌دادند، در تابستان‌ها در لبه ایوان‌ها

گلدان‌هائی از گلهای رنگارنگ شمعدانی قرار می‌دادند که به پائین آویزان می‌شد و منظره جالبی داشت.

۳- حیاط

(حیاط در خانه‌های سنتی اهمیت بسیار دارد. حیاط در بخش جنوبی زمین قرار می‌گیرد و آفتابگیر است. در هوای سرد منطقه، حیاط آفتابگیر محل فعالیت خانواده می‌باشد. خانه‌های سنتی اکثراً زیرزمین دارند و کف حیاط پائین‌تر از طبقه همکف است، دسترسی از حیاط به طبقه همکف با چند پله تأمین می‌شود.

برعکس اقلیم معتدل و مرطوب که حیاط عنصر ارتباطی فضاها است در اقلیم سرد منطقه، نقش ارتباطی حیاط‌ها هم از جهت نوع ساخت، ارتباط مستقیمی با اطاق‌ها دارد، حیاط خانه طبقات فقیر کوچک و محقر است این گونه حیاط‌ها در محله پاقلعه و (درشیخ) و برخی نقاط مرکزی شهر دیده می‌شود، وسعت آنها گاهی به ۵۰ تا ۶۰ متر می‌رسید و اگر هم بزرگتر بود شباهت زیادی به خانه‌های روستائی داشت.

سابقاً در بیشتر این گونه حیاط‌ها محل‌هائی برای نگهداری گاو و گوسفند و الاغ درست شده بود. برخی خانواده‌هائی که در نواحی گوشه سرتل یا کوچه درازه ساکن بودند گله‌های بزرگی داشتند که هر صبح و عصر هنگام حرکت از کنار شهر گرد و خاک زیاد برپا می‌کردند. آنها سگ‌های نگهبان هم داشتند.

اکنون که حدود چهل پنجاه سال از آن زمان گذشته به سبب تغییر الگوی زندگی شرایط آن روزگار هم دگرگون شده است. ولی اکثریت با طبقه متوسط یا همان کسبه شهری بود، که دارای حیاط‌های وسیع با حوض آب روان و باغچه با انواع گل‌های زینتی از قبیل اطلسی، گل آهاری، لادن، ناز، شب‌بو، و سایر انواع دیگر و همچنین درختان میوه، از جمله مو بود. موها را روی داربستی به نام تالار Tallar قرار می‌دادند، گاهی انگور آن را در کیسه نموده و تا شب چله روی شاخه نگهداری می‌کردند.

گرچه به‌نمای ساختمان از بیرون اهمیتی نمی‌دادند ولی از داخل بیشتر حیاط‌ها دارای نمای آجری با طاقنماها، حاشیه‌ها و اشکال زیبای هندسی بود. لبه دیوار حیاط‌ها را که تره Torh خوانده می‌شود یکی دو ردیف آجر چیده سپس روی آنها را کاهگل می‌کردند، ناودان‌ها هم قطعه چوبی بود درازای حدود ۵۰ سانتی متر که در طول،

به اندازه چند سانتیمتر گود شده بود. این ناودان‌ها بیشتر به سمت کوچه کار گذاشته شده بود، بهمین جهت در مواقع بارندگی مزاحم عابرین می‌گردید، خیلی از حیاط‌ها دارای دالان‌های کوچک و بزرگ بودند که هنوز بعضی وجود دارند، دالان‌های کوچک به صورت هشتی بود که در داخل آن طاق نماهای کوچکی برای نشستن تعبیه شده بود در بیرون، در دو طرف در، سکوهایی به نام خواجه نشین ساخته شده بود، حیاط‌هایی که دارای خواجه نشین بودند، در ورودی آنها کم و بیش به اندازه یک متر از دیوار عقب‌تر بود تا محلی در دو طرف برای تعبیه و ساخت سکوها وجود داشته باشد، دیوار خواجه نشین‌ها محاذی دیوار کوچه بود ارتفاع آنها هم به اندازه‌ای بود که کسی به آسانی بتواند روی آن بنشیند، گاهی افراد خانه روی آن می‌نشستند با همسایه‌ها (گپ) می‌زدند. این سکوها جنبه‌های معنوی هم داشت زیرا خستگی را از تن عابرین بیرون می‌کرد و یا رهگذر بار به دوشی را لحظه‌ای آرامش می‌بخشید.

دالان‌های طویل اغلب نیمه تاریک بودند، طول بعضی حتی به ۱۰ متر هم می‌رسید. در چند حیاط ممکن بود در داخل یک دالان باشد، همسایه‌های هم دالان به خوبی باهم سر می‌کردند، طاق دالان‌ها به صورت ضریبی بود که گاهی هم اطاق‌هائی روی آن می‌ساختند.

بسیاری از خانواده‌ها در تابستان تخت‌های چوبی بزرگ را لب باغچه یا هر جای مناسب دیگر کنار هم می‌زدند و روی آنها قالی پهن کرده شبها را به صبح می‌آوردند. کف حیاط‌ها را هم که با آجر یا قلوه سنگ‌های رودخانه‌ای فرش شده بود آب‌پاشی می‌کردند و بساط چای و سفره شام و عصرانه روی تخت پهن می‌شد، تماشای گل‌ها و صدای ترنم آب حوض که به پاشوره‌ها می‌ریخت موجب آرامش اهالی خانواده بود.

۴. طاق‌نما:

برخی حیاط‌های بزرگ دارای طاق نما بودند، دیواری که ضخامت آن به حدود ۱ متر می‌رسید امکان داشت که در طول آن چند طاق‌نما هم احداث شود. کف طاق‌نماها حدود ۲ متر از سطح حیاط بلندتر بود. طاق‌ها به صورت ضریبی و هلالی شکل بودند که تابالای دیوار که به آن (تره Torh) می‌گفتند می‌رسید. عمق طاق نماها حدود ۵/۰ متر بود، دیوارهای داخلی طاق نما را بیشتر با گچ سفید می‌کردند. جرز بین طاق نماها را با

آجر بالا می‌آوردند.

۵. در و پنجره‌ها

در و پنجره‌ها همانطور که در تصاویر دیده می‌شود تماماً از چوب و هرکدام دارای یک یا دو قاب شیشه‌ای بودند.

درهای میان اطاق‌ها یکسره از تخته بود، پنجره خانه‌های افراد کم درآمد به‌ندرت دارای قاب شیشه‌ای تمام بود در و پنجره‌های پنجاه شصت سال پیش بعضی دارای لولا ولی قدیمترها در بالا و پائین دارای زائده‌ای از چوب بودند که روی تکه سنگ یا قطعه چوب اندک گودی در حول محور خود می‌چرخیدند، در این گونه درها دو رشته زنجیر کوتاه درها را به چهارچوب وصل می‌کرد و موجب نگهداری آنها می‌شد. در اطاق‌هایی که درهای ورودی در میان ایوان باز نمی‌شد و مستقیماً و بی واسطه با حیاط ارتباط داشت فاصله میان درها تا صحن اطاق یعنی محلی که فرش پهن می‌شد محوطه‌ای به‌نام کفش‌کن به‌طول دو لنگه و عرض یک لنگه در وجود داشت که کفش‌ها را برای اینکه از برف و باران خیس نشود و در شب‌های سرد یخ نزنند در میان آن از پا درمی‌آوردند، یک نوع در به‌نام (ارسی) در خانه‌های قدیمی به‌کار رفته بود که در قسمت جلو ساختمان رو به حیاط کار گذاشته شده بود، ارسی‌ها چه در کتیبه‌های بالا و چه در پائین دارای شیشه‌های الوان بسیار زیبا بودند و به‌وسیله قطعات کوچک چوب با هنرمندی و شکیبائی بسیار کنار هم قرار داده شده بودند برای اتصال شبکه‌ها هیچ‌گونه چسب به‌کار نمی‌رفت، بلکه به‌وسیله زیانه‌هایی بهم متصل می‌شدند در ارسی‌ها به‌صورت کشوئی بود که از پائین به‌بالا به‌طور عمودی حرکت داده می‌شد. هنگامی که بالا زده می‌شد چفتی در زیر آن قرار می‌گرفت که آن را نگاه می‌داشت، مطلب دیگری که در مورد پنجره‌های قدیمی قابل ذکر است این است که منافذ پنجره‌ها و درهائی را که خروج و دخول از آنها صورت نمی‌گرفت از ابتدا تا پایان زمستان به‌وسیله تکه‌های کاغذ یا پارچه‌ای که به‌سریش آغشته بود می‌بستند تا مانع نفوذ سرما شود دیگر اینکه در شبها خیلی سرد در اثر بخار موجود در داخل اطاق‌های نشیمن، روی شیشه‌ها گلبوته‌های بسیار زیبایی ایجاد می‌شد، وقتی صبح‌ها اهالی خانه از خواب برمی‌خاستند با مناظر بسیار بدیع و جالبی روبرو می‌گردیدند.

۶. در ورودی حیاط‌ها

در حیاط‌ها همگی از چوب و از الوارهای ضخیم و دو لنگه بود، به علت اینکه درها بسیار سنگین بودند و هیچ لولائی توان نگهداری آنها را نداشت درها را روی پاشنه‌هایی استوار می‌کردند، این پاشنه‌ها که در گویش محلی به آن (گی جن) می‌گویند به وسیله آهنگرهای محلی ساخته می‌شد. شکل آن مانند دوشاخه‌ای بود که کف آن به اندازه کلفتی چوب در بود و انتهای آن دارای نوک بلندی حدود ۲۰ سانتی متر بود که با میخ درشتی از دو طرف کوبیده می‌شد و در حول محور خود به حرکت در می‌آمد پایه گیجن‌ها بیشتر در حلقه‌ای آهنی که در بالا و پائین چهارچوب نصب شده بود فرو می‌رفت و باعث می‌شد که لنگه‌های در، کنار و موازی چهارچوب بایستند.

هر لنگه در از دو قطعه الوار سنگین ساخته شده بود، برای آنکه آنها را در کنار هم قرار بدهند بوسیله دو قطعه آهن یا چوب به عرض حدود ۵ سانتی متر و به طول پهنای دو لنگه، بوسیله گل‌میخ‌های درشت نگهداری می‌شدند. برای بستن درها از دو نوع چفت استفاده می‌شد، چفت‌ها یا به صورت دانه‌های زنجیر بهم پیوسته بود یا از قطعه آهنی ساخته شده بود که سوراخ انتهائی آن بوسیله حلقه‌ای به در متصل بود و در موقع لزوم سر آن را در داخل حلقه‌ای که به چهارچوب بالا نصب شده بود قرار داده قفل می‌کردند. دیگر کلون یا به اصطلاح محلی (کلوم) بود، کلوم قطعه چوبی بود به طول حدود ۷۵ سانتی متر و به شکل مکعب مستطیل که در دو بازوی چوبی که بطور جدا پشت در هر لنگه در نصب شده بود فرو می‌رفت و وسیله مناسبی برای بسته شدن درها بود خیلی از حیاط‌ها دارای در دیگری بودند بنام (هرزه پوش) که بین در اصلی و حیاط قرار داشتند چون در اصلی بیشتر از صبح تا اوایل شب باز بود برای اینکه کسی سرزده وارد نگردد هرزه پوش وسیله مناسبی بین حیاط و محیط بیرون بود.

۷. دق الباب:

در آن زمان زنگ اخبار و افاف رایج نبود، برای خبر کردن اهالی خانه از چکشهایی که سر آن به شکل سر شیر یا پنجه انسان بود، استفاده می‌شد. چکش‌ها قطعه آهنی مکعب مستطیل شکلی بودند به طول حدود ۲۰ سانتی متر که به وسیله حلقه‌ای بطور آزاد، روی در آویزان بود و در زیر آن تکه آهنی نصب شده بود که در موقع لزوم چکش

را روی آن می‌کوبیدند و اهالی خانه را خبر می‌کردند. دیگر حلقه دایره‌واری بود که به لنگه دیگر کوبیده شده بود و دارای صدای ظریفتری بود. در بعضی شهرها حلقه آهنی ظریف مخصوص خانم‌ها بود به جهت اینکه اهالی خانه می‌دانستند که کسی که در می‌زند مرد است و حجاب لازم را رعایت می‌کردند.

۳۲. مصالح ساختمانی:

عمده‌ترین مصالحی که در ساختمان‌های قدیمی به کار رفته خشت خام است. خشت به وسیله افرادی به نام خشت مال در محوطه‌های خالی اطراف شهر زده می‌شد. قالب خشت زنی به شکل مربع بود که طول هر ضلع آن حدود ۲۵ سانتی متر و ارتفاع آن حدود ۵ سانتی متر بود، گل خشت از خاک رس بود که چسبندگی زیادتری داشت. خشت گاهی به تعداد زیاد به وسیله چند خشت مال در زمینی مسطح زده می‌شد. دو نفر کارگر گل مخصوص را آماده کرده در داخل زمبه در کنار دست خشت مال خالی می‌کردند. خشت مال در حالیکه مقداری خاک خشک در کف قالب می‌ریخت دست خود را در ظرف آبی که در کنارش بود می‌زد سپس مقدار گل لازم را در قالب نهاده با پنجه و کف دست صاف می‌کرد تا هم سطح ارتفاع قالب گردد سپس با چابکی خاصی قالب را بیرون آورده و در کنار خشت زده شده قرار می‌داد و به همین ترتیب جلو می‌رفت تا حدی که لازم می‌دید. سپس برگشته و قالب را در کنار خشت اولی نهاده دوباره همان ردیف را تا آخر طی می‌کرد. یک خشت مال چابک ممکن بود روزی یک هزار خشت بزند. در هوای گرم تابستان پس از یکی دو روز سر دو خشت را مانند عدد ۸ بهم می‌زدند تا زودتر خشک شود. خشت‌های خشک شده به وسیله افرادی به نام خرکدار به پای کار حمل می‌گردید. از دیگر مصالح سنگ و آجر بود که از تپه‌های اطراف یا کف رودخانه‌ها به وسیله همین خرکدارها به محل ساختمان حمل می‌شد. آجرهای نیمه در نمای ساختمان یا در پایه‌های بعضی خانه‌ها به کار می‌رفت برای پیوند و استحکام قسمتی از دیوار به قسمت دیگر گاهی تیرک‌هایی به طول یک تا ۲ متر در میان دیوارها قرار می‌دادند، برای اینکه از نفوذ آب در کف حوض‌ها یا خزینه حمام‌ها جلوگیری شود به جای سیمان که تا آن زمان در نهانند وجود نداشت از ساروج استفاده می‌شد، ساروج

ملاطی بود مخلوط از آهک و خاکستر و محصول گیاهی، به نام (کریو Carapu) که کار سیمان امروزی را انجام می‌داد.

۱-۳۲. آجر.

آجر در کوره‌های اطراف شهر تهیه می‌شد. چون سوخت کوره‌ها از کاه بود هنگامی که کوره روشن بود دود غلیظ بدبوئی از دهانه آن خارج می‌شد که چند روزی فضای تنفسی شهر را آلوده می‌کرد. محصول این کوره‌ها بیشتر آجرهای نیمه بود که در نمای ساختمان‌ها بکار می‌رفت یک نوع آجر جوش که پخت زیادتری می‌برد و بسیار محکم بود برای کف حیاط‌ها یا ایوان‌ها بکار می‌رفت نوع دیگر که بیشتر برای پله‌ها مصرف می‌شد به نام آجر نظامی بود، این نوع آجر به شکل مربع کامل بود که هر ضلع آن به حدود ۴۰ سانتی متر می‌رسید.

از کوره‌های معروف یکی کوره (عموسیاه) حمامی بود که در بالای تپه (در شیخ) کنار رودخانه قیصار قرار داشت. کوره دیگری نزدیک غسالخانه قدیمی بود که در همان سال‌ها هم به صورت مخروبه بود در سال‌های بعد با پیشرفت‌هایی که در فرهنگ اجتماعی و اقتصادی مردم بوجود آمد کم‌کم تغییراتی در همه شئون زندگی پدیدار گردید و فکر ایجاد ساختمان بانقشه مهندسی و مصالح مقاوم رایج شد. برای اطلاع، آمار و ارقامی از چند نوع مصالح ساختمانی و دستمزدها و بهای مصالح در اینجا نقل می‌کنیم.

۲-۳۲. قیمت تقریبی برخی مصالح ساختمانی بین سال‌های ۴۵ تا ۵۰

دستمزد متوسط روزانه کارگران و استادکاران

بنا درجه یک	۳۰۰ ریال	درجه دو	۲۰۰ ریال
گچکار درجه یک	۲۰۰ ریال	درجه دو	۱۵۰ ریال
سفیدکار درجه یک	۲۵۰ ریال	درجه دو	۱۵۰ ریال
سیمانکار درجه یک	۳۰۰ ریال	درجه دو	۱۸۰ ریال
نجار بین	۲۰۰-۱۰۰ ریال		
	مزد نقاش متری است		

لوله کش کنتراتی است. قیمت هر متر سیم کشی بین ۲۰-۳۰ ریال
 آهنگر بین ۱۰۰-۲۰۰ ریال جوشکار بین ۱۰۰-۲۵۰ ریال
 مقنی ۱۰۰-۲۰۰ ریال عمله ۵۰-۸۰ ریال
 تخته روسی با پوشش سقف به قطر ۲ سانتی متر مربع در بنگاه ۴۵ ریال چوب گرد
 ساختمانی خرواری ۱۵۰۰ ریال
 موزائیک ایرانی متر مربع (ساده، حصیری، الوان) ۴۵ تا ۷۰ ریال
 موزائیک فرنگی متر مربع (الوان - فرشبو ۷۰ تا ۹۵ ریال
 نرخ مصالح ساختمانی در فصول سال خیلی جزئی تفاوت می‌کرد

۳۳. لوازم بنائی:

از ابزار و لوازم بنائی غیر از بیل و کلنگ، تیشه و ماله که هنوز هم مورد استفاده است
 وسایل دیگری وجود داشت که امروزه به علت اینکه از بالا برها استفاده می‌شود دیگر
 کاربردی ندارند که از آن جمله یکی کفه و دیگری ناوه بود.

کفه، چند تخته بهم متصل بود که سه طرف آن دارای لبه کوتاهی به بلندی ۵ سانتی
 متر بود و یک طرف دیگر از جهت طول صاف و بدون برآمدگی بود و برای حمل گل از
 آن استفاده می‌شد پس از آنکه از گل پر می‌شد کارگر آن را روی شانه گرفته به بالای دیوار
 حمل می‌کرد و به وسیله بنا که روی داربست چوبی ایستاده بود از طرف باز آن را روی
 دیوار خالی می‌کرد.

ناوه، همانطوری که از نامش پیداست مانند قایقی بود در مقیاسی کوچکتر که طولش
 حدود یک متر و عرض آن بین ۲۰ تا ۳۰ سانتی متر، با این تفاوت که وسط آن اندکی فرو
 رفته بود بطوریکه وقتی در زمین قرار می‌گرفت دو سر آن حالت برجستگی داشت و بدنه
 آن در طول نسبت به ته آن در دو طرف حالت زاویه منفرجه داشت، پس از پر شدن
 به کمک کارگر دیگری روی شانه ناوه کش قرار می‌گرفت کارگران ناوه کش جوان و پرزور
 بودند گاهی از نردبان‌های بلند به اندازه ساختمان دو طبقه با مهارت و سرعت بالا
 می‌رفتند؛ مزدشان هم از کارگران عادی بیشتر بود.

نرخ مصالح ساختمانی:

نوع جنس	واحد مقیاس	قیمت
سیمان	کیسه	۱۵۰ ریال
سیمان	یک تن	۱۷۰۰ ریال
ماسه شسته	متر مکعب	۲۰۰ ریال
شن خاکی	متر مکعب	۸۰ ریال
خاک رس بدون مواد	متر مکعب	۱۵۰ ریال
سنگ ماسه فشرده	متر مکعب	۲۰۰ ریال
سنگ قلوه رودخانه	متر مکعب	۷۰ ریالی
سنگ شسته	متر مکعب	۸۰ ریال
سنگ معدنی لاشه	متر مکعب	۸۰ ریال
سنگ رگی	متر طول	۱۲۰ ریال
آجر سیم‌بر محلی	۱۰۰۰ قالب	۱۴۰۰ ریال
آجر قزاقی	۱۰۰۰ قالب	۱۴۰۰ ریال
آهک	خروار	۱۸۰ ریال
گچ	خروار	۱۸۰ ریال
کاه	خروار	۳۰۰-۴۵۰ ریال

در آن سال‌ها، در پائیز و بهار و باران‌های مفصل می‌بارید، کاه‌گل مقاومت زیاد نداشت به همین علت سقف بیشتر خانه‌ها چکه می‌کرد، گاهی سقف اطاق‌ها به قدری چکه می‌کرد که هرچه ظروف مسی و سفالی بود زیر آن قرار می‌دادند، کافی به نظر نمی‌رسید، در این موقع فرش یا زیلوها را کنار می‌زدند تا از خیس شدن آن جلوگیری شود پس از اتمام چکه روی تیر اطاق‌ها هم باقی می‌ماند، برای جلوگیری از چکه در روزهایی که آفتاب بود همواره عده‌ای در پشت بام‌ها به لگد کردن مشغول بودند، گاهی از نوعی نمک نامرغوب که قابل مصرف نبود بنام (نمک کرفله Kerfelá) استفاده می‌شد، خاصیت نمک مزبور این بود که آب را جذب و گل را سفت می‌کرد، بیشتر در مسیری که

به‌ناودان (سوول) ختم می‌شد آب نفوذ می‌کرد از این جهت آن قسمت را بیشتر لگدکوب می‌کردند. برای سفت و متراکم کردن ذرات گل از وسیله دیگری به‌نام (بورگلو Borgelo) استفاده می‌کردند بورگلو که همان بام غلطان است، سنگ استوانه‌ای شکلی بود به‌طول حدود یک متر که وزن آن تخمیناً به ۷۰ تا ۸۰ کیلوگرم می‌رسید، آن را با فشار پای راست روی سطح بام حرکت می‌دادند گاهی سنگ تراش‌ها در دو سر بام غلطان‌ها دو سوراخ ایجاد می‌کردند و دو میخ طویله در طرفین آن فرو می‌نمودند، با بستن طنابی به دو میخ، آن را با دست به اطراف حرکت می‌دادند.

۳۴. بام‌اندود

پشت بام‌ها را طوری طراز و کرم (Corom) بندی می‌کردند که لبه‌ها قدری بالا و بقیه سطوح با شیب ملایمی به سمتی که ناودان قرار داشت متمایل بود تا آن زمان مردم از ایزولاسیون و یا اسفالت و قیرگونی اطلاعی نداشتند.

پشت بامها را با کاهگل اندود می‌کردند. کاهگل به این صورت بود که مقداری خاک در پای دیوار حیاط در کوچه یا داخل باکاه مخلوط می‌کردند سپس وسط آن را به شکل حوضچه‌ای درمی‌آوردند و مقدار آب لازم را به آن اضافه می‌کردند و بوسیله بیل بهم می‌زدند تا کاملاً به صورت گل درآید. کاهگل را مدت چند روز در همان حال باقی می‌گذاشتند تا اگر تخم علفی در آن باشد سبز شود و از میان برود.

بام‌اندود هر دو یا سه سال یکبار تجدید می‌شد، چنانچه ضخامت خاک پشت بام زیاد می‌گردید آن را کنده فرو می‌ریختند و دوباره قشری از کاهگل به قطر ۱۰ تا ۱۵ سانتی متر روی آن می‌کشیدند در غیر این صورت روی قشر قبلی با قطر کمتری کاهگل می‌کشیدند.

۳۵. آشپزخانه:

برخلاف امروز که آشپزخانه و دستشویی در داخل ساختمان قرار دارد، در خانه‌های سنتی این دو در بیرون ساختمان بودند.

آشپزخانه در گوشه‌ای از حیاط قرار داشت، اگر هم در ردیف اطاق‌های مسکونی بود طوری بود که ارتباط مستقیم و تودرتو با اطاق‌های نشیمن نداشت، و این بدان جهت بود

که دود به اطاق‌های مجاور سرایت نکند در سقف منافذ بزرگ وجود داشت که به آسانی دود را به بیرون هدایت می‌کرد. سقف آشپزخانه‌ها معمولاً از اطاق‌های نشیمن بلندتر بود، در هر آشپزخانه هم تنوری وجود داشت زیرا با توجه به ناامنی‌های گذشته، خانواده‌ها به تجربه دریافت بودند که باید مایحتاج ضروری خود را بویژه برای فصل زمستان ذخیره نمایند از جمله آرد و پخت نان بود که جنبه حیاتی داشت، تا قبل از اینکه نفت به عنوان سوخت برای آشپزی بکار رود و چراغ پریموس و والر مورد استفاده قرارگیرد، همیشه مقداری هیزم که به آن خیمه می‌گویند و همان هیمه است و چند بوته خار و تراشه چوب که از نجاری‌ها می‌گرفتند، در گوشه‌ای از آشپزخانه وجود داشت. وقتی دیگ را روی اجاق می‌گذاشتند چند قطعه چوب خشک و باریک را طوری روی هم قرار می‌دادند که جایی هم برای بوته خار و تراشه در زیر آن باشد سپس آن را آتش می‌زدند تا چوب‌ها شعله‌ور شود چنانچه چوب‌ها شعله‌ور نمی‌شد شخص مجبور بود که آن را فوت (پف) کند در نتیجه مقدار زیادی دود به سینه و چشم‌ها می‌رفت و ساعت‌ها موجب ناراحتی می‌گردید.

برای روشن کردن اجاق علاوه بر کبریت‌های موجود یک نوع کبریت به نام کبریت گوگردی مورد استفاده قرار می‌گرفت که سال‌ها است متروک شده است، چوب این کبریت‌ها از ساقه نازک بعضی گیاهان، به طول حدود ۱۵ سانتیمتر بود که دو سر چوب‌ها را به محلول گوگرد آغشته بودند. چون کبریت گوگردی در اثر اصطکاک روشن نمی‌شد آن را به آتش قطعه زغالی که حاضر بود نزدیک می‌کردند، شعله کبریت گوگردی آبی رنگ بود و بوی زننده‌ای از خود متصاعد می‌کرد. کبریت گوگردی‌ها به صورت دسته‌ای ۴۰ تا ۵۰ تایی در کنار هم قرار داشت و با ساقه گیاه نرمی از وسط بهم بسته شده بود و به وسیله زن‌های دوره گرد به در منازل برده و به قیمت ناچیزی فروخته می‌شد. حال که صحبت از آشپزخانه به میان آمده به جا است از یک نوع دیزی سفالی که یادگار عهد باستان است یاد شود این نوع دیزی‌ها که به آن (دیه تجری) می‌گفتند بصورت ظریفی از گل مخصوص درست شده و فقط برای پختن آبگوشت مورد استفاده قرار می‌گرفت با چند بار رفتن روی اجاق لایه بیرونی آن چنان سیاه می‌شد که هرگز پاک نمی‌گردید.

۳۶. توالی:

سابقاً به توالی مستراح یا خلا می‌گفتند آنهایی که نسل جدیدتر و به اصطلاح متجدد بودند مستراح می‌گفتند. خلا در گذشته بسیار غیر بهداشتی و عامل بسیاری از امراض بود، چال خلا گودالی عمیق بود که در دو طرف آن دو تکه سنگ به نام تول Taval قرار داده بودند و بقیه محوطه آن خاکی بود از سیمان و موزائیک خبری نبود، گودال بوسیله مجرائی گشاد به چاه متصل بود، بچه‌های پنج شش ساله از نشستن روی آن ترس داشتند در گوشه‌ای از حیاط نزدیک همان خلا یا کنار خاکروب قضا حاجت می‌کردند. خاکروب هم محل گودال کم عمقی بود که در مجاورت خلا قرار داشت و به منزله زیاله دان خانه بود - مستراح در اغلب خانه‌ها در نداشت محل نشیمن را در پس دیوار کوتاهی می‌ساختند، کسی که وارد می‌شد پس از ورود به راهرو باریکی به طرف راست یا چپ می‌پیچید و از دیده‌ها مخفی می‌ماند. چنانچه درهم داشت شکسته و از «گیجن» در رفته بود که یکی دو تکه حلبی زنگ زده به آن کوبیده بودند.

هروقت چاه پر می‌شد، افرادی به نام کناس که در محل به آنان (خلادران) می‌گفتند، در گوشه‌ای از حیاط، نزدیک چاه، مقداری خاک را به صورت حوضچه‌ای درست می‌کردند، سپس با دلوئی که بیشتر از پیت‌های نفت انتخاب شده و به وسیله زنجیری به انتهای چوب بلندی بسته بود، محتویات چاه را در حوضچه خالی می‌کردند، این کار بیشتر در تابستان انجام می‌شد که زودتر خشک شود و به مزارع حمل گردد، لذا در اثر گرما بوی تعفن آن تا چند روز محیط اطراف را آلوده و تنفس را مشکل می‌کرد، بچه‌های کوچک هم روزها در اطراف آن رفت و آمد می‌کردند و گاهی با چوبی آن را بهم می‌زدند. در بعضی حیاط‌های بزرگ که ۴ یا ۵ خانوار مستأجر بودند و هر کدام در اطاقی زندگی می‌کردند، صبح‌ها هنگام دستشویی رفتن مناظر جالبی دیده می‌شد، عده هر خانوار چنانچه پنج یا شش نفر بودند ناگهان چند نفر هر کدام لوله‌نگ یا آفتابه به دست منتظر دخول بودند، البته صف منظم نبود ولی هرکسی نوبت خود را می‌دانست، قیافه‌ها کمی ناراحت به نظر می‌رسید، بخصوص زن‌ها شرمگین بودند و با چادر صورت خود را می‌پوشاندند (چاق سلامتی‌ها) هم مختصر بود بعضی‌ها که در فشار بودند به طرز خاصی این سو و آن سو می‌شدند و گاهی قدم می‌زدند، برخی هم سعی می‌کردند تا نوبتشان برسد در پشت درختی یا گوشه‌ای نیمه مخفی منتظر بمانند، آنهایی هم که از دستشویی بیرون می‌آمدند آرامشی در چهره‌شان بود و گاهی لبخندی...

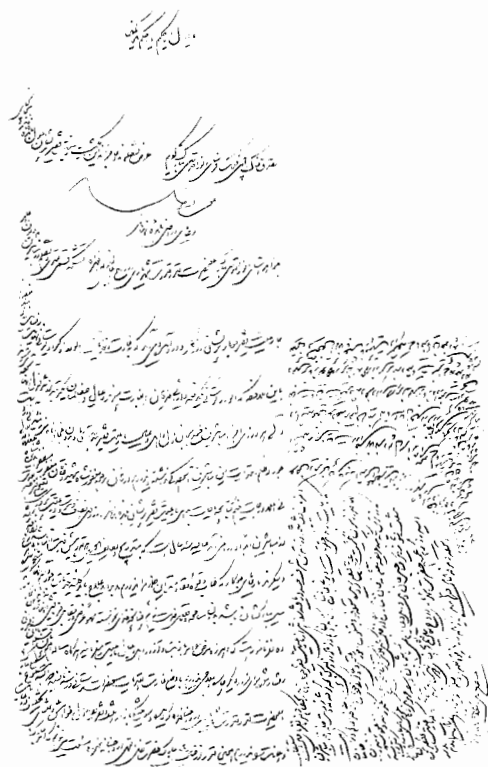
۳۷. شرح چند سند:

در مرکز اسناد ملی تعداد زیادی سند در موضوعات مختلف مربوط به نهاوند نگهداری می‌شود که به جهت اختصار چند مورد از آنها انتخاب و درج گردید. چنانچه اسناد موجود تدوین و منتشر گردد، مطمئناً برای محققین و پژوهشگران مفید خواهد بود.

سند زیر بیانگر ستمی است که از جانب مباشرین نسبت به کشاورزان اعمال می‌شده است.

یا عدل و یا حکیم یا احکم الحاکمین

تصدق خاکپای فلک فرسای اقدس مبارک کردم عرض تظلمانه و عاجزانه این یک مشت رعایای فقیر پریشان احوال بلده نهاوند به خاک پای جواهر آسای انور اقدس مبارک اعلی حضرت قدر قدرت شهریار ارواح العالمین له الفداء [محمد علی شاه] آنست که قسمی تعدی و تظلم از مباشرین دیوان اعلا به ما رعیت فقیر جوکار پریشان روزگار وارد آمده و می‌آید که به غارت و تعدیات الوار و اکراد لرستانی نهایت رضایت را پیدا نموده‌ایم، به این ملاحظه که الوار لرستانی یک دفعه دارائی فدویان را به غارت می‌برند و عیال و اطفالمان یکمرتبه از تزلزل آنها آسوده می‌شوند ولی هر روز اجزاء مباشرین طمع به جان و مال و اهل و عیال ما رعیت فقیر و بدون ملجاء و پناه می‌نمایند و از دست جور و ظلم و تعدیات این مباشرین آسودگی نداشته و نداریم، در زمان مرحوم مغفور شاه شهید خاقان مغفور مظفرالدین شاه جعله الله تعالی فی اعلا درجات نعیم، کتابچه مالیات بدهی ما رعیت فقیر پریشان بلده نهاوند را از روی انصاف و مروت و رعیت پروری تصحیح فرموده تعدی از مباشرین ابداً وارد نمی‌آمد، حالیه سه سال است که به تدریج و لطایف الحیل هر قدر پیشرفت آنها باشد اضافه گرفته و می‌گیرند، ما رعایای جوکار که تاب و قوه مقاومت این ظلام را نداریم لاعلاج باید کلیه تعدیات و جور و ستم آنها را متحمل شده



هر نوع میل مبارکشان باشد بدون مسامحه و تعلل خدمت نمائیم و چنانچه خدای
 خواسته سهواً عرضی در مقابل فرمایش آنها در زبانمان جاری شود ده نفر مأمور هست
 که هر ده نفر خود امر به اذیت و آزار اهل و عیال رعیت می‌فرمایند، هرگاه مسئله هم به این
 قسم با این مردمان رفتار شود سوای فرار دیگر چاره و علاجی نداریم با وضع غارت و
 تعدیات لרستانی در سه ناحیه که البته مسموع سمع مبارک اعلیحضرت
 قدر قدرت شهرباری ارواحنا فداه گردیده و سوختگی بازار و تلف و تفریط اموال،
 خواهش و تمنای تخفیف و رعایت می‌نمائیم که امر مبارک و فرمان انور اقدس شرف
 صدور یافته سفارش از ما رعیت فقیر جوکار نهاوند گردد و فرمانفرمای حال واستقبال که
 مالیات و بدهی حقوقات دیوانی جان نثاران بدون کم و زیاد از روی کتابچه گرفته که
 دست ظلم و تعدی مباشرین نهاوند از سر این یک مشت رعیت قطع گردیده آسوده
 خاطر مشغول امور رعیتی و دعاگوی، باشیم و خدای عالم گواه است که از ترس اینکه

پیشکار مالیه ولایات ثلاث

از شرحی که در خصوص مالیات مرسومیه جماعت یهود نهاوند در جواب تلگراف نمره (۱۲ ۲۰) اظهار کرده و نوشته بودید که ماهی شصت تومان اصل و فرع مالیات آن طایفه را که اداره تحدید دریافت می‌نماید با شما محسوب نمایند جواباً می‌گویم که این مسئله از بدیهیات و جماعت مزبور نباید ۲ مالیات بدهند البته به میزانی که به آن اداره در این خصوص ابوابجمع شده کسر و احتساب خواهد شد بدون اینکه متعرض و مزاحم شوید دیناری مطالبه نموده به اداره تحدید واگذار نمایند که رشته شکایت ایشان منقطع شود.

اساسنامه اولین تشکل حزبی در نهاوند

در تاریخ ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۲ قمری

ماده اول) آنکه غرض اصلی این هیئت نشر عدل و ترویج معارف و تهذیب اخلاق است اشخاصی که داخل این هیئت..... شده نداشته باشند..... از هیئت خارج خواهند شد.

ماده دوم) وظیفه این هیئت همراهی با عنایات اساسی قانونی حکومتی است.

ماده سوم) رفع ظلم هیئت از مظلومین از مجرای قانونی

ماده چهارم) اعضا حق ندارند حمایت و طرفداری نمایند از اشخاصی که محکوم قانونی باشند.

ماده پنجم) این اعضا با کمال جدّیت حاضر شوند به اموری که منافع عمومی را شامل است مساعدت نمایند.

ماده ششم) فریضه ذمه فرداً فرد است که تا جان دارند نگذارند ظلمی به کسی وارد شود از مجرای قانونی.

ماده هفتم) اگر شنیده شود که اعضا مداخله در اموری کرده باشند که مخالف قانون مملکتی است فوراً خارج خواهند شد.

ماده هشتم) اینکه هیچیک از اعضا شخصاً حق مداخله در انتفاع عمومی ندارند.

ماده نهم) آنکه هرکس بخواهد در این هیئت داخل شود باید به مضمون ذیل قسم یاد نماید.

این بنده که داخل در این هیئت می‌شوم اصلاً خدا را حاضر و ناظر و کلام خدا قرآن مجید را شاهد می‌گیرم و به شرف انسانیت قسم یاد می‌نمایم که موارد دخول در این هیئت محترم ابداً خیانت به افراد ملت خود ننموده در تضییع حقوق هیچ فردی اقدام ننمایم و اغراض شخصی را به کلی کنار گذاشته انتفاعات عمومی و رفع ظلم از مجرای قانونی مساعد باشم.

مقام منیع وزارت جلیله دامت شوکته

چند روز قبل راپورت رسید که جمعی از علماء و محترمین نه‌اوند در صدد تشکیل انجمنی برآمده‌اند به ملاحظه اینکه قبل از شروع انتخابات حق تشکیل انجمن ندارند غدقن نمود که موقوف نمایند در جواب اشعار داشته‌اند که مقصودمان از انجمن تشکیل هیئتی به اسم اتحادیه و جلوگیری از اختلافات و مساعدت و احقاق حقوق عامه غرض دیگری نداشتیم. این است که مراتب را به عرض رساند..... قانون به آنها حق داده است که قبل از اعلان انتخابات و شروع تشکیل پارلمان.....

مقام مافوق ذیل این نامه نوشته است: این اجتماعی که..... موهم ضرر و فساد باشد نمی‌تواند آزاد باشد احقاق حقوق عامه هم مربوط به مأمورین دولتی است.

شماره ۷۸ / ۹۰۱۰

تاریخ ۷۸/۱/۲۹

پیشنهاد استان جدیدی به نام زاگروس

برادر گرامی و ارجمند آقای سید محمد خاتمی

ریاست محترم جمهور

سلام علیکم

ضمن آرزوی توفیق و موفقیت بیشتر برای جنابعالی، با عنایت به امکانات و توانایی‌های مختلف، مزیت‌ها و موقعیت جغرافیایی و طبیعی، وسعت کثرت جمعیت، منابع سرشار، استقرار مراکز علمی و صنعتی در شهرستان‌های ملایر و جروود، نهایند و با توجه به شاخص‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و اداری مناطق یاد شده و همجواری آنها با یکدیگر که وجود مدیریتی مستقل و توانا برای بهره‌بری بهتر از امکانات و موقعیت‌های موجود را ایجاب می‌نماید و تفاوت‌های فرهنگی و قومی مردم استان همدان و لرستان از دیگر دلایل ضرورت تصویب استان جدید است پیشنهاد می‌گردد، در تقسیمات جدید کشوری موافقت فرمائید نسبت به تأسیس استانی با عنوان استان بوستان یا زاگرس مطابق گزارش توجیهی پیوست مشتمل بر شهرستان‌های فوق اقدام فرمایند. با این اقدام نظام عدم تمرکز و ارتقای مناطق مستعد تحقق خواهد یافت، مردم این شهرها دعاگوی جنابعالی هستند.

نمایند مردم بوستان	نمایندگان مردم ملایر	نمایند مردم نهایند
هادی خاتمی	حسن زمانی - الهه راستگو	محمد رضا علی حسینی



وزارت دارائی

اداره
بتاریخ ۱۳۲۵/۹/۲۴ [فرستاده]
شماره ۵۴۸۸۷
ضمیمه

وزارت راه

پیشنهادی دایر بر بنوعی احداث خط فرعی راه آهن از ایستگاه راه آهن ملایر
به نواحی بروجرد و سناعمی که در اثر این اقدام متوجه کشور خواهد شد باین وزارت
رسیده که رونوشت آن برای استحضار آن وزارت تلو ارسال میشود چون پیشنهاد
منور علیه بنظر میرسد خواهند نمود است دستور فرمائید موضوع را مورد بررسی
و توجه قرار داده و از تصویبی که اتخاذ خواهند فرمود این وزارت را مستحضر سازید

از طرف ضریح دارائی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

IRAN NATIONAL ARCHIVES

پیشنهاد وزیر دارائی وقت نسبت به احداث خط راه آهن

از طریق ملایر به نهاوند و بروجرد

۱۵
۲۲
۱۱۹۵
۲
۱۸
استاندارای پنجم
فرمانداری نهانند
وزارت کشور
وزارت کشور

تحریریه سرمدیه شماره ۱۰۴۹ و ۱۱۴۱ تحت و بمباران هر روز
۳۶۳۰/۳۱ ۳۶۳۰/۳۱
۱۱ سرمدستان یکم قاجارها ۱۵ نفر سرمد از طرف لشکر ۵ فرم آمله
مستطیل شطحات بدست ۳۰ نفر نهانند دارد در روز ۳۰ میرزا شمس
دستجات ۱۴۱ نظم کار و دین عمومی و در اداره است و لشکر است
جتماع شروع به تحریر و نشر و عمده کار از دستجات خبر است
آقای دکتر محمد صدق تحت و در بود ایراد کردند در تمام عادت تحریریه نهان
شخصاً خبر در ناظر جهان ایراد کرده چون قبلاً تفسیر میکرد نسبت
شخصاً و در تمام سرمد گردیده بود که همه میگویند بخواه نویی بر قمع به سرمد
۱۲ دستجات با کارش نظم تمام تحریر و سران یکم قاجار سرمد در تمام سرمد
عادت و صحیح با افراد غیرای لایق فرستاده حرکت نموده -
کثیر نهانند در سرمد

۴۷۱۱۳
۵۱۸
۱۸۴۱۰۵
۱۱
۵۱
۵۲
بایگانی شد
۵۱
۵۲

سندی از تظاهرات مردم پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
در نهانند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
IRAN NATIONAL ARCHIVES

فرمانداری آنها و ند

۱۳۳۷.۰۶.۱۱.۲۱

 $\frac{5}{2}$

وزارت کشور
۱۳۹۷/۲/۲۱
تکثیر

91.27
12/15/14

٧٥
٣٢ / ٧ / ١

بعضاً هو ا ت نمول ه ومشار اليه

ماہورین عدہ ای راجنلب وہ

پس از تکمیل جلسات و امتحان

۴- در رویش مراد سیف ۵-

جمنیدی، ابنسریه، تبخیر

بسمایرین در قسمیہ زکول مد ست

برای ایند غ بنه مسهین م بنر

عالي بعرض سید -

11/1/50

CS/4/15

۱۲۱۰

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
NATIONAL ARCHIVE

نخستین نشریه

گویا بین سالهای ۲۸ تا ۳۰ بود که اعلان انتشار نشریه‌ای به نام «ندای نهاوند» با خطی خوش به صورت کلیشه در بعضی نقاط شهر از جمله خیابان سراسری بردیوارها نقش بسته بود که مرحوم کشاورز فروشنده مطبوعات مبتکر آن بود اما هرگز از قوه به فعل درنیامد.

ولی انتشار اولین ماهنامه به نام «ندای ابوذر» در سال ۱۳۷۷ به مدیریت و صاحب امتیازی آقای مهندس محمدرضا علی حسینی و دیگری، ماهنامه «فردای نهاوند» به مدیریت آقای علی عبدالملکی در تاریخ اول دیماه ۱۳۷۸ به این انتظار طولانی پایان داد.

ندای ابوذر

صدای مردم نهاوند

فردای نهاوند

ماهنامه فرهنگی - اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - ورزشی

[illegible]

نورالاعظمی علیہ الرحمۃ و العالیہ
لکھنؤ

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

7- لکھنؤ

[illegible][illegible]

فبعد [بعد از حمد خدا و رسول] غرض از تسطیر و باعث بر تحریر این کلمات شرعیه الدلالات مرعیّه و العقود و القيودات که آثار صدق و سداد از مضامین آن واضح و لایح است آن است که حاضر شد در عالی محکمه محکمه شرع مطاع لازم الاتباع نهایند نواب مسطتابه علیّه عفت الملوک خانم صبیّه مرضیه مرحمت و غفران پناه سلطان احمد میرزا بروجردی علیه رحمه در حالت صحت و اختیار بدون شائبه اکراه و اجبار مصالحه صحیحّه صریحه شرعیه نمود به نواب مسطتابه علیّه عالیّه شاهزاده گلین خانم دامت شوکتها و عفتها صبیّه مرضیه مرحوم خلدآشیان جنت مکان حاج محمدزمان میرزا طالب الله تراها بر تملیک همگی و جملگی تمامت موازی پنج شعیر و ثلث مشاع در یک دانگ مشاع در سه رنگ از ۶ دانگ قیصریه و بازار قدک [نوعی کرباس] فروشها و خیاطها و دکاکین میان میدان پای قلعه نهایند که یک دانگ مزبور از مرحوم حاج محمدزمان میرزای مزبور منتقل شرعی به مرحومه فخرالملوک خانم انتقال شرعی یافته بود با جمیع متعلقات شرعیه و منضمات عرفیه آنها در ممر و مدخل و مشرب و حوض آب و مجری المیاه و حجرات و تیمچه و طویله و ابنیه و آلات و اخشاب اشجار و احجار و ابواب و غیر ذالک هما و کرام لم یذکر و وصف ام لایوصف بدون استثنا و شیء منها به مال المصالحه مبلغ پنجاه تومان رایج که هر تومانی ده عدد ریال ناصرالدینشاهی عددی ۲۴ نخود و وزن فضا منکذ [؟] باشد مقبوضاً تمامه فی الحضور و صیغه مصالحه مرقومه ایجاباً و قبولاً واقعه و جاری شد و اسقاط کافه خیارات از جانبین شد سیمّا خيارالبغن والغبن فی الغبن کائناً ماکان بانئ بلغ و لوکان فی مراتب الحالیه، اکنون تمامت پنج شعیر و ثلث شعیر از یک دانگ رقبه که حسب الارث مسماء معظمه انتقال شرعی یافته بود حق طلق و ملک طلق نواب معظمه شاهزاده گلین خانم دامت شوکتها و عفتها است که مالکانه تصرف فرمایند کتصرف المالك فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم بهائى نحو شائت و متی ارادت و کیف شائت کان وقوع ذالک و تحریره یتعمنه تمنیعه مشارع اللیل خامس شهر شوال المکرم من شهر ۱۳۱۰ محل مهر عفت الملوک

سند بالا اهدایی آقای هوشنگ مولوی است که مبنی بر انتقال قسمتی از قیصریه و دکانهای واقع در مدخل آن و همچنین دکاکین پا قلعه از عفت الملوک خانم به شاهزاده گلین خانم دختر زمان میرزا فرزند محمود میرزا

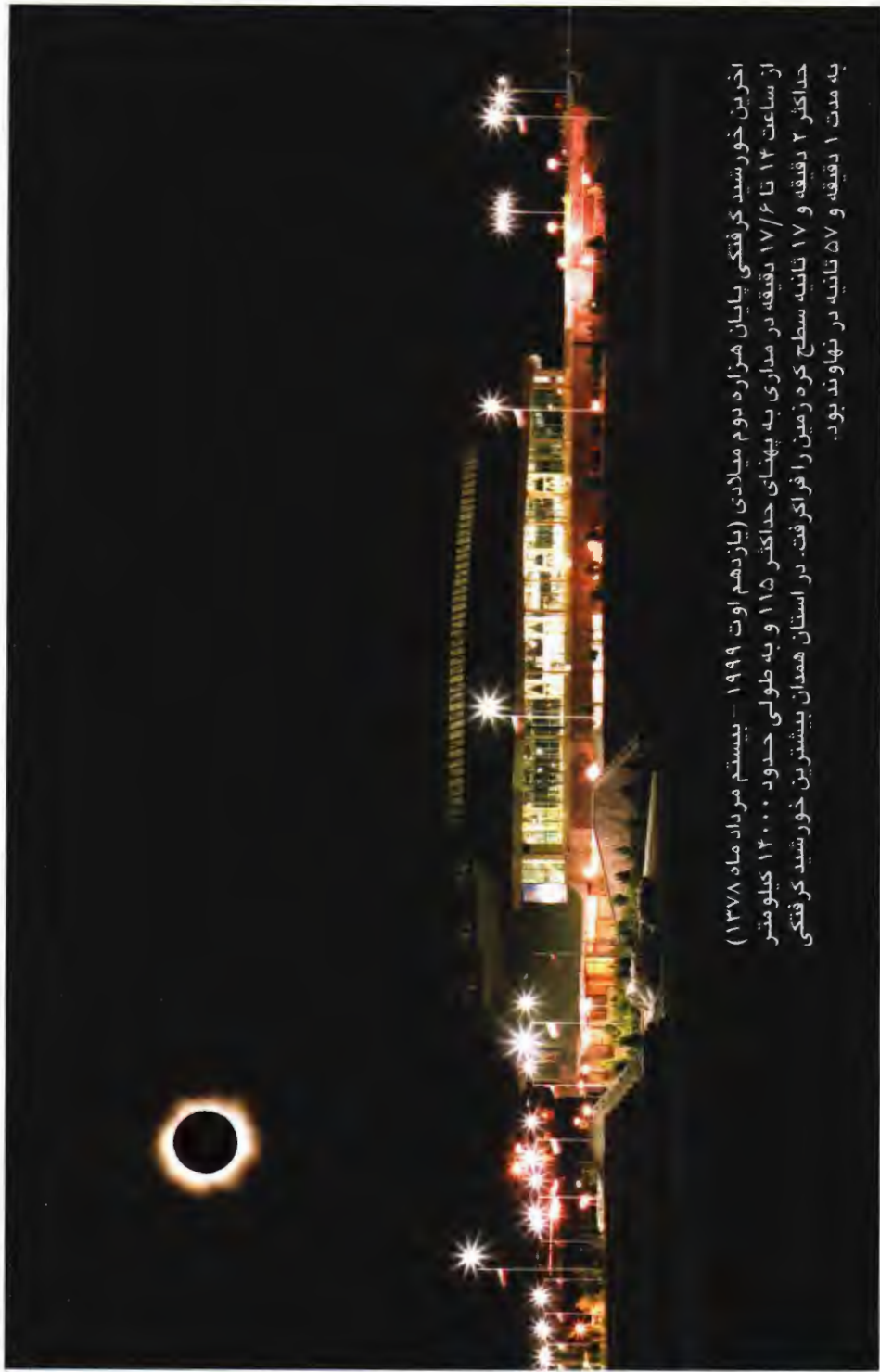
آلبوم تصاویر



بخشی از یک سگک طلائی یافته شده در نهاوند
 سگک که دارای فیروزه است یک عقاب و شکارش را نشان می‌دهد. این سگک به احتمال از
 جمله جواهرتی است که در آب انبار طلائی بدست آمده و شاید مربوط به خاندان کارن باشد.
 (پارت و ساسانی، موزه بریتانیا)



تعدادی از تندیس‌های پرستشگاه لائودیسه :
 الف - زئوس ، ب - آپولو ، پ - آتنا ، ت - دمتر (Demter) و یک زن
 سال ۲ - ۳ پیش از میلاد ، موزه لوور



آخرین خورشید گرفتگی پایان هزاره دوم میلادی (یازدهم اوت ۱۹۹۹ - بیستم مرداد ماه ۱۳۷۸) از ساعت ۱۴ تا ۱۷/۶ دقیقه در مداری به پهنای حداکثر ۱۱۵ و به طولی حدود ۱۲۰۰ کیلومتر حداکثر ۲ دقیقه و ۱۷ ثانیه سطح کره زمین را فراگرفت. در استان همدان بیشترین خورشید گرفتگی به مدت ۱ دقیقه و ۵۷ ثانیه در نهاوند بود.

نمای جالبی از یکی از خانه‌های قدیمی شهرنهادند عکس از خانم دکتر گیتی اعتماد





تصویری از اتاق ها و حیاط منزل آیت الله قدوسی







ورودی خانه مرحوم آیت الله قدوسی

صحن درونی حمام حاج آقا تراب که اینک جزو آثار حفاظت شده میراث فرهنگی است .
عکس از : هوشنگ شاهرخي





مناظر زیبایی از ساختمانهای
سنتی قدیم و حیاطهای پرگل
و سبزه آن که حتی تماشای
تصاویر آنها موجب آرامش
روان آدمی می گردد.



سنگ‌آب مسجد حاج آقا تراب که به صورت ماهرانه‌ای تراش خورده و اشعاری در وصف شهدای کربلا با زیبایی تمام در اطراف آن نقر شده است. در تابستانها هنگام گرمی هوا آن را پر از آب یخ می‌کردند تا تشنگان با پیاله‌هایی که در اطراف آن قرار داشت رفع تشنگی کنند و درودی بر حسین علیه‌السلام بفرستند.

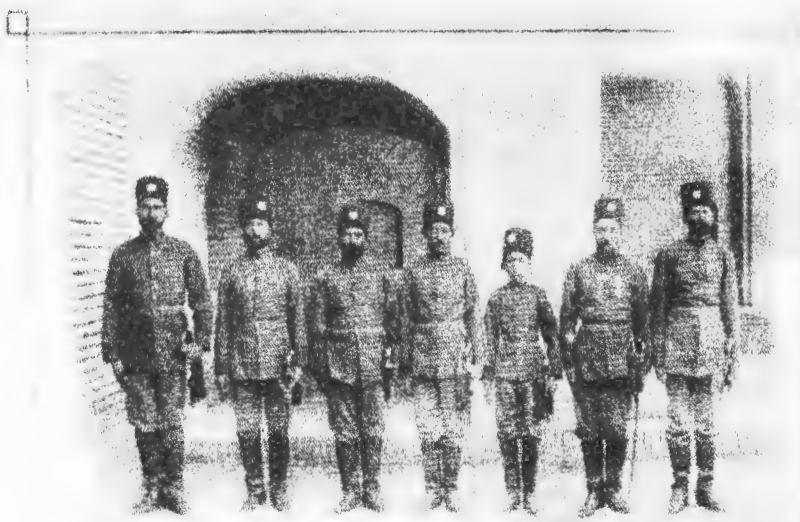
عکس از : نویسنده ۱۳۵۱

کتابخانه مجلس شورای ملی



فوج نهاوند بیشتر از سربازان و صاحب منصبان خزل تشکیل شده بود.

در زمان محمدشاه همین فوج برای کمک به والی خراسان در جنگ هرات، اعزام شدند. در سال ۱۲۷۳ برابر با دسامبر ۱۸۵۶ در نبرد پوشهر با سربازان انگلیسی فوج نهاوند رشادت بسیار از خود نشان داد.



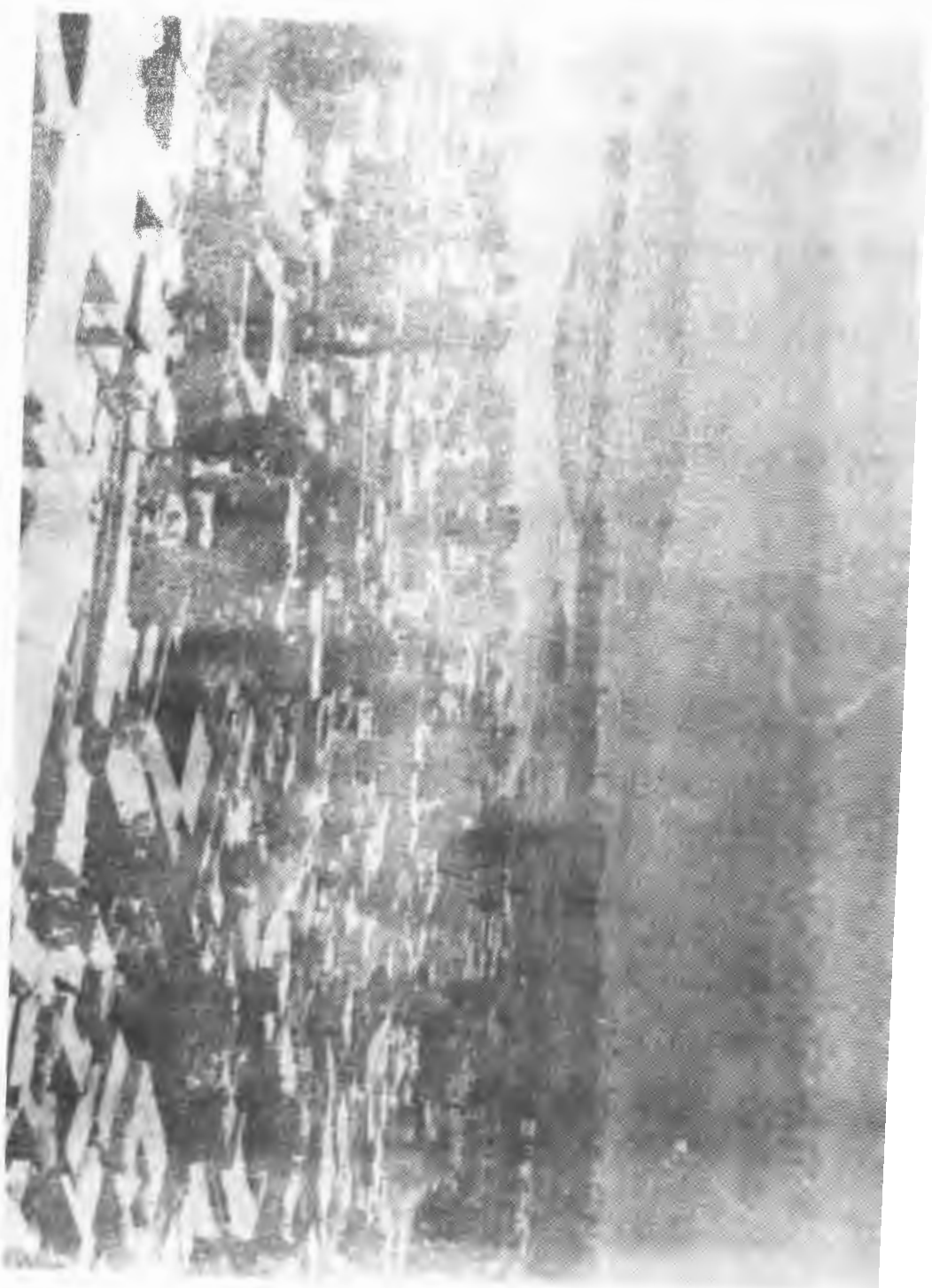
عده‌ای از سلطان‌های فوج نهاوند - عکس از هوشنگ شاه‌رخ‌ی آلبوم کاخ گلستان



نمایی از اردو و سرایچه همایونی و خانه‌های گلی روستائیان بابارستم در عقب آن
عکس از هوشنگ شاه‌رخ‌ی

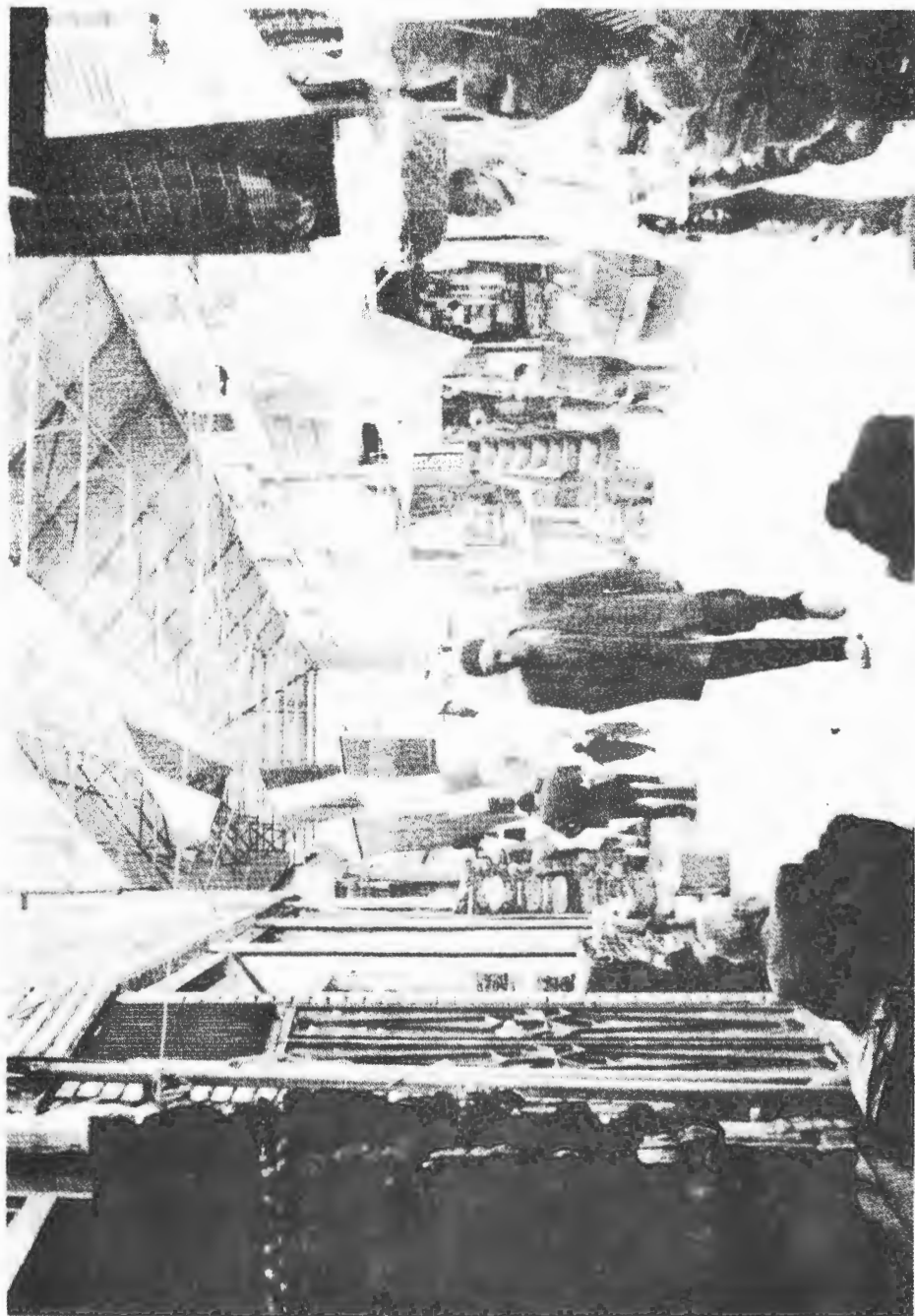


در زمان حکومت قاجار برای محاسبه مالیات و دخل و خرج درآمد شهرها افراد امینی را به عنوان محاسب و مستوفی به ولایت می فرستادند. از جمله آنها یکی معتمد السلطان میرزا حسینعلی مستوفی و محاسب نهارند و خزل و دیگری مقرب الحضرة میرزا غلامعلی خان بودند که تصویرشان را می بینید.



آبوم خانه کاخ گلستان
عکس از هوشنگ شاهرخی

تصویر یک قسمت از شهر در تاریخ نوزدهم دیحجه سال ۱۳۰۹



نمای بازار سرداب از خیابان سرسرای - تاریخ ۱۳۵۱



دو تصویر از تظاهرات مردم در پاییز ۱۳۵۷ - اجتماع اولی در میدان مجسمه و دومی در اطراف میدان شاهپور صورت گرفته، به طوری که مشهور است نهادند اولین شهری بود که تندیس شاه را به زیر کشید.

کتابشناسی

- ۱- آدام متز، تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم. ترجمه محمد حسین استخر، تهران، ۱۳۴۳ خ/
- ۲- آصف، محمد هاشم (رستم الحکما)، رستم التواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران، شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۵۷ خ/.
- ۳- آبرسز، ن. ن، تاریخ زمین لرزه‌های ایران، ترجمه: ابوالحسن رده، تهران، انتشارات آگاه ۱۳۷۰ خ/.
- ۴- ابن بلخی، فارسنامه ناصری، به اهتمام جلال‌الدین تهرانی، ۱۳۳۰ خ/.
- ۵- ابن اثیر، علی بن محمد، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه: عباس خلیلی، تهران، انتشارات سروش.
- ۶- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، سفرنامه، ترجمه: دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ خ/.
- ۷- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، ترجمه: دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ خ/.
- ۸- ابن رسته، احمد بن عمر، اعلاق النفیسه، ترجمه: دکتر حسین قره‌چانلو، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵ خ/.
- ۹- ابن ندیم، عمر بن اسحاق، الفهرست، ترجمه: محمدرضا تجدد، ۱۳۴۵ خ/.
- ۱۰- ابودلف، مسعربن مهمل خزرچی، سفرنامه در ایران تصحیح ولادیمیر مینورسکی، ترجمه: ابوالفضل طباطبائی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۲.
- ۱۱- ابوالفتح، محمد بن عبدالله، ملل و نحل، ترجمه: افضل‌الدین ترکه، تصحیح جلال نائینی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۵۰.
- ۱۲- ابوالفدا، عمادالدین اسماعیل، تقویم البلدان، ترجمه: آیتی، تهران، انتشارات فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

- ۱۳- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو.
- ۱۴- ابن مقفع، نامه تنسر به گشتاسب، ترجمه: ابن اسفندیار، تحقیق مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۱.
- ۱۵- ابیوردی، اوحدالدین علی بن محمد انوری، دیوان اشعار به اهتمام محمدتقی مدرس، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۱۶- احرار احمد، توفان در ایران، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۵۲.
- ۱۷- ارنست، بایلون، سکه‌های هخامنشی و سامانی، ترجمه ملک‌زاده بیانی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۸- استرآبادی، میرزا مهدی، جهانگشای نادری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.
- ۱۹- شمس اشراق -ع. نخستین سکه‌های امپراتوری اسلام
- ۲۰- اصطخری، ابراهیم محمدبن فارسی، مسالک و الممالک، بکوشش: ایرج افشار، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۴۰.
- ۲۱- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، الاغانی، ترجمه: محمدحسین مشایخ فریدونی، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۸.
- ۲۲- اصفهانی، ابو عبدالله، حمزة بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه: جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶.
- ۲۳- اصفهانی، مفضل بن سعد مافروخی، محاسن اصفهان، به اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸.
- ۲۴- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تاریخ آستانه عراق (خطی) شماره ۲۷۹/ف. کتابخانه ملی
- ۲۵- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، مرآت البلدان ناصری، چاپ سنگی، ۱۲۹۷ ه.ق.
- ۲۶- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تطبیق لغات جغرافیایی، تهران، ۱۳۱۱ ه.ق.
- ۲۷- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان، تهران، ۱۳۰۸ ه.ق.
- ۲۸- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، روزنامه خاطرات، بکوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰.
- ۲۹- اقبال، عباس، تاریخ کامل ایران، وزارت معارف، تهران، ۱۳۱۱/خ.
- ۳۰- اقبال، عباس، تاریخ ایران از مغول تا مشروطیت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
- ۳۱- آمیر، پل، خداوند الموت، ترجمه: ذبیح‌اله منصوری، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲.
- ۳۲- اورانسکی. ای.ام، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه: کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۷.

۳۳- اومستد.ا.ت، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه: دکتر محمد مقدم، تهران، انتشارات فرانگلین، ۱۳۴۱.

- ۳۴- باستانی پاریزی، ابراهیم، خاتون هفت قلعه، تهران، ۱۳۴۴.
- ۳۵- باستانی پاریزی، ابراهیم، آسیای هفت سنگ، تهران، انتشارات دانش، ۱۳۴۶.
- ۳۶- بامداد مهدی، تاریخ رجال ایران در قرنهای ۱۴-۱۳-۱۲، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۷.
- ۳۷- بدلیسی، امیرشرف خان بن شمس الدین، تاریخ مفصل کردستان، با مقدمه: محمد عباسی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۳.
- ۳۸- برن. اک. و. نیم کف، زمینه جامعه شناسی، اقتباس آریان پور، کتابهای جیبی، ۱۳۶۵.
- ۳۹- بغدادی، ابومنصور عبدالقادر، الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه: دکتر جوادمشکور، انتشارات اشرفی، ۱۳۴۶.
- ۴۰- بکران، محمدبن نجیب، جهان نامه، ترجمه: حسین خدیو جم، نشر نی، ۱۳۴۴.
- ۴۱- بلاذری، احمدبن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه: آذرتاش آذرنوش، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۴.
- ۴۲- بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی به تصحیح محمد تقی ملک الشعرا بهار، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- ۴۳- بوتزر، کارل، طبقه شناسی و اوضاع جوی خاور نزدیک، ترجمه: محمد تقی سیاه پوش.
- ۴۴- بونیفاسو، تمدن ایرانی، ترجمه: جواد محی.
- ۴۵- بهار، محمد تقی، سبک شناسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- ۴۶- بهبهانی، آقا احمد بن محمد علی، مرآب البلدان، تصحیح علی دوانی، تهران، انتشارات قبله، ۱۳۷۲.
- ۴۷- بهمنش، احمد: تاریخ ملل آسیای غربی، تهران، انتشارات جاویدان.
- ۴۸- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض و دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۶.
- ۴۹- بهمن میرزا قاجار، تذکره محمدشاهی، تألیف سال ۱۲۰۶ ه.ق.
- ۵۰- بیرونی، محمد بن احمد، آثار الباقیه عن القرون خالیه، ترجمه: اکبر داناسرشت، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲.

- ۵۱- بیرونی، محمدبن احمد، الجماهیر، ترجمه: محمدعلی نجفی و مهیار خلیلی، تهران، مدرسه عالی کاخ دانش، ۱۳۲۵ خ.
- ۵۲- بیرونی، محمدبن احمد، تحدیدالنهایات الاماکن، تصحیح مسافات، ترجمه: عبدالحمید آیتی، تهران، ۱۳۴۹.
- ۵۳- بیرونی، محمدبن احمد، التفهیم، ترجمه: جلال همایی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۳.

- ۵۴- مفخم پایان، لطف‌اله، فرهنگ کوه‌های ایران، تهران، سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۵۲.
- ۵۵- پرادا، ایدت، هنر ایران باستان، ترجمه: یوسف مجیدزاده، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۷.
- ۵۶- پیگولوسکایا.ن.و، تاریخ ایران از دوران باستان تا قرن هجدهم، ترجمه: کریم کشاورز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶.
- ۵۷- پلوتارخ، ترجمه: احمد کسروی، شرکت نشر کتاب، تهران، ۱۳۱۴ خ.
- ۵۸- پوپ، آرثر ایهام، شاهکارهای هنر ایران، اقتباس پرویز خانلری، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه ۱۳۳۸.
- ۵۹- پورداوود ابراهیم، آناهیتا، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۳.
- ۶۰- پورداوود ابراهیم، تمدن ایران باستان، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۵.
- ۶۱- پورداوود ابراهیم، اوستا (نامه مینوی آئین زردشت)، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۴۳.
- ۶۲- پیرنیا، حسن، ایران باستان، انتشارات دنیای کودک ۱۳۶۹.

- ۶۳- تاورنیه، باتیست، سفرنامه، ترجمه: ابوتراب نوری، اصفهان، ۱۳۳۶.
- ۶۴- تبریزی محمدعلی (مدرس تبریزی)، ریحانته الادب، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۴۶.
- ۶۵- تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع به اهتمام محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- ۶۶- ترکمان اسکندریک، تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، ۱۳۰۴ ه.ق.
- ۶۷- ترپسکورراتو، کلی‌یو، ملیومن، تاریخ هرودت، ترجمه: دکتر هدایتی، تهران ۱۳۳۹.
- ۶۸- تورات، کتاب دوم پادشاهان، باب‌های ۱۷-۱۸.
- ۶۹- توسی، محمدبن محمودبن احمد، عجایب‌المخلوقات والموجودات، (خطی کتابخانه مسجد سپه‌سالار) شماره ۹۶۴۰.

۷۰- تویسرکانی، ضیاءالدین، مجموعه خطی (گوشه‌هایی از وقایع مشروطیت) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۷۱- تویسرکانی، قاسم، تاریخی از زمان تازیان در میان ایرانیان پس از اسلام، قاسم تویسرکانی، تهران، دانشسرای عالی، ۱۳۵۰.

۷۲- ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم) با دیباچه محتبی مینوی نشر نقره ۱۳۶۸/خ.

۷۳- جزایری، محمدحسین، حالات مختار مجاهد.

۷۴- جمعی از ایرانشناسان اروپا، تاریخ تمدن، ترجمه: جواد محیی، تهران، ۱۳۳۶.

۷۵- جویری، ملامحمد، تاریخ الانبیا و سیرالملوک، تهران، انتشارات جاویدان.

۷۶- چند سند تاریخی، مرکز اسناد ایران.

۷۷- حاج میرزا مهندس، جغرافیای عراق عجم (خطی) کتابخانه ملک، شماره ۷۰۵.

۷۸- حسن بن محمد بن حسن قمی، کتاب تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی

۷۹- حکیم، محمدتقی خان، گنج دانش به اهتمام محمدرضا خوانساری، تهران، چاپ سنگی، کارخانه میرزا حبیب‌اله ۱۳۰۵ ه.ق.

۸۰- خاوری، فضل‌اله حسینی، تذکره خاوری، نسخه خطی، کتابخانه ملک. آستان قدس.

۸۱- خوارزمی، صورة الارض، ترجمه: جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

۸۲- خواندمیر، حبیب‌السیر فی الاخبار افراد بشر، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۳.

۸۳- خواندمیر، غیث‌الدین همای، دستورالوزرا، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۱۷/خ.

۸۴- خشونت و فرهنگ (اسناد محرمانه کشف حجاب)، مدیریت پژوهش و انتشارات و

آموزش ۱۳۶۲.

۸۵- خوب‌نظر، دکتر حسن، تمدن‌های پیش از تاریخ، شیراز ۱۳۲۶.

۸۶- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، بکوشش: حسین خدیو جم، تهران، نشر نی، ۱۳۴۴.

۸۷- دانیال نبی، کتاب مقدس (عهد عتیق) باب ششم و نهم.

۸۸- دمرگان، ژاک، جغرافیای غرب ایران، ترجمه: کاظم ودیعی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

۸۹- دمرگان، ژاک، مطالعات جغرافیایی، ترجمه: کاظم ودیعی، تبریز، انتشارات چهر.

۹۰- ذنبلی، عبدالرزق بیگ، تجربه‌الابرار، تهران، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

۹۱- دوبوار، نیلسن، تاریخ سیاسی پارت، ترجمه: علی‌اصغر حکمت، ۱۳۴۶.

۹۲- دیاکونف، م. - م. تاریخ ماد، ترجمه: کریم کشاورز، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

۹۳- دیاکونف، م. - م. تاریخ ایران باستان، ترجمه: روحی ارباب، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۹۴- دیاکونف، م. - م. اشکانیان، ترجمه: کریم کشاورز، (بی‌تا، بی‌نا)

۹۵- دینشاه ویکاچی، ونیداد، ترجمه: محمدعلی داعی الاسلام، تهران، ۱۳۶۱.

۹۶- دینوری، احمدبن داوود (ابوحنیفه)، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶.

۹۷- ذلیر، دونالد، باغهای ایران، ترجمه: مهین‌دخت صبا، تهران، بنگاه نشر و ترجمه ۱۳۴۸.

۹۸- راولینسون، هنری، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه: اسکندر امان‌اللهی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.

۹۹- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱.

۱۰۰- روسو، پی‌یر، تاریخ صنایع و اختراعات، ترجمه: حسن صفاری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱.

۱۰۱- رشید تنوی، عبدالرشیدبن عبدالغفور، فرهنگ رشیدی، تصحیح محمد عباسی، تهران، انتشارات یاران، ۱۳۳۷.

۱۰۲- روزبهانی، خنجی، فضل‌الله، مهمان نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، بنگاه نشر و ترجمه ۱۳۴۱.

۱۰۳- زرکوب، احمد بن ابی‌الخیر، شیرازنامه، به‌اهتمام بهمن کریمی، تهران، معرفت، ۱۳۱۰ خ.

۱۰۴- ژولین، دکتر روبیر، سنگواره‌های انسانهای عصر حجر، ترجمه (دکتر نورالدین فرهیخته، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۵۰.

۱۰۵- ساوجی، ابوالفضل، نامه دانشوران ناصری، تهران، ۱۳۱۲ خ.

۱۰۶- سایکس، سرپرستی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی، تهران، انتشارات علمی ۱۳۴۴.

۱۰۷- سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعراء، تصحیح محمد عباسی، تهران، بارانی، ۱۳۳۷.

۱۰۸- سیدان، شمس‌الدین، فتح الفتوح، تهران، انتشارات افشار، ۱۳۶۰.

۱۰۹- شاردن، شوالیه ژان، سیاحتنامه، ترجمه: محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۵.

۱۱۰- شیروانی، زین‌العابدین، ریاض‌السیاحه، تصحیح اصغر حامد، تهران، سعدی، ۱۳۳۹.

۱۱۱- شیروانی، زین‌العابدین، بستان‌السیاحه، تألیف سال ۱۳۴۸ ه.ق.

۱۱۲- شیخ توسی، کتاب خلاف، جامعه مدرسین قم، ۱۳۰۴ ه.ق.

۱۱۳- صفی‌نژاد، جواد، عشایر مرکزی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.

۱۱۴- طبرسی، البیان، تهران، دارالطباعة علیقلی قاجار، ۱۳۰۴ ه.ق.

۱۱۵- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸.

۱۱۶- ظل‌السلطان، مسعود میرزا، تاریخ سرگذشت مسعودی، طهران، سنگی، ۱۳۲۵ ه.ق.

۱۱۷- عسکری، مرتضی، صد و پنجاه صحابی دروغین، تهران، مجمع علمی اسلامی با همکاری انتشارات بدر.

۱۱۸- علی صفی فخرالدین، لطایف الطوائف، تهران، چاپ اقبال، ۱۳۳۶.

۱۱۹- عوفی، محمد، مجمع التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، طهران، کلاله خاور

خ. ۱۳۱۸

۱۲۰- غفاری، قاضی احمد، تاریخ جهان‌آرا، تهران، حافظ، ۱۳۴۳.

۱۲۱- فیثاغورث، سیاحتنامه، ترجمه: یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک) طهران، ۱۳۱۴/خ.

۱۲۲- فلاندن، اوژن، سفرنامه، ترجمه: حسین نورصادقی، تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۵۶.

۱۲۳- فووریه، دکتر، سه سال در دربار ایران، ترجمه: عباس اقبال بکوشش همایون شهیدی، طهران، علی اکبر علمی، ۱۳۲۶.

۱۲۴- قاجار، جهانگیر میرزا، تاریخ نو به اهتمام عباس اقبال، تهران، انتشارات علی اکبر علمی ۱۳۲۷/خ.

۱۲۵- قاجار محمود میرزا، بیان‌المحمود (نسخه خطی) کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۱۲۶- قاجار محمود میرزا، مقصود جهان (نسخه خطی) کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۱۲۷- قاجار محمود میرزا، سفینه‌المحمود، تصحیح دکتر رسول خیامپور، دانشگاه تبریز، ۱۳۴۶/خ.

۱۲۸- قاجار محمود میرزا، عهد حسام، (نسخه خطی).

۱۲۹- قائم مقامی، رضا قلی، وقایع غرب ایران در جنگ جهانی اول، اراک، انتشارات فروردین، ۱۳۳۳/خ.

۱۳۰- قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۳/خ.

۱۳۱- قدامة بن جعفر، الخراج صنعة الکتابه، حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳/خ.

۱۳۲- قزائلو، جمیل، تاریخ نظامی ایران، تهران، شرکت مطبوعات، ۱۳۱۵/خ.

۱۳۳- قزوینی علامه محمد، یادداشت‌ها، بکوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۲۲/خ.

۱۳۴- قزوینی، عبدالجلیل بن ابی‌الحسین، النفض، تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۷۱ ه.ق.

۱۳۵- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، عجایب‌المخلوقات و الموجودات، تصحیح نصراله

سبحی، تهران (بی تا).

۱۳۶- قهرمان میرزا - عین السلطنه، روزنامه خاطرات، ج ۱ - ۱۳۷۴

۱۳۷- قهستانی نزاری، سعدالدین معروف به نزاری قهستانی بیرجندی، قرن دهم، دیوان نسخه خطی، ۱۰۱۴

۱۳۸- ادوارد زامباور، نسبت نامه خلفا و پادشاهان، ترجمه: محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۵۶.

۱۳۹- کردستانی، محمد مردوخ، تاریخ کردستان بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۵۵.

۱۴۰- کسروی، احمد، مقالات، گردآورنده یحیی ذکاء، تهران، مؤسسه مطبوعات شرق، ۱۳۲۷.

۱۴۱- کسروی، احمد، کاروند کسروی به کوشش یحیی ذکاء.

۱۴۲- کسروی، احمد، چهل مقاله، گردآورنده یحیی ذکاء، تهران، طهوری، ۱۳۵۵.

۱۴۳- کریستن سن آرتور امانوئل، کیانیان، ترجمه: ذبیح اله صفا، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۵۵

۱۴۴- کنارت ولفانگ، آرمان شهریاری ایران باستان، ترجمه: سیف الدین نجم آبادی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.

۱۴۵- کولسیکف.ای.ام. ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه: یحیایی، تهران، نشر آگاه، ۱۳۵۵.

۱۴۶- کیهان مسعود، جغرافیای مفصل ایران، چاپ مجلس، ۱۳۱۱. خ.

۱۴۷- گابریل، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی، ترجمه: فتحعلی خواجه نوری، ابن سینا ۱۳۴۸ خ/ -

۱۴۸- گردون چایلد، انسان خود را می سازد، ترجمه: اسدپور، پیرانفر، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۴۳.

۱۴۹- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، تصحیح بارتلد، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

۱۵۰- گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس و رامین. به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران، بنگاه نشر و ترجمه ۱۳۴۷.

۱۵۱- گروه هوگو، سفرنامه، ترجمه: مجید جلیلود، نشر مرکز.

گزارشات باستان شناسی ایران، هیأت باستان شناسی آلمان، ترجمه: سروش، جیبی،

تهران، بنگاه ترجمه و نشر ۱۳۵۴.

۱۵۲- گلبن، محمد، مجموعه مکاتیب میرزا محمد نائینی.

- ۱۵۳- گلزاری، مسعود، کرمانشاهان و کردستان، انتشارات انجمن آثار علمی ۱۳۵۷.
- ۱۵۴- گلستانه، ابوالحسن بن محمد، مجمل التواریخ گلستانه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۶.
- ۱۵۵- گمنام، جغرافیای لرستان (نسخه خطی) کتابخانه ملی شماره ۴۸۴/ف.
- ۱۵۶- گمنام، حدود العالم با مقدمه بارتولد و حواشی مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، نشر پوهنتون، کابل ۲۹ جلدی ۱۳۴۲.
- ۱۵۷- گمنام، هفت اقلیم (صورة الاقالیم)، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ، سال ۱۳۵۳.
- ۱۵۸- گوینو، ژوزف، تاریخ ایرانیان، ترجمه: ابوتراب، خواجه نوریان (بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا).
- ۱۵۹- گوتشمید، آلفرد، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، ترجمه: کیکاووس جهاننداری، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۵۶.
- ۱۶۰- گوره، ژان، خواجه تاجدار، ترجمه: ذبیح‌اله منصوری، امیرکبیر ۱۳۵۶.
- ۱۶۱- گیرشمن، رمان، هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه: عیسی بهنام، تهران، بنیاد نشر و ترجمه ۱۳۴۶.
- ۱۶۲- گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه: دکتر محمد معین، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۴۶.

- ۱۶۳- لسان‌الملک، میرزا محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) تهران ۱۳۲۷ ه.ق.
- ۱۶۴- لیسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه: محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۲۷.
- ۱۶۵- لکه‌هارت، لارنس، انقراض صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی اعتماد، تهران، ۱۳۴۳.
- ۱۶۶- لوکونین. و. گ، تمدن ساسانی، ترجمه: عنایت‌اله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.

- ۱۶۷- متروپولسکی. د. ک. سیر تحولات اجتماعی از عهد باستان تا سده شانزدهم، ترجمه: پ. کاشانی، چاپ پخش، ۱۳۵۴.

- ۱۶۸- محمدبن علی، تاریخ اعثم کوفی، ترجمه: محمد مستوفی الهروی، تهران، کتابفروشی، ادبیه.
- ۱۶۹- محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، تهران، خیام، ۱۳۲۵/خ.
- ۱۷۰- محمدتقی بهار، سبک‌شناسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- ۱۷۱- محمد عبدالغنی حسن، ابو مسلم خراسانی، ترجمه: شفیعی کدکنی، انتشارات سیمغ، ۱۳۵۳.
- ۱۷۲- مرعشی، ظهردین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمد تسبیحی، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۴۵.
- ۱۷۳- مستوفی، حمداله بن ابی بکر، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، ۱۳۳۹.
- ۱۷۴- مستوفی، حمداله بن ابی بکر، نزهت القلوب، به کوشش دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۶.
- ۱۷۵- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۱۷۶- مشکور، محمدجواد، تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا عصر قاجار، تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۵۶.
- ۱۷۷- مشیری، محمد، آلبوم سکه‌ها از ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۸ - م.
- ۱۷۸- ممتحن، تاریخ ملل قدیم شرق، یونان و روم، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۵.
- ۱۷۹- ممیز، تذکره ممیز، صریر، (نسخه خطی) تألیف ۱۳۰۶ ه.ق.
- ۱۸۰- مهاجر، علی اصغر، زیر آسمان کویر، تهران، کتابفروشی جیبی، ۱۳۴۱.
- ۱۸۱- مهرین عباس، ایران‌نامه، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۹۲۵ م.
- ۱۸۲- مهرین مهرداد، تمدن ایران باستان، تهران، کتابفروشی طهوری، ۱۳۳۴.
- ۱۸۳- میرمحمدبن برهان‌الدین، خاوندشاه، روضة الصفا فی سیرالانبیا والملوک.
- ۱۸۴- میرزا عبدالوهاب، بحرالاجواهر فی علم‌الدفاتر، (خطی)
- ***
- ۱۸۵- ناصرالدین‌شاه قاجار، سفرنامه عراق عجم، تهران، انتشارات اندیشه، ۱۳۴۳.
- ۱۸۶- نخجوانی، هندوشاه، تحارب السلف، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۲/خ.
- ۱۸۷- نراقی، حسن، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۵.
- ۱۸۸- نفیسی سعید، تاریخ خاندان طاهری، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۳۵.
- ۱۸۹- نفیسی سعید، بابک دلاور آذربایجان، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۴۲.
- ۱۹۰- نفیسی علی اکبر، فرهنگ نفیسی، تهران، خیام، ۱۳۴۳.

۱۹۱- نلسون، فرای ریچارد، میراث باستانی ایران، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۴۴.

۱۹۲- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه: عباس زریاب، انجمن آثار ملی.

۱۹۳- نه‌اوندی، شیخ علی‌اکبر، بنیان رفیع، چاپ سنگی.

۱۹۴- نه‌اوندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی، تصحیح محمد هدایت حسینی، کلکته، ایستائیک، سوسیائیتی، بنگال ۱۹۱۳ م.

۱۹۵- واسیلی ولادیمیریچ، بارتلد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه: حمزه سردادور، تهران، انتشارات توس، ۱۳۳۹.

۱۹۶- وان لون، هاندریک، تاریخ بشر، ترجمه: علی‌اکبر بامداد، امیرکبیر، ۱۳۴۴.

۱۹۷- واندنبرگ، لولی، آثار باستانی ایران باستان، ترجمه: عیسی بهنام، تهران، دانشگاه ۱۳۴۸.

۱۹۸- وایت، آن‌تری، آدمیان نخستین، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹/خ.

۱۹۹- ودیعی ربیع، جغرافیای مفصل ایران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۳.

۲۰۰- ولز، هـ ج، تاریخ دنیا، ترجمه: رجب‌نیا، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۵.

۲۰۱- ویلسن، سفرنامه، ترجمه: حسین سعادت نوری، انتشارات وحید، ۱۳۴۷.

۲۰۲- هدایت، رضاقلی‌خان، روضة‌الصفاء، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۹.

۲۰۳- هدایت، صادق، زند و هومن (بهمن یشت) تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۲، چاپ سوم.

۲۰۴- همدانی، ابن فقیه، ابوبکر احمدبن محمد، ترجمه: مختصرالبدان، (بخش ایران) ترجمه: ح - مسعودی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹.

۲۰۵- هنری، فیلد، مردم‌شناسی ایران، ترجمه: عبدالله فریار، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۳.

۲۰۶- یارشاطر، احسان، دانشنامه ایران و اسلام، تهران، بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۵۴.

۲۰۷- یاسمی، رشید، کرد و کردستان، پیوستگیهای نژادی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- ۲۰۸- یاقوت حموی، المشترك، ترجمه: پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۷.
- ۲۰۹- یزدی، شرف‌الدین علی، ظفرنامه، بتصحیح عبدالهدا، کلکته، ۱۸۸۷ م.
- ۲۱۰- یعقوبی، احمد ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه: ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۱.
- ۲۱۱- یعقوبی، احمد ابی یعقوب، البلان، ترجمه: ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۱.
- روزنامه‌ها و مجلات**
- ۲۱۲- آمارنامه‌های کشاورزی استان همدان، وزارت کشاورزی.
- ۲۱۳- آمار نامه‌های نفوس و مسکن سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۰، مرکز آمار ایران.
- ۲۱۴- بررسیهای تاریخ، مجلدات مختلف، انتشارات ستاد ارتش سابق.
- ۲۱۵- روزنامه اطلاعات شماره ۳۶۰۵ سال ۱۳۱۷، شماره ۹۶۹۲ سال ۱۳۳۷ خ/خ.
- ۲۱۶- روزنامه تربیت، شماره ۱۹۵ سال ۱۳۱۸ خ/خ.
- ۲۱۷- روزنامه کاوه، شماره‌های ۱۹-۱۸.
- ۲۱۸- سالنامه‌های وزارت معارف سالهای ۱۳۱۴ - ۱۳۰۰ خ/خ.
- ۲۱۹- سالنامه هواشناسی، سازمان هواشناسی کشور.
- ۲۲۰- گزارش‌های باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی شماره ۳ سال ۱۳۳۴ خ/خ.
- ۲۲۱- گزارش توسعه اقتصادی و اجتماعی استان همدان، سازمان برنامه.
- ۲۲۲- گزارش شناسایی منطقه نهاوند و لرستان - وزارت نیرو.
- ۲۲۳- گزارش مطالعات تفصیلی آبهای زیرزمینی دشت نهاوند، شرکت مه‌اب قدس.
- ۲۲۴- گزارش ورقه نهاوند (تشکیلات زمین‌شناسی) سازمان زمین‌شناسی کشور، تهیه مهندس علی مهدوی.
- ۲۲۵- مجله آینده شماره ۷ سال ۱۳۰۴ خ/خ.
- ۲۲۶- مجله شکار و طبیعت شماره ۸۳ مهرماه ۱۳۴۵.
- ۲۲۷- مجله فلاح و تجارت، اداره کل سال اول شماره‌های ۲۴-۲۳ طهران ۱۲۹۸ خ/خ.
- ۲۲۸- مساحت تقریبی شهرستان‌های کشور، مرکز آمار ایران.
- ۲۲۹- نشریات مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران، وزارت مسکن و شهرسازی.

منابع عربی

- ۲۳۰- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، الكامل التواریخ، بیروت دارالصادر ۱۳۸۵، ه.ق.
- ۲۳۱- ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۲۳۲- ابن خلکان، و فیات الاعیان، لیدن، ۱۲۸۴ ه.ق.
- ۲۳۳- ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر، اعلاق النفیسه، لیدن بریل ۱۸۹۱ م.
- ۲۳۴- ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد، البلدان، لیدن ۱۳۰۳ ه.ق.
- ۲۳۵- اصفهانی، عمادالدین، محمد بن حامد، تاریخ آل سلجوق، مصر ۱۳۱۸ ه.ق.
- ۲۳۶- بغدادی، عبدالمؤمن، صفی‌الدین عبدالحق، مراصد الاطلاع علی الاسماء الامکنه و البقاع بریل ۱۹۵۹ م.
- ۲۳۷- بکری، عبداله بن عبدالعزيز، معجم ما استعجم، قاهره ۱۹۴۷ م.
- ۲۳۸- حموی، یاقوت، شهاب‌الدین عبداله، معجم البلدان، فردیناند و ستنفلد، لپزیک ۱۸۶۹ م.
- ۲۳۹- خزرجی، ابودلف، مسعر بن مهمل، رساله الاخری، قاهره، عالم الکتب ۱۹۷۰ م.
- ۲۴۰- زکریا، محمد بن محمود، آثار البلدان و الاخبار العباد، فردیناند و ستنفلد، بیروت ۱۹۶۰ م.
- ۲۴۱- سبکی، تاج‌الدین، طبقات شافعیه الکبری، محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو مطبعه، عیسی‌الن ۱۳۸۳ / ه.ق.
- ۲۴۲- سمعانی، ابوسعید، الانساب، لیدن، ۱۹۱۲ م.
- ۲۴۳- شمس‌الدین ابوالعباس، احمد بن محمد، و فیات الاعیان، دارلتقافه، بیروت (بی تا)
- ۲۴۴- العاملی، محسن الامین الحسینی، اعیان الشیعه، دمشق، مطبعه ابن زیدون، ۱۳۸۲ ه.ق.

منابع خارجی

1. Britanica world Atlas international Chicago, 1966.
2. Encyclopedia of islam, Edited by C.E.B. Sworth [and others] New,ed, Leiden. E.J. brill, 1975.
3. Fouilles, Du, Tepe Giyan, Musée national du Louvre, Paris, P. Geunthner, 1935.
4. Strabo. Geographie / Par Istrabon. Paris - les Belles Letteres 1966 / V.1,

1969

5. Encyclopedia of American: International edition Newyork. American corporation, 1949.
6. Larousse, Pierre, Grond Larousse encyclopdique endix volumes Paris, librarie Larousse, / 1960-1969.
7. A Cataloguo of The provincial capitals,of EranshahR, By J, Markwart, Pontificio institute Biblico Piazza Della Pilotta, 1931.
8. Jervsalem, Encyclopaedia Judiaca [C 1971 - 72 - V.1 C 1972]
9. Fevrier, Trois and a la cour de perso, paris, A. 1906.
10. Stark, Freya, Beyond, Enphrates, Au Tobgraphy 1928 - 1933. london, Johamurray [1957].
11. Khuruget, rustam, A Tourist, G wide to Iran Bombay, G, Ciurid Ge, Co Ltd, 1935.
12. Ptolemee, Geographi de Ptolemee, Traduction Latine De Jacopo D'Angiolodeflorence bibliotheqe nationale, paris,

راهنمای نام‌ها

آپامه ۱۲۶	آمبر سز ۵۲۴
آپولو دروس ۱۳۲، ۱۳۴	آن‌تری وایت ۳۱۲
آتنا پارتنوس ۱۳۵	آنتی گونوس ۱۸۳
آذری قاسم ۷۱۵	آنتیوخوس ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۸۵
آزادخان افغان ۲۷۸	آنتیوخوس ۱۸۵
آسیبارا ۱۱۹	آورزمان ۲۵، ۴۰
آسیه مفتش ۶۶۹	آیدغوی ۲۵۲
آقا احمد بهبهانی ۴۷۲	ابراهیم امام ۲۳۱
آقا باقی ۵۰۸	ابراهیم بن عثمان ۲۲۹
آقا تراب ۵۱۹	ابراهیم‌خان ظفرالسلطان ۵۴۷
آقا رضا ناظم خلوت ۳۰۵	ابن‌اثیر ۸۶، ۱۰۹، ۲۳۵
آقا سیدحسن ۴۷۲	ابن اسفندیار ۱۴۸، ۴۲۱، ۵۳۴
آقا کاظم ۵۰۸	ابن‌حوقل ۱۶۵، ۴۶۵، ۴۶۶
آقا محمد ۵۰۹	ابن‌خرداد به ۲۶۶
آقا محمد ابراهیم ۲۹۹	ابن‌رسته ۲۸
آقامحمدخان ۲۸۳	ابن‌طاووس ۲۳۵
آقا محمود ۳۰۰	ابن‌فقیه ۵۴، ۸۶، ۱۴۹، ۴۶۴
آقا محمود کرمانشاهی ۵۰۹	ابن‌مقفع ۲۳۸
آقا نورالدین ۵۰۸	ابوالحسن‌خان ۵۴۴
آقا نورالدین امام جمعه ۵۱۸	ابوالعباس سفاح ۲۳۲
آقاولی چاشنی گیریاشی ۲۶۶	ابوالعلاء ۲۴۶، ۲۴۷
آل آقا نهاوندی ۲۹۹	ابوالفتح ۲۴۸
آلفونس کاریل ۴۷۹	ابوالفتح بن عمید ۲۴۶

ارتاواس ۱۸۸	ابوالفدا ۴۶۹
اردشیر بابکان ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۶	ابوالفرج ۲۷
اردوان پنجم ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸	ابوالفضل میرزا ۲۹۴، ۵۱۷
ارمایل ۱۴۹	ابوالنجم ۲۴۵
ارنته باتس ۱۸۳	ابوبکر ۲۰۰، ۵۳۵
ازبک‌ها ۲۶۶	ابوبکر بن رافع ۲۴۷
اژی دهاک ۱۴۹	ابوحنیفه ۱۴۵
اسباه بذپهلو ۱۸۹	ابودلف ۲۷
استاسیس ۲۳۸	ابودلف قاسم بن عیسی ۲۳۵
استخری ۴۶۵	ابوریحان ۱۱۰، ۴۶۵
استرایون ۱۱۷، ۱۲۶	ابوزناد ۲۲۸
اسفار ۲۴۰	ابو عدنان ۲۴۶، ۲۴۷
اسکندر ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۱، ۱۸۲	ابوعلی بن محمد محتاج ۲۳۹
اشمیت ۳۲۴	ابوعلی سینا ۲۴۵
اعتصامی یوسف ۱۳۰	ابوعون ۲۳۲
اعتمادالخصره ۵۱۱	ابو کاليجار ۲۴۸
اعتمادالسلطنه ۱۱۷، ۳۰۵، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۷، ۵۱۰	ابولؤلؤ ۲۲۷
اعظام الملک ۳۰۷	ابومسلم ۲۳۰، ۲۳۱
افشین ۲۳۸	ابو منصور فرامرز ۲۴۸
اکبر میرزا نویسرکانی ۵۳۶	ابوموسی اشعری ۴۳۶، ۲۰۲
اگسیداتس ۱۸۲	ابهر ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۴۰
الکساندر سور ۲۱۶	ابی عبید ثقفی ۲۲۹
الماس‌خان ۱۵۲	اتابک اعظم ۵۳۹
امام جعفر صادق (ع) ۲۳۱	احتشام‌الدوله ۴۷۹، ۵۳۹
امام جمعه ۵۰۸	احمد بن عبدالعزیز ۲۳۶
امام حسن (ع) ۲۲۸، ۴۲۱	احمد پاشا ۲۷۰
امام وردی‌خان ۲۹۸	ادادنیروی ۱۱۹
امان‌الله‌خان کردستانی ۲۷۱	ادرکه ۲۱۹
امنیاں کرم‌خدا ۱۰، ۶۷، ۷۱۲	ادم متر ۲۴۳
امید نهاوندی ۴۲۲	ادهم بن محرز ۲۳۱
امیر احتشام کرمانشاهی ۵۳۶	ادیب‌الممالک ۵۱۳
امیر افخم ۵۳۷	ارباب جمپور ۷۱۷

امیرافخم سردار ۵۳۹	بکر ۲۳۷
امیرنظام ۵۰۸، ۴۲۰، ۲۹۳	بنی اسرائیل ۱۳۰
امین ۲۳۳	بنیامین جهانگرد یهودی ۴۶۶
امین‌الدین نصر مستوفی ۱۷۰	بنی امیه ۱۷۰
امین‌السلطان ۵۱۴، ۵۰۵، ۴۹۶، ۴۰۶	بوترابی ۶۶۰
امین‌السلطنه ۵۰۸	بهار محمدتقی ۱۰۹
امین خلوت ۵۱۶	بهرام قرابیک ۲۶۲
انتظام السلطنه ۳۰۲	بهرام گشنسب ۱۹۲
انوبانی ۳۱۸	بهرام گور ۴۹۹، ۲۴۱، ۲۱۶، ۷۳
انوری ۱۰۲	بهباد بن بغداد ۲۳۰
انوشیروان ۲۱۰، ۱۹۲	بیدخس هزارپد ۱۹۰
اوپاتر ۱۸۵	پاشاخان ۲۹۴، ۴۱۸
اورال استین ۳۲۴	پرویز ۲۱۹، ۱۹۰
اورانسکی ۱۵۰	پری زنگنه ۲۵
اورنتو باتس ۱۸۳	پلوتارخ ۱۲۵
اوژن فلاندن ۴۷۳، ۴۱۴	پورداد ۹۹
اوغور ۲۴۸	پوریای ولی ۵۶۸
اومنس ۱۸۳	پهلوانی مصطفی ۷۵۵
اونولا، ژ ۳۳۰	پهلوی ۱۸
ایرج ۱۷۸	پیتو ۱۸۲
بابا احمد ۴۲۹	پیر خارکن ۶۲۲
بابا پیره ۲۰۹	پیغمبر نهاوندی ۵۳۵
بابا کریم ۷۱۶	پیلو سه ۲۲۰
بابک خرم‌دین ۲۳۸، ۲۳۷	تاتار (تتر) ۲۵۳
بارتولد ۳۲	تاج‌الدین ۲۵۰
باستانی پاریزی ۲۲۶	تاج کسری ۲۴۱
باکاسیس ۱۸۵، ۱۸۳	تازه گل ۴۹۱
بدلیسی ۲۵۲	تاناوکسار ۱۸۱
بدیع‌الملک ۳۰۳	تاوریه ۴۶۷
برسق ۲۵۲	تای تسونگ پسر پراسمان ۲۲۰
برکیارق ۲۴۹	تراب‌خان نهاوندی ۲۷۸
برنیکا ۱۲۸	ترکان خاتون ۲۵۴
بطلمیوس ۴۷۰، ۱۶۹، ۱۲۹	تکش ۲۵۲

تسنر ۱۰۹	حاجی دکتر ۶۸۹
تنگ بهرام چوبینه ۱۹۳	حاجی یحیی خان ۷۱۷
تودلا ۴۶۶	حاکم تازی ۱۵۳
توسلی ولی ۴۶۰	حاکمی علی ۱۳۰
تهماسب دوم ۲۶۸	حجاج بن یوسف ۲۴۱
تهماسب قلی اراشلو ۲۶۷	حریش سیستانی ۲۳۸
تهماسب میرزا ۳۰۳	حسام السلطنه ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰
تی توس ۱۵۴	حسام الملک ۵۳۹
تیرداد ۱۴۴	حسام الملک همدانی ۵۳۶
تیکلات پیلسر ۱۱۹	حسن ارانلو ۲۷۴
تیگران ۱۸۶	حسن بن سهل ۲۳۳، ۲۳۴
تیمور پاشا ۲۷۰	حسن بن قحطبه ۲۳۲
ثابت بن موسی ۲۳۲	حسن بن محمد ۲۳۲
ثعالبی ۱۶۸	حسن پاشا ۲۶۸، ۲۶۹
جبه ۲۵۵	حسن تختاح ۲۳۴
جرجی زیدان ۴۶۳	حسن خان والی ۴۲۰
جعفر بن سلیمان ۲۳۱	حسن فیروزان ۲۳۹، ۲۴۳
جعفرخان وزیر ۴۹۴	حسنویه پسرکرد بزریکانی ۲۴۵
جعفر نجار ۶۶۷	حسین پهلوان ۶۶۷
جلال الدوله ۵۰۵	حسین خان سرهنگ ۴۹۷
جمشیدی الله مراد ۷۵۵	حسین خان قاجار ۳۰۲
جندی شاپور ۳۲	حسین خان یاور ۴۸۹
چغال اوقلی ۲۶۶، ۲۶۷	حسین قلی حاکم کرمانشاه ۲۶۸
چنگیز ۲۵۳، ۲۵۴	حشمت الدوله ۲۹۸، ۳۰۰
حاج آقا تراب ۴۲۳، ۴۴۲	حضرت رضا ۴۲۷
حاج خدارحم ۴۲۳، ۴۶۰	حضرت عبدالعظیم ۴۹۱
حاج زین العابدین ۴۷۰	حضرت عیسی ۲۱۲
حاج شریف عرب ۴۲۳	حکیم خداداد ۶۹۰
حاج عمو ابراهیم ۴۵۰	حمدالله مستوفی ۳۰، ۱۴۷، ۴۶۸، ۵۲۸، ۵۴۶
حاج محمدتقی ۴۳۲، ۴۵۷	حمزه اصفهانی ۱۰۷، ۱۴۹، ۲۱۴، ۲۱۸
حاج محمدزمان میرزا ۴۹۰	حیدری چراغ علی ۱۴۲
حاج محمد مولوی ۳۰۰	حیرت نهاوندی ۲۸۶، ۲۸۸
حاج میرزا آقاسی ۵۰۱	خاتمی سید محمد رئیس جمهور ۷۵۲

دیاکونف ۱۹، ۱۱۷، ۱۲۸	خاتمی هادی ۷۵۲
دینوری ۱۱۰، ۱۸۹	خارگت رستم ۵۵۴
دیوک ۱۳۰	خاقان ۱۹۲
دیونی سوس ۱۰۰	خالدبن سعید ۴۳۸
ذوالفقاری خسروخان ۴۰۹	خاله نرگس دانه کن ۶۸۸
رابینودی ۱۵۴	خاندان بویه ۲۴۱
راستگو الهه ۷۵۲	خدیجه ۴۹۱
رافع بن هرمه ۲۳۷	خدیفه ۱۱۱، ۱۱۲
رامین ۱۹۳، ۱۹۴	خسرو ۱۹۲، ۲۱۱
رجاءبن ضحاک ۲۳۴	خسرو انوشیروان ۱۶۱
رجب علیخان ۵۰۶	خسرو پاشا ۲۶۸
رحیم آب سالار ۱۲۶	خسرو پرویز ۱۱۲، ۱۹۳، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۸
رزم‌آرا ۵۴۷	۴۹۹، ۲۲۵
رستم ۲۰۱	خسرو دوم ۱۵۷
رستم خارگت ۴۸۱	خواجو کرمانی ۱۰۴
رستم فرخ‌زاد ۲۰۱	خواجه نظام‌الملک ۵۳۳
رسولیان حاج باقر ۴۵۷	خواندمیر ۸۵، ۴۱۳
رضاخان ۵۴۷	داریوش سوم ۱۲۵، ۱۸۲
رضا قلی ۲۷۰	داریوش مادی ۱۱۵، ۱۲۳
رضا قلی‌خان ۲۸۴	داریوش هخامنشی ۴۱۰
رضوانی عبدالله ۴۵۰	دالتو ۹۸
رفیعی جهانبخش ۱۴۲	داودالری (الروحی) ۴۶۷
رفیعی رضا ۷۵۵	دبورا ۶۸۳
رکانه ۴۳۸	دبیران ۷۵۴
رکن‌الدوله ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۹۹	دکتر ابراهیم ۴۸۰
روالینسون ۴۰	دکتر بیواز ۱۸۸
رومیان ۲۱۲	دکتر علوی ۵۲۷
رهبر مهدی ۱۳۴	دکتر فوریه ۴۸۲
رهبری حاج روح‌الله ۷۱۷	دکتر یحیی ۶۸۹
ریوارد نیرا ۴۷۹	دمرگان، ژاک ۴۷۳
زئوس ۱۳۹	دمشقی ۱۰۹
زال ۱۸۸	دولت‌شاه سمرقندی ۲۵۴، ۵۳۴
زردشت ۱۱۶	ده اک - ضحاک ۱۷۹

زشتی عابدین ۱۴۰	سمک بن عبدالقیس ۱۱۲
زمانیان عبدالله ۷۲، ۵۳۹، ۷۰۰	سناخویب ۱۳۰
زمانی حسن ۷۵۲	سنباد ۲۳۸
زن مولوی ۴۹۰	سنجر ۲۵۰
زیک ۱۸۹	سنیه ۲۰۲
زین‌العابدین ۴۲۹	سوخرا ۱۸۹
زینل‌خان ۲۶۸	سور ۱۸۰
ژاک دمرگان ۵۵۴	سورن ۱۹۰
ژان گوره ۲۸۳	سورن پهلوی ۱۸۹
ژنرال تاوشند ۵۴۵	سویدا ۲۵۵
سارکن ۹۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۸۱	سوید بن مقرن ۲۰۹
ساعددوله ۵۰۵	سهام السلطنه اردستانی ۵۰۷
سالارالدوله ۵۳۷، ۵۳/۸	سهلان بن فرسان ۲۴۳
سالار محمدولی‌خان ۴۰۹	سیدان آقا حبیب‌الله (پدر نویسنده) ۴۵۰
سالار منصور ۵۴۳	سیدان آقا روح‌الله ۴۵۰
سام ۱۸۰، ۱۸۸	سیدظهرالدین ۴۲۱
سهید رستم بن مرزبان ۲۴۴	سیدعلی رئیس ۴۸۱
ستوان قاجار ۷۵۴	سیروس (شیدوش) ۲۲۹
سرتیپ پانکرانف ۵۴۴	سیف الملک ۴۹۷
سعدالدین نزاری قهستانی ۱۰۴	سیف بن موشگیر ۲۳۷
سعیدی خلیل ۲۸۹	سیف جام هروی ۱۰۴
سکینه ۴۹۱	سیف درویش مراد ۷۵۵
سلامه ۴۳۸	سیف رحمان ۴۴۳
سلطان احمد خوندگار ۲۶۸	سیف مشهدی ابوتراب ۴۵۰
سلطان سلیم ۵۰۵	سیمون‌خان ۲۶۶
سلطان محمد ۲۴۴	سیمونس شاعر ۱۱۵
سلطان محمد سوم ۲۷۵	شاپور ۱۹۴
سلطان مراد چهارم ۲۶۸	شازده محمد ۴۲۴
سلم ۱۷۸	شاطر اصغر نهاوندی ۵۲۹، ۶۵۵
سلوکوس ۱۳۴، ۱۸۳	شاه اسماعیل صفوی ۴۸۱
سلوکیان ۱۰۰	شاه پریان ۲۸۶
سلیمان پاشاکهیا ۲۷۲	شاهپور ۲۱۶
سماءالدوله ۲۴۵	شاهپور اول ۲۱۶

- شاهرخ ۲۶۲
 شاه رستم لر
 شاهزاده جهان‌شاه ۲۹۶
 شاه سکستان ۱۹۰
 شاه صفی ۲۷۲
 شاه طهماسب ۴۸۱
 شاه عباس ۵۰۰، ۳۱۳، ۲۶۷، ۲۶۲
 شاه کرمان ۱۹۰
 شاه مرو ۱۹۰
 شاهوردی خان لر ۲۶۲
 شاهین ۲۱۲
 شجاع‌السلطنه ۵۱۴، ۵۰۶
 شجاع لشکر ۵۳۷
 شرویه ۲۱۴
 شفیع اعظام‌الملک ۵۳۶
 شکوه‌السلطنه ۵۰۱
 شماخی ۲۸۳
 شمس‌الدوله ۲۴۸، ۲۴۴
 شمش‌آداد ۹۵
 شمله (کشطوقان) ۲۵۲
 شوتروک ۹۸
 شولمانو آشایدر ۱۱۶
 شهاب‌الدین ابی‌عبدالله ۸۷
 شهبازی حسین ۷۵۵
 شهربانو ۲۱۹
 شهربانو (شاه زنان) ۲۲۰
 شهربراز ۲۱۲
 شهر ۱۹۴
 شهریار ۲۱۷
 شیخ‌السلام قاضی ۵۰۸
 شیخ شهاب‌الدین سهروردی ۲۵۴
 شیخ علی‌اکبر ۴۲۶
 شیخ علی‌اکبر حکمی ۴۹۶
- شیخ علیخان ۵۴۷
 شیخ علی‌میرزا ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۸
 شیخ محمدلی ۱۴۲
 شیخ منصور ۴۲۸
 صابری محمدحسین ۷۵۵
 صادق‌خان نهاوندی ۲۸۳، ۲۸۴
 صارم نظام ۵۳۷
 صانعی یدالله ۷۵۵
 صفویه ۱۸
 صفی‌الدین عبدالمومن ۲۹
 صفی‌خانی ۱۴۱
 صفی‌زاده ۱۵۲
 صفی‌نژاد ۵۴۸
 صلح بن شیرزاد ۲۳۴
 صمدی حاج جواد ۴۵۰
 صنع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) ۴۰۶
 ضحاک ۱۰۷، ۱۴۸
 ضرغام‌السلطنه ۵۳۷
 ضیاء‌الملک ۵۳۸
 طاهر بن حسن ۲۳۳
 طاهر بن هلال ۲۴۵
 طاهرذوالیمین ۲۳۳
 طایفه خزل ۸۵
 طبری ۱۸۶
 طغرل ۲۵۱
 طلحه بن خویلد ۲۰۸
 طوج (تور) ۱۷۸
 ظاهر ۲۴۶
 ظفرالسلطان ۴۶۰، ۵۳۷، ۵۳۸، ۷۱۶
 ظفری اسماعیل ۶۰۰، ۶۹۱
 ظفری علی‌اکبر ۱۴۲
 ظل‌السلطان ۷۰، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۶، ۵۴۷
 ظهردوله ۵۳۹

- ظهیرالدین مرعشی ۲۴۱
عباس آقا اصفهانی ۷۱۶
عباس میرزا ۲۷۲، ۳۰۵
عبدالباقی نهاوندی ۴۶۹
عبدالجلیل بن حسین قزوینی ۲۲۹
عبدالرحمن ۲۲۹
عبدالرحمن پاشا ۲۷۰، ۲۷۱
عبدالرزاق ۲۴۷
عبدالرزاق دنبلی ۲۶۸، ۲۸۵
عبدالصمد میرزا ۳۰۴، ۳۰۶
عبدالطیف لاریجانی ۴۲۲
عبدالعزیز ۲۳۶
عبدالعلی خان ۲۷۹
عبدالله انتظام السلطنه ۵۱۴
عبدالله بن حسن ۲۳۱
عبدالله بن عمر ۴۳۵
عبدالله پاشای کوریلی ۲۶۸
عبدالمک بن مروان ۱۵۷
عبدالملک ۲۴۶
عبدالملکی علی ۷۵۶
عبداله بن عباس ۲۲۸
عبداله بن مقفع ۱۴۹
عبیدالله سلیمان ۲۳۷
عثمان ۵۳۵
عرب ۲۰۱
عزالدوله ۲۴۴، ۵۰۲
عزیزالسلطان ۵۰۵
عصمت بن حماد ۲۳۳
عبدالدوله ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۴۹۷
عبدالسلطان ۳۰۷
عطار ۱۰۲
علامه قزوینی ۵۳۴
علاءالدوله ۳۰۲
علاءالدوله کاکویه ۲۴۵، ۲۴۸
علی بابی ۱۴۲
علی بن عیسی ۲۳۳
علی بن هشام ۲۳۵
علی پاشا ۲۷۱
علی حسینی محمدرضا ۷۵۲، ۷۵۶
علی قلی حاکم کردستان ۲۶۸
علی کوتاه ۵۴۸
علیمرادیان ۴۴۱
علیمرادیان مهندس حسین ۶۹۲
علیمردان خان بختیاری ۲۷۸
علی نقی حکیم‌الملک ۳۰۶
عمادالدوله ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۰۳، ۴۸۹
عمادالسلطنه ۵۰۵
عمر ۵۳۵
عمر بن عبدالعزیز ۲۳۷
عمرو بن سعد یکر ۲۰۸
عمرو بن معدیکرب ۴۳۸
عوفی ۱۰۷
عین‌السلطنه ۴۹۰، ۴۹۹
غانم ۲۴۶، ۲۴۷
غایر خان ۲۵۴
غزاله ۲۱۹
غلامعلی خان ۵۴۲
غلامی حاج فتح‌الله ۴۵۶
فتاحی حاج نصرت ۷۰۸
فتاحی مهدی ۷۵۵
فتح‌علیشاه ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۷، ۴۱۹، ۴۲۶، ۵۰۰، ۵۱۸
فتح لشکر لرستانی ۵۳۶
فخرالدوله ۲۴۳، ۲۴۴
فراثورت ۱۳۰
فرتون ۱۴۹

کابلی حاج جعفر ۴۵۰	فرخان ۱۴۵، ۱۸۸
کاپیتان اورتنگران ۵۴۱	فردپور نورالدین ۱۴۰
کارلتون کون ۳۱۸	فردوسی ۱۴۸، ۱۵۲، ۲۱۷
کارن ۱۱۱، ۱۸۸	فرورتیش ۱۳۰
کامران میرزا ۳۰۳، ۵۰۵، ۵۱۰	فرهاد چهارم ۱۲۹
کاوگ (کاوه) ۱۸۸	فریا استارک ۴۸۰
کاوه - کارک ۱۷۸	فریدون ۱۸۸، ۲۲۹
کدخدا ذوالفقاری ۴۰۸	فضل ۲۳۹
کربلایی ولی ۷۱۶	فضل الله روزبهان ۲۲۸
کربلایی محمد ۴۵۰	فضل بن ربیع ۲۳۳
کریم خان زند ۲۷۹، ۲۸۳، ۴۱۳	فلفون رفائیل ۴۷۱
کریم‌زاده محمدعلی ۲۷۴	فلیپ ۱۸۵
کسروی احمد ۱۱۲	فوکاس ۲۱۱
کشاووز محمدعلی ۷۵۶	فوریه دکتر ۴۰۶
کلود پتلومه (بطلمیوس) ۳۰	فیثاغورث ۳۰
کنت نو ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۰	فیروز ۲۱۶
کوسن‌ها ۱۱۶	فیروزان ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۵۱۰، ۶۰۰
کولسینکف ۱۱۰	فیروزمیرزا ۳۰۵
کیانی عبدی ۱۴۲	فیلیپ ماگدونی ۱۲۵
کیلاندر ۵۴۱	قائم‌مقام ۲۹۸
گنومات ۱۸۰	قاتل بن ارقم ۲۳۰
گردان کربلایی فلاح ۴۵۰	قارن ۱۹۵
گزنفون ۱۸۸	قارن پهلوی ۱۸۹
گلین خانم ۴۹۱	قارن جبلی نهاوندی ۱۸۹
گویینو ۹۲، ۱۷۰	قاسم آقا حیدرانلو ۲۷۲
گویشمیت ۱۲۷	قباد ۲۱۲
گویتان ۹۳	قباد ساسانی ۱۴۷
گورکان مهدی ۷۱۵	قتلغ اینانج ۲۵۱
گورگون ۱۳۸	قحطبه ۲۰۰، ۲۳۰
گیرشمن ۱۰۰، ۱۲۹، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۵	قراقوینلو ۲۶۲
گیلانی الیاس ۴۵۰	قلاوندی غلامرضا ۱۴۲
لئودیکا ۱۲۷	قیاسی حسین ۶۶۷
لائودیسه ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	قیاسی موسی ۶۶۶

محمدخان قاجار دلو ۳۰۵	۱۴۵، ۱۳۲
محمد خوارزمشاه ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴	لسترنج ۴۷۰
محمد شاه ۳۰۴، ۲۹۸	لکهارت ۲۶۸
محمد شفیع وزیر ۲۸۷	لوئی روبیر ۱۳۰
محمد صالح ۴۴۴	لوئی واندنبرک ۳۲۴
محمد عبدالغنی ۲۳۰	لولو بیان ۹۳
محمدعلی دولت‌شاه ۲۷۱	لولیان ۲۷۴
محمد علیشاه ۵۳۶، ۷۴۶	لی‌تی‌نیوس - پی‌رگوس ۳۰
محمدعلی میرزا ۲۷۲، ۲۹۵	لیدی ۳۰
محمود افغان ۲۶۸	لیزیاس ۱۸۵
محمود سرابی ۵۴۷	ماخان ۲۲۹
محمود کاشانی ۲۵۰	مادپارتاکنا ۱۱۷
محمود میرزا ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۴۱۷	مارکوارت ۱۰۹، ۱۴۷
۴۸۹، ۴۲۶، ۴۱۹	مازیار ۲۳۸
مختار ۲۲۹	ماژور دماره سوئدی ۵۴۲
مدرس محمدتقی ۱۰۲	مأمون ۲۳۴، ۲۳۵، ۴۶۴
مردآویج ۲۴۰، ۲۴۲	مثنی ۲۰۱
مرداوند ۲۱۹	مجدالدوله ۲۴۴، ۲۴۵، ۵۱۳
مردوخ کردستانی ۵۳۷	مجدالدین علاءالدوله ۲۵۵
مرشد محمد ۵۶۸	محمد ۲۴۹
مروان بن محمد ۲۳۰	محمدآقا ۲۶۷
مریم ۲۱۱	محمدبن احمدبن سعید ۸۶
مزدک ۲۱۳	محمد بن محمود طوسی ۴۶۶، ۵۲۴
مسعود کیهان ۵۵۴	محمدبن ملک‌شاه ۲۴۹
مسعود میرزا ۳۰۶	محمدتقی خان حکیم ۴۷۲
مسعودی ۲۲۷	محمدتقی سپهر ۲۹۸
مشیر افخم ۲۹۹	محمدتقی میرزا ۲۹۴، ۴۱۴
مظفردالدینشاه ۳۰۴، ۵۳۶	محمدحسن خان ۲۷۹، ۵۱۵
معتر ۲۳۶	محمدحسن میرزا رئیس تلگراف خانه ۳۰۶
معتمد ۲۳۷	محمدحسین بن خلف ۱۰۴
معصومی غلامرضا ۱۴۰	محمدحسین میرزا ۳۰۰
معقل بن مقرر ۲۰۹	محمدخان ۲۷۸، ۴۹۷، ۵۱۹
معین‌الدوله ۵۰۵	محمدخان ایروانی ۲۹۳

میرزا ابوالقاسم قائم مقام ۲۹۲	مغان (مغ‌ها) ۱۳۰
میرزا احمدخان ۳۰۶	مغیره ۲۰۷
میرزا اسدالله ۵۰۸	مغیره بن شعبه ۲۲۵
میرزا حسن خان وزیر کردستان ۵۰۸	مفلح ۲۳۶
میرزا رحیم طبیبان ۶۸۹	مقوقس ۸۶
میرزا شفیع خان ۳۰۲	مگستانس ۱۱۵
میرزا علی اکبر وزیر ۵۱۴	ملاحسن نهاوندی ۲۸۸
میرزا فضل الله ۵۰۸	ملکشاه سلجوقی ۵۰۰
میرزا محمدحسین ۵۰۸	مُلک فلک الدین ۲۵، ۲۴
میرزا محمدشفیع ۲۹۹، ۲۹۲	ملک محمود سیستانی ۲۶۹
میرزا محمدعلی تبریزی ۴۷۱	ملکه لائودیس ۱۲۶
میرزا محمودخان ۵۳۶	منتصرین متوکل ۲۳۵
میرزا محمود مجتهد بروجردی ۵۱۹	مندموس ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۰
میرزا هاشم خان ۳۰۲	منصور خلیفه عباسی ۵۰۰
میرفتاح ۵۶۸	منق چی ابراهیم ۷۵۵
میر مخدوم ۲۲۷	منکبرس ۲۵۲
میرزا یوسف حکیم ۶۸۹	مورگان ۳۲۵
مینورسکی ۱۹۴، ۹۳	موریسیوس ۲۱۱
مؤمنی حاج نبی ۷۰۸	موسی بن بغا ۲۳۷
مؤیدالدوله ۲۴۴	مولوی ۵۰۸
نادرشاه ۲۷۰	مهدی ۲۳۲
ناصرالدینشاه ۵۴-، ۷۰، ۳۰۲، ۴۰۷، ۴۱۶، ۴۹۱، ۵۰۱	مهدی قلی بیک ۲۶۷
ناصر نظام ۵۳۷، ۵۴۷	مهران پهلوی ۱۸۹
ناظمی حسن ۴۵۰	مهرداد ۱۸۵
نامدارخان خزلی ۵۳۷، ۵۰۵	مهرداد پنجم ۱۹۰
نتیجس ۱۸۶	مهرداد سوم ۱۸۶
نراقی حسن ۲۲۷	مه رویه ۲۰۱
نصرت الدوله ۳۰۴	میرزا آقا ۴۱۸
نظام السلطنه ۵۴۱، ۵۴۱	میرزا آقا - آیت الله ۶۶۷
نظام الملک ۷۳، ۵۰۰	میرزا آقاسی ۶۶۷
نظامی عروضی ۵۰۱	میرزا آقا مجتهد ۴۹۷
نعمان ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۴۳۵، ۵۱۰	میرزا ابراهیم ۶۸۹
	میرزا ابوالقاسم خان ۳۰۲

هرتسفلد ۳۲۳	نوح ۱۰۷-۱۰۳
هردوت ۱۳۰	نوح تخت - نوح مسند ۱۰۳
هرمز ۲۰۲، ۲۱۶، ۴۹۹	نوح سامانی ۲۳۹
هرمزبان ۲۰۲، ۲۰۳	نوح نبی ۱۰۵
هرمز بن داران ۲۰۹	نوروزی حاج شکری ۵۶۸
هرمز چهارم ۱۹۰، ۱۹۲	نوش جان ۲۰۹
هرمس ۱۳۷	نه‌نه محمود ۴۹۱
هلال ۲۴۷	نیبه ۹۸، ۱۱۹
همایون میرزا ۶۸، ۳۰۰، ۳۰۰	نیه (نرسی) ۲۲۰
هندوشاه نخجوانی ۵۳۴	نیکاترا ۱۸۳
هندویان ۲۷۴	نیلسون دیبواز ۱۸۷
هنری فیلد ۳۱۸	والرین ۲۱۶
هنری ورن ۳۳۱	وثوقی دکتر منصور ۵۸۵
هوریان ۹۳	وراز ۱۹۰
هوگو گروته ۴۷۲	ولفانک کنارت ۱۰۰
هون‌ها ۲۱۶	ونداد ۲۴۶
هیروئس (هورا اودا) ۱۸۶	وهرام ۲۱۹
یارعلی پاشا ۲۷۰	وهرام گور ۱۴۷
یاسمی رشید ۹۵	ویرو ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶
یاقوت ۸۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۶۹	ویس ۱۹۳، ۱۹۶
یاقوت حموی ۲۷، ۲۸	ویسماکان ۱۴۹
یحیی پسر خالد ۲۳۲	ویس و رامین ۱۰۹
یحیی ماسویه ۸۶	ویلسن ۴۷۸
یزدگرد ۲۰۴، ۲۱۷	هادریان ۱۵۴
یزدگرد سوم ۱۵۶	هارون‌الروشد ۲۳۲، ۲۳۳
یزدیان مهدی ۴۰۷	هپالوس ۱۸۲
یزید ۲۳۱	هپتالیان ۲۱۴
یعقوب بن ملانظری ۴۲۹	هپ یوستراس ۱۸۳
یعقوبی ۲۷، ۱۶۱	هدایت‌خان سرتیب ۳۰۶
یوسف چاوش ۲۵۰	هراکله ۱۲۶
یوسف نهاوندی (انیس) ۴۱۹	هراکلیوس ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۵

راهنمای جای‌ها

آب انبار طلایی ۱۹۱، ۴۴۳	آب انبار طلایی ۱۹۱، ۴۴۳
آب نه‌اوند ۲۰۷، ۴۴۳	آب نه‌اوند ۲۰۷، ۴۴۳
آپامه ۱۲۶	آپامه ۱۲۶
آتروپاتن - آذربایجان ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۸۲	آتروپاتن - آذربایجان ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۸۲
آتش‌دان مقدس ۱۵۷-۱۵۹	آتش‌دان مقدس ۱۵۷-۱۵۹
آدریاتیک (دریا) ۱۲۵	آدریاتیک (دریا) ۱۲۵
آذربایجان ۱۸، ۱۹، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷	آذربایجان ۱۸، ۱۹، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۸	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۸
۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲	۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲
آرال - دریاچه ۱۴۴	آرال - دریاچه ۱۴۴
آردوشان ۳۳-۳۴	آردوشان ۳۳-۳۴
آردیشو (کوه) ۳۹	آردیشو (کوه) ۳۹
آریان‌اوجا ۱۱۴	آریان‌اوجا ۱۱۴
آزاراباش ۹۵	آزاراباش ۹۵
آستانه ۲۳۶	آستانه ۲۳۶
آسیا ۱۸۰	آسیا ۱۸۰
آسیای خواجه‌نصیر ۲۲۶	آسیای خواجه‌نصیر ۲۲۶
آسیای صغیر ۳۲۸	آسیای صغیر ۳۲۸
آسیای گرگان ۲۲۶	آسیای گرگان ۲۲۶
آسیای مرو ۲۲۶	آسیای مرو ۲۲۶
آشور ۱۱۶	آشور ۱۱۶
آشور ۱۸۱	آشور ۱۸۱
آلایی ۱۵۱	آلایی ۱۵۱
آم - آمل ۱۵۶، ۴۶۵	آم - آمل ۱۵۶، ۴۶۵
آمودریا ۱۱۴، ۱۵۱	آمودریا ۱۱۴، ۱۵۱
آوج ۵۴۲	آوج ۵۴۲
آورزمان ۲۵، ۴۰	آورزمان ۲۵، ۴۰
آوه ۱۶۷	آوه ۱۶۷
اب - ابرقو ۱۵۶	اب - ابرقو ۱۵۶
آبله ۲۰۱	آبله ۲۰۱
ابویوب (قریه) ۲۷	ابویوب (قریه) ۲۷
ابهر ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۰	ابهر ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۰
آپامه ۱۲۶	آپامه ۱۲۶
ابرسهر ۱۵۴	ابرسهر ۱۵۴
اراک ۱۹، ۱۴۷، ۲۴۲، ۲۳۶، ۳۰۴	اراک ۱۹، ۱۴۷، ۲۴۲، ۲۳۶، ۳۰۴
اراک، سلطان‌آباد ۱۱۷، ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۷۲	اراک، سلطان‌آباد ۱۱۷، ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۷۲
اران ۱۶۵	اران ۱۶۵
اردبیل ۱۲۵، ۲۶۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۲۶۶	اردبیل ۱۲۵، ۲۶۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۲۶۶
ارمنستان ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۱	ارمنستان ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۱
۲۶۵، ۲۶۷، ۳۱۷	۲۶۵، ۲۶۷، ۳۱۷
ارمنیه ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۴۰	ارمنیه ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۴۰
اروپا ۱۵۰	اروپا ۱۵۰
اروپوس (ری) ۱۲۶	اروپوس (ری) ۱۲۶
ارومیه ۱۱۷، ۳۱۸	ارومیه ۱۱۷، ۳۱۸
ازنری ۵۹۵	ازنری ۵۹۵
ازبوخان ۵۹۲	ازبوخان ۵۹۲
اساباد ۱۶۸، ۲۴۷	اساباد ۱۶۸، ۲۴۷
اسپانیا ۴۶۶، ۱۵۱، ۴۶۷	اسپانیا ۴۶۶، ۱۵۱، ۴۶۷
اسپوتا (دریاچه رضائیه) ۱۱۷	اسپوتا (دریاچه رضائیه) ۱۱۷
استان نه‌اوند ۱۰۹	استان نه‌اوند ۱۰۹

اورزمان ۲۵	استخر ۳۰، ۱۲۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۴۲، ۳۲۱، ۳۲۳
اوه‌ر ۱۶۹	استرآباد ۵۶۴
اهرام مصر ۸۲	اسدآباد - اساباد ۲۷، ۲۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۴۵، ۲۴۷
اهواز ۱۶۱، ۱۸۶، ۲۴۲، ۲۴۷	۲۷۳، ۲۹۰، ۵۴۵
ایالت (خارخار بیت هامبان - نامار) ۹۶	اسفیدهان ۸۳، ۴۶۸، ۵۹۳
ایران‌شهر ۱۰۹	اسکتی زبان ۱۵۱
ایروان ۲۶۹	اصفهان ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۱۰۲، ۱۰۳
ایسوس ۱۲۵	۱۱۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
ایشلیق گرم رود ۳۰۴	۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳
ایغارین ۲۷	۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۸
ایلام ۱۹	۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۵، ۴۱۰، ۵۰۳، ۵۴۱
ایوان مداین ۸۲	البرز ۱۱۶
بابا - بلخ؟ ۱۵۶	البرز (هاریریتی) ۱۷۲، ۲۴۱
بابا پیره ۴۰	الجبیل
بابا رودیره ۴۶۹	الجزایر ۲۴۹
بابل ۹۳، ۹۵، ۳۱۹	الجزیره ۵۲۳
باختر ۱۱۴، ۱۸۵	الدارقان ۱۶۷
بادریا ۶۴۲	الشتر - لیشر ۱۲۴، ۱۶۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۴۶
بادغیس ۱۱۴	المطامیر ۱۶۷
باروداب قلعه ۲۵، ۳۹، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۲۶۰	الوند ۲۸، ۵۵، ۹۶، ۱۴۶، ۲۶۳، ۴۱۳
بازار ۴۴۷	الی بی ۱۲، ۱۷، ۴۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۲۰
بازار مسگرها ۴۴۸	الی مایدا ۹۴
باغات گولزات ۴۷۶	امام‌زاده - بابا احمد ۴۲۹
باغچه آقا ابوالقاسم فتاحی ۶۸	امام‌زاده جارچی باشی ۴۲۴
باغچه احمدی ۶۷-۶۸	امام‌زاده دوخواهران ۴۲۴
باغچه خسروخان ۶۷	امام‌زاده طالب کش ۴۲۶
باغچه شیرمحمدخان ۶۸	امام‌زاده محمد ۶۰
باغچه قجر ۶۷	امام‌زاده مهدی ۴۲۹
باغچه معماریان ۵۸	امام‌زاده یتیمه ۴۲۴
باغچه‌ها ۶۷، ۶۸	امریکا ۷۱۹
باغ شاه ۲۸۷	اندامش ۲۹
باغ فین ۲۲۷	اودسا ۲۱۱
باکسایا ۶۴۲	اورارتو ۴۱۰

بویب ۲۰۰	باکو ۲۷۲
بهندف ۶۴۲	بالتیک ۱۵۰
بیات ملک بیات ۵۴۶	بالکان - دریاچه ۲۵۳
بیت مادایه ۱۱۱	بت مادایه (الماهین) ۱۱۱
بیت همبان ۹۸-۹۶	بحرین ۱۶۱
بیجانین ۵۹۳	بخارا ۲۴۰
بیزانس ۱۵۶	بختی ۱۱۴
بیستون - وستون ۲۵، ۴۰، ۵۶، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۷	بختیاری ۲۰۵
۴۱۰، ۳۱۸، ۱۴۹	بختیاری ۴۷۳
بیشاپور ۱۵۲	بخشی باکتریا ۱۱۴
بیضا ۲۴۲	بدره ۹۳
بیمارستان شهید حیدری ۶۹۱	برو ۱۶۸
بین‌النهرین ۵۷، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۹۰، ۳۲۷، ۳۱۶	بروجرد - بروگرد ۲۱، ۳۰، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۸
۳۳۰	۸۷، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸
پارت ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۹	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰
پارس ۱۱۴، ۲۳۸	۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۴، ۴۱۴، ۴۷۱
پارک ظفرالسلطان ۶۹۲	۴۷۲، ۴۷۸، ۴۷۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۴۱، ۵۵۸
پاریزوان (پارسبان) ۴۸۰	۶۳۷، ۷۱۵
پاتاق ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶	بصره ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۶۶، ۵۰۰
پاقلاع ۷۲۷ ۴۱۱	بغداد ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۱۴۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۳۶
پاقلعه ۳۸، ۴۸۰	۲۳۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۹
پامیر ۳۰	بلاد جبل ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۶۹
پاوه ۴۰	بلخ ۳۰، ۱۱۴، ۱۹۲، ۲۱۸
پتیشخورگر (کوه) ۱۴۸	بلوجان ۱۴۹
پرثو - سرزمین پارت ۱۴۷، ۱۴۴	بلوک اردشیر خوره ۱۸۹
پرسپولیس ۳۲۳	بلوک گودین ۳۲۴
پری زنگنه ۲۵	بندر بصره ۲۳۴
پنجوین ۲۰۴، ۲۰۶	بندسیان ۴۳۷، ۵۹۲
تاریک دره ۱۰۷	بند فریمان ۲۶۶
تبریز ۲۷، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶	بندنی جین ۵۹۴
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۸	بندی جان ۶۴۲
تپه بابا رستم ۴۰۷	بنوهاوند ۱۰۷
تپه دماویزه ۳۲۴	بوسنه ۲۹، ۱۶۷
تپه رستم ۳۲۴	

جر فادقان ۲۶۲	تپه قلندران ۸۶
جزیره ۲۳۳	تپه کمترلان ۳۲۴
جزیره بالکان ۳۲۶	تپه میرولی ۳۲۴
چشمه علی آباد ۶۰	تپه نقاره چی ۴۰۶
جلولا ۲۰۲	تخارستان ۲۲۵، ۲۲۰
جندی شاپور ۲۹، ۳۲	تخت جمشید ۳۲۳
جودیکان ۱۶۸، ۲۳۶	ترکیه ۵۲۳
جوراب (ده) ۲۷	ترموپله ۱۱۵
جوراج ۱۴۰-۱۴۲	تفلیس ۲۶۹
جوکار ۲۵	تل حلف ۳۲۷
جهوق ۴۶۸	تنگ بهرام چوبین ۱۹۲، ۱۹۳
جیلانات ۱۷۰	تنگ پیده ۳۱۴
چال اولاد ۱۴۰	تنگه بسفر ۲۱۲
چالدران ۲۶۸	تودلا ۴۶۶
چال کولی‌ها ۴۳۹	توزغاز ۲۵
چالکی دو خواهران ۱۴۰	توس ۵۳۳
چاه برف ۵۴	تومان ۱۱۴
چژا ۲۶۲	تویسرکان ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۴۱، ۵۵
چشمه ابدال ۶۱	۵۶، ۹۵، ۱۶۶، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۰۵
چشمه دو خواهران ۶۱	۴۸۰، ۵۰۵، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۴۷
چشمه قیصریه ۶۰	۵۸۰
چشمه ماهی ۸۵	تهران ۱۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۴۵۰، ۵۴۰، ۶۷۲، ۷۱۸
چشمه‌ها ۶۰، ۶۱	تیسفون (کتسی فون) ۱۴۴، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۸
چغان ناوور ۱۴۷	۲۱۹، ۲۲۴
چوبین ۱۸	تیمره ۱۴۶
چهل تن ۴۳۰	جاده ابریشم ۲۹
چهل نابالغان (کوه) ۴۱، ۴۲	جاده شاهی ۲۹، ۳۰
چین ۱۵۱، ۲۱۸	جاده شاهی - جاده ابریشم ۲۹
حبشه ۸۶، ۱۲۵	جایدر ۲۷۰
حبیره ۱۷۲	جبال - کوهستان - قهستان ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۵
حجاز ۲۳۳، ۴۱۵، ۴۶۵	۲۲۸
حجاز ۴۱۵	جبل ری ۱۷۲
حصار الکبیر ۲۰۶	جرجان ۱۶۸، ۴۶۳، ۵۴۶

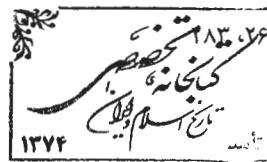
حلف ۳۲۷	۱۷۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۵
حلوان - هالمان ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸	۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۲۵
۲۰۵، ۳۱۸، ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۰۵	خوی ۲۶۸، ۲۷۲
حمام بازار ۴۳۱	خین‌گان ۲۵۳
حمام حاج آقا تراب ۴۳۱	داتی (آمودریا) ۱۱۴
حمام قاضی ۴۳۱	دا - داراب جرد ۱۵۶
حمام گلشن ۴۳۱	دارابجرد ۱۵۴-۱۵۶
حمام ملاحسین ۴۳۱	داردائل ۱۲۵
حمام مولوی ۴۳۱	دالاهو ۲۰۴
حمام پاقلعه ۴۳۱	دالاهو - کوه ۲۰۴
حمام یهودی‌ها ۴۳۱	دامغان ۱۹، ۵۸، ۲۰۳، ۲۳۹
حیره ۲۰۱، ۲۱۳	دانوب ۱۵۱
خاک هرو ۲۹۶	دبستان سعدی ۴۲۲
خانقاه صفی‌علیشاه ۳۰۶	دبیرستان فیروزان ۴۲۲
خان لنجان ۱۶۷، ۱۶۸	دجله ۲۰۱
خاوه ۲۴، ۲۵، ۴۷۹، ۴۸۱	دَرَب ۵۹۳
خاوه کوچک ۲۱ - ۲۵	دروازه آقانورالدین ۴۴۲
خرابه جهانشاه ۴۴۴	دروازه امیرزاده ۴۴۲
خراسان ۱۹، ۲۷، ۹۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۰	دروازه چقا ۴۴۲
۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۹	دروازه حاج آقا تراب ۴۴۲
۲۸۸	دروازه سلاخ‌خانه ۴۴۲
خرم‌آباد ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۰	دروازه قلانو ۴۴۳
۲۹۷، ۳۲۴، ۴۷۹، ۵۰۰	دروازه کلیمی‌ها ۴۴۳
خلیج اسکندرون ۱۲۵	دروازه گوشه ۴۴۳
خلیج فارس ۳۰، ۵۳، ۱۵۱	دروازه ملارضا ۴۴۳
خوار ۱۶۹	دره شهر ۱۹۲
خوارزمی زبان ۱۵۱	دریا تیتس ۳۱۴
خوار ورامین ۱۲۶	دریاچه ارومیه ۹۴، ۱۱۴
خواسپس ۵۷	دریاچه اورال ۱۴۴
خوانسار ۱۸، ۲۶۲، ۳۰۴، ۳۰۵	دریاچه تواله ۱۴۷
خوانین ملایر ۴۹۵	دریاچه خزر ۱۴۴
خوره ۱۲۷	دریاچه وان ۲۱۱
خوزستان ۲۶، ۲۹، ۴۰، ۵۵، ۵۶، ۹۵، ۱۶۹	دریاچه وهرام آوند ۱۴۷

دریای سیاه ۱۵۱	رگای سه ارگی ۱۷۲
دزفول ۲۷۰، ۵۴۶	روئین دژ ۲۸۷، ۲۹۷، ۴۰۹، ۴۱۱
دژ بابلیان ۹۶	روانسر ۴۰
دژ سلیخاری ۹۶	رود جرود ۶۴۲
دژ مرعوبیشو ۹۸، ۱۲۰	رود راور ۲۸، ۲۹
دستگرد ۲۱۲، ۲۲۵	رود راور نهاوند ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸
دشت ارژن ۷۰، ۲۷۰	رودزباب ۲۱۱
دکان - دهکده ۲۷	رود زرافشان ۱۵۱
دماوند - دماوند ۱۱۲، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۶۵، ۲۵۵، ۳۰۳	رود سیروکوس ۱۱۵
دمشق ۲۳۰	رود گرانیک ۱۲۵
دناهران ۱۴۹	روژه ۲۹، ۱۶۷
دین بازگیر ۴۲	روس ۲۶۸، ۲۹۶، ۲۹۹
دُن - رود ۱۵۱	روستای جوالق و کنخواست ۸۴
دنزیل ۱۲۸	روسیه ۱۵۱، ۲۹۹
دودورگا ۱۳۲	ری - رگا - رازش ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۱۱۷، ۱۲۶
دونه قریه ۵۹۱	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰
دهخوارقان ۲۷۰	۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸
دهلی ۷۱۹	۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۴۶۶، ۶۴۱
دیاله ۹۴	زباب ۹۸
دیلم ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۴۰، ۲۴۱	زابل ۲۳۳
دیلمان ۱۶۸	زاگروس ۲۴، ۴۴، ۹۴، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹
دیمن ۲۷	زاینده رود ۱۱۷، ۲۷۷
دینور ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۸	زرافشان (رود) ۱۱۴
۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۷۳	زرنود (زاینده رود) ۱۶۵
دینور (ماه کوفه) ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۶۱، ۱۶۵	زرین باغ ۳۲
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸	زعفران عراقی ۸۶
۲۵۴، ۲۷۳، ۴۶۶	زمین ماه ۱۹۶
راسبند ۲۷	زنججان - زنگان ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
راسته میرزا آقا ۴۵۲	۲۴۰، ۳۰۴
راکا ۲۷	زهاب ۳۱۸
رامن ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸	سارجست ۱۶۸
رامهرمز ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۷۰	ساری ۴۶۵
	سامرا ۳۲۷

سیبری ۲۵۳	سامن ۳۹
سیحون (رود) ۱۲۵	ساوه ۲۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۰۳، ۴۷۹
سیر دریا ۱۵۱	سبزوار ۲۳۹
سیروان ۱۶۷، ۱۶۸	سپاهان ۱۶۸، ۱۶۹
سیروکوس (رود) ۱۱۵	ستون عین شمس ۸۲
سیستان ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۹	سراب گیان ۴۲۹
سیلاخور ۱۸، ۲۶۲	سراب‌ها ۵۹، ۶۰
سیلک ۳۲۷	سرپل ذهاب ۲۰۵
سیمره ۵۶، ۹۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۴۷۹	سرزمین گل ۱۵۱
شاپورخواست ۲۸، ۲۹، ۱۶۷، ۲۴۵	شُغد ۴۶۵
شازده محمد ۴۲۴	سغدیانا ۱۱۴
شاطرآباد ۳۸، ۵۹، ۶۳	سغدی، زبان ۱۵۱
شام ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۳۳	سفیدکوه ۷۳
شاهرود ۱۹، ۲۳۸	سکایی زبان ۱۵۱
شاهو ۳۲۱	سکستان ۱۰۳، ۱۹۰
شخره (شاهرود) ۱۹، ۱۷۲	سلاخ خانه ۵۹
شماخی ۲۶۹، ۲۸۳	سلطان‌آباد ۱۴۷، ۴۷۲
شنشانه (کوه) ۴۲	سلنگا - رود ۲۵۳
شوش ۳۰، ۳۱۶، ۳۲۹	سلیمان‌آباد ۲۵
شوشتر ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۷۳، ۴۶۳، ۴۷۳	سلیمانیه ۲۷۱، ۳۱۸
شهر دارا ۲۱۱	سُم دُل دُل ۸۶
شهر زور ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۷۱، ۳۱۸، ۲۳۵	سمنان ۱۹، ۳۰۳
شیخ منصور ۴۲۴	سنقر ۲۷۳
شیراز ۲۴۳	سنگ سوراخ ۳۳، ۵۴
صامغان ۱۶۱، ۱۶۷، ۲۳۵	سنگ میل ۱۴۰، ۴۵۲، ۴۵۷
صحنه ۵۳۴	سنندج ۱۹، ۲۰۶
صدرروازه (دامغان) ۱۹، ۳۰، ۵۸، ۲۰۳	سواد عراق ۲۳۳
ضراب‌خانه ۱۵۳، ۱۹۱	سواره خزل ۲۹۷
طالش ۲۲۵، ۲۶۷، ۳۲۵	سوریه ۱۰۲، ۱۵۱، ۱۸۶، ۲۶۴، ۳۲۳، ۳۲۷
طالقان ۱۶۵، ۱۶۹	۳۶۴، ۳۲۸
طبرستان ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۳	شهرورد ۱۶۷
۵۶۴	سه قلاع ۷۲۷
طنجه ۴۶۵	سیاه دره ۳۳

طور ۲۰۷	کاشان - کاشان ۱۴۶، ۱۶۹، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۲۷،
عبادان ۱۷۳	۳۲۱
عبید ۳۲۷	قافلانکوه ۹۶
عثمانی ۱۰۲	قبور سلطنتی اور ۳۲۷
عراق (اراک) ۳۰۴	قرباغ ۲۶۹
عراق - عراق عجم ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۴۱، ۱۰۲، ۱۰۳،	قرتاجنه ۱۲۵
۱۱۰، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸،	قرسو ۴۴
۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶،	فرق نهاوند ۷۳
۲۷۱، ۳۲۱، ۴۶۵، ۵۰۱، ۵۴۰	قریه دکان ۲۵
عراق عرب ۱۸	قزوین ۱۹، ۱۱۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،
عراقین ۲۲۸	۲۴۰، ۲۹۹، ۲۶۵، ۳۰۴، ۴۷۹، ۵۲۹، ۵۴۰
عربستان ۱۹۹، ۲۰۰، ۵۲۹	قسطنطنیه ۲۱۲، ۲۶۴
عشق‌آباد ۱۳۰	قشلاق بختیاری ۲۰۵
عفیر ۸۶	قصب الذریره (زعفران عراقی) ۸۶
عیلام ۹۴، ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۲۵-۳۲۰	قصر شیرین ۵۴۵
غار اسماعیل خانی ۴۳	قفقاز ۲۷۰
غار ضحاک ۴۳	قلعه آقا ربیع ۴۱۱
غار کاماسیاب ۴۱	قلعه اردبیل ۴۱۴
فارس ۱۹، ۱۶۹	قلعه باروداب ۲۵
فارس - پارس ۳۰، ۴۰، ۱۲۳، ۱۶۹، ۲۲۸، ۲۳۳،	قلعه حسن خانی ۴۲۰
۲۳۸	قلعه حسن خانی ۶۳
فرات ۱۲۸، ۱۹۹	قلعه حسن خانی ۴۲۰
فرانسه ۱۳۰	قلعه خرم‌آباد ۲۹۶
فراونده ۱۶۷، ۱۶۵	قلعه زرد ۲۳۶
فراهان ۱۸، ۲۶۲	قلعه مریوان ۲۶۸
فرغانه ۱۵۱	قلعه نهاوند ۲۷۵
فروانده ۱۶۷، ۱۶۵	قلمرو علی شکر ۲۶۶
فریژی ۱۳۲	قسم ۱۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۱،
فلسطین ۲۱۲، ۳۲۳	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۵،
فندیسجان ۵۹۱	۲۴۰، ۲۴۳، ۴۵۴، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۹۲، ۵۴۰، ۶۲۲
فوج ملایر ۵۰۵	قنات محمدصادق ۶۱
فیروزآباد ۴۰	قوس ۱۷۰، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۳
قادیسیه ۱۷۳، ۲۰۱	قهستان ۱۷، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۲، ۴۶۶

کره ۱۸	قهقور ۶۴۲
کزاز ۱۸، ۲۶۲	قیصریه ۴۴۸، ۴۴۴، ۴۲۲، ۴۱۴
کشور ماه ۱۰۹	قینل ۳۹
کله‌خان ۳۹، ۴۰	کابل ۲۳۳
کمره (خمین) ۱۹	کاخ ۶۸، ۶۹
کنخواست ۵۹۲	کاخ ادراپانان ۱۸۶
کنگاور - قصرالوص (قصر دزدان) ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۵۵، ۵۶، ۱۶۵، ۲۶۸	کاخ ممنون ۳۰
۳۲۱، ۳۲۴، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۱۰، ۵۴۵	کاخ همایون ۲۸۷، ۴۱۴
کوچه لطیفی ۷۲۹	کاخ همیون ۶۸
کوچه ملارضا ۷۲۹	کارالا ۹۸، ۱۸۱
کوچه پری جان ۷۲۹	کاروانسرای حاتم ۴۵۶
کوچه سرازیری خونسى ۷۲۹	کاروانسرای محلات ۴۵۶
کوچه سید بزکش ۷۲۹	کارون ۲۷۰
کوچه فرند ۷۲۹	کاشان ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۰۳، ۲۳۳، ۳۲۴، ۴۷۹
کوچه کاه‌فروشان ۷۲۹	کبیرکوه ۵۶
کوفه ۱۱۰، ۱۶۵، ۲۰۴، ۴۳۶	کتیبه بیستون ۱۴۴
کومش ۴۶۵	کحراس ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹
کوه اسبی ۳۹	کرج، کرج ابودلف، کرج و برج - کرج روزاور ۲۷، ۳۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۲، ۴۷۰
کوه ایزای نهاوند ۸۱	۵۴۰، ۵۶۴
کوه چاله قوچ ۴۲	کرخه ۵۷، ۹۴، ۴۶۶
کوه چاله قوچ ۴۲	کردستان ۱۱۷، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۶۷
کوهستان ۲۲۹	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۲۱، ۵۳۹
کوهستان لُر ۲۰۵	کرز رود ۲۵۵
کوه کومد ۳۰	کرکوک ۵۴۱
کوبر میقان ۱۴۷	کرمان ۱۹، ۱۶۱، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۳۳
کهمان ۵۴	کرمانشاه - قرمیسن ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹
گاماسب ۱۴، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۵۲	۴۱، ۵۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۶۱
۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۹۵	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۶
گاماسب (اگنر) ۵۷	۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵
گاوا ۱۱۴	۴۳۸، ۴۶۶، ۵۰۸، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۱
گاوماهی ۸۱، ۸۲	کرنه ۲۰۴، ۲۰۶
گدوک قینل ۵۲۸	کروین ۲۵۳



مادایی ۹۵	گرانیک - رود ۱۲۵
مادبزرگ ۱۸۱	گرجستان ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۳
مادپارتاکنا ۱۱۷	گردنه کچله ۲۱
مادسقلی ۱۱۷	گردنه ورازانه ۲۱
ماد قدیم ۲۲۵	گرگان ۲۳۰، ۲۴۳
ماد کوچک ۱۸۱	گرو ۱۷، ۴۱، ۴۵، ۳۲۱
ماد - مادیک ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۲، ۱۷۸	گزیل بوندا ۹۵
۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۵	گلپایگان - جریقان - جریادقان ۱۸، ۳۲، ۲۶۲
ماسیذان ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۸۷	۳۰۴، ۳۰۵، ۵۶۴
ماه ۱۵۹	گنجه ۲۶۹
ماه‌آباد ۱۹۴، ۱۹۶	گودی دهکده ۲۵
ماهات ماه‌آباد ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۹۶، ۱۷۳، ۱۸۷	گودین ۳۳، ۳۲۰، ۳۲۴
ماه البصره ۱۱۱	گوراب ۲۷۳
ماه الکوفه ۱۱۰	گوگامل ۱۲۵، ۱۸۲
ماهان ۱۸۷	گیان ۹۹، ۱۱۹، ۳۱۱-۴۰۴، ۳۲۰-۳۲۳
ماه بسطام ۱۰۹، ۱۷۳، ۱۸۷	گیاه ذریه ۸۶
ماه بصره ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۳، ۱۷۲، ۴۶۶	گیلان ۲۴۹
ماه دینار - دین یار ۱۱۲	لائودیسه ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
ماه سبوزان ماه سبذان ۱۰۹، ۱۶۱، ۱۷۳	۱۴۵، ۱۳۲
ماه - ماد - مادایه - میدیا - مای - ۷۳، ۱۱۶، ۱۶۲	لائودیکا - لائودیک - لائاکیا ۱۲۸
۴۹۹، ۱۹۴	لای سوم ۱۲۸
ماه نه‌اند ۱۰۹	لبنان ۱۰۲، ۲۶۴
ماهی دشت (ماه‌دشت) ۹۴	لرستان ۲۶، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۹۲
ماهین ۱۱۰، ۲۲۹	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۲۰
مای ۱۴۷، ۱۲۶، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۱۸ - ۱۲۰ استان	۳۲۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۸، ۵۰۳
ماد ۱۲۸	لندن ۷۱۹
محلات ۴۵۴	لور ۲۹، ۱۶۷
محله بالا ۷۲۹	لی‌تی‌نیوس - پیرگوس ۳۰
محله چاله اولاد ۷۲۹	لیدی ۳۰
محله چرایان ۷۲۹	لیشتر ۱۶۸
محله چهار باغ ۷۲۹	ماتیانی (کردستان) ۱۱۷
محله چهارسو ۷۲۹	ماد ۱۸۱، ۱۸۵
محله دشتله ۷۲۹	ماد آتروپاتن ۱۱۷

۷۱۵، ۵۴۷، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۲۷، ۵۰۴، ۴۷۹، ۴۶۸	محلہ دوخواهران ۱۲۶
۷۱۸	محلہ ذکایی ۷۲۹
ملک فلک‌الدین ۲۱، ۲۴، ۲۵	محلہ سادات ۷۲۹
ملک کرمعلی ۲۱	محلہ سه قلاع ۴۱۱
مناره اسکندریه ۸۲	محلہ گائیل گا ۴۴۱
منچوری ۲۵۳	محلہ گلشن ۷۲۹
موزه لور ۳۳۱	محلہ یهودی‌ها ۴۲۹
موسرکان ۱۴۹	مداین ۲۰۱، ۲۲۵، ۴۶۶
موسیان ۳۲۴	مدرسه مقام محمود ۴۲۲
موصل ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۲۳، ۵۲۳	مدیترانه ۴۴
مولهشت ۴۳۷	مدینه ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۵، ۴۳۵، ۴۶۵
مهاباد ۱۱۷، ۲۷۰	مراغه ۲۶۹، ۲۷۰
مهرجانه‌قدق ۲۸، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۸۷، ۲۳۵	مرعوبیشو ۹۸
مهردات کرت ۱۳۰	مرغاب ۱۱۴
میافارقین ۲۱۱	مرغوی - دره رود مرغاب ۱۱۴
میت ۱۲۷	مرکز بهداشت نجات‌الهی ۶۹۱
نسای ماد ۱۸۰	مرلهشت ۴۳۷، ۵۹۳
نس - نسه ۹۹	مرن حاج آقا تراب ۵۹، ۶۳
نقاره‌خانه ۴۱، ۴۲	مرن مولوی ۶۳، ۶۵
نقش رستم ۱۷۷	مرو ۳۰، ۱۱۴
نوح تخت - نوح مسند ۱۰۳	مرینجان ۱۴۹
نورآباد ۲۶، ۶۹۸	مسجد امام حسن ۴۲۰
نه‌آوند ۱۰۴	مسجد عتیق ۴۲۰
نهرتیرا - خوزستان ۱۵۶	مشهد ۲۳۴، ۲۶۶، ۲۹۲
نهروان ۴۶۵	مشهد میقان ۱۴۷
نہ‌شاپور ۱۰۳	مصر ۳۱۶، ۲۱۱، ۲۳۳
نیشا ۱۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۹، ۴۱۱	مطامیر ۱۶۷
نیشاپور ۲۵۵	معبد کنکاور ۱۲۷
نیشاپور - نه‌شاپور ۱۰۳، ۱۵۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۳۹	معبد نهاوند ۱۲۶-۱۲۷
نی فادا (نهاوند) ۱۲۹	مکری ۲۶۹
نی فوندا (نهاوند) ۱۲۹	ملایر ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۵
وارنای مربع (دماوند) ۱۷۲	۶۵، ۹۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۴
وازواز بلاغه ۸۳، ۸۴	۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۴۱

همدان ۱۸۷	وراحل ۱۰۷
همدان، اکباتان، اکسایا، باتانه ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۴،	ورازانه ۶۹۸
۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۹۴، ۹۵، ۹۹،	وستون ۱۴۹
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹،	ولایت ایغارین ۴۷۰
۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۹،	وهرام آوند (دریاچه) ۱۴۷
۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۳،	کوه کومد ۳۰
۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،	ویسماکان ۱۴۹
۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۴، ۴۱۰،	هراخ دایتی (قندهار) ۱۱۴
۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷،	هاریزیتی ۱۷۲
۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۶۴۱	هارهار (ولایت) ۹۵
هند ۵۷، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۷۸، ۱۸۷، ۳۱۹	هالمان - حلوان ۳۱۸
هندوستان ۱۲۵	هامات سوریه ۹۶
هندوکش ۱۵۱	هرات ۱۱۴، ۲۶۵، ۲۶۶
هنی‌نت (گرگان) ۱۱۴	هرات (هاروایو) ۱۷۰
هیلمند - رود ۱۱۴	هراکله ۱۲۶
هیمالیا ۵۲۳	هراکله ۱۲۶
یابلنونی ۲۵۳	هرسین ۴۱، ۲۷۳، ۳۲۴، ۴۸۹
یزد ۳۰۵، ۴۵۰	هرمزگان ۱۸۸
یمن ۲۰۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۶۵	هریوه ۱۱۴
یونان ۱۳۸	هریوه (هرات) ۱۱۴، ۱۷۰
	هفت رگ حسین طلایی (کوه) ۴۲
	هلسپون ۱۱۵

